

سَمَاءُ اللَّهِ مُحَمَّدٌ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِنَّا التَّمْلِيحُ

عَنْ خَلِيفَةِ

حِكْمِ الْأُمَّتِ شَاهِ وَوَلِيِّ السُّنَّةِ مُحَمَّدِ بْنِ دَهْلَوِيِّ رَحِمَهُ اللَّهُ

٢—١

نَاشِر

سُهَيْبِ أَكِيدِي طَهْرِي رَاهُو

بَاكِسْتَان

هو القبر

إزالة الخفا عن خلافة الخلفاء

حكيم الأمت شاه ولي الله محدث دہلوی رحمہ اللہ علیہ

المتوفى ۱۱۷۶ھ

مقصد اول

سید الکبریٰ طبریزی

۱۳۹۶ھ پاکستان ۱۹۷۶م

زندگانیِ افسانہ نگار

الطبعة الاولى : ۱۱۰۰

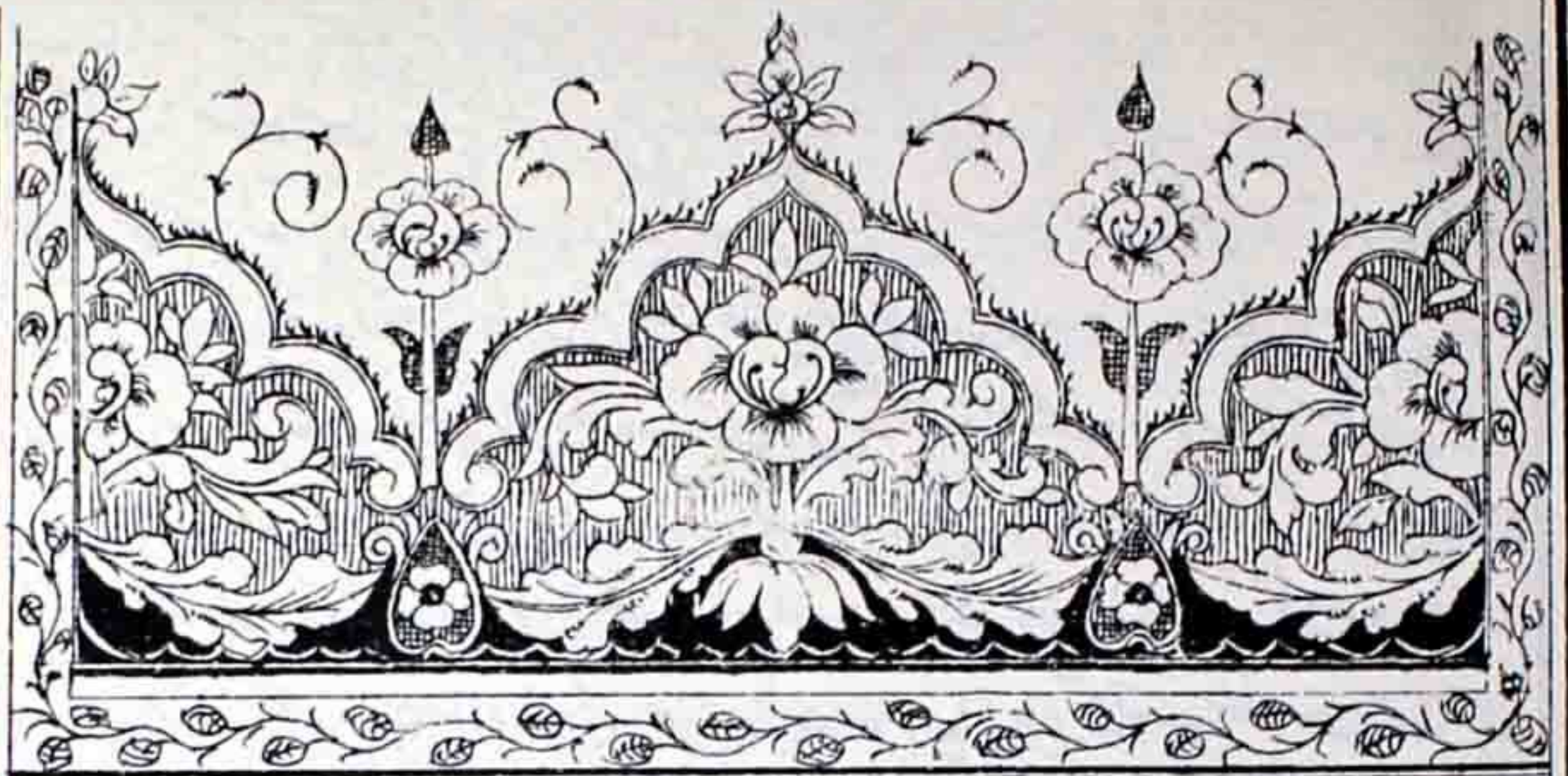
۱۳۹۶ هـ : ۱۹۷۶ م

الناسر : سہیل اکیڈمی - محمد علی امین مارکیٹ

چوک اردو بازار لاہور پاکستان

التم بطبع و نشرہ : محمد اسلم سہیل

طبع فی ایورگرین پریس جمیلین روڈ، لاہور



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي بعث الينا اشرف الرسل واعيا الى اقوام اسبل جعل صحابا له ووراؤه في عهده وخلفاءه من بعده ليقوموا
 بامرهم والرحمة واسمه ان لا اله الا الله وحده واشهد ان محمدا عبده ورسوله الذي لا نبي بعده صلى الله وسلم عليه وعلى آله وصحبه جميعين
 اما بعد فيكون في حق رسول الله عفي عنه في دين زمان بدعت تشيع آشكاره ونفوس عوام بشبهات ايشان متشبهت
 واكثر اهل اين اقليم در اثبات خلافت خلفار راشدين ضوان الله تعالى عليهم جميعا شكوك بهم رسانيدند لاجرم نور توفيق اله
 در دل اين بنده ضعيف علمي مشروح و مبسوط گردانيد تا آنكه بعلم اليقين استه شده كه اثبات خلافت اين بزرگواران اصلي است از
 اصول دين ناوقتي كه اين اصل را محكم نكيزند بچشم مسئله از مسائل شريعت محكم نشود زيرا كه اكثر احكامي كه در قرآن عظيم مذكور شده محكم
 بدون تفسير سلف صالح كمال آن نتوان رسيد واكثر احاديث خبر و احاديث محتاج بيان بغير روايت جماعه از سلف آن را در استنباط
 بمهند ان ازان متمسك نگردد و تطبيق احاديث متعارضه بدون سعي اين بزرگواران صورت نگیرد و هم چنين فنون دينيه مثل
 علم قرآنه و تفسير عقائد و علم سلوك بغير آثار اين بزرگواران متاصيل نشود و قدوده سلف در اين امور بخلفار راشدين متمسك
 ايشان با ذوال خلفا جمع قرآن و معرفت قرآنه متواتره از شاهه مبتني بر سعي خلفا است و قضاياء حدود و احكام فقه و غير آن
 هم مرتب بر تحقيق ايشان هر كه در شكستن اين اصل سعي ميكند بحقيقت بهم جميع فنون دينيه ميخواهد و نيز دانسته شده كه مدبر السموات
 والارض تبارك و تعالي چنانچه سائر شرايع را اولاد در مرتبه كلام نفسي در ازال الازال معين و مقرر گردانيد و اشاره بهمان تب
 است آيه كريمه ان عذة الشهر ليعبد الله اثناعشر شهرا في كتب الله يوم خلق السموات والارض منها اربعة حرم
 بعد ازان بر قلب مبارك حضرت پير مصل الله عليه وسلم اجمالاً تارة و تفصيلاً اخري فرود آورد و بعد ازان آن حضرت صلي الله
 عليه وسلم لغات تارة و اشاره اخري بيان آن فرمودند تا آنكه آنچه مراد حق بود ظاهر شد و حجة اله قائم گشت و تخليف عبا و بان
 اعتقاد او عملاً بظهور رسيد هم چنان خلافت خلفار راشدين اولاد كلام نفسي مقرر شد و در قرآن عظيم اجمالاً فرود آمد بعد ازان

در جلد ۱۲
 در مورد ان فقهي
 در تفسير سلف صالح

و تفصیل تا سیم از جمله شروط خلافت آنست که مسلمان باشد زیرا که ریاست مسلمین را نمی نهد مگر مسلمان که قال الله تعالی
 وَ لَنْ نَجْعَلَ لِكُفْرِيْنَ عَلٰی الْمُؤْمِنِيْنَ سَبِيْلًا و پناه هست که این معانی از غیر مسلمان سرانجام نشود و اگر خلیفه کافر گردد
 الیاء و باله واجب شود خروج بروی پس نصب کافر اولاً اولی است بانکه درست نباشد و از آنجمله آنست که عاقل و
 بالغ باشد زیرا که مجنون و سفیه و صبی مجربند از تصرفات جزئی خویش قال الله تعالی وَ لَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ اَمْوَالَكُمُ
 چون بر مال خود تا قادر نباشند بر اموال و در قبال مسلمین البته تسلط ایشان صحیح نباشد و کار با بی مطلوب از استخلاف بالقطع از
 جماعه سرانجام نمی شود و از آنجمله آنست که ذکر باشد نه امراة زیرا که در حدیث بخاری آمده که ما اطلع قوم و لو انهم سمعوا امرآة
 چون سبع مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم رسید که اهل فارس دختر کسری را با پادشاهی برداشته اند فرمود دستکارش
 قومی که والی امر پادشاهی خود ساختند زیرا که امراة ناقص العقل الدین است و در جنگ و پیکار بیکار و قابل حضور محافل و
 مجالس پس از وی کار با بی مطلوب بر آید - و از آنجمله آنست که حیر باشد زیرا که عتد قابل شهادت و در خصومات نیست و نظر مردم
 حقیر و مہمان و واجب است بروی مشغول بودن بخدمت سید خود - و از آنجمله آنست که مشکلم و سببیش زیرا که لازم
 است بر خلیفه حکم کردن بوجوه که در مقصد او اشتباه واقع نشود و معرفت مدعی و مدعا علیه و مقرب و مقرب که و شاید مشهور
 و استماع کلام این جماعه و واجب است بروی تولیت قضاة امصار و نصب عمال و امر کردن مرجعوش را با آنچه در جهاد پیش آید
 و اینهمه بدون سلامت اعضا تحقق نشود و مقدمه واجب است - و از آنجمله آنست که شجاع باشد و صاحب ای در حرب و
 سلم و عقد زمه و فرض مقابله تعیین امر او عمال و صاحب کفایت یعنی دعت و دست نباشد و نه نا کرده کار که خط کند و امور
 و نتواند سرانجام دادن مہات را زیرا که جهاد بجز شجاع و صاحب را و کافی صورت نه بند و آن مطلب عظیم است از مطالب
 خلافت - و از آنجمله آنست که عدل باشد - یعنی مجتنب از کبار غیر مصلح بر صغار و صاحب مروت باشد نه هرگز که
 خلیع العذار زیرا که در شایه و قاضی و راوی حدیث هر گاه این معانی شرط است پس در ریاست عامه که زمام خلق بدست
 او افتد اولی است بانکه شرط باشد قال الله تبارک و تعالی یٰۤاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّہَدَآءِ و مرضی بودن مفسر
 است بعدالت و مروت - و از آنجمله آنست که مجتهد باشد زیرا که خلافت منسوب است قضا و احیاء علوم دین و امر معروف و نہی منکر را
 و اینهمه بدون مجتهد صورت نگیرد قال رسول الله صلی الله علیه وسلم القضاة ثلاثۃ و احد فی الجنة و اثنان فی النار فاما الذی
 فی الجنة فوجہ عرف الحق فحکم بہ فہو فی الجنة و وجہ عرف الحق فحکم فجار فی حکم فہو فی النار و وجہ عرف الحق فحکم فحکم فی الناس علی
 جہل فہو فی النار و او ابو داؤد و اصل معنی اجہاد آنست که جمله عظیمه از احکام فقه دانسته باشد با و لہ تفصیلیہ از کتاب و
 سنت و اجماع و قیاس و حکم را منوط بدلیل و شناختہ باشد و ظن قوی بہمان دلیل حاصل کرده پس درین زمانہ
 مجتهد نمیتواند شد مگر کسیکه جمع کرده باشد شیخ علم را علم کتاب قرآنة و تفسیر او علم سنت با ساند آن و معرفت صحیح و ضعیف
 در آن علم اتقادیل سلف در سائل تا از اجماع تجاوز ننماید و نزدیک اختلاف علی قولین قول ثالث اختیار نکند و علم عربیت از
 لغت و نحو و غیر آن و علم طرق استنباط و وجوہ تطبیق بین المتخلفین بعد از ان اعمال فکر کند در سائل جزئیہ و ہر حکمی را منوط
 بدلیل او بشناسد و لازم نیست که مجتهد مستقل باشد مثل ابی حنیفہ و شافعی بلکہ مجتهد منتسب تحقیق سلف را شناختہ و استدلالاً

فانک استنکات
 درم تا زمان کہ
 بن بطاعت کسی
 ندرد

خلافت و داشتن مقدمات اقامت دین که بغیر آن اقامت دین متصور نشود و کلمات او که بدون آنها علی اکمل وجه تحقق نپذیرد
 واجب است بر خلیفه گانه داشتن دین محمدی صلی الله علیه و سلم بر صفتی که نسبت مستفیضه آنحضرت صلی الله علیه و سلم ثابت
 شده و اجماع سلف صالح بر آن منعقد گشته بانکار مخالف و انکار آن وجه تواند بود که قتل کند مرتدین و زنا و دقه را و زجر نماید
 مبتدع را و دیگر اقامت ارکان اسلام نمودن از جمعه و جماعات و زکوة و حج و صوم بانکه در محل خود بنفس خود اقامت نماید و در
 مواضع بعیده ائمه مساجد و مصدقانرا نصب فرماید و امیرالمؤمنین نماید و احیاء علوم دین کند بنفس خود قدری که تیرت شود و
 مقرر سازد مدرسین را در هر ملبه می چنانکه حضرت عمر رضی الله عنه عبد الله بن مسعود را با جماعه در کوفه نشانده و معتقل بن یزید و عبد
 بن معقل را به بصره فرستاد و فیصل کند میان اهل خصوصت یعنی قضاکنند در عادی و نصب قضاة نماید برای آن و نگاه دارد
 بلاد اسلام را از شر کفار و قطاع طریق و متغلبان و حسد نامی دار اسلام را با فوج و آلات جنگ مشغول سازد و جهاد نماید
 با اعداء الله ابتدا در رفعا و ترتیب دهد جوش را در فرض ایزاق کند برای مقتایله و اخذ جزیه و خراج قسمت آن نیز بر غزوة
 بعمل آرد و تقدیر عطا یابی قضاة و مفتیان مدرسین و عظام ائمه مساجد با جتهاد خود نماید بغیر اسراف و تقصیر و نایب گیرد
 در کارها آئینا و عدول را و اهل نیکوای را و همیشه مشارک امور تصفح احوال رعیت و افواج و امرای آنحضرت و جوش غزوة
 و قضاة و غیر ایشان مقید باشد تا حیاتی و حیفی در میان نیاید و سپهرین کارهای مسلمین کجارجار اسلام درست نیست حضرت عمر این
 امر نمی شد بفرموده اند اخرج شیخ الشیوخ العارث السهروردی قدس سره فی العوارق عن وثیق الرومی قال کنت مملوکا
 یومر فکان یقول لی سلم فقلت ان سلمت استعنت بک علی امانته المسلمین فانه لا ینبغی ان استعین علی امانتهم بمن کفین منهم
 قال فابیت فقال عمر لا اکرأه فی الدین فلما حضرته الوفاة اغضبتنی فقال اذ ببت حیث شئت این است بیان آنچه واجب است بر
 خلیفه بطریق اختصار و ایجاز مسلم در بیان آنچه بر رعیت واجب است از طاعت خلیفه لازم است بر مسلمین بر چه
 امر فرماید خلیفه از مصالح اسلام و از آنچه مخالف شرع نباشد خواه خلیفه عادل باشد خواه جائز و اگر قوم در مذاهب فروع مختلف
 باشند و خلیفه حکم فرماید با امری که مجتهد فیه است غیر مخالف کتاب سنت مشهوره اجماع سلف و قیاس حلی بر اصل فاضح الثبوت
 لازم است سخن او شنیدن و مقتضای قضا و در رفتن بر ضد موافق مذمب محکوم علیه نباشد و حرام است خروج بر سلطان بعد از آنکه
 مسلمین بر او مجتمع شدند مگر آنکه کفر بواج از وی دیده شود اگر چه آن سلطان مستحکم شرط نباشد و خروج بر خلیفه لیس نوع توأ
 بود یکی آنکه خلیفه کافر شود بانکار ضروریات دین و العیایا باسد در نصورت واجب است خروج بر او و قتال با وی و این
 قتال اعظم انواع جهاد است تا اسلام متلاشی نگردد و کفر غالب نشود و دیگر آنکه خروج کند برای تنبیه اموال و قتل نفوس و تحمیل
 خروج بغیر تاویل شرعی سیف را حکم سازد نه قانون شرع را و حکم این جماعه حکم قطاع طریق است دفع کردن ایشان و از هم
 متفرق ساختن جماعه ایشان را واجب است سوم آنکه خروج کند بیت اقامت دین و تفریکند در خلیفه و احکام او شبهه را پس آن تاویل که
 باطل باشد قطعاً بیح اعتبار ندارد و مانند تاویل اهل رقت و مانعین زکوة در زمان صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه و معنی قطعیت
 بطلان تاویل آن است که مخالف نص کتاب یا سنت مشهوره یا اجماع یا قیاس حلی واقع شود و اگر آن تاویل مجتهد فیه است
 قطعی البطلان آن قوم بقا با باشند و در زمان اول حکم این قوم حکم مجتهد منطقی بود ان خطا فله اجر چون احادیث منع یعنی

این فی الامم ازین
 عه
 بر آن و مطلق شدن
 بر اینست
 سپردن کارهای
 سلطان کجارجار
 درست نیست

که در صحیح مسلم و غیر آن مستفیض است ظاهر شد و اجماع امت بر آن منعقد گشت امر و حکم بعضیان با غی که نیمی اگر از خلیفه جور است
 صادر شود یا حکم بر ظلم شرع نماید و در آن سئله بر مانع از جانب شرع پیش ما موجود است و معنی بر آن همان است که تقریر کردیم
 جائز است قیام بدفع ظلم مظلمه از خود و ترک فرمانبرداری او و جمعی که رفیق سلطان شوند برای ایذا می او عصاة باشند و اگر در آن
 سئله بر مانع از جانب شرع نیست صبر نماید و آفاتی را که بر سر وی میگذرد از آفات سماویة بشمرد و دست از قتال باز دارد
 و از اعظم انواع جهاد دست امر کردن خلیفه بمعروف و نهی او از منکر بغیر خروج بسیف و میباید که ملطف باشد و در آن العنف و در
 خلوت باشد و در آن الجلوۃ تا فتنه بر نخیزد و چون معنی خلافت و شروط خلیفه و آنچه متعلق است بخلافت دانسته شد وقت
 آن رسید که باصل مقصد عمود کنیم اثبات خلافت عامه بر اسی خلفاء اربعه از اجلی بدیهیات است چون مفهوم خلیفه و شروط
 او را در ذهن تصور نماییم و از احوال خلفاء اربعه آنچه مستفیض شده تذکر فرماییم بالبدیه است ثبوت شروط خلافت در ایشان ظهور
 مقاصد خلافت باکل وجه از ایشان ادراک کرده میشود و اگر خلفائی در ثبوت خلافت ایشان هست باعتبار اخذ معانی دیگر است
 در مفهوم خلافت چنانکه شیعه عصمت و وحی باطنی در امام شرط میکنند و الا وجود اسلام و عقل و بلوغ و حریت و ذکوره و سلام
 اعضا و قریشیت درین بزرگان محل بحث عاقلی نمی تواند بود و هیچ عاقلی انکار نمیتواند کرد که مقاتله اهل ردت و فتح بلاد عجم
 بلاد روم و مدافعت جیوش کسری و قیصر بتدبیر و امر ایشان بوده است فی ذلک الفایة لمن الکفی و شیعه باین قدر خود قائلند که
 حضرت شیخین خلافت را از دست حضرت مرثی لغصب بردند و آن متصور نیست الا با کمال حیاست و تدبیر و ایلاف ناس با خود
 پس شجاعت در امی و کفایت را قایل شدند از آن جهت که قصد نکردند باقی ماندن شرط اجتهاد و عدالت در اقا و ایل خلفاء
 میباید تا مل کرد و در قضایای ایشان مناظرات ایشان خوض میباید نمود تا اجتهاد ایشان اظهر من الشمس شود و تا حال
 هیچکس از مخالفان بر دامن ایشان فسق ظاهر نبسته است هرگز از امی که خائیده اند مرجع آن امر مختلف نیست که جمههور اسلام
 آنرا نمیدانند الا همین فرقه عالمهم السد بعدله پس ثبات خلافت برای ایشان معنی مذکور استغنی است از برهان و آنچه درین
 باب مطلوب میشود تجرید معنی اوست از معانی دیگر و تحریر شروط خلافت و بیان مقاصد نصب خلیفه لا غیر و این امور را
 بتوفیق الله تعالی درین مجاله مبین ساختیم و الحمد لله رب العالمین **فصل دوم** در لوازم خلافت خاصه در حدیث صحیح وارد
 شده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم خبر دادند که چند گاه نبوت و رحمت خواهد بود و بعد از آن خلافت و رحمت بعد از آن ملک
 عضو بعد از آن جبریت و عتو و در بعض روایات خلافت بر مناج نبوت واقع شده و نیز به ثبوت رسیده که آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم خبر دادند الخلفاء بعدی ثلثون سنه و خدای عزوجل در چندین آیه از قرآن عظیم باوصاف و علامات خلافتی که
 در کمال رضا و محبوبیت است تلویم و تصریح فرمود از ان جمله آیه الذین ان کفناهم فی الارض اقاموا الصلوة و اتوا الزکوة و
 امرؤ ایا المعروف و نفقوا عن المنکر و آیه و عد الله الذین امنوا منکم و عملوا الصالحات کبستخلفناهم و آیه محمد رسول الله و اللذین
 معاه اشدا علی الکفار و آیه یا ایها الذین امنوا من یرتد عنکم عن دینه فستوف یا فی الله یقوم بحکمهم و یحبون الله
 الی غیر ذلک من الآیات و صحابه در وقت مشاوره در تعیین خلیفه بعض اوصاف نطق نموده اند چنانکه گفتند احق بنده الام
 و توفی رسول الله صلی الله علیه و سلم و هو عنهم رایض از استقرار این اوله و صفی چند محصل می شود زیاده از اوصافی که در خلا

مقصود

در این کتاب
 در بیان
 در بیان
 در بیان

بنامی همچنان آنچه از تقاسیم رحمت الهی نصیب پیغمبر گشته و پیغمبر صلی الله علیه وسلم قبل از مبعثت آن بر فیت علی
پیوسته بوجوه سببیه و اثبات آن معانی را بدست خلفا و تمام ساخته اند و بحقیقت آن همه راجع است به پیغمبر و
ایشان بنزله جوارح پیغمبر شده اند لا غیر پس خلافت خاصه آنست که از خلیفه کارنامی که نصیب آنحضرت است صلی الله علیه
وسلم و منسوب ایشان است در قرآن عظیم و حدیث قدسی بدست و سرانجام شود و آن حضرت صلی الله علیه وسلم اثبات
اورا نصبر سجا و تلویحات کثیره اظهار فرموده باشند تا آن همه کارها در جریده اعمال حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
مقوم گردد و ایشان شرف و سلطت حاصل نموده باشند لا غیر چنانکه آیه ذَلِكُمْ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْبَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي
الْآخِرَةِ كَنَزَجٍ أَخْرَجَ سَبْطًا كَلَامًا و این حدیث قدسی نیز شاهد آنست إِنَّ اللَّهَ نَظَرَ إِلَى إِبْلِهِ الْأَرْضِ تَمْتَعَهُمْ وَعَجَبَهُمْ الْأَقْبَابِ
بِنِ اِبْلِ الْكَلْبِ وَقَالَ إِنَّمَا بَعَثْتُكَ لِأَبْنَيْكَ وَأَبْنَى ابْنِ رَوَاهُ مُسْلِمٌ وَآيِنِ قِصَّةِ سِهَانَ مِمَّا نَدَّكَ حَضْرَتِ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِأَقْصَى كِبَرِ
مَتَوَجَّهٍ بِنَامِي سَجْدِ قِصَّةِ كُتُبِهِ وَآخِرًا زِدْتَ إِيَّاهُ سِرَّانِجَامِ نِيَا فِتْ لَابِدِ فِرْزَنْدِي رَا طَلَبِ كِرْدَنْدِ كِه بَرْدِ سْتِ دِي تَامِ شُودِ
و بعلت آنکه دمی حسنه است از حسنات ایشان در جریده اعمال حضرت داود ثبت گردد که داود بانی مسجد اقصی است نکته
سیوم آنکه خلافت امر خطیر است و نفوس بنی آدم مجبول بر سباع هوا و شیطان در بنی آدم جاری است بحر می الدم چون خلافت
برای شخصی مستقر شود جمال دارد که جو پیش گیرد و در مقاصد خلافت تهاون صریح بعمل آرد و ضرر این خلیفه در امت مرحوم
اشد باشد از ضرر ترک استخلاف دمی و این احتمال کثیر الوقوع است نمی بینی که بادشاهان همه الا ماشاء الله درین مملکت
گرفتار شده اند و می شوند تا وقتی که این جمال بر انداخته نشود بوجه الهی یا باوصافی که نزدیک حصول آنها جور و تهاون
متنع عادی گردد و دین قومی بعد از قیام خلیفه با مملکت بظهور رسد استخلاف این چنین شخص خیر محض نباشد و نفوس بنی آدم با قیام
او اطمینان پیدا نکنند و سبب مرشد خلافت گردد و مزنی ایشان در علم ظاهر و باطن محتمل که در علم و حال خود غلط کرده باشد
و دیگران بعضی قرائن متمسک شده همان غلط را رواج داده باشند و ما احسن ما قبل **س** امی بسا ابلیس آدم راوی است
پس بهر دست نشاید داد دست تا اعتماد بر علم و حال شخصی بحدیث مسفیض صادق مصدوق و اشارات او حاصل نشود
کارنا تمام است پس خلافت کامله همانست که وثوق بصاحب آن داشته باشیم بنقص شارع و اشارات او و خلافت عامه آنکه بحد
عدالت خلیفه و علم او اکتفا کنیم چون این سه نکته مبین شد خوض در تفصیل نمایم از جمله لوازم خلافت خاصه آنست که خلیفه
از مهاجرین اولین باشد و از حاضران حدیبیه و از حاضران نزول سوره نور و از حاضران دیگر مثل عظیمه مثل بدر و بنو
که در شرع تنویح شان آن مشاهد و وعده جنت برای حاضران آنهاستغنی شده اما آنکه از مهاجرین اولین باشد
از انجبت مطلوب است که خدای تعالی در شان مهاجرین اولین میفرماید اِذْ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ الَّذِيْنَ يَتَّقُونَ يَا اُمَّمُ ظَلَمُوا ۱ بعد از آن فرمود
الَّذِيْنَ اُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِحَقِّ ۱ بعد از آن فرمود الَّذِيْنَ اِنْ صَكَّنَاكُمْ فِيْ اَرْضٍ اَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَآخَرُ
يَا لَعَنَ وَاَوْفٍ وَتَمَوَّعَنِ الْمُنْكَرِ حاصل معنی این آیات آنست که در باب مهاجرین اولین که اذن قتال برای ایشان
داده شد تعلیق میفرماید که اگر ایشان را تمکین فی الارض دسیم یعنی رئیس گردانیم اقامت صلوة کنند و آیتا زکوة نمایند
و امر معروف و نهی منکر بعمل آرند و نهی منکر متداول است اقامت جهار ازیرا که اشته منکرات کفرست داشته نهی فتال و

متناول است اقامت حدود را در رفع مظالم را و امر معروف و تناول است اجبار علوم دینی را پس مقتضای این تعلیق لازم شد
 که شخصی از مهاجرین اولین که ممکن فی الارض شود از دست او مقاصد خلافت سرانجام یابد و در وعده الهی خلف نیست پس
 اگر از مهاجرین اولین باشد پس حاصل شود برو و اطمینان قلب تحقق گردد از خلافت و می و این خصلت نمونه عصمت است که برای
 انبیا علیهم السلام ثابت است و نیز میفرماید فالذین هاجروا و اخرجوا من ديارهم و اذوا في سبيل الله و قاتلوا و قتلوا الاكفر
 عنهم سيئاتهم و لا دخل لهم في الجنة و انما با من عند الله و نیز میفرماید و الذین آمنوا و هاجروا
 و جاهدوا في سبيل الله و الذین اذوا و نصروا اولئک هم المؤمنون حقاً لهم مغفرة و رزقاً کثیراً و نیز میفرماید
 الذین آمنوا و هاجروا و جاهدوا في سبيل الله باموالهم و انفسهم عظیم در حدیث الله و اما آنکه از حاضران حدیثیه باشد
 از انجبت مطلوب شد که خدا بتعالی میفرماید محمد رسول الله و الذین معاً اشداء علی الکفار و بر اثر و میفرماید
 ذلک منکم فی التوبة و متکم فی الایة فی کل ریح اخرج شطاها فاذا رآه حاصل معنی این آیات آنست که بروست جماع
 که همراه آنحضرت صلی الله علیه و سلم درین واقعه مبارکه حاضر بودند اطهار دین و اعلاء کلمه الله واقع خواهد شد پس چون این
 وصف در خلیفه ثابت باشد انما و تحقق شود که مقاصد خلافت از وی سرانجام خواهد گرفت و در قرآن عظیم اثبات رضا برای
 این فریق مقرر شد قال الله تعالی لقد رضی الله عن المؤمنین اذ بايعونک تحت الشجرة و در حدیث آمده عن جابر
 قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لن یلج النار احد شہید بذر و الحدیثیه و عنه قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یصل النار
 احد من بايع تحت الشجرة و اما آنکه از حاضران نزول سوره نور باشد از انجبت مطلوب شد که خدا بتعالی میفرماید و عدل الله
 الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات لیس تخلفنکم فی الارض کما استخلف الذین من قبلکم و لیکونکم ذمیر الابرار
 لفظ منکم راجع است ب حاضرین مسلمین قاطبت زیرا که اگر جمیع مسلمین مراد می بودند بذر لفظ منکم با کلمه الذین آمنوا و عملوا الصالحات
 تکرار لازم می آمد پس حاصل معنی آنست که وعده برای جمعی است از شاہان نزول آیه که مکینین بر وفق سعیشان جنباً
 و کوشش ایشان بظهور خواهد رسید و اما آنکه از حاضران مشایخ باشد از انجبت که اهل بدر افضل صحابه اند اخرج البخاری
 عن معاذ بن رفاعة بن افع الدرقمی عن ابيه و كان ابوہ من اهل بدر قال جابر جری الی النبی صلی الله علیه و سلم ففتل
 ما تعدون اهل بدر فیکم فقال من افضل مسلمین او کلمة نحو ما قال و كذلك من شہید بذر من الملیکة و در شان ایشان
 صحیح شده لعل الله اطلع علی اهل بدر فقال عملوا ما شئتم فقد غفرت لکم و فقد وجبت لکم الجنة و در حاضران تبوک نازل
 شد و لقد تآب الله علی النبی و المهاجرین و الانصار الذین اتبعوا فی ساکة العسکة و معنی بر همین اصل است کلامی که ابن عمر میا
 کرده بود که با معاوية بن ابی سفیان بگوید احق بهذا الامر منک من قاتلک و قاتل ایاک علی الاسلام اخرج البخاری و کلام
 عبد الرحمن بن عوف اشعری فقیه شام چون ابو هریره و ابو دردا و از نزدیک حضرت مرثضی برگشته و ایشان میبانی بودند
 میان معاوية حضرت مرثضی و معاوية طلب میکرد که خلافت بگذارد و شوری گرداند در میان مسلمین فکان مما قال لهما عجبا منکما
 کیف جاز علیکما ما جستمابه تدعوان علی ان یجعلها شوری و قد علمتما انه قد بايع المهاجرون و الانصار و اهل الحجاز
 و العراق و ان من رزیه خیر من کرهه و من بايعه خیر من لم یبايعه و امشی مدخل معاوية فی الشوری و هو من الطلقاء

ایم کلامی که در حدیث ابو هریره و ابو دردا و از نزدیک حضرت مرثضی برگشته و ایشان میبانی بودند

الذین لا یجوز لهم الخلاقه و هو ابوہ رؤس الاحزاب فندما علی سیر ہادنا با بنی بدیرا خرجہ ابو عمر فی الاستیعاب و از لوازم
 خلافت خاتمہ است کہ خلیفہ مبشر بہ بہشت باشد یعنی بزبان مبارک آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم گذشتہ باشد کہ فلان شخص مخصوص
 او بعبودت شرط از اہل بہشت است و عاقبت حال او نجات و سعادت است زیرا کہ این بشارت افادہ میفرماید قطعاً سعادت این شخص
 ایمان او و تقوی او در آخر حال و آخر حال خلفا و قیام بامر خلافت بود و ایشان در حالت خلافت از عالم گذشتہ اند و افادہ میفرماید
 قطعاً قریباً من البقیین کہ افعال او در سائر عمر خیر باشد و ایشانان مجتنب باشند از معاصی و عامل بطاعات اگر چه
 سفیرت مرتکب کبیرہ پیش اہل سنت و جماعت جائز قلیل الوجود است لیکن اینجا تلبیس عظیم و تلبیس بد لازم می آید و تلبیس و تلبیس از ان
 حضرت صلی اللہ علیہ وسلم منفی است و بشارت خلفائی اربعہ بہ جنت بحد تو از رسید بوجہی کہ احتمال خلاف آن نماند اولاً اجمالاً
 در آیات مناقب مہاجرین و حضار مدینہ و حبش العسرة و غیر آن در احادیث مناقب مطلق صحابہ مناقب حضرتان این ہذا ذکر آن عادت
 دارد و ثانیاً در ضمن عشرہ مبشرہ عن سعید بن زید و ثانیاً برای خلفای ششہ عن ابی موسی و جابر و غیر ما و را بعبادت برای ششہ
 ابی سعید خدری و ابن مسعود و خامساً فرادہ فی زمر از جامعہ کثیر از جمله حدیث عثمان رفیق فی الجنۃ و علی بن ابی طالب
 و از لوازم خلافت خاصہ آنست کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نص فرماید کہ وی از طبقہ علیاً امت است از صدیقین باشد
 و صالحین و محدث نیز شقیق صدیق است و بیک اعتبار داخل در حدیثی یا بیان علو درجہ او در بہشت فرمودہ باشند و این لازم
 بودن شخص است از طبقہ علیا یا ثبوت اثبات شود کہ سیرت او در عبادات و تقرب الی اللہ اکمل است از سیرت سائر مسلمین و متحلی باشد بخصایل
 مرضیہ و مقامات علیہ و احوال سنیہ و کرامات قویہ یعنی خیراتی کہ امر در با ستم طریقہ صوفیہ مسمی میگردد و صاحب ت القلوب غیر
 در کتب خویش بیان کردہ اند و ہر مسئلہ را با احادیث و آثار محکم نمودہ و این نیز لازم صدیقیت و شہادت است و این معنی در خلیفہ
 آن مطلوب شد کہ ریاست ظاہر او مقرون باشد باطن و نشانی کامل با حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بداند و در عداد آید کہ
 وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفْرِ وَرِجَالٌ بِدِينِهِمْ تَرَامُهُمْ كَوَاسِعًا حَتَّى لَا يَتَّبِعُوهُمُ فَضُلًا مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سَيَأْتِيهِمْ
 فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَوَّلِ السُّجُودِ وَذُرِّيَّةٌ مِّنْهُمُ الْمُؤْمِنِينَ آيَةً عَلَى الْكَافِرِينَ
 داخل شود و ثبوت این معنی برای خلفا را بعد از ضروریات دین است و ثابت با احادیث بسیار از انجملہ حدیث ابی ہریرہ ان رسول اللہ
 صلی اللہ علیہ وسلم کان علی جراح رؤس البوکیر و عمر و عثمان و علی و طلحہ و الزبیر فتحک القنجرۃ فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
 ابدأ فما علیک الا نبی او صدیق او شہید اخرج الحدیث المسلم والترندی و حدیث انس ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم صحب احد
 و ابوبکر و عمر و عثمان و حفص بہم فقال اثبت احد اراہ ضربہ برجلہ فانما علیک نبی و صدیق و شہیدان اخرجہ البخاری و ابوداؤد
 و الترندی و از انجملہ حدیث عثمان مثل حدیث انس فی آخرہ شہید سورجال اخرجہ النسائی و از انجملہ حدیث ابی ہریرہ اما انک
 یا ابابکر اول من یدخل الجنۃ من امتی اخرجہ ابو داؤد و حدیث جابر یا ابابکر اعطاک اللہ الرضوان الا کبر فقال بعض القوم
 و ما الرضوان الا کبر یا رسول اللہ قال تجلی اللہ لعیادہ فی الآخرۃ عائتہ و تجلی لابی بکر خاصتہ اخرجہ الحاکم و توزع فی صحیحہ
 و الحق مع الحاکم و حدیث عبد اللہ بن عمر ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال لابی بکر انت صاحبی علی الخوض صاحبی

ای روش الناس
 و مجموعہ القرون

بنیان کردن علیہ
 شایع از فریداد

در بیان غزوه بکوفہ
 است چون این غزوه در زمان کربلا
 و قطاری کسی زیاد شد
 آب در دایرہ
 بود پس زیاد
 جیش العسرة
 مسکے گردید

بالکسر اللام
 جبل بکیر

تجلی ای بظہر
 بزار الان بن
 الرودہ

فی ان الحدیث صحیحہ

في الغار واذا انجمله حديث جعل الله الحى على لسان عمر وقلبه بروايت ابن عمر وابى ذر وعلی بن ابى طالب وحدث لعدکان
 فيما كان قبلكم من الامم ناس محمد ثون فان يكن فى امتى اخذ فانه عمر بروايت ابى هريره وعائشه وشبهه بانست حديث
 عقبه بن عامر لو كان بعدى نبى لكان عمر بن الخطاب وحدث والذى نفسى بيده بالفيك الشيطان فجاء الاسك فجا غير
 فيك از حديث سعد بن ابى وقاص وابى هريره وعائشه وبريد سلمى وحدث موافقت فاروق با وحى الهى از روايت عمر
 و ابن عمر و ابن مسعود و اذا انجمله حديث هذا سيد الكهول اهل الجنة من الاولين والآخرين الا النبيين والمرسلين از روايت
 على بن ابى طالب و انس و ابى جحيفة و حديث ان اهل الدرجات العلى لهم من تحتهم كما ترون النجم الطالع فى افق السماء
 وان ابا بكر وعمر منهم والعماء اخرجه الترمذى و ابن ماجه و حديث الاستحيى ممن يستحي منه الملائكة اعنى عثمان اخرجه مسلم
 و حديث لكل نبي رفين و رفيق نبي الجنة عثمان اخرجه الترمذى و حديث اما ترى ان تكون منى بمنزلة باردين من موسى
 بروايت سعد بن انس و قاص و جابر وغيرهما و حديث لا عطين الراية غدا رجلا يحب الله ورسوله و يحبه القدر ورسوله رواه
 جماعة من الصحابة و قال على عن النبي صلى الله عليه وسلم ان لكل نبي سبعة سحابة و سحابة رضاء و اعطيت انا اربعة عشر قال انا و ابي
 و جعفر و حمزة و ابو بكر و عمر و مصعب بن عمير و بلال و سلمان و عمار و عبد الله بن مسعود و ابو ذر و المقداد رواه الترمذى و ياره از
 سيرت مرثية خلفاء اربعة كه نقل مستفيض المعنى ثابت شده و فصل آينده نقل خواهم كرد و از لوازم خلافت خاصه
 آنست كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم با خليفه معامله فرمايد مرات بسیار و كرات بسیار چنانكه امير با مستطر الاماره معامله
 ميكند قولاً و فعلاً و بعضى بچند وجه تواند بود و يكى آنكه استحقاق خلافت او بيان فرمايد و فضائل او با اعتبار معامله بايست
 ذكر كند و دوم آنكه اظهار فرمايد قرآن بسیار چنانكه فقهاء صحابه بدانند كه لو كان مستخلفاً لا يستخلف فلانا و بدانند كه
 آنست الناس الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فلان و بگويند تو قى رسول الله صلى الله عليه وسلم و هو عنهم راض و آنچه از اين باب
 باشد سوم آنكه در حيات خود اين شخص را بكار نامى كه متعلق بنفس مبارك آنحضرت است صلى الله عليه وسلم من حيث النبوة ام
 فرمايد و يعنى در خلافت خاصه از انجبت مطلوبست كه وثوق بخلافه از جهت شرع بهم رسد و حضرت ششمين چون میخواهند
 كه شخصى را بكارى كه تعلق بخلافه داشته باشد امر كنند تفحص مبنمودند كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم اين شخص را گاهى
 متولى امرى ساخته اند از امور مسلمين اگر مى يافتند مضامى غرابت مبغض نمودند و الا موقوف ميشدند و اين قصص سكه
 تو اتر رسیده است انشاء الله تعالى پاره ازان در فصل آينده بيان كنيم و نيز قيام اين شخص با موردى نسبت كرده شود
 با آنحضرت صلى الله عليه وسلم چنانكه منسوب ميشود و فعل با مرد در مثل بنى الاميه همیشه اما بيان كردن آنحضرت صلى الله عليه
 وسلم حال خلفاء را باوصافى كه حسن خلافت بان حاصل گردد پس مستفيض شده است در بيان مناقب جامعه از افاضل صحابه و تنها
 تنها نيز و اين بيان آنحضرت بمنزله اجازت روايت حديث و اجازت تدريس علم و فتاوى است چنانكه اليوم علماء و جمعى بجلالت
 خود بر مى گزينند و نص مينمايند بهستحقاق آن شخص خاص آنحضرت صلى الله عليه وسلم اين منزلت را بفضلاء صحابه و كبرار ايشان
 تنويه فرموده اند از انجمله حديث ابى سعيد خدرى قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ارحم امتى بها ابو بكر و اوثقهم فى
 دين الله عمر و اصدقهم جيار عثمان و افضاهم على بن ابى طالب و اخرجه ابو عمر فى اول الاستيعاب و حديث شيخ من الصحابة

حدیث کثیر
 حدیث کثیر
 حدیث کثیر

حدیث کثیر
 حدیث کثیر
 حدیث کثیر

حدیث کثیر
 حدیث کثیر

حدیث کثیر
 حدیث کثیر

يقال له ابو محمد بن فلان قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان ازرقت امتي بامتي فذكر الحديث . حديث انس بن
مالك ازرقت امتي بامتي ابو بكر فذكر مثله اخرجهما ابو عمر في الاستيعاب وازانجمه حديث ابن مسعود وحديث حذيفة لا ادرى
بالباقى فيكم فاقتموا بالذين من بعدى وازانجمه حديث مرتضى وحذيفة ان ثورمدا ابا بكر تجده واهل بيته اهدا في الدنيا رغبا
في الآخرة وان ثورمدا عمر تجده قويا ابنا لا يخاف في الله لومة لائم وان ثورمدا عليا ولا اراكم فارعين تجده ناديا مهديا
ياخذكم الطريق المستقيم وتبكت عايشة من كان رسول الله صلى الله عليه وسلم مستخيفا لولا خلفه قالت ابو بكر فقيل ثم من بعد
ابي بكر قالت عمر فقيل من بعد عمر قالت ابو عبدة قال عمر ما اصدق بهذا الامر من هؤلاء النفر الذين توفى رسول الله صلى الله عليه وسلم
وهو عندهم راض فسمي عليا وثمان والزبير طلحة وسعد وعبد الرحمن وازانجمه حديث ابي سعيد قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
ما من نبي الا وركه وزيران من اهل السما ووزيران من اهل الارض انا وزير امي من اهل السما فجرئيل وميكائيل واما وزير
من اهل الارض فابوبكر وعمر اخرجه الترمذي وللحديث طرق عند الحاكم وغيره وقال من كنت مولاه فعلي مولاه اخرجه جماعة آتوا
انحضرت صلى الله عليه وسلم بايشان معاملة مستظلالا ما رت پس شاهد ان تفويض امامت صلوة است در قصه رفتن لقبيله عمرو بن
عوف و در تبوك چون افواج مسلمين بر دوش شهر برآمدند حضرت صدق را بر ابي عرضه شكر و اقامت صلوة معين فرمود و در
احسن و آن متواتر بالمعنى است و امير الحج ساختن در سال نهم و بغزوات فرستادن چندين بار و هميشه مشاورت فرمودن
شيعين در امور مسلمين و امير ساختن حضرت عمر را در بعض غزوات و عامل صدقات مدينه فرمودن او را و فرستادن حضرت
عثمان را بجانب اهل مکه در مصالحه حديبيه و والي يمن گردانيدن حضرت مرتضى را و در عانمون بر ابي و مکه فضا بروي آسان شود
و اين احاديث بر هيت مجموعى متواتر بالمعنى شده است و از لوازم خلافت خاصه آن است که آنچه خداي عزوجل بر ابي انحضرت و
عليه وسلم و عهد فرموده است بعض آن بر و اين خليفه ظاهر شود و اين علامت خلافت خاصه در وقت خلافت توان شناخت
نه قبل از خلافت بخلاف علامات ديگر و وجود نبعين در خلفاء متحقق است در آيه الَّذِينَ اِنْ مَكَتَهُمْ فِي الْاَرْضِ اَقَامُوا
الصَّلَاةَ اَقَامَتِ صَلَاةَ و ايتاء زكوة و امر بمعروف و نهى از منكر مذکور شده و در آيه وَعَدَّ اللهُ الَّذِينَ اٰمَنُوا مِنْكُمْ
وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ تَكْوِيْنًا و تقويت دين بر دست ايشان بر حسب ايشان حصول اطمينان از كفار مذکور است و در آيه ذَلِكَ
مَثَلُهُمْ فِي التَّوْبَةِ و مَثَلُهُمْ فِي الْاَلْبَتِجِ اِلِ اِشَارَه بفتح بلدان و شيوع اسلام در اقاليم معموره و در آيه لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ
كُلِّهِمْ عَلَيْهِ برون يهوديت و نصرانيت و مجوسيت مذکور است و آن در زمان خلفاي ثلثه بوده است و در آيه مَنْ يَرْتَدَّ يَنْقُصْ
فقال مرتدين مذکور است و آن در زمان صدق ابراهيم پور است و در آيه سَتَدْعُونَ اِلَى قَوْمٍ اَوْ لِي بَأْسٍ سَتَدْعُونَ
جمع عساكر بنفیر عام بر اقبال فارس و روم مذکور است و آن در زمان مشايخ ثلثه متحقق شد و در آيه اِنْ عَلَيْنَا جَمْعُهُمْ و قرآن
جمع قرآن در مصاحف مذکور است و آن در عهد مشايخ ثلثه ظهور يافت و در حديث قدسي ان الله ممتعت عبيهم و عبيهم
قال عجم مذکور است و آن در ايام خلفاي ثلثه ظاهر گشت و در حديث هنگ کسري فلا کسري بقده و هلك قيصر فلا قيصر بقده
و حديث لَتَقْبَلَنَّ كِنُوزَ كِسْرَى فتم فارس و روم مذکور است و آن در زمان خلفاء ثلثه بظهور رسيد و در حديث قال خوارزم
اَوْ كَسْرَى لَأَقْبَلَنَّ قَسْلَ غَايَةَ و در حديث ديگر لفظ لِي قَسْلَمُ اَوْ لِي الْفَرَقَيْنِ و آن در زمان حضرت مرتضى واقع شد و از لوازم

خلافت فاسد آنست که قول خلیفہ حجت باشد در دین نہ آن معنی کہ تقلید مسلمین در صحیح باشد زیرا کہ این معنی از لوازم جہاد
 است و در خلافت عامہ بیان آن گذشت و نہ آن معنی کہ خلیفہ نے نفسہ نے اعتماد بر تنبیہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و ہم در این
 باشد زیرا کہ این معنی غیر نبی را میسر نیست بلکہ مراد اینجا منزلت است بین المنزلتین تفصیل این صورت آنست کہ آنحضرت صلی
 علیہ وسلم حوالہ فرمودہ باشند بعض امور را بشخصہ مخصوصیسم او پس لازم شود متابعت او چنانکہ لازم می شود متابعت امر او چنانکہ
 آنحضرت بمقتضای امر آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و این خصیلت در خلفای راشدین بہمانند کہ قبل زید بن ثابت را در فریض
 مقدم باد ساخت بر اقوال مجتہدین دیگر و قول عبد اللہ بن مسعود را در قرأت و قول ابی بن کعب را در فرات بر قول دیگران در
 قول اہل مدینہ نزدیک اختلاف است بر قول دیگران آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بتعلیم اللہ عزوجل آنستند کہ بعد آنحضرت
 اختلاف ظاہر خواهد شد و ہمت در بعض مسائل ہجرت در مانند رفت کاملہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بر امت اقتضا فرمود کہ مخلص
 آن حیرت برای ایشان تعیین سرانید و درین باب حجتی برای آقا قائم کنند و نمیشد ثابت است برای خلفای اربعہ زیرا کہ قال اللہ
 تبارک و تعالیٰ لَیْسَ کُنَّ لَہُمْ دِیْنًا مَّا کَانَ لَہُمْ دِیْنًا الَّذِی اَرْتَضٰی لَہُمْ دِیْنًا اَبَی اَفَادَہ مِیْفَرَاہِہُ اَجْمَعِی اِیْشَانِ مَکْنِ مَشَاعِہُ و مشہور میشود
 در فضیلت پس آنچه کہ شش اش این جماعہ شایع شد استاب او بشرح معلوم گشت و میفرماید انّ مَکْنِ مَشَاعِہُ فِی الْاَرْضِ
 اَقَامُوا الصَّلٰوۃَ دِیْنًا اَبَی اَفَادَہ فرمود کہ ہر نمازی ذر کوئی و امر معروفی و نہی منکر می کہ از مکنان ظاہر شود محمود و عمل رضا
 است و در حدیث بر باض بن سائب علیکم السنتی و سنۃ الخلفاء الراشدین من بعدی و در حدیث ابن مسعود و خلیفہ افتد و ابالہ بن
 من بعدی ابی بکر و عمر و این معنی از اکابر صحابہ مروی است اخرج الازہری عن عبد اللہ بن ابی بکر قال کان ابن عباس اذا دخل
 عن الامر فکان فی القرآن انخربہ وان لم یکن فی القرآن و کان عن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انخربہ فان لم یکن فعن
 ابی بکر و عمر فان لم یکن قال فیہ برایہ و مجتہد ان تابعین تابعین باین اصل قائل شدہ داہل نہ ہب اربعہ بان رفتہ اند
 کسیکہ در موطا و آثار محمد بن الحسن شامل نماید بعضین این را بدانند اگرچہ بعض اصولیان شافعیہ درین باب تردد دارند و غالباً
 منشار تردد و عدم اخذ سلف بعض آثار خلفا بودہ باشد و تحقیق درین باب است کہ نزدیک تعارض اولہ تقدیم بعض اولہ شرعیہ
 بر بعض فحی حجت دیگر نیکند چنانکہ خبر واحد را نزدیک مخالفت حدیث مشہور با اجماع امت ترک میکنیم ماخذ فقہ را طبقات است
 و ہر طبقی را حکمی اینجا کلام امام شافعی بعینہ نقل کنیم قال الیسعنی فی السنن الصغری اخبرنا ابو سعید بن ابی عمر قال حد ثنا ابو العباس
 قال اخبرنا الربیع قال قال الشافعی رحمہ اللہ ما کان الکاتب دستہ موجودین فالتعد علی من سببها مقطوع الابا تبا عہما فاذا
 لم یکن ذلک صرنا الی آقا و یل اصحاب النبی صلی اللہ علیہ وسلم او واحد ہم ثم قال قول الایمۃ ابی بکر و عمر و عثمان قال فی تقدیم
 و علی رضی اللہ عنہم اذا صرنا الی التقلید حب البنا و ذلک اذا لم نجد ولالہ فی الاختلاف عدل علی اقرب الاختلاف من الکاتب
 و السنۃ فستبع القول الذی مدد الدلائل ثم بسط الکلام فی ترجیح قول الایمۃ الی ان قال فاذا لم یوجد عن الایمۃ فاصحاب
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی الدین فی موضع الامانۃ اخذنا بقولہم و کان اتبا عہم اولی بنا من اتباع من سبہ ہم قال
 و العلم طبقات الاولی الکاتب و السنۃ اذا ثبت السنۃ ثم الثانیۃ الاجماع فیما لیس فیہ کتاب ولا سنۃ و الثالثۃ ان
 یقول بعض اصحاب النبی صلی اللہ علیہ وسلم ولا نعلم لہ مخالفاً منهم و الرابعۃ اختلاف اصحاب النبی صلی اللہ علیہ وسلم و الخامسۃ

القياس على بعض نده الطبعات ولا يصار إلى شيء غير الكسب والسنه وهما موجودان وانما لو خذ العلم من اعلى وادنى
لوازم خلافت خاصه آنتست كه خليفه افضل است باشد در زمان خلافت خود عقلاً و نقلًا از انجبت كه در نكته اولي تقرير
كرديم كه چون خلافت ظاهره همدوش خلافت حقيقيه باشد وضع شسئي در محل خود ثابت گردد وليكن اينجا اين نكته بايد شناخت
كه غير اخيص خواص رياست خواص الائق نيست پس خلافت او مطلق نباشد و نصب غير افضل حكم خصت دارد نسبت عزيت
و خصت خالي از ضعفي نيست و مورد مدح مطلق نميواند شد و از انجبت كه در خلافت خاصه تكمين دين مرضي من كل وجه مطلوب
است و آن بغير استخلاف افضل صورت نميبرد چنانكه حضرت مرفضي نزديك استخلاف امام حسن فرمود آن مير و الله بالناس خيرا
فسيجمعهم بعدى على خيرهم رواه الحاكم بخلاف خلافت عامه كه اينجا تكمين دين مرفضي من وجه دون وجه مطلوب است لا من
كل الوجه و از انجبت كه خلافت خاصه مقيس بر نبوت زيرا كه در حديث آمده خلافت على منهاج النبوة و نيز آمده تكون نبوة و
رحمة ثم خلافة و رحمة و جامع هر دو رياست عامه است در دين و دنيا ظاهر او باطنا پس چنانكه استنار شخص دلالت ميكند بر
دمي بر امت تا قيم از مستبني جل ذكره مرفع گردد همچنان استخلاف شخصي بر امت دلالت مينمايد بر افضليت و مي بر امت و از انجبت
كه عامل ساختن شخص مفضول حيات است عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من استعمل رجلا من عصابة في
ملك العصابة من هو ارضى بغيره فقد خان الله فان رسول الله صلى الله عليه وسلم من استعمل رجلا من عصابة في
عليه وسلم من ولى من امر المسلمين شيئا فامر عليهم احد اعمامة فعليه لعنة الله لا يقبل الله منه صرفا ولا عدلا حتى يدخله جهنم
اخرجه الحاكم از اينجا ميتوان دانست كه حال خلافت كبري چه خواهد بود آري نزديك تراحم امور و اختلاط خير و شر و عدم
انتظام امر على ما هو حق ميتوان راه ز خصم پيش گرفت و از انجبت كه در وقت مشاورت صحابه مدار استخلاف افضليت اينها
و لفظ احق بهذا الامر گفتند و جمعي كه مناقشه داشتند در استخلاف صدق الكبر چون خطاي را مي خود بر ايشان ظاهر شد قائل
با فضليت او د اين مبنى است بر آنكه استخلاف با فضليت مساوق بود و افضليت خلفاي اربعة ثابت است بترتيب خلافت با اول
بسيار اينجا بر سه مسلك اکتفا كنيم مسلك اول آنكه استخلاف اين بزرگواران بنص و اجماع ثابت شده استخلاف كذا
لازم است افضليت را كما تقريره مسلك ثانی احاديث مرفوعه اله بر افضليت ايشان نصاً از انجمله حديث ابن عمر
كنا نخير في زمان رسول الله صلى الله عليه وسلم فنقول ابو بكر خير من غيره الامة ثم عمر ثم عثمان و از انجمله حديث بن سديد
كقول اهل الجنة و ثلوثها مثل حديث ابى بكر و عرفة در وزن ميزان در حمان ايشان بترتيب و حديث ابى هريره
اما انك يا ابا بكر اول من يدخل الجنة و حديث جابر بن عبد الله عن عائمة و يجلى لابي بكر خاصة
رواه الحاكم و حديث ان اهل الجنة يتركون اصحاب العرف اليه مسلك ثالث اجماع صحابه اجمالا و تفصيلا و اين
قصه بس در است از هر صحابي نقيه لفظ خير مطلق الامة و احق بهذا الامر و مانند آن مرفوع شده چنانكه حضرت فاروق در وقت
بيعت حضرت صدق گفته است انك افضل مني و ابو عبده گفته است تا توني و فيكم ثالث ثلثه اشاره ميكرد بآيه كرم
ثاني اثنين و چنانكه حضرت صدق وقت استخلاف فاروق اعظم شكايت مردمان از وي كوفه و ليسا كان افظ و غلظ
گفته است ابري شخو قوني اقوال اللهم استخلفت عليهم خير خلقك اخرج ابو بكر بن ابي شيبة كل ذلك ليكن مصرح برين همه حضرت

اي صاحب مقام اولاد

نے الارض است و ظہورین مرتضیٰ بر دست خلیفہ زبراکہ اصل الاصول در ثبوت خلافت عامہ و خاصہ ہمان ست و مدار سائل
 خلافت برین آیات و آین فضیلت در شایع ثلثہ روشن ترست و نیز اقوی وجوہ فضیلت در خلفا نص شریعت است با شغل
 ایشان و انہی در شایع ثلثہ انہی است زبراکہ در اکثر احادیث خلافت ذکر شایع ثلثہ آمدہ است فقط و نیز اقوی وجوہ
 افضلیت قیام با مورس و عودہ بر پیغمبر است بشال آنکہ اگر در اگر دبا و بر سیدار و گت سبب اصطلاح میفرماید ارادہ الہی
 نفس پیغمبر را حرکت داد و بعض کار با وجود آورد و کار نامی دیگر سوزن تمام بود کہ حکمت الہی پیغمبر از عالم ادنی بر رفیق
 اعلی رسانید آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بتجوی از سبب تمام از انجود منسوب گردانید و درت آن کار با مختلفہ راجع گشت و ایام خلافت
 بحقیقت ایام نبوت بود لیکن وحی از آسمان فرود نمی آمد این وجہ در شایع ثلثہ زیادہ تر نمایان گشت و نیز اقوی وجوہ فضیلت
 اعانت پیغمبر است در تحمل اعباء نبوت را مخصوصتہ و جہاد و انفاقا قال اللہ تعالی لا یستوی منکم من انفق الخ
 ظاہر است کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم تنہا بود چون از ادوا الہی بظہور امر او منعقد گشت الہام در قلوب اذکیا و حاضرین افتاد
 کہ اورا اعانت کنند و در ضمن این اعانت رحمت الہی کہ پیغمبر را رسیدہ است شامل حال این اذکیا شدہ و این وجہ در شایع ثلثہ خصوصاً
 قبل از ہجرت ظاہر است و نیز اقوی وجوہ فضیلت تشبہ است با آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در تالیف قلوب باس بر سلام و اتصاف شایعین
 بان واضح ترست و اقوی وجوہ فضیلت واسطہ بودن است در میان پیغمبر و امت در ترویج علوم از قرآن و سنت و این
 معنی در حضرت شیخین اشکار ترست و اقوی وجوہ فضیلت جہاد عرب و عجم است و انہی در شایع ثلثہ روشن تر چون لوازم خلافت
 خاصہ بین شدہ بحال باید شناخت کہ جمعی کثیر از صحابہ بفضیلت صحبت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم قدرت ازین اوصاف حاصل
 کردہ بودند و بعض ایشان بخلافت مقیدہ فایز گشتہ مانند عبد اللہ بن مسعود در قرأت و فقہ و معاذ بن جبل در قضا و زید بن ثابت
 در فرائض ازین جملہ آنانکہ قریشی بودند و اہلیت تحمل اعباء ریاست داشتند سخن خلافت مطلقہ گشتند باز مستحقان خلافت
 در بارگاہ عزت نظر ایستادہ اند تا کہ ام یک را فضل الہی بر سبب استخلاف مطلق بالفعل رسانند ذلک فضل اللہ یؤتیہ
 من یشاء و اللہ ذو الفضل العظیم و در آخرا این فصل باید دانست کہ ہر چند ہر جملہ ازین فصل ما خود است از
 کتاب و سنت و موید است با قول کبر اہل سنت و عظامی اہل سنت اما مخیر و ترتیب آن انتقال از جزئیات بکلیات در آن از مستخرجات
 این بندہ ضعیف است و اثری از نور توفیق کہ سابق بان اشارہ رفتہ و الحمد للہ رب العلمین +

جمع عربیہ
 بیخہ بار

فصل سوم در تفسیر آیات و آد بر خلافت خلفاء و بر لوازم خلافت خاصہ خدا تعالی در سورہ نور کہ کلمہ تامہ سورہ نور
 انزلنا و قرانہا و آزلنا فیہا آیت بسمت مصدقش ساختہ میفرماید و عد اللہ الذین اصوا
 منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنکم فی الارض کما استخلف الذین من قبلکم و لیکم انکم الذین
 از تفسی کہم و کتبہ لکم من بعد حوا فہم امنای بعد وینہ ولا یستد کون بی
 شینا و من کفر بعد ذلک فاولک ہم الفاسقون یعنی وعدہ داده است خدا تعالی آنان را کہ ایمان آوردہ اند از
 شما و کار نامی شایستہ کردہ البتہ خلیفہ سازد ایشان را در زمین چنانکہ خلیفہ ساختہ بود آنان را کہ پیش از ایشان بودہ اند یعنی
 حضرت یوشع را بعد حضرت موسی و حضرت داؤد و سلیمان را بعد انقضای مدتی از عہد حضرت موسی و البتہ مکرم و پاپستوار

برای

حقیقت آنچه در زمان ایشان وسیع ایشان شایع شده بر حسب ارد بهر تقدیر قول ایشان از قیاس قاسان و استنباط
استنباط قویتر خواهد بود نه چنانکه امامیه میگویند که دین مرتضی همیشه مستور و مخفی ماند و ائمه اهل بیت همیشه تقیه میکردند
در اطهار دین خود هیچگاه قادر نشدند بلکه اینجا افاده کرده شد که آن همه غیر مرتضی است و باطل است زیرا که اگر مرتضی مسبوس
بمقتضای این وعده ممکن میشد و کلمه **وَلَيُبَيِّنَنَّ كَلِمَةً مِّنْ بَعْدِ حَقِّهَا فَهِيَ آمَنٌ** دلالت میکند بر آنکه این مستخلفین و سایر
مسلمین در وقت انجازه موعود مطمئن باشند و آری نه از کفار مختلفه الادیان ترس دارند و نه از یکدیگر چنانکه امامیه گمان
میکشند که ائمه اهل بیت همیشه ترسان و هراسان می بودند و تقیه میکردند و همیشه از مسلمانان با ایشان و بیاران ایشان
غایبه و پنهان حرمتی میرسید و هیچگاه موبد و منصور نشدند و کلمه **الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ**
دلالت مینماید بر آنکه جمعی که این وعده در باب ایشان واقع شد و نعمت استخلاف منعم شوند متصف بکمال ایمان و عمل صالح باشند
و عملوا الصالحات در عرف جائی استعمال کنند که در عمل صالح فریبی داشته باشد نسبت عامه مومنین و کلمه **كَمَا**
اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مراد آنست چنانکه یک سفر از تویته در وعده فتوح بلاد شام و حکم بلاد مغربیه نازل
شد و بنا بر حکمت الهی این وعده در زمان حضرت موسی نازل شد و حضرت موسی برای انجازه این وعده حضرت یوشع را خلیفه ساخت
حضرت یوشع بعد وفات حضرت موسی فتح هشتاد شهر نمود و بنی اسرائیل را مطمئن گردانید و آن شهرها را بر وفق وصیت
حضرت موسی بر بنی اسرائیل تقسیم فرمود همچنین پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم وعده فتح بلاد شام و بلاد عجم متحقق شد قال
الله تعالی **لِيُظَاهِرَهُ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا** و این وعده بنا بر حکمت الهی در زمان آنحضرت بطور رسیده لاجرم خلفا را
بعد آن حضرت صلی الله علیه وسلم منصوب ساخت تا آن موعود منجز گردد و باز حضرت داود و سلیمان که بعد غلبه عمالقه و مغر
شدن قبال بنی اسرائیل خلیفه شدند قال الله تعالی **يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ** باز مسلمین را مطمئن ساختند
همچنان این خلفا بعد آنحضرت صلی الله علیه وسلم و بعد ظهور ارتداد و عرب مسلمانان را مطمئن ساختند بالجمله این تشبیه بیان
آنست که خلافت ایشان خلافت راشده خواهد بود و مرضی نزدیک خدایتعالی و آثار خیر از آن ظاهر شود و کلمه **لَهُمْ فِي قَوْلِ**
تَعَالَى وَ كَيْمُكِنَّا لَهُمْ دلالت میکند بر یکی از دو معنی یا اینست که این تکمیل از دست ایشان بر آید و ایشان بتوفیق
الهی عظیم در آن باب صرف کنند و تائید الهی شامل حال ایشان شود و آنچه منجوا هستند و بدان اهتمام مینموند بفضل الهی
حسب **عَابُونَ فَوْزَ ظُهُورِ نَمُودِ مَوَانِقَا لِقَوْلِهِ تَعَالَى أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ** یا اینست که همت ایشان بکل متوجه
تکمیل دین بود و همیشه از خدایتعالی آزاده خواست مینمودند تا آنکه چون واقع شد بان مستفیع شدند و ایشان از سرور
کلی حاصل گشت و این نعمت عظیمه تمام شد بر مستخلفین حق آنست که هر دو وجه متحقق گشت و الله اعلم با کلمه **وَعَدَ اللَّهُ**
الَّذِينَ آمَنُوا دلالت میکند که این معنی بعد انتقال آنحضرت صلی الله علیه وسلم بلا اعلی منجز خواهد شد تا معنی **لِيُظَاهِرَهُمْ**
راست شود و کلمه **مَنْ كَفَرَ** تاکید و تحقیق استخلاف ایشان مینماید و افاده مینماید که استخلاف این بزرگواران نعمتی است
عظیم مستوجب شکر منعم حقیقی اول کسیکه کفران نعمت استخلاف نمود قتل امیر المومنین عثمان اند و من بعد فرقه امامیه که گمان
میکشند که خلافت را از دست حق آن غصب کرده اند و بلاعی عظیم از آسمان فرود رخت که عهد آنحضرت را صلی الله علیه وسلم

از غایت اینست
مالک از کتب تفسیر
بیت ایضا

همه صحابه مخالفت کردند و بانصوص علیه بالخلافت همه باجمعهم عصیان ورزیدند مستحکماً هَذَا بَهْتَانٌ عَظِيمٌ
 و اول کسیکه از مفسران صحابه این آیه را بر معنی خود آورد و این وعده را در زمان حضرت عمر رضی الله عنه منجذانت علی مرتضی
 است کرم الله وجهه زیرا که چون فاروق اعظم طلبش کرده کرد از صحابه در باب فتن بجانب عراق علی مرتضی همین آیت تمسک شد اینجا
 بالبداهه معلوم کردید که خلافت فاروق اعظم از جمله استخلاف موعود است و این قول مرتضی بطریق متعدده ظاهر شد هم پیش
 اهل سنت و جماعت و هم پیش شیعه در نهج البلاغه مذکور است آن هَذَا الْأَمْرُ لِمَنْ يُصَرِّهُ دَلَاخِلُهُ بَشْرَةٌ دَلَالَتُهُ وَ بَدْوَةٌ
 إِلَيْهِ الَّذِي أَطَهَرَهُ وَ جَبَدَهُ الَّذِي أَعَزَّهُ وَ أَيْدِيهِ حَتَّى يَبْلُغَ الْبَلْغَ وَ يَطْلُعَ حَيْثُ طَلَعَ وَ عَمَّنْ عَلِيٌّ مَوْعُودٌ مِنَ اللَّهِ حَيْثُ قَالَ
 وَ عَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ آيَةً فَاسْتَجِزْ عِدَّتَهُ وَ نَا مَرَّحِمِدَهُ إِلَى آخِرَاتِ قَالَتْ يَا خَالِدُ شَبَدُ كَمَا مَكِينُهُ كَمَا مِنْ عِدَّتِهِ
 در زمان امام مهدی متحقق خواهد شد یا در زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم بود و منقض شد بلکه وَلَيْكُنَّ لَهُمْ دِينَهُمْ الَّذِي
 ارْتَضَى لَهُمْ فَكَلِمَةً يُعْبَدُ وَ تَنبِيًّا لَا يَتَّبِعُ كُونَ بِي شَيْئًا بَيَانِ عِلَّتِ غَايِبَةٍ اسْتِخْلَافِ هَيْتِ كَا قَالَتْ عَزَمِينَ قَائِلِ
 ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْبَةِ وَ مَثَلُهُمْ فِي الْإِنجِيلِ كَزَيْجٍ أَخْرَجَ شَطْرًا كَا كَا كَا بِمَنْ مَأْيِدِ اسْتِخْلَافِ بَرَامِي
 آن مطلوبی که درین مرتضی ممکن شود را علای کلمه الله بظهور در ظهور دین حق بر جمیع ادیان متحقق گردد و قال الله تبارک تعالی
 فِي سُورَةِ الْحَجَرِ إِنَّ اللَّهَ يُدْفِعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ خَوَّانٍ كَفُورٍ هَرَّائِيَةِ خَدَائِي دَفْعِ
 میکند از مسلمانان یعنی ضرر اعدای ایشان را مراد آنست که دفع شر کفار از مسلمانان سنت مستمره است هر آئینه خدا دوست
 نماید و هر خیانت کننده ناسپاس ازنده را اُوْحَىٰ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَنْ يَتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ
 دستوری جهاد داده شد یعنی بعد از آنکه در کفیل هجرت ممنوع بود آنان را که کفار با ایشان جنگ میکنند بسبب آنکه ایشان
 مظلوم شده اند و هر آئینه خدا بر نصرت ایشان تواناست الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ يُغَيِّرُ حَوَالَهُمْ إِنَّ يَقُولُوا رَبَّنَا اللَّهُ
 وَ كَذَلِكَ دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ صَوَامِعُ وَ بَيْعُ وَ صَهْلُكَ وَ مَسْجِدُ يَدُ كُنْ فِيهَا
 اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا وَ كَلِمَاتُ اللَّهِ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ إِنَّ اللَّهَ لَعَلَّوِي كَعَزَمِينَ اذِنَ جِهَادُ دَادَهُ شَدَّ أَنْ رَاكَ
 بیرون آورده شد ایشانرا از خانهای ایشان بغیر حق لیکن بسبب آنکه میگویند پروردگار ما خداست و اگر نبود می دفع کرد
 خدا مردمان را بعضی را بدست بعضی دران کرده میشد خلونهای رهبانان و عبادت خانهای نصاری و عبادت خانهای یهود
 و عبادت خانهای مسلمانان یاد کرده می شود دران مواضع نام خدای یاد کردن بسیار و البته نصرت خواهد داد خدا
 کسی را که غم نصرت دین او صدم کند هر آئینه خدا توانا غالب است الَّذِينَ يَدْعُونَكَ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ آتَوْا
 الزَّكَاةَ وَ آتَوْا بِالْمَعْرُوفِ وَ تَقَوُّوا عَنِ الْمُتَكَبِّرِينَ وَ اللَّهُ عَاقِبَةُ الْأَخْسِرِينَ دستوری جهاد داده شد آنانرا که اگر دست
 در هم ایشانرا در زمین بر پا دارند نماز را و بدیند کوه را و بفرمایند بکار پسندیده و وضع کنند از کارنا پسندیده و خدای راست
 علم نهایت همه کارها توبه تعالی إِنَّ اللَّهَ يُدْفِعُ تَهْمِيذَ الَّذِينَ جَاهِدُوا بَيْنَ كَلِمَةٍ مَوْضِعِي عَظِيمٍ دَارِ وَ ابْلَاغَتِ بَعْضِي سُنَّتِ
 مستمره است دفع شر کفار از مسلمانان و این معنی در جهاد خواهد بود باز فرمود إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ خَوَّانٍ كَفُورٍ
 و این اشاره معنی دیگرست یعنی برای آن سنت ما دفع شر کفار شد که دوست نمیداریم هر خیانت کننده ناسپاس ازنده

باید

را و دوست میداریم مستدین شاکر را چون کفار همیشه متصرف بجمالت و کفران نعمت بوده اند و موحدان پیوسته
 بتدین و شکر لاجرم نعمت موحدان کاتبه کاذبان سنت مستمره است قوله تعالی لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ
 سببه برای اذن جهاد تقریر کرده شد یعنی مظلوم اند و خدا یغاثی همیشه بر مظلومان جسم میفرماید و بزغالمان شکست می آرد و
 مظلوم را دفع ظالم از خود در جمیع ملل و نحل جائز است باز تعبیر مسلمانان بر مصلحتی که صلواتش بقاتلون است اشاره میکند بآنکه کفار
 ظالم بیشتر ازین خواه بود که با ایشان جنگ میکنند و این الله علیه التفسیر هم تقدیر بجای وَاللَّهُ لَاصْرِمُكُمْ عَلَى
الظَّالِمِينَ واقع شده لیکن در تسبیل و عید نهید می عجب است و در تسبیل و عید بشارت عظیمه که الکفایه المبع من الصبر سخن
 با دشمنان است که در شدت غضب گویند مگر بر انداختن تو قادر هستیم در کمال رافت گویند مگر بر نواختن تو توانا ایم نظر
 بآنکه سخن مختصر ایشان کار اطناب گیران میکند قوله تعالی الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ ديارهم بدل است از الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ
 افاضه مظلومیت دیگر میکند یعنی بگری آنکه جنگ میکنند و با مال میمانند دیگر آنکه از خانههای شان بیرون میکنند بفرنگی
 که کرده باشند إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبَّنَا اللَّهُ مِنْهُم عجب است یعنی این عجب ازین نادانان گمراه که توجیه را که موجب تعظیم و توقیر بود
 در حساب گناه نمزد و اند و با موحدان معامله اشده گناهکاران پیش گرفتند قوله وَلَوْ كُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ سِيبِ الْأَنْبِيَاءِ لَأَبْنَاءُ اللَّهِ
فَأَفَادَهُمْ یعنی چنانکه مظلوم را دفع ظالم از عرض و مال و جان خود محمود است کما قال فَقَدْ جَعَلْنَا لِرَبِّهِ سُلْطَانًا فَلَا
يَسِرُّ فِي الْقَبْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا همچنان مصلحتی بلیه در ضمن جهاد موجود است و آن آنست که حکمت الهیه
 متصفه لهور ملت حقه بردست رسل و نواب ایشان است در هر زمانی و کفار همیشه گزنده انا مل خود بر غلبه ملت ساینده
 دندان خود بر شوکت موحدان می باشند پس اگر موحدین را بمنزله جوارح خود ساخته دفع شر کفار نکنیم عبادت خانهها
 در هر ملتی حجاب میشد و رواج ذکر خدا تعالی و تقرب بجناب او معدوم میگشت وَكَيْفَ تَصْرَفُ الْأَمْوَالَ كَيْفَ تَشَاءُ اشاره
 است بشرط کسی که او را کالجاره میسازند و بردست می نصرت دین ظاهر میکنند یعنی تا شخص بجان و دل کمر میبندد
 کلمه المدنه بند دست و جیب آن نیست که نصرتش دهند و کالجاره اش سازند و نائب پیمانبر در حمل داعیه و جهاد علاء دین
 گردانند هزار نکته بار یک ترز سو اینجاست بِهِنَّ هر که سر بر آشد قلندری داند + قوله تعالی الَّذِينَ إِنْ مَلَائِكَةُ
بَدَلُ است از الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ و الَّذِينَ آخر جوارحین و ديارهم و معنی إِنْ مَلَائِكَةُ هم مثل آنکه
 گویند بنو عباس خلیفه شدند و بنو تمیم دولت مند گشتند زیرا که تکمین کل مهاجرین بل کل جم غفیر تسبیل عادی است و ذوق
 بان سبقت نمیکند صد جا در حدیث خوانده باشی قالت الانصار کذا و فعل بنو تمیم کذا و مراد از عجمی ایشان میباشد
 نه کل فرد فرد باز معنی ان مکنانهم تعلیق یک جز نفسی خلافت است بجز دیگر زیرا که خلافت شرعی تکمین فی الارض
 با اقامت دین اینجا افاده میفرماید که اگر تکمین این جماعه فی الارض متحقق شود البته آن تکمین مقترن خواهد بود با اقامت
 دین و همین است معنی خلافت راشد پس حضرات خلفا از مهاجرین اولین بودند که بقاتلون و آخر جوارحین و یار هم
 و اذن جهاد برای ایشان با قطع متحقق شد و مکن شدند در ارض با قطع پس لازم آمد که اقامت دین کرده باشند
 با قطع مقتضای این تعلیق پس با قطع خلفای راشدین بودند زیرا که معنی خلافت راشد غیر این دو جزو نیست

اَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ اشارة است باقامت ارکان اسلام و امر و ایا تعریف شامل است احیاء علوم دین را
 و سنبهوا عن النکر شامل است جهاد کفار و اخذ جزیه و ازیرا که منکر می زیاده و ترا از کفر نیست و نهی در دعوی بالاتر از قتل اهل کفر
 و گرفتن جنزیه نه و شامل است اقامت حدود و تعزیرات را بر عصاة مسلمین باز مفهوم اقاموا و اتوا و امر و او نهوا آنست
 که هر چه از تمکین در ایام تمکین ایشان ازین ابواب ظاهر شود همه معتد به خواهد بود شرعاً باز معنی ان گنا هم اذ انکنا هم است
 اخبار است تمکین ایشان در زمان آینده نه صرف تعلیق تا بی مقدمه بدون تحقق مقدم زیرا که سابق مذکور شد ان الله
 یذیع و کولاً و دفع الله الناس و کلمه یذیع عاقبتاً المأمور معنیش آنست که عواقب امور میدانیم و آنچه در آخر
 خواهد بود می شناسیم و لهذا اذن جهاد دادیم مراد آنست که این جهاد بسته مفضی به اذاعت کفار خواهد بود چون معانی لغوی
 و شرعی کلمات مفروده این آیات شناختی وقت آن آمد که نکته دیگر بعضی آن آنست که مرد و آیه آیت استخلاف آیت
 تمکین در یک قصه است مقصود واحد است و تعبیر مختلف و این نکته را یکی از فروع آیه کریمه کتاباً مثلثاً بهما متکافی
 می باید شناخت یک جا است تخلفتم و کلمتم و کلمتم و کلمتم گفته شد و جای دیگر تمکین فی الارض با اقامتین گفته آمد
 و حاصل هر دو یکی است اینجا لفظ و عد الله مذکور شد و اینجا ان گنا هم با سبق ان الله یذیع و کولاً و دفع الله الناس
 اینجا و کلمتم کلمتم گفته شد و اینجا اقاموا الصلوة اینجا استخلاف مذکور شد و اینجا تمکین فی الارض اینجا یذیع و کولاً
 لاکثیر کون بی شکی گفته آمد و اینجا اقاموا الصلوة الخ اینجا تصویب اعمال ایشان اعمه ادا اقامت حدود و تعزیرات
 ایشان شرعاً از لفظ تمکین بهم دینهم الذمی الرضی بهم مفهوم شد و اینجا از کلمه اقاموا الصلوة الخ اینجا و کلمتم کلمتم من بعد
 خوفهم انما گفته شد و اینجا ان الله یذیع و کولاً دفع الله الناس یکجا متکلم می من الحاضرین عند نزول آیه گفته و جای دیگر
 اخر جوامین دیار هم و در مفهوم هر دو کلمه عموم و خصوص من وجه است زیرا که بعضی مهاجرین در بدر واحد گشته شدند و نزول
 آیه استخلاف را در آن نکرده و جمعی از صحابه مهاجرین اولین بودند و ادراک آیه استخلاف نمودند پس خلافت در اینجا است
 که هر دو صفت در ایشان مجتمع شد و هر جا که قصه واحد باشد و تعبیر مختلف ظاهر یک تعبیر را بنص تعبیر دیگر میتوان محکم ساخت عام
 یکی را بخصوص تعبیر دیگر میتوان مختص نمود و مطلق یکی را بمقتبیه تعبیر دیگر میتوان مقبیه گردانید چون اینهمه گفته شد با صل غیر
 متوجه شویم این مرد و آیت که بحقیقت واحدند و بتبخیلف دلالت می کنند بر خلافت خلفا زیرا که و عد خدا تعالی راست است
 و البته در خارج واقع شدنی است پس استخلاف و تمکین فی الارض مهاجرین اولین حاضرین آیه استخلاف البته واقع شد
 و اگر ایشان این خلفا نباشند و عد واقع نشد باشد تعالی الله عن ذلك علواً کبیراً زیرا که صحابه پیش ایشان بعد
 صد سال از وفات آنحضرت صلی الله علیه و سلم باقی نمانده فکیف مهاجرین اولین حاضرین آیه استخلاف پس اگر در آن زمان
 استخلاف موعود و تمکین موعود متحقق نشد الی یوم القیامة بودنی نیست دوران زمان غیر این عزیزان ممکن نشدند و مستخلف
 نشدند پس مستخلفین و تمکین ایشان اند بالقطع و آن جا همان که میگویند خلافت را از مستحق آن غضب کرده و بغیر مستحق رسانید
 کذب خدا و کذب رسول اویند زیرا که مخالفت امر شرعی متصور است که زید را امر بنماز کردند و دومی نماز نگذازد و مخالفت
 و عد الهی اینجا مقدم و عد است و اخبار از آینده و شریع استخلاف ایشان تابع و عد شده است که باین تشریف و

آن کنند و این سخن بهمان مباد که علماء متفق اند بر آنکه اگر اجتهاد مجتهد و قضای قاضی برخلاف صریح قرآن یا صریح سنت مشهوره
 یا صریح اجماع یا صریح قیاس حلی واقع شود نافذ نیست و تقلید آن جائز نه خدایتما لے مفر ما یء آد کفر تکلم لکم آیت
 آن تَعْلَمَهُ عَلَّمُوا ابْنِي إِسْرَائِيلَ وَمِغْرَابَ لَيْسَ فَوَئِدًا كَمَا لَيَعْرِفُونَ أَنَاءَهُمْ وَأَزْبِجًا مَعْلُومًا مِشْوَد
 بالقطع که امتدگان کتاب بسبب شناخت وصف پیامبر آخر زمان تکلف شدند و حجت شریعیه بر ایشان قائم شد پس
 قول بآنکه این اخبار و حجت ملزمه نیست خلاف قرآن است تحقیق درین باب آنست که بقدری که در کتب سابقه بود حجت قائم
 گشت و تکلیف متحقق شد لکن حاصل میشود بدو چیز باقیست اقرانیه و استثنائیه چون مواد آن بقسینیه باشند و مثل
 مشیج و سجیدس که تمام مقدمات را ذکر نکنند و از بعض مقدمات بطریق کفره بمطلب مقال نمایند مثل نور القمر مستفاد من الشمس
 بشناسیم بسبب دیدن اختلاف احوال قمر باختلاف قریب بعد از شمس لکن حدس و قسم صحت حدسی که غیر افراد قلیل
 از بنی آدم بان پے نبرد لغرض باخذه و خدا تعالی باین قسم تکلیف نمیدهد عامه را و حدسی که اکثر افراد انسانی بان
 پے میزند مثل آنکه وجود دلیل در نه روز از جهت غیبت شمس و طلوع اوست و باین قسم تکلیف واقع میشود و حجت قائم میگردد
 نصوص کتب الهیه در باب اخبار بوجود پیامبر آخر زمان صلی الله علیه و سلم هر چند از جهت اقرانیه و استثنائیه بتعین
 فرد خاص که افضل بشر است میرسانند اما از جهت حدس قریب الاخذ میرسانند و بهمان تکلف می شوند شک نیست که
 وجود جامع این اوصاف بشریها بعد مد و نظا و له یکے خواهد بود همین که در فرد خاص یافته شد حدس اینجا قرار گرفت
 چون این حکایت آخر شد باید دانست که آیات خلافت خلفا هر چند نوعی از غرض داشته باشند چون نعم و عجم و شام باین
 طریق که از زمان حضرت آدم تا این عصر گاهی نشده بود بظهور اینجا امید و تالیف مسلمین و اطمینان قلوب ایشان و تمکین دین
 بر وجهی متحقق شد که در هیچ ملتی و زمانه عشره عشر آن بوجود نیامده پس برای مصداق و عده استخلاف کدام خلافت
 بهتر ازین خواهد بود و همچنین بشر این بسیار مثالین صورت باین ملحق شد حدس قریب الاخذ بهم رسید که بیشتر همین عزیزان
 اند و مردمان بهمان حدس قریب با خود شدند و این نوع سخن در تفسیر آیات برای جمعی است که تتبع احادیث نبویه پیش گفته
 اند و الا آنحضرت صلی الله علیه و سلم مبین و شران عظیم است هر جا اشکالے بهم رسد بحدیث آنحضرت رجوع میاید کرد قال
 الله تاملے کتبین للناس ما تزلزل علیهم حالا پرده برگردانیم و سخن بالقانون دیگر سراییم چون این آیات
 نازل شد که در اصل معنی خضای تداشت و در تعیین آن افراد و ترتیب ایشان در خلافت و مدت خلافت ایشان غرضی
 واقع بود و آنحضرت صلی الله علیه و سلم مستطیر عالم غیب مانند که چه افاضه میشود خدا تعالی در رؤیا یا حل معارف بود بعض
 رؤیا خود دیدند بعض رؤیا صحاب آنحضرت صلی الله علیه و سلم دیدند و تعبیر آنرا آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمودند کعبه رؤیا الاذان رؤیا لیلته القدر
 قال صلی الله علیه و سلم بینا انا نامک را یعنی علی قلبت علیها و لو فرغتم منها ما شاء الله ثم اخذنا ابن ابی قحافه ففرغ
 منها و نوبنا او ذنوبین و فی ترعه صنف و الله یغفر له ثم استخالت عرا فاخذنا ابن الخطاب فلم أر عبقر یا من الناس
 یتزرع عر حسی ضربا لناس لبعطن اخرج الشجان من حدیث ابی هریره و الترمذی من حدیث ابن عمر و اخرج
 ابن مردیه عن ابن عمر خرج علینا رسول الله صلی الله علیه و سلم ذات عذای بعد طلوع الشمس قال آیت قبل الفجر

اعلم ان
 علی بن ابی طالب
 علی الامام
 ان الناس
 اوردوا
 و ابرو با

كما نرى أعطيت المقاليد والموازين فاما المقاليد فهي المفاتيح واما الموازين فهذه التي يوزن بها فوضعت في كفة و
 وضعت امته في كفة فوزنت بهم فرجعت ثم جئني بابي بكر فوزن بهم فرجعت ثم جئني بعمر فوزن بهم فرجعت ثم جئني بشمان فوزن
 بهم فرجعت ثم رُفعت واخرج ابوداود عن ابى بكر ان رجلا قال لرسول الله صلى الله عليه وسلم رايت كان ميزانا نزل من السماء فوزنت انت
 وابو بكر فرجعت انت ووزن ابو بكر وعمر فرجعت ابو بكر ووزن عمر وعثمان فرجعت عمر ثم رفع الميزان فاستاء لها رسول
 الله صلى الله عليه وسلم يعني فسأه ذلك فقال خلافة نبوة ثم بوى الله الملك من يشاء واخرج ابو عمر عن عرفة
 نحو واخرج ابوداود عن جابر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اربى الليلة رجل كصالح كان ابابكر يخطب برسول
 الله صلى الله عليه وسلم وخطب عمر بابي بكر وخطب عثمان بعمر قال جابر فلما قمتما من عند رسول الله صلى الله عليه وسلم
 قلنا اما الرجل الصالح فرسول الله صلى الله عليه وسلم واما ثلوث بعضهم بعض فهم ثلاثة الامم الذي بعث الله به نبيا
 صلى الله عليه وسلم واخرج ابوداود عن سمرة بن جندب ان رجلا قال يا رسول الله انى رايت كان دلوا ولى
 من السماء فجاء ابو بكر فاخذ بعراقيها فشرب شرابا ضعيفا ثم جاء عمر فاخذ بعراقيها فشرب حتى تضرع ثم جاء عثمان
 فاخذ بعراقيها فشرب حتى تضرع ثم جاء علي فاخذ بعراقيها فانتشط وتضرع عليه منها شئى العراني جمع عرقوة وعرقوة
 الدلوي المشبه المقرضة على فم الدلو انتشطت اخلت وعن ابن عباس كان ابو هريرة يحدث ان رجلا اتى رسول
 الله صلى الله عليه وسلم فقال انى ارمى اللبلة طلة يطرف منها السمن وتغسل فارمى الناس يتكفون بايديهم فاستكف
 واستقل دارى سببا واصلا من السماء الى الارض فاراك يا رسول الله اخذت به فعلوت ثم اخذ به رجل اخر فعلا
 ثم اخذ به رجل اخر فعلا به ثم اخذ به رجل اخر فاقطع ثم وصل فعلا به فقال ابو بكر بابي انت واقمى لى غنى فاخبرنا
 فقال اخبرنا فقال اما الطلة فطلة الاسلام واما ما ينطف من السمن والحسل فهو القرآن ربيته وعلاوته واما المستكفر
 والمستقل فهو المستكفر من القرآن والمستقل منه واما السبب الواصل من السماء الى الارض فهو الحق الذي انت عليه
 تاخذ به فيعليك الله ثم ياخذ به بعدك رجل فيعلوبه ثم ياخذ به رجل فيعلوبه ثم ياخذ به رجل اخر فينقطع ثم يوصل له
 فيعلوبه آسى رسول الله لى غنى اصبت ام اخطات فقال النبى صلى الله عليه وسلم اصبت بعضا واخطات بعضا
 فقال سمعت يا رسول الله لى غنى ما الذى اخطات فقال النبى صلى الله عليه وسلم لا تقسم اخرجه البخارى ومسلم
 والدارمى و ابوداود والترندى قوله اخطات بعضا علماء ووجه خطأ سخنها كفته اند لكن انچه بدى بن ابن فقير مقرر شده
 آنتست که مراد از خطا ترک تسمیه این خلفا است بوجهی از استعاره بلفظ خطا تعبیر کرده شده است و عن الحسن قال قال
 ابو بكر يا رسول الله ما ازال ارانى اطاني غدرات الناس قال لتكونن من الناس سبيل قال رايت في صدرى رمتين قال
 سنين معزوا الى ابن سعدي باز فرست آنحضرت صلى الله عليه وسلم در بعض حوادث کار کرد و از انجا استنباط فرمود
 که این جماعه خلفا اند اخرج الحاكم عن سفينة قال لما بنى النبى صلى الله عليه وسلم المسجد وضع حجر ثم قال ليضع ابو بكر
 حجرا الى جنب حجري ثم قال ليضع عمر حجرا الى جنب حجري ثم قال ليضع عثمان حجرا الى جنب حجري ثم قال هؤلاء خلفا
 بعدى واخرج ابو يعلى والحاكم عن عائشة لما استسرس رسول الله صلى الله عليه وسلم مسجد المدينة جاء بجر فوضعه وجا

له في كفة
 على اى يوزن
 ابيهم لانها
 على نبى يفضي
 زياد كرفنت
 و يفضي كرفنت
 على جميع عذرة
 يفتح بعين كرفنت
 و يفتاح الدار
 كرفنت لا يفتاح
 في الاضحية
 عن من الغزاة
 في الموت فوسو
 لى ابن سعدي

یا رسول اللہ ان اعملتک منینک فمن لعینتی قال ابو بکر قال فان عجلت بابی بکرمیة فمن لعینتی قال عمر قال ان عجلت
بکرمیة فمن لعینتی قال عثمان قال فان عجلت بثمان منینة فمن لعینتی قال ابن اسطغث ان تموت فمت وعن جبرین
شطم ان امراة اتت رسول الله صلی الله علیه وسلم فکلمته فی شیء فامر ان ترجع قالت فان لم آجذک کانتها تقول الموت
قال ابن لم تجدنی فاتی ابا بکر اخرج البخاری ومسلم والنسائی وابدوداود وابن ماجه وحن ابی هریره ان النبی صلی
الله علیه وسلم استسکت من یهودی شیئا الی الخول فقال ارباب ان حثت ولم آجذک فالی من اذیب قال الی
ابی بکر قال فان لم آجده قال الی عمر قال فان لم آجده قال ان استطعت ان تموت اذ مات عمر وثبت ذکره
الصحیح الطبری فی الرباط عن القلی وخرج ابن سعید عن ابن شهاب قال رأی النبی صلی الله علیه وسلم یغای
تقصها علی ابی بکر فقال یا ابا بکر رأیت کانی استبقت انا وانت ذریة فسبقتک بمرقاتین ونصف قال یا رسول الله
یفیک الله تعالی الی رحمته ومغفرته وامنیت بعدک سنتین ونصفا وخرج البیهقی والبیہقی عن ابن عمر قال
سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول سیکون فیکم اثنا عشر خلیفة ابو بکر الصدیق لایبث خلفی الاقلیلا و
صاحب دحی دار الحرب یشس حمیدا ومیوت شهیدا قال رجل ومن هو یا رسول الله قال عمر بن الخطاب ثم التفت الی
عثمان بن عفان فقال دانت یتأکک الناس ان تملع فیصاک الله الذی بعثنی بالحق لئن خلعت لادخل الجنة
حتى یلجم الجمل فی ستم النجا ط وخرج ابو یعلی عن ابی عبیدة بن الجراح ومعاذ بن جبل عن النبی صلی الله علیه وسلم
انه بدأ لهذا الامر نبوة ورحمة ثم کائن خلافة ورحمة ثم کائن ملکا عتصوا فاشتم کائن عتوا ویرجریة وفساد فی الامة
یستحلون الحریر والمخورد والفروج والفساد فی الذمة یشردن علی ذلک ویرزقون ابد حتی یلقوا الله وعن
علی باخرج رسول الله صلی الله علیه وسلم من الدنیا حتی عهد الی ان ابا بکر یلی الامر بعده ثم عمر ثم عثمان ثم الی فلا
یجتمع علی بعض طرق ابن حدیث در دیاض النضره وبعض در غنیه الطالبین مذکورست وبعضی مردم درین حدیث اشکال
دارند که اگر ابن معنی معلوم حضرت مرتضی باشد توقف وی در بیت ابی بکر الصدیق مامورست و توقف وی در امر عثمان
ما تکلم عبد الرحمن وجمی ندارد و احتمال بسیار حدیث بنایت بعیدست و آنچه پیش ابن فقیر مقرر شده است صحت
ان معنی است لیکن آن عهد نبوی از غموض و دقت بود که در اول امر مفهوم نشد و بعد نوع مثل فلق الصبح واضح گشت
و سخت بعیدست که از احادیث مستفیضة ذریه یکی هم حضرت مرتضی نرسیده باشد و از مردبان حضرت مرتضی است حدیث
ان تستخفوا ابا بکر سجده الخ و ان نیز اشاره میکند بخلانف شیخین و عن ابن عباس قال والله ان امارة الی بکر و
عمر لفی کتاب الله قال الله تعالی ولذا آتت النبوة الی بعض آذواجه حدیثا قال لخصم ابوبکر و ابو عایشة
اذ لیا الناس بعدی فایاک ان یخیر الی به آذوا اخرج الواحدی وله طرق ذکر بعضهما فی الریاض النضره و در
غنیه الطالبین مذکورست ردی عن ابی هریره عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال لما عرج لی سالت ربی ان یجعل
الخليفة من بعدی علی بن ابی طالب فقالت الملكة یا محمد ان الله یفعل ما یشاء الخلیفة من بعدک ابو بکر و فی
حدیث البخاری ان عمر سأل خدیفة عن الفتنه الی تموج کموج البحر ماذا اخطیتم عن النبی صلی الله علیه وسلم فیها

یعنی زیادہ غم
ابو بکر و عمر
ان ابن عمر
الشی الطائفة
والمراد من صاحب
الذی یلی الامر
والحرب الی غیر

در نیت ملت کجی فعل جبار و فی متناه الامر بالمعروف والنهی عن المنکر و کجی قوت داعیه او که بگفت مردم با سبقت
و مانند آن آن داعیه منطقی نگردد و ذلک فضل الله یؤتی من یشاء و الله ذوالعز و الجلال ^{ظلمه} ^{عظیم} است عظیم القدر
در تحقیق و تثبیت این خصال بیان نزلت آنها عند الله و از اینجا معلوم میشود که قتال مرتدین تلویغز و بدر و حدیبیه بود
و نمونه از مشاهد عظیمه القدر قوله تعالی انما یرسلکم الله ورسوله انما یرسلکم الله ورسوله انما یرسلکم الله ورسوله
او می آید یعنی امر مسلمانان از ارتداد عرب جموع مجتهد ایشان چو امیر رسید بخین نیست که کار سازد ناصری را در
شما در تحقیق خداست که میرزید الهام خیر و مینماید تدبیر امور و رسول او که مشرتبه ترغیب بر جهاد در عالم آورده او
و برای است خود به عاوی خیر و سنگیر ایشان است و در ظاهر محققین اهل ایمان که با قامت صلوة و ایثار کوة بوصف خشوع و
نیایش متصف اند و تحمل داعیه الهیه میکنند و خدا تعالی بر دست ایشان کارهای نیک در عالم سرانجام منبراید و سبب نزول و
ما صدق این صدیق اکبر است لفظ عام است شامل همه محققین و دخول سبب نزول قطعی و بجهت این عموم جابر بن عبد الله گفته
است نزلت فی عبد الله بن سلام لما هجره قومه من الیه و اخرج البنوی عن ابنه جعفر محمد بن علی الباقر ^{ای صدیق اکبر} ^{الله} ^{و رسوله}
و رسوله و الذین آمنوا نزلت فی المؤمنین فسیل لهم انما نزلت فی علی فقال یومئذ المؤمنین نه چنانکه شیعه گمان برده
و قصه موضوعه روایت کنند در اکرمون را حال از یوثون الزکوة میگیند و بر تافتن انگشتری بجانب فقیری در حالت رکوع
فرود می آید و سیاق و سباق آیت را بر نفس خدا تعالی اعضا سازد و چنانکه ایشان آیات متشبهه
بعضها بعض را از هم جدا کردند و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة مفهوم این کلام آنست که ولایت مسلمانان و کار ساز
ایشان خصوصاً در مثل این حوادث عظام بسابقین متصفین بعضات کمال لایق است نه غیر ایشان قوله تعالی و من یرسلکم الله
و رسوله بطاعت خدا و رسول خلیفه رسول و ترغیب است بر آن و بیان آنکه علی علیه السلام موقوف است بر آن و سعادت
محصورت در آن چون اینهمه بیان نمود و شد باید دانست که وعده خدا تعالی راست است و استجاز این وعده در زمان
حیات آنحضرت صلی الله علیه و سلم واقع نشد زیرا که فوجی مجتمع برای قتل اهل ائمه و در آن زمان نه بر آمد و بعد ششمنین
ستاد و نه تئال مرتدین بجمع رجال در نصب آت قتال بوقوع نیامد و لا محاله صدق وعده جنود مجتهد صدیق اکبر است رضی الله
عنه که بجهت محاربه مرتدین بر آمدند و بعون الهی در اسرع حین حسن وجه سرانجام آن امر عظیم دادند و جمع رجال و نصب
قال با فرق مرتدین یکے از لوازم خلافت است زیرا که خلافت راشدہ ریاست خلق است در استابت دین و جهاد اعدا
الله و اعلاء کلمة الله بوجهی که می توان با بیان می درین اقامت ممدوح باشند و ثنا در رضا با ایشان متوجه شود و جهاد مرتدین
از اعظم انواع اقامت دین است در رضا و ثنا بر ایشان درین آیات اطهرین شمس فی رابعة النهار و نیز باید دانست که
و من یرسلکم الله ورسوله ترغیب است بتوئی خلیفه راشد و صدیق اکبر مورد نص است و آن قطعی الدخول است و این اشاره
بوجوب انقیاد خلیفه راشد و ولایت است بر تحقق خلافت حضرت صدیق و نیز باید دانست که حق سبحانه بنا کید گواهی میدهد
بر آنکه آنجماع در وقت قیام بقبال مرتدین محبوبین و محبتین و کذا و کذا باشند و اینهمه صفات کمال است پس اگر حضرت صدیق
در خلافت خود بر حق نبود و جمعی که با مراد جهاد کردند و با او بیعت نمودند و با استخلاف او را رضی شدند محبتین و محبوبین

با وصف کمال نباشند و الا لازم باطل شهادت الله تعالی و نیز باید دانست که اینجا گفته شد قَسُونَ یا قی الله بقرآن
 و در ظاهر صورت اجتماع آوردن مسلمان از دست حضرت صدیق اتفاق افتاد و این سخن است که فرمود و ما رَسِيتَ اَمْرًا
 و لکن الله رمی ایشان بقوم کذا و کذا فی الحقیقت فعل حق است سبحانه و تعالی و حضرت صدیق کالجرحه اند در آن که ام
 منزلت بالاتر ازین منزلت خواهد بود بعد فخر لیه الانبیاء صلوات الله و سلامه علیهم و کلام کامل و مکمل مانند او باشد
 ذلک فضل الله یؤتی من یشاء و الله ذو الفضل العظیم و نیز باید دانست که اِنَّمَا و لیکم الله هر چند لفظ عام است اما
 مورد نص صدیق اکبر است و دخول مورد نص در عام قطعاً است پس صدیق اکبر ولی مسلمانان و کارساز ایشان است و
 همین است معنی خلافت راشد و صدیق اکبر نصف با قامت سلوة و ایثار زکوة است با وصف خشوع یا با وصف اکثاف
 نوافل سلوة و این معنی یکی از لوازم خلافت خاصه است و نیز باید دانست که امر جبار و قال منسوبی شود با بر در عرف شایع بلکه
 امر میاید که احق باین صفات باشد تا بر تو و تو در دل دیگران کار کند پس صفات ششگانه در صدیق اکبر رضی الله عنه علی
 اکمل الوجوه متحقق باشد و این معنی از لوازم خلافت خاصه است بلکه میتواند بود که اینهمه صفات ششگانه صفات صدیق باشد که
 بشرین تعریف ادا کرده شد کما قال عمر بن قائل و کایاتل اولوا الفضل منکم و السعیر الایه مراد اینجا حضرت صدیق
 رضی الله عنه تنها اما بلفظ جمع بیان نموده آمد چنانکه قاعده تعریف است و از قرآن این معنی آنست که در صورت حال مرتدین
 لوم لائی که از مسلمان باشد پیش نمی آید و لوم کافر از اعتبار نیست پس ذکر دلائل یحائون نومه لایم تنها برای صدیق اکبر
 است چون در قتال مانع زکوة مساعیه اشکال داشته و ملاست پیش گرفته بودند و نزدیک حضرت صدیق کفر و اتیداد آن
 فریق محقق بود با اشکال ملاست آنجماعه التفات نمود و از بحث ایشان خونی بر دل مبارک او راه نیافت و از امضای
 خود باز نماند فدایک قول تعالی لایحائون نومه لایم و قال الله تعالی فی سورة الفتح تستمدعونک الی قوم اودی بانیس
 سیدید ثقاتکم انهم اولی سلمون فان تطیعوا یطیعوا و لیکم الله اجرًا حسنًا و ان تنکروا کما کفرتکم من قبل
 یعدن بکم عدا ابابا الیماه بگو یا محمد پس گذشتگان از باد بنشینان که غنقریب خوانده خواهد شد بسوی جنگ
 قومی خداوند کارزار سخت که جنگ کفیه با ایشان تا آنکه ایشان مسلمان شوند پس اگر فرمانبرداری کردید بدید خدا باری تعالی
 شمارا مزد نیک و اگر روی گردانید چنانکه روی گردانیده بودید پیش از آن دعوت عقوبت کند شمارا عقوبت درد دهنده
 سبب نزول آیه بر وفق اجماع مفسرین و دلالت سیاق و سباق آیات و بر طبق مضمون احادیث صحیح آنست که آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم سال حدیبیه اراده نمودند که عمره بجای آرند پس دعوت فرمودند اعراب اهل بواد می را تا درین سفر بر کاب
 انجناب صلی الله علیه و سلم سعادت اندوز باشند زیرا که احتمال قوی بود که قریش از دخول که مانع آیند و بسبب کینه
 که از جهت قتل برود اعدا و احزاب قلوب ایشان شکن بود متعرض بحسب شوند و درین هنگام کعب تدبیر عقل لابد است
 جسمی کثیر تا از شر قریش ایمنی حاصل شود بسیار می از اعراب دعوت آنحضرت صلی الله علیه و سلم گوش نکرده ازین سفر
 تخلف نمودند و بعضی با شغال ضروریه در اهل مال تعلق کردند و مخلصین مسلمان که سر تا پای ایشان است ایمان متمسکی بودند
 و موافقت را سعادت دانسته صحبت اختیار نمودند چون نزدیک بحدیبیه رسیدند شد قریش بحمتت جاهلیت مبتلا گشته

اینجا غایب از اینجا
 مکرر حضرت است

و قال یحیی بن یساف
 فی شرحه

قتال جدال شدند بعد اللتیا و اللتی صلح مغلوبانه در آنجا اتفاق افتاد بیرون مکه و در آنجا اکر دند و باز گشته چون
 درین سفر اخلاص مخلصان سبب من گشت و بر خواطر ایشان کرب عظیم مستولی شده بود بسبب ت عمره از جهت صلح مغلوبان
 حکمت الهی تقاضا فرمود که خبر قلوب ایشان نماید بمعانم خنیز که غنم بدست ایشان افتد و آن معانم را خاصن کمانین
 مدینه گرداند غیر ایشان جز در جنداد و در آن معانم شریک نگرداند تا سال الله تعالی سَمِعُوا لَمْ يَكْفُوا
 اِذَ الْاَنْطَلَقْتُمْ اِلَى مَعَانِمٍ لِيَتَاخَذُوا هَذَا ذُرْوًا تَنْتَعِبُكُمْ مِنْ يَدِنَا اِنَّ يَسْبُلُوْا كَلَامَ اللّٰهِ قُلْ لَنْ تَتَّبِعُوْنَا كَذٰلِكَ
 قَالَ اللّٰهُ مِنْ قَبْلُ وَاِذَا جَارِىَ رِضَاىَ خُودِ اِذَا جَمَاعَهُمْ كَرِهِيْهِ بَعِيْتُ نَمُوْدُنْدُ قَالِ اِنَّ نَعَالِي لَقَدْ رَضِيَ اللّٰهُ مَعِنَ الْمُؤْمِنِيْنَ
 اِذْ يَبَايَعُوْنَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ الْاَيْه و سپکس از حاضران مدینه ازین بیعت تخلف نکرد و الا جد بن قیس منافق تنها و اخرج البغوی و غیره
 عن جابر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال يدخل النار احد من ابيح تحت الشجرة و این مشهید کی از مشاهیر خیرست که
 صحابه کرام در آن مشهید مقامات عالیه فائز گشتند و بمعانمی که بعد مهلتی بدست ایشان افتد مانند غنم حنین و بمعانم اخری که
 گاهی عبرت بران قادر نشد و بودند و آن معانم فارس در دم که بسبب قوت شوکت و کثرت عدو و عدو ایشان مسلمانان
 بران جماعه و اخذ معانم از ایشان در خیال عبرت میگذاشت قال الله تعالی وَاَعَدَّكُمْ اللّٰهُ مَعَانِمَ كَثِيْرَةً مِّنْ اَرْضِ حُنَيْنٍ
 مَّا تَدْرِكُوْنَ فَبَقِيَ الْكُفْرُ هُنَا و بمعانم خنیز است که متصل مدینه بدست ایشان آمد و اخری که تقدیر و اعلیتها معانم فارس در روم
 است و نیز حکمت الهیه تقاضا نمود که نهید بد متکلفین و تفضیح حال ایشان کرده شود قال الله تعالی قُلْ لِلْمُتَكَلِّفِيْنَ الْاَيْه و از آینه
 که دعوت ایشان است برای قتال اولی باس شده با اعلام کرده آید تاپش از وقوع واقعه تا مل وافی در عوانب قبول دعوت
 و عدم قبول آن کرده با چون رود بر بصیرة باشند ازان و احتمالات عقلیه مشوش حال ایشان نگردد و قد لکت قولم
 سَتَدْعُوْنَ بَطْرِيْنَ اِقْتِضَا اِزِيْنَ كَلِمَةً مَّعْهُمُ مَشَدَّ كَدِّ زَمَانٍ مُّسْتَقْبَلٍ و اعمی خواهد بود اعراب را بسوی جهاد کفار و این دعوت
 تکلیف شرعی منتهی خواهد شد اگر قبول دعوت کنند ثواب آن بیاید و اگر رو کنند معاقب شوند و این لازم بین غلیفه شد
 است و دعوت بسوی جهاد اعظم صفات غلیفه است پس ازین آیت و عده وجود داعی بسوی جهاد و اثبات خلافت او
 مفهوم شد در گفتیش آنیم که این داعیان که بودند و این اوصاف بر کدام شخص منطبق شد کی ازان اوصاف آنست که
 دعوت برای اعراب باشد که بادی نشینان اند گواهل شهر را نیز دعوت کنند دوم آنکه دعوت بقاتل کفار و اولی باس شده
 باشد و معنی اولی باس شده آنست که از جاهه که مستعد قتال شده اند داعیان و دعوتان همه شدت باس می شود و هشتم
 باشند و الا شدت و ضعف امر نسبی است هر ضعیفی شد بدست نسبت ضعف از و لیکن عرف عام بهستجنان قتال می بخند
 اگر نسبت این مستعدان اکثر و قومی و با اسباب تر باشند اولی باس شده بگویند و الا دعوتی اولی باس شده آنست که
 مقتضای قیاس و حکم عقول منطوق در بنی آدم اقرب بعلیه بیده شود و اگر چه فضل الهی منحرف عادت آن جموع مجموع را بدست
 اولین برهم زند سوم آنکه دعوات برای غیر قریش باشد زیرا که تکلیف قوم می فهماند که هم غیر الاولین الذین دعوا الیهم رسول
 الله صلی الله علیه و سلم فی المدینه و در صورتی که دعوا الیهم قریش باشند نظیر کلام حنین باید ساخت سَتَدْعُوْنَ
 الْاَيْه قره اخری گفته نشود سَتَدْعُوْنَ الی قوم چهارم آنکه این دعوت برای قتالی باشد که منتهی نگردد الا باسلام

و این کلام در حدیث
 صحیح است

یا قال این قوم اولی باس شد بدنه دعوت برالمی احکام خلافت خلیفه شکست بغاوة مسلمین چنانکه حضرت مرتضی کرم الله وجهه
دعوت فرمود اهل مدینه را یا دعوت برای ترسانیدن دشمن چون بیت افتاد بازگردند بدون قتال چنانکه آنحضرت صلی الله
علیه وسلم در بنوک دعوت فرمودند بر خروج بسوی روم و چون قبضه جامی خود حرکت نکرد بازگشتند و در آنجا قتالی واقع
نشد چون این مقدمه دانسته شد باید دانست که این داعی صادق است بر خلفای ثلاثه لا غیر زیرا که کسب احتمالات عقلیه این
داعی یا جناب مقدس نبوی است صلی الله علیه وسلم یا خلفای ثلاثه یا حضرت مرتضی رضوان الله علیهم یا نبی امیه یا نبی عباس
یا اترک که بعد دولت عرب سر بر آوردند لایتجاوز الامر عن ذلک از آنحضرت صلی الله علیه وسلم دعوت گذاشتند زیرا که
نزول آیت در قصه حدیبیه است و غزوات آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد حدیبیه محصور و معلوم است بر هیچ یک دعوت گذا
صادق نمی آید متصل حدیبیه غزوه خببر واقع شد و سپس از اعراب در آن غزوه دعوت فرمودند بلکه غیر حاضرین حدیبیه
ممنوع بودند از حضور در آن مشهد کما قال قل ان تتبعوننا کذ لکم قال الله فیرثکم و بعد از آن غزوه الفتح
پیش آمدنی جمله دعوتی واقع شد اما نه برای قتال قوم اولی باس شد بدنه زیرا که ایشان همان بودند که دعوت حدیبیه
برای ایشان بود و نظم کلام دلالت بر تغایر این دو قوم مینماید و غزوه حنین نیز مراد نیست زیرا که موازن اقل و اذل
بودند از آنکه نسبت دوازده هزار مرد جنگی که در کاب شریف حضرت نبوی صلی الله علیه وسلم از مهاجرین انصار و اعراب
و مسکنه الفتح نهضت کرده بودند ایشان را اولی باس شد بدنه گفته شود و چنانکه حکمت الهی در مقابله آنجانبان کفر و کج روی
در کار ایشان کرده باشد و غزوه تبوک نیز مراد نیست زیرا که تقابلونهم اولی باس است در آنجا متحقق نشد غرض آنجا ایفای
بیت بود در قلوب شام و روم چون هر قل جنبش نکرد و فوجی نفرستاد باز مراجعت فرمودند و بنوامیه و بنو عباس و من بعد
ایشان گاهی اعراب مجاز و سخن را بقال کفار خوانده اند کما هو معلوم من تاریخ قطعاً این دعوت مقیده درین مدد مستطاب
از غیر خلفای ثلاثه متحقق نگشت قال الواقعی لما قبض رسول الله صلی الله علیه وسلم استخلف ابو بکر رضی الله عنه فقیل فی
خلافة مسیئله الکذاب بن قیس الذمی ادعی النبوة و قاتل منی حنیفة و قیل ایضا سجاج و الاسود و العنسی و حرب
طلحیة الی الشام و فتح الیماة و اطاعت العرب لابن کبیر الصدیق رضی الله عنه فقول عند ذلک ان یبعث جیوشاً
الی الشام و صرف وجهه الی قتال الروم فجمع الصحابة رضی الله عنهم فی المسجد و قام فبیم محمد الله و اثنی علیه و ذکر الی
صلی الله علیه وسلم ثم قال ایها الناس اعلما ان الله تعالی قد فضلکم بالاسلام و جعلکم من امة محمد علیه الصلوة
و السلام و زادکم ایمانا و یقینا و نصرکم نصر مبینا فقال فیکم الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت
لکم الاسلام حیثما و اعلما ان الرسول صلی الله علیه وسلم کان بوجه و تمیته الی الشام فقبضه الله تعالی و اختار له
مالدیه صلی الله علیه وسلم الی و اتی عازم ان اذیة المسلمین بالیهیم و انما لهم الی الشام فان رسول الله صلی الله علیه
وسلم امرنی بذلک قبل سوتة فقال زیوت لی الارض مشارقتها و منار بها و سیلغ ملک امتی بازوی لی منها فما توکم
فی ذلک رحکم الله قالوا یا خلیفة رسول الله صلی الله علیه وسلم قرنا یا مرک و و چنانچه رشتت فان الله عزوجل
قرض طاعتک علینا فقال تعالی قاطینوا الله و اطمینوا الرسول و اولی الامر منکم قال فخرج ابو بکر رضی الله عنه بقولهم

نام زنی که دعوی
بپیغمبری می نمود
و بعد نام محمد
نمود که در شهر
دقات آنکس
که در مدینه
کشته شد

و سر شورا عظیماً و نزل عن النبر فکتب الكتاب الی ملوک البین و امر آراء العسبر و الی اهل مکة و کانت الکتب کلها
 یوشیذ نسخته واحدة بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله عتیق بن ابی قحافة الی سائر المسلمین سلام علیکم فانی
 احمد الله الذی لا اله الا هو و فضل علی نبیه محمد صلی الله علیه و سلم و انی قد غرمت علی ان اوجهکم الی ان اثم
 تاخذ و حاسن ایدی الکفارین قول منکم علی الجهاد فلیس باذ علی طایفه الله و طاعة رسول ثم کتب انقضوا و اخفاکما
 و ثقاکم الایة ثم بعث الكتاب الیهم و اقام منظر جوا بیهم و قد و هم مکان اول من بعث الی الیمن نهن بن مالک بن
 خادم رسول الله صلی الله علیه و سلم انتهی کلامه و برهان بر بودن حضرت صدیق رضی الله عنه کالجاره درین دعوت
 و ظهور سیرت حدیث قدسی که در مخاطبه آنحضرت صلی الله علیه و سلم واقع است ابعث جیشاً تبعث خمسة مثله درین واقعه
 ظاهر و باهر بود این نامه در دل مردم کاری کرد که از میزان عقل معاشی بیرون ست تا آنکه در غزوه یرموک چهلزار کس مجتهد شد
 و کوشش عجیب زدست ایشان بر بروی کار آمد و فتحی که هیچگاه از زمان حضرت آدم تا ایندم واقع نشده بود ظهور نمود کشتودکا
 اخفاکما مضاعف از کوشش و اتهام ظاهر گردید و این فعل حضرت صدیق دستور العمل فاروق عظیم شد رضی الله عنهما پس
 اسلوب واقعه قادسیه دعوت اعراب فرمودنی کتاب و نمة الاحباب عند ذکر غزوة الفداء سیه چون خبر رسید که عجم و کوفه
 را بسا دشاهی برداشتن و امور خود مهیا ساختند امیرالمؤمنین عمر رضی الله عنه بهر یک از اعمال خود نامه نوشت بدین
 مضمون که باید دران ناحیه هر کرا داند که اسب سلاح دارد و از اهل نجدت و شجاعت و مقاتله بود ساختگی نموده و تعجیل تمام
 بجانب مدینه روان سازد و هم چنین دعوت امیرالمؤمنین عثمان برای کمک عبد الله بن ابی سرح چون از فقیه بالک سجا
 مقاتله در پیش کرد مشهورست چون ثابت شد که این خلفا داعی بودند بدعوت موصوفه فی القرآن ثابت شد که خلفا سے
 راشدین بودند دعوت ایشان موجب تکلیف ناسد و لقبول آن مستحق ثواب بعدم قبول مستوجب عذاب گشتند و قال
 الله تعالی فی سورة الفتح محمد رسول الله و الذین معاه اشداء علی الکفار و یحیی بینهم و یمنهم و کفایتهم و یبعثون
 قسلاً من الله و رضواناً سیماهم فی جوههم ثم انزل الشیخ ذلک و مثلهم و التوراة و مثلهم و الینجیل کذریه انحرجه شطاکه فآزره
 فاستغلا فاستوی علی سوقه یغیب الزراع لبعیظ بهم الکفار و وعد الله الذین آمنوا و عملوا الصالحات
 منهنم مغفرة و اجر عظیم که در معنی محمد صلی الله علیه و سلم پیامبر خداست و انا که همراه او سید
 سخت اند بر کافران مهربان اند در میان خود مای مبنی امی بنیده ایشان را رکوع کنند و سجده نمایند می طلبند بشارت
 از خدا و خوشنودی را علامت صلاح ایشان در رد مای ایشان است از اثر سجده آنچه مذکور می شود و در بیان ایشان است
 در تورت و داستان ایشان است در انجیل ایشان مانند زراعتی هستند که بر آورده است گیاه و سبزه خود را پس قوت داد
 آنرا پس سلب شد پس با ستاد بر سا قهای خود کشتیفت می آرد و زراعت کنندگان را عاقبت حال غلبه سلام آنست که کوششم
 آرد خدا بتعالی بسبب ایشان کافران را عده داده است خدا تعالی انا را که ایمان آورده اند و کارهای شایسته کردند
 ازین امت امرزش بزرگ سوزنی کلام برای تشلیف آن مخلصان است که در سفر حدیبیه همراه آنحضرت صلی الله علیه و سلم بودند
 و بشارت بقلب ایشان بر جمیع امم قوله تعالی محمد رسول الله چون سخن در ستایش این قوم افتاد لازم شد آنرا ذکر با

جای از شکر
 در اینجا کتب تکمیل
 واقع شده

درین روز

درین

ایشان و درستون پیغمبر صلی الله علیه وسلم همین کلمه گفتا کرده شد که محمد رسول الله یعنی کدام فضیلت است که در ضمن رسول الله نیاید و کلمه الصبیح فی جوف الفراق قوله و الذین معته مراد ازین جماعه آمان اند که در سفر حدیبیه همراه انجناب بودند صلی الله علیه وسلم زیرا که سوقی کلام برای تشریف این جامع است و حقیقت معیت معیت در جانی است یا در سفری و معیت درینیه مثلاً مجازست لا یلتفت الیه ما دام للحقیقه سماع و در حدیث مستفیض فضیلت اهل حدیبیه آمده قوله شد ان فضل مجموع اند و در دفع حسن معامله که در میان ابناء جنس خود باشد و حسن معامله که در تهنید نفس خود بود خدا تعالی هر دو قسم را برای ایشان جمع میسر ماید در میان ابناء جنس خود باین وضع معامله میکنند که قوت غضبیه را مقتدی بغضب الهی ساخته اند و رحمت در آفت را موافق رحمت الهیه گردانیده اند هر که مردود است شدت غضب ایشان بر دست و هر که مقبول است آفت در رحمت ایشان برای اوست و هذا کمال التعلق باخلق الله تعالی و برای تهنید فیما بینهم و بین الله با کثرت صلوات مشغول اند که الصلوٰه معراج المؤمن یبتغون فضلاً بیان کمال اخلاص ایشان است باطن ایشان موافق با ظاهر است سینما هم نه و مجتهدیم یعنی خسوع و نیایش ایشان در بارگاه الهی خطر است که از یک طرف می آید و طرف دیگر سرد و بلکه ملکه است راسته که عمره در تحصیل این صفت صرف کرده اند و دلها را ایشان از صلوات ایشان حظ وافر گرفته و رنگ مناجات محیط بواطن ایشان شده تا آنکه بر چهره ایشان طفاظه از دل ایشان جو شید و پرتوی از انوار باطن ایشان بر ظاهر ایشان که کل انما یرشح باریه قوله تعالی ذلک مثلکم فی التواریه و مثلکم فی الاصلح کزیر و ذلک انما ینجا انما است بکل کزیر کفوله تعالی و قضیاً الذی ذلک لامر ان ذلک لا یقولون و مقطوع مشحون قوله تعالی کزیر اخرج من ظاه انجا چهار کلمه گفته شد اول دالت میکند بر ابتدا امر و آخر دالت مینماید بر کمال نمود که بعد از ان نتوی نیست و شک نیست که انتقال علیم اسلام از حالی بحالی تدریجاً بوقوع آمد بوجوه که چهار مرتبه ضبط آن عدد کثیر نینماید لاسیما مراد اینجا انتقال کلمه است که در چهار عدد محصور شود و اینست دالت لفظ و چون با صدق این کلام را نامل کنیم انتقالات کلمه چهار عدد می یابیم اول آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم در مکه مبعوث شدند و اهل مکه همیشه که بودند بخرافات آبا می خود مطمئن گشته با سخا و اضرار بر خاستند اینجا اسلام نو پیدا شد بر اظهار آن تا در نبودند و دوم آنکه از دست مشرکین خلاص شده بدین سبب حرکت کردند و بجهاد اعداء الله مشغول شدند بقبال قریش قصد اقبال غیر ایشان تبعاً تا آنکه فتح که نمودند و تمام حجاز در اطاعت آنحضرت صلی الله علیه وسلم راست گشت اینجا صورت بادشاهی ناحیه از نواحی زمین پیدا شد در انتها و این حال آنحضرت صلی الله علیه وسلم از دار دنیا بر فیق اعلی انتقال فرمودند حرکت سوم آن بود که شیخین باد و بادشاه ذر شوکت که بر تمام عاکم غالب بودند کسری و قبضه قصد جهاد نمودند تا آنکه هر دو دولت پامال شوکت اسلام گشت و از آنها نماند و نشانے نماز حرکت چهارم خرید کار بیها که ملوک نواحی را که در اصل با جد و کسری و قبضه بودند و در حد ذات خود نیز قوتی و شوکتی بهم رسانیده بودند بر انداخته شود و در واج اسلام در بلاد مغنوه پدید آید و در هر شهری مساجد بنا شوند و قضات منصوب گردند و در اوقات حدیث و مفتیان فقه مسکن گیرند چون خبر را با مخر عنده در انتقالات کلمه مطابقت یا نسیم معلوم شد که مطلع اشارت قرآن همین انتقالات بوده است چون این مقدمه واضح شد باید دانست که خلفا از جمله الذین

این کلمات از کتب معتبره است
 ترجمه و تفسیر این کلمات
 در کتب معتبره است

بودند بالقطع پس آشد ان علی الکفار حسماً و منهم الخ و صف ایشان باشد و این یکی از لوازم خلاف خاصه است
 و مطمح اشارت فاستغلت خلافت شیخین است و قرمی بصرد فاستغوی علی سؤقه خرد کار بهاست که در زمان حضرت عثمان
 بوقوع آمد و نیز آنچه بعد از اب فرقه مسلمین و وجود اجتماع کلمه ایشان بقصد خلیفه وقت بانعیر قصد اب مجرودت بر الهی صورت
 گرفته است اینجا معلوم شد فمات شان خلفاء و رسوخ قدم ایشان در تائید اسلام دانکه بدست ایشان جهاد اعدا شد
 و اعلامی کلمه الله بوجوه واقع شد که مقبول جناب ربوبیت باشد و موجب ثنای جمیل گردد و قوله تعالی لنحبب الازعام اشاره بکمال
 رسالت زیرا که در تفسیر مسلمین زاری حضرت الوهیت است قوله تعالی وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْكُمْ و منهم
 رابع است با آنچه از آیه و استغلت و استغوی علی محقره مفهوم گشت یعنی اسلام غالب خواهد آمد و جمعی کثیر در اسلام داخل خواهند
 شد و عده کرده است خداست که ازین جماعه ایمان آوردند و عمل صالح نمودند و بر عظیم که تقسیم است قال الله
 تعالی فی سورة التوبه بعد ما امر بمقاتله اهل الکتاب حتی یطوا الجزیة عن یدیه و منهم صاغرون و بعد ما ذکر من کفر بهم و استغایم
 ارباباً من دون الله ما یقضی غنصاً لله علیهم و الا امر بمقاتلتهم فیریدون ان لیطغوا انوال الله یا قوا هم و یأبى الله ان یتیم
 نوکرة و لو کرة الکفر و هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کلّه و لو کرة المشرکون
 ثم قال فی سورة الصف بعد ما ذکر المفسرین علی الله عزوجل یریدون لیطغوا انوال الله یا قوا هم و الله یتیم نوره
 و لو کرة الکفر و هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کلّه و لو کرة المشرکون
 میخواهند مشرکان و نصاری و غیر ایشان که فرودشان نور خدا بدان خویش و قبول نمیکند خدا تعالی مگر آنکه تمام گرداند نور
 خود را اگر چه ناخوش داند آنرا کافران اوست آنکه فرستاد پیامبر خود را بهدایت و دین درست تا غالب سازد آن را بر
 ادیان همه آن اگر چه ناخوش باشند از ان مشرکان سواق کلام برای آن است که نصاری خصوصاً جمیع اهل ادیان مشرک
 عموماً اعتقاد شود در جناب ربوبیت بهم رسانند و در پله هدایت دین حق که حقیقی است افتادند و این معنی تتبع غضب الهی
 گشت لهذا اراده ایزدی متعلق شد بکلیت و بر هم زدن این فرق و صورت کبت و بر هم زدن ایشان در غیب الغیب چنین مقرر
 شد که ارسال رسول باید است و دین راست کرده شود بوجهی که مغضی گردد باظهار دین حق بر جمیع ادیان قوله یریدون
لیطغوا انوال الله یا قوا هم بدو وجه مفسر میشود یکی آنکه نور الله را چراغی یا آتش طیلی گمان نموده اند که بقصد دمان فرد
 میرد قاش الله این نور خداست فی دمان را آنجا چه گنجایش دیگر آنکه شبهات باطله ابراد مینماید و امر را بر سبکه غضب الهی
 است مشتبه میازند بحال آنکه دین اسلام باین فعل نقصانی پذیرد حاش الله این مراد حق است سبحانه او را نتوان ناقص ساخت
 قوله تعالی لیطهره علی الدین کلّه چون ظهور دین حق بر جمیع ادیان در زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم صورت نگرفت زیرا که
 هنوز نصاری و مجوس باطلطراق خود قائم بودند عاتقه مفسرین در تفسیر این آیه فرودمانند قال الضحاک ذلک عند نزول
 عیسی علیه السلام و قال الحسن بن الفضل لیطهره علی الدین کلّه بالجج الواضحة امام شافعی سخنی ازین همه استوار تر آورد
 قال انظر الله رسوله علی الأديان أبان لكل من سمع انه الحق و ما خالفه من الأديان باطل و قد انظره بان جماع الشریک
 دینان دین اهل الکتاب و دین الامتین فظهر رسول الله صلی الله علیه و سلم الامتین حتی و انوا بالاسلام و اعطى بعض

ازین

عنه
نماضن و کما کران

عنه
انوار ادره

آن صورت در بعثت پیغمبر ملقون خواهد بود باز چون حکمت الهی اقتضا فرماید انتقال پیغمبر از عالم اوتی بر فتن اعلیٰ پیش از
 تکمیل آن صورت لا محاله آن پیغمبر بجهت اتمام آن مقاصد که مضمون و ملقون در بعثت اوست شخصی از امت خود را جاره خود
 سازد و در تربیت کند تا دل او شایسته حلول اعیه الهیه گردد و باز وصیت نماید او را بان در تخصیص فرماید بر آن و دعا کند
 برای اتمام آن چنانکه شخصی استطاعت بدنی نداشته باشد که قصد حج نماید و استطاعت مالی دارد و واجب شود بر و خروج از عهده حج
 با حجاج غیر و در نامه اعمال او این حج مثبت گردد و بسبب این سبب قطع شود و سهم او فی از ثواب حج تحصیل نماید این قسم
 استخلاف در هر ملت واقع شده حضرت موسی علیه السلام حضرت یوشع را خلیفه خود ساختند و حضرت عیسی حواریین را خلیفه
 گردانیدند در انجیل مذکورست که حضرت عیسی علیه السلام نانے بدست خود گرفتند گفتند این گوشت و پوست عیسی است باز آنرا
 در میان حواریین قسمت فرمودند چون ایشان آن نان را خوردند حضرت عیسی ساجات فرمود چنانکه ایشان نان را بخوردند و در
 ابدان ایشان فرودت همچنان عیسی در بدن ایشان در آید خداوند نظر رحمتی که بمن داری در کار ایشان کن تا بنده گان ترا
 بسوی تو خوانند موافق همین قاعده چون عالم با عقاید سوره مستل شد و در جناب بوبیت و بعقبه از جا یعنی تاخیر اعمال از مرتبه
 اعتبار و عدم خوف از عواقب آن که مخالف ذاهب جمیع انبیاست علیه السلام غضب الهی بجوشید و داعیه انتقام در ملکوت
 پیدا شد بعد از آن اهلک اطلاق ایشان را با جلی باز بست کاتال لکل امة آجل فاذا جاء آجلهم لا یستأخرون
 ساعة لا یستقذون موتا چون آنوقت در رسید افضل افراد بشر را بعوث گردانید که ذات مقدس آن حضرت باشد
 صلی الله علیه وسلم و وحی خود بر روی صلی الله علیه وسلم نازل فرمود و آنجناب باقصی الحمة بجان این هدی دین حق
 دعوت نمود مستعد آن سعادت اندوز گشتند و اشقیاء ملعون ابدی شدند در عین این بعثت معنی انتقام از انجماعات که سوء
 اعتقاد در جناب الوهیت داشتند ملقون شده آنحضرت صلی الله علیه وسلم و اصحاب و درین انتقام بمنزله جاره بودند
 جبرئیل در صحیفه نمود و لهذا حج و بی که با آنحضرت صلی الله علیه وسلم واقع شد مطن تزدول برکات عظیمه بر حاضرین آنوقت
 یک ساعت حضور در آن مشاهد خیر کار ریاضت صدقه میکند در تهنید باطن لهذا در شریعت ما ثواب جهاد بالاترین ثواب
 سایر قربات است و فضل اهل بند و احد و قدیمه محقق و مقرر پس صورت اصلاح عالم و گرفتن انتقام از اعداء الله نزدیک خدا
 بر نفسی خاص معین شد غیر خست ایشان بر زمین با نزول مطر حجاره یا اهلک بصیوه و ذلک الحکمة لا یعلمها الا هو و آن وضع خاص
 ظهور دین ایشان است بر ادیان همه آن در ضمن گشت حاربان ادیان و ایمان آنها بقتل و سب و تهنید اخذ خراج و جزیه و
 از اهل دولت و شوکت ایشان پانمال همیشه در ساختن ایشان دین وضع خاص در اصل بعثت آنحضرت صلی الله علیه وسلم
 ملقون شد و بعثت آن جناب متضمن آن صورت گشت مذکوره تمامه هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهر
 علی الدین کلهم و ذکره انشر کون و قوله صلی الله علیه وسلم انما بعثتکم لایبلیکم و ابلی بک در تواریخ مجسم در دم بالبداه
 معلوم شود که ایشان یقین داشتند بلکه عقرب دولت ایشان برهم خورد و دولت عرب ممکن گردد و نومیان این را از نحو
 دلائل سلطنت در اطلاق و نظر عدالت اینها در میان خود ما رفوت کو کبر عرب الی غیر ذلک دانستند و کاهنسان بکیانیت
 خود و سایر ناس بر و یا و هو الف و مانند آن شناختند اما این نکته بر آن جماعه مخفی ماند که داعیه انتقام از فوق سبع ستم

عالمی در دنیا

نازل شده و ملایر اعلی و ملایر سافل همه بان رنگ رنگین گشته این اوضاع نلکبیه است برای انتقام این جماعات ز موشزنی
 اگر این داعیه نازل از غیب لغیب می شناختند حق را از باطل جدا می دیدند با کجمله در آنوقت جمیع ارض تحت حکم دو بادشاه
 ذی شوکت مجتمع بود کسری و قیصر و دین این هر دو بادشاه برادریان دیگر غالب هر دو دین کباباحت میل دارند و عقیده
 از جابر مرد و غالب ست کسری و قیصر حامیان این دین بودند و داعیان بسوی آن قولاً و فعلاً و تسبیحاً که آن اثر
 علی دین ملوکهم روم و روس و قرنگ و آلیسمان و آنرفیه و شام و مصر و بعض بلاد مغرب حبشه در دین نصرت بودند
 موافقت قیصر و خراسان و توران و ترکستان و زادستان باختر و غیر آن مجوس بودند بنا به جهت کسری و سایر ادیان
 مثل دین یهودیت و دین مشرکین دین هندو دین صابئین با پال شوکت این هر دو بادشاه شده بودند و ضعیف گشته و
 متدینان اینها بر هم خورده لاجرم داعیه ظهور دین حق و قصد انتقام از کفره فخره بر هم زدن دولت کسری و قیصر
 را شیانه خود گردانید تا چون این هر دو دولت بر هم خورد و اعظم ادیان موجوده و اشهر آنها بر هم خورده باشد و چون
 سطوت اسلام بجای سطوت این دولت نشیند سایر ادیان خود بخود پایمال شوکت اسلام شوند مانند پایمال بودن آنحا
 باین دولت بعد استقرار ملت حقه در قطر حجاز که نه در تصرف کسری بودند نه در تصرف قیصر مرد و از ان غافل بودند و
 غلبه بر طور غلبه ملوک در غیر این قطر تصور نبود چون خدا تعالی برای آنحضرت صلی الله علیه و سلم نعم روحانیه که جز بخلق
 رفیع اعلی میسر نیاید اختیار فرمود لازم شد که بجهت اکمال ظهور دین حق و اتمام کتبت اعداء الله استخلاف فرماید
 تا آنهمه در جریده اعمال آنحضرت صلی الله علیه و سلم مثبت شود و ایقان انتقام در بعثت آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 کار خود کرده باشد مثل آنکه بنده خاص از بنده گان بادشاه خود در مجالس انس و محافل قدس منمشین بادشاه شود و نعم
 بعضی قلاع که بادشاه بان قدغن بلیغ نموده است یکی از عمده های دولت خود باز گذارد و بفتح کردن آن قلعه این بنده
 خاص زیادت عز و بخلع و عطا یا مخصوص گردد چون اینهمه گفته شد باید دانست که توجیه صحیح درین آیت آنست هر ظهور
 دین حق حاصل شده همه در کلمه لظهوره علی الدین کلمه مندرج است و اعظم انواع آن که بر هم زدن دولت کسری و قیصر
 است بالاولی داخل در دست و حامل لوای ایتمرتبه ظفا بودند رضی الله عنهم ساعی این بزرگواران مقتضای ارسال
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم بود و مندرج دران دلشان بنزله جارحه تدبیر غیب بودند در ظهور آن و همین است معنی خلافت
 خاصه باز معنی محو الذمی از رسول رسوله بالهدی و دین الحق لظهوره علی الدین کلمه آنست که هدی و دین حق که آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم بان مرسل بودند ظاهر و غالب باشد و جلی و مشهوره مخفی و مستور و این آیه حکم است در میان اهل سنت
 و اهل بدعت خدا تعالی هدی و دین حق را بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم نازل فرمود و وی صلی الله علیه و سلم از ابعثنا
 تبلیغ نمود و صحابه آن معنی که مراد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم بود فهمیدند و بقرن تابعین رسانیدند ثم و ثم زیرا که اراده
 الهی نه محض تعلیم آنحضرت بود و صلی الله علیه و سلم و نه خروج اشخاص از عهد و تبلیغ اگر چه سامعان فهمند بلکه مراد ظهور
 حق است فشرنا بعد قرن پس کیگه گوید که آنحضرت صلی الله علیه و سلم دین حق را بصحاب رسانیدند لیکن ایشان معنی که
 مراد بود فهمیدند یا فهمیدند اما عرض نفسانی حامل شد ایشانرا بر کتمان آن دینی مستتر است پس معتزله و شیعه که میگویند

چون اینهمه مسین گردید باید دانست که حضرات خلفا از ان امت بوده اند که آخرت للناس صنعت ایشان است از جهت
 آنچه از حالات ایشان بتواتر ثابت گشته زیاده ازین چه خواهد بود که جماعات عظیمه از مسلمین بقوت همت این بزرگان موفقی
 شدند و اقالیم وسیع را فتح نمودند و طوائف ناس بسی ایشان در بقیه اسلام درآمدند پس ایشان خیر امت باشند و هم
 قال الله تعالی فی سورة الحمد **بِذَلِكَ نَفَعْنَا مِنْ قِبَلِ الْفَتْحِ وَقَاتِلْ أَوْلِيَّكَ الْعِظَمَ دَرَجَةً مِنَ**
الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدِ وَقَاتِلُوا وَكُلًّا وَعَدَّ اللَّهُ الْحَسَنَةَ وَالْحَسْبَةَ خَيْرًا لِمَنْ بَرَّ بِرَبِّهِ از شما کسیکه صرف مال نمود پیش
 از فتح و کازار کرد با کسیکه چنین نکرد اینجمله بزرگ تراند در رفعت مراتب از اینجمله که صرف مال نمودند و کازار کردند
 بعد فتح و هر یک را وعده داده است خدا تعالی خصلت نیک که نجات است و خدای با آنچه میکند پیداست این آیت
 افاده میفرماید که همه صحابه در یک مرتبه نیستند جمیع از جمعی فضل و اکمل است بوقت م و تا خرافاق و قال اخرج الحنفی من
 حدیث ابی سعید الخدری عن النبی صلی الله علیه وسلم قال لا تشبوا صحابی فوالله فی نفسی بیده لو ان احدکم انفق مثل
 احد ذهابا ما ادرک ما ادرک من قبل الفتح مفسر بدو وجه است یکی فتح مکه و سؤ قول الاكثر و دیگر صلح حدیبیه و هم
 با حدیث فضائل الحدیثیه و این اختلاف منی است بفسیر کلمه انما فتحا لک فتحا مبینا که برین دو وجه تفسیر کرده اند و این
 آیت بطریق منطوق افاده میفرماید تفضیل جماعه که قبل فتح افاق و قال از ایشان بطهور آمد بر جماعه که بعد از فتح افاق
 و قال نموده اند و بطریق مفهوم موافق می نماید که هر که افاق و قتال او مقدم تر از فضل تر و قتالی که در مکه بود دست
 و عصا بود و قتالی که بعد هجرت واقع شد بشمشیر و رماح در لغت هر دو را قتال میتوان گفت بلاحظه همین مفهوم موافق
 اند که نزلت فی ابی بکر الصدیق قال البغوی و روی محمد بن فضیل عن الکلبی ان هذه الاية نزلت فی ابی بکر الصدیق
 رضی الله عنه فانه ادل من سلم و ادل من الفتح فی سبیل الله عزوجل قال عبد الله بن مسعود رضی الله عنه اول من
 اظهر اسلامه بسيفه ابو بكر رضی الله عنه و البنی صلی الله علیه وسلم و روی عن ابن عمر رضی الله عنهما قال كنت عند النبی
 صلی الله علیه وسلم و عنده ابو بكر الصدیق رضی الله عنه و علیه عباره قد ظهرا فی صدره و بخلال فنزل جبرئیل علیه السلام
 فقال یا ابی اری ابابکر علیه عباره قد ظهرا فی صدره بخلال فقال انفق بالله علی قبل الفتح قال فان الله يقول اقرأ علیه السلام
 و قل له ارض انت عتی فی فکرک هذا ام ساخط فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم یا ابی بکر ان الله عزوجل بعث
 علیک اسلام و يقول لک ارض انت فی فکرک هذا ام ساخط فقال ابو بكر رضی الله عنه استخط علی ربی انا عن ربه
 راض انا عن ربی راض اخرج الحاكم و ابو عمر عن هشام بن عروة عن امیه قال سلم ابو بكر و له اربعون الفاً
 انفضبا کلها علی رسول الله صلی الله علیه وسلم فی سبیل الله فی ریاض النضرة عن عائشة رضی الله عنها قالت لما
 اجتمع اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم و كانوا تسعة و ثلاثین رجلاً اتم ابو بكر علی رسول الله صلی الله علیه وسلم
 فی الظهور فقال یا ابی بکر انما قليل ظم نزل علی رسول الله صلی الله علیه وسلم حتى ظهر رسول الله صلی الله علیه وسلم
 و تفرق المسلمون فی نواحي السجد و قام ابو بكر فی الناس خطيباً و رسول الله صلی الله علیه وسلم جالس و كان
 اول خطيب دعا الى الله عزوجل و الى رسوله صلی الله علیه وسلم و ثار المشركون علی ابی بكر و علی المسلمین فضر بهم

در باب
 بوی الفتح
 اصحاب الفتح
 بوقل بالانوار
 بنسبتن عازة
 على بن ابي طالب
 لا شئني الا
 ذليل بركيان
 دون العز و غير
 لا صدم ذليل
 بغير الفتح
 على بن ابي طالب
 بن ابي طالب
 صدره و بخلال
 من اولاده

جانبی

ای الان

برجسته یعنی مملک کردند

Marfat.com

فأحلف بالله لو كنا ثلثمائة رجل لقد تركنا ما لكم أو تركتموها لنا قال فبينا هو على ذلك إذا قبل شيخ من قریش عليه حلة
 خيضة و قميص مؤشسي حتى وقف عليه فقال ما شأنكم قالوا أصبأ عمر قال فمد رجل اختار لنفسه امرأ نماذا تر يدون آتروا
 بني عدی بن كعب يسلمون لكم صاحبهم هذا أطوا عن الرجل قال فوالله لكانوا ثوبا كشيظ عنه قال فقلت لا بلى
 بعد ان ما جرای الهدية يا آبت من الرجل الذي زجر القوم فبك بكمة يوم اسلمت وهم لقاتلونك قال ذاك آتو بنی العاصم
 بن دابل السهمي چون اينهمه بيان نموديم ميگويم چون فضليت شيخين بر جماعه كه بعد فتح مسلمان شدند بالمنطق ثابت
 شد و بر جماعه متقدمه بالمفهوم خلافت ايشان خلافت راشده باشد و سكيه از لوازم خلافت عامه فضليت خليفه است
 نسبت بعامة مسلمين بفضل كلي و نسبت خواص ايشان كه مستعد خلافت اند و آنحضرت صلي الله عليه وسلم با ايشان معالجه
 مستطر الامارة ميفرمود بفضل خبري معتد به كه در حكم فضل كلي باشد خصوصا در اموري كه مناسب است و خلافت با
 والله اعلم قال الله تعالى في سورة الحجر لا تأخروا عن انما ذكرنا لك الا لافظون من امر آئنه ما فردا آورديم
 قرآن را و هر آينه ما نگا هارنده او هم و قال في سورة القباة لا تحرك به لسانك ليقل به ان علينا جمعة و
 قرآنه فاذا قرآنه فاتبع قرآنه ثم ان علينا بآياتنا فاننا نبعث الرسل بالبينات وان علينا جمعة و قرآنه
 ان هر آينه وعده است بر ما هم آوردن و خواندن آن پس چون نخوانيم قرآن را يعني نازل گردويم آنرا پس در چه رو
 قراة او را يعني استماع آن كن باز هر آينه بر ما وعده واضح ساختن او را اخراج مسلم في حديث عياض بن حمار عن النبي
 صلى الله عليه وسلم عن به تبارك و تعالي و انزلت عليك قرآنا لئلا يفلسه الماء و اين كناية است از آنكه اگر مساعي
 بنی آدم صرف شود در محو قرآن قادر نشوند بران و اين تفسير حفظ قرآن است باز در آيه ديگر صورت حفظ بيان نمود
 اخرج البخاري عن ابن عباس في قوله عز وجل لا تحرك به لسانك الا ما نزلنا من وحي ربك فليقل به ان علينا جمعة و قرآنه
 من الاستنزيل شده و كان مما يحرك شفقتي فانزل الله عز وجل لا تحرك به لسانك ليقل به ان علينا جمعة و قرآنه
 قال جمعة في صدرك و تقرأه فاذا قرآناه فاتبع قرآنه قال فاستمع له و اوصيت ثم ان علينا بيانه ثم ان علينا ان
 تقرأه فكان رسول الله صلى الله عليه وسلم بعد ذلك اذا اتاه جبرئيل استمع فاذا اطلق جبرئيل قرأه النبي صلى الله عليه
 وسلم كما قرأه و مرفوع درين حديث قصه آنحضرت است صلي الله عليه وسلم فقط و تفسير جمعة اي جمعة في صدرك تفهيم ابن
 عباس است تفسير ميگويد عني عنه درين تفسير نظر است زيرا كه سكه كلمه را بر معاني متعارفه حمل كردن بعينه مينمايد آري در تفسير
 سنقرئك فلا تشسي اين را تقرير كردن گنجائش ميدارد باز فرود آوردن ثم ان علينا بيانه بر معني كه بغير تراخي معتد به
 واقع شده باشد بعد مي دارد و آنچه در تفسير آيت آن مينمايد كه معني ان علينا جمعة آن است كه لازم است وعده جمع
 كردن قرآن بر ما در مصاحف و قرآنيه بلعني توفيق و هم قرار است آنحضرت را صلي الله عليه وسلم و عوام ايشان از بر تلاوت
 آن تا سلسله تواتر از هم گسته نشود و خدا بتمنا ميفرمايد كه در فكر آن مباش كه قرآن از دل تو فراموش شود و مشتقت تكرار آن كيش كمي
 از خرق عوام است كه آنحضرت صلي الله عليه وسلم صوبت تكرار كه جمهو مسلمين در حفظ قرآن ميكشند نيكشيدند و بجز و تبليغ
 جبرئيل خاطر مبارك ممكن ميشد چه جاي اين فكر كه ما بر خود لازم گردانيم ايم آنچه بمراتب از تبليغ تو متاخر است و آن

و در تفسير ابن عباس
 و در تفسير ابن عباس
 و در تفسير ابن عباس
 و در تفسير ابن عباس

ناسی

Marfat.com

جمع قرآن است در مصاحف و خواندن است است آنرا چه خواص چه عوام پس خاطر خود را مشغول مشقت حفظ آن کردند
 بلکه چون ما بزرگان جبرئیل تلاوت کنیم در پی استماع آن باش باز بر ماست تو میخ قرآن در عصر عصری جمعی را موقوف
 بشهر غریب قرآن و بیان سبب نزول آن مندرجیم تا ما صدق حکم آن بیان کنند و اینهمه براتب متأخرست از حفظ
 تو و تبلیغ تو آنرا چون آیات قرآن متشابه اند بعضی آن مصدق بعضی است و آنحضرت صلی الله علیه و سلم مبین ستر آن عظیم
 است حفظ قرآن که موعود حق است با اینصورت ظاهر شد که جمع آن در مصاحف کنند مسلمانان تو فین تلاوت آن شرفاً و غرماً
 لیلاً و نهاراً بایند و همین است معنی لایقید الماؤ باؤ جمعه و قرآنه کیجا ایراد فرمودن و در بیان و عد کلمه تم که برای ترحمی
 است ذکر نمودن می نهاند که در وقت جمع قرآن در مصاحف اشتغال تلاوت آن شائع شد و تفسیر آن من بعد بظهور آمد
 و در خارج هم چنین متحقق شد اول شروع حفظ آن از جانب بی بن کعب منبذ الله بن مسعود بوده و در زمان حضرت عمر رضی الله
 عنه و اول اشتغال تفسیر از ابن عباس واقع شد بعد القضاء ایام خلافت چون اینهمه ذکر کردیم باید دانست که جمع
 کردن چنین قرآن عظیم را در مصفا سبیل حفظ آن شد که خدا تعالی بر خود لازم ساخته بود و در آن فرموده و فی الحقیقه
 این جمع فعل حق است و آنجا زده اوست که بر دست شیخین ظهور با و این یکی از لوازم خلافت خاصه است بحال این فصل
 را بر نخته بار یکی حتم کنیم پیش از حق نبوت مکتب است که ریاضت نفسانیه و بدنیه آنرا توان یافت و نه امری است چسبلی که
 نفس پیغمبر النفس قدسیه آفریده اند پس ضرورت جلیه مستذبح شود با فاعیل مناسبه قدس بلکه چون حال عالم بوجوه
 باشد که حکمت الهیه مقتضی آن شود که خدا تعالی از فوق سموات سبع اراده فرماید اصلاح نبی آدم و اقامت عوالم ایشان
 بالقای داعیه در قلب از کی بنی آدم و آنچه عمل ایشان تا بعلوم و اعمالی که صلاح ایشان در آن خواهد بود امر فرماید و ایشان
 الزام کند آنرا اگر کردند فهمها و اگر نکنند محاصره نماید با مجاهده تا آنکه سعه اذ اشتیاق متنازگ دهند و عالمی نبور مدایت مستنور
 شود و اقتضای عالم این کیفیت خاص را چنان است که اجتماع مغزی و کبری مقتضی افاضه نتیجه گردد و بر نفس شخص با شیخین
 با مقتضی گردد و الطلاب آنرا ببینند چون عالم این را اقتضا کند قضای الهی نازل شود از فوق سبع سموات بلا را علی و
 ملا را علی همه بان رنگ رنگین شوند و سبیل سبیل برکات ملا را علی برین نفس قدسیه فرود زرد و ملا را علی برای این نفس
 بصورت مناسبه تمثل شوند و علوم شرعیّه و اخلاقیّه و غیره درین نفس اندازند و این نفس قدسیه بتدبیر مجرد که از فوق سبع سموات
 نازل شده در سوره المنتهی با حکام مشالیه گشته در ملا را علی شائع شده در زمین فرود آمده است مطلع شود و بوجوه
 متلو یا غیر متلو که از عالم مجرد بشا بعت این اراده نزول فرمود لباس مناسب ملا را علی پوشیده بار دیگر لباس الفاظ و صورت
 شهادی در بر کرده بر قلب این پیغمبر نزول فرماید در نبوت در سان شرع گفته شود بعثت الله فلاناً نبیاً و امره بتبلیغ
 الاحکام و اوحی الیه پس نبوت امری است حادث بسبب تعلق اراده بعثت این پیغمبر بجهت اصلاح عالم نه امر جبلتی و نه
 مقتسب بر ریاضت آرمی این دولت نمیدهند مگر کسی را که نفس او نفس قدسیه باشد در اصل جبلت معدود از ملا را علی
 و قوای فلکیه که در وی مندرج است در غایت ظهور و غلبه صفا و صلاح و سعادت و مزاج بدن او در نهایت اعتدال است
 طبیعت تویدار دنی الغایه اما منقاد قلب و قلب او در شدت مسانت و شهادت اما منقاد عقل و عقل او در کمال جود

از اندک تا بیسی
 نشانه رفتن

نکته

دار از علوم نوزده
 علم ظاهری انداز
 علم باطنی

و استقامت اما مستقام ملا را علی و نسخ از ایشان و آئینه برای ایشان قوت عاقله او شبیه با دراک ملا را علی است
 و لهذا قبول وحی میسر باید و قوت عالمه او در غایت صلاح و لهذا عصمت صفت او می باشد و این امور لازم اعظم نبوت
 است سنته الله بآن جاری شده که نبوت عنایت نفرماند مگر کسی را که چنین آفریده باشد و بسا مردم صحاب نفوس قدسیه که
 بعض این او متا یا با کثر آن متصف باشند نبوت نصیب ایشان شایسته باشد مثل مشهور است که گور گرفت مگر آنکه دو عدد نه هر آنکو
 دید گور گرفت و لا کلم من کلمی نصیب غزاة و لکن من صاد الغزاة قد سغی قال الله تعالی الله اعلم حیث یجعل
 رسالته و چنانکه نبوت مکتوب جلی نیست هم چنین خلافت خاصه پیغمبر نیز مکتوب و جلی نیست اراده الهی از فوق سبع
 سموات نازل میشود برای تمثیل هدایت پیغمبر در میان مردم و اتمام نور او و اظهار دین او و انجازه موعود برای
 او پس داعیه احدیث میسر باید در قلب خلیفه حسنه حواریان پیغمبر که داعیه نصرت دین پیغمبر از قبل
 اناضات غیبیه در دل ایشان متکلم شده هر اران باشند این خلیفه بمنزله دل است و آنجماع بمنزله جوارح اول محل
 حلول داعیه الهیه خلیفه است و از انجا بمنزله نور چراغ که در آئینه های منصوبه دیوارها منطبق شود بدگران منسود
 می آید و اینهمه بحدس قریب المآخذ ادراک کرده میشود گویا امری است بدیهی بلکه محسوس بحاسته بصیر کلمه النسبی من
 امر بتلیغ شریعتی ظهیری دارد و بطنی ظهیر در ساندن شریعت است بمردم و بطن او داعیه است قویه که از میان
 فواد او جوشیده است و همچنین کلمه الخلیفه من میثقی شریعتی النبیه فی الناس و لظهور علی یدیه موعود الله
 النسبیه ظهیری دارد و بطنی ظهیرش صورت تمثیل است و بطنش داعیه است قویه که بواسطه پیغمبر در دل او متکلم شد بلکه از جود
 دل او جوشیده و اگر این داعیه از دل کسی بخوشد او را خلیفه خاص نمیتوان گفت اگر فاجر است مصداق این الله یؤید
 الذین بالحق الفاجر گردد و اگر فاجر نیست مثل سنگ چوب در استخراج میکنند و بتر یک او کار مطلوب تمام رسانند
 و در اینج فضیلتی نه و حدس قریب المآخذ که بمنزله بدیهی است یا بمنزله محسوس در خلیفه خاص اثبات آن داعیه میکند هر چند
 احتمال عقلی تجویز مینماید که شخصی در آخر ایام حیات پیغمبر مسلمان شود و این داعیه از دل او بخوشد اما این احتمال هرگز
 واقع نیست سنته الله چنین رفته است و لکن تجویز سنته الله تجویلا این داعیه قویه نازل از فوق سبع سموات مکتوبه
 بهم ملا را علی در دل کسی نمی یزد مگر آنکه جوهر نفس او شبیه جوهر نفس انبیا آفریده باشند در قوت عاقله او نمونه وحی
 و وصیت نهاده باشند و آن محمدت است در قوت عالمه او نمونه از عصمت گذشته داشته و آن صدیقیت است و سیرا
 شیطان از ظل او آلا آنکه استعداد نفس او خواب آلودست تا پیغمبر القاطب آن نکند بیدار نشود و قابلیت نفس او بالقو
 است خبر بتانید نفس پیغمبر بفعل نیاید و این کلمه ایست جمله که شرح آن بسیطی دارد و عمری باید که یار آید بکناره
 این دولت سر مدینه کس راند مهند و سالیها باید که در سایه پیغمبر زندگی کرده باشد و بارها بر تو نفس قدسیه پیغمبر
 انانیت او را زیر و زبر ساخته و بار رسول صلوات الله علیه و سلم محبت عظیم بهم رسانیده باشد که لا یؤمن احدکم حتی اکون
 احب الیه من نفسه و الیه و ولیده و المآذ الزلال للعطشان و در اعانت پیغمبر نفس مال خود گوی مسابقت ر بوده
 و اقلید پیغمبر در تحمل آغبار جهاد در حق او بمرتب تحقیق رسیده در شداید و مکاره شریک پیغمبر گشته و آن حواد

عبا بالکسر بار اعباء مع آن

Marfat.com

تشبیه دین حق اظهار آنست که بشا هدی استیاج افتد و از اجل بیبیت است که سالها افعال متعارفه مترتبه لیل و نهاراً
از شخص ظاهر نمی شود الا بداعیه قویه در اصل نفس شخص هیچ عاقلی باور کند که خواجبه حافظ دیوان خود را بنیر بصیرت
در فن شعر و بدون صفت است بلوغه در نظم این غزلها تدوین کرده باشد یا ابو علی قانون را بنیر بصیرت در فن طب و
جمع است بر تحقیق و ترتیب مسائل این فن تصنیف نموده باشد سبب آنکه اینها عظیم اگر داعیه نبی بود این افعال
متعارفه در مدد و ستاوه چگونه ظاهر میشد و اگر داعیه دنیا بود چرا برسان غیب تر جان آنحضرت صلی الله علیه و سلم مدح
ایشان جاری گشت تا اینجا که بحد تو اتر رسید و اگر داعیه ملتئم از قومی نفس بود و در امی آنکه از فوق نازل شود این همه
برکات ظهور نمی نمود و کاشایش یاده از کوشش بر روی کار نمی آمد و اما آنکه گفتیم که مجرد تعلق اراده بخلافت ایشان
افضلیت حاصل میشود از شواهد آن حدیث ابی ذر است **أَخْرَجَ الدَّارِمِيُّ عَنِ ابْنِ ذَرٍّ الْعَقَارِي قَالَ قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ
كَيْفَ عَلِمْتَ أَنَّكَ نَبِيُّ صِينِ اسْتَنْدَبْتُ فَقَالَ يَا ذَرِّ اِنَّا نِي لَمَكَانِ ذَا نَا بَعْضُ بَطْحَا وَ كَمْةٌ فَوَقَعَ احَدُهُمَا الْاَرْضَ وَ كَانَ الْاُخْرَى
بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْاَرْضِ فَقَالَ احَدُهُمَا لَصَاحِبِهِ اَهُوَ هُوَ قَالَ نَعَمْ قَالَ فَرَزْنَةُ بِرَجُلٍ فَوَزْنَتْ بِهِ فَوَزْنَتْ ثُمَّ قَالَ فَرَزْنَةُ لِبَعْشَرَةٍ
فَوَزْنَتْ بِهِمْ فَرَجَحْتُهُمْ ثُمَّ قَالَ فَرَزْنَةُ بِمَاءٍ فَوَزْنَتْ بِهِمْ فَرَجَحْتُهُمْ ثُمَّ قَالَ فَرَزْنَةُ بِالْفِ نَزْنَتْ بِهِمْ فَرَجَحْتُهُمْ كَانِي انظروا اليهم ينشرون
من خفة البيران قال فقال احدهما لصاحبه لو وزنته بماء لرجمها واخرج الدارمي من حديث عتبة بن عبد الله قصة طويلة
فيها شق صدره صلى الله عليه وسلم عند ظهرة حليمة قال احدهما لصاحبه اجعله في كفة و اجعل القاسم امته في كفة
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم فاذا انا انظر الى الالف فتوني اتفق ان شجر علي لبعضهم فقال لو ان امته وزنت به
لما لم يسم ثم التقاتوا و كانى واخرج احمد بن مردويه عن ابن عمر خرج علينا رسول الله صلى الله عليه وسلم ذات عداة
بعد طلوع الشمس قال رايت قبل الفجر كاني اعطيت القالبه و الموازين فاما المقالبه فهي المفاتيح و اما الموازين فهم هذه
فوزن بها فوضعت في كفة و وضعت امتي في كفة فوزنت بهم فرجحت ثم جئى بابي بكر فوزن بهم فرجحت ثم جئى بعمر
فوزن بهم فرجحت ثم جئى بشمان فوزن بهم فرجحت ثم رفعت آنحضرت صلى الله عليه وسلم از وزن با امت و در حجاب خود بر
ایشان نبوت خود را شناختند و این وزن در حجاب دلالت کرد بر افضلیت بفضل کلی معتبر عند الله پس آن لازم نبوت
است و همین رویار آنحضرت صلى الله عليه وسلم در باب خلفاء دیدند پس از اینجا دانسته شد که افضلیت خلفاء بر عیت
خود عند الله در حجاب ایشان فی علم الله بران جماعه لازم خلافت خاصه است چنانکه حقیقت استخلاف مجرد تعلق
اراده الهیه ثابت است و امور دیگر بحسب عادت الله لازم الوجود خلافت میباشد همچنین این نوع از افضلیت بحسب
اراده ثابت است در ضمن استخلاف و همراه او افضلیتی که بنا بر سوابق اسلامیه یا احکام جلیلیه از حسن است و غیر آن
باشد امری است عادی و الله اعلم بحقیقه الحال و لیکن لهذا آخر الفصل الثالث فصل چهارم در روایت
احادیث و آثار داله بر خلافت خلفاء تصریح یا تمسیح و بر اثبات لوازم خلافت خاصه پیش از آنکه شروع در مقصود
کنیم باید دانست که علماء در اثبات خلافت خلفاء تصانیف ساخته اند و هر یک بیانی موقوف شده و فقیر کثیر التفسیر
چنان بخاطر میرسد که احادیث این باب را برسانید صحابه مؤرخ سازد و وزیر مرفوع هر صحابی موقوف ادرا**

نذکور نماید تا معلوم خواص عام گردد که آنچه مشهورست که ثبوت خلافت ایشان باجماع و وصیت خلیفه مقدم بوده است
 کلام محقق است لیکن معنی اجماع آن نیست که هر یک بفرکی که مستند بشرع نباشد بلکه مستند باشد بصلاح و ید وقت
 را نژده باشد بلکه معنی اجماع آنست که هر یک بدلیل شرعی که سنت سنیه آنحضرت صلی الله علیه وسلم خلافت ایشان
 استنباط نمود و از تصریحات آنحضرت تارة و تلویحات آنحضرت صلی الله علیه وسلم اضری تا آنکه هر یک بلاخطه ان دلیل
 مکلف شد قبول خلافت ایشان چون مجتهدان عصر اول اتفاق کردند بر آنصورت اجماع متحقق گشت و من بعد کسی مجال
 خلافت نماند و تلویحات آنحضرت صلی الله علیه وسلم بخلاف ایشان راجح است باثبات لوازم خلافت عامه یا لوازم خلافت
 خاصه ایشانرا مثلاً جائی که گفتند زکوة را بعد من یا بوبکر خواهید داد و اثبات بعض لوازم خلافت عامه نمودند که حفظ
 بیت المال و اخذ زکوة مسلمین است و جائی که گفتند ابوبکر رضی الله عنه صدیق است و عمر شهید یا گفتند درجات ایشان در پیشگاه
 درجات خواهد بود یا از ایشان بیشتر دادند لایستجا چون ترتیب خلافت باشد یا گفتند بهترین است ایشان اند و علی بن ابی طالب اثبات لوازم
 خلافت عامه فرمودند اینهمه تلویح است بخلاف آنرا که ایشان اگر خاطر تو ترویدی میگردد که دلالت لازم مساوی وجود ملزوم مسلم است
 اما دلالت لازم اعم بر وجود ملزوم مسلمند از بیم و اینهمه اوصاف لازم اعم خلافت خاصه است در غیر خلیفه خاص بعض
 این صفات یافته می شود گوئیم تعرض نرعی است از بیان نفهم و نفهم بان حاصل میشود آخرج مالک عن عمره بنت عبد الرحمن
 ان رجلین لا شغبانی زمان عمر بن الخطاب فقال احدهما لا خیر الا لابی بکر و الا لابی بکر انما شارب فی ذلک عمر بن
 الخطاب فقال تامل بمرح اباہ و ائمه و قال آخرون قد کان لابی و ائمه مدح غیر حدیثی ان تجلده احد تجلده عمر بن
 الخطاب ائمة ثمانین پس تعرض علی لعن بصری است و تحقیق در تعرض آنست که دلالت نمیکند بعض لفظ لیکن دلالت میکند
 بساعت قراین شک نیست که قراین را دلالتی است ایا قطیة و ایا ظنیة مثل دلالت دکان بر وجود نار و دلالت ابروهای
 رطب بر باران و هم چنین لفظ را نیز دلالت است بر معنی منطوق خود پس در تعرض هر دو جمع می شوند ابهام بعض را بعض دیگر منجبر
 میگردد و همچنین تحقیق نزدیک فقیر در آیات و فحادی و غیر آن همین است که دلالت لفظ نقط نیست بلکه لفظ مع القرآن آن
 قراین گاهی خفیہ میباشند و گاهی جلیه میزان در استنباط معانی از مثل این دلایل فهم اهل لسان صحت در مثل این حالت لهذا
 مفهوم وصف نزدیک امام شافعی که راس و ریس مستنبطان است موقوف آمد بر شروط چند آنکه آنها محقق قراین معنی مقصود باشند
 و چون حال برین سوال است دلالت وجود لازم اعم بر وجود ملزوم خاص مستبعد مستکر نیست چون اینمقدمه مهید خویش در مقصود
 نامیم **سند ابی بکر الصدیق رضی الله عنه** خرج الدارمی عن جیة بنت ابی جیة عن ابی بکر الصدیق فی قصة قالت فذکرت
 غزوة اشعما وغزوة بصریة فی البجالیة و ما جاء القدر من الالفه و الطاب القاطیط و شبک ابن عون اصابعه و وصفه
 لنا ساعداً و شبک احمد فقلت یا عبد الله حنی متی تری امر الناس ههنا قال ما استقامت الائمة قلت ما الائمة قال الائمة
 کون فی الخوا و فیعبوة و لیعبونه فما استقام اولئک و اخرج الدارمی عن قیس بن ابی حازم قال دخل ابو بکر علی امراة
 من خمس یقال لها زینب قال فرأی لا تکلم فقال ما لها لا تکلم قالوا لوت حجة مقصیة فقال یحیی فان هذا لا یحیی ههنا
 من عمل البجالیة قال فقلت فقلت من انت قال انا امرؤ من المهاجرین قالت ای المهاجرین قال من قریش

بیشتر در کتب
 نبی قول در تفسیر

خاندان بصری
 قریه مهاجرین

قالت فمن اتى قریش انت قال انک لسؤل انما ابوبکر قال ما بقاؤنا علی هذا الامر الصالح الذی جاء الله به بعد الجاهلیة
 فقال بقاؤکم علیہ ما استقامت بکم امسکم قالت وایما الامة قال ما کان لعمیک رؤسا و اشراف یا مرد و غیرهم
 فیطیعونہم قالت بلی قال فہم مثل اذ لیک علی الناس قوله ما استقامت این استقامت شامل است علم و عدالت و کفایت
 و شجاعت و غیر آن را آخرج البخاری نے حدیث عمر الطویل ان ابوبکر قال للانصار ما ذکرتم فیکم من خیر فانتم لہ اہل
 و لن یخترن هذه الامم الا لہذہ الہدی من قریش ہم اوسط العرب سبباً و داراً آخرج ابوبکر بن ابی شیبہ نے
 حدیث طویل فقال ابوبکر علی رسولک محمد اللہ و انشی علیہ ثم قال یا معشر الانصار اتانا اللہ ما شکرتکم و لا بلایکم
 فی الاسلام و لا حکم الواجب علینا و لکنکم قد عرفتم ان ہذا الہدی من قریش منزلیہ من العرب لیس بہا غیر ہم و ان
 العرب لن یختمہ الا علی رجل منہم فمخیر الامراء و انتم التوزر آذ فاقوا اللہ و لا تصدعوا الاسلام و لا تكونوا اول من
 اخذت فی الاسلام اشترای طلس قریش و رخیفہ جمع علیہ اہل سنتہ آخرج البخاری و مسلم و الدارمی و غیر ہم
 عن ابن عباس کان ابوہریرۃ یحدث ان رجلاً اتی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فقال اتی اری اللیلة طلة تنطف منها
 السمن و العسل فارسی الناس یلقفون بأیدیہم فالتکثیر و المستقل و اری سبباً و اصلا من السماء الی الارض فارأ
 یارسول اللہ اخذت بہ فعلوت ثم ائتہ بہ رجل اخر فعلا بہ ثم اخذ بہ رجل اخر فعلا بہ ثم اخذ بہ رجل اخر فاقطع ثم وصل
 بہ فعلا بہ فقال ابوبکر یا بی انت و اتی لبتہ غنی فاعبر بما فقال اغبر ما فقال اما النطلة فظلة الاسلام و اما
 ما ینطف من السمن و العسل فہو القرآن لیسینہ و علاوئہ و اما السکرة و المستقل فہو المستکثر من القرآن و المستقل
 منہ و اما السبب الواصل من السماء فی الارض فہو الحق الذی انی انت علیہ تاخذ بہ فیعلیک اللہ ثم یاخذ بہ بعدک رجل
 فیعلو بہ ثم یاخذ بہ رجل فیعلو بہ ثم یاخذ بہ رجل اخر فیقطع ثم یوصل لہ فیعلو بہ ای رسول اللہ لبتہ ثنی اصبت
 انم اخطأت فقال النبی صلی اللہ علیہ وسلم اصبت بعضاً و اخطأت بعضاً فقال قسمت یا رسول اللہ لبتہ ثنی بالذی
 اخطأت فقال النبی صلی اللہ علیہ وسلم لا تقسیم ازین حدیث معلوم می شود کہ حضرت صدیق میدانست کہ خلافت
 بعد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بہ کس علی الرقیب خواہد رسید و ایشان بر منہاج پنجاہبر خواہند بود و بر منہاج
 پنجاہبر خواہند گذشت باقی ماند آنکہ ہر گاہ موافق تعبیر حضرت صدیق در خارج بوقوع آمد پس خطابچہ و جہ ثابت است
 فقیر میگوید سکوت از نسبیہ آن اشخاص باوجود قدرت بر سببہ ایشان بطریق مشکلت منسوب بخطا شد و شاہد آنکہ حضرت
 صدیق ایشانرا با نیاہم می شناخت آثار می چند است کہ در حضائص نہ کورست آخرج ابن عساکر عن کعب قال کان اسلام
 الی بکر الصدیق سببہ پوجی من السماء و ذلک انہ کان تاجراً بالشام فرامی رؤیا فقصھا علی بختیار الراہب فقال
 لہ من این انت قال من کتہ قال من ایہا قال من قریش قال فایش انت قال تاجر قال صدق اللہ رؤیاک فانہ
 بعث نبی من قومک تکون ذریرہ فی حیاتیہ و خلیفہ بعد موتہ فاسترنا ابوبکر حتی بعث اللہ علیہ وسلم فجاءہ
 فقال یا محمد ما الدلیل علی ما یتدعی علی قال الرؤیا الی راہب بالشام فعالقتہ و قبل ما بین عینیہ و قال اشہد انک رسول
 اللہ و آخرج ابن عساکر عن ابن مسعود قال قال ابوبکر الصدیق خرجت الی الیمن قبل ان یبعث اللہ علی اللہ

سنی القاریان حدیث در سنن ابوبکر

یکسر قال مراداً لا یفلق ابداً قلت اجل قلنا لحدیفة اکان عمر لعلم الیاب قال نعم کما اعلم ان دون غد الملیت و
 ذلک انی حدیثه حدیثاً لیس بالا غالباً یبینا ان نسا له من الیاب فامرنا مسروداً فانساه فقال من الیاب قال عمر
 اما استدلال ابر خلافت خود بحدیث و موافقت و حی اخرج مسلم عن ابن عمر قال عمر و انفت ربی فی ثلاث فی
 معام ابراهیم و فی الحجاب و فی اُساری بَدْر اَبیانِ افضلیت خود و در زمانِ خلافت خود اخرج محمد فی الموطا
 عن سالم بن عبد الله بن عمر قال عمر بن الخطاب لو علمت ان احد اقوامی علی هذه الامر منی لکان ان اقدم فقتل
 عنقی اهنون علی فمن ذلی هذه الامر بقدی فلیعلم ان سیر و عن القریب و البعید و اجم الله ان کنت اقاتل الناس
 عن نفسی و اخرج مسلم عن سماک عن عمر فی قصة الایلاء فلما حکمت و احمد الله بکلام الارحوت ان یکون الله لیس فی
 قولی الذی اقول الحدیث و اما بیانِ خلافت من بعد و شوری ساختن او در میان شش کس اخرج البخاری فی قصة
 مقتل عمر و الاتفاق علی عثمان من حدیث عمر بن ميمون عن عمر قالوا اذین یا امیر المؤمنین استخلف قال یا اجد احد
 احق به الا من هؤلاء النفر الی ان رسول الله صلی الله علیه وسلم و هو عنهم راض فسمی علیاً و عثمان
 و الزبیر و طلحة و سعد و عبد الرحمن الحدیث و من مسند عثمان بن عفان رضی الله عنه اما استدلال بر خلافت
 خاصه مشایخ ثلثه بانکه از سابقین بوده اند فقد اخرج الترمذی عن ابی عبد الرحمن السلمی قال لما حصر عثمان اشرف
 علیهم فوق داره ثم قال اذکرکم بالله هل تعلمون ان حراء حین ارتفض قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اثبت حراً
 فلیس علیک الانبی ا و صدیق او شهید قالوا نعم و اخرج الترمذی عن ثمامة بن حزن القشیری فی قصته طویلیة قال
 عثمان انکم بالهدیة الاسلام هل تعلمون ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان علی شبر مکة و معه ابو بکر و عمر و انا
 فترکنا اهل حرة تا ساقطت حمارته باخصیض قال فرکضه برجله فقال اسکن شبرنا ما علیک نبی و صدیق و شهید ان قالوا
 اللهم نعم قال الله اکبر شهید و الی و رب الکعبة انی شهید ثلثاً و اخرج البخاری عن عبید الله بن عطاء بن الحبار فی
 قصته قال عثمان اما بعد فان الله بعث محمداً صلی الله علیه وسلم بالحق فکنت ممن استجاب بشیر و رسول و امننت بما
 بعث به و ما جرت الهجرتین کما قلته و صحبت رسول الله صلی الله علیه وسلم و بالبعثه فوالله ما عصبته و الا عصبته حتى توفاه
 الله عز وجل ثم ابو بکر مثله ثم عمر مثله ثم استخلفت اقلیس من الحق مثل الذی لهم قلت بلی قال فما هذه الاحادیث
 التي تبغی عنکم الحدیث و اما استدلال بر منع خروج برودی بسوابق اسلامیه خود پس متواترست جمعی کثیر انرا از
 ذی النورین ردایت کرده اند فمن روایة ابی اسحق عن ابی عبد الرحمن السلمی عنه اخرج الترمذی عن ابی عبد الرحمن
 السلمی قال لما حصر عثمان اشرف علیهم فوق داره ثم قال اذکرکم بالله هل تعلمون ان حراء حین ارتفض قال رسول
 الله صلی الله علیه وسلم اثبت حراً فلیس علیک الانبی ا و صدیق او شهید قالوا نعم قال اذکرکم بالله هل تعلمون
 ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال فی حشر العسیرة من عقیق نفقة متقبلة و الناس مجبه دن معسرون فجهرت
 ذلک ابیست قالوا نعم ثم قال اذکرکم بالله هل تعلمون ان ذرمة لم تکن لیشرت منها احد الا بئس فابتعها فبطلها
 للفقیر و ابن السبیل قالوا اللهم نعم و اشیاو عدا و من روایة اخف بن قیس اخرج النسائی عن الاحنف بن قیس

انما استدلال بر خلافت

قال خرجنا تجاراً ففقدنا المدينة ونحن نريد الحج فبينما نحن في منازلنا نضع رحالنا إذ آتانا آية فقال ابن الناس
 قد اجتمعوا في المسجد وقروا فاطمنا فاذا الناس مجتمعون على نفر في وسط المسجد إذا علي والزبير طلحة و
 وسعد بن اشق وقاص فانما كذلك اذ جاء عثمان بن عفان عليه الصلاة والسلام قد قطع بهاراً سمه فقال لهمنا على
 آهنا طلحة آهنا الزبير آهنا سعد قالوا نعم قال زفاني أشدكم بالشه الذي لا اله الا هو تعلمون ان رسول الله
 صلى الله عليه وسلم قال من يتبع من يوتي فلان يبرؤ ذمته غفر الله له فابتغى بذلك وكذا فانيت رسول الله صلى الله
 عليه وسلم فقلت قد ابتغيتها بكذا وكذا قال اجعلها سقاية للمسلمين واجربالك قالوا اللهم نعم قال فاشدكم بالله الذي
 لا اله الا هو تعلمون ان رسول الله صلى الله عليه وسلم نظر في وجه القوم فقال من جهر بظن ولا يغفر الله له يعني جهر
 العشرة فجهرتهم حتى ما تفقدوا عقلاً ولا خطاً ما قالوا اللهم نعم قال اللهم اشهد اللهم اشهد ومن رواية ثمانية
 بن حزن القشيري عنه اخرج الترمذي والنسائي وهذا اللفظ النسائي عن ثمانية بن حزن القشيري قال شهدت
 الدارين اشرف عليهم عثمان قال اشدكم بالله والاسلام هل تعلمون ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قدم المدينة
 وليس بها ماء يستعذب غير بيروته فقال من يشترى بيروته فيجعل ولو فيه ماع ولاء المسلمين بخير له منها في الجنة
 فاشترتها من صلبي مالي فجلت ولو في فيها مع ولاء المسلمين وانتم اليوم تمنعوني من الشرب منها حتى اشرب
 من بار البحر قالوا اللهم نعم قال فاشدكم بالله والاسلام هل تعلمون اني جهزت جيش العسرة من مالي قالوا اللهم
 نعم قال فاشدكم بالله والاسلام هل تعلمون ان المسجد ضاق باهلته فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم من
 يشترى بقعة الظان فيزيد ما في المسجد بخير له منها في الجنة فاشترتها من صلبي مالي فزودتها في المسجد وانتم
 تمنعوني ان اصلي فيه ركعتين قالوا اللهم نعم قال فاشدكم بالله والاسلام هل تعلمون ان رسول الله صلى الله عليه
 وسلم كان على بئر مكة ومعه ابو بكر وعمر وانا فخرنا الجبل فركض رسول الله صلى الله عليه وسلم برجله وقال اسكن
 فانا عليك نبي وصديق وشهيد ان قالوا اللهم نعم قال الله اكبر شهيد والي ورتب الكعبة يعني اني شهيد ومن روايته ابي
 سلمة بن عبد الرحمن بن عون اخرج النسائي عن ابي سلمة بن عبد الرحمن ان عثمان اشرف عليهم حين حصره فقال اشد
 بالله رجلا سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول يوم الجمل حين اقتصرت فركضت برجله وقال اسكن فانه ليس عليك
 الا نبي او صديق او شهيد ان وانا معه فاشد له رجال ثم قال اشد بالله رجلا سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم
 يوم بيعة الرضوان يقول تهديا لله يد عثمان فاشد له رجال ثم قال اشد بالله رجلا سمع رسول الله صلى الله
 عليه وسلم يوم جيش العسرة يقول من يفتن نفقة متقبلة فجهرت نصف الجيش من مالي فاشد له رجال ثم قال اشد
 بالله رجلا سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من يزيد في هذا المسجد بيت في الجنة فاشترته من مالي فاشد له
 رجال ثم قال اشد بالله رجلا شهيد ذمته يتابع فاشترتها من مالي فاشد لها لانا السبل فاشد له رجال انا
 جواب اذ قدح در سوال بن اسلاميه فقد اخرج احمد عن عاصم عن شقيق قال لقي عبد الرحمن بن عوف الوليد بن عتبة
 فقال له الوليد مالي اراك قد جفوت امير المؤمنين عثمان فقال له عبد الرحمن ابلغه آتني لم اشتر يوم

اشدكم بالله الذي لا اله الا هو تعلمون ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من يتبع من يوتي فلان يبرؤ ذمته غفر الله له فابتغى بذلك وكذا فانيت رسول الله صلى الله عليه وسلم فقلت قد ابتغيتها بكذا وكذا قال اجعلها سقاية للمسلمين واجربالك قالوا اللهم نعم قال فاشدكم بالله الذي لا اله الا هو تعلمون ان رسول الله صلى الله عليه وسلم نظر في وجه القوم فقال من جهر بظن ولا يغفر الله له يعني جهر العشرة فجهرتهم حتى ما تفقدوا عقلاً ولا خطاً ما قالوا اللهم نعم قال اللهم اشهد اللهم اشهد ومن رواية ثمانية بن حزن القشيري عنه اخرج الترمذي والنسائي وهذا اللفظ النسائي عن ثمانية بن حزن القشيري قال شهدت الدارين اشرف عليهم عثمان قال اشدكم بالله والاسلام هل تعلمون ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قدم المدينة وليس بها ماء يستعذب غير بيروته فقال من يشترى بيروته فيجعل ولو فيه ماع ولاء المسلمين بخير له منها في الجنة فاشترتها من صلبي مالي فجلت ولو في فيها مع ولاء المسلمين وانتم اليوم تمنعوني من الشرب منها حتى اشرب من بار البحر قالوا اللهم نعم قال فاشدكم بالله والاسلام هل تعلمون اني جهزت جيش العسرة من مالي قالوا اللهم نعم قال فاشدكم بالله والاسلام هل تعلمون ان المسجد ضاق باهلته فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم من يشترى بقعة الظان فيزيد ما في المسجد بخير له منها في الجنة فاشترتها من صلبي مالي فزودتها في المسجد وانتم تمنعوني ان اصلي فيه ركعتين قالوا اللهم نعم قال فاشدكم بالله والاسلام هل تعلمون ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان على بئر مكة ومعه ابو بكر وعمر وانا فخرنا الجبل فركض رسول الله صلى الله عليه وسلم برجله وقال اسكن فانا عليك نبي وصديق وشهيد ان قالوا اللهم نعم قال الله اكبر شهيد والي ورتب الكعبة يعني اني شهيد ومن روايته ابي سلمة بن عبد الرحمن بن عون اخرج النسائي عن ابي سلمة بن عبد الرحمن ان عثمان اشرف عليهم حين حصره فقال اشد بالله رجلا سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول يوم الجمل حين اقتصرت فركضت برجله وقال اسكن فانه ليس عليك الا نبي او صديق او شهيد ان وانا معه فاشد له رجال ثم قال اشد بالله رجلا سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم بيعة الرضوان يقول تهديا لله يد عثمان فاشد له رجال ثم قال اشد بالله رجلا سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم جيش العسرة يقول من يفتن نفقة متقبلة فجهرت نصف الجيش من مالي فاشد له رجال ثم قال اشد بالله رجلا سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من يزيد في هذا المسجد بيت في الجنة فاشترته من مالي فاشد له رجال ثم قال اشد بالله رجلا شهيد ذمته يتابع فاشترتها من مالي فاشد لها لانا السبل فاشد له رجال انا جواب اذ قدح در سوال بن اسلاميه فقد اخرج احمد عن عاصم عن شقيق قال لقي عبد الرحمن بن عوف الوليد بن عتبة فقال له الوليد مالي اراك قد جفوت امير المؤمنين عثمان فقال له عبد الرحمن ابلغه آتني لم اشتر يوم

اشدكم بالله الذي لا اله الا هو تعلمون ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من يتبع من يوتي فلان يبرؤ ذمته غفر الله له فابتغى بذلك وكذا فانيت رسول الله صلى الله عليه وسلم فقلت قد ابتغيتها بكذا وكذا قال اجعلها سقاية للمسلمين واجربالك قالوا اللهم نعم قال فاشدكم بالله الذي لا اله الا هو تعلمون ان رسول الله صلى الله عليه وسلم نظر في وجه القوم فقال من جهر بظن ولا يغفر الله له يعني جهر العشرة فجهرتهم حتى ما تفقدوا عقلاً ولا خطاً ما قالوا اللهم نعم قال اللهم اشهد اللهم اشهد ومن رواية ثمانية بن حزن القشيري عنه اخرج الترمذي والنسائي وهذا اللفظ النسائي عن ثمانية بن حزن القشيري قال شهدت الدارين اشرف عليهم عثمان قال اشدكم بالله والاسلام هل تعلمون ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قدم المدينة وليس بها ماء يستعذب غير بيروته فقال من يشترى بيروته فيجعل ولو فيه ماع ولاء المسلمين بخير له منها في الجنة فاشترتها من صلبي مالي فجلت ولو في فيها مع ولاء المسلمين وانتم اليوم تمنعوني من الشرب منها حتى اشرب من بار البحر قالوا اللهم نعم قال فاشدكم بالله والاسلام هل تعلمون اني جهزت جيش العسرة من مالي قالوا اللهم نعم قال فاشدكم بالله والاسلام هل تعلمون ان المسجد ضاق باهلته فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم من يشترى بقعة الظان فيزيد ما في المسجد بخير له منها في الجنة فاشترتها من صلبي مالي فزودتها في المسجد وانتم تمنعوني ان اصلي فيه ركعتين قالوا اللهم نعم قال فاشدكم بالله والاسلام هل تعلمون ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان على بئر مكة ومعه ابو بكر وعمر وانا فخرنا الجبل فركض رسول الله صلى الله عليه وسلم برجله وقال اسكن فانا عليك نبي وصديق وشهيد ان قالوا اللهم نعم قال الله اكبر شهيد والي ورتب الكعبة يعني اني شهيد ومن روايته ابي سلمة بن عبد الرحمن بن عون اخرج النسائي عن ابي سلمة بن عبد الرحمن ان عثمان اشرف عليهم حين حصره فقال اشد بالله رجلا سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول يوم الجمل حين اقتصرت فركضت برجله وقال اسكن فانه ليس عليك الا نبي او صديق او شهيد ان وانا معه فاشد له رجال ثم قال اشد بالله رجلا سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم بيعة الرضوان يقول تهديا لله يد عثمان فاشد له رجال ثم قال اشد بالله رجلا سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم جيش العسرة يقول من يفتن نفقة متقبلة فجهرت نصف الجيش من مالي فاشد له رجال ثم قال اشد بالله رجلا سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من يزيد في هذا المسجد بيت في الجنة فاشترته من مالي فاشد له رجال ثم قال اشد بالله رجلا شهيد ذمته يتابع فاشترتها من مالي فاشد لها لانا السبل فاشد له رجال انا جواب اذ قدح در سوال بن اسلاميه فقد اخرج احمد عن عاصم عن شقيق قال لقي عبد الرحمن بن عوف الوليد بن عتبة فقال له الوليد مالي اراك قد جفوت امير المؤمنين عثمان فقال له عبد الرحمن ابلغه آتني لم اشتر يوم

عینین قال عاصم یقول یوم اُحُدٍ ولم اختلف یوم بدرٍ ولم اترك سنة عمر قال
 من لظن فخر ذاک عثمان فقال اما قوله اني لم افر یوم عینین فکیف یغیرنی بذنبه قد عفا الله عنه فقال ان
 الذین توأمو انکم یوم النقی الجمعان انما استزأهم الشیطان ببغض ما کسبوا ولقد عفا الله عنهم واما قوله
 اني اختلفت یوم بدرٍ فانی کنت امراض رقیة بنت رسول الله صلی الله علیه وسلم حتى ماتت وقد ضربت لی رسول الله
 صلی الله علیه وسلم بسنہة ومن ضرب له رسول الله صلی الله علیه وسلم بسنہة فقد شهید واما قوله اني لم اترك سنة
 عمر فانی لا اظن بها ولا شوفاة فمحدث بذلک واما انک خود را باقطع میدانست که از اهل جنت است فقد اخرج احمد عن
 زید بن اسلم عن ابيه قال شهد عثمان یوم حوصرة في موضع البخاري زید لوالقی حجر لم يقع الا على رأس رجل
 فرأيت عثمان اشرف من الخوخة التي على مقام جبريل عليه السلام فقال ايها الناس انيكم طلحة فسكتوا ثم قال
 ايها الناس انيكم طلحة فسكتوا ثم قال ايها الناس انيكم طلحة فسكتوا ثم قال ايها الناس انيكم طلحة فسكتوا ثم قال
 فقال له عثمان الا اراك لهن ما كنت اذى انك تكون في جماعة قوم تسمع نداي اخر ثلاث مرات ثم لا تجيبني الا تشكر
 بالله يا طلحة مذكر يوم كنت انا وانشع رسول الله صلی الله علیه وسلم في موضع كذا وكذا ليس معي احد من اصحابي
 غيري وغيرك قال نعم فقال لك رسول الله صلی الله علیه وسلم يا طلحة انه ليس من نبي الا دمه من اصحابه رفيق من امرته
 من في الجنة وان عثمان بن عفان هذا عيني رقيق معي في الجنة قال اللهم نعم ثم انصرف واما انك مقين بسنة
 كه ابن بلوى او ابايش خواهد آمد فقد اخرج الترمذي والحاکم عن اسمعيل بن ابی خالد عن قيس عن ابی سہل سوني
 عثمان قال قال لى عثمان يوم الدار ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قد عهد الى عهدا وانا صابر عليه واخرج
 الحاکم والترمذي عن عائشة ان النبي صلی الله علیه وسلم قال يا عثمان انى فعل الله يقربك قيصا فان ارادوك
 على خلقه فلا تخلفه لهم وصح من حديث ابي موسى قوله صلی الله علیه وسلم بشرة بالجنة على بلوى نصيبه واما انك بالقطع
 میدانست که وی برحق است فقد اخرج الترمذي من حديث مرة بن كعب ان رسول الله صلی الله علیه وسلم ذكر الفتور
 فقرأ بها ثم رجع متعجباً من ثوب فقال هذا يومئذ على الهدى فقتل اليه فاذا هو عثمان بن عفان فاقتلت عليه بوجه
 فقلت هذا قال نعم واخرج الترمذي عن ابن عمر قال ذكر رسول الله صلی الله علیه وسلم فقتل فقال لقتل هذا فيها
 مظلوما لعثمان واخرج الحاکم عن ابی هريرة قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم يقول انها ستكون فستنة و
 اختلاف اذا خلافت فستنة قال قلنا يا رسول الله فما امرنا قال عليكم بالامير واصحابه وأشار الى عثمان واخرج
 احمد عن كثير بن الصلت قال اعمى عثمان في اليوم الذي قتل فيه فاستيقظ فقال لولا ان يقول الناس تمى
 عثمان الفستنة لحدتكم قال قلنا افسحك الله فمحدثنا فقتلنا نقول يا يقول الناس فقال اني رايت رسول الله صلی الله
 عليه وسلم في منامى هذا فقال انك شاهد معنا الجمعة واخرج احمد عن نائلة بنت الفرافصة امراة عثمان بن عفان
 قالت لئن لم يرض امير المؤمنين عثمان فاعني فاستيقظ فقال ليقطنى القوم قلت كلا ان شاء الله لم يبلغ ذلك ان عنك
 استتبتوك قال اني رايت رسول الله صلی الله علیه وسلم في منامى واما بكر وعمر فقال لفظ عندنا الليلتة

بدرین روزگار
 عمر بن خطاب
 روزگار
 جان استوار
 بود

ع
 امیر عثمان
 اساتذہ
 علی بن ابی طالب

ومن سند علي بن ابى طالب رضى الله عنهم اما شرط خلافت فقد اخرج احمد عن عبد الملك بن عيسى
 عن عمارة بن روثبة عن علي بن ابى طالب قال سمعت اذ نأى دواعى قلبى من رسول الله صلى الله عليه وسلم الناس
 تتج لقرش صالحهم لصالحهم وشراهم تتج لشراهم واخرج ابو يعلى عن علي بن ابي طالب قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يخطب الناس ذات
 يوم فقال الا ان الامراء من قرش الا ان الامراء من قرش الا ان الامراء من قرش الا ان الامراء من قرش الا ان الامراء من قرش الا ان الامراء من قرش
 وجمعا فمن لم يفعل ذلك منهم فعليه لعنة الله والملائكة والناس اجمعين اما بيان افضليته شيخنا بس زوي منواتر شه
 مرفوعا ومرفوعا هر چند اين مسئله در جميع اهل حق است اما كسى از صحابه آنرا مخرج تردى محكم تر چون علي بن ابي طالب وروى
 اما مرفوعه محدث ابو بكر وعمر سيد الكهول اهل الجنة روى بطريق متعدده عنه ومن طريق الشعبي عن الحارث عن
 علي بن ابي طالب عن النبي صلى الله عليه وسلم قال ابو بكر وعمر سيد الكهول اهل الجنة من الاولين والآخرين
 ما خلا النسبين والمرسلين لا شجرهما يا علي ومن طريق ولد الحسن بن علي بن ابي طالب احمد بن زوايد المسند
 عن الحسن بن زيد بن حسن قال حدثني ابي عن ابيه عن علي قال كنت عند النبي صلى الله عليه وسلم فاقبل ابو بكر وعمر فقال
 يا علي ان سيد الكهول اهل الجنة وشباها بعد النسبين والمرسلين ومن طريق ولد حسين بن علي بن ابي طالب عن
 عن الزهري عن علي بن حسين عن علي بن ابي طالب قال كنت مع رسول الله صلى الله عليه وسلم اذ طلع ابو بكر وعمر فقال
 رسول الله صلى الله عليه وسلم ان سيد الكهول اهل الجنة من الاولين والآخرين الا النسبين والمرسلين يا علي
 لا شجرهما وقد وافق عليا رضى الله عنه غيره من الصحابة فقد اخرج الترمذي عن انس قال قال رسول الله صلى الله
 عليه وسلم لابي بكر وعمر هذا ان سيد الكهول اهل الجنة من الاولين والآخرين لا شجرهما يا علي واخرج ابن ماجه عن ابى
 جحيفة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ابو بكر وعمر سيد الكهول اهل الجنة من الاولين والآخرين الا النسبين
 والمرسلين ومن موقوفه خير بنده الامام ابو بكر ثم عمر وآنرا جميعا كشيروايت كرده اند فمن روايته ابنه محمد بن الحنفية
 عنه اخرج البخارى وابوداود ومن طريق سفيان الثوري عن جامع بن راشد قال حدثنا ابو يعلى عن محمد بن الحنفية
 قال قلت لابي امي الناس خير بعد النبي صلى الله عليه وسلم قال ابو بكر قلت ثم من قال ثم عمر فخشيت ان يقول عثمان
 قلت ثم انت قال ما انا الا رجل من المسلمين ومن روايه عبد الله بن سلمة عنه اخرج ابن ماجه عن عبد الله بن سلمة
 قال سمعت عليا يقول خير الناس بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم ابو بكر وخير الناس بعد ابى بكر عمر ومن روايه علقمة بن
 قيس اخرج احمد ومن روايه عبد الجبار صاحب لوامى عن علي بن ابي طالب قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول
 عن عبد خير قال سمعت عليا يقول على المنبر الا خيركم خير هذه الامم بعد نبيها قال فذكر ابا بكر ثم قال الا احبكم
 بالثاني قال فذكر عمر ثم قال لو شئت لانا بكم بالثالث قال فسكت فرائيا انه يعنى نفسه قال سعيه فقلت انت سمعت
 عليا يقول هذا قال نعم ورتب الكعبة والاصحمتا وروى عطاء بن السائب عن عبد خير عن علي قال الا خيركم خير هذه الامم
 بعد نبيها ابو بكر وخيرنا بعد ابى بكر عمر ثم سجد عبد الجبار صاحب لوامى عن عبد خير عن ابيه قال قام علي
 فقال خير هذه الامم بعد نبيها ابو بكر وعمر وانا قد احدثنا بعدهم احدثنا يقضى الله فيها ما يشاء وعن ابى اسحق عن عبد

از سند علي بن ابي طالب
 رواه احمد بن حنبل
 في مسنده
 عن علي بن ابي طالب
 عن النبي صلى الله عليه وسلم
 قال ابو بكر وعمر سيد الكهول
 اهل الجنة من الاولين والآخرين
 ما خلا النسبين والمرسلين
 لا شجرهما يا علي

عن
 ابن ماجه
 في سننه
 عن علي بن ابي طالب
 عن النبي صلى الله عليه وسلم
 قال ابو بكر وعمر سيد الكهول
 اهل الجنة من الاولين والآخرين
 الا النسبين والمرسلين
 يا علي

بن جحل قال قال علي لا يفضلي احد علي ابى بكر وعمر الا جسدته حد المفسر قال ابو القاسم الطلمي في كتابه
 له اخبرنا ابو بكر بن مروان قال حدثنا سليمان بن احمد ثنا الحسن بن منصور الرمانى ثنا داود بن معاوية ابو سلمة
 المستكى عبد الله بن عبد الرحمن عن سعيد بن ابى عمرو عن منصور بن المعتمر عن ابراهيم عن علقمة قال بلغ علي ان
 اتوا ما يفضلون علي انة بكر وعمر فصعد المنبر فحمد الله واثنى عليه ثم قال يا ايها الناس انه بلغني ان قوما يفضلون
 علي انة بكر وعمر ولو كنت لقتت فيه لعاقبت فيه فمن سمعته بعد هذا اليوم يقول هذا فهو مفسر عليه حد المفسر
 ثم قال ان خير هذه الامة بعد بيتها ابو بكر ثم عمر ثم الله اعلم بالخير بعدة قال وفي المجلس الحسن بن علي فقال
 والله لو سمى الثالث لسئى عثمان واخرج ابو القاسم عن عبد خير صاحب لواء علي ان عليا قال الا اخبركم باول من
 يدخل الجنة من هذه الامة بعد بيتها فقيل له بلى يا امير المؤمنين قال ابو بكر ثم عمر قيل فتد خلاها قبلك يا امير المؤمنين
 فقال علي ابنى والله سى فلقن الجنة وبرؤ النسمة ليد خلاها واني كع معاوية موقوف في الحساب وما يدل علي انهما
 بالجنة من حديثه اخرج البخارى من حديث الحسن بن محمد بن علي انه سمع عبدا لله بن ابي رافع كاتب علي عن علي
 ان النبي صلى الله عليه وسلم قال في قصة حاطب بن ابي بلتعنة انه قد شهد بدر او ما يدريك لعل الله اطلع علي ان
 فقال اعلوا ما شئتم فقد غفرت لكم وما يدل علي كونها من السابقين المقربين من حديثه اخرج الترمذي عن علي
 قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان لكل نبي سبعة نجباء ورؤساء واعطيت اربعة عشر قلنا من هم قال انا و
 ابناي وجعفر وحزرة وابو بكر وعمر ومصعب بن عمير وبلال وسلمان وعمار وعبد الله بن مسعود وابو برة والنفث اذ
 اما استدلال برخلافت شيخين ازجبت معامله مستظرا لامارة من حديثه اخرج المحاكم عن ابي اسحق عن زيد بن
 يسع عن علي قال قيل يا رسول الله من توهم بعدك قال ان توهموا ابا بكر تجده ماديا ارينا زايدا في الدنيا راغبا
 في الاخرة وان توهموا عمر تجده قويا ايننا لا يخاف في الله لومة لائم وان توهموا عليا ولا اراكم فاعلمين تجده
 ماديا مهديا ياخذ بكم الطريق المستقيم واما استدلال برخلافت شيخين ازجبت تعرض علي من حديثه اخرج الترمذي
 من حديث ابي حبان التيمي عن ابيه عن علي قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم رحم الله ابا بكر زوجي ابنته وحظتي
 الي دار الهجرة واعشق بلائامن بالله رحم الله عمر يقول الحق وان كان مراءترة الحق وماله صديق رحم الله عثمان
 تشجيه الملائكة رحم الله عليا اللهم ادر الحق معك حيث دار اما استدلال برخلافت صديقين ازجبت تفويض اامت
 صلوة با و فاخرج ابو عمر في الاستيعاب عن الحسن البصرى عن قيس بن عباد قال قال ربي علي بن ابي طالب ان
 رسول الله صلى الله عليه وسلم مرض ليالي داياما يتاذى بالصلوة فيقول مرؤا ابا بكر ليصلي بالناس فلما قبض
 رسول الله صلى الله عليه وسلم نظرت فاذا الصلوة علم الاسلام وقوام الدين فرضنا ليدنيا نامن برضى رسول الله
 صلى الله عليه وسلم ليدييننا فباييننا ابا بكر وانا شاره على الصديق بعد موتة ذكر ابو عمر في ترجمة اسيد بن صفوان
 انه اذ رك رسول الله صلى الله عليه وسلم در دى عن علي حديثا حسنا في ثناءه علي ابي بكر يوم مات رواه عمر بن ابراهيم
 بن خالد عن عبد الملك بن عمير عن اسيد بن صفوان وكان قد ادرك النبي صلى الله عليه وسلم قال لما قبض ابو بكر

من نبيك

قد ذكره في
 الروايات
 في رواية
 لا يجرى
 في رواية

عنه
عن الحسن بن
سنان

بك الدين وقوي بك الايمان وثبت الاسلام والمسلمون وظهر امر الله ولو كره الكافرون فسبقت والله سبحانه بعيدا
 وانعتبت من بعدك انما باشه يد اذ فزت بالخير فوزا مسينا فجلت عن البكار وعظمت رزيتك في السمار وهدت مصيبتك
 الا نام فانما يشه وانا اليه راجعون رخصينا عن الله قضاءه ولسنا له امره فوالله لن يصيبنا^{مصيبة} المسلمون بعد رسول الله صلى
 الله عليه وسلم بمشيك ابا كنت للذين جزا وجزا وكهفا للمؤمنين فرسة وحصنا وغيثا وعل النافعين غلظة وغيثا
 فانكناك الله نبيك صلى الله عليه وسلم ولا حصرنا اجرک ولا اضلنا بعدك فانما الله وانا اليه راجعون قال وسكت لنا
 حتى اتفقت كلاسهم ثم بكوا حتى علت اصواتهم وقالوا صدقت يا فتى رسول الله صلى الله عليه وسلم انا تبريت على نفسه
 من قتل عثمان والشهادة على فضله فقد اخرج الحاكم من طريقين من حديث مارون بن اسماعيل الخزازي عن قرة
 بن خالد عن قيس بن عباد قال سمعت عليا رضي الله عنه يوم الجمل يقول اللهم اني ابرأ اليك من دم عثمان ولقد
 طاش عقلي يوم قتل عثمان وانكرت نفسي وجاؤني للبيعة فقلت والله اني لاستحبي من الشبان ابايع تو ما قتلوا رجلا
 قال له رسول الله صلى الله عليه وسلم الا تستحي مني من الملكة وراي لاستحبي من الشبان ابايع وثمان مقتيل الارض
 لم يدفن بعد فالصرفوا فلما دفن ربح الناس فساؤوني البيعة فقلت اللهم اني مشفق مما اؤدم عليه ثم جازت
 غزوية فبايعت فلقد قالوا يا امير المؤمنين فكا تما صدع قلبي وقلت اللهم خذ مني لعثمان حتى يرضى واخرج الحاكم
 عن الاوزاعي سمعت يسمون بن صهران يذكر ان علي بن ابي طالب رضي الله عنه قال ما كسرني ان اخذت صبيغني
 في قتل عثمان وان في الدنيا ما فيها واحسب الحاكم من حديث اسمعيل بن ابي خالد عن حصين الحارثي قال جاء
 علي بن ابي طالب الى زيد بن ارقم رضي الله عنه يعوده وعنده قوم فقال علي اسكنوا اسكنوا فوالله لا تسألوني
 عن شيء الا اخبركم فقال زيد انك انت قلت عثمان فاطرق علي ساعة ثم قال والذي فلن اكتبه وبركاته
 ما قتلت ولا امرت بقتله واما شهابا وبن علي عثمان بائنه من الذين امنوا ثم اتقوا وامنوا ثم اتقوا واحسنوا
 الآية وانه من اهل الجنة من قال الله تعالى فيهم وبرزعنا ما في صدق وريهم من غل الآية فقد اخرج الحاكم
 من حديث الكاظمي عبد الرحمن بن محمد عن ابيه عن جده قال لما كان يوم الجمل خرجت النظر في القتل قال فقام
 علي والحسن بن علي وعمار بن ياسر ومحمد بن ابي بكر وزيد بن صوحان يدورون في القتل قال فابصر الحسن بن علي
 قتيلا كلبوا با علي وجهه فقلبه على قفاه ثم صرخ ثم قال انا لله وانا اليه راجعون فرج قرش والله فقال له ابو ه
 من هو يا بني قال محمد بن طلحة بن عبيد الله فقال انا لله وانا اليه راجعون اما والله لقد كان شابا صالحا ثم تعد
 كشيئا حزينا فقال الحسن يا ابت قد كنت اتهاك عن هذا السير فغلبك على رايك فلان فلان قال قد كان ذلك يا
 جني ولو ددت لو اني ميت قبل هذا البشر بن سنة قال محمد بن حاطب نعمت فقلت يا امير المؤمنين انا قادمون المدينة
 والناس سايلونا عن عثمان فماذا نقول فيه قال فانعمت عماد بن ياسر ومحمد بن ابي بكر فقالا وقالنا فقال لهما علي يا عماد
 يا محمد تقولان ان عثمان استأثر و اساء الامرة دعائتم والله فاسأتم العقوبة وسقطوا على حكم عدل يحكم
 بينكم ثم قال يا محمد بن حاطب اذا قدمت المدينة وسئلت عن عثمان فقلت كان والشهد من الذين امنوا ثم اتقوا

عن
الحسن بن
سنان

وَأَمَّا أَنْتُمْ أَلْفَاؤًا وَخَسَنُوا وَاللَّهُ شَيْبُ الْمُحْسِنِينَ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ وَأَخْرَجَ الْحَاكِمُ مِنْ حَدِيثِ مَارُونَ بْنِ
 عَزْرَةَ عَنْ أَبِيهِ قَالَ رَأَيْتُ عَلِيًّا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ بِالْحَوْزِ نَزَّ وَهُوَ عَلَى سُرِيرٍ وَعِنْدَهُ أَبَانُ بْنُ عَثْمَانَ فَقَالَ إِنِّي لَأُرْجُو أَنَّ
 أكون أَنَا وَابُوكَ مِنَ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ نَزَّ عَنَّا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلِّ إِخْوَانَنَا عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ وَمِنْ مَسْنَدِ
 أَبِي عُبَيْدَةَ بْنِ الْجَرَّاحِ وَمُعَاذِ بْنِ حَبَلٍ ^{أما ما يستدل به من حديثها على خلافتهم الخاضعة من جهة وقوع}
 خلافتهم في مرتبة سماء النبي صلى الله عليه وسلم خلافة ودرجته فقد أخرج أبو يعلى من حديث الليث عن عبد الرحمن بن
 سابط عن أبي ثعلبة الخنسي قال كان أبو عبيدة بن الجراح ومعاذ بن حبل قنبا جيانا بحديث فقلت لهما ما حفظتما ومبينة
 رسول الله صلى الله عليه وسلم لي قال وكان أوصاها ما سألتها قال لا ما رأيتنا إن ^{يخبرني بشيئ} دونك انما ذكرنا حديثا حدثنا
 رسول الله صلى الله عليه وسلم فجعلنا يتذكر آياته قال انه بدأ وهذا الامر نبوة ودرجته ثم كائن خلافة ودرجته ثم كائن ملكا
 مخضوضا ثم كائن عتوا وجبرية وفاداني الامة يستحلون المحررة والجمود والفروج والفساد في الامة فيصرون على ذلك
 ويترزقون أبدا حتى يلقوا الله واما استدلال أبو عبيدة على خلافة ابي بكر رضي الله عنه بسوا بقية الاسلامية فقد
 أخرج أبو بكر بن ابي شيبة عن ابن عون عن محمد بن ابي سيري في حديث طويل قال محمد وآتي الناس عنده بيعة ابي بكر
 ابا عبيدة بن الجراح فقال تاتوني وفيكم ثالث ثلثة يعني ابا بكر فقلت لمحمد من الثالث ثلثة قال فوالله ثلثي اثنان
 اذ هما في النار ومن مسند عبد الرحمن بن عوف رضي الله عنه اما حديثه في بشارة العشرة بالجنة
 فقد أخرج أبو يعلى من حديث ثعلبة بن سعيد عن مالك بن انس عن عبد العزيز بن محمد عن عبد الرحمن بن محمد
 عن ابيه عن عبد الرحمن بن عوف قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم عشرة في الجنة ابو بكر في الجنة وعمر في الجنة
 وعثمان في الجنة وعلي في الجنة وطلحة في الجنة والزبير في الجنة وعبد الرحمن بن عوف في الجنة وسعد بن ابي وقاص في الجنة
 وسعيد بن زيد بن عمرو في الجنة وابو عبيدة بن الجراح في الجنة واما آية في خلافة ابي بكر رضي الله عنه فقد أخرج الحاكم
 عن موسى بن عبيدة عن سعد بن ابراهيم قال حدثني ابراهيم بن عبد الرحمن بن عوف ان عبد الرحمن بن عوف كان
 مع عمر بن الخطاب رضي الله عنه وان محمد بن مسلمة كسر سيف الزبير ثم قام ابو بكر فخطب الناس واعتذر اليهم وقال له
 ما كنت حريصا على الامارة يوما ولا ليلة قط ولا كنت فيها راغبا ولا سالتها الله عز وجل في سر ولا علانية ولكنني اشقت
 من الفسنة وما لي في الامارة من راحة ولكن اقلبت امر عظيم مالي به من طاقية ولا يدان الا بتقوية الله عز وجل
 ولو دوت ان اقوى الناس عليها مكاني اليوم فقبل المهاجرون منه ما قال الحديث واما آية في خلافة عثمان فقد
 أخرج البخاري في قصة مقتل عمر والاتفاق على عثمان فلما فرغ من دفنهم اجتمع هؤلاء الرهط فقال عبد الرحمن جعلوا
 امركم الى ثلثة منكم قال الزبير قد جعلت امرى الى علي فقال طلحة قد جعلت امرى الى عثمان وقال سعد قد جعلت امرى
 الى عبد الرحمن فقال عبد الرحمن ايها تبارك من هذا الامر فبعث اليه وانه عليه والاسلام لينظر ان افضلهم في نفسه فاشكت
 الشيخان فقال عبد الرحمن اتجعلونه ابي والله على ان لا اوعى افضلكم قال نعم فاخذ بيدهما فقال لك قرابة من رسول
 الله صلى الله عليه وسلم والقدم في الاسلام ما قد علمت فانه عليك لمن امرتك لتعدن ولئن امرت عثمان لقطعت ثم خلا بالاحسب

تاريخ ابن جرير
 تاريخ ابن عسقلان
 تاريخ ابن خلدون

مسند
 تاريخ ابن جرير
 تاريخ ابن عسقلان
 تاريخ ابن خلدون
 تاريخ ابن كثير
 تاريخ ابن الجوزي
 تاريخ ابن كثير
 تاريخ ابن عسقلان
 تاريخ ابن خلدون
 تاريخ ابن كثير
 تاريخ ابن الجوزي
 تاريخ ابن كثير

تاريخ ابن جرير
 تاريخ ابن عسقلان
 تاريخ ابن خلدون

فقال له مثل ذلك فلما اخذ الميثاق قال ارفع يدك يا عثمان فبايعه وبايع له علي وولج اهل الدار فبايعوه ومن
مسند الزبير بن العوام رضي الله عنه اما رجوعه الى القول بخلافه الى بكر بعد توقيف تاء القول بفصله
 واستخافه للخلافه فقد اخرج الحاكم من حديث ابراهيم بن عبد الرحمن بن عوف في حديث طويل يقبل المهاجرين
 منه ما قال وما اعترض به قال علي رضي الله عنه والزبير باغضبنا الا انا قد اخرجنا عن المشاورة وانا نراي ابا بكر احق
 الناس بها بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم انه لصاحب الغار وثاني اثنين وانا نعلم بشرفه وكبره ولقد امرت
 رسول الله صلى الله عليه وسلم بالصلوة بالناس وهو حي ومن **مسند طلحة بن عبيد الله رضي الله عنه** اما شأده
 على عمر رضي الله عنه فذكر المحب الطبري عن ابن مسعود رضي الله عنه ان عمر شاور الناس في الرضا الى قتال ملوك
 فارس التي اجتمعت بينها فنهى فقام طلحة بن عبيد الله وكان من خطباء الصحابة تشهد ثم قال اما بعد يا امير المؤمنين
 فقد اخطتكم الامور وعجبتكم البلايا واخستكم التجارب فانك وشانك وانت ورايك اليك هذا الامر فمظن
 واذ عنا نجبت واخملنا نركب وقد نافع فانك ولي هذه الامور وقد بلوت واخسترت وجررت فلم ينكشف لك
 عن شي من عواقب تضار الله عز وجل الا عن خيار ثم جلس واما حديثه في فضل عثمان اخرج الحاكم عن زيد بن سلم
 عن ابيه قال شهدت عثمان يوم حصرني موضع الجنائز فقال انشدك الله يا طلحة ان ذكر يوم كنت انا وانت
 مع رسول الله صلى الله عليه وسلم في مكان كذا وكذا وليس معي من اصحابه غيري وغيرك فقال لك يا طلحة انه ليس
 من نبي الا اوله رفيع من امته معني الجنة وان عثمان رفيقي معي في الجنة فقال طلحة اللهم نعم واخرج ابو يعلى
 عن طلحة بن عبيد الله قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لكل نبي رفيق ورفيقي عثمان ومن **مسند سعد**
بن ابي وقاص اما حديث ما ليبيك الشيطان ثم اخرج مسلم من حديث ابن شهاب قال اخبرني عبد الحميد
 بن عبد الرحمن بن زيد بن محمد بن سعد بن ابي وقاص اخبره ان ابا سعد قال استاذن عمر على رسول الله
 صلى الله عليه وسلم وعنده نساء من فرس يكلنهن ويسكتنهن عاليا اصواتهن فلما استاذن عمر رضي الله عنه
 تمن بسعد بن الجباب فاذن له رسول الله صلى الله عليه وسلم ورسول الله صلى الله عليه وسلم يضحك فقال عمر
 رضي الله عنه اضحك الله بركتكم يا رسول الله فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم عجبت من هؤلاء اللاتي كن عندي
 فلما سمعن صوتك ابتدذن الحجاب قال عمر رضي الله عنه فانت احق يا رسول الله ان يبين ثم قال عمر رضي الله عنه
 امي عدوات النفس التي لا تبقي ولا تهين رسول الله صلى الله عليه وسلم فلن نعم ات افظد اغلظ من رسول الله صلى
 الله عليه وسلم قال رسول الله صلى الله عليه وسلم والذي نفسي بيده ما ليبيك الشيطان قط سالكا فجارا الا سالكا
 غير فبك واخرج ابو بكر بن ابي شيبة من حديث ابي سلمة قال قال سعد انا والله ما كان باق منا اسلاما ولا اقدنا
 بجرة ولكن قد عرفت بامتي شي فضلنا كان ارحمنا في الدنيا يعني عمر بن الخطاب اما سعد من الخروج على عثمان فقد
 اخرج ابو يعلى عن بسر بن سعيد ان سعد بن ابي وقاص قال عند فتنة عثمان اشهدت رسول الله صلى الله عليه
 وسلم قال انها ستكون فتنة القاعد فيها خير من القائم والماشي فيها خير من الساعي قال اري ان دخل

مسند الزبير بن العوام
 مسند طلحة بن عبيد الله
 مسند سعد بن ابي وقاص

اشى عليه ثم ذكر المسح الدجال فاطلب في ذكره ثم قال ما بعث الله من نبي الا وانه قد انذر نوح
والسبوتون من بعده وانه يخرج فيكم ما خفي عليكم من شأنه فلا يخفى عليكم انه اعور عين اليمنى كانتا غيبه طافية
ثم قال ان الله حرم عليكم دماءكم واما لكم كحرمة يوكم هذه اني بليدكم هذه اني شهركم هذا الا هل بلغت قالوا نعم
قال اللهم اشهد ثم قال وبيكم اودو بيكم النظر والارتجوان بعدى كفا الغيب لبعضكم رقاب بعض واخرج
الويلي عن ابن فضيل عن ابيه عن سالم عن ابن عمر قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ان الفتنة تجسي
من بيننا واد ما بيده نحو المشرق حيث تطلع قرن الشيطان وانتم ليضرب بعضكم رقاب بعض وانما قتل موسى
الذي قتل من آل فرعون خطأ قال الله له وقتلت نفسا فنجيناك من النعم وقتناك فتونا ومن مسه عبد الله
ابن عباس رضي الله عنه اما ما استدث به علي خلافة الصديق رضي الله عنه من خطبة النبي صلى الله عليه وسلم
قبل وفاته فقد اخرج البخاري من حديث ابوب عن عكرمة عن ابن عباس عن النبي صلى الله عليه وسلم قال لو كنت متخذا
امتي خليلا لاتخذت ابا بكر ولكن اخي وصاحبي واخرج احمد من حديث جرير عن عيسى بن حكيم عن عكرمة عن ابن عباس
قال خرج علينا رسول الله صلى الله عليه وسلم في مرضه الذي مات فيه غاصبا رأيه في حرة فعد على الغنم فحمد الله و
اشى عليه ثم قال انه ليس احد من علي في نفسه واوله من ابى بكر بن ابى قحافة ولو كنت متخذا من الناس خليلا لاتخذت
ابا بكر خليلا لكن خلة الاسلام سدوا عني كل خوة في هذا المسجد غير خوة ابى بكر واما ما استدث به علي خلافة الصديق
رضي الله عنه من حديث الامامة فقد اخرج احمد من حديث ابى اسحق عن ارتسم بن مرقبيل عن ابن عباس في
قصة مرفعه صلى الله عليه وسلم فجار بلال يؤذنه بالصلوة فقال مروا ابا بكر ليصلي بالناس الحديث واما مناقب عمر
بن الخطاب رضي الله عنه فقد اخرج ابن ماجه من حديث عوام بن حوشب عن مجاهد عن ابن عباس قال لما سلم
عمر نزل جبريل فقال يا محمد لقد استبشرا اهل اسما باسلام عمر واخرج الحاكم عن ابن عباس رضي الله عنهما عن النبي
صلى الله عليه وسلم انه قال اللهم اعز الاسلام بعمر واخرج الترمذي من حديث النضر ابى عمر عن عكرمة عن ابن
عباس ان النبي صلى الله عليه وسلم قال اللهم اعز الاسلام بابى جيل بن هشام او عمر قال فاصح فقد امر على رسول الله
صلى الله عليه وسلم فاسلم واخرج البخاري من حديث ابوب عن ابن ابى ليكة عن المسور بن مخرمة قال لما لعن عمر
جعل يائكم فقال له ابن عباس وكانه يخبره يا امير المؤمنين ولاكل ذلك لقد سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم فاحسنت
سميتهم ثم فارقتهم و هو عنك راض ثم سميتهم فاحسنت سميتهم ثم فارقتهم و هو عنك راض ثم سميتهم فاحسنت
سميتهم ولكن فارقتهم كفار قريتهم وهم عنك راضون فقال اما ما ذكرت من سميتهم ابى بكر ورضاه فاني ان
ذلك من من الله تعالى من به علي واما ما ذكرت من سميتهم ابى بكر ورضاه فانما ذلك من من الله تعالى من به
علي واما ما ترى من خبري فهو من اجلك ومن اجل اصحابك والله لو ان لي طلوع الارض ذهابا لانت به من
غدا والله عز وجل قبل ان اراه واما جملة قول الشيخين رضي الله عنهما في ترتيب الائمة بعد حديث النبي صلى الله
عليه وسلم وقيل القياس فقد اخرج الدارمي عن عبد الله بن يزيد قال كان ابن عباس اذا سئل عن الامر فكان

له
في سنة اخرا
ذليل ارباب
الطائفة
وجالار

له
في سنة اخرا
ذليل ارباب
الطائفة
وجالار

له
في سنة اخرا
ذليل ارباب
الطائفة
وجالار

في القرآن اخبره فان لم يكن في القرآن وكان عن رسول الله صلى الله عليه وسلم اخبره فان لم يكن فعن ابي بكر وعمر
 فان لم يكن قال برأيه واما الاستدلال على خلافته الخلفاء من حديث روي بالظلة فقد اخرج احمد وغيره من حديث
 سفيان عن الزهري عن عبيد الله بن عباس قال راى رجلا روي باخبار النبي صلى الله عليه وسلم فقال انى رايت
 كان ظلة تنطف عسلا وسمنًا وكان الناس يأخذون منها فبين مستكثروا وبين مستقلين وبين ذلك وكان سببا متصلا
 الى السماء فجمت فانذرت به فقلوت فعلقك الله ثم جاز رجل من بعدك فاخذ به فعلا فعلا الله ثم جاز رجل من بعدك
 فاخذ به فعلا فعلا الله ثم جاز رجل من بعدك فاخذ به فقلع به ثم وصل له فعلا فعلا الله قال ابو بكر ائذنى لي يا رسول الله
 فاغبرنا فاذون له فقال اما الظلة فالا سلام واما السمن والعسل فحلا ذوة القرآن فبين مستكثروا وبين مستقلين وبين ذلك واما
 السبب فما انت عليه تعلقوا فيعليك الله ثم يكون رجل من بعدك على منها جاك فيعلو وتعليه الله ثم يكون من بعدك كما حصل
 فباخذ باخذ كما يفعلون فيعليه الله ثم يكون من بعدكم رجل يقطع به ثم يوصل له فيعلوا فيعليه الله قال اصبت يا رسول الله
 قال اصبت واخطات قال اقسمت يا رسول الله ثم خبرني قال لا تقسم واما ان النبي صلى الله عليه وسلم لم يتفر بالخلافة
 بعلي خاصة ولا بنى باسمه عامة فقد اخرج احمد من حديث ابن المبارك عن يونس عن الزهري عن عبد الله بن كعب
 عن ابن عباس قال خرج علي من عند رسول الله صلى الله عليه وسلم في مرضه فقالوا كيف اصبح رسول الله صلى الله عليه وسلم
 يا باحسن فقال اصبح بحمد الله بارئنا فقال العباس الا ترى انى لارضى رسول الله صلى الله عليه وسلم سبيوتى من وجعه
 وانى لا عسرت في دجوه بنى عبد المطلب الموت فانطلق بنا الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فسلمنا فسلمنا
 فبان كان الامر فسنابينة وان كان في غيرنا كلمناه فاودعنا بنا فقال علي ان قال الامر في
 غيرنا لم يعطيناه الناس ابدأ وانى والله لا اكلم رسول الله صلى الله عليه وسلم في هذا ابدأ واما ان ابا بكر
 صدق وسائرهم شبيهه فقد اخرج ابو يعلى باسناد غريب عن عكرمة عن ابن عباس قال كان النبي صلى الله عليه وسلم على
 صراط نزل الجبل فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اثبت حرارنا عليك الانبي اوصد بوق او شهيد و عليه رسول الله
 صلى الله عليه وسلم وابوبكر وعمر وعلي وعثمان وطلحة والزبير وعبد الرحمن بن عوف وسعد بن ابى وقاص وسعيد بن
 زيد بن عمرو بن نفيل واما قوله في عثمان فقد اخرج ابو عمر في الاستيابة ان عبد الله بن عباس قال لو اجتمع الناس
 على قتل عثمان لم يؤا بالجماعة كما رمى قوم لوط ومن سندا بموسى الاشعري عبد الله بن قيس بن
 الله عنه امان الخلافه في قریش فقد اخرج احمد عن ابى موسى الاشعري عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال ان
 هذا الامر في قریش ما داموا اذا استرجعوا رجوا اذا حكموا عدوا اذا قسموا اقسطوا فمن لم يفعل ذلك فعليه
 لعنة الله والملكه والناس اجمعين لا يصيل منه صرف ولا عدل واما البشارة الخلفاء بالجنة والتعرض الظاهر على ظاههم
 وانذار عثمان بالبلوى فقد اخرج الشيخان وغيرهما بروايات فيها العدة والبقية من ذلك ما اخرج البخاري من
 حديث سعيد بن المسيب عن ابى موسى الاشعري انه توفى في بيته ثم خرج فقلت لارضى من رسول الله صلى الله عليه وسلم

في
 من
 من
 من

في
 في
 في
 في

ومن سند ابى هريرة رضى الله عنه اما ان الخلافة فى قریش فقد اخرج احمد و الشیخان وغيرهم
 عن ابى هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الناس تبع قریش فى هذا الشأن منهم المسلمون و كافرهم
 لكافهم و اخرج احمد من طريق ابن ابى ذئب عن عبد القبرى عن ابى هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه
 وسلم ان قریش حقا ما حكموا تعدكوا و ائتمنوا فاودوا و استرحموا فرحموا و اما ما يستدل به على خلافتهم من حديث
 الفلقة فقد اخرج الشیخان وغيرهما بطرق متعددة منها ما اخرج ابوداود من طريق الزهري عن عبيد الله بن عبد الله
 عن ابن عباس قال كان ابو هريرة يحدث ان رجلا اتى الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال اتى ارمى اللبنة فقلت
 ينطف منها السمن و العسل فارمى الناس يتكفون بايديهم فالمستكبر و المستقل و ارمى سببا و اصلا من السماء
 الى الارض فاراك يا رسول الله انذرت بهم فعلوت ثم اخذ به رجل اخر فعلاه ثم اخذ به رجل اخر فعلاه ثم اخذ به رجل
 اخر فاقطع ثم وصل فعلاه قال ابو بكر باني انت و اعمى لته غنى فلا عبرتها فقال غيرك فقال اما الفلقة فطرة الاسلام و اما
 ما ينطف من السمن و العسل فهو القرآن لیسنة و ملاوته و اما المستكبر و المستقل فهو المستكبر من القرآن و المستقل من
 و اما السبب الواسل من السماء الى الارض فهو الحق الذى انت عليه ما اخذ به فيعليك الله ثم ياخذ به بعدك رجل
 فيعلوا به ثم ياخذ رجل اخر فيعلوا به ثم ياخذ به رجل اخر فيقطع ثم يوصل له فيعلوا به ائى رسول الله لئى اصبت
 ام اخطات فقال اصبت بعضا و اخطات بعضا قال قسمت يا رسول الله لئى اخطات فقال النبى صلى الله
 عليه وسلم لا اقسم و اما ما يستدل به من حديث الطيب فقد اخرج البخارى عن ابن شهاب قال اخبرني سميت ابى
 هريرة اخبره ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال مينا انا نائم رأيتنى على قلب و عليها دلو فزعت منها ما اشار
 ثم اخذ ما ابن ابى قحافة فزرع شهابا و ثوبا و ذنوبين و فى نزع ضعف و الله ليغفر له ثم اسحالت غرابا فاخذ صاعا من الخنقا
 فلم ارغبقر يا من الناس شيزم نزع ابن الخطاب حتى ضرب الناس ليعطن و اخرج البخارى من حديث معمر عن حماد عن
 ابى هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم مينا انا نائم رايت انى على حوض استنى الناس فانانى ابو بكر فاخذ
 الدلو من يدي ريزم معنى فنزعه ذنوبين و فى نزع ضعف و الله ليغفر له فأتى ابن الخطاب فاخذ منه فلم ينزل سينزع
 حتى لوتى الناس و الحوض ينجر و اما ما يستدل به على خلافتهم من العلاقة التى ضربها النبى صلى الله عليه وسلم
 للخلافة الخاصة من انها فى المدينة فقد اخرج الحاكم من حديث هشيم عن النوام بن حوشب عن سليمان بن ابى سليمان
 عن ابيه عن ابى هريرة عن النبى صلى الله عليه وسلم قال الخلافة بالمدينة و الملك بالشام و اما ما يستدل به على
 خلافتهم الخاصة من حديث القرون فقد اخرج احمد وغيره من طرق منها طريق عبد الله بن شقيق عن ابى هريرة
 قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم خير امتى القرن الذى بعثت فيه ثم الذين يكونهم ثم الذين يكونهم و الله اعلم
 اقال الثالثة ام لائى قومي يجي قومي يجيون السماء يشهدون قبل ان يشهدوا و اما ما يستدل به على خلافة الصدوق
 رضى الله عنه من الخطبة التى خطبها النبى صلى الله عليه وسلم قبل وفاته اخرج الترمذى من طريق داود بن يزيد
 الاذوتى عن ابيه عن ابى هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما كان لاحد عندنا يد الا وقد كافينا

شرح الفلقة
 و وضعها
 و اخرجها
 و اخرجها
 و اخرجها

شرح الفلقة
 و وضعها
 و اخرجها
 و اخرجها
 و اخرجها

ابی الزناد عن الاعرج عن ابی ہریرۃ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال کل نبی رقیق فی الجنة ورفیق فیہا عثمان
 بن عفان وَاخرج ابن ماجہ بہذا الاسناد ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم لقی عثمان عند باب المسجد فقال یا عثمان ہذا
 جبریل انبرینی ان اللہ قد رزقک ام کلثوم بمثل صدق رقیۃ علی مثل صحبتہا واما ان عثمان یقتل منطلوما وانه علی الحق
 یوم یقتل فقد اخرج المحاکم من طریق موسیٰ و محمد و ابراہیم بن عقیبہ قالوا حدثننا ابو انا ابو حسنہ قال شہدت ابابکر
 و عثمان محصورین فی الدار فقال ابو ہریرۃ سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول انہا ستکون فتنۃ و اختلاف او
 اختلاف و فتنۃ قال قلنا یا رسول اللہ فاما امرنا قال علیکم بالامیر و اصحابہ و اشار الی عثمان و اخرج المحاکم من حدیث
 ابی زرعة عن ابی ہریرۃ اشتد علی عثمان بن عفان الجنة من النبی صلی اللہ علیہ وسلم مرتین حیث حفر برزخاً و حیث حفر
 جیش العسرة و اما ان ابابکر صدیق و سائرہم شہداء فقد اخرج الترمذی من حدیث عبد العزیز بن محمد عن شہیل
 عن ابيه عن ابی ہریرۃ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کان علی حراء ہو ابو بکر و عمر و عثمان و علی بن ابی طالب و
 طلحة و الزبیر فخرکت الصخرة فقال النبی صلی اللہ علیہ وسلم اهدا انما علیک نبی او صدیق او شہید و اما البشارة الی
 بدر بالجنة فقد اخرج ابو داؤد عن عاصم عن ابی صالح عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اطلع اللہ
 عزوجل علی اہل بدر فقال اعلموا انکم قد غفرت لکم و اما تعودہ من الفتنۃ فقد اخرج الترمذی من حدیث عبد العزیز
 بن محمد عن العلاء بن عبد الرحمن عن ابيه عن ابی ہریرۃ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال یا دروا بالاعمال فرتنا
 یقطع اللیل المظلم یصبح الرجل مؤمناً و یشکی کافرًا و یشکی مؤمناً و یصبح کافرًا و یصبح احدہم دینہ یعرض من الدنیا
 و من مستدام المومنین عایشۃ رضی اللہ عنہما اما یستدل بہ علی خلافتہم من حدیث الامام جعفر بن
 اسامی السجدة فقد اخرج المحاکم من طریق احمد بن عبد الرحمن بن واثب عن عمہ عن یحییٰ بن یوب عن ہشام بن عروہ
 عن ابيه عن عایشۃ قالت اول حجر حملہ النبی صلی اللہ علیہ وسلم لبناء المسجد ثم حل ابو بکر حجراً ثم حل عمر حجراً ثم حل
 عثمان حجراً ثم قلت یا رسول اللہ لا ترمی الی ہولاء کیف یسعدک و تک فقال یا عایشۃ ہولاء الخلفاء من بعدی حلوا
 حدیث صحیح علی شرط الشیخین و لم یحججوا بہ و اما اشتہارہ بالسناد و اورادہ محمد بن فضل بن عطیۃ فلذالک مجر و اما ما
 بہ علی خلافتہم من حدیث القرون فقد اخرج احمد بطریق غریب عن عبد اللہ البہمی عن عایشۃ قالت سأل رجل رسول اللہ
 صلی اللہ علیہ وسلم اشی الناس خیر قال القرن الذی انا فیہ ثم الثانی ثم الثالث اما قولہا فی خلافتہ الشیخین فقد اخرج
 مسلم من حدیث ابن ابی ملیکہ قال سمعت عایشۃ و سئلت من کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم متخلفاً لا استخلفہ
 قالت ابو بکر فقبل لہا ثم من بعدہ ابی بکر قالت عمر ثم قبل لہا من بعدہ عمر قالت ابو عبیدۃ بن الجراح ثم انتہت الی حدیث
 و اخرج الترمذی عن عبد اللہ بن شقیق قال قلت لعایشۃ اشی اصحاب النبی صلی اللہ علیہ وسلم کان احب الی رسول اللہ
 صلی اللہ علیہ وسلم قالت ابو بکر قلت ثم من قال قلت عمر قلت ثم من قال ابو عبیدۃ بن الجراح قال قلت ثم من فسکت و
 اما ما یستدل بہ علی خلافتہ الصدیق من قول النبی صلی اللہ علیہ وسلم اذ عی الی ابابکر فقد اخرج مسلم من حدیث الزہری
 عن عروہ عن عایشۃ قالت قال لی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی مرضہ اذ عی الی ابابکر و اذ عی الی اکتب کتاباً

وَأَتَمَّوْا مَا أَنهَامُ سَطْرَ الْأَمَارَةِ فَإِنَّ أَمْرَ الْمَلَكَةِ يَتِمُّ بِهَا فَقَدْ أَخْرَجَ التِّرْمِذِيُّ مِنْ حَدِيثِ أَبِي الْحَجَّافِ عَنْ عَطِيَّةَ عَنْ أَسْنَةَ
 سَعِيدِ الْخُدْرِيِّ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَا مِنْ بَنِي الْأَدَمِ ذَرِيرٍ مِنْ أَهْلِ السَّمَاءِ وَذَرِيرٍ مِنْ أَهْلِ الْأَرْضِ
 فَأَوْزِرَ أَيْ مِنْ أَهْلِ السَّمَاءِ فَجَبْرَائِيلُ وَمِيكَائِيلُ وَأَمَّا ذَرِيرَاتُ مِنْ أَهْلِ الْأَرْضِ فَبُورِكَةُ وَعُمَرُ وَأَمَّا الدَّلِيلُ عَلَى خِلَافَتِهِمْ مِنْ حَيْثُ
 وَقُوعِ خِلَافَتِهِمْ فِي مَرْتَبَةِ أَمْرٍ أَيْ الْخَيْرِ فَقَدْ أَخْرَجَ أَحْمَدُ مِنْ حَدِيثِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
 عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ يَكُونُ عَلَيْكُمْ أَمْرٌ أَرْبَعِينَ يَوْمًا يَبْسُمُ الْقُلُوبَ وَيَكْتُمُنَّ لَهُمُ الْجَلُودَ ثُمَّ يَكُونُ عَلَيْكُمْ أَمْرٌ أَشَدَّ مِنْهُمْ الْقُلُوبَ وَتَقْشَعُرُ
 مِنْهُمْ الْجُلُودَ فَقَالَ رَجُلٌ أَفَلَا تُقَاتِلُهُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ لَا أَمَّا أَقَاتِمُ الْقُلُودَ وَمَنْ مَسَدُ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ
 رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَمَّا انْخِلَافَةُ لُقْرِيشٍ فَقَدْ أَخْرَجَ أَحْمَدُ مِنْ حَدِيثِ ابْنِ جُرَيْجٍ عَنْ أَبِي الزُّبَيْرِ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ
 عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ النَّاسُ بَعَثُوا لُقْرِيشَ فِي الْخَيْرِ وَاشْتَرَدُوا أَمَّا الدَّلِيلُ عَلَى خِلَافَتِهِ الْخِلَافَةُ فَقَدْ أَخْرَجَ أَحْمَدُ وَالْحَاكِمُ مِنْ حَدِيثِ
 الزُّبَيْدِيِّ عَنْ ابْنِ شَهَابٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ ابْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ أَنَّهُ كَانَ يُحَدِّثُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
 عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ أَرَى اللَّيْلَةَ رَجُلًا صَالِحًا ابْنُ أَبِي بَكْرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ يَنْظُرُ بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَيَنْظُرُ بِأَبِي بَكْرٍ وَيَنْظُرُ
 عُمَانُ بْنُ مَسْرُوقٍ قَالَ جَابِرٌ فَلَمَّا قَامَ مِنَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قُلْنَا أَمَّا الرَّجُلُ الصَّالِحُ فَرَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَأَمَّا
 ذَكَرَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ تَوَلَّى بَعْضُهُمْ بَعْضًا فَمِنْ ذَلِكَ هَذَا الْأَمْرُ الَّذِي بَعَثَ بِهِ نَبِيَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَأَمَّا
 بَشَارَتُهُمْ بِالْجَنَّةِ فَقَدْ أَخْرَجَ أَحْمَدُ مِنْ حَدِيثِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَقِيلِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ
 عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سَطَّلَ عَلَيْكُمْ مِنْ سَحَابٍ هَذَا الْقَوْرُورُ جَلُّ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ قَالَ فَطَّلَعَ أَبُو بَكْرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فَبَيَّنَّا مَا هُوَ بِمَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ثُمَّ كَيْتَ هَيْئَةً ثُمَّ قَالَ يَطَّلِعُ عَلَيْكُمْ مِنْ تَحْتِ هَذَا الْقَوْرُورِ جَلُّ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ قَالَ فَطَّلَعَ عُمَرُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ
 فَبَيَّنَّا مَا هُوَ بِمَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ثُمَّ قَالَ يَطَّلِعُ عَلَيْكُمْ مِنْ تَحْتِ هَذَا الْقَوْرُورِ جَلُّ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ قَالَ فَطَّلَعَ عُمَانُ بْنُ
 اللَّهِ عَنْهُ قَالَ فَبَيَّنَّا مَا هُوَ بِمَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ثُمَّ قَالَ يَطَّلِعُ عَلَيْكُمْ مِنْ تَحْتِ هَذَا الْقَوْرُورِ جَلُّ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ إِنَّ شَيْئًا
 جَعَلْتَهُ عَلَيَّا ثَلَاثَ مَرَّاتٍ قَالَ فَطَّلَعَ عَلِيٌّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَأَمَّا سَنَابِقُ أَبِي بَكْرٍ الصِّدِّيقِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فَبَعَثَ أَخْرَجَ الْحَاكِمُ عَنْ مُحَمَّدِ
 بْنِ السُّكْدَرِيِّ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذْ جَاءَهُ وَفَدَّ عَبْدَ الْقَيْسِ فَكَلَّمَ بَعْضَهُمْ بِكَلِمٍ أَجَادَنِي الْكَلَامُ
 فَاتَّفَقَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَى أَبِي بَكْرٍ وَقَالَ يَا أَبَا بَكْرٍ سَمِعْتُ مَا قَالُوا قَالَ نَعَمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَفِيهِمْ قَالَ فَاجِبْتُهُ قَالَ
 فَأَجَابَهُمُ أَبُو بَكْرٍ بِجَوَابٍ وَأَجَادَ الْجَوَابَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَا أَبَا بَكْرٍ أَعْطَاكَ اللَّهُ الرِّضْوَانَ الْأَكْبَرَ
 فَقَالَ لِبَعْضِ الْقَوْمِ وَمَا الرِّضْوَانُ الْأَكْبَرُ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ يُجَلِّي اللَّهُ لِعِبَادِهِ فِي الْأَرْضِ عَامَّةً وَيُجَلِّي لِأَبِي بَكْرٍ خَاصَّةً وَأَمَّا
 سَنَابِقُ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فَقَدْ أَخْرَجَ الْبُخَارِيُّ مِنْ حَدِيثِ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ الْمَاجِشُونِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ السُّكْدَرِيِّ
 عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَأَيْتُنِي دَخَلْتُ الْجَنَّةَ فَذَانَا الرَّمِيضَاءُ أَمْرًا إِلَى طَلْحَةَ فَسَمِعْتُ خَشْفَةً
 فَفَلَّتُ مِنْ هَذَا تَقَالِ هَذَا الْبَلَاءِ وَرَأَيْتُ قَصْرًا لِبَيْتِنَا جَارِيَةً فَفَلَّتُ لِرَبِّ هَذَا تَقَالِ لِعُمَرَ فَارَدَتْ أَنْ أَدْخُلَهُ فَأَنْظَرَ
 إِلَيْهِ فَذَكَرْتُ نِعْمَتَكَ فَقَالَ عُمَرُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ يَا بَنِي وَامِي يَا رَسُولَ اللَّهِ عَلَيْكَ أَغَارُ وَأَمَّا سَنَابِقُ عُمَانَ فَقَدْ أَخْرَجَ الْحَاكِمُ
 عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ مِينَا نَحْنُ فِي بَيْتِ نِفِي لِفِرْمَنِ الْمُهَاجِرِينَ مِنْهُمْ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ وَعُمَانُ وَعَلِيٌّ وَطَلْحَةُ وَالزُّبَيْرُ وَعَبْدُ الرَّحْمَنِ

عنه
 عن ابن جابر
 عن ابن جابر

عن ابن جابر
 عن ابن جابر

عن ابن جابر
 عن ابن جابر
 عن ابن جابر

بن عوف وسعد بن ابی وقاص وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم لم ينهض كل رجل منكم الى كفوة فنهض النبي صلى الله عليه وسلم الى عثمان فاعتقه . قال انت ولتي في الدنيا والاحسرة واما البشارة اهل المدينة بالجنة فقد اخرج ابو داود ومن حديث الليث عن انس الزبير عن جابر عن النبي صلى الله عليه وسلم قال لا يدخل النار احد من اهل بيتم تحت الشجرة وقد اخرج احمد من حديث سفيان عن عمرو بن جابر قال كنا يوم الجمعة الفاء دار بعامة فقال لنا رسول الله صلى الله عليه وسلم انتم اليوم خير اهل الارض مسانيد المهاجرين من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم ادبها مسند عمار بن ميار اما فضل الشيخين وكونها من السابقين المقربين وان ابابكر افضل من عمر فقد اخرج ابو يعلى من طريق حماد بن انس سليمان عن ابراهيم عن علقمة عن عمار بن ياسر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا عمار اتاني جبرئيل اني فقلت يا جبرئيل حديثي بفضائل عمر بن الخطاب في السماء فقال يا محمد لو حدثتك بفضائل عمر مثل ما ليث نوح في قوم الف سنة الا خمسين عاما انفدت فضائل عمر وان عمر كمنته من حسنات ابى بكر واما سابق ابى بكر الصديق رضي الله عنه فقد اخرج البخاري عن مہام قال سمعت عمارا يقول را رسول الله صلى الله عليه وسلم واما سنة الا خمسة اغبيد امرأتان وابوبكر ومن سند حذيفة بن اليمان الاما يدل على خلافتهم من مسالة مستظر الامارة فقد اخرج الحاكم من حديث عبد الملك بن عمير عن ربيعي بن حراش عن حذيفة بن اليمان قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لقد هممت ان ابعث الى الافان رجالا يعلمون الناس السنن والفرائض كما بعث عيسى بن مريم الحواريين قيل له فابن انت عن ابى بكر وعمر قال انه لا غنى لي عنهما انهما من الدين كما سمع والبصر واما ان قولها محجة وانه يجب الاقتداء بهما فقد اخرج الحاكم من حديث مسعر بن كدام عن عبد الملك بن عمير عن ربيعي بن حراش عن حذيفة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اقتدوا بالذين من بعدي ابى بكر وعمر وهما خير مني عمار اذا حدثكم ابن ام عبد فصدقه وفي رواية الترمذي من حديث سفيان عن عبد الملك بن عمير عن مولى ربيعي عن ربيعي بن حراش عن حذيفة قال كنا جلوسا عند النبي صلى الله عليه وسلم فقال اني لا ادرى ما قدر بقاى فيكم فاقدوا بالذين من بعدي واشار الى ابى بكر وعمر وهما خير مني عمار وما حدتكم ابن مسعود فصدقه واما الدلالة على خلافة عمرو انه علق الفتنة فقد اخرج البخاري من حديث الامش قال حدثنا شقيق قال سمعت حذيفة يقول بينما نحن جلوس عند عمر اذا قال انكم تحفظ قول النبي صلى الله عليه وسلم في الفتنة قال قلت ففتنة الرجل في اهله وماله وولده و جارية يغيره و صلوة و الصدقة والامر بالمعروف والنهي عن المنكر قال ليس عن هذا اشالك ولكن التي تموج كعوج البحر قال ليس عليك منها اس يا امير المؤمنين ان بينك وبيننا بابا مغلقا قال عمر ايكسر الباب ام يفتح قال لا بل يكسر قال عمر اذا لا تعلق ابدا قلت اجل فلما حذيفة اكان عمر يكلم الباب قال نعم كما علم ان دون عذرة اللبنة وذلك اني حذيفة حذيتا ليس بالاعلى فينا ان نسا له من الباب فامرنا مسرورا فسا له فقال من الباب قال عمر واخرج الحاكم من حديث سفيان عن منصور عن ربيعي عن حذيفة قال كان الاسلام في زمان عمر كالرجل المقبل لايزداد الا قريبا فلما قيل عمر كان كالرجل المنذر لايزداد الا بعدا واما الدلالة على خلافة عثمان رضي الله عنه وانه اذا قتل لا يستقيم

عن حذيفة بن اليمان

عن حذيفة بن اليمان عن ربيعي بن حراش عن حذيفة بن اليمان قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لقد هممت ان ابعث الى الافان رجالا يعلمون الناس السنن والفرائض كما بعث عيسى بن مريم الحواريين قيل له فابن انت عن ابى بكر وعمر قال انه لا غنى لي عنهما انهما من الدين كما سمع والبصر واما ان قولها محجة وانه يجب الاقتداء بهما فقد اخرج الحاكم من حديث مسعر بن كدام عن عبد الملك بن عمير عن ربيعي بن حراش عن حذيفة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اقتدوا بالذين من بعدي ابى بكر وعمر وهما خير مني عمار اذا حدثكم ابن ام عبد فصدقه وفي رواية الترمذي من حديث سفيان عن عبد الملك بن عمير عن مولى ربيعي عن ربيعي بن حراش عن حذيفة قال كنا جلوسا عند النبي صلى الله عليه وسلم فقال اني لا ادرى ما قدر بقاى فيكم فاقدوا بالذين من بعدي واشار الى ابى بكر وعمر وهما خير مني عمار وما حدتكم ابن مسعود فصدقه واما الدلالة على خلافة عمرو انه علق الفتنة فقد اخرج البخاري من حديث الامش قال حدثنا شقيق قال سمعت حذيفة يقول بينما نحن جلوس عند عمر اذا قال انكم تحفظ قول النبي صلى الله عليه وسلم في الفتنة قال قلت ففتنة الرجل في اهله وماله وولده و جارية يغيره و صلوة و الصدقة والامر بالمعروف والنهي عن المنكر قال ليس عن هذا اشالك ولكن التي تموج كعوج البحر قال ليس عليك منها اس يا امير المؤمنين ان بينك وبيننا بابا مغلقا قال عمر ايكسر الباب ام يفتح قال لا بل يكسر قال عمر اذا لا تعلق ابدا قلت اجل فلما حذيفة اكان عمر يكلم الباب قال نعم كما علم ان دون عذرة اللبنة وذلك اني حذيفة حذيتا ليس بالاعلى فينا ان نسا له من الباب فامرنا مسرورا فسا له فقال من الباب قال عمر واخرج الحاكم من حديث سفيان عن منصور عن ربيعي عن حذيفة قال كان الاسلام في زمان عمر كالرجل المقبل لايزداد الا قريبا فلما قيل عمر كان كالرجل المنذر لايزداد الا بعدا واما الدلالة على خلافة عثمان رضي الله عنه وانه اذا قتل لا يستقيم

عن حذيفة بن اليمان

امرا الخلافه ابدان فقد اخرج الترمذي عن عبد الله بن عبد الرحمن الانصاري الاسهلي عن خديفة بن اليمان ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال والذي نفسي بيده لا تقوم الساعة حتى تغسلوا ايمانكم فستجلبه واثابها فيكم ويرث دنياكم شراركم اما قوله في انما جبريل بن علي عثمان فقد اخرج الحاكم عن يعقوب بن جراح قال انطلقت الى خديفة بالمدائن ليس لي سائر الناس ابي عثمان فقال يا بني ما فعلت توكلت عن ابي جالب قال من خرج منهم الى هذا الرجل قسيئت له رجلا ممن خرج فقال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من فارق الجماعة وبسندك الامارة لقي الله ولا حجة له عنده واما الاله على ان عليا حقيق بالخلافه ولكن الامته لا تجتمع عليه فلذلك لم يستخلفه النبي صلى الله عليه وسلم فقد اخرج الحاكم من طريق شريك بن عبد الله عن عثمان بن عمير عن شقيق بن مسلمة عن خديفة قال قالوا يا رسول الله لو استخلفت علينا قال ان استخلفت عليكم خليفة فتصوهون نزل العذاب قالوا لو استخلفت علينا عليا قال انكم لا تفعلون وان تفعلوا تجذوه ما ديا مديا يملككم الطريق المستقيم واما ما يدل على خلافتهم من الترتيب الذي بينه النبي صلى الله عليه وسلم ليدولته فلهذا اخرج احمد في مسند النعمان بن بشير من حديث جيب بن سالم عن النعمان بن بشير عن خديفة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم تكون النبوة فيكم ما شاء الله ان تكون ثم يرفعها الله تعالى ثم تكون خلافة علي منهاج النبوة ما شاء الله ان تكون ثم يرفعها الله تعالى ثم تكون ملكا عاضا فتكون ما شاء الله ان تكون ثم يرفعها الله ثم يكون ملكا جبرية فتكون ما شاء الله ان تكون ثم يرفعها الله تعالى ثم تكون خلافة علي منهاج النبوة ثم سكت و من مسند ابى ذر رضي الله عنه اما التعريف الطاهر على خلافة الثلاثة فقد ذكر المحب الطبري بروايات شتى عن سويد بن بريه اسلمى قال دخلت المسجد فرأيت ابا ذر جالس فيه ووجهه فاعتنت ذلك فذكر بعض القوم عثمان فقال لا اتول عثمان ابدا الا خيرا لا اتول لعثمان ابدا الا خيرا لا اتول لعثمان الا خيرا بعد شي رايته عند رسول الله صلى الله عليه وسلم كنت اتبع خلوات رسول الله صلى الله عليه وسلم اتعلم منه فخرج ذات يوم حتى انتهى الى موضع كذا وكذا فجلس فانهيت اليه فسلت عليه وجلت اليه فقال يا ابا ذر ما جاء بك قلت الله ورسوله اذ جاء ابو بكر فسلم وجلس عن يمين رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال يا ابا بكر ما جاء بك قال الله ورسوله ثم جاء عمر فسلم وجلس عن يمين ابى بكر فقال يا عمر ما جاء بك قال الله ورسوله ثم جاء عثمان فسلم وجلس عن يمين عثمان ما جاء بك قال الله ورسوله قال فتنازل النبي صلى الله عليه وسلم سبع حصيات او تسع حصيات فوضعهن في كف فسمعتهن حتى سمعت لهن حنينا كحنين الحمل ثم وضعهن فخرسن فتنازلهن النبي صلى الله عليه وسلم فوضعهن في يد ابى بكر فسمعتهن حتى سمعت لهن حنينا كحنين الحمل ثم وضعهن فخرسن فتنازلهن النبي صلى الله عليه وسلم فوضعهن في يد عثمان فسمعتهن حتى سمعت لهن حنينا كحنين الحمل ثم وضعهن فخرسن واما ان عمر محدث يقته في فيما امره سن فقد اخرج الحاكم من حديث هشام بن الغار عن ابن عجلان ومحمد بن اسحق عن كحول عن عصف بن الحارث عن ابى ذر قال مررت على عمر فقال عمر نعم النبي قال فتسبعت ابو ذر فقال يا فتى استغفر لي فقال يا ابا ذر استغفر لك وانت صاحب رسول الله صلى الله عليه وسلم قال

انما جبريل بن علي عثمان

من مسند ابى ذر رضي الله عنه

استغفرني قال لا اذبح في فقال انك مررت على عمر فقال نعم سمعت النبي واني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ان الله جعل الحق على لسان عمر وقلبه ومن مسند مقداد بن الاسود واما ما عاهد الله تعالى الظاهرة على ايدي الخلفاء فقد اخرج احمد من حديث سليمان بن عامر قال سمعت المقداد بن الاسود يقول سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لا يبق على ظهر الارض بيت يدعى ولا ذبيرة الا اذخله الله كلمة الاسلام ليعر عزير او ذل ذليل الا يعزيم الله فيجعلهم من اهلها اذ ذبحتم في بيتون لها ومن مسند حباب بن الارت اما ما عاهد الله عز وجل الظاهرة على ايدي الخلفاء فقد اخرج ابو العلي من حديث اسماعيل بن عيسى عن حباب قال شكونا الى رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو متوسد ببرد في ظهره في ظل الكعبة فقلنا الا تستغفر لنا مجلس محمد وآل محمد فقال قد كان من قبلكم يؤخذ ارجلهم فيخرفون في الارض ثم يجأرون بالمشرك فيجعل فوق رؤسهم بالضرقة عن دينه او يمشط بأشطاء الحديد ما يؤذون لحمهم من عظم وعصب بالضرقة عن دينه وكفى من الله به الامر حتى يسير الراكب من صنعار الى حضرموت لا يخشى الا الله عز وجل والذئب على غنمه ولكنكم تعملون ومن مسند بريدة الاسلمي اما ان ابابكر صديق دهما شهيد ان فقد اخرج احمد عن الحسين بن واقد عن عبد الله بن بريدة عن ابيه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان جالسا على حرا و معه ابو بكر وعمر وعثمان فمرك الجبل فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اثبت حرا فانما عليك نبى اذ صديق او شهيد ان واما حديث القرون فقد اخرج احمد عن عبد الله بن خولة قال كنت اسير مع بريدة الاسلمي فقال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول خير نبي الا نبي القرن الذي كوثت انا فيه ثم الذين يكوثهم ثم الذين يكوثهم ثم يكون قوم تسبوا ثم ايمانهم و ايمانهم شهادتهم واما حديث الامامة فقد اخرج احمد عن عبد الملك بن عمير عن ابن بريدة عن ابيه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ابو بكر ليصلي بالناس فقال عايشة يا رسول الله ابي رجل رقيق فقال مروا ابابكر ليصلي بالناس فانكن صواحبك يوسف فأم ابو بكر الناس واما مناقب عمر رضي الله عنه فقد اخرج احمد عن حسين بن واقد عن عبد الله بن بريدة قال سمعت ابي يقول سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لا تقال اذى بلال يوم استغفرني الى الجنة ما دخلت الجنة قط الا سمعت خشخشة نك ايامي اتي وقلت الباردة الجنة فسمعت خشخشة نك فاتيك على قصر من ذهب مرتفع مشرف فقلت لمن هذا القصر قالوا الرجل من العرب قلت انا عربي لئن هذا القصر قالوا الرجل من المسلمين من امة محمد صلى الله عليه وسلم قلت فانا محمد لمن هذا القصر قالوا العمر بن الخطاب فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم لو لا غيرتك لدخلت القصر فقال يا رسول الله ما كنت لا غار عليك وقال بلال يوم استغفرني الى الجنة فقال ما حدثت الا توصاات وصليت ركعتين فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم بهذا واخرج احمد عن حسين بن عبد الله بن بريدة عن ابيه ان امه سوداء اتت رسول الله صلى الله عليه وسلم ورجع من بعض مغازية فقالت اني كنت فخذت ان ردك الله صالحا ان اضربت عندك بالدف قال ان كنت فعلت فافعل وان كنت لم تفعل فافعل ففعلت و دخل ابو بكر وهي تضرب و دخل غيره وهي تضرب ثم دخل عمر فجلت فيها خلفها وهي مفضعة فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الشيطان يعترق منك يا عمر انا جالس بيننا فدخل

من مسند حباب بن الارت

بؤلاء فلما ان دخلت فقلت ما فعلت ومن مسند عقبته بن عامر اما ان عمر حدثت ليعتدي برأيه ففته
 اخرج الترمذي عن مشرح بن نافع عن عقبته بن عامر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لو كان نبي بعدك
 لكان مسر بن الخطاب واما المومعة الظاهرة على ابي ابي الخلفاء فقد اخرج احمد عن ابي النخعي عن عقبته بن عامر
 الجعفي ان رسول الله صلى الله عليه وسلم خرج يوم افضى على اهل اجد صلواته على الميت ثم خرج الى المنبر فقال
 اني فرط لكم واني مشبهت عليكم واتي واني انظر الى حوضي الآن واني قد اعطيت مفاتيح خزائن الارض واني والله
 ما اخاف عليكم ان تشركوا بعدي ولكني اخاف عليكم ان تناقضوا فيها و اخرج احمد من حديث عمرو بن الحارث
 عن ابي علي عن عقبته بن عامر قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم قال استفتح عليكم ارضون ويخفيكم الله عز وجل
 فلا يعجز احدكم ان يهوب بالشبهة ومن مسند سيفينة اما ما يدل على خلافة الاربعة من ضرب المدة الواقعة
 عليهم فقد اخرج الترمذي عن محمد بن سعيد بن جهمان قال حدثني سيفينة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الخلافة
 في امتي ثلثون سنة ثم ملك بعد ذلك ثم قال في سيفينة اميك خلافة ابي بكر ثم قال وخلافة عمر وخلافة عثمان ثم
 قال اميك خلافة علي فوجدنا ثلثين سنة قال سعيد فقلت له ان بني امية يزعمون ان الخلافة فيهم قال
 كذبوا ابنا الزرقا بل هم ملوك شر الملوك واما ما يدل على خلافة الثلثة من رؤيا الميزان فقد اخرج الحاكم عن سعيد
 بن جهمان عن سيفينة مولى ام سلمة قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا صلى الصبح اقبل على صحابه فقال ايكم
 رأي رؤيا فقال رجل انا يا رسول الله كان ميزاننا نزل به من السماء فوضعت في كفة ابو بكر في كفة اخرى فوخت
 بابي بكر فرفنت وترك ابو بكر مكانه فبعثي بعمر بن الخطاب فوضع في الكفة الاخرى فزجم ابو بكر ثم رفع ابو بكر ووضعت
 عثمان في كفة عمر ثم رفع عمر ورفيع الميزان قال فتغير وجه رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم قال خلافة النبوة ثلثون
 عامًا ثم يكون ملك قال سعيد بن جهمان فقال في سيفينة اميك سنتي ابي بكر وعمر وثم عشرة عثمان وسأعلى
 ومن مسند عراب بن سارية اما وجب اتباع سنن الخلفاء الراشدين فقد اخرج ابن ماجه من حديث
 عبد الرحمن بن مهدي عن سادية بن صالح عن صفرة بن حبيب عن عبد الرحمن بن عمرو السلمي انه سمع العراب بن سارية
 يقول وعظنا رسول الله صلى الله عليه وسلم مؤعظة ذرقت منها العيون ودرجت منها القلوب فلما بار رسول الله ان
 هذه لموعظة مؤدع فماذا تعهد البنا قال قد تركتكم على البيضاء ليلها كنهار لا يترفع منها بعدي الا انا لست من بعثت
 منكم فسيرى اختلافا كثيرا فعليكم بما عرفتم من سنتي وسنة الخلفاء الراشدين المهديين عصفوا عليها بالنواجز
 عليكم بالطاعة وان عبد آجشيا فانما المؤمن كالجمل الايف حيث ما قيذ القاد واما مومعة الظاهرة على
 ابي ابي الخلفاء فقد اخرج احمد من طريق اسماعيل بن عياش عن منقذ بن عيسى بن عبيد قال قال العراب بن
 سارية كان النبي صلى الله عليه وسلم يخرج الينا وعلينا نحو حجيت فيقول لو تعلمون ما ذكر لكم ما حزنتم على ما زودكم
 عنكم وليفتمن لكم فارس والروم ومن مسند عبد الرحمن بن عثمة الاشعري انما التصويب رأي الشيخين
 وان رأيها حجة والاشارة الى خلافتها فقد اخرج احمد من حديث عبد الحميد بن بهرام عن شهر بن حوشب عن

من ان نبي
 الا انظر الى
 من ان نبي
 علم بالشيء
 ان نبي
 ان نبي

ان نبي
 ان نبي
 ان نبي
 ان نبي

ان نبي
 ان نبي
 ان نبي
 ان نبي

ذی محرم حدیثہ نے خلافت قریش اخرج احمد عن انے سی عن ذی مخمر ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
قال کان هذا الامر في حيزه فزعه الله عز وجل منهم فبعده في قریش ومن سعى ودال مني ومن
مسند عوف بن مالك الأشجعي روى حديث في صفة الخلافة الراشدة اخرج مسلم عن عوف بن مالك
الأشجعي عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال خيرا اتمكم الذين يحبونهم ويحبونكم وتصلون عليهم وتصلون عليكم و
شرا اتمكم الذين يتبعونهم ويتبعونكم وتلعنونهم ويلعنونكم قال فلما يا رسول الله اطلاقنا بهم عند ذلك قال لا انا اقاتلوا
فيكم الصلوة لا اقاتلوا فيكم الصلوة الا من ولي عليه وال فراه ياتي كشيئا من معصية الله تعالى فليكرة ما ياتي من معصية الله تعالى
ولا يتر عن يدك من طاعته واخرج ابو عمر عن عبد الملك بن عمير قال حدثني ابو بزة واخي عن عوف بن مالك الأشجعي
انه راى في المنام كان الناس جمعوا فاذا فيهم رجل فرعهم فهو فوقهم ثلث اذرع قال قلت من هذا قال عمر
قلت لم قالوا لان فيه ثلث خصال لانه لا يخاف في الله لومة لائم وانه خليفة يستخلف وشهيد يستشهد قال فانت
ابا بكر نقصبا عليه فارسل الی عمر فدهاه ليبيشيرة قال فجار عمر قال فقال لي ابو بكر انقص رويك قال فلما
بلغت خليفة يستخلف ذبرني عمر وكهني وقال اسكت تقول هذا ابو بكر حتى قال فلما كان بعد وولي عمر مرت
بالشام وهو على البئر قال فندعاني وقال انقص رويك نقصصها فلما قلت له لا يخاف في الله لومة لائم قال
انني لا ارجو ان يجعلني الله منهم قال فلما قلت خليفة يستخلف قال قد استخلفني الله نسله ان ليصني على ما دلاني
فلما ان ذكرت شهيد يستشهد قال اني لبالشهادة وانا بين اظهيركم تغردون ولا اغردتم قال بل ياتي الله
بها ان شاء الله ومن مسند عبد الله بن منفل المزني حديثه في حب الصحابة اخرج احمد عن عبد الله بن عبد الرحمن
عن عبد الله بن منفل المزني قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اصحابي لا تتخذوهم غرضا بعدى فمن خبهم
فجبت اجهم ومن ابغضهم نبغضهم ومن اذاهم فقد اذاني ومن اذاني فقد اذى الله ومن اذى الله
اذشك ان يأخذة ومن مسند حفصة زوج النبي صلى الله عليه وسلم حديثها في فصل
عثمان اخرج احمد من حديث بن جريج عن ابي خالد عن عبد الله بن ابي سعيد المزني قال حدثني حفصة ابنة عمر
بن الخطاب قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم ذات يوم قد وضع ثوبا بين فخذيه فجار ابو بكر فاستاذن
فاذن له وهو على شهية ثم جاء عمر فاستاذن فاذن له ثم ناس من اصحابه والمبني صلى الله عليه وسلم على هيئة
ثم جاء عثمان فاستاذن فاذن له فاخذ ثوبه فتجلده فتمت ثواتم خرجوا قلت يا رسول الله جاء ابو بكر وعمر وعلي
سائر اصحابك كنت على هيئةك فلما جاء عثمان تجللت بثوبك فقال الا استحيي من استحيي منه الملكة وحديثها في
بشارة اهل بدر والحديبية اخرج مسلم عن حفصة قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اني لارجو ان لا يدخل
النار ان شاء الله احد شهيد بدر والحديبية قلت يا رسول الله اليس قد قال الله وان ينزلكم الا وادونا قال سلم
تسمي يقول ثم ينجي الذين القوا في رواية لا يدخل النار ان شاء الله من اصحاب الشجرة احد الذين باليو اختبها
مسانيد الانصار من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم من مسند معاوية بن جبل في المشكوة

مسند عوف بن مالك الأشجعي
مسند عبد الله بن منفل المزني
مسند حفصة زوج النبي صلى الله عليه وسلم
مسند عثمان بن عفان
مسند معاوية بن جبل

عن ابن مسعود عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ان هذا الامر بدأ نبوة ورحمة ثم يكون خلافة
 ورحمة ثم ملكا عضونا ثم كان جبرية وعموا وفسادا في الارض يستحلون الحرير والفروج والخمر يزرعون على ذلك
 وينصرون حتى يقولوا لا اله الا الله ومن مسند ابى بن كعب حديثه في فضل عمر رضي الله
 عنه اخرج الحاكم من حديث يحيى بن سعيد بن سعيد بن السيب عن ابى بن كعب قال سمعت النبي صلى الله عليه وسلم
 يقول اول من يعالفت الحق يوم القيامة عمر واول من يصارح الحق يوم القيامة عمر واول من يؤخذ بيده فينطق به
 الاله الجنة عمر بن الخطاب رضي الله عنه ومن مسند ابى ايوب الانصاري حديثه في فتوح الامصار
 اخرج الحاكم عن عبد الرحمن بن اسيد عن ابى ايوب عن النبي صلى الله عليه وسلم قال اني رايت في المنام غماما سودا
 دخلت فيها غنم عقرها باكرا عمر بن الخطاب قال ابو بكر بارسول الله هي العرب تبسبك ثم تشبهها العجم حتى تنمرنا فقال النبي
 صلى الله عليه وسلم هكذا عبرنا الملك سحر ومن مسند ابى الدرداء حديثه في التعريف على خلافة الشيخين
 اخرج الحاكم عن سعيد بن جبير عن ابى الدرداء قال خطب رسول الله صلى الله عليه وسلم خطبة خفيفة فلما فرغ من
 خطبته قال يا با بكر ثم فاطمة فقام ابو بكر فخطب فقصد دون النبي صلى الله عليه وسلم فلما فرغ ابو بكر من خطبته قال
 يا عمر ثم فاطمة فقام عمر رضي الله عنه فخطب فقصد دون النبي صلى الله عليه وسلم ودون ابى بكر وحديثه في منزلة
 ابى بكر الصديق رضي الله عنه عند النبي صلى الله عليه وسلم واصحابه اخرج البخاري عن جابر بن عبد الله عن عائدة
 ابى ادريس عن ابى الدرداء قال كنت جالسا عند النبي صلى الله عليه وسلم اذا قبل ابو بكر آخذ البطون ثوبه حتى يدي عن
 ركبته فقال النبي صلى الله عليه وسلم اما صاحبكم فقد عامر فسلم وقال اني كان مني وبين ابن الخطاب شئ فامرعت
 اليه ثم ندمت فسالت ان يغفر لي فابى علي فقلت اليك فقال لغفر الله لك يا با بكر ثلثا ثم ان عمر يدبرم فاني مثل ابى بكر
 فسأل ثم ابو بكر قالوا الا فاني النبي صلى الله عليه وسلم فعمل وجه النبي صلى الله عليه وسلم بتمتع حتى استغن ابو بكر فخطب
 على ركبته فقال يا رسول الله والله انا كنت اظلم مرتين فقال النبي صلى الله عليه وسلم ان الله بعثني اليكم فظلمتكم
 وقال ابو بكر صدقت وواساني بنفسه وواله فهل اتمت ما ركوت في صاحبي مرتين فما اذ ذى بعدا ومن مسند ابى بكر
 حضير حديثه في منزلة ابى بكر رضي الله عنه عند الصحابة اخرج البخاري عن مالك عن عبد الرحمن بن القاسم
 عن ابيه عن عائشة في قصة نزول آية التيمم فقال اسيد بن الخضير ما هي باول بركتكم يا آل ابى بكر وقوله ان الآفة
 لا تكون الا بعد عمر اخرج ابو يعلى عن طريق محمود بن اسيد عن ابن شافع وكان طبينا عن اسيد بن حضير سمعت رسول الله
 صلى الله عليه وسلم يقول انكم ستلقون آفة بعدى فلما كان عمر بن الخطاب قسم حلا بين الناس فبعثت الي منها بعلية
 فاستغفرتها فاعطيتها ابنين فبينما انا صلي اذ مرت بي شاب من قرش عليه حلة من تلك الحلل نحو ما ذكرت قول
 رسول الله صلى الله عليه وسلم انكم ستلقون آفة بعدى فقلت صدق الله ورسوله فانطلق رجل الي عمر فاجره فجاؤ
 وانا صلي فقال صل يا اسيد فلما قضيت صلواتي قال كيف قلت فاجرت فقال تلك حلة بعثت بها الي فلان وهو
 جبري احدى عقبى فانا هذالنسى فابتاعها منه فلبسها فظننت ان ذاك يكون في زمانى قلت قد والله يا امير المؤمنين

عن
 جميع خطب
 الدين الطحاوية
 حوزة

عن
 من غر وادوا فظاه
 والى يكون فوفيرا
 سلميا

عن
 من التعريف
 الدين بن الغضب

عن
 بعض من اثار
 اراءه يشتر عليه
 فيفضل غيركم
 نصيب من الغنى

عن
 ابن ابي عمير
 بعثت النبي
 اول الاسلام

ابى بكر رضي الله عنه

لمسنت ان ذاك لا يكون في زنايك ومن سند زيد بن ثابت قوله ان المهاجرين اذ لي بالحنانة من
 غيرهم اخرج الحاكم من حديث وهيب عن داود بن ابي هند عن ابي نضرة عن ابي سعيد الخدري قال لما توفي رسول الله
 صلى الله عليه وسلم قام خطباء الانصار فجعل الرجل منهم يقول يا معشر المهاجرين ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان
 اذا استعمل رجلاً منكم قرن معه رجلاً منا فنزى ان يلى هنة الا امر رجلاً واحداً منكم والاخر ما قال فمشتا بعت
 خطباء الانصار على ذلك فقام زيد بن ثابت فقال ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان من المهاجرين فان
 الامام يكون من المهاجرين ونحن النصارى كما كنا انصار رسول الله صلى الله عليه وسلم فقام ابو بكر رضي الله عنه فقال
 جزاكم الله خيراً يا معشر الانصار وثبتنا لكم ثم قال ما لو فعلتم غير ذلك لما صالحناكم ثم اخذ زيد بن ثابت بيد ابي بكر فقال
 هذا صالحكم فبايعوه ثم انطلقوا فلما قعد ابو بكر على المنبر نظروا في وجوه القوم فلم ير علياً فقال عنه فقام ناس من الانصار
 قائمهم فقال ابو بكر ابن عم رسول الله صلى الله عليه وسلم وخسته اردت ان نشق عصا المسلمين فقال لا تشريبت يا خليفة
 رسول الله صلى الله عليه وسلم فبايعه ثم لم ير الزبير بن العوام فسأل عنه حتى جاؤا به فقال ابن عم رسول الله صلى الله عليه
 وسلم وخوارية اردت ان نشق عصا المسلمين فقال لا تشريبت يا خليفة رسول الله صلى الله عليه وسلم مثل قوله فبايعاه هذا
 حديث صحيح على شرط مسلم ولم يخترجاه ومن سند زيد بن خارجة ثم تكلم بعد موته بفضائل الثلثة اخرج ابو عمر
 طلق سليمان بن بلال عن يحيى بن سعيد بن المسيب ان زيد بن خارجة الانصاري ثم من بني الحارث بن الخزرج توفي زمن
 عثمان بن عفان فسمعته يقول فيهم سمعوا جلجلة في صدره ثم تكلم فقال اخذ احمد في الكتاب الاول صدق صدق
 ابو بكر الصديق الضيف في نفسه القوي في امر الله في الكتاب الاول صدق صدق عمر بن الخطاب القوي الامين
 في الكتاب الاول صدق صدق عثمان بن عفان على منها جهنم ممتث اربع وبقيت سنتان اتوا لفتن واكل شديد
 الضيف وقامت الساعة وسيا يتكلم خبر يزيد اريش ويايز اريش قال يحيى بن سعيد قال سعيد بن المسيب ثم هلك جل من
 بني خنكة فسمعته يقول سمعوا جلجلة في صدره ثم تكلم فقال ان اخا بني الحارث بن الخزرج صدق صدق قال ابو عمرو
 وفاته في خلافة عثمان وقد عرض مثل قصته لآخي ربي بن حراش ومن سند رفاعه بن رافع الزرقعي
 حديثه في فضل اهل بدر اخرج البخاري عن رفاعه بن رافع قال جاء جبريل الى النبي صلى الله عليه وسلم قال بالقدون
 اهل بدر فيكم قال من افضل المسلمين او كلمة سخوفا قال وكذا لك من شهيد بدر آمن الملكة ومن سند رافع
 بن خديج حديثه في فضل اهل بدر اخرج ابن ماجه من حديث سفيان عن يحيى بن سعيد عن عبيدة بن رفاعه عن
 جد رافع بن خديج قال جاء جبريل او ملك الى النبي صلى الله عليه وسلم فقال ما قعدون من شهيد بدر فيكم قالوا حيا
 قال كذاك هم عندنا خيار الملكة ومن سند ابي سعيد بن المعلق حديثه في الخطبة التي خطبها النبي صلى الله
 عليه وسلم في مناقب ابي بكر الصديق رضي الله عنه اخرج الترمذي عن عبد الملك بن عمير عن ابن المعلق عن ابي ان رسول
 الله صلى الله عليه وسلم خطب يوماً فقال ان رجلاً صالحاً خيره ربه بين ان يعيشت في الدنيا ما شاء ان يعيشت وياكل في
 الدنيا ما شاء ان ياكل وبين لقاء ربه فاخار لقاء ربه قال فبلى ابو بكر فقال اصحب النبي صلى الله عليه وسلم الا تعجبون

ع
 ابن عمر

ع
 ابن عمر

من هذا الشيخ اذ ذكر رسول الله صلى الله عليه وسلم ان رجلا صالحا خيره ربه بين الدنيا وبين لقاء ربه فاختر لقاء ربه قال فكان ابو بكر
اعلمهم بما قال رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال ابو بكر بل نقتديك يا ابا سناء اموالنا فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم
يا من الناس احد آمن اليه في صحبته وذات يده من ابن ابي قحافة ولو كنت متخذا خليلا لا اتخذت ابن ابي قحافة خليلا
ولكن ذو وواخا ابا ان قرين او ثلثا وان صاحبكم خليل الله ومن مسند برادر بن عازب حديثه في فتوح الامصار
اخرج ابو يعلى عن ابي عبد الله سمون عن البراء قال امر رسول الله صلى الله عليه وسلم بحفر الخندق قال عرض لنا الصخرة
لا ياخذ فيه المعادل فشكوا ذلك الى النبي صلى الله عليه وسلم قال فاخذ المعول قال واخبره قال ووضع ثوبه فضرب ضربا قال
بسم الله فلكرثك الصخرة ثم قال الله اكبر اعطيت مفاتيح الشام اني لا نظرا لي قصورا الحمر من مكاني ثم اثم قال
بسم الله وضرب اخرى فلكرثتها وقال الله اكبر اعطيت مفاتيح فارس والسي اني لا نظرا لي اله ائمن وقصورا الالبغين
من مكاني ثم قال بسم الله وضرب اخرى وكسر بقية الحجر وقال الله اكبر اعطيت مفاتيح اليمن والله اني لا نظرا
لي مفاتيح صنعاء من مكاني هذا ومن مسند احم حرام الانصارية حديثها في الوجد بغزوة البحر فكا
في زمن عثمان رضي الله عنه اخرج البخاري عن خالد بن معدان ان عمير بن الاسود العنسي حدثه انه اتى عبادة
بن الصامت رضي الله عنه وهو نازل في ساحل حمص وهو في بنا رله ومعه ام حرام قال عمير فحدثنا ام حرام
رضي الله عنها انها سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقول اول جيش من امتي يغتزون البحر قد اوججوا قالت
ام حرام قلت يا رسول الله انا فيهم قال انت فيهم قالت ثم قال النبي صلى الله عليه وسلم اول جيش من امتي يغزون
مدينة قيصر مغفورا لهم فقلت انا فيهم يا رسول الله قال لا ومن مسند سهيل بن سعد الساعدي حديثه في
اثبات الصدقة لابي بكر والشهادة لهما اخرج ابو يعلى عن عبد الرزاق عن معمر بن ابي حازم عن سهيل بن
سعد ان احد الرجب وعليه رسول الله صلى الله عليه وسلم وابو بكر وعمر وعثمان فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اثبت
احد فاعليك الانبي اوصدين او شهيد ان وحيثه في منزلة ابي بكر عند النبي صلى الله عليه وسلم اخرج ابو يعلى
عن حماد بن زيد عن ابي حازم عن سهيل بن سعد قال كان قال من بن عمرو بن عوف فانا هم النبي صلى الله عليه وسلم
ليصلح بينهم وقد صلى الظهر فقال لبلال ان حضرت صلواة العصر ولم ات فمرا ابا بكر فليصل بالناس فلما حضرت صلواة
العصر اذن بلال واقام وقال يا ابا بكر تقدم فقدم ابو بكر فجا رسول الله صلى الله عليه وسلم فشق الصفوف فلما روي
رسول الله صلى الله عليه وسلم صفا يعني التصفيق قال وكان ابو بكر اذا دخل في صلواة لم يلقني فلما رايت التصفيق
لايتك عند التفت فرامى رسول الله صلى الله عليه وسلم خلفه فاذا ما اليه النبي صلى الله عليه وسلم ان اميض فليث ابو بكر
صنعت محمد الله على قول رسول الله صلى الله عليه وسلم اميض ثم مشى ابو بكر القهقهة يعني على عقبه فلما راى ذلك
النبي صلى الله عليه وسلم تقدم فصلى بالقوم صلواتهم فلما قضى صلوته قال يا ابا بكر ما منعك اذا اذات اليك الا
تكون مضيت قال ابو بكر لم يكن لابن ابي قحافة ان يؤم رسول الله صلى الله عليه وسلم قال للناس اذا انا بكم في صلواةكم
فليصم الرجال وليصفن النساء ومن مسند نعمان بن بشير حديثه في القرون الثلاثة اخرج احمد بن حنبل

بسم الله
الذي لا اله الا هو
العليم
الذو الجلال
والاكرام

بسم الله
الذي لا اله الا هو
العليم
الذو الجلال
والاكرام

بسم الله
الذي لا اله الا هو
العليم
الذو الجلال
والاكرام

عاصم بن یزید عن خمیس عن الشعبي عن النعمان بن بشير قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم خير الناس قرني ثم الذين يلونهم ثم الذين يلونهم ثم يأتي قوم تسبق ايمانهم شهادتهم وشهادتهم ايمانهم ومن مسند عويم بن ساعدة
 حديثه في النهي عن متب العصابة وبيان فضيلتهم اخرج الحاكم من حديث عبد الرحمن بن سالم بن عبد الرحمن بن عويم
 بن ساعدة عن ابيه عن جده عن عويم بن ساعدة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ان الله تبارك وتعالى
 اختارني واختر لي اصحابا فجعل لي منهم ذررا وذررا ادا صهارا فمن سبهم فعليه لعنة الله والملائكة والناس
 اجمعين ولا يسئل منه يوم القيمة شرف ولا عدل ومن مسند شدا بن اوس حديثه في فتوح الامصار
 اخرج احمد عن عبد المزيق عن معمر بن ابي اليوب عن ابي الاشعث عن ابي اسماء الرحبي عن شدا بن اوس ان النبي
 صلى الله عليه وسلم قال ان الله عز وجل نزلني في الارض حتى رايت مشارفها ومخارجها وان ملك امي سيلغ ما رو
 لي منها وانني اعطيت الكثرين الابيض والاحمر وانني سألت ربي عز وجل الا يهلك امي بسنة عامته وان لا يسلط عليهم
 عدو من غيرهم فيهلكهم وان لا يلبسهم شيئا ولا يريق بعضهم باسم بعض قال يا محمد اتى اذا قضيت قصا فانها لا يردوا
 قد اعطيت لاسك ان لا اهلكهم بسنة عامته ولا اسلط عليهم عدو من غيرهم فيهلكهم بعامة حتى يكون يهلك بعضهم
 بعضا يقتل بعضهم بعضا ويقتل بعضهم بعضا قال وقال النبي صلى الله عليه وسلم وانني لا اخاف على امي الا الائمة
 المتسلمين فاذا رضع سيف في امي لم يرفع عنهم اهل يوم القيمة ومن مسند حسان بن ثابت
 شعره في الشنار على اني بكر رضي الله عنه اخرج الحاكم من حديث غالب بن عبد الله عن ابيه عن جده
 جبيب بن جبيب قال شهدت رسول الله صلى الله عليه وسلم قال حسان بن ثابت قلت في ابي بكر شيئا قل حتى اسمع
 قال قلت في وثاني اثنين في الغار العنيف وقد طاف العدو دبره اذ صعد الجبل وكان جرس رسول الله
 يعلو من النخلان ثم يعيدون به بدلا فبسم رسول الله صلى الله عليه وسلم واخرج الحاكم من حديث مجالد بن سعيد قال سئل
 الشعبي من اول من اسلم فقال اسلمت قول حسان اذا نزلت شجوا من اخي ثقتي فاذا ذكرا خاك ابا بكر فاعلموا
 خير البرية اتقاها واعد لها بعد النبي واوفانا بما حملنا الثاني النجوى مشهده واول الناس منهم صدق الرسول
 واخرج ابو عمر من حديث ابنه بكر بن ابى شيبة قال حدثنا شيخ لنا قال حدثنا مجالد عن الشعبي قال سألت ابن عباس
 او سئل اهل الناس كان اول اسلا ما قال اسلمت قول حسان بن ثابت اذا نزلت شجوا من اخي ثقتي
 فاذا ذكرا خاك ابا بكر فاعلموا خير البرية اتقاها واعد لها بعد النبي واوفانا بما حملنا الثاني النجوى مشهده
 واول الناس منهم صدق الرسول قال ابو عمر وروى ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال حسان بن ثابت في ابي بكر
 شيئا قال نعم والله هذه الايات وفيها بيت رابع وهو وثاني اثنين في الغار العنيف وقد طاف العدو
 اذ سعد الجبل فسر النبي صلى الله عليه وسلم بذلك وقال حسنت يا حسان وقد روى فيها بيت خامس وكان
 رسول الله قد علموا خير البرية لم يعدل به رجلا ومن مسند ابي الهيثم بن السيمان قال ابو عمر وما قيل في ابي بكر
 قول النبي صلى الله عليه وسلم اني لارجو ان يقوم بامرنا وحفظه الصديق والمرؤ من عدوي اذ لاك

عاصم بن يزيد
 خميس
 الشعبي
 النعمان بن بشير
 عويم بن ساعدة
 عبد الرحمن بن سالم
 عبد الرحمن بن عويم
 احمد بن حنبل
 عبد المزيق
 معمر بن ابي اليوب
 ابي الاشعث
 ابي اسماء
 شدا بن اوس
 غالب بن عبد الله
 جبيب بن جبيب
 حسان بن ثابت
 مجالد بن سعيد
 الشعبي
 ابن عباس
 ابو عمر
 ابي الهيثم بن السيمان
 ابو عمر
 النبي صلى الله عليه وسلم

لجودهم شجون على رجل من جردة مباح الناس من اهل الجنة فبحث على عثمان رضي الله عنه وهو معجزة بردة جردة مباح
الناس و حديثه في التحذير من الخروج عليه اخرج الحاكم من حديث الليث عن يزيد بن ابي حبيب عن دبيعة بن قيس التميمي
عن عبد الله بن حوالة الاسدي عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من سجد لي فله اجر ما سجدت له من قبل ان ياتي
موسى وتسل خليفة مقطرا بالحق يعطيه ومن الدجال ومن مسند ما شمر بن عتبة بن ابي وقاص حديثه في الفتح
اخرج الحاكم من حديث عبد الملك بن عمير عن جابر بن سمرة عن ما شمر بن عتبة بن ابي وقاص قال سمعت رسول الله
صلى الله عليه وسلم يقول يظهر المسلمون على جزيرة العرب ويظهر المسلمون على فارس ويظهر المسلمون على الروم ويظهر
المسلمون على الامم والديار ومن مسند نافع بن عتبة بن ابي وقاص حديثه في الفتح اخرج الحاكم
من حديث موسى بن عبد الملك بن عمير عن ابيه عن جابر بن سمرة عن نافع بن عتبة قال قدم ناس من العرب على
رسول الله صلى الله عليه وسلم يسلمون عليه وعليهم الصوف فقلت لا حولن من هؤلاء ومن رسول الله صلى الله
عليه وسلم قلت في نفسي هو ينجي القوم ثم ايت نفسي الا ان اتوم اليه قال فسقت ليقول تغزون جزيرة العرب فيفتحها
الله ثم تغزون فارس فيفتحها الله ثم تغزون الروم فيفتحها الله ومن مسند عبد الله بن هشام بن زهرة
القرشي حديثه في فضل عمر اخرج البخاري من حديث ابن وهب قال اخبرني جوة قال حدثني ابو عقيل زهرة بن
معبد انه سمع عبد الله بن هشام قال كنا مع النبي صلى الله عليه وسلم وهو اخذ بيد عمر بن الخطاب في حديث لم يطوله البخاري
واخرج الحاكم من حديث رشيد بن سعيد وابن ابي عمير عن زهرة بن معاوية بن عبد الله بن هشام قال كنا مع رسول
الله صلى الله عليه وسلم وهو اخذ بيد عمر بن الخطاب فقال عمر والله يا رسول الله انك لا تحب الي من كل شئ الا نفسي التي
بين يدي فقال له رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تكون مؤمنا حتى تكون احب اليك من نفسك فقال عمر والذي انزل
عليك الكتاب لا تحب الي من نفسي التي بين يدي فقال النبي صلى الله عليه وسلم الا ان يا عمر ومن مسند عمر
بن حصين الخزازي حديثه في القرون الثلاثة من طرق كثيرة منها ما اخرج الحاكم من حديث الامش عن مال
بن بيان قال انطلقت الى البصرة فدخلت المسجد فاذا شيخ مستند الى اسطوانة يحدث يقول قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم خير الناس مني ثم الذين يلونهم ثم الذين يلونهم ثم ياتي اقوام يظنون الشهادة قبل ان يأتوا ومن مسند
عبد الرحمن بن ابي بكر حديثه في الدليل على خلافة ابي بكر اخرج الحاكم من حديث ابن ابي مليكة عن عبد الرحمن بن
ابي بكر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ايتني بدواتي وكنت اكتب لكم كتابا لا تضلوا بعده ابدا ثم ولانا قناه
ثم اقبل علينا فقال ابي الله والمؤمنون الا ابا بكر ومن مسند عثمان بن ارقم بن ابي الارقم المخزومي
حديثه في سوابق عمر رضي الله عنه اخرج الحاكم عن عثمان بن ارقم انه كان يقول اتانا ابن سبغ الاسلام منكم ابي
سابع سبعة وكانت واره على الصفا وهي الدارة التي كان النبي صلى الله عليه وسلم يكون فيها في الاسلام وفيها دعا
الناس الى الاسلام فاسلم فيها قوم كثير وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ليله الا اثنين فيها اللهم اعز الاسلام
باحب الرجلين اليك عمر بن الخطاب او عمرو بن هشام فجار عمر بن الخطاب من الغدي بكرة فاسلم في دار الارقم وخرجوا

س
سبحان الله
سبحان الله
سبحان الله

منها وكثروا وطافوا بالبيت ظاهرين ودرعيت دار الاسلام ومن سندا الاسود بن سليم حديثه في فضل عمر رضي الله عنه اخرج الحاكم من حديث ابراهيم بن سعد عن الزهري عن عبد الرحمن بن ابي بكر عن الاسود بن سليم التميمي قال قدمت على ابي النبي صلى الله عليه وسلم فقلت يا نبي الله قد قلت شعرا اثبت فيه على الله تبارك وتعالى ومدحك فقال اما اثبتت على الله تعالى فهاتيه واما مدحتي به فمدحتي فقلت الشدة فدخل رجل طوال اتقى فقال امسك فلما خرج قال يايت فقلت من هذا يا نبي الله الذي اذا دخل قلت امسك واذا خرج قلت مات قال هذا عمر بن الخطاب وليس من الباطل في شيء ومن سندا ابى جحيفة السوائي حديثه في خلافة قریش اخرج الحاكم عن عون بن ابى جحيفة عن ابيه قال كنت مع عمى عند النبي صلى الله عليه وسلم فقال لا يزال امرأتى صالحا حتى يمضيه اثنا عشر خليفة ثم قال كلمة ونخض بها صوتة فقلت لعمى وكان امامى لا قال يا عم قال يا نبي كلهم من قریش وحديثه في فضل الشيخين اخرج ابن ماجه من حديث مالك بن مخول عن عون بن ابى جحيفة عن ابيه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ابو بكر وعمر سيدا الكون اهل الجنة من الاولين والآخرين الا النبيين والمرسلين ومن سندا عبد الله بن زمعة بن الاسود حديثه في امامة ابي بكر الصديق رضي الله عنه اخرج ابو داود والحاكم من حديث ابن اسحق عن الزهري عن عبد الملك بن اسد بن بكر بن عبد الرحمن عن ابيه عن عبد الله بن زمعة بن الاسود قال لما استعز برسول الله صلى الله عليه وسلم وانا عنده في نفر من المسلمين دعاه بلال الى الصلوة فقال مرؤسا من نصيب الناس فخرج عبد الله بن زمعة فاذا عمر في النار وكان ابو بكر غائبا فقلت يا عمر قم فصل بالناس فقدم ففعل ما سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم صوتة وكان عمر رجلا محجرا قال رسول الله صلى الله عليه وسلم فابى ابو بكر يا نبي الله ذلك والمسلمون يا نبي الله ذلك والمسلمون فبعث الى ابى بكر فجاء بعد ان صلى عمر تلك الصلوة فصلى بالناس زاد الحاكم قال عبد الله بن زمعة فقال عمر ونجك ما اذا صنعتني يا ابن زمعة والله ما ظننت حين امرتني الا ان رسول الله صلى الله عليه وسلم امر بذلك ما صليت بالناس قلت والله ما امرتني رسول الله صلى الله عليه وسلم ولكن حين لم ارا ابا بكر رايتك احق من حضر بالصلوة بالناس في رواية لابى داود ومن طريق ابى شهاب عن عبيد الله بن عبد الله عن عبد الله بن زمعة في هذا الخبر قال لما سمع النبي صلى الله عليه وسلم صوتة عمر خرج النبي صلى الله عليه وسلم حتى اطلع راسه من حجرته ثم قال لا الا ليصل بالناس ابن زمعة يقول ذلك تنصبا ومن سندا ابى بكر التميمي حديثه في الوزن اخرج ابو داود عن الحسن بن علي بن بكرة عن النبي صلى الله عليه وسلم قال ذات يوم من رأيي مسك رويما فقال رجل انما رايت كان منير انما نزل من السماء فوزنت انت وابو بكر فوجئت انت بابى بكر ووزن عمر وابو بكر فرحم ابو بكر ووزن عمر وعثمان منسرج عمر ثم رفع الميزان فزينا الكراهية في وجه رسول الله صلى الله عليه وسلم وفي رواية له من طريق عبد الرحمن بن ابى بكر عن ابيه بمعناه ولم يذكر الكراهية قال فاستاء لها رسول الله صلى الله عليه وسلم يعني فساء ذلك فقال خلافة نبوية ثم يؤتى الله الملك من يشاء ومن سندا سمرة بن جندب حديثه في رويما ديودتي من السماء اخرج ابو داود عن الاشعث بن عبد الرحمن عن ابيه عن سمرة بن جندب ان رجلا قال يا رسول الله رايت كان دلو اوتي من السماء فجاء ابو بكر فاخذ بعراقيها فشرب شرابا فضعنا ثم جاء عمر فاخذ بعراقيها

قال جحيفة بن ورفق ان ازان

السفر فقال على

ابى صاحب جبر

ثم ان ابن مدين

رسلم واولک جہا لکم فایا کم والامانی التي تعینل اهلہا فانی سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول ان ہذا الامر نے دلش لایا دہم احد الا کتبہ اللہ علی وجہ ما انا موالدین و حدیثہ فی فضل الاعادیت الی
 کانت فی زمن عمر اخرج احمد عن عبد الرحمن بن سہد عن معاویہ بن صالح عن ربیعہ بن زید عن عبد اللہ بن عامر
 الیقصبی قال سمعت معاویہ یحدث وهو یقول ایاکم و احادیث رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الا حدیثا کان علی
 عہد عمر وان عمر رضی اللہ عنہ احاف الناس فی اللہ عزوجل سمعت رسول اللہ یقول من یرید اللہ بہ خیر الیقصبی
 فی الدین و سمعہ یقول انما انا قاسم و انما یعطی اللہ عزوجل من اعطیہ عطاءً لیس فی نفس فقیر ان یراک
 لا حدکم و من اعطیہ بکراہیۃ نفس فهو کالذی یا کل و لا یشیع و سمعہ یقول لا تزال امتہ من امتی ظاہرین
 علی الحق لا ینقص من ما لہم حتی یاتی امر اللہ و ہم ظاہرون علی الناس و من **سند عمر بن العاص**
 حدیثہ فی فضل اللہ بکر و عمر رضی اللہ عنہما اخرج البخاری عن عبد اللہ بن عثمان قال حدیثا عمر بن العاص
 ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم لبث علی حبش ذات السلاسل قال فاتیہ فقلت ای الناس احب الیک قال عایشہ فقلت من الرجال
 فقال ابونا فقلت ثم من قال ثم عمر بن الخطاب فعد رجلاً و من **سند رجل من الصحابة** اخرج ابو یعلیٰ عن
 حدیث قتادہ عن محمد بن سیرین ان رجلاً بالکوفہ شہد ان عثمان رضی اللہ عنہ قتل شہیداً فاخذہ الزبائیہ فرموہ
 علی رضی اللہ عنہ و قالوا لولا ان شہانا اذ نہیتنا ان لا نقل احداً لقلنا و هذا زعم ان شہد ان عثمان قتل شہیداً
 فقال الرجل یعلیٰ و انت شہد انک کراتی امیت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فسالتہ فاعطانی و امیت ابابکر فسالتہ
 فاعطانی و امیت عمر فسالتہ فاعطانی و امیت عثمان فسالتہ فاعطانی قال فامیت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
 فقلت یا رسول اللہ اذاع اللہ ان یراک فی فقال لیس علیہ وسلم کیف لا یراک لک و اعطاک نبی و صدق
 و شہیدان و اعطاک نبی و صدیق و شہیدان و اعطاک نبی و صدیق و شہیدان و من **سند رجل من الصحابة**
 حدیثہ فی ردیبا الوزن اخرج احمد عن حدیث اسود بن ہلال عن رجل من قومہ کان یقول فی خلافتہ عمر بن الخطاب
 لا یوت عثمان حتی یتعلمت قلنا من ابن تعلم ذلک قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول رايت اللیلة فی المنام
 کان ثلثہ من اصحابی قد نوا فوزن ابو بکر ثم وزن عمر ثم وزن عثمان فنقص صاحبنا و هو صالح و من **سند**
عبد اللہ بن جعفر حدیثہ فی الشار علی ابی بکر الصدیق رضی اللہ عنہ اخرج الحاکم من طریق یحییٰ بن سلیم عن
 جعفر بن محمد عن ابیہ عن عبد اللہ بن جعفر رضی اللہ عنہما قال ولینا ابو بکر کان خیر خلیفۃ اللہ و ارحمہ بنا و احبہ
 علینا و من **سند جریر بن عبد اللہ الجعفی** حدیثہ فی سبقتہ ابی بکر و عمر الی الخیر اخرج احمد عن حدیث
 شعبۃ عن عون بن ابی حنیفۃ عن المنذر بن جریر عن ابیہ قال کنا عند رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی صدر النہار قال
 فجاہ نوم حواء عراة تجتالی النار و العبار متقلدی السیوف عاشرهم من مضر بل کلہم من مضر فتغیر وجہ رسول اللہ
 صلی اللہ علیہ وسلم لمارآی بہم من الفاقۃ قال فدخل ثم خرج فأقر بلا فآذن و اقام فصلی ثم خطب فقال ایہا
 الناس اتقوا ربکم الذی خلقکم من نفس واحدة و قرأ اللہ فی الحشر و تنظر نفس ما قدمت لیہ تصدق رجل

ع
 ع
 السائل من مضمون
 بعضه بعضا
 بعث ذلك الخبر
 الى تلك الارض
 عين البصائر
 ع
 حواء بن سیرین
 عن رجل من صحابة
 بعثه بن سیرین
 و انما ابابکر
 سون سب و سب
 نك من صحابة
 بن سیرین
 جمع سارة بن
 جاز حسن
 سبارد

فماتت بمصر وبنی ابن یقال له عمرو وھی نقول نظمی نظمی بصیر واعمی فقال النبی صلی اللہ علیہ وسلم اطلقت فی
 ابک امة مسرة حملا قال نعم قال فانها قد ولدت غلاما و هو ابک قال فانت له اسقع و احوی قال اذن متی
 ابک برضی نکتہ قال والذی بغک بالحق ما یعلم احد قبک قال فهو ذاک واما النار فی فرشتہ کمون بعدی قال ما افسنتہ
 یا رسول اللہ قال یقتل الناس اما ہسم ویشجرون اشتجارا طباق الرأس وخالفت بین اصابعہ دم المؤمن عند
 المؤمن اعلی من النار یحب الیسی انہ یحسن ان مت اذرت ابک وان مات ابک اذرتک قال فادع اللہ ان لا
 تذکرک فی نہ قالہ و من مسند سعید بن المسیب ہر سلا حدیثہ فی فضل ابن بکر الصدیق رضی اللہ عنہ
 اخرج الحاکم من حدیث ربیعہ بن اسنہ عبد الرحمن عن سعید بن المسیب قال کان ابو بکر الصدیق من النبی صلی اللہ
 علیہ وسلم مکان الوزير فكان یشارہ فی جمیع امورہ وکان ثانیہ فی الاسلام وکان ثانیہ فی العار وکان ثانیہ فی
 العرش یوم بدر وکان ثانیہ فی القبر ولم یکن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقدم علیہ احد ا قال ابو عمر فی ترجمہ
 ابن بکر الصدیق تلیقا قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بعض من لم یسہد بدرًا و قد آہمیشی بن یسہ ابی بکر کتشی
 بین ید من ہو خیر منک و من مسند عبد اللہ بن حنطب ہر سلا حدیثہ فی فضیلۃ الشیخین رضی اللہ عنہما اخرج
 الترمذی و الحاکم عن یث عبد العزیز بن عبد المطلب عن اسبہ عن جدہ عبد اللہ بن حنطب ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم رأے
 ابابکر و عمر فقال لھذا ان السبع والبصر قول محمد بن سیرین اخرج الترمذی من طریق حماد بن زید عن ابوب عن محمد بن سیرین
 قال ما اظن رجلا یتقص ابابکر و عمر یحب النبی صلی اللہ علیہ وسلم ذکر شی من اقوال السادۃ الاشراف
 قول الحسن بن علی بن طالب رضی اللہ عنہما اخرج ابو یعلی من طریق ابی مریم رضیع الجارود قال کنت بالکوفۃ فقام الحسن بن
 علی خطیبا فقال یا ایہا الناس ایت البارحۃ فی سنامی عمار ایت الرب تعالیٰ فوق عرشہ فجا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
 حتی قام عند تاربتہ من توأم العرش فجا ابو بکر فوضع یدہ علی منکب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ثم جا عمر فوضع یدہ علی
 منکب ابی بکر ثم جا عثمان فکان یدہ رأسہ فقال رب یتسل عبادک فیتم قتلونی قال فابتعث من سما وینزبان من دیم
 فی الارض قال فقبل یعلی الاثری ما یحدث بہ الحسن قال یحدث بما رأی و اخرج ابو یعلی من طریق آخر عن الحسن بن علی
 قال لا اقاتل بعدد و یا راہبہ ایت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و اضعا یدہ علی العرش و راہبہ ابابکر و اضعا یدہ علی النبی
 صلی اللہ علیہ وسلم و راہبہ عمر و اضعا یدہ علی ابی بکر و راہبہ عثمان و اضعا یدہ علی عمر و راہبہ و ما و د و ہم فقلت ما ہذا و الی
 فقبل و ما عثمان یطلب اللہ بہ و ذکر الحب الطبری عن ابن اسمان انہ اخرج فی کتابہ عن الحسن بن علی قال لا اعلم علیا
 خالفت عمر و لا غیر شیئا ما صنع من قديم الکوفۃ و ذکر ایضا عنہ فی کتاب الواقفۃ انہ اخرج عن ابی جعفر قال بینا
 عمر بمشی فی طریق من طرق الدینۃ اذ لقیہ علی و معہ الحسن و الحسن رضی اللہ عنہم فسلم علیہ علی و اخذ یدہ فاکتفا بہما
 الحسن و الحسن عن یمنیہا و شاما لہما قال فعرض لہ من البکار ما کان یبیر من لہ فقال لہ علی یا ایکیک یا امیر المؤمنین قال
 عمر من احق منی بالبکار یا علی و قد ولیت امر یدہ الامنہ احکم فیہا و لا اذیرنی ام مسی انا ام حسن فقال لہ علی و اللہ
 انک تتعل فی کذا و تعدل فی کذا قال فما شئہ ذاک من البکار ثم حکم الحسن بما شاء اللہ فذکر من ولایتہ و عدلہ فلم یمنعہ ذلک فکلم

الحسين مثل كلام الحسن فانقطع بكافه عند انقطاع كلام الحسين فقال اشهد ان بذالك يا يحيى فسكتا فنظر الى ابهما
 فقال علي اشهدا انا معكما شبيهة قول ولا وحسن بن علي ثم اخرج عبد الله بن احمد في زوايد المسند عن الحسن
 بن زيد بن حسن قال حدثني ابي عن ابيه عن علي قال كنت عند النبي صلى الله عليه وسلم فاقبل ابو بكر وعمر فقال يا علي
 هذا ان سيدا كهول اهل الجنة ومثابها بعد النبيين والمرسلين وذكر الحب الطبري عن عبد الله بن الحسن
 بن الحسن بن علي بن طالب وقد سئل عن ابو بكر وعمر فقال افضلهما واستغفر لهما فقبل له لعل هذا تقيته وني نفسك
 خلافة قال لا انا كنتي شفاعته محمد صلى الله عليه وسلم ان كنت اقول خلافت ما في نفسي وعنه وقد سئل عنها فقالت
 صلى الله عليها وسلم ولا صلى علي من لم يقبل عليها وروى عن الحسن الثالث اخي عبد الله المذكور انه قال رجل
 ممن يقولون فيهم ويحكم اجبونا يا الله فان اطعنا الله فاجبونا وان عصينا الله فابغضونا فقال له رجل انكم ذود وقرابتكم
 من رسول الله صلى الله عليه وسلم واهل بيته فقال ويحكم لو كان الله نافعاً بقرابته رسول الله صلى الله عليه وسلم
 بغير عمل بطاعته لنفع بذلك من هو اقرب اليه منا اباؤه وائمة والدة اتى اخان ان يضاعف الله للعاسي من العذاب
 ضضعفين والله اتي لا رجوع ان يؤتى الحسن منا اجره مرتين ثم قال لقد اساء بنا اباؤنا واهلنا ان كان ما تقولون من
 دين الله ثم لم ينجرونا به ولم يطلعونا عليه ولم يبرءونا به ونحن كنا اقرب منهم قرابة منكم واوجب عليهم وادحق ان يبرءونا
 فيه منكم ولو كان الامر كما تقولون ان الله جل وعلا درسوه صلى الله عليه وسلم اخارنا علينا لهذا الامر والقيام على
 الناس بعده فان عليا اعظم الناس خطيئة وجبراً اذ ترك امر رسول الله صلى الله عليه وسلم ان يقوم فيه كما امره و
 يعذرا له الناس فقال له الرافضي لم يقبل النبي صلى الله عليه وسلم علي من كنت مولاه فعلي مولاه فقال اما والله
 لو لعني رسول الله صلى الله عليه وسلم بذلك الامر والسلطان والقيام على الناس لا نصح به كما انصح بالصلوة والزكوة
 والصيام والحج فقال ايها الناس ان هذا الوكي بعدي فاستمعوا واطيعوا من قول ولا والحسين رضي الله عنهم
 امام فوات قد اخرج الترمذي عن الزهري عن علي بن الحسين عن علي بن ابي طالب قال كنت مع رسول الله صلى الله عليه وسلم
 اذ طلع ابو بكر فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم هذا سيدا كهول اهل الجنة من الاولين والآخرين الا النبيين والمرسلين
 يا علي لا تخبر بها واما موقوف فان قد اخرج احمد في مسند ذي البيدين عن ابي حازم قال جاء رجل الى علي بن الحسين
 فقال ما كان منزلة ابي بكر وعمر من النبي صلى الله عليه وسلم فقال منزلة الساعه واخرج الحاكم من طريق عبد الله
 بن عمر بن ابان قال حدثنا صفيان بن عيسى عن جعفر بن محمد عن ابيه عن جابر بن عبد الله ان عليا دخل على عمر وهو
 مسجى فقال صلى الله عليك ثم قال يا من الناس اعدا حبا الي ان اتقى الله بما في صحيفة من هذا المصحح واخرج محمد
 بن الحسن عن ابي صيفيه قال حدثنا ابو جعفر محمد بن علي قال جاء علي بن ابي طالب الى عمر بن الخطاب حين طعن فقال
 كرمك الله فوالله ما في الارض احد كنت اتقى الله بصيفيه احب الي منك وروى عن ابن ابي حفصه قال سألت محمد
 بن علي وجعفر بن محمد عن ابي بكر وعمر فقالا اما عدل متولاهما ونسباً من عدو هما ثم التفت الى جعفر بن محمد فقال يا سالم
 ايسب الرجل جدّه ابو بكر الصديق جدي لثاني شفاعته جدي محمد صلى الله عليه وسلم ان لم اكن اولاهما واتباعهما

شرح ابن عسكرويه

عددهما وعن ابی جعفر انه قال من جهل فضل ابی بکر وعمر جهل السنه وقيل لهم ما ترے فی ابی بکر وعمر فقال ابی انو لا هما و
استغفر لهما فمابرايت احد من اهل بيتی الا وهو يتولاها وهما وسئل عن قوم یسبون ابابکر وعمر فقال اولئك المراق و
عنه قال من شك فیهما کم شک فی السنه وبعض ابی بکر وعمر نفاق وبعض الانصار نفاق انه کان بنی بنی باشیم و
بنی بنی عدتی وبنی تیم شتماء فی الجاهلیة فلما اسلموا اتخا بوا ذنوع الله ذلک من قلوبهم حتی ان ابابکر اشکى خاتمة
فکان علی لیسین یدیه بالنار ویضمد بها خاتمة ابی بکر ونزلت فیهم هذه الآیة وتز غنا ما فی صدورهم من عن
اخواتنا علی سرر متغافلین فذلکة الفصل دآن موفون است بر تمهید مقدمه شرایع طیب محمدیه علی صاحبها الصلوة والسلام
دو قسم است قسمی آنست که پرده از روی حقیقت در آن قسم بر انداخته شد و تکلیف ناس بان متحقق گشت اگر کسی بشبهه ضعیفه
متمسک شده بخلاف آن قائل شود مغدور نگردد و مقلد آن قائل نیز مغدور نباشد فی الحقیقه مدار شریعت همان احکام است
و تسنن و ابتداء بقبول و رد آن منوط و رغد کم من الله فیه بر آن صادق و آن ما خود است از صریح کتاب یا صریح
سنت شهور یا اجماع طبقه اولی با قیاس جلی بر کتاب و سنت چون حکمی با نیوجه ثابت شود مجال خلاف نماند و مخالف مغدور
نباشد مثل انکار زکوة بعد وفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم صحابه رضوان الله علیهم در آن باب اگره کردند آخر بقول حضرت
صدیق رضی الله عنه رجوع نموده همه با جمعهم قال انجماعه پیش گرفتند قدریه و مرجیه و خوارج و در فرض در همین منزلت
اند و در احادیث صمیمه و تمشیج این بر چهار مذکور است قسم دیگر است که پرده از روی کار بر انداخته شد و تکلیف ناکر
بان جبره متحقق گشت بلکه اختلاف آید که یا عدم شیوع احادیث در آن مسئله حجاب چهره مقصود آید یا دلیل صریح در آن باب
یا نقتضی استنباطات و اقیسه مغدور و مغدور شدند و این قسم مجتهد فیه است جمعی گویند کل مجتهد مصیبک طائفه المصیب و حد
و الآخر مغدور گویند و تحقیق نزدیک بنده ضعیف عنی عن تفصیل است اگر خبر واحد صادق یکی رسیده و دیگری نرسیده اول
مصیب است و آخر مغدور و اگر منشا اختلاف تعدد طرق جمع بین الدلیلین است با قیاس حنفی هر دو مصیب اند زیرا که مراد
حالتیست موافقت شارع است و گردن نهادن بحکم او هر یک که آن موافقت را بجا آوردند و اندام فیه اهل سنت
با هم همین قسم در برد و مات افاده اند و همه مقبول اند غرض درین فصل بلکه درین فصول بیان آنست که ثبوت و
دسوابق اسلامیه و بشارت بخت و غیر آن خلفای راشدین را از قسم اول است حجتة الله بر منکران آنها قائم است
و شبهات رکیکه ایشان عند الله مغدور ساخت ایشان را و منکران مستعد است در از حق بران الله او را از
سایر محمدین علی منبرهم افضل الصلوات و این احتجاج مطرد و مدحور گردانیده بدعت کفره عند البعض و منقسمه
آشد الفسق عند الآخرين باز اشراط قرشیت و سایر خصالی سبعة مذکوره در خلافت خاصه بآیات و احادیث صحیحه
آثار صحابه ثابت است باز خلافت خلفا در شریعت ثابت است صحابه و تابعین در اثبات آن مسالک متعدد سلوک نموده اند
و هر سکی و لالتی دارد اما قطعیه و اناطنیة چون همه را با جمعها تامل کنیم متواتر بالسنی گردد و عموم آیات و اشارات
قراکن آن چون بان بار شود افاده قطع فرماید چون این مقدمه مہمد شد میگویم اما بودن خلفا از قریش و بودن ایشان
از سابقین در اسلام و بودن ایشان از مهاجرین اولین و شہدای ایشان در بدر و حدیبیه و سایر مشایخ مشطوعه است

از مردن پیغمبر
بر آن که شستن بر آنست
در روز از آن قوم حجاز

مقدمه

مقدمه
شکر خداوندی
بر جانب رفیق شریف
از خداوند از انبیا
است

از دور سنجی اندک
دور کردن

مخالفت را مجال انکار نیست و اطالته کلام در آن شبیه بلوغ مینماید مع هذا فصلی از آن در آثار ایشان با بلوغ و جود مذکور خواهد شد غیر آنکه ذوالنورین رضی الله عنه در بدر و بیعت الرضوان و مرتضی کرم الله وجهه در تبوک حاضر بودند لیکن حکم حاضرین داشتند چنانکه بیاید اما آنکه قریشیت شرط خلافت اعتباریه است لیس الكلام فی الخلافه الضروریة پس با حدیث بسیار ثابت است از آنجمله حدیث صدیق اکبر رضی الله عنه مرفوعاً الایمة من قریش و موقوفاً لثبوت هذا الامر الالهی الحقیقی من قریش هم اوسط العرب داراً و حدیث حضرت ذی النورین رضی الله عنه و سعد بن ابی وقاص مرفوعاً من اراد هوان قریش امانه الله و حدیث حضرت مرتضی مرفوعاً الا ان الامر از من قریش ما فاموا بثلاث ما حکموا فعدوا و ما عاهدوا فوفوا و ما استرحموا فرحموا و حدیث ابن عمر مرفوعاً لا ینزال هذا الامر فی قریش باقی فی الناس ایشان و حدیث ابن عباس مرفوعاً اللهم اذقنا اول قریش کمالاً فاذا ذق اخرهم فوالا اخرجهم الترمذی و حدیث ابی موسی مرفوعاً ان هذا الامر فی قریش ما داموا اذا استرحموا فرحموا الخ و حدیث ابی هریره مرفوعاً الناس تبع لقریش فی هذا الشأن منسلبهم لیسلمهم و کافرهم لکافرهم و ایضا حدیث ابی هریره مرفوعاً ان قریش حقا ما حکموا فعدوا و ما استرحموا فرحموا و حدیث ابی هریره مرفوعاً الملك فی قریش و القضاة فی الانصار و الاذان فی الجعنة و الامانة فی الازد و حدیث جابر مرفوعاً الناس تبع لقریش فی الخبر و حدیث انس مرفوعاً الایمة من قریش ان لهم علیکم حقاً و لکم علیهم حقاً مثل ذلك ما ان استرحموا رحموا و ان عاهدوا فعدوا و ان حکموا عدوا فمن لم یفعل ذلك منهم فعليه لعنة الله و الملائکة و الناس اجمعین و حدیث ابی بکر الاسلمی مرفوعاً الامر از من قریش لکم علیهم حق و لهم علیکم حق ما فعلوا مثلما کفیل حدیث انس و حدیث ذی النعمان کان هذا امر فی جوف فترزعه الله منهم فجعله فی قریش الخ و حدیث معویة بن ابی سفیان مرفوعاً ان هذا امر فی قریش لا یعادونهم احد الا کتب الله علی وجهه ما اقاموا الدین و حدیث جابر بن سمرة و ابی مخنف مرفوعاً لا ینزال الاسلام عزیراً الی اثنی عشرة خلیفة کلهم من قریش و حدیث عمر بن العاص مرفوعاً قریش دلاءة الناس فی الخیر و الشر الی یوم البعثة اخرج الترمذی و اخرج الشافعی عن ابن ابی فدیک عن ابن ابی ذیب عن مشایخه احادیث منها عن ابن شهاب انه بلغه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال قد موافقاً قریشاً و لا تعدوا من قریش و لا تعلموا ما تعلموا ما شک ابی فدیک و منها عن حکیم بن ابی حکیم انه سمع عمر بن عبد العزیز و ابن شهاب یقولان قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من امان قریش امان الله و منها عن الحارث بن عبد الرحمن انه قال بلغنا ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال لو لا ان یطرق قریش لا تجزئها بالذی لها عند الله عز و جل و منها عن شریک بن ابی نمر عن عطاء بن یسار ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال قریش انتم اولی الناس بهذا الامر ما کنتم مع الحق الا ان تعدوا عنه فقلو ان کما تمی هذا الجریة و یشر الی جبریده فی یدیه و اخرج الشافعی عن یحیی بن سلیم عن عبد الله بن عثمان بن خثیم عن اسماعیل بن عبید بن رفاع الانصاری عن ابيه عن جده رفاعه ان النسب یصل الی الله علیه و سلم نادى ایها الناس ان قریش اهل الایمة من خلفاء انما اشرکتهم الله و یخبر به بقولها ثلثاً و اخرج الشافعی عن عبد العزیز بن محمد عن یزید بن الهارث عن محمد بن ابراهیم حدیث ان قنادة بن النعمان وقع لقریش فکانه نال منهم فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم مهلاً یا قنادة لا تشتم قریشاً

از طریق صحیح است
 ترمذی بنون
 نقال بطریق
 ایست
 از طریق صحیح است
 صحیح با ذکر کردن
 از طریق صحیح است
 صحیح با ذکر کردن

فانك لعنك نرى فيها رجلاً ابياً منسماً رجال تحقر ملك مع اعمالهم وخطبهم اذ ارايتهم لولا ان تظني قرش لا يتما
 بالذي لها عند الله واخرج الشافعي عن منبان بن عبيدة عن ابن ابي شيح عن مجاهد في قوله تعالى وان الله لذكر لك و
 لتوحيك قال يقال من الرجل يقال من العرب فيقال من قرش و ذكر الشافعي من الحديث تعليقا
 ثم وصله البيهقي بسنده عن جبر بن مسلم قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم للقرشي مثل قوة الرجلين من غيرهم
 فقيل للقرشي بم ذلك قال من قبل الراعي ذكره في الاحاديث كلها البيهقي في اوائل سننه الضعيف بالجملة جميعا كثير از
 صحابه و تابعين ابن عسار روايت كرده انه بالفاظ مختلفه و طرق متغايره بعض ازان صريح است بر خلافت قرش و بعض
 اشاره است بان و بعض زينه است كه ذمهم را بان نزد يك ميگرداند بعد ازان نزد يك وفات آنحضرت صلى الله عليه وسلم نصار
 گفتند پنا امير و منكم امير و مهاجر بن بهمين حديث ابنا از خلافت باز داشتند و برهمن معني اجماع منعقد شده و مخالف
 ساكت گشت و اين قصه را طرق بسيار است بعض روایات آن در قصه انعقاد خلافت حضرت صديق بيان خواهم كرد و بجهت
 بعد آن مناظر با اجماع منعقد شده و مجلس بر همان اتفاق گذشت اما آنكه از مهاجر بن اولين بودن شرط خلافت خاصه است
 پس بقول خدايتعالى لا يستوي منكم من اتفق من قبل الفتح و قاتل اولئك اعظم درجه من الذين
 اتفقوا من بعد الاية و بقول دى عز وجل الذين ان مكنتهم في الارض اقاموا الصلوة الاية
 و قول حضرت فاروق در خطبه آخره چون خلافت را شورى ساخت در ميان شش كس و آنى قد علمت ان انوا ما سيفطنون
 في هذا الامر اما من هم بيدي نده على الاسلام فان فعلوا فاولئك اعداء الله الكفار الضال و قول ابن عمر احق بهذا الامر
 من قاتلك و قاتل اباك على الاسلام و قول زيد بن ثابت روز انعقاد خلافت حضرت صديق اين رسول الله صلى الله
 عليه وسلم كان من المهاجرين فان الامام يكون من المهاجرين و نحن انصاره كما كنا انصار رسول الله صلى الله عليه وسلم
 و قول رفاعه بن رافع ثورقي بدرى نى نصرة خروج طلحة و الزبير على علي و بلوغ النجرالى علي نى الاستيعاب فقال رفاعه بن رافع
 الزرقى ان الله لما قبض رسوله صلى الله عليه وسلم ظننا ان احق الناس بهذا الامر نضرنا الرسول و سكانه من الدين
 فظنتم نحن المهاجرين و اولادنا و اولاد رسول الله صلى الله عليه وسلم الا قربون اننا نذكر كم الله ان لا تشارعونا متفقا
 في الناس نعلمناكم و الا فرانتم اعلم و ما كان بينكم غير اننا لما راينا الحق مسمولا به و الكتاب مستجابا و السنة قائمة رضىنا و
 لم يكن لنا الا ذلك فلما راينا الاثره انكرنا الة اخر ما قال و قول عبد الرحمن بن غنم الاشعري لابي هريرة و ابى الدرداء
 و اى تدخل لتؤبى في الشورى و هو من الطلقاء الذين لا تجز لهم الخلافة و هو و ابوه رؤس الأحزاب فندما على سيرهما
 و تابا بين يديه و از نجا معلوم شد كه ابو درود و ابو هريره اخر بقول عبد الرحمن بن غنم رجوع كردند و حديث جبر بن
 عبد الله مرفوعا المهاجرين و الانصار اوليا بعضهم بعض و الطلقاء من قرش و انصار من قبض بعضهم اوليا بعضهم
 الة يوم القيامه و اذا دل دلائل اين مدعا قول حضرت مرتضى است كه چندين مره بطرف اهل شام نوشت كه امر خلافت
 مفوض است بهماجر بن و انصار و بگري را در حل و عقد آن دخل نه چون ايشان بعبت كردند ديگر انرا مجال خلافت نماند
 و از قرآن ابن مدعا حديث آنحضرت است صلى الله عليه وسلم و راجع با ما مت صلوة قال رسول الله صلى الله عليه وسلم

بعض نسخ من ذلك
 و الاية في قوله

بعض نسخ من ذلك
 و الاية في قوله

بعض نسخ من ذلك
 و الاية في قوله

فان كانوا في السنة سواء فاقدهم هجرة وآية كريمة انا اصلنا لكت لزداجك الى ان قال اللاتي ما جرن معك
 وام تاني بسبب قيد هجرت از شرف تروج آنحضرت صلى الله عليه وسلم محروم ماند و از قرابن اين سمعني آنست كه حضرت
 عباس ابا وجود عموميت پيغامبر صلى الله عليه وسلم و مقدم بنى هاشم بودن در امر خطير خلافت دخل نمود و با و اعتدادي
 نه و بعض دليل ادا بيمعنى اشاره کرده است اخرج الحاكم عن ابى اسحق قال سالت محمد بن العباس كيف ورت على رسول الله
 صلى الله عليه وسلم و ذلكم قال لانه كان اول كتابه لحوقا و اشد نابه لوفنا بالجملة اين مدعا كه از مهاجرين اولين بودن
 اعظم شرف است در اسلام و مطلوب است در خلافت باخذ بسيار ثابت است و در مجلس العقاد اجماع بر خلافت صديق اكبر
 مذکور شده است قرشيت و هجرت اوليه با هم عموم و خصوص من وجه دارند و صديق اكبر و نظرا و اوماده اجتماع بودند
 لهذا حضرت انصار بهر دو وصف واقع شد و در مناظره حضرت مر قضي و معاوية بن ابى سفيان صفيت هجرت مدار شرف
 گشت و اينجا بحثي است شريف اخرج البخاري عن عاصم عن عثمان التيهدي عن مجاشع بن سعد قال انطلقت بابي عبد
 الى النسب صلى الله عليه وسلم ليبايعه الهجرة فقال مضيت الهجرة لا يها ابايعه على الاسلام و الجهاد فليقت ابا عبد
 فسالت فقال صدق مجاشع و اخرج البخاري عن ابن عمر لاهجرة اليوم او بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم و اخرج عمر
 مجاهد كان ابن عمر يقول لاهجرة بعد الفتح و اخرج عن عائشة قالت لاهجرة اليوم كان المؤمن يفر احد هم يدنيه الى الله
 و الى رسوله مخافة ان يفتن عليه فاما اليوم فقد انحصرت الاسلام فالؤمن يعبد ربه حيث شاء و لكن حيا و ذريته و
 اخرج الطبراني في الصغير من حديث ابى هنيئ بن يحيى بن عبد الله بن محجر بن عبد الجبار بن دائل بن محجر الحضرمي الكوفي
 بالكوفة قال حدثنا عمي محمد بن حجر بن عبد الجبار قال حدثني سعيد بن عبد الجبار عن ابيه عبد الجبار عن امه ام يحيى عن
 دائل بن حجر حديثا طويلا في قصة ذود و على النسب صلى الله عليه وسلم ثم رجوعه الى وطنه ثم اعترافه الناس في
 فستية عثمان ثم قدومهم على مشعوية فقال له معاوية فما تمنك من نصرنا و قد اتخذك عثمان ثقتا و صهرا قلت انك
 قلت رجلا هو احق بعثمان منك قال وكيف يكون احق بعثمان مني و انا اثرث الى عثمان في نسب قلت ان النسب
 صلى الله عليه وسلم كان آخا بين علي و عثمان فالأخ ادلى من ابن العم و لست انا اهل المهاجرين قال ادلتنا مهاجرين
 قلت ادلتنا قد اعزتنا كما جمعنا و حجتنا اخرى حضرت رسول الله صلى الله عليه وسلم و قدر رفع رأسه نحو المشرق و قد حضر
 جمع كثير ثم رد اليه بصره فقال انتمكم الفتن يقطع الليل الظلم نشد دأمرنا و عجله و قبحة قلت له من بين القوم يا رسول
 الله و ما الفتن فقال يا وائل اذا اختلفت سفيان في الاسلام فانغز لها فقال اصحت شيعة فقلت لا و لكني اصحت
 ما يصح للمسلمين فقال معاوية و لو سمعت ذواتك ما اقدمت عليك قلت اذ ليس قدر ايت ما صنع محمد بن سلمة عند مقتل عثمان
 انتهى سيفه الى الصخرة فصره حتى انكسر فقال و ذلك قوم يحملون علينا قلت فكيف تصنع بقول رسول الله صلى الله عليه
 وسلم من احب الانصار فيهمي و من ابغض الانصار فيمبغضني و اخرج ابو يعلى عن معاوية بن ابى سفيان قال سمعت
 رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لا تنقطع الهجرة حتى تنقطع التوبة و لا تنقطع التوبة حتى تطلع
 الشمس من مغربها و وجه تطيق در ميان اين دو حديث مختلف آن است كه هجرت در لغت انتقال است از وطن مالو

منه
 من
 من
 من

خود و فردا کمال آن هجرت مسلمان است در وقت غربت اسلام و غلبه کفار بجانب آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر نیت آنکه
بشرف ملازمت آنحضرت صلی الله علیه و سلم مشرف شود و در اعلا کلمه الله تحت رایت آنحضرت صلی الله علیه و سلم
ساعی جمیله بکار برد و از سلطان کفار که مانع اقامت ارکان اسلام است خلاص یابد و این فردا کمال حقیقت شرعی لفظ
هجرة است که بغیر توسط قرینه در عرفان شرع نهیده شود و آن معنی بفتح که منقضى شد لا هجرة بعد الفتح و بمعنی دیگر انتقال
از وطن خود برآ طلب فضیلت دینی از طلب علم و زیارت صالحین و فرار از فتن و این نیز از غایب ^{سید} معنی است هر چند نسبت
معنی اول مفضل است ^ع آسمان نسبت بعرض آمد فرود و در نه بس عالی است پیش خاک تود و و این معنی تا قیامت
شرف نیست و افضل اصناف این هجرت انتقال است بجانب آنحضرت صلی الله علیه و سلم برای تحصیل علم و تادب با و ادب
علیه الصلوة و السلام و نهایتاً برای جهاد بر معویبه بن ابی سفیان تفریق بین اهلین مشتبیه شد و الله اعلم بحقیقه الحال
و اما اشتراط خصال دیگر در خلافت پس سردران آن است که خلافت خاصه یا خلافت کامله هر چه گوئی چون تفهیم معنی
آن کنیم راجع شود بآنکه خلیفه متصف بصفات باشد که مخصوص بکاملان و مفر بان است و آنحضرت صلی الله علیه و سلم
بآن صفات متصف بوده اند من حیث انه نبی مبعوث من الله تعالی و مصدر افعالی گردد که آنحضرت صلی الله علیه و سلم
آنرا میکردند من حیث انه نبی مبعوث من الله تعالی و تحقیق این خلیفه بدین افعال و صفات بوجه تا که از شریعت معلوم باشد
و چون استقراء کلی بکار بریم این افعال را بر قسمیم با قسم اول حسن عبادات بینة و بین الله و حسن معاملات با خلق
قسم دوم اعانت حضرت صلی الله علیه و سلم در جهاد اعداء الله و اعلا کلمه الله قسم سوم افعالی که بعد آنجناب
صلی الله علیه و سلم بظهور آمد از قبیل تمیم افعال جناب نبوی علیه الصلوة و السلام و انجامز موعود بر آنحضرت صلی الله
علیه و سلم مثل برهم زدن بلیت کسری و قیصر و فتح بلدان و نشر علم و مانند آن و هم چنان صفات فسانیه هم سه قسم باشد
قسم اول بودن شخص از سابقین و مفر بن خدا تعالی سلیم ^{را} قسم ساخت و قال عز وجل ^{لنا} الذین اصطفینا
من عبادنا قلنا لهم ظلم انفسهم و منهم مقصد و منهم سابق باحیرات و قال تعالی و کنتم ازواجاً ثلاثه و اصبحت
المیمنة ما اصبحت المیمنة و اصبحت المیمنة ما اصبحت المیمنة و السبقون السبقون اولیک المقربون
و قال تعالی و ما آدریک ما علیون ^{لنا} الذین اصطفینا ^{لنا} الذین اصطفینا ^{لنا} الذین اصطفینا ^{لنا} الذین اصطفینا
سنة الفاروق علیه انا سمع قال اجبرنی الی الشیخ ابراهیم الکردی قال اجبرنی الی الشیخ احمد القشاشی قال انبانا الشمس الی اجازة
عن الزین زکریا عن ابن الفرات عن عمر بن حسن المرأعی عن الفخر بن البخاری عن فضل بن سعد النوقانی عن محی السنه
لله محمد الحسین بن سعید البغوی قال فی تفسیره انا ابو سعید احمد بن ابراهیم الشریحی انا ابو اسحق احمد بن محمد بن
ابراهیم الثعلبی انا ابو عبد الله الحسین بن محمد بن فنجویة یعنی الشافعی الدینوری ثنا محمد بن علی بن الحسین بن الغافقانی
ثنا بکر بن محمد المرزوی ثنا ابو قلابة ثنا عمر بن الحسین عن الفضل بن عمیرة عن سمون الکردی عن ابی عثمان النهدی
قال سمعت عمر بن الخطاب رضی الله عن قرأ علی النبیر ثم ادرثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا الایة فقال قال رسول
الله صلی الله علیه و سلم سابقنا سابق و مقصدنا ناج و ظالمنا مغفور له قال ابو قلابة فحدثت به بحی بن معین فحصل

تجب منه پس خلیفه میباشد که از قسم اول باشد و از شریعت قطعاً معلوم شود که در مواضع سابقین مقررین است از صدیقین یا شهیدان یا صالحین و قسم دوم علم حکمت و با حکام الله بوجهی که نایب پیامبر صلی الله علیه وسلم در تبلیغ شرایع و حکم تو اند شد و قسم سوم اقصان بحزم و اموری که ریاست عالم بان بسیار آید از شجاعت و کفایت و مرتبه شناسی عربیت و رفیق در تدبیر و غیر آن باز تحقیق تشبه با پیامبرین حیث النبوة بسبب چیز است اول دادن بشارت آنحضرت صلی الله علیه وسلم ^{کاروانی} بجنّت از جهت وحی و دوم بیان فرمودن آنحضرت صلی الله علیه وسلم قولاً و فعلاً استحقاق او خلافت را استوم تلویح و تصریح آنحضرت صلی الله علیه وسلم بانکه افضل است است بموجب وحی اما عبادات پس لازم مقررین است و حسن معامله با خلق الله لازم رعیت پروری و این هر دو صفت مندرج شد در آن دو قسم و اما اعانت آنحضرت صلی الله علیه وسلم در اعلائی کلمة الله بحضور آنحضرت و ایام حیوة او صلی الله علیه وسلم پس مسأله است بسوابق اسلامیة و آیه لا ینتوی منکم من الفتن من قبل الفتح و قائل اشاره با دست و هجرت نیز ازین باب است اما اشتراط سوابق اسلامیة پس ثابت است بوجه بسیار از شریعت مطهره باقطع معلوم است که مدار فضیلت عند الله و مدار شرف در اسلام سوابق اسلامیة بوده است چندین آیه درین باب نازل شد لا یستوی منکم من الفتن من قبل الفتح و قائل در وقت انعقاد خلافت صدیق اکبر چیزها گذشت که باقطع دلالت میکنند بر اعتنا بسوابق اسلامیة قال ابو بکر رضی الله عنه انکنت احق الناس بها انت اول من سلمت صاحب کذا انت صاحب کذا و قال عمر رضی الله عنه ان ابابکر صاحب رسول الله صلی الله علیه وسلم و ثانی اشین و آیه اولی المسلمین با مورکم نفوساً فبايعوه و عد عثمان رضی الله عنه سوابق اسلامیة من قد حو فی خلافة و اعترضوا علیه و باح علی رضی الله عنه فی ایام خلافة با صرح ما یكون من ارادات خلائفة و ترجمه نغیبه علی غیره و روی عن النبی صلی الله علیه وسلم لعل الله اطلع علی اهل بدر فقال عملوا ما شئتم فقد غفرت لکم و قال ابو عبیده تا تونی و نیکم ثالث ثلثة و روی ابن عمر ما یریک لعل الله اطلع علی اهل بدر فقال عملوا ما شئتم و روی ابو هریرة اطلع الله علی اهل بدر فقال عملوا ما شئتم فقد غفرت لکم و روت حفصة انی لارجو ان لا یدخل النار احد منکم و روت جابر لا یدخل النار احد منکم با یح تحت الشجرة و روی انه قال لنا النبی صلی الله علیه وسلم انتم الیوم خیر اهل الارض و روی رفاعه بن رافع جابر بن عبد الله النبی صلی الله علیه وسلم فقال ما تعدون اهل بدر نیکم قال من افضل المسلمین اذ کلمتہ نحو ما فقال که لک من شهید بدر من الملکة و روی رافع بن حیدج نحو من ذلك و قال سعید بن اسبب کان ابو بکر الصدیق من النبی صلی الله علیه وسلم مکان الوزیر فكان یثا و رة فی جمیع اموره و کان ثانیة فی الاسلام و کان ثانیة فی القار و کان ثانیة فی العریش یوم بدر و کان ثانیة فی القبر و لم یکن رسول الله صلی الله علیه وسلم یقیم علیه احدا و اخرج ابو عمر تعلیقاً قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لبعض من لم یشهد بدر و قد آه تمشی بن یحیی ابی بکر تمشی بن یحیی من هو خیر منک قال العارف السهروردی فی باب الخامس و الخمسین من العوارف و روی ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان جالساً فی صفعة فنیقہ فجاءه قوم من البدریین فلم یجدوا سوطاً یجلسون فیہ فقام رسول الله صلی الله علیه وسلم من لم یکن من اهل بدر فجلسوا مکانهم فاشته ذلك علیهم فانزل الله تعالی و اذ اقبل الشرا فافلتنوا الایة - باز حضرت عمر رضی الله عنه

بدری
بدری
بدری

فی مشورۃ ما خالفتمکما وازاد دلایل اعمی احادیث متواتره بالمعنی السکینه تطبق علی لسان عمر من طریق علی و
 ابن ذر و ابن عمر و غیر هم و احادیث متواتره بالمعنی در موافقات عمر فاروق با وحی الهی و از اول دلایل اعمی
 مشورۃ آنحضرت صلی الله علیه و سلم در مصالح جهاد و اد ضاع شریعت با شیخین و قبول مشاوره ایشان و حدیث
 متواتر بالمعنی علیکم بالسواد الاعظم با کثرت طرق خویش که امام شافعی آنرا در اثبات اجماع روایت کرده و علماء در فضیله
 این احادیث مختلف اند جمع بر وجوب طاعت خلیفه اذالم یکن فی معصیه حل نموده اند و طاعت بر وجوب قول باجماع
 و تفسیر میگوید عقی عنہ مراد آنست که قول خلیفه حجت است چون ممکن شود در مسلمین پس معنی طاعت خلیفه و قول باجماع هر دو
 مجموع است تفصیل ابن اجمال آنکه خداستگار در نفوس ابن عزیزان ملکه نهاده است و بعد از ان تا سید از نزدیک خویش
 داده است که بسبب آن در فهم حکم و احکام مصالح سیاست ملک غالباً اصابت کنند و همچنان در حق این امت فضل
 خواست که مجتمع نشوند بر باطل و تائبی درین باب نازل کرد پس چون هر دو فضیلت جمع شود ان را می حجت با درین
 توجیه علی ثور یهدی الله النور من شاء اخرج الحاکم حدیث عمر فی خطبه بالجایبه من طرق منها طریق عبد الله
 بن دینار عن ابن عمر قال خطبنا عمر بالجایبه فقال انی تمث فیکم کما تمث رسول الله صلی الله علیه و سلم فیما قال اذ صیکم باصحابکم
 ثم الذین یؤمنهم ثم الذین یؤمنهم ثم نفیوا الکذب حتی یخلف الرجل ولا یشهد الرجل ولا یشهد من اراد منکم
 بحجۃ البیئة فیلزم الجماعة فان الشیطان مع الواحد و هو من الاثنین ابعده الا لا یخلفون رجل بامرأة الا کان ثلثهما
 الشیطان قالها ثلثاً و علیکم بالجماعة فان الشیطان مع الواحد و هو من الاثنین ابعده الا و من ستره حسنه و سائرته
 سیرته فهو مؤمن و منها طریق عامر بن سعد بن ابی وقاص عن ابيه قال وقف عمر بن الخطاب بالجایبه فقال رحم الله
 رجلاً سمیع مقالته فوعاها انی رايت رسول الله صلی الله علیه و سلم وقف فینا کما فی فیکم ثم قال اخفطونی فی
 اصحابی ثم الذین یؤمنهم ثم الذین یؤمنهم ثم کثیر المخرج و یظهر الکذب و یشهد الرجل ولا یشهد و یخلف ولا یشهد
 من احب منکم بحجۃ البیئة فلیزم الجماعة فان الشیطان مع الواحد و هو من الاثنین ابعده الا لا یخلفون رجل بامرأة
 فان الشیطان ثلثها من ستره حسنه و سائرته سیرته فهو مؤمن و اخرج البیهقی من طریق الشافعی عن ابن عیینة عن
 عبد الله بن ابی لیبید عن بن سلیمان بن یسار عن ابيه ان عمر بن الخطاب قام بالجایبه للناس خطیباً فقال ان رسول الله
 صلی الله علیه و سلم قام فینا کما فی فیکم فقال اکرمو اصحابی ثم الذین یؤمنهم ثم الذین یؤمنهم ثم یظهر الکذب حتی ان الرجل
 یخلف ولا یشهد و یشهد ولا یشهد الا من ستره بحجۃ البیئة فلیزم الجماعة فان الشیطان مع الواحد و هو من الاثنین
 ابعده ولا یخلفون رجل بامرأة فان الشیطان ثلثها من ستره حسنه و سائرته سیرته فهو مؤمن قال الشافعی فی اثناء
 کلامه فلم یکن للزوم جماعتهم معنی الا ما علیه جماعتهم من التحلیل و التحریم و الطاعة فیها من قال باقول جماعه المسلمین
 فقد لزم جماعتهم و انما تكون الغفلة فی الفرقة فاما الجماعة فلا تکل فیها کافه غفلة عن معنی کتاب الله ولا ستره ولا
 قیاس ان شاء الله و اخرج الحاکم من حدیث معتمر بن سلیمان عن رجل عن عبد الله بن دینار عن ابن عمر قال قال
 رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یجمع الله هذه الامه علی الضلالة ابد قال یأید الله علی الجماعة فأتبعوا السنن

الاعظم فانه من شذوذ في النار واختلف الرواة على معتمر بن سليمان في تسمية الرجل الواقع بينه وبين
 عبد الله بن دينار بين الحاكم كل ذلك واخرج الحاكم من حديث عبد الله بن طاووس عن ابيه عن ابن عباس ان النبي
 صلى الله عليه وسلم قال لا يجمع الله امتي اذ قال حسنه الامه على الضلالة ابدأ ويذ الله على الجماعة واخرج الحاكم
 عن ابن ابي عمير عن النبي صلى الله عليه وسلم في حديث طويل وسأل به ان لا يجتمعوا على ضلالة فاعطى ذلك واخرج الحاكم
 عن ابي ذر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من فارق الجماعة فبشره فقد خلع ربة الاسلام من عنقه واخرج
 الحاكم من حديث نافع عن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من خرج من الجماعة فبشره فقد
 خلع ربة الاسلام من عنقه حتى يراجعه وقال من مات وليس عليه امام جماعة فان موته ربة جاهلية واخرج الحاكم
 من حديث الحارث الاشعري حديثاً طويلاً في آخره قال رسول الله صلى الله عليه وسلم امركم بخمس كلمات امرني الله
 بهن الجماعة والسمع والطاعة والهجرة والجمعة والجمعة في سبيل الله فمن خرج من الجماعة فبشره فقد خلع ربة الاسلام
 من رأسه الا ان يرجع واخرج الحاكم عن معاذ بن قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من فارق الجماعة فبشره
 دخل النار واخرج الحاكم عن ابن عمر قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من فارق امته او عاد اعرابياً بعد
 هجرته فلا تجتبه واخرج الحاكم من حديث خديفة عن ربعي بن حراش قال ائمت خديفة بن اليمان ليالي سارا الناس الى
 عثمان فقال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من فارق الجماعة وسند الامة لقي السد ولا تجتبه واخرج
 الحاكم عن فضالة بن عبيد عن رسول الله صلى الله عليه وسلم انه قال ثلث لا ينال عنهم رجل فارق الجماعة وعصى امامه
 فمات ما صيأ امته وعبد ابن من سببه فمات وامرأة فاب عنها زوجها وقد كفها بموت الدنيا فموتت بعدة فلا يزال عنهم
 اخرج الحاكم عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الصلوة المكتوبة الى الصلوة المكتوبة التي بعد الكفارة لما بينها والجمعة
 الى الجمعة وشهر رمضان الى شهر رمضان كفارة لما بينها ثم قال بعد ذلك الا من ثلث الا من الاشرار بالله وتكث
 الصفة وترك السنة قلنا يا رسول الله اما الاشرار بالله فقد عرفناه فما تكث الصفة وترك السنة قال اما تكث
 الصفة ان تباع رجلابيك ثم تخالفت اليه فتقاتله بسيفك واما ترك السنة فامخرج من الجماعة واخرج الحاكم
 في حديث خديفة الطويل حين ذكر قوماً يهدون بغيره في قوماً يؤمنون اهل ابواب جهنم قلت فاما امرني ان اذكر
 ذلك قال تلزم جماعة المسلمين واما هم قلت فان لم تكن لهم امام ولا جماعة قال فاعززل تلك الفرق كلها واخرج
 الشيخان من حديث عمر بطرق مختلفة انتم شهداء الله في الارض واخرج الحاكم من حديث ابي زهير الثقفي قال
 سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول يؤشك ان تغرقوا اهل الجنة من اهل النار اذ قال خياركم من شراركم
 قيل يا رسول الله بماذا قال بالشنا الحسن والشاء السيئ انتم شهداء بعضكم على بعض واخرج مسلم من حديث
 ثوبان والمغيرة وجابر بن سمرة وجابر بن عبد الله وسعوية بن ابي سفيان والفاظ لهم تنقارية لانزال طائفه من امتي
 قائمة بامر الله لا يفر من قتلهم اذ خالفهم حتى ياتي امر الله وهم ظاهرون على الناس محتل بهم في حديث لا يجمع امتي
 على الضلالة برؤاقتهم حين حديث ممول باشه برأكم طائفه برحق باشه اخذ بسنت وقائم بواجبات قلت نه يعني

حديث
 صحيح
 صحيح
 صحيح

حجت اجماع لکن المعنی الاول ہوا المشہور الذی حمل علیہ جماہیر الفقہاء والشد علم وازین طرق کثیرہ معلوم می شود
 کہ احادیث بھی از مفارقت جماعت و امر باتباع سواد اعظم چون در الفاظ آن تامل کنیم ہر دو علت از بیان
 آنها می تراود و ہر دو مصلحت از اشارات آن مفہوم می شود علیہ اقامت خلافت کہ منبع چندین فوائد است و دیگر خلط
 ملت از اختلاف اہل آن پس بنا بر نفہم آست کہ صریح حکم در ہمان محل است کہ خلیفہ راشد حکمی فرماید بعد شاوریہ اہل علم
 مثل ایشان یا جمہور ایشان و آن حکم ممکن شود در مسلمین اما اتفاقیات جمہور قہا چون صورت خلافت با آن یار نباشد و ہمچنین
 مذہب خلیفہ چون در فصلی مجتہد فیہ قضا کند واجب الاتباع است لمحق باین اصل منصوص از جهت مشارکت در حد شطری
 و این قصہ بہمان میماند کہ امام شافعی در آیتہ و اذ اصغر بکم فی الارض فلیس علیکم جناح ان تقصروا من الصلوة
 ان حفتلوا ان یفتنکم الخ گفتمہ است کہ منطوق آیت اباحت قصرست در صورت اجتماع سفر و خوف ہر دو سنت و
 اجماع امت لمحق کردہ است با و قصر فی السفر من غیر خوف کثیر درین مسئلہ آنست کہ سفر و خوف ہر یکے از آنها سبب
 تخفیف است و در احکام خلفای راشدین ظن اصابت رای ایشان با این دو مصلحت جمع شد و امر متاثر گشت غایتہ
 الوکاة در ظن اصابت عبد اللہ بن مسعود در سنت و قرارہ و ابی بن کعب در قرارہ و علی مرتضیٰ در قضا و زید بن ثابت در
 فرایض یا خلفاء ہمعنان اند از جهت ثنای جبل ایشان کہ بزرگان غیب تر جمان آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم گذشتہ و
 باعتبار دو مصلحت دیگر متعلق و اتفاقیات فقہای اصحابی حکیم خلیفہ باعتبار مصلحت کہ امام شافعی باین اشارہ
 کردہ حیث قال انما الغفلة فی الفرقة فاما ابجامة فلا یکن فیہا کاتة غفلة عن معنی کتاب ولا سنیہ ولا قیاس
 منطبقہ اصابت است قال عمر رضی اللہ عنہ فاقض با قضی بہ الصالحون و این نیز معلوم بالقطع است کہ اگر در فصل مجتہد
 فیہ حکم خلیفہ را قبول نکنند و ہر یکے بر رای خود رود حکم خلافت مضبوط نگردد و مصلحت اقامت خلافت مستحق نشود
 بلا حظہ ہمین مراتب امام شافعی گفتمہ و اذ رجنا الی التقليد نقول الایمہ ابی بکر و عمر و عثمان قال فی القدریم و علی
 احب الینا و توقف در قول مرتضیٰ مذہب جدید از جهت عدم تکمیل است و عدم اجتماع امت بر قول ادکی یکی از ادوات
 مؤثرہ است اما آنکہ ہر یک از خلفا در وقت خلافت خویش افضل امت بودہ است از حدیث ابن عمر کنا نختار فی
 زمان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فقول ابو بکر خیر بذہ الامۃ ثم عمر ثم عثمان و حدیث مرتضیٰ بذہ ان سید الکہول
 اہل الجنۃ و حدیث ذر بن و ظہور رجحان ابو بکر بروایت اسلے بکرہ ثقی و عریجہ و غیر ایشان و عمر فاروق و فضیلت ابو بکر
 صدیق را بیان کرد و آن متواتر است از دو صدیق گفت اقول اللهم استخلفت علیہم خیر خلقک و عبد الرحمن بن عوف
 در وقت عقد خلافت برای ذمی النورین گفتمہ و اللہ علیہ ان لایا تو عن فضلہم فی نفسہ و مرتضیٰ بر سر سبک کوفہ فرمود
 خیر بذہ الامۃ ابو بکر ثم عمر سفیان ثوری بلا حظہ ہمین اجماعیات گفتمہ است من زعم ان علیا کان احق بالولایۃ منہما
 فقد حظا ابا بکر و عمر و المهاجرین و الانصار و ما اراه یرفع مع بذالہ عمل الی السواد و شافعی گفتمہ اضطر الناس
 بعد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الی ابی بکر فلم یجدوا تحت اذیم السواد خیرا من ابی بکر فلو توارہ رقا بہم و چندین صحابہ
 و تابعین گفتمہ اند کہ صدیق اکبر در قتال مرتدین پیغمبری قائم شد کہ کار اہلبیابود و اما اثبات خلافت خلفا پس

بسیار دارد و از آنجمله آجماع صحابه بر خلافت صدیق اکبر و این مسلک را عبدالله بن مسعود اختیار نموده است قال عبدالله
 بن مسعود ان المسلمون حسنا فهو عند الله حسن و ما اذوه سبيا فهو عند الله سيئ فقد رأيت ابي الصحابه جميعا ان يتخلفوا ابا بكر و استخلفوا
 صدیق اکبر در خلافت فاروق اعظم قال عبدالله بن مسعود ان من الناس ثلثة ابوبکر صین استخلف عمر المحدث و
 اتفاق ناس بر خلافت عمر فاروق بوجهی که پیشکس در آن اشکالی نماند اظهر است از آنکه احتیاج بیان داشته باشد
 پس معنی اجماع اینجا هم متحقق شد لیکن بعد از استخلاف و تسلط و هم چنین قصه اتفاق بر ذمی النورین معلوم و مشهور
 است تاخرین شاعره همین مسلک را اختیار نمودند و بر همان مسلک اکتفا کرده و از آنجمله تفویض امامت صلوة بقصد
 اکبر در ایام مرض در عین وقت استخلاف برین دلیل اعتمد نمودند و جماعه مهاجرین و انصار را ذعان آن کردند اصل
 قصه امامت صدیق از متواترات است و استدلال با امامت بر خلافت مستفیض از اکابر فقهای صحابه مثل عمر فاروق
 و علی مرتضی و ابن مسعود رضی الله عنهم هم ذکر امامت در وقت انعقاد خلافت صدیق اکبر و اذعان مخالف و باز
 ماندن انصار بسبب همین صحیح شده است از حدیث ابوبکر صدیق و عمر فاروق و عبدالله بن مسعود و وجه استدلال
 آما اجمالا پس از آنجهت که اکابر صحابه بان استدلال فرمودند و جمیع امت ان استدلال را تلقی بقبول نمودند و بسبب
 الزام مخالف همان دلیل آمد پس اجماع بر صحت استدلال منعقد گشت اما تفصیلا پس باید دانست که اقامت شخص
 شخص آخر بر مقام خود گاهی بقول می باشد و گاهی بفعل و میباید که فعل متفهم باشد و افهام در هر طبقه و در
 هر زمان مختلف می باشد متخیرن خلیفه خود را بر دوکان می نشاند و مدرس در طبقه درس و پادشاهان عجم بر تخت
 می نشاند چون در اسلام حشده طاعات صلوة آمد همیشه آنحضرت صلی الله علیه و سلم امامت میفرمودند تفویض
 امامت صلوة بصدیق اکبر و دلیل جلی بر استخلاف او آمد و از آنجمله حدیث عائشه و عبد الرحمن لقد هممت ان
 اذعوا با بکر فاعلمه اليه و از آنجمله خطبه آخره که قبل از وفات به پنج شب بوده است و اما جماعه من الصحابه من
 ابن مسعود و ابوسعید و جندب بن عبدالله و ابوهریره و غیرهم ابو عمر صاحب استیعاب بن طریقه اختیار نموده است
 و بران اعتماد کرده و از آنجمله روایاتی بسیار که آنحضرت صلی الله علیه و سلم دیده اند یا صحابه بحضور آنحضرت عرض
 کرده اند و تعبیر جمله آنها خلافت خلفا بوده است و آنهمه تفسیر آیه استخلاف است و آیه تکلمین فی الارض علی
 روایا قلب روایا ابوهریره و ابن عمر دیگر روایا وزن در حدیث ابوبکره ثقیفی شخصی دیده است و آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم تعبیر فرموده اند بخلاف و عرفجه و جماعه روایت کرده اند که آنحضرت صلی الله علیه و سلم خود دیده
 و در نیست که هر دو صورت اتع شده با شوم حدیث لوطی بعضهم بعض من حدیث جابر چهارم روایا و من حدیث
 سمرة بن جندب پنجم روایا و جبل که از آسمان فرود آمد من حدیث ابی هریره و ابن عباس ششم
 مرسل حسن بصره و از آنجمله تعریض جلی آنحضرت صلی الله علیه و سلم بخلاف خلفای ثلثة بحواله اموری
 که تعلق به بیت المال دارد باین بزرگان حدیث جبرین مطعم ان امرأة اتت رسول الله صلی الله علیه و سلم
 اخرجه الشیخان قال الشافعی و فیہ دلیل علی خلافة ابی بکر و حدیث انس یعنی بنو المصطلق و حدیث سهل بن

انے حتمہ بایع اعراب کے لئے صلی اللہ علیہ وسلم حدیث اسے ہریرہ قریباً من معناه واز انجملہ تعریفیں علی انحضرت
 صلی اللہ علیہ وسلم خلافتِ خلفائے ثلاثہ بعض خواص خلافتِ خاصہ در حق ابن بزرگان حدیث ابی ذر قصہ تسبیح کھسبات
 نے ایسی انجملہ ثلاثہ علی الترتیب و حدیث انس نحو اسے ذلک حدیث ابی الدرداء فی امرہ صلی اللہ علیہ وسلم
 للصدیق بالخطبہ ثم امرہ بتمسیر بالخطبہ و حدیث ابی موسیٰ الاشعری نے قصہ الحالیط واز انجملہ فرمود انحضرت
 صلی اللہ علیہ وسلم خلفائے ثلاثہ را کہ ہم انجملہ ثلاثہ نے قصہ تالیسین حدیث عائشہ و سفینہ واز انجملہ احادیث
 واثم بر معالہ مستظرا لامارۃ وفتیکہ خلافت برامی ایشان منعقد شد دلالت نمود بر صحتِ خلافتِ ایشان حدیث علی
 مرتضیٰ و خدیفہ ان تو قر و ابابکر الحدیث و حدیث خدیفہ و غیرہ لا غنی نے عنہا ہما من الدین بمنزلۃ السمع والبصر و
 لفظ بمنزلۃ الرأس من الجسد و حدیث ابی سعید صدق و اما و زبرامی نے الارض فابو بکر و عمر واز انجملہ احادیث و الکر
 ترتیب دولت انحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بدین طریق خواهد بود کہ نبوت و رحمتہ ثم خلافتہ و رحمتہ و فی لفظ خلافتہ
 علی منہاج النبوتہ ثم کمون ملک عضو و در خارج بعد زمان نبوت خلافتِ خلفا حاصل شد و بعد ازان ملک عضو
 پس استہ شد کہ خلافتِ ایشان خلافتہ علی منہاج النبوتہ است و خلافت و رحمت ست از حدیث ابو عبیدہ و معاذ بن
 جبل و خدیفہ و غیر ایشان واز انجملہ اخبار انحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بانکہ خیر الناس قرنی ثم الذین یلوئہم ثم الذین
 یلوئہم ثم یشاء قوم تسبق ایمانہم شہادتہم و شہادتہم بر دایۃ جماعۃ عظیمہ منہم عمر و ابن مسعود و عمران و
 خدیفہ و غیرہم قرنی اول زمان انحضرت بود صلی اللہ علیہ وسلم از سحرت تا وفات و قرنی ثانی زمان یحییٰ بن
 قرنی ثالث زمان ذی النورین بعد ازان اختلافا پیدا آمد و فتنبہا ظاہر گردیدند تفصیل امین اجمال آنکہ
 انحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فتنہ کہ بعد مقتل حضرت عثمان بطہور سب در احادیث متواترہ متکثرہ الطرق بیان
 فرمودند چنانکہ عن قریب کور میگردد و ما قبل انرا ابو جہ متعددہ از صفات مدح مخصوص گردانیدند و ما بعد آن را
 با نوع بسیار از صفات ذم نکو میدند چون ملاحظہ آنہم طرق مینمایم مختلف اند در تعبیر و متحدند در اصل مقصود
 حدس قومی بہر سبب کہ مراد از قرون ثلاثہ تفصیل همان مدت است و تقسیم بقرون ثلاثہ و مدح آن قرون نیست الا
 باعتبار کمال مدبران آن قرون و قایمان بالامر در آنہا و باعتبار شیوع اعمال خیر و ظہور دولت اسلامیہ و انجاش
 سوعود اللہ عزوجل در ظہور دین حق واز انجملہ احادیث و الکر آنکہ ملت اسلامیہ انشو و نامی خواهد بود تا خاتمی بعد ازان
 متناقص شدن گیرد مثل حدیث علقمہ بن کرز و حدیث یحییٰ بن یساف و حدیث ابی ہریرہ و حدیث ابی ذر و حدیث ابی ہریرہ
 افتاد در خارج کہ تا زمان حضرت عثمان اسلام متزاید بود بعد ازان متناقص و دستہ شد کہ خلافتِ ایشان خلافتِ راشدہ
 سببہا است واز انجملہ حدیث ابن مسعود و زررحی الاسلام بسبت و ثلثین سنۃ بعد ازان بطہور فتنہ عظیمہ اندازند
 کہ فان یہلکوا فسیل من قد ہلک پس دورانِ حق الاسلام دلالت میکند بر استقامت امور و علیہ او بر سایر ادیان
 و کثرتِ فتوح و آن معنی خلافتِ راشدہ است پس خلافتِ ابن عزیزان خلافتِ راشدہ آمد واز انجملہ حدیث ابی ہریرہ
 الخلفاء بالوینۃ و الملک بالشام ازینجا دانستہ شد کہ خلافتِ راشدہ بمدینہ خواهد بود و در خارج غیر خلفائے ثلاثہ

قرون ثلاثہ

سنہ ابن النعمان
 در سنہ ۱۲۱

در مدینه اقامت نمودند و از آنجمله احادیث داله بر آنکه عمر بن الخطاب علقی فتنه است و نگاهبان امت از زمین مثل حدیث خدیجه و آن صحیح این باب است و حدیث عبد الله بن سلام دانسته در غیر ایشان و در خارج همچنان واقع شد که در زمان حضرت عمر هیچ فتنه بر نخواست و این بشاره است بخلافت راشد و عمر بن الخطاب از آنجمله احادیث داله بر آنکه حضرت عثمان در وقت فتنه بر حق باشد و مخالفان او بر باطل و در طریق این احادیث کثرت است از سنه این عمر و عبد الله بن حواله و مرثیه بن کعب و کعب بن عجره و ابو هریره و خدیجه و عایشه و غیر ایشان و حضرت عثمان هنگام فتنه خلیفه بود و مخالفان او نزع خلافت او میخواستند پس خلافت او عند الله و عند رسوله ثابت بود و از آنجمله احادیث داله بر لوازم خلافت خاصه با کثرت آن و تشعب طرق آن و استدلال باین لوازم در صورت دارد یکی آنکه معنی خلافت خاصه شقی کنیم و معانی که خلافت خاصه بآن از خلافت عامه صحیح و خلافت جابر و مستقیم شود و بشناسیم با هر یکی را از ان معانی با دله متکاثره در خلفاء اثبات نمائیم و این صورت با قطع دلالت میکند بر مقصود صورت دیگر آنکه بر بعضی لوازم اکتفا نمائیم و آنرا با دله او در خلفاء اثبات کنیم و هر لازمی را دلیلی علی حده تقریر نمائیم و اکثر صحابه و تابعین باین نوع سلوک کرده اند و حقیقت خلافت خلفاء باین مسلک شناخته و این آثار محتمل دو وجه است یکی آنکه بعضی را ذکر کردند و بعضی آنرا حذف نمودند و عماداً علی ما هو معلوم عند هم چنانکه در بعضی اوقات از مقرر مثنی الدلیل یکی را ذکر کنند و از دیگر کسی سکوت و وزند و چنینند اصل استدلال نامشده و در تقریر مسامحتی بکار برده باشند وجه دیگر آنکه غرض ایشان استدلال باشد بیک لازم نقطه چون هر یک مناسب است باصل غرض و منطوق مطلوب و چنینند دلیل ظنی باشد یا خطابی پس از صحابه بسوابق اسلامیه فقط استدلال کردند و جمیع بشاره باجته فقط و جمیع با آنکه حضرت صدیق و فاروق معاطه منتظر الاماره میفرمودند و ازین قبیل است استدلال بقول حضرت عایشه لو کان رسول الله صلی الله علیه و سلم متخلفاً لاستخلف ابابکر ثم عمر و جمیع با آنکه خلفاء در شرع و صف سابقین مقررین اثبات نموده اند و ازین قبیل است استدلال شیخ محی الدین بن عربی خلافت راشد و عمر فاروق اعظم باینضمون که حقیقت نبوت حی و عصمت است و حقیقت خلافت نبوت وجود نمونه از هر یک در خلیفه آنحضرت صلی الله علیه و سلم چون فرمودند که فاروق محدث است و سکیته بر زبان او نطق مینماید و فرمودند که شیطان از طلق فاروق بگیرد و اثبات کردند خلافت نبوت او را و جمیع با فضیلت هر یک که ما خود از حدیث وزن است و از حدیث کثرت تخیر و درین مسلک کثرت است که در احصا نیاید و متضمن بسبب تواند از کلام ما طرق بسیار است کردن فلا نطول الکلام فصل پنجم در تقریر فتنه که آنحضرت صلی الله علیه و سلم بیان فرموده اند که بعد انقضاء ایام خلافت خاصه بظهور رسد و آن ششگانه است بر دو مقصد یکی بیان فتنه که متصل بانقضاء خلافت خاصه پیش آید دوم بیان فتنه دیگر که تا قیام قیامت پیدا شود مقصد اول باید دانست که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در احادیث متواتره بالمعنی افاده فرمودند که حضرت عثمان مقتول خواهد شد و نزدیک بقتل او فتنه عظیمه خواهد برخاست که تغییر او ضاع در رسوم مردم کند و بلاسی آن مستطیر باشد زمانی که پیش از ان فتنه است از اباد و صادق ستودند و بالبعد آن را با صنایع ذم نگویند و استقصا نمودند در بیان آن فتنه تا آنکه مطابقت موصوف بر آنچه واقع شد بر هیچ

نسخه

فردی مخفی نماند و با بلخ بیان واضح ساختند که انتظام خلافت خاصه بان فتنه منقطع خواهد شد و بقیه برکات
 ایام نبوت رومی با احتیاط خواهد آورد و انیمینی راتا بحدی ایضاح کردند که پرده از روی کار برخواست و حجت الله بشو
 آن قائم شد آن خبر در خارج متحقق گشت با نوجه که حضرت مرتضی با وجود سوخ قدم در سوابق اسلامیه و فوراً و صاف
 خلافت خاصه انعقاد بیعت برای او و وجوب نیاید رعیت فی حکم الله نسبت او ممکن نشد در خلافت و در اقطار عرض
 حکم او نافذ نگشت و تمامه مسلمین تحت حکم او سر فرود نیاوردند و جهاد در زمان کورسی الله علیه با کلیه منقطع شد و
 افتراق کلمه مسلمین بطور پیوسته و اینلاف ایشان را بعد کم کشید و مردم بحروب عظیمه با او پیش آمدند و دست او را از تصرف ملک
 کوتاه ساختند و هر روز دایره سلطنت او را ستمابند محکم تر شدن گرفت تا آنکه در آخر سبزه کوفه و ماحول آن برای
 ایشان صافی نماند و همیشه این جللهها در صفات کامله نفسانیه ایشان خللی نینداخت لیکن مقاصد خلافت علی وجهها
 متحقق نگشت و بعد حضرت مرتضی چون معاویه بن ابی سفیان شکر شد و اتفاق ناس بر او بحصول پیوست و فرقت
 جماعه مسلمین از میان برخواست و می سوابق اسلامیه شد و لوازم خلافت خاصه صد و متحقق نبود بعد از ان بادشاهان دیگر
 از مرکز حق و در ترافاوند کمالا متحقق پس خبر آنحضرت صلی الله علیه و سلم با انقطاع خلافت خاصه منقطع نماند و از خبیث متحقق
 اما آنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم اختیار فرمودند بمقتول شدن حضرت عثمان و آنکه ادرحق خواهد بود پس ثابت است بطریق
 بسیار عن ابن عمر ذکر رسول الله صلی الله علیه و سلم فتنه فقال یقیل هلذا فیها مظلوماً اخرج الترمذی و عن عایشه
 ان النبی صلی الله علیه و سلم قال یا عثمان لعل الله یقیمک قیماً فان ارادک علی اخلعه فلا تخلع لهم اخرج الترمذی
 و عن مرة بن کعب و عبد الله بن حوالة و کعب بن عجرة و الفاطمه متقاربه ذکر رسول الله صلی الله علیه و سلم فتنه فترها
 فمرجل متفتح رأسه فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم هذا یومئذ علی الهدی فوثبت فانخذت بفضی عثمان فاستقبلت
 الی رسول الله صلی الله علیه و سلم فقلت هذا قال هذا و هذا الفطابن ماجه من حدیث کعب بن عجرة و اخرج الترمذی و کما
 عن آخرین قریباً منه و فی حدیث ابی هریره سنکون فتنه و اختلاف و اختلاف فتنه قالوا انما تأمرنا قال
 علیکم بالاسیر و اصحابه و اشار الی عثمان و من حدیث عثمان یوم الدار ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قد عهد الی
 عهد اوانا صابر علیه و فی حدیث ابی موسی الثمان و بشره بالجنة علی بنوی نصیبه اما تعیین زمان این فتنه پس
 در حدیث ابن مسعود آمده قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان وحی الاسلام سنزول بعد خمس و ثلثین آدست و
 ثلثین اوسبع و ثلثین سنه فان یبیکوا فیسبل من قد هکت دان یقیم لهم و یقیم سبعین سنه قال عمر رضی
 الله عنه یا نبی الله بما مضی او بما بقی قال لا بل بما بقی و مضمون این حدیث در خارج ظهور یافت زیرا که در سن خمس و ثلثین
 حضرت عثمان مقتول شد و امر جهاد بر هم خورد و باز در زمان معاویه بن ابی سفیان امر جهاد قائم گشت و از ان تاریخ
 بعد هفتاد و سه سال دولت بنی امیه متلاشی شد اما تعیین جتو که این فتنه اینجا خواهد بود پس در حدیث ابن عمر و جماعه
 من الصحابه و هذا حدیث مستفیض الا ان الفتنه ما هنا حیث تطلع قرن الشیطان و در خارج هم چنان واقع شد
 فتنههایی که بعد مقتول حضرت عثمان پیدا شد همه در عراق بوده است و آن شرقتی مرینه است و اما تعیین صورت

و صفت فتنہ اخرج الترمذی عن حذیفہ بن الیمان ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال والذی نفسی بیدہ لا تقوم
 الساعۃ حتی تقتلوا امامکم و تجتلیدوا باسیافکم و یرث ذنباکم بشرکم ہذا حدیث حسن و اخرج احمد عن ابن عیون
 الانصار ان عثمان قال لابن مسعود و بک انی قد سمعت و خففت و لم یس کما سمعت ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
 قال سیقتل امیر و ینتزیعی و انی انا المقبول و لم یس عمر انما قتل محمد واحد و انہ یجتمع علی ذکر ابو عمر
 زرارہ بن عمرو قص علی النبی صلی اللہ علیہ وسلم رؤیاء فقال رایت ناراً خرجت من الارض فحالت بمنی و بین
 ابنی قال لہ عمرو ہی تقول لظنی لظنی بصیر و اعلمی فقال النبی صلی اللہ علیہ وسلم فی تعبیرہ اما النار فیہی فتنہ تکون
 بعدی قال و ما الفتنۃ یا رسول اللہ قال قتل الناس اما ہم و لیست یخرجون خشباً جاز اطباق الرأس و خالف من اصحاب
 دم المؤمن علی المؤمن اخلت من الامار بحسب السیئ انہ محسن ان مت اذرت ابنک و ان مات ابنک اذرتک قال
 فادع اللہ ان لا یدرکنی فداہ اما تعین جمعی کہ یتبع ابن فتنہ خو انہم ذکرہ فقد اخرج الحاکم من حدیث ابن مسعود
 اخذکم سبع فین تکون من بعدی و عداۃ لہا فتنۃ تقبل من المدینۃ قال الراوی فکانت فتنۃ المدینۃ من قبل طلحہ
 و الزبیر باز ان حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بیان فرمودند کہ جمع کہ خلافت ایشان مستطعم شود و بعد از ایشان منقطع گردد
 چند شخص خواهند بود و آسامی ایشان چیست فی حدیث ابی ہریرہ و ابن عباس فی رؤیایہما فیہا ظلمت
 سمناً و عسلاً و سبباً و اصلاً من اسماء الارض فاخذ بہ النبی صلی اللہ علیہ وسلم و علائم رجل آخر ثم رجل آخر
 ثم القطع بالثالث ثم و صیل لہ فعبہ الصدیق بما یدل علی ابتلاء الثالث و اخرج ابو داؤد عن الحسن عن ابی بکر ان
 النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال ذات یوم من رأی منکم رؤیاء فقال رجل انار ایت کان منیراً انزل من السماء فوزنت
 انت و ابو بکر فوججت انت بابی بکر و وزیر ابو بکر و عمر فرجع ابو بکر و وزیر عمر و عثمان فرجع عمر ثم فرجع المیزان فرایا الکریۃ
 فی وجہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و اخرج ابو داؤد عن سمرة بن جندب ان رجلاً قال یا رسول اللہ کان دلواد علی
 من السماء نجار ابو بکر فاخذ بعراقیہا فشر بہ باضعفا ثم جار عمر فاخذ بعراقیہا فشر بہ حتی تضرع ثم جاء عثمان فاخذ
 بعراقیہا فشر بہ حتی تضرع ثم جاء علی فاخذ بعراقیہا فانتشط و انتضح علیہ سہاشی و عن سہیل بن ابی حمزہ قال
 بایع اعراس النبی صلی اللہ علیہ وسلم فقال علی للاعرابی ایت النبی صلی اللہ علیہ وسلم فاسأله ان آتی علیہ اجلہ
 من یقضیہ فاتی الاعراس النبی صلی اللہ علیہ وسلم فاسأله فقال یقضیک ابو بکر فرجع الی علی داخرہ فقال ارجع
 فاسأله ان آتی علی ان بکر اجلہ من یقضیہ فاتی الاعراس النبی صلی اللہ علیہ وسلم فاسأله فقال یقضیک عمر فقال
 علی للاعراس سألہ من بعد عمر فقال یقضیک عثمان فقال علی للاعراس ایت النبی صلی اللہ علیہ وسلم فاسأله ان آتی
 علی عثمان اجلہ من یقضیہ فقال صلی اللہ علیہ وسلم اذا آتی علی ابی بکر اجلہ و علیہ عثمان اجلہ فان استطعت ان تموت
 فمت و اخرج الحاکم عن النس قال بعثنی بنو المصطلق الی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فقالوا سل لنا رسول اللہ
 صلی اللہ علیہ وسلم الی من نرفع صدقاتنا بعدک قال فاتیہ فاسألتہ فقال الی ابی بکر فاتیہم فاخبرتهم
 قالوا ارجع الیہ فاسأله فان حدت بابی بکر حدت فالی من فاتیہم فاخبرتہ فقال الی عمر فقالوا ارجع الیہ فاسأله

اجتلاب علیہ
 روت

انہ یقول ابی بکر
 انہ اشد

شرح ابن کثیر
 فی تفسیر القرآن
 ج ۱ ص ۱۲۲

فان حدث بعمر حدث قال من فأتيت فسالته فقال لى عثمان فأتيتهم فاجر شهم فقالوا ارجع فسله فان شد بعثمان
 حدث فاسل من فأتيت فسالته فقال ان حدث بعثمان حدث فسالته فقال لى عثمان فأتيتهم فاجر شهم فقالوا ارجع فسله فان شد بعثمان
 وسلم خبروا واذك است برحضرت مرفضى جمع نشود و تا لم خاطر مبارک خود تقرير فرمودند و آخرج الحاكم عن علي بن ابي طالب
 قال ان ما عهد اى النبى صلى الله عليه وسلم ان الامة يستفتونى بعدى و آخرج الحاكم عن ابن عباس قال
 قال النبى صلى الله عليه وسلم لعلى اما انك ستلقى بعدى جبهدا قال فى سلامته من دىنى قال فى سلامته من دنياك
 و آخرج ابو يعلى عن علقم ابن ابى طالب قال بينا رسول الله صلى الله عليه وسلم اخذ بيدى و سخن نمشى فى بعض
 سلك المدينة اذ آتينا على حديقته فقلت يا رسول الله ما احسنها من حديقته قال لك انى الجنة احسن منها ثم
 مررنا باخرى فقلت يا رسول الله ما احسنها من حديقته قال لك فى الجنة احسن منها حتى مررنا بسبع حدائق كل
 ذلك اقول ما احسنها و يقول لك فى الجنة احسن منها فلما خلا الطريق اعتنقتني ثم اجلس باكىا قال قلت يا رسول الله
 ما يملكك قال ضغائن فى صدور اقوم لا يند دنها لك الا من بعدى قلت يا رسول الله فى سلامته من دىنى قال فى
 سلامته من دنياك و آخرج احمد عن علقم بن ابي طالب قال قلت يا رسول الله ما احسنها من حديقته قال لك انى الجنة احسن منها ثم
 ياخذ بكم الطريق المستقيم و آخرج الطبرانى عن جابر بن سمرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لعلى انك
 مؤثر متخلف و انك مفعول ان هذه مخصوبة من هذه يعنى الجنة من ربه باذ ان حضرت صلى الله عليه وسلم يراى قعود
 اذان فستنه فرمودند و درنيا تا كيد تمام نمودند و فرمودند شمشير را در ان فستنه بشكند و زه كمانها قطع كنيد
 من حديث سعد بن ارقم قال عند فستنه عثمان بن عفان شهيد ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال انها
 ستكون فستنه القاعد فيها خير من القائم و القائم خير من الماشى و الماشى خير من الساعى قال قلت آذ ايت ان
 دخل على بيتى و بسط يده اى ليعقلنى قال كن ابن آدم و من حديث ابي موسى انه قال فى الفتنه كثر و فيها
 يتكلم و قطعوا فيها اذ تاركهم و اليموا فيها اجواف بيوتكم و كونا ابن آدم و من حديث ام مالك البهزى ذكر رسول
 الله صلى الله عليه وسلم فستنه فقرتها قالت قلت يا رسول الله من خير الناس فيها قال رجل فى ماشيته يؤدى
 حطبها و يعبد ربه و رجل خذ برأس فرسه يخوف العدو و يخونونه و من حديث ابيان بن صيفى حين دعاه على ابي
 الخردج سمع ان جليلى و ابن عمك عهد اى اذا اختلف الناس ان اتخذ سيفاً من خشب و من حديث خباب بن الارت
 عن رسول الله صلى الله عليه وسلم انه ذكر فستنه القاعد فيها خير من القائم و القائم خير من الماشى و الماشى
 فيها خير من الساعى فان اذرك ذلك فكن عبد الله المقبول و لا تكن عبد الله القاتل و من حديث عبد الله بن مسعود
 عن رسول الله صلى الله عليه وسلم تكون فستنه المضطجع فيها خير من القاعد و القاعد فيها خير من القائم و القائم
 خير من الماشى و الماشى خير من الراكب و الراكب خير من المجرى قلت يا رسول الله و متى ذلك قال ذلك ايام الهجر
 حين لا ياب من الرجل جليلته قيم ما مرنى ان ادركت ذلك الزمان قال الكف نفسك و يدك و ادخل دارك الحمد
 و من حديث ابي هريرة قال ابا الناس اظلم فتن كانهما قطع الليل الظلم خير الناس فيها صاحب شارب ماء كل

ع
 محمد بن ابي بكر

رأس غنمہ در جل من دراء اللدب اخذ بغان فرسہ یا کل من سیفہ ومن حدیث ابی بکرہ قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
 لا اتہا ستمون فتن الا تم تكون فتنہ القا عد فیہا خیر من القائم والقائم فیہا خیر من الماشی والماشی فیہا
 خیر من الساعی فاذا نزلت الآسن کان لہ ابل فلیلقی بابلہ ومن کان لہ غنم فلیلقی بغنمہ ومن کان لہ ارض فلیلقی
 بارضہ فقال لہ رجل یا رسول اللہ اریت ان لم یکن لہ ابل ولا غنم ولا ارض قال فلیأخذ حجراً فلیدق بہ علی سیفہ ثم
 یخرج ان استطاع النجا ثم قال هل بلغت ثلثا ومن حدیث محمد بن مسلمة قلت یا رسول اللہ کیف اصنع اذا اختلف المسلمون
 قال تخرج بسیفک الی البحر فحضر بہا بہ ثم تدخل بیتک حتی تاتیک منیۃ فایضیۃ ایدیہا طیۃ ومن حدیث
 وائل بن حجر حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وقد رفع رأسہ نحو المشرق وقد حضرہ جمع کثیر ثم رد الیہ بصرہ فقال
 اتکم الفتن کقطع اللیل المظلم فشدوا امرأاً وعجلاً وقبحہ فقلت لہ من بن القوم یا رسول اللہ وما الفتن فقال یا ذلک
 اذا اختلف سیفان فی الاسلام فاغیر لہما باز آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم خیرت حال مسلمین پیش از فتنہ وشرت
 حال ایشان بعد فتنہ بانصوح بیان آن فرمودند ودرین باب تفصیلاً نمودند بوجوہ بسیار یکے آنکہ فرمودند نزول رحی
 الاسلام خمس وثلثین سنۃ فان یہلکوا فسبیل من قد ہلک پس دوران رحی اسلام عبارت است از وجود جہاد
 و غلبہ دین حق بر ادیان کلمہا با بیکلاف نفوس و اجتماع جموع بر خیر و ہلاک لفظی است جامع جمیع انواع شرور کہ عمده آن
 انقطاع جہاد و وقوع فرقت است در میان مسلمین دوم در حدیث ابی ہریرہ آمدہ الخلافۃ بالمدينة والملك بالشام
 و فی مشکوٰۃ عن عمر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم راہت عملاً من نور خرج من تحت راسی ساطعاً حتی استقر
 بالشام پس یا است را بد و قسم تقسیم نمودن دیکر را بخلافت مسمی کردن دیگر را بملک مع ما تقدم من حدیث ان لہا
 الامریۃ انبوء ورحمۃ ثم یكون خلافة ورحمۃ ثم یكون ملک وعضوض من قوله لعا و عدا اللہ الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنہم
 اول دلیل است بر تباین حالتین و تغایر منزلتین و در خارج چنان واقع شد کہ خلفای ثلاثہ بدینہ اقامت نمودند
 و من بعد ہیج بادشاہی بدینہ متوطن نگشت و اگر حال ملک شام واضح تر منجوا ہی حدیثی دیگر بشنو عن عبد اللہ بن
 حوالة قال قال سول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یا ابن حوالة اذا راہت الخلافۃ قد نزلت الارض المقدسة فقد نزلت
 الزلازل والبلا بیل والامور العظام والساعة یومئذ اقرب من الناس منی یدہ اے اراک سونم نزع اما ان
 صدور رجال احسج البغو من حدیث خدیجة قال حد ثنا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم حدیثین قدر ایت احد ہما
 انا اشطر الاخر حد ثنا ان الائمة نزلت فی جذر قلوب لرجال و نزل القرآن فقرأوا من القرآن و عملوا من السنۃ ثم
 حد ثنا عن رافعہا قال ارفع الائمة فینا ثم الی جبل ثم لیستعظ و قدر نعت الائمة من قلبہ وینقی اثر ما کالوکت او
 کما یجمل کجبر خبثہ علی رجلک فہو یری ان فیہ شیاً و لیس شیء وترفع حتی یقال ان فی بنی فلان رجلاً
 امیناً و لقد راہتنی و ما ابالی الیکم ابا یع لئن کان مسلماً لیردنی علی سلامتہ و لئن کان کافراً لیردنی علی ساعدی فاما الیوم
 لم اکن ابا یع منکم الا فلاناً و فلاناً شک نیست کہ مشاہدہ کردن خدیفہ اختلال امانت را بعد مہین فتنہ مستطیرہ بود
 است چہا رم ظہور کذب خصوصاً در حد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و آثار سلف صالح فی خطبہ عمر رضی اللہ عنہ بانجا

علیہ و علیہ السلام
 زمرہ
 الون نطقه فی النبی
 علیہ و علیہ السلام
 و فیما عطا علیہ کجبر
 یکن الناس ان فیہا
 ریس فیہا
 مودت اولی الامر
 من القلب کجبر

عن النسب سے اللہ علیہ وسلم اذ صلیکم بافغانی ثم الذین یلوہم ثم الذین یلوہم ثم یفیشو الکذب حتی یخلف الرجل ولا یخلف
 ویشہد الرجل ولا یشہد اخرج مسلم عن ابن ہریرۃ عن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انه قال سیکون فی اخر امتی
 اناس یخبرونکم بما لم تسمواہم ولا آباؤکم فایاکم وایاہم واخرج مسلم عن مجاہد قال جاہ البشیرین کعب العدوی الی ابن عباس
 فجعل یحیدہ ویقول قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال فجعل ابن عباس لا یأذن بحدیثہ ولا ینظر الیہ فقال یا ابن عباس
 ما فی لارا ک تسمع لحدیثی احدثک عن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ولا تسمع فقال ابن عباس انا کنا قرۃ اذا سمعنا رجلاً
 یقول قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ابتررتہ ابصارنا واصغینا الیہ باذینا فلما رکت الناس الصعبۃ والذلول لم یأخذ
 من الناس الا ما نعرفت وشک نیست کہ اول عصر ابن مسعود کما وصفت نموده پیش ازین فتنہ بودہ و آخر آن کہ
 بوصف رکتہ الصعبۃ الذلول بیان کردہ بعد دفع این فتنہ است و اکثر این کذب در عراق شیوع یافت در احادیث
 حضرت مرتضیٰ مرویہا و موقوفہا اخرج مسلم عن ابی اسحق قال لما أخذتوا ملک الاشیا بعد علی قال رجل من اصحاب
 علی قال لہم اللہ اعلمی افسد وما و اخرج مسلم عن ابن مسعود قال سمعت المغیرۃ یقول لم یکن یصدق علی علی
 فی الحدیث عنہ الا من اصحاب عبد اللہ بن مسعود و اخرج مسلم عن ابن ابی لیلیۃ قال کتبت الی ابن عباس اسأل
 ان یتب لی کتاباً ویخفی عنی فقال وکذا صح انا اختارہ الامور اختیاراً و اذخفی عنہ قال فدعا بقضائ علی رضی اللہ عنہ
 فجعل یتب منہ اشیا و یمیز بہ الشئی فیقول واللہ ما قضی ہذا علی الا ان یموت من قبل و اخرج مسلم عن طاؤس قال
 اذ قرأ ابن عباس کتاب فیہ قضائ علی فحماہ الا قدر و اشار سفیان بن عیینہ بذراعیہ و اخرج مسلم عن سالم بن عبد اللہ
 بن عمر قال یا اہل العراق ما سألکم عن الصغیرۃ و اذکم الکبیرۃ سمعت ابی عبد اللہ بن عمر یقول سمعت رسول اللہ صلی اللہ
 علیہ وسلم یقول ان الفتنۃ تجئ من ہنہا و اذی بیدہ نحو المشرق من حیث یطلع قرنا الشیطان و انتم یضرب بعضکم
 برقاب بعض و انما قتل منوسی الذی قتل من آل فرعون خطا فقال عزوجل قتلنا نفساً فنجیناکم من النعم و فتناک فتونا
 و ہذا ابو اسحق سبعی و امثال او از علمای کوفہ کہ در حفظ احادیث حضرت مرتضیٰ جد بلوغ دارند اخذ حدیث نمیکردند از
 لشکر بیان حضرت مرتضیٰ بلکہ از اصحاب عبد اللہ بن مسعود و ہذا السبب بعینہ اہل مدینہ از اہل عراق اخذ نمودند و قال
 مالک لم یأخذ عنہم اذ کنا فلما یأخذ عنہم آخرنا و اینہم بہت آنت کہ قبل جمع احادیث بلا ویشہد تمیز رجال و ضبط
 احوال رواۃ علی ما یسعی پس اجتہاد گرفتند و ترک آن احادیث نمودند بالمرہ و بحدیث اہل مدینہ و فتوانای ایشان
 اکتفا کردند چون امام شافعی و امام احمد پیدا شدند احادیث بلا و مجموع گشت و در بحث احوال رواۃ متمکن شدند پس
 حدیث ثقات ضابطین اخذ نمودند بشرط اتصال و سیمۃ داۃ و احادیث مرسلہ و اخبار شہین و شہین ترک کردند و جمع
 اہل حدیث ہمان راہ اختیار نمودند و بہین سبب اہل حدیث و اہل رأی از ہم ممتاز شدند بچشم تعین مردم در بخوبی قرآن
 زیادہ اذ انچہ بر زبان عرب جاہر بود و اکتفا بر قرارہ و عدم تفقہ در ان اخرج ابو داؤد عن جابر بن عبد اللہ قال
 خرج علینا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ونحن نقرأ القرآن و فینا الاعرابی و العجمی فقال فراڈا نقل حسن و سبھی اقوام
 یقبونہ کما یقام القدرح یتعجلونہ و لا ینا جلونہ و اخرج ابو داؤد عن سہیل بن سعد الساعدی قال خرج علینا رسول اللہ

سبحان علی
 یعنی بجز علی

فی هذا المسجد عشرين ومائة من الانصار ما منهم من احدث بحديث لا اذ ان افاه كفاه الحديث ولا يسأل عن
 قبا الا وادانج افاه كفاه القبا وخرج الدارمي عن داود قال سألت الشعبي كيف كنتم تضحون اذا سئلتهم قال
 على النجيرة وقعت كان اذا سئل الرجل قال لصاحبه اقمهم فلا يزال حتى يرجع الی الاول وخرج الدارمي
 عن ابن السكندر قال ابن العالم بدخل فيما بين الله وبين عباده فليطلب لنفسه المخرج وخرج الدارمي عن شعرة
 قال اخرج ابي معن بن عبد الرحمن كتابا فحلف لي بالله انه خط آبيه فاذا فيه قال عبد الله والذي لا اله الا هو
 ما رايت احدا كان اشد على الناطقين من رسول الله صلى الله عليه وسلم ولا رايت احدا كان اشد عليهم من ابي بكر
 رضي الله عنه اني لارمى عمر رضي الله عنه كان اشد خوفا عليهم اذ لهم حشمتهم فاش شدن سوالات مردم در الهيات تا آنکه
 گویند من خلق الله وان معنی در زمان ابو هريرة منفق شد اخرج مسلم من حديث محمد بن سيرين عن ابي هريرة عن النبي
 صلى الله عليه وسلم قال لا يزال الناس يسئلونكم عن العلم حتى يقولوا ان الله فمن خلق الله قال وهو اخذ بيد رجل
 فقال صدق الله ورسوله قد سألتني اثنان وهذا الثالث او قد سألتني واحد وهذا الثاني وخرج مسلم من حديث
 ان سلمة عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يزالون يسئلونك يا باهريرة حتى يقولوا ان الله
 فمن خلق الله قال فسبينا انما في المسجد اذ جادنا من الاعراب فقالوا يا باهريرة ان الله فمن خلق الله قال فاخذ بي
 يفته فرما هم ثم قال قوموا صدق غليلي خشم فاش شدن اخبار بنی اسرائیل در روایت آن از اهل کتاب آن اول
 بیگانه است که با علوم دینی مختلط شد اخرج الدارمي عن جابر بن عمر بن الخطاب رضي الله عنه اني رسول الله صلى الله
 عليه وسلم نسخة من التوراة فقال يا رسول الله هذه نسخة من التوراة فسكت فبعل لغيراً ووجه رسول الله صلى الله عليه
 وسلم تغير فقال ابو بكر رضي الله عنه شلتك التواكل ما ترى بوجه رسول الله صلى الله عليه وسلم فقطر عمري ووجه
 رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال اعوذ بالله من غضب الله ومن غضب رسوله رضيانا بالله رباً وبالاسلام ديناً و
 محمد صلى الله عليه وسلم نبياً فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم والذي نفسي محمد بيده لو بد لكم موسى فاقبضوه وتركتوه
 لتسلتم عن سواد السبل ولو كان حياً واذرك نبوتى لا يعنى وخرج البخاري عن عبد الله بن عباس انه قال يا معشر
 المسلمين كيف تسبون اهل الكتب عن شئى وكتابكم الذي انزل الله على نبيكم صلى الله عليه وسلم اخذت الاخبار
 بالله مخفيا لم اشيب او قد حدتكم الله ان اهل الكتب قد بدلوا من كتب الله وغيروا وكتبوا بايديهم الكتب قالوا انهم
 عند الله ليشتروا بذلك ثمناً قليلاً ولا ينهاكم ما جاءكم من العلم من سئالتهم فلما راى الله ما راى من جلالهم ليسلكم عن
 الذي انزل عليكم وحشم اختراع اوراد وازراب بهيت تقرب الى الله عز وجل زياده برسنت ما نوره والمستترام
 مستجابات مانده التزام واجبات وظهر دورا نفس در دعوت مردمان بان اخرج الدارمي عن الحكم بن المبارك انما
 عمر بن يحيى قال سمعت ابي سحدة عن ابيه قال كنا نجلس على باب عبد الله بن مسعود قبل صلوات الغداة فاذا خرج
 مشياً سمعنا الى المسجد فجاونا ابو موسى الاشعري فقال اخرج اليكم ابو عبد الرحمن بعد قلنا لا نجلس معنا حتى حشرج
 فلما خرج ثمننا اليه جميعاً فقال له ابو موسى يا ابا عبد الرحمن اني رايت في المسجد آتفاً انكزتم ولم آروا الحمد لله

له
 ابي سبانه كان
 در كلامه من بيان
 از انصار خلق

خطبہ حضرت عثمان غنی رضی اللہ عنہ
کہ از شاخ حضرت عثمان رضی اللہ عنہ
سازند خطبہ حضرت عثمان رضی اللہ عنہ

الاخیر قال فما هو قال ان عشت فستراه قال رايت في المسجد قوما جلقا جلوسا يستظرون الصلوة في كل حلقة رجل
وفي ايديهم حصاة فيقول كبروا امة فيكبرون امة ويقول هطلوا امة فيهطلون امة ويقول استجوا امة فيسجون امة
قال فماذا قلت لهم قال ما قلت لهم شيئا انتظروا اياكم وانتظروا افرق قال افلا امرتهم ان يعبدا سيئاتهم وخصمت لهم
ان لا يصيح من حسانتهم ثم مضى وخصبنا معه حتى اتى حلقة من تلك الحلق فوقف عليهم فقال يا ايها الذي اراكم
تصفون قالوا يا ابا عبد الرحمن حصة تعد به العكبر والتهليل والتسبيح قال فعدوا سيئاتكم فانا ضامن ان لا يصيح من
حسانكم شيئا ويحكم بائمة محمد صلى الله عليه وسلم ما اصرع هلكتم مولانا صحابة يتكلم صلى الله عليه وسلم متواذرون
وذا اثار به لم تبل وانيته لم تكسر والذم الذي نفسي في يديه انكم لعلى ملتة من ملتة محمد صلى الله عليه وسلم او
مفتوح باب فضالة قالوا والله يا ابا عبد الرحمن ما اردنا الا الخير قال وكم من مر يد للخير لم يصيبه ان رسول الله صلى الله
عليه وسلم حدثنا ان فوما يفرون القرآن لا يجاوزوا فيه واثم الله ما ادرى لعل اكثرهم منكم ثم تولت عنهم فقال عمرو بن
سنة راينا عاتمة اولك النخل يطأ عنونا يوم النهروان مع الخوارج واتي مصنف ابى بكر بن ابي شيبة قيل لابن عمر نصلت
الصحبة قال لا قيل صلايا عمر قال لا قيل صلايا ابو بكر قال لا قيل صلايا رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا اخال ودفني
شرح السنة كان ابن عمر اذا سئل عن سبوة النبي فقال لا امر بها ولا اتى عنها ولقد صيب عثمان واما اور احد الصليبا
وانها لمن احب احدث الناس وخرج الدار عن ربيعة بن يزيد قال قال معاوية بن جبل رضي الله عنه ليعم العسرة ان
على الناس حتى يقرأه المرأة والصبى والرجل يقول لرجل قدرات القرآن فلم اتبع والله لا تو من به فيهم لعلي اتبع
فيقوم به فيهم فلا يتبع فيقول قدرات القرآن فلم اتبع وقد تمت به فيهم فلم اتبع لا تحظرن مسجد العلي اتبع فيحظرن في بيته
مسجد انلا يتبع فيقول قدرات القرآن فلم اتبع وقد تمت به فلم اتبع وقد احتظرت في بيتي مسجد فلم اتبع والله
لا يتبعهم بحديث لا يجردونه في كتاب الله ولم يسمعوه عن رسول الله صلى الله عليه وسلم لعل اتبع قال معاوية يا ايها
ما جاد به فضالة بازدهم سابق وعطفتوني موقوف بود بررا خليفة بدون امر خليفة وعطفتوني موقوف بود
واخر البير توقف بررا خليفة وعطفتوني موقوف بود بررا خليفة وعطفتوني موقوف بود
اخرج البوداود عن عوف بن مالك الاشجعي قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يقص الا امير او ما موراد فقال
واخرج الدار عن ابن عوف عن محمد قال قال عمر لابن سعود الم انبأ او انبتت انك تقضي ولست با مير كل حار من تولى
قارنا واخرج الدار عن ابن عوف عن محمد قال قال عمر لابن سعود الم انبأ او انبتت انك تقضي ولست با مير كل حار من تولى
انرا جمعوا لها وجمعوا فالحق فيماراد فالحق فيماراد وحق فيماراد فالحق فيماراد وحق فيماراد فالحق فيماراد
واقع نميشد ودر محل اختلاف بخليفة رجوع ميگردند وخليفة بعد مشاوره امر اختيار ميگردد و همان امر مجمع عليه مي شد
وبعد وجود فتنة هر عالمي بر اس خود فتوي مي داد و درين زمانه اختلاف واقع شد و آنچه شهرستاني در كتاب ملل و
نحل گفته که مجرور وفات آنحضرت صلى الله عليه وسلم اختلاف پديد آمد خطاست اختلاف آن ميست که در اشام مشاهير
اقوال متغايره گویند و باخر امري منتج شود و بر همان امر اجماع گفتند اختلاف آنست که هر دو قول مستقر پيدا شود و

ابو الحسنی وکتاب الامیر
بیط الناس و ما یحکم
کلم الامیر و محالی
تکلم بظلمة امیر
ادرا یا را می الناس
بقوله و علی لا یكون
تقیة

المراشد
و انصب للخزانة
او کل شمس من تولى
رجبا

ہر یکے بجانب خود کشد و ہڈی و وضع مخالف خواهد بالجملة همین سفت نوع تغیر در بہترین امت کہ علماء و عباد و ذرا ندید شد
 و منسوخہ غلیظہ کہ بران مرتب گشت آنست کہ طبقات متاخر این تغیر را بہ نسبتا و صفتہا سفت خیال کردند از سنجیت کہ
 اصل او ما خود از سنت بود و لائمه قائم نمودند بر تارک آن یا مقصود در آن آخر جہ الدار عن ابراہیم عن علقمہ عن
 عبد اللہ قال کیف انتم اذا کتبکم فتنہ بہر م فیہا الکبیر و جز بونیہا الصغیر اذ اترک منہا شیئی قیل بیکت استہ قالوا او
 ذلک قال اذا ذہبت علماء و کم و کثرت جملاء و کم و کثرت قرا و کم و قلت فقہا و کم و کثرت امر او کم و قلت امنا و کم و کثرت
 الدنیا لعل الاخرۃ و لقیقہ تغیر الدین و ذہب ہم و نوع قتال در میان مسلمین اخرج ابن ماجہ من حدیث اسید بن اشمس قال
 حدیث ابو موسی حدیث رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان بن یدی الساعۃ لہر جا قال قلت یا رسول اللہ ما الہرج قال
 القتل فقال بعض المسلمین یا رسول اللہ انما نقل الآن فی العام الواحد من المشرکین کذا و کذا فقال رسول اللہ صلی اللہ
 علیہ وسلم لیس یقتل المشرکین و لکن یقتل بعضکم بعضا حتی یقتل الرجل جاره و ابن عمہ و ذاقرا بہ فقال بعض القوم یا
 رسول اللہ و معنا عقولنا ذلک الیوم فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا تترع عقول اکثر ذلک الزمان و یخلف لہ مہا من
 الناس لا عقول لہم ثم قال لا شعری دایم اللہ انی لا ظنہا مدیر و ایاکم دایم اللہ مالی و کم منہا مخرج ان ادر کتبا فیہما
 عہد الینا نبینا صلی اللہ علیہ وسلم الا مخرج منہا کما دخلنا فیہا و اخرج ابن ماجہ من حدیث عبد اللہ بن شداد بن البہا
 عن معاذ بن جبل قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یوما صلوة فاطال فیہا فلما انصرفت قلنا اذ قالوا یا رسول اللہ اطلت
 الیوم الصلوۃ قال انی صلیت صلوۃ رغبۃ و رغبۃ سالت اللہ عزوجل لامتی ثلثا فاعطانی اثنتین و رد علی و احدہ
 سالت ان لا یسلط علیہم عدو و امن غیرہم فاعطانیہا و سالت ان لا ینزلکم غم فاعطانیہا و سالت ان لا یجعل بأسا منہم
 فردا علی و اخرج ابن ماجہ من حدیث ابی قلابہ الجرمی عن ابنی ہمار الرجب عن ثوبان مور رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
 عن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال رویت لی الارض حے رایت مشارقہا و مغاربہا و اعطیت الکمنین الا صفر
 و الاحمر و الابض یعنی الذهب و الفضة و قیل ان ملک لے حیث زومی لک و انی سالت اللہ عزوجل ثلثا ان لا یسلط
 علی امتی جو غایمہم بہ عامۃ و ان لا ینزلکم شیئا و یدین بعضہم باس بعض و انه قیل لے اذا قضیت قضا فلا مرد
 و انی لن سلط علی امتک جو غایمہم و لن اجمع علیہم من بن اقطار ما حے یعنی بعضہم بعضا و یقتل بعضہم
 بعضا و اذا وضع السیف فلن یرفع عنہم الے یوم القیامۃ و ان مما انخوف علی امتی ائمة مضلین و ستعبد قبائل من
 امتی الا و تان و سئل قبائل من امتی بالمشرکین و ان بن یدی الساعۃ و جالین کہ ابین شریکا من ثلثین کلمہ
 بزرعم انہ بتی و لن تزال طائفہ من امتی علی الحق منصورین لا یضربہم من خالفہم حتی یاتی امر اللہ عزوجل و ذہب
 قال شدت ان بعد مقتل حضرت ذی النورین اظہر است از آنکہ بہ بیان محتاج باشد میرزہ ہم شیوع سلف صالح نے
 الترمذی نے تعداد و علامات القیامۃ و ان لیسبت آخرتہ و الامۃ اولہا و اخرج ابن ماجہ من حدیث محمد بن المنکدر عن
 جابر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا لعن آخرتہ الامۃ اولہا فمن کتم حدیثا فقد کتم ما انزل اللہ عزوجل
 و ظاہر است کہ بعد مقتل حضرت عثمان رضی اللہ عنہ اہل شام بتلاشدند بسبت حضرت مرتضی و دستند کہ مذکور است کہ در

اصلا از نسخ من
 عن صاحب اخیل
 و انہ لیسبت الذی
 تراء فی شوم و اراہ
 سہار ذال ان من

از حدیث ابن زبیر
 از حدیث ابن زبیر

اصلا
 الالبس النمل و شعیب
 شعیب و و ما حلقہ
 و بعضی الیہم احباب
 اہل تخریق و ذہب
 بعضہم باس بعضی
 ذہب بعضہم بعضا

وان ما تو افلا تشهدوهم وان لقيتموهم فلا تسلموا عليهم واخرج ابن ماجه من حديث عكرمة عن ابن عباس قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم ينفان من هذه الامم ليس لهما في الاسلام نصيب الا حرجية والقدرية همير وحسم
روافض پيداشند اخرج الحاكم عن علي بن رضی الله عنه قال دعاني رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال يا علي ان
نيك من عيسى عليه السلام مثلاً ابغضت اليه حتى بهتوا امته واجتبه النظرى حتى انزلوه بالمنزلة التي ليس لها
قال وقال علي الا وانه يهلك في محب مطر بما ليس في ومبغض منقر بجملة شنيان علي ان ينهني الا وانه
لست بنبي ولا نوحى الى ولكنى اعلم بكتاب الله وحسنة نبيه صلى الله عليه وسلم بما استطعت فما امرتكم به من
طاعة الله فحق عليكم طاعتي مما احببتكم اذ كرهتم وما امرتكم بمعصية انا وغيرى فلا طاعة لاحد من معصية الله عز وجل
انما الطاعة في المعروف وابن چهار نذيب باطل منشار تولد ساخر نذيب باطله شد بمنزله چهار غلط نسبت تولد امر
شني نوزدهم استخوان فروج بنايل انكه متهم است استخوان خور بنايل انكه بنديت استخوان مغازن دين مانده پيدا اخرج البخاري عن ابي عامر
دائى مالك الاشجعي قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ليكونن في امتي اقوام يستحلون الحر والحرير والخمر
والعازن ولا يدرى لهم اثم الة جنب علم تروح عليهم سارحة لهم فيما يهيمهم رجل لما جته فيقول ارجع الينا غدا فيبئتم الله
ويضع العلم ويبيع اذنين قرودة وخنازير الة يوم القيمة اخرج ابن ماجه من حديث خالد بن معدان عن ابي امامة
الباصل قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تذهب الليالي والايام حتى تشرب طائفة من امتي الخمر فيسئمونها
بغير اسمها واخرج ابن ماجه من حديث ثابت بن السمط عن عبادة بن الصامت قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
يشرب ناس من امتي الخمر باسم يسئمونها اياهم ودجته في كتب تحريج احاديث الرافعي للحافظ ابن حجر العسقلاني
قال روى عبد الرزاق عن ثمر لوان رجلا اخذ يقول اهل المدينة في استماع الغناء واما ان النساء في اذبارهن يقول
اهل مكة في المتعة والصنعة ويقول اهل الكوفة في الشكر كان شرب عبا والله يشتم ارتفاع امن از سلمان
در بيان خود باسباب نكه كي پر كي كشته بود وكي برادر كي تا انكه مختلفه شد نذازيكه بكر و نماز در مسجد تو استند خود
اخرج مسلم من حديث شقيق عن خديفة قال كنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال اخصوا الة كنم بلفظ الاسلام
قال قلنا يا رسول الله اتخاف علينا ونحن باين السائمة الة السبعة قال انكم لا تدرون لعلمكم ان قبيلوا قال
فاتبليسا حتى جعل الرجل مثالا يصلي الا سرا بيتا ويكلم رباست جمعى كه استحقاق رباست نداشتند يا مفضول بودند
مستحقين خلافت عمر من حديث خديفة ويريث دنياكم شراركم اخرج البخاري وغيره من حديث ابي هريرة قال بينما
النبي صلى الله عليه وسلم في مجلس يحدث القوم جاره اعراسه قال من الساعة قال اذا قصيحت الالامنة فانتظر
الساعة قال كيف اضاعتها قال اذا وصيد الامر الة غير اهله فانتظر الساعة واخرج البخاري من حديث عبد الله بن سينا
عن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا امثت امتي المظيطا وخدمتهم ابنا الملوك ابنا فارس الروم
سلط الله شرارنا على خيارنا واعمى در زمان حضرت عثمان متحقق شد بيت و دوم فتور عظيم افتاد در قامت ارکان
اسلام اخرج ابن ماجه من حديث عثمان بن حشيم عن القاسم بن عبد الرحمن بن عبد الله بن مسعود عن ابيه عن جده

ابان كلام معصية
نار در اول درخت جبار
بسته که سبب
افعال جباران
مثل جباران و قدر
قابل تقدیر
بندگان را خالق خالق
دانند

عالم کبریا
تشیب در بعضی فرج
زن و سلطان الوقت
ذات المودع تعلم
الجلد ارفع علم
سارحة یعنی وقت نام
دوشی ایشان از
چراگاه خواجه اولاد
بیکه الماز فاهند
دبسته که سبب
بنگاه خواران
این زاد و نوز

نشود باو مگر آنکه کفر سیرج از وی ظاهر گردد و این مضمون متواتر بالمعنی است فمن حدیث انس ان النبی صلی الله علیه وسلم قال
 لا یبغی ذر اسبع و ارفع ولو لعیب حیثی کان براسه زریبیه و من حدیث ام الحصین انها سمعت النبی صلی الله علیه وسلم یخطب
 فی حجة الوداع وهو یقول و لو استعمل علیکم عبد یقولکم بکم یا یقولکم بکم یا یقولکم بکم یا یقولکم بکم یا یقولکم بکم یا یقولکم بکم
 صلی الله علیه وسلم قال اسمع و الطاعة علی الرسل فیما احب کره ما لم یؤمر بمعصیه اذا امر بمعصیه فلا سمع و لا طاعة و من
 حدیث علی ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لا طاعة فی معصیه انما الطاعة فی المعروف و من حدیث النواص بن سیمان
 قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا طاعة لخلق فی معصیه الخالق و من حدیث عباد بن الصامت قال دعانا النبی
 صلی الله علیه وسلم فبايعنا فقال فیما اخذ علینا ان بايعنا علی السمع و الطاعة فی منسطننا و مکرهنا و عسرنا و یسرنا و اذرة
 علینا و ان لا تنازع الامر الیه الا ان تردوا کفرنا و اوحا عندکم من الله فیہ برهان و من حدیث ام سلمة قالت قال رسول الله
 صلی الله علیه وسلم یكون علیکم امران تعرفون و تنكرون فمن انکر فقد برئ منی و من کفر فقد کفر بکم و لکن من رذایع قالوا انما
 فقتلهم قال لا ما صلوا الا ما صلوا و من حدیث الحارث الاشجعی ان نبی الله صلی الله علیه وسلم قال ان الله تعالی
 امر بکعب بن زکریا بن خمس کلئت ان یعمل یحیی و ان یامر بنی اسرائیل ان یعملوا یحیی فکاد یسقطی فقال له عیسی انک قد امرت
 بخمس کلئت ان یعمل یحیی و ان یامر بنی اسرائیل ان یعملوا یحیی فاما ان یبلغهم و اما ان یبلغهم فقال یا اخی انی اخی
 ان سبقتنی ان اعدب او یخسف لی فجمع بنی اسرائیل فی بیت المقدس حتی امتلأوا المسجد و قعدوا علی الشرف فحمد الله
 و آثنی علیه ثم قال ان الله امرنی بخمس کلئت ان یعملوا یحیی و ان یامر بنی اسرائیل ان یعملوا یحیی فکاد یسقطی فقال له عیسی انک قد امرت
 کتل رجلی اشتری عبداً من خاص باله بوزن او ذبب فقال تده داری و نه اعلی فاعمل و اذ الی عملی فبعل یعل و یهودی
 عمله الی غیر سیده فایم لیسره ان یكون عبده کذلک و ان الله عز و جل خلقکم و وزقکم فاعبدوه و لا تشركوا به شیاً و
 امرکم بالصلاة فان الله ینصب وجهه لعیبه ما لم یلتفت فاذا صلیتم فالتفتوا و امرکم بالصیام فان مثل الصیام کمثل
 رجل معه صرة من مسک فی عصابة کلهم یحیی ان یجد رجلاً یسک و امرکم بالصدقة فان مثل ذلک مثل رجل امره العبد
 فشد و ایدید الی عنق فقدموه لیضربوا عنقه فقال هل لکم الی ان اکتدی نفسی فبعل یقتدی نفسی و امرکم
 بذكر الله کثیر فان مثل ذلک کمثل رجل طلبه العبد و سیرا عافی اثره فاتی حصناً حصیناً فتمسک فیہ فان العبد احسن
 ما یكون من الشیطان اذا کان فی ذکر الله عز و جل قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم وانا امرکم بخمس امرنی به
 بالجماعة و السمع و الطاعة و الهجرة و الجهاد فی سبیل الله و انه من خرج من الجماعة فید شرب فقد خلع ربقة الاسلام من عنقه
 الا ان یراجع و من حدیث انس هريرة قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول من فارق الجماعة و خرج
 من الجماعة فمات فیه جاهلیة و من خرج علی امتی بسیفه یضرب برئاً و فاجرنا لا یجاشی مؤمناً لا یمانه و لا یفی لندی عنده
 فلیس من امتی و من حدیث عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انکم سترون بعد ائمة و اموراً
 تنکرونها قالوا فماتاً مرنا یا رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ادوا الیهم حقهم و سلوا الله حکمهم و من حدیث دائل بن حجر قال قال
 سلمة بن یزید الجعفی رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال یا نبی الله اربابنا ان قامت علینا امراء یسلوننا حقهم یمینونا

فی حجة الوداع
 السواد را و با سیرج
 و خازنه صورت خود شمره

حقاً قال اسمعوا واطيعوا فانما عليهم ما حملوا وعليكم ما حملتم اخرج هذه الاحاديث كلها البغوي سؤم چون سميت براسه
 شخصه منعقد شد و تسلط او مستغرق شد اگر ديگر برون خروج نمايد و قال كند او را بايد كشت افضل باشد از دوسه
 يا ساكرو يا مفضل اخرج البغوي عن عرفة عن النبي صلى الله عليه وسلم قال من جرح علي امي و هم مجتمعون يريدان يفرق
 بينهم فاقتلوه كما ناس من كان واخرج البغوي من حديث ابى نصره عن ابي سعيد الخدري قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 اذا برع الخلفين فاقتلوا الاخر منها واخرج البغوي من حديث ابى حازم عن ابي هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم قال كان
 بنو اسرائيل تسوسهم الانبياء كلما بك نبي خلفه نبي وانه لاني بعدى وسيكون خلفاؤي فليقتلوا قالوا انما امرنا قال فواصبية الاول
 فالاول اعطوهم حصم فان الله سألهم عما اشترعوا منهم واخرج ابن ماجه من حديث عبد الله بن عمرو بن العاص في قصة طويته
 عن النبي صلى الله عليه وسلم قال من بايع امانا فاعطاه صفقة يمينه و غمرة قلبه فليطئه ما استطاع فان جاءه اخريازعه فاضربها
 عنق الاخر حيا رم چون در زمان فتنه خلفا سلوات را تا خبر كنند چه بايد كرد واخرج سلم عن ابى ذر قال قال رسول الله
 صلى الله عليه وسلم كيف انت اذا كانت عليك امر ارميتون الصلوة و يورخرون عن وقتها قلت نعم اما من قال صل
 لوقتها فان اجر كتبها معهم فصل فانها لك نافله نجوم چون از امر از زمان فتنه بعدى در اخذ زكوة واقع شود تدبير حسيت
 اخرج ابوداود عن جابر بن عبدك قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم سياتيكم زكيت فبعضون فاذا جاءكم فسرهبوا
 و خلوا بينهم و بين ما يتفنون فان عدلوا فليألفهم و ان ظلموا فليعلمهم و ارضوهم فان تمام زكوتكم رضاهم وليدعوكم و
 اخرج ابوداود عن جابر بن عبد الله قال قال جابر بن عبد الله قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم فقالوا ان ناسا
 من الصديقين يا تونا فليظلمونا فقال ارضوا مصدقكم قالوا يا رسول الله و ان ظلمونا قال ارضوا مصدقكم و ان ظلمتم شتمتم
 تخلجوا على عبادة در زمان اول ممنوع بود در زمان فتنه محبوب مطلوب اخرج الترمذي عن ابي هريرة قال مر رجل
 من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم ليشرب فيه عيينة من بئر عذبة فاجبسته فقال لواء عزلت الناس فاقمت في
 بئر الشعب فذكر ذلك لرسول الله صلى الله عليه وسلم فقال لا تفعل فان مقام احدكم في سبيل الله افضل من صلوة في
 بئر سبعين عاما الا شجوت ان يفر الله لكم و يدفلكم الجنة اغروا في سبيل الله من قاتل في سبيل الله فواق ناقة
 و جبت له الجنة و اخرج احمد عن ابى امامة قال خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم في سيرة فمر رجل بغار فب
 شئ من ما و قبل فحدث نفسه بان يتيم فيه و يتخلى من الدنيا فاستأذن رسول الله صلى الله عليه وسلم في ذلك فقال
 رسول الله صلى الله عليه وسلم اني لم ابعث باليهودية و لا بالنصرانية و لكني بعثت بالحنيفية السمحة و الذي نفس محمد
 بيده لعذرة او روضة في سبيل الله خير من الدنيا و ما فيها و لمقام احدكم في الصفة خير من صلوة ستين
 سنة اخرج البغوي عن ابى سعيد الخدري قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لو شك ان يكون خير مال السلم الغنم تتبع
 بها شعث الجبال و مواقع القطر كغيره من الفتن و اخرج البغوي عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى
 الله عليه وسلم ستكون فتن القاعد فيها خير من القائم و القائم فيها خير من الماشي و الماشي فيها خير من السا
 من تشرف لها تشرف فمن وجد نجا او معاذا فليعتد به سفهم كس را كه بعت بر هجرت كرده باشد لعرب و زين

منه
 من غير اسم
 را كه بعضى لغوى
 و مشتمل در معنى
 و مفضل لغوى از ان
 كان لغت سازى
 ظالم كان جاهل
 فاشند و جوبى
 بگويد

لهم فانهم ان زمان
 رت و حيان در بار
 و شيدن خير از
 رجا از زمان نيك
 اطلاق كنند

منه
 اين من تعلق الجبار
 تفرغ ليات فتن
 عليه نوع جبار

زمان جائز باشد آخرج النساى عن سلكه بن الاكوع انه دخل على الجحاج فقال يا ابن الاكوع اردت على عقبيك وذكر كلمة
 معانا وبدووت قال لا ولكن رسول الله صلى الله عليه وسلم اذن لنا في البدو هشتم ام معروف ونهى از منكر از واجبات
 اسلام بود در زمان فتنه ساقط شد آخرج الترمذى وابن ماجه عن ابنه بكر الصديق رضى الله عنه قال يا ايها الناس انكم تقرؤن
 هذه الآية يا ايها الذين امنوا عليكم انفسكم لا يضركم من ضل اذا اهتديتم قال ما والله لقد سالت عنها رسول الله صلى الله
 وسلم يقول ان الناس اذ اردوا منكرا فلم يقروه بوشك ان يعيهم الله بعقابه واخرج الترمذى وابن ماجه عن ابنه
 ثعلبة الثقفى في قوله تعالى عليكم انفسكم لا يضركم من ضل اذا اهتديتم قال ما والله لقد سالت عنها رسول الله صلى الله
 عليه وسلم فقال بل اينروا بالمعروف وتناهوا عن المنكر حتى اذ اريت شحاططا عاد وهو من متعبا ذذنيا مؤثرة وراجاب كل ذى
 رأي برأيه ورايت امرا لا بد لك منه فعليك نفسك ودع امرا العوام فان وراكم ايام الصبر فمن صبر فيه من كان من قبض
 على الحجر للعامل فيمن اجر خمسين رجلا يعملون مثل عمله قالوا يا رسول الله اجر خمسين منكم واخرج الترمذى
 عن عبد الله بن عمرو بن العاص ان النبي صلى الله عليه وسلم قال كيف بك اذا ايقنت في حثالة من الناس رجعت عهودهم
 واما ناتهم واختلفوا فكانوا هكذا وشكك بن اصابه قال فيهم نامرني قال عليك بما تعرف ودع ما تنكر عليك بخاتمة نفسك اياك و
 عوامهم وفي رواية الزم بنك املك عليك لسانك وقد ماتت ودع ما تنكر عليك بامر خاصة نفسك دع امرا العامة تخم چون قریش بر
 ملك شجاعف كند حصه از نى نبايد گرفت آخرج ابوداؤد من حديث زى الزردي صاحب رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول
 سمعت رسول الله في حجة الوداع امر الناس ونهاهم ثم قال بل بلغت قالوا اللهم نعم ثم قال اذا تجايفت قریش الملك فيما
 بينها وعاد العطار او كان ريشا قد عموه هشتم صحبت خلفاء در زمان اول سعاد عظيم بود ودر عهد فتنه احراز از صحبت ملوك
 لازم است في المشكوة عن عمر بن الخطاب رضى الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انه نصيب امتى في آخر الزمان
 من سلطانهم شدايد لا يجزئهم الا رجل عرف دين الله فجايد عليه بسانية ديد وقلبه فذلك الذي سبقت له السوابق ورجل
 عرف دين الله فصدة في رجل عرف دين الله فسكت عليه فان رأى من يعلى الخراج حبه عليه وان رأى من يعلى باطل
 انفض عليه فذلك يتجوز على البطاية كلمة يازدهم امضاي قول خليفه در زمان سابق حتى بود ودر ايام فتنه استغنى منقطع شد
 آخرج مسلم عن ابن مسعود قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما من نبي بعث الله في امت قبلة الا كان له من امت
 حواريون واصحاب باخذ دن بسنته ويقعدون بافره ثم انها تخلف من بعدهم خلوف يقولون الا يفعلون ويفعلون
 الا يؤمرون فمن جاهد هم بيده فهو مؤمن ومن جاهد هم بسانية فهو مؤمن ومن جاهد هم بقلبه فهو مؤمن وليس
 وراء ذلك من الايمان حبة خرول في المشكوة عن ابن مسعود قال من كان مستنسا فليستن من قدمات فان الهى لا يؤمن
 عليه الفتنه اولك اصحاب محمد صلى الله عليه وسلم كانوا افضل هذه الامة ابرأ قلوبا واعمقها علما واكلها خلفا
 اختارهم الله لبعثه نبيه ولا قامت دينه فاعرفوا لهم فضلكم واثمهم وانشكوا بما استطعتم من اخلاقيهم وديارهم
 فانهم كانوا على الهدى المستقيم رواه زرير بن اخرج ابن باقر عن العراب بن سارية يقول قام نبي رسول الله صلى
 الله عليه وسلم ذات يوم فوعظنا مو عظة بليغة وجيلت منها القلوب ذرفت منها العيون فقبل يا رسول الله وعظمتنا

له
 او كذا بقدر انفاغ
 على الجحاج بن الجحاج
 و كذا كذا الشريفة
 واقعد على الثبات
 على زينة

له
 او ايفاك الله في
 ابدال ان من والخاله
 لدى القوم وانه من
 او فتنه

له
 او من السلطان انفاغ
 تا وعل الملك
 حله او شوية
 حبة خيرة نفعين بظلم

مَوْعِظَةٌ مَوْعُوعٌ فَأَعْمَدَ لَيْسًا بَعْدَهُ فَقَالَ عَلَيْكُمْ تَقْوَى اللَّهِ وَالسَّمْعَ وَالطَّاعَةَ وَإِنَّ عَبْدًا جَبَشِيًّا وَسْتَرُونَ مِنْ بَعْدِي اخْتَلَفُوا
 شَدِيدًا فَعَلَيْكُمْ لِسْتِي وَسُنَّةُ الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِينَ الْمُهَيَّبِينَ عَضُوا عَلَيْهَا بِالنَّوَاجِدِ وَأَيُّكُمْ وَالْأُمُورَ الْمُحَدَّثَاتِ فَإِنَّ كُلَّ بَدْعٍ
 ضَلَالَةٌ أَخْرَجَ الدَّارِمِيُّ عَنِ الْأَمَشِيِّ قَالَ قَالَ عَبْدُ اللَّهِ أَيُّهَا النَّاسُ أَنْكُمْ سَمِعْتُمْ ثَوْنًا وَيُحَدِّثُ لَكُمْ فَاذْرُوا رَيْبَ مُحَمَّدٍ نَبِيِّكُمْ فَعَلَيْكُمْ
 بِالْأَمْرِ الْأَوَّلِ وَأَخْرَجَ الدَّارِمِيُّ عَنِ سَفْيَانَ عَنْ دَاوُدَ بْنِ أَبِي مَسْعُودٍ يُوصِي الرِّجَالَ وَالنِّسَاءَ
 يَقُولُ مَنْ أَدْرَكَ مِنْكُمْ مِنْ امْرَأَةٍ أَوْ رَجُلٍ فَاسْمِعْتِ الْأَوَّلَ اسْمِ الْأَوَّلِ فَأَنَّكَ عَلَى الْفِطْرَةِ وَمَعْلُومٌ أَنَّكَ وَفَاتِ عَبْدِ اللَّهِ
 بْنِ مَسْعُودٍ فِي آخِرِ أَيَّامِ خِلَافَتِ حَضْرَتِ عُمَانَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَقَعِ شِدَّةٌ وَأَزْدُهُمْ فِي رِحَالَتِ كَيْفَ أَخَذَ أَيُّهَا الْعَالِي فَرَمُودَةَ سَمِعْتُمْ
 فِي الْقَوْمِ أَوْ فِي بَأْسِ شَدِيدٍ لِقَائِهِمْ أَوْ لِقَائِهِمْ وَدَرِحَالَتِ ثَانِيَةِ أَنْخَضَتْ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنَعَ نَمُودًا زَقَالَ أَمْرٌ
 سَوِيكُ فَرَمُودَةٌ لِقَعُودٍ بِأَيْدِيهِ قَدَرُ فَرَقَ اسْتِ دَرَأَنُكَ دَعْوَتِ خَلِيفَتِهِ سَبَبٌ جَوَابًا مِثَالِ امْرُودٍ وَتَحْرِيمِ تَخْلُفٍ وَأَنَّكَ وَجِبِ
 بِأَشَدِّ تَعْوِذٍ حَرَامٌ بِأَشَدِّ خَوْضٍ فِي رِصْتِ بِيْرُودِهِمْ تَضَاعَفَ جَوْرًا أَنَّكَ فِي زَمَانِ مَتَمَّكَ لِسُنَّتِ بِأَشَدِّ أَخْرَجَ التِّرْمِذِيُّ عَنِ
 بِلَالِ بْنِ الْحَارِثِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ أَحْبَبَ سُنَّةَ مَنْ سُنَّتِي قَدِ امْتَنَتْ بَعْدِي فَإِنَّ لَهُ مِنَ الْأَجْرِ
 مِثْلَ جَوْزٍ مِنْ عِلٍّ بِجَاهِ مَنْ غَيْرَ أَنْ يَنْقُصَ مِنْ أَجْرِ هَمِّ شَيْئًا وَمَنْ ابْتَدَعَ بِدْعَةَ ضَلَالَةٍ لَا يَرْضَاهَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ كَانَ عَلَيْهِ
 مِنَ الْأَثْمِ مِثْلُ آثَامِ مَنْ عَمِلَ بِهَا لَا يَنْقُصُ ذَلِكَ مِنْ أَجْرِ هَمِّ شَيْئًا وَأَخْرَجَ التِّرْمِذِيُّ وَابْنُ بَابُوحَةَ عَنْ أَبِي ثَعْلَبَةَ الْخَثْعَمِيِّ
 عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ فَإِنَّ وَرَاءَكُمْ أَيَّامَ الصَّبْرِ فَمَنْ صَبَرَ فِيهَا كَانَ كَمَنْ قَبِضَ عَلَى الْحِمْرِ لِلْعَالِ فِيهِنَّ أَرْبَعِينَ
 رَجُلًا يَعْمَلُونَ بِمِثْلِ عَمَلِهِ قَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ أَرْبَعِينَ شَهْرًا قَالَ أَرْبَعِينَ شَهْرًا وَأَخْرَجَ الْبَغْوِيُّ عَنِ مَعْقِلِ بْنِ يَسَارٍ
 أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ الْعِبَادَةُ فِي الْهَرَجِ كَهَجْرَةِ الْوَيْ جَارِدُهُمْ مَرَّكَ دَرَانِ أَيَّامٌ مَبْتَهَرَةٌ بِأَشَدِّ زَنْدِ كَانِي
 عَنِ السُّبَيْرِيَّةِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا كَانَ أَمْرًا كَمْ خِيَارُكُمْ وَأَغْنِيَاكُمْ أَشْجِيَاكُمْ وَأُمُورُكُمْ شَوْزِي
 بِمِثْلِكُمْ فَظَهَرَ الْأَرْضِ خَيْرٌ لَكُمْ مِنْ بَطْنِيَا وَإِذَا كَانَ أَمْرًا كَمْ شَرُّكُمْ وَأَغْنِيَاكُمْ كَمْ تَخْلَاكُمْ وَأُمُورُكُمْ أَلَيْ نَسَاكُمْ فَبَطْنِ
 الْأَرْضِ خَيْرٌ لَكُمْ مِنْ ظَهْرِيَا بِأَنْزِ دَهْمِ اطِّهَارِ كَلِمَةٍ قَرِيبِ سُلْطَانِ جَابِرِ فَضْلٍ مِنْ جِهَادٍ بِأَشَدِّ أَخْرَجَ الْبَغْوِيُّ عَنِ السُّبَيْرِيَّةِ
 أَمَّا أَنْ رَجُلًا قَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَيْ الْجِهَادِ فَضْلٌ مِنْ سُلْطَانِ جَابِرِ فَضْلٍ مِنْ جِهَادٍ بِأَشَدِّ أَخْرَجَ الْبَغْوِيُّ عَنِ السُّبَيْرِيَّةِ
 عَنِ الْجَمْرَةِ الْوَسْطِيِّ فَاعْرَضَ عَنْهُ فَلَمَّا رَفِيَ حِمْرَةَ الْعُقَيْبَةَ وَوَضَعَ رِجْلَهُ فِي الْغُرْزِ قَالَ ابْنُ سَائِلٍ قَالَ أَنَا ذَا يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ
 فَضْلُ الْجِهَادِ مِنْ قَلْبَةٍ حَقٌّ عِنْدَ سُلْطَانِ جَابِرِ بَارِزٍ وَقَائِعِ عَجِيبَةٍ وَقَعِ شَدِيدٌ بِلِسَانِ حَالِ دِلَالَتِ كَرْدِ بَرَانِكِهِ بَعْدَ زَيْنِ
 تَارِيخِ بَرَكَاتِ أَيَّامِ نُبُوتِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي الْمَشْكُوتَةِ عَنِ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ نَبِيُّ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِمَرَاتِ نَقَلَتْ يَا رَسُولَ
 اللَّهِ ادْعُ اللَّهُ فَيَهِنُ بِالْبِرَّةِ فَصَمَّهِنَّ ثُمَّ دَعَا فَيَهِنُ بِالْبِرَّةِ قَالَ خُذْنِي فَاثْبَتْنِي فِي فِرْزِ وَدِكْ كَلَامِ رَدَّتْ أَنْ تَأْخُذَ مِنْهُ
 شَيْئًا فَادْخُلْ فِيهِ يَدُكَ فَخُذْهُ وَلَا تَشْرُفْ شَرًّا فَخَلَّتْ مِنْ ذَلِكَ التَّمْرَةَ كَذَا وَكَذَا مِنْ وَشَقِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَلَنَا نَأْكُلُ مِنْهُ
 وَنَطْعِمُ وَكَانَ لَا يَفَارِقُ حَيُّوِي حَتَّى كَانَ يَوْمَ قَتْلِ عُمَانَ فَانْهَاقَ وَقَدْ قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ فِي ذَلِكَ يَوْمَ قَتْلِ عُمَانَ رَضِيَ
 اللَّهُ عَنْهُمُ الْيَوْمَ صَمَّانٌ هَمُّ الْجَرَّابِ هَمُّ الشَّيْخِ عُمَانَ + أَخْرَجَ الْبَغْوِيُّ عَنِ نَافِعِ بْنِ عَبْدِ عَمْرِو بْنِ قَالِ تَخَذَ
 رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَاتِمًا مِنْ دَرِينِ دُكَّانِ فِي بَدْرَةَ ثُمَّ كَانَ بَعْدَ فَيُذِي بَرِيًّا كَبْرُثَمُ كَانَ بَعْدَ فَيُذِي بَرِيًّا كَبْرُثَمُ كَانَ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا إِذْ بَدَأَ فَخَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ وَإِنَّ كَثِيرًا لَكُنَّا عَنْهَا كَافِينَ
 وَإِنَّ أَوْلَى النَّاسِ لَشَأْنُهُمْ إِذْ يَدْعُونَكَ تَسْتَغِيثُ قُلْ إِنَّ شَأْنِ اللَّهِ كَبِيرٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ
 وَإِنَّ أَوْلَى النَّاسِ لَشَأْنُهُمْ إِذْ يَدْعُونَكَ تَسْتَغِيثُ قُلْ إِنَّ شَأْنِ اللَّهِ كَبِيرٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ
 وَإِنَّ أَوْلَى النَّاسِ لَشَأْنُهُمْ إِذْ يَدْعُونَكَ تَسْتَغِيثُ قُلْ إِنَّ شَأْنِ اللَّهِ كَبِيرٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ

بعثني يد عثمان حتى وقع بعدني برأيس نقتله محمد رسول الله واخرج البخاري عن انس رضي الله عنه قال كان
عائش النبي صلى الله عليه وسلم في يده وفي يدي بكر بعدة في يد عمر بعدة لاني بكر قال فلما كان عثمان جلس على برأيس
فاخرج النخاع فجعل يعيث به فسقط قال فاخلفنا ثلثة ايام مع عثمان فنزح البير سلم بجده واخرج ابو عمر قال قام عامر
بن ربيعة يصلي من الليل حين نسي الناس في الطعن على عثمان فصلى من الليل ثم نام فأتى في المنام فقيل له قم فاسأل الله
ان يُبيدك من الفتن التي آغاد منها صالح عباد الله فقال صلى الله عليه وسلم في رواية البخاري اخرج ابو علي
من احوال السيد المجتهد الحسن بن علي رضي الله عنهما انه قام خطيباً فقال ايها الناس رايت البارحة في منامي عجباً
رايت الرب تعالى فوق عرشه فجاء رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى قام عند قائمته من قوائم العرش فجاء ابو بكر
فوضع يده على منكب رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم جاء عمر فوضع يده على منكب ابي بكر ثم جاء عثمان فكان بيده
رأسه فقال سل عبادك فيم تشكوني فابعث من السماء منزلاً بان من دم في الارض قال فقيل لعلي الا ترى ما يحدث
بحسن قال تحدث بما رايت اخرج ابو عمر عن سعيد بن مسيب ان زيد بن خزيمة توفي زمن عثمان بن عفان فسبحي ثوب
ثم انهم سمعوا جملته في صدره ثم تكلم فقال احمد احمد في الكتاب الاول صدق صدق ابو بكر الصديق الضعيف في نفسه
القيومي في امر الله في الكتاب الاول صدق صدق عمر بن الخطاب القوي الامين في الكتاب الاول صدق صدق عثمان
بن عفان على منها جسم منقش اربع وثلاثين سنين آتت الفتن والكل شديد الضعيف وقامت الساعة وسياتكم
خير برأيس و ما برأيس ثم هلك رجل من بني خنيس فسبحي ثوب فسمعوا جملته في صدره ثم تكلم فقال ان احنا
بنو الحارث بن الخزرج صدق صدق وقر قول سعيد بن مسيب قريباً في ذناب الصالحين بسبب الفتن بازا جارا هل
كتاب ما ينفسون خبراً دنداً اخرج الطبراني ان عمر بن الخطاب قال لكعب لا جبار كيف تجده نعتي في التوراة قال خليفة قرآن
من عهد امير شديداً لا يخاف في الله لومة لائم ثم يكون من بعدك خليفة تقتله امته ظالمون ثم يقع البلا بعدة
وفي الرياض عن كعب قال والله نفسي بيده ان في كتاب الله المنزل محمد صلى الله عليه وسلم ابو بكر الصديق
عمر الفاروق عثمان الامين فاشهد الله يا شعوية في امر نه الامم ثم نادى الثانية ان في كتاب الله المنزل ثم اعاد
الثالثة اخرج ابو عمر في الاستيعاب عن عبد الله بن سلام قال لقد فتح الناس على انفسهم يقتل عثمان باب فتنة لا يتعلق
عليهم الا قيام الساعة واخرج ابو بكر عن يوسف بن عبد الله بن سلام عن ابيه عن جده قال لا تسلموا سيوفكم فلتن سلتمونا
لا تقموا الية يوم القيمة اخرج احمد عن جرير بن عبيد بن جراح في قصة بعث رسول الله صلى الله عليه وسلم اياه الى اليمن حتى قال ثم لقيت
ذاعرو فقال لى يا جرير انكم لن تروا ابخيراً اذ ايلك اميراً ثم تم في آخره اذ كانت بالسيف غضبتكم غضباً للوك ورضيتكم
رضى اللوك بازا صحاب نحضرت رسول الله صلى الله عليه وسلم خبراً دنداً بعظم ابن قضيه ورفقت نمودند اخرج ابو بكر عن
سعيد مولى ابن مسعود قال قال عبد الله والله لئن قتلوا عثمان لا يصيبوا منه خلفاً اخرج البغوي قال لوالدرداء
ان الناس كانوا ورثاً لا شوك فيه فاسجوا شوكة لا درق فيه اخرج ابو عمران ثمامة بن عدي امير عثمان على الصنعا
خطب يوم بلع موت عثمان فاظالم البكار ثم قال هلذا حين انتزعت خلافة النبوة من امة محمد صلى الله عليه وسلم

وصارت ملكا و جبرية من غلب علی شے اكله سخن در میان اختلاف زمان سابق و لاحق بطول انجامید و نزدیک آمد که
 رشته ترتیب از هم گسسته شود سخن از خود بگذشت بس کن + نفسش آتشین ضبط نفس کن + اکنون با صل مقصد
 نمود کنیم نقل متوازی که در شریعات نقلی مقصد تر از ان یافته میشود و ثبوت پیوسته که آنحضرت صلی الله علیه وسلم
 نرفته را که نزدیک مفضل حضرت عثمان پیدا شد مطمح ایشان خسته اند و آزار بخصیله که زیاده ازان در شرایع یافته نشود
 بیان فرموده اند و آزار احد فاصل نهادند میان ان خیر و زمان شر و گواهی داده اند که در نبوت خلافت علی شریح النبوة
 منقطع شود و ملك عضو ض پیدا آید و معنی لفظ عضو ض دلالت میکند بر سهو و مقاملات و حمیدین یکی بر دیگری و منازعت
 یکی با دیگری در ملك و کبذا در احادیث بسیار خلفای ثلثه را در یک حکم جمع کردند تا آنکه ظن قومی بهم رسید که هر سه بزرگانی
 مرتبه من المراتب متفق اند و غیر ایشان در ان مرتبه شریک ایشان نیست و در بعض احادیث لفظی که مشعر با لفظ خلافت
 باشد ارشاد فرمودند در حدیث سحرک جبل بروایت حضرت عثمان دهنس ذکر هر سه بزرگ رفت و در قصه حاطب بروایت ابو
 ذکور هر سه فقط و در حدیث وزن با امت بروایت جمعی ذکر هر سه و در بعض الفاظ ثم رفع المیزان و در روایات ظاهر هم چنان
 و در حدیث ابن عمر گنا شخیر الحدیث بیان همین سه بزرگ بعد از ان ابن عمر گفته است نسکت و در روایات نوط بعضهم بعض ذکر
 همین هر سه و در روایات دیگر دلیلی من اسماء مذکور هر سه و در مرتبه چهارم انشای عرقه ظاهر گردید و در قصه سوال بنی مطلق
 بعد ذکر هر سه فتبا لکم و در قصه تاسیس مسجد و وضع احجاز لفظ حصر که هم الخلفاء وارد و در قصه اشتراکی قلائص بعد ذکر
 هر سه عزیز گفته شد فتبا لکم و در قصه تسبیح حصی بر همین سه کس اکتفا رفت و در قصه نزول رحی الاسلام زمانی معین گشت که با هم
 وجه برین قسمه دلالت نمودند بعد از ان فرمودند فان یکیلکو انفسیل من هلك دان یقیم لهم و یقیم لهم سبعین عاماً قال البغوی
 اراد بالدين الملك قال ابو سلیمان و یثبه ان یكون ارید بهذا ملك بنی امیه و انتقاله عنهم الی بنی العباس و كان با بین
 ان استقر الملك لنبی امیه الی ان ظهرت الدعاة بخراسان و ضعف امر بنی امیه و دخل الوهن فیه نحو من سبعین سنة
 و در حدیث الخلفاء بالمدینه و الملك بالشام تعیین مکان واقع شد الی غیر ذلک ممالا یحصی باقیما ندانکه در حدیث ابی بکر
 لفظ وارد شده الخلفاء بعدی ثلثون سنة حقیقت معنی آن نیز باید دانست که خلافت خاصه منتظم مرکب است از دو وصف
 و وصف اول وجود خلیفه خاص و وصف ثانی نفاذ تصرف و اجتماع کلمه مسلمین و انتفا بر مجموع حاصل میشود بنی کی ازین
 دو وصف و بنی بر دو معنی و حکمت الهی مقتضی تدریج است بین کل ضیق پس در حالت او این مجموع مفقود شد بفقده وصف
 اجتماع کلمه مسلمین و عدم نظام ملک پس حضرت مرتضی البصغات کامله خلافت خاصه اقصان داشتند و خلافت ایشان شرعاً
 منعقد شد لیکن فرقت مسلمین پیدا گشت و تصرف ایشان در اقطار ارض نفاذ نیافت چنانکه با دشا هی عادل مدینه
 را در مدرسه نصب میفرماید و طلبه علم را امر کند که از جناب او استفاده کنند لیکن طلبه علم را با اتفاقات بسیار که بعضی آن
 با اختیار ایشان باشد و بعضی بغیر اختیار و در استفاده بالفعل صورت گرفت درین وقت هر دو استعمال صحیح باشد میتوان
 گفت درین مدرسه مدرسی هست اما مردم بروی نمی خوانند و جمع نمیشوند و نیز میتوان گفت که درین مدرسه مدرسی نیست
 یعنی منصف مدرس بالفعل فیما سخن نسیه هم چنان خلیفه خاص منصف باوصان کامله موجود است و خلافت او بالفعل

Marfat.com

فتقرضوا له فقبض رسول الله صلى الله عليه وسلم حين را حتم ثم قال اظنكم انكم سمعتم ان ابا عبدة قد م لشيء من البحرين
قالوا اجل يا رسول الله قال لبشر واد اربوا اما يستركم فوالله ما الفقرا خشى عليكم ولكنى خشى عليكم ان تبسط الدنيا
كما بسطت على من كان قبلكم فتنافسوا كما تنافسوا فتهلككم كما اهلكتم في الشكوة انه يخرج في امتي اقوام تجارى بهم نيك لا يهتدون
كما تجارى الكلب لصاحبه لا يتقى منه عرق ولا مفصل الا ذلة تشبيهه ووم كمان مبركة در زمان بشر در همه كس شرير بوده
اند و عنایت نامی الهی در تهذیب نفوس بیکار افتاد بلکه اینجا اسرار عجیب است عیب می جمله بگفتی هنرش نیز بگو + نفی
حکمت مکن از بهر دل عامی چند + در هر زمانه طائفه را بهیچ انوار و برکات ساخته اند آخر ج مسلم بر دایه جماعه تا زل
طائفه من امتی قائمه با مرشد لا یضرهم من خذلهم او خالفهم حتى یاتی امر الله و هم ظاهر و ان علی الناس اخرج ابن
ماجه عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الاسلام بدأ غریبا و سيعود غریبا فطوبی للغرباء و آخر ج ابن ماجه عن انس
بن مالك ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ان الاسلام بدأ غریبا و سيعود غریبا فطوبی للغرباء و آخر ج ابن ماجه عن عبد الله قال قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الاسلام بدأ غریبا و سيعود غریبا فطوبی للغرباء قال قيل ومن الغرباء قال النزاع من القابل فان خرج ابن
من عمر بن الخطاب خرج یوما الی سجد رسول الله صلى الله عليه وسلم فوجد منا ذین جبل قاعداء عند قبر النبی صلى الله عليه وسلم یبکی فقال یبکی شیء
سمعت من رسول الله صلى الله عليه وسلم سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم یقول ان نیر الیبار شرک و ان من عادی الله ذلیا فقد بارز الله
بالتحاربة ان الله یحب الابرار الاتقار الاخفاء الذین اذا غابوا لم یفتقدوا و ان حضروا لم یدعوا و لم یعرفوا قلوبهم
مصایح الهدی یخرجون من کل غیره مظلمة و هر چند درین زمانه این مردم کسب اند اما بوجوه از وجوه بهتر اند از اشخاص
بسیاری از زمان سابق اخرج الترمذی و ابن ماجه و غیرهما عن ابی ثعلبة الخشنی فی حدیث طویل آخره فان در اولکم ایام
فمن صبر فیهن کان کن قبض علی البحر للعامل فیهن ابر خمسين رجلا یعملون مثل عملی فالوا یا رسول الله ابر خمسين منهم قال جبر
خمسين منکم و فی مشکوة عن ضلیفة قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم یقول لغرض الفتن علی القلوب کالحصیر عود
عود آفاتی قلبی اشیر بها کنت فیہ نختة سودا و اذتی قلبی انکر بانکنت فیہ نکتة بیضا و حتی تصیر علی قلبین ابغض مثل
فلا تضره فستنه مادامت السموات و الارض و الاخر ائود و فریاد کالکوز مجیلا لا یقرت معروفا و لا ینکر منکر الا ما اشرب
من نواه اخرج مسلم باز آنحضرت صلى الله عليه وسلم ابن عمر بانرا که در هر طبقه اقل لیل میباشد تقسیم فرمود ندب به
طبقه و در هر طبقه خاصیتی نهادند معنی این کلام بغایت دقیق است اخرج ابن ماجه عن انس بن مالک عن رسول الله صلى الله عليه وسلم
قال امتی علی خمس طبقات فاربعون سنة اهل بیه و تقوی ثم الذین یلوونهم الی عشرین و مائة سنة اهل تراحم اهل تراحم اهل تراحم ثم
الذین یلوونهم الی ستین و مائة اهل تدابر و تقاطع ثم الهرج الهرج الهجاء و فی رواية عنه قال رسول الله صلى الله عليه
وسلم امتی علی خمس طبقات کل طبقة اربعون عاما فانما طبقتی و طبقة اصحابی فاهل علم و ایمان و اما الطبقة الثانیة ما بین
الاربعمین الی الثمانین فاهل بیه و تقوی ثم ذکر نحوه تفصیل این اجمال آنکه در هر زمان جمعی بسنت سنیه قایم خواهند بود
ان قلوبا از این قایمین علی الحق بر یک صفت نیستند در هر طبقه وجه قرب دیگر خواهد بود در صورت قیام بسنت سنیه دیگر طبقه
اولی چهل سال است از هجرت حضرت نیر البشر صلی الله تعالی علیه آله و سلم تا وفات حضرت مرتضی رضی الله عنه و وجه قرب

ع
اکثر من کل شیء
من کل شیء
داواض رده و تجاری
ای ترس از بیهوشی
و غافل از بیهوشی
البین
جمع کلش و ان کلم
فی البدع ۱۲
عنه ان یعلق الفتن
و ذل علی القلوب
تذکره کما فی
تصانح الصبر و الصبر
بعد واحد و عود
بالتفهم و عود
و اشهرها ای الطیبة
و اکثرها ای شیخ
ذکر الیضا و جود
الباغی و صبر
المسکون الی اول
تذکره الی کل
من الی عود و عود
الریة یعنی اللون
المعبر من الی
الاول و شیخ الی
و تذکره النادر و کما
بنی الی علی
اما الی شیخ

درین طبقه ایمان و علم است یعنی قوت تصدیق شرائع و اعتقاد تمام بحفظ مسعوت از جناب آنحضرت صلی الله علیه و سلم و آنرا
غیبت کبری نیستن و از همه گسستن و بجانب و متوجه شدن و اصل درین وجه آن است که قبل بعثت آنحضرت صلی الله علیه
و سلم عالم بکفر و جاهلیت مملو شده بود و او ضاع فاسده ظاهر و باطن ایشان را در گرفته و هیات دنیوی خسیسه دل ایشان را مشغول
ساخته تا گمان مدبر السموات و الارض و داعیه هدایت در قلب شریف آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرو ریخت و علومی که ابتدا
بآن فغاند بود بر قلب مبارک وی صلی الله علیه و سلم نازل فرمود و هر کرا فطرت سلیمه بود آن داعیه در دل او منطبق شد آن
علم در عقل و منکس گشت و آن جماعه سلیم الفطرت بر منازل شغنی بوده اند طائفه مخلوق بر استعدادی که شبیه با استعداد انبیاء
بود و نمونه از نبوت در جوهر طبیعت ایشان مودع ایشان سر و فراموش آمدند و بشهادت دل آن داعیه و آن علوم را تلقی
نموده اند و پاره از تحقیق نصیب ایشان شد و طائفه استعداد و تقلید تمام در قبول انعکاس آن داعیه و آن علوم نمودند
و حصه از سعادت یافتند و کلاً و عد الله الحسنى هر که از الطباع و در تر ازین رحمت کامله محروم تر اینجا اعمال و اخلاق
مقصود و بالتبع بود و ملحوظ بالعرض و در طبقه ثانیه وجه قرب عمل شرائع اسلامیه بود و فیض آن و نوافل آن و جناب از
مخبرات و کمالات و دل ایشان از همه گسسته باین اعمال متوجه شد ازین اعمال نوری بر رخا و بر دل ایشان مستولی گشت بر
نور بودند و همراه آن نور گذشتند و هم اهل البر و التقوی و در طبقه ثالثه اعمال خیر بسبیل عادت و ریاضات شد و هر کس ناگس
بصور اعمال متلیس و فرق در میان محق و مبطل باعتبار صور اعمال مانند هر که بر حسن اخلاق و لین جاد صفای دل منظور بود نور
این اعمال تزیین و تهذیب او نمود و هر که چنین بود صرف اعمال در این قرب تر ساند زیرا که اعمال ایشان از نیت قویه بر رخا
و نور آن اعمال قلب آنجماعه عائد شد و هر که باین صفت بود موانع قبول اعمال را نتوانست از خود دفع کردن بخلاف
طبقه پیشین که مساهلت در نیت عادت آن قوم نبود و در اعمال رسم ایشان و هم اهل التواصل و التواحم و در طبقه رابعه
او ضاع فاسده دنیات کاسده ظاهر تر شد نور اعمال بدون گوشه گیری و خلوت نشینی و انقطاع از قبائل و عشایر از
صحت خلق دور شدن بیشتر گشت هر که درین طبقه نوری حاصل کرد بغیر اعتراف و ترک صحبت با انام دستش نداد و هم اهل التوا
و التقاطع و در طبقه خامسه دوره برگشت و نظر الهی بر ملکات نفس افتاد که با اعمال و اذکار کسوت کرده و در جدر لطیفه
عقل و نفس و قلب پامی محکم میکند و هم اهل المقامات و الاحوال و همچنین در هر طبقه و صفی که مدار نظر الهی همان میباشد علم
است و الکلام فی هذا الطول و لنقتصر بهنا علی التفسیر الطبقات خمس ازین صحبت میتوان شناخت که عبد الله بن عمر و عبد الله
بن عباس عایشه صدیقه و امثال ایشان رضی الله عنهم در کدام منزلت بوده اند و سعید بن السیب و فقهای سبعة و
سعاصران ایشان در کدام مرتبه تنبیه سو هم باید دانست که معاویه بن ابی سفیان رضی الله عنه یکی از اصحاب آنحضرت
بود سلی الله علیه و سلم و صاحب فضیلت جلیله در زمره صحابه رضوان الله علیهم زنهار در حق او سوزن سخن و در ورطه
سیاه و نه افقی تا مرتب حرام نشوی اخرج ابوداود عن ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا تسبوا اصحابی
فواللهی نفسی بیده لو افن احدکم مثل احد ذهاباً ما بلغ مداحهم ولا نسیغه و اخرج ابوداود عن ابی بکره قال قال
الله صلی الله علیه و سلم للمحسن علی ان ابی ذر اسید و ابی ارجوان یصلح الله به بین فیسئین من امتی و فی روایة لعن الله

این کلمات را در هر کس که در این کلمات است

این کلمات را در هر کس که در این کلمات است

ان یصلیٰ علیہم من فرشتین من المسلمین عظیمین وخرج الترمذی من حدیث عبدالرحمن بن عمیرة وکان من اصحاب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم عن النسب صلی اللہ علیہ وسلم انه قال للعویت اللہم اجعلہ ما دیا مہویاً واندیدہ وخرج ابن سعد وابن عساکر عن سلمة بن مخلد قال سمعت النسب صلی اللہ علیہ وسلم یقول للعویت اللہم علیکم کتاب لکن لہ فی البلاد و فی العذاب وخرج الترمذی من حدیث عمیر بن سعید سمعت النبی صلی اللہ علیہ وسلم یقول اللہم اغیبہ وغل فیہ بران دلالت میکند زیرا کہ از طرف کثیرہ معلوم شد کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم معلوم فرمودند کہ وی فی وقت من الادات خلیفہ خواهد شد و آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم چون شفقت وافرہ بر امت داشتند کما قال اللہ تعالیٰ حرر لیس علیکم بالمومنین رکوت رحیم پس رافت کاملہ آنجناب صلی اللہ علیہ وسلم نسبت امت اقتضای فرمود کہ خلیفہ ایشان را و عابدیت و اہمیت نماید وخرج الدلمبی عن الحسن بن علی قال سمعت علیاً یقول سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول لا تہب الایام واللیالی حتی یملک معاویة وخرج الأجر فی کتاب الشریعة عن عبید الملک بن عمیر قال قال معاویة رضی اللہ عنہ ما زلت فی طمع من الخلفاء منذ سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول یا معاویة ان ملکت فاحسن و قد صح من حدیث ام حرام ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال اول حیش من امتی یغزون البحر قد اوجبوا وکان اول من غزانی البحر معاویة فی زمن عثمان بن عفان وکان ام حرام فی حیشہ و مات بعد ما خرجت من البحر و قد استفاض ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم استلقبہ و ہوا لیکتب لانا لا آئیناً و قد روی الآجری من طرق متعددی ان ذلک کان باشارة من جریریل و معاویة بن ابی سفیان میگفت است بخلیفہ و کنت اول ملوک الاسلام و سجدت لہ بعد من الملوک بعدی و از شعرات شریفہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم خبری با خود در وقت وفات و صبت نمود کہ آنرا در شاخراہ بگذارد و بعضی مقاصد خلافت خاصہ سید انست لیکن مضامی آن نوانست وخرج احمد عن عبد اللہ بن عامر البجسی قال سمعت معاویة یحدث و ہو یقول یا کم و احدث رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الا حدیثا کان علی عہد عمروان عمر رضی اللہ عنہ آخاف الناس فی اللہ عزوجل تنبیہ چهارم تغیر اوضاع با و ضاع دیگر چند قسم است و ہر قسمی را حکمی است علیحدہ بعض ازان قبیل است کہ اختیار بشردان را و ہست مثل قحط و زلازل و کثرت نسا و قلة رجال و کثرة اشرار و حیث النفس و قلت اختیار معتدل لافلاق زدوی الحکم وخرج الشیخان من حدیث ابن عمر قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انما الناس کالابل الایة لا تتخاد و تتجد فیہا رطلہ و حکم ابن قسم است کہ تخلف بر طاق و ارس و مواخذہ خطوط با اختیار درین تغیرات ما خود نیستند لیکن درین قسم تصور اشخاص بنی آدم از وصول کمال مطلوب متحقق است اگر چه با اختیار نباشد بعض ازان قبیل است کہ با اختیار آدمی واقع می شود و تقسیم باقسام چند منقسم است یکی آنکہ از کتاب کنند منہی عند اشر شرب خمر و کثرت زنا یا ترک نمایند مفروضات را مثل صلوة و شک نیست کہ آن محسوس خواهد است دیگر آنکہ التزام کنند مستحبی یا مانند التزام ستن موکدہ یا صورتی خاص از امور مہم و لازم گیرند و آنرا بنوا جند خود عرض نمایند و تقسیم را بدعت حسنہ گویند مثل ختراع احزاب و ادراد و درین قسم ترتیب ثواب متحقق می شود و اعتقاد تا کہ آن باطل و مدار ثواب همان قدر است کہ معروف از شرع شده و آن ہیئت و صورت مباح است متعلق مرص و ذم نمیتواند شد و محتمل کہ بعضی مفاسد بران التزام مرتب شود و در قرن ثانی آنہم را سنت انکارند و تحریف شریعت حقہ لازم آید اما این شخص شعور

را حاشیہ ترمذی کہ
آدمی کہ از کتب
نویسند در او
مردم کثرت از کتب
از ان کتاب
در وقت سبکی نویسی
در صلی توان یافت

آن منافسند و در خطا گوندهست سوم آنکه لازم گردید هر فرین مباحی را که شعاری خویش ساخته است و همچنین در هر زمانه رسمی فاش
 شود و وضعی رایج گردد و آنهمه باقی بر ابحاث خود است کوم در مع بران عائد نیست الا بالعرض که تعصب میان آید و ترجیح
 وضعی بر وضع دیگر متحقق گردد یا قرن تالی آنرا سنت دهند و در ورطه تحریف افتند باز قبح اشیا و قبیحه گاه بی نصیب کتاب
 یا احادیث مشهوره یا قیاس حلی یا اجتماع است مرحومه خصوصاً ایام خلافت خاصه که بقایای برکات نبوت است و عند
 کم من الشیء بریان برین قسام صادق است درین صورتهای شخص بجهل آن اصول معذور نیست و استدلال شبهه ایست یا تقلید
 عالمی در خلافت آن غیر مسموم و عند الله آن مخالف را سفارزه و گاهی قباحت این اشیا بخبر واحد صحیح بقیر متعارض ثابت
 شود در صورت تا وقتیکه آن حدیث نرسیده و پرده از روی کار مرتفع نگشته بسبب جهل خود معذور است چون پرده
 برخاست و پرده گی منجلی شد جای گفت دشمنی نماند و گاهی قبح آن با دله نظیه مستنازه متعارضه ثابت گردد و در اینجا
 اختلاف سلف که اجمتهدان مصیبان اذ المصیب احد الاخر مخطی معذور جاری است چون عقیدات معلوم میباید که در
 بحث تغیر اوضاع رسوم و در اختلاف است که درین ایام پیدا شده یک عصا همه را سوق نکند و در یک مرتبه نازل نگردانی
 ع هر سخن وقتی و هر کس مکانی دارد مقصد دوم از آن دو مقصد که فصل پنجم را بران موزع گردانیده
 شد در بیان تغیرات کلیه که درین است واقع شد غیر آن تغیر عظیم که در مقصد اول تقریر نمودیم و این بحث بقایب
 طویل الذیل است و استنباط آن درین موضع منصور نیست مقصود ما درین فصل شرح بعضی احادیث متعلقه ببحث است
 مانند حدیث قرون ثلثه و حدیث فان یقیم لهم دینهم یقیم سبعین سنه و حدیث اثنا عشر خلیفه و حدیث خمس ائمه سنه
 اول تغیری که درین است واقع شد انتقال آنحضرت است صلی الله علیه و سلم از دنیای برقیق اعلی و کلام حادثه
 جانگاه تر و تغیر مولانا کترازان خواهد بود که وحی الهی جلش از منقطع گردد و برکات متواتره سماوی که همدوش نبوت است
 رو بسنار آرد و آخرج الدارمی عن عکرته فی آخر حدیث طویل فی وفات النبی صلی الله علیه و سلم و جعلت ام ایمن تبکی فقیل لها یا ام ایمن
 انکی علی رسول الله صلی الله علیه و سلم قالت انی والله ما ابکی علی رسول الله علیه و سلم الا کون اعلم انیه قد ذهب الی ما هو خیر من الدنیا
 و لکنی ابکی علی خیر العمار القطع و آخرج الدارمی عن انس ذکر النبی صلی الله علیه و سلم قال شهیدت یوم دخل المدینه فماریت یوما قط
 کان حسن دلاً و من یوم دخل علینا فیه رسول الله صلی الله علیه و سلم المدینه و شهیدت یوم موتیه فماریت یوما کان اظلم من
 یوم مات فیه رسول الله صلی الله علیه و سلم و آخرج الترمذی عن انس قال لما کان الیوم الذی دخل فیه رسول الله صلی الله علیه و سلم
 المدینه انما منها کل شیء فلما کان الیوم الذی مات فیه اظلم منها کل شیء و ما لفضنا ایدینا من التراب و انما لفضی
 دینیه حتی انکرتنا قلوبنا و آخرج الدارمی عن مکحول ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال اذا اصاب احدکم مصیبه
 فلیذکر مصیبه بی فاتها من اعظم المصائب تغیر ثانی موت حضرت فاروق اعظم است در احادیث بسیار وارد شده که
 عمر غلق باب فتنه است از آنجمله حدیث حدیفه لیس علیک منها بأس یا امیر المؤمنین مکررت و اگر دیم و سیر شیخین متعارف
 بود و مناقب ایشان همغان و متوافق و سوابق ایشان متعاقب و غزواتی که در ایام ایشان واقع شد متشابه نقش اول
 صدیق اکبر است و اتمام آن بر دست فاروق اعظم محمول انجامید تمام مسلمین در زمان ایشان با هم مؤلف و با یکدیگر

از فصل پنجم

Marfat.com

والناس ليو ميدي في النازل والكر ابي مختلفون والعش بيشتر تلك المنازل بل الحجر و اهل الوبر تتنازرو ونعم طيبات
 الدنيا و در خارجها لا يابون الله جماعة ولا يملون كما بايستهم في النار و حبهم اعمى بحسن مع الا بخصي من المرفوع
 عنه والمزبور فيه فلما اراد الله تعالى ان ينشر عليهم رحمة بعث اليهم رسولا من انفسهم عزيزا عليه ما عندهم و حسيه لخص
 عليهم بالمؤمنين رؤوف رحيم صلى الله عليه وسلم و عليه السلام و رحمة الله و بر كانه فلم تمنعهم ذلك ان جرحوا في جسمه
 و لقبوا في رثمه و معه كتاب من الله ناطق لا يقدم الا باذنه ولا يؤخر الا باذنه فلما امر بالغرمة و حمل على الجهاد و بسط
 الامر الله لوثه فاقبل الله حجة و اجاز كلمته و اظهر دعوته و فارق الدنيا تقيا نقييا ثم قام بعده ابو بكر رضي الله عنه
 فسلك سنة و اخذ سبيله و ارتدت العرب او من فعل ذلك منهم فان ان يقبل منهم بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم
 الا الذي كان قابلا انزع السيوف من اعقابها و اذ قد ايزان في شعلها ثم تكب اهل الحق اهل الباطل فلم يجرح
 يقطع او صالهم و يسقى الارض و ما هم حتى ادخلهم في الذي خرجوا منه و قرهم بالذي نفروا عنه و قد كان اصابت
 من مال الله بجزيرة قوس عليه و حبشية ارضعت و كذا له فراى ذلك عند موته عصة في حلقه فاوى ذلك الى الخليفة من
 بعده و فارق الدنيا تقيا نقييا على منهاج صاحبه ثم قام بعده عمر بن الخطاب رضي الله عنه فمصر الامصار و خلط الله
 بالبين و حبر عن ذراعيه و شمر عن ساقيه و اعد للاموار قرانها و للحب آلتها فلما اصابه قين النخيرة بن شعبة امر ابن عباس
 يسأل الناس بن شيبون فارتد فلما قيل قين النخيرة بن شعبة استحل بحد ربه ان لا يكون اصابه ذم حتى في الفقه في حجة عليه
 بانه انما استحل منه بما استحل من حقه و قد كان قد اصاب من مال الله بضعه و ثمانين الفا فلكس لها ربا عه و كره بها
 كفا لة اولاده فاودها الى الخليفة من بعده و فارق الدنيا تقيا نقييا على منهاج صاحبه ثم انك يا عمر بنى الدنيا
 و كدتك لموكها و الفتك نديها و نبت فيها لتمسها مظانها فلما وليتها اقيمتا حيث القاها الله تعالى اجرتها و جفوتها
 و قد نزلها الا ما تزودت منها فالحمد لله الذي خلاك حوبنا و كشف بك كزبتنا فامض و لا تلتفت فانه لا يعز على الحق
 شي و لا يدل على الباطل شي اقول قولي هذا و استغفر الله لي و للمؤمنين و المؤمنات قال ابو ايوب و كان عمر بن عبد
 يقول في الشيء قال ابن الاهتم امض و لا تلتفت تغير ثالث قتل حضرت ذى النورين و انچه بران مترتب شد و اين
 اعظم تغيرات است آنحضرت صلى الله عليه وسلم آنرا حد فاصل نها ذند درميان زمان خير و زمان شر و مطلع اشارت همان
 تغير استاختند در احاديث بسيار كه همه بهيت اجتماعيه متواتر باشد و انجا خلافت خاصه مستطه منقطع شد كما نص النبي
 صلى الله عليه وسلم على ذلك في احاديث كثيرة و ان حضرت صلى الله عليه وسلم در بسيار از احاديث هر سه مشايخ را جمع
 فرموده اند چنانكه در مقصد اول نوشتيم و اگر چشم تامل در گري هر جا ذكر خلافت خاصه مستطه بالفعل مذکور شده ذكر
 هر سه بزرگ كجا آمده و خلافت خاصه با مد اخلت در امور عظام بحضور آنحضرت و بعد آنحضرت صلى الله عليه وسلم هر جا كه
 مذکور است ذكر شيخين است لا غير و انجا قرون ثلثه مشهوره بالخر منقطع شد و قرن ثالث مدت خلافت ذى النورين بود كه
 قريب بدوازده سال بوده است سیرت حضرت ذى النورين نسبت بسیرت شيخين معايرتى داشت زير كه گاهى از عزميت

منه ما لا يبرأ من ذنوبه و ما لا يبرأ من ذنوبه و ما لا يبرأ من ذنوبه

برخصت تنزل میبود و آراء حضرت زکی النورین نه برصفت امرای شیخین بودند و انقیاد و رعیت مراد رانه مثل انقیاد و رعیت
یا حضرت صدیق و فاروق بود هر چند آن خشونت با از توه لبعقل نیاید و از اول در زبان است و صلاح انتقال نکرده بود الا
عند تمام هذا القرن و هذا الاثنین نبعه الامکان بر بیان اسعد ک الله تعالی اگر در تاویل حدیثی اشکالی بهر سدر جوع
بحديث دیگر کن تا مطمظنر انحضرت صلی الله علیه وسلم در آن حدیث پیش تو منع شود که حدیث آنحضرت صلی الله علیه وسلم مثل
زان است کتبه بعضه بعضا قال الله تعالی **کتابا مکتوبا بهما کتابی** و آنحضرت صلی الله علیه وسلم غالباً هر مضمون را
بعبارات مختلفه و اسالیب متنوعه بیان فرموده اند در حدیث خبر الناس فی ثم الذین یلوهم ثم الذین یلوهم ثم یشار قوم تسبق ایمانهم
شبهاً و هم و شبهاً و هم ایمانهم و فی لفظ **ثم یفسوا الکذب** آنچه از خیریت قرون اول و شریعت قرون آخره فهمیده در گوشه
خاطر خود نگاها ر بعد از آن حدیث نزول رحی الاسلام خمس و ثلثین سنه فان یملکوا برخوان و مفهوم آنرا منع کن و در گوشه
دیگر بار و لفظ رحی الاسلام باخیری که از حدیث اول و استی بسج و لفظ **بلاک** که عقب آن واقع شد بلفظ تسبق ایمانهم الخ و
لفظ **یفسوا الکذب بسج** مضمون یکی را عین مضمون دیگر خواهی یافت و تاریخ خمس و ثلثین ازین موازین در نظر کسی زیاد میماند
لیکن چون نیک بشکافی عین معنی قرون ثلثه است بنا و بی که ما آنرا بیان نمودیم نزدیک است تا فاق اکثر امور میتوان
قیدیکه در مطلق دیگر افزود و در حکم یک میتوان متشابه دیگر را تا اول ساخت باز ازین همه بگذر حدیث دیگر بخوان الخ
بالمدینه و الملک بالشم لفظ خلافت را که با ملک قسم ساختند بین که از میان این مقابله چه میزاید پس بشناس این
قرون ثلثه مدوحه یکی قرن نبوت است و دو قرن خلافت و آنهمه در مدینه بود و است و بعد از آن در مدینه سلطنت
مستقر نشد پس تعیین همت خمس و ثلثین تعیین بودن خلافت در مدینه مصداق آن هر دو یکی است هر دو نشان یک مدعا است
و هر دو منوجه یک فرطی باز این را بگذار و حدیث ابی عبیده و معاذ بن جبل بخوان **ان هذا الامر بدأ نبوة و رحمة**
ثم یکون خلافة و رحمة ثم یکون ملکاً عضو ضاً و با حدیث قرون ثلثه و حدیث نزول رحی الاسلام و حدیث الخلافة بالمدینه
و الملک بالشم بسج شک نداریم که خلافت و رحمت با معنی خیریت هم سنگ است و عضو با فتنه هم تراز و باز این را
بگذار و حدیث گزین علقمه را بخوان که اسلام را بوعی خواهد بود ثم یعودون آساراً و صبأً تخنیک تا مل نما روز افزونی
تا کدام وقت بوده است و فتنه آسار و صبأ در کدام زمان متحقق شد و این را با خیریت قرون و رحی الاسلام و خلافت
و رحمت بسج شک نداریم که همه متوازن است باز آسار و صبأ با حدیث **هسترج و یفسوا الکذب و یملکوا و ملکاً عضو ضاً**
بسج یقین داریم که همه یک نسق خواهی یافت باز این را نیز بگذار و وجه خدیفه بخوان **لا تقوم الساعة حتی تقتلوا**
اناکم و تجتلدوا باسیافکم و یرث دیناکم شرارکم و نامل کن که اشاره بکدام واقعه است و زمان آن واقعه کدام
بوده است الی غیر ذلک من احادیث باجملة ذهن خود را مصفی کن از شوب کدورات و بعض احادیث را با بعض منطبق ساز
تا مقصد کلام آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر توردن روشن شود بعد از آن اخبار اجمار اهل کتاب برخوان و آثار
صحاب کرام بیاد آر تا اطمینان حاصل گردد اگر با وجود استعمال این طریق کاری نکشود و معنی ضعیف نشد از تنقیح معانی
سنت خود را معذور باید داشت که درین مجتهد بهتر ازین طریق چیزی بدست نخواهد آمد و در هیچ مسئله زیاده تراز

طرق متکاثره متوافره میسر نخواهد شد حتی در باب صلوة و زکوة هم ^۱ اذالم تستطع امرًا قد فعله + و جاوزه الی استطیع
 بالجملة اختلاف درین قرون مانند اختلاف اصناف است در میان نوع واحد بیک حساب همه است و بیک حساب مختلف
 و متعدد لهذا در حدیث رحی الاسلام همه را در یک مرتبه شمرده اند و در حدیث الخلفاء بالمدینة والملك بالشام همه را
 بیک منزلت نهاده اند و در حدیث نبوت و رحمت و خلافت و رحمت همه را بیک صفت اثبات نمودند و در حدیث فتن که
 از مسند خدیجه است همه را از زمان استقامت گفته اند و در حدیث کزربن علقمه همه را در مرتب از زیادت و نمودن گذشته اند چون
 تغییر اعظم بظهور پیوست شکل عالم برگشت و تغییر نوعی نسبت زمان اول بظهور انجامید و در این تغییر سه فتنه
 دو بدنه واقع شد و آنحضرت صلی الله علیه وسلم شرح و تفصیل آن سبب عاذه فرموده اند بما لا مزید علیه اخرج الشیخان
 عن خدیجة قال کان الناس یسألون رسول الله صلی الله علیه وسلم عن النجیر و کنت اسأله عن شرمخانة ان یدرکنی قال
 قلت یا رسول الله انا کتانیة جالبیة و شرفنا ان الله بهذا النجیر فیل بعد هذا النجیر من شر قال نعم قلت فهل بعد ذلك الشر
 من خیر قال نعم و فیہ دخن قلت و ما دخنه قال یستنون بغیر سستی و یهدون بغیر هدی تعرف منهم و تنکر قلت فهل بعد
 ذلك النجیر من شر قال نعم و عاثة علی ابواب جهنم من اجابهم الیها قد فوه فیها قلت یا رسول الله صفهم لنا قال هم من
 جلدتنا و یسکلون بالسینة قلت فما تأمرنی ان ادرکنی ذلک قال تلزم جماعة المسلمین و اما هم قلت فان لم تکن لهم
 جماعة و لا امام قال فاعزل تلك الفرق كلها و لو ان بعض باصل شجرة حتى یدرک الموت و انت علی ذلک و فی روایة
 قلت یا رسول الله انا کتانیة جالبیة و شرفنا ان الله بهذا النجیر فیل بعد هذا النجیر من شر قال نعم قلت و هل بعد ذلك
 الشر من خیر قال نعم و فیہ دخن قلت و ما دخنه قال قوم یدون بغیر هدی تعرف منهم و تنکر قلت فهل بعد ذلك النجیر
 من شر قال نعم و عاثة علی ابواب جهنم من اجابهم الیها قد فوه فیها قلت یا رسول الله صفهم لنا من هم قال هم من
 جلدتنا و یسکلون بالسینة قلت فما تأمرنی ان ادرکنی ذلک قال تلزم جماعة المسلمین و اما هم قلت فان لم تکن لهم
 جماعة و لا امام قال فاعزل تلك الفرق كلها و لو ان بعض باصل شجرة حتى یدرک الموت و انت علی ذلک و فی روایة قلت
 فما العیضة یا رسول الله قال السیف قلت و هل بعد السیف بقیة قال نعم کیون امارة علی آقذار و هدنة علی دخن قال
 قلت ثم ما ذا قال ثم یخرج الدجال بعد ذلک معه نهران نار من وقع فی ناره و جب آجره و حط و زره و من وقع فی
 نهره و جب و زره و حط آجره قال البغوی قوله فما العیضة قال السیف کان قنادة یضعه علی اهل الردة کانت فی زمن
 الصدیق رضی الله عنه و قوله هدنة علی دخن معناه صلح علی بقایا من الضمن و ذلک ان الدخان اثر من النار قال
 ابو عبیدة اصل لدخن ان کیون فی لون الدابة او الثوب او غیر ذلک کدورة الی سواد و فی بعض الروایات قلت
 یا رسول الله الهدنة علی الدخن ما هی قال لا یرجع قلوب منی آدم عن الذمی کانت علیه و یرد منی و جماعة علی آقذار یقول
 کیون اجتماعهم علی فساد من القلوب شبههم باقذار العین فتنه اولی مشتمل برسم حادیه عظیمه سبب ائین فتنه قلت
 حضرت مرتضیٰ الشیخ حضرت صلی الله علیه وسلم نخست از طلاق حضرت مرتضیٰ خبر دادند که منقطع نشود و ازان سالم شدند
 فی التفصیل اخرج الطبرانی و ابو نعیم عن جابر بن سمره قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لعلی انک مؤمن مستخلف

وانك تقول وان هذه مخضرة من هذه يعني لحيته من راسه واخرج الحاكم عن علي رضي الله عنه قال ان ممتا
 عهد ابي النبي صلى الله عليه وسلم ان الامة ستفترق في بعده واخرج الحاكم عن ابن عباس قال قال النبي
 صلى الله عليه وسلم لعلي اما انك ستلقى بعدي جهدا قال في سلمته من مني قال في سلمته من دينك واخرج احمد
 عن اياس بن مسر الا سلمي عن علي عن النبي صلى الله عليه وسلم انه سيكون اختلاف او امر فان استقلت ان تكون
 استلم فافعل حاشا و اولي حشر جمل و آنحضرت صلى الله عليه وسلم انرا در خبر واحد غريب بيان فرمودند واخرج ابو
 عن قيس بن حازم قال مرث عايشة بيا لبني عامر ليقال له الحويث فيجيب عليه الكلاب فقالت ما هذا قالوا ما لبني عامر
 فقالت رددوني رددوني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول كيف يا محمد لئن اذ انجحت عليها كلاب الحويث اخرج
 الحاكم من حديث يحيى بن سعيد عن الوليد بن عياش عن ابراهيم عن علقمة قال ابن مسعود رضي الله عنه قال لنا رسول الله صلى
 الله عليه وسلم اخذتكم سبع فتن تكون بعد من فتنه تقبل من المدينة و فتنه بكة و فتنه تقبل من اليمن و
 فتنه تقبل من الشام و فتنه تقبل من المشرق و فتنه تقبل من المغرب و فتنه من لطن الشام و هي السفينة قال قال ابن
 مسعود منكم من يدرك اولها و من نهى و الامة من يدرك آخرها قال الوليد بن عياش فكانت فتنه المدينة من قبل طلحة
 و الزبير و فتنه الشام من قبل بني امية و فتنه المشرق من قبل ثور و حاشا و فتنه ثمانية حرب صفيين و آنحضرت صلى
 الله عليه وسلم ازان خبر دادند در خبر صحيح اخرج الشيخان عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تقوم الساعة
 حتى تفل فنان عظيما يكون بينا مقلة عظيمة و هو تمام واحدة و اين كلمه اشاره است بانكه اهل شام صحف برداشتند كه در میان ما و شما اين قرآن
 است و حضرت مرثي فرمود كه اين قرآن قرآن صامت است و من قران ناطقم واخرج البخاري ان رسول الله صلى الله
 عليه وسلم قال لعمار تغلگ الفسة الباغية و ان منتهى شد بحكميم و آنحضرت صلى الله عليه وسلم اين قصه را بلفظ بيان
 فرمودند كه مشعر باشد بانكه مبداء مفاسد شتى گردد و مرضي شاعر نبود حاشا و فتنه ثور و آنحضرت صلى الله عليه
 وسلم آنرا در خبر متواتر بيان فرمودند و ارشاد نمودند كه در حين فرقت مسلمين بظهور خواهد آمد و متولى قتل آن فریق اولها
 بالحق باشد و آن كيه از حسنة عظيمة انجما خواهد بود بعد از اين صلوات و واقعه حضرت مرثي بظهور آمد و آنحضرت صلى
 الله عليه وسلم بيان آن در حديث مستفيض فرمودند و قائل حضرت مرثي را باشقى الاخرين كوهيدند اخرج الحاكم في
 حديث طويل عن عمار بن ياسر رضي الله عنه قال كنت انا و علي رفيقين في غزوة ذي القيسية فقال رسول الله صلى الله
 عليه وسلم الا احدكما باشقى رجلين فلنا بلى يا رسول الله قال خير ثور الذي عقر الناقة و الذي يضربك يا علي به يعني قرنه
 حتى يتل من الدم لحيته و بدنه اولي مبتدأ ان صلح حضرت امام حسن بود با موية بن ابي سفيان و آنحضرت صلى الله
 عليه وسلم آنرا در حديث صحيح بيان فرمودند اخرج البخاري عن الحسن قال لقد سمعت ابا بكره رضي الله عنه قال بينا انبي
 صلى الله عليه وسلم يخطب جاء الحسن فقال اني اهد استبد و لعل الله ان يصلم بين فيستين من المسلمين بعد ازان
 از حقيقت اين بدنه خبر دادند كه اماره علي اذ اير و بدنه علي و حسن باز استقلال معاوية بن ابي سفيان با و شاهی بيان
 فرمودند اخرج ابن ابي شيبه عن معاوية قال بازلت اطلع في الخلافه منذ قال لي رسول الله صلى الله عليه وسلم يا

له
 صحیح مع الفوائد
 فی تفسیر قرآن
 و الامور الشریفة
 و التنبؤ بحدوثها
 و التنبؤ بكونها
 فی احوالها
 و الاطلاق فیها
 ۱۴۱۰

اخرج ابو داؤد عن عبد الله بن حوالة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا ابن حوالة اذا رايت الخلافة قد نزلت الارض المقدسة فقد نزلت الزلازل والبلايا والامور العظام والساعة يومئذ اقرب من الناس من يده الى راسك وانجبا نكتة ايست باريك انز انيز بايد فهميد که در باب خلافت شام احاديث مختلفه آمده بعض نظر بدم و بعض ناظر بدمج مانند حديث ديگر از مسند ابن حوالة اخرج احمد و ابو داؤد عن ابن حوالة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم سيصير الامر ان تكونوا جنودا مجندة جنودا شام و جنودا بلين و جنودا لعراق فقال ابن حوالة خزنه يا رسول الله ان اوركت ذلك فقال عليك بالشام فانها خيرة الله من ارضه يجتبي اليها خيرة من عباده فاما ان ابيتم فعليكم بيمكم و استفتوا من غيركم فان الله عز وجل توكل على الشام و اهلها وجه حلين لغرض آنست که اين قوم در عهد ذات خویش استحقاق خلافت نداشتند و خلافت بر ایشان مستقر شد و عنایت تشريعيه متوجه تشييع امر جهاد و تعاون بر آن گشت لهذا هر جا دم است متوجه بذوات آنجماعه است و هر جا دم حش است متوجه با مور ملكيه مانند آن از میان اينها عمر بن عبدالعزیز خليفه راشد بود بجمليه علم و فضل و زهد آراسته و از وی آثار محموده در عالم باقیماند یکی کتابت علم حديث و جمع آن ديگر ترک سب اهل بيت و بره صادق آمد مضمون حدیثي يعث الله على راس كل مائة من حجة و لها دينها فتمت مالمه آنکه چون اين همة نزدیک بالفنار سیده و عااة بنی عباس از طرف خراسان سر بر آوردند و جنگها واقع شد و مظلما بر رو کار آمد هر کرا از نفس بنی امیه یا اعموان ایشان یافتند کشتند و مصادر با نمودند و انمعنی در همه اطراف و نواحی فاش گردید و صار ما صار بعد انهمه هنگامها امر بنی عباس استقرار یافت و تغير ثالث تمام شد و تغير رابع ظاهر گشت اگر چه اين تغير حوادث عظام در بقل شست و در زمان طويل سپری شد و حدتی داشت چنانکه تغيرات متقدمه و کله داشتند پس بيک اعتبار ميتوان گفت که دو دولت بيش نسبت اول در مدينه بود و ثانی در شام قال النبي صلى الله عليه وسلم الخلافة بالمدينة و الملك بالشام و في الاسرايليات في وصف النبي صلى الله عليه وسلم مهاجرة طيبة و ملكه بالشام اول بلفظ خيريت و خلافت و رحمت و مدت شيوع اسلام معتبر شد و ثانی بوصف تسبق ايمانهم شهادتهم و يفتشوا الكذب ملك عضو فر و اساس و صبا موصوف گشت اول مورخ بنزول رحى الاسلام نحس و ثلثين و ثانی بعد قيام امر سلطنت بمدينه اولی مورخ بسبعين سنه در اول زمان سب سلف صالح نبود و در ثانی سلف صالح راسب ميگردند على اختلاف اهل اسهم و آراهم در اول جميع امور دينی ایشان راجع بود به پيامبر و خليفه خاص و اختلاف معتد به در دين آنجا موجودند در زمان ثانی اختلافها و مذهب های پراکنده در اصول عقايد که مرجیه و قدریه و خوارج و در رفض پيداشدند و در فتاوی و احكام جمعی مذهب اهل مدينه داشتند و طاليفه مذهب اهل عراق ليکن هنوز اين اختلافها مدون نشده و اين نزاع محکم الاساس نگشته اين حالت با حالت اولی بنزله دو نوع مختلف الحقیقه تحت جنس تصور بايد گرد با اعتبار آن امر جامع آنحضرت صلى الله عليه وسلم فرموده اند لا يزال الاسلام عزيزا الی اثنی عشر خليفة کلهم من قریش و فی رواية لا يزال امر الناس باضیاء و ليسم اثنا عشر خليفة کلهم من قریش اخرجه الشيخان من حديث جابر بن سمرة تحقیق این امر جامع که مشترک است در میان دو دولت و دولتی که در مدينه بود و دولتی که در شام استقرار یافت تفصیلی سطلبده ظهور دين و جناح دارد یکی خلافت و ديگر علم آنحضرت صلى الله عليه وسلم اما اتفاق بر دو دولت باعتبار اختلاف از انجبت است که درين بر دو دولت خليفه مستقل ميود منصرف

بسم الله الرحمن الرحيم
 اخرج ابو داؤد عن عبد الله بن حوالة
 قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 سيصير الامر ان تكونوا جنودا
 مجندة جنودا شام و جنودا بلين
 و جنودا لعراق فقال ابن حوالة
 خزنه يا رسول الله ان اوركت
 ذلك فقال عليك بالشام فانها
 خيرة الله من ارضه يجتبي اليها
 خيرة من عباده فاما ان ابيتم
 فعليكم بيمكم و استفتوا من
 غيركم فان الله عز وجل توكل
 على الشام و اهلها وجه حلين
 لغرض آنست که اين قوم در عهد
 ذات خویش استحقاق خلافت
 نداشتند و خلافت بر ایشان
 مستقر شد و عنایت تشريعيه
 متوجه تشييع امر جهاد و
 تعاون بر آن گشت لهذا هر جا
 دم است متوجه بذوات آنجماعه
 است و هر جا دم حش است متوجه
 با مور ملكيه مانند آن از میان
 اينها عمر بن عبدالعزیز خليفه
 راشد بود بجمليه علم و فضل
 و زهد آراسته و از وی آثار
 محموده در عالم باقیماند یکی
 کتابت علم حديث و جمع آن
 ديگر ترک سب اهل بيت و بره
 صادق آمد مضمون حدیثي يعث
 الله على راس كل مائة من حجة
 و لها دينها فتمت مالمه آنکه
 چون اين همة نزدیک بالفنار
 سیده و عااة بنی عباس از
 طرف خراسان سر بر آوردند و
 جنگها واقع شد و مظلما بر
 رو کار آمد هر کرا از نفس
 بنی امیه یا اعموان ایشان
 یافتند کشتند و مصادر با
 نمودند و انمعنی در همه
 اطراف و نواحی فاش گردید و
 صار ما صار بعد انهمه
 هنگامها امر بنی عباس
 استقرار یافت و تغير ثالث
 تمام شد و تغير رابع ظاهر
 گشت اگر چه اين تغير حوادث
 عظام در بقل شست و در زمان
 طويل سپری شد و حدتی داشت
 چنانکه تغيرات متقدمه و
 کله داشتند پس بيک اعتبار
 ميتوان گفت که دو دولت بيش
 نسبت اول در مدينه بود و
 ثانی در شام قال النبي صلى
 الله عليه وسلم الخلافة بالمدينة
 و الملك بالشام و في الاسرايليات
 في وصف النبي صلى الله عليه
 وسلم مهاجرة طيبة و ملكه
 بالشام اول بلفظ خيريت و
 خلافت و رحمت و مدت شيوع
 اسلام معتبر شد و ثانی
 بوصف تسبق ايمانهم شهادتهم
 و يفتشوا الكذب ملك عضو
 فر و اساس و صبا موصوف
 گشت اول مورخ بنزول رحى
 الاسلام نحس و ثلثين و ثانی
 بعد قيام امر سلطنت بمدينه
 اولی مورخ بسبعين سنه در
 اول زمان سب سلف صالح
 نبود و در ثانی سلف صالح
 راسب ميگردند على اختلاف
 اهل اسهم و آراهم در اول
 جميع امور دينی ایشان
 راجع بود به پيامبر و خليفه
 خاص و اختلاف معتد به در
 دين آنجا موجودند در زمان
 ثانی اختلافها و مذهب های
 پراکنده در اصول عقايد که
 مرجیه و قدریه و خوارج و
 در رفض پيداشدند و در فتاوی
 و احكام جمعی مذهب اهل
 مدينه داشتند و طاليفه
 مذهب اهل عراق ليکن هنوز
 اين اختلافها مدون نشده و
 اين نزاع محکم الاساس
 نگشته اين حالت با حالت
 اولی بنزله دو نوع مختلف
 الحقیقه تحت جنس تصور
 بايد گرد با اعتبار آن امر
 جامع آنحضرت صلى الله
 عليه وسلم فرموده اند لا
 يزال الاسلام عزيزا الی
 اثنی عشر خليفة کلهم من
 قریش و فی رواية لا يزال
 امر الناس باضیاء و ليسم
 اثنا عشر خليفة کلهم من
 قریش اخرجه الشيخان من
 حديث جابر بن سمرة
 تحقیق این امر جامع که
 مشترک است در میان دو
 دولت و دولتی که در مدينه
 بود و دولتی که در شام
 استقرار یافت تفصیلی
 سطلبده ظهور دين و
 جناح دارد یکی خلافت و
 ديگر علم آنحضرت صلى
 الله عليه وسلم اما اتفاق
 بر دو دولت باعتبار
 اختلاف از انجبت است که
 درين بر دو دولت خليفه
 مستقل ميود منصرف

فصل

در دامن همین تغییر پیدا شدیم نمیدانیم خدایتعالی بعد ازین چه خواسته است و در آخر الفصل الخامس فصل ششم در موعود
قرآن و تعریضات آن که دلالت میکنند بر صفات خلافت خاصه در خلافت خلفاء و فضائل و سوابق ایشان و آیات آن که
موافقات خلفاءند و آیات که سبب اولی آنها خلفا بوده اند علم حدیث به طبیعت خود منقسم می شود به پنج فن اقوی همه باعتبار
اسناد فن سنن است مثل موطا و جامع سفیان بعد از ان فن سیرت مثل کتاب محمد بن اسحق و کتاب موسی بن عقبه و ابواب
شما بل نیز داخل در است و فن تفسیر مانند تفسیر عبدالرزاق و تفسیر بخاری و ترمذی و ابن ماجه و حاکم و غیر ایشان و فن
زهد و رقائین مانند کتاب الزهد لابن المبارک در متقدمین و کتاب قوت القلوب فروع آن در متأخرین و ابواب فتن و مشراط
قیامت و بعث و بهشت و دوزخ نیز در رقائین داخل است و فن معرفت الصحابه مثل استیعاب مناقب صحابه نیز در ان فن داخل است
اکثر احادیث مناسبت بدو فن یا سه فن دارد ازین فنون در هر فن میتوان تخریج کرد و بعضی کتب مصنف اند برای یک فن
تصحا بعضی برای دو فن یا سه فن غرض اصلی از وضع این فصل آنست که دلایل صفات خلافت خاصه و دلایل خلافت خلفاء و سوابق
ایشان از احادیث و آثار مخرجه در علم تفسیر بیان کرده شود و آنچه از خلفاء در تفسیر قرآن در موعود عظم و غیر آن منقول شد در
عمومات قرآن و تعریضات آن ذکر کرده آمد مشراط استدلال بتعریضات آنست که قرآن بسیار قابلیه حالیه جمع شود که مضطر گردند
تا آنرا بجزم بآنکه اینجا شمس است کذا و کذا که اشاره سخن بجانب اوست اگر سخن بحسب عموم خود تمام باشد و قرآن حال شخص
واحد باین سبب جمع نشود استدلال از ان نتواند کرد لیکن گاهی با اینهمه مذکور میکنیم بقصد آنکه صاحبان اثر از صحابه یا
تابعین بعضی خلفاء قائل است و اثر او منسلک است در سلک جماع کل بر تعظیم و تجلیل خلفاء قال ابو العالیه و الحسن فی تفسیر
نور الحائلی **اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ** رسول الله و صاحباه فقیر گوید عنی عنه توجیه این کلام آنست که خدایتعالی در بیان
صراط مستقیم میفرماید **صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ** باز الذین انعم علیهم را جامی دیگر بیان میکند که **مِنَ السَّيِّئِينَ وَالصَّالِحِينَ**
وَأَشْهَدُ أَدَا الصَّالِحِينَ و حسن دلالت رفیقاً باز آنحضرت صلی الله علیه وسلم در حدیث مستفیض بیان فرمودند که ابو بکر
صدیق است و عمر شهید باز آنجناب صلی الله علیه وسلم اصل عرض را بیان فرمود که اقتدوا بالذین من بعدی ابی بکر
و عمر ازین آیه میتوان استدلال کرد که خدایتعالی عباد خود را تعلیم میفرماید که وقت مناجات از من طلب کنید هدایت بسوی صراط
مستقیم چون بعد اللتیا و اللتی مشق شد که صراط مستقیم طریقه شیخین است لازم آمد که شیخین خلیفان من باشند زیرا که خلیفه خاص او است
که صراط مستقیم طریقه او باشد و مطلوب و در شریعت نوحه بسوی او قال الله تعالی **وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ**
لَكُمْ طَائِفًا مِّنْكُمْ قَالُوا لَوْ أَنَّىٰ يَكُونُ لَهُ الْمَلِكُ عَلَيْنَا وَمَنْ يَأْتِي بِالْمَلِكِ حِينَئِذٍ وَلَكِنَّ يَأْتِي سَعَاءَ مِّنَ الْمَالِ قَالَ
إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَصِيرَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ
فقیر میگوید عنی عنه خدایتعالی قصص پیشینان بیان فرموده است الا برای آنکه عبرت باشد برای پسینان پس ازین
آیه مسئله چند از مسائل خلافت خاصه مفهوم می شود یکی آنکه چون غلبه کفار بر مسلمین پیدا آمد در صورت وجوب جهاد و دفاع یا
اجل موعود فتح در رسد در صورت وجوب جهاد ابتدا و آنچه اینجا حاصل است از ترمیس مؤسس و عدده و عدده کفایت
نمیکند در تمام امر مقصود در قضای الهی لازم می شود حکم بلکه شخصی که در غیب فتح بنام او نوشته اند و چون نوبت تا آنجا

برای

حرف

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاءُوا بِإِيمَانٍ صريح است در فضیلت مجاهدان مهاجران قوله الَّذِينَ يُفْقَهُونَ آية مفهومی
 بحسب ف کثرت الفاق است در مصارف خیر مرتبه بعد اخری و کثرة بعد اولی شکی نیست که خلفا رضوان الله علیهم
 بذل نفوس خود را کردند بطلب ضایقه الله صدیق اکبر رضی الله عنه در مکه دعوت اسلام نمود تا آنکه او را زدند و کوفتند و اینها
 رسانیدند و همراه آنحضرت صلی الله علیه وسلم اختیار هجرت کرد حال آنکه کفار در طلب ایشان مردم فرستادند و بی برائی
 یابنده ایشان مضر نمودند و عمر فاروق رضی الله عنه قبل از هجرت اظهار توحید نمود تا آنکه او را زدند و کوفتند و در هجرت
 جابنازمی عظیم از وی ظاهر شد و علی مرتضی رضی الله عنه وقت هجرت بر فراش آنحضرت صلی الله علیه وسلم خواب کرد بوجهی
 که اگر کفار حمله میکردند بروی او افتاد و ذی النورین رضی الله عنه از عم خود و قوم خود اینها کشید و عقد ایمان آورد
 میان نگسست و دو بار هجرت نمود هجرت حبشه و هجرت مدینه بعد از آن همه این عزیزان با قلبت اجاب و کثرت اعدا و در
 معارک و ملاحم تحت رایت آنحضرت صلی الله علیه وسلم داد و قتال دادند بعد از آن همه این بزرگان در شایسته خیر بذل
 اسوال فرمودند پس ایشان همه از اهل بن آیات باشند بلکه سر و فراتر آنها و هو المقصود و اگر متعصبی گوید که اینهمه کلمات عموم
 است بجهت آنکه مراد بعضی افراد دیگر باشد گوئیم قصر عام بر بعضی افراد صدی دار اما آنکه در آن وصف ابلغ و اشهر باشند
 و از همه پیشقدم و در اول سماع کلام نظر مخاطبان بر ائمه عزال بن جماعه از میان عموم لغت عرب نیست و نمیگوید آنرا
 مگر غیر بلیغ و نفهده آنرا اگر عیج شجاعت انداختن عظیم و اگر متعصبی کند و گوید اول اینهمه فضائل ثابت بود بعد از آن
 جت گشت بسبب بعضی سیئات گوئیم این بدتر است از اول از ابتدای نشود و نهایی اسلام تا قیام قیامت این آیات در صلوات
 و محافل و محاضر تلاوت میکنند و خواهند کرد و اگر ظاهر مستباد را و مراد نباشد نه لیس عظیم در هر زمان و هر طبقه پیدا میشود
 تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا و در روایت ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ابو بکر و عمر و عثمان و علی
 فقیر یگوید این اثر ضعیف است از جهت سند قوی است از جهت معنی و در معنی ایدنا الصراط المستقیم مقصود بیان کردیم
 قوله تعالی قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِئِلَ الْآیة هذیه الآیة من موافقات عمر رضی الله عنه رومی ذلک عن شعبی و عکرمة و قتادة
 و عبد الرحمن بن لیل و اسک و ذلک من المرسل الصحیحة لاستفاضة طرقها عن عکرمة قال کان عمر یأتی یهود و یحکمهم
 فقالوا له لبس من أضحاک احد کثیرا یا ما الینا منک فأخبر من صاحبنا جبک الذی یأتی بالوحی فقال جبرئیل موتوا
 ذاک عدو من الملائکة و لو ان صاحبنا صاحبنا لا تبعناه فقال عمر من صاحبنا صاحبنا قالوا ابکائیل قال
 ماها قالوا اما جبرئیل فی منزل بالعدایة الثقیة و اما ابکائیل فی منزل بالقیث و الرحمة و احدهما عدو لصاحبه فقال عمر و انتم لتها قالوا
 یا من اقرب الملائکة مناهما عن یمنه و کلنا یمین الیمن و الاخر عن لیسق الاخر قال عمر لئن کانما تقولون ماها بعد وین ثم خرج من
 عندهم فمر بالنبی صلی الله علیه وسلم فراه فقرأ علیهم من کان عدوًّا لجبرئیل الاية فقال عمر والذی بعثک بالحق انه الذی
 خائنهم انفا و اخرج الحاکم عن سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ذریاعی من اهل السماء جبرئیل
 و میکائیل و من اهل الارض ابو بکر و عمر و اخرج الطبرانی بسند حسن عن ام سلمة ان النبی صلی الله علیه وسلم قال ان
 فی السماء ملکین احدهما یأمر بالشفقة و الاخر یأمر باللین و کل مصیبت ذکر جبرئیل و میکائیل و بیان احدهما یأمر باللین

در روایت ابن عباس
 و در روایت ابن عباس

در روایت ابن عباس

واخرج البسمة عن اسنة هريرة ان رجلا من عمر بن الخطاب وقد تفضى نكته فقال له عمر اجمعت قال نعم فقال له اجتمعت
 ما ينبت قال يا اوثق قال عمر استقبل علك قيل لعطاء بن ابي رباح ابلغنا ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لسان
 العمل يعني الجمال قال لا ولكن بلغني عن عثمان بن عفان انه ذر الغفاري بالايستقبلون العمل وعن سالم عن ابيه عن عمر
 سمعت النبي صلى الله عليه وسلم قال يقول الله تبارك وتعالى من شغلته ذكرى عن مسئلة اعطيه فضل ما اعطى السالمين وعن ابن
 ابي بنجيم سئل ابن عمر عن صوم عرفة فقال حجت مع النسب صلى الله عليه وسلم فلم يصمه ومع عمر فلم يصمه ومع عثمان فلم يصمه
 وانا لا اصومه ولا امرية ولا انهي عنه دروي صبيب ان الشركين لما اطافوا برسول الله صلى الله عليه وسلم وجدته يصلي
 فكبرت ان اقطع عليه صلوة فقال اصبت وخرجا من ليلتهما فلما اصبح خرج حتى اتى ام دوامان زوجة ابى بكر فقالت الارا
 بهنا وقد خرج اخوك ووضع لك شيئا من زاده قال صبيبت فخرت حتى دخلت على زوجتي ام عمر وفاخذت سيفي وجعيتي و
 قوسي حتى اقدم على رسول الله صلى الله عليه وسلم المدينة فاجده و ابا بكر جالسين فلما راى ابوبكر قام الى نبشني بالآية
 التي نزلت في فاخذ بيدي فلمت بعض الائمة فاعتذر ورجعتي رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال بزم البيع اباجي عن عكرمة ان عمر
 بن الخطاب كان اذا تلا هذه الآية **وَمِنَ النَّاسِ مَن يُبْغِيكَ اَسَىٰ** **وَمِنَ النَّاسِ مَن يُبْغِيكَ اَسَىٰ** قال فاستل الرجلان غرض ازين كلام
 آنت كه حضرت عمر رضی اللہ عنہ بفرست دریافت كه در میان است مرحوم شہر سیف خواہ شد باين نوع كه خليفه جابر باشد
 وهر مني كه لشيري نفسه صفت اوست بانكار بر خيزد و از انكار او آنجماه حساب گيرند و بمقاتله انجماه اين نوع از مقاتله بوقوع
 خواہد آمد اگر چه اكثر صور مقاتلات آنت كه از مرد و جانب اتباع ہو ايش آيد و عن ابى بكر الصديق ان النبي صلى الله عليه وسلم
 قال بن اجبرث قد ما في سبيل الله حرم الله عليه النار و عن عثمان سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول **خَرَسُ لَيْلَةٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ**
افضل من الف ليلة يقام ليلها ولبصام نهارها و عن ابى بكر الصديق قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما ترك قوم الجهاد
 الا عظم الله تعالى العذاب و عن عمر بن الخطاب ان الله لا ينجي من الحق لا تاوا اليه اذ بار من و عن زيد بن اسلم قال
 بلغني انه جارت امرأة الة عمر بن الخطاب فقالت ان زوجا لا يصيبها فارسل اليه فسأله فقال كبرث و ذمبت قوتي فقال
 عمر في كم تصيبها قال في كل ظهيرة فقال عمر اذ هي فان فيه ما يكفي المرأة و عن الحسن قال سأل عمر ابنته حفصة كم تصيب المرأة
 عن الرجل فقالت ستة اشهر فقال لا جرم لا اجمر رجلا اكثر من ستة اشهر و عن عمر قال والله اني لا اكره نفسي في الجماع رجاء
 ان يخرج مني نسمة تسبح و عن ابي سلمة البصري قال بينا عمر يصلي ويهوديان خلفه قال احداهما لصاحبه اهو هو موت الا
 انا نجد في كتابنا قرآن من عدي يظن بالعطى خزقيل الذي اخيا الموتى باذن الله فقال عمر ما نجد في كتاب الله خزقيل ولا
 احياء الموتى باذن الله الا عيسى قال انا نجد في كتاب الله رسلا لم تقصصهم عليك فقال عمر بل قال انا احياء الموتى فخرتك
 ان بنى اسرائيل وقع عليهم الوبا فخرج منهم قوم حتى ان كانوا على رأس ميل ما تم الله فبنوا عليهم حاطا حتى افا لبيت عظام
 بعث الله خزقيل فقام عليهم فقال يا شاء الله فبعثتم الله فانزل الله في ذلك **اللهم شر الى الذين خرجوا من ديارهم**
وهم الكوث الآية و عن ابن عمر ان الخطاب خرج ذات يوم الى الناس فقال اكرم خبرني باعظم آية في القرآن و اعد لها
 واخوفنا و ارجا ما فسكت القوم فقال ابن مسعود على الجبر سقطت سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول اعظم آية في القرآن الله

حزب

از تفسیر سنی بازنه
 فخر بن ابی حنیفه
 و در این کتاب

كَلِمَةٍ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ مَا تَدْرَأُ فِي الْقُرْآنِ إِنَّ اللَّهَ بِأَعْيُنِنَا كَعْدَالٍ وَالْإِحْسَانِ إِلَى آخِرِهِ وَأَخْرَجَ آيَةَ فِي الْقُرْآنِ
 مَنْ تَعْمَلُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَمَنْ تَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ وَأَرَجَا آيَةَ فِي الْقُرْآنِ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ
 لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ وَعَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ دَاخِلٌ فِي الْجَنَّةِ وَابْتَدَأَ بِأَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ فَانْهَمَا
 حَتَّى لَقِيَ اللَّهَ الْمَمْدُودَ مِنْ تَسْكَبِهَا فَقَدْ تَمَسَّكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى لَا الْفِصَامَ لَهَا عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ قَالَ عُمَرُ يَا لَأَصْحَابِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ
 عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِيمَ تَرَوْنَ هَذِهِ آيَةَ نَزَلَتْ أَيُّهَا أَحَدُكُمْ أَنْ تَكُونَ كَبْرِيَّةً قَالَوا اللَّهُ اعْلَمْ فَغَضِبَ عُمَرُ فَقَالَ قُولُوا نَعْلَمُ أَوْ لَا نَعْلَمُ فَقَالَ
 ابْنُ عَبَّاسٍ حَرَبْتُ سَلَّ الْعَمَلِ قَالَ عُمَرُ تَمَّ عَمَلِي قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ لَعَمْرِي لَعَلَّ بَطَاغِيَةَ اللَّهِ ثُمَّ لَبِثْتُ لَهُ الشَّيْطَانُ فَعَمِلَ بِالْمَعَاصِي
 حَتَّى أَغْرَقَ الْأَعْمَالَ وَعَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ قَالَ عُمَرُ مِنَ الْخُطَابِ فَرَأَتْ اللَّيْلَةَ آيَةَ أَنْهَرْتَنِي أَيُّهَا أَحَدُكُمْ أَنْ يَكُونَ لَهُ جَنَّةٌ مِنْ
 نَجِيلٍ رَأَيْتَ بِنْفِهَا كَلِمَةً مَعْنَى بِهَا نَفَعَالُ بَعْضُ الْقَوْمِ اللَّهُ اعْلَمْ فَقَالَ إِنِّي اعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ اعْلَمُ وَلَكِنْ إِنَّمَا سَأَلْتُ إِنْ كَانَ
 عِنْدَ أَحَدٍ مِنْكُمْ عِلْمٌ فِيهَا وَسَمِعَ فِيهَا شَيْئًا أَنْ يُخْبِرَ بِمَا سَمِعَ فَسَكَتُوا فَرَأَى أَنَّهُمْ سَأَلُوا قُلُوبَ ابْنِ أَخِي وَلَا تُحَقِّقْ نَفْسَكَ قَلْتُ عَنِّي
 بِهَا الْعَمَلُ قَالَ وَمَا عَنِّي بِهَا الْعَمَلُ قَلْتُ شَيْءٌ الْقَبِي فِي بَرُوعِي نَفْسُهُ قَرَنِي وَقَبْلُ هُوَ يُفَسِّرُ مَا صَدَقْتُ يَا ابْنَ أَخِي عَنِّي بِهَا الْعَمَلُ بِنِ أَدَمَ أَفْرَأَ مَا يَكُونُ إِلَى
 جَنَّتِهِ إِذَا كَبُرَتْ سِنَّةٌ وَكَثُرَ عِبَادُهُ وَابْنُ أَدَمَ أَفْرَأَ مَا يَكُونُ لِي عَمَلِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ صَدَقْتُ يَا ابْنَ أَخِي أَخْرَجَ الدَّارِقُطْنِي عَنْ
 عُمَرَ مِنَ الْخُطَابِ قَالَ نَمَّاسَنَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الزُّكُوفَةَ فِي نَهْهِ الْأَرْبَعَةَ الْخَنْطَةَ وَالشَّعِيرَ وَالزَّبِيْبَ وَالنَّمْرَ وَعَنْ
 ابْنِ بَكْرِ الصِّدِّيقِ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَى أَعْوَادِ الرِّبْرِ يَقُولُ تَقُوا النَّارَ وَلَوْ لَشِقَ تَمْرَةٌ فَإِنَّهَا تُقَوِّمُ الْبُوجُوجَ
 وَتَدْفَعُ مِثْقَالَ السُّورِ وَتَقَعُ مِنَ الْجَالِحِ مَوْجِعًا مِنَ الشُّبَّانِ وَأَخْرَجَ ابْنُ دُرَيْدٍ وَالتِّرْمِذِيُّ عَنْ عُمَرَ قَالَ أَمْرًا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ
 عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنْ يَتَصَدَّقَ فَوَافَقَ ذَلِكَ مَا لَأَعْنَدِي نَفَقْتُ الْيَوْمَ سَبْعِينَ أَلْفَ بَكْرٍ أَنْ سَبَقْتُهُ يَوْمًا فَجِئْتُ بِمِصْفٍ مَالِي فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَا أَبْقَيْتَ لِأَهْلِكَ قَلْتُ مَثَلَهُ وَاتَى ابْنُ بَكْرٍ بِكُلِّ مَا عِنْدَهُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَا أَبْقَيْتَ
 لِأَهْلِكَ قَالَ ابْقَيْتُ لِيهِمْ اللَّهُ وَرَسُولَهُ نَفَقْتُ لِأَسْأَلُكَ إِلَى شَيْءٍ أَبَدًا وَعَنْ أَبِي شَيْبَةَ قَالَ نَزَلَتْ هَذِهِ آيَةُ إِنَّ تَبَدُّدَ الصَّدَقَاتِ
 تَفِيْعٌ مَكْرَهِي آيَةَ فِي أَنْ بَكَرَ وَعَمْرًا عَمْرًا عَمْرًا مَالِي بَعْدَ مَا لَمْ يَكُنْ مَالِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَى رُؤُوسِ النَّاسِ وَجَارَ
 ابْنُ بَكْرٍ مَالَهُ أَجْمَعُ يَكْرَهُ أَنْ تُخْفِيَهُ مِنْ نَفْسِهِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَا تَرَكْتُ لِأَهْلِكَ قَالَ عِدَّةُ اللَّهِ وَعِدَّةُ رَسُولِهِ فَقَالَ
 عُمَرُ لَأَنْ بَكَرَ مَا اسْتَقْبَلْنَا لِي بِبَابِ خَيْرٍ قَطُّ الْأَسْبَقْتَنَا إِلَيْهِ وَأَخْرَجَ أَحْمَدُ عَنْ ابْنِ أَبِي مَلِيكَةَ قَالَ رُبَّمَا سَقَطَ الْخَطَامُ مِنْ بِيْتِ ابْنِ بَكْرٍ
 الصِّدِّيقِ فَيَضْرِبُ بَدْرَاعًا ثَمَّةً فَيَسْتَيْجِبُهَا فَيَأْخُذُهَا فَقَالُوا لَهُ أَفَلَا أَمْرًا تَسْتَأْنِدُ وَلَكِنْ فَقَالَ ابْنُ حَبِيْبٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَرِنِي
 أَنْ لَا أَسْأَلَ النَّاسَ شَيْئًا وَأَخْرَجَ أَحْمَدُ وَابْنُ أَبِي عَمْرٍو عَنْ ابْنِ سَعْدِ بْنِ خَدْرَةَ قَالَ قَالَ عُمَرُ يَا رَسُولَ اللَّهِ لَقَدْ سَمِعْتُ فَلَانًا مَا هُوَ كَذَلِكَ
 لَقَدْ أُعْطِيَتْهُ مِائَتِينَ مِائَةً فَمَا يَقُولُ ذَلِكَ قَالَ أَمَّا وَاللَّهِ إِنْ أَحَدُكُمْ لِيَخْرُجُ بِسَلْتَةٍ مِنْ عِنْدِي يَتَّيَّبُهَا نَارًا قَالَ عُمَرُ يَا
 رَسُولَ اللَّهِ لِمَ تُعْطِيهَا أَيَّاهُمْ قَالَ فَمَا أَضْحَى بِأَبْنِ الْأَسْأَلِ وَيَأْبَى اللَّهُ لِي الْبُخْلِ وَأَخْرَجَ الْبُخَارِيُّ وَمُسْلِمٌ عَنْ ابْنِ عُمَرَ قَالَ كَانَ
 رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُعْطِيَنِ الْعَطَاءَ فَاقُولُ أَعْطِهِ مِنْ سَوْفَ فَقَالِيهِ مَتَى فَقَالَ خُذْهُ إِذَا جَاءَكَ مِنْ هَذَا الْمَالِ شَيْئًا وَتِ
 غَيْرَ شَيْءٍ وَلَا سَائِلٍ فَخُذْهُ فَمَتَوَلَّهُ أَنْ شِئْتُ كَلِمَةً وَأَنْ شِئْتُ تَصَدَّقْتُ بِهِ وَلَا تَسْتَعِجْ نَفْسَكَ قَالَ سَالِمُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ فَلَا يَجْلُ
 ذَلِكَ كَانَ عَبْدُ اللَّهِ لَا يَسْأَلُ أَحَدًا شَيْئًا وَلَا يَرُدُّ شَيْئًا أُعْطِيَهُ وَعَنْ ابْنِ اسْحَقَ قَالَ لَمَّا تَبِعَ ابْنُ بَكْرٍ وَسَمِعَتْ عُمَرَ خَطْبًا لَمَّا كَلَّمَ

ابن

فحمد الله واشتبه عليه بما هو اهل ثم قال ايها الناس ان بعض الطمع فقر وان بعض الناس غنى وانكم تجمعون ما لا تأكلون وما لا يكون
 ما لا تمدكون واعلموا ان بعض الشخ شعبه من التفان فانفقوا خيرا لانفسكم فابن اصحاب هذه الآية الذين يتفقون امورهم بالليل
 والنهار سرا وعلانية فلم يجر حسن عند ربهم ولا خوف علىهم ولا هم يخزنون وعن عمر قال من اخرا انزل الله آية الربوا
 وان رسول الله صلى الله عليه وسلم قبض قبل ان يغير بالنافذ عوار الربو والريسة وعن ابنه بكر الصديق قال قال رسول الله
 صلى الله عليه وسلم من احب ان يسمع الله دعوته ويفرج كربته في الدنيا والاخرة فليظن معسر اولدع له ومن سره
 ان يظلم الله من نور جهنم يوم القيامة ويحمله في ظله فلا يكون على المؤمنين غليظا وليكن جسم رحيماء وعن عثمان بن عفان
 سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لئن لم يزل الله عبدان في ظله يوم القيمة يوم لا تطلع الاظلمة انظر معسرا او ترك لعناريم
 قال الله تعالى يا ايها الذين امنوا اتقوا الله حقا تفقوا ولا تموتن الا وانتم مسلمون وانتم مسلمون وانتم مسلمون اجعل الله
 جميعا ولا تفرقوا واذكر وانعم الله عليكم اذ كنتم اعداء فالف بين قلوبكم فاصبحتم بنعمة اخوانا
 وكنتم على شفا حفرة من النار فانقذكم منها كذلك يبين الله لكم آياته لعلكم تهتدون
 ولتكن منكم امة يدعون الى الخير ويامرؤن بالمعروف ويتهون عن المنكر اولئك هم المفلحون
 ولا تملكون لولا ان تفرقوا وانحللتموا من بعد ما جاء هو البيت اولئك لهم عذاب عظيم يوم تبصر
 وجوه لا تسود ووجوه فاما الذين استوتت ووجوههم اكفر تفر بعد ايسانكم فذوقوا العذاب بما كنتم تكفرون
 واما الذين ابيضت ووجوههم ففي رحمة الله هم فيها خالدون اولئك ايض الله نزلها عليكم
 بالحق وما الله يريد ظكما للعالين والله ما في السموات وما في الارض والى الله ترجع الامور
 فقير كويد غنى عند خدای عز وجل درین آیات بیان فرموده است حقیقت خلافت خاصه و حقیقت سنته را که بعد از ایام خلافت
 خاصه بطهور آید در رضا حضرت خود بان یکجالت و سخط جناب خود از ان حالت دیگر ارشاد نموده اول الامر میفرماید بتقوی و سوخ
 قدم در ان بعد از ان جسم میفرماید باجماع در عتصاف بحبل الله و نهی میکند از تفرق در ان باز اشارت میفرماید که مراد از اجماع
 دو امر است یکی آنکه در قسم شرایع الهیه از کتاب الله مختلف نشوند یعنی یکجند هب خود این را گیرد و دیگری چیز دیگر را و منضمون
 در آیه و انحصموا بحبل الله جميعا بطریق اجمال مبین شد و در آیه ولا تملكون لولا ان تفرقوا بوجه تفصیل پس اگر از ان ان
 در فهم معانی شذر و نذر افتد باید که با یکدیگر مشاوره کنند و اختلاف را از میان خود بربانند از نذر و در فضا اتفاق و
 اجماع داخل شوند و عادت الله آنست که اجماع در رفع اختلاف واقع نمی شود الا بتصدی خلیفه راشد عالم مسلم الفضل فیما بینهم
 دیگر آنکه همه بر اعلام کلمه الله میباید که هم خود را متفق سازند و اتحاد درینیه که در جاهلیت میان ایشان بود همه را فراموش
 گردانند و برین مضمون ان نموده در آیه و اذکر و نعمت الله علیکم اذ كنتم اعداء الخ بعد از ان ارشاد میفرماید که سبب این
 اجماع بحسب جری سنته الله آنست که جماعه از ایشان با حیا و علوم دین و قیام بجهاد و اقامت حدود و امر معروف و نهی منکر
 قائم شوند و دیگر آن استقال امر ایشان کنند و این یکی از واجبات با کفایه اسلام است و عادت الله آنست که امر این است مصلح
 بدون تصدی شخصی مسلم الفضل فیما بینهم برین اقامت صورت نگیرد و بعد از ان تشدید میفرماید در تفرق فی الدین تا مانند اهل کتاب

درین

نباشند که بعد وضوح حق و ثبوت حجت الله و لزوم تکلیف مختلف شدند و بعد از وقوع اختلاف حال ایشان در قیامت است
 که تبیض و جوه و تسود و جوه بعد از آن فضیلت این جماعه که در میان امت محمدیه قایم با حیا و دین باشند بر جماعه که در امت سابقه
 باین امر قیام مینمودند ارشاد میفرماید و سبب موخر شدن ایشان بهر دو نصار ازین منزلت بیان مینماید که گفتیم خیر ائمه با جمله خلافت
 خاصه آنست که اجتمع مسلمین بهر دو معتقد گردید و اتفاق در مذاهب اشته باشند و اتفاق که بسبب شورش نفس سبعی و بهیج سینه
 ایشان شوم سازد از میان خود با و دفع کنند و آن قرن خیر القرون باشند قال النبی صلی الله علیه وسلم خیر القرون قرنی الحدیث
 و ایام فتنه آنکه اختلاف در مذاهب پیدا آید و جماعات مسلمین از جهت اتفاق و جموع مجتمعه شوند و خود مجتهد گردند شرح
 و بسط این معانی و آنچه آنحضرت صلی الله علیه وسلم از ان باب اخبار مشهوره بیان فرموده اند سابق تقریر نمودیم شرح
 باز میگوئیم که درین آیه ثابت شد که جماعه عظیمه از اصحاب آنحضرت صلی الله علیه وسلم خیر ائمه آخرت للناس بودند و متواتر شد
 که این جماعه در تصدق اقامت دین شخصی را رئیس خود ساختند ثم در وقت حکم ایشان دعوت الی الخیر کردند و همین است
 معنی خلافت پس اگر اتفاق ایشان بر باطل باشد و غیر مستحق ریاست را رئیس کردند خیر امت نباشند و اگر جمعی غیر مستحق ریاست
 را رئیس کردند و جمعی دیگر سکون نمودند و با نکار منکر بر نخواستند هر دو از خیریت مغزول باشند **بَابُ حُجَّتِ الْاَئِمَّةِ الْعَظِيمَةِ**
قَالَ اللهُ سَجَانَهُ الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا اَصَابَهُمُ الْقُرْحُ وَالَّذِينَ احْسَنُوا مِنْكُمْ وَاتَّقُوا اَجْرَ عَظِيمٍ
الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ اِيْمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةِ
رَبِّهِمْ اَوْلِيَاءَ ؕ فَلَا تَخَافُوهُمْ خَوْفًا وَّخَالِفُوا اِيْمَانًا كَمَا كَفَرْتُمْ مِنْ قَبْلُ وَكُنْتُمْ مَوْتُومِينَ فقیر گوید معنی غنی عن مفسرین در تفسیر این آیات مختلف اند اکثری
 میل بان دارند که الذین استجابوا للذین قال لهم الناس در بدر صغر نازل شد بالجمله خلفا از حاضران بدر صغر بودند
 فانقلبوا بنعمه من الله وفضل لم یسهم سواهم و استجابوا رضوان الله در شان ایشان متحقق بود و تا هی که به من الشرف قال الله تعالی
 لَاتِ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْاَرْضِ وَاَنْخِلَافِ الْاَيْلِ وَالنَّهَارِ لَا يَتِ الْاُولَى الْاَلْبَابِ الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللهُ قِيَمًا وَتَقْوَى وَعَلَىٰ جُنُودِهِمْ
وَيَقْلُرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْاَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا يُسْحَبُونَ فَبِئْسَ عَذَابٌ اَلْتَارَ رَبَّنَا اِنَّكَ مِنْ تَدْخِلِ
النَّارَ فَقَدْ اَخْرَجْتَهُ وَمَا لِلظَّالِمِيْنَ مِنَ النُّصُرَةِ رَبَّنَا اِنَّنَا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْاِيْمَانِ اَنْ اٰمِنُوْا بِرَبِّكُمْ
فَاٰمَنَّا بِمَا نَادَىٰ فَغُفِرَ لَنَا ذُنُوبُنَا وَكَفِّرَ عَنْ سَيِّئَاتِنَا وَتَوَقَّفْنَا مَعَهُ لَئِنَّا رَّبُّنَا وَاِيْنَا مَا وَعَدَنَا عَلٰى رُسُلِكَ
وَلَا تَخِنَا نَايِنًا مَّا الْقِيَمَةُ اِنَّكَ لَا تَخْلِفُ الْاِيْعَادَ فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ اِنَّهٗ لَا اٰصْبِعُ عَمَلٍ مِّنْكُمْ
مِّنْ ذِكْرِ اٰدَامِ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ فَاَلَّذِيْنَ هَاجَرُوْا وَاٰخِرُ جَمَاعَةٍ دِيَارِهِمْ وَاُوْدُوْا فِيْ سَبِيلِنَا وَفَعَلُوْا وَاٰخِرُ
قَوْلِهِمْ اَلَا كَفَرْنَا عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَاَلَا دَخَلْتُمْ جَنَّتِ بَجْرِيْ مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ فَاَبَا مِنْ عِنْدِ اللهِ وَاللهُ عِنْدَ الْحَسَنِ النَّوَابِغِ
 فقیر گوید معنی غنی عن این آیات در فضائل مهاجرین اولین نازل شده هر چند در اول آیات عنوان مهاجرین مذکور شده است
 اما چون در آخر مذکور شد انی لا اضع علی عمل منکم فالذین باجروا و اخرجوا معلوم شد که این جماعه مهاجرین اولین است
 که از دیار خود بر آوردند و ایشانی اند که الله تعالی ایشانرا داده شد ایشانرا و قتال کردند و بعضی ایشان مقتول شدند

ا
 ب
 ج
 د
 ه
 و
 ز
 ح
 ط
 ی
 ک
 ل
 م
 ن
 ی
 ر
 ز
 ح
 ط
 ی
 ک
 ل
 م
 ن
 ی
 ر
 ز

Marfat.com

نذبت فخاص رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال يا محمد انظر ما صنع صاحبك بي فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يكره
 ما حلك على ما صنعت قال يا رسول الله قال قولاً عظيماً يزعم ان الله فقير واتهم عنه أعتياً فلما قال ذلك غضبت له ما قال
 فغضبت وجهه فمخاض فقال ما قلت ذلك فانزل فيما قال فخاص تصديقاً لابي بكر لقد سمع الله قول الذين قالوا ان الله
 فقير الآية ونزل في ما بلغه في ذلك من الغضب لتسمعن من الذين اذوا الكتاب من قبلكم ومن الذين اشركووا اذى كثير الآية
 وعن السدي في قوله لقد سمع الله قول الذين قالوا ان الله فقير قالها فخاص اليهود من بني مرثد لقيه ابو بكر فكله فقال له
 يا فخاص اتق الله وامن وصون واقرض الله فخاص يا ابا بكر تزعم ان ربنا فقير يستقرضنا امواتنا وما يستقرض
 الا الفقير من الغنى ان كان ما تقول حقا فان الله اذا لفقير فازل الله هذا فقال ابو بكر فلو لا تهنه كانت بين النبي صلى الله عليه وسلم
 وبين بني مرثد لقتله وعن مجاهد قال سمك ابو بكر رجلاً منهم الذين قالوا ان الله فقير ونحن اعداؤهم لم يستقرضنا وهو غنى وهم يهود
 اخرج الترمذي عن عثمان بن عفان سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول موقف ساعة في سبيل الله خير من الف يوم
 فيما سواه من النازل ولفظ ابن ماجه من رابطة في سبيل الله كانت كالف ليلة صيامها وقيامها فقير كويد غنى عنه سابق
 بيان كرديم فضايلى كه بان عباد الله نرديك شوند به پروردگار خویش دو قسم است يكى آنكه خلاص كردن آنها از اذ و بشرد
 از سجن طبيعت و نرديك ساختن آنها ايشان را بحظيرة القدس بنزلند به سبب طبيعى است لاجرم در جميع اديان و ملل بان قسم فرموده
 اند مثل توكل و يقين و صبر و صلوة و صوم و صدقة و ذكر بارى جل مجدده و قسم ثانى آنكه تاثير آنها در افراد بشر باعتبار عبادت
 الهى مخصوص بزبان خاص است مانند هجرت و جهاد و حج و اين قسم در بعض ملل مقرب باشد افراد بشر بحظيرة القدس و در بعض ملل
 نه مثلاً در شريعت ما اراده الهية متعلق شد بكتبت بل صائمه مثل مشركين و يهود و نصارى و مجوس و صورت ايشان در
 حظيرة القدس باين صفت ممتلگشت كه لولا دفعه الله الناس بعضهم ببعض الا الذين حال جماعه از افراد بشر در
 داعية الهية بواسطه صحبت پيامبر صلى الله عليه وسلم فانى شدند مانند جبرئيل در وقت تحيية نمود و متعرض نفحات الهية گشتند
 و در بيان ايشان در بيان ملاقات مشابه و ناسبتى واقع شده و اسماحت فتح كرد بايى عظيم را از قرب كه اگر صد سال رياضت بدنيه و نفاست
 ميكشيدند بعشر عشر آن مشابهت فائز گشتند و در ملل ديگر اين داعية و اراده متعلق نگشت و امم را باين معرض در بيان
 نياوردند پس هجرت و جهاد و در ملل ايشان از اعمال مقربة نبود در قرآن عظيم و سنت سنبيه هر دو فضل را بين فرموده اند و فضل
 ثانى را بنزدي اهتمام افاده نموده اند و مناط تفاضل مراتب گردانيد ه نامرد بهر دو فضل متصف نباشد تقدم بر افراد بشر
 و استحاق رياضت عامه مسلمين سبب خدامى غزوجل در سورة نسا هر دو فضل را بيان مي فرمايد و آنحضرت صلى الله
 عليه وسلم صحابه را بان هر دو مى ستايند تا حجت باشد امت را و تخليف تقدم ايشان شى پرده ظاهر شود قال الله تعالى
 وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالْقِدِّيقِينَ وَالشَّاهِدِينَ وَالصَّالِحِينَ
 وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا ذَلِكَ الْفَضْلُ مِنَ اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ عَلِيمًا در اول افاده مي فرمايد كه ايمان مسلمان بگلمه توحيد درست
 ميشود تا آنكه وقت مشاجرات كه حالت ظهير نفس ستمى است تسليم تمام از ايشان ظاهر گردد و بعد از ان مي فرمايد كه اين مطيعان با
 پيامبران و صديقان و شهيدان خواهند بود و حسن اولك رفقا و اين آية مشبيه است بآية ديگر كه كَتَبَ مَرْقُومٌ يَشْهَدُ

در بيان

المُقَرَّبُونَ وَرِجَالُهُمْ مِنْ تَحْتِهَا يَكْفُرُونَ كَمَا الْمَقْرَبُونَ كَمَا لَمَّا ابْرَارًا نَسْتُ كَمَا بَايْنَ جَاهِرَةً مَشْهُورُونَ
 و در ذیل ایشان معهود کردند و این چهار طائفه سرد فرائل نجات اند و طبقه علیا از طبقات ائمه مرحومه و ازین جماعه روضه
 دیگر بمقبرین و سابقین تعبیر شده اینقدر از آیه کریمه واضح گشت و ضوفا لایق معه خدا باز آنحضرت صلی الله علیه و سلم در آحاد
 مشهوره که تکلیف آنها قطع است عملاً و اعتقاداً خبر دادند که ابو بکر صدیق است و عمر و عثمان و علی شهید پس ربا معنوی
 ایشان بر سایر طبقات مبرین گشت و در ملت اسلامی خطائی درین خشی نماند قال الله تعالی لا یستوی القعدون من
 الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي الضَّرِّ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَأَنْفُسُهُمْ
 عَلَى الْقَعِيدِينَ دَرَجَةً وَكُلًّا وَعَدَّ اللَّهُ الْحُسْنَى وَفَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَعِيدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا ذَكَرَتْ
 مِنْهُ وَمَغْفِرَةً وَرَحْمَةً طَوَّكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا خدا تعالی درین آیت افاده میفرماید که صحابه بر یک طبقه نیستند بلکه
 بعضی ایشان افضل اند از بعضی و مناط فضل جهاد است فی سبیل الله بانفس خویش یعنی مباشرت قال کفار و باموال خویش
 یعنی بانفاق فی سبیل الله ازین آیت واضح گشت که مجاهدان بانفس خویش و باموال خویش سرد فرائل است اند و از طبقه
 علیای امت و ایشان افضل اند از غیر خود باز در احادیث مشهوره که تکلیف بان قائم است و عذری بعد ثبوت آنها باقی نمی ماند
 ثابت شد که همه این بزرگان در جمیع مشاهد خیر در رکاب سعادت آنحضرت صلی الله علیه و سلم حاضر بودند الا بعد از بعضی اوقات
 و از جمعی مباشرت قتل بیشتر بود نوع آمد و از بعضی دیگر انصاف زیاده تر بنظهور انجاسید و از جمعی هر دو وجه
 کمال متحقق گشت قال الله تعالی وَمَنْ يُضَاهِجْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبِمَا كَفَرَ مِنَ اللَّهِ فَكُلَّمَا نَزَّلْنَا آيَةً وَسَعَةً طَوَّكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا
 مهاجر الی الله و در سوره تحریر کرده الموت ففقدتم اجمع علی الله ط و كان الله غفوراً رحیماً خدای عزوجل در
 اول سبحت فرض میگرداند هجرت را از دیار کفر و بیان میفرماید عقوبت تارکان هجرت مستثنی میسازد و ضعیفا را که جلد هجرت
 نمیدانند و از خانه خود بر آمدن نمیتوانند بعد از آن فضیلت هجرت بیان میکند و اجر آن در دنیا و آخرت ارشاد مینماید کسی
 را که بقصد هجرت از خانه خود بر آید و بمقصد نرسیده از عالم میگذرد ثواب جزیل و عده میدد ازین آیه فضیله مهاجران
 باید شناخت و الله اعلم و عن عمر بن الخطاب قال انی انزلت نفسی من مال الله بنزله و الی الیستم ان استغفرت
 وان اجتبت اخذت منه بالمعروف فاذا اکتبرت قضیت و عن ابن مسعود قال کان عمر بن الخطاب اذا سلک بنا طریقا فابعدنا
 وجدناه سهلاً و انه سئل عن امرأة و ابوین فقال للمرأة الربع و للام ثلث بالقی و ما بقی فلاب و عن ابن عباس انه
 دخل علی عثمان فقال ان الاخوين لا یبروان الام عن الثلث قال الله فان کان له اخوة و ان الاخوين لیسابلمان فیک
 اخوة فقال عثمان لا استطیع ان اردد ما کان قبلی و مضی فی الامصار و توارث به الناس و اجاب زید بن ثابت بجواب آخر
 قالوا یا ابا سعید ان الله یقول فان کان له اخوة و انت تجهبها باخوان قال ان العرب تسمى الاخوين اخوة فقیر گوید این خطابه
 نیست بلکه حضرت عثمان رضی الله عنه تسک نمود بان اصل که حکم خلیفه راشد چون بتبع شود و سبیل المسلمین گردد و حجت است
 در دین و زید بن ثابت معنی را که صحابه در وقت مشاوره فهمیده بودند تقریر نمود و عن ابن شهاب قال قضی عمر بن الخطاب
 ان میراث الاخوة من الامم للذکر مثل الانثی و لا یرى عمر بن الخطاب قضی بذلك حتى علمه من رسول الله صلی الله علیه و سلم

جواب

جواب

شاره فی اول الیه
 عذری درین کار نیست
 غیر از قبایل با خود

المملوكين احلها آية وحرمتها آية ولا امر ولا انهي ولا اصل ولا احرم ولا افعل انما ولا اهل بيتي وعن عمر انه خطب فقال يا اهل
رجال يتكلمون بهذه المتعة وقد نهى رسول الله صلى الله عليه وسلم عنها لا اوتوني يا عبدكهما الارجمته وسئل ابن عمر عن المتعة
فقال حسرتهم فليل له ابن عباس يعني بها قال فيها تزعم به في زمان عمر وعنه عن عاصم بن بهدلة ان سرور قاتل صفين فقام
بين الصفين فقال يا ايها الناس انقضوا ارايم لو ان منا ديانا داكم من اسما فرأيتموه وسمتم كلامه فقال ان الله بينكم
عما انتم فيه انتم مشتبهين قالوا سبحان الله قال فوالله نزل بذلك جبرئيل على محمد صلى الله عليه وسلم وما ذاك بائنين عند
منه ان الله قال ولا تقفوا انفسكم ان الله كان بكم رحما ثم رجع الى الكوفة وعن داود بن الحصين قال كنت اقرأ على ام
سعيد ابنة الربيع وكانت يتيمه في جرائل برفرات عليها والذين عاقبت ايمانكم فقالت لا ولكن والذين عاقبت ايمانكم
انها زلت في ابي بكر وابنه عبد الرحمن حين اني سلم فحلف ابو بكر لا يورثه فلما اسلم امره الله ان يورثه نصيبه وعن عمر قال
ما استفاد رجل بعد الايمان بالله من امرأة حسنة الخلق وودود ولو يورثها ما استفاد رجل بعد الكفر بالله شر من امرأة سيئة الخلق
عديرة اللسان وعن عمر بن الخطاب قال الثالثة امرأة عفيفة مسلمة حسنة لبيته وودود لو تلعين اهلها على الدهر ولا تعين الدهر
على اهلها وقليل ما تجد ما امرأة لم يزد على ان يلد الولد والثالثة على فل جعلها الله في عنق من يشاء واذ اراد ان يزيغ
نزع وعن ابن عباس ثبت اننا معاوية حكيمين فليل لنا ان رايتما ان نجما جعنا وان رايتما ان تفرقا فترتما والذي يشهد عثمان
وعن ابن بكر الصديق قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لا يدخل الجنة مني الامة وقال عمران القبله من اللبس فوضوا
وقال عثمان اللبس باليد وعن عمر قال احدث الساحر والطاغوت الشيطان قري عندكم كلما نضجت جلودهم بدلتمهم جلودنا
فقال معاذ عندي تفسير لما تبدل في ساعة مائة مرة فقال عمر وكذا سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم وفي رواية ابي مسكان
معاذ وقال عمر سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم اول ما يرفع من الناس الائمة واخر ما يبقى الصلوة ورب مصل لا خبره وعن
عكرته في قوله تعالى واودى الامر منكم قال ابو بكر وعمر وعن الطي وادى الامر قال ابو بكر وعمر وعثمان وعلي وابن مسعود
وعن عكرته انه سئل عن امهات الاولاد فقال هن اخر ارقيل باي شئ تقول قال بالقرآن قالوا بماذا من القرآن قال قول الله
اطيعوا الله واطيعوا الرسول واويعوا الامر منكم وكان عمر من اولى الامر قال عقيقت وان كان سخطا عن عمران بن الحصين
قال كان عسرا اذا استعمل برجل اكتب في عهده اسموا له واطيعوا ما عدل فيكم وعن عمر قال اسمع واطع وان امر عليك فخذ حبسه
محمد ع ان ضربك فاصبر ان حرمتك فاصبر ان اراد امر متقص دينك نقل ذي دون ديني واخرج الشعبي عن ابن عباس
في قوله الم تر الى الذين كذبوا بآياتنا انهم امنوا بما انزلنا اليك وما آمنوا الا من قبلنا قالوا انزلنا اليك من قبلنا في
رجل من لنا فبين فقال له بشر حاسم يهوديا فدا اليهودي اى النبي صلى الله عليه وسلم ودعا النافع الى كتب الاشراف
ثم انها اختلفت اى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقضى لليهودي فلم يرض النافع وقال تعالى انما حكم اى عمر بن الخطاب فقال
اليهود لعمر قضي لنا رسول الله صلى الله عليه وسلم فلم يرض بقضائه فقال للنافع كذلك قال نعم فقال عمر ما كنا حتى اخرج اليك
فدفع عمر فاشتمل على سيفه ثم خرج فصرع عتق النافع حتى برده ثم قال يكذبا فقي من لم يرض بقضائه الله ورسوله فزنت ولحقه
طرق مسعدة بما سكت بها عن ابن ابي عمير عن ابى الاسود وعن عتبة بن خضرة عن ابيه وعن كحول وغير ذلك واخرج مسلم

ابن عباس
عن ابن عباس
عن ابن عباس

على النصف من اركان
وقيل في فتح قان وسكان
بهم ليس في سوز ارب
در كوفه اسير اكرز
در كوفه اسير اكرز
بين امو اسير اكرز
ان پس ميشد و
صبيته بگردد
بيل بن قنبر بن
است برادر بيل بن قنبر
دعوى باده داد كوفه
بصدا كوفه است ماه
نجات كوفه

فی حدیث ابن عباس عن عمر بن الخطاب قال لما اعترق النسب صلی الله علیه وسلم ساعه دخلت المسجد فادیت باعلی مویته
 لم یطلق ناسه و نزلت هذه الایة و اذا جاءهم امر من الامن اول الخوف اذا عوا به ط و کور قولا الی الرسول و الی الی
 اول الامر منهم لعلهم الذی یستنبطون منهم فکنت انا استنبطت ذلك الامر و عن یعلی بن امیة قال سألت عمر بن
 الخطاب قلت لیس علیکم جناح ان تقصروا من الصلوة ان ختمتم ان یفینکم الذی کفر فدا قد امن الناس فقال لی عمر بن
 میما عبت منه فسالت رسول الله صلی الله علیه وسلم عن ذلك قال صدقة تصدق الله بها علیکم فاقبلوا صدقة و عن عمرو بن
 دینار ان رجلا قال لمرحکم بیننا بما اراک الله قال نه انما به للنسب صلی الله علیه وسلم خاصة یعنی ان اجتهاد النبی معصوم
 عن الخطا قطعا و من غیره و عن ابن مہب قال قال لے مالک الحکم الذی یحکم بین الناس علی وجهین فالتدی حکم بالقران
 و السنة الماضية فذلك الحکم الواجب و الصواب الحکم الذی یجتمه فیہ العالم نفسه فیما لم یأت فیہ شیء فلعلمه ان یوافق قال
 و ثالث المتکلف لما لا یعلم فما حسب ذلك ان لا یوافق و روی من طرق متعددة عن علی قال سمعت ابا بکر لقیول سمعت
 رسول الله صلی الله علیه وسلم لقیول ما من عبد اذنب ذنبا فقام فتوضأ فحسن و صوره ثم قام فصلى و استغفر من ذنبه
 الا کان حقا علی الله ان یغفر له لانه یقول من یعمل شیئا او یظیم نفسه ثم یستغفر الله یجد الله غفورا رحیما
 و عن زید بن اسلم عن امیة ان عمر بن الخطاب اطلع علی ابی بکر و هو یمید لانه قال ما تصنع یا خلیفة رسول الله صلی الله علیه وسلم
 قال ان هذا الذی ادرونی الموارد ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لیس شیء من الجسد الا یشکو و رب اللسان علی جدیته
 عن مالک قال کان عمر بن عبد العزیز لقیول سن رسول الله صلی الله علیه وسلم و ولاته الامر من بعده سننا الاخذ بها
 تصدیق لکناب الله و استعمال طاعته و قوة علی دین الله لیس لاحد تغیر ما ولا تبیلها و لا النظر فیها خالفها من اقدی
 بها فهدی و من استغفرها منصور و من یخالها ابع غیر سبیل المؤمن و ولاته الله ما توتی و اصلاه جهنم و ساءت مصیرا
 و عن ابن عمر ان عمر بن الخطاب کان یسئ عن اخصاء البهائم و لقیول بل التما الانی الذکور و قد صم من طرق متعددة
 عن انس بن بکر الصدیق انه قال کیف الفلاح یا رسول الله بعد هذه الایة لیس بامانیکم و لا امانی اهل الکتاب من
 یعمل سوءا یحزبه فکل سور حزیننا به فقال النسب صلی الله علیه وسلم غفر الله لک یا ابا بکر الست تشعب الست
 تحزن الست تصیبک اللاد و اقال بله قال فهو ما تجزون به و فی روایة عن انس بن بکر الصدیق قال کنت عند النبی صلی الله
 علیه وسلم فزلت هذه الایة من یعمل سوءا یحزبه و لا یحی الله من دون الله و لیس لاد لا یضیراه فقال رسول الله صلی الله
 علیه وسلم یا ابا بکر الا افریک آیته نزلت علی قلت بلی یا رسول الله فآیتها فلا اعلم الا انی وجدت الفصا ما فی ظهری
 حتی تطأت لها فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم مالک یا ابا بکر قلت بابی انت و اتی یا رسول الله و انی لم یعمل سوءا
 انا کحزبون کل سور فعلنا فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم امانت و اصحابک یا ابا بکر المؤمنون فحزبون نبراک
 فی الدنیا حتی تلقوا الله لیس لکم ذنوب و اما الاخرون فیحزبهم ذلک حتی یحزبون یوم القيمة و عن محمد بن المنستر قال
 قال رجل لعمر بن الخطاب انی اعرت آیت فی کتاب الله فاهوی عمر نصر به بالبدرة و قال مالک نعتت عنها حتی تعلمها فانصر
 حتی اذا کان الغد قال له عمر الایة الاتی ذكرت بالاسس فقال من یعمل سوءا یحزبه فاما انی احد یعمل سوءا لا یحزبه به

ای اخبار کثیره
 در حدیث کثیره
 و کثیره من اخبار
 صحابه و انصار

فقال عمر لبشاشين نزلت ما ينفعنا طعام ولا شراب حتى انزل الله بعد ذلك ورحص وقال ومن يعمل سويا اذ يظلم
 نفسه ثم ليغفر الله بحمد الله عفو ارحمها واخرج مالك ومسلم عن عمر قال ما سالت النبي صلى الله عليه وسلم
 عن شي اكثر مما سالت عن الكلاية فقال بكيف آية الصيف التي في آخر النساء واخرج البخاري ومسلم عن عمر قال قلت لوديث
 ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان عهد اليان فبين عهد النبي اليه الجدة والكلاية وابواب من ابواب الربا وعن سعيد بن
 جبيران عمر كتب في الجدة الكلاية كتابا فقلت يستخبر الله يقول اللهم ان عمت ان فيه خيرا فامضه حتى اذا طعن دعا بالكتاب فمحي
 فلم يدر احد ما كتب فيه فقال اني كتبت في الجدة والكلاية كتابا وكتبت استخبر الله فيه فرايت ان اترككم على ما كنتم عليه وعن
 الشعبي قال سئل ابو بكر عن الكلاية فقال اني ساقول فيها برأمي اراه ما خلا الوالد والولد فلما استخلف عمر قال الكلاية
 ما عد الوالد فلما طعن عمر قال اني لاسخني الله ان اخالف ابابكر رضي الله عنه وعن اني بكر الصديق انه قال من مات وليس له
 ولد ولا والد ورثته كلالته تشيخ منه على ثم رجع الی قوله وعن قتادة قال ذكر لنا ان ابابكر الصديق قال في خطبته
 الا ان الآية التي انزلت في اول سورة النساء في شأن الفرائض انزلها الله في الولد والوالد والآية الثانية انزلها
 في الزوج والزوجة والاخرة من الام والآية التي ختم بها سورة الانفال انزلها في اول الارحام بعضهم ادنى ببعض في
 كتاب الله ما جهره به الرحم من العصبية قال الله تعالى يا ايها الذين امنوا من يتردد منكم عن دينه فسيئ ما يت
 الله بقوم يحبهم ويحبونه اذ لو على المؤمنين اعززة على الكافرين يجاهدون في سبيل الله ولا يخافون
 لومة لائم ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء والله واسع عليم ه انما وليكم الله وبرسوله والذين
 امنوا الذين يقبلون الصلوة ويؤتون الزكاة وهم راكعون ومن يول الله ورسوله والذين امنوا
 فان حزب الله هم الغالبون ○ فقير گوید معنی عن این آیات اول دلیل است بر خلافت خاصه ابو بكر صدیق و
 بر فضائل و مناقب او و ما بعان او بوجوه که جاہل آن معذور نباشد و منکر آن منقطع الحجج باشد در اسلام تفصیل بن اجمال
 آنکه خدا تعالی درین آیات خبر داد که جماعه از مستکین بکلمه اسلام مرتد خواهند شد و عدده فرمود که جماعه از محبین و محبوبین و
 کذا و کذا را خواهیم آورد و معنی آوردن آنست که از میان قبائل عرب گروه کرده بر آمده بمحض توفیق الهی مجتمع شوند و
 در برابر مرتدین داد قتال دهند و این عدده بهیبتها و صورتها در زمان صدیق اکبر واقع شد و گروه کرده از قبائل عرب آمده
 زبر رايت حضرت صدیق جمع شدند و با فراد مقاتله نمودند تا آنکه ناره فتنه فرو نشست و عالم بشکل اول بازگشت و بعد از آن
 حادثه اے یومنا هذا که در متطا و له گذشته باین صفت قتال مرتدین واقع نشد پس صدیق اکبر و اتباع او باین فضائل
 عظیمه که در اسلام فضیلتی بالاتر از ان نمی باشد متصف بودند و همین است معنی خلافت خاصه و هو المقصود و اخرج البخاری
 و مسلم عن طارق بن شهاب قال قالت اليهود لعمراکم تقرؤن آية في كتابكم لو نزلت علينا معشر اليهود لا نخذنا ذلك اليوم عيدا
 قال واتي آية قالوا اليوم اكملت لكم دينكم و اتممت عليكم نعمتي قال عمر و الله اني لا علم اليوم الذي نزلت على
 رسول الله صلى الله عليه وسلم فيه و الساعة التي نزلت على رسول الله صلى الله عليه وسلم عشية عرفة في يوم الجمعة و عن مسيرة قال لما نزلت
 اليوم اكملت لكم دينكم و ذلك يوم الحج الاكبر كجاء عمر فقال لا النبي صلى الله عليه وسلم ما لي بك قال اجابني انما كنت في زيادة من ديننا فانا اذا اكمل

برج

فانه لم يميل شيئا قط الا نقص قال صدقت وعن علقمة بن عبد الله المزني قال كنت في مجلس عمر بن الخطاب فقال عمر
 لرجل من القوم كيف سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول قال ان الاسلام بدأ جد غاشم ثنيا ثم ربا عيا ثم سيديا
 ثم باذا قال عمر بالله البذل والالتصان وعن عمر بن الخطاب قال المسلم يشترط ان لا تزوج المسلمة النصرانية
 اخرج مسلم عن بريدة قال كان النبي صلى الله عليه وسلم يتوضأ عند كل صلاة فلما كان يوم الفتح توضأ ومسح
 على خفيه وصلى الصلوات بوضوء واحد فقال له عمر يا رسول الله انك فعلت شيئا لم تكن تفعله قال في هذا فعلت يا عمر
 وعن علي انه ذرأ وارحبلكم قال عادي بن الغنم وعنه بن سعد انه فرادوا مشحورا زكورا بكم وازجلكم بالنصب وعن عروة انه
 كان يفرار وارحبلكم يقول ربح الامراة الغنم وعنه بن سعد انه فرادوا مشحورا زكورا بكم وازجلكم بالنصب وعن عروة انه
 طه ذلك وكان يقضي بين الناس فقال وارحبلكم هذا من التقدم والوحش من الكلام وعن الاعمش قال كانوا يفرقون
 برؤسكم وارحبلكم بالنقص وكانوا يقولون وعن عبد الرحمن بن ابي ليلى قال اجتمع اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم
 في غسل القدمين وعن الحكم قال مضيت سنة من رسول الله صلى الله عليه وسلم والمسلمين لغسل القدمين وعن انس قال
 نزل القرآن بالسجدة الغنم قلت فاقمهم ابن عباس فقال بالسج وكان على الغنم عن ابن عباس قال ابي الناس
 الا الغنم ولا اجد في كتاب الله الا السج وعن ابن عباس قال الوضوء غنمان ومثمان وعن ابن عباس قال ان فرض الله
 غسلتين وسحمتين الا ترى ان ذكر التيمم جعل مكان الغنم مسحمتين وترك السحمتين واخرج البخاري عن عائشة قالت سقطت
 قلاوة في بالسيارة وعن داخون المدينة فاناخ رسول الله صلى الله عليه وسلم ونزل فمشى راسه في حجرى راقدا
 اقبل ابو بكر فلما زنى لكة شديدة وقال صيرت الناس في فلاة في الموث لكان رسول الله صلى الله عليه وسلم
 وان النبي صلى الله عليه وسلم استيقظ وحفت الصبح فالتمس المار فلم يجد فزلت به الآية يا ايها الذين آمنوا اذا
 قمتم الى الصلوة فاعسلوا وجوهكم الآية فقال اسيد بن الحضير لقد بارك الله للناس فيكم يا آل ابي بكر ذكر عكر
 في حديث طويل ان رجلين من المسلمين قتلا رجلين كان بين قوما وبين النبي صلى الله عليه وسلم مواعدة فقدم قوما
 على النبي صلى الله عليه وسلم يطلبون عقليهما فانطلق النبي صلى الله عليه وسلم ومعه ابو بكر وعمر وعثمان وعلي
 وطلحة والزبير وعبد الرحمن بن عوف حتى دخلوا على بنى النضير ليستعينوهم في عقليهما فقالوا نعم فاجتمعت يهود
 النبي صلى الله عليه وسلم واصحابه فاعتلوا بصغوة الطعام فاناها جبريل بالذي اجتمعت له يهود من القدر وخرج
 ثم دعا عليا فقال لا تبرح مكانك هذا من مرتب من اصحابي فساك عني نقل وجه الة المدينة فاؤدركوه فاجعلوا
 يرون على علي فيقول لهم اني امره النبي صلى الله عليه وسلم حتى اتى عليه آخريم ثم جمعهم ففقه ذلك نزلت اذ هم
 قوما ان يتبسطوا اليكم ايدى يفرحون ولا تزال تطلع على حاشية منهم وعن مسروق قال قلت لعمر بن الخطاب
 ارايت الرشوة في الحكم من السحت بنى قال لا ولكن كفر انما السحت ان يكون للرجل عند السلطان جابا ومنزلة ويكون
 لاخر الة السلطان جابا فلا يقضى حاجته حتى يهدى اليه هبة وعن عمر قال ابا ان من السحت ياكلها الناس الرشاة في
 الحكم ومير الزانية عن ابي قال تقدم الة عمر بن الخطاب خصان فاقا قهما ثم عادا فافضل بينهما فقيل له

شرح ابن عسك
 رضى الله عنه

في ذلك فقال لقد ما اتي فوجدت لآحدهما لم اجد لصاحبه فكرهت ان انفصل بينهما على ذلك ثم عاودا فوجدت بعض ذلك
 فكرهت ثم عاودا وقد ذهب ذلك ففصلت بينهما عن عياض ان عمر ابا موسى الاشعري ان يرفع اليه اخذوا ما اعطى
 في اديم واحد وكان له كاتب نصراني فرفع اليه ذلك فغضب عمر وقال ان هذا الخفيف هل انت قاري لنا كنا باي المسجد حسبا
 من المشرك فقال انه لا يستطيع ان يدخل المسجد قال عمر اجنب قال لابل نصراني قال فنهريه وصرف فخذى ثم قال اخبرني
 ثم قرأ التخنذ واليهود والنصارى اولياد الابه عن قتادة قال انزل الله هذه الآية وقد علم انه سيرد مردون من الناس
 فلما قبض الله نبيه ارتد عنه العرب عن الاسلام الاثنته مساجد اهل المدينة واهل مكة واهل الجوانا من عبد القيس وقال
 الذين ارتدوا نصلي الصلوة ولا نركب والله لا نعصب امواتنا فنكلم ابو بكر في ذلك بتجاوز عنهم وقيل اما انهم لو قد فعلوا
 ادوا الزكوة فقال والله لا اقرن بين شي جمعه الله ولو منعوني عقالا ما فرض الله ورسوله لقاتلهم عليه فبعث الله بعصا
 مع ابنه بكر فقاتلوا حتى قتلوا واقرؤا بالماعون وهو الزكوة قال قتادة فلما سمعت ان هذه الآية في ابي بكر واصحابه
 فسوت ياتي الله بقوم يحبهم ويحبونه الة اخر الآية وعن الضحاك قال ابو بكر واصحابه لما ارتد من العرب عن
 الاسلام جا بهم ابو بكر واصحابه حتى ردوهم الى الاسلام عن الحسن قوله فسوت ياتي الله بقوم يحبهم ويحبونه قال
 هم الذين قاتلوا اهل الردة من العرب بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم ابو بكر واصحابه عن القاسم بن مخيمرة قال اتيته
 عمر فرحبت بي ثم تلا من برئت منكم عن ربه فسوت ياتي الله بقوم يحبهم ويحبونه ثم ضرب على منكبي وقال خلف الله انهم لننكم
 اهل اليمن ثلثا عن ابنه موسى الاشعري قال تليت عند النبي صلى الله عليه وسلم فسوت ياتي الله بقوم يحبهم ويحبونه
 قال هؤلاء قوم من اهل اليمن ثم من كندة ثم من اكون ثم من نجيب فقير كويد ابن امر واقع شد وقال مردين باء اهل يمن متحقق
 كشت عن عمر بن الخطاب قال ما لي اختلف لا اعطى اقواما ثم سيدوا ان اعطيهم فاطم عشرة ساكنين صاعا من شعير او صاعا
 من تمر او نصف صاع من قمح وعن عائشة كان ابو بكر اذا حلف لم تحث حتى نزلت آية الكفارة وكان بعد ذلك يقول لا اختلف
 على بين قاري غير اخيرا منها الا اتيه الذي هو خير وقلت رضى الله واخرج الترمذي عن عمر بن الخطاب انه قال اللهم من لنا
 في الخمر بيان شفاء فنزلت التي في البقرة ليس لوك غز الخمر والميسر طقل فهما انتم كعبه الآية فدعي عمر فقريت
 عليه ثم قال اللهم من لنا في الخمر بيان شفاء فنزلت التي في النساء يا ايها الذين آمنوا لا تقربوا الصلوة وانتم سكارى
 فدعي عمر فقريت عليه ثم قال اللهم من لنا في الخمر بيان شفاء فنزلت التي في الاودة انما يريد الشيطان ان يوقع بينكم
 العداوة والبغضاء في الخمر والميسر الة قوله فهل انتم متهمون فدعي عمر فقريت عليه فقال انتمينا انتمينا واخرج النساء
 عن عبد الرحمن بن الحارث قال سمعت عثمان رضى الله عنه يقول اجتنبوا الخمر فانها ام النجاسة انه كان رجلا ممن خلا قبلكم
 يتعبد فعلقته امرأة عوثية فارسلت اليه جاريتها فقالت له اتانك عوك للشهادة فاطلق مع جاريتها فظفقت كما دخل بابا
 اغلقت دونه حتى انفض الة امرأة وضعت عندنا غلام ويا طية خمر فقالت اني والله اذ عوتك للشهادة ولكن دعوك
 لتقع على اذ شرب الخمر كاسا او لتقبل هذا العلم قال فاستنبتني من هذا الخمر فسقته كاسا قال زيدوني فلم يزل حتى وقع عليها
 وقتل النفس فاجتنبوا الخمر فانها والله لا يجمع الايمان وايمان الخمر الا يشك ان يخرج احدما صاحبه عن ابن عباس

ان الشراب كانوا يفرجون على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم بالأيدي واليغال والعصى حتى توفى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال ابو بكر لو فرضنا لهم حدا فموتوا نحو ما كانوا يفرجون في عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم فكان ابو بكر جلد صنم اربعين حتى توفى ثم كان عمر من بعدهم جلد هم كذلك اربعين حتى اتى برجل من المهاجرين الاولين قد شرب فامر به ان يجلد فقال لم تجلد في بيتي وبيتك كتاب الله قال رضى اى كتاب الله تجد ان لا تجلدك فقال ان الله يقول في كتابه ليس على الذين آمنوا وعلوا الصالحات جناح فيما طعموا فانما من الذين آمنوا وعلوا الصالحات ثم اتقوا واحسنوا شهد مع رسول الله صلى الله عليه وسلم بدرًا واحداً والمخندق والمشاة فقال عمر الا تزودون عليه فقال ابن عباس هؤلاء الآيات نزلت عذراً للماضين وحجة على الباقين عذراً للماضين لانهم لقوا الله قبل ان تحرم عليهم الخمر وحجة على الباقين لان الله يقول انما الخمر والميسر والانصاب والالزام حتى بلغ الآية الاخرى وكان من الذين آمنوا وعلوا الصالحات ثم اتقوا واحسنوا فان الله قد نهي ان يشرب الخمر فقال عمر فماذا تزودون فقال عيسى بن ابي طالب ترى ان اذا شرب سكر واذا سكر هندی واذا نهدى افرى وعلى الفرس ثمانون جلدة فامر عمر فجلد ثمانين وعن الحكم في آية جزاء الصيد ان عمر كتب ان يحكم عليه في الخطاء والعمد عن ميمون بن مهران ان اعرابياً اتى ابا بكر قال قلت هدياً وانا محرم فماتر عيسى من الجزاء فقال ابو بكر لانه بن كعب وهو جالس عنده ماتر في فيها فقال الاعرابى انتك وانت خليفة رسول الله صلى الله عليه وسلم ما سالك فاذا انت نسأل غيرك قال ابو بكر وما تنكر يقول الله يحكم به ذوا عدل منكم فشاو رث صاحبى حتى اذا اتفق على شئ امرناك به عن بكر بن عبد الله المزني قال كان جلال محرمين فحاش احد سما طلباً فنقله الاخر فأتيا عمر وعنده عبد الرحمن بن عوف فقال له عمر وما ترى قال شاة قال وانا اورى ذلك اذ نبتا قايديا شاة فلما مضيا قال احدنا لصاحبه ما اورى امير المؤمنين ما يقول حتى يسأل صاحبه فسمتها عمر فدهما وا قبل على القائل ضرباً بالذرة قال لقتلون الصيد وانتم حرم وتغيبون الغنم ان الله لعالم يقول يحكم به ذوا عدل منكم ثم قال ان الله لم يرض لكم وحده فاستفت بصاحبي هذا عن ابن عباس قال خطب ابو بكر الناس وقال لعل لكم صيد البحر وطعامه قال طعماً ما ذقت به وعن انس عن ابي بكر الصديق في الآية قال صيد ما حوت عليه وطعامه ما لفظه ابيك عن انس هرة قال قد البحر من فسألنى اهل البحرين عما يفتون البحر من سمك فقلت لهم كلوا فلما حجت سالت عمر بن الخطاب عن ذلك فقال نعم انتم قلت انتم انما كلوا قال لو انتم بغير ذلك لعلوكم بالذرة ثم قال لعلكم صيد البحر نصيده ما صيد منه وطعامه ما ذقت وعن الحارث بن نوفل قال حج عثمان بن عفان فأتى بلحم صيد ضاده طلال فاكل منه عثمان ولم ياكل على فقال عثمان والله ما صيدنا ولا اشترنا فقال عيسى وحرم عليكم صيد البر ما ذنتم حراً فقير كويد عفى عنه صيد ما هي اطلاق كرهه يشود بمعنى صدر ما يصيد وما هي اطلاق كرهه يشود بمعنى جوفانى ك صيد كرهه شد وكل وجهه هو مؤنثها عن الحسن ان عمر بن الخطاب لم يكن يرى باسالم الصيد المحرم اذا صيد بغيره وكرهه على بن ابي طالب عن الحسن ان ابا بكر الصديق حين حضرته الوفاة قال الم تر ان الله ذكر آية الرجا عند آية الشدة وآية الشدة عند آية الرجا ليكون المؤمن راغباً راغباً لا ينهى على الله غير الحق ولا يلقى بغيره اى التهلكة وعن انس هرة قال خرج رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو غضبان فمما روجده حتى جلس على المنبر فقام إليه

ع
اى تصدق
وخى

ع
اى انزلون
الاصحاب

ع
اى انتم
تسبون
تسبون
تسبون
تسبون
تسبون

و مقابلہ می نہد در میان ایشان و در میان مختصین که بر کفر بودند و بر کفر گشته مانند ابو جہل و اضراب فرقه ثالثہ نعمانی مسلمان از مود
 قریش و امثال ایشان کہ رؤسای قریش را از مجاہدت ایشان مستفکان تمام بود و در باب ایشان نازل شد و لا تطرد الذین یدعون
 ربہم الا بآیۃ باید دانست کہ حقیقت تفریق تمام نمی شود تا آنکہ فراین بسیار قالیہ و عالیہ بر شخص واحد منطبق شود و لا غیر در بصورت از عام
 با مطلق پے آن خاص توان برد پس دل قرینہ آن است کہ سورہ انعام دفعہ نازل شد در مکہ با جماع مفسرین فریب با سلام حضرت
 عمر رضی اللہ عنہ و صدیق اکبر رضی اللہ عنہ پیش از ان بدت و در از مسلمان شدہ بود پس لفظ اومن کان میتا و من یرد اللہ
 ان یندیہ یشرخ صدرہ للإسلام مستند است متاخرین مهاجرین را و نہ انصار را و نہ من تبعہم با حسان را همان پنجاہ شست کس کہ
 در وقت نزول آیات مسلمان بودند و ما و قوا نند شد لا غیر تا نیا آنکہ من کان میتا دلالت میکند بر آنکہ زمانی در از از بعثت پناہ برگزیدہ
 باشد و آن عزیز مشارا لہ ایمان نیا در بعد از ان ایمان آورد و قدم را بخ زد در اسلام و در شکیستی و قوسے دہشتہ است تا
 او را در مقابلہ اکابر مجربہا توان سنجید و من یرد اللہ ان یندیہ یشرخ صدرہ بر وجه اتم در انصورت متحقق تواند بود کہ شخص از تر
 دل خود بغیر تکرار دعوت و بغیر مخالفت ایمان آورده باشد و شکوک و شبہات کن تو من حتی توئی مثل ما اوتی رسول اللہ و
 امثال آن کہ خاطر او گردد و سر شرایع با کل وجہ از خود بخود بفہمید باین فریضہ تفلیل شرکامہ لازم آمد تا خدا متعالی میفرماید
 و جعلنا لہ نور امیثی بقی الناس و این دلالت بران میکند کہ ہم مہتممی است و ہم ہادی و بسبب دفع عظیم مسلمانان عامد شود
 و آن مختص است ازین فریق در ذات عمر بن الخطاب رضی اللہ عنہ کہ لا یخفی را بعباد عدیل میسازد این مرد مشارا لہ را با کابر مجربہا
 و قد قال النسب صلی اللہ علیہ وسلم لانی جہل میں قتل مات الیوم فرعون ذہاب الامۃ و آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم دعا کردہ بود
 کہ اللهم آیتے با حید بن الہدین الیک عمر بن الخطاب اد عمر بن ہشام پس عار آنجناب حق عمر بن الخطاب مستجاب چون انیمہ فراین
 جمع آمد دین سبقت نمود بشیخین در اول نظر باز باید دانست کہ خدا متعالی کیے را بشرح صدر لا سلام کہ حقیقت صدیقیت است مستجاب
 و دیگر بر اسما ت معنوی و نوری کہ در میان مردمان اشران افتد کہ حقیقت خلافت خاصہ و حقیقت محمدت است و صف میکند
 باز این اشرا جیعا و عدہ دار السلام میدہد و صراط مستقیم برای ایشان اثبات میفرماید و ہو دلیم میگوید و تا ہیک بہ من الشرف
 و اینہا صفات خلافت خاصہ او فرقی سوم را می ستاید و میگوید یدعون ربہم بالغدا و العشی بعد از ان تفسیر میفرماید براخلا
 ایشان کہ یریدون وجہ و وعدہ مغفرت میدہد کلام فضیلت بہتر ازین فضائل خواهد بود عن عمر بن الخطاب قال الانعام من
 نواجب القرآن قلت فی الدر الشیر الانعام من نجایب القرآن او نواجبہ ای افاضل سورہ جمع نجیبہ و النواجب عنانہ
 و عن قیس قال دخل عثمان بن عفان علی عبد اللہ بن مسعود قال کیف تجدک قال مرد و الی مولای الحقی قال طبت و اخرج
 الترمذی عن سعد بن ابے وقاص عن النسب صلی اللہ علیہ وسلم فی ہذہ الآیۃ قل هو القادیر علی ان یتبعک علی حکم
 عذابا من فوقکم او من تحت آرجلکم فقال النبی صلی اللہ علیہ وسلم اما انہا کانتہ و لم یات تا و لہا بعد فقیر گوید
 یعنی یدریق بفضکم اوس بعض در قتال مسلمان وارد شدہ و آن بودنی است بعد القضا خمس و ثلاثین و در حدیث متواتر ظاہر شد
 کہ عذابا من فوقکم او من تحت آرجلکم بدعا می آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم مرفوع شد و یدریق بعضکم اوس بعض باقی است قولہ و لا تطرد
 الذین الا یہ اخرج سلم عن سعد بن ابی وقاص قال کنا مع النبی صلی اللہ علیہ وسلم ستہ نفر فقال المشرکون للنبی صلی اللہ

قال فلان کذا
 ان کان آیاتہ

عليه وسلم أطرووه ولاد لا يجترؤن علينا قال كنت أنا وابن مسعود ورجل من أهل جبل وبلال ورجلان لست أسبها فتع في نفس رسول الله صلى الله عليه وسلم ما شاء الله ان يقع فحدث نفسه فانزل الله عز وجل ولا تطردوا الذين يدعونهم بالعداوة العشي يزيدون وجهه عن آفة بكر الصديق انه سئل عن نبيه الآية الذين آمنوا ولم يلبيسوا ايما نهم بظلم قال ما تقولون قالوا لم يظلموا قال حسنتهم الامر على الشدة بظلم بشرى الم قسم الی قول الله ان الشكر لظلم عظيم وعن عمر بن الخطاب و لم يلبيسوا ايما نهم بظلم قال بشرى عن عكرمة قال لما تزوج عمر ام كلثوم بنت علي اجتمع له اصحابه فبركوا له ودعوا له فقال تزوجتها و مالي حاجة الي النساء ولكني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ان كل نسب وسب ينقطع يوم القيامة الا سبى ونسبى فاختبئت ان يكون مني وبين رسول الله صلى الله عليه وسلم سبب عن ابن عباس في قوله او من كان متبينا فاحسبنا قال كان كافرا ضالفا فهدينا وجعلناه نورا هو القرآن كمن مشد في الظلمت في الكفر والضلالة عن زيد بن اسلم في قوله او من كان ميتا فاحسبنا وجعلناه نور ابشى به في الناس كمن مشد في الظلمت قال نزلت في عمر بن الخطاب ابى جهل بن هشام كاتا مستبين في ضلالتها فاحيا الله عمر بالاسلام واعزها واقرها باهل في ضلالتهم وموتهم وذلك ان رسول الله صلى الله عليه وسلم دعا فقال اللهم اعز الاسلام بابه جهل بن هشام او بعمر بن الخطاب عن الحسن بن علي بن فضال في قوله او من كان ميتا فاحسبنا قال عمر بن الخطاب كمن مشد في الظلمات قال ابو جهل بن هشام وعن ابى سنان او من كان ميتا فاحسبنا قال نزلت في عمر بن الخطاب فقير كويديا بن آية تعريض است بحال عمر بن الخطاب وابو جهل زديك جمهور مفسرين عن ابن مسعود قال ان الله نظر في قلوب العباد فوجد قلب محمد خير القلوب فاصطفاه لنفسه فابعثه برسالته ثم نظر في قلوب العباد فوجد قلب محمد صلى الله عليه وسلم فوجد قلوب اصحابه خير قلوب العباد فجمعهم وقرآونته يعانلون على دينه فما رأى المسلمون حسنا فهو عند الله حسنا وما رآوه سئيا فهو عند الله سيئا عن آفة الصلت الشقفي ان عمر بن الخطاب قرأ هذه الآية وامن بآية ان يعطيه مجمل صدقة فبقيا حرجا بنصب لراة وقرآونته بعض من عنده من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم حرجا بالتحض فقال عمر الغوثي رجلا من كنانة وجعلوه راعيا فأتوا به فقال له عمر يا فتى بالحرية فبكم قال الحرية فبينا الشجرة التي تكون بين الاشجار التي لا تصل اليها راعية ولاد حشية ولا شبي فقال عمر كذك قلب المناق لا يصل اليه شبي من الجرح وعن علي بن ابى طالب قال لما امر الله نبيه صلى الله عليه وسلم ان يعرض نفسه على قبائل العرب خرج الی منى وانا معه ابو بكر وكان ابو بكر رجلا نابة توقف على منازلتهم ومضابهم بنى فسلم عليهم ورددوا السلام وكان في القوم مفروق بن عمرو وانا في بن قبيصة والثقي بن حارثة وامن بن شريك وكان اقرب القوم الی الی بكر مفروق قد غلب عليهم يائنا ولساننا فالتفت الی رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال له الی ما دعونا اخا قريشا فقدم رسول الله صلى الله عليه وسلم مجلس وقام ابو بكر يظلم ثوبه فقال النبي صلى الله عليه وسلم ادعوكم الی شهادة ان لا اله الا الله وحده لا شريك له واتي رسول الله ولا تؤذوني وتضربوني وتمخوني حتى اؤدعي عن الله الذي امرني به فان قريشا قد تطهرت على امر الله وكذب رسول الله واعانت الباطل على الحق والله هو الحق الحميد قال له والی ما دعوني ايضا يا اخا قريش فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم قل تعالوا اتل ما حرم ربكم عليكم الا لا شركوا به شيئا الی قوله يتقون قال له مفروق الی ما دعونا ايضا يا اخا قريش فوالله ما هذا من كلام اهل الارض ولو كان من كلامهم لعرفناه فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله

ابى جهل بن هشام
كمن مشد في الظلمت

ابو بكر بن عبد الله
كمن مشد في الظلمت

یا مریا نعلی والایحسان الایة فقال له مفروق دعوت واشتدیا قریشی فی مکارم الاخلاق و محاسن الاعمال ولقد انک توکم کذب
 و ظاهرا علیک وقال ثانی ابن قیسمة قد سمعت منک و استمعت نولک باخا قریش و اعجبنی ما نکلت به ثم قال لهم رسول الله
 صلی الله علیه وسلم لن تلبثوا الا سیرا حتی ینکم الله لاد جسم و اولاد جسم یعنی ارض فارس و انصار کسری و غیر سکنم قاتلهم تسجون
 الله و تقدسونه قال له النعمان بن شریک اللهم و انی ذلک لک یا اخا قریش فلاله رسول الله صلی الله علیه وسلم انا ارسلناک
 شایدا و مبشرا و نذیرا و دار عیالی الله یذنیه و سراجا منیرا الایة ثم نهض رسول الله صلی الله علیه وسلم قافضا علی ید ابی بکر
 عن ابن عباس قال خطبنا عمر فقال ایها الناس سیکون قوم من نهد الامة یکذبون بالرحم و یکذبون بالدجال و یکذبون بطلوع
 الشمس من مغربها و یکذبون بعذاب القبر و یکذبون بالشفاعة و یکذبون بقوم یخرجون من النار بعد ان اخرجوا قال الله تعالی
 و اکتب لنا فی هذه الدنیا حسنة و فی الآخرة انا هدی نالا لیک فقال عدلی اصاب به من اشاء و رحمتی
 و سعت کل شیء فکسا کتبها للذین یتقون و یؤتون الزکوة و الذین هم بالینا یؤمنون الذین یتبعون الرسول الذین
 الاممی الذین یحیدون نه ملکوا باعندهم فی التوراة و الانجیل یا مرهم بالمعروف و نههم عن المنکر و یحیل لهم الطیبات و
 یخرجونهم من الخبیت و یضع عنهم اصرهم و الاغلال الی کانت علیکم فالذین امنوا به و عزوا و ناصروا
 و اتبعوا الرسول الذین انزل معاه اولیک هم المفلحون مضمون این آیات آنست که حضرت موسی علیه السلام بدرگاه
 بمسبلا دعوات مناجات نمود که اکتب لنا فی هذه الدنیا حسنة و فی الآخرة انا هدی نالا لیک خداوند انبوس یعنی مقدر کن
 و در ملکوت قضای ثبوت حسنة نازل گردان و صوره مثالیه ثبوت حسنة در دنیا و آخرت برای است من مخلوق فرما از جناب
 زتاب لار باب خطابش در رسید که بیو در ایک حال نخواهد بود خدا بنی اصاب به من اشار و رحمتی و سعت کل شیء از ایشان
 جمعی باشند که عقوبت دنیا بدیشان رسد کما قال عز من قائل و قضینا الی بنی اسرائیل فی الکتب لتفسیدن
 فی الارض مرتین الایة و جمعی باشند که رحمت الهی بدیشان رسد کما قال عز من قائل اذکروا نعمته الله
 علیکم اذ جعل فیکم انبیاء و جعلکم له لوقا و انکم له لکم من احد الامین فساکتبها للذین یتقون الخ خواهیم نوشت
 حسنة دنیا و آخرت را در زمان آینده برای جمعی که صفت ایشان نیست که متقیان باشند و ادای زکوة می نمایند و آیات
 ایمان می آورند ازینجا مفهوم گشت که در زمان آینده امید خواهد شد متصف باین صفات و خداستالی حسنة دنیا که عبارت
 از فتح و نصرت است و اتساع اذواق و آنکه ریاست عالم میان ایشان باشد دیگران همه باجده و خراجگذار ایشان یا
 اسیر و بنده در دست ایشان باشند حسنة آخرت که عبارت از مغفرت است و نجات در رفع درجا برد و ایشان را بخشد باز
 خداستالی ارشاد میفرماید که امت موعودة تا لبان نبی امی اند آن موعود بر ایشان است آمد و آن حسنة دنیا و آخرت براس
 ایشان نوشتیم یعنی در ملکوت قضای آن مصمم نمودیم آنانکه پیرو نبی امی می کنند ایمان آورند با و تقویت دادند او را دیار
 نمودند و بی روی نوری که همراه او نازل شد یعنی پیروی قرآن کردند ایشان اندر ستکار و صف نبی امی آن است که می یابند
 لقب او در تورات و انجیل بود در تورت خوانند و نصاری در انجیل و بر سایر امم نیز حجت ثابت شد از جهت ظهور معجزات سوری
 و عیسی علیها السلام و ثبوت نبوت ایشان و شهرت آن پس چون در دنیا نعت آنحضرت صلی الله علیه وسلم در کتب الهیه

این کتب الهیه
 در تورات و انجیل
 و کتب دیگر
 در حق آنحضرت
 صلی الله علیه وسلم
 در دنیا نعت
 آنحضرت
 صلی الله علیه وسلم
 در کتب الهیه

موجود است و انبیا ثابت الصدق بان خبر دادند حجت بر کافه ناس متحقق گشت اگر آنرا معترف نشوند عند الله معذور نشوند
 و این لعن آنست که میفرماید بکار پسندیده و نهی میکند از ناپسندیده و طلال میگردد اند برای ایشان چیزیهای پاکیزه را و حرام
 مومنايد برایشان چیزیهای ناپاکیزه را و از سرایشان فرود می آرد و بارگرا نایشان را و طوق گردنهار که سابق برایشان بود یعنی
 شرایع شاذه نسخ میفرماید و بملت ضعیفه سهله کشمه ارشاد میکند و نبوت که باین صفت باشد کمال رحمت الهی است و تمام را
 او درین آیات خداستعالی باران پیغامبر را منطوقاً اثبات فلاح میفرماید و منقولاً حسنه دنیا و آخرت را ثابت میکند و شک
 نیست که خلفای ایمان آوردند و تقویت نمودند چه در ایام حیات آنحضرت صلی الله علیه و سلم و چه بعد وفات او پس بانفصاح
 که بالاتر از ان فضلی تصور نیست منصف باشند و هو المقصود عن عمر بن الخطاب قال اعطيت ناقة في سبيل الله فارتدت ان
 اشترى من نسلها فسال النبي صلى الله عليه وسلم فقال دعها تا في يوم القيامة هي و اولادها جميعا في ميزانك عن الحسن
 قال رايت عثمان على النبر قال يا ايها الناس اتقوا الله في هذه اسرا فاني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول
 و الذي نفس محمد بيده ما عمل احد عملا قط سيرا الا اكسبه الله ردا و اعلايته ان خيرا فخر و ان شرا فشر ثم تلا هذه الآية و ربا
 و لم يقل و ربا و لباس القومى ذلك خير قال سمعت الحسن بن الحسن قال دخل عمر على ابنة عبد الله و اذا عندهم لحم فقال
 ما هذا اللحم قال اشتهتة قال و كلما اشتهت شيئا اكلته كفى بالمرء اسرافا ان ياكل كذا اشتهتة و عن عمر بن الخطاب قال
 اياكم و الطيبنة في الطعام و الشرا فاتها سفيدة للجسد مورثة للسقم مكنة عن الصلوة و عليكم بالقصد فيما فاتة الصلح
 للجسد و البعد من الشر و ان الله ليعيض الخمر السمين و ان الرجل لن يهلك حتى يؤثر شهوته على دينه و عن ابن السبب قال
 لما طعن عمر قال كعب لودع الله عمر لا ترني اجد فقبل له ليس قد قال الله فاذا جاد اظلم لا يشا جزون ساعة و لا يستفد مومن
 فقال كعب و قد قال الله و ما يعمر من مومر و لا يقص في عمره الا في كتاب فان الله بوخر ايشار و ينقص فاذا جاد اجد سلا
 يستأخرون ساعة و لا يستفد مومن عن ابن ابي ليكة قال لما طعن عمر جاد كعب فجعل يبكي بالباب يقول و الله لو ان امير المؤمنين
 يقسم على الله ان يؤثره لاخره فدخل ابن عباس فقال يا امير المؤمنين هذا كعب يقول كذا و كذا قال ارذاه الله لا اسأله
 عن سالم بن عبد الله و ابان بن عثمان و زيد بن حسن ان عثمان بن عفان اتى برجل قد فخر بعلمايم من قریش فقال عثمان حصن
 قالوا قد تزوج بامرأة و لم يدخل بها بعد فقال على عثمان لو دخل بها لعل عليه الرحم فاما اذا لم يدخل بها فاجلده الحد
 فقال ابو ايوب اشهد اني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول الذي ذكر ابو الحسن فامر به عثمان فجلده مائة عن
 اسن بكر الصدوق قال قال موسى عليه السلام يارب العالمين عرتي الكسفي قال اظلم بظلي يوم لا تظلل الا ظلي عن خالد الرضعي
 قال قرأت في كتاب الله النزل ان عثمان ياتي رافعا يديه الى الله يقول يارب قلنني عبادك المومنون عن مسلم بن يسار الجهني ان عمر
 بن الخطاب سئل عن هذه الآية و اذا قدر ربك من بني آدم فقال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم سئل عنها قال ان الله خلق آدم ثم
 مسح ظهره بيمينه فاستخرج منه ذرية فقال خلقت هؤلاء للجنة و يعمل اهل الجنة يعملون ثم مسح ظهره فاستخرج منه ذرية فقال خلقت هؤلاء للنار و يعمل
 اهل النار يعملون فقال رجل يا رسول الله فيقيم العمل فقال ان الله اذا خلق العبد للجنة استعمله بعمل اهل الجنة حتى يموت على عمل من اعمال
 اهل الجنة فيدخله الجنة و اذا خلق العبد للنار استعمله بعمل اهل النار حتى يموت على عمل من اعمال اهل النار فيدخله النار عن عمر بن الخطاب

قد از نانا علیکم
 لباسا و بکار سورا
 و ربا

ع
 کبیر کبیر
 زین فزندون
 ۱۳

عمر سلم نزل یہ نعت لائے کہ کل خمس حتی کان خمس السوس و جند بسا بور فقال وانا عنده هذا نصيبكم اهل البیت
 من الخمس وقد احل بعض المسلمين واشتدت حاجتهم فقلت نعم فوثب لنباس بن عبد المطلب فقال لا تفرغ في الذی
 لنا فقلت انما حق من اذق المسلمین وشفیع امیر المؤمنین فقبضه فوالله ما قضانا ولا قدرت علیه فی ذلایة عثمان ثم
 انشأ علی یحدث فقال ان الله حرم الصدقة علی رسوله فمؤذنه سبها من الخمس عوضاً مما حرم وحرّمها علی اهل بیت
 خاصّة دون اُمتة فضرب لهم مع رسول الله صلی الله علیه وسلم سبها عوضاً مما حرم علیهم ورجب لكم عن عسالة الايدي
 لان لكم فی خمس الخمس بالیقینیکم او یکنیکم وعن علی قال ولانی رسول الله صلی الله علیه وسلم فی خمس الخمس فوضعت
 مواضع حیوة رسول الله صلی الله علیه وسلم وانی بکر وعمرو عن قتادة ان ابابکر اذ ضی بالخمس وقال ارضی بما رضی الله
 لنفسیه ثم تلاوا اعلوا انما غنمتم من شیء فان للذی حتمه وعن جابر بن عبد الله عن ابن عباس ان رسول الله صلی الله
 علیه وسلم عدل صفوت اصحابه یوم بدر ورجع الی العرش ففضل ابو بکر قد خفق رسول الله صلی الله علیه وسلم خفقة وهو
 فی العرش ثم انشبه فقال ابشر يا ابا بکر انک نصر الله فذا جبریل اخذ بغنایه فیسقوه علی ثیابه المستقع وعن ابن
 هريرة قال انزل الله علی نبيه بکة سیبهم الجمع و یوتون الذی بر فقال عمر بن الخطاب یا رسول الله ائی جمع ذلک قبل بدر فلما کان
 یوم بدر وانزمت قریش نظرت الی رسول الله صلی الله علیه وسلم فی انارهم مضیلاً بالسیف بقول سیبهم الجمع و یوتون الذی
 وعن حرام بن معاوية قال کتب الینا عمر بن الخطاب ان لا یجاء و تکم خزیرو لا یرفع فیکم صلیبک ولا تأکلوا علی مائدة یشرّب
 علیها الخمر و اذ بوا الخیل و اسوا بن الفرصین قال الله تعالی اجعلکم سقایة الحاج و عمارة المسجد الحرام من امن
 یا الله و الیوم و الاخر و جا هدی فی سبیل الله لا یستون عند الله و الله لا یهدی القوم الظالمین الذین امنوا و
 هاجروا و جا هدی و فی سبیل الله یا من الیه و انفسهم اعظم درجاة عند الله و اولیایک هم القائمون بکم
 و یهتدون بحمته منة و رضوان و جنت لعمرو فیها لعلکم تعلمون خلد من فیها ابدان الله عنده آجر عظیم
 فقیر گوید غنی عنه سبب نزول این آیات آنست که کفار قریش با مهاجران خصوصاً با علی مرتضیٰ مفاخرت نمودند که ما با ابدیدیم
 مسجد حرام را و اشامیدیم میدانیم حاجب از پس ما بهتر بشیم و مهاجران جواب دادند که ما ایمان آوردیم به پیغامبر و بروز آخر
 و هجرت و جها و نمودیم پس ما بهتریم خدا عزوجل حکم فصل در میان مشاجرة نازل فرمود ما کان للشرکین ان یعمروا مساجد الله
 شایرین علی انفسهم بالکفر و ذلک جعلت اعمالهم و فی النار هم فالذون انما یعمروا مساجد الله من امن بالله و الیوم
 الاخر و اقام الصلوة و اتی الزکوة و لم یحس الا الله فمسی اولیک ان یکتوا من المهدین یعنی عمارت مسجد حرام علی است
 از اعمال صالحه و شرط قبول عمل صالح ایمان است بخدا و بروز آخر و اقامت صلوٰة و ایتا زکوة و یک جهت و یک رکوع بودن
 در خشیت حق جل و علا و چون در کفار قریش این صفات مفقود است اعمال ایشان جبط شد و کان لهم یکن ما ند پس این جماعه الصلوة
 آن اعمال فضیلتی حاصل نشد با مهاجران چه رسد باز میفرماید که اگر بفرص آن اعمال را تحقیق میبود و تا بود نیگشت سنجیدن آن
 بمقابل هجرت و جها و خطامت لا یستون عند الله بعد از ان تسبیل تاکید انیمین می نماید که الذین امنوا و ما جردوا و جا هدی و انا لکم
 آوردند و هجرت کردند و جها و فی سبیل الله باموال و انفس خویش بجاء آوردند بزرگتر اند باعتبار درجه نزدیک خدا تعالی یعنی از

من الخمس و قد احل بعض المسلمين و اشتدت حاجتهم فقلت نعم فوثب لنباس بن عبد المطلب فقال لا تفرغ في الذی لنا فقلت انما حق من اذق المسلمین و شفیع امیر المؤمنین فقبضه فوالله ما قضانا ولا قدرت علیه فی ذلایة عثمان ثم انشأ علی یحدث فقال ان الله حرم الصدقة علی رسوله فمؤذنه سبها من الخمس عوضاً مما حرم و حرّمها علی اهل بیت خاصّة دون اُمتة فضرب لهم مع رسول الله صلی الله علیه وسلم سبها عوضاً مما حرم علیهم و رجب لكم عن عسالة الايدي لان لكم فی خمس الخمس بالیقینیکم او یکنیکم وعن علی قال ولانی رسول الله صلی الله علیه وسلم فی خمس الخمس فوضعت مواضع حیوة رسول الله صلی الله علیه وسلم وانی بکر وعمرو عن قتادة ان ابابکر اذ ضی بالخمس وقال ارضی بما رضی الله لنفسیه ثم تلاوا اعلوا انما غنمتم من شیء فان للذی حتمه وعن جابر بن عبد الله عن ابن عباس ان رسول الله صلی الله علیه وسلم عدل صفوت اصحابه یوم بدر ورجع الی العرش ففضل ابو بکر قد خفق رسول الله صلی الله علیه وسلم خفقة وهو فی العرش ثم انشبه فقال ابشر يا ابا بکر انک نصر الله فذا جبریل اخذ بغنایه فیسقوه علی ثیابه المستقع وعن ابن هريرة قال انزل الله علی نبيه بکة سیبهم الجمع و یوتون الذی بر فقال عمر بن الخطاب یا رسول الله ائی جمع ذلک قبل بدر فلما کان یوم بدر وانزمت قریش نظرت الی رسول الله صلی الله علیه وسلم فی انارهم مضیلاً بالسیف بقول سیبهم الجمع و یوتون الذی

من الخمس و قد احل بعض المسلمين و اشتدت حاجتهم فقلت نعم فوثب لنباس بن عبد المطلب فقال لا تفرغ في الذی لنا فقلت انما حق من اذق المسلمین و شفیع امیر المؤمنین فقبضه فوالله ما قضانا ولا قدرت علیه فی ذلایة عثمان ثم انشأ علی یحدث فقال ان الله حرم الصدقة علی رسوله فمؤذنه سبها من الخمس عوضاً مما حرم و حرّمها علی اهل بیت خاصّة دون اُمتة فضرب لهم مع رسول الله صلی الله علیه وسلم سبها عوضاً مما حرم علیهم و رجب لكم عن عسالة الايدي لان لكم فی خمس الخمس بالیقینیکم او یکنیکم وعن علی قال ولانی رسول الله صلی الله علیه وسلم فی خمس الخمس فوضعت مواضع حیوة رسول الله صلی الله علیه وسلم وانی بکر وعمرو عن قتادة ان ابابکر اذ ضی بالخمس وقال ارضی بما رضی الله لنفسیه ثم تلاوا اعلوا انما غنمتم من شیء فان للذی حتمه وعن جابر بن عبد الله عن ابن عباس ان رسول الله صلی الله علیه وسلم عدل صفوت اصحابه یوم بدر ورجع الی العرش ففضل ابو بکر قد خفق رسول الله صلی الله علیه وسلم خفقة وهو فی العرش ثم انشبه فقال ابشر يا ابا بکر انک نصر الله فذا جبریل اخذ بغنایه فیسقوه علی ثیابه المستقع وعن ابن هريرة قال انزل الله علی نبيه بکة سیبهم الجمع و یوتون الذی بر فقال عمر بن الخطاب یا رسول الله ائی جمع ذلک قبل بدر فلما کان یوم بدر وانزمت قریش نظرت الی رسول الله صلی الله علیه وسلم فی انارهم مضیلاً بالسیف بقول سیبهم الجمع و یوتون الذی

من الخمس و قد احل بعض المسلمين و اشتدت حاجتهم فقلت نعم فوثب لنباس بن عبد المطلب فقال لا تفرغ في الذی لنا فقلت انما حق من اذق المسلمین و شفیع امیر المؤمنین فقبضه فوالله ما قضانا ولا قدرت علیه فی ذلایة عثمان ثم انشأ علی یحدث فقال ان الله حرم الصدقة علی رسوله فمؤذنه سبها من الخمس عوضاً مما حرم و حرّمها علی اهل بیت خاصّة دون اُمتة فضرب لهم مع رسول الله صلی الله علیه وسلم سبها عوضاً مما حرم علیهم و رجب لكم عن عسالة الايدي لان لكم فی خمس الخمس بالیقینیکم او یکنیکم وعن علی قال ولانی رسول الله صلی الله علیه وسلم فی خمس الخمس فوضعت مواضع حیوة رسول الله صلی الله علیه وسلم وانی بکر وعمرو عن قتادة ان ابابکر اذ ضی بالخمس وقال ارضی بما رضی الله لنفسیه ثم تلاوا اعلوا انما غنمتم من شیء فان للذی حتمه وعن جابر بن عبد الله عن ابن عباس ان رسول الله صلی الله علیه وسلم عدل صفوت اصحابه یوم بدر ورجع الی العرش ففضل ابو بکر قد خفق رسول الله صلی الله علیه وسلم خفقة وهو فی العرش ثم انشبه فقال ابشر يا ابا بکر انک نصر الله فذا جبریل اخذ بغنایه فیسقوه علی ثیابه المستقع وعن ابن هريرة قال انزل الله علی نبيه بکة سیبهم الجمع و یوتون الذی بر فقال عمر بن الخطاب یا رسول الله ائی جمع ذلک قبل بدر فلما کان یوم بدر وانزمت قریش نظرت الی رسول الله صلی الله علیه وسلم فی انارهم مضیلاً بالسیف بقول سیبهم الجمع و یوتون الذی

من الخمس و قد احل بعض المسلمين و اشتدت حاجتهم فقلت نعم فوثب لنباس بن عبد المطلب فقال لا تفرغ في الذی لنا فقلت انما حق من اذق المسلمین و شفیع امیر المؤمنین فقبضه فوالله ما قضانا ولا قدرت علیه فی ذلایة عثمان ثم انشأ علی یحدث فقال ان الله حرم الصدقة علی رسوله فمؤذنه سبها من الخمس عوضاً مما حرم و حرّمها علی اهل بیت خاصّة دون اُمتة فضرب لهم مع رسول الله صلی الله علیه وسلم سبها عوضاً مما حرم علیهم و رجب لكم عن عسالة الايدي لان لكم فی خمس الخمس بالیقینیکم او یکنیکم وعن علی قال ولانی رسول الله صلی الله علیه وسلم فی خمس الخمس فوضعت مواضع حیوة رسول الله صلی الله علیه وسلم وانی بکر وعمرو عن قتادة ان ابابکر اذ ضی بالخمس وقال ارضی بما رضی الله لنفسیه ثم تلاوا اعلوا انما غنمتم من شیء فان للذی حتمه وعن جابر بن عبد الله عن ابن عباس ان رسول الله صلی الله علیه وسلم عدل صفوت اصحابه یوم بدر ورجع الی العرش ففضل ابو بکر قد خفق رسول الله صلی الله علیه وسلم خفقة وهو فی العرش ثم انشبه فقال ابشر يا ابا بکر انک نصر الله فذا جبریل اخذ بغنایه فیسقوه علی ثیابه المستقع وعن ابن هريرة قال انزل الله علی نبيه بکة سیبهم الجمع و یوتون الذی بر فقال عمر بن الخطاب یا رسول الله ائی جمع ذلک قبل بدر فلما کان یوم بدر وانزمت قریش نظرت الی رسول الله صلی الله علیه وسلم فی انارهم مضیلاً بالسیف بقول سیبهم الجمع و یوتون الذی

عمارت مسجد حرام و سقایت حاج و سایر اعمال ایشان اند بطلب بسندگان بشارت میدهد ایشان را پروردگار ایشان
 به بخشایش از جانب خود و بخوشنودی و به بهشتی که ایشان را باشد انجا نسیم دایم جاویدان آنجا همیشه هر آینه خدایتعالی
 نزدیک اوست اجر بزرگ یعنی بدست اوست هر کرا خواهد عطا فرماید و بر عسکه که خواهد رسید در این آیه فضیله مهاجران مجاهدان
 معلوم شد و زیادت آن عمل از سایر اعمال خیر و مال حال این جا صرح میکند بظهور مودود و هو المقصود و قال الله تعالی لا انصرفوا
 قَدَّ نَصْرَهُ اللهُ اِذَا حَرَجَهُ الَّذِي كَفَرَ اَنْ تَابِي اَتَيْنِ اِذْهُمَا فِي الْغَارِ اِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ اِنَّ اللهَ مَعَنَا قَدْ اَنْزَلَ
 اللهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَاَيَّدَهُ بِجُودٍ لَمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِي كَفَرَ السَّفْلَةَ وَكَلِمَةُ اللهِ هِيَ الْعُلْيَا وَاللهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ فقیر گوید غنی
 عنده خدایتعالی تو بیخ میکند مسلمانان را که اگر شما نصرت ندیدید پیغمبر از زبان کرده شاید که نفس خود را و هیچ ضرر به پیغمبر نخواهد بود
 بر آید نصرت او را و خدایتعالی وقتیکه آوردند او را کافران مالانکه دوم دو کس بود وقتیکه آن دو کس در غار بودند وقتی که
 میگفت آن یار خود را ندیده نمور هر آینه خدایتعالی با ماست پس فرود آورد خدایتعالی آرام دل را بر او و تأیید داد او را با آن شکر
 که ندیدید شما آنرا یعنی ملائکه را در غزوه بدر و غیر آن نازل فرمود و ساخت خدایتعالی سخن کافران است و سخن خدایتعالی
 همان است بلند تر و خدا غالب با حکمت است اخبار متواتره و اتفاق است مروجی است اهل هوا نیز متفق اند و است بر آنکه آن یار
 دیگر ابوبکر صدیق بود و این فضیلت عظیم است او را و تنویر است بحال و اشاره جلیه است بصوی قبول آن عمل از وجه آن عمل اگر در
 اعلی مرتبه عز و قبول نبی و این شریف و انقدر تعظیم نمیرود و هو المقصود قال الله تعالی لا دَعَا اللهُ الْمُؤْمِنِينَ الْمُؤْمِنَاتِ
 جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَمَسْكِنٌ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ ذَوْرَضْوَانٍ مِنَ اللهِ الْيَوْمَ لَكَ هُوَ الْفَوْزُ
 الْعَظِيمُ فقیر گوید غنی عنده خدایتعالی درین آیات حال و مال منافقان و مؤمنان بیان میفرماید صفت منافقان امرست بکنند
 نمی از معروف و دخل در حقوق مالیه واجب و مال ایشان آنکه بموافقت کفار همیشه در بار باشند ایشانرا لعنت و عذاب است
 بعد از آن تشبیه میدهد ایشانرا با کفار مشرکین و انذار مینماید بیهان پاداش که آنجا عمر را بوده است و صفت مؤمنان نصرت یکدیگر
 دادن در حق و امر معروف و نهی از منکر و برپاداشتن نماز و دادن زکوٰه و فرمانبرداری خدا و رسول او و مال ایشان آن است
 که وعده داده خدایتعالی بهشتها میبرد و در آن جویها جاویدان انجا و خانهای پاکیزه در باغهای جاوید و از غیره نعمتها
 بزرگتر خوشنودی خدای تبارک و تعالی است و آن ایشانرا باشد شک نیست که خلفا منصف بودند باین اوصاف از جهت خبا
 متواتره که هیچ شبهه در آن نتوان نمود پس باین بشارت فخریه مشربان و هو المقصود قال الله تعالی وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ
 مِنَ الْمُحْسِنِينَ وَالَّذِينَ آمَنُوا هُمْ بِأَحْسَانٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ وَرْضَا عَنْهُ وَاَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي
 مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا اَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ فقیر گوید غنی عنده خدای عز و جل بیان میفرماید درین آیت حسن حال
 و مال اصحاب آنحضرت صلی الله علیه و سلم و میگوید پیشینان نخستینان از مهاجرین و انصار که قبل بدر یا قبل از برگشتن قبله از
 بیت المقدس بجانب کعبه و هر دو نزدیک یکدیگر بوده است و آنانکه تابع ایشان شدند به نیکو کاری که هجرت کردند و نصرت دادند
 راضی شد خدایتعالی از ایشان در ارضی شدند ایشان از وی جلشاند و مهیا کرد خدایتعالی برای ایشان بهشت امیر و در
 آن جویها جاویدان آنجا همیشه این است کامیابی بزرگ درین آیه تشریف عظیم است صحابه را و اخبار است با آنکه خدایتعالی

حرف

آیت ۳۱

حرف

از ایشان راضی شد و ایشان از وی جلشانه راضی شدند و نامیک بر من فضیله قال الله تعالی لقد تاب الله على النبي
 والمهاجرين الذين اذعنوا في ساعة العسرة من بعد ما كاد يزيغ قلوب فريق منهم ثم تاب عليهم واتخذ
 بهم توفيقا شريفا لعلهم يرجعون آية در غزوه تبوک نازل شد که خدا بیغالی بر رحمت بازگشت یعنی تعطف و مهربانی زیاده
 از آنچه سابق بود انعام فرمود به پیغمبر و مهاجران و انصار که پروردگار در وقت تنگدستی بعد از آنکه نزدیک بود که کج
 شود دل جماعه از ایشان از جهنم کمال شدت حال یعنی با وجود آنکه یک طائفه از ایشان ضعیف صبر داشتند رحمت نمود بر همه
 ایشان بر آئینه خدای در حق ایشان مهربان است ادرین آیه فضیلت علمه است چون تبوک ایچند وجه یکی آنکه ایشان را با پیغمبر در یک
 نسق جمع فرمود و دوم آنکه نص نمود بر جوع خود بر رحمت بر ایشان سوم آنکه صبور و صبور از انجماع همه صاحب فضل اند و الله اعلم
 بالصواب قال الله تعالی ما كان لاهل المدينة و من حولهم من الاعراب ان يخلفوا عن رسول الله و لا يرهبوا
 بانفسهم عن نفسه ذلك بالهجر لا يصبهون ظمأ و لا نصب و لا تحصنة في سبيل الله و لا يطؤون مطأ يعظ الكفر و
 لا ينالون من عدو نبيا الا كذب لغيره عمل صابر ان الله لا يضيع اجر المحسنين و لا يفتقون نفقة صغیرة و لا کثیرة
 و لا یقطعون و ادبیا الا کذب لغيره یعنی لغيره الله احسن ما کانتوا یعملون خدای عزوجل لوم میکند متخلفانرا از سفر
 تبوک که لائق نبود ایشانرا که تخلف نمایند این بسبب آنست که نمیرسد بغازیان شکر آنحضرت صلی الله علیه و سلم شنکے و نه رنج و
 نه گرسنگی در راه خدای و نمی سپزند موضوع را که چشم می آرد و کفار را سپردن آن دست نمی آورند از کفار هیچ دست بردی را یعنی قتل
 کنند کفار را یا نهیب نمایند اموال ایشانرا یا جرم رسانند بیکه از کفار با اسپر گیرند بعضی ایشانرا بر قسمی که باشد گزاشته
 برای غازیان بوضآن عمل نیک بر آئینه خدای تعالی ضائع نیگرداند و فرزندان و نیکوکاران را و انفاق نمیکند هیچ نفقه خورد یا بزرگ
 و قطع نمی نمایند هیچ دادی را اگر نوشته میشود عمل خیر برای ایشان آخر کار آنکه جزا دهد ایشانرا خدا بیغالی بر بهترین آنچه عمل
 می آوردند درین آیه فضائل جبار تبوک خصوصاً و سایر مجاهدات عموماً بصریح ترین وجهی معلوم شد و با قطع معلوم است که خلفای
 کرام از حاضران این واقعه و سایر شایسته بود پس این جزا ایشانرا باشد و همانمقصود آخرجیم الترفدی عن ابن عباس قال قلت
 لعثمان بن عفان ما حکمکم علی ان عمدتم الی الانفال و هی من الثانی و الی برارة و هی من الیمین فقرتم بینها و لم تکنوا
 بسم الله الرحمن الرحیم و وضعتم فی السبع الطوال ما حکمکم علی ذلك فقال عثمان کان رسول الله صلی الله علیه و سلم
 مما یاتی علیه الزمان و هو یزول علیها السور ذوات العدد فکان اذا نزل علیه الشیء دعاه من کان یتب فیقول ضوا هو لآء
 الآیات فی السورة التي یدکر فیها کذا و کذا و کانت الانفال من اوائل ما نزل بالمدینة و کانت برارة من آخر القرآن
 نزولاً و کانت قصتها شیبها بقصتها فظننت انها من فیض رسول الله صلی الله علیه و سلم و لم یمین لنا من اجل ذلك
 قرنت بینها و لم تکنوا بسم الله الرحمن الرحیم و وضعتم فی السبع الطوال و عن عثمان بن عفان قال کانت الانفال برارة بدعیان
 فی زمن رسول الله صلی الله علیه و سلم القریشین فلذلك جعلتها فی السبع الطوال و عن ابی عطیة الصمدی قال کتب عمر بن
 الخطاب تعلموا سورة برارة و علوا نساکم سورة النور عن الشیخ ان ابان و الزبیر بن العوام سمع احدہما من النبی صلی الله
 علیه و سلم انه یقرأ ما دہو علی المنبر لوم الجمعة فقال لصاحبه منی انزلت ہذہ الآیة فلما قضی صلواتہ قال لہ عمر بن الخطاب لاجمعة

این آیه

این آیه

لك فاتي السنه صلى الله عليه وسلم فذكر ذلك له فقال صدق عمرو وعن ابن عمر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم استعمل
 ابابكر على الحج ثم ارسل عليا براءة على اثره ثم حج النسبه صلى الله عليه وسلم العام المقبل ثم رجع فتوفي ابو بكر فاستعمل
 عمر على الحج ثم حج ابو بكر عام قابل ثم مات ثم دس عمرو الخطاب فاستعمل عبد الرحمن بن عوف على الحج ثم كان الحج بعد ذلك حتى
 مات ثم دس عثمان فاستعمل عبد الرحمن بن عوف على الحج ثم كان هو يحج حتى قيل اخرج الدارمي والنسائي عن جابر ان النبي
 صلى الله عليه وسلم بعث ابابكر على الحج ثم ارسل عليا براءة فقرأ على الناس في مواقيف الحج حتى ختمها وعن عروة قال بعث
 رسول الله صلى الله عليه وسلم ابابكر اميرا على الناس سنة قيس وكتب سنن الحج وبعث معه علي بن ابي طالب بايات سن
 براءة فامر ان يؤذون بكة ويمسوا بعرفته وبالشارف كلها بانه يريث ذمة الله وذمة رسوله من كل مشرك حج بعد العام او طاف
 بالبيت عزابا او جعل من كان بيته وبين رسول الله صلى الله عليه وسلم عهدا ربيعه اشهر وسار على راحته والناس كلهم يقرأون
 القرآن براءة من الله ورسوله وقرأ عليهم يا ايها الذين آمنوا لا تمشوا على الارض كمشى المشركين الذين كفروا انهم كانوا
 شاهدين ان لا اله الا الله فاعلموا ان الله شديد العقاب فاستعمل ابوبكر صدق بلانرا ۴ امير الحج بود وسوره براءة اول بيت
 ابوبكر صدق واده بودند بعد ازان جبرئيل فره دآمد و امر کرد که آنرا بدست حضرت مرتضى بايد فرستاد اخرج الترمذي عن
 قال بعث النبي صلى الله عليه وسلم براءة مع ابي بكر ثم دعاه فقال لا ينبغي لاحد ان يسلم في الاصل من ابي فدعا عليا وادعاه ابا بكر
 سعد بن اوقاص ان رسول الله صلى الله عليه وسلم بعث ابابكر براءة الى اهل مكة ثم بعث عليا الى ارضه فاخذنا منه وقال ابو بكر وجد في نفسه
 فقال النسبه صلى الله عليه وسلم بابا بكر لا يؤدس عني الا انا ورجل مني اخرج البخاري وسلم عن ابى هريرة قال لعننى ابو بكر في تلك الحجة
 في حرة من بطنهم يوم النحر يوم ذنون بنى ان لا يحج بعد هذا العام مشرك ولا يطوف بالبيت عريان ثم اردت النبي صلى الله عليه وسلم على بن
 ابي طالب فامر ان يؤذون براءة فاذا ن معنا على في اهل منى يوم النحر براءة ان لا يحج بعد هذا العام مشرك ولا يطوف بالبيت
 عريان واخرج الترمذي وحسنه الحاكم وصححه عن ابن عباس ان رسول الله صلى الله عليه وسلم بعث ابابكر وامره ان يبنا دى بهولاء
 لكلمات ثم اتبعه عليا وامره ان يبنا دى بهولاء الكلت فانطلقا فمما فقام علي في ايام التشريق فنادى ان الله برى
 من المشركين ورسوله فيسبحوا في الارض اربعة اشهر ولا يحج بعد العام مشرك ولا يطوف بالبيت عريان ولا يدخل الجنة
 الا مؤمنا فكان علي ينادى فاذا عني قام ابو بكر فنادى بهيها عن الحسن انه سئل عن يوم الحج الاكبر فقال ذاك عام حج
 فيه ابو بكر استخلفه رسول الله صلى الله عليه وسلم فحج بالناس واجتمع فيه المسلمون والمشركون فلذلك سمي الحج الاكبر ووافق
 عيد اليهود والنصارى وعن عمر بن الخطاب قال الحج الاكبر يوم عرفة عن ابن ابي مليكة قال قدم اعرابي في زمان عمر بن الخطاب
 فقال من يبرئني مما انزل الله علي محمد فاقراه رجل براءة فقال ان الله برى من المشركين ورسوله بالحج فقال الاعرابي لقد
 برى الله من رسوله ان يكن الله برى من رسوله فاننا ابرأ منه فبلغ عمر مقالة الاعرابي فقال باعرابي اتبرأ من
 رسول الله صلى الله عليه وسلم قال يا امير المؤمنين اني قدمت المدينة ولا علم لي بالقرآن فسالت من يبرئني
 فاقرا اني براءة فقال ان الله برى من المشركين ورسوله وقال الاعرابي وانا والله ابرأ مما برى الله
 منه فامر عمر بن الخطاب ان لا يقرئ الناس الا عالم باللغة وامر الاسود فوضع النحر وعن عمر بن الخطاب سمعت رسول الله

في حرة من بطنهم

انما عرف ابو بكر
 بل هو وضع علم نوحا

صلى الله عليه وسلم يقول من سب مسجداً يذكر فيه اسم الله صلى الله عليه وآله ميتاً في الجنة وعن عبد الله بن هشام قال كنا مع النبي صلى الله عليه وسلم وهو أخذ بيد عمر بن الخطاب فقال والله لانت يا رسول الله احب الي من كل شئ الا نفسي فقال النبي صلى الله عليه وسلم لا يؤمن احدكم حتى يكون احب اليه من نفسه وعن جابر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لمن بقيت يقابل لأخر جن الشركين من جزيرة العرب فلما دلتى عمر أخرجهم عن جعفر عن ابيه ان عمر بن الخطاب استشار الناس في الجوس فقال عبد الرحمن بن عوف سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول سئوا بهم ستة اهل الكتاب عن سعيد بن ابي سعيد ان رجلاً باع داراً له على عهد عمر فقال له عمر اخذت ثمنها احضرت تحت فراش امرتك فقال يا امير المؤمنين اوديس بكنيز قال ليس بكنيز يا ادمي زكوة عن ابن عباس قال لما نزلت هذه الآية والذين يكنزون الذهب والفضة كبر ذلك على المسلمين قالوا ما يضع احدنا لولده الا لا يبقى بقاءه فقال عمر انما اخرج عنكم فانطلق عمر واتبعه ثوبان فأتى النبي صلى الله عليه وسلم فقال يا نبي الله قد كبر على اصحابك هذه الآية فقال ان الله لم يقرض الزكوة الا لطيب بها ما بقي من اموالكم وانما فرض الموارث من مال يبق بعدكم فلكبر عمر ثم قال له النبي صلى الله عليه وسلم الا اجر كنجير ما يكنز المرأة الصالحة التي اذا نظر اليها سرتة واذا امرها اطاعتها واذا غاب عنها حفظته وعن بريدة قال لما نزلت والذين يكنزون الذهب والفضة الآية قال اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم نزل اليوم في الكثر ما نزل فقال ابو بكر يا رسول الله ما ذا انكيز اليوم قال لساناً ذاكراً وقلبا شاكراً ووجه صالحاً تعين احدكم على ايمانه واخرج البخاري ومسلم عن البراء بن عازب قال اشترى ابو بكر من عازب رجلاً بثلاثة عشر درهماً فقال لعازب من البراء فليجدها لي لانزلة فقال لا حتى تتخذها كيف صنعت من خرج رسول الله صلى الله عليه وسلم وانت معه فقال ابو بكر خرجنا فاذا لجننا فاحيننا يومنا وليتنا حتى اظهرنا وقام قائم الظهرة و ضربت بصرى بل ارمى ظلاً فادعى اليه فاذا انا بصخرة فاهويت اليها فاذا بقية طلبها فسوية لرسول الله صلى الله عليه وسلم ودفرت له فروة وقلت اضطجع يا رسول الله فاضطجع ثم خرجت انظر لاري احد من الطلب فاذا انا براعي غنم فقلت لمن انت يا غلام نظام لرجل من قريش نساه فعرفته فقلت بل في عنك من كين قال نعم قلت وهل انت حالب لي قال نعم قال فامرته فاعقل شاهة منها ثم امرته فنفض فزرعها فحلب كشيته ثم صببت الماء على القدر حتى برد اسفله ثم اتيت رسول الله صلى الله عليه وسلم فوافيته قد استيقظت فقلت اشرب يا رسول الله فشرب حتى رقيت ثم قلت الم يان للرحيل فارحلنا والقوم يطلبونا فلم يبركنا منهم الا سراقة بيننا وبينه قد رمح ادرمحين او ثلثيته قلت يا رسول الله هذا الطلب قد حقتا فقال لا تخزن ان الله معنا حتى اذا دلت في مكان بيننا وبينه فرمى له فقلت يا رسول الله هذا الطلب قد لحقتا وبكيت قال لم يتكلى قال قلت اما الله لا اكل على نفسه ولكن اكل على نبيك فدا عا عليه رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال اللهم اكناه بما شئت فساخت فرسه اكل بطنها في ارض صلبه ووثب عنها فقال يا محمد ان هذا علك فادع الله ان يجيبني مما انا فيه فوالله لا اكلت على من ورائي من الطلب وهذه كنانتي فخذ منها سهاً فانك ستمر بالي وغمي في موضع كذا وكذا فخذ منها حاجتك فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا حاجته له به فانطلق فرجع الى اصحابه ومضى رسول الله صلى الله عليه وسلم وانا معه حتى قد مننا المدينة فلتقاه الناس فخرجوا في الطريق وعلى الاحابر واشتد الخدم والصبيان في الطريق الله اكبر جاز رسول الله صلى الله عليه وسلم

عنه
اولا جابر بن عبد الله
واذا جابر بن عبد الله
والتباعد ما في
انظر اني في
وقام قائم الظهرة
انك بكت الرب
سبيلك نصفه
الكونية
اعلمت ان شرب
حاجته
انك بكت الرب
شرب

وسلم فنزل باليلة على سعة البجاري احوال عبد المطلب لا كرامهم بذلك فلما أصبح عدا حيث امر وعن فضة بن محسن قال قلت
 لعمر بن الخطاب انت خير من ابي بكر فبكي وقال والله ليلته من ابي بكر ويوم خيبر من عمر ثم هل لك ان احدثك عن ليلته
 ويومه قال قلت نعم يا امير المؤمنين قال اما ليلته فلما خرج رسول الله صلى الله عليه وسلم باربا من اهل مكة خرج ليلا فقبته
 ابو بكر فجعل يمشي مرة امامه ومرة خلفه ومرة عن يساره ومرة عن يمينه فقال له رسول الله صلى الله عليه وسلم يا هذا
 يا ابا بكر من فعلك قال يا رسول الله اذكر ارضه فاكون املك واذا ذكر اطلب فاكون خلفك ومرة عن يمينك ومرة عن يسارك
 لا آمن عليك قال فشي رسول الله صلى الله عليه وسلم ليلته على اطراف اصابعه فحيت رجلاه فلما رآنا ابو بكر رضى الله عنه
 انها قد حيت حمله على كاهله جعل يشتمه حتى اتى به فم الغار فانزله ثم قال له والذي بعثني بالحق لا تله حتى ادخلت
 فان كان في شي نزل بي قبلك فدخل فلم ير شيئا فحمله فا دخله وكان في الغار فرق فيه حبات و افاعى فحشى ابو بكر ان
 يخرج منه شي فيؤذي رسول الله صلى الله عليه وسلم فالتقه فدمه فجعل يغير منه وتلبيح الجيات والا فاعى وجعلت دمعه
 تتحد في رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول له يا ابا بكر لا تخزن ان الله معنا فانزل الله سكينته الاطمانية لابي بكر فبذره
 ليلته وانا يومه فلما توتى رسول الله صلى الله عليه وسلم دارت العرب فقال بعضهم نصلى ولا نتركي وقال بعضهم
 لا نصلى ولا نتركي فاتبته ولا الؤه لفيما قلت يا خليفة رسول الله تالف الناس و ارفق بهم فقال جبارني الجاهلية نوار
 في الاسلام بما اذا اتاهم بشعر منقول او بشعر مفرى قبض النبي صلى الله عليه وسلم وارتفع الوحي فوالله
 لو منعوني عقالا ما كانوا يعطون رسول الله صلى الله عليه وسلم لقاتلهم عليه قال فقاتلنا معه وكان الله شيدا
 فبذره يومه وعن علي بن ابي طالب قال ان الله ذم الناس كلهم ودمج ابا بكر فقال الا تفسروه فقد نصره
 الله اذ اخرج الذين كفروا اذ هما في الغار اذ يقول لصاحبه لا تخزن ان الله معنا وعن ابي بكر قال يا غلني
 اشتاق من اشئ ولا دخلني في الدين وحشة الى اجد ليله الغار فان رسول الله صلى الله عليه وسلم من راي اشتاقى عليه
 وعلى الدين قال لي يوتن عليك فان الله قد قضى لهذا الامر بالنصر والتام وعن انس بن مالك قال لما كانت ليلة الغار
 قال ابو بكر يا رسول الله دعني فلا ادخل قبلك فان كانت حية او شئى كانت بي قبلك قال ادخل فدخل ابو بكر فجعل ليس
 بسيد فكل راي بخرا قال بنو بنو نشقه ثم التمه الجرح حتى فعل ذلك بنو به اجمع وبقى جرح نوضع عليه عقبه وقال ادخل فلما اجمع
 قال له النبي صلى الله عليه وسلم فابن ثوبك يا ابا بكر فاجره بالذي مسح فرغ النبي صلى الله عليه وسلم بيده وقال اللهم
 اجعل ابا بكر معي في درجتي يوم القيمة فادى الله اليه ان الله استجاب لك وعن جندب بن سفيان قال لما اطلق ابو بكر مع
 رسول الله صلى الله عليه وسلم الى الغار قال له ابو بكر لا تدخل يا رسول الله حتى ادخل استبره فدخل ابو بكر الغار فامنا
 به شي فجعل يمسح الدم عن اصبه وهو يقول هل انت الا اصعب دريت وني سبيل الله اليقوت + عن عمر بن الخطاب
 عن ابيه ان ابا بكر الصديق قال اكلم نيرة سورة التوبة قال رجل انا قال اقر فلما بلغ اذ يقول لصاحبه لا تخزن وقال والله
 انا صاحب عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ابو بكر اخي وصاحبي في الغار فان غروداك له فلو كنت
 متخذ خليلا لا اتخذت ابا بكر خليلا سدوا كل خوخة في هذا المسجد غير خوخة ابي بكر وعن عبد الله بن الزبير ان النبي صلى الله عليه

مع
 من يوم رضى الله عنه
 من سنة ابي بكر
 صلوات الله عليه

اے انار و ارضی من مقامی ہذا و ذلک قولہ اِنَّ مِنْ سِجَادِ وَاللّٰهُ دَرَسُوْهُ فَاَنْ لِّهٖ نَارٌ جَبِيْمٌ اَلَيْ تَوَلَّوْا الْعَظِيْمَ وَمِنْ مَوَافِقَاتِ
 عمر رضی اللہ عنہ عن شریح بن عبیدان رجلاً قال لائے اللہ و ایا معشر القراء ما بالکم اَجِبْنَ مِنَّا وَ اَجَلْ اِذَا سَلِمْتُمْ عَظْمُ
 لُقْمًا اِذَا اَكَلْتُمْ فَاَعْرَضَ عَنْهُ الْبُوَالِدُ رَدَّ آوَدَ لَمْ يَرِدْ عَلَيْهِ شَيْئًا فَاَجْرَبَ نَزَلَ كَعَمْرٍو النَّظَابُ فَاَنْطَلَقَ عَمْرُ لَيْ الرَّجُلُ الَّذِي قَالَ
 ذَاكَ فَقَالَ ثُبُوْبٌ وَ حَنَفَةُ وَ قَادَةُ اَلَيْ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ الرَّجُلُ اِنَّمَا كُنَّا نَخْوَضُ وَ نَلْعَبُ فَاَوْحَى الْبُهَلِيُّ مِثْلَهُ
 صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَلَيْتَنِّي سَأَلْتُمْ لَيَقُوْلُنَّ اِنَّمَا كُنَّا نَخْوَضُ وَ نَلْعَبُ مِنْ مَوَافِقَاتِ عَمْرٍو سَتَغْفِرُ لَكُمْ اَوْ لَا تَسْتَغْفِرُ لَكُمْ الْاَيَةُ اَخْرَجَ
 الْبُهَلِيُّ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ سَمِعْتُ عَمْرٍو يَقُوْلُ لَمَّا تُوُوْتِي عَبْدُ اللهِ بْنِ اَسْتِ دَعَى رَسُوْلُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِلصَّلَاةِ عَلَيْهِ
 فَنَامَ عَلَيْهِ فَلَمَّا دَقَّتْ قَلْبًا اَعْلَى عَدُوْ اللهِ عَبْدِ اللهِ بْنِ اَبِي الْعَاثِلِ كَذَا وَ كَذَا اَعْتَدَ اَبَا مَهْدِيٍّ رَسُوْلُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
 يَتَبَسَّمُ حَتَّى اِذَا اَكْرَهَتْ قَالَ يَا عَمْرٍو اَخْرَجْتَنِي اِلَى خَيْرَتٍ قَدْ قِيلَ لِي اَسْتَغْفِرُ لَكُمْ اَوْ لَا تَسْتَغْفِرُ لَكُمْ اِنْ تَسْتَغْفِرُ لَكُمْ سَبْعِيْنَ مَرَّةً فَلَوْ عَلِمَ
 اَنِّي اِنْ دَعَا عَلِيَّ السَّبْعِيْنَ غُفِرَ لِي لَمَدَدْتُ عَلَيْهَا ثُمَّ صَلَّى عَلَيْهِ رَسُوْلُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَ سَمِعْتُ حَتَّى تَوَقَّفْتُ عَلَيْهِ فَرَفَعْتُ يَدِي وَ جَوَّزْتُ
 عَلَيَّ رَسُوْلُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَ اللهُ رَسُوْلُهُ اَعْلَمُ فَوَاللهِ مَا كَانَ الْاَيُّرِيَّ حَتَّى نَزَلَتْ اَتَانِ الْاَيُّرِيَّ وَ لَا تَصَلُّ عَلَيَّ اَحَدٌ مِنْكُمْ مَاتَ اَبَدًا وَ لَا
 تَقْرَأُ عَلَيَّ قَبْرُهُ فَمَا صَلَّى رَسُوْلُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَيَّ مَنَافِقٌ بَعْدَ حَتَّى قَبَضَهُ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ اَخْرَجَ الْبَخَّارِيُّ وَ سَمِعْتُ عَنْ ابْنِ عَمْرٍو قَالَ لَمَّا تُوُوْتِي عَبْدُ اللهِ
 بْنِ اَبِي بِنِ سَلُوْلٍ تِي اِبْنُهُ عَبْدُ اللهِ رَسُوْلُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَسَأَلَهُ اَنْ يُعْطِيَهُ تَمِيْمَةً لِيُكْفِيَهُ فِيهَا فَاعْطَاهُ ثُمَّ سَأَلَهُ اَنْ يُصَلِّيَ عَلَيْهِ فَنَامَ
 عَمْرٍو النَّظَابُ فَاَقْدُ ثُوْبَةٌ فَقَالَ يَا رَسُوْلَ اللهِ اَصَلِّ عَلَيْهِ وَ قَدْ نَهَيْتَنِي اَنْ تَصَلِّيَ عَلَيَّ الْمُنْفِقِيْنَ قَالَ اِنْ رَدَّتْ خَيْرِي وَ قَالَ
 اَسْتَغْفِرُ لَكُمْ اَوْ لَا تَسْتَغْفِرُ لَكُمْ اِنْ تَسْتَغْفِرُ لَكُمْ سَبْعِيْنَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللهُ لَكُمْ وَ سَأَرِيْدُ عَلَيَّ السَّبْعِيْنَ وَ قَالَ اِنَّ مَنَافِقٌ فَصَلِّ عَلَيْهِ
 فَاَنْزَلَ اللهُ وَ لَا تَصَلُّ عَلَيَّ اَحَدٌ مِنْكُمْ مَاتَ اَبَدًا وَ لَا تَقْرَأُ عَلَيَّ قَبْرُهُ فَتَرَكَ الصَّلَاةَ عَلَيْهِمْ وَ عَنْ جَسِيْبِ بْنِ اَشْبِيْدٍ عَنْ عَمْرٍو بْنِ عَامِرٍ الْاَصْلَابِيِّ
 اَنْ عَمْرٍو النَّظَابُ قَرَأَ اَلْاَسْبَابِيْنَ الْاَوَّلُوْنَ مِنَ الْهَاجِرِيْنَ وَ الْاَنْصَارِيْنَ الَّذِيْنَ اَتَّبَعُوْهُمْ بِاِحْسَانٍ فَرَفَعَ الْاَنْصَارُ وَ لَمْ يَلْحَقِ الْوَادِيَّ
 فِي الَّذِيْنَ فَقَالَ لَهُ زَيْدُ بْنُ ثَابِتٍ وَ الَّذِيْنَ فَقَالَ عَمْرٍو الَّذِيْنَ فَقَالَ زَيْدُ امِيْرُ الْمُؤْمِنِيْنَ اَعْلَمُ فَقَالَ اَيْتُوْنِي بِاَبِي بِنِ كَعْبٍ فَاتَاهُ
 فَسَأَلَهُ عَنْ ذَاكَ فَقَالَ اَبِي وَ الَّذِيْنَ فَقَالَ فَيَنْتَمِ اِذَا تَابَعَ اَبِيَّ عَنْ اَنَّى صَخْرٍ حَمِيْدُ بْنُ زِيَادٍ قَالَ قُلْتُ لِحَمِيْدُ بْنُ كَعْبٍ الْقُرْنِيَّ
 اَخْرَجْتَنِي عَنْ اَصْحَابِ رَسُوْلِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَ اِنَّمَا رِيْدُ الْفِتْنَةَ فَقَالَ اَنْ اللهُ فَدَغْفِرُ لِكُلِّ اَصْحَابِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
 وَ اَوْجِبَ لَهُمُ الْجَنَّةَ فِي كِتَابِي يُحْسِنُهُمْ سَبِيْهُمُ قُلْتُ لَهُ دَعْنِي اَتِي مَوْضِعَ اَوْجِبَ اللهُ لَهُمُ الْجَنَّةَ فِي كِتَابِي قَالَ الْاَنْقَرِيُّ اَوَّلُ السَّبْعِيْنَ
 الْاَوَّلُوْنَ الْاَيَةُ اَوْجِبَ لِكُلِّ اَصْحَابِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْجَنَّةَ وَ الرِّضْوَانَ وَ شَرَطَ عَلَيَّ التَّابِعِيْنَ شَرَطًا لَمْ يَشْرَطْ
 فِيْهِمْ قُلْتُ وَ مَا اشْتَرَطَ عَلَيْهِمْ قَالَ اشْتَرَطَ عَلَيْهِمْ اَنْ يَتَّبِعُوْهُمْ بِاِحْسَانٍ لَيَقُوْلُ لَقِيْتُهُ وَ اَبِيْهِمْ فِي اَعْمَالِهِمْ الْحَسَنَةِ وَ لَمْ يَلْقَيْتُهُمْ
 فِي غَيْرِ ذَاكَ قَالَ الْبُصَيْرِيُّ فَوَاللهِ لَكَ اَنْ لَمْ اَقْرَأْ اَقْبَلُ ذَاكَ وَ مَا عَرَفْتُ تَفْسِيْرًا حَتَّى قَرَأْتَهُ اَنَا عَلَيَّ مُحَمَّدُ بْنُ كَعْبٍ عَنْ ابْنِ عَمْرٍو
 قَوْلُهُ تَعَالَى وَ كُوْنُوْا مَعَ الصَّالِحِيْنَ مَعِ مُحَمَّدٍ وَ اَصْحَابِهِ وَ قَالَ سَعِيْدُ بْنُ جَبْرِ مَعَ اَبِي كَبِيْرٍ وَ عَمْرٍو قَالَ الضَّمَّاكُ اَمْرًا اِنْ كُوْنُوْا مَعَ
 اَنَّى بَكْرٍ وَ عَمْرٍو اَصْحَابِهِمْ وَ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ مَعَ عَلِيِّ بْنِ اَبِي طَالِبٍ وَ قَالَ ابُو جَعْفَرٍ مَعَ عَلِيِّ بْنِ اَبِي طَالِبٍ وَ عَنْ سُفْيَانَ قَالَ لَسِيْرٌ
 فِي تَفْسِيْرِ الْقُرْآنِ اِخْتِلَافٌ اَمَّا هُوَ كَلَامٌ جَامِعٌ يَرَادُ بِهِ هَذَا وَ هَذَا وَ عَنْ كَعْبِيِّ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ حَاطِبٍ قَالَ اَرَادَ عَمْرٍو
 النَّظَابُ اَنْ يَجْمَعَ الْقُرْآنَ فَنَامَ فِي النَّاسِ فَقَالَ مَنْ كَانَ تَلَقَّى فِي زَمَنِ رَسُوْلِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شَيْئًا مِنَ الْقُرْآنِ

درجہ اول

درجہ اول

فلما نساہم وکانوا کثیرا ذلک فی الصفت والاولیاء والعسب کان لا یقبل من احد شیئا حتی یشہد بہ شاہدان فیکل بہ
 یجمع ذلک الیہ فقام عثمان بن عفان فقال من کان عندہ شیء من کتاب اللہ فلما نساہم وکان لا یقبل من ذلک حتی
 یشہد بہ شاہدان فجاء خزیمہ بن ثابت فقال لے را یتکم نرکتہم آیتین لم تکتبوا فقلوا اما ہما قال تلقت من رسول اللہ
 صلی اللہ علیہ وسلم لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز علیہ ما عنتم ثم اے آخر الآیۃ فقال عثمان وانا اشہد انہما من
 عند اللہ فاین نزلے ان یجملہما قال ایتیم بہما آخر ما نزل من القرآن فحمت بہما برارۃ قال اللہ تعالیٰ الایات
 اولیاء اللہ لا خوف علیکم ولا هم یحزنون والذین امنوا وکانوا یتقون لہم اجر البشری فی
 الحیوۃ الدنیاء و فی الآخرة ولا ینبذ الیک لکلمت اللہ ہذا ذلک هو الفوق العظیم فیر گوید معنی عنہ کہ این آیت
 نص است در فضیلت اولیاء اللہ اول بیان حال ایشان مبرما ید کہ لا خوف علیہم ولا ہم یحزنون در آخرت برایشان
 نرسی نباشد از ہیم خوف و کردہ اند دگر گین نشوند بر ہیم فایت تانیا حقیقت لایبہ با ما صدق آن مذکور میباشد کہ الذین امنوا
 کا تو ایقون پس حقیقت دلالت در انجامہ متحقق شود کہ بوصف ایمان حقیقی کہ شرح آن در سورہ انفال مذکور است انما المؤمنون
 الذین اذا ذکرا للہ وجلت قلوبہم و بوصف تقوی متصف اند تا ثابا بعض لوازم ولایت ارشاد مبرما ید کہ ہم البشیر النہم و این
 بشارت است بخت بر النسخۃ رسل صلوات اللہ و سلامہ علیہم و این اعظم انواع بشارتہ است یا برویا و فرست صاوستہ
 و آن دون اوست اینقدر بوجہ عموم از آیت منہوم شد باقی ماند آنکہ انعمانے کہ در زمان آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم باہم
 سفینہ متصف بودند کیانند اند کے تامل را کار فرما ید شد ولی بد معنی مستعمل میشود یکی از ولایت بمعنی دوستی و محبت پس
 معنی دے دوست و دوست داشته شدہ باشد در دیگر معنی ولایت کار سازی کردن پس معنی دلی کار سازندہ و کار ساز
 شدہ باشد مانند لفظ حاکم کہ بر مرد و شخص اطلاق کردہ شود فاعل و مفعول و اگر معنی اول مرادست خدا تعالی مبرما ید در حق
 صدیق رضی اللہ عنہ تا بعان او کہ یحبہم و یحبونہ و اگر معنی ثانی مرادست حق تعالی مبرما ید و ہو یؤتی الصالحین بعد ان
 آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در احادیث متواترہ کہ شبہہ ادران دخل نباشد این جماعہ را بوصف صدیق و شہید ستودند
 و برایمان و تقوی ایشان گواہی دادند و بشارت عظیمہ بہشت بلکہ باطلے در جا بہشت دادند و ہوا المقصود عن الآخف
 قال سلبت خلف عمر العذاة فقرأ بونس و ہود و غیر ہما و عن قنادۃ قولہ تعالیٰ ثم جعلناکم طلائف فی الارض من بعد ہیم
 لسنظر کیف تعملون قال ذکر لنا ان عمر بن الخطاب قرأ نذہ الایۃ فقال صدق ربنا ما جعلنا خلائف فی الارض الا لسنظر
 الے اعمالنا فارود اللہ خیرا عما لکم باللیل والنہار والسر والعلانیۃ عن ابن عمر ان تیما الداری سأل عمر بن الخطاب
 عن رکوب البحر فامر بتقصیر الصلوۃ قال یقول اللہ تعالیٰ ہو الذی نبی لیسیرکم فی البر والبحر وعن عمر بن الخطاب قال قال
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان من عباء اللہ ناسا یتبطلہم الانبیاء و الشہداء قبل من ہم یا رسول اللہ قال قوم
 سجا بوانے اللہ من غیر اموال و لا انساب لا یفرعون اذا نزع الناس و لا یحزنون اذا حزنوا ثم تلا رسول اللہ صلی اللہ
 علیہ وسلم الا ان اولیاء اللہ لا خوف علیہم ولا ہم یحزنون قال اللہ تعالیٰ آمنن کان علی بیتہ قین ربہم
 و یتلون شہدائینہ و من قبلہ کتب موسی اماما و رحمۃ طا و لیک ہو مؤمنون بہ و من یکتفوا

بہ
 سبب شاہد
 بنیاد

دست

بہ
 کلمہ
 کردہ

بہ

رسول الله صلى الله عليه وسلم ما نذا في يدك يا عمر قلت يا رسول الله كتاباً تسخّطه لتزودوا به علماء اهلنا فنضب رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى احمرّت وجنتاه ثم تودى بالصلوة جامعاً فقالت الانصار انقضت بكم السلاح السلاح
 فماؤا حتى اخذوا بمنبر رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال يا ايها الناس اتى اعطيت جوامع الكلم وخواتيمه واخصر
 له اختصاراً ولقد اتيتكم بها بيضاء نقية فلا تهوكون ولا تغترونكم المشركون قال عمر فقلت وقلت رضىت بالله رباً
 وبالاسلام ديناً وبك رسلاً ثم نزل رسول الله صلى الله عليه وسلم وعن ابراهيم التيمي قال كان بالكوفة رجل يطلب
 كتب وانيال وذلك الضرب فجاء فيه كتاب من عمر بن الخطاب ان يمنع اليه فلما قدم على عمر علاه بالدره ثم جعل يقرأ
 عليه آيات الكتيب الحسين حتى بلغ الغافلين قال فرئت ما برى فقلت يا امير المؤمنين وعنى فوالله لا اودع عند
 شيئاً من تلك الكتب الا حرقته قال فركه عن عبد الرحمن بن كعب بن مالك عن ابيه قال سمع عمر جلياً يقرأ بهذا الحديث
 يشجب حتى حين فقال له عمر من اتراك هذا قال ابن مسعود وقتال عمر ليشجب حتى حين ثم كتب اللى ابن مسعود
 سلام عليك اما بعد فان الله انزل القرآن فجعله قرآناً عربياً مبيناً وانزله بلغته هلذ التي من قرئها فاذا اتاك
 كتاب من هذه القرى الناس بلغته قرئها ولا تغربهم بلغته يبدل عن عمر انه استاذن عليه حبل فقال استاذنوا لابن
 الاخير فقال عمر انه نواله فلما دخل قال من انت قال فلان بن فلان فعد رجلاً من اشراى البها ليه
 فقال له عمر انت يوسف بن يعقوب بن اسحق بن ابراهيم قال لا قال ذاك ابن الاخير وانت ابن الاشرار انما تعد
 على خيال اهل النار عن انة بريرة قال استعملني عمر على البحر ثم نزعني وعرضني اثنى عشر الفاً ثم دعاني بعد
 اللى العمل فابيت فقال ليم وقد سأل يوسف اهل دكان خيرا منك فقلت ان يوسف بنى بن نبي بن نبي وانا
 ابن ايمه وانا اخا ان اقول بغير علم وان اقبى بغير علم وان اقبى بغير علم وان اقبى بغير علم وان اقبى بغير علم
 بن شدا وقال سمعت شيبم عمر بن الخطاب وانه لفي آخر الصفون في صلوة الصبح وهو يقرأ انما اشكوا بنى وخرسني
 اللى الله من عطفته بن دفاص قال صليت خلف عمر بن الخطاب العشاء فقرأ سورة يوسف فلما اثنى على ذكر يوسف
 شج حتى سمعت يشبه وانا في مؤخر الصفون قال الله تعالى ولان مما نرى بك بعض الذين يقدّمون او يتوقفونك
 قائماً عليك البالغ وعكبتنا الحسابة او كرهتوا انا ناتي الارض تنقصها من اطر فيها
 والله بحكمه لا معقب لحكمه وهو سير ليع الحسابة فقير كريد ترجمه آيت انت كه اگر بناميم تو بعض آنچه
 وعده ميدسيم ترا از فتوح و غلبه اسلام يا بعض روح تو كنيم يعنى پيش از وقوع بعض آنچه وعده ميدسيم از باب فتوح
 و غلبه اسلام در هر روشن پيچ باك نيست جزين نيست كه لازم بر تو پيام رسانيدن است و لازم بر ما حساب است بعد از
 تسليم ميگرمايد كه مراد وعده فتوحات اسلاميه است ايانديدند كه ما مي آيم بسوي زمين مشركان ناقص ميگردانيم آنرا
 از اطراف آن يعنى در مدينه و در قبائل مسلم و غفار و جسينه و قريبه و غير ايشان اسلام در آمد و جمعي مسلمان شدند و در
 شكوت كفر رخنه عظيمه پديد آمد اين از مقدمات و احوالات است فقير گويد درين آيه اشاره جليه است بسوي آنكه
 بعض فتوح اسلام كه وعده بان رفته است و در زمان آنحضرت صلى الله عليه وسلم بظهور خواهد آمد بعد از ان بعد و نا

من نسخ كل ما
 من نسخ كل ما
 من نسخ كل ما

تفسيره
 اصله
 و قول
 ان
 از آن

جاہلان علی اکمل الوجه از ایشان ظهور نمود چنانکه دفتر دفتر از احوال آن بزرگواران شاہد عدل است بر آن و هو المقصود
 عن کتابة العدوی قال دخل عثمان بن عفان علی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فقال یا رسول اللہ انجرنی عن العید کرم
 من ملک فقال ملک علی ینیک علی حسناتک و هو امیر علی الذی علی ایشمال اذا علمت حسنة کتبت عشرًا فاذا علمت
 سیئة قال الذی علی الشمال للذی علی الیمن اکتب قال لعل لیستغفر اللہ ویتوب فاذا قال ثلثًا قال نعم اکتبه اراخا
 اللہ منه فیئیس القرین ما اقل مراقبته یلید و اقل استیادته یند یقول اللہ ما یلفظ من قول الا لیدیة رقیب عشیة و ملک ان
 ین یدیک و ین خلفک یقول اللہ کہ معقبات من ین یدیه و من خلفه یخطفونه من امر اللہ و ملک قال یض علی ناصیتک فاذا
 تواضعت یلذ رفقک و اذا تجبرت علی اللہ فصمک و ملک ان علی سفینک لیسن محافظان علیک الا الصلوة علی النبی صلی
 اللہ علیہ وسلم و ملک قائم علی فیک لا بدع ان تدخل الحیة فی فیک و ملک ان علی عینک فیلو لا عشرة املاک علی کل
 بنی آدم ینزلون ملائکة اللیل علی ملائکة النهار لان ملائکة اللیل یومی ملائکة النهار فیلو لا عشرة املاک علی کل آدمی و یلبس
 بالنهار و ولده باللیل عن ابن جریج فی قوله ام جعلوا اللہ شرکاء خلقوا کفلیقه قال خبرنی لیث بن ابی سلیمان عن ابي محمد عن حفیفة بن
 الیمان عن ابي ابراهیم عن ابي خضر ذک مذیفة من النبی صلی اللہ علیہ وسلم سمی ابی بکر و اما حدیثه ایاہ ابو بکر عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال الشکر
 فیکم اخی من دیب النمل قال ابو بکر یا رسول اللہ هل الشکر الا ما عید من دون اللہ و ما دعی مع اللہ قال شکرک تک الشکر فیکم اخی من دیب النمل
 الا انجرک بقول یدیب صغاره و کبارہ او قال صغیره و کبیره قال بل قال تقول کل یوم ثلث مرات اللہم الی اعوذ بک ان
 اشرک بک و انا اعلم و استغفرک لانا لا اعلم و الشکر ان تقول اعطانی اللہ و فلان و الیندان تقول لولا فلان کفنی فلان
 و عن معقل بن یسار قال اطلقت مع آنس بکر الصدیق الی النبی صلی اللہ علیہ وسلم فقال یا بکر للشکر فیکم اخی من
 دیب النمل فقال ابو بکر هل الشکر الا من جعل مع اللہ الباء اخر فقال النبی صلی اللہ علیہ وسلم و الذی نفسی بیده للشکر
 اخی من دیب النمل الا اذک علی شیء اذا قلته ذهب عنک قلبیة و کثیره قال قل اللهم انی اعوذ بک ان اشرک بک و انا
 اعلم و استغفرک لانا لا اعلم عن مجاهد قال قرأ عمر علی المنبر حیات عدین فقال ایها الناس بل تدرون ما جات عدین
 فقرفنی الجنة له عشرة الالین باب علی کل باب خمسة و عشرون الفاس من الخور الیمن لا یدخله الا نبی او صدیق او شهید و
 نحو ذلک عن عبد اللہ بن عمرو رقیه و عن آنس مسعود و الحسن الضحاک و کعب الاحبار موقوفًا علیهم و ابن شاہد عدل است بر انجر
 تفریر کریم از تفریض و اللہ اعلم عن ابن عمر قال ذکر عند النبی صلی اللہ علیہ وسلم طوبی فقال النبی صلی اللہ علیہ
 وسلم یا بکر بل بلغک ما طوئی قال اللہ و رسولہ اعلم قال طوئی شجرة فی الجنة لا یعلم طولها الا اللہ فیسیر الالک تحت
 غصن من اغصانها سبعین خرفًا و رقیها الحکل یقع علیها الطیر کما مثال البعث قال ابو بکر ان ذلک الطیر نار عم فقال انعم
 من اکلہ و انت منهم یا بکر ان شاء اللہ عن عمر بن الخطاب انه قال و هو یطوف بالبیت اللهم ان کنت کنت علی شقوة او
 ذنبًا فاجمعه فانک تخوم ما شاء و شیت و عندک ام الكتاب فاجعله سعاده و مغفرة و عن السائب بن لیجان من
 اهل الشام و کان قد اذکر الصابرة قال لما دخل عمر رضی اللہ عنہ الشام حید اللہ و اثنی علیہ و وعظ و ذکر و امر
 بالمعروف و نہی عن المنکر ثم قال ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قام فینا خطیبًا کفیا می فیکم فامر بقوی اللہ

مع
 نیر اول
 جمع علی
 بدیع
 و در کون

وصلته الرحم وصلاح ذات البین قال علیکم بالجماعة فان بد الله علی الجماعة وان الشيطان مع الواحد وهو من الاثین انما یخون
 رجل بامرأة فان الشيطان نالها ومن ساءت سمیته وشرته معنسته فهو امرأة اسلم المؤمن وامارة المنافق الذی لا تسوده
 سمیته ولا شره حسنة ان عمل خیر الم یخرج من الشدنی ذلك ثوابا وان عمل شر الم یخف من الله فی ذلك الشر عقوبة واجلوا
 فی طلب الدنيا فان الله قد تکفل بأرزاقکم وکل سقیم له علم الذی کان عابلا استعینوا الله علی أعمالکم فانه یجو بالثأر و
 یثبت و عندک أم کتاب صلی الله علی نبینا محمد وآله وعلیه السلام ورحمة الله السلام علیکم عن الزهیر
 قال کان عمر بن الخطاب شديدا علی رسول الله صلی الله علیه وسلم فانطلق یوماً حتى دنا من رسول الله صلی الله
 علیه وسلم وهو یصلی فسمعه وهو یقرأ و ما کنت تلو من قبله من کتاب حتى بلغ الطالوتون و سمعه وهو یقرأ و یقول الیزید
 کفر و انت مرسل الی قوله علم کتاب فانظره حتى سلم فامر ع بنی اشره فاسلم قال الله تعالی انما یزکف
 ضرب الله مثلاً کلمة طيبة کثیراً طيبة اصلاً ثابتة و فرعها فی السماء مؤتیاً کلها کل حین
 یأذن ربها و یتضرب الله الامثال للناس لعلهم یتذکرون و مثل کلمة خبیثة کثیرة خبیثة اجتنک
 من فحوق الارض کما من قرانیه یتثبت الله الذین امنوا بالقول الثابتة فی الخلق الذل نبأ و
 فی الاخرة و یتضرب الله الظالمین و یفعل الله ما یشاءه الخیر الذین یبذلوا نعمت الله کفراً
 و احلوا قوههم دار البواره جهنم یصلونها و یتس القرآن فقیروا عنی عند خدا تعالی تباین ظلمت کفر نور ایمان
 با سالیب مستوعب بیان میفرماید از انجمله میگوید صفت کلمه حق و دین اسلام که حکم الهی از فوق سبع سموات مستقیم
 الهیات و تقریبات ملکوت در ارض نازل شد و انجا شیوع تمام پیدا نمود و اکثر اقالیم صالحه معتدله را در گرفت مانند
 صفت درخت پاک نافع میوه دار است که بخش در زمین محکم است و شاخهاش بجانب آسمان سربالاکشیده و صفت
 کلمه ناپاک که عبارت از شرک و یهودیت و نصرانیت و مجوسیت محرقة منقره است بحکم الهی و وحی ربانی محکم الاساس
 نگشته و ملکوت در تائید آن کوشش نمودند بلکه بسبب شبهات و ایهیه ناشیه از صد در بنی آدم و ساعی ایشان بحسب
 شبهات صورت گرفت و در اندک زمانه بعنایت الهی بعثت رسل و شاعت دین ایشان برهم خورد مانند درخت ناپاک
 غیر نافع که برکنده شد از بالای زمین بغیر آنکه محتاج بکافتن زمین شوند و از زیر زمین آن سبج را برآورد بعد از آن
 او سبانه بیان میفرماید حال جماعه از رؤسای مسلمین و ائمه ایشان که بکلمه حق آخذند و بنصرت آن کمر بسته اند و بدست
 ایشان اشاعت آن واقع شود و حال رؤسای کفار که در ترویج کلمه باطل سعی مینمایند و فرقه اولی را تثبیت
 بسبب آن قول ثابت دان کلمه حق اثبات میفرماید درجات دنیا بنصرت و تائید و غلبه بر سایر ائمه و در آخرت نجات در مقام
 درجات و سابقیت در دخول جنت و رؤسای کفار را بمقابله نعمت ایزدی بکفران و سوق قوم خویش بدار بوار می گوید
 فقیر میگوید این کلمه ایست بجمه چون مهاجرین اولین بسبب اخذ بقول ثابت در دنیا و آخرت سر آمد اهل نجات گشتند
 و ملت حقه بسبب ایشان رواج کلی یافت و عجمان قریش در مقابل ایشان گرفتار نکال دو بال گشتند آن مجمل مفصل
 گشت و آن معنی صورت گرفت و فضیلت آن جمیع کالشمس فی رابعه النهار میگوید اگر دیدید و هو المقصود باقیما آنکه در

سبب

حدیث صحیح تفسیر این آیت واقع شده که مراد از ان تثبیت توفیق الهی است که مومن را عطا میفرماید تا شکر و تکبیر را بجا آورد
درست گوید و آن با بحث مایضاد نحو آویزد بلکه بیان بعضی انواع تثبیت است که اهم انواع تواند بود مانند تفسیر
وَأَعِزُّكُمْ بِقُوَّةٍ مِنْ قُوَّةٍ بِرَفِي حَالٍ وَدَانِدِنِ اسْبِ كَرِ وَانِدِنِ نَبْرَه هِرَه رِقْوَتِ دَاخِلِ اسْتِ وَلِيَكِنِ اِيْجَاوَرِ الْكَمَلِ
را بنمید استقامت تخصیص فرمودند عن عبد بن حاتم قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله قلب العباد ظهرًا ومبطنًا
فكان خير عبادوه العرب قلبا لعرب ظهرًا ولبطنا فكان خير العرب قرشيا وهي الشجرة المباركة التي قال الله في كتابه
مَثَلُ كَلِمَةٍ طَيِّبَةٍ كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ يَعْنِي بَهَا قَرْشِيًّا أَصْلُهَا ثَابِتٌ يَقُولُ اسْلُهَا كَبِيرٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ يَقُولُ الشَّرْتِ الَّذِي
شَرَفِيَهُمُ اللَّهُ بِالْإِسْلَامِ الَّذِي هَدَاهُمْ اللَّهُ وَجَعَلَهُمْ مِنْ آلِهِ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
كَيْفَ أَنْتَ يَا عَمْرُؤُا إِشْتَجَّ بِكَ أَلَةُ الْأَرْضِ فَخَفِرَ لَكَ ثَلَاثَةٌ أَذْرَعٌ وَشَبْرٌ فِي ذِرَاعٍ وَشَبْرٌ ثَمَّ أَمَاكَ مَشْكُورٌ وَتَكْبِيرٌ اسْوَدَانِ
يُجْرَانِ إِشْعَارَهَا كَأَنَّ صَوَاتِمَهَا الرُّعْدُ الْقَاصِفُ وَكَأَنَّ أَعْيُنَهَا الْبَرْقُ الْخَاطِفُ يَخْفِرَانِ الْأَرْضَ بِأَنْبِيَاءِ سِيمَا
فَأَجْلَسَاكَ فِرْعَانَ فَتَلَسَّاكَ وَتَوَلَّكَ قَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَأَنَا يُوسُفُ عَلِيٌّ مَا أَنَا عَلَيْهِ قَالَ نَعَمْ قَالَ أَكَيْفَ كَيْفَ بَاذِنِ اللَّهُ
يَا رَسُولَ اللَّهِ وَرَوَى نَحْوَ ذَلِكَ مِنْ حَدِيثِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو وَأَسْأَلُكَ بِرَبْرَةِ ان رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ لِعُمَرَ
وَعَنْ عِثْمَانَ بْنِ عَفَّانٍ قَالَ مَرَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِمَنَازِعِ عُنْدَ قَبْرِهِ وَصَاحِبُهُ يُدْفِنُ فَقَالَ اسْتَغْفِرُوا لِأَبِيكَمِ
وَأَسْأَلُوا لِهَ التَّثْبِيْتِ فَانَّهُ الْآنَ يُسَالُ عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ فِي قَوْلِهِ لَعَالَى الْكُفْرَ الْقَرَأَى الَّذِينَ بَدَلُوا نِعْمَتَ
اللَّهِ كَفَرْنَا ان هَا الْا فِجْرَانِ مِنْ قَرْشِيٍّ بِنُو الْغَيْرَةِ وَبِنُو امْتِيَةِ فَا مَا بِنُو الْغَيْرَةِ وَكَيْفِيْتَهُمْ يَوْمَ بَدْرٍ وَامَا بِنُو
آيَةِ قِيْتَهُمْ اَلَيْ صِينِ وَعَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ اَنْهَ قَالَ لِعُمَرَ يَا امِيرَ الْمُؤْمِنِيْنَ هَلْ لَكَ الْآيَةُ الَّذِيْنَ بَدَلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كَفَرْنَا
قَالَ هَا الْا فِجْرَانِ مِنْ قَرْشِيٍّ اَخْوَالِي دَاغَمَاكَ فَا مَا اَخْوَالِي فَاسْتَأْصَلَهُمُ اللَّهُ يَوْمَ بَدْرٍ وَامَا اَغَمَاكَ فَانَّ عَلَى اللَّهِ
لِيَهْمُ اَلَيْ صِينِ عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ اَنْهَ قَالَ اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي ظُلْمِي وَكُفْرِي قَالَ قَائِلٌ يَا امِيرَ الْمُؤْمِنِيْنَ هَذَا الظُّلْمُ فَمَا بِالْكَفْرِ
قَالَ اِنَّ الْاِنْسَانَ لَطَلُوْمٌ كَفَّارٌ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى اِنَّا نَحْنُ الَّذِيْنَ كَرَّمْنَا لَكَ لِحْفَظُوْتَهُ نَقِيْرٌ كُوَيْدِ خَدَايْتَعَالَى وَعَسَدُ
فَرَمُوْدُهُ اَكْهَ قَرَّانِ رَا اَزْ لَغِيْرٍ وَتَبْدِيْلِ نَسِيْبَانِ مَحْفُوْظٍ دَارِدُو حَفْظِ الْهِي اَنْتَ كَسَبِيْهَ اَفْرَا يَدِكُ دَرْخَارِجِ حَفْظِ قَرَّانِ
مَنْوُطِ بَانَ سَبِيْبِ كَرُوْدٍ وَدَرْخَارِجِ اَوَّلِ سَبِيْبِ كَرُ حَفْظِ اَنْ سَمِيْ شَايِحِ ثَلَاثَةٌ بُوْدُ كُ وَرَانَ بَابِ مَسَاعِيْ جَمِيْلَةٍ بَكَارِ بَرُوْدِ
وَتَمَامِ اِيْمٍ خِلَافَتِ خُوِيْشِ دَرْهَمَانَ اِهْتِمَامِ مَرْوِ نَمُوْدِنَا اِيْنَ مَجْمُوْعٍ بَيْنِ الدَّقِيْقِيْنَ مَنْصُوْبُوْشِدُ هَمَّةِ عَالِمِ بَرَّانِ مَتَّقِيْنَ كَشْتِ
چنانکه نقل متواتر شده است بران از اینجا معلوم گردید که وعده حفظ بردست ایشان باسماز رسید و آن یکی
از خصال خلافت راشد است عن الحسن البصری قال قال علي بن ابي طالب فينا والله اهل بيوتنا نزلت و نزلت
مَا فِيْهِ صُدُوْرِهِمْ مِنْ غِيْلِ اِيْحْوَانَا عَلَيٌّ سُرِّيْ مُتَّقِيْلِيْنَ هَ وَعَنْ كَثِيْرِ النُّوَّارِ قَالَ قُلْتُ لِابِيْ جَعْفَرَانَ فُلَانَا
حَدَّثَنِي عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ اَنْ فِيْ هَذِهِ الْآيَةِ نَزَلَتْ فِي اَسْمَاءِ بَكْرٍ وَعُمَرُو عَلِيٌّ وَنَزَّ عَنَّا مَا فِيْ صُدُوْرِهِمْ مِنْ غِيْلِ قَالَ وَاللَّهِ
اِنْهَا لِيَسِيْرٌ اَنْزَلَتْ وَفِيْمِنْ نَزَّلِ الْا اِيْهِمْ قُلْتُ وَامِيْ غِيْلٍ هُوَ قَالَ غِيْلُ الْجَاهِلِيَّةِ اِنْ بَنِي تَيْمٍ وَبَنِي عَدِيٍّ وَبَنِي مَاشِمِ كَانِ
بَيْنَهُمْ فِي الْجَاهِلِيَّةِ فَلَمَّا اسْلَمَ هُوَلَاءُ الْقَوْمِ تَخَابَرُوْا فَاخَذَتْ اَبَا بَكْرٍ الْخَاصِرَةَ فَجَعَلَ عَلِيٌّ يَسْتَجِيْبُ بِهَا فَيَكْتُمُهَا خَاصِرَةً

از تفسیر این آیه در کتاب
تذکره نوهاک بنویسند
۱۳۱۲

در حدیث

اسنے بکفرت ہذا الایۃ دروسی من طرف کثیرۃ عن علی انه قال لابن طلحة اسنے ازجوان اکون انا و ابوک من
الذین قال الله ونزعنا ما فی صدورهم من غل اخوانا علی سریر متقابلین فقال رجل من یہدان الله اعدل من ذلک
فصاح علی علیہ صحیحہ تداعی لہا القصر وقال فمن اذ ان لم یکن یخون اولئک وعن علی قال اسنے لارجوان
اکون انا و عثمان والزبیر و طلحة ممن قال الله ونزعنا ما فی صدورهم من غل وعن عمر بن الخطاب فی قوله ولقد
انیناک سبعا من الناس قال سبع الطوال ورو ذلک ایضا عن ابن عمر و ابن عباس و مجاہد و سفیان و غیرہم
و توجیہ فی قول الضحاک الثانی القرآن یدکر اللہ القصة الواحدة مرارا قال الله تعالی اهلکم الله واحد
فَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ قُلُوبُهُمْ مُنْكَرَةٌ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ ۝ لَا جرمَ اَنَ اللّٰهَ بَعَاثَ مَا يُسِرُّونَ وَ مَا يُعْلِنُونَ ۝
اِنَّهٗ لَا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ ۝ وَاِذَا قِيلَ لَهُمْ مَاذَا اَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوْا اَسْطِطِرُّوْا بِالْاَوَّلِيْنَ لَا يَخْلُوْا وَاَوْزَارَهُمْ
سَكَاةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ مِنْ اَوْزَارِ الَّذِيْنَ يُضِلُّوْهُمْ يُغَيِّرُ عَلِمَ الْاَسْءَاءِ مَا هِزْرُوْنَ ۝ قَدْ مَكَرَ الَّذِيْنَ مِنْ
قَبْلِهِمْ فَاَتَى اللّٰهُ بِنِبَآئِهِمْ مِنَ الْقَوَاعِدِ فَخَرَّ عَلَيْهِمُ الشَّقَقُ مِنْ تَوَقُّعِهِمْ اَنَّهُمْ اَلْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ
لَا يَشْعُرُوْنَ ۝ ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُخْزِيْهِمْ وَ يَقُوْلُ اِنَّ شِرْكَاءِ بِي الَّذِيْنَ كُنْتُمْ تَشَاقِقُوْنَ فَيَوْمَ ۙ قَالَ الَّذِيْنَ
اَوْتُوْا الْعِلْمَ اِنَّ الْخِزْيَ الْيَوْمَ وَ اَسْوَأَ عَلٰى الْكٰفِرِيْنَ الَّذِيْنَ تَتَوَقَّعُمُ الْمَلٰٓئِكَةُ طٰلِعِيْنَ اَنفُسِهِمْ
فَاَلْقَوْا السَّلَمَ مَا كُنَّا نَعْمَلُ مِنْ شَيْءٍ اَبْلٰٓ اِنَّ اللّٰهَ عَلِيْمٌ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُوْنَ ۝ فَاَدْخَلُوْا اَبْوَابَ جَهَنَّمَ
تَحَالِدِيْنَ فِيْهَا فَلْيُبْسِئُوْا لِلَّذِيْنَ يَلْتَمِسُوْنَ اَلْعِزَّةَ وَاِذَا اَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوْا خَبَرًا لِلَّذِيْنَ اٰخَسَلُوْا
فِيْ هٰذِهِ الدِّيْنِ حَسَنَةً ۙ وَاَلَا اَخْبَرُوْا خَبْرًا ۙ وَ نِعْمَ اَزْوَاجُ الْمُتَّقِيْنَ ۙ اَلْجَنَّةُ الَّتِيْ فِيْهَا يَدْخُلُوْنَ مِنْ
تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ لَهُمْ فِيْهَا مَا يَشَآؤُنَ ۙ وَ كَذٰلِكَ يَجْزِي اللّٰهُ الْمُتَّقِيْنَ ۙ الَّذِيْنَ تَتَوَقَّعُمُ الْمَلٰٓئِكَةُ طٰبِيْنَ
بِقَوْلُوْنَ سَلَمٍ عَلَيْكُمْ اَدْخَلُوْا الْجَنَّةَ يٰ كٰفِرُوْنَ فَيَقُوْلُ فَيَقُوْلُ فَيَقُوْلُ فَيَقُوْلُ فَيَقُوْلُ فَيَقُوْلُ فَيَقُوْلُ
در قال و حال و مال آن یک فریق را وصف میفرماید که قرآن را اسامیر الاولین گفتند و تشبیه میدهد ا توام نبیاء
ماضین علیهم سلام که بسبب کفر با نواع عقوبات مبتلا شدند و خرمی آخرت اثبات مینماید آن مخاطبات عینیه که در وقت
قبض ارواح از ملائکه شنوند ذکر میفرماید و آن فریق دیگر را می سناید که در حق قرآن انزل الله خیر گفتند و ایشانرا
حسنه دنیا که عبارت از نصر و غلبه بر امم عالم است و خلافت و تسلط بر همه و حسنه آخرت که عبارت از ثواب عظیم و
جنات عدن است اثبات میکند و مخاطبات لطف که در وقت قبض ارواح از ملائکه شنوند ذکر میفرماید باز فقیر گوید غنی
عنه این سوره مکیه است در حال کشاکش مهاجرین اولین با کفار قریش و مخاطبه ایشان و مجادله و مقادله تمسرا
ایشان نازل شد پس حکایت این اقوال و احوال تعرض ظاهرست بجاعتی که در آنوقت مجادله کفار و مخاطبه ایشان
مشهور بودند و هو المقصود قال الله تعالی وَالَّذِيْنَ هَاجَرُوْا فِي اللّٰهِ مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوْا النَّبِيُوْنَ ثُمَّ فِي الدِّيْنِ
حَسَنَةً ۙ وَاَلَا اَجْرَ الْاٰخِرَةِ الْكَبِيْرَ لَوْ كَانُوْا اَبْلٰٓوْنَ ۙ الَّذِيْنَ صَبَرُوْا وَاَعْلٰى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُوْنَ ۙ فقیر گوید غنی عنه خدایتعا
میفرماید اناکم حجت کردند در راه خدا بطلب مرضات او بعد از آنکه مظلوم شدند البته جای خواهم داد ایشانرا بدین

بجای

بجای

این آیت نازل فرمود و قُلْ لِعِبَادِي يَقُولُ الَّتِي هِيَ احسن الحکم بکونندگان مرا کہ بگویند آنکلمہ کہ نیکتر است و حکم نزدیک تر و
 بمصلحت دعوت آئندہ تر بر آئینہ شیطان تحریک نماید در میان ایشان یعنی تہیج غضب میکند ہر آئینہ شیطان دشمن ظاہر است
 آدمی را آنکلمہ کہ نیکتر است نیست ^{بکم} ^{معلم} ^{بکم} پروردگار شما داننا تر است باحوال شما اگر خواہد بخشداید بر شما و اگر خواہد عفویت
 کند شمارا و نفرستادیم ترا بر ایشان گماشتہ باز قہر بگوید کہ سورۃ بنی اسرائیل از قدیم آنچه در کتب نازل شد است پس را
 بکہ عبادی نیستند مگر جماعتی از سابق مؤمنین مہاجرین کہ بخدا کفر مشہور بودند و با عصا قریش بدال میکردند و در کلمہ
 عبادی اصفا تشریف محکم دارد و عظیم از لطف و رحمت و اختصاص پس این بزرگواران متصف اند با این اختصاص و لطف و مہم
 اُخْرَجَ ابُو بَلْعَةَ وَابْنُ عَسَاكِرَ عَنِ امِّ بَانِي قَالَتْ دَخَلَ عَلَيَّ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِيُحَلِّسَ وَاَنَا عَلَى فِرَاشِي فَقَالَ شَرِبْتَ
 اَللَّيْلَةَ فِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ فَاَنَا فِي جَبْرِئِلَ فَذَهَبَ بِي اِلَى بَابِ الْمَسْجِدِ فَاذَا رَأَيْتُ ابِيضَ فَوْقَ الْحِمَارِ وَدُونَ الْبَغْلِ
 مَنْطَرَبَ الْاَذْيَنِ فَرَكِبْتُهُ فَكَانَ لِيُضِعَ حَافِرَهُ مَدْبُورَهُ اِذَا اخَذَ نَفْسِي فِي مَبْطُوطٍ طَالَ يَدَاهُ وَقَصُرَتْ رِجْلَاهُ وَاِذَا اخَذَ بِي فِي
 سَعُوذِ طَالَ رِجْلَاهُ وَقَصُرَتْ يَدَاهُ وَجَبْرِئِلَ لَا يُفَوِّتُنِي حَتَّى اَنْتَهِنَا اِلَى بَيْتِ الْمَقْدِسِ فَاذْثَقَنَةً بِالْحَلْقَةِ الَّتِي كَانَتْ اَلْاَنْبِيَاءُ
 تُؤْتَقُونَ بِهَا فَنَشِرُّهُ لِي وَمِنْ اَلْاَنْبِيَاءِ مِنْهُمْ اِبْرَاهِيْمُ وَمُوسَى وَعِيسَى فَصَلِّتُ بِهِمْ وَكَلَّمْتُهُمْ وَاْتَيْتُ بَانَائِيْنَ اَحْمَرَ وَاَبِيضَ فَشَرِبْتُ
 الْاَبِيضَ وَقَالَ لِي جَبْرِئِلُ شَرِبْتَ اللَّبَنَ وَزَكَّتِ الْخَمْرُ لَوْ شَرِبْتَ الْخَمْرَ لَارْتَدَّتْ اُتَمُّكَ ثُمَّ رَكِبْتُهُ فَاْتَيْتُ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ فَصَلِّتُ
 بِه الْعِذَاءَ فَتَعَلَّقْتُ بِرِوَاثِهِ وَقُلْتُ اَلشُّكُّ اَللَّهُ يَا ابْنَ عَمْرٍ اَنْ تَحْدِثَ بِلِهَذَا قَرِيْبًا فَيَكْذِبُكَ مِنْ صَدَقِكَ فَضَرَبَ بِيده عَلَيَّ
 رِوَاثِهِ فَانْتَزَعَهُ مِنْ يَدِي فَارْتَفَعَ عَنِ لَبْنِهِ فَظَنَرْتُ اَلَيْ عَلَيْهِ فَوْقَ اَزَارِهِ كَاَنْهَا طَلَى الْقِرَاطِيْسِ وَاِذَا نَوَسَطَ عِنْدَ فَوَاوِدَ ه
 كَادَ يَخْتَلِفُ بَعْضُكَ فَمَحَرَّتْ سَاجِدَةً فَلَمَرَعَتْ رَاسِي اِذَا هُوَ قَدْ خَرَجَ فَطَلْتُ لِحَارِيْتِي وَبِحَاكِبٍ اَتَّبَعِيْهُ فَا لَطَرِيْمِي مَاذَا يَقُولُ مَاذَا
 يَقَالُ لِي فَلَمَ رَجَعْتُ اَنْجَرْتُنِي اِنَّهُ اَنْتَهِي اَلَيْ نَفِيْرٍ مِنْ قُرَشِيْسٍ فِيْهِمُ الْمَطْعَمُ بِنِ عَدُوْرٍ مِنْ هِشَامِ وَوَالُوْدِ بْنِ النُّعَيْرَةِ فَقَالَ اَلتَّي
 صَلَّيْتُ اللَّيْلَةَ الْعِشَاءَ فِيْ هَذَا الْمَسْجِدِ صَلَّيْتُ بِه الْعِذَاءَ وَاْتَيْتُ بِمَا مِنْ ذَلِكَ بَيْتَ الْمَقْدِسِ فَشَرِبْتُ لِي مِنْ اَلْاَنْبِيَاءِ فِيْهِمْ
 اِبْرَاهِيْمُ وَمُوسَى وَعِيسَى فَصَلِّتُ بِهِمْ وَكَلَّمْتُهُمْ فَقَالَ عَمْرُو بْنُ هِشَامٍ كَاَلْمَسْتَهْرِيْمِيْ صَفِيْمِيْ لِي فَقَالَ اَمَا عِيسَى فَعَفُوْرَ الرَّبْعَةِ
 وَدُونَ الطَّوْبِلِ عَرِ لِيضَ الصِّدْرِ ظَاهِرَ الرَّهِيْمِ جَعَدَ الشَّرُّ تَعْلُوْرَ مُنْبِيْعًا كَاَنْهُ عَرُوْدَةٌ مِنْ سَعُوْدِ الثَّقَفِيْ وَاَمَا مُوسَى فَتَقْوَمُ اَدَمُ طَوَا
 كَاَنْهُ مِنْ رِجَالِ شَتُوْرَةٍ كَثِيْرَ الشَّرِّ فَاُرَ الْعَيْنِيْنَ مَرَاكِبَةَ الْاَسْنَانِ بِقَلْبِيْهِ الشَّقِيْعَةَ خَارِجَ اللَّشِّيَةِ عَابِسًا وَاَمَا اِبْرَاهِيْمُ
 فَوَاللَّهِ لَا شَبِيْهَ اَلنَّاسِ لِي فَعَلَّقَا وَخَلَقَا فَضَجُوْا وَعَظَمُوْا اِذَا كَ فَقَالَ الْمَطْعَمُ كُلُّ اَمْرِكُ قَبْلَ الْيَوْمِ كَاَنْ اَمَّا غَيْرُ قَوْلِكَ الْيَوْمِ
 اَنَا اَشْهَدُ اَنَّكَ كَاَرْزُكِيْ نَحْنُ نَضْرِبُ الْاَبْدَانَ الْاَهْلَ اَلَيْ بَيْتِ الْمَقْدِسِ مَعُوْدَةَ اَشْهَرًا وَمُعَدَّةً اَشْهَرًا اَنْتَ اَمَّا اَيْتُهُ فِي
 لَيْلِيْهِ وَاللَّاتِ وَالْعَزْرَى لَا اَمِيْدَ لَكَ فَقَالَ ابُو بَكْرٍ يَا مَطْعَمُ بَسَّ مَا قُلْتَ لَابْنَ اَخِيْكَ جَبِيْنَةَ وَكَذَبْتَهُ اَنَا اَشْهَدُ اَنَّه صَادِقٌ
 فَقَالَ لَوْ اِيَا مُحَمَّدٍ صِيْفٌ لَنَا بَيْتَ الْمَقْدِسِ قَالَ دَخَلْتُ لَيْلًا وَخَرَجْتُ مِنْهُ لَيْلًا فَاَنَا هُ جَبْرِئِلُ نَصُوْرَةٌ فِيْ جَانِبِهِ فَجَعَلَ يَقُوْلُ لِي
 مِنْ كَفَا فِيْ مَوْضِعٍ كَذَا وَبَابٍ مِنْ كَذَا فِيْ مَوْضِعٍ كَذَا وَاَبُو بَكْرٍ يَقُوْلُ صَدَقْتَ فَقَالَ رَسُوْلُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
 يَوْمَئِذٍ يَا بَكْرُ اِنَّ اَللَّهَ قَدْ سَمَّاكَ الصِّدِيْقَ قَالُوْا يَا مُحَمَّدُ اَنْجُرْنَا عَنْ غَيْرِنَا فَقَالَ اَمِيْتُ عَلِيٌّ عِيْرِيْبِيْ فُلَانٌ بِالرُّوحَا
 قَدْ اَضَلُوْا نَاقَةَ لِيْمَ فَا تَلَقُوْا فِيْ طَلْبِهَا فَا تَهَيَّبْتِ اِلَى رِجَالِهِمْ لِيْسَ بِهَا مِنْهُمْ اَحَدٌ وَاِذَا قَدَحَ بَاْرَ فَنَشَرْتُ مِنْهُ شَم

حکم یا اللہ نزدیک تر
 از قوی و در آیه بنی
 اسرئیل
 مطلق ندادند

ع
 انتم من انبیاء
 کبر و در آیه بنی
 اسرئیل
 مطلق ندادند

ع
 یعنی نام کرده پیش
 آدمی آید

ذلك في هراک و محبتک قال بلی و کنتهم عبادی و انما ارجهم فشق ذلك علیه فادعى الله اليه لا تخزن فاني ساقضي بناءه على يدي
 ابنك سليمان فلما بات داود اخذ سليمان في بناءه فلما تم قرب القرابين و ذبح الذبائح و جمع بنى اسرائيل فادعى الله اليه فادعى
 سرورک بنیان بيتي فسئني اعطک قال اسالك ثلث خصال حکما يصادف حکمت و ثلکا لا ينبغي لاحد من بعدی و من آتی
 هذا البيت لا يريد الا الصلوة فيه خرج من ذنوبه كيوم ولدته امة قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اما الاثنین فقد اعطيتهما
 وانا ارجوان يكون قد اعطى الثالثة اخرج الترمذي عن عمر بن الخطاب انه لبس ثوبا جديدا فقال الحمد لله الذي كساني ما ادرى
 به عورتی و اجملي به في حيوتی ثم قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من لبس ثوبا جديدا فقال الحمد لله الذي
 كساني ما ادرى به عورتی و اجملي به في حيوتی ثم عمدا الى الثوب الذي خلق فصدق به كان في كنف الله و في حفظ الله في
 ستر الله حيا و ميتا قالها ثلثا عن عطاء بن السائب قال اخبرني غير واحد ان قاضيا من قضاة الشام آتى عمر فقال يا امير
 المؤمنين رايت روبا انظعتني قال و ما رايت قال رايت لشمس و القمر يقتلان و النجوم معها نصفين قال نعم ايها كنت قال
 مع القمر على شمس فقال عمر و جعلنا الليل و النهار ايتين فحونا اية الليل و جعلنا اية النهار مبصرة فالتفت فوالله لا تعلم لي عملا ابدا قال
 عطاء فبلغني انه قتل مع معاوية يوم صفين عن ابن عباس قال انه لما كان من امر هذا الرجل ما كان يعني عثمان قلت لعلي اعزل
 فلو كنت في حجر طلبت حتى تستخرج فخصاني و ايم الله ليتاقرن عليكم معاوية و ذلك ان الله يقول و من قتل مظلوما
 فقد جعلنا لوليه سلطانا فلا يسرف في القتل انه كان منصورا و عن عمر قال لا تلمظوا ووجه الدواب
 فان كل شيء ريس مجده و عن ميمون بن مهران قال اتى ابو بكر لصديق بغراب و اذرا بجناحين فجعل يشتر جناحه و يقول ما صيد
 من صيد و لا اغضدت من شجرة الا باقتيحت من تسبيح و روى نحوه عن الزهري قال اتى ابو بكر لصديق بغراب الحديث عن ابن
 عباس قال لما زلت ببيت يداي ابي لهب جاءت امرأة ابي لهب فقال ابو بكر يا رسول الله لو تخيت عنها فابها امرأة بذيذة قال
 سيحالك بيني و بينها ظم تره فقالت يا ابا بكر جانا صاحبك قال والله ما ينطق بالشر و لا يقوله فقالت انك لمصدق فاندفعت
 راجعة فقال ابو بكر يا رسول الله ما رايتك قال كان بيني و بينها ملك ليسترني بجناحه حتى ذهبت و روى نحو ذلك عن اسماء بنت
 ابي بكر الصديق عن ابي بكر الصديق و عن ابن عمر ان النبي صلى الله عليه وسلم قال رايت ولد الحكم بن ابي العاص على المنابر
 كأنهم القردة و انزل الله في ذلك و اجعلنا الرذيا التي اركبهاك الاقنة للثناس و الشجرة كالمعونة يعني الحكم و ولده و روى قريب
 من ذلك عن هبل بن سعد و يعلى بن مرة و حميد بن علي سعيد بن مسيب عايشة عن عمر بن الخطاب عن النبي صلى الله عليه وسلم
 في قوله آتم الصلوة لردوك لشمس قال لزال شمس عن قنادة في قوله رب ادخلني مدخل صدق الاية اخرج الله من مكة مخرج صدق
 و ادخله المدينة مدخل صدق قال و علم نبي الله صلى الله عليه وسلم انه لا طاعة له بعد الامر الا بسلطان فسأل سلطانا نصيرا
 لكتاب الله و حدوده و فرائضه و لاقامة كتاب الله فان السلطان عزة من الله جعلها بين أظهر عباده لولا ذلك لانار
 بعضهم على بعض و اكل شديد هم تسعيتهم و عن عمر بن الخطاب قال والله لما نزع الله بالسلطان اعظم ما ينزع بالقرآن
 عن محمد بن سيرين قال سئيت ان ابا بكر كان اذا قرأ خضع وكان عمر اذا قرأ جهر فليل لابي بكر لم تصنع هذا قال انا جيتي بيتي
 و قد عرف حاجتي و قيل لم لم تصنع هذا قال اطرد الشيطان و ادوقظ الؤسان فلما زلت و لا تجهر بصلايتك و لا تخاف

این کتاب از کتب

از کتاب اول تا کتاب بیستم
از کتاب اول تا کتاب بیستم
از کتاب اول تا کتاب بیستم
از کتاب اول تا کتاب بیستم
از کتاب اول تا کتاب بیستم

بها قبل بانی بکار فرغ نشیاد قبل لمر افضن شیئا و روی مثلہ عن الریح بن لس قال اللہ تعالیٰ وَاَصْدِقْ نَفْسَكَ سَمْعًا لَدُنَّ
 بَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاوَةِ وَالْعِشْقِ بِرَبِّدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعُدُّ عَيْنُكَ عَنْهُمْ شَرِيْلُ زِينَةِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا
 وَلَا تَطْعَمَنَّ مِنْ اَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَاتَّبِعْ هَوَاهُ وَكَانَ امْرَاً فُرْطَاہُ وَقِيلَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ
 فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفِرْ اِنَّا اَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِيْنَ نَارًا اَحَاطَ بِہُمْ سُرَادِ قَهَا وَلَنْ تَكْتَفِبْتُوْا بِعَانُوْا عَمَّا
 كَانْتُمْ بِہِمْ يَشْعُوْنَ الْوَجُوْا يَبْسُ الشَّرَابِ وَوَسَاءَتْ مُرْتَفَقَاہُ فَيَقْرُوْا بِدَعْوَى عِنْدَ خَدَايَا عَلِيٍّ بِمَا مَرَّ بِہِمْ خَدَايَا عَلِيٍّ بِمَا مَرَّ بِہِمْ خَدَايَا عَلِيٍّ
 عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آداب زہد تعلیم میفرماید ہر چند وی صلی اللہ علیہ وسلم بخلق عظیم متصف بود لیکن تا دستور باشد امت را اولاً
 ارشاد میکند تلاوہ کتاب اللہ ثانیاً می فرماید جس کن نفس خود را با آن جماعہ کہ میخوانند پروردگار خود را طلب کنان ضیاء
 اوراد باید کہ تجاوز نکنند چہمان تو از ایشان طلب کنان زینت زندگانی دنیا را در زمان مہر کسی را کہ غافل ساختیم دل او را
 از ذکر خود پس روی کرد نحو اشیں نفس خود را پس شد کار او از حد گذشتہ حاصل کلام آن است کہ با جماعہ از فقرای مؤمنین
 کہ بطاعت الہی صبح و شام مشغول اند صحبت دارد باہل تنعم مجالست کنن الا بقدر ضرورت دعوت و نعمات دنیویہ ایشان
 نیک پذیرد آن نعمات را بنظر استحسان مبین و تا نشاء ای تعالیٰ غدا ب تمنعین کفار و ثواب فقرای مؤمنین بیان میفرماید
 اِنَّا اَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِيْنَ نَارًا وَاِنَّ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ اِنَّا لَافْتَحُ اَبْوَابَ اَحْسَنَ عَمَلًا لِّہُمْ رَابِعًا مِثْلِيْ ضَرْبٍ مِّمَّا كَانَتْ
 کافر تنعم و مؤمن فقیرست و اَضْرِبْ لَہُمْ مِثْلًا اَرْجَلِيْنَ وَخَامَسًا تَشْبِيْہُ مِیْدَہُ نِعْمَاتِ حَيَاتِ دُنْيَا رَابِعًا مِثْلِيْ ضَرْبٍ مِّمَّا كَانَتْ
 شود و از ہم ریزد و پنچمین مال و بون عنقریب زوال پذیرد و باقیات صالحات را کہ عبارت از ذکر خدای تعالیٰ است
 بقای سرمد اثبات میفرماید باز فقیر میگویی این سورہ کیست پس جمعی کہ خدای تعالیٰ پناہر خود را صلی اللہ علیہ وسلم بجاست
 ایشان امریناید و بذكر صبح و شام میستاید و عدہ نعیم مقيم میدہ نیستند الا ہاجرین اولین کہ کثرت ذکر موصوف بودند
 و از اول فقیر بودند یا بر فقر اللہ فی اللہ صرف اموال نموده فقیر گشتند پس این اعظم انواع تشریف است انجماء را و ہر مقصود
 عن زید بن وہب ان عمر فرار فی ہجر با کھف و عن صفیہ بنت ابی عبید نحو ذلک و عن عثمان بن عفان انہ سئل الباقیات الصَّالِحَاتِ
 قال ہن لالہ الا اللہ و سبحان اللہ و الحمد للہ و اللہ اکبر و لا حول و لا قوۃ الا باللہ و عن عمر بن الخطاب انہ سمع رجلاً ینادی
 یا ذا القریٰن فقال لہ عمر انتم قد تمیتتم باسما اللہ انبیاہ فما بالکم واسما الملکیۃ و ردی عن خالد بن معدان مرسل عن النبی صلی
 علیہ وسلم انہ سئل عن ذی القریٰن فقال ملک یسبح الارض من تحتہا بالاسباب عن عمر بن الخطاب قال قال رسول اللہ صلی
 علیہ وسلم من قرأ فی لیلۃ من کان یرجو لقاء ربہ الا ین کان لہ نور من عدن ابین الی مکۃ خشوۃ الملکیۃ قال اللہ تعالیٰ اُولَئِکَ
 الَّذِیْنَ اَنْعَمَ اللّٰهُ عَلَیْہِمْ مِنَ النَّبِیِّیْنَ مِنْ ذُرِّیَّۃِ اٰدَمَ وَ مِنْ حَمَلْنَا مَعَهُ نُوحًا وَ مِنْ ذُرِّیَّۃِ اِبْرٰہِیْمَ وَ
 اِسْرٰہِیْلَ وَ مِنْ ہَدٰہُنَا وَ اجْتَبٰہُنَا اِذَا سئَلِ عَلَیْہِمْ اَبْتُ الرَّحْمٰنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَاَوْ بَلٰہُنَا فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِہُمْ
 خَلَفٌ اَضَاعُوا الصَّلٰوۃَ وَ اتَّبَعُوا الشَّہْوَاتِ فَسَوْا بَلٰقُونَ غٰثًا اَلَا مَنْ تَابَ وَ اٰمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا
 فَاُولٰٓئِکَ یَدْخُلُوْنَ الْجَنَّةَ وَ لَا یُظَلَمُوْنَ شَیْئًا جَنَّتِ عَدْنِ اِلٰہِیْ وَ عَدْنِ الرَّحْمٰنِ عِبَادًا یَا لَعْنٰہُ اِنَّہُ
 كَانَ وَعْدًا مٰتِیًّا لَا یَسْمَعُوْنَ فِہَا لَفُوًّا اِلَّا سَلٰہًا وَ لَہُمْ زِیْرٌ فِہَا بَلٰہُ وَ عَشِیْرًا تِلْکَ الْجَنَّةُ

آیت از قرآن
عنه عن ابن عباس
منه عن ابن عباس
منه عن ابن عباس
منه عن ابن عباس
منه عن ابن عباس

بهترست نزدیک خدای تعالی باعتبار ثواب و بهترست با اعتبار مزاج کار حاصل کلام انکه نزدیک خدای تعالی تفاضل نبی آدم قیام
 حسب و زیاده جاه و باعتبار کثرت اعوان و انصار نیست بلکه باعتبار اعمال خیرست باز فقیر گوید اسقاط تفاضل بحیثیت حسب
 و نسب و اعتبار آن از حیثیت سوابق اسلامیه اصل عظیم است در باب تفاضل صحابه فیما بینهم فتدبر عن الشعبي قال كتب قیصر
 الی عمر بن الخطاب ان رسی اتنی من قبک فرعمت ان فیکم شجرة لیست بخلیقہ لشی من الخیر تخرج مثل اذان الخیر ثم تشق
 عن مثل اللؤلؤ الابيض ثم تصیر مثل الزمرد الاخضر ثم تصیر مثل ایا قوت الامر ثم یسج و تنضج فکون کاطیب فالوذج اکل
 ثم یتیس فکون عیمة للقیم و زاد المسافر فان کن رسی صدقنی فلا اری هذه الشجرة الا من شجر یخبر فکتب الیه عمر ان رسک قد
 صدقتک هذه الشجرة عندنا هی الشجرة التي انبتها الله علی مریم صین نعت بعیسی و عن عمر بن الخطاب انه قرأ مریم فجدتم قال بنا
 السجود فاین البکاء و عن عبد الله بن عامر بن ربيعة قال اغتسلت انا و آخر قرانا عمر بن الخطاب و احذنا نینظر الی صاحبہ فقال انی
 اخشی ان تکون من الخلف الذین قال الله خلف من بعدهم خلف اصاعوا الصلوة و اتبعوا الشهوات فسوف یلقون عیا عن
 انی بکر لصدیق قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من قال فی دبر لصلوة بعد ما سلم یؤدی الکلمات کتبه ملک فی رقی فتم
 بخاتم ثم رفعه الی یوم القيمة فاذا بعث الله لهد من قبره جاده الکک و معه الکتاب ینادی ابن اهل العهود حتی یدفع الیهم و الکلمات
 ان یقول اللهم فاطر السموات و الارض عالم الغیب و الشهادة الرحمن الرحیم انی اعهد الیک فی هذه الحیوة الدنیا بانک انت الله
 الذی لا اله الا انت و حدک لا شریک لک و ان محمدا عبدک و رسولک فلا یکلنی الی نفسی فانک ان تکلنی الی نفسی تقرنی
 من الشروک باعدنی من الخیر و انی لا اثن الا برحمتک فاجعل رحمتک عهدا الی عندک تؤدی الی یوم القيمة انک لا تخلف لعیاد
 قال الله تعالی قال رب اشرح لی صدری و یسر لی امری و احلل عقدة من لسانی یفقهوا قوی
 و اجعل لی و غیره من اهل هرقون اخي اشد دية اذ ربها و اشركه فی امری کي تسبحک کثیرا و نذکک
 کثیرا انک کنت بنا بصیدا ه غیر گوید رب لغزة تبارک و تعالی حضرت موسی را بجانب فرعون فرستاد و آنحضرت
 بعض سوالات ضروریه که بغیر آن تحمل اعباء رسالت متعدد شد طلب نمودند الحال تفصیل آن باید شنید از جمله سوالات سولی
 هست که بنفیس حضرت موسی تعلق دارد رب اشرح لی صدری و این از جمله ضروریات تحمل اعباء رسالت است تا شرح صدقنا
 بر سوال را جواب با صواب میسر نیاید و تا تیسر امور از جهت غیب نباشد مکافحه اعدا که با دشامان زمین شنند بوجود نیاید و تا
 فصاحت لسان نباشد تبلیغ رسالت رب العزت بابلغ و وجه صورت بگیرد و از جمله آنها سوالی هست که باعات دیگری در
 امر رسالت تعلق دارد و این را بوزارت تعبیر رفته و در جای گیره رذال یصدقی تقریر کرده شد باز اینجا صفت در باب وزارت
 طلب کردند یکی من ابی مارون اخي و این صیغ از جهت خصوص حال بود که حضرت موسی را غیر حضرت مارون در آنوقت
 کسی باین نصرت قیام نمی توانست نمود نه شرط وزارت مطلقا بقریه آنکه حضرت موسی حضرت یوشع را که ناز سبط موسی بود
 خلیفه خود ساخت و خلافت ابلغ است از وزارت آنچه در وزارت مطلوب میشود مرد صاحب قوت و عروت است که قوم از محل و
 وی حساب میگردد شنند و در خلافت زیاده ازان اشتراک با پیغمبر در جدا علی که قبیله بوی فوسب به مطلوب است تا مردمان و خلیفه
 بچشم حقارت ننگند لهذا خدای تعالی در بنی اسرائیل پنجاه مبری نفرستاد و گرا ز بنی اسرائیل از سبط حضرت موسی شنند یا غیر آن

لقد بلغنی کلام
 بورد ۱۲

علیه السلام
 جمله امور
 در این کتاب
 است که برای
 بودن سبب
 بجای می آید

آیت ۵

و همین معنی را آنحضرت صلی الله علیه وسلم در خلفای خود جاری ساختند که ائمه من در شین تا موافقت سته الله فی انبیاء بنی اسرائیل واقع شود دیگر گشته و به از گری و شکر گری فی امری و این حقیقت وزارت است که در کارهای مطلوب از بعثت پناهنده مثل خاصه و جبار با اعداد فتح بلدان و جمع قرآن اعانتی نمایان داشته باشد و این مضمون را جای گیر با نبیارت ادا کرده که رُوای قصه قتی سیوم که شجک گیسز یعنی فاعله مترتب بر وزارت و وزیر آن است که چون تحمل اعبار دعوت برود و شخص اقا و همزه و ذاک مره بر متضوع باشند در تبسم و ذکر باز فقیر میگوید چون حقیقت وزارت شناخته شد باید دانست که حضرت شیخین بالیقین مشرف وزارت حضرت خیر الرسل صلی الله علیه وسلم در ریاضه اند بموجب حدیث انا وزیر امی من اهل الارض فابوبکر و عمر و از جهت حدیث الحمد لله الذی ایدنی بهما و از جهت نقل متواتر که معانی مطلوبه وزارت از ایشان متحقق گشت و ناهیک به من فضیله عن انس قال خرج عمر مطلقا بالسیف فلقیه رجل من بنی زهره فقال له این محمد یا عمر قال ارید ان اقتل محمدا قال و کیف یکن من بنی زهره فقال له عمر ما اراک الا قد نبوت و ترکت دینک قال افلا اذکک علی لعجب ان اذکک و خنتک قد صبوا و ترکا دینک فمشی عمر ذامرا حتی اتاهما و عندهما خباب فلما سمع خباب بحس عمر تواری فی البیت فدخل علیهما فقال ما هذه البینه التي سمعتهما عندکم و کانا نوقر و نطقنا ما عدا حدیثا محمد ثابہ قال فلعلکم قد صبوا فما قال له خننه یا عمر ان کان الحق فی غیر دینک فوثب عمر علی خننه فوطئه و طاشدیدا فجاوت اخیه لدفنه عن زوجه ففجها ففجها بیده فدعی وجهها فقال عمر اعطونی الکتاب الذی هو عندکم فاقره فقلت اخیه انک رجس و انه لا ینبئ الا لظن و کن فقم فموا فقام فموا ثم اخذ الکتاب فقرأه حتى انتهی الی ایمنی انا الله لا اله الا انا فاعبدنی و اقرم الصلوة لیکریم فی فقال عمر فلو فی علی محمد فلما سمع خباب قول عمر خرج من البیت فقال اشیر یا عمر فانی ارجو ان تكون دعوة رسول الله صلی الله علیه وسلم لک لیلۃ الخمس اللهم اعز الاسلام بعمر بن الخطاب و بعمر بن شام فخرج حتی اتی رسول الله صلی الله علیه وسلم فاسلم و عن ابن عباس انه قال قال عمر بن الخطاب یا امیر المؤمنین محمد بن عبد الله ان علی القلب طحاة کطحاة القم فاذا نعت القلب سی ابن آدم ما کان ینکر فاذا نجت ذکر لیس قال الله تعالی و لقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر ان الارض یرثها عبادی الضالکون فقیر گوید در معنی این آیت جمعی زمین جنت را مراد داشته اند و بهم جا شاهد آن نخواهی یافت که در قرآن نیست لفظ ارض گفته باشند و جنت عدن اراده کرده بلکه معنی صحیح آن است که از ارض اراضی معتدله صالحه برای نشاء اشخاص معتدله الاخلاق اراده کرده اند یا ارض شام تنها بسبب آنکه انبیاء بنی اسرائیل در شام بودند و ذکر وقایع ارض شام پیش ایشان مهم بود و این سخن بدان میباید که تاجر از لفظ مال سرمایه خود را میخواند و در اسع موشی و ذراع زراعت خود مراد میگردد چندین آثار بر معنی دلالت میکند عن ابن عباس فی قصه بخت نصر قال اندر امی رویا قد اقطعته فاصبح قد لیسها قال علی السحر و الکینه قال اخبرونی عن رویا رایتها لیلۃ و الله تجزئی بها و لا تلتکم قالوا ما هی قال قد لیسها قالوا ما عندنا من هذا علم الا ان ترسل الی انباء الانبیاء فارسل الی انباء الانبیاء قال اخبرونی عن رویا رایتها قالوا ما هی قال لیسها قالوا غیب و لا یعلم الغیب الا الله قال و الله تجزئی بها و لا تلتکم قالوا قد عاقتی فموا و فصلی و ندعوا الی الله قال فافعلوا فانطلقوا فموا الوضوء و اتوا سعیدا طیبا فدعوا الله فاجیروا بهم ثم رجوا فقالوا رایت کان راسک من ذهب و صدرک من فموا و مسک من نحاس و در جلیک من حدید قال نعم قال اخبرونی بعبارتها و لا تلتکم قالوا فدعنا دعواتنا قال اذ هو افدعوا ربهم فاستجاب لهم فرجوا الیه

لقد تم ما ذکره
و انما هو از زوج
بمنشور است
لما از معنی انجیر
بجنگ یعنی ما
مبتدا
عنه آواز از گویا
عنه الطحاة نظر
والله انما الغیب
من غیر لورد
آیت سوره
انبیاء

قالوا رایت کان راسک من ذهب ملک ینادی بعب عذر اس الجول من ائذہ اللیلۃ قال ثم ائذہ قالوا ثم یكون بعدک ملک یحضر علی
الناس ثم یكون ملک یحشی علی الناس شدته ثم یكون ملک لا یقبل شیء انما هو مثل الحدید یعنی الاسلام در منصورت این شبات
بر شیخین صادق آمد که فتح شام بدیر ایشان و قمشه و در حوزة تصرف ایشان در آمد پس صلح صفت ایشان بشهد و انجاز و بعد
انبیا بردست خلیفه کی از خصال خلیفه خاص است عن ابن عمر قال لما قبض رسول الله صلی الله علیه وسلم کان ابو بکر فی ناحية المذنبه
فجار فدخل علی رسول الله صلی الله علیه وسلم وهو یسبح فوضع فاه علی جبین رسول الله صلی الله علیه وسلم فجعل یقبله ویبکی ویقول یا بنی دامت
طیبت حیاء طبت میا فلما خرج مر بعمر بن الخطاب وهو یقول یا ما مات رسول الله صلی الله علیه وسلم ولا یموت حتی یقبل الله
المنافقین و حتی یخیر فی الله المنافقین قال وكانوا قد استبشروا ابوت انبسی صلی الله علیه وسلم فرغوا رءوسهم فقال ایها الرجل یح
علی نفسک فان رسول الله صلی الله علیه وسلم قد مات الم لتسمع الله یقول انکم تمیتون و انهم یموتون فقال و ما جعلنا للبشر تمین
قبلیک الخلد اقا بن تمیت فم الخلد و ان قال ثم آتت المنبر فصعدہ فحمد الله وثنی علیه قال یا ایها الناس ان کان محمد
صلی الله علیه وسلم الهمک الذی تعبدون فان محمد ادمات وان کان الهمک الذی فی سماء فان الهمک لم تمیت ثم تلا و ما محمد الا رسول
قد خلقت من قبل الرسل اقا بن مات اذ قبل انقلبتم علی اعقابکم حتی ختم الایة ثم نزل و قد استبشروا بئس اولادکم و استبشروا بئس
المنافقین لکاتبه قال عبد السبن عمر فوالذی نفسی بیده لکانا کانت علی وجوههم اعطیة فکشف عن محمد بن حاطب قال سئل علی
عن هذه الایة ان الذین سبقتمکم منکم اثنی قال هو عثمان و اصحابه قال الله تعالی ان الله یدافع عن الذین آمنوا
ان الله لا یحب کل حواری کفوریه اذ ان الذین یقتلون یا تم ظلموا و ان الله علی نضرم لقل رب اذین
اخرجوا من ديارهم یغدر حتی الا ان یقولوا ربنا الله و کولاد قوم الله الناس بعضهم ببعض لهدمت
صوامعهم و یبع و صلوات و مسجد بل کزینها اسم الله کثیرا و لیبصرت الله من تبصر ان الله
لقوی عزیز الذین ان مکرمهم فی الارض اقاموا الصلوة و اتوا الزکوة و امرؤا بالمعروف و نهوا عن
المکره و لله عاقبة الامور فیقر کوبد عنی عن ابن ایات اول دلیل است بر خلافت خلفا زرا که مکن شدند در ارض ائمت
موافق و مخالف و از مهاجرین بودند بلا شک پس اقامت صلوة و اتیان زکوة و امر معروف و نهی منکر از ایشان تحقق گشت و همین است
سنی خلافت خاصه و در فصل سیوم در تفسیر این آیت بسط نمودیم فراجع قال الله تعالی قل یا ایها الناس انما اتاکم بنبی
فالذین آمنوا و عملوا الصلحیت لهم مغفرة و رزق کثیر و الذین سعوا فی ائینا منجزین اول الذین اصحاب المحجین
فیقر کوبد یعنی ای مردمان جزین نیست که من برای شما رساننده آشکارا ام پس انانکه ایمان آوردند و عملهای شایسته کردند ایشان راست
آمرزش و رزق گرامی و انانکه سعی کردند در آیات ما غلبه طلب کنان ایشان اند اهل دوزخ مقابله کرده شد در میان دوزخین که بعد
انذار مختلف شدند و آیه مکیه است پس ادا فریق مؤمنین همان سابق مؤمنین اند از مهاجرین اولین قدر قال الله تعالی انما اتاکم
بومئذ لئلا یحکم بئسهم فالذین آمنوا و عملوا الصلحیت فی جنات النعیم و الذین کفروا و کذبوا بالنبی اقا و
لهم عذاب عظیم و الذین هاجروا فی سبیل الله ثم قتلوا و ماتوا الیقر قنهم الله رزقا حسنا و ان الله لهو
خبیر الرزقین لئلا یحکم بئسهم قد جلا برضوانه و ان الله لعلیم خبیر ذلک و من عاقب بمثل ما عوقب به نذر

در این آیه
ص

يَعْبُدُ عَلَيْهِ لِكَيْتَصْرَفَهُ اللَّهُ وَإِنَّ اللَّهَ لَعَفُوفٌ غَفُورٌ ۝ فَيَقُولُ يَدْعُو بِأَسْمَائِهِ لِيُخْرِجَهُ مِنْهَا
 میان ایشان پس آنکه ایمان آوردند و کارهای ناپایسته کردند در بهشتها می نغمه شنند و آنانکه کافر شدند و دروغ شمرند آیات
 ما را ایشان است عذاب خوارکننده و آنانکه هجرت کردند در راه خدا بعد از آن کشته شدند یا بموت طبیعی مردند البته روزی خواهد داد
 خدا تعالی ایشان را رزق نیک و هر آنکه خدا همون است بهترین روزی دهندگان البته در آرد ایشان را بجائی که پسند کنند آنرا و هر آنکه
 خدا دانای بربوب است این است حال و هر که پادشاه و پادشاهان را با او معامله کرده با او باز تعدی کرده شود بر وی البته یا رنج خواهد داد
 او را خدا می تعالی هر آنکه خدا تعالی درگذرنده آمرزنده است یعنی مهاجرین اولین از دست کفار اندامی بسیار چشیدند اگر بمقابله آن
 ایدائی بکفار رسانند عین عدل است و اگر کفار باز مجتمع شوند و استقامت این ایداکشند نصرت الهی شامل حال مهاجرین اولین خواهد بود
 و این آیه هم معنی همان آیه است که اَذِنَ لِلَّذِينَ يُقَالُونَ بَعْدَ اِذْنِ خُدَامِي تَعَالَى تَقْوِيَةً يَكْنُزُ وَعِدْلًا لِيُضْرَبَ بِهِ بِيَانِ قَدْرِهِ خَوْلِيهِمْ فِي اَفْئَاتِ
 و انفس و بذكر تصرف خود در عالم بر حسب اراده خود باز فیر گوید این آیه نص است در شارت مهاجرین بهشت در آخرت و نص
 در دنیا و موقوفه عن عمرانه كان سجده سجده في الحج وقال ان هذه السورة فضلت على سائر القرآن بسجدة من عن ابى بكر تصدق
 قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول اذا صلى الصبح مرحبا بالهناء الجدي والكاتب والشهيد اكتب باسم الله الرحمن الرحيم
 شهيدان لا اله الا الله وشهد ان محمدا رسول الله وشهد ان الدين كما وصيف والكتاب كما انزل وشهد ان الساعة آتية
 لا ريب فيها وان الله سميع عليم وعن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من لبس الحرير في الدنيا لم يكسبه الاخرة
 عن ابن عمر بن عبد الله ان تغلق ابواب دور مكة فان الناس كانوا ينزلون منها حيث وجدوا حتى كانوا يغربون فسايططهم في الدور
 وعن عمر بن الخطاب ان رجلا قال له عند المروة يا امير المؤمنين اقطعي مكانا لي ولعقبتي فاعرض عنه وقال هو حرم الله سواره العاكف
 فيه والبا عن عمر بن الخطاب قال احكرا اطعام مكة الحاد و بظلم عن عبيد بن عمير قال لقي عمر بن الخطاب ركباً يريدون البيت فقال
 من انتم فاجابه احدتهم سنا فقال عباد الله اسلمون قال من اين جيتم قال من الفج لعين قال اين تريدون قال البيت لعين فقال
 عمر تا ولها لعنوا الله فقال عمر من اميركم فانتارالي شيخ منهم فقال عمر بل انت اميرهم لا حدتهم سنا الذي اجابه وعن ابن عباس قال
 رأيت عمر بن الخطاب قبل الحج وسجد عليه ثم قال رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم فعلت هذا عن محمد بن سيرين قال اشرف عليهما
 من قصر قال اتوني برجل تالي كتاب الله فآكوه بصعصعة بن سوخان فكلتم بكلام قال اذن للذين يقالون بانهم ظلموا و ان الله
 على نفيهم لقد نزل قال له عثمان كذبت لبيت لك ولا لصحابك و لكهتالي ولا صحابي عن ابن عباس الذين اخبروا من بايرهم
 اى من مكة الى المدينة بغير حق يعني محمد صلى الله عليه وسلم واصحابه وعن عثمان بن عفان قال فينا نزلت هذه الآية الذين يخرجوا
 من ديارهم بغير حق الآية بعد ما اخرجنا من ديارنا بغير حق ثم مكثنا في الارض فاقمنا الصلوة و ايتنا الزكوة و امرنا بالمعروف و نهينا عن
 المنكر في لى ولا صحابي وعن ثابت بن عرفة الحضرمي قال حدثني سبعة وعشرون من اصحاب علي و عبد الله منهم لاقى ابن ابي اقر
 و العيزار بن جرول و عطية لقرظي ان عليا قال انما نزلت هذه الآية في اصحاب محمد و لولا دفع الله الناس الالية قال لولا دفع الله
 باصحاب محمد عن التابعين لهدمت صوامع عن ابن ابي ادنى قال دخلت على رسول الله صلى الله عليه وسلم في مسجد المدينة فقلت
 اين فلان اين فلان فلم يزل يتفقههم و يفتيهم حتى اجتمعوا عنده فقال اني محمد بن عبد الله فاحفظوه و دعوه و حدوا به من بعدكم

على التبريد
 السائر القرآن
 اذ يمشي

على اسناد
 دعي بغير حق
 كانت ضيق
 بيت الحديث

رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ وَالَّذِينَ هُمْ بِرَبِّهِمْ كَانُوا يُؤْتُونَ مِمَّا آتَوْا
وَقَلُّوا لَهُمْ وَجِلَّةً أَنَّهُمْ إِلَى رَبِّهِمْ رَجُوعُونَ وَأَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ فِي الْخَبَرَاتِ وَهُمْ لَهَا سَبِقُونَ ۝ فَيُرَوِّدُ عَنْهُ سَوْفَهُ
مؤمنين كيه است چون وصف مؤمنين بصفات كذا وكذا نموده آمد كه در سابق مؤمنين از مهاجرين اولين بود بلكه ايشان بآن
صفات مشهور بودند و آن جماعه را وصف صلاح و عدو جنت و مسارعت در خيرات با ت كرده شد تعريف ظاهر آمد بر فضائل
جماعه خاص كه خلفا در آن جماعه داخل اند و هو المقصود و اخرج الترمذى عن عمر بن الخطاب قال كان اذا نزل على رسول الله
صلى الله عليه وسلم الوحي يسمع عند وجهه كدوي النحل فانزل عليه يوما فمكثنا ساعة فسرى عنه فاستقبل القبلة فرجع يديه فقال
اللهم زدنا ولا تنقصنا و اكرمنا ولا تهنا و اعطنا ولا تحرفنا و ارزنا ولا توتر علينا و ارزنا و ارزنا و ارزنا ثم قال لقد انزلت
على عشر آيات من آياتهم دخل الجنة ثم قرأ قد افلح المؤمنون حتى ختم لعشر عن ابى بكر الصديق قال قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم تعوذوا بالله من خشوع النفاق قالوا يا رسول الله وما خشوع النفاق قال خشوع البدن و نفاق القلب و عن مجاهد
عن عبد الله بن الزبير انه كان يقوم في الصلوة كأنه عود دكان ابوبكر فيفعل ذلك و قال مجاهد هو خشوع في الصلوة و عن اسماء
بنت ابى بكر عن ام رومان و والده عايشة قالت رانى ابوبكر الصديق اتيل في صلواتي فزجرني زجرة كدت انصرف من صلواتي
ثم قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول اذا قام احدكم في الصلوة فليذكر اطرافه لا يميل يمين اليهود فان يكون اللطم
في الصلوة من تمام الصلوة عن قتادة قال تسرت امرأة غلاما لها فذكرت لعمر فسأها ما حملك على هذا فقالت كنت ارى انه يحيل
الى ما يحيل للرجل من تلك اليمين فاستشار عمر فيها اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم فقالوا اتاؤ لك كتاب الله على غير ما و عليه فقال
عمر لا جرم و الله لا اهلك لجر بعد و ابد اكانه عاقبا بذلك و در ائحه عنها و امر لعبدان لا يقربها عن صالح ابى الخليل قال لما
انزلت هذه الآية على النبي صلى الله عليه وسلم و لقد خلقنا الانسان من سلتة من طين الى قوله ثم انشأناه طلقا آخر قال عمر
فبارك الله حسن الخلقين قال و الذي نفسي بيده انها حمت بالذي تكلمت به يا عمر عن الحسن ان عمر بن الخطاب اتى بفرد
كيسرى و هر مز فوضعت بين يديه و في لقوم سراقه بن مالك فاخذ عمر سواريه فرمى بهما الى سراقه فاخذهما فجلهما في يديه
هنكليه فقال الحمد لله سوارى كبرى بن هر مز في يدي سراقه بن مالك بن جشم اعرابي من بني مدج ثم قال اللهم انى قد علمت
ان رسولك كان حريصا على ان يصيب ما لا يفقه في سبيك و على عبادك فزدت عن ذلك اللهم انى اعوذ بك ان يكون هذا
مرا منك بعمر ثم تلا ايجبون انما ندمهم به من مال و زين نسايع لهم في اخيرات بل لا تشعرون و عن عمر بن الخطاب سمعت رسول
الله صلى الله عليه وسلم يقول كل سب و نسب منقطع يوم القيمة الا بسبى و نسبى عن ابى بكر الصديق انه قال يا رسول الله
علمنى دعاء ادعوا به في صلواتى قال قل اللهم انى ظلمت نفسى ظلما كثيرا و انى لا يغفر الذنوب الا انت فاغفر لى مغفرة من
و ارمنى انك انت الغفور الرحيم قال الله تعالى فى قصة برارة عايشة رضى الله عنها و لا يأتى الا الوا الفضل منكم و اتسع ان يؤتوا
اولى القراب و المسكين و اليتيم فى سبيل الله و لم يعفوا و لم يصحوا و لا يحقون ان يعفوا الله لكم و الله عفو رحيم ان الذين هم من
المحصنين القليلات المؤمنات لعنوا فى الدنيا و الآخرة و لهم عذاب عظيم لا يوم تشهد عليهم السنتهم و ايديهم و ارجلهم بما كانوا يعملون
يوسيد يوم الله دينهم الحق و يعلمون ان الله هو الحق المبين ۝ الخبيثات الخبيثات و الخبيثون الخبيثات و الطيبات للطيبين

اي جاست كتاب
تفسير سورة

ع
و اخرجى قال الفراء
ابن جرير و ابن جرير
قال الفراء و ابن جرير
بول من سورة

آيات سورة
نوع

و مانند آنکه در باب حکام نکاح و طلاق و غیر آن بصورت محتمله غیر واقع نمی پردازند چون این اصل را فهمیدی بدانکه خدا تعالی در سوره
فرقان شبهات کفار و جلیات ایشان نیز می شمارد و پادشس هر یکی و قطع ماده هر اشکالی بیان مینماید بعد از آن صفات
عباد الله المقربین ذکر میفرماید و انجا بر صفات ثابته مشهوره در اشخاص موجودین یومئذ اکتفا میکند تا با دلالت عامه خود تعریف
بشد بخاضرین و عباد الرحمن الذین الایة و آن صفات و قارست و حلم به نسبت جاهلان مواظبت بر نماز تمجید و خشیت از عذاب
آخرت و پناهندن از ان برب العزت تبارک و تعالی و اقتصاد در مصرف اموال و توحید عبادت و ترک قتل نفس و اجتناب از زنا
و احترام از حضور مجالس زور و بصیرت و یالیش در وقت استماع آیات الله و دعا بخواب الهی بقرة عین در اولاد و ازواج
و ایشان را غزفه که اعلی موضع است در بهشت و عده میدهد و حاضرین آنوقت بودند الاستباق مؤمنین از مهاجرین اولین و نامیکت
من فضیله اخرج مالک و الشیخان عن عمر بن الخطاب قال سمعت هشام بن حکیم یقرأ سورة الفرقان فی حیات رسول الله صلی الله
علیه وسلم فاستمعت لقراءته فاذا هو یقرأ علی حروف کثیرة لم یقرأ یثبها رسول الله صلی الله علیه وسلم فقلت آسأوره فی لصلوة فصبر
حتى سلم فقلت من اقرآک هذه السورة التي سمعتک تقرأ قال اقرآنها رسول الله صلی الله علیه وسلم فقلت کذبت فان
رسول الله صلی الله علیه وسلم قد اقرآنها علی غیر ما قرأت فانطلقت به اقوده الی رسول الله صلی الله علیه وسلم فقلت انی سمعت
هنا یقرأ سورة الفرقان علی حروف لم یقرأ بها فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم اقرآ یا هشام فقرأ علیه القراءة التي سمعتی تقرأ
فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم کذک انزلت ثم قال اقرآ یا عمر فقرأت القراءة التي اقرآ فی فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم
کذک انزلت ان هذا القرآن انزل علی سبعة احراف فاقرؤا ما میسر عن عبد الله بن المغيرة قال سئل عمر بن الخطاب عن نب و صهر
فقال ما اکرکم الا قد عرفتم لهب فاما لاهر فالا حقان و لصحابة عن الحسن ان عمر اطال صلوة الفصحی ففیل له صنعت الیوم شیئا لم یکن
تصنعه فقال ان یبقی علی من ورد شیء فاجبت ان اتمه او قال انفسیه و تله هذه الایة وهو الکیفی جعل اللیل و النهار خلفه الایة
و عن عمر بن ابراهیم غلاما یتمخر فی مشیه فقال له ان التبنخره مشیه تکرمه الا فی سبیل الله و قد مدح الله اقواما فقال و عباد الرحمن الیز
یسنون علی الارض هوأنا قصدنی مشیتک قال الله تعالی و انذر عشیهدک الا قویین و اخفض جناحک لئلا تبغک
من المؤمنین فان عصوک فقل ان یرین بما تعملون و توکل علی العزیز الرحیم الذی یرک جین تقوم
و تقلبک فی الشجیدین انه هو السميع العليم فیفرگوید عنی عنده ضای تعالی در سوره شعرا قصه هفت غیا بر علیه صلوة
و اسلام بیان میفرماید بعد از آن اثبات نزول قرآن بر دل مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم از جانب حق بواسطه جبرئیل
مینماید و دلیل حقیقت آن می آرد که علمای اهل کتاب بسبب کور بودن آن در زبر اولین حقیقت آن را شناسند باز قائده نزول قرآن
بر مرد عربی بلسان عربی نه بر شخص عجمی بزبان عجم ارشاد میکند و کوزنانه باز مستحکم بودن انکار در قلوب اهل شقاق افاده میفرماید
کذلک سکناه بعد از آن تقویت میدهد حقیقت قرآن را با آنکه قرآن از باب القامی شیاطین نیست بدو وجه یکی آنکه شیاطین از وصول
بلایه اعلی که محل انعقاد احکام الهیه است برای مصالح جمهور بنی آدم محروم اند دوم آنکه سنت الله چنان جاری شده که القامی
شیاطین نیباشد مگر بر نفوس درین جنبه زیرا که مناسب در میان مفید و مستفید شرط است و نفس مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم
از نفوس عالیه قدسیه است در غایت طهارت اعمال و اخلاق و نیز از باب شعر نیست که کار شعر غالباً افراط است در مدح و مجود

عنه از سوره
بمعنی را یکی از سوره
از تفسیر طبرستان
گرفتن و کثیرین
در قصص ۱۲

عنه جمع فتنه
و اما در سوره الشعرا
کل من کان من قبل
الوارة مثل الالباب
واللغ فبالاقتنا
و اما عند العزیز
زیج الایة ۱۲
آیات سوره
شعرا

انزل فی

وامثال آن و باصلاح اطلاق و اعمال و هدایت خلق الله مناسبتی ندارند و اینجا در هر مسئله مراد اصلاح اخلاق و اعمال است
 کما لا یخفی در ضمن این تقریر شریف فرماید فلا تترع یعنی بر توحید عبادت مستمر باش و نزدیکترین قبیل خود را تخصیص انداز کن
 و با جمعی که پیروی تو کرده اند بتواضع پیش آ می و اگر آن امت دعوت فرمان تو بجای نیارند تو کل کن بر خدای عزوجل
 و غیر تشویش از انکار ایشان باید که بر خاطر تو نشیند باز فقیر میگوید که خدای تعالی پنیامبر خود را صلی الله علیه و سلم بخصیص جناب
 به نسبت طائفه که با ایمان مشرف شده اند ارشاد میفرماید و این سوره بی شبهه مکیه است و آنانکه در آنوقت مؤمن بودند و در آنوقت
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم کرده اند نیستند مگر سابق مؤمنین از مهاجرین اولین و ناهیک به من فضیله عن ابن عباس الذین
امنوا و عملوا الصالحات و ذکر و الله کثیر اقال ابو بکر و عمر و علی و عبد الله بن رواحه در وی من طرق متعدده ان جنان
 بن ثابت لما استاذن النبی صلی الله علیه و سلم فی بجا قریش قال اذهب الی ابی بکر فلیتحدثک حدیث القوم و ایاهم و احسابهم
 عن عایشة فان کتابی فی وصیة سطرین بسم الله الرحمن الرحیم هذا ما اوصی ابو بکر بن ابی قحافة عند خروجه من الدنیا من یومین الکافر
 و یستی الفاجر و یصدق الکاذب انی استخلفت علیکم عمر بن الخطاب فان یعزل فذلک طغی به و در جانی فیہ وان یجری و یبدل فاعلم
 انیب و سیعلم الذین ظلموا انی متقلب ینقلبون قال الله تعالی قل الحمد لله و سلم علی عباده الذین امنوا و عملوا الصالحات و
 فقیر گوید عینی عنده خدایتعالی در سوره نمل اهلک نمود و قوم لوط بسبب لطیان و کفر ایشان ذکر میفرماید بعد از ان ارشاد میکند قل
 الحمد لله بگویم ستایش مر خدای رحمت بر نصرت انبیاء و اهلک اشقیاء و سلامت از آفات دنیا و آخرت بر ان بندگان او که برگزید
 ایشان را و برگزیدن او سبحانه بندگان خود را درجات دارد مرتبه علی آن علی الاطلاق صطفای انبیاست علیهم السلام سائر
 خلق بعد از ان جماعتیکه از میان مسلمین برای اعلامی کلمه الله و نصر رسل الله ایشان را برگزید سابق مؤمنین اند و بیک معنی صطفای ان
 امت مرحومه را شامل است قال تعالی ثم اوتینا الکتب الذین امنوا و عملوا الصالحات تا الایه ظاهر آیه آن است که در مقابله
 اشقیاء که ساعی در اعلا رکله کفر بودند سابق مؤمنین را که مساعی جمیده در اعلامی کلمه حق صرف نموده اند مراد دشته اند و لهذا اکثر
 مفسرین باصحاب آنحضرت صلی الله علیه و سلم تفسیر کرده اند برین تقدیر منقبت عظیمه است سابق مؤمنین را از مهاجرین اولین عن
 ابن عباس فی قوله و سلام علی عباده الذین امنوا و عملوا الصالحات قال هم اصحاب محمد صلی الله علیه و سلم اصطفاهم الله لنبیة عن سفیان الثوری فی قوله
 و سلام علی عباده الذین امنوا و عملوا الصالحات قال نزلت فی اصحاب محمد فاصحابه عن عمر بن الخطاب رضی الله عنهما قال ان سواکم در و ما در مدین و جد
علیة من الناس لیقون فلما فرغوا اعدوا الصخرة علی البیر و لا یطیق رفیعا الا عشرة رجال فاذا هو بامر امین قال ما خطبکما
محدثنا فانی الحجر فرفعه و صد ه ثم استسقم فلم یستقم الا ذنوبنا و احد ا حتی روت النعم فرجعت المرأتان الی ابیها فحدثتا رسولی
موسی الی انطلق فقال رب انی لیا نزلت الی من خیر ففر قال فجاوته احدیها مشی علی سحابة و اضعته لونها علی وجهها لیست بسکف
من النار و آتیه و لآتیه قالت ان ابی یذعوک بجزیک اجر ما سقیمت لنا فقام معهما موسی فقال لهما مشی خلفی و انعتی الی بطریق فانی
اکره ان تصیب الراجح ثیا یک تصیف لی جدک فلما انتهى الی ابیها قص علیة فقالت احدیها یا ابی استاجرہ ان خیر من استاجرت
القوی الایمن قال یا بنیة ما علیک بابنیة و قوتیة قالت اما قوتیة فرفعه الحجر و لا یطیق الا عشرة رجال و اما امانیة فقال مشی خلفی لعی
لی بطریق فانی اکره ان تصیب الراجح ثیا یک تصیف لی جدک فزاده ذلک رغبه فیہ فقال انی اریذ ان الیک احد بنی علی قوله سجدتی

آیات سوره
نمل

آیات سوره
قصص

ملفح روزان
نزلت در زبان
جیک

ان شارة من الصالحين اي في حسن العجة والوفاء بما قلت قال موسى ذلك يعني ذنوبك ايما الاجلين قضيت فلا عدوان علي قال
 نعم قال الله علي ما تقول ذكيل نزرجه واقام معه كيفه ويعمل له في رعاية غنمه وما يحتاج اليه وزوجه سنورة واخها شرفا وما القتا
 كانتا مذودان وعن عمر بن الخطاب في قوله تمشي على اسماء قال جاءت مستتره بكم في وجهها قال الله تعالى تعبدوا بي
 الذين آمنوا ان ارضي واسعة فاباها فاعبدون وكل نفس ذائقة الموت نصر الكفنا ترجعونك والذين
 آمنوا وعملوا الصالحات لننبؤنهم من الجنة غير قاطري من تحبها الا نهر خليل بن فها نعم اجرا العيلان الذين
 صبروا واولى بهم يتوكلون وكان من ذابوا لا يحل رزقها الله يرضها وانها كره وهو الشيمع للعلم
 يعني اي بندگان من كه ايمان آورده ايد هر آينه زمين من فراخ است پس فاص مرا عبادت كنيد يعني اگر قوم شما از اخلاص در عبادت
 مانع ميشوند بجهت كنيده تا اخلاص عبادت يسر آيد هر نفس چشند مرگ است باز بسو ما گردانيد شويده دانان كه ايمان آورده اند و كند
 كارهاي شايسته البته جاي درسيم ايشان را از بهشت بجهاي مرتفع كه ميروزيران جويها جايد آجا نكو زوكار نيك كنندگان است آن مجله ان نيك كنندگان
 مبرك كند يعني بر مشاق بجهت و توكل ميكند بر پروردگار خویش و بسا جانور كه بر نميدارد روزي خود را خدا روزي ميدهد و
 و نيز شمار او است شنود انا فقير گويد اين آيه امر است به بجهت از دار كفر و عدست بهشت آنرا كه شكيباني و زديد بر مشاق
 بجهت و جهاد و غيرهما و بر خدا توكل كردند و تشيع است مومنان را بر بجهت و ترك سباب معاش هر كمي در وطن خود مهيا داشت
 بترك حال و دواب كه ذخيره نهادن و زراعت كردن و تجارت نمودن ايشان نيست مع هذا اخداي تعالي هر كمي را روزي
 يسرساند باز فقير گويد بقل مواثرنا بجهت بوجهيكه شك را دران مغل نيست كه جماعه از سباق مومنين بجهت كردند و بر مشاق بجهت
 و جهاد صبر نمودند و سباب معاش كه در كمه ميست داشتند بطلب ضايع الهی ترك نمودند و انواع اعمال خير از ايشان بظهور انجا ميده
 پس و مد عرف كه اعلى درجات است در بهشت براي ايشان مقرر شده و هو المقصود و عن الشعبي في قوله الم حيب الناس ان تتركوا
 الاية قال انزلت في انا من كانوا بكة قد اقرؤا بالا سلام فكتب اليهم اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم من المدينة لما نزلت
 آية الهجرة انه لا يقبل منكم اقرار ولا اسلام حتى تهتاجوا قال فخرجوا عاصدين الى المدينة فاتبهم لمشركون فردوهم فزلت فيهم الآية
 فكتبوا اليهم انه قد انزل فيكم آية كذا وكذا فقالوا انخرج فان اتبعنا احد قاتلناه فخرجوا فاتبهم لمشركون فقاتلواهم فقتل منهم
 من سما فانزل الله فيهم ثم ان ربك للذيين باجروا من بعد ما يتسوا ثم جاها واد صبروا ان ربك من بعد ما لغفور رحيم عن ابن مسعود
 قال اول من اظهر اسلامه رسول الله ابو بكر وسمية ام عمار وعمار و صهيب و بلال و المقداد فاما رسول الله صلى الله عليه
 وسلم فنقله الله بعه ابني طالب اما ابو بكر فمعه الله بقومه و اما سائرهم فاخذهم لمشركون فاتبهم اذاع المدينة و صبر فيهم في الشن
 فما منهم احد الا قد و اناسم على ما ارادوا و الا بلال فانه مات عليه نفسه في المدد مان على قومه فاخذوه فاعطوه الولدان فجعلوا يطوفون
 به في شعاب كذا و هو يقول احد احد عن النبي قال اول من باجر من مسين الى الجنة باهه عثمان بن عفان فقال النبي صلى الله عليه وسلم
 معهما الله ان عثمان لا اول من باجر الى الله باهه بعد لوط عن سار بنت ابى بكر قالت باجر عثمان الى الجنة فقال النبي صلى الله
 عليه وسلم انه لا اول من باجر بعد ابراهيم و لوط و عن زيد بن ثابت قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما كان بين عثمان
 وبين رقية و بين لوط من هاجر عن ابن عباس قال اول من باجر الى رسول الله صلى الله عليه وسلم عثمان بن عفان كما باجر لوط

له اي نشان ايشان
 عن الامور لا يتبان
 مع فتح القدم
 آيات سورة
 عنكبوت

ن

الی ابراهیم عن علی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم دخلت أنا وابوبکر الغار فاجتمعت العنکبوت ففجرت بالباب فلا تقبلوه من
 عن ابی قلابه ان عمر بن الخطاب مر برجل یقرأ کتاباً فاستمع ساعة فاستحبه فقال للرجل انکتابت لی من هذا الکتاب قال نعم فاشتری ادیماً
 بنیاً ثم جابه الیه ففسخ به فی ظهره وبطنه ثم أتى به النبی صلی الله علیه وسلم فجعل یقرأه علیه وجعل وجه رسول الله صلی الله علیه وسلم
 یتلون ف ضرب رجل من الانصار بیده الکتاب وقال شکلتک امک یا ابن الخطاب الا ترى وجه رسول الله صلی الله علیه وسلم
 منذ الیوم واثت تقرأ علیه هذا الکتاب فقال النبی صلی الله علیه وسلم عند ذلك انما بعثت فارتحاً وارتحاً واعطیت جوامع الکلم و
 فواتحها و اختصر لی الحدیث اختصاراً فلا یهلکم المیتون قال الله تعالی غلبت الرقمة فی اذنی الامرئین وهم بین ینبعث
 علیهم سفلیون فی یضع سینان لله الامرین قبل و من بعد و یومئذ یفرح المؤمنون بنصر الله
 ینصر من یشاء و هو العزیز الرحیم ایما قرأ مختلف انما جمعی غلبت بصینه معلوم و سفلیون بصینه مجهول خوانند جمعی
 غلبت بصینه مجهول و سفلیون بصینه معلوم تلاوت کنند در وجه اول بشارت است بفتح مسلمان روم را و آن در زمان آنحضرت
 صلی الله علیه وسلم واقع شد بلکه در زمان شیخین صورت گرفته و انجاز مواعید الهی بر دست خلیفه کی از خواص خلافت خاصه است
 اخرج الترمذی و الحاكم و صحیح عن ابن عباس قوله الم غلبت الروم قال غلبت و غلبت قال کان لم یشرکون یحجون ان تظهر فارس
 علی الروم لانهم اصحاب اوثان و کان المسلمون یحجون ان تظهر الروم علی فارس لانهم اصحاب کتاب فذکره لابی بکر فذکره ابو بکر لرسول
 الله صلی الله علیه وسلم فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم اما انهم سفلیون فذکره ابو بکر لهم فقالوا اجعل بیننا و بینک اجلاً فان
 ظهر ما کان لنا کذا و کذا و ان ظهر لهم کان لهم کذا و کذا فجعل بینهم اجلاً خمس سنین فلم یظهر و ان ذکر ذاک ابو بکر لرسول الله صلی الله
 علیه وسلم فقال الا جعلته اراه قال دون العشرة فظهرت الروم لبعده ذاک قوله الم غلبت الروم فغلبت ثم غلبت بعد
 لقول الله الامر من قبل و من بعد و یومئذ یفرح المؤمنون بنصر الله قال سفیان سمعت انهم ظهروا علیهم یوم بدر و لهذا
 طرق متعددة مستفیضة عن ابن مسعود و البراء بن عازب و یارب بن مکرم الاسلمی درواه ایضاً مسلماً الزهیری و قتادة و عکرمة
 عن ابن عباس قال قال عمر اما محمد فقد عرفناه فقد یجد الخلاق بعضهم بعضاً و اما لاله الا الله فقد عرفنا ما قد عبدت الالهة من دون الله
 و اما الله اکبر فقد یکر المصلی و اما سبحان الله فما هو فقال رجل من القوم الله اعلم فقال عمر قد شقی عمران لم یکن یعلم ان الله اعلم قال
 علی یا امیر المؤمنین اسم ممنوع ان یتحدیه احد من الخلق و الیه مفرع الخلق و اجب ان یقال له فقال هو کذا کذا اخرج مسلم عن
 انس بن مالک ان رسول الله صلی الله علیه وسلم ترک قتلی بذرثته ایام حتى یقیوا ثم اتاهم فقام ینادیهم فقال یا ایة بن خلف یا با جهل
 بن هشام یا عبسه بن ربیع هل وجدتم ما وعد ربکم حقاً فسمع صوته عمر فجاء فقال یا رسول الله ینادیهم بعد ثلث دهل لیسعون یقول ثم
 انک لا تسمع الموتی فقال و الذی نفس بیده ما انتم باسمع منهم و کنتم لا یطیقون ان یحییوا و روی شد عن ابن عمر قال الله تعالی الم
 تلك ایت الکتاب حکیم هدی و رحمة للخبیین الی اربع آیات بعد ما یقر کویده تعالی در سورة لقمان تباین مراتب سعادت و اشقیایان میفرماید لا
 هر دو فریق در نزول سورة لقمان موجود بود و این سوره یکیه است جمعی احسان که صفت کاشف آن اقامت صلوة است و ایما ذکره و یقین کردن است آخرت نبات میفرماید
 و قرآن را هدایت و رحمت برای ایشان میسازد و فلاح و دو عدّه جنت ایشان امید هر دو جمعی دیگر را اشتراک لهما الحدیث و اضلال
 و استهزای آیات الله و استکبار از قبول قرآن برداشتن میبندد باز فیر میگوید که این آیات تشریف عظیم است برای سباق منین

المراودة القرآن
 جمع فی القاطب
 معان کثیره و قوله
 فانما اسی ما یقول
 الی استخرج القاطب
 و الی وصول الی القاطب
 المعانی و المراد
 معان العجائب
 بدایع الحکم
 آیات سورة
 روم

جمع
 از تحریف سبقت
 گرفتن مراد و
 داشتن
 آیات سورة
 لقمان

آیت سوره
الحج

از مهاجرین اولین که در وقت نزول سوره لقمان بشرف اسلام و معارضه با کفار موصوف و مشهور بودند و نامیک به من فضیله قال
 تَعَالَى وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَلَا تَكُنْ فِي مِرْيَةٍ مِنْ تَقَابِيهِ وَجَعَلْنَاهُ هُدًى لِبَنِي إِسْرَائِيلَ وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ
 آيَةً يُحَدِّثُونَ يَا مِثْرًا لِمَا صَدَرُوا وَكَا نُؤَايَا بَيْنَنَا بِتُؤَقِنُونَ ۝ فقیر گوید عنی عنہ خدای تعالی میفرماید و برای این دادیم موسی کتاب
 پس ما ش در شبیه از بر خردن کتاب مراد از کتاب اول تورات است و از کتابانی قرآن عظیم و اینجا استخام که فنی است از بدیع
 کار برده شد و جَعَلْنَاهُ هُدًى و ساختیم تورت را هدایت برای بنی اسرائیل و ساختیم از بنی اسرائیل پشویان که راه می نمودند بتوفیق
 چون میگردند و آیات مایقن می آوردند باز فقیر میگوید خدای تعالی در اول کلام ذکر مؤمنین کاملین فرمود إِنَّمَا يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا الَّذِينَ
إِذَا ذُكِرُوا بِهَا فِي مَجَالِسِ الْعِلْمِ لَمَّا أَتَتْهُمْ وَأَقْرَبُوا مَعَهُمْ وَأَسْمَعُوا إِذَا دُعُوا إِلَيْهِمْ وَأَخَذُوا إِلَىٰ ذَاتِ آلِهِمْ عَلَىٰ أَلْسِنَةٍ أُنسِلَتْ لَهُمْ وَلِئَلَّامُ يَتَذَكَّرَ لِمَنْ أَنذَرَهُ
 کَانَ فَاَرَحًا لَآئِسْتُونَ بعد از آن تشبیه داد حالت آنحضرت راضی الصلوة علیه و سلم بحالت حضرت موسی که پیش ازین بحضرت موسی
 تورت دادیم و آنرا سبب هدایت بنی اسرائیل گردانیدیم پس اگر تر آقرآن دادیم و آن را هدایت است مرحوم گردانیدیم محل اعتبار
 نیست و از بنی اسرائیل جمعی را امر ساختیم چون استحقاق امامت پیدا کردند و بصبر بر مشاقر جهاد و مخصوصه کفار و بقبول یقین
 اگر از مؤمنین کاملین جمعی را از امت تو امام سازیم و بدست ایشان عالمی را بهدی گردانیم جای تعجب نیست و درین آیه بحسب
 سابق و سیاق اشارتست خفی بآنکه جماع از امت مرحوم آمدند و خود تدر و حسن ارد ایشان در برین خاری و دله
 بر دیده کی بنیدنکار چشم باز ستاین ۱ قال الله تعالى و لَمَّا سَأَلَ الْمُؤْمِنُونَ الْأَخْرَابَ قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَ
 صَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا ۝ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ
 مَن قَضَىٰ حُبَّهُ وَمِنْهُمْ مَن يَبْتَغِي كَثْرًا مَّا بَدَّ لُو أَن يَدَّ بِلَا ۝ لِيُخْرِجَ اللَّهُ الضُّمَيْدِ تَبَنٍ بِيصِدِّ قِيمٍ وَبَعْدَ الْمُنْفِقِينَ إِن
 شَاءَ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ ط ۝ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا ۝ فقیر گوید عنی عنہ این آیه در قصه اخراب نازل شده و لما رأى المؤمنون
 الْأَخْرَابَ و چون دیدند مسلمانان افواج مشرکین گفتند این است آنچه وعده داد ما را خدا در رسول او درست فرمود خدا در رسول او
 و زیاده کرد آمدن افواج مشرکین در حق ایشان مگر باورد دشمنی و گردن نهادن را یعنی آنحضرت صلی الله علیه و سلم خبر دادند که چند روز
 از دست کافران شنی پیش خواهد آمد بعد از آن فتح و نصرت نصیب خواهد شد و لیکن الْأَيَّامُ مُدَاوِلَةً بَيْنَ النَّاسِ چون مؤمنان اجتماع
 کفار دیدند و گفتند که نصفی از مومود با بنماز رسید و توقع نصفی در دلهای ایشان مستحکم شد مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ
 است کردند با خدا آنچه بران عهد بسته بودند با خدای عزوجل یعنی ثبات قدم در موطن حرب اختیار نمودند پس از ایشان کسی است که
 تمام رسانیدند خود را و از ایشان کسی است که انتظار میکشد تا می نذر خود را یعنی محققین مؤمنین با خدا عهد بستند که در اعلا کلمه اللهی
 جمیل کار بر نند و در مواقع حرب ثبات قدم بپند پس گروهی از ایشان آنچه کردنی بود کردند و با بنجام رسانیدند یعنی شهید شدند
 یا غیر از اعلا کلمه اللهی که بوقوع آمد نصیب ایشان چیزی دیگر نبود اگر چه باقیمانند و گروهی هنوز با دیگر در انتظار اعلا کلمه اللهی هستند
 یعنی باقیمانند بعد آنحضرت صلی الله علیه و سلم و بعد از وفات وی سَلَّمَ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در اعلا کلمه اللهی دادند و اسلام دادند باز فقیر گوید
 درین آیات لشرف عظیم است برای جمیع که در غزوه اخرا بظهور آمد بِإِذْنِ اللَّهِ وَبِغَاثِ الْأَعْرَابِ استقامت نمودند و بدل جهاد کردند و بیشک خلفا از آن
 جماع بودند و شاره خفیه است بآنکه هنوز کارها در پیش است و از جمعی سے بیخ در آن کار با بظهور خواهد رسید اخراج البخاری و سلم عن

آیات سوره
احزاب

بل اختار الله ورسوله واما لك الا ان ذكر الى امرأة من مشايتك انت قلت ان الله لم يعشني متعينا ولكن يعشني معانا بشر الا قال النبي امرأة
 منهن مما اخترت الا اجرهما عن عمر قال سمعوا على انهما بالقرى ان احداهما اذا اكرت ثيابها وحسنت زينةا اجبها بخروج عن
 معاد عن رسول الله صلى الله عليه وسلم ان رجلا سابه فقال اتى المجاهد بن اعظم ابراهيم قال اكثرهم لله ذكر اقال فأتى الصائمين اعظم
 اجرا قال اكثرهم لله ذكر اثم ذكر الصلوة والزكوة والصدقة كل ذلك في رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول اكثرهم لله
 ذكرا فقال ابو بكر لعمر يا با حفص ذب الذكرون كل خير فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اجل عن مجاهد قال لما نزلت ان الله
 وما لك يسلون على النبي قال ابو بكر يا رسول الله ما نزل الله عليك خيرا الا الله كتابه فزلت هو الذي يصلي عليكم وما لك يسلون
 الرزق حتى حسنه والحاكم وصححه عن ام ماني بنت ابي طالب قالت خطبني رسول الله صلى الله عليه وسلم فاستدبرت اليه فغذني فانزل الله
 يا ايها النبي انا اهلكنا لك الى قوله يا جرن معك قالت فلم اكن اقل له لاني لم اناجر معك من الطلقات و عن ابي صالح سولي ام ماني قال
 خطب رسول الله صلى الله عليه وسلم ماني بنت ابي طالب فقالت يا رسول الله اني مؤتمنة و بنيتي صغار فلما ادرك بنو ما عرضت نفسها عليه
 اما الان فلا ان الله انزل علي يا ايها النبي انا اهلكنا لك ازواجك الى قوله اللاتي يا جرن معك ولم تكن من المهاجرات عن ابن عباس قال
 عمر بن الخطاب يا رسول الله يضل عليك البر والفاجر فلما امرت امهات المؤمنين بالحجاب فانزل الله آية الحجاب عن ابن عباس قال دخل
 رجل على النبي صلى الله عليه وسلم فاطال المجلس فقام النبي صلى الله عليه وسلم مرارا الى بيته ويقوم فلم يفعل فدخل عمر فرأى الرجل يرتد
 الكراهية في وجه رسول الله صلى الله عليه وسلم لم يقعه فقال لعنك آذيت النبي صلى الله عليه وسلم ففطن الرجل فقام فقال النبي صلى الله عليه وسلم لقد
 مررت ابي يعني فلم يفعل فقال عمر لو اتخذت حجابا فان سارك لسن كسائر النساء و هو اظهر لقلوبهن فانزل الله يا ايها الذين امنوا لا تفلحوا
 ميوت النبي لآية فارسل الى عمر فاجره بذلك وعن عائشة قالت كنت اكل مع النبي صلى الله عليه وسلم في قعب فمر عمر فدهاه فانك فاصاب
 اصعبه اصعبى فقال عمر آوة لو اطاع فيكن بارا تكن من فزلت آية الحجاب وعن عائشة ان ازواج النبي صلى الله عليه وسلم كن يخرجن
 بالليل اذا تبرزن الى المناصب وهو صعيد افعج وكان عمر بن الخطاب يقول لرسول الله صلى الله عليه وسلم تحجب سارك فلم يكن رسول الله
 صلى الله عليه وسلم يفعل فخرجت سودة بنت زمعة ليلة الغشاد وكانت امرأة طويلة فنادا ما عمر بصوتها الا على قدر فاك يا سودة حرمنا
 على ان ينزل الحجاب فانزل الله تعالى يا ايها الذين امنوا لا تفلحوا بويت النبي لآية وعن ابن مسعود قال ففعل الناس عمر بن
 باربع بكرة الاسارى يوم بدر امر يقبلهم فانزل الله لولا ان كتب من الله سبحانه الآية وبكرة الحجاب امر سار النبي صلى الله عليه وسلم ان يحجبن
 فقالت لزينب وانك تغار علينا يا ابن الخطاب والوحى ينزل في بيوتنا فانزل الله واذا سألتموهن متاعا فاسئلهن من ثمن ذواتهن بغير عتوة
 النبي صلى الله عليه وسلم اللهم ابراهيم السلام بعمر ورايه في ابي بكر كان اول الناس باليه عن ابي بكر الصديق قال كنت عند النبي صلى الله عليه وسلم
 وسلم فجاد رجل فلم فرده النبي صلى الله عليه وسلم واطلق وجهه واجلسه الى جنبه فلما قضى الرجل حاجته نهض فقال النبي صلى الله عليه وسلم
 يا ابا بكر هذا الرجل يرفع له كل يوم كعل ابل الارض قلت ولم ذاك قال اذ تكلمت صلي على عشر مرات كصلوة الخلق اجمع قلت وما ذاك
 قال يقول اللهم صل على محمد النبي عدد من صلي عليه من خلقك وصل على محمد النبي كما ينبغي فلان تصلي عليه وصل على محمد النبي كما امرتنا
 ان نصلي عليه وعن ابي بكر الصديق قال الصلوة على النبي صلى الله عليه وسلم افضل من المار للنار والسلام على النبي صلى الله عليه وسلم
 بسلام افضل من عتق الرقاب وحب رسول الله صلى الله عليه وسلم افضل من الحج الا نفس اذ قال من ضرب سيف في سبيل الله وعن

اي اذا تكلمت
 كذا وكذا
 سنة
 اذنت المرأة
 في نوم و غيره
 في دار الشرائع

اي وواضح في
 نصا والحاوية
 حال الايام
 في الارض
 في العتوة
 قوله في قوله
 في قوله
 في قوله

في قوله
 في قوله
 في قوله

تقادة فی الآیة قال ایاکم واذتی المؤمنین فان السرد یحکم و یغیب له وقد زعموا ان عمر بن الخطاب تراها ذات یوم فافترمه فذک
 حتی ذهب الی ابي بن کعب فدخل علیه فقال یا ابا الهذری قرأت آیة من کتاب اللہ فو قعت منی کل موقع و الذین یؤذون المؤمنین
 و المؤمنات و السراینی لا عاقبهم و اضر بهم فقال له انک لست منهم انما انت مودج انما انت معلم و عن الشبی ان عمر بن الخطاب قال
 انی لا بغض فلا تأقیل للرجل ما شان عمر یغضک فلما کثر القوم فی الدار جاز فقال یا عمر اقمت فی الاسلام ثم قال لا قال فجنبت
 جنایة قال لا قال احدثت عدما قال لا قال فعلی م یغضنی و قال السرد الذین یؤذون المؤمنین و المؤمنات بغیر ما التبتوا فعدوا
 یسائروا و انما یغضنا ذین فلا غفرا اللہ لک فقال عمر صدق و اللہ ما تمق تقا و لا و لا فاعفیر ما لی فلم یزل به حتی غفر له عن ابی قحافة
 قال کان عمر بن الخطاب لا یرع فی خلافة امه تتعق و یقول انما الفناع للموازیکی لا یؤذون و عن انس رأی عمر جاریة متقیة فغفر
 بذنیه و قال البی الفناع لا تشبهین للموازی قال اللہ تعالی و ما انزلنا فی و بة من الذی یرا الا قال من فو ها انما امرکم
 به کفر فکونوا معن اکذرا مواالا و اولاداه و ما تمق بمعنا بین و قل ان ربی یبسط الرزق لمن یشاء و یقدر
 و لکن اکثر الناس لا یعلمون و ما امواکم و لا اولادکم بالذی یتقربکم عندنا زلفی الا من امن و عمل صالحا
 فاولئک لهم جزاء الضعیف بما عملوا و هم فی العرفیت ایفون و الذین یسعون فی البیتا یخینون اولئک فی
 العذاب محضرون و فیرکوب علی عنہ خدای تعالی درین آیات بیان میفرماید شبهه از شبهات کفار که اکثر اهل دنیا در هر طبقه
 گرفتار آن شبهه اند یعنی نظر اموال و اولاد خود کردن و فضیلت را بوجد آن دلستن و بنجات آخرت فضیلت نفسانی بران دار
 ساختن و جواب این شبهه ارشاد مینماید قل ان ربی یبسط الرزق بگو هر آینه بر در دگام من فسخ میسازد و روزی را برای هر که خواهد
 و تنگ میکند بر هر که خواهد لیکن اکثر مردمان نمیدانند حقیقت حال را و نیست با الهامی شامد و اولاد و شما باین کتابه که نزدیک گردانید
 پیشان بفرست قرب لیکن هر که ایمان آورد و کارشایسته کرد این جمله را بشد جزای دو چند بعضی آنچه عمل کردند و ایشان در کوششهای
 بلند از جمیع مخوفات ایمن بشند و آنا که سعی میکنند در آیات ما غلبه کنان اینجمله در عذاب حاضر کرده شد گمانند باز فیر میگوید سهاط
 اعتبار مال و اولاد و جاه و حسب و نسب در فضائل مسلمین قیامینم و اعتبار و صفایان قلب اهل جوارح در فضیلت مسلمانان
 اصلی عظیم است از اصول اسلام من ابراهیم التیمی قال بل عند عمر اللهم اجعلنی من القلیل فقال عمر ما بذله عار الذی تعدوه قال انی
 سمعت اللہ یقول و قلیل من عبادی یحکمون فانا اذعو السدان بجعلنی من ذلک القلیل فقال عمر کل الناس اعلم من عمر و عن مسر
 قال سمع عمر یقول اللهم اجعلنی من القلیل فقال یا عبده السد ما ذنا قال سمعت اللہ یقول و ما امن مع الا قلیل و قلیل من عبادی
 الحکوم و ذکر آیه اخرى قال عمر کل احد اقمه من عمر قال اللہ قلتم اوسرنا الکتاب الذین اصطفینا من عباده تا قیامهم
 ظالم تنفسیه و مدینه تمقتصد و منهم سائیکم الخیرات و اذین اللہ لذلک هو الفضل الکبیر و فیرگوید عنی عن
 خدای تعالی در اول کلام فضیلت جمعی که تلاوت کتاب اللہ میکنند و اقامت صلوة و اتقان در سیر و علانیه بعمل می آرند بیان میفرماید و اجر جز
 برای ایشان مقرر نمیدارد بعد از ان ارشاد میکند که قرآن عظیم حق است بسوی تو وحی فرستادیم آنرا موافق کتابهای پیشین بعد از ان
 میفرماید ثم ادرنا الکتاب یعنی بعد از آنکه قرآن را بتو وحی نمودیم حارث قرآن ساختیم امت برگزیده را از بندگان خود پس از ایشان کسی
 که ظلم کرده است بر نفس خود بار کتاب بعضی معاصی و باز از ان ندامت میکنند و بعضی از ایشان بیانه روست و بعضی از ایشان پیشی گیرنده

له انما ذکرت و قوله
 یعنی کتاب پیشین و
 پس از آن کار آن
 فتح تکلیف حق خبر
 از ان و کلمت
 مع
 مع
 یعنی در این
 لاهوت
 آیات سوره
 ک

آیات سوره

گرفته است بجانب بهترین حالتی یا خصلتی بتوفیق خدای تعالی نیست فضل بزرگ بعد از ان تو اب آیه مرجمه بیان میفرماید جنات
 عربن یدخلونها و عقوبت اخذوا ایشان که بر طرف مقابل افتاده اند ارشاد بنماید **وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَا يَقْبِضُ عَلَيْهِمْ بَأْسُنَا**
 این آیه با آیات دیگر نفس است در تقسیم امت مرجمه قسم علی هم سابقین اند یعنی صدیقین و شهدا و صالحین و ایشان اتمترین
 نیز گویند و قسم وسط مقصد یعنی اصحاب الیمین و ابرار و فروترین همه ظالم است یعنی کسیکه اعتقاد ایمان درست کرده است
 و در اعمال تقصیری از وی و قعد و بند امت بازگشت بجانب الهی تدارک آن نماید و سابقا بیان کردیم که خلافت خاصه وقتی
 مستحق شود که خلیفه از سابقین مقررین باشد فیما يتعلق بنفسه و از سابقین اولین باشد در طبقات مؤمنین با اعتبار سابقین هلا میسر
 قدر بر عن الضحاک عن ابن عباس قال نزلت هذه الآية **الَّذِينَ كَفَرُوا** فرأوا حسنا حیث قال النبی صلی الله علیه وسلم اللهم
 اعز ذنیک بمرین الخطاب او بانی جبل بن هشام فهدی الله عمر و اصلها جعل فیها انزلت عن سعید بن مسیب قال وضع عمر بن
 الخطاب للناس ثانی عشر كلمة حکم کلها ما ماتت من عصی الله فیک مثل ان تطیع الله فیه و وقع امر انیک علی حسنة حتى یجیک منه
ما یغیبک ولا یظن بکلمة خرجت من مسلم شر اذ انت تجد لها فی الخیر محملا و ممن عرض نفسه للهتمة فلا یلو من من اسار به الظن و ممن کتم
سرته کانت الخیرة فی یدیه و یتلیک باخوان الصدق نعیش فی اکنافهم فانهم زیتة فی الرخار مودة فی البلاء و یتلیک بالصدق و ان قلک
و لا ترض فی الاکتفی و لا تشال عالم کین فان فیما کان شغلا عالم کین و لا تطلبین حاجک الی من لا یحب نجاها لک و لا تهادن بالخلف
الکاذب فیہ لیک الله و لا تصعب الفجاء لتعلم من فجوهم و اعزل عدوک و اعذر صدقک الا الامین و لا امین الا من خشی الله و
تخشع عند القبور و ذل عند الطاعة و استعصم عند المعصية و استتر فی امرک الذین یخشون الله فان الله تعالی یقول انما یخشی الله
من عباده العلماء عن عمر بن الخطاب سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول سابقنا سابقنا سابقنا سابقنا سابقنا سابقنا سابقنا سابقنا
عمر بن الخطاب قال انما یخشی الله من عباده العلماء عن عثمان بن عفان انه افرع بهذه الآية ثم قال الا ان سابقنا اهل جهادنا الا و ان مقتصدنا اهل خیرنا
و ظالمنا اهل بدونا و عن صهیب سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول فی المهاجرین هم السابقون السابقون السابقون علی
رسولهم و الذی نفس محمد سیده انهم یأتون یوم القيمة و علی عواقیبهم سلاح ینفرون باب الجنة فیقول لهم الخیرة من انتم فیقولون نحن
المهاجرون فیقول لهم الخیرة بل حوسبتم فیحسبون علی رزقهم و یرفعون یدیمهم الی السماء فیقولون ای ربنا ینبذہ نحاسب قد خر جناود
ترکنا الا اهل البیت و الله فیهم الجنة من ذهب محرومة بالزبرجد و الباقوت فیطیرون حتی یدخلون الجنة فذلک قوله و قالوا الحمد لله
الذی اذ ینبذ عتقا الخیرن الی قوله و لا یستأجها کتوب قال رسول الله صلی الله علیه وسلم فممن انزلهم فی الجنة اعرف بمنزلهم
فی الدنیا قال الله تعالی و جاء من اقصا المیدین هتو رجل یسئ قال یقوم اتبعوا المرسلین اتبعوا من لا یستلکم اجرا
و هم یتصدقون ۰ فیرکوبه خدای تعالی درین آیات ارشاد میکند که جمعی از غیر انبیا کلمه حق را شهادت طلب خود می شناسند و سابقا
انبیاء جمهور بنی آدم را بان کلمه حق دعوت بنماید و در آخرت اجر جزیل که تلومراتب انبیا میتوان گفت می یابند و این یکی از صفات
خلافت خاصه است قدر بر عن ابی بکر صدیق قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم سورة لیس فی التوزیة المیرتة صاجها بنیر الدنیا
و الاخرة و تحا بدینه بلوی الدنیا و الاخرة و دفع عننا و یل الاخرة و تدعی الدافعة و القاضیه تدفع عن صاحبها کل سوء و تقضی
له کل حاجه من قرأها حلت عشرين حجة و من سمعها عدت له الف دینار فی سبیل الله و من کتبا ثم شربها اذ دخلت جوفه الف دینار و دف

علیه صلی الله علیه وسلم
 از طرف سابقین
 برای آن که در این
 نیست که صدیقین
 بموجب صلواتی

علیه از جنون بنی زانو
 نشستن
 علیه از فوس یعنی
 کردن
 از سوره
 علیه از قوم سابقین
 زانو از من بر او
 یعنی سوره بنی مکه
 است که در این
 فرمود این برای
 خود

ويقسم بينهم بالسوية ويشفق عليهم شفقة الرجل على امره ولتضي بكتاب اسيد فقال كعب ما كنت احب ان في المجلس احد يعرف الخليفة
من الملك غيري وعن سلمان ان عمر قال له اتاك بك ام خليفة فقال له سلمان ان انت جيتت من ارض المسلمين درجا واقل او اكثر
ثم وضعته في غير حقه فانت بك غير خليفة فاستعبر عمر وعن سليمان بن ابى العوباء قال قال عمر بن الخطاب والله ما اكرهى اخطيقت
انا ام لك قال قال يا امير المؤمنين ان بيننا فرقا قال ما هو قال الخليفة لا ياخذ الا حقا ولا يفتنه الا في حق وانت بحمد الله لك
الملك يعيى الناس في اخذ من هذا ويعطى هذا فكت عمر وعن ثعوبة انه كان يقول اذا جلس على المنبر يا ايها الناس ان الخلافة
ليست بجمع المال ولا بتفريقه ولكن الخلافة لعل بالحق والحكم بالعدل واخذ الناس بامر الله واخرج البخاري عن عمر قال
تغيتنا عن التكلف قال الله تعالى قل بسا اذ الذين امنوا اتقوا ربكم للذين احسنوا في هذه الدنيا حسنة
واكرموا الله وايعتوا الامثال في الصدق والجرم بغير حساب ه غير كويد الكرسى ورتق ابن آيات تامل في
كبار رب البية بغيره كله الذين حسنوا في هذه الدنيا حسنة وارض الله واسعه اشاره بهجت هت وحت هت بران دوده هت هت
كهجوت كرونه وبرمشاق ان صبره نودند باجر جزيل وتشريف بانساة عبادى وناهيك به من فضيلة الهاجرين الاولين عن ابن عمر
انه تلا هذه الآية امن هو قانت انا را ليل ساجدا وقائما يحذر الاخرة الآية قال ذلك عثمان بن عفان وفي لفظ نزلت في عثمان بن
عفان وعن ابن عباس قوله امن هو قانت انا را ليل ساجدا وقائما قال نزلت في عمار بن ياسر وفي رواية في ابن سعود وعمارنا
ياسر وسالم سولى ابن خليفة عن مجاهد في قوله وارض الله واسعه قال ارضى واسعه فهاجر واوا عتروا الاوثان عن ابن عمر قال
عشنا برهت من دهر ناد ما ترى هذه الآية نزلت فينا انك ميت واهلهم ميت ثم انكم يوم القيمة عند ربكم تحصمون فقلت لم تختم
فلا تعب الا الله واما ديننا فالاسلام واما كتابنا فالقرآن لا نغيره ابدا ولا نخرق الكتاب واما قبلتنا فالكعبة واما حرامنا او حرمنا
فواحد واما نبينا فمحمد وكيف تختم حتى كلف بعضنا وجه بعض بسيف فعرفت انها نزلت فينا عن ابراهيم النخعي قال انزلت هذه الآية
انك ميت واهلهم ميتون ثم انكم يوم القيمة عند ربكم تحصمون قالوا وما خصومتنا ونحن اخوان فلما قيل عثمان بن عفان قالوا هذه
خصومتنا ما بيننا وبين ابي سعيد الخدري قال لما نزلت ثم انكم يوم القيمة عند ربكم تحصمون كنا نقول ربنا واحد وديننا واحد ونبينا
واحد فها هذه الخصومة فلما كان يوم صيفين وشهد بعضنا على بعض بسيف قلنا نعم هو هذا عن علي بن ابي طالب قال الذي جاب الحق
محمد وصدق به ابو بكر قال بن عساكر هكذا الرواية بالحج وعن ابي هريرة والذئبي جاب بالصدق قال محمد صلى الله عليه وسلم صدق
به قال ابو بكر عن سليم بن عامر ان عمر بن الخطاب قال العجب من روى الرجل انه ميت في شيء لم يخطر له على بال فنكون
روياه كالاخذ باليد ويرى الرجل الرويا فلا يكون روياه شيئا فقال علي بن ابي طالب افلا اخرجك بذلك يا امير المؤمنين
يقول الله هو قى الا انفس حين موتها وانى لم تمت في متاعها فتمسك التي قضى عليها الموت وهرمى لها
الى اجل تمسك فاسد يتوقى الا انفس كلها فماتت وهي عنده في لهما روى الرويا الصادقة وما اريث اذا ارسلت الى اجساد
تلقها الشياطين الهوى فكذبها واخبرتها بالباطل فكذبته فيها فجب عمر من قوله عن عمر بن الخطاب قال اتت انا وعياش بن
ابى ربيعة وهشام بن العاص بن امل ان هاجر الى الرنية فخرجت انا وعياش وقين هشام فافتقن فقيم على عياش اخاه
الوجهل والحارث بن هشام فقالا ان اتك قد نذرت ان لا يظلمها ظل ولا يمسها غسل حتى تراك فقلت والله ان يريك

ان يغيرت يعني كذا
كردن سخن

آيات صحوة
نذر

انك لم يبع اوى
بلدى كاشمير نون

اَلَا اِنَّ لِقِيَانِكَ مِنْ دِيْنِكَ وَاٰخِرُ جَاكُ بِهِ وَفَتَنُوْهُ فَاَقْتَنُوْهُ قَالَتْ فَاَقْتَنُوْهُ فَاَقْتَنُوْهُ فَاَقْتَنُوْهُ فَاَقْتَنُوْهُ فَاَقْتَنُوْهُ
 قَالَ فَكَلِمَاتُهَا اِلَى هِشَامٍ فَقَدِمَ وَاَخْرَجَ بِنَ مَرْدُوِيَةَ عَنْ ابْنِ عَمْرِو قَالَ خَرَجَ عَلَيْنَا رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ذَاتَ فَعْدَةٍ
 فَقَالَ اِنِّي رَاَيْتُ فِيْ غَدَاةِ اِيْذِهِ كَاَنِّيْ اَبَيْتُ بِالْمَقَالِيْدِ وَالْمُوَازِيْنِ فَاَمَّا الْمَقَالِيْدُ فَهِيَ الْمَفَاتِيْحُ وَاَمَّا الْمُوَازِيْنُ فَمُوَازِيْنُ يَكْتُمُ اِيْذَهُ الَّذِي تَزْنُوْنَ بِهَا
 وَجِيْ بِالْمُوَازِيْنِ فَوَضَعَتْ فَيَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْاَرْضِ ثُمَّ وَضَعَتْ فِيْ كِفَّةٍ وَجِيْ بِاللَّامَةِ فَوَضَعَتْ فِي الْكِفَّةِ الْاٰخِرَى فَرَجَحَتْ بِهِمْ ثُمَّ جِيْ
 بِابِيْ بَكْرٍ فَوَضَعَ فِيْ كِفَّةٍ وَاللَّامَةُ فِيْ كِفَّةٍ فَوَزَنَهُمْ ثُمَّ جِيْ بِعُمَرَ فَوَضَعَ فِيْ كِفَّةٍ وَاللَّامَةُ فِيْ كِفَّةٍ فَوَزَنَهُمْ ثُمَّ جِيْ بِعَثْمَانَ فَوَضَعَ فِيْ كِفَّةٍ وَاللَّامَةُ فِيْ
 كِفَّةٍ فَوَزَنَهُمْ ثُمَّ رُفِعَتْ الْمِيْزَانُ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ اِنْ عَثْمَانَ بِنَ عَفَّانَ جَارِ اِلَى الْبَنِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ لَهُ اَنْجُرِيْ عَنِ مَقَالِيْدِ
 السَّمَوَاتِ وَالْاَرْضِ فَقَالَ سُبْحَانَ اللّٰهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَلَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاَشَدُّ اَكْبَرُ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيْمِ الْاَوَّلِ
 وَالْاٰخِرِ وَالظَّاهِرِ وَالْبَاطِنِ بِيَدِهِ الْخَيْرُ يَجِيْ وَيُمِيْتُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ مَنْ قَالَهَا اِذَا اَصْبَحَ عَشْرَ مَرَّاتٍ وَاِذَا مَسَىْ اَعْطَاهُ سِتِّ
 مِائَةَ خِصَالٍ اَمَّا اُولٰٓئِهِمْ فَيُخْرَجُ مِنَ الْبَلِيْسِ وَجَنَّةٍ وَاَمَّا الثَّانِيَةُ فَيُعْطَى قَنْطَارًا فِي الْجَنَّةِ وَاَمَّا الثَّلَاثَةُ فَيُرَدُّجُ مِنَ الْحَوَارِ الْعَيْنِ وَاَمَّا
 الرَّابِعَةُ فَيَغْفِرُ لَهُ ذُنُوْبُهُ وَاَمَّا الْخَامِسَةُ فَيَكُوْنُ مَعَ اِبْرٰهِيْمَ فِي قَبْرِهِ وَاَمَّا السَّادِسَةُ فَيُحَضِّرُهُ اَنَا عَشْرَ مَلَكًا عِنْدَ مَوْتِهِ يُبَشِّرُوْنَ بِهِيَ
 وَيَزِيْرُوْنَ مِنْ قَبْرِهِ اِلَى الْمَوْقِفِ فَاِنْ اَصَابَهُ شَيْءٌ مِنْ اَمَّا دِيْلٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ قَالُوا لَا تَخَفْ اَنْتَ مِنَ الْاٰمِنِيْنَ ثُمَّ يُجَابِسُهُ اللّٰهُ حَسَابًا يَسِيْرًا
 ثُمَّ يُؤَمِّرُهُ اِلَى الْجَنَّةِ يَزِيْرُوْنَ اِلَى الْجَنَّةِ مِنْ مَوْقِفِهِ كَمَا يَزِيْرُ الْعَرُوسُ حَتَّى يَدْخُلُوْنَ الْجَنَّةَ بِاِذْنِ اللّٰهِ وَالنَّاسُ فِيْ شِدَّةِ الْحَسَابِ وَعَنْ
 ابْنِ هُرَيْرَةَ قَالَ سَمِعْتُ عَثْمَانَ بِنَ عَفَّانَ عَنْ مَقَالِيْدِ السَّمَوَاتِ وَالْاَرْضِ فَقَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سُبْحَانَ اللّٰهِ
 وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَلَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاَشَدُّ اَكْبَرُ مَقَالِيْدِ السَّمَوَاتِ وَالْاَرْضِ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ مِنْ كُنُوْزِ لَهْرِشٍ وَعَنْ ابْنِ عَمْرِو
 عَثْمَانَ سَأَلَ ابْنَ مَسْعُوْدٍ عَنِ التَّفْسِيْرِ اِلَى السَّمَوَاتِ وَالْاَرْضِ فَقَالَ لَهُ الْبَنِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَا سَأَلْتَنِيْ هُنَا اَعَدَّ تَفْسِيْرًا
 لِاِلٰهِ الْاَلٰهِ وَاللّٰهُ اَكْبَرُ وَسُبْحَانَ اللّٰهِ وَجَمْعُهُ اسْتَفْعَلَ لِحَوْلٍ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْاَوَّلِ وَالْاٰخِرِ وَالظَّاهِرِ وَالْبَاطِنِ بِيَدِهِ الْخَيْرُ
 يَجِيْ وَيُمِيْتُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ اَخْرَجَ الْبُخَارِيُّ وَمُسْلِمٌ عَنْ ابْنِ هُرَيْرَةَ عَنْ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ مَنْ اَقْتَنَى
 رُوْحِيْنَ مِنْ مَالِهِ فِي سَبِيْلِ اللّٰهِ دَعِيَ مِنْ اَبْوَابِ الْجَنَّةِ وَلِلْجَنَّةِ اَبْوَابٌ فَمَنْ كَانَ مِنْ اَهْلِ الصَّلٰوةِ دَعِيَ مِنْ بَابِ الصَّلٰوةِ وَمَنْ كَانَ
 مِنْ اَهْلِ الصِّيَامِ دَعِيَ مِنْ بَابِ الرِّيَآئِ وَمَنْ كَانَ مِنْ اَهْلِ الصَّدَقَةِ دَعِيَ مِنْ بَابِ الصَّدَقَةِ وَمَنْ كَانَ مِنْ اَهْلِ الْجِهَادِ دَعِيَ مِنْ
 بَابِ الْجِهَادِ وَقَالَ ابُو بَكْرٍ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَحَدٌ مِنْكُمْ يَدْعَى اَحَدًا مِنْكُمْ لِقَائِهِ قَالَتْ لَنْ يَمُرَّ بِكَ نَوْمٌ اَوْ حَيْرَانٌ اَوْ غَمٌّ اَوْ
 ذِكْرٌ يَفِيْرُ اَيْدِيْ قَوْمٍ اَوْ فِرْعَوْنَ كَمَا دَعِيَ جَدَّالُ بَرَاءِ حَضْرَتِ مُوسَى عَلَيْهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ فِي قَلْبِ اَوْ رَجَحْتَهُ وَغَرَبِيَّةِ اَعْلَانِ
 كَلِمَةَ اللّٰهِ وَالزَّكَاةِ حَمْدُ اللّٰهِ بِرَقْلٍ اَوْ فِرْعَوْنَ اَوْ رَدَدَتْ اَسْتَوْرَسَتْ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَمْتٌ مَرْحُوْمَةٌ رَاوَا فِيْهَا دَانَةُ خَيْرُ شَيْءٍ
 كَمَا خَدَايَ تَعَالَى فِي وَقْتِ هَرِيقِ مَبْرِيْ كَمَا رَا مَا خَدَّ مَوْسَى اَلْ فِرْعَوْنَ دَاعِيَةً جَدَّالُ بَرَاءِ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَعْلَانِ
 مِيْرَزِدَاوَانَ جَمَاعَةٌ بَهْرِيْنَ اَمْتٌ مِيْ شَهْدِ وَاِنْجِهْ دَرَايَاتٍ سَابِقَةٌ كَفَتْ شِدَّةَ الَّذِيْنَ يَخْلُقُوْنَ الْعَرَّاشَ وَمَنْ حَوَّلَهُ بِسْمِ اللّٰهِ يَجْعَلُ لَكَ
 وَبُوْسِيْقٌ نِيَامٌ وَيَسْتَفْعِرُوْنَ لِلَّذِيْنَ اَمَلُوْا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَّحْمَةً وَعِلْمًا . وَاِنْجِهْ بَعْدَ اِيْنِ قَصَّةِ كَفَّةِ يَسْتَوَاكَا
 لَتَقْفِرُ رَسُوْلَنَا وَالَّذِيْنَ اَمَلُوْا بِهِمْ بَرِيْنَ جَمَاعَةٌ شَرِيْفَةٌ مُنْطَبِقَةٌ بِاَزْفَقِرْ كُوَيْدِ جَمْعِيْ اَزْ سَبَاقِ مُؤْمِنِيْنَ اَزْ هَمَّا جَرِيْنَ اَوْلِيْنَ بِالْقَطْعِ
 شَدَّ كَهَيْسَ اَلْوَبِ جَدَّالُ كَفَارِيْ كَرْدُ وَنَصْرَتِ دِيْنِ بَرْدِ سَتِ اِيْشَانَ وَاَقَعَ شَدَّ لَيْسَ مَطْلُحِ اِيْنِ اَشَارَاتِ اِيْشَانَ اَزْ وَصَرَفِ

از سوره
 توبه

Marfat.com

از سوره فصلت

بعده توأم كان وجوبهم المجران المظنة قال الله تعالى ان الذين قالوا ربنا الله ثم استقاموا اتشدن عليهم الملائكة الا
تخافوا ولا يحزنن توأما وابتعدوا بالجنة التي كنتم توعدون ونحن اذ ليذكركم في الحقبوة الذباذبا والآخر قوما ولكم فيها ما تشبهون
انفسكم ولكم فيها ما تدعون من لآيين عفو من حليم ومن احسن قولا ممن دعا الى الله وعمل صالحا وقال
قال النبي من المسلمين في غير كويد عنى عنده اى تعالى ثواب جميع را که اقرار بتوحيد کردند بعد از ان استقامت نمودند بران بيان
سيفر يا بعد از ان اثبات بنمايد حسنت جماعه که از جمله مؤتمدين بدعوت الى الحق و عمل صالح متصف اند و ظاهر و باطن ایشان
انفيا و رب العزت است اين بگيه از کتاب الله معلوم شد باز اگر شخصی را عقل ميز شد از احوال و اوصاف اشخاص معينه که بتوليد
ثابت شده دخول آن اشخاص در نيکويه بلکه در قرآن مجيد بدون ميتوان فهميد بعد از ان احاديث مستفيضه و مشهوره
در مناقب همان اشخاص است ان فهميگر دو و در زمرة آمنين کان على يديهم من ربيم و شهيد شاهد همد منته داخل توأم
شد عن عمر بن الخطاب في قوله وقالوا قلنا في الكفة الآية قال قبل ان يشي النبي صلى الله عليه وسلم فقال ما يمنعكم من ان
تستوبوا و العرب فقالوا يا محمد ما نفقنا ما نقول ولا نسعه وان على قلوبنا علقا فداخذ ابو جهل ثوبا يماينه و بين النبي صلى الله عليه
وسلم فقال يا محمد فلو بنا في الكفة ما ندعونا اليه و في اذاننا و من بيننا و بينك حجاب فقال لهم النبي صلى الله عليه وسلم ادعواكم
الى فصلتين ان تشهدوا ان لا اله الا الله وحده لا شريك له و انى رسول الله فلما سمعوا شهادة ان لا اله الا الله و توأ
على اذ بارسم نفورا و قالوا اجعل الالهة الهاء واحد ان تد الشى عجائب و قال بعضهم امشوا و امشوا و امشوا و امشوا
يراد ما سمعنا بهذا في الامة الاثرية ان هذا الاختلاق و انزل عليه الذكر من بيننا و هبط جبريل فقال يا محمد ان الله يقربك لسلام
اليسع من عمه فولا ان على قلوبهم كفة ان يفهموه و في اذانهم و قرأ قل ليس سمعون قولك كيف و اذ اذ كرت ربك في القرآن
و حسده و توأ على اذ بارسم نفورا ان كان كما زعموا لم يغير و اذ لكنهم كاذبون سمعون ولا ينتفعون بذلك كراية له فلما كان
من العدا قبل منهم سمعون رجلا الى النبي صلى الله عليه وسلم فقالوا يا محمد اعرض علينا الاسلام فلما عرض عليهم الاسلام اهلوا من آخرهم
فتبسم النبي صلى الله عليه وسلم قال الحمد لله بالاس تزعمون ان على قلوبكم غلفا و قلوبكم في الكفة ما ندعوكم اليه و في اذانكم و قرأ
اشبهتم اليوم سمين فقالوا يا رسول الله كذبنا بالاس لو كان كذلك ما همتنا ابداء لكن الله لصادق و العباد الكاذبون عليه
و هو الغنى ونحن الفقراء اليه عن بله بكر الصديق في قوله ان الذين قالوا ربنا الله ثم استقاموا قال الاستقامة الا يشركوا بالاس
مشينا و عن ابى بكر الصديق انه قال ما تقولون في ما بين الآيتين ان الذين قالوا ربنا الله ثم استقاموا و الذين امنوا ولم
يلبسوا ايمانهم بظلم فقالوا الذين قالوا ربنا الله ثم عملوا بها و استقاموا على امره فلم يذنبوا و لم يلبسوا ايمانهم بظلم لم يذنبوا
لقد علمتموا على امر شديد الذين امنوا و لم يلبسوا ايمانهم بظلم يقول بشرک و الذين قالوا ربنا الله ثم استقاموا فلم يرجعوا الى
عبادة الاوثان و عن عمر بن الخطاب ان الذين قالوا ربنا الله ثم استقاموا قال استقاموا بطاعة الله لم يرجعوا الى عبادة الاوثان
عن عمر بن الخطاب قال لو اطلقت الاذان مع الخلافة لآذنت عن عمر بن الخطاب ان هذا القرآن كلام الله فنفوه على مواضع
ولا تبغوا فيه هو اكم عن ابن عباس في قوله امن بليق في التاريخ قال ابو جهل بن هشام ام من ياتي آيات يوم القيمة ابو بكر الصديق
عن بشير بن نعيم قال نزلت هذه الآية في ابى جهل و ثمار بن سيار فمن بليق في التاريخ ابو جهل ام من ياتي آيات يوم القيمة عمار و

راى في تاريخ رومان
ان جاء من
والصالحين
على طريق معاداة
روان اطلب

از سوره
شوری

عن عكرمة مشه من ابن عباس في قوله اعلموا انما نسئتم قال بنو الهبل بدر فاصفة وعن ابراهيم النخعي قال ذكر ان سهار فرجت يوم
 بدر فقيل اعلموا انهم قال الله تعالى فما اوتيتهم من شئ فمتاع الحياة الدنيا وما عند الله خير مما بقي للذين
املوا و على ربهم يتوكلون والذين يحتسبون كبر الاثم والفواحش واذ اما غضبوا هم يغفرون والذين
استجابوا لربهم و اقاموا الصلوة و امرهم شورى بينهم و مما رزقناهم ينفقون والذين اذا اصابهم البغي
 هم ينتصرون وجزاؤها سببته سببها فمن عفا و اصلم فاجرة على الله انه لا يحب الظالمين و
لمن يظلم بعد ظلمه فاولئك ما عليهم من سبيل انما السبيل على الذين يظلمون الناس و يفتنون
 في الارض بغير الحق و اولئك لهم عذاب اليم و لمن صبر و عفر ان ذلك لمن عزم الامور فغير
 عني منه درين آيات تعريف است بحال صحابه كرام خصوصا خلفای دومی الاحترام و این مسله از دقایق فهم قرآن است نخست
 این مقدمه را بخاطر تفسیر بیاید است که تعریف نهاد معین حاصل میشود بآنکه لفظ نص عام باشد متضمن او متضمنه و شخصی از میان
 افراد آن مفهوم مشهور باشد بوصف چند آنکه اول نظر سماع بان فرستد بعد از آن باید دانست که وصف املوا و علی ربهم
یتوکلون از او متنا مشهوره مهاجرین اولین است زیرا که در وقت غربت سلام ایشان از مالوفات قوم خود گذشته و از عشار خود
 بریدند محض برای ایمان بعد از آن بجزر کردند و ترک مکاسبی که هر یک برای خود آماده داشت نمودند و در مهاجرت مشاق
 تن در دادند بجزر و اعتقاد بر و عده الهی و بصفت توکل بر خیر رب العزت تبارک تعالی و وصف والذین یحتسبون کبارا
الاثم و الفواحش و اذا ما غضبوا هم یغفرون از او متنا صالحین مهتمین است از انصار و الذین اتبعوهم با حسان زیرا که معنی
 تهذیب آن است که قوه بهیمیة زیر علم عقل مطمئن شود و بغنی نکتند بحتسبون کبار الاثم و الفواحش اشاره بان است و قوه سبیه
 تحت فرمان عقل رام گردد و اذا ما غضبوا هم یغفرون رمز است بدان و کلمه والذین استجابوا لربهم تعریف است بصدیق
 اکبر زیرا که شهر او متنا او آن بود که دعوه الحق را اول مرتبه شنیده و بقوه تصدیق و کمال یقین تلقی نموده در اقامت صلوة
 پایه بلند پیدا کرد تا آنکه آنحضرت صلی علیه و سلم او را از میان صحابه با اصلوة برگزید و کلمه امرهم شوری نیز اشاره است
 بفاروق عظم زیرا که شهر او متنا او آن بود که در زمان نخست او جمیع امور بشورۀ علمای صحابه نافذ میشد و معظم اجماعی در
 اسلامیه همان است که اجماع و اتفاق بر آن بتدبیر فاروق عظم و بر رای او و قشود و کلمه فما رزقناهم یغفرون کنایه است
 بحال ذی النورین زیرا که شهر او صاف او در سلام کثرت اتفاق است فی سبیل الله و همین اتفاقات بشارات عظیمه فایز گشت و
 بدرجات عالیات ترقی یافت و کلمه والذین اذا اصابهم البغي هم ینتصرون منطبق است بر علی مرتضی زیرا که در ایام نخست او امری که
 و قشود وی بان متفرد بود قتال بغاۀ است و قوله تعالی و جزا سببته الی فاولئک ما علیهم من سبیل حاصل معنی آن تجویز انتقام است
 و تفضیل عفو و اصلاح و صفتی که حسن مجتبی مخصوص است بان و لسان نبوت در استخوان آن وصف از و باین کلمه نطق فرموده و لیه
سید و سیف علی بن ابی طالب عظیمترین من امین امر صلح است و رفع نزاع و لفظ صلح اللت یبکد بر وجه اتفاق مسلمین در ارتفاع
 تفرقه از میان ایشان و این اشاره است بخلافت مغویة بن ابی سفیان انما السبیل علی الذین یظلمون اشاره است بچنانان بنی امیه
 که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در باب ایشان فرموده انما سبیل علی ای مدعی غلبه من قریش و لمن صبر و عفر اشاره است بجمعی از علمای

اجبار که رئیس ایشان امام علی بن حسین السلقب برین العبادت رضی الله عنه وعن آباءه الکرام که ادراک آن زمان کردند و بر عبادت
 حدیث آنحضرت صلی الله علیه و سلم که از سب سیف بر خلیفه وقت نهی فرموده ساکت شدند و تن زدند با وجود کبریت آن فعال و ظهور
 و الله اعلم بقاین کتابه عن ابهریره ان رجلا شتم ابابکر و ابی صلی الله علیه و سلم جالس فجعل ابی صلی الله علیه و سلم یسبح و یتسبیح
 فلما اکرز رد علیه بعض قوله فغضب ابی صلی الله علیه و سلم و قام فلقحه ابوبکر فقال یا رسول الله کان لشیتمنی و انت جالس فلما رد علیه
 بعض قوله غضبت و مت قال انه کان معک ملک یرد عنک فلما ردت علیه بعض قوله وقع شیطان فلم اکن لا تعد مع شیطان ثم قال
 یا ابابکر ثلاث کبرتن منی ما من عبد ظلم بمظلمه فیغضب عنها شیئا الا اعزته الله بانصره و ما فتح رجل باب عطية یرید بها صلوة الا زادته الله
 بها کثرة و ما فتح رجل باب سب یرید بها کثرة الا زادته الله بها قلة عن قیلان بن لیس قال اتباع ابوبکر جاریة اعمیه من رجل قد
 کان اسما بها فحملت له فاراد ابوبکر ان یطأ فأتت علیه و اذرت انها حامل فرفع ذلك الی ابی صلی الله علیه و سلم فقال ابی صلی الله علیه و سلم انها خلقت
 فحفظ الله لها ان احدکم اذا شجع ذلک المشجع فلیس بالخیار علی الله فردا الی صاحبها الذی باعها قال الله تعالی قَاتِلُوا الْمُشْرِکِیْنَ
 بِکَ قَاتِلُوا مِنْهُمْ مَمْلُؤِیْنَ اَوْ مِنْ بَنَاتِ الَّذِیْنَ وَعَدَّ نَفْسَهُمْ فَاِنَّا عَلَیْهِمْ مُقْتَدِرُونَ قَاتِلُوا الَّذِیْنَ اَوْحُوا بِاللَّهِ اَوْحَیَ بِاللَّهِ
 اِنَّکَ عَلٰی صِرَاطٍ مُسْتَقِیْمٍ وَاِنَّهُ لَذِکْرٌ لَّکَ وَلِقَوْمِکَ وَسَوْفَ تَسْأَلُوْنَ یعنی اگر نقل کنیم ترا از دنیا بر رفتی علی
 قبل از انجام و عده فتح چراک پس بر آینه ما انتقام کشنده ایم از اصناف کفار و اگر بنمایم ترا آنچه و عده میدیم دور نیست پس آینه
 ما برایشان تو انایم پس چنگ محکم کن با آنچه وحی فرستادیم بسوی تو بر آینه بر راه رستی و بر آینه آن وحی فرستادن شرفست ترا
 و قوم ترا نزدیک است که ازان سوال کرده خواهند شد باگویم معنی چنین است و بر آینه قرآن چند است ترا و قوم ترا الی آخره باز
 فقیه گوید بنظر تردید کرده شد در آنکه خدا می نماید خود را پیش از انجام موعود از عالم دنیا بردارد و خود متصفستقام
 شود مضمون و عده است یا بحضور او نماید آنچه و عده میدهد و در هر دو صورت تشویش را بخاطر راه نباید داد زیرا که تو بر راه هستی
 آنچه میفرماید رست است و آنچه و عده میدهی بودنی است و در علم خدا ایتعالی تردید نیست پس مراد توزیع است که بعضی موعود
 بحضور آنحضرت صلی الله علیه و سلم بانجام رسد و بعضی آن بعد آنحضرت صلی الله علیه و سلم بظهور آید و از احادیث متواتره که نشک در آن
 راه نیست ثابت شد که آنحضرت صلی الله علیه و سلم از ابتدای بعثت تا آخر حیات و عده تم عم و در موعود و جهره میفرمود که خدا می تعالی
 دین خود را بر اهل مکه و مدینه غالب خواهد شد بذل ذلیل او عز عزیز چون این صورت در عهد مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم ظهور یافت
 لازم شد که بعد انتقال وحی صلی الله علیه و سلم بر رفیق اعلی بردست بعضی ذواب آن جناب واقع شود و وقوع آن متمم مراد وحی میشد
 از بعثت آنحضرت صلی الله علیه و سلم و این یکی از لوازم خستاقانه است حالاد فکر آن باید افتاد که آن معانی بردست که ام یکی
 ظاهر شد و اوست خلیفه خاص و معنی لَذِکْرٌ لَّکَ و لِقَوْمِکَ بر یک تاویل آن است که جماعه از قریش این شرف ظاهر و باطن در پی نهادند
 و بنیابت آنحضرت صلی الله علیه و سلم رؤسار عالم شوند و احراز فیضیت! علامه کلمه الله نمایند عن محمد بن عثمان الخزمی ان قریشا
 قات قیسوا کل رجل من اصحاب محمد رجلا یاخذہ فقیضوا لابی بکر طلحة بن عبید الله فاما ه و هو فی القوم فقال ابوبکر الی ما تدعون قال
 ادعوا الی عبادۃ اللات و العزی قال ابوبکر و ما اللات قال ربنا قال و ما العزی قال بنات الله فقال ابوبکر فقیضوا کل طلحة
 فلم یجبه قال طلحة لا صحابه ایشوا الرجل فسکت لقوم فقال طلحة تم یا ابابکر شهید ان لا ال الا الله و ان محمدا رسول الله فانزل الله

ایست حق
 سب از جبار
 از سوره انف

در بعضی
 کتب از ایشان
 در بعضی کتب
 از ایشان
 در بعضی کتب

وَمَنْ تَعَشَّرَ عَنْ كَرَامَتِهِمْ لَقَبِيضُ لَهُ شَهْمًا نَا الْآيَةَ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ سَعْدِ الْعَبْدِيِّ قَالَ قَرَأَ عَلِيٌّ بِنَ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ هَذِهِ الْآيَةَ فَأَمَّا نَزَلَتْ بِكَ فَأَمَّا مَنَّهُمْ مُتَقَرِّبُونَ قَالَ قَدْ ذَهَبَ بَنِيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَبَقِيَتْ نَفْسِي فِي عَدْوَةٍ عَنْ مَجَاهِدٍ فِي قَوْلِهِ وَإِنَّ لِكُرْكَكَ وَلِقَوْلِكَ قَالَ يُقَالُ
 بِرَمْسٍ بِرَأْسِ الرَّجُلِ يُقَالُ مِنْ الْعَرَبِ يُقَالُ مِنْ أُمَّيِّ الْقُرَيْشِ يُقَالُ مِنْ أُمَّيِّ الْقُرَيْشِ يُقَالُ مِنْ بَنِي مَاشِمٍ وَعَنْ عَلِيِّ بْنِ
 عَبَّاسٍ قَالَ لَأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُعْرِضُ نَفْسَهُ عَلَى الْقَبَائِلِ بِكَلِمَةٍ وَيُعِيدُهُمْ نَظِيرًا فَإِذَا قَالُوا مِنَ الْمَلِكِ بَعْدَكَ كَلِمَتٌ
 فَلَمْ يَجِبْ بِهَا شَيْءٌ لَأَنَّ لَمْ يُؤْمَرْ فِي ذَلِكَ بِشَيْءٍ حَتَّى نَزَلَتْ وَإِنَّ لِكُرْكَكَ وَلِقَوْلِكَ فَكَانَ بَعْدَ إِذَا سَأِلَ قَالَ لِقُرَيْشٍ فَلَا تُجِيبُوهُ حَتَّى يَبْلُغَهُ
 إِلَّا نَصَرَ عَلَى ذَلِكَ وَعَنْ عَدِيِّ بْنِ حَاتِمٍ قَالَ كُنْتُ قَاعًا عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ الْآنَ اللَّهُ عِلْمُ مَا فِي قَلْبِي
 مِنْ حَقِّي لِقَوْمِي فَشَرَفَنِي فِيهِمْ فَقَالَ وَإِنَّ لِكُرْكَكَ وَلِقَوْلِكَ وَسَوْفَ تَسْتَلُونَ فَعَمِلَ الذِّكْرُ وَشَرَفَ لِقَوْمِي فِي كِتَابِهِ ثُمَّ قَالَ وَأَنْزَلَ
 عَشْرَةَ كَلِمَاتٍ مِنَ الْقُرْآنِ وَخَفِضَ جَنَاحَكَ لِمَنْ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ يَعْنِي قَوْمِي فَأَمَّا بَشِيرٌ الَّذِي جَعَلَ الصَّيْدَ مِنْ قَوْمِي وَشَهِيدٌ مِنْ قَوْمِي
 وَالْآيَةُ تَرْتِيبًا مِنَ الْعَبَادَةِ وَبَطْنًا فَكَانَ خَيْرَ الْعَرَبِ قُرَيْشًا وَهِيَ الشَّجَرَةُ الْمُبَارَكَةُ الَّتِي قَالَ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ وَمَثَلُ كَلِمَةٍ طَيِّبَةٍ كَشَجَرَةٍ
 طَيِّبَةٍ يَعْنِي قُرَيْشًا أَصْلُهَا تَامِرٌ يَقُولُ أَصْلُهَا بَجْرَمٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ يَقُولُ اشْرَفَ الَّذِي شَرَفَهُمُ اللَّهُ بِالْإِسْلَامِ الَّذِي هَدَاهُمْ لَهُ
 وَجَلَّاهُمْ بِهِ ثُمَّ أَنْزَلَ فِيهِمْ سُورَةَ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ بَلَكَةً لِلْإِيْلَافِ وَقُرَيْشٍ إِلَى آخِرِهَا قَالَ عَدِيُّ بْنُ حَاتِمٍ أَرَأَيْتَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
 عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ذَكَرَ عِنْدَهُ قُرَيْشِينَ خَيْرَ قَطْءِ الْأَسْرَةِ حَتَّى يَسْتَبِينَ ذَلِكَ السُّورَةَ لِلنَّاسِ كَلِمَةٍ فِي وَجْهِهِ وَكَانَ كَثِيرًا مَا يَتْلُو هَذِهِ الْآيَةَ وَإِنَّ
 لِكُرْكَكَ وَلِقَوْلِكَ وَسَوْفَ تَسْتَلُونَ مِنَ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ بَكْرٍ الصَّيْدِيِّ عَنِ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
 قَالَ يَنْزِلُ اللَّهُ إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا لَيْلَةَ النِّصْفِ مِنْ شَعْبَانَ فَيَغْفِرُ لِكُلِّ شَيْءٍ إِلَّا رَجُلًا مُشْرِكًا وَفِي قَلْبِهِ شَجَارَةٌ مِنْ قَنَادَةَ عَنْ ابْنِ
 حَرْبٍ بِنِ ابْنِ الْأَسْوَدِ وَتَمَلَّى قَالَ رَفَعَ إِلَى عَمْرَأَةٍ وَوَلَدَتْ لِسِتَّةِ أَشْهُرٍ فَسَأَلَ عَنْهَا صَاحِبُ السُّنَنِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ عَلَى
 الْأَرْحَمِ عَلَيْهِمَا الْأَتْرَى أَنَّهُ يَقُولُ وَحَمَلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا وَقَالَ وَفِصَالُهُ فِي عَامَيْنِ وَكَانَ الْحَمْلُ بَيْنَ سِتَّةِ أَشْهُرٍ فَزَكَرَ كَمَا
 قَالَ ثُمَّ بَلَّغْنَا أَنَّهُمَا وُلِدَتْ آخِرَ لِسِتَّةِ أَشْهُرٍ وَعَنْ نَافِعِ بْنِ جُبَيْرِ بْنِ عَبَّاسٍ خُبْرَةَ قَالَ إِنِّي لَصَاحِبُ الْمَرْأَةِ الَّتِي آتَى بِهَا عَمْرٌ وَضَعَتْ
 لِسِتَّةِ أَشْهُرٍ فَانْمَرُ النَّاسُ ذَلِكَ فَقُلْتُ لِعَمْرٍ كَيْفَ تَنْظِمُ قَالَ كَيْفَ قُلْتُ أَقْرَأُ وَحَمَلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا وَالْوَالِدَاتُ يَرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ
 ثَوَلَيْنِ كَمَا يَلْبَسْنَ كَمِ الْحَوْلِ قَالَ سِتَّةَ تَلَّتْ كَمِ لِسِتَّةِ قَالَ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا قُلْتُ فَارَبْعَةٌ وَعِشْرُونَ شَهْرًا حَمْلَانِ كَمَا لَانَ وَيُؤَخَّرُ
 مِنَ الْحَمْلِ مَا شَاءَ وَيُقِيمُ قَالَ فَاسْتَرَا حِ عَمْرُ إِلَى قَوْلِي وَعَنْ ابْنِ عَبِيدَةَ سَوْنِي عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ قَالَ رَفَعَتْ امْرَأَةٌ إِلَى عَثْمَانَ
 وُلِدَتْ لِسِتَّةِ أَشْهُرٍ فَقَالَ عَثْمَانُ قَدْ رَفَعْتَ إِلَى امْرَأَةٍ مَا أَرَأَاكَ إِلَّا جَارَتِ بَشِيرٍ فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ إِذَا كَمَلْتَ الرِّضَاعَةَ كَانَ الْحَمْلُ
 سِتَّةَ أَشْهُرٍ وَقَرَأُ وَحَمَلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا فِدْرًا عَثْمَانُ عَنْهَا وَعَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ إِذَا وُلِدَتْ الْمَرْأَةُ لِسِتَّةِ أَشْهُرٍ
 كَفَّاهُ مِنَ الرِّضَاعِ أَحَدٌ وَعِشْرُونَ شَهْرًا وَإِذَا وُلِدَتْ لِسَبْعَةِ أَشْهُرٍ كَفَّاهُ مِنَ الرِّضَاعِ ثَلَاثَةٌ وَعِشْرُونَ شَهْرًا وَإِذَا وَضَعَتْ لِسِتَّةِ أَشْهُرٍ
 فَحَوْلَيْنِ كَمَا يَلْبَسَنَّ لِأَنَّ اللَّهَ يَقُولُ وَحَمَلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا وَعَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ أَنْزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ فِي ابْنِ بَكْرٍ الصَّيْدِيِّ حَتَّى إِذَا بَلَغَ
 الثَّلَاثَةَ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً قَالَ رَبِّي أَوْضَعْنِي الْآيَةَ فَاسْتَجَابَ اللَّهُ لَهُ فَاسْلَمَ وَالِدَاهُ جَمِيعًا وَإِخْوَانُهُ وَوَلَدَهُ كُلَّهُمْ وَنَزَلَتْ
 فِيهِ فَأَمَّا مَنْ كَهْمِي وَاتَّقَى إِلَى آخِرِ سُورَةٍ مِنْ مَجَاهِدٍ قَالَ دَعَا ابْنُ بَكْرٍ عَمْرُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا فَقَالَ لَهُ ابْنُ مَوْصِيكٍ بُوَصِيَّتِي أَنْ تَحْفَظَنِي مِنَ اللَّهِ
 فِي الْبَيْلِ حَتَّى لَا يَقْبَلَكَ بِالنَّهَارِ وَحَقًّا بِالنَّهَارِ لَا يَقْبَلُهُ إِلَّا بِلَيْلٍ أَنَّهُ لَيْسَ لِأَحَدٍ نَافِلَةٌ حَتَّى يُؤَدِّيَ الْغُرْفَةَ أَنَّهُ إِنَّمَا تَقَلَّتْ مَوَازِينُ مِنْ ثَقَلَتْ

ان سورة
انقاف

بلوازم خلافت خاصه و اضداد آن مذکور میشود و تلویح نموده می آید بآنکه این هر دو فریق در زمان مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم موجود بودند و هر چند عموم آیات شامل هر مؤمن و منافق است تعریض کرده شد بحال حاضرین فریقین
 قوله الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا وَقوله وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ دلالت میکند بر وجود هر دو طائفه قوله يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
 آمَنُوا إِنَّ مَثْوَاكُمْ لِنُصْرَتِنَا وَقوله وَنُصْرَتِنَا قومه در حق قومی دیدیم ظن قومی بهم رسید که تضرع و الله در ایشان تضرع
 بود و ثواب آن الله بَدَّلَ الَّذِينَ آمَنُوا آيَاتِهِ لِيُؤْتِيَ الْمُؤْمِنِينَ وَنُصْرَتِنَا قومه در مقابل قریش که آخر جنگ درین کتب
 سوره عجله گفته شد اَمَّنْ كَانَ عَلَىٰ غَيْبَتٍ مِّنْ رَبِّهِ مَعْلُومٌ گشت که مهاجرین و انصار حاضرین مرادند و مثل الْجَنَّةِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقِينَ
 ثواب ایشان است و نیز درین آیات اشاره واقع است بآنکه ضد خلافت ریشه که منافقین و فاسقین ایما شد آن است که فصل عسیم
 اِنَّ تَوَلَّيْتُمْ اَنْ تُفْسِدُوا فِي الْاَرْضِ وَتَقَطَعُوا اَرْحَامَكُمْ و بطریق مفهوم مخالف پی توان برد بآنکه خلافت ریشه آن است
 که مفضی شد باصلاح فی الارض و وصل ارحام و هر چیزی را در محل خود نگاه داشتن و هو المقصود عن ابی بکر صدیق
 عن رسول الله صلی الله علیه و سلم قال علیکم بلا اله الا الله و الاستغفار فاکثر و اهنما فان ابلیس قال اناس بالذنوب
 و اهلکون بلا اله الا الله و الاستغفار فلما رأیت ذلک اهلکم بالاهوار و هم بحسبون انهم مهتدون و عن یحیی بن طلحه بن
 عبید الله قال رأی عمر طلحه حزینا فقال له مالک قال لئن سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول انی لا علم کلّ لا یقول کما عبید
 عنه موتہ الا نفس الله عن کربیه و شرق لونه و اتی ما یسرّه و ما سنی ان أسأله عنها الا القدرة علیه حتی مات فقال عمر انی اعلیها
 قال لا تعلم کلمه ای عظیم من کلمه امیر بهائم لاله الله قال فی و الله و عن عثمان بن عفان قال قال رسول الله صلی الله علیه
 و سلم من مات و هو یعلم ان لا اله الا الله دخل الجنة و عن بريدة قال کنت جالساً عند عمر اذ سمع صاحباً فقال یا ربنا انظر
 ما هذا الصوت فظنم جباراً فقال جاریه من قریش بیاع أمها فقال عمر اذع المهاجرین و الانصار فلم یکت الالسا حتى استلما
 الدار و الحجر فحمد الله و سلطنه علیه قال اما بعد فهل تعلمون کان فیما جاز به محمد صلی الله علیه و سلم القطیعه قالوا لا قال فانها
 قد أصبحت بکم فاشیه ثم قرأ فهل عسیتم ان تولیتم ان تفسدوا فی الارض و تقطعوا ارحامکم ثم قال و ای طبیعه قطع من ابتیاع
 ام امریه فیکم و قد اذبح الله ککم قالوا فاشیح ما بدک فکتب فی الا فاق ان لا یتباع ام جرنانها طبیعه رحم و ان لا یتحل عن
 عروه قال فلما رسول الله صلی الله علیه و سلم یوماً انفلایت بدرون القرآن ام علی فلوباً اقفالها فقال شاب من اهل البین بل
 علیها اقفالها حتی یکون الله یفجها و یفرجها فقال النبی صلی الله علیه و سلم صدقت فما زال الشاب فی نفس عمر حتی قلی فاستعمل
 و عن سهل بن سعد قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انفلایت بدرون القرآن ام علی فلوباً اقفالها فقال شاب عند النبی
 الله علیه و سلم علی و الله علیها اقفالها حتی یکون الله هو الذی یفجها فلما قلی عمر سال عن لک الشاب لیس عمل فیقل قدما خدای تعالی
 در سوره فتح دلایل باهره بر فضل اهل حدیبه که خلفا از بنجامه اند ذکر میفرماید انزلنا السکینه الالبین و اذا نجله ان
 الذین یبایعونک الایه و از نجله قل یخلفین من الاعراب سستدعون الی قوم اولی بائین شدید الایه که لای
 میکند بر وجود و سلم بسوی جهاد در زمان مستقبل و ترتب اجر جمیل بر اهل آن داعی و عذاب الیم بر عصیان و آن معنی از و از هم
 خاصه است و این علامت مستحق لشکر است در حق خلفای ثلاثه اعظم الله لهم الاجور و این بحث مفصلاً در فصل سیوم محرر گشت و از نجله

محمد رسول الله والذين معه أشد على الكفار حجاً ^{بهم} الآية واين صفات مرضية از لوازم خلافت خاصه است واز ان جمله
می سراید کز این آیه ^{آخر} شتظاً الآية چون حالات مثل بر حالات ^{متمثل} له منطبق سازیم احوالی بر لوح خاطر منقش میشود که در خلفان
معانی ظاهر و هوید است عن عمر بن الخطاب قال كنت مع رسول الله صلى الله عليه وسلم في سفر فسالته عن شيء ثلاث مرات فلم يرد
علي فقلت لنفسه تكلمت بك يا ابن الخطاب فزرت رسول الله صلى الله عليه وسلم ثلاث مرات فلم يرد علي فقلت لعمر بن الخطاب
تقدست امام الناس وخشيت ان ينزل في القرآن فاشتب ان سمعت صارخا يصرخ بي فرجعت وانا اظن انه نزل في شيء فقال
البنی صلی اللہ علیہ وسلم لقد انزلت علی الیة سورة هی اجب الی من الدنیا ما ینبأنا فحنا لک فحنا لک فحنا لک فحنا لک فحنا لک فحنا لک
ما تقدم من قبله وانا نحن ابراهيم بن محمد بن المنتشر عن ابيه عن جده قال كانت بيعة النبي صلى الله عليه وسلم حين انزل عليه القرآن
بما يوعونك انما يبايعون الله الآية فكانت بيعة النبي صلى الله عليه وسلم التي بايع عليها الناس البيعة لله والاطاعة للحق و
كانت بيعة ابي بكر بايعوني ما اطعت الله فاذا عصيته فلا طاعة لي وكانت بيعة عمر بن الخطاب البيعة لله والاطاعة للحق و
بيعة عثمان البيعة لله والاطاعة للحق قوله اذ بي بايعت يد يد قال الحسن بن فارس في الروم وعن مجاهد في الآية قال اعراب
واكراد اجمع عن ابن جريج في قوله قل لا تخلفن من الاعداء سددعون الى قوم قال عمر بن الخطاب دعا اعراب المدينة بجهينة ومدينة
الذين كان النبي صلى الله عليه وسلم دعاهم الى فوجه الى مكة دعاهم عمر بن الخطاب الى فقال فارس قال فان يطيعوا اذا دعاهم عمر
تكن مؤتية لتخلفكم عن النبي صلى الله عليه وسلم ويؤتكم الله اجرا حسنا وان تتركوا اذا دعاهم عمر كما تؤتيم من قبل اذا دعاهم
البنی صلی اللہ علیہ وسلم یوعز بکم غدا با الیما عن ابن عباس سددعون الى قوم اذ بی بايعت يد يد قال فارس في الروم عن سلمة
بن الاكوع قال بينا نحن قائلون اذ نادى منادى رسول الله صلى الله عليه وسلم ايها الناس البيعة نزل روح القدس فترنا
الى رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو تحت شجرة فبايعناه فذلك قول الله تعالى لقد رضي الله عن المؤمنين اذ يبايعونك تحت
الشجرة فبايع عثمان احدى يديه على الاخرى فقال الناس هنيئا لابن عفان يطوف بالبيت ونحن ههنا فقال رسول الله صلى الله
عليه وسلم لو كنت كذا وكذا سنة ما طاف حتى اطوف عن نافع قال بلغ عمر بن الخطاب ان ناسا ياتون لشجرة التي يبيع تحتها فامرهم
فقطعت وعن جابر بن عبد الله قال كنا يوم الحديبية الفاء والرباعية فقال لنا رسول الله صلى الله عليه وسلم انتم خير اهل الارض
عن عروة قال لما نزل النبي صلى الله عليه وسلم الحديبية فرزعت قریش نزول عليهم فاجاب رسول الله صلى الله عليه وسلم ان يبعث
اليهم رجلا من اصحابه فدعا عمر بن الخطاب لبيعة ابيهم فقال يا رسول الله اني لا اظنك وليس بمكة احد من بني كعب يفضي الي ان يبعث
فارس بن عثمان بن عفان فان عشيرته بها وانه يبلغ لك ما اردت فدعا رسول الله صلى الله عليه وسلم عثمان فارسله الي قریش
وقال اخبرهم انما نأت فقال وانا جئنا عمارة وادعهم الى الاسلام وامره ان ياتي رجالا بمكة مؤمنين وشار مؤمنات فيدخل
عليهم ويشترهم بالفتح ويخبرهم ان الله مشتكا ان يطردونه بمكة حتى لا يستخفي فيها بالايمان فانطلق عثمان الى قریش فاجروهم
فارتبته المشركون ودعا رسول الله صلى الله عليه وسلم الى البيعة وناذى منادى رسول الله صلى الله عليه وسلم الان روح
القدس نزل على رسول الله صلى الله عليه وسلم فامرهم بالبيعة فاجروا على اسم الله فبايعوه فبايعوا رسول الله صلى الله
عليه وسلم وهو تحت شجرة فبايعوه على ان لا يفرقوا ابدا فرجعهم الله فاسلوا من كانوا ارتبوا من المسلمين ودعوا الى الموادة واصلم

سوال ۱۲ نزل حاج کردن

عنه من تاريخ تواتر واثور الوشيب والنبوت

وعن جابر قال كنا يوم الحديبية الفداء ربيع آية فيا لعناه وعمر أخذ بيده تحت الشجرة وهي شجرة وقال يا لعنا على ان لا نفرأ
 ولم يتبايعه على الموت وعن انس قال لما أمر رسول الله صلى الله عليه وسلم ببيعة الرضوان كان عثمان بن عفان رسول رسول الله صلى
 الله عليه وسلم الى اهل مكة فبايع النس قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اللهم ان عثمان في حاجتي الله وحاجتي رسول الله فاصبر
 يتبر على الاخرى فكانت يد رسول الله صلى الله عليه وسلم لثمان خيرا من ايديهم لانفسهم عن جابر وسلم عن أم مبشر عن النبي صلى
 الله عليه وسلم قال لا يدخل النار احد ممن بايع تحت الشجرة عن ابى امامة الباهلي قال لما نزلت لقد رضي الله عن المؤمنين اذ
 ساءلواكم تحت الشجرة قلت يا رسول الله انما من بايعك تحت الشجرة قال يا امامة انت متي وانا منك عن عكرمة وانا بنو نوحا
 قرظبا قال خبير حيث رجوا من صلح الحديبية عن مجاهد وهدمكم الله مغائرم كثيرة تاخذونها قال المغانم الكثيرة التي وعدوا ما اخذ
 حتى اليوم ففعل لكم ثم وقال فعملت لهم خبير عن ابن عباس وهدمكم الله مغائرم كثيرة تاخذونها ففعل لكم ثم يعني الفتح وعن ابن
 عباس وهدمكم الله مغائرم كثيرة تاخذونها ففعل لكم ثم يعني خبير وكلف ايدي الناس عنكم يعني اهل مكة ان يستحلوا حرم الله او يستحل
 بكم وانتم حرم ويتكلمون آية للمؤمنين قال سنة لمن بعدكم عن مردان ولسور بن مخزوم قال لا انصرف رسول الله صلى الله عليه
 وسلم عام الحديبية فنزلت عليه سورة لفتح فيما بين مكة والمدية فاعطاه الله فيها خبير وهدمكم الله مغائرم كثيرة تاخذونها ففعل
 لكم ثم خبير فهدمكم الله صلى الله عليه وسلم في ذي الحجة فاقام بها حتى سار الى خيبر في الحرم فنزل رسول الله صلى الله عليه وسلم
 بالرجع وايدى بين غطفان وخبير فتخوف ان يهدم غطفان فبات به حتى اصبح فعدا عليهم وعن قتادة ففعل لكم ثم قال هي خبير
 وكلف ايدي الناس عنكم قال عن بنينهم ومن عياهم بالمدية حين ساروا من المدينة الى خيبر وعن عطية ففعل لكم ثم قال
 فتح خبير وعن ابن جريح في قوله وكلف ايدي الناس عنكم قال جميع الخلفان سعد وغطفان عليهم عينية بن حصن معه لك بن عوف بن
 ابوالنضر واهل خيبر على يرمونه فالتقى الله في قلوبهم الرعب فانهزموا ولم يلقوا النبي صلى الله عليه وسلم في قوله ولولا انكم الذين
 كفروا الله وغطفان لولا انهم حتى لا تجد لينة الله تبديلا يقول سنة الله في الذين خلوا من قبل ان لا يقتلوا صدقيا الا
 اخذ الله نفسيه اذ رعبه فانهزم ولم يسمع به عدوا الا انهزموا واستسلموا وعن ابن عباس واخرى لم تقدر وا عليها قال في الفتح التي
 تفتح الى اليوم عن ابى الاسود الدبلي ان الزبير بن العوام لما قدم البصرة دخل بيت المال فاذا هو بصغراء وببصيرة فقال يقول الله
 وهدمكم الله مغائرم كثيرة تاخذونها ففعل لكم ثم واخرى لم تقدر وا عليها قد احاط الله بها فقال بها لنا عن علي وابن عباس قال
 في قوله تعالى وهدمكم الله مغائرم كثيرة فتوح من لدن خبير تلونها وتغنمون ما فيها ففعل لكم ثم من ذلك خبير وكلف ايدي الناس عنكم
 عنكم لصلح يوم الحديبية ولتكون آية للمؤمنين شاهدا على بالعداء وديلا على استجازة واخرى لم تقدر وا عليها على علم وقتها انفسها عليكم
 فارس الروم قد احاط الله بها ففعل لكم وعن عبد الرحمن بن ابى ليلى واخرى لم تقدر وا عليها قال فارس الروم وعن عطية
 واخرى لم تقدر وا عليها قال فتح فارس عن سهل بن حنيف انه قال يوم صفين اهتموا انفسكم فلقد رأيتنا يوم الحديبية يعني صلح
 الذي كان بين النبي صلى الله عليه وسلم وبين المشركين ولونزي قتالا لقاتلنا فجار عمر الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال يا
 رسول الله اننا على محنت وهم على الباطل قال بل قال اليس قتلنا في الجنة وقتلناهم في النار قال بل قال ففعل لكم ثم يعني
 ديننا وترجع ولما يحكم الله بيننا وبينهم فقال يا ابن الخطاب اني رسول الله ولكن يفتن الله اعداء فرجع مستغظا فلم يصبر حتى جابا بكر

له
 بنو السنين
 يوم فتح مكة
 في التي دفن يوم
 الحديبية تحت
 شجرة
 رسول الله صلى
 الله عليه وسلم
 الذي كان
 في مكة
 في يوم
 الفتح
 عن ابن
 عباس
 في قوله
 وكلف
 ايدي
 الناس
 عنكم
 في قوله
 ولولا
 انكم
 الذين
 كفروا
 الله
 وغطفان
 لولا
 انهم
 حتى
 لا
 تجد
 لينة
 الله
 تبديلا
 يقول
 سنة
 الله
 في
 الذين
 خلوا
 من
 قبل
 ان
 لا
 يقتلوا
 صدقيا
 الا
 اخذ
 الله
 نفسيه
 اذ
 رعبه
 فانهزم
 ولم
 يسمع
 به
 عدوا
 الا
 انهزموا
 واستسلموا
 وعن
 ابن
 عباس
 واخرى
 لم
 تقدر
 وا
 عليها
 قال
 في
 الفتح
 التي
 تفتح
 الى
 اليوم
 عن
 ابى
 الاسود
 الدبلي
 ان
 الزبير
 بن
 العوام
 لما
 قدم
 البصرة
 دخل
 بيت
 المال
 فاذا
 هو
 بصغراء
 وببصيرة
 فقال
 يقول
 الله
 وهدمكم
 الله
 مغائرم
 كثيرة
 تاخذونها
 ففعل
 لكم
 ثم
 واخرى
 لم
 تقدر
 وا
 عليها
 قد
 احاط
 الله
 بها
 فقال
 بها
 لنا
 عن
 علي
 وابن
 عباس
 قال
 في
 قوله
 تعالى
 وهدمكم
 الله
 مغائرم
 كثيرة
 فتوح
 من
 لدن
 خبير
 تلونها
 وتغنمون
 ما
 فيها
 ففعل
 لكم
 ثم
 من
 ذلك
 خبير
 وكلف
 ايدي
 الناس
 عنكم
 عنكم
 لصلح
 يوم
 الحديبية
 ولتكون
 آية
 للمؤمنين
 شاهدا
 على
 بالعداء
 وديلا
 على
 استجازة
 واخرى
 لم
 تقدر
 وا
 عليها
 على
 علم
 وقتها
 انفسها
 عليكم
 فارس
 الروم
 قد
 احاط
 الله
 بها
 ففعل
 لكم
 وعن
 عبد
 الرحمن
 بن
 ابى
 ليلى
 واخرى
 لم
 تقدر
 وا
 عليها
 قال
 فارس
 الروم
 وعن
 عطية
 واخرى
 لم
 تقدر
 وا
 عليها
 قال
 فتح
 فارس
 عن
 سهل
 بن
 حنيف
 انه
 قال
 يوم
 صفين
 اهتموا
 انفسكم
 فلقد
 رأيتنا
 يوم
 الحديبية
 يعني
 صلح
 الذي
 كان
 بين
 النبي
 صلى
 الله
 عليه
 وسلم
 وبين
 المشركين
 ولونزي
 قتالا
 لقاتلنا
 فجار
 عمر
 الى
 رسول
 الله
 صلى
 الله
 عليه
 وسلم
 فقال
 يا
 رسول
 الله
 اننا
 على
 محنت
 وهم
 على
 الباطل
 قال
 بل
 قال
 اليس
 قتلنا
 في
 الجنة
 وقتلناهم
 في
 النار
 قال
 بل
 قال
 ففعل
 لكم
 ثم
 يعني
 ديننا
 وترجع
 ولما
 يحكم
 الله
 بيننا
 وبينهم
 فقال
 يا
 ابن
 الخطاب
 اني
 رسول
 الله
 ولكن
 يفتن
 الله
 اعداء
 فرجع
 مستغظا
 فلم
 يصبر
 حتى
 جابا
 بكر

عليه وسلم بعد هذه الآية حتى يستفهم عن لبي بكر الصديق قال لما نزلت هذه الآية يا ايها الذين امنوا لا ترفعوا اصواتكم فوق صوت النبي قلت يا رسول الله والله لا اكله الا كاهي السير عن ابي هريرة قال لما نزلت ان الذين كفى صوتهم عند رسول الله قال ابو بكر والذي انزل عليك الكتاب يا رسول الله لا اكله الا كاهي السير حتى اتى الله عن عطاء الخراساني قال قدمت المدينة فلقيت رجلاً من الانصار قلت حديثي ثابت بن قيس بن شماس قال ثم معي فانطلقت معه حتى دخلنا على امرأة فقال الرجل هذه ابنة ثابت بن قيس بن شماس فسلبها عما بدا لك فقلت حديثي قالت سمعت ابي يقول لما انزل الله على رسول الله صلى الله عليه وسلم يا ايها الذين امنوا لا ترفعوا اصواتكم فوق صوت النبي الآية دخل بيته واطلق عليه باباً وطفق يبكي فافتقده رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال ما شان ثابت فقالوا يا رسول الله ما ندرى ما شان غير انه اطلق باب بيته فمويك فيه فارسل رسول الله صلى الله عليه وسلم اليه فسا له ما شانك قال يا رسول الله انزل الله عليك هذه الآية وانا شديد لصوت فاخاف ان اكون قد حبطت على فقال لست منهم بل لعيشن بنجر وتموت بخير قالت ثم انزل الله على نبيه ان الله لا يحب كل مختال فخور فاغلق عليه باباً وطفق يبكي فيه فافتقده رسول الله صلى الله عليه وسلم وقال ما شان ثابت قالوا يا رسول الله ما ندرى ما شان غير انه اطلق عليه باب بيته وطفق يبكي فيه فارسل رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال ما شانك فقال يا رسول الله ان الله لا يحب كل مختال فخور والله اني لا أحب المجالد ارجب ان اسود قومي قال لست منهم بل لعيشن حميدا وقتل شهيدا ويحك الله الجنة بسلام قالت فلما كان يوم اليمامة خرج مع خالد بن الوليد الى سيلة الكذاب فلما اتى اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم فاكشفوا فقال ثابت سالم سولي ابي خذ ليفة ما هكذا اتنا نقاتل مع رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم حفر كل واحد منها لنفسه حفرة وحمل عليهم القوم فبتا حتى قتلوا وكانت على ثابت يومية درع له نيفة فمرب رجل من المسلمين فاخذ ما بيننا رجل من المسلمين نام اذا ما ثابت بن قيس منابه فقال اني اقد بوسية اياك ان تقول هذا علم قضيت اني لما قتلت مس مربى رجل من المسلمين فاخذ درع ومنزله في اقصى لعكره وعند خياه فرس لست في طوله وقد كفا على الدرع برمة وجعل فوق البرمة رخلان فأت خالد بن الوليد فمره ان يبعث الى درع فياخذها واذا قدمت الى خليفة رسول الله صلى الله عليه وسلم فاخبره ان علي من الدين كذا وكذا ولس من الدين كذا وكذا وفلان من عبيتي و فلان فاياك ان تقول هذا علم قضيت فأت الرجل خالد بن الوليد فاخبره فبعث الى الدرع فنظر الى خيار في اقصى العسكر فاذا عنده رسل يستن في طوله فنظر في الجبار فاذا ليس فيه احد فدخلوا فرموا الرجل فاذا تحته برمة ثم رموا البرة فاذا الدرع تحتهما فالوا به خالد بن الوليد فلما قدموا المدينة حدث الرجل ابا بكر بربواه فاجاز وصيته بعد موته فلم تعلم احد من المسلمين مجوز وصيته بعد موته غير ثابت بن قيس بن شماس عن مجاهد قال كتب الى عمر بن الخطاب عن رجل لا يشتهي المعصية ولا يعمل بها افضل ام رجل لا يشتهي المعصية ولا يعمل بها كتبت عمر بن الخطاب عن رجل لا يعملون بها اذ نكبت الذين استحق الله قلوبهم للتقوى لهم مغفرة واجر عظيم وعن عمر بن الخطاب قال من تعرض للتهمة فلا يلوم من اسار به لظن ومن كتم سره كان الخيار اليه ومن افشاء كان الخيار عليه وضع امر خيك على حسبه حتى ياتيك منه ما يظنك لا تظن بجله حيث من خيك سور وانت تجد لها في الخير محملاً واكثر في الكتاب الاخوان فانهم جنة عند الرقاب وعنده عند البلاء واخرج الاخوان على قدر التقوى وشاؤ في امرك الذين يخافون الله عن عبد الرحمن بن عوف انه حرص مع عمر بن الخطاب

عنه
انزلت
من
الله
على
رسوله
صلى
الله
عليه
وسلم
ان
الذين
كفروا
بما
اتوا
بالحق
من
الله
فانزلنا
عليهم
اللعنات
التي
لا
يغني
عنهم
شيئا
من
الذين
كفروا
بما
اتوا
بالحق
من
الله
فانزلنا
عليهم
اللعنات
التي
لا
يغني
عنهم
شيئا

ما قلته قال فاجبرني عن الخبايا وقرأ قال هي اسحاب و لولا اني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ما قلته قال فاجبرني
 عن الخبايا يسرا قال هي السفن و لولا اني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ما قلته قال فاجبرني عن المقيمات امر
 قال بين الملكة و لولا اني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ما قلته قال فاجبرني عن المقيمات امر
 ماية اخرى و تعلم على قتيب كتيب الی ابو موسی الاشعري اشبع الناس من مجالسته فلم يزلوا كذلك حتى ابي ابا موسى
 تخلف ربالايمان المنقط ما يجد في نفسه ما كان يجد شيئا فكتبت في ذلك الی عمر فكتب عمر ما اخاله الا قد صد علي بينه وبين مجالسته
 و عن الحسن بن صالح الصنع التميمي عمر بن الخطاب عن الذاريات ذر ذرا و عن المرسلا عن ابي عرقا قال قال عمر الكشي راسك فاذا
 به صفر تان فقال و اشيد لو وجدتك مملوقا لضربت عنقك فكتبت الی ابو موسی الاشعري حتى ان لا يكلمه مسلم ولا يجالس من احب
 ان عمر بن الخطاب قرأ ان عذاب يك كواقع فربا لها ربوة عيدها عشرين يوما و من مالک بن مغن قال قرأ عمر و الطور و كتاب سطور
 في رقي تنسور قال قسم الی قوله ان عذاب يك كواقع فبكت ثم بكى حتى عيده من وجه ذلك عن عمر بن الخطاب قال اضروا هذا
 الراي على الدين فانما كان الراي من رسول الله صلى الله عليه وسلم مصيبا لان السدان يريه و انما هو شئنا تكلف و ظن ان الظن
 لا يعنى من الحق شيئا عن سيرة قال صلب بنا عمر بن الخطاب القوم فقرأ في الركعة الاولي بسورة يوسف ثم قرأ في الثانية البقرة
 فسجد ثم قام فقرأ اذا زلزلت ثم ركع عن اميريرة قال انزل الله على نبيه بكه قبل يوم البدر سيهزم الجمع و يكون الدبر قال عمر
 بن الخطاب قلت يا رسول الله اجمع يهزم فلما كان يوم بدر و انهمت قریش فنظر الی رسول الله صلى الله عليه وسلم في
 اثارهم مضلينا بالسيف و هو يقول سيهزم الجمع و يكون الدبر فلما كان يوم بدر فانزل الله فيهم حتى اذا اخذنا منهم فيهم بالعدا
 الآيات و انزل الله الم تر الی الذين بركوا نعمته اللذ كفا الآيات و ما هم رسول الله صلى الله عليه وسلم فوسعتهم الرمية و ملات
 اعينهم و افواهم حتى ان الرجل ليقتل و هو يقضي عينه و فاه فانزل الله و امرت اذ رميت و لكن الشدوي و عن عكرمة قال
 لما نزلت سيهزم الجمع و يكون الدبر قال عمر جعلت اقول امي جمع يهزم فلما كان يوم بدر رايت النبي صلى الله عليه وسلم شيب
 في البرع و هو يقول سيهزم الجمع و يكون الدبر فغضت اذ و يكها يومئذ عن ابن شاذب في قوله و لمن خاف مقام ربه جنتان
 قال نزلت في ابي بكر الصديق و عن عطاران ابا بكر الصديق ذكر ذات يوم و فكرت في لقيمة و الموازين و الجنة و النار و صغوب
 الملكة و طي اسوات و نسف الجبال و تكو الشمس و اثار الكواكب فقال و دوت اني كنت خفي من نوره الخضر تأتي على بهيمة فتا
 و اني لم اخلق فنزلت هذه الآيات و لمن خاف مقام ربه جنتان من الحسن قال كان شابا على عهد عمر بن الخطاب بلازم المسجد و العباد و
 فتوشقه جارية فأتته في خلوة فحكمته فحدث نفسه بذلك فشتق شهقة فغشي عليه فجاره فعمله الی بيته فلما افاق قال يا عم انطلق
 الی عمر فاقبره مني السلام و قل له ما جزاء من خاف مقام ربه فانطلق عمر فاجر عمر و قد شتهى الفضة شهقة اخرى مات منها
 فوقف عليه عمر فقال لك جنتان لك جنتان عن عمر بن الخطاب قال جازنا من اليهود الی رسول الله صلى الله عليه وسلم فقالوا
 يا محمدا في الجنة فاكهة قال نعم فيها فاكهة و نخل و زمان قالوا فياكلون كما ياكلون في الدنيا قال نعم و اضعافه قالوا فيقولون
 الخواجم قال لا و لكنهم يعرقون و يرسون و يذهب الشداني بطونهم من اذى خدای تعالی در سورة و اقمه مكلفين را قسم يساز
 سابقين مقرين و اصحاب اليمين و اصحاب الشمال باصحاب الشمال شامل دو فريق است كفار و فاسقين اينجا ذكر كفار می نماید و ذكر فاسق

از بود و بعضی عهد
 تنس ملام ز بود
 طال و انچه بود
 بعضی قرأت که سرد
 از دل برود و انچه
 در قدر بود مانی
 بچون استاز نیا
 یعنی با بری کرده
 شد ۱۱

از سوره
 طور
 از سوره
 انعام
 از سوره
 مکه

بنتی از بود

از سوره
 احقن

از سوره
 واقعه

ائمة بالسياسة ورسوله وانفقوا بما جعلكم مستخلفين فيه فقلت شهيدان لا اله الا الله وان محمد رسول الله فخرج القوم مستبشرين فكبروا
 عن ما هم في قوله لا يستوي بينكم من الفقه من قبل الفتح يقول من سلم وقائل اولئك اعظم درجة من الذين انفقوا من بعد يعني سلوا
 يقول ليس من باجر كن لم يهاجر وكأدعد الله الحسني وعن قتادة في قوله لا يستوي منكم من الفقه من قبل الفتح الآية قال كان
 قتالان واحد بافضل من الآخر وكانت نقتان احدهما افضل من الاخرى كانت النفقة والقتال قبل الفتح فتح مكة افضل من النفقة
 والقتال بعد ذلك وكلاهما الحسن قال الجته وعن زيد بن اسلم قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انما اريدكم من ههنا و اشار الى اليمن
 تحفرون اعمالكم عندنا هم قالوا نحن خير ام هم قال بل انتم لو ان احدكم الفق مثل احد ذهابا ما اذركم احدكم ولا تصيفه
 وقصت هذه الآية بيننا وبين الناس لا يستوي منكم من الفقه من قبل الفتح وقائل اولئك اعظم درجة من الذين انفقوا بعد
 وقاتلوا عن زيد بن اسلم عن عطاء بن يسار عن ابي سعيد الخدري قال خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم عام الحديبية حتى
 اذا كان بطنان قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لو شئتم ان ياتي قوم تحفرون اعمالكم مع اعمالهم قلنا يا رسول الله اقرش قال لا
 ولكن هم اهل اليمن هم ارق افيدة والين قلوبا قلنا ايم خير منا يا رسول الله قال لو كان لاحدكم جبل من ذهب فانفقه ما اذرك
 احدكم ولا تصيفه الا ان هذا فصل بيننا وبين الناس لا يستوي منكم من الفقه من قبل الفتح الآية وقد سفاقت الاحبار في
 تفضيل القدامى من اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم على من بعدهم فعن انس قال كان بين خالد بن الوليد وبين عبد الرحمن بن عوف كلام
 فقال خالد لعبد الرحمن بن عوف تشتطيلون علينا بايام سبتمونا بها فبلغ النبي صلى الله عليه وسلم فقال دعوا لي اصحابي فوالذي نفسي
 بيده لو انفقتم مثل احد او مثل الجبال ذهب ما بلغت اعمالهم وعن يوسف بن عبد السلام قال سئل رسول الله صلى الله عليه وسلم
 انهم خير ام من بعدنا فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم لو انفق احدكم اذ ذهابا ما بلغ احدكم ولا تصيفه وعن ابي سعيد
 قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تشبوا اصحابي فوالذي نفسي بيده لو ان احدكم الفق مثل احد ذهابا ما اذركم احدكم ولا تصيفه
 وعن ابن عمر قال لا تشبوا اصحابي صلى الله عليه وسلم فلمقام احدكم ساعة خير من عمل احدكم عمره عن ابن مسعود قال ما كان بين اسلانا
 وبين ان ماتنا الله بهذا الآية اكثر بان للذين امنوا ان تتخشع قلوبهم لذكر الله لا اراهم يسين وعن ابن مسعود قال
 لما نزلت الم يان للذين امنوا ان تتخشع قلوبهم لذكر الله الآية اقبل بعضنا على بعض اى شئى احدثنا اى شئى صنعنا عن ابن عباس
 قال ان الله سبطا قلوب المهاجرين فعابهم على راس ثلثة عشر سنة من نزول القرآن فقال الم يان للذين امنوا الآية عن الاعشى
 قال لما قدم اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم المدينة فاصابوا من لين لعيش ما سابوا بعد ما كان بهم من الجهد فكانهم فتردا عن بعض
 ما كانوا عليه فتوبوا فنزلت الم يان الآية عن الجهد الدرداء قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من قر برية من الارض الى الارض
 محانة انفقته على نفسه ومنه كتب عند الله صدقا فاذا مات قبضه الله شهيدا وتلاهذه الآية والذين امنوا يا لله ورسله
 اولئك هم الصديقون كما والشهداء عندهم ثم قال هذه فيهم ثم قال والقرارون بهنهم من ارض الى ارض يوم
 القيمة مع عيسى بن مريم في درجة في الجنة وعن البراء بن عازب سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول مؤمنوا مني شهداء
 ثم تلا النبي صلى الله عليه وسلم والذين امنوا بالله ورسوله ولكم هم الصديقون والشهداء عندهم وعن ابن مسعود قال ان الرمل ليموت على فرسه
 وبشهادته ثم تلا الذين امنوا بالله ورسوله اولئك هم الصديقون والشهداء عندهم وعن ابي هريرة قال انما الشهيد الذي لومات

Marfat.com

علی فرشته دخل الجنة یعنی الذی یحیئ علی فرشته ولا ذنب له وعن مجاهد قال کل مؤمن صدیق وشهید ثم تلاوا الذین آمنوا بالاسلام
 در سید او لیک هم الصدیقون والشهداء عند ربهم وعن عمر بن میمون قال کل مؤمن صدیق وشهید ثم قرأ الذین آمنوا بالاسلام
 در سید او لیک هم الصدیقون والشهداء عند ربهم وعن ابن عباس والذین آمنوا بالاسلام در سید او لیک هم الصدیقون قال بنده مفصولة
 والشهداء عند ربهم لهم اجرهم ونورهم وعن الضحاک فی قوله والذین آمنوا بالاسلام در سید او لیک هم الصدیقون قال بنده مفصولة
 صدیقین ثم قال والشهداء عند ربهم لهم اجرهم ونورهم عن الحسن الآیة قال انه یقضي بالشیء فی السمار وهو کل یوم فی شان ثم
 یضرب لها اجلا فیحسبها الی اجلها فاذا اجاز اجلها ارسها فلیس له مرد و یقیر انه کان فی یوم کذا من شهر کذا من سنة کذا فی بلد کذا
 من مصیبة فی القبط اذ الرزق المصیبة فی الخاصة والعامة حتى ان الرجل یاخذ العصاة متعظ بها وقد کان لها کارها ثم یعینها
 حتی یستطیع ترکها عن ابی بربیر قال لقی امرأة عمر بن الخطاب یقال لها خولة وهی یسیر مع الناس فاستوقفته فوقف لها ودنا منها
 وانضی الیهار شه و وضع یدیه علی منکبها فحقت حاجتها وانضت فقال له رجل یا امیر المؤمنین حبست رجال قریش علی بنده العجوز
 قال ویحک و تدیری من بنده قال لا قال امرأة سمع السد شکوانا من فوق سبع سموات فهذه خولة بنت ثعلبة والله لو لم تنصرف
 حتی الی اللیل ما انضت حتى نفضت حاجتها عن ثمامة بنت جبریر قالت بینما عمر بن الخطاب یسیر علی حماره لقیته امرأة فقالت قف یا عمر
 فوقف فاعلمت له القول فقال رجل یا امیر المؤمنین یا رأیت کما یوم قال و ما تمنعنی ان استمع الیهما وهی التي استمع الله لهما وانزل
 فیها ما انزل قد سمع الله قول اتی بحجاء لک فی نفسی عما عن مقاتل بن حیان قال انزلت هذه الآیة یوم جمعة در رسول الله صلی الله علیه
 وسلم یومئذ فی الصفة وفي مکان ضیق وكان یکره بل بدر من المهاجرین والانصار فجاؤا ناس من اهل بدر وقد سبق الی الجلس فجمعهم
 فقاموا حیال رسول الله صلی الله علیه وسلم فقالوا السلام علیک ایها النبی ورحمة الله لقادیر کاهة فرد النبی صلی الله علیه وسلم ثم سلموا
 علی القوم بعد ذلك فردوا علیهم فقاموا علی ارجلهم یتظرون ان یوسع لهم فوفی النبی صلی الله علیه وسلم ما یکلمهم علی الیقام فلم یفرح لهم فمش
 ذلك علیه فقال من المهاجرین والانصار من غیر بل بدریم یا فلان انت یا فلان فلم یزل یتیمهم بعد والنفر الذین هم قیام من اهل بدر فمش ذلك علیه فزلت هذه
 الآیة یا ایها الذین آمنوا اذا قبلکم تقاضوا فی انفسکم الله الایة عبد الله بن شوذب قال جعل ولد ابی عبیدة بن الجراح یتصدی
 لابن عبیدة یوم بدر وجعل ابو عبیدة یحسد عندها کثر تصداه ابو عبیدة فزلت لا یحسد قوما یؤمنون باللیة عن ابن جریر قال
 حدثت ان ابا قحافة سب النبی صلی الله علیه وسلم فسله ابو بکر صلی الله علیه وسلم ففکر فذکر ذلك للنبی صلی الله علیه وسلم قال انعت یا ابا بکر
 فقال والله لو کان شیف قریبا منی لضربه فزلت لا یحسد قوما الآیة قال الله تعالی فی سورة احشرتا آقاء الله علی رسولیه من
 اهل القری قلیله ولیرسول ولیدی القرینی والیتامی والاکسلیکن و ابن السبیل خدامی تعالی در نص قرآن
 چیزی را که بفرستد از اهل قریش یعنی بغیر ایجاب خیل در کاب بدون مباشرت قال معین میگرددند برای مصار مذکوره که خدا
 در رسول و ذوق رات رسول و یتامی و مساکین و ابن سبیل پسند بعد از ان میفرماید للفقراء یعنی آن خه برای فقرای مهاجرین است و برای
 انصار و برای تالغان ایشان باحسان که بوصف نصیحت و خیر خواهی و دعای خیر برای پیشینان متصف اند چون فی برای جامع غیر محصورین
 مقرر شد ملک یمن کسے نباشد بلکه هر کسے را قدر ما یحتاج او باید داد و معنی خلیفه نیست الا آنکه تصد کند در بیت المال مسلمین و نفقت
 سنت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بنیابت او علیه الصلوة والسلام پس خلیفه متصرف در خه باشد و آن ملک آنحضرت صلی الله علیه وسلم نبود و اما

از سوره مجاوله

از سوره احزاب

Marfat.com

بحث میراث دان جاری شد و نیز آنحضرت صلی الله علیه وسلم شخصی خاص را از اقارب خود سبه او نتواند کرد و هو المقصود عن عمر بن الخطاب
 قال كانت اموال بنی النضیر ما افار الله علی رسولہ ما لم یوجب المسلمون علیہ من خیل و لارکاب و کانت لرسول الله صلی الله
 علیه وسلم خاصه و کان یمنون علی اهل منها نفقه سنه ثم یجعل البقیة فی السیاح و الکراع عده فی سبیل الله عن مالک بن اوس الحدادی
 قال قرأ عمر بن الخطاب ما قصده الفقراء و المساکین حتی بلغ علیهم علیکم قال انه یوم لا یخرج قرأوا علیهم انما فیتم من شیء فان فی حجه الایة ثم قال و هو لولا
 ثم قرأ ما افار الله علی رسولہ من اهل القری حتی بلغ الفقراء المهاجرین الی آخر الایة ثم قال هذه للمهاجرین ثم تلاه الذین یؤدوا
 الذر و الایمان و یؤدوهم الی آخر الایة فقال هذه لالنصار ثم قرأ و الذین جاؤا من بعدکم الی آخر الایة ثم قال استوعبت بده المسلمین
 و لیس احد الایة فی هذا المال حق الا ما تملکون من رقیکم ثم قال لمن عشت لیاثین اربعه و بر بکر و غیر نصیبه منها لکم و حقیبه
 و عن زید بن اسلم عن ابیہ قال سمعت عمر بن الخطاب یقول اجتمعوا لهذا المال فانظروا لمن ترؤبه ثم قال لهم انی امرکم ان تحبسوا
 لهذا المال تنظروا لمن ترؤبه و انی قرأت آیات من کتاب الله نکفنی سمعت الله یقول ما افار الله علی رسولہ من اهل القری
 فلیتذکر الرسول الی قوله اذ لیک هم الصادقون و الله ما هو لولاه و حدیثهم و الذین یتبعوا الذر و الایمان الی قوله لملکون و الله
 ما هو لولاه و حدیثهم و الذین جاؤوا من بعدکم یقولون ربنا اغفر لنا الی قوله و الله ما احد من المسلمین الا له حق فی هذا المال
 منه او من عنده یعدن عن سعید بن المسیب قال قسم عمر ذات یوم قسما من المال فجعلوا یقنون علیہ فقال ما احمکم لو کان فی
 ما اعطیکم منه درهما عن سمره قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یوشک ان یلا الله ایدیکم من العجم ثم یجعلهم سبب الایة فیقولون
 یتقتلون متعاطیکم و یا لکون فیکم عن اساب بن زید قال سمعت عمر بن الخطاب یقول و الذی لاله الا هو ثلثا ما من الناس احد
 الا له فی هذا المال حق اعطیه او منعه و ما احد احب الی من احد الا عبد ملوک و ما انا فی الاکادیم و کتبا علی منازلنا من کتاب الله
 و قسینا من رسول الله صلی الله علیه وسلم فالرجل و بلاءه فی الاسلام و الرجل و قدمه فی الاسلام و الرجل و غنائه فی الاسلام و الرجل
 و حاجته و الله لمن یقیم لیاثین اربعه یجعل من هذا المال و هو یبکانه و عن الحسن قال کتب عمر الی خدیفه ان اعطینا
 اعطیتهم و از ارقیم کتب الیه انما قد فعلنا و یقین شئ کثیر فکتب الیه عمر انه یقیم الذی انا الله علیه لم یس هو یقر و لا لیل عرقینہم
 عن قتاده فی قوله لفقراء المهاجرین الذین اخرجوا من ديارهم الی آخر الایة قال هو لار المهاجرین ترکوا الدیار و الاموال و الابلین و العشاء
 و خرجوا حبا لله و لرسوله و اختاروا الاسلام علی ما کانت فیہ من شد و حتی لقد ذکر لنا ان الرجل کان یقیم الحج علی بطنه لیسقیم
 به صلبه من الجوع و کان الرجل یخذ الحفرة فی اشتهاء ما له فربما یغمرها و عن قتاده فی قوله و الذین تبوءوا الدار و الایمان الی آخر
 الایة قال هم هذا الخ من الانصار سلوا فی ديارهم و ابناوا المساجد قبل قدوم النبی صلی الله علیه وسلم بستین و حاشا لثنا
 علیهم ذلک ما ان الطائفتان الاولیان من نزه الایة اخذتا بفضلهما و اثبت الله حطمانه فی هذا الله ثم ذکر الطائفة الثانیة
 فقال و الذین جاؤوا من بعدکم یقولون ربنا اغفر لنا و لاخواننا الی آخر الایة قال انما امرنا ان یتغفروا لاصحاب النبی صلی الله علیه
 و سلم ولم یؤمر بالبیتهم عن الحسن قال فضل الله المهاجرین علی الانصار فلم یجد دافعه صدورهم حاجه قال الحسن عن عمر انه قال
 اوصی الخلیفه بعد المهاجرین الاولین ان یؤتیهم حقم و یحفظهم حرمتهم و اوصی بالانصار الذین تبوءوا الدار و الایمان من قبل
 ان یهاجر النبی صلی الله علیه وسلم ان یقبل من محسنهم و یعقوا عن مشیتهم عن سعد بن وقاص قال الناس علی ثلاث منازل قد منعت من لئنا

و عن زید بن اسلم
 عن ابیہ

فی قوله وصالح المؤمنین قال ابو بكر وعمر لعن ابن بشر ان عمر بن الخطاب سئل عن التوبة النصوح قال ان يتوب الرجل من العمل
 السيئ ثم لا يعود اليها ابدا عن معاوية بن مرة قال مر عمر بن الخطاب بقوم فقال من انتم قالوا المتوكلون قال انتم المتوكلون
 انما المتوكل رجل اتقى جبارا في بطن الارض وتوكل على ربه عن ابى عثمان النهدي قال قال مروان بن الحكم لما بايع الناس لزيد
 سنة لبي بكر وعمر فقال عبد الرحمن بن لبي بكر انها ليست بسنة لبي بكر وعمر ولكنها سنة هير قتل فقال مروان هذا الذي انزلت فيه
 والذمي قال لولا الذرية انت لكما الآية سمعت ذلك عايشة فقالت انها لم تنزل في عبد الرحمن ولكن نزل في ابيك ولا تطع كل
 حطاب يمين يمانه تشاء ويقيم عن عمر بن الخطاب قال خبثت القرص برسول الله صلى الله عليه وسلم قبل ان يسلم فوجدته قد
 سبقني الى المسجد فقلت خلقه فاستفتح بسورة الحاقة فجمعت عجب من تاليف القرآن فقلت هذا والله شاعر كما قالت قرين
 فقرأت له تقول رسول كريم وما هو بقول شاعر قليل لا ما تؤمنون قلت كما هي قال ولا يقول كاهن
 قليلا ما تذكرون تزيل من رب العالمين الى آخر السورة فوقع الاسلام في كل موضع عن عمر بن الخطاب قال سبوا
 انفسكم قبل ان تحاسبوا انفسكم قبل ان تؤذوا وتؤذوا وجاهدوا للعرض الاكبر يؤمذ ثمرعون لا تخفى عليكم خافية
 عن السدي قال قال مروان لو استقاموا على الطريق لاسقبتهم ما عرفد قال تفتنهم فيه قال حيث ما كان الما كان
 المال وحيتما كان المال كان الفتنة عن عمر بن الخطاب قال ما من حال ياتني عليه الموت بعد الجهاد في سبيل الله احب من ان
 ياتيني وانا من شعبة رجل التمس من فضل الله ثم تلا هذه الآية واخرون يضربون في الارض يبتغون من فضل الله
 واخرون يقاتلون في سبيل الله عن عمر بن الخطاب انه سمع رجلا يقرأ اهل ابي على الانسان حين من الدهر
 لم يكن شبها مذكورا فقال عمر كيتها متد عن عمر بن الخطاب انه تلا هذه الآية هل لى على الانسان حين من الدهر لم يكن
 شيئا مذكورا قال ابي وعزيمك يارب فجعلته سميا بصيرا وجيا وميا عن مجاهد قال لما صلى النبي صلى الله عليه وسلم بالاسارى عن
 انفس سبعة من المهاجرين على اسارى مشركي بدر منهم ابو بكر وعمر وعلي وعبد الرحمن وسعد وابو عبيدة بن الجراح فقالت الانصاف
 قتلناهم في الله وفي رسوله وقتلهم بالشفقة فانزل الله فيهم تسعة عشر آية ان الابرار كثيرون من كان اجهلا فورا الى قولها فيها تسبعا
 عن عكرمة قال دخل عمر بن الخطاب على النبي صلى الله عليه وسلم وهو راقد على حصير من جريد اتر في جنبه فبكى عمر فقال يا بكيك
 قال ذكرت كسرى ومكاه وقيصر ومكاه وصاحب محبته ومكاه وانت رسول الله صلى الله عليه وسلم على حصير من جريد فقال ما ترى
 ان لهم الدنيا ولنا الآخرة فانزل الله اذ ارايت ثم ارايت ثم ارايت ثم ارايت ثم ارايت ثم ارايت ثم ارايت ثم ارايت ثم ارايت ثم ارايت
 فقيل كذا وكذا فقال ابو بكر ان هذا هو التكلف وفي رواية عن ابراهيم التيمي قال سئل ابو بكر الصديق عن الآيات ما هو فقال
 ائني سائر تظنني وائني ارض تظنني اذا قلت في كتاب الله ما لا اعلم وعن النيسابى قال قرأ عمر وفاكهة واما فقال هذه الفاكهة قد
 عرفنا فما الاب ثم قال به هينا عن التكلف عن النيسابى ان عمر راى على المنبر فاجتبا فيها جادا وعباسا له قوله واما قال كل هذا قد
 عرفناه فما الاب ثم رفض عصا كانت في يده فقال هذا هو التكلف فما عليك ان لا تدري ما الاب ارجوا ما بين لكم من هذا
 الكتاب فاعلموا به وما لم تعرفوه فليؤوه الى ربه عن عمر بن الخطاب في قوله واذ الموءودة سئلت قال جاريكس بن عاصم التيمي الى
 رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال لى واودت ثمان بنات لى في الجاهلية فقال له النبي صلى الله عليه وسلم اعش عن كل واحدة

از سورة ملك
 صور
 از سوره نون
 صلوات
 داطاعت كن
 بكن نم خونه
 فاد بديار
 طغنه بديار
 كدنده جيلي
 صلوات
 اي بيت بديار
 لست وديار
 فاد بديار
 الجاهلية
 از سوره نون
 از سوره نون
 از سوره نون
 از سوره نون
 از سوره نون
 از سوره نون

روى في صحيحه
وغيره من السنن
خارجي من كتب
الاصحاب
من اقوالهم
ازسوره
انظار
ازسوره
الاعلى
ازسوره
عاشية
ازسوره
جب
ازسوره
سبل
ازسوره
افضل
من كلامه
من اقوالهم

رَقِبَةٌ قَالَ لِي صَاحِبُ بَيْتٍ قَالَ قَابِدٌ عَنْ كُلِّ وَاحِدَةٍ بَدَأَ عَنْ النَّمَانِ لِبَشِيرٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ فِي قَوْلِهِ وَإِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ قَالَ هُوَ
الرَّجُلُ يَزُوجُ نَظِيرَهُ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَالرَّجُلُ يَزُوجُ نَظِيرَهُ مِنْ أَهْلِ النَّارِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثُمَّ قَرَأَ أَحْسَرُ الَّذِينَ تَلَكُمُوهَا وَأَزْوَاجُهُمْ دَعْوَى بَيْنِ
أَسْمِ بْنِ أَبِي قَالٍ لَمَّا نَزَلَتْ إِذَا شَمْسُ كَوَّرَتْ قَالَ عُمَرُ لَمَّا بَلَغَ عِلْمَتُ نَفْسِي مَا أَحْضَرَتْ قَالَ هَذَا آخِرُ الْحَدِيثِ عَنْ أَبِي الْعَدْسِ قَالَ
كُنَّا عِنْدَ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ فَاتَاهُ رَجُلٌ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَا الْجَوَارِ الْكُنُوسُ فَطَعَنَ عُمَرُ مَحْضَرَةً مَعَهُ فِي عِمَامَةِ الرَّجُلِ فَالْقَاهُ عَنْ رَأْسِهِ فَقَالَ
عُمَرُ أَحْمَدُ رِيحِي وَالَّذِي نَفْسُ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ بِيَدِهِ لَوْ وَجَدْتُكَ مَحْلُوقًا لَأَخَذْتُ الْقَبْلَ مِنْ رَأْسِكَ عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ قَرَأَ هَذِهِ آيَةَ يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ
مَا أَغْرَقَكَ بِرَبِّكَ الْكُفْرَ فَقَالَ آغْرَهُ وَاللَّهِ جَلَدُهُ عَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ قَالَ أَدُلُّ مِنْ قَدَمِ عَلِيٍّ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَصْعَبُ بْنُ عُمَرَ
وَإِبْنُ أُمِّ مَكْتُومٍ فَجَعَلَا يُقْرَأُ نَا الْقُرْآنَ ثُمَّ جَاءَ عُمَرُ وَبِلَالٌ وَسَعْدُ ثُمَّ جَاءَ عُمَرُ مِنَ الْخَطَّابِ فِي عِشْرِينَ ثُمَّ جَاءَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
فَمَا رَأَيْتُ أَهْلَ الْمَدِينَةِ فَرَحُوا بِبَشِيرٍ فَرَحَهُمْ بِهِ حَتَّى رَأَيْتُ الْوَلَايَةَ وَالصَّبِيانَ يَقُولُونَ هَذَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَدْ جَاءَنَا
جَارٌ حَتَّى تَرَأَتْ سَبِيحَ اسْمِكَ الْأَعْطَى فِي سُورٍ نَهَلْنَا عَنْ أَبِي عُمَرَ الْجَوْسِيِّ قَالَ مَرَّ عُمَرُ بِالْخَطَّابِ بِرَأْسِهِ فَوَقَفَ وَتَوَدَّى الرَّابِعَ فَيَقِيلُ
لَهُ هَذَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَاطْلِعْ فَإِذَا الْإِنْسَانُ سَنَّ مِنَ النَّفْرِ وَالْاجْتِهَادِ وَتَرَكَ الدُّنْيَا فَلَمَّا رَأَاهُ عُمَرُ كَيْفَ يَقِيلُ لَهُ أَنَّهُ نَصْرَتِي فَقَالَ عُمَرُ قَدِ عَلِمْتُ
وَلَكِنْ رَحِمْتَهُ ذَكَرْتُ أَدُلُّ أَسَدَ عَائِدَةٍ تَأْتِيهِ نَقِيصَةُ نَارًا حَارِيَةً فَرَحِمْتُ نَصَبًا وَاجْتِهَادًا وَهُوَ فِي النَّارِ عَنْ سَعِيدِ بْنِ جَبْرِ قَالَ قُرِئَتْ
عِنْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آيَةُ النَّفْسِ الْمَطْمَئِنَّةِ أَوْجِبِي لِوَلَدِكَ رَاضِيَةً مَرْضِيَةً فَقَالَ ابُوبَكْرٍ هَذَا خَيْرٌ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَمَّا أَنْ الْمَلِكُ يَتَوَلَّى
لَكَ عِنْدَ الْمَوْتِ عَنْ سَلِيمِ بْنِ عَامِرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا بَكْرَ الصِّدِّيقَ يَقُولُ قُرِئَتْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آيَةُ يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمَطْمَئِنَّةُ
الْجِئِي إِلَى رَبِّكَ رَاضِيَةً مَرْضِيَةً فَقُلْتُ مَا هُنَّ إِلَّا رِيسُولُ اللَّهِ فَقَالَ يَا بَا بَكْرُ أَمَا انْ الْمَلِكُ سَيَقُولُهَا لَكَ عِنْدَ الْمَوْتِ عَنْ الضَّحَّاكِ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ
أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ مَنْ شَتَّى بِرِزْمَةٍ شَتَّعِزْبٍ بِهَا غَفَرَ اللَّهُ لَهُ فَاشْتَرَا عُمَرَانُ بْنُ عَفَّانٍ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
بِأَنَّ لَكَ أَنْ تَجْعَلَهَا بَقَايَةً لِلنَّاسِ قَالَ لَعَنَ فَا نَزَلَ الشُّدْفِي عُمَرَانُ يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمَطْمَئِنَّةُ آيَةَ عَنْ ابْنِ سَعْدٍ قَالَ أَنَّ ابَا بَكْرَ الصِّدِّيقَ رَضِيَ
عَنْهُ قَالَ عِنْدَ شَتْرِي بِلَا لَأَنَّ مِنْ أُمَّةٍ خَلْفِي وَأَبْنِي مِنْ خَلْفِي بِرِزْمَةٍ وَعَشْرَ أَدَاقٍ فَاعْتَقَهُ لِي فَانزَلَ اللَّهُ وَاللَّيْلُ إِذْ لَيْسَتْ لَهُ قَوْلُهُ أَنْ سَعِيدُ
لَشَتَّى سَعِيدُ ابُوبَكْرٍ وَآيَةُ دَلَّتْ إِلَى قَوْلِهِ وَكَذَّبَ بِالْحَقِّ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ إِلَى قَوْلِهِ فَسَيُفَسِّرُهُ لِلْعَسْرِيِّ قَالَ النَّارُ عَنْ عُرْوَةَ أَنَّ ابَا بَكْرَ الصِّدِّيقَ
أَعْتَقَ سَبْعَةَ كَلْبٍ لَعَنَتْ فِي اللَّهِ بِلَا لَأَنَّ دَعَامَرُ بْنُ نُفَيْرَةَ وَالنَّهْدِيَّةُ وَأَبْنَتُهَا وَزَيْنَبَةُ وَامُ جَسَّاسَةُ ابْنِ الْمُرَلِّ وَفِيهِ نَزَلَتْ وَسَجَّيْنِهَا الْأَكْبَرُ
لِأَنَّ آخِرَ السُّورَةِ عَنْ عَامِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الزُّبَيْرِ عَنْ أَبِيهِ قَالَ ابُو قَهْقَهَةَ لَأَبِي بَكْرٍ أَرَأَيْتَ لَوْ أَنَّكَ إِذْ فَعَلْتَ مَا فَعَلْتَ مَا فَعَلْتَ
رِجَالًا لَجَلَدُوا يَمْنَعُونَكَ وَيَقُولُونَ دُونَكَ فَقَالَ يَا بَتِ إِنَّمَا أُرِيدُ وَجْهَ اللَّهِ قَرَّبْتُ هَذِهِ آيَةَ فِيهِ فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَأَلْفَى إِلَى قَوْلِهِ وَمَا لَأَنَّ
عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَى إِلَّا أَتْيَاعًا وَجُورًا لَأَنَّ كَسُوفَ يَكْفِي عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيْبِ قَالَ نَزَلَتْ وَمَا لَأَنَّ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَى إِلَّا بِرِجَالٍ
أَعْتَقَ نَأْسًا لَمْ يَلْتَمِسْ مِنْهُمْ جَزَاءً وَلَا شُكْرًا سَتَّةً أَوْ سَبْعَةً مِنْهُمْ بِلَالٌ دَعَامَرُ بْنُ نُفَيْرَةَ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَوْلُهُ وَسَجَّيْنِهَا الْأَكْبَرُ قَالَ
ابُوبَكْرَ الصِّدِّيقِ عَنْ نُوْبَانَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اللَّهُمَّ اعْرِضْ لِي الْإِسْلَامَ لِعُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ وَقَدْ ضَرَبَ اخْتِادَ أَوَّلِ الْيَلِ وَبِهِ
تَقْرَأُ الْقُرْآنَ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ حَتَّى ظَنَّ أَنَّهُ قَتَلَهَا ثُمَّ قَامَ مِنْ لَسْرِجٍ صَوْتَهَا تَقْرَأُ الْقُرْآنَ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ فَقَالَ وَاللَّهِ مَا يُوَسِّعُ وَلَا
يُضَيِّقُ فَدَبَّ حَتَّى أَلَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَوَجَدَ لَأَنَّ الْبَابَ قَدْ فُتِحَ الْبَابُ قَالَ بِلَالٌ مِنْ هَذَا قَالَ عُمَرُ مِنَ الْخَطَّابِ فَقَالَ حَتَّى
اسْتَأْذَنَ لَكَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ بِلَالٌ يَا رَسُولَ اللَّهِ عَمَّا بِلَالٍ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّ يُرِيدُ اللَّهُ

بمخرجها دخله في الدين فقال بلال افتح واخذ رسول الله صلى الله عليه وسلم بضحية فبهره فقال بالذي تريد والذبي حبت لبقا
 له عمر بن الخطاب الذي تدعوا اليه قال تشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له ولله محمد عبده ورسوله فاسلم عمر مكانه وقال
 اخبرني عن عكرمة عن ابن عباس قال دعاه اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم فساأهم عن ليلة القدر فاجتمعوا اليها في العشر الاواخر
 فقلت لعرضة السد عنى لانه لا علم ولانه لا ظن ائى ليلة هي قال داي ليلة هي قال هي سابعة تفضى او سابعة تنقضي من العشر الاواخر
 قال عرضة السد عنى ومن ابن علقم قلت فخلق الله سبع سموات وسبع ارضين سبع ايام وان الدهر يدورنى سبع وخلق الانسان من
 سبع وياكل من سبع ويسجد على سبعة عظام والطواف بالبيت سبع والجمار سبع لاشياء ذكرها فقال عرضة السد عنى لقد طنت
 لايها فطنتا له وكان قتادة يزيد عن ابن عباس في قوله وياكل من سبع قال هو قول السد فانثنا فيها جبا وعينا وقضبا الآية وعن
 علي بن ابي طالب رضى الله تعالى عنه قال انا والشهداء عرضت عرضة القيام في شهر رمضان قيل وكيف ذلك يا امير المؤمنين قال اخبرني
 ان في ايام السابعة خيرة يقال لها حظيرة القدر فيها ملائكة يقال لهم الروح وفي لفظ الرواحون فان كان ليلة القدر
 استاذنوا ربهم في النزول الى الدنيا فياذن لهم فلا يرون مسجد يصلى فيه ولا يستقبلون احد في طريق الا دعوا له فاصابهم منمركه
 فقال لهم عمر يا بالحسن فخرى الناس على الصلوة حتى تصيبهم البركة فامر الناس بالقيام عن ابن عباس قال جاز رجل الى عرضة السد عنى
 بساها فجعل عمر ينظر الى راسه مرة ولله رجل اخبرني بل يرمى عليه من الجوس ثم قال له عمر كمالك قال الربون من الابل قال ابن عباس
 قلت صدق الله ورسوله لو كان لابن آدم واديان من ذهب لاتبى الثالث ولا يملأ جوف ابن آدم الا التراب ويتوب الله على من توب
 فقال عرضة السد عنى باذا نقلت هكذا اقرأه لانه قال قال عمر بن الخطاب لبيك هكذا اقرأه رسول الله
 صلى الله عليه وسلم قال انا ثبتها في المصحف قال نعم وعن ابن عباس قال قلت يا امير المؤمنين ان ابي يزعم انك تركت من كتاب السد
 لم يكتبها قال والسد لا ساكن ابي فان انكرتك بن فلان فلا صلوته الغدا وعدا على ابي فاذن له وطرح له وسادة وقال يزعم انك
 انك تزعم انك تركت آية من كتاب السد لم يكتبها فقال لعنه سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لو ان لابن آدم واديان من
 ما لاتبى اليها واديانا ولا يملأ جوف ابن آدم الا التراب ويتوب الله على من توب قال فابكتها قال لا انها قال فكانت
 ابياشك اقول من رسول الله صلى الله عليه وسلم اذ قرأ القرآن من منزل عن النبي قال جينا ابو بكر الصديق يا كل مع النبي صلى الله عليه وسلم
 انزلت عليه فمن يعمل مثقال ذرة خيرا يره ومن يعمل مثقال ذرة شرا يره قال ابو بكر عرضة السد عنى يد وقال يا
 رسول الله لى لرا ما علمت من مثقال ذرة من شرا فقال يا ابا بكر ما ترسى في الدنيا ما تكرر فبما قيل ذر الشرا يبرخرلك مثاقيل ذر
 الخيرة كوكبا يوم القيامة وروى عن عبد الله بن عمرو بن العاص قال انزلت اذ انزلت الارض من رزاقها و ابو بكر الصديق رضى
 عنه قال لعنه فقال له رسول الله صلى الله عليه وسلم ما يجيك يا ابا بكر قال يجيى هذه السورة فقال لولا انكم تخطون وتذنبون
 فيغفر لكم خلق الله انه يخطون وتذنبون فيغفر لهم وعن ابي ايوب الانصاري قال جينا رسول الله صلى الله عليه وسلم و ابو بكر اكلت
 انزلت عليه هذه السورة فمن يعمل مثقال ذرة خيرا يره ومن يعمل مثقال ذرة شرا يره فامسك رسول الله صلى الله عليه وسلم
 يده عن الطعام ثم قال من عمل منكم خيرا فجزاؤه الآخرة ومن عمل منكم شرا يره في الدنيا مصيبات وامراض ومن يكن فيه مثقال ذرة
 خيرا دخل الجنة وعن ابي ادريس الخولاني نحو من ذلك وعن جعفر بن برقان قال بلغنا ان عمر بن الخطاب اناه مسكين في يده عنقود من عنب فادى

ازسورة
السد

ازسورة
انزلت

من حجة ثم قال فيه شاقيل ذكر كثير عن عمر بن الخطاب رضي الله تعالى عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من قرأ في ليلة الف آية لفة الله وهو ضاحك في وجهه قيل يا رسول الله ومن لقوى على الف آية فقرأ بسم الله الرحمن الرحيم انبكم التكاثر الى آخره ثم قال والذي نفسي بيده انها لتقول الف آية عن علي بن ابي طالب رضي الله تعالى عنه انه سئل عن قوله ثم لتأتين يومئذ عن النعيم قال من اكل خبز البر وشرب الماء الفرات تبرؤا وكان له منزل ليكنه فذاك من النعيم الذي يسأل عنه وعن جابر بن عبد الله قال جازنا رسول الله صلى الله عليه وسلم وابو بكر وعمر رضي الله عنهما فاطعمناهم رطبا وسقيناهم ماء فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم هذا من النعيم الذي تسألون عنه وعن البرية قال خرج النبي صلى الله عليه وسلم ذات يوم فاذا هو بالبي برك وعمر رضي الله تعالى عنهما فقال ما اخرجكما من يومكما هذه الساعة قالوا الجوع يا رسول الله قال والذي نفسي بيده لا اخرجني الذي اخرجكما فقوموا فقاما معه فأتى رطبا من الانصار فاذا هو ليس بينه وبين المرأة قال مرحبا فقال النبي صلى الله عليه وسلم ان فلان قال انطلق ليستغيب لنا الماراذ جاز الانصاري فنظر الى النبي صلى الله عليه وسلم وصاحبه فقال الحمد لله ما احدا اليوم اكرم اضيا فاسنى فانطلق فجار بعذق فيه بسر وتمر فقال كلوا من هذا واخذ الرمدية فقال له رسول الله صلى الله عليه وسلم اياك والخطوب فبج لهم فاكلوا من الشاة ومن ذلك العذق وشربوا فلما شبعوا ودوا قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لبي برك وعمر الذي نفسي بيده تشككن عن هذا النعيم يوم القيامة عن ابن عباس انه سمع عمر بن الخطاب يقول ان رسول الله صلى الله عليه وسلم خرج يوما عند الظهر فوجد ابا بكر في المسجد جاسا فقال يا اخرجك هذه الساعة قال اخرجني الذي اخرجك يا رسول الله ثم ان عمر بن الخطاب جاز فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا ابن الخطاب اخرجك هذه الساعة قال اخرجني الذي اخرجك فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم بل يكمن قوة فنطلقك هذا النخل نصيبان من طعام وشراب نقلنا نعم يا رسول الله فانطلقنا حتى اتينا منزل مالك بن النبتان الهيثم الانصاري وعن بكر الصديق رضي الله تعالى عنه قال انطلقت مع ابني صلى الله عليه وسلم ومعنا عمر الى رجل يقال له الوهبة فذبح لنا شاة فقال النبي صلى الله عليه وسلم اياك وذات الدبر فاكلنا ثريدا ولحما وشرينا ماء فقال النبي صلى الله عليه وسلم هذا من النعيم الذي تشككون عنه وعن عثمان بن عفان رضي الله تعالى عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال كل شئ يسوي ظن بيت وجليف الخبز وثوب يوارى عورتها والارفا فضل عن هذا فليس لابن آدم فيهن حق عن كريمة قال مر عمر بن الخطاب برجل يتلوا اعمى اعمى اعمى اعمى فقال لمن معه هل تردن في هذا من نعم الله شيئا قالوا لا قال بلى الا تروته ببول فلا يعقصر ولا يلتوي يخرج بولته سهلا فذه نعمته من الله تعالى عن قادة بن النعمان ان وقع بقر ليش كان قال منهم فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا فتاة لا تسبن قريشا فانه لعنك ان ترى منهم رجلا لا تردى عنك مع افعالهم وتغيبهم ذرايتهم لولا ان تطفئ قريش لا جرتهم بالذي لهم عند الله وعن مغوية سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول الناس سبع قريش في هذا الامر خيارهم في الجاهلية خيارهم في الاسلام اذا تقهروا الله لولا ان تبطل قريش لا خيرا بها ارسا عند الله قال وسمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول خير نسوة ركبتن الابل صالح قريش ارجاه على زوج في ذات يده احسن على ولده في صغر وعن ابن عباس قال كنت في بيت رجل من الانصار فجاز رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى وقف فاخذ بعضا من ابيا فقال الائمة من قريش لهم عليكم حق ولكن مثل ذلك ان سلكوا عدلوا وان ستر حواجرهم اذا عابوا وادقوا فمن لم يفعل ذلك منهم فعليه لعنة الله والملائكة والناس اجمعين لا يقبل منهم صرف ولا عدل عن جبير بن مطعم قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان للقرش من قوة الرجل

سورة التكاثر

ع
عن ابن عباس
عن جابر بن عبد الله
عن بكر الصديق
عن عثمان بن عفان
عن المغيرة بن شعبة
عن ابي هريرة
عن ابي بصير
عن ابي ذر

ع
عن ابن عباس
عن جابر بن عبد الله
عن بكر الصديق
عن عثمان بن عفان
عن المغيرة بن شعبة
عن ابي هريرة
عن ابي بصير
عن ابي ذر

متداول
فصل پنجم

استناد بشرع ثابت شود لیکن بیاید که شرع تصدیق آن فریاد تا اعتماد را شاید قسم دوم عقلی باشد از استقرار دلائل شرعی
یا مأخوذ از آنکه نقیض او مستلزم محال شرعی باشد مثلاً صد در چیزی از پیغامبر صلی الله علیه و سلم که صد در آن جایز نیست و آنچه
بآن اند و لهذا این فصل بنظم میسازیم بدو مقصد مقصد اول حاصل آن تنقیح معنی خلافت خاصه است زیرا که لفظ خلافت
حقیقه شرعی است و در عیان شرع آراء مختلفه دارند هر یک از لفظ خلافت معنی ادراک نیاید و صفات لازمه خلیفه بموجب تقریر
میکند مثلاً فرقه اهل سنت پیغامبر را صلی الله علیه و سلم یعنی امامت میگیرند و در صفات خلیفه امامت و قاطعیت و عصمت و مانند آن
اعتبار میکنند و شک نیست که هیچ عاقل انیمه را برای خلفای ثلاثه اثبات نمیتواند کرد و ما در خلافت مفهوم سلطنت و فرمانروایی
سلبین اخذ میسازیم و در خلافت خاصه هجرت و سوابق اسلامی معتبر میسازیم و هیچ عاقل انیمه را برای اثبات شرعی غیر مرتضی
اثبات نخواهد کرد پس شنبه که در میان فریقین واقع است متشابه آن عدم تنقیح معنی مراد بوده است اختلاف اصطلاحات حق را
محققه است پس خلافت باعتبار لغت جانشینی است که یکی بجای دیگری بنشینند و نیابت او کار کند و در شرع مراد از وی پادشاهی
است برای تصدیق امامت دین محمد صلی الله علیه و سلم و تسلیمات به نیابت آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس اگر کسی پادشاه
نباشد حکم او نافذ نبود و خلیفه نیست هر چند فرض کنیم که افضل است باشد و معصوم و مفروض الطاعت و قاطعی و اگر کافر نباشد
باشد یا حکیم کند سیف رانه شرع را و کار او اخذ خراج و باج باشد و با قاطع دین مثل جهاد و اقامت حدود و فیصل قضایا
اصلاً نپرد از خلیفه نخواهد بود و نهند اکثر متغلبه در زمان ما و پیش از ما اینجا نکته باید فهمید که گفتگوی امامیه درین مسجت نزاع لفظی
است بلکه شغب محض است نزاع لفظی هم نیست زیرا که خلافت غیر امامت است عند الامامیه و مراد فیه است عند اهل سنت یکی از
خلافت بمعنی پادشاهی و صفات خلیفه بمعنی صفاتی که نزدیک و جو آنها پادشاهی معصیت نباشد یا حکم او نافذ شود و فضل است
باشد یا نه سخن میگوید دیگری از فضل است که در حکم الله متفاد شدن با و بر تمام است فرض است پادشاه باشد یا نباشد ذکر میکند
و امامت بانیمه سخن است که هیچ فرقه از فرق اسلامی بآن نطق نکرده است و نه از کتاب و سنت انیمه مفهوم شده و نه اولاً
حضرت مرتضی در عصری از عصا بران اتفاق کرده اند و بحکم عادت مستحیل است که در شرع دلالت بر معنی باشد و کسی از آنرا نداند
و بگوش کسی نرسد همان میماند که شخصی گوید امروز در بازار سیله آمد که چند هزار کس را غرق خشت و غیره و بچکس این را نمیدانند
و اثری از باران هم دیده نشد شبی کنگ از آفتابان عظیم و اگر باور کنیم این را سوسطای سبیم و امامیه با امامت زین العابدین محمد
باقر و جعفر صادق رضوان الله تعالی علیهم قائل اند حال آنکه ایشان با اتفاق پادشاه نبودند آری خلافت را خصیصه امامت
میدانند بمعنی آنکه چون امام موجود باشد خلافت حق او است دیگری را نمیسزد که اقدام بران کند و ظاهر آن است که این مسئله از
فروع فرضیت انقیاد است مراد پس اگر معصومی مفروض الطاعت پادشاهی را با سلطنت قائم گرداند پادشاهی او صحیح باشد
خودش امام باشد و آن منصوب خلیفه باشد آنکه حضرت شمول طاعت را خلیفه است وجود ایشان نبی بودند و طاعت ملک و اگر
عصیان امام در حکم نکاح یا غیر آن بود و آید آن نیز معصیت باشد پس خصوصیت خلافت تا ثری ندارد پس در مسئله خلافت را
خلافت افرستن و از هر دو جانب برود و ما در میان آوردن معنی ندارد و قائل بده التکته حتی التامل چون این نکته مذکور شد
بر اصل سخن رویم خلافت را چون بوضوح رسیده مقید کنیم معنیش آن باشد که نیابت پیغامبر صلی الله علیه و سلم در کارهای که

جمله

پیغمبر صلی الله علیه وسلم بنا بر وصف پیغمبری میکردند از اقامت دین و جهاد اعداء الله و امضای حدود و احیاء علوم دینی
 و اقامت ارکان اسلام و قیام بقضا و افتاد آنچه باین قبیل تعلق دارد بوجهی که از عهده ما واجب بر آید و علی صی نباشد و قابل
 آن خلافت جابر است که در بسیاری از حوال مخالف شرع بعمل آورد و از عهده واجب بر نیاید و معطل گذارد بسیاری از
 آنچه میباشد تا آنکه عامی باشد در خلافت خود مثلاً اقامت حدود میکند و احیاء علوم دینی نمی نماید یا اقامت بوضع میکند که شرع
 بآن حکم نفرمود بجمای رجم میسوزد و بجای قصاص جم میسیناید و این خلافت ریشه نمازمی چند دارد که بدون آن لوازم
 قیام شخصی بخلافت ریشه تصور نیست مانند عقل و بلوغ و ذکورت و سلامت سمع و بصر و حریت و علم و عدالت و شجاعت
 و رأی و کفایت در حرب و سلم و غیر آن و این صفات بحدیست عقل معلوم میشود که تحقق مقصود خلافت بغير آنها ممکن نیست و
 سنت سبیه و صفی و دیگر برین صفات مزید کرده است و آن قریشیت است تا تشبیه و قشود با فعل الله در بنی اسرائیل که
 انبیای نبی بودند الا از بنی اسرائیل از سبط لاوی پسندیدایهودا یا غیر آن هم چنان آن حضرت صلی الله علیه وسلم لادم گردانید که خلیفه
 از قریش باشد از بنی هاشم یا بنی هاشم و در شرط قریشیت حکتهاست که انبویع تفصیل آنرا بر بنی تا بد سوال اگر صبی یا زنی
 یا جایی یا غیر محراب غیر کافی را بعد موت پدر او خلیفه سازیم و علماء برای احیاء علوم دین و برای قضا و افتاد منصوب گردانیم و
 امیری طایق را در فوج کشی و محراب در شکست دادن اعدا امیر غزاة گردانیم و حکمی را که طریق اخذ زکوة و خراج میداند و نصب
 عمال بر شرط میباشند و تقسیم بیت المال در تخمین میتوانند وزیر الوزرا سازیم امور سلطنت منتظم شود و بغير وجود این صفات
 در خلیفه جواب گوئیم بنقض اولاً اگر این صبی را یا این زن را از میان براندازیم در این علماء و امرا و ذرا با هم قفق شوند و با
 یکدیگر مخالفت نمایند و عمو و موکده در میان آرند امور سلطنت بغير خلیفه منتظم میشوند پس نصب خلیفه چه ضرر و کجانی است
 نفوس بغير جمعی که بشوکت خود همه را در یک سلک منسک گردانند یا بر هواست نزد یکست که اندک خشونت در میان ایشان
 افتد و آن مخالفت بر هم خورد و لهذا حکما گفته اند سبب ایفای ناس وجود متعدد میباشد در همت و رغبت و حاجت و اتفاق طباع
 و اتفاق بر صفات کسبیه در رسم و عقل و اجتماع که بیکوجه یا دو وجه پیدا شود یا بر هوا دارد بران بنا کرده جنگها و کارهای
 عمده صورت نمی بندد و اینجاست است از آنچه بشارت حکمت سیادت چون در این امور بر احتمالات عقلیه نیست بلکه بر آنچه در عادت
 موجب رفع مفسده با وجود حکمت پیدا بدست که این عزیز ناقص با این نرسن هیچ کار نمی آید وجود و عدم او مساوی است او
 خود نمیداند که شریعت و مصلحت چیست تا در آنچه موافق شریعت و مصلحت است و مخالف آن است تیز نماید یکی را ترجیح دهد و از دیگری
 نمی فرماید و اعتماد در هر فن بر اهل آن فن کردن و خود مقلد محض بودن برگزیر است نمی آید و کاری نیست که اگر منافس در علم
 از همین جهت ناشی شده و اگر تسلیم این شخص ضرر در نهد الضرورات بجمع المخطورات با بجمه شک نیست که خلیفه چون تصف
 باین صفات فاضله باشد نفعی از تشبیه با پیغمبر علیه السلام پیدا کرده است هم در ملکات و هم در افعال چون بر خلافت ریشه و صفی دیگر زیاد
 کنیم و گوئیم خلافت ریشه خاصه مرجع آن تشبیه خلیفه است به پیغمبر علیه السلام زیاد از آنچه در خلافت ریشه شرط کردیم در
 تفصیل آن زیاد همی باید افتاد بر سخن اینست که آن خلیفه عین پیغمبر نخواهد بود تا نزول شحی و اقراض طاعت صفات او
 باشد بلکه از صفات امتیان و صفی که اقربا بصفت پیغمبر است پیغمبری و نموناد و ظل اوست اخذ باید کرد با تشبیه معتبر بجا تشبیه

در او صافی است که پیغمبر را باعتبار پیغمبری بشه مثلاً آنحضرت صلی الله علیه وسلم اجل ناس بودند و پیغمبران دیگر در جمال متفاوت پس جلالت و صف آنحضرت صلی الله علیه وسلم باعتبار پیغمبری نباشد و ششم بودند و سایر انبیا از سباط بنی اسرائیل پس ششمیت باعتبار پیغمبری نخواهد بود و قول ما باعتبار پیغمبری شامل است جهاد را مثلاً حال آنکه اکثر پیغمبران بجهد مامور نبودند زیرا که جهاد ناشی است از جهت شمس و پیغمبری آنحضرت صلی الله علیه وسلم آنحضرت را بجهد آورد باز تشبیه بجمیع آنچه از لوازم پیغمبر است مطلقاً با اکثر آن تشبیه باعتبار بعضی اوصاف تقلیداً که هر مسلمانی که هست با پیغمبر تشبیه دست کرده است اگرچه در نماز و حج و کلام و تلاوت قرآن و مانند آن بشد و افاضل است تشبیه در سستی داشتند در بعضی اوصاف کمال حدیقه نه عبد الله بن مسعود و این خلافت در واحد است و در آخر مقصود از خلافت خاصه خلافت مطلقه است همتبار جمیع آنچه از پیغمبر صادر میشد از جهت پیغمبری باز تشبیه پیغمبر با نبیضت که تقریر کردیم نمیتواند شد الا آنکه اشخاص از طبقه علیای است بشده از طبقه سفلی و وسطی و از طبقه علیا بودن بدو وجه تواند بود یکی باعتبار تشبیه نفس با پیغمبر در عبادات و مقامات سنیه و اخلاق حمیده دیگر باعتبار سوابق اسلامی مثل مجتهد و جهاد و نمیتواند شد مگر آنکه این شخص در دو قوت نفس خود یعنی قوت عاقله و عالمه جنبه و کسباً با پیغمبر تناسب داشته باشد و ثمرات هر دو را جدا جدا و مجموعاً از وی دیده شود نمیتواند شد مگر آنکه داعیه الهی برای تمام مواجیه الهی در قلب او ریزند بواسطه نفس پیغمبر برکت صحبت او و آثار برکات داعیه الهیه در افعال و اطوار او دیده شود و نمیتواند شد مگر آنکه واسطه باشد در میان پیغمبر و امت او در افاضه علوم و معنی حقیقت خلافت خاصه و قوتی واضح گردد که حقیقت تشریح را اولاد داشته شود بعد از آن حقیقت نبوه را زیرا که خلافت خاصه نمونه نبوت است و تشبیه است با و پس لابد نکته چند میاید که بنویسیم نکته اولی تشریح تتره تقدیر است معنی تقدیر اندازه نهادن خدای تعالی برای هر نوع اندازه نهادن است هر نوع را خلق است خاص و صورت است خاص و افعالی و اخلاقی است و الهامات جبلیه که در میان صورت نوعیه و حاجت طاریه متولد میشود و این قصه بس در آرد و آدمی فضل انواع حیوان است عقل و ذکا و استقامت با انواع غریبه از ارتفاعات متعصفه نوع او است و در نفس آدمی دو قوت نهادند قوت ملکیه و قوت بهیمی اگر قوت خود را بقوت ملکیه دهد و همه آن کند که سبب یادت قوت ملکیه است در عداد ملائکه داخل شود و گویا ملکی است از ملائکه و اگر خود را بقوت بهیمی دهد در عداد بهائم داخل گردد و گویا بهیمی است از بهائم طایفه است که اعتدال نوع آدمی آنرا اقتضا میکند و آن امتزاج است در هر دو قوت از افعال بهیمی آن کند که با ملکیت مضادت نداشته باشد و از افعال ملکیه آن کند که بهیمی به تزامم برنجیز پس هر دو قوت صلح کنند و اصل صورت نوعیه انسان همین هیئت اعتدالیه را تقاضا میکند اگر عصیان ماده نوع آن نباشد **فَطَرَنَّا اللَّهَ الَّذِي فَطَرَ النَّاسَ عَلِيمًا** اشاره جهان هیئت است و برای این هیئت اعتدالیه ملکات است و احوال است و افعال و از احوال است و آن را منقصات است و کفارات آن منقصات است و این قصه بهمان میماند که صاحب طب میثناسد که برای هیئت اعتدالیه سه صحت است سباب است و منقصات است پس امر میکند و نمیشاید چون در ازل الازل خدای تعالی جمیع مقتضیات نوعیه را تقدیر نمود در ذیل آن بتجسسه حکمت واجب که هیئت اعتدالیه نفسانیه که در شرع سسی لبطره است و ملکات و احوال که از آن میسرند و کوا سبب منقصات او معین نماید و آنرا شریعت بنی آدم گویند بعضی شیار او اجابت و بعضی اخر را مندوب مباح و مکروه و حرام و قیلم آن بشر را نمی بشد مگر تشبیه با الهامات جبلیه و قابل تعلیم بواسطه نباشد الا عدل انسان باعتبار قوای نفسانیه آن

عبد الرحمن بن ابی نعیم
که فرموده است در کتاب
از فضیله آنحضرت صلی الله علیه وسلم
تقریر فرموده است
طایفه از سوابق علی
الله علیه وسلم
تا از او این صفات
حاصل گشتند
فردی که درین
صفات شایسته
آنحضرت صلی الله علیه وسلم
خالق علی بن ابی طالب
سود در آن

شرع واحد است نیز و تبدیل در راه آن نیست لیکن قابل آن است که بوضع خاص مفید کند مانند آنکه طبیب برای صحت آدمی کلمه
 خاص بعد ملاحظه سن و فصل و بلد معین بنماید از میان چندین عملیات و این را شریعت و مینماز گویند لیکن جعلنا این شریعت و مینماز
 نکته دوم گمان کن که در سال رسول فرستادن پیغام برت از بالا پست یا از شرق بغرب یا از بلدی ببلدی بلکه معنی آن
 رسول از جانب حق جل و علا آن است که اراده الهیه متعلق شود بآنکه شریعت را بمشهور بنی آدم بپندارند تا صلاح ایشان بشهد
 و از مشهورات ذاتی گردد و عقل و قوای ایشان بآن علم حق متعلق شود تا سبب شده و اراده افعال خیر و کف ز منتهای کرد
 در حق بسیاری یا در میان بنی آدم انواع بشرک و مظالم شائع گردد و در رفع شرک و مظالم از میان ایشان بدون پیغامبری
 مؤید از جانب قدس میر نباشد تا قومی از مغرضین را وقت عقوبت داخل آن در رسد و صحبت نباشد که سنگ از آسمان اندازند
 یا پیغمبر هلاک نمایند بلکه مصلحت سال رسول بشهد صاحب کت که آن عزیز بمنزله جبریل در سبط تعذیب آن جماعه ملعونه گردد
 و این علم و این داعیه را همه افراد انسان قابل نیستند بلکه قابل آن عدل افراد و شهبان بلائیکه می تواند شد و همه اوقات قابل
 ظهور امر حق نیست بلکه حکمت الهیه پیش از وجود افراد معین میکند فردی را و مشخص می سازد و این را چون آن بن در رسد آن فرد
 لوجود و آید نفس قدسیه آن فرد معتدل را برای خود صطناع فرماید که **وَأَصْطَفَيْنَا مِنْهُمْ لَنَا** شرع در دل او بریزد و جمیع قوای عقلیه
 و قلبیه آن فرد معتدل را مسخر خود نماید و آفته گردی جمع کند و در منسب ارشاد و تعلیم کرمت فرماید و ایشان را توفیق تعلیم و تشریح
 بخشد و این داعیه را در میان ایشان شائع گردانند بدان ماند که چراغی در خانه افروزند و عکس آن چراغ در آینه ها که حواجر این
 منصوب ساخته اند بینه پس بوجد این ارشاد و دستر شاد برود و معنی موجود شوند هم کمال نفس پیغامبر و نفوس آفته **أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ** هم
 آن شد بیتی الهیه که در ازل الازل صورت بسته بود هر دو حقیقت یکجا نجومی از انما تحقق موجود گشت چنانکه کتاب طب مثل وجود
 خطی است و وجود لفظی و وجود فنی پس وجود خطی رنگی است سیاه بر سفید کاغذ بوضعی خاص ریخته لیکن دال بر حر و چند و چند صوت
 خاص غیر فار دال بر صورت ذهنیه چند و آن صورت ذهنیه تفصیل مسائل طب عل معضلات او است بسبب شستن این کتاب در همین قواعد
 طب پیدا شد و در میان مردم بلبله پیدا آمد باین سبب آن شریعت مشتمله در ملکوت باین تعلیم متحقق شد پس نیست معنی ارسال
 و انزال کتب فخر و این وجودی است در ضمن وجودی آن یک روح است و آن گیر جسد و صورت نبی گلایه صورت بادشاه خلیفه میشد
 و گاهی صورت جبر و عالم و گاهی صورت زاهد و مرشد و هر صورت را سبب است از بخت و حظ و قوای و هر صورت را افعال است و آثار چنانکه
 ماده بدن پیغامبر است و نفیس ناطقه روح مبره او است و سبب بدن نطفه است و اغذیه ظلمت بینان نبوت آنحضرت **لَعَلَّكُمْ تَهْتَكُونَ**
 یا شاهیه هستند و بروح این نوح که **أَنَا فَخْرُكَ فَخْرًا مَبِينًا لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَتَتَّبِعَكَ الْغَايِبُ** می بردند و در عقاب ابد ماندند
 و افضل الشرائع که بر افضل بشر نازل شد صورت او مرکب بود از چند چیز هم صورت خلافت و هم صورت جبر معلوم هم صورت زاهد
 نکته سوم خلافت ظهیری دارد و سبط ظهیر خلافت سلطنت و فرمانرواییست برای اقامت دین و بطن آن تشبیه است با پیغامبر در
 ادعای که پیغامبری تلقین دارد پس نبوت آن است که اراده الهیه متعلق شود بصلاح عالم و کتب مقسودین کفار و تروج شریعت
 ضمن افعال و اقوال پیغامبر و خلافت آن است که متعلق شود اراده الهیه تکمیل افعال پیغامبر و ضبط اقوال و اشاعت نور او و غلبه دین او
 در ضمن قیام شخصی از امت بخلاف پیغامبر و داعیه علای دین پیغامبر در خاطر شخصی ریزند و از بنجا منعکس شود و بسازند و این عزیز قدرت

عاقله و قوت عالمه نسبت دارد و نفس پیامبر پس تحدت باشد و فرست او موافق وحی افند و انواع کرامات و مقامات که بآن کمال
نفس او باعتبار قوت عالمه شناخته شود در غیر بزم موجود باشد لا بد صورت خلیفه بیاید که موافق باشد بهر پیغمبر اگر پیغمبر بادشاه است
خلیفه لا محاله بادشاه خواهد بود و اگر چه است و زاید لا بد خلیفه بهان صفت خواهد بود در پیغمبر خصوص صورت از پیغمبری خارج است
در خلیفه خصوص صورت در خل خلافت است که بشاهت صورت و معنی هر دو استحقاق نام خلیفه پیدا کرده است چنانکه فصل از عوارض جنس
است و در خل در نوع و چنانکه خاصه از عوارض ماهیت نوعیه است و از صفات نفسانیست و در آن حکم هر علتی که منطوقه مصلحتی باشد
متضمن حکمت است که بموجب مصلحت تعلق دارد و مخصوص آن علت متضمن شریعت است که بخصوص منطقات تعلق دارد شبه نیست که
پیغمبر صلی الله علیه و سلم چون اعیان الهیه در نفس قدسیه او متحد و تنهیا بود و برای او عوان و انصار مطلق باشد تا در حیات پیغمبر امت
او کنند و بعد از وفات او واسطه باشند در بیان پیغمبر دامت چون در ازل الازل در مرتبه قدر پیغمبر دامت او مثل گشت جسم
کالوا سله بودند و تا شری پیغمبر در است خود با اعتبار مناسبت جلیه و افعال صادره از ایشان چنانکه پیغمبر بوصف پیغمبری در اینجا
معین شدند اینجا بوصف خلافت مثل شدند اینمندی در ازل الازل برای ایشان نوشته اند در خارج همان معنی بر روی کار آمد و بعد
انتقال بان امور در صحیفه نفس ایشان نقش ماند و ما حسن باقیل فی هذا المعنی صادره از ازل آمد تا روز ابد باید چه چون شکر گذار در
این دولت سر در راه چون خلافت ظاهره و باطنه مجتمع شود و آنرا خلیفه خاص گوئیم و خلافت خاصه مرتبه است از ولایت و آن مرتبه
اشبه مراتب لایت است بر نبوت و علمای امت که حکمت الهیه ایشان در ترویج و ترویج معجزی علی صاحب الصلوات و تسلیات و تجدید شریعت او
قائم فرموده صاحب مراتب اند و خلافت خاصه جامع اینهمه مراتب است این است حقیقت خلافت خاصه چون مفهوم خلافت خاصه منقش
حالا استقرار احوال و اقوال طلقا باید کرد و از صورت قصهها بار داح آن انتقال باید نمود و از قصص کثیره بی بطنی مشترک باید برد
تا واضح شود که اینجا بان متصف اند و آیات قرآنی و احادیث پیغمبر و آثار سلف صالح را متبع باید فرمود تا در تفسیر معنی خلافت و اثبات
لوازم آن در شفاخص معینه مدد فرماید نکته چهارم آنچه تفریر کردیم معنی خلیفه خاص پیغمبر بود مطلقا الحال میخواهیم که بیان کنیم خلیفه
خاص پیغمبر صلی الله علیه و سلم بحسب صورت سجد و تصایب باید که متصف باشد با آنکه پیغمبر صلی الله علیه و سلم فضل انبیا بود در شریعت او
افضل شرایع الهیه و کتاب نازل بر وی افضل کتب سماوی پیغمبران گاهی بصورت بادشاهان بر وزیر میگردند مانند حضرت داود و سلیمان علیهما السلام
و گاهی بصورت آچار مانند حضرت زکریا علیه السلام و گاهی بصورت زنا مانند حضرت یونس و حضرت یحیی علیهما السلام و در هر صورتی
خدای تعالی ایشان را طبع و غلبه و عزت و کرم میفرمود و امت را توفیق انقیاد عطا نمود و آن غلبه و آن انقیاد بمنزله بدن الحی انسان
می بود و عنایت الهی در میان آن بمنزله نفس ناطقه جان که بدن شیان نفس شید صورتان غلبه و عزت و جاه و آن انقیاد و قوت بنابر
انسان بدن نبوت است و عنایت الهی و فتح غلبه که اِنَّا فَكَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا لِيُعْظِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ
كَذِبِكَ وَمَا تَأَخَّرَكَ روح نبوت گویا حقیقت نبوت در پس پرده حرکت می فرماید مانند ظهور حرکت
باد و ضمن حرکت شیر دماهی که از انوا بسیارند ما همه شیران ولی شیر علم جمشش از باد شد و بدیم ظهور نبوت بهترین
پیغمبران جمع بود در باد شاهی و جبریت و زهد پس صورت نبوت آنحضرت صلی الله علیه و سلم هم آمدن سلیمان بود و گردوی صلی الله علیه
و سلم اینمندی در که تراز بدین گرفت تا آنکه صورت اقبال هم رسید مانند رئیس مدینه از مدین یا قریه از قرای بعد از ان ما شورند نبوت

عکس از کتاب علی بن ابی طالب

طریقه اداى صلوة و زکوٰة و صوم و حج و واجبات و منہیات نکاح و بیع و طریقہ سیاست مدن و آداب معیشت علی اکمل الوجہ بیان فرمودند بعد این دو مرتبہ مرتبہ سیوم کہ آخر مرتبہ ہجرت است باقی ماندہ و این مرتبہ سیوم دو قسم است قسمی آنست کہ بحضور پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم بود و آن جمع قرآن است از عیب و تخاف و صد و در رجال تا آنکہ بین الذنبتین مجموع شد و بہمان ہیئت اجتماعیہ در آفاق شیوع یافت و دروازہ حفظ قرآن بکافہ مسلمین مفتوح گردید و قسمی آنست کہ بحضور حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم نبود کہ بوجود آید لا بعد و صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم تحقق شود آن تفتیش احکام حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم کہ هنوز در میان مردم شائع نگشتہ بود و خلفا آن تفتیش نمودند و از صد و در رجال برآوردند و حکم بران فرمودند بسبب حکم ایشان شش شد و نیز بعضی نصوص محمل معنی شستہ بود و تشخیص معنی مراد مشکل میشد ظناً تشخیص معنی مراد کردند یا استنباطی خفی کہ خلفا اجماع اہل حل و عقد بران منعقد گردنیدند و طریق اجہاد و در آنچه نقضاً از شارع ثابت نشود مہمہ کردند و طریق روایت حدیث و احتیاط دران آموختند و این مرتبہ آخر بر دست خلفا تمام شد و این قسم بیواسطہ از پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم استفادہ نمیتوان نمود زیرا کہ ہرچہ از پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم استفادہ کردہ شود آن اہل سنت خواهد بود و یا کتاب پس پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم خلیفہ بیاید کہ جمع کند قرآن را و تعلیم نماید استنباط شریع و افضل انواع فقہ بعد کتابت جماعیات خلفا است کہ مشورہ فقہای صحابہ حکم کردند و آن حکم نافذ شد در ہمت و ہمہ مت آنرا قبول کردند و این نوع در زمان پیغمبر نمیتواند شد اما صورت آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم کہ زاہد و عابد و راہ نمائندہ مسلمین بشہد با انواع اکتساب احسان از تلبس بوظایف طاعتاً و این راہ نمودن بچند نوع متصور است ہمہ این احسان مثل وظایف صلوات و ذکر و بیان کردن حفظ لسان و اشارہ نمودن بمقامات و احوال دیگر نمودن آن مقامات و احوال بتائیر صحبت و بہترین معنی اشارہ و قہش در کلمہ و بزرگوئی و بعد آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم در ہر عصری افاضل مت بعد انصاف چنان کمال انصباغ نفوس ایشان بمقامات و احوال دست نمودند سائر ناس را و از افادہ اینان استفادہ آنان خالوا و ما ملئتم شد و این نیز بہتری است از اسرار اطہ کہ در بعثت حضرت نبوی صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم منظوم بود و اول و آقدم این سلسلہ خلفا بودند کہ عالم را ہمیانی دلالت میفرمودند قولاً و فعلاً و تعلیم مسائل احسان قولاً و فعلاً مراتب بسیار دارد مرتبہ آخرینش دو قسم است قسمی آنست کہ مردم بی واسطہ از آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم متولذتند گرفت بوعی از عمر عنایت الہی خلفا قائم مقام آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم برای این تعلیم است تا بلیسر آید تفصیل این احوال آنکہ آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم جامع بودند در کمالات ششہ مثل عصمت و وحی و احسان بعض امور از ایشان ہی شد از جہت احسان بعض از جہت نبوت مستفیدان آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم ہجرت در ماندند کہ این فعل مثلاً مخصوص آنجناب است از جہت نبوت صادر شدہ پس راہ اتباع دران مسدود است و جبیمنا از ان تہی یا از جہت احسان است پس محسنین امت را بان اقتدا باید کرد و سعی در تحصیل آن میباشد ہر دو باب شہید میشد و حیرت مانع کمال امتیاز میگردد چون خلفا این طریقہ را از آنجناب صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم اخذ نمودند و مردمان از خلفا مشاہدہ آن امور کردند و واضح شد کہ این ہمہ باب احسان است ہمہ محسنین امت را اقتدا بان باید کرد و سجزہ مخصوص انبیاست و کرمہ عام برای اولیاء وحی مخصوص انبیاست و محدثیت عام کشف کہ دلیل قطعی تواند بود مخصوص انبیاست و کشف بشرات و فرشتہ عالم و نحو آن است کہ مردم آنرا بیواسطہ از آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم متولذتند اخذ نمودند و الا بطریق رمز و اشارہ و دن الفعل و الحال مانند محبت رسول کہ بفعل آنرا نافی الرسول گویند یا نسبت اولیسیہ یا انقیاد شریع و در مقام شہادت بوجہ بی بردن علیہ القیاس پیغمبر رحمت رسول چہ معنی دارد

جمع عیب و تخاف
خدا کہ بر سر بناورد
بشد و تخاف
جمع تخلف و تخاف
شہید دینی

و نسبت اولیة آنجا چه صورت بند و اینهمه مباحث بدون توسط خلفارست نمی آید پس جمیع افراد همت باعتبار این امور محتاج شدند بوسیله جمیع
سنن کوتاه تشبیه آنحضرت صلی الله علیه و سلم در صورت نبوت بغير قیام خلیفه ببادشاهی عالم بشکل قیام ذوالقرنین بیادشاهی برود و سبب
زمین که فارس در دم و داخل آن شهید میسر نیست و همچنین بدون افادۀ جمله صالحو از مسائل احسان میسر نیست نکته پنجم در بیان آنکه
تشبیه با پیغمبر مصلی الله علیه و سلم باعتبار استعدادات و ملکات که مصدر افعال و احوال آنحضرت صلی الله علیه و سلم بوده است بچو سفت میباید
که بشود و اینجا دو دقیقه است که فهم آن از ضرورت این محبت است بلکه از تمام اکثر مشابکلامیه دقیقه اولی خلق اشیا بوسیله از حضرت حق
است جل شانہ بارادۀ اختیار نزدیک اهل حق پس ایجاب و تولید غلط است توقفی که بعضی اشیا را بر بعضی دیده شود بر سبب حسی عادت است
عادت الله چنین جاری شده که عقیب جو بعضی اشیا مخلوق کذا و کذا خلق فرماید اینجا قدم قومی لغزیده است در هر استدلالی که سبب
بر سبب خاص کند یا بسبب بر سبب خاص این تشبیه بهرسانند که افاضه اشیا بارادۀ فاعل مختار است نه بطریق ایجاب و تولید پس استدلال
بسبب خاص بر سبب خاص بالعکس آن کرد و این تشبیه سفسطه صرفست مصالح دنیا و آخرت همه موقوف بر استدلال است از سبب بسبب
و بالعکس تخم در زمین چرا میزند و آن را چرا آب میدهند و احتمال دو اجرا میکنند و جهاد با اعدا اجرا عمل می آید آنحضرت صلی الله علیه
و سلم در حروب و در جمیع امور چرا سبب خاص را ملاحظه میفرمودند و پی بسبب خاص میزدند و اگر این استدلال از میان بر خیزد عقل بکار
افتد و عاقل و سفیه یکسان شوند و تحریری خلفا در امور ملکی و اصابت ایشان در آن باب تفصیلی نهد و مکلف بآن نشوند بجز آنکه اینها
بهتان عظیم حق آن است که توقف مستجاب سبب امر حق است و خلق بوسیله بارادۀ فاعل مختار نیز امر حق هر که تطبیق در هر دو امر
تواند داد و عقل او گنجایش آن کند جایز است او را که در مسئله سخن راند و الا هر دو مسلک احق دانند و از تفصیل بازماند دقیقه شانیه
آنکه در باد می رای دهنه میشود آید که از سبب و سبب سازند پیش قائلان بختار میزد قطع را فائده نهد چه فرق قادر ممکن است
همچنان پیش قائلان ایجاب نیز اکثر آن فائده قطع نه بر زیر که در عالم کون و فساد یقین آنکه همین اشیا سبب بشند لا غیر و با آنکه وجود
مانع و انتفا شرط منفی است علی کثرتها و انتشار میسر نیست معذاتی نفس الامر اعتقاد بازم در بعضی امور حاصل میشود بلکه در بعضی
یقین نیز بهم میرسد و این سخن بیان میماند که اغلاط حسن بسیار است معذرا در بعضی مواد چهارم یقین حاصل میگردد و مستلماً مواد و صور اکثر
انظار غیر یقین معذرا یقین در بعضی امور پیدا میشود و احتمال مجاز و شتر اک و تخصیص عام و مانند آن در کلام مجرصادق قیام معذرا
یقین مضمون خطاب شارح حاصل میگردد و انکار این معانی مکاره است و میرد اینجا آن است که حدسی خفی نفس را در بعضی جاها حاصل میشود
و یقین بآن محدودس تشبیه میگردد من حیث یدری او لا بدری چون این دو دقیقه مذکور شد بر اصل سخن رویم افعال تشبیه تقاریر
از نفس ناطقه پیدا نمیشود تا آنکه آن نفس را مگر را سخن بشود مناسب آن افعال و احوال و این بیان میماند که تکلمین گفته اند که بنا عالم
بر وجه اتقان دلالت میکند بر آنکه موجود آن عالم است و مرید است و حکیم است و قادر است پس خلیفه پیغمبر مصلی الله علیه و سلم که مصدر
این سه قسم فعال که بصورت پیغمبری او تعلق دارند لابد است از آنکه در نفس کلمه او کمال هر دو قوت و بعیت بنهاد و بشند قوت عاقله و
عالمه و در اجتماع این دو قوه و اصطلاح هر یکی با دیگری نیز بر اعنی دهنه باشد تا شباهت خلافت آنحضرت صلی الله علیه و سلم شود از
ثمرات کمال قوت عاقله در پیغمبر وحی است و در خلیفه محمدنیت و صدیق و فرست صادق که سبب آن اصابت کند در ملتون خود

الایض لشی الاکان کما قال درای او موافق افتد بوجه الہی در واقعات بسیار و اثرات کمال قوت عالمہ در پیغامبر عصمت است از
 سعاص و ستم صالح و در خلیفہ صلاح و عفت و محفوظ بودن از معاصی تا آنکہ پیغامبر در حق او گواہی دهد کہ *ان الشیطان لیفر من نطق فلان*
 و از اثرات برتہ ہیبت امتزاجیہ ہر دو قوت در پیغامبر معجزات است و واروات غریبہ و واقعات عجیبہ مثل سراج و در خلیفہ تقاضا
 و احوال عالیہ است و کرامات خارقہ و تاثیر دعوات و تاثیر مواعظ او در مردم چون این صفت در خلیفہ یافتہ شود خلیفہ سہ نوع از شبہ
 با پیغمبر درست کند یکی آنکہ مرشد ظلین بشد بعد پیغامبر گرا آنکہ داعیہ الہیہ نفسی و قبول کند از سر تحقیق نہ از سر تقلید و چون درین داعیہ محقق
 بشد برکات عجیبہ در کار نامی او ظاهر شود و سیوم آنکہ در شریعت محمدیہ علی صاحبہا الصلوٰت و التسلیمات چہ در احکام و چہ در حکم مہارتی پیدا کند
 نسبت او با پیغامبر مانند نسبت مخرج باشد بجهتہ و اینجا دقیقہ میباید گرفت در شرایع مقرر شدہ است کہ معجزہ مثبت نبوت انبیاست
 و حجۃ الشد بر ظلین لازم میشود بجز عہد عقول اہل عقول در نیکو شذر و نذر افتا و مثل آنها قیاس غائب بر شاہد درست کردہ بران فرد و
 کہ چنانکہ بادشاہ را ایچہ میگوید کہ مخالف عادت خود کن! تاہم من نامردم صدم مرا معلوم کنند همچنان معاملہ پیغامبر با خدای تبارک و تعالی
 است دیگران با انواع مناقضات پیش آمدند سخن ناتمام ماند و حق در نیاب آن است کہ صدق پیغامبر را مکلفان نمیدانند الا از جہت آنکہ
 علوم نظریہ کہ مقتضی نوع انسان است در صد و ایشان قائم است بشہادت دل قبول میکنند و آن مقتضی نوع حجت تمام میشود اگر چہ
 تعنت کنند در انکار و محذو بہا و استہقنہا انفسہم ظلما و علوا و اما آنکہ این کلام صادق از تقلید علمای پیشین اخذ نمودہ است و یا جزئی
 از فکر دریافتہ و ادعای رستمانی است یا تلقی بکردہ است الا بوجہ الحی و داعیہ نازلہ از فوق سبع سموات اگر چہ موافق شدہ باشد در اکثر
 آن با نبیای سابقین انقدر شبہہ باقیماند چون معجزات خارقہ دیدند و برکات صحبت ایشان معلوم کردہ حقایق از ہر طرف جوش زد
 و حق از باطل ممتاز گشت و این نیز در اصل جبلت انسان نہادہ اند چون این دقیقہ گفتہ شد بھل سخن برویم خلیفہ را این ستم برکات
 میباید کہ ظاہر شود تا ہنگام بدانند کہ خدای با ما ارادہ خیر فرمودہ کہ اینچنین خلیفہ رشتہی بر ما منصوب شد *ان ایتہ علیکم ان یاتیکم التابوٰت*
فیہ سکتہ تین ذیکم و یقیۃ کما ترک الہو و الہو انما انعم الی کہ تعلق باد شاہی دارد و برود ہر اتقان صادر نشود گر آنکہ نفس نا طلقہ
 خلیفہ متصف باشد بچند صفت یکی حزم و مرتبہ شناسی ہر شخص و شناختن حوصلہ ہر یکے تا در تفویض امور خطا نکند و سید مملکت پیشتر
 از وقوع آن تواند نمود و دیگر فرست المعیہ لظن *بک الظن کان قد رای و قد سمع* زیرا کہ بسیار است کہ امور متعارضہ ہم می آید اگر آنانی
 کند خلل واقع شود و اگر عجلت کار فرماید خلل عظیم بظہور آید *اذا کنت ذارای فلن ذاعزیمہ فان فساد الرای ان متردد و اہ اذا*
کنت ذارای فلن ذار دیرہ فان فساد الرای ان تبجلا و مخلص ازین شتباہ غیر فرست المعیہ چیزی نیست و اینصے بر کسیکہ بصحبت ملوک
 رسیدہ باشد یا تاریخ ایشان اویدہ مخفی نخواہد بود و دیگر بخت کار کشا بخت منکوس کہ چون کاری پیش آید مانند خر در گل بازماند
 فردوسی در قصہ را می زدن در تعیین بادشاہ بعد گشتہ شدن تو ذرا از زبان زان ہستان میگوید *نہ زید بہر پہلوی تاج و تخت* + بباہ
 یکے شاہ بیدار بخت + کہ بشد بر دفرہ ایزدی + تا بزرگفتار او بخردی + و معرفت اینصے جز در پردہ غیب نیست و جز بجز صادق
 انرا تعبیر نتواند کرد و غلط بنیان مجوس بر سیر لکواکب و زایچہ ولادت عطا دینمودند و این ہمہ علوم دہمیہ است کہ شارع از ان ہی فرمودہ
 مذاخیر انچہ انا اشارت شارح آنرا بفہمند او چہ نیست بگر شجاعت کہ توسط است در میان تہور و جہن دشتہ باشد و حکم کہ متوسط است
 جرات و خمد و حکمت کہ جد و وسط است در جزیرہ و غفلت و عدالت کہ بسبب آن در ہر حالت مناسب آن حالت نفس نالیض شود *الکلام*

و فی

در یکی بگفتاری

و بدرحمت تمام شود و حکمت محض است اگر لطف جهان آفرین خاص کند به مصلحت عام را و نبوت و خلافت نبوت محض تهذیب نفوس این
 جامعه خاصه نیست بلکه برکتی است عام برای تمام عالم که در ضمن تهذیب نفوس اینجامه پدید آمده و از میان نفوس ایشان جویشیده آزاب تکوین است
 نه مطلق بابت شریع بمنزله هوای معتدل است که امراض مرضی عالم را اصلاح فرماید یا بارانی عظیم که قحط محطازدگان را از آله نماید نکته ششم
 در طرفی شناختن مستعدان خلافت خاصه از میان مردمان چنانکه شناختن پیغامبر برحق از میان مدعیان نبوت بغایت عسر است و از طرف
 لیسر علی من لیسره الله علیه یحییان معرفت مستعد خلافت خاصه نبوت نیز عسر است مخلص ازین حیرت مظلمه و دویز تو اندبو و چنانکه معرفت
 پیغامبر نیز بدو وجه باشد یکی سابق از نبوت این نبی و دیگر لاحق بعد از نبوت آما و چه سابق است که پیغامبران پیشین بوجود پیغامبر تا خبر بشنودند آن بشنودند
 در سبب ایشان شود و پیشتر آن رسول یابی من بعدی اسمی احمد اولم بکن هم ایبه ان یعلمه علوهی اسرائیل و این ستر است عجیب از آنکه چون
 خواهند که پیغامبری صاحب کت را در آخر زمان بعوث فرمایند بر زبان پیغامبران سابق بآن معنی اخبار نمایند و بعد از آن منافق مردم
 و اندازات کهنه و مانند آن همه ردیف اخبار آن پیغامبران سازند آما و چه لاحق آن است که شریعت پیغامبر لاحق مصدق شریعت سابقه
 باشد و معجزات با بهره بردست این پیغامبر ظاهر سازند در شریعت او را سحر میفراگردند تا هلاک نشود هر که هلاک شود الا علی بنیه من یحییان
 در خلافت خلفا جرت واقع است مخلص ازین حیرت دو وجه میباشد یکی سابق که اخبار پیغامبر است با انواع بسیار نخست بیان فرماید
 که فلان کس بهستی است دوم اعلام نماید که فلان شخص از صدیقین و شهدا و صالحین است سوم امارات استحقاق او خلافت را قویاً
 و عملاً ارشاد کند چون سخن تا اینجا رسید حجه المدخلات او قایم گردید و مردمان با طاعت او مکلف شوند بعد از آن در وقت
 پیغامبر طایفه را ملامت کردند پسند که برای خلیفه خلافت را منعقد نمایند و بعد از آن بعد و غیب است تصرف او در عالم بمسوط فرمایند *یا ایها
 من هلاک عن ینة قتی من حی عن ینة* و آما و چه لاحق آن است که معانی خلافت خاصه در خلیفه نمایان کنند و آیات و امارات
 خلافت او مثل فلن اصبح متواتر فاضله فرمایند به آن میبازد که شخصی گوید من طیبم و مهارت او در طب اول مرتبه خفی باشد بعد از آن مرتبه
 یومی جمع کنند و هر مرتب را بسباب و علل حکم کنند که فلان مرض دارد و اصابت نماید در آن بعد از آن برای هر مرض و دوائی
 وصف کنند و آن ادویه مؤثر اند و عالم عالم بمعالجه او از امراض مهلکه خلاص شوند و طبابت او بمنزله شرفی رابعه النهار واضح
 گردد و حالاً در معانی خلافت که ما بیان آن کردیم تامل وافی کن و مقصد اول از کتاب یا برخوان تا دلائل خلافت خاصه از میان حضرت
 شارع ادراک نمایی بعد از آن مقصد ثانی برخوان و دلائل قسم ثانی مشاهده فرما ازین جهت واجب است که خلیفه خامن شرف بهشت باشد
 و شهر و مقامات عالیه و پیغامبر با او معامله نماید که امیر با منتظر الامارت کند نکته هفتم در فروع و لواحق مسئله خلافت خاصه فرع
 ادل آنچه بیان کردیم نوعی است از مراتب ولایت که شبیه انواع ولایت است بنبوت و درای او مراتب بسیار است که خدا تعالی
 خواص عباد خود را بآن میوزد اما چون تعلق بمسوم ناس ندارد و بجهت مادران نیست و شریعت ظاهره چندان در اثبات آن تعلق نظر
 اگر این قسم ولایت را در خاص معین حصرتایم غلط کنی و شمار دلا دیگران نمایی و اگر فضیلتی بر دیگری تقرر نمایم مرا در فضیلت
 در همین مرتبه خواهد بود و باعتبار سائر مراتب اسرار الهی بسیار است مقصود بالبیان همان است که شرائع الهیه تعلق بآن داشته باشد
 ثانی آنچه بیان کردیم صورت کامل خلافت خاصه است چنانکه افراد هر نوع در مقتضای آن نوع مختلف می افتد باعتبار مواد که مطبوع
 آن نوع بوده است همچنان لازم نیست که همه خلفا در خصوص مساوی الاقدام بشنند ممکن است که شخصی باعتبار یک صفت اقوی و اقدم باشد

و شخص دیگر باعتبار وصف دیگر اثبت اولی بعد شترک همه در اصل این امور پس چنانکه انبیا در اصل نبوت مشترک اند و در اصول
 لوازم نبوت متوافق و در زیادت و قلت بعض اوصاف تفاوت همچنان بعض خلفا سوابق اسلامی بیشتر دارند و بعض سلیقه با شاهی
 زیاده تر بعد اتفاق در اصول خلافت خاصه و لهذا حضرت فاروق رضی الله تعالی عنه در استعدان خلافت سخن دشت باعتبار
 بعض اوصاف جلیه که بسیار ملک تعلق دارد فرغ ثالث اگر جماعه از کمل مؤمنین در اصل لوازم خلافت خاصه همچنان بشنند و در زیادت
 و قلت اوصاف متفادات مقتضی خلافت خاصه حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم آن است که صاحب یا دو اوصاف متعلقه بباد شاهی مقیم
 باشد بر صفا زیاده اوصاف متعلقه بجمهریت و زهد بچند وجه یکی آنکه با دشا ضابط بشوکت خود میتواند که اجار و زنا در دریا نگاه
 ایشان نگاه داشته از ایشان امور متعلقه بجمهریت و زهد بگیرد و در عالم بعد نصب ایشان فائده های مطلوبه شایع گردد و چون نسبت
 ملکات جلیه و کسبه خود آن همه را میثنا سدرع که سالک بخیر بود ز راه و رسم منزله اید بخلاف اجار و زنا که نمیتواند تغییر دادن
 ملوک و اعوان ملوک را دوم آنکه چون در اوصاف ظاهره که در پوشش نبوت پیغمبر صلی الله علیه وسلم تامل کنیم خلافت آنحضرت صلی الله
 علیه وسلم ظاهر تر بود از جبریت و تدریجی صلی الله علیه وسلم پس رعایت جزو انظر و اقوی الحق و ادلی است سیوم آنکه آنحضرت صلی
 الله علیه وسلم در بسیاری از اوقات رعایت ملکه سبب شکر سلام و ملکه اداری مقدم داشته اند مانند تامل بر عتاب بن سید بر که با وجود
 بودن مهاجرین و انصار و آبا بد چون این صفت نکته گفته شد باید دانست که مفهوم خلافت خاصه بر نبی که بیان کردیم علمی است شریف
 که نور تو فین آنرا در خاطر بنده ضعیف رحیمه یستغفره من یغیره و بیکره من لا یعرفه و ذلک من فضل الله علینا و علی الناس و لکن
 اکثر الناس لا یشکرون مقصد ثانی در دلائل عقلیه بر خلافت خلفا که ما خود بشنند از استقراء احوال و افعال پیغمبر صلی الله علیه
 و سلم یا ما خود بشنند از مقدمات مسلمة عند المسلمین از سبب که نفیض آن مقدمات مستلزم محال شرعیست مثلاً خلف دعه الی لازم
 آید یا تا می در عصمت پیغمبر بحمد یا اجماع امت مرحومه بر ضلال ظاهر گردد و قاصد بحث مختصر است در دو مقدمه مقدمه نخستین آنکه
 بدلائل عقلیه یقین میکنیم که آنحضرت صلی الله علیه وسلم لابد خلیفه برای امت خود معین فرمود و است و انقیاد آن عزیز در آنچه بخلاف
 تعلق دارد لازم نموده و دوم آنکه بدلائل عقلیه یقین مینمایم که اگر حضرت صلی الله علیه وسلم برای امت خود خلیفه معین ساخته است
 آن خلیفه صدیق اکبر است لا غیر ثم الفاروق بعده ثم ذوالنورین بعد الفاروق و اینها ادان شروع فی المقدمه الاولی و پیش از
 شروع در تقریر آن نکته است همه که ترتیب لائل و تقریب آن بمسائل بر معرفت او موقوف است و آن نکته آن است که مراد از تعیین
 خلیفه که بوجوب لزوم آن زبان میکشایم نه آن است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم نزدیک بر وفات خود مسلمانان اجمع فرماید و بعت آن
 خلیفه امر نماید یا فعلی از افعال منقسمه استخلاف در رعایت بعل آر و چنانچه الحال بر تحت نشانند و چه بر سر نهادن مفهوم استخلاف میباشد بلکه
 مراد ما ایجاب شرعی است مثل سایر شریعات چنانکه بوضو و غسل و نماز و زکوة و سایر عبادات و مناکحات و بیایات و اقسامه و جرات
 در عمر شریف خود امت را مکلف ساخت بعض قرآن و اشاره آن تاره و بعض حدیث و اشاره آن آخری و بتشریح اجماع و قیاس صحیح جلی
 مره تا الله همچنین واجب است که بخلیفه خاص مکلف سازد بان انواع تکلیف که تقریر کردیم و بقیم این نکته شعبی عظیم منفع میگرد و طمانه
 از اهل سنت در صدد آنکه خلافت خلفا منض ثابت شده حدیثی چند در بیاب و ایت کنند و اکثر از متکلمین و محدثین در پی آنکه آنحضرت صلی
 الله علیه وسلم استخلاف نکرده و نقلی چند درین باب دیت میکنند چون بنظر انصاف می بینیم این نقول محمول است بر نفی صفت خاصه که در

مقصد دوم
 از فصل پنجم

نکته

عقد دلالت عهد می باشد و آن احادیث دال بر خلافت مثل دلالت سایر ادا که شرعی بر ثبوت موجب آن قال محمد بن اسحق حدیثی
محمد بن ابراهیم عن القاسم بن محمد ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال حين سمع تكبير عمر رضي الله عنه في الصلوة ابن ابوبكر قال
الله ذلك المسلمون فلولا نقالة قاتلها عمر عند وفاته لم يشك المسلمون ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قد استخلف ابابكر ولكن
قال عند وفاته ان استخلف فقد استخلف من هو خير مني وان اترکهم فقد تركتهم من هو خير مني فعرف الناس ان رسول الله صلی الله
عليه وسلم لم يستخلف احدا فكان عمر رضي الله عنه غير متهم على ابي بكر رضي الله عنهما و مراد ما از نفس علی نه آن است که یکتا صریح
درین با نازل شده باشد یا حدیثی صریح بتواتر رسیده باشد بلکه می تواند بود که آیات و احادیث بسیار از اخبار در قدر مشترک استخلاف
متحد بشوند در بعضی نام این خلفا بطریق رمز و ابهام برده بشوند و با هم خلافت تصریح کرده با کما قال عز من قائل وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ
وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُم فِي الْأَرْضِ إِنَّمَا نَبَأُكُمْ بِالرَّسُولِ لِيَعْلَمَ الَّذِينَ يَكْفُرُوا أَنَّهُمْ كَانُوا كَاذِبِينَ
عليه وسلم اَقْدُوا بِالَّذِينَ مِنْ بَعْدِي اَبِي بَكْرٍ وَعُمَرُ وَدِرْبَعُضُ بَرْدٍ وَبَطْرِيْقٌ رَمَزُوا بِهَا مَا قَالِ عَزَمَن قَالِ اَلَّذِيْنَ اِنْ تَمَلَّكُوْهُمْ فِي
الْاَرْضِ قَامُوْا الصَّلَاةَ الْاَلِيَّةَ وَدِرْبَعُضُ لِمَا زَمَ خِلَافَتِ بَيْنَ عَزَمَن اِنْ صَرِيْحُ اَثْبَاتِ كَرُوْهُ شَبْدٌ وَدِرْبَعُضُ بَطْرِيْقٌ اِيْمَا وَا شَارَهُ وَا قَضَا بَانَ
معنی کنایت نموده بشوند چون همه سببیت اجتماعیه هم آید در مدعای خود دلیل قاطع گردد و حجت تکلیف بآن قائم شود و باین نکته شفوی
دیگر نیز مندرج میگردد و طائفه در صد و آنکه خلافت این بزرگواران بنص ثابت است لیکن بنص صریح در بیان آنکه بنص تصریح
جلی است چون بنظر انصاف می بینیم اگر یکدیگر یا یک دلیل از میان برداریم آن خود جلی نیست لیکن آنچه از شارع باور رسیده است
قاطع جلی است و اندکان فن سببناط میداند که اکثر احکام قطعیه سلمه بن المسلمین مانند جمعه و عیدین بغیر این طریق که گفتم نص جلی
ندارد چون این نکته مبرهنه شد بر هر صل سخن رویم دلیل اول استقرار احادیث که در باب فتن روایت میکنند دلالت ظاهره دارد بر
آنحضرت صلی الله علیه وسلم اکثر و قاطع آیه تقریر فرموده است و هر واقعه را بلفظ ادا کرده که رضای خدای تعالی یا سخط بآن از ان
مفهوم شود چون این مقدمه را بشناسیم محمد بن قوی یقین نماییم که آنحضرت صلی الله علیه وسلم خلیفه اول و ثانی ثالث که پسر نزدیک بودند
در خلافت قوم در استخلاف ایشان فتنه بریناست و کارهای عظیم مثل فتح فارس و روم برهم میخورد البته تعیین فرموده اند عاقلان
تجزیه کرد که اهم مہمات را بگذارند و در بیان امور جزئیہ اہتمام نمایند سبب آنکه ہذا بہتان عظیم درین بحث جو اد قلم اگر شرفا و قسین
استان نماید چه ضرور کہ کج عنان ادر کرده شود بدان اشعدک الله تعالی کہ آنحضرت صلی الله علیه وسلم خاتم النبیین است بعد آنحضرت صلی
الله علیه وسلم پیغمبری نخواهد بود پس حکمت الهیہ تقاضا کرد کہ حکم و قایمی کہ بعد آنحضرت صلی الله علیه وسلم تا روز قیامت بودنی
است بر زبان وی صلی الله علیه وسلم جاری شود و آنحضرت صلی الله علیه وسلم رضای حق جل و علا نسبت بعضی آن وقایع و سخط او
تعالی نسبت بعضی بیان فرماید تا نعمت تمام شود و حجت قائم گردد پس بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم ہمہ آن وقایع منکشف گشت و ضا
د سخط نسبت ہر یکی از انہا نمودار گردید و وی صلی الله علیه وسلم بہر آن در بعضی اوقات خبر دادند مانند کسیکہ بچشم ظاہری بینداز
بمسبب تقریباً واحدہ بعد واحدہ بیان فرمودند و حکمت مقتضی آن است کہ ہمہ آن وقایع مبین شدہ بالا استیعابا جمالا و تفصیلا اگر امر
خفای واقع شدہ بشد بسبب بیان روایات یا بسبب صعوبت تطبیق وصف کل بر صورت خاصہ واقع شدہ است اما بیان اجمال پس از حدیث خدیجہ
قال قام فینا رسول الله صلی الله علیه وسلم تقام ما ترک شیئا یكون فی تقامه ذلك الی قیام الساعة الا حدث به حفظ من حفظه و نسبه عن

و این سخن را در کتاب
تفسیر قرآن مجید
جلد ۱۰ ص ۱۰۰
مکتب ۱۱

Marfat.com

کسی قدر علی بن ابی طالب را دانند لیکن منتهی شایسته نارا را فا ذکره کما یذکر الرجل و غیر الرجل اذا غاب عنه ثم اذا راه عرفه
متفق علیه و اما بیان آن و قانع تفصیلاً آنحضرت صلی الله علیه و سلم از خلافت صدیق رضی الله عنه خبر دادند در احادیث بسیار از
منامات و غیر آن من ذکر قبلاً لامرأة ان لم تجدینی فلیت ابابکر و این حدیث دلالت میکند بر صحت خلافت حضرت صدیق زیرا که
آنحضرت صلی الله علیه و سلم این اجراء بطریق وحی معلوم فرمودند و تقریر نمودند و اظهار کراهیت نکردند و اگر هوی درین استدل
بامسانا قه کند گوئیم بیعتی روایت میکند عن حسن ان عمرائی بسوازی کسری فالبسها سراقه بن مالک فبلغنا منکبیه فقال الحمد لیسوازی
کسری بن هرمزنی بی سراقه بن مالک اعرابی من بنی تلیج قال الشافعی انما البسها سراقه لان البنی صلی الله علیه و سلم قال
لسراقه و قظالی ذراعیه کافی بک قد کسبت سوارسی کسری و منطقیه و تابعه و معلوم است که این سوار از ذهب بود و لبان سب
مردان را حرام است و شافعی که راس در رئیس اصولیان است خبر دادند آنحضرت صلی الله علیه و سلم با عدم انکار بران مخصص آن عموم شده
است و بخاری از جابر نقل میکند که زن خود را میگفت آخری عنانا ملک و وی استدلال میکرد بخر دادن آنحضرت صلی الله علیه و سلم
بود و انما ط و سکوت فرمودن از انکار بران پس این اصولی نه استدلال اصحاب را یاد گرفته است و نه مذہب شیخ خود و الله اعلم و این
سخن بابر تبرع است و الا ائمة و بالذین من بعدی ابی بکر و عمر صریح است در ایجاب اقتدای شیخین و نظایر آن بسیار یافته میشود بعد
از ان خبر دادند بانکه در انعقاد خلافت صدیق اکبر خلاف گونه واقع خواهد شد و ابی اسد و مسلمان الا ابابکر بعد از ان خبر دادند قصه
یردت به تبلیغ آیه بآیه الذین امنوا من ثم قد صبروا عن دینهم فسوف یأتی الله لیسوازی و یجکون و اظهار کمال رضا
باین مقال فرمودند بعد از ان خبر دادند بقبال فارس و روم در حدیث شیخین اذ ابانک کسری فکسری بعده و اذ ابانک قبصر فلا قبصر بعده
و الذی نفسی بیده انتفقن کوزهمانی سبیل الله و خبر دادند بجمع قرآن در مصاب ببلغ آیه ان علینا جمعه و قرآنه و خبر دادند بخلافت
فاروق عظیم در احادیث بسیار در حدیث نزع ذنوب و نوط بعضی با بعضی و امر کردند باقتدار او در حدیث ائمة و او خبر داد
بمخلاف حضرت عثمان و بانکه در آخر ایام او بلائی خواهد آمد و خبر دادند بانکه از نزع قمیص خلافت خواهند خواست و وی آرزو
بر حق خواهد بود و اعدای او ظالم و فاسق و فرمودند آن قمیص را نزع کن و خبر دادند که مرتضی را باقریش مناقشات خواهد افتاد
و بانگش در مارقین و قاطبین جنگ واقع خواهد شد و خبر دادند که یکی از اہل اہل موئین در فلان جا کلائیاج خواهند کرد و وی
در بلائی خواهد افتاد و در آخر خلاص خواهد شد و عمار بن سہر اقمه باغی خواهند گشت و بر دست اولی الناس بالحق جماعه مارتہ ملک
خواهند شد آیتیم رجل مشدود و بقتل حضرت مرتضی نیز خبر دادند و در حق قاتل او فرمود اشقی الناس و معاویہ فرمود ان
ملکت و احسن فرمود کیف بک لو قد تمسک الله تمیصا یعنی الخلافة قالت أم حبیبة أو ان الله تمیص اخی قال نعم و لکن فیہ ہتتا
و ہتتا و ہنات و این کلمہ شعار است بانکه خلافت او منصفه خواهد شد بجهت تسلط نہ حسب بیعت و سیرت او موافق سیرت شیخین باشد
و آن خلافت بعد یعنی بر امامت باشد و لهذا سہ بار لفظ ہنات فرمود و نیز معاویہ فرمود ان ولیت امر اتق الله و اعدل و
آن اشاره بامارت شام و خلافت است جمیعاً عن الحسن بن علی قال سمعت علیاً یقول سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول لا تنزل
الا یام و اللیالی حتی یکلم معاویہ عزاه فی انحصار اللیالی فرمود لن یغلب معاویہ ابداً و یصلح امام حسن خبر دادند و کدی می آید
و یصلح الله بر بن فیتین عظیمین من امین و بقتل حسین بن علی خبر دادند و فرمودند جبرئیل مرا تریت آن من نمود و در حدیث حضرت

نظایر آن بسیار یافته میشود
باین مقال فرمودند بعد از ان خبر دادند بقبال فارس و روم در حدیث شیخین
اذا ابانک قبصر فلا قبصر بعده
و الذی نفسی بیده انتفقن کوزهمانی سبیل الله و خبر دادند بجمع قرآن
در مصاب ببلغ آیه ان علینا جمعه و قرآنه و خبر دادند بخلافت
فاروق عظیم در احادیث بسیار در حدیث نزع ذنوب و نوط بعضی با بعضی
و امر کردند باقتدار او در حدیث ائمة و او خبر داد
بمخلاف حضرت عثمان و بانکه در آخر ایام او بلائی خواهد آمد
و خبر دادند بانکه از نزع قمیص خلافت خواهند خواست و وی آرزو
بر حق خواهد بود و اعدای او ظالم و فاسق و فرمودند آن قمیص را نزع کن
و خبر دادند که مرتضی را باقریش مناقشات خواهد افتاد
و بانگش در مارقین و قاطبین جنگ واقع خواهد شد و خبر دادند که یکی
از اہل اہل موئین در فلان جا کلائیاج خواهند کرد و وی
در بلائی خواهد افتاد و در آخر خلاص خواهد شد و عمار بن سہر اقمه باغی
خواهند گشت و بر دست اولی الناس بالحق جماعه مارتہ ملک
خواهند شد آیتیم رجل مشدود و بقتل حضرت مرتضی نیز خبر دادند
و در حق قاتل او فرمود اشقی الناس و معاویہ فرمود ان ولیت امر اتق الله
و اعدل و آن اشاره بامارت شام و خلافت است جمیعاً عن الحسن بن علی
قال سمعت علیاً یقول سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول لا تنزل
الا یام و اللیالی حتی یکلم معاویہ عزاه فی انحصار اللیالی فرمود لن یغلب
معاویہ ابداً و یصلح امام حسن خبر دادند و کدی می آید و یصلح الله
بر بن فیتین عظیمین من امین و بقتل حسین بن علی خبر دادند و فرمودند
جبرئیل مرا تریت آن من نمود و در حدیث حضرت

مرئی در باب عاشورا مذکور است و سبب آنست که علی قویم آخرین و بوقعه حره خبر دادند و امر کردند اهل مدینه را بکشتن از قتال
 قال کیف بک ابا ذر اذا کان بالمدینه قتل نعم الدمار الخ و بخرج عبد الله بن الزبير خبر دادند و آن در سند حضرت فاروق
 و ذی النورین و مرتضی هر سه یافته میشود و از بلفظ تعبیر کردند که شعر بشد بانکه خروج او سبب سفک دمار و هتک است
 حرم گردد و نتیج مصالح نشود پس اشاره شد بسخط و از خروج بنی مروان خبر دادند که رأیت فی النوم بنی الحکم بنیون علی مبنی
 كما نزل القرآن و این تعبیر اشاره بسخط است و عن الحسن بن علی قال ان رسول الله صلی الله علیه و سلم رأی ملک بنی امیه نساء
 ذلك فانزل الله تعالی انا انزلناه فی لیلة القدر و ما ادرک ما لک لک لیلة القدر و ما ادرک ما لک لک لیلة القدر
 یملکها بنو امیه قال بعضهم فحسبنا ما لک بنی امیه فاذا هی الف شهر لا یزید و لا ینقص و در اخبار بسیار آمده است که آنحضرت صلی
 الله علیه و سلم بنو العباس را بشارت خلافت دادند و در تواریخ مشهور است که علی بن عبد الله بن عباس ^{بن عباس} بر ملا میگفت و شاهد
 بنی امیه را باین سبب ایذا داد و امانت کرد و فی حدیث ابن عباس عن ابيه لما ولد عبد الله قال اذ بهی بانی الخلفاء فاجبر
 بذلك العباس فانما ذکر له فقال هو ما اجرت هذا ابو الخلفاء حتی یكون منهم من یصلی بعیسی علیه السلام عزاه فی الخصال
 لابی نعیم و خبر داد از خروج ابو مسلم خراسانی قال تخرج رایات سود من خراسان لا یروها شیء حتی تنصب بالیلیا و عن ابن
 عباس عن النبی صلی الله علیه و سلم قال یشا السفاح و منصور و المهدي و اخرج الزبیر بن بکارج عن علی بن ابي طالب انه اوصی
 حسین ضرب ابن ملجم فقال فی وصیته ان رسول الله صلی الله علیه و سلم اجبرنی بما یكون من اختلاف بعده و امرنی بقتال الناکثین
 و المارقین و القاسطین و اجبرنی بهذا الذی اصابنی و اجبرنی ان یتکلم معاویة و ابیه یزید ثم یصیر الی بنی مروان یتوارثونها
 و ان هذا الامر صائر الی بنی امیه ثم الی بنی العباس و انی الی التریة الی یقتل بها الحسین ذکر ذلك فی الخصال و آنحضرت صلی الله علیه
 و سلم خبر دادند از اهل خروج که بر بادشاهان اسلام خروج کنند قال حذیفة و الله ما ترک رسول الله صلی الله علیه و سلم
 من تأیید قتیة الی ان تنقذه الی دنیا یبلغ من معیه ثلثمائة فصاعدا لا قد سماه لنا باسمه و اسم ابیه و اسم قبیلته رداه ابو داؤد
 و خبر دادند از پادشاهی ترکان عن ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اترکوا ترکا ترکوا کم قال ادل من یسلب
 و ما خولکم الله بنو قنطورا عزاه فی الخصال ابی بطریق و ابی نعیم و از واقعه هلاکوخان و کشتن معتصم خبر دادند عن ابی بکره قال
 قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان ارضا تسمى بالبصرة و البصيرة نیز لها ناس من اهلین عندهم نهر یقال له و طبة یكون لهم علیها
 جسر و یکثر اهلها فاذا کان فی آخر الزمان جاب بنو قنطورا عرض الوجوه صغار الاعمین حتی نزلوا شاطیئها ففرق الناس عند
 ذلك ثلاث فرق فرقة تملح باصلها تکفروا و فرقة تأخذ علی نفسها تکفروا و فرقة تقاتلهم قتالا شديدا فیفتح الله علی
 بقیتهم عزاه فی الخصال ابی نعیم و المراد بالبصرة بغداد لان بغداد ارض ذات بصرة ای جبارة کثیران و بالفتح نظیر
 فی ملک المتقلة فقط و عن بریده سمعت النبی صلی الله علیه و سلم یقول ان امی سبوا قوم عراض الوجوه صغار الاعمین کان وجههم
 الجحیف ثلاث مرات حتی ملحوهم بجزیرة العرب اما الادی فیمنجو من هرب منهم و اما الثانیة فیمنجو بعض و یدلک بعض و اما الثالثة فیصلحون
 من لقی منهم قالوا یا رسول الله من هم قال ترک و الذی نفسی بیده کیر یطعن خیولهم الی سواری مساجد المسلمین عزاه فی الخصال
 لاحمد و البزار و الحاكم و ظاهر آن است که مراد از مره اولی فتنه سلاجقه است که حکم خلیفه عباسی بسبب ایشان مغلوب شد و در

ن

بلا و ماوراء النهر و خوارزم و خراسان بجز نامی از خلافت ایشان نماند و از مره ثمانیه فتنه چنگیزی که خلیفه عباسی را کشتند بعضی عساکر
بمصر رفتند و خلافت خوهند و هنوز در دیار عرب خلافت ایشان باقی مانده بود و از مره ثالثه غلبه عثمانیه بر بلا و عرب تیموری
بر بلا و فارس تا آنکه ریاست قریشی کان لم یکن گشت و مصلحان کلی ردی داد و عن معادیه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه
و سلم یقول لیظنن الترمک علی العرب تلحقها بمنابت الشیخ و القصوم غراه الی ابی یعلی بعد اذان خبر دادند بخلافت مهدی و
خروج دجال و نزول حضرت عیسی و بر آمدن یاجوج و ماجوج الی آخر ما ذکر و شرح بطول و چنانکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم
از احوال ملوک و خلفا خبر دادند همچنان از تفرق ملت خود خبر دادند فرمودند که اصل و منشأ نوعی از اختلاف خوارج خواهند بود و
واقع شد این عادت زیرا که چون خوارج بسعی حضرت مرتضی بر هم خوردند مذہب ایشان در میان سه قوم ظهور نمود معتزله و صاحب
الرأی و غلاة متصوفه و فرمودند که در باب تفسیر افراط و تفریط خواهند کرد و این اختلاف سبب شیوع مذاهب باطله خواهد شد
و همچنین واقع شد زیرا که امامیه و زیدی و اسماعیلیه از میان ایشان پدید شدند و شغب ایشان بسیار پدید شد و عروق خفیه از ایشان
در جمیع طوایف ناس درآمد الا ما اشار الیه و از ائمه اهل سنت خبر دادند فرمودند که کوشک اناس ان یضربوا کتبا و الابل فله بعد و
عالمنا اکل من عالم المذنبه قال سفیان زری هذا العالم مالک بن انس رواه بحاکم و صحیح و عن ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله
علیه و سلم لا یتبوا قریشا فان عالمها یملأ الارض علما قال الامام احمد و غیره هذا العالم هو الشافعی لانهم یتشر فی طباق الارض من علم
عالم قریشی من الصحابه و غیرهم ما نشر من الشافعی مغز و الی البیضا فی کتاب المعرفه و خبر دادند که از فارس رجال علمای پدید
شدند کبار محمد ثنین بخاری و مسلم و ترمذی و ابوداؤد و سنائی و ابن بابه و دارمی و دارقطنی و حاکم و بیهقی و غیر ایشان همه از
فارس پدید شدند و از فقها ابو طیب و شیخ ابوحامد و شیخ ابوالسحر شیرازی و جرجینی و امام بحرین و امام غزالی و غیر ایشان از فارس
پدید شدند بلکه امام ابو حنیفه و یاران ماوراء النهر و خراسانی او نیز از اهل فارس اند و در میان این بشارت داخل و خبر دادند از آنکه
بر سر برآهت مجتهدی پدید خواهد شد و همچنان فتنه در سر برآهت مجتهدی که از سر نو احیاء دین نمود پدید آمد بر آهت ادل عمر بن
عبد العزیز جو ملوک را بر انداخت و رسوم صالحه بنیاد نهاد و بر آهت ثانی شافعی تاسیس اصول و تفریح فتنه کرد و بر آهت ثالثه ابوالحسن
اشعری احکام قواعد اهل سنت نمود و بابتدعان مناظره با کرد و بر آهت رابعه حاکم و بیهقی و غیر ایشان احکام علم حدیث نمودند و
ابوحامد و غیر ایشان تفریحات فقهیه آوردند و در آهت خامسه غزالی راهی جدید پدید کرد و فتنه و تصوف و کلام را بر هم آسخت
و از میان خالیق این فنون نزاع برخاست و در آهت سادسه امام رازی اشاعت علم کلام کرد و امام نووی احکام علم فتنه
و همچنان با حال بر سر برآهت مجتهدی پدید شده آمده است با جمله نصیب متفطن فقیه از این احادیث آن است که از نواد ایامی این احادیث
تعلق رضا بعضی و قانع و سخط بعضی را در اک نماید دین احادیث را بر مجرد قصه خوانی حمل نکند و من تعجب میکنم از کسی که استدلال
حضرت فاروق از حدیث کیف یک اذ کتف و قلوبکم بر شریعت اجلا بود از جزیره عرب و بر آنکه اقرار بود در سر زمین
خبر علی التابید نبود ملاحظه کرد پس بعد ازان در صحت تسک باخبارات مستقبله با چهار آسمان بشاشت و شریعت آن وقت
و تقریر آنها تو تف نماید فایده العجب عند الی الالباب عن ابن عمر قال قام عمر خطیبا فقال ان رسول الله صلی الله علیه و سلم کان
عامل یهود و نصیر علی موالهم و قال لیس فیکم ما اقرکم الله و قدر ایت اجلائهم فلما جمع عمر علی ذلک اتاه احد بنی الحقیق فقال یا امیر المؤمنین

من
مجددان
در حدیث

آنچه جزنا و قد اقرنا محمد و عاقلنا علی الاموال فقال عمر اظننت انی نسیت قول رسول الله صلی الله علیه وسلم کیف یک اذا اخرجت
 من خیر و لقد و یک قلوبک یله بعد یله فقال هذه کانت نزیلة من ابی القاسم فقال کذبت یا مد و الله تا کلامهم عمر و اعطاهم قتیمة
 ما کان لهم من الثمر الا و ابلاً و عروضا من آتیب و حبال و غیر ذلک و اہ البخاری و لیل تلک ہر کہ کتاب فضائل اصحاب از مہول خواندہ
 باشد و فن معرفت اصحاب را تیج نموده ہند البتہ میدانند کہ آنحضرت صلی الله علیه وسلم در حق ہر یک از اصحاب خود کہ نشست و خاست
 با آنحضرت صلی الله علیه وسلم داشتند نفس رانی فرمودہ است و کلمہ کہ مرآت حاصل عمر و تواند بود بزبان شریف جاری شدہ و
 این قصص بیرون از شمار است ہر گاہ برای ہر کس کلمہ روان ساختہ است بر کبار اصحاب خود در زمان حیات آنحضرت صلی الله علیه
 وسلم کہ دزیر و شیراد بودند و بعد وی صلی الله علیه وسلم تحمل اعباء خلافت نمودند چہ نفس رانی فرمودہ ہند و ظلاً ایشان
 از دو حالت بیرون نیست یا خیر است پیشہ اگر خیر است بہترین جمیع خیرات است کہ من سن شتہ حسنی الاسلام کان لہ اجر و اد
 اجر من عمل بہا این بزرگواران ریشل اجور جمیع مجاہدین و جمیع آنانکہ بسعی ایشان ہمتدی شدہ اند حاصل است و اگر شر است
 بدترین شر است زیرا کہ دین محمدی را بر ہمزدند و امام معصوم را ترسانیدند بہر تقدیر آنحضرت صلی الله علیه وسلم امور جزئیہ
 اصحاب خود را کہ بعد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بان متصف شدند بیان میفرماید چہ امر عظیم را اما الی بخیر و اما الی لشربیان نغراب
 اگر خیر است لطف خدای تعالی در رفت حضرت پیغامبر تقاضا مینماید کہ بران خیریت مطلع سازند تا مردم آن خیر را خیر دانند و بان
 اہتمام نمایند و اگر شر است لطف الہی در رفت حضرت رسالت پناہی تقاضا مینماید کہ بر شریت آن مطلع سازند تا مردم آن شر را شر
 و حجت اللہ بر ایشان قائم شود و اگر نوع ثانی می بود آن نیز بیان امر خلافت است و نفی از تعیین خلفا است کہ فلان فلان بخلافت
 حقیق نیستند و حقیق غیر ایشان است با جملہ استقرای سیرت آنحضرت صلی الله علیه وسلم در تحکم بر احوال اصحابہ دلالت ظاہر دارد
 کہ خلفا را بیان فرمودہ است و تعیین خلفا بوجہ اتم کردہ و این نکتہ را نیز تفصیل دہیم باید دانست کہ آنحضرت صلی الله علیه وسلم
 ترجمان غیب بود در آنچه از مناقب ہر یک از اصحابہ بیان فرمود و ہر کسی را بفضیلتی کہ در وی بود و عاقبت لایم ہمان فضیلت برد
 کار آمد اختصاص داد ابی بن کعب سید القراءت گفت و فرمود کہ خدای تعالی مرا فرمودہ است کہ سورہ لم یکن تعلیم تو کم کی گفت و گفت
 اللہ قال نعم قدر فت عین ابی و برتر در تخصیص سورہ لم یکن است کہ در ان سورہ تلاوت آنحضرت صلی الله علیه وسلم قرآن را شنید
 آنحضرت صلی الله علیه وسلم باین امر جلیل الشان بطریق مرح و الزام حجت بر اہل کتاب مذکور فرمودہ اند رسول اللہ صلی الله علیه وسلم یقول
 عظمتہا کتب قیمۃ و اللہ اعلم بیچ میدان کہ نکتہ در تخصیص لہب چیست آن است کہ سلسلہ جامعہ عظیمہ از قرارت مرحومہ را بوسط
 و بجناب رسالت رسیدن مقدر بود و عبد اللہ ابن مسعود را چہ فرمود کہ ما امرکم ابن ام عبد قحذوہ و ما اقرکم فاقرؤہ برای کہ
 سلسلہ فقہ و قرارت جم غیر از ہست بجناب سالت صلی الله علیه وسلم بویستن مقدر بود در حق خالد چہ فرمود سیف من سیوف شہر
 برای کہ فتوح بسیار بر دست او ہم آمدنی بود و در حق سعد چہ فرمود عسی ان تجی حتی تنفع بک اقوام و یغیر بک اخرون برای
 فتح عراق و حکومت آن بر دست او شدنی بود در حق ابو عبیدہ چہ گفت امین اللہ ابو عبیدہ برای آن گفت کہ حل و عقد شام بر دست
 او افتادنی بود در حق عمر بن العاص گفت بنم المال الصالح للرجل الصالح برای کہ ایالت مصر بطور ادب و دینی بود در حق معاویہ
 گفت ان ولیت امر الناس فاخین الیہم برای آن گفت کہ خلافت آخر با در رسیدنی بود در حق ابن عباس چہ گفت اللہم علی کتاب برای

سنة
هجری ۱۰۰۰
۱۰

آنکه تفسیر قرآن بردست او شائع شدنی بود و در حق انس گفت اللهم اکثرنا که و قوله همچنان ظهور نمود که فرموده بود و در حق ابوذر
فرمود شبیه عیسیٰ خرد زیرا که این صفت در وی کامل بود و ابوهریره را حیثیات علم در دامن ریخت که در نجات او اکثر
روایت حدیث مشاهده نموده بود و در حق شیخین چرا گفت اقتدا بالذین من بعدی ابی بکر و عمر زیرا که خلافت ایشان مقدر
بود و دلیل ثالث هر که فن منازعی را متبع نموده باشد البته میداند که آنحضرت صلی الله علیه و سلم هر گاه برای غرّه از مدینه
شریفه سفر میفرمودند شخصی را حاکم مدینه مینمودند امر مسلمین را گامی محل نگذاشته اند پس چون کوس رحلت از دنیا نرفتند
و غیبت کبری پیش آمد آن سیرت مرضیه خود را چرامرات نفرمایند اگر تا مل کنی در رفت تا آنحضرت صلی الله علیه و سلم شد
و مذکره شستن است بغیر سس محال دانی و اگر اصلاح عالم که سبب بعثت آنحضرت صلی الله علیه و سلم بود پیش نظر داری شاگرد
گذاشتن بنی آدم بعد سی بلخ در تربیت و اصلاح آنها تفاوت و مناقض انجاری و اگر بر سیرت علیه آنحضرت صلی الله علیه و سلم
در نصب حکام و قضاء و تفویض هر امری بسختی آن نظر بر گماری بغیر اختلاف پروردگار دن دنیا مستنکر و مستبد شمار می استقرار
اکثر افراد و احوال و حکم کردن بموجب آن در افراد و احوال باقیه یکے از ادله خطابه است که در معرفت احکام بان اکتفا مین
کرد و قصص نصب نواب بعد بر آمدن در غزوات ازان و حضرت است که نقل شد ازان احتیاج افتد و دلیل رابع اگر شریعتی را
که آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر ارفع مفاصد عالم و صلاح جهانیان با آورده و پنجم عبرت متبع کنی شک نداری در آنکه آنحضرت صلی الله
علیه و سلم آن مقربات که افراد بنی آدم را از حسیض بهمیت با وج ملکیت رساند بیان فرموده بعد ازان هر چه حاجت بان باشد
از آداب معیشت و مکاسب معاملات و تدبیر منازل و سیامدن همه را مشروح ساخته و هر نا بایستی که در آنها بود ازان منع
و زجر نموده و ازان همه گذشته تحسینات و سزای معاصد و داعی اثم را بوجه اتم مبین گردانید و هر چیزی یان
کرده ارکان و شروط و آداب مفصل ساخته مثل این حکیم و انا و مشفق بهر بان عقل تجویز میکند که امت خود را در عین مهلکه سپارد
و تدبیر خلاص ایشان نفرماید در غرّه تبوک متوجه شام شود و انا قوت غضبیه رویان کند و ایشان را تخویف نماید و نام
بکسری نرید که آتش غیرت سبب آن بدماغ او رسد و وی از کمال رعوت خود قاصدی پیش آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرستد
و تصدایات کند و سبب آن بمانند مسیله کذاب و اسود عسی از زمین عرب برخاسته بشند مردم ضعیف الاسلام در پی ترویج
کفر افتاده بشند و سوره قرآن مانند عصا فرود دست مردم پرانند و باشد حکمت این حکیم انا و ارفا این مشفق بهر بان مناسبت داد
که تبریر اصلاح عالم ناکرده و امت خود را زیر لشق خلیفه سپرده از عالم بگذرد سوال اگر گوی همه حکام در شرع مبین شده است
بلکه بسیاری از حکام بقیاس مجتهدین حواله گذشته اند نصب خلیفه هم از حکام غیر مجتهدین گوی جواب گوئیم چیزی که در زمان آنحضرت صلی الله
علیه و سلم واقع بود خبر آن بان حضرت رسیده لاجد صلاح آن آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرموده است اگر خیر است تقریر نموده و اگر
شر است منع فرموده و الا تقریر بر عصیت لازم آید و آن محال است و تصادیم عصمت و چیزی که قریب الوجود و قریب الحصول بود ازان
بیان فرمود آری آنچه بعد الوقوع است انارت مشبهات بان نکرد و آن عین رحمت است حکامی که بقیاس مجتهدین حواله کرده اند
آن وقایع بعد الوقوع است نه قریب الوقوع و واقع که تقریر آن کردیم قریب الوقوع است پیش پا افتاده که هر عاقلی وقوع آنرا
مذاا و بعد غدی میداند نشان بین القبلیین باز بقیاس مجتهدین آنرا حواله کرد که عقل تحقیق آن مستقل بشند آنچه بعدی معنی باشد و بین

خلیفه که در زمان آینده تغییر و تبدیل نکند و سعی او مفید مطالب مقصوده باشد امری موکول بر همان لسان غیب که عقل را مدخل خود
 بود دلیل خامس غلبه بر جمیع ادیان در رسالت آنحضرت صلی الله علیه و سلم منظوم بود کما قال عز من قائل هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ
 رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ ه و کما روی عن ابی بنی صلی الله علیه و سلم
 انه بشر بفتح فار من الروم فی اول مبعثه بکلمه فی اول قدمه بالهدیه و عند وفاته و اگر آنحضرت صلی الله علیه و سلم تقرب عبادان
 فریضه محتومه نکنند ادای ما واجب نکرده باشد حاشا من ذلک زیرا که فتوح فارس و روم از ان قبیل نیست که بدون نصب خلیفه
 راشد نیست شود و مطلق ایجاب خلیفه آئی خلیفه کان کفایت نمیکند زیرا که برای امر قوت هر نفسی مساعد نیست مستحق غیر مستحق
 است و تسرع اختیار برای کسی زدن که برای آن موفق باشد و آن امر بروی میسر گردد از علوم امتیان بیرون است و مقدمات
 الواجب اجبه و فتنه ردت معلوم آنحضرت بود صلی الله علیه و سلم که پیداشدنی است نزول یا ایها الذین آمنوا من یرتد عنکم عن دینه و اول
 این فتنه در زمان شریف ظهور کرد که مسیله کذاب و اسود غنسی سر برداشتن و بالقطع معلوم بود که آن متنبیان و مرتدان اگر دست
 یابند ملت اسلام را بر هم زنند مسلمانان رستاق صل سازند و دفع این فتنه سواى نصب خلیفه رشد ممکن نیست و نه هر خلیفه که باشد
 بلکه شخصی عزیز القدری که بتدبیر غیب برای این امر عظیم معین شود و دفع ضرر واجب است و حقیقت حر لیس علیکم بالموئین یوف
 و ترجمه بغیر تقرب بخیر و تبعید از شر مستحق نمیشود قال الله تعالی اذ قالوا لئن لم یبعث لنا علیا لقاتل فی سبیل الله اگر درین آیه
 فهم خود را کار فرما شوی بدانی که مقاتله با کفار ابتداء و دفاعا بغیر نصب خلیفه امکان نیست و هر خلیفه بآن قایم نمیشود اند شدیل واحد
 بعد واحد و تمیز این واحد از عقول عامه خارج است پیغامبری باید که از تلقی غیب تعیین آن فرماید و فتنه اختلاف ظاهر بینان
 در تعیین خلافت فرود نشاند و تشنه شعب قدح کنندگان بعضی معاصی عرفیه و مثالب رسمیه بآب زلال معارف حقه اطفانایند و اگر تاریخ
 ملوک ابخوانی البته بدانی که در مثل این حالات مضطر شده اند منصب با دشا هی عزیز الوجود و در تعیین آن بادشا ه گاهی نیل
 نجوم متمسک میشدند و گاهی بی رویا و استخاره و گاهی بفرست حکیمی که بر کبانت ارعنا دشته باشند و جزئیات این قصص از شمار
 بیرون است و اگر یادند امری که قصه رای زدن الستان بعد قتل نوذر و گفتن اده نزیب بهر پهلوی تاج و تخت چه بسا یک
 شاه فرخنده بخت که باشد بر و فر و ایزدی + تا بد ز گفتار او بخردی + و در آخر کار بر زو و طها سب اتفاق نمودن قصه
 ضعف سلطنت کاوس در وقت پیری او و خواب دیدن گورد ز که صلاح سلطنت فارس و خلافت کبخر خواهد بود و گویا فرستادن
 برای آوردن کبخر و از قصص نوزان این نیز کفایت میکند و آنجا دقیقه است که اگر فهم کنی اکثر مفضلا آسان شود سنه الله جاری
 است بر آنکه چون اکثر خلق بشدتی در مانند در السموات و الارض الهامی یا تقریبی میفرستد تا صلاح عالم بآن تدبیر واقع شد
 صورت گیرد بعث رسل و نصب مجددین بر سر هر ماته و چیزهای بسیار متفرع بر همین مهل است تیری که بعثت آنحضرت راصلی الله علیه
 و سلم در وقت غلبه کفر در افاق تقاضا کرده است کما جاء فی الحدیث القدسی ان الله منقث عربهم و جمعهم الا بقایا من اهل الکتاب
 وانی اردت ان ابلیک بهم و ابلیهم بک الحدیث همان سرچون آنحضرت صلی الله علیه و سلم از عالم ادنی بعالم اعلی انتقال فرمود
 و هنوز ظهور دین حق چنانکه میبایست نشده و حساب ختمال دین حق بپهر سیده بار دیگر برقع از روی خود کشاد و تعیین خلیفه
 ثم خلیفه منو دتا آنکه مراد حق تمام شد و موعود او منجز گشت و چنانکه معرفت شخصی که مستحل آعبار نبوت میشود از علوم بشر خارج است

و فی
 و من غیر آنست

و بعد اعلان گفتند لَوْ لَا نَزَّلَ هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى رَجُلٍ مِّنَ الْقَدَمِينَ عَظِيمٍ بِمِثْلَانِ مَعْرِفَةِ فَخْصِي كِه اعباء خلافت حل نماید و آن مراد حق
 بکمال رساند مقدور بشر نیست اینهمه تدبیر غیب است که از پس پرده کار نامیکند و لابد است که پناهم بر آن شخص معین ارشاد فرماید
 و اگر فرض کنیم که بعضی انواع تعیین نگذارد و آن نخواهد بود و الا از جهت اعتماد بر تکفل الهی که یا ای الله و المؤمنون الا با بکرم نظر
 معنی خلافت را تصدیر شخصی بر ابناء نوع خود بفرمان روائی فهم میکنند و این معنی میکانند و برین تصدیر حسدی در زند و یا بی تصدیر
 الا ان یم نوره و حقیقت شناسان تدبیر غیب برای صلاح عالم و نجات موعود می بینند و این استخلاف را یکی از نعم عظیمه
 می شمارند حکمت محض است اگر لطف جهان آفرین خاص کند بنده مصلحت عام را و مقدمه ثانیه آنکه اگر حضرت صلی الله
 علیه و سلم تعیین بخلیفه فرموده است آن خلیفه صدیق اکبر است لا غیر ثم عمر بعد ه ثم عثمان بعد عمر و لیثقی که جو اتر معلوم شد که صدیق
 و فاروق و ذوالنورین با دشامان زمین بودند و فرمان روائی میکردند و مردمان همه با ایشان معامله رعیت با خلیفه بجائی
 و بلطف یا خلیفه رسول الله و یا امیر المؤمنین ندا میکردند این تدبیر خود موافق و مخالف همه میدانند پس کجور خلافت که فرمان روائی است
 ایشان را ثابت شد نه غیر ایشان را پس از غیر این ستمین استخلاف متغی شد گفتگوی سنی و شیعی در آن است که ایشان درین فرمان روائی
 مطیع بودند یا عاصی شایع بخلافت ایشان نص کرده بود یا بخلافت دیگری با بخلافت هیچ کس نص نفرمود پس میگویم اگر نص شایع
 بر همین عزیزان بود و ایشان موافق آن نص خلیفه شدند نه باها و اگر نص برای دیگری بود و ایشان بسینه زوری خلیفه شدند عاصی
 گشتند در تصدی خلافت قباحتهای بسیار لازم می آید ^{تدلیس در کلام رب لعزت بل و علاء کلام افضل انبیا علیه افضل الصلوات}
 و تسلیمات و کذب متواترات مرویه از صادق و باجماع مت مرحومه بر فضالت و ارتفاع امن از حکام شرع و عدم تمام ^{بنیان کردن عیب}
 تکلیف پیچری از حکام بر هیچ یک از امت و مخالفت حکم عقل صراح و تناقض در مقصود شایع اما تدلیس در کلام رب لعزت بر تقدیری
 ایشان عاصی شدند در خلافت ازان جهت لازم می آید که در قرآن عظیم بشارت بهشت و مدح دنیا و انبار برضای اهل بیت شجره و غیر
 اولین از مهاجرین و انصار آمده است لقد رضی الله عن المؤمنین اذ بايعوه نكحت الشجره فاعلموا في قلوبهم قائل ان السكينة
 عليهم و اتاهم قريبا و مغاير كثر بها ياخذوها و كانوا الله عز ورا حكيماء و شيخین ازان جمله اند پس اگر ایشان غاصب
 جابری بودند تدلیس عظیم شد و خدای تعالی از تدلیس منزّه است و غیر شیخین از دو حالت بیرون نیستند یا آما نمودند سکوت در زیدند
 اگر آما کردند همه ظالم و فاسق شدند زیرا که آما ظالم ظلم است قال الله انتم ائمة الذين ظلموا و اذوا جهنم و اگر سکوت کردند سکوت
 بنا بر خوف بود یا بغیر خوف بود همه عاصی شدند و اگر خوف بود آن خوف در جمیع مهاجرین و انصار و اهل بیت رضوان
 یا اکثر ایشان بود یا تلبی را از ایشان اگر جمیع را بود یا اکثر را این مقدر باطل است با بد است زیرا که چون مهاجرین یا اکثر ایشان
 بر صرف خلافت از شیخین مکر می بستند استخلاف ایشان صورت نمی بست و شیخین را بجز مهاجرین و انصار ناصری نبود و اگر اقل را خوف
 لاحق شده بود اکثر عاصی شدند یا غافلت آن اقل پس این بشارت بصیغه جمع نازل صرف باشد و ازان جهت که اگر صدیق در خلافت خود
 جابر و غاصب بود در حق او آیات داله بر کمال مدح و ثناء و بشره بدخول جنت نازل نمیشد لیکن آیات بسیار باین صفت نازل شده
 پس خلافتا حق است اما لازم است پس از آن جهت که مدح و ثنای شخصی که عبدا نسا عام شود تدلیس است و خدای تعالی از تدلیس منزّه است و
 بشارت کسیکه مرکب کبیره باشد و غیر توبه بریزد نزدیک آشاعره قلیل الوقوع است و نزدیک معتزله متمنع الوقوع و بهر تقدیر در توبه امر وی بغیر

مقدمه دوم
از دلائل علی

تدلیس در کلام رب

بیان جلایه الحال تبیس عظیم است و اگر شارع قصه از قصص بنی اسرائیل ذکر فرماید و انکار بران نکند دلیل شهید بر جواز آن کار از جهت آنکه تقریر او تدلیس است تکلیف ندادن و بشارت بهشت شخصی را که در آخر عمر چنین کارهای شنیعه از وی بظهور آید سماح است بر این بهتان عظیم اما بطلان لازم پس از آنست که جمعی غیر از مفسرین در آیات بسیار ذکر کرده اند که در حق صدیق نازل شده اند این روایات طرق بسیار دارد بحقیقتی که نزدیک اجتماع یقین با مشترک حاصل شود و چون در حق صدیق وارد شدند دخول صدیق در آن قطعی شد و در بعضی آیات بجز روایات سلف تر این بسیار یافته میشود که سبب آن حضرت صدیق بوده است اول لَمْ يَنْتَهِرُوا فَاذَنَّا فَذَمَّ اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيًا إِنَّهُمْ كَانُوا فِي النَّارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا وَصَاحِبُهُ عَارِبًا مُتَافِقًا مُؤْتَمِرًا وَمَا كُنَّا بِمُؤْتَمِرِينَ وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَالسَّعَةِ أَنْ يُؤْتُوا أُولِي الْقُرْبَى وَالْمُسْتَضْعَفِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا أَلَا يَعْلَمُونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ اِنْ شَارَتْ بِصِدْقِ بَاتِفَاقِ سَيِّمِ لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ انْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَيْحِ وَقَاتِلَ قَالَ الْوَاحِدِيُّ قَالَ الْكَلْبِيُّ فِي رِوَايَةِ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَضْلِ نَزَلَتْ فِي ابْنِ بَكْرٍ تَدَلُّ عَلَى هَذَا أَنَّهُ كَانَ أَوَّلَ مَنْ انْفَقَ الْمَالِ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَأَوَّلَ مَنْ قَاتَلَ عَلَى الْإِسْلَامِ وَقَالَ ابْنُ مَسْعُودٍ أَوَّلَ مَنْ ظَهَرَ سَلَامًا لِسَيْفِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَأَبُو بَكْرٍ وَقَدْ شَهِدَ لَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِاتِّفَاقٍ إِلَيْهِ قَبْلَ الْفَيْحِ فِي أَحَادِيثَ كَثِيرَةٍ جِهَارًا فَلَمَّا قَالَ اللَّهُ مَوْمُؤِنَةٌ وَجِبْرِيلُ وَمُصَاحِفُ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ الْوَاحِدِيُّ قَالَ عَطَّارٌ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ يَرِيدُ ابَا بَكْرٍ وَعُمَرَ وَالْيَمَانَ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ عَادِهِ وَيَضْرِبُهُ وَعَنْ ابْنِ مَسْعُودٍ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي قَوْلِهِ وَمُصَاحِفُ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ صَاحِبُ الْمُؤْمِنِينَ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ وَجِبْرِيلُ وَمُصَاحِفُ الْمُؤْمِنِينَ وَالنَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا بَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً قَالَ رَبُّكَ أَذْرَ عَيْنِي أَنْ أَشْكُرَ لِعَمَلِكَ الْيَقِيْنُ أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَى وَالِدَيْهِ وَأَنْ لَعَلَّ صَاحِبَاتِكَ تَرْضَيْنَهُ وَهِيَ لِي فِي ذُرِّيَّتِي لِي تَبَّتْ أَيْتُكَ وَلِيَّتِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ قَالَ الْوَاحِدِيُّ قَالَ عَطَّارُ الْكَلْبِيِّ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ هَذِهِ آيَةٌ نَزَلَتْ فِي الصِّدِّيقِ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ وَكَانَ حَمَلًا وَفَصَّالَهُ هَذَا الْقَدْرَ وَيَدُلُّ عَلَى سَمُوْنِهِ قَوْلُهُ حَتَّى إِذَا بَلَغَ اَشَدَّهُ إِلَى آخِرِ آيَةِ وَقَدْ عَلِمْنَا أَنْ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ مَنْ بَلَغَ هَذَا الْمَبْلَغَ لَمْ يَكُنْ مِنْهُ هَذَا الْقَوْلُ وَهُوَ مَا ذَكَرَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ رَبُّكَ أَذْرَ عَيْنِي الْآيَةَ فَدَلَّ أَنْ فِي الْإِنْسَانِ بَعِيْنُهُ وَهُوَ أَبُو بَكْرٍ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ وَمَعْنَى قَوْلِهِ بَلَغَ اَشَدَّهُ قَالَ عَطَّارٌ ثَمَانِي عَشْرَةَ سَنَةً وَذَلِكَ أَنْ صَحِبَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَهُوَ ابْنُ ثَمَانِي عَشْرَةَ سَنَةً وَالنَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عِشْرِينَ سَنَةً فِي تِجَارَتِهِ إِلَى الشَّامِ مَكَانَ الْإِفْعَارِ قَهْرًا فِي أَسْفَارِهِ وَحَضْرَهُ فَلَمَّا بَلَغَ اَرْبَعِينَ سَنَةً وَبَنَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دُعَايَةَ فَقَالَ رَبُّكَ أَذْرَ عَيْنِي الْيَقِيْنُ أَنْ أَشْكُرَ لِعَمَلِكَ عَلَى الْبَهْدَايَةِ وَالْإِيْمَانِ حَتَّى لَمْ يَشْرِكْ بِكَ وَعَلَى وَالِدَيْهِ ابْنِي تَحْفَافَةَ عَمَلِي مِنْ عَمْرٍ وَدَامَ الْخَيْرُ بِنْتِ صَخْرٍ عَمْرٍ وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ فِي هَذِهِ آيَةِ فِي ابْنِ بَكْرٍ اسْتَلِمَ أَبَوَاهُ جَمِيْعًا وَلَمْ يَجْمَعْ لِحَدِيْمٍ لِعَهَابَةِ الْمُهَاجِرِينَ الْبَوَاهِ غَيْرَهُ أَوْ صَاحِبَهُ اَشْدُّهَا وَرِزْمٌ ذَلِكَ مِنْ كِبَرِهِ وَأَنَّ لَعَلَّ صَاحِبَاتِكَ تَرْضَيْنَهُ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ اجَابَهُ اللَّهُ تَعَالَى فَأَعْتَقَ تِسْعَةً مِنَ الْمُؤْمِنِينَ كَفَرُوا فِي السَّلَامِ وَلَمْ يَرِدْ سَبَابًا مِنْ الْخَيْرِ إِلَّا قَائِلًا اللَّهُ سَجَانُهُ وَسَجَابُ لَهُ فِي ذُرِّيَّتِهِ إِذْ قَالَ وَاسْمُكَ لِي فِي ذُرِّيَّتِي وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَلَا دَوْلَةٌ وَلَا دَوْلَةٌ إِلَّا اَمْرًا بِاللَّهِ وَحْدَهُ ثُمَّ دَالِدِي جَاءَ بِالصِّدِّيقِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَصَدَّقَ بِهِ أَبُو بَكْرٍ وَصَاحِبُهُ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ صَدَّقُوا مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِاجَابَةٍ مِنَ الْإِسْلَامِ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ هُمُ الَّذِينَ يَتَّقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِالْأَيْدِي وَالنَّهَارِ سَيَرًا وَوَعْلَانِيَةً فِي الْكُشْفِ قِيلَ نَزَلَتْ فِي ابْنِ بَكْرٍ لِيَرْضَى اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ بَيْنَ تِسْعَةٍ بَارِعِينَ لَعَلَّ دِينَارَ عَشْرَةَ بِاللَّيْلِ وَعَشْرَةَ بِالنَّهَارِ وَعَشْرَةَ فِي السُّبْحِ وَعَشْرَةَ فِي الْعَلَانِيَةِ

وعدا شامی و سیمینها الا تقی الذی یؤتی ماله بکل منفر منفق اند بر آنکه مراد ازین آفتی صدیق اکبر است چون اربعین الف در راه
اسلام صرف نمود آیت مکیه است با تفاق مفسرین در آنکه غیر صدیق کسرا اتفاق باین سلب نکرده است و وجه بسیار دلالت
یکند بر آنکه حضرت مرتضی مور و آیت بود زیرا که مرتضی صغیر بود در کفالت آنحضرت صلی الله علیه و سلم و مال نهشت تا اتفاق کند
آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر مرتضی منت تربیت داشت بخلاف صدیق اکبر که آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر وی نعمت تعلیم سلام
داشت لا غیر آن نعمت را جزائی نیست کما قال الانبیاء علیهم و ما استسکم علیهم من اجر ان الی الله و چون مراد از ان صدیق
باشد معلوم شد که عاقبت او محمود است لقوله تعالی و لتسقی برضی و آتقی و مرتضی من عند الله فی الحال و الاستقبال اکرم است و کم
بهترین امت است و بهترین امت احق با خلافت است و اگر کسی گوید که مراد اینجا جنس است گوئیم دخول مور و نوس در عموم آیت قطعی
است بر تقدیر تنزل میگوئیم که صدیق را خلافت باعتبار ظاهر حاصل بود با اتفاق بحث در آن است که این خلافت چه بود و یا نه و شبها
قصای بسیار صدیق متصف باین صفات بود پس بشارت بر وی صادق باشد و باید که آخر کار وی محمود بود و آخر کار خلیفه بود غایب
و جائز نباشد در خلافت و آدان جهت که در آیت استخلاف یعنی آیه و عذرا لکن من امننا شکم و عملوا الصالحات و اب الذین ان
تکلفنا بهم فی الارض هر دو در یکواقت فرود آمده اند مطلق مکی را دیگر تقیید نیاید و آنچه از هر دو حاصل شد استخلاف مهاجرین
اولین است و مع خلافت ایشان بیان آنکه اگر تمکین فی الارض نصیب ایشان گردد لا بد جزیر دیگر که بآن خلافت رفته شود بآن
منضم خواهد بود و تقریر این مباحث گذشت و آنچه است که خدا صلی الله علیه و سلم فرمود **قُلْ لِلّٰهِ الْخَلِيفَةُ مِنْ اَعْرَابٍ سَتَدُلُّكُمْ عَلَى الْقَوْمِ الَّذِیْنَ**
اَبْرَأْتُمْ اَنْفُسَهُمْ فَذَلٰلَتُمْ عَنْ سَبِیْلِ اللَّهِ فَاَنْ تَطِيعُوْا اَمْرًا لَّوْ كُنْتُمْ تَعْلَمُوْنَ و آنست که هر که از اعراب استخلاف کند پس از آنکه
علی ان امور را بر بنیضه اشباع مسیله قال رافع بن خدیج کنا نقرا هذه الایة و لانعلم من هم حتی دعا ابو بکر رضی الله تعالی عنه الی قال بنی
حنینة فقلنا انهم هم قال ابن جریج سید عموکم عمالی قال فارس قنا نلوهم اولیون او یکون منهم الا سلام فان تطیعوا ابا بکر و عمر یوم
الله اجر احسانینی الجنة و ان تولوا ترضوا عن طاعتها کما ترضونهم من طاعة محمد صلی الله علیه و سلم فی السیر الی مدینه یعنی یغذونکم فی الآخرة
عذرا بانها و الایة تدل علی خلافة اشقیین فان الله تعالی و عدلی طاعتهم الجنة و علی مخالفتها العذاب الالیم استخ و عده فرمود که در
زمان استقبال ابته و لعی خواهد بود و اعراب بسوی جهاد کفار و دعوت این امری سبب و جوب قبول دعوت خواهد بود پس اگر قبول کنند ثواب
یابند و اگر قبول نکنند عاقب شوند و این لازم بین استخلاف حق است و دعوت به جهاد و شهر و عظم صفات خلیفه است و خالی نیست از آنکه این امری
یا آنحضرت است صلی الله علیه و سلم یا خلفای نشانی مرتضی یا بنی عباس و آنحضرت صلی الله علیه و سلم ابته داعی بود زیرا که خدا صلی الله
صغیر این سخن خود را می آید اولن تعالی و ابعی عد و اوه و این آیه در قصه مدینه نازل شده است و غزوات آنحضرت بعد مدینه محصور
و معلوم است بعد از آن بغزوه خیبر بر آمدند و کسی از اعراب را دعوت نمودند و بغزوه فتح مکه و حنین این قال بقوم ولی با من خود را که
این کلمه دلالت میکند بر بغایت این قوم با قوام دل که قریش و حوالی ایشان باشند و ظاهر از ادلی باس شدید است که نسبت قریش شدت با
درشته باشند و این معنی در غیر روم و عجم یافته نشد و نه مرتضی زیرا که مخالفت دی رضی الله عنه برای طلب خلافت بود نه جهت اسلام و تقاضای
و سیر کردن دلالت میکند بر آنکه آن دعوت کفار است جهت اسلام و بنوعی دعوت کرده اعراب مجازا بقبال کفار کما هو معلوم من
التاریخ قطعا و دعوت صدیق اکبر بسوی قتال اهل شام و عراق بود و دعوت فاروق نیز بقبال عراق و شام و مصر بود و دعوتی بود

بقال اهل خراسان و افریقه و مغرب و اقصی کما هو مبسوط فی التاریخ پس دعوت ایشان واجب الاتصال بود و این صفت خلیفه حق
 است و چون حقیقت ایشان در دعوت بجهد و روم و عجم ظاهر شد جمیع حکام ایشان واجب الاتصال شدند زیرا که تکلمان بکلمه سلام
 بجمع اند برد و قول جمیع انبیا و جوب انبیاء ایشان کرده اند در جمیع حکام و جماعه منفی و جوب انبیاء ایشان میکنند در جمیع حکام
 فلما بطل انسانی تعین الامل و از نجات که خدای تعالی میفرماید یا ایها الذین امنوا من تبرئوا من کفرکم عن دینکم فاستجابوا لله
 بقوم یحبهم و یحبونهم آذلة علی المؤمنین اعزهم علی الکفرین یجاهدون فی سبیل الله و لا یخافون
 لومة لایم ذلک فضل الله یؤتی من یشاء و الله واسع عظیم کان دالین آیه دلالت میکند بر آنکه جماعه مجتوبین
 کاملین مرتسبین جهاد خواهند کرد با مرتدین یعنی در زمان شریف آنحضرت صلی الله علیه و سلم ظاهر نشد زیرا که اسود غنسی خروج نکرد
 بود و انتخاب بسوی می لشکری روان کرده و نه در ایام حضرت مرتضی زیرا که قال ایشان با بغات یا خوارج اتفاق افتادند مرتدین
 و خلفای بنی عباس و بنی امیه نیز با هیچ یکی از مرتدین بطریق فوج کشی قتال نکردند و منهدم از نحوای آیه جمیع رجال و نصب قتال است
 پس متعین شد که آن موصوفین صدیق و فاروق و جوش ایشان بودند و در عرف عام قتال منسوب میشود بخلیفه هر چند وی خود
 حاضر و قهر نباشد و اگر صدیق و فاروق خلیفه نباشند جمعی که با ایشان جهاد کردند یا بایت نمودند و دستخلاف ایشان را ضعیف شدند
 مجتوبین و مجتوبین بودند باز این آیه دلالت میکند بر آنکه ایجماع مجتوبین اند و بر مؤمنین رحمانند و بر کافرین شداید و مجتوبین
 و از کسی ترسند و این همه اوصاف کمال است باز فرمود ذلک فضل الله یؤتی من یشاء و دالین دلالت میکند بر کمال فضل
 و تنهایی در شناختن ثابت شد که شیخین در ایام خلافت خود با جماعه که اتباع ایشان بودند موصوف بودند بصفتی کامله که در شریعت
 بهتر از آن وصفی نیست و ممدوح و مشمول فضل الهی بودند و همچنین لازم است اختلاف حق و دال بر فضیلت ایشان است و اما لزوم تلبیس در
 کلام فضل انبیا علیه الصلوة و السلام بر تقدیر یک خلافت شیخین بل مشایخ ثلثه جور شد از نجات است که بشارت آنحضرت صلی الله علیه و سلم بهشت
 برای این بزرگواران در احادیث بسیار که روایت کرده از جماعه عظیمه فی کل طبقه و همان احادیث علی کثره طرقها و تشعبها ساندند
 دلالت میکند بر کفایتی که بشارت است بهشت پس این معنی بالقطع ثابت شد و اگر ایشان فاسق و جائز باشند لایق بشارت نباشند و بشارت
 تلبیس بود و بشارت ایشان مبین میشود و در فصل که تقریر آن سابقا گذشت و اما کذب متواترات مرودیه از عساق مصدق
 از آنجهت که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در احادیث بسیار خلافت این بزرگواران اثبات فرموده و نصائره و اشارت اخیری بجملاً تارة
 و مفصلاً اخیری پس این احادیث اگر چه هر یکی خبر واحد است اما چون آن همه را ملاحظه کنیم غیر محصور بشد متفق در کفایت و آن صحت خلافت
 ایشان است در وقت خلافت خویش بیان این محل آنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم روایا قلیب ذکر نمود بعد از آن فرمود لا ادری ما یقالی
 فیکم فاقعدوا بالذین من بعدی ابی بکر و عمر را دان است که بالذین یقومان من بعدی فی مقارعتی زیرا که صلی الله علیه و سلم مخصوص تعیین مصلوب شد و وجود
 ایشان بغیر قیام بمقام آنحضرت صلی الله علیه و سلم مخصوص و معین این برود و نمیتواند شد و صلی الله علیه و سلم باید که مخاطبین موصول را بان شناخته باشد پس
 شد که ذکر روایا قلیب مانند آن مخاطبان شنیده بودند و مراد از اقتدا اقتدا در امور خلافت است زیرا که تعیین اقتدا بلفظی که مشعر بخلافت
 باشد ایماست با نکه اقتدار رعیت بخلیفه مراد داشته اند در همین حدیث تعلیم قرآن و غیر آن بدیگران حواله کرده پس مراد از اقتدا غیر فتوی
 و تعلیم است و آن نیست الا استخلاف پس حدیث دال است بر ايجاب انقیاد قوم ایشان را من جهة الخلافه و همین است معنی تشریح استخلاف

و آنحضرت صلی الله علیه وسلم در خطبه تودیع که است را بان تودیع کردند فرمودند *علیکم بسنتی و سنتی خلفاء الراشدين من بعدی*
 عتقوا علیها بالنواذ بعد از آنکه در یاز چند مذکور کردند که دال باشد بر آنکه ولایه امر بعد آنحضرت صلی الله علیه وسلم خلفای مثلثه
 خواهند بود پس گویا فرمودند *علیکم بسنتی و سنتی ابی بکر و عمر و عثمان پس انقول بحجاب انقیاد قوم است در آنچه خلافت منعلق شد*
 با ایشان و هر چه مطلوب است آنحضرت صلی الله علیه وسلم در احادیث مستفیضه خبر دادند که بعد وفات وی صلی الله علیه وسلم خلافت نبوت و
 خلافت رحمت خواهد بود و بعد از آن ملک عضو ض و آنچه متصل دانات آنحضرت صلی الله علیه وسلم و عهد خلافت خلفای اربعه بود پس
 خلافت ایشان خلافت نبوت و رحمت باشد و اگر سیر این خلفا مشابه سیر انبیاء منی بود یا ایشان بعبصب خلافت را گرفته بودند خلافت نبوت
 و رحمت نمی بود و آنحضرت صلی الله علیه وسلم در احادیث مستفیضه اعلام فرمودند بآنکه خلافت تانسی سال است و سفینه
 تفسیر کرد آنرا خلافت خلفای اربعه و عقل نیز بران دلالت میکند زیرا که مطلق رحمت موت بسی سال نیست پس این خلفا متصف با آنکه
 بودند که غیر ملک عضو ض پس این خلافت مدوح بود و خلافتی که بعبصب جو رپشد مدوح نمیشود و در احادیث مستفیضه دارد
 شده است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم روایا قلیب دیدند و جماعه از صحابه نیز بانواع مختلفه روایا دیدند از جمله حدیث سبب اصل آن
 تا زمین و حدیث توطی بعض ایشان بعض حدیث آشامیدن آب بر تینب و تشولیش یافتن عثمان و باز جمع شدن سباب برای او
 و حدیث وزن بر تیبالی غیر ذلک و این همه معبر است بخلافت و این تفسیر در بعض تصریح دارد شده و در بعض با شارت و در بعض
 ازان سکوت کردند از چهار سخط بلکه آن پنج شدند پس از اینجا دانستیم که خلافت ایشان ظلم و جور نبود و آنحضرت صلی الله علیه وسلم
 در مرض آخر صدیق را امام نماز ساختند و با امامت دیگری رضی نشدند و این دلالت میکند بر استخلاف صدیق عقیلاً و نقلاً و اعطلاً
 از آنجهت که عادت جاری است بآنکه بر تخت نشاندن نزدیک موت دلالت بر استخلاف میکند و عقد لواء دلالت بر امامت مینماید و در آن
 و قلم دادن دلیل منصب وزارت است و این اشارات حکم عبارات دارند مثل اشاره بدست و سر بجای لآ و نعم و امامت در نماز منصب
 آنحضرت بود صلی الله علیه وسلم و بهترین امور دین و دنیا پس تسلیم آن بصدیق دلیل شد بر اقامت او مقام خلافت را و اما نقل آنرا
 جهت که جمعی در وقت عقد خلافت آن تمسک کردند مثل فاروق و مرتضی و ابوعبیده و ابن مسعود و از سایر حاضرین ردی و انکاری
 برین استدلال ظاهر نشد پس گویا همه مستصواب آن استدلال نمودند و اگر امر و در دلالت این نقل خلفای خیال کرده شود در عصر صحابه
 خفای نبود و مثل این اشارات مختلف میشود دلالت ادب اختلاف عادات و عصور و آنحضرت صلی الله علیه وسلم سائله را فرمودند ان
 لم تجیهنی فانی ابا بکر و این نیز صریح است در آنکه خلافت بعد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بصدیق راجع شود زیرا که تصرف در بیت المال
 و ادای و عدا می پیغامبر یک از خواص خلیفه است و آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند *لا یبقین فی المسجد خواتم الا خوفاً ابی بکر و این حدیث*
 دلالت میکند بر خلافت صدیق و علما درین دلالت دو وجه نقل میکنند قبل لان الخلیفه یتحتاج الی الاکثار من دخول المسجد لشدته
 احتیاجه الی ملازمه المسجد کی یصلی بهم و یا مرهم و ینها هم و تقضی بهم دکان الناس فی الزمن الاول لا یقضون الا فی المسجد و قبل لانه اشاره
 الی سدر رغبات الناس لخلانده حضرت عایشه صدیقه رضی الله تعالی عنها ذکر کرده است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم قریب مرض موت
 فرمودند لفتحه مت ان ادعوا بک و انفاک الحدیث و این حدیث صریح است در آنکه مقصود آنحضرت صلی الله علیه وسلم استخلاف صدیق بود
 و کرده میدهند که غیر صدیق بان رغبت کند لیکن ترک کردند کتابت خلافت بنام او و اخذ بیعت برای او بنا بر توکل بر و عدو الهی و آنحضرت

الحقیقه بان صحیح
 لا یبقین فی المسجد
 تكون من بین
 نصب علیها

خلافت خود مکرر گفت خیر بنده الامه ابو بکر ثم عمر و این قول او خالی از صحت است قلباً و با زبان موافق بود درین قول و هو الحق
 و به ثبوت المطلوب یا سید نیست خلاف او لیکن بغیر ضرورت و بغیر تقیه یا جمعی این سخن میگفت و با جمعی خلاف این پس مدلس و خائین و اتمه بشد
 و مدلس و خائین امه لائن امامت نباشد یا تقیه بود و تقیه در خلافت وجهی ندارد و معصداً اگر اگر ای بوده است میبایست که بر قدر گزراه
 اکتفا میکرد و چنین مبالغه نمی نمود و اگر تقیه با وجود خلافت و شجاعت و شوکت و قیام تقال جمع اهل ارض جائز بشد میتوان گفت که
 یا جمعی که بشیخین میبودند در خضیه بنا بر تقیه انکار شیخین مینمود پس کلام خیر الامه متحقق است و خلافت او تقیه نمیتوان گفت که ظهار اسلام
 و نماز پنجگانه خواندن و از دزد زخ ترسیدن همه بنا بر تقیه مسلمین بود و شک نیست تفرق قوم تبرک اسلام شد بود از تفرق سبب انکار
 شیخین پس این از اسلام او برخاست چه جای امامت و این همه بقبا حاتی میکشد که هیچ مسلمانی خیال آن نمیتواند کرد پس ثابت شد که خلافت
 حق صدیق بود و بعد از آن حق فاروق بهین دلیل بعینه و از آن جهت که خلافت خارج نیست از دست شخص صدیق و در تفضی لیکن مرتضی بعد
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم خلیفه نبود پس متعین شد صدیق بری خلافت دلیل بر آنکه حضرت مرتضی بعد آنحضرت صلی الله علیه و سلم خلیفه نبود
 آن است که اتفاقاً خلافت بنفس شارع میباشد یا به بیعت یا به تسلط احوال است ازین سه بیرون نیست و هر سه در مرتضی مفقود بود و در صدیق
 موجود اما بیعت و تسلط خود ظاهر است و اما نص پس از آن جهت که اگر نصی در خلافت حضرت مرتضی بود نزدیک او یا نزدیک کسی از صحابه
 چون دیدند که خلافت از مرتضی صرف کردند و برای غیر او منعقد ساختند البته اظهار آن نص میکردند و ساعی خلافت را درین کار
 الزام مینمودند و الا عاصی میشدند و عادت قاضیه است بآنکه صورت آن الزام نقل کرده میشد خصوصاً بعد موت شیخین و قیام مرتضی
 خلافت و وقوع مشاجرات عریضه و درین صورت البته مرتضی بان نص مطلع میشد و انکار نص نمیکرد لیکن حضرت مرتضی انکار نص بری
 خود کرده است و اما ارتفاع امن از حکام شرع از آن جهت که اگر خلافت صدیق و فاروق حق نباشد و بغصب جور آنرا گرفته باشند ایشان
 و معاندان ایشان فسق و ضال شدند و اگر چنین شد از قرآن و سنن امن برخیزد زیرا که قرآن جمع کرده شیخین است بر دست عوان
 ایشان و سنن اکثر از شیخین و عوان ایشان مروی است و غیر ایشان چون سکوت کردند از نهی منکر آن سکوت بنا بر تقیه بود یا بغیر تقیه
 اگر بغیر تقیه بود افسس خلق الله بودند و اگر بنا بر تقیه سکوت کردند هر چه ایشان بران موافقت کردند دران نیز هتتم تقیه اند و هر چه
 دران مخالفت کردند و پوشیدند آن غیر مرضی است لقوله تعالی و لکن ینزلنهم اذنی ارضی لهم و لکن ینزلنهم اذنی ارضی لهم
 بعد حق فیهم امنناط و منهدا درین صورت لغرض من غیر ترجیح عارض میشود پس بدست است باقی نماند پس ایشان عمل
 مانند تبلیغ با ایشان واقع نشد پس اگر شیعہ گویند حقیقت قرآن را دانستیم از تلاوت امه آنرا گوئیم بجهل که بنا بر تقیه باشد اگر
 گویند بنا بر حفظ الهی كما قال و لکن ینزلنهم اذنی ارضی لهم گوئیم ازینجا معلوم شد که بر حفظ الهی اعما و میتوان نمود پس امام معصوم چرا
 لازم شود اگر گویند حقیقت امه دانستیم بمعجزه گوئیم نقل هیچ معجزه بطریق تواتر شهرت بهتفااضه ثابت نشد و اگر چیزی از کرامت
 ثابت است بطریق واحد بغیر تجمعی است و مثل آن از شیخین منقول است این سخن را اندکے کشاده تر باید دانست قیام حجت تکلیف بغیر
 معرفت مکلف بر صیغ نیست و آن معرفت بدون نقل از صاحب شرع صورت نه بندد و چون عقل را در پی تفصیل نقل فرستیم بفرورد حکم
 کند بآنکه نقل برد و نوع میتواند بود و نوعی که در شرع آنرا بران میتوان گفت عندکم فیہ من الله بران و یقیناً که با خود در شرع است
 نه یقینی که تکلمان بان میباشند باین نوع از نقل مربوط است و سنن و ابتداء بر موافقت و مخالفت آن نوع منوط و تفرق محرم

که شیخین و تواتر
 و با یکدیگر
 جانی درین تفرق

تقدیر این است
 در کلام شیخین
 هم از تفرق

و اختلاف قبیح اختلاف امت است درین نوع و لا تکونوا کالدین تفرقوا و اختلفوا الا من احدث فی دیننا ما لیس منه فهو
 رد محمول است برین نوع داین نوع عبارت است از نفس صریح کتاب اله و حدیث مشهور حضرت سرور انبیا علیه الصلوٰة و السلام که بطریق
 مستدوره بروایت رجال عن رجال فی کل طبقة بهر سده در حکم حدیث مشهور است خبر واحد که قراین آنرا بمرتبہ یقین رساند داین قراین
 منہوم مخالف و موافق کتاب اللہ بشد یا حکم صریح عقل بر حسب مضمون خبر یا قیاس بر اصول ششگانه و مانند آن و اجماع است مرحومه
 خصوصاً اجماع طبقه اولی ازمت و قیاس طبعی بر این امور مذکور و انواع دیگر اخبار احاد که در دیگر اختلاف علماء در تصحیح و تضعیف
 افتاده و اقیسہ متعارضه و اخبار متخالفه که است در تطبیق آنها شذر و نذر رفته اند و استدلالات ضعیفه که عقول در رد و قبول آن
 گفتگو کرده و حکم این نوع آن است که درین مسائل حمت خود را بموافقت صاحب شریعت صرف باید نمود هر چه بعد استفراف جهد منظون ما
 باشد بران عمل باید کرد این حکم کلی نیز باجماع امت در یافته ایم مختلفان درین نوع همه مصیب اند یا یکی مصیب دیگر مخطی معذ در بنا علی
 اختلاف همی ذلک علی قولین تفسیق را در اینجا مجال نیست و اختلاف امت درین نوع رحمت است و وسعت است و این نیز بضرورت
 حکم عقل معلوم است که متماثل در تخلیف نوع اول است و قسم رابع از نوع اول که قیاس طبعی است متفرع است بر سه قسم اول کسیکه
 خلافت شیخین بلکه مشایخ ثلثه را منکر است و این بزرگواران را فبسوق و کفر مطعون میازد خاک در دهان او و در حقیقت تیشه بر پای
 دین زده است و قطع رایقه دین از رتبه نخست است زیرا که کتاب اله جمع شیخین است و سبب اتفاق عالم بر آن ذوالنورین است اگر
 ایشان خلافت را به نصب وجود گرفته بودند و مخصوص علیه الخلافه را ترسانیده بودند و فریضه از فرائض السترک کرده اند فسق
 خلق اله بشند و بدترین نام و همچنان معاندان ایشان پس نقل هر واحد از ایشان قابل اعتماد نماید و اگر تواتر را اعتبار کنیم مطلب ما
 حاصل است زیرا که ثبوت خلافت این عزیزان نقل متواتر متحقق است و اگر نقل چند کس که بر علم این لمحدان منکر خلافت خلفا بودند نشویم
 از ان نام برده ما نقل قرآن و احکام ثابت نشد و نه بطریق خبر واحد و اگر بالفرض مردی بشد بضعیف ترین نقل خواهد بود که صحیح
 نس از تیره علم آنرا نمیداند و باین نوع اول از نقل بهم نمیرسد و احادیث مشهوره نقل مشایخ ثلثه و اعوان ایشان و قائمان بخلافت
 ایشان است پس نقل هر واحد از ایشان قابل اعتماد نباشد و اگر تواتر را معتد سازیم تیر ایشان هم در سینه ایشان ارگشته شده
 و کفی الله المؤمنین القتال و اجماع است کلمه است مجمل چون آنرا بر تنگایم در غیر زمان خلفای ثلثه متحقق نشد و بنفیکم
 ایشان معتقد گشته پس آنرا بیچ اعتبار نباشد بلکه در دست ما بیچ چیز از شریعت آنحضرت صلی اله علیه وسلم از نوع اول نباشد
 و است بظنون خود ما عمل کنند ثبوت عمل منظون در جزئیات شریعت ثابت نیست الا باجماع طبقه اول پس آن نیز متحقق نباشد
 پس بیچ کس ایوم مکلف بحکم شرعی نیست کفنه الله و الملائکه و اناس اجمعین علی بده العقیده الباطله اما مخالفت حکم عقل صریح
 از نجهت که بعثت آنحضرت صلی اله علیه وسلم بشریعت قرآنی عظیمه و لطف جسم است و قتال بنی آدم که لذات قبیح بود برای همین
 مصلحت تجویز کرده شد پس اگر تمام امت آنحضرت صلی اله علیه وسلم بعد از امان برآمده بشند و راه فضیلت پیوده گریخته
 اندک در غایت قلت این نعمت عظیمه نباشد و قتال برای همین فائده که در زمان آنحضرت صلی اله علیه وسلم مسلمان شوند
 و عنقریب از ایمان برآیند یا برای صورت اسلام بدون آنکه در آخرت نفعی دهد عن عظیم بود و قبیح فاحش و اگر ایشان یا
 اکثر ایشان بر حق بودند چراغ انکار منکر کردند و چراغ تسلیم جایز و غاصب نمودند درین مقام عقل خود را اندکی حکم باید ستان

مجاہدہ تاکہ جناب نبوی صلی اللہ علیہ وسلم در پی اعلیٰ و کلمہ اسلام کشیدند برای همین قدر بود کہ جماعہٴ مسلمین از یک در اسلام آریند
 و از در دیگر بر روند و این قدر آدمیان را کہ کشتند و غارت کردند و بسا و ذریۃٴ ایشان را اسیر گرفتند برای همین بود کہ
 تلفظ بلفظ اسلام کنند و در آخرت بہرہٴ نیابند و اگر شیعہ گویند کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بہتخلاف مرتضیٰ و اولاد او خیرت
 جمیع مسلمین ارادہ فرمودہ در دنیا و آخرت و ایشان اختیار خود باخافہٴ امام بر خود مستم کردہ اند جواب یگویم مقتضای صراح
 عقل آن است کہ ترتیب موجودات و تسلط بادشاہان و مانند آن بر حسب نیت ادلی اصل است بمنزلہٴ طعام و اہام علوم حقہ و سنن
 راشدہ برای اصلاح عالم در دل از کی انطق اللہ و از اینجا اجرای آن علوم در دل حواریین و از اینجا در دل عوام ناس طبقہ
 بعد طبقہٴ اصلاح است بمنزلہٴ نمک در طعام پس شرایع ہمہ باندازہ استعدادات کائنات خارجی و قہست ہرگز در حکمت حکیم
 اعلیٰ جل مجدہ گنجایش ندارد کہ مدار تحقق لطف اللہ کہ مقتضی ارسال حضرت پیغامبر ما بودہ است صلی اللہ علیہ وسلم بعد خلافت
 مرتضیٰ و اولاد او را سازند حال آنکہ در عنایت ادلی مقرر بود کہ پیچ گاہ حضرت مرتضیٰ و اولاد او تا دامن قیامت منصوب
 نشوند و پیچگاہ خلافت ایشان علی و جہا صورت گیرد بلکہ از میان ایشان ہر کہ دعوت بخود کند و سر تقال بر آرد و مخدول بلکہ
 مقتول گردد خدای تعالی میفرماید **وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ اِنَّهُمْ لَكَاٰمِرُونَ وَمَا يَدْرُوْنَ
 اَنْ يُخَالِفُوْا بِرِءْیَانِ رَبِّهِمْ اِنَّهُمْ لَمِنَ الْغٰلِبِيْنَ** و ہم الغالبون ممکن است کہ بنا
 امر فرمایند و ہزاران ہزار توفیق یابند و نماز خوانند و باین سبب براتب عالیہ سیند و بعضی اشقیاکہ شقوت او در عنایت ادلی محتم
 شدہ و امثال آن امر نکند و از فیض عام محروم ماند و ممکن است کہ چیزی فرمایند کہ ہیچکجا ہیچکس از او عمل نکند و از آنجہت کہ جریان
 افعال خدایتعالی در عالم بر نسق واحد دلالت بر بعض معانی دقیقہ میفرماید اگر آنرا برستہ اللہ حوالہ نمایم بجا است و اگر لزوم
 عقلی نیز تقریر کنیم رواست و لہذا مشکلمان در الہیات از نظام حسن کہ در علم مراتب ثابت و واجب الوجود قادر مختار علیم قدیر کردہ اند
 و در نبوات ظهور معجزہ بر طبق دعوی پیغامبر مثبت نبوت قرار دادہ اند نظیر آن از محسوسات دلالت شیرستان است بر سبق ولادت
 و دلالت خصیہ رنغ اراضی است بر سبق نمٹ و دلالت نقابت است بر مرض و دلالت جرح است بر جرح الی غیر ذلک پس لطف
 خدای تعالی کہ سبب بعث پیغامبر صلی اللہ علیہ وسلم شدہ است در اول حال کاری کہ دکہ اتفاق طائفہ بر قبول دعوت توحید و انکار
 شرک و مشرکان **نظور آمد پیش از ہجرت بعد از آن کاری فرمود متفرع بر نیکار و آن جہا و اعداء اللہ است اولاد و دخول افواج بنی
 آدم فی دین اللہ آخراً بعد از آن کاری دیگر نمود متفرع بر نیکار و آن ازالہ دولت کبریٰ و قیصر است بردست شیخین پس دین حق از
 امت مرحومہ بر جمیع ادیان ظاہر شد بعد از آنکہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم آن ہمہ در ہر حال بشارت میدادند و ترغیب میفرمودند
 پس این تسقی است واحد مانند نہال نشاندن و بر آمدن غصبان و ادراق اولاد و بر آمدن از ہارثانیا و خروج شمار ثنائی و مانند
 طفلی و جوانی و کہولت آدمی و ترتیب ہر یکی بر دیگری چون این نسق واحد دیدیم و نہایت لطف است کہ ساعت بستا آنا را و
 ظاہر میشود پس حقیقت خلافت خلفا ازین نسق واحد عقل بطریق حدس ادراک کرد چنانکہ از ترتیب از ہار و شمار میثنا سیم کہ قصد
 باغبان مژ بود و آن لطف باغبان کہ نشاندن نہال را تقاضا کردہ بود ہم لطف بعینہٴ متقاضی از ہار و شمار گشتہ ہچمان نزول قرآن
 آیات آیات بعد از آن سورہ سورہ مرتب شدن بعد از آن ہمہ در مصابح گشتن نسقی است واحد ہچمان اصل علوم حکام از سینهٴ مبارک**

آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم روز فرمود بعد از آن مجوق قیاس و جماع مؤرق و منترشد و همچنان علم احسان از صدر شریف انجناب
علیه الصلوٰۃ والسلام جلوه نمودن و بعد از آن در خلفا آن علوم احسانیه گل کردن بر ترتیب واحد است قناسق بیشتر اوله باختره
و بعد از آن علی اوله و از جهت که مسلمین همه با خلفا بیعت نمودند و متفق شدند بر خلافت ایشان بعد از آن بردست ایشان قبال بر زمین
اولاً و جہاد فارس و روم ثانیاً متحقق شد قرآن باہتمام ایشان مجموع و متفق علیہ گشت و کفر از بلاد شام و عراق و یمن برخاست و
حد و جاری شد نماز در روز و تلاوت قرآن و اتفاق مسلمین بر یکدیگر پدید آمد و آنچه کہ پیش از بعثت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
تأسی و نشانی از وی نشیند بود و ہم بمحض تسبیح وی صلوات اللہ علیہ وسلم ظاہر شد بود و در جمیع اقطار ارض فاش گشت درین
خود اتفاق واقع است پس عقل صراح کہ بکدورت لعصب کہ در نشدہ شد حکم ینماید کہ این خلافت حق است و عصیان ینغایر
در عقیدان واقع نشد و در تقاصد خلافت قصوری روی نمود زیرا کہ اصل در اتفاق سواد عظیم از ہمت مرحومہ موافقت امر
ینغایر است و عدم عصیان او و ینغایر ایشان یکی است و قرآن کہ امام ایشان است کی اگر اختلافی در میان است واقع شود بعارض
ہواست یا بعلت جہل و عقل صراح میشناسد کہ پدید آمدن عارض ہوا بجز دو قات آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بدون وقوع
امری کہ آثار توت غضبیبہ ایشان کند بغایت بید است و جقد مقدم کہ سبب این انحراف شد غیر معلوم و جہل نفس از سواد عظیم
بغایت دور و اگر ایشان از نفس غافل بودند صاحب حق چرا اظہار حق نکرد و کدام خوف موجب ستر آن گشت سبحانک ربنا
عظیم و غیرت افعال ایشان معلوم کردیم از موافقت آنہا بقرآن عقل حکم میکند کہ اینہم خیر است و حق است قطعاً و مصلحت شرع در شیم
این ہزاران ہزار در امری کہ رشد آن معلوم است بموافقت قرآن بسبب آنکہ متصدی آن شخصی شد غیر شخصی ہمچو نیست و ایجاب
استحکام شخصی کہ خلافت آن بودنی نیست کہ ام مصلحت است آری آثار و ہموان شخصی کہ خلافت از دست آوردت ہرگز
متعلق میشوند و ہر تری کہ در ترکش ایشان است می اندازند و در نیست کہ جب جاہ بر آد عار غیر واقع حل کند و با قدم ہر
خلافت جمہور دلالت فرماید قاعدہ عقل صراح آن است کہ بز ظاہر اعتماد کنند مگر آنکہ فرامین قویہ از ان ظاہر باز دارد مثلا
دیدیم کہ آتش شعلہ میزند تا آنکہ بر غلط حص خود مطلع نشویم با وجود جوہری کہ شبیبہ بنا رہنماید بقین بدانیم بجز در جمال
تصدیق نکردن و پختن طعام را بر آن موقوف نگذاشتن محض دیوانگی است اما تناقض در مصلحت شرع از آنجہت کہ شیعہ میگویند
لطف واجب است بر خدا تعالی و لطف او تعالی تقاضا میفرماید کہ ملت را حافظی باشد و آن حافظ ملت لابد است از آنکہ عالم معصوم
باشد و معصوم غیر مرتضی نبود پس امام ہند و ماساعدہ میکنیم در مقدمہ ادلی دثانیدہ بتغیر ما میگوئیم کہ ضامی تعالی متصف است
بلطف کما قال اللہ لطیف یحب اید و وعدہ فرمود حفظ قرآن را و انالہ لحفظون و وعدہ او واجب الوقوم است
و میگوئیم کہ لطف تقاضا میکند کہ ملت را حافظی باشد اما این حافظیہ چیز میتواند شد کی آنکہ خود متکفل حفظ باشد پس ہمیشہ دفعہ بعد
دفعہ تقریبی اعدا فرماید از غیب بانقا در قلب مردمی کہ امر کند بمعروف و نہی از منکر و القا در قلب قوم انقیاد او را قال اللہ
تعالی و انالہ لفظون و قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یبعث فی کل ما فی نذہ الامۃ من یجدہ و دینہا و ہم آنکہ ہر حویہ
من حیث مجموع خاصیبی ہند کہ بر ضلالت مجتمع نشوند کما قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا یجتمع امتی علی الضلالۃ سیوم شخصی را
مکینند کہ اقامت دین فرماید و چنانکہ شیعہ میگویند کہ لطف گاہی ظہور امام معصوم است و آن اکمل القاع لطف است و گاہی وجود او

به اخفا و آن نیز از اصل لطف خالی نیست ما میگوئیم که گاهی خدای تعالی هر سه نوع حفظ را جمع میفرماید و آن اکل انواع لطف است و آن در ایام خلافت رحمت و خلافت نبوت است و گاهی بر دو نوع اول اکتفا نماید زیرا که اصل لطف بان خودی می شود و در مقدمه تالیث نیز مساعده میکنیم نوعی از تغییر پس میگوئیم که اگر لطف الهی تعیین شخصی که حافظ ملت باشد تقاضا فرماید لابد است از آنکه بمشتر کثرت علم و بعلوم درجه در آخرت باشد تا لطف متحقق گردد و عصمت بمعنی که شیعیه اثبات میکنند ضروری نیست ممکن است که در اول عمر کافر و فاسق باشد بعد از آن خدایتعالی توبه نصیب کند و بزبان بیجا مبراطلاع دهد که آخر حال او خیر است و تصریحاً و تلویحاً حسن حال و مال و تعلیم فرماید لیکن اینجا شرطی دیگر مطلوب است و آن آن است که امام ظاهر و منصور بود زیرا که اگر مختصی باشد تکلیف با تبع شخصی مجهول که نه امر نماید و نه نهی میکند لازم آید و اگر مخدول بود و تقرب بخیر نباشد از نصب او بلکه تقرب بشیر باشد و ترک نصب او اقرب باشد لطف از نصب او زیرا که در صورت اولی مواخذ نباشد ترک واجب و فعل محرم درین صورت مواخذ خواهد بود و بعد تمهید مقدمات میگوئیم که لابد امام حق بعد و فاتیما حضرت صلی الله علیه و سلم موجود بود و اتفاق علیه المواقف و المخالف و آن امام صدیق اکبر است رضی الله تعالی عنه بعد از آن فاروق اعظم زیرا که هر دو مشر بعلم و فلاح و صلاح بوده اند و ظاهر و منصور بودند نه حضرت مرتضی زیرا که اگر چه عالم بود و مشر بهشت بود ظاهر و منصور نبود و تحقیق این مسئله موقوف است بر تمهید نکته بدان است که اشاعره گفته اند که احکام الله تعالی معلل با غرض نیست و این مسئله را بروشی سرداده اند که موهم آن باشد که در ارسال رسل و انزال کتب و نسخ شرائع سابقه در برهم زدن عادات جاهلیت مصلحتی منظور نیست اراده که ترجیح احدی درین کار خود کرده است و این قول باین صورت است مسلم نیست آری غرضی که تکمیل آن واجب کند فی نفسه منتفی است و مصلحتی که مرجع آن لطف عباد باشد و مربوط ساختن بعضی مسیبات به سباب واقع است اصل سبب فتنه چه صحابه و تابعین و چه من بعد ایشان معترف علی احکام است باعتبار مناسب شناختن معانی مناسبه مثلاً حفظ نفس و مال و عقل و عرض و ملت ضروری دانسته اند و قصاص و حدود و ترقه و شرب و قذف و ارتداد بران دائر ساخته اند و مشر دعوت صلوة و صوم و زکوة و حج برای تهذیب نفس و خروج او از اسیریه و انبساط او در رضای ملکیت امری است مقرر و مفاسد کبار ذنوب معقول امام غزالی در باب توبه چه قدر تصریح بان کرده است ازین همه گذشته استقرار احکام و اعمال نظامت دران با مجرم بجز مصلحت مطلوبه مفیده مطروده مضطر میگردد و چنانکه در حجت بالغه اگر آن مطالب تقریر نمودیم ازین هم گذشته در قرآن و احادیث خبر بسیاری از مصالح و منافع بدین در باب ارسال رسل گفته اند و کلمات آهنگکنیم

لَعَدَابٍ مِّن قَبْلِهِ لَقَالُوا إِنَّا كُنَّا نَسُوا لَكُمْ سَعَاءً قَدْ نَجَّيْنَاكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقُولَ لَا نَحْنُ بِمُؤْمِنِينَ

و در حدیث قدسی آمده ان الله خلق بنی آدم خفقار و ان الشیاطین احاطت بهم و ان الله نقت عربهم و عجمهم و انی بعثتک لایبلیک هم و انی بلیهم یک و در حدیث وارد شده که مثل آنحضرت صلی الله علیه و سلم مثل مندر جمیش است و این مقدمات بوجهی شهرت یافته که سنی بر قاعده خود که التزام دلول حدیث مشهور است باثبات آن مضطر میشود و تحقیقت مذہب سنت نه قول شعری است و نه قول ماتریدی هر چه حکم نفس کتاب و حدیث مشهور و اجماع امت و قیاس علی باشد همان سنت است و قائل آن سنی شعری باشد یا غیر آن ظن غالب فقیران است که غرض شعری درین مسائل منوع چند است که سورت مذاهب مخالف را بسبب آن ملوم میکنند

جمله

نه جزم بآنکه در شریعت چنین و چنین است چون این نکته بوجه اجمال مذکور شد باید دانست که سبب ارسال رسول و انزال کتب و تکلیف حکام
 شرع لطف الهی است یعنی رسیدن افراد بنی آدم بحال نوعی نزد بدو در این چیزها همیشه بر نمی آید همان رحمت که باعث خلق نوع
 انسان شده است بار دیگر برقع اندر وی خود گشاید و افاضه شریعتی فرمود که تکمیل افراد بشر نماید و ایشان را بحال و جمال
 خویش رساند همان میماند که باغبان نهال می نشاند و تربیت میکند در اول مرتبه اثر تربیت او نشستن تخم است در زمین و جذب
 کردن آب و هوار از اطراف و جوانب خود و ثانیاً همان تربیت سبب ظهور شاخ و برگ درخت میشود و ثانیاً بعینه همان تربیت
 موجب وجود آزار و شمار میگردد و نیز آن تربیت اولاً سبب زیادت اجزاء درخت است و ثانیاً بعینه همان تربیت باعث تازگی
 اجزاء درخت و ظهور شخاطیط عجیبه در اوراق و از آنرا در می گزرد و همچنان غذایی که مدبر السموات والارض اولاً سبب زیادت
 اجزاء طفل ساخته است همان غذا ثانیاً موجب ظهور جمال حسن او پیدا آمدن حرکات و سکنات خاصه بنوع او گشته است پس تشریح
 تمه تقدیر است و تکلیف شرعی تمه تمه است چون این نکته بخاطر نشست مهمل غرض پردازیم حق جل و علا در کتاب عظیم منبر ما
 هُوَ الَّذِي ارْسَلَنَا مِنْ قَبْلِهِ رُسُلًا بِالْحَقِّ لِيُظْهِرَ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُكْفِرُونَ قَالَ تَقَالِيكَ لَمْ يَكُنْ
 لَكُمْ دِينٌ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَكِنَّ الدِّينَ الَّذِي كَانُوا عَلَيْهِمْ وَالَّذِينَ كَفَرُوا هُمْ الَّذِينَ لَا يَتَذَكَّرُونَ لِقَاءِ رَبِّهِمْ أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ
 صلی الله علیه وسلم فی حدیث عدی بن حاتم و ابو ذر و المقداد و غیر هم حتی صارا مشهورا و کثیر من الله ان الامم حتی یفضل فی کل
 بیت من مدی و بر بعض عزیزان ذیل دلیل القاطع است و المعنی الشریک واحد دین حق همان است که ممکن شده و همان است که تمام
 و همان است که شرفا و غربا در بیوت و بر و ندر درآمد و شک نیست که صدیق اکبر و فاروق اعظم و ذی النورین مسلط شدند بر روی
 ارض و مردم و فارس را فتح کردند و قرآن را جمع نموده همان قرآن در تمام عالم شایع شده است و مسائل اجماعیه ایشان در
 جمیع آفاق منتشر گشته و اکثر اهل اسلام بنده سنت متدب شده اند چه محدثین چه فقها و قرا چه مفسرین و چه بادشاهان و
 زمین و بر سادات اهل بیت کماهی خلافت منتظم نشد الا خلافت حضرت مرتضی فقط و معلوم است که حضرت مرتضی در ایام خلافت خود چه
 دیده و چه کشیده و ایام خلافت حضرت مرتضی همه بدو رسید ایام ابتلا و ایام تقیه و خوف بوده است و بعد از چهل سال که در رضی
 تقا عتد بر ابقا انتقال فرمود بنو آمدید در اخفا و استیصال امر او چه کوششها نموده اند و بعد از حضرت مرتضی هیچگاه خلافت بر کسی
 مستقر نشد خروج میکردند و در اول جمع رجال و نصب قتال گشته میشد الی ان اذنت الله نیا بصرم قائلین باین مذبح همیشه مخدول
 و مطر و دلبوده است کما هو مقرر فی کلامه عالا انصاف باید داد که دین با ممکن است یا دشمنی و متمم طریقهاست یا طریق شیعیه لطف الهی
 که باعث پیغامبر علیه الصلوة والسلام و اشاعت دین او مطلوب بود و مذبح اهل سنت نتیجه داده است یا مذبح شیعیه را افاده فرمود
 انصب امامی مختصی خائف که صلا بر عرض مذبح خود علی رؤس الاشهاد قادر نشد لطف الهی است یا تسلیط بادشاهی که مانند شمس
 را البتة النهار ظهور فرماید و دین خود را با اعلان تقریر کند و شرق و غرب عالم را مسخر حکم خود گرداند مدار این لطف جسیم شیوع دین است در
 اقطار ارض یا انصب امام مختصی مخدول که سبب شیخ جمیع عالم شود اگر بفرض مدار این بشارات متواتره متواتر سلام باشد تغییر حقیقت
 آن لطف نباشد بلکه لیسین باشد و اراده شریطوا لطف بنی آدم سوال اگر گوئی باین دلیل که تقریر کردی مد عاوقی ثابت شود که لطف
 در معارضه آن دلیلها می دیگر تقریر نموده لیکن شیوع گفته اند قال الله تعالی وَاُولَئِكَ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ اُولَىٰ اٰلٍ اٰبَاعٍ وَلِيَّ كَاتِبٍ

و حضرت مرتضی از اولوالارحام آنحضرت بودند صدیق اکبر و قال تعالی اِنَّمَا وَلِيكُمُ اللّٰهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِيْنَ اٰمَنُوْا الَّذِيْنَ يَقِيْمُوْنَ الصَّلٰوةَ
 الایه وائمه تفسیر صریح تصریح بان کرده اند که اشارت بمرتضی است و قال البنی صلی الله علیه وسلم یوم غدیر من کنتم مولاه فعلی مولاه
 و قال صلی الله علیه وسلم یوم خرج الی تبوک انت منی بمنزله تارون من موسی الایه لاینبی بعدی و قال صلی الله علیه وسلم لئن
 تارک فیکم ما ان تمسکتُم به لئن تظلموا من بعدی الحدیث اینهمه دلالت بر خلافت حضرت مرتضی نماید و زاد صاحب الاماس من الزیدیه
 حدیث الحسن و الحسین اما ما ان قاتا و قعدا ابوهما خیر منهما جواب گوینم ظاهر بجانب ما است زیرا که متصل فوات آنحضرت صلی الله علیه وسلم
 این عزیزان مستعدی امر خلافت شدند و جمهور آنجا بحکام خلافت ایشان قبول نمودند و آثار جمیده بر خلافت آن بزرگواران مرتب گشت
 و مخالفی رایت خلاف نصب کرد اتفاق سواد اعظم البته بر حق میباشد و عدول از حق نیست الا بعارض هوایا بعلت جهل و وجود این
 هر دو در سواد اعظم بغایت بعید است و آنچه ایشان کردند همه خیر بود و بدلتا قرآن و موافقت آن محمل ادل سکوت قوم رضا و تسلیم است
 و خصم مدعی خلاف ظاهر است زیرا که حاصل نهیب خصم تفسیق یا تکلیف جمیع امت مرحومه است خصوصاً طبقه اولی از ایشان و هیچ چیز شنیع تر
 ازان نتواند بود و دعوی نص است برای حضرت مرتضی و یکچک از صحابه آنرا ردایت نکرد و نه خود مرتضی در خطب محاورات خود ایراد
 آن نمود و نه از اولاد او اثبات آن ظاهر گردید و حاصل نهیب ایشان امامت است بمعنی حجت معصومه مفترض العباد و اگر نمعنی ثابت
 می بود و لا محاله فرقه از فرق اسلامی اعتراف بان میکرد باز میگوئیم علامت نوائت بر نهیب هوید است که در اول ملت نبود بعد ازان
 شیئا فشیئا ظاهر شدن گرفت بر صفت خوف و تقیه و هر چند زمان فترت پیش آمد آن عقیده محکم شدن گرفت تا آنکه کتب و آثار پرورد خند
 باز میگوئیم سخافت اوله ایشان پدید است که مشابحات قرآن و سنت را متبع کرده تا دلیل و دراز کار اختراع نمودند که سیاق و سباق
 ازان ابای نماید باز نمکت بیان کنیم اگر آنحضرت صلی الله علیه وسلم بفرض در اول امر فرموده باشند کلمه که بر خلافت حضرت مرتضی دلالت
 دارد بعد ازان متصل فوات خطبه خوانند در مناقب صدیق و امامت صلوة بصدیق تفویض فرمودند پس این متاخر تاریخ علم شیخ
 بوده است پیش آن کلام از ظاهر خودش معنی دیگر نموده اند و اگر ازین مقام نیز منزل نمایم گوئیم که آنحضرت صلی الله علیه وسلم عقل
 ازانکه ندانند که در مناقب صدیق اکبر قریب بوفات و می صلی الله علیه وسلم و تفویض منصب امامت صلوة بصدیق در آخر حال متمسک خلافت
 مدعیانند پس است که اسماک فراید ازان دلالت بر تلبیس شدن چون اسماک نفرمودند استیم که غرض آنحضرت صلی الله علیه وسلم
 استخلاف مرتضی نبود باز نمکت دیگر میگوئیم در قرآن عظیم ذکر استخلاف مرتضی بصریح لفظ واقع نشده است و نه در حدیث مشهور وارد
 شده باعتراف موافق و مخالف باقیما در اشاره خفیه کتاب حدیث مشهور یا صریح خبر واحد که مخالف بروایت آن متفرد است هر چه اشاره
 خفیه است قول سواد اعظم بصفتی که ذکر کردیم منع آن اشاره و صفت کلام بغیر آن میتواند کرد باجماع متنا و من مخالفینا و خبر واحد که
 در مقابل اتفاق گذا و کذا واقع شود غیر سموست باجماع متنا و من مخالفینا باز نمکت دیگر میگوئیم بسیاری از ادله صریح نص نیست در
 استخلاف بلکه بیان استحقاق شخص میکند استخلاف را و حاصل آن ادله آن است که شخص نفسیه کامل است و شرط خلافت در دستوفر
 اگر اتفاق بران وقع شود آن خلافت رشده خواهد بود و این عین استخلاف است و این ادله پیش ما موجود است برای هر یک از صدیق و مرتضی
 و در مقدمه معامله آنحضرت خلفا آنچه امر با منتظر الاماره میکنند قولاً و فعلاً ذکر کردیم چون فرمانروائی در خارج برای شخصی مستحق شد این ادله
 اثبات خلافت رشده او خواهند کرد زیرا که خلافت رشده در جزو ادلیکی فرمانروائی و آن بحسب معلوم خواهد بود و دیگر اهل بیت فرمانروائی

باد صافیکه خدای تعالی در استعداد این شخص و دلیلت نهاده است و آن همین موصوفه خواهد شد و چون فرمانروائی در شخص تحقق
 نشد این ادله بر کمال شخص منصفه دلالت خواهد کرد نه بر ایجاب طایفه او پس این ادله خالی از غرض مستدل خواهد بود باینکه این متعالی
 منزله نقض اجامی است و ادله مخالف را و تنبیه مجلی است بر طریق تفصیلی از اشکالات ایشان بحال متوجه جواب تفصیلی شیویم قول تعالی و اولی
 الا ارحام بعضی آدلی بعضی کتاب الله اگر انصاف را کار فرماییم و نظر بسباق و سباق آیه برگاریم کالشمس رابعه النهار معلوم خواهد شد که
 خدای تعالی در این آیات فضائل مهاجرین و انصار بیان میفرماید و چون همه در مرتبه طیار از همت واقع اند امر نباید توصل بالمیدیه
 مانند آنکه یک قبیله با بگدیر میکنند در تا که میاد مریش و مشهور و جنازه و غیر آن این منزله را از غیر ایشان بان سلب میفرماید و این
 امتوا و لکمها جزوا ما لکم من و لایستیم من شیء حتی یهاجر و الا لایه الا در یک حکم که اگر انصاف کنند از عامه مسلمین
 بر کفار لازم است نصر ایشان اگر این نصر در میان نباید فتنه عظیم بر خیزد که غلبه کفار بر مسلمین است و استیصال مسلمین را سبب ازین منبر باید
 و اولی الا ارحام بعضی آدلی بعضی کتاب الله یعنی در جواب توصل بین المهاجرین و الا انصار تا سخ توصل ارحام نیست گفتیم که توصل
 ارحام بگذارید و توصل مهاجرین و انصار پیش گیرید بلکه لزوم صل ارحام بر طور خود است محکم غیر منسوخ و توصل بین المهاجرین
 و الا انصار در جهت آن ندارد هر دو واجب اند هر دو مطلوب پس ظاهر بسباق و سباق دلالت میکند که مراد از آدلی بعضی صل و هم است
 نه توارث و جمعی که توارث فهمیده اند آیه را از بسباق و سباق منقطع ساخته اند پس درین آیت مخالف را اصلا جانی ناخن زدن نیست
 لیکن ترتیب و هو ایشان ابرتا و دلیل حل کرد گفتند الایة نامة فی الامور کلها بصحة الاستثنا و منها الامامة و علی من ادلی الا ارحام
 و دن آدلی بگرفه آدلی بخلافه رسول الله صلی الله علیه و سلم و عجب است که از اهل عقل اینکلام صادر شود زیرا که غایت الامر آن است
 که مطلق باشد و بر سید شوائفی که از امام کذا چنانکه گوئیم زید مقدم است بر عمرو و سوال متوجه شود که در علم یا در نسب یا در شجاعت یا غیر
 پس با علامت اطلاق شیء اول مطلق است و ثانی مفید مطلق را حواله بر قرآن میکند یا قید را صریحا ذکر نمایند صحت استثنای این آیت
 نمی کند زیرا که اگر استثنای باشد مثلا گوئیم آدلی لانی کذا آنجا تقدیر مستثنی از خواهیم کرد بقریه مستثنی مانند قرأت الایوم جمعة معناه قرأت
 کل یوم الایوم جمعة و لو قلت قرأت کان اخبارا عن ذرارة ما کذک هذا و اگر این کلام صحیح باشد لازم آید که چون امامی میرد امامت را اولی الا ارحام
 در میان خود با قسمت نماید بمنزله مال و لا قائل به و ایجاب میکند استیفاء ثمن در عالم دو سنت مسلوک بود یکی طریقه انبیا صلوات الله
 علیهم که توارث در نبوت نیست حضرت موسی واردن از سبط لادی بیعت شد و حضرت یوشع از سبط بن یامین باز حضرت داود
 از سبط یهودا بگذا و بگذا و یکی طریقه ملوک چنانکه در توارث سلاطین متواتر معلوم کرده شاهی که با د شاهی میرد شخصی از او داد و او بر
 منگشت و اگر دیگری با د شاهی نبوت دارش ملک او را داشته ببنگ بر میخاستند و او را دفع می ساختند گر آنکه غالب آید و منگ
 دولت از خاندان بادشاه اول بیرون نیست و خلافت نبوت در جمال دارد یکی آنکه بیعت ملحق شود و توارث در ان جاری گردد
 و دوم که با د شاهی راجع شود مقتضای طبیعت بشر توارث در ان جاری کنند اگر نبوت ملحق سازند کسی را خلیفه باید کرد که متمم کار نبوت باشد
 و اگر از قبیل بادشاهی گیرند نفوس طایفه ایشان با قامت دارش میل کند چون دیدیم که همه بر خلاف سنت ستمه در ملوک عمل کردند و استیفاء
 مراد ایشان اقامت سنت صالحه انبیا بود باین نکته عبدالرحمن بن ابی بکر اشاره فرموده است در قصه اختلاف معاویه بر خود و حیث قال
 ستمه کثیری و قیصر لاسنة ابی بکر و اگر از نیتقام منزل نمایم گوئیم که ترک عادت ستمه نمودن دلیل است بر آنکه ایضا دلیلی نمی یابند بر خلافت

نکته

عادت مستمره با وجود رغبت طبایع در آن قوله تعالی **إِنَّمَا وَلِيَكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا** بقیة الصلوة الخ سیاق آیت ذکر
 مرتین است و جهاد با ایشان و بمعنی با تفاق مفسرین در حق صدیق اکبر است قالیه قناده و الضحاک و الحسن البصری و حوادثی که در عالم
 پیدا شد آدل دلیل است بران از میان مؤرخین کسبت که یاد دارد که کسی درین مدد متطاوله بوصف جمع رجال نصب قال بامرتین
 نموده باشد سوامی صدیق اکبر و لفظ انما در کلام عرب برای دلیل جمله سابقه و تحقیق و تثبیت آدمی آید یعنی این مسلمانان از ارتداد
 عرب و جموع مجتعه ایشان چرامی ترسید غیر ازین نیست که کار ساز شما در حقیقت خداست که الهام میکند و تدبیر موربان الهام میفرماید
 در سوال او که سر رشته ترغیب جهاد آورده است و بدعی خیر استگیر است خود او در ظاهر محققین اهل ایمان که با قاصد صلوة
 فایتار زکوة بوصف نیایش و خشوع متصف اند و اهل بیت تحمل داعیه الهیه دارند و خدای تعالی برده ایشان تمام صلاح عالم میفرماید پس
إِنَّمَا وَلِيَكُمُ بَشَائِرُ سِيَّاقٍ وَسَبَاقٍ نَازِلٌ در باب صدیق اکبر و تعریف است با و در متابعان او و اگر بمجموع صیغه متمسک شویم مجموع محققین
 را شامل است و لهذا قال ابو جعفر محمد بن علی الباقر حین قبل له انما نزلت فی علی قال یوم من المؤمنین اخرج لیسعی و قال جابر بن عبد الله
 نزلت فی عبد الله بن سلام لما هجره قومه **عَلَّا** ذلیع این بقند عال انما شاکن که این سیاق و سباق را گذشته در پی ترویج هوای پهل خود
 افتاده اند قال الزید فی الاساس **لِقَوْلِهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا عَلَيَّ** و عدده وقوع التواتر بئذ لکن المفسرین اهل التوارخ در و بلفظ الجمع من باب
 اطلاق لعالم علی الخ و نظیره قوله تعالی **هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنْفِقُوا عَلَيَّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ** یعنی بما ابن ابی و عدده اما
 تواتری که بان **تَعْلَمُ** میکند ممنوع است معنی تواتر آن است که جماعه عظیمه که تواتر ایشان عاده بر کذب ممتنع باشد سخن ادراک کرده باشد
 چیزی را و خبر دهند از آن ادراک خویش اینجاست غیر سمع از صادق مصدوق نمیتواند بود و هیچ حدیث مرفوع ثابت نیست چه جامی تواتر
 دیگر بمسامیه از لفظ تواتر اتفاق اراده کرده شود آن نیز در خیر منع است لما مر عن جابر و الباقر بلکه این تأویل امری است مختلف فیه
 تا مل میاید کرد در آن اگر بر قاعده باشد اندکنیم و اگر خلاف قاعده است رد نمایم باز میگوئیم کدام ضرورت پیش آمده که از لفظ عام معنی
 خاص اراده میاید کرد و تخصیص آن از لفظ جمع مفرد را مراد باید گرفت این قسم تأویل بعید را قرینه قویه میاید و آن قرینه کجاست آنچه ظن
 غیر کار میکند آن است که بعض مردم بطریق تعریف حضرت مرتضی را ازین لفظ ضمیر باشد و تعریف امر جدالی است غیر تخصیص عام
 اینجا عام بر معنی عموم خود باقی است معنی قراین دلالت مینماید بر دخول فرد واحد در عام بلکه بزرگه سون کلام برای او بوده است
 چنانکه در فصل تعریضات بسط نمودیم لیکن این شخص سبب قلب معلوما خود بمعنی آشنا نیست بر تخصیص فرد می آرد باز میگوئیم که اینجا تعریف
 وقتی است بیاید که **وَهُمْ رَكُعُونَ** حال واقع شود از **يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ** آنها در آن قصه منحصر مکرر از مرتضی واقع شده و کلاهما
 ممنوعان به و وجه یکی آنکه **وَهُمْ رَكُعُونَ** حال واقع شده بعد و جمله تناسقه داخل در خبر صل و بسته بر ضمیر جمع که فاعل آن بر دو است
 پس ظاهر آن است که از هر دو جمله حال واقع شده باشد و ضمیر معنی مربوط نگردد که **يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ** و **وَهُمْ رَكُعُونَ** بخلاف آنکه گوئیم
وَهُمْ خَارِعُونَ یعنی **يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ** و **وَأَيُّهَا الزَّكَاةَ** یا گوئیم **يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ** لفروضه **وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ** الکتوبه و هم را کون مؤظفون
 علی النوافل دوم آنکه **يُؤْتُونَ** صیغه مضارع است دلالت میکند بر استمرار تجد و می پس اگر مقید شود بحال میاید که چندین دفعه ای تار زکوة
 در حین رکوع بعمل آمده باشد و یک بار کفایت نمیکند و لا قائل به سیمویم که توجیهی که ما اختیار کردیم آذخل است در تهنید نفس و اذنی است
 کتاب و سنت زیرا که خشوع در وقت صلوة و صدقه مطلوب شرعی است و هزاران دلیل شرعی بر طلب آن دلالت مینماید و همچنان اقامت

برفرائض با موثقت بر نوافل ممدوح است در شریعت و مدار فضیلت کسبیت آزاد بشر واقع شده بخلاف صدقه دادن در وقت
 رکوع کبچ مناسب با نماز شرعی پیدایشی کفالات آنکه نه بعد دلالت دارد بر عساکر در صدقات و حینیه حسن عمارت آن شهید که گویند و هم
 یسایسون لصدقه خصوصیت رکوع را دلی نیست مگر در آنکه در آن باز اگر تسلیم کنیم که لایت نازل شده است و حضرت تفضلی غایت دلالت است
 حضرت تفضلی ناصر مسلمین است و الامر کذا لک زیرا که خدای تعالی مرتضی را در مشاهد حضرت صلی الله علیه وسلم توفیق عظیم کرمت فرمود
 تا امور عجیبه از وی بظهور آمد مثل مبارزت در روز بدر و جنگ احد و قتل عمر بن عبدود در غزوة خندق و فتح حصن در وقت خیر الی غیر
 ذلک و این نصیر مسلمین بود و خلافت از کجا مفهوم شد و اگر شید گویند در این معنی متصرف است در امور هند و بی مرآة در نخاح و بی صبی
 معاملات او و ضمیر خطاب برای است و دلی است و شهید مگر امام جواب گویند اولاً بنقض جالی اگر این آیت دال است بر امامت خود اجمال
 پس در حال حیات آنحضرت صلی الله علیه وسلم امام شید و لا قائل به و اگر معنی دو کوبند یعنی بنحیم بر ما نهض گردد زیرا که در وقت ازاوات
 و هو وقت قیامه بالخلافة امام سخن بود و ثانیاً محل هر دو در قرآن ولایت آمد و معنی آن حضرت است فی الانفال ان الذین امنوا
 وهاجروا وجاهدوا بائنا و انفسنا فی سبیل الله و الذین اؤوا و نصرنا اولئک بعضهم اولیاء بعضهم
 و الذین امنوا و لم یهاجروا لکم من شیء حتی یهاجروا و ان استنصرکم فی الذین قاتلکم انصر الیه
 فی الامه لا تخلفوا فی الذین نصرنا اولیاء بعضهم اولیاء بعضهم بعضی اولیاء بعضهم بعضی
 دلالت می نماید زیرا که در اول میفرماید یا ایها الذین امنوا من بئنا منکم من بئنا منکم فیسوا یا ای الله یقوم بحکم و یجلبون الیه
 و این آیه در حضرت است بعد از آن میفرماید و من یتول الله ورسوله و الذین امنوا فان حزب الله هم الغالبون و این
 در صحیح است در سرت انصاف برده که این دلیل نفسی دلالت بر وجوب خلافت حضرت مرتضی می نماید یا بعارض هواد فاعلم
 برین معنی در دردی در آرد و اندوخته لغایه لایتنال عهده الظلمین یعنی الظلمة و ابو بکر کان ظالماً لانه کان
 کافرانی اول عمره حتی بعثت الیه صلی الله علیه وسلم و دعا الیه الاسلام اصل قصد نشت که خدای تعالی خطاب فرمود بحضرت ابراهیم
 علیه صلوات الله و سلامه اینی جاءک للذین ایماناً ما قال و من ذریعتی قال لا یزال عهده الظلمین اگر چه معنی امام پیشوا
 نبی شید یا خلیفه یا عالم مقدر الیک مراد در اینجا نبی است بلا شک پس کلام این است که خدای تبارک و تعالی حضرت ابراهیم را نبی ستابرای
 مردمان و بیعت گردید و او بسوی مردمان و صلوات الله علیه سوال نمود که بار خدایا از ذریعت من بعضی را انبیا گردان و حق سبحان
 فرمود در سوره وحی من یتول من ظالمان را و در حکایت این با جرارد نشت بر شکرین عرب با بلغ و جو که میگفتند تو لا یتزل هذنا
 القرآن علی رجل من انقرت عظیم چون معنی آیت دشته شد میگویم اینجا اصلاً ذکر خلافت نیست و دلایل آیت مبهمه باسکا ندارد
 و ذکر نبوت در وحی است و علی تسلیم لفظ ظالم حقیقه بر شخصی منطلق است که در وقت وقوع مضمون جمله ظالم شید بر شخصی که در زمانی
 که قبل است یا بعد است ظالم بود اطلاق عصیر بر خمر بنجر بر عصیر مجاز است بالاتفاق و ابو بکر صدیق در ذیل خلافت ظالم نبود قوله
 صلی الله علیه وسلم الا ترضی ان تکون منی بمنزلة ارون من موسی الا انه لانی بعیدی اصل قصد آن است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم
 متوجه شد بغزوة تبوک و حضرت مرتضی را در خانه گذشت بجهت مصیحت خانه خود ازین وجه که ملاکجا طر حضرت مرتضی بهر سید که وقت جنگ
 چاه همراه آنحضرت صلی الله علیه وسلم نباشد آنحضرت فرمود و الا ترضی ان تکون منی بمنزلة ارون من موسی اخرج الترمذی و الحاکم من حدیث سعد

سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لعلي وخلفه في بعض تغاربه فقال لعلي يا رسول الله تخلفني مع الناس واليه ان
فقال له رسول الله صلى الله عليه وسلم اما ترخص ان تكون مني بمنزلة مارون من موسى انا انه لانبوة بعدى حاصل انت
که حضرت موسی در وقت غیبت خود از بنی اسرائیل بسوی طور حضرت مارون را خلیفه ساخت پس حضرت مارون جمع کرد در میان
شده حصلت از اهل بیت حضرت موسی بود و خلیفه او بود بعد غیبت و بی طوبی آنحضرت صلی الله علیه وسلم چون مرتضی را خلیفه
و غزوه تبوک مرتضی نشین پیدا کرد بحضرت مارون در وقت خلافت در وقت غیبت و بودن از اهل بیت در وقت خلافت
نالیه که نبوة است اینمینی با خلافت کبریه که بعد وفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم باشد بیچ ربلی ندارد زیرا که آنحضرت صلی
علیه وسلم در غزوه شخصه و امیر دینه مقرر میساخت خلافت کبری دیگر است و خلافت صغری در وقت غیبت از دینه دیگر و اگر
دالات کند بر آنکه مرتضی حقیق است با آنکه تفویض امور با او فرماید اینمینی با مذهب با خلافت ندارد و اگر مراد آنحضرت صلی الله
علیه وسلم خلافت کبریه می بود شبیه میداد بوضع که خلیفه حضرت موسی بعد وفات او بود نه بحضرت مارون زیرا که حضرت
مارون در وقت غیبت حضرت موسی بجانب طور خلیفه او بود نه بعد وفات او موت حضرت مارون قبل حضرت موسی است
بحد سال حالاً ثبت شیعیه باید دید که برای تصحیح این دلیل گفته اند بناید علی ان جمیع المنازل الثابتة له مارون من مو
ثابته لعلي بن ابي طالب صلی الله علیه وسلم والا لا مانع او استثناء ومن المنازل الثابتة بهارون من موسى استحقاقه
للقیام مقامه بعد وفاته لو عاش لانه لو عزله كان منقراً و ذلك غير جائز علی الانبياء و نیز گفته اند من جمله منازل مارون من
موسى انه كان شركاً له في الرسالة ومن لوازمه استحقاق الطاعة بعد وفاة موسى لولقبى فوجب ان يثبت ذلك
لعلي الا انه استنعى الشركة في الرسالة فوجب ان يثبت منقرض الطاعة على الامة من غير رسالة و هذا المعنى الامامة جواباً بگویم
بنزلت مارون من موسى نوعی از شبیه است و معتبر در شبیه او صاحب مشهوره مذکوره علی الاکسینه است نه او صاحب دور و در از بهان میانه
که شخصه از زبیه بنزله الاسد انیاب و در بیه یا شرکت در سمیت ادراک نماید مشهور از خصال حضرت مارون همان خصال ثلث است
بیچ عاقله از مثل این کلام معنی استحقاق خلافت بعد وفات نمیتواند فهمید خصوصاً باین علقه که از عدم استحقاق خلافت عزل
لازم می آید و از عزل تنفس خلافت متحقق میشود بلکه میتوان گفت که اگر مارون بعد موسی زنده می بود خلیفه نمی شد بخلاف اصطلاح
زیرا که خلافت اصطلاحی غیر بنیامبر الابق است نه بنیامبر را میتوان گفت که انقطاع کاره که بشرط غیبت تفویض نموده باشند
عزل نیست بلکه تمامی آن کار است مثل آنکه گویند فلان کار کرده یا و وی کرده آمد و میتوان گفت استحقاق طاعت در انبیا
بجهت نبوت است چون نبوت را از میان استثنی ساخته هر چه بجهت نبوت باشد آنهم مستثنی شد و اکثر ائمت مرتبه که امامت است
معنی معصوم منقرض الطاعت اثبات نمی کنند بل مفهوم آن محصل نمیشود بنای کلام بران نهادن چه قدر از انصاف دور
است قوله صلی الله علیه وسلم لایم غدیر خم من کنت مولاه فعلي مولاه اصل قصه آنست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم حضرت
مرتضی را بجانب بین فرستاد و آنجا در میان حضرت مرتضی و لشکریان ادخسوتی واقع شد چون در حجة الوداع بخدمت آن
حضرت صلی الله علیه وسلم وی و اصحاب او مشرف شدند لشکریان او پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم شکایت عرض نمودند
و آنحضرت صلی الله علیه وسلم چند روز توقف فرمود و از حضرت مرتضی حقیقت حال استفسار نمود چون اصل قصه بخاطر شرف

اینست که در این کتاب
که در این کتاب
که در این کتاب

فقطر واليه وسلم عليه ثم منصرفون اليه وانما لما قدمت السرية سلموا على رسول الله صلى الله عليه وسلم فقام احد الاربعه
فقال يا رسول الله لم تر ان عليا صنع كذا فاعرض عنه ثم قام اثنان فقال مثل ذلك فاعرض عنه ثم قام الثالث فقال مثل
ذلك فاعرض عنه ثم قام الرابع فقال يا رسول الله لم تر ان عليا صنع كذا وكذا فاقبل عليه رسول الله صلى الله عليه وسلم
والغضب في وجهه فقال ما تريدون مني ان عليا مني وانا منه وانا ولي كل مؤمن واخرج الحاكم عن عمرو شاش الالبي
وكان من اصحاب الحديبية قال خرجنا مع علي رضي الله عنه الى اليمن فبجاني في سفره ذلك حتى وجدت في نفسي ظمأ
اطهرت شكايته في المسجد حتى بلغ ذلك رسول الله صلى الله عليه وسلم قال فدخلت المسجد ذات غداة ورسول الله صلى الله
عليه وسلم في ناس من اصحابه فلما راى ابي عبد الله قال يقول جدوا لي النظر حتى اذا جلست قال يا عمرو انا والله لقد اذيتني
فقلت اعوذ بالله ان اؤذيك يا رسول الله قال بل من اذى عليا فقد اذاني واخرج الحاكم عن ابي سعيد الخدري شكلي الناس علي
بن ابي طالب الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقام فيها خطيبا فسمعه يقول ايها الناس لا تشكوا عليا فوالله انه لا يخشون
في ذات الله اذ في سبيل الله واخرج الترمذي عن البراء قال بعث النبي صلى الله عليه وسلم جيشين واقر علي احد هما علي بن ابي
طالب وعلي الآخر خالد بن الوليد وقال اذا كان القتال فاعلى علي حصنا فاخذ منه جارية فكتب مكي خالد كتابا الى النبي
يشتم به قال فقد مضى علي النبي صلى الله عليه وسلم فقرر الكتاب فغير لونه ثم قال ما ترى في رجل يحب الله ورسوله ويحبه الله ورسوله
قال قلت اعوذ بالله من غضب الله وغضب رسوله وان انا رسول فسكت وان حضرت صلى الله عليه وسلم لم يراي معا لجة ابن
دار عضال مبالغها بكاربرد تهديدات شديده فرمود اذا انجله فرمود من سب عليا فقد سبني اخرج الحاكم من حديث ام سلمة
واذ ان جملته خطاب فرمود بحضرت مرتضى من اطاعني فقد اطاع الله ومن عصاني فقد عصى الله ومن اطاعك فقد اطاعني ومن
عصاك فقد عصاني اخرج الحاكم من حديث ابي ذر واذ ان جمله حب علي آية الايمان وبغض علي آية النفاق اخرج البخاري
وفرمود يا علي طوبى لمن احبك وصدق فيك ودليل لمن البغضك وكذب فيك واين همه الفاظ متقارب المعنى ست اوقات
ورد وان نيز متقارب بوده است چون اين حديث وسب ورد وان منقح شد حالا با صل سخن توجه شويم اما حق اهل بيت
ان حضرت صلى الله عليه وسلم فرموده است ان ابرار بصله الرجل اهل وودايه اخرج مسلم من حديث ابن عمر شك نيست چون
صله اهل وودايه مطلوب شد صدقار حضرت پيامبر صلى الله عليه وسلم بالادى مطلوب است ومعقول المعنى ست كآن
حضرت صلى الله عليه وسلم البته آن فرمايد وعباس واولاد او وازواج طاهرات اجناب صلى الله عليه وسلم همه درين امر
داخل اند عن عبد المطلب بن ربيعة بن العباس دخل على رسول الله صلى الله عليه وسلم مخضبا وانا عنده فقال يا ابا عبدك
قال يا رسول الله ما ناولقرش اذا ملاقوا بينهم ملاقوا بوجه مبشرة واذا لقوا بالقونا بغيرة ذلك فغضب رسول الله صلى الله عليه
وسلم حتى احمر وجهه ثم قال والذى نفسي بيده لا يدخل قلب رجل الايمان حتى يحكم الله ورسوله ثم قال ايها الناس من اذى
عمي فقد اذاني فانما عم الرجل صنواً ابيا اخرج الترمذي وعن عائشة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يقول لنبأته
ان امركن مما يهمنى من بعدى ولن يصبر عليكن الا الصابرون الصدقيون قالت عائشة لعيني التصديقين ثم قالت عائشة
لابي سلمة بن عبد الرحمن سقى الله اباك من سلسيل الجنة وكان ابن عوف قد تصدق على امهات المؤمنين بجدقة بعثت

۴
توضیح
معنی سختی
۵
از شاخه
سختی
۶
یعنی بی
کامین
۷
منوالب
۸
از یک
۹
و در
۱۰

بر آنکه هجرت و جواد جماعه که مقدم است فضیلت ایشان فائق تر و از آن جمله حدیث بخاری عن ابی الدرداء آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم فاروق عظیم را کہ از مهاجرین اولین بود ارشاد نمود کہ ہل انتم تارکون لی صاحبی معلل ساخت ترک اورا بہ تقدیم او در تصدیق پیغمبر از خلیفہ حدیث النکاح بنی خالد بن الولید و بن عبد الرحمن بن عوف کلام فقال خالد لعبد الرحمن بن عوف تستطلون علينا بايام سبقتنا بسا فسبلغ النبي صلی اللہ علیہ وسلم فقال دعوا نئی اصحابی فوالذی نفسی بیده لو انفق مثل احواد مثل الجبال ذهباً ما بلغتم اعلمکم و از آن جمله حدیث مستفیض بروایة ابو سعید خدری و غیر او لا تسبوا اصحابی فوالذی نفسی بیده لو ان انا انفق مثل احواد ذهباً ما ادرك احدہم ولا یصفیہ و طاہرست کہ خطاب برای جمہور حاضرین است پس بلفظ اصحاب قدما می صحابہ را ارادہ کرده اند لامحالہ چون این مقدمہ بوضوح پیوست باید دانست کہ صدیق اکبر پیش از ہجرت قتال و انفاق فی سبیل اللہ کردہ است و فاروق عظیم پیش از ہجرت قتال فی سبیل اللہ نمودہ بخلاف صحابہ دیگر چہ حضرت مرتضی و چہ غیر او قبل از ہجرت قتال و انفاق از ایشان واقع نشدہ پس شیخین افضل ہند از حضرت مرتضی و غیر او بمقتضای نحو این آیت قال الولحدی لا یستوی منکم من انفق من قبل الفتح و قائل یعنی فتح مکہ قال مقاتل لا یستوی فی الفضل من انفق ماله و قائل العدو من قبل فتح مکہ مع من انفق من بعد و قائل قال الکلبی فی روایة محمد بن الفضیل نزلت فی ابی بکر یدل علی انہ کان اول من انفق المال علی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی سبیل اللہ و اول من قاتل علی الاسلام قال ابن مسعود و اول من اظهر اسلامہ بسیفہ النبی صلی اللہ علیہ وسلم و ابو بکر ید شہد لہ النبی صلی اللہ علیہ وسلم بانفاق مالہ قبل الفتح فیما اخبرنا عبد بن اسحق باسنارہ عن ابن عمر قال بنا النبی صلی اللہ علیہ وسلم جالساً و عنده ابو بکر الصدیق علیہ عباة قد خلفها علی صدرہ بخلال اذ نزل علیہ جبریل فاقرآہ من اللہ السلام فقال یا محمد مالی اری ابابکر علیہ عباة قد خلفها علی صدرہ بخلال قال یا جبریل انفق مالہ قبل الفتح علی قال فاقرآہ من اللہ السلام و قل لہ یقول لک ربک اراض انت عنی فی فیکر انہ ام ساخط فالتفت النبی صلی اللہ علیہ وسلم الی ابی بکر فقال یا ابابکر ید جبریل یفیرک من اللہ السلام و یقول لک ربک اراض انت عنی فی فیکر انہ ام ساخط قال فکی ابو بکر فقال علی ربی اعضب انا عن ربی اراض انا عن ربی اراض و قوله انک اعظم درجة من الذین انفقوا من بعد و قالوا قال عطاء درجات الجنة یتفاضل فالذین انفقوا من قبل الفتح فی فضلنا قال الزجاج لان المتقدمین نالهم من المشقة اکثر مما نال من بعدهم و كانت بصائرہم ایضاً انفذ و کلاً وعد اللہ الحسنی کلاً الضریقین وعد اللہ الجنة اما قال ابی بکر صدیق پیش از ہجرت پس ثابت سمت بطریق بسیار اخرج البخاری عن عروة قال قلت لعبد اللہ بن عمرو بن العاص اخبرنی باشد شی منعه المشرکون برسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال بنا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یصلی فینا رکعة اذا قبل عقبہ بن ابی معیط فاخذ بمنکب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و لوی ثوبہ فی عنقہ فحقاً شدیداً فاقبل ابو بکر فاخذ بمنکبہ و دفعه عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم ثم قال انفقون رجلاً ان یقول ربی اللہ و قد جاءکم بالبیتات و عن عمرو بن العاص قال ما تنزل من رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم شیء کان أشد من ان طافت بالبیت حتی تلقوه حین فرغ فاخذوا بمجامع رداءہ و قالوا انت الذی تنہانا عما کان یعبد اباؤنا قال انا ذاک فقام ابو بکر فاقرآہ من رداءہ ثم قال انفقون رجلاً ان یقول ربی اللہ و قد جاءکم بالبیتات من ربکم و ان یکما ذباً

شرح این حدیث از صحیح بخاری

وقد ائمت الصلوة وقيم الوجش الليثي فقام الرجلان فاعادا الحديث ثم قال عمرو اللد يا رسول الله ما كانت محوثة
عثمان اياه الا انه نفاقه ليلة فاحب ان يشكره له ضمعه عثمان فقال يا رسول الله لا تسمع ما يقول لنا عمر عندك
فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان رضا عمر رحمة واللذ لو دت انك كنت حبشي برأس النخبيث فقام عمر فلما بعد
اذاه النبي صلى الله عليه وسلم فقال هلم يا عمر اين اردت ان تذهب فقال اردت ان آتيك برأس النخبيث فقال اجلس حتى
اخبرك بغني اليت عن صلوة ابي محش الليثي ان الله في سماء الدنيا ملائكة خشوعا لا يرفعون رؤسهم حتى تقوم الساعة فاذا
قامت الساعة رفعوا رؤسهم ثم قالوا ربنا ما عبدناك حق عبادتك فقال له عمر بن الخطاب رضي الله عنه وما يقولون يا رسول الله
فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اما اهل السماء الدنيا فيقولون سبحان ذي الملك والملكوت واما اهل السماء الثانية
فيقولون سبحان المحي الذي لا يموت فقلنا يا عمر في صلوتك فقال يا رسول الله كيف بالذي علمتني وامرني ان اقوله في صلوتي
قال قل هذه مرة وهذه مرة وكان الذي امر به ان قال اعوذ بغيرك من عقابك واعوذ بفضلك من سخطك واعوذ بك منك
جل وجبك وعن ابن عمر رضي الله عنهما قال قاتل عمر المشركين في مسجد مكة فلم يزل يقاتلهم منذ غداة حتى صارت الشمس حيا
قال وايعني وقعد فدخل رجل عليه بردا حمرا وميض موشى حسن الوجه فجاى حتى اقرهم فقال اتريدون من هذا الرجل قالوا لا والله
الا انه صبا قال فغم رجل اختار لنفسه ديناً دعوه واختر لنفسه تروى نبى عدى ارضى ان يقتل عمر والله لا ترضى ابو عدى
قال وقال عمر لو سئدا اعداء الله والله لو قد بلغنا ثمانمائة لقد اخرجناكم منها قلت لابي اجد من ذاك الرجل الذي رؤسهم
عنك يومئذ قال ذاك العاص بن دايل ابو عمرو بن العاص وعن عكرمة عن ابن عباس رضي الله عنهما قال لا اسلم عمر رضي
عنه قال المشركون اليوم انصف منا وحضرت مرتضى دين ايام صغير بود در حجران حضرت صل الله وكفالت اوقاد بر فقال
وانفاق نه بخلاف شيخين واسلام اد كتابت بليت كفر نكره بخلاف شيخين واكرسى واطلاق قتال در جنگ عصا دست اشكالى
داشته باشد استعمال شائع عرب ان اشكال را بابلغ وجوه دفع خواهد نمود استعمال على مر واهن مسعود وغير الشيان از صحابه
لفظ قتال را برين معنى ادل دليل است برآن واگر اين همه كفايت نكند قوله تعالى اذ ان الذين يتكلمون بالانعام ظلموا
در شان مهاجرين حال انك انجا استعمال سلاح نبود چاسم شبهت اما وجه محبت پس خدای تعالی در سورة فاتحه که
برائس مسلمين نازل فرموده است مى فرمايد اهدى تا الصراط المستقيم صراط الذي بن انعمت عليهم هم جمهور مسلمين
مى بايد در نماز خود از جناب حق جل و علا طلب كنند هدايت براه متعم عليهم شك نيت جامعه كه راه ايشان اعظم مطلوبات
افضل اند نزد يك خدای تعالی والا طلب راه مفضول با مسادى معقول نهى شود بعد از آن تفسير فرمود نعم عليهم را و من
يطيع الله والرسول فاولئك مع الذين انعم الله عليهم من النبيين والصديقين والشهداء والصالحين وحسن
اولئك رفيعا بعد از آن آنحضرت صل الله عليه وسلم در احاديث مستفيضه كه حجت بان قائم شود فرمودند كه ابو بكر
صديق است و عمر و عثمان شهيد پس از اينجا مبرهن گشت كه اين عزيزان افاضل است اند و ايشان را رايست معنوى
بر سائر مسلمين متحقق است در معنى اين آيت آيات واحاديث بسيارست متفق درين مضمون كه امت موجوده منقسم
است اول مقربين و سابقين دوم ابرار و مقتصد سوم ظالم لنفسه و مقربين و سابقين سر دفتر مسلمين اند

و صدیقان و شهیدان از جمله مقربان و سابقان اند و این عزیزان از جمله صدیقان و شهیدان اند تا جایی که تواتر در هر مقدمه متحقق
 شده است و باین نوع استدلال اشاره منقول است از حسن بصری و ابوالعالیه قالانی قوله تعالی *إِنَّمَا الْقُرْآنُ الْمُسْتَقِيمُ* ^{سوره البقره}
 و صاحباه باز در سوره تحریم قرآنه *أَبِي بَن كَعْبِ* این بود که و صالح المؤمنین ابوبکر و عمر بن عباس قال کان *أَبِي بَعْرٍ* صاحب
 المؤمنین ابوبکر و عمر و سواد اعظم از مفسرین صالح المؤمنین را باین هر دو بزرگ تفسیر کرده اند *قَالَ ذَلِكَ مِنَ الصَّحَابَةِ ابْنِ سَعْدٍ*
 و ابن عباس و بریده الاسلمی و ابوامامه و من التابعین سعید بن جبیر و عکرمه و سمون بن مهران و الحسن البصری و مقاتل بن
 سلیمان و کفنی بهم قدوة و حامل ایشان برین تفسیر آن است که هر چند کلمه و صالح المؤمنین عام است اما قصه که سبب نزول آیت
 شده است دلالت دارد و بالقطع که صدیق و فاروق داخل اند در آن عام بی شبهه این همان می ماند که در زمان آن حضرت
 صلی الله علیه و سلم ابن لتبیه گفته بود *إِنَّمَا الْكَلِمَةُ* و *إِنَّمَا الْكَلِمَةُ* لی حضرت صلی الله علیه و سلم خطبه خوانند ما بال اقوام تو تهم علی عمل
 ما و لانی الله ثم یقول احد هم *إِنَّمَا الْكَلِمَةُ* و *إِنَّمَا الْكَلِمَةُ* لی هلا جلس فی بیت ائمه و اماه ففی نظر امیدی له ام لا در صورت قرآن
 بسیار دلالت کرد و در آنکه ابن لتبیه داخل است درین معاتبه بالقطع از جمله آنکه سوق کلام و تقریب سخن قصه او بوده است
 باز همان لفظ که وی گفته بود حکایت کرد و در آن محل انکار گرفتند هیچ عاقلی در دخول او توقف نمیتواند کرد همچنان در قصه که در میان
 از واج طهارت و آن حضرت صلی الله علیه و سلم زنده است امور بسیار واقع شد که سامعان مضطر شدند بحکم دخول این هر دو عزیز
 در صالح المؤمنین عن عائشه قالت *أَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَكَادَتْ الْأُمَّةُ تَهْلِكُ فِي سَبِيهِ فَلَمَّا مَرَّتْ بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ*
 و عرج الملك قال رسول الله صلی الله علیه و سلم *لَا بِي إِذْ هَبَّ إِلَى ابْنِكَ فَأَجْرِبْنَا* ان الله قد انزل عذرا من السماء قالت
فَأَتَانِي أَبِي وَهُوَ يُعَذِّبُكَ وَأَنْ تَعْرِفَ فَقَالَ ابْنِي يَا بَنِي بَابِي وَأُمِّي فَاَنْزَلَ اللَّهُ قَدْ أَنْزَلَ عَذْرَكَ قُلْتُ بِحَمْدِ اللَّهِ لَا بِي إِذْ هَبَّ
 صاحب الذي ارسلك ثم دخل رسول الله صلی الله علیه و سلم فتناول ذراعی فقلت بیده هكذا فاخذ ابوبکر النعل لعلی
 به ففنته فضحك رسول الله صلی الله علیه و سلم فقال استمت لا تفعل و فی سوره التحریم قال عمر فانی اظن ان رسول الله
 صلی الله علیه و سلم ظن انی حبست من اجل حفصه و الله لئن امرنی رسول الله صلی الله علیه و سلم بضرب لاضر بن عنقها
 و اما وجه نفع مسلمین بسبب ایشان قال الله تعالی *كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْنَ*
عَنِ الْمُنْكَرِ كَذَلِكَ يَدْعُوا إِلَى الصَّوَابِ معلوم میشود که ائمت مرحومه بهتر است از سایر ائمه از جهت کمال این صفت که
 امر معروف و نهی از منکر باشد و مضمونا دلالت میکند بر آنکه هر که ازین است بکمال امر معروف و نهی از منکر تصف باشد
 افضل است از او و خود شاهد این مفهوم قول خدای عزوجل است *وَلَتَكُنَّ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَ*
يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ باز در آیه دیگر میفرماید در شان
 مهاجرین *أُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْزَلْنَا فِي الْآيَاتِ أَنْ يَتَصَدَّقُوا بِالصَّلَاةِ وَأَتُوا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ*
وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ و در خارج تکمیل واقع نشد الا مشایخ ثلثه را پس واجب شد که وصف مذکور که مدار خیریت است
 درین بزرگواران متحقق شده باشد این آیات دلالت کردند بر فضل این جماعه بر سایر مسلمین و تقلیل ثمر کار جدا متحقق شد
 اندیم بر بر تعیین صدیق اکبر از میان ایشان پس میگویم خدای تعالی در سوره و اللیل فرمود و سيجبها الآ لفظ

ع
 در سوره البقره
 گزشت
 ۱۱

الذی یؤتی مالا یترکے و سورہ ییل ازان جملہ است کہ در اول بعثت نازل شدہ وقتی کہ کفار ضعیفہ سلیم را
 ایذا میدادند و صدیق اکبر را خود را وسیلہ استخلاص ایشان از تقدیب کفار می ساخت تا آنکہ سامعان را شکالی نماند
 در آنکہ بالفظ اتقی الذی یؤتی مالا یتزکی عام است حضرت صدیق را البتہ اول مرہ در گرفتہ است پیش از دیگران
 از جهت قیام قراین یا این است کہ الاتقی معهود است و شخص معین مراد است و آن شخص معین صدیق اکبر است عن ابن مسعود
 قال ان ابابکر الصدیق رضی اللہ عنہ اشتری بلا لامن امیہ بن خلف و ابی بن خلف ببردہ و عشر اواق فاعققت لہ
 فانزل اللہ و اللیل اذا یغشی الی قوله ان سئکم لشی ابوبکر و امیہ و ابی الی قوله و کذب بالحنی قال لا الہ الا اللہ
 الی قوله فسنیترہ للعنصری قال النار عن عروہ ان ابابکر الصدیق اعققت سبعة کلهم لعیب فی اللہ بلا لادعا مرہ
 فمیرہ و الندیہ و انبثا و زیرہ دام عیسی و امہ بنی المول و فیہ نزلت و یجنبہا الاتقی الی آخر السورہ عن عامر بن
 عبد اللہ بن الزبیر عن ابیہ قال ابو قحافہ لابی بکر اراک تعین رقابا ضعا فافلو انک اذا فعلت ما فعلت اعققت
 رجالا جلدا یمنعونک و یقومون دونک فقال یا ابی انما ارید وجه اللہ فزلت ہذہ الایۃ فیہ فاما من اعطی و اتقی الی
 قوله و ما لا حد عندہ من نعمۃ تجزی الا ابتغار و جہرہ الاعلی و لسوف یرضی عن سعید بن المسیب قال نزلت و ما لا حد
 عندہ من نعمۃ تجزی فی ابی بکر اعققت ناسا لم یلتس منهم خیرا و لا شکرستہ او سبعتہ منهم بلال و عامر بن فہیرہ عن ابن
 عباس فی قولہ و یجنبہا الاتقی قال ہو ابوبکر الصدیق و قال عامر بن یاسر فی ذلک شعر اس جزی اللہ خیرا
 عن بلال و صحبہ + معنیقا و آخری فاکما و اباجہل + بالجملہ چون این مقدمہ ثابت گشت خدای تعالی دیگر مفی
 لان اکرمکم عند اللہ اتق کفیس صدیق اکبر اتقی مت است و اتقی مت است اکرم مت است و ہو المطلوب باین اسلوب
 کہ تقریر نمودیم کتاب اللہ بوجہ بسیار بر افضلیت صدیق و فاروق دلالت می نماید مسلک دوم در تصریح و تلویح
 سنت سنیہ با فضلیت صدیق بر سایر امت ثم فاروق ثم ذوالنورین و پیش از آنکہ در روایت احادیث شروع کنیم در
 نکتہ مطلع سازیم نکتہ اولی مسئلہ افضلیت شیخین در ملت اسلامیہ قطعی است و اینجا قطع حاصل می شود بدو وجہ
 یکی تعدد طرق حدیث تا آنکہ اصل سند متواتر بالمعنی شود مانند سخاوت حاتم و شجاعت رستم دیگر حفوف قراین زیرا کہ خبر
 واحد بسبب حفوف قراین بسر حدیقین می رسد مانند آنکہ اری را دیدیم کہ صاحب فرانس شدہ و اقارب او پیش اطباء می روند
 و آخر با یس از حیات او ہم رسانیدند و با نواع ہم و الم گرفتار شدند بعد از آن روزی دیدہ شد کہ در خانہ او نوحہ شکوہ
 می کنند و جنازہ بر دروازہ نہادہ اند و از ہر جانب مردم غلین و ساکت بخانہ اومی در آیند درین حالت اگر شخصی خبر بد
 کہ آن بیمار مردہ است این خبر واحد بسبب حفوف قراین بسر حدیقین خواهد رسانید همچنین احادیث افضلیت شیخین بحفوف
 بقراین بسیار و این قراین دو نوع تواند بود یکی ادلہ ظنیہ و خطابیہ کہ موافق باشند در اصل مقصد با این خبر واحد از سبب
 عومات کتاب اللہ و سنت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم در فضیلت مهاجرین و مجاہدین مانند حدیث زفاذہ رواقع
 جابر بن سئل الی النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال ما تعدون اہل بدر فیکم قال من افضل المسلمین و قال رافع بن خدیج
 خیارنا قال و کذلک من شہد بدر من الملائکہ و مانند حدیث جابر کنا یوم النحر بیبہ الفاء و ربعاۃ فقال لنا رسول اللہ

دوم

صلی اللہ علیہ وسلم اتم الیوم خیر اهل الارض و این هر دو حدیث تقلیل شرکا جدا در افضلیت حاصل گردانیدند و تعویضات
 کتاب اللہ و سنت رسول اللہ فی فضیلت شیخین هر چند فضیلت بر جمیع است از آنجا مفهوم شود لیکن در معنی فضیلت تفاوت
 میکنند و تقلیل شرکا جدا بعمل می آرد دیگر فروع افضلیت که اتمت مرحومه قولا و فعلا بآن شناخته اند و در هر محل
 و هر وطن افضل نزهه الایمه و خیر نزهه الایمه گفته اند و این مقاله را بوجهی سر داده اند گویا پیش ازین متیقن بوده است
 و تجدید فکر را در آن مدخل نه و این هر دو بحث طولی دارد و بسیار از آن مذکور کردیم اینجا استحضار آن مقالات باید نمود
 نکته ثانیه چون استقر کنیم احادیث را که در افضلیت شیخین دارد شده مدار افضلیت چهار خصلت را می یابیم
 یکی در مرتبه علیا از مراتب اتمت بودن صدیقیت و شمیمیت عبارتست از آن دوم اعانت آن حضرت
 صلی اللہ علیہ وسلم و ترویج اسلام در وقت غربت او آمن الناس علی البکره و اساسا بآله و عقبه و غربت اسلام
 که از خصائص عمر است اشاره است بآن سوم اتمام کارهای مطلوب از نبوت بدست این هر دو عزیز رویا شخصیت
 صلی اللہ علیہ وسلم در قصه تقالید و قصه آب کشیدن از برنمایشی است از آن چهارم علو درجات ایشان در معاد است
 کسول اهل الجنة و اقامت در عرف عالیه و اولیة حشر و تجلی خاص برای صدیق و معانقه حق برای عمر یابی است
 از آن و این خصلت هرگز جدا نمی تواند شد از یکی از خصال ثلثه زیرا که اکثریت ثواب یا بسبب صفات نفسانی است
 یا بسبب اغراض اسلام و نصرت او یا بسبب اتمام کارهای نبوت لیکن ممکن است که شخصی صحبت پیغامبر نداشته باشد
 بلکه آخر همه ایمان بیارد و هیچ مشقه از مشا بر خیر ادراک نماید مع هذا افضل است باشد باعتبار اتمام کارهای مطلوب از
 پیغامبر بدست او یا باعتبار صدیقیت و شمیمیت و مناسبت قوت عامله و عاقله او با نفس قدسیه پیغامبر و ممکن است
 که در اغراض اسلام و نصرت پیغامبر اقصی الفایه سعی بجا آرد و در آخر ایام آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم متوفی شود
 کارهای مطلوب پیغامبر را نداند فضلا از آنکه مباشرت آن نماید یا باعتبار قوت عامله و عاقله یا پیغامبر مناسبت معتد به
 ندارد نهایت مری همیت او حالی است از احوال ابرار نیست مقتضای امکان عقلی لیکن سنه اللہ جاری شده است
 بآنکه دو داعی بزرگ نریزند مگر بر نفوس قدسیه که سالها زیر تربیت پیغامبر پرورش یافته باشند و تشریف آن حضرت
 صلی اللہ علیہ وسلم تقاضا می نماید که خلیفه او نباشد الا اکمل ثبت باعتبار این خصال اربع جمیعا بالجملة در احادیث
 این باب تا ملی وافی بکار باید بود و مدار افضلیت از حد جدا استنباط باید نمود چون این همه گفته شد برود
 احادیث مشغول شویم اما باعتبار کارهای که پیغامبر صلی اللہ علیہ وسلم از جهت پیغامبری میکردند پس شیخین را
 ثابت است با حدیث بسیار اول حدیث ابی هریره قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول بیننا انا انکم
 را یثنی علی قلب علیها دلوقرعت منها ما اشار الله ثم اخذنا ابن ابی قحافه ففرغ منها ذلوا بار و ذلوا بین و فی نزعه
 یغفر له ضعف ثم استحالت غربا فاخذنا ابن الخطاب فلم أر عبقریا من الناس شیزع شیزع عمر بن الخطاب حتی ضرب الناس
 بعطن و حدیث عبداللہ بن عمران رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال ریت کانی انزع بد لو بکره علی قلب
 فجاءه البکر ففرغ ذلوا بار و ذلوا بین نزعاً ضعیفاً و الله یغفر له ثم جاء عمر فاستغنی فاستحالت غرباً فلم أر عبقریا من الناس

در معنی فضیلت تفاوت
 میکنند و تقلیل شرکا جدا
 بعمل می آرد دیگر فروع
 افضلیت که اتمت مرحومه
 قولا و فعلا بآن شناخته
 اند و در هر محل و هر وطن
 افضل نزهه الایمه و خیر
 نزهه الایمه گفته اند و این
 مقاله را بوجهی سر داده
 اند گویا پیش ازین متیقن
 بوده است و تجدید فکر را
 در آن مدخل نه و این هر دو
 بحث طولی دارد و بسیار
 از آن مذکور کردیم اینجا
 استحضار آن مقالات باید
 نمود نکته ثانیه چون
 استقر کنیم احادیث را که
 در افضلیت شیخین دارد
 شده مدار افضلیت چهار
 خصلت را می یابیم یکی در
 مرتبه علیا از مراتب اتمت
 بودن صدیقیت و شمیمیت
 عبارتست از آن دوم
 اعانت آن حضرت صلی
 اللہ علیہ وسلم و ترویج
 اسلام در وقت غربت او
 آمن الناس علی البکره و
 اساسا بآله و عقبه و
 غربت اسلام که از
 خصائص عمر است اشاره
 است بآن سوم اتمام
 کارهای مطلوب از نبوت
 بدست این هر دو عزیز
 رویا شخصیت صلی
 اللہ علیہ وسلم در قصه
 تقالید و قصه آب
 کشیدن از برنمایشی
 است از آن چهارم علو
 درجات ایشان در معاد
 است کسول اهل الجنة و
 اقامت در عرف عالیه و
 اولیة حشر و تجلی خاص
 برای صدیق و معانقه حق
 برای عمر یابی است از
 آن و این خصلت هرگز
 جدا نمی تواند شد از
 یکی از خصال ثلثه زیرا
 که اکثریت ثواب یا بسبب
 صفات نفسانی است یا
 بسبب اغراض اسلام و
 نصرت او یا بسبب اتمام
 کارهای نبوت لیکن
 ممکن است که شخصی
 صحبت پیغامبر نداشته
 باشد بلکه آخر همه
 ایمان بیارد و هیچ
 مشقه از مشا بر خیر
 ادراک نماید مع هذا
 افضل است باشد
 باعتبار اتمام کارهای
 مطلوب از پیغامبر بدست
 او یا باعتبار صدیقیت و
 شمیمیت و مناسبت قوت
 عامله و عاقله او با
 نفس قدسیه پیغامبر و
 ممکن است که در
 اغراض اسلام و نصرت
 پیغامبر اقصی الفایه
 سعی بجا آرد و در
 آخر ایام آن حضرت
 صلی اللہ علیہ وسلم
 متوفی شود کارهای
 مطلوب پیغامبر را
 نداند فضلا از آنکه
 مباشرت آن نماید یا
 باعتبار قوت عامله و
 عاقله یا پیغامبر
 مناسبت معتد به
 ندارد نهایت مری
 همیت او حالی است
 از احوال ابرار نیست
 مقتضای امکان عقلی
 لیکن سنه اللہ جاری
 شده است بآنکه دو
 داعی بزرگ نریزند
 مگر بر نفوس قدسیه
 که سالها زیر تربیت
 پیغامبر پرورش
 یافته باشند و تشریف
 آن حضرت صلی
 اللہ علیہ وسلم
 تقاضا می نماید
 که خلیفه او نباشد
 الا اکمل ثبت
 باعتبار این خصال
 اربع جمیعا
 بالجملة در
 احادیث این
 باب تا ملی وافی
 بکار باید بود
 و مدار افضلیت
 از حد جدا
 استنباط باید
 نمود چون این
 همه گفته شد
 برود احادیث
 مشغول شویم
 اما باعتبار کارهای
 که پیغامبر صلی
 اللہ علیہ وسلم
 از جهت پیغامبری
 میکردند پس
 شیخین را ثابت
 است با حدیث
 بسیار اول حدیث
 ابی هریره قال
 سمعت رسول
 اللہ صلی اللہ
 علیہ وسلم
 یقول بیننا
 انا انکم را
 یثنی علی
 قلب علیها
 دلوقرعت
 منها ما
 اشار الله
 ثم اخذنا
 ابن ابی
 قحافه
 ففرغ
 منها
 ذلوا
 بار و
 ذلوا
 بین و
 فی
 نزعه
 یغفر
 له
 ضعف
 ثم
 استحالت
 غربا
 فاخذنا
 ابن
 الخطاب
 فلم
 أر
 عبقریا
 من
 الناس
 شیزع
 شیزع
 عمر
 بن
 الخطاب
 حتی
 ضرب
 الناس
 بعطن
 و حدیث
 عبداللہ
 بن
 عمران
 رسول
 اللہ
 صلی
 اللہ
 علیہ
 وسلم
 قال
 ریت
 کانی
 انزع
 بد
 لو
 بکره
 علی
 قلب
 فجاءه
 البکر
 ففرغ
 ذلوا
 بار
 و
 ذلوا
 بین
 نزعاً
 ضعیفاً
 و
 الله
 یغفر
 له
 ثم
 جاء
 عمر
 فاستغنی
 فاستحالت
 غرباً
 فلم
 أر
 عبقریا
 من
 الناس

يُضْرَى قَرِيهٍ حَتَّى رَوَى النَّاسُ وَضُرُّوهُمَا لِعَطْنِ رَوَاهُمَا النَّجَارِيُّ وَمُسْلِمٌ وَعَبْرَتُهُمَا عَنْ أَبِي الطَّيْلِ عَنْ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
 قَالَ بِنَا أَنَا نَزَعَ اللَّيْثُ أَذْرَدَتْ عَلَى غَنَمِ سَوْدٍ وَعَنَّمُ عَفْرُ نَجَارٍ الْبُكْرِي فَرَعٌ ذُو بَابٍ أَوْ ذُو بَيْنٍ فِيهَا ضَعْفٌ وَاللَّهُ لِيُفْزِلَهُ ثُمَّ جَاءَ عَمْرُو
 فَاسْتَحَالَ غَرَابًا فَلَا الْحِيَاضُ وَأَزْوَى الْوَارِدَةُ فَلَمْ أَرِ عَمْرُوًّا يَأْمِنُ النَّاسَ أَحْسَنَ تَرْعَاؤُهُ فَأَوَلْتُ أَنَّ الْغَنَمَ السَّوْدَ الْعَرَبُ الْعَفْرُ
 الْعَجْمُ وَوَمَ حَدِيثُ ابْنِ عَمْرٍو فِي الْمَوَازِنِ مَعَ الْأَمَةِ أَخْرَجَ ابْنُ مَرْوَيْهِ عَنْ ابْنِ عَمْرٍو خَرَجَ عَلَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
 ذَاتَ غَدَاةٍ بَعْدَ طُلُوعِ الشَّمْسِ قَالَ رَأَيْتُ قَبْلَ الْفَجْرِ كَانِي عَطِيتُ الْمَقَالِيدَ وَالْمَوَازِينَ فَأَنَا الْمَقَالِيدُ فِي الْمَفَاتِيحِ وَالْمَوَازِينُ
 فَهَذَا الَّذِي يُوزَنُ بِهَا فَوَضِعْتُ فِي كِفَّةٍ وَوَضَعْتُ أَمِّي فِي كِفَّةٍ فَوَزِنْتُ بِهِمْ فَرَجَحْتُ ثُمَّ جِيءَ بِأَبِي بَكْرٍ فَوَزِنَ بِهِمْ فَرَجَحَ ثُمَّ جِيءَ
 بِعَمْرِو فَوَزِنَ بِهِمْ فَرَجَحَ ثُمَّ جِيءَ بِعِمَّانَ فَوَزِنَ بِهِمْ فَرَجَحَ ثُمَّ رَفَعْتُ سَوْمَ حَدِيثِ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ أَنَّهُ كَانَ يَحْدُثُ أَنَّ
 رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ رُبِّي اللَّيْلَةَ رَجُلٌ صَاحِحٌ إِنَّ أبا بَكْرٍ نَبِيٌّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَنَبِيٌّ عَمْرُو
 بِأَبِي بَكْرٍ وَنَبِيٌّ عِمَّانُ بَعْرُ قَالَ جَابِرٌ فَلَمَّا قُتْنَا مِنْ عِنْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قُلْنَا أَمَا الرَّجُلُ الصَّاحِحُ فَرَسُولُ اللَّهِ
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَأَمَا تَنْوُظُ لِبَعْضِهِمْ بَعْضٌ نَهْمٌ وَلَا هَذَا الْأَمْرُ الَّذِي بَعَثَ اللَّهُ بِهِ نَبِيَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَمَامٌ حَتَّى
 سَمَرَةُ بْنُ جَنْدَبٍ أَنَّ رَجُلًا قَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّي رَأَيْتُ اللَّيْلَةَ كَأَنَّ دَلْوًا دَلَّتِي مِنَ السَّمَاءِ نَجَارٌ الْبُكْرِي فَأَخَذَ لِعِبْرَةٍ قِيَمًا فَشَرِبَ
 شَرِبًا ضَعِيفًا ثُمَّ جَاءَ عَمْرُو فَأَخَذَ لِعِبْرَةٍ قِيَمًا فَشَرِبَ حَتَّى تَضَلَّعَ ثُمَّ جَاءَ عِمَّانُ فَأَخَذَ لِعِبْرَةٍ قِيَمًا فَشَرِبَ حَتَّى تَضَلَّعَ ثُمَّ جَاءَ عَلِيُّ
 فَأَخَذَ لِعِبْرَةٍ قِيَمًا فَانْتَضَحَ عَلَيْهِ مِنْهَا شَيْءٌ يَحْمُ حَدِيثُ ابْنِ عَبَّاسٍ وَأَبِي هُرَيْرَةَ كَمَا تَسْمِيهِ خَلْفًا نَجَارًا بَصِيحٌ نَذَكَوْ
 شَدَّ هَذَا بِرِدِّ عَدَلِ ابْنِ أَحَادِيثِ مِى تَوَانِدُ شَدَّ ابْنِ عَبَّاسٍ كَانَ يَحْدُثُ أَنَّ رَجُلًا أَتَى رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
 فَقَالَ إِنِّي رَأَيْتُ اللَّيْلَةَ فِي الْمَنَامِ طَلَّةً يَنْطَفُ مِنْهَا السَّمْنُ وَالْعَسَلُ فَارَى النَّاسَ تَكَيْفُونَ مِنْهَا فَالْمُسْتَقِلُّ وَالْمُسْتَقِلُّ وَإِذَا
 سَبَبٌ وَأَصَلَ مِنَ الْأَرْضِ إِلَى السَّمَاءِ فَارَاكَ أَخَذْتَ بِهِ فَعَلَوْتَ ثُمَّ أَخَذَ بِرَجُلٍ آخَرَ فَعَلَا بِهِ ثُمَّ أَخَذَ بِرَجُلٍ آخَرَ فَعَلَا بِهِ
 ثُمَّ أَخَذَ بِرَجُلٍ آخَرَ فَانْقَطَعَ ثُمَّ وَصَلَ فَعَلَا بِرَجُلٍ الْبُكْرِي يَا رَسُولَ اللَّهِ يَا ابْنَ آدَمَ وَاللَّهِ لَيْدٌ عَنِّي فَأَعْبُرْ يَا نَبِيَّ صَلَّى اللَّهُ
 عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَعْبُرْ قَالَ أَمَا الطَّلَّةُ فَالْإِسْلَامُ وَأَمَا الَّذِي يَنْطَفُ مِنَ الْعَسَلِ وَالسَّمْنِ فَالْقُرْآنُ حَلَاوَةٌ تَنْطَفُ وَالْمُسْتَكْبِرُ مِنَ
 الْقُرْآنِ وَالْمُسْتَقِلُّ وَأَمَا السَّبَبُ لَوْ أَصَلَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ فَالْحَقُّ الَّذِي أَنْتَ عَلَيْهِ تَأْخُذُ بِفِعْلَيْكَ اللَّهُ ثُمَّ يَأْخُذُ بِ
 رَجُلٍ مِنْ بَعْدِكَ فَيَعْلُو بِهِ ثُمَّ يَأْخُذُ بِرَجُلٍ آخَرَ فَيَعْلُو بِهِ ثُمَّ يَأْخُذُ بِرَجُلٍ آخَرَ فَيَنْقَطِعُ بِهِ ثُمَّ يُؤْصَلُ لَهُ فَيَعْلُو بِهِ فَأَخْبَرَنِي يَا رَسُولَ اللَّهِ
 يَا ابْنَ آدَمَ أَنْتَ أَصَبْتُ أَمْ أَخْطَأْتُ فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَصَبْتُ بَعْضًا وَأَخْطَأْتُ بَعْضًا قَالَ فَوَاللَّهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ
 لِيَحْدِثَنِي الَّذِي أَخْطَأْتُ قَالَ لَا تَقْسِمُ أَيُّهُمَا أَحَادِيثُ دَلَّاتٌ مِى كُنْتُمْ بَرَّاكُمْ كَارِي مَطْلُوبٌ أَرَبَعَتْ نَجَارِي
 بِدَسْتِ ابْنِ شَائِحٍ بَطُورٍ سَيِّدٍ بِتَرْتِيبٍ وَدِغِيرِي سَمِيمٍ وَشَرِكِي ابْتِشَانِ نَيْتِ دَرَّانِ أَمْرٍ لَيْسَ فَضْلِيَّتِ بِأَعْتَابِ
 تَسْمِيمِ كَارِي ابْتِشَانِ رَابِشَدْنِهِ غَيْرِ ابْتِشَانِ رَأْسِ شَمِّ حَدِيثِ حَزِيفَةَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اقْتَدُوا
 بِالَّذِينَ مِنْ بَعْدِي أَبِي بَكْرٍ وَعَمْرُوٌّ عَنِ ابْنِ سَعْدٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اقْتَدُوا بِالَّذِينَ مِنْ بَعْدِي أَبِي بَكْرٍ
 وَعَمْرُوٌّ ابْنِ حَدِيثِ دَلَّاتٌ يَكْنُزُ كَرِيْمِيْنَ بَعْدَ أَنْ حَضَرَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَائِمٌ وَرَقَامٌ أَنْ حَضَرَتْ خَوَانِدُ بُوْدُ
 هَمَّتْ حَدِيثِ بَنِي مُصْطَلِقٍ عَنِ النَّسَبِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ بَعْثَنِي نَبُو الْمُصْطَلِقِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

ابن جرير
 احاديث
 ابن جرير

آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم تجا از رویا وزن نبوت خود را شناختند زیرا که وزن بر رجحان عند الله ولالت کرد اینجا ازین واقع
خلافت و افضلیت خلفای ثلاثه معلوم فرمودند و اما باعتبار اعانت اسلام در وقت غربت و قیام نبوت آنحضرت صلی اللہ
علیه وسلم در حالت ایذا و کفار شدت حال پس شیخین را افضلیت ثابت است با حدیث بسیار یکی از ان که دوازدهم است
از احادیث ابن مسک حدیث ابی سعید خدری قال قال رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم ما من نبی الا وله ذریران من
اهل السامیه و ذریران من اهل الارض فاما ذریرائی من اهل السامیه فمیکائیل و میکائیل و اما ذریرائی من اهل الارض فابوبکر و عمر
و عن سعید بن المسیب مرسلاً قال کان ابوبکر الصديق من البني سکان الوزیر فکان میثا دره فی جمیع اموره و کان ثانیة فی الاسلام
و کان ثانیة فی الفار و کان ثانیة فی العریش یوم بدر و کان ثانیة فی القبر و لم یکن رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم یقیم علیه احداً
سیر و هم عن ابی یزید الدوسی قال کنت جالساً عند البنی صلی اللہ علیہ وسلم فاطلع ابوبکر و عمر فقال رسول الله صلی اللہ
علیه وسلم الحمد لله الذی ایدنی بهما و عن حذیفه بن الیمان قال سمعت رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم یقول لقد بعثت ان
الی الآفاق رجالاً یعلیون الناس السنن و الفرائض کما بعث عیسی بن مریم الحواریین قبل له فاین انت عن ابی بکر و عمر قال انه
لا ینخار فی عنهما انهما من الدین کالسمع و البصر حیار و هم اثبات منت صدیق بر خود و آن ستفیض است از حدیث ابی سعید خدری
و ابی هریره و حضرت مرقی عن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم ان امن الناس علی فی مال و محبة
ابوبکر و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم بالاحد عندنا الا قد کانیناه ما خلا ابابکر فان له عندنا یاء
یکافیة الله بها یوم القيمة و ما نفعی مال احد قط ما نفعی مال ابی بکر و این اشارت است بافضلیت باعتبار اعانت آنحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم در ترویج اسلام پانزدهم اولیت اسلام صدیق اکبر از میان احرار بالغین و ظاهراً است که نکایت در
کفر از غیر بالغ خردمند نمی تواند نمود و این نیز مستفیض است از حدیث ابی دردا و عمر بن عنسه و مقدم و عمار عن ابی الدردار
فی قصة مغامرة عمر مع قال قال البنی صلی اللہ علیہ وسلم ان الله بعثنی ایکم فقلتم کذبت و قال ابوبکر صدق و واسانی
بنفسه و مالہ فل انتم تارکون لی ما جی شانزدهم دعای آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در باره فاروق اللهم اغفر الاسلام
و ظهور اجابت این دعا بابلغ وجهه و این نیز مستفیض است از حدیث ابن عمر و ابن عباس و عائشه و ابن سعید و عن ابن
عمر قال ان رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم قال اللهم اغفر الاسلام باحبتین الرجلین ایک با بی جمل او عمر بن الخطاب
قال و کان اجتمعا الیه عمر و اما حصول غرت اسلام باسلام فاروق از حدیث ابن سعید و ابن عباس و حذیفه عن ابن سعید
نازلنا اغرة نذاشکم عمر و فی روایت و الله ما استطعنا ان نصلی عند الکعبة ظاهریین حتی اسلم عمر مفدهم استبشار اهل نبوت
باسلام فاروق و این نیز تلویح است باعانت اسلام و مسلمین از حدیث ابن عباس قال لا اسلم عمر ترل جبریل فقال یا محمد
لقد استبشر اهل السامیه باسلام عمر مسجد هم حدیث عمر غلق فتنه ست و غلق جهنم ست و این حدیث مستفیض است عن حذیفه
و قد سألما عمر عن فتنه التي تخرج کونج البحر یس علیک منها باس یا امیر المؤمنین ان ینک و مینا باباً مغلقتهم فی الباب
بعمر بعد از آن در خارج مثل شمس فی رابعة النهار ظاهر شد که فتح فارس در دم که در بعثت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم لغت
بود بدست ایشان بطور رسیدی دخل غیری و جمع قرآن که در کتاب الله موعود بود و با تمام ایشان بعل آید بغیر شاکت احد

واجماع که اصل ثالث است از اصول شریعت بسعی ایشان بر رو کار آمد بدون سعی دیگری و همچنین تحقیق مقامات تصوف
 و غیر آن تا آنکه بر طبق اشاره این احادیث رأس بر این اختصاص این مشایخ ظاهر شد و نیز تواتر رسید که صدیق پیش از همه
 ایمان آورد و نصرت آنحضرت صلی الله علیه و سلم قائم شد در موطن بسیار و نزدیک شبش سال از نوبت فاروق اسلام آورد
 و عزت اسلام بسبب او ظاهر گردید و این همه برهان واضح است بر افضلیت ایشان و تفسیر این احادیث است و الحمد لله
 آدمیم بآنکه صدیق تهرست از فاروق درین صفت این معنی مفهوم است از خطاب کردن آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 در قصه مغامره صدیق بر فاروق بل انتم تارکون لی صاحبی و آن نوزدهم است از احادیث این مسلک اخرج النجاشی
 عن ابی الدرداء قال قلت جالساً عند النبی صلی الله علیه و سلم اذ قبل ابوبکر اخذ الطرف ثوبه حتى ابدع عن کتبه فقال
 النبی صلی الله علیه و سلم اما صاحبکم فقد غامرتم فقال انی کان بینی و بین ابی الخطاب شیء فاسرعت الیه ثم ندمت فسا
 ان یغفر لی فابی علی فاقبلت الیک فقال یغفر الله لک یا ابوبکر ثم ان عمر یدم فاتی نزل ابی بکر فسأل انتم ابوبکر قالوا
 لا فاتی الی النبی صلی الله علیه و سلم فسلم فمجل وجه النبی صلی الله علیه و سلم بتمعر حتى اشفق ابوبکر فجمنا علی رکتبه فقال
 یا رسول الله انا کنت اطعم مکرین فقال النبی صلی الله علیه و سلم ان الله بعثنی الیکم فقلتم کذب و قال ابوبکر صدق
 و اساساً فی نسیه بالفضل انتم تارکون لی صاحبی مرتین فاما ذی بعد ما انا انکه فاروق تهرست از ذی النورین پس
 مفهوم است از قصه مغامرت ذی النورین با فاروق در نصر ابی جحش که رضای عمر رحمه و آن بیستم است از احادیث
 این مسلک حدیث عبد الله بن عمر فی قصه طویله فیها سغامة عمر مع ابی جحش فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم
 رضای عمر رحمه اخرجه الحاکم انا باعتبار کمال نفسانی و بودن از طبقه علیای است پس ثابت است با حدیث بسیاری
 از آنها گواهی داد آنحضرت است صلی الله علیه و سلم صدیق اکبر البصیریت فاروق اعظم و ذی النورین را
 بشهیدیت و آن بیست و یکم است از احادیث این مسلک و آن حدیث ستفیض است بروایت عثمان بن عفان
 ابوبکر و سعید بن زید و صحابی بهم در سند احمد عن ثامه بن خزن القشیری فی قصه طویله قال عثمان انشدکم بالله و
 الاسلام بل تعلمون ان رسول الله صلی الله علیه و سلم کان علی شبریکه و معه ابوبکر و عمر و انا فتمحک الجمل حتی قطت
 حجارته بالخصیض قال فکف برجله فقال اسکن شبر فانما علیک نبی و صدیق و شهیدان قالوا اللهم نعم قال الله اکبر شهید و الی
 در بیت الکعبه انی شهید بعیت و دوم اثبات مرتبه که بلوخلت باشد صدیق را و آن نیز حدیث ستفیض است جید
 الاسانید از حدیث ابن عباس و ابن الزبیر و ابوسعید خدری و عبد الله بن سعید و ابوالعلی عن ابن عباس عن النبی صلی الله
 علیه و سلم قال لو کنت تنخد من امتی خلیلاً لا تحذث ابابکر و لکن انی و صاحبی بعیت و سوم موافقت رای صدیق
 با وحی در چندین واقعه تا آنکه قدر مشترک متواتر بالمعنی گفته از جمله قصه فخاص یهودی که عکره و مجاهد و سدی آنرا
 روایت کرده روی عن عکره ان النبی صلی الله علیه و سلم بعث ابابکر الی فخاص الیهودی یستده و کتب الیه و قال
 لا بی بکر لا لقت علی لشیء حتی ترجع الی فلما قرأ فخاص الکتاب قال قد احتاج ربکم قال ابوبکر فهمت ان اقره بالکسب
 ثم ذكرت قول النبی صلی الله علیه و سلم لا لقت علی لشیء فزلت لقد سمع الله قول الذین قالوا ان الله یفرح بکون غنایا

لح
در حدیث این حدیث
گرفت

ع
در حدیث این حدیث
گرفت

ع
در حدیث این حدیث
گرفت

وقوله **لَسَمِعْتُ مِنَ الرَّبِّ** أَزَلَّةَ الْكِتَابِ مِنْ قَبْلِكُمْ وَقَالَ ابْنُ جَرِيرٍ حَدِيثٌ أَنَّ أَبَا قَحْطَبَةَ سَبَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَصَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
 فَكَفَّرَ فَذَكَرَ ذَلِكَ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ **يَا بَكْرُ فَقَالَ** وَاللَّهِ لَوْ كَانَ السَّيْفُ قَرِيبًا مِنِّي لَضَرَبْتُهُ أَفْزَلْتُ
 لِأَسْجِدَ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ الْآيَةَ وَعَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْأَنْصَارِيِّ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ **إِنِّي رَأَيْتُ**
فِي الْمَنَامِ غَمَامًا سَوْدًا دَخَلْتُ فِيهَا غَنَمٌ عَشْرًا **يَا بَكْرُ** أَخْبَرْنَا فَقَالَ **أَبُو بَكْرٍ** يَا رَسُولَ اللَّهِ هِيَ الْعَرَبُ تَبْعُكَ ثُمَّ تَبْعُهَا الْعَجْمُ حَتَّى تَعْمُرَهَا
 فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ **بِكَذَا** أَخْبَرَنَا الْمَلِكُ سَخَّرَ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ **لَوْ مَرَّ بِرَأْسِي** الْبَشَرُ
 عَمَّكَ دُونَكَ **إِنَّ شَيْئًا لَمْ يُعْبَدَ** فَأَخَذَ **أَبُو بَكْرٍ** يَدَهُ فَقَالَ **خَسِبَكَ** فَمَخْرَجَ دُونَ يَدَيْهِ سَبْعِينَ أَلْفَ دِينَارٍ وَدُونَ يَدَيْهِ
 الْمَدِينَةَ قَالَ **عُمَرُ** مَا قَالَ لَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَقَالَ **يَا أَيُّهَا الرَّجُلُ إِنَّهُ** رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَلَيْسَ تَعْنِي
 رَبِّي وَهِيَ نَارُهَا فَاسْتَمِيتُ بِغُرْزِهِ فَوَاللَّهِ إِنَّهُ عَلَى الْحَقِّ **بِمَسِيَّتٍ** وَجِهَارٍ مَقْبُولٍ بِسَيِّدِنَا خَضِرَتْ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
 أَرْضَيْتُكَ دُونَ قَعْمَا سِيَاسِي بَسَارِي وَابْنِ دَالَتِ مِي نَائِدِ بِرِ مَوَافَقَتِ قَوْتِ عَاقِلُهُ أَوْ بَاقَوْتِ عَاقِلُهُ بِبِغْيَا مَبْرَقَالَ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ
 وَقَدْ بَلَغَنِي أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ **لِأَبِي بَكْرٍ** الصِّدِّيقِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَهُوَ صَاحِبُ تَقِيْفَا **يَا بَكْرُ** إِنِّي رَأَيْتُ إِنِّي أَهْبَيْتُ إِلَى
 قَعْبَةٍ مَمْلُوءَةٍ زَبَدًا فَفَرَّقَهَا دَيْكٌ فَهَرَأَقَ مَا فِيهَا فَقَالَ **أَبُو بَكْرٍ** يَا أَطْنُ إِنَّ تَذَرِكُ مِنْهُمْ لَوْ يَكُ هَذَا مَا تَرِيدُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ
 عَلَيْهِ وَسَلَّمَ **وَأَنَا** لَأُرَى ذَلِكَ وَقَالَ **ابْنُ هِشَامٍ** حَدَّثَنِي بَعْضُ أَهْلِ الْعِلْمِ عَنْ **أَبِي هِشَامٍ** بْنِ جَعْفَرِ الْمُحَدَّثِيِّ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ **رَأَيْتُ إِنِّي لَقَيْتُ لَقْمَةً** مِنْ حَسَنِ فَالْتَذَذْتُ طَعْمَهَا فَاعْتَمَرْتُ فِي حَلْقِي مَنَاشِي حَسِينَ ابْتِلَعْتُهَا فَادْخَلَ
 عَلَيَّ يَدُهُ وَنَزَعَهُ فَقَالَ **أَبُو بَكْرٍ** الصِّدِّيقِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ هَذِهِ مَسْرُوعَةٌ مِنْ سَرَايَاكَ تَبْعُهَا فَيَأْتِيكَ مِنْهَا بَعْضُ
 مَا تَحِبُّ وَيَكُونُ فِي بَعْضِهَا عَخْرَاصٌ فَتَبْعُهَا عَلَيَّ فَيَسْتَمِدُّ بِمَسِيَّتٍ وَبِحَمِّ نَزَعٌ خِيَلًا أَوْ صَدْرِي صَدِّيقِ وَابْنِ دَالَتِ يَكُونُ بِرِ
 مَوَافَقَتِ قَوْتِ عَاقِلُهُ أَوْ بَاقَوْتِ عَاقِلُهُ بِبِغْيَا مَبْرَقَالَ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ حَدِيثًا مِنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ
 عَلَيْهِ وَسَلَّمَ **مَنْ جَرَّ ثَوْبَهُ خِيَلًا** لَمْ يَنْظُرِ اللَّهُ إِلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَقَالَ **أَبُو بَكْرٍ** الصِّدِّيقِ إِنَّ أَحَدًا شَقِيَ ثَوْبِي لَعِيْتَرْتُهُ خِيَلًا إِنْ أَعْبَادُ ذَلِكَ
 مِنْهُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ **إِنَّكَ لَتَصْنَعُ ذَلِكَ** خِيَلًا **بِمَسِيَّتٍ** وَشِشْمٍ جَمْعُ كَرْدِ صَدِّيقِ النَّوْعِ
 بِرِ رَادَانَ دَالِ هَتِ بِرِ مَوَافَقَتِ قَوْتِ عَاقِلُهُ أَوْ بَاقَوْتِ عَاقِلُهُ بِبِغْيَا مَبْرَقَالَ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ حَدِيثًا مِنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
 وَسَلَّمَ **مَنْ أَصْبَحَ مِنْكُمْ** الْيَوْمَ صَائِمًا قَالَ **أَبُو بَكْرٍ** أَنَا قَالَ **فَمَنْ** سَبَّحَ الْيَوْمَ مِنْكُمْ جَنَازَةً قَالَ **أَبُو بَكْرٍ** أَنَا قَالَ **فَمَنْ** أَطْعَمَ الْيَوْمَ مَسْكِينًا
 قَالَ **أَبُو بَكْرٍ** أَنَا قَالَ **فَمَنْ** عَادَ مِنْكُمْ الْيَوْمَ مَرْضِيًّا قَالَ **أَبُو بَكْرٍ** أَنَا فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ **مَا اجْتَمَعْنَ فِي أَمْرٍ إِلَّا**
 دَخَلَ الْجَنَّةَ **بِمَسِيَّتٍ** وَهَفْتُمْ نَذَرَ كَرْدِ مَلَائِكَةُ صَدِّيقِ رَا زَابِوَابِ ثَمَانِيَةَ جَنَّتِ مِنْ حَدِيثِ أَبِي هُرَيْرَةَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
 عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ **مَنْ الْفَقْرُ زَادَ مِنْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ نُوْدِي مِنَ الْبُوابِ الْجَنَّةِ** يَا عَبْدَ اللَّهِ هَذَا خَيْرٌ مِنْ كَانِ مِنَ أَهْلِ الصَّلَاةِ دُعَى
 مِنَ بَابِ الصَّلَاةِ وَكَانَ مِنَ أَهْلِ الْجِهَادِ دُعَى مِنَ بَابِ الْجِهَادِ وَكَانَ مِنَ أَهْلِ الْقِيَامِ دُعَى مِنَ بَابِ الرِّيَانِ وَكَانَ
 مِنَ أَهْلِ التَّسَدُّقِ دُعَى مِنَ بَابِ الصَّدَقَةِ فَقَالَ **أَبُو بَكْرٍ** يَا بَنِي أُمَّتِ وَأُمَّتِي يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا عَلَيَّ مِنْ دُعَى مِنْ تِلْكَ الْبُوابِ
 مِنْ ضَرُورَةٍ فَهَلْ يُدْعَى أَحَدٌ مِنْ تِلْكَ الْبُوابِ كَلِمًا قَالَ **نَعَمْ** وَارْجُو أَنْ تَكُونَ مِنْهُمْ أَخْرَجَهُ النَّجَّارِيُّ وَرُؤَسَاءُ التَّرْغُذِيِّ وَبِالْمَلِكِ
 فِي الْمَوْطِ **بِمَسِيَّتٍ** وَهَفْتُمْ وَرَضِعَ اللَّهُ الْحَقَّ عَلَى لِسَانِ عُمَرَ وَابْنِ فَضَيْلِي هَتِ دَرُفَارُوقِ كَرْدِ تَلُودِ حِي هَتِ دَرُأَبِيَا وَابْنِ حَدِيثِ

Marfat.com

فی قصه وفد عبد القیس قال قد جاء بهم ابو بکر رضی اللہ عنہ بحجاب و اجاد الجواب فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
یا بکر اعطاک اللہ الرضوان الاکبر فقال بعض القوم وبالرضوان الاکبر یا رسول اللہ قال تجلی اللہ لعباده فی الاخرة
عائمه ویتجلی لابی بکر خاصه سبی و منهم حاضرین صدیق رضی اللہ عنہ برحوض کوشهر همراه آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
از حدیث عبد اللہ بن عمر ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال لابی بکر انت صاحبی علی الحوض و صاحبی فی الغار
چشم اول کسی که خدای تعالی با او مصافحه و معانقه کند فاروق باشد از حدیث ابی بن کعب قال قال رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم اول من یصافحه الحق عمر و اول من یسلم علیہ داوود من یأخذ بیده فی خله الجنة و فی روایه آخره اول
من یعانقه الحق یوم القیمه عمر و اول من یأخذ بیده فیطلق به الی الجنة عمر بن الخطاب آدمیم بانکه فضلیت صدیق بر
فاروق از کجا مفهوم می شود آن مفهوم است از حدیث عمار و عائشه و آن چهل و یکم است اذا حدیث این مسلک
عن عمار بن یاسر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یا عمار انا فی جبرئیل انفا فقلت یا جبرئیل حدیثی بفضائل عمر بن الخطاب
فقال یا محمد لو حدیثک بفضائل عمر مثل ما کتبت لروح فی قومه الف منہ الا خمسين عاماً ما نفذت فضائل عمر و ان عمر
کحینه من حسنات ابی بکر و عن عائشه رضی اللہ عنہا قالت بیا رأی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی حجری فی لیله صاحبه
از قلت یا رسول اللہ کیوں لا حد من الحسنات عدد نجوم السماء قال نعم عمر قلت فاین حسنات ابی بکر قال انما جمیع حسنات
عمر کحینه واحده من حسنات ابی بکر انما فضلیت ایشان مطلقاً بدون اعتبار چیزی و آن مهم است راجع بیکلی از فضائل اربع
پس ثابت است با حدیث بسیار از جمله حدیث عمر بن العاص و آن چهل و دوم است از احادیث این مسلک
عن عمر بن العاص ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم بعثه علی حبش ذات السلاسل فاتیته فقلت ای اناس احب الیک قال
عائشه فقلت من الرجال قال ابو بکر قلت ثم من قال عمر بن الخطاب و آن کنایت است از فضلیت مطلقاً چهل و سوم
فضلیت فاروق از حدیث جابر موقوفاً و مرفوعاً و از حدیث ابی سعید خدری عن جابر بن عبد اللہ قال قال عمر
لابی بکر یا خیر الناس بعد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فقال ابو بکر انا ان قلت ذاک فلقه سمعت رسول اللہ صلی اللہ
علیه وسلم یقول ما طلعت الشمس علی رجل خیر من عمر و عن ابی سعید الخدری قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
ذاک الرجل ارفع اشی درجه فی الجنة قال ابو سعید و اللہ ما کان نری ذلک الرجل الا عمر بن الخطاب حتی مضی بسبیله
چهل و چهارم امر کردن آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم با ما است در حال مرض ذمی از ما است غیر ابی بکر قطعاً معلوم است
که امام می باید فضل باشد و آن حدیث ستفیض است عن عائشه و ابن عمر و ابی موسی و عبد اللہ بن زبیر و عمر بن الخطاب ابن عباس
و ابن سعود و علی بن ابی طالب و الزبیر بن العوام و غیر هم عن عائشه ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال مردوا ابابکر فلیصل بالناس
فقلت عائشه یا رسول اللہ ان ابابکر اذا قام مقامک لم یسمع الناس من البکاء فامر عمر فلیصل بالناس قالت فقال مردوا
ابابکر فلیصل بالناس قالت عائشه فقلت لحفصه قولى ان ابابکر اذا قام مقامک لم یسمع الناس من البکاء فامر عمر فلیصل
بالناس ففعلت حفصه فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انکم لانتم صواحب یوسف مردوا ابابکر فلیصل بالناس فقلت
حفصه لعائشه ما کنت لا یسب منک خیراً اخرجیه الجماعه و عنہا قالت قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا یسب لقیوم

از حدیثی
در حدیث ابی بکر
از احادیث ابی بکر
در شب که آنجا
از حدیثی
ساعت بود

فیسیم ابوبکر ان یوتهم غیره وعن ابن عمر قال لما استدبر رسول الله صلى الله عليه وسلم وجهه قيل له في الصلوة فقال مروا ابابكر فليصل
 بالناس قالت عائشة ان ابابكر جل رقيق اذا قرأ غلبه البكاء قال مروه فليصل فعادته فقال مروه فليصل انكن مواجب يوسف
 اخرج البخاري في جمل و مخم تنويه كردن شخصت صلى الله عليه وسلم بمناقب شيخین باجمعی از صحابه دان مستفیض است از
 حدیث مرتضی رضی الله عنه والنس ابی مجن عن علی رضی الله عنه قال رسول الله صلى الله عليه وسلم رحم الله ابابكر وجني
 ابنته وحملني الى دار الهجرة واعتق بلا لامن بالله رحم الله عمر يقول الحق وان كان مزأتر كالحق وما له صديق رحم الله
 عثمان تستحي منه الملكة رحم الله عليا اللهم ادبر الحق معه حيث دار جمل وششم شبیه دادن شخصت صلى الله عليه وسلم
 شيخین را بملکین مقررین بدو پنجاه مردی الغرم اخرج الطبرانی بسند حسن عن أم سلمة عن النبي صلى الله عليه وسلم قال
 ان في السماء ملكين أحدهما يأمر بالشدّة والأخر يأمر باللين وكل مصيب ذكر جبرئيل وميكائيل وبيتان أحدهما يأمر باللين
 والأخر بالشدّة وكل مصيب ذكر ابراهيم ونوح آدمي صاحبان أحدهما يأمر باللين والأخر بالشدّة وكل مصيب ذكر ابابكر
 وعمر وعن عبد الله بن عمر وقال جابر نيام من الناس الى النبي صلى الله عليه وسلم فقالوا يا رسول الله زعم ابوبكر ان الحسنات
 من الله والسيئات من العباد وقال عمر الحسنات والسيئات من الله فتابع هذا قوم فذا قوم فقال رسول الله صلى الله
 عليه وسلم لا قضين بئكما بقضآ اسرافيل بين جبرئيل وميكائيل ان ميكائيل قال يقول ابى بكر وقال جبرئيل يقول عمر
 فقال جبرئيل ليكائيل انما مني نختلف اهل السما نختلف اهل الارض فلننتحكم الى اسرافيل فتحا كما اية نقضى بينهما بحقيقة القدر
 وخيره وشمره وحلوه ومرة كلمة من الله ثم قال يا ابابكر ان الله لو اراد ان لا يعصى له شيء لم يخلق الملبس فقال ابوبكر صدق الله ورسوله
 واخرج الحاكم من حديث عبد الله بن مسعود في قصة بدر وشارة ابى بكر الى الفداء وشارة عمر وابن رواحة الى القبل قال
 رسول الله صلى الله عليه وسلم يا قولون في هؤلاء ان مثل هؤلاء كمثل اخوة لهم كانوا من قبلهم قال نوح رب لا تدع على الارض من الكافرين
 ديارا وقال موسى ربنا طمس على أموالهم واشد على قلوبهم الآية وقال ابراهيم من تعبدني فانه مني ومن عصاني فانك غفور رحيم
 وقال عيسى ان تعبدتمهم فانهم عبادك وان تعبدتمهم فانك انت العزيز الحكيم حمل ومهتم حديث ابن عمر كنا نتخبر بين الناس في ما
 رسول الله صلى الله عليه وسلم نتخبر ابابكر ثم عمر ثم عثمان بن عفان اخرج البخاري في رواية كذا في زمن النبي صلى الله عليه وسلم لا نعد
 بابي بكر احد انهم عمر ثم عثمان ثم شرك اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم لانفاضل بينهم اخرج ابو داود في حديث خبر واحد است
 لكن امح شي است شيخین و غیر ایشان صحبت آن جازم اند این را در مسلک سنت هم توان آورد باعتبار آنکه این صیغه تقریر است
 و در مسلک اجماع نیز باعتبار منطوق خود جمل و ششم قبول فرمودن شخصت صلى الله عليه وسلم مشوره شيخین را در قانع بسیار
 عن عبد الرحمن بن غنم الأشعري ان النبي صلى الله عليه وسلم قال لا بى بكر وعمر لولا اجتماعنا في مشورة ما خالفنا رواه احمد
 واخرج مسلم في قصة طويبة عن ابى هريرة فقال لعيني عمر يا رسول الله يا بى بنت وأخي بعثت ابابكر مرة يغليك من لبي المشركين
 لا اله الا الله مستيقنا بها قلبه بشره بالجنة قال نعم قال فلا تفعل فاني خشى ان يتحل الناس عليهما فخلهم لعلون فقال
 رسول الله صلى الله عليه وسلم فخلهم جمل ونهم تشریف صدیق اکبر بلقب صدیق از حدیث مرتضی وعائشه رضی الله عنهما
 عن الزبال ابن سبرة قال وقفنا على ارضى الله عنه طيب النفس وهو يمزج فقلنا حدثنا عن اصحابك قال كل صحاب رسول الله

شرح این حدیث در صفحہ ۳۰۹ گزشت

صلی اللہ علیہ وسلم اصحابی نقلنا حدیثنا عن ابی بکر فقال ذاک امرٌ ستاہ بعد صدقاً علی لسان جبرئیل و محمد صلی اللہ علیہ وسلم
 اخرجہ الحاکم وعن عائشہ رضی اللہ عنہا قالت لما أُسیری بالنبی صلی اللہ علیہ وسلم الی المسجد الاقصی اُصبح یحدث الناس
 بذالک فارتدنا من مرن کان امنوا بہ وصدقوه و سوا ذلک الی ابی بکر فقالوا اهل کت الی صاحبک یزعم انه أُسیری باللیلۃ
 الی بیت المقدس قال اذ قال ذلک قالوا نعم قال لیس کان قال ذلک لقد صدق قالوا وصدقہ انه ذہب اللیلۃ الی بیت
 المقدس وجار قیل ان یصبح قال نعم انی لا صدقہ فیما سوا بعد من ذلک اصدقہ بخبر الشارہ فی عذوہ اور وحقہ فلذلک
 سنی ابوبکر الصدیق پنجاہم اختیار کردن آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم صدیق اکبر را برای امارت حج اخرج الحاکم عن ابن
 عباس ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بعث ابابکر رضی اللہ عنہ و امرہ ان ینادی بہو لاء کلکلمات الحج و اخرج النجاری
 عن ابی ہریرۃ فی مثل معناه امارت حج یکی از امور عظیمہ است کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم از انبار نبوت بجای آوردند مثل امامت
 صلوة بلکہ اول است بر اختلاف از امامت صلوة زیرا کہ امامت صلوة در ہر مسجد شخصی راجع میگردد و امارت حج در تمام
 عالم یکی عاید می شود و امامت صلوة تقدّم است بر قوم محصور و امارت حج تقدّم بر اقوام غیر محصورین بحقیقت امارت حج
 در دولت ممانند نشستن است بر تخت یا مانند نزول در کوشک شاہان بزرگ در دولت ساسانیان عباسیان و غیر ایشان
 در اشارہ استخلاف لیکن صحابہ استدلال نمودند با امامت بجهت قرب عمید و بخلاف امارت حج پنجاہ و یکم اختیار کردن
 آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فاروق را بجهت اخذ بیعت از ایشان و آن ادل دلیل است بفضیلت او این است پنجم درین
 اوراق از روایت احادیث فضیلت مدیستد و آن نمودگی است از احادیث بسیار عرض از ایراد این احادیث آن است کہ
 خصال آریع کہ مدار فضیلت است شناختہ شود و شناختہ شود کہ ہر یکی ازین چهار ثابت است با حدیث متواتر المعنی اما
 فضیلت بر اشخاص متعددہ از اہل فضل تعیین اسما بر انہا اینجا قطعی نمی باشد و قطعیت آن رجوع بساکن دیگر باید کرد
 مسلک سوم اجماع است بفضیلت مشایخ ثلاثہ تریب خلافت و اجماع است را بدو وجہ تقریر نمایم
 حکایت العقاد و اجماع از زبان ثقات روایت اقوال جم غفیر از صحابہ تابعین تا آنجا کہ حافظہ عبد بنعیم کفایت نماید و وقت
 گنجایش کند تفوق باہم در اصل معنی فضیلت ہر چند طرق دلالت متغائر باشند اما وجہ اول دو مرتبہ است مرتبہ اولی نقل صحیح
 اجماع از حدیث عبد اللہ بن عمر قال کنا نخیر بین الناس فی زمان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فنخیرنا ابابکر ثم عمر ثم عثمان بن
 عفان اخرجہ النجاری و فی روایت لافعل بابی بکر احدًا ثم عمر ثم عثمان ثم ترک اصحاب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لان نقل
 بنیم اخرجہ ابو داؤد و ہر چند این حدیث خبر واحد است اصح شئی است درین باب و محفوظ است بقرائن بسیار کہ نزد یک اجماع
 انہا قطع حاصل شود زیرا کہ در نقل اجماع دلالت و در روایت اقوال جم غفیر بیان خواہم کرد کہ ہر وقت کہ در استخلاف خلیفہ سخن
 زقہ است لفظ خیر اللہ و فضل الناس و احق بالخلافہ و احق بہذا الامر گفته اند و از ابو جہل سر داده اند کہ گویا پیش ازین در نظر ایشان
 محقق بودہ است و احتیاج استدلال و تحقیق مقال نداشتہ اند مرتبہ ثانیہ نقل اجماع دلالت و بنا بر آن بر صلی است و آن است
 کہ سکوت قبل از تدوین مذاہب اجماع است و آنرا در پنج نوع تقریر کنیم نوع اول وقت العقاد خلافت صدیق جمعی از فقہائے
 صحابہ صدیق را فضل است گفتند و بان استدلال کردند بر استخلاف او و دیگران تسلیم نمودند و موفق گردند در ادل حال

یعنی آریع
 شرح سوره
 توبہ سوره
 من اللہ
 در سوره الاحزاب

مسئلہ

یا بعد توقف سکوت و تسلیم قبل تدوین مذاہب اجماع است کما بین فی محلیہ از حدیث فاروق قال قلت یا معشر الانصار
 یا معشر المسلمین ان اولی الناس بامر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من بعدہ ثانی اثین اذہما فی الغار ابوبکر السباق المبین
 ثم اخذت بیدہ الحدیث اخرجہ ابن ابی شیبہ من حدیث ابن عباس فی قصۃ سقیفہ بنی ساعدہ و نیز از حدیث فاروق در
 قصہ بیعت عامہ عن انس بن مالک انه سمع خطبہ عمر الاخرہ حين جلس علی المنبر و ذلك الغد من یوم توفي النبی صلی اللہ
 علیہ وسلم فلقنہ و ابوبکر صامت لا ینکلم قال کنت ارجو ان یعیش رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم حتی یدبر نایر ید بذاک ان
 یكون آخرہم فان یکم محمد قدمات فان اللہ عزوجل قد جعل بیننا و بینکم لیس فیہ منکم احد منکم ان ابوبکر
 صاحب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ثانی اثین و انہ اولی بالمسلمین بامورکم فقوموا فبايعوه اخرجہ البخاری و نیز از حدیث
 فاروق بروایت ابن مسعود قال لما قبض رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قالت الانصار مننا امیر و منکم امیر قال فانما هم
 عمر فقال یا معشر الانصار اکتبوا لکم ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم امر ابوبکر ان یصلی بالناس قالوا بلی قال فانکم
 تطیب لفسنہ ان یقدم ابوبکر قالوا نعم و بائسوا ان یقدم ابوبکر و از حدیث ابوعبیدہ بن الجراح فقال تاوتوتی و فیکم
 ثالث ثلثه یعنی ابوبکر اخرجہ ابن ابی شیبہ و اخرج احمد معناه غیر انه ذکر استلال ابی عبیدہ لاستخلافه صلی اللہ علیہ وسلم
 فی القلوة و از حدیث مرتضیٰ ذریب رضی اللہ عنہما حين رجعا الی البیعة ما غضبنا الا اننا اخرجنا عن المشاوره و انما نری ابوبکر
 احق الناس بها بعد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انه لصاحب الغار و ثانی اثین و انما النعم شرفه و کبره و لقد امره رسول
 اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بالصلوة بالناس و هو حی اخرجہ الحاکم نوع و وم انک فاروق در مجالس متعده و فضیلت صدیق
 بر شریبان میگرد و از کسب رتبی و سوالی در میان نیاید از حدیث عبد اللہ بن عباس قال عمر کان و استبان اقدم فصرخ عقی لا یقر
 ذلک من حیث اثم حیاتی من ان انا امر علی قوم فہم ابوبکر اللهم الا ان تسول بی نفسی عند الموت شیئا لا اجدہ الا ان اخرجہ البخاری
 و نیز از حدیث ابن عباس قال عمر فی جواب من قال انما كانت بیعة ابی بکر فلیتہ و تمت الا و انما قد كانت کذلک و لکن اللہ و فی
 شرا و لیس فیکم من قطع الاعناق الیہ مثل ابی بکر اخرجہ البخاری حال انک عادت قوم در سوال و اعتراض در محل خفا معلوم
 است ما خود از نقول بسیار تا انک شوا تر با معنی گشته و در مقامات فاروق بسیاری از آن مقالات مذکور کردیم و روی انہ قال
 یو ا علی النبر یا معشر المسلمین ما ذا تقولون لو بلیت برأسی الی الدنیا کذا و ینزل رأسہ فقام الیہ رجل فاسئل سقیفہ قال اجل
 کن نقول بسیت کذا و اشار الی قطعہ فقال ایای تعنی بقولک قال نعم ایاک اعنی بقولی فنهزه عمر ثلثا و ہوینہ عمر فقال حکم اللہ
 الحمد للذی جعل فی رعیتی اذا تعوجت قومی نوع سوم صدیق در وقت استخلاف فاروق بیان فضیلت فاروق نمود
 و بر ذی و انکاری پیش نیاید از حدیث زبید بن الحارث ان ابوبکر حين حضره الموت ارسل الی عمر یخلفہ فقال الناس
 لتخلف علینا فظا علینا و لو قد ولینا کان افظا و غلظ فما نقول لربک اذا القینہ و قد تخلفت علینا عمر قال ابوبکر ابر
 تخوفونی اقول اللهم تخلفت علیہم غیر خلقک ثم ارسل الی عمر فقال انی موصلیک بو صیت الحدیث اخرجہ ابن ابی شیبہ
 و از حدیث صدیق عن جابر بن عبد اللہ قال قال عمر لابوبکر یا خیر الناس بعد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فقال ابوبکر
 اما ان قلت ذاک فلقد سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول ما طلعت شمس علی رجل خیر من عمر اخرجہ الترمذی

شرح این حدیث
 حدیث بخاری
 در صفحہ ۶۱
 در سند فاروق
 گزشت

تا میان حدیث
 گزشت
 در صفحہ دوم
 در بیان از حدیث
 نیز خواهد آمد

والحاكم والمعنى انه خيرهم في ايام الخلافه نوع چهارم عبد الرحمن بن عوف در وقت استخلاف ذى النورين مجمع
 عظيم شرط کرده که بر سيرت شيخين عمل کنيد و حاضران تسليم نمودند و مرتضى رضی الله عنه در فضيلت ذى النورين بر خود
 کرده برين شرط پس اين معنی دليل قاطع شد بر فضيلت شيخين زيرا که حواله کردن احد المجتهدين بر مفضل يامسأله غير
 است از حديث مسور بن مخزومه فارسى يعنى عبد الرحمن الى من كان حاضرا من المهاجرين والانصار وارسل الى امرائهم
 وكانوا ذواتك المحمده مع عمر فلما اجتمعوا شهد عبد الرحمن ثم قال انا بعد يا على انى قد نظرت في امر الناس فلم ادرهم
 يعيدون بعثان فلا تجعل على نفسك سبيلا فقال ابايعك على سنة الله ورسوله والخليفين من بعده فبايعه عبد الرحمن وبايعه
 الناس والمهاجرون والانصار و امر آراء الاجناد والمسلمون اخرج البخارى واز حديث ابى الطفيل قال لما خضر عمر جعلها
 شورى بين على و عثمان و طلحة و الزبير و عبد الرحمن و سعد فقال لهم على انشدكم الله بل فيكم احدا فاق رسول الله صلى الله عليه وسلم
 بينه وبينه اذا اخابن المسلمين غيرى قالوا اللهم لا اخرج ابو عمر و اخرج البخارى في قصه الاتفاق على عثمان من حديث
 عمر بن ميمون فلما فرغ من دفنه جمع هؤلاء الربط فقال عبد الرحمن اجعلوا امركم الى ثلثه منكم قال الزبير قد جعلت امرى
 الى على وقال طلحة قد جعلت امرى الى عثمان وقال سعد قد جعلت امرى الى عبد الرحمن فقال عبد الرحمن انكما تبرأ من
 الامر فنجعله اليه والله عليه والاسلام لينظرون فضلهم في نفسه فانكث الشيخان فقال عبد الرحمن فتجعلونه الى الله على
 لا اكون فضلكم قال لا نعم فاخذ بيديها وقال لك قرأته من رسول الله صلى الله عليه وسلم والقدم في الاسلام ما قد علمت
 فالتفت عليك لئن امرتك لتعدلين ولئن امرت عثمان لتسمعن ولتطيعين ثم خلا بالآخر فقال له مثل ذلك فلما اخذ البيعت
 قال ارفع يدك يا عثمان فبايعه وبايع له على و رجع اهل الدار فبايعوه نوع پنجم مرتضى در ايام خلافت خود در مجلس
 متعدد فضيلت شيخين را بر ترتيب بيان نمود و جمعى را که درين مسئله نظر فاسد داشتند زجر فرمود و فقهاى صحابه حاضر بودند
 و از کسى منعى و اعتراضى ظاهر نشد و اين آثار مجد تو اثر رسیده اند چنانکه غريب ذکر ميکنيم و پيش از آنکه بر ايت آثار صحابه
 و تابعين مشغول شويم بر بیک نکته مطلع سازيم صحابى يا تابعى و غير ايشان از عدول و ثقات قبل از تعذيب بنده سلف
 و تعصب بر شخصى بر اى مذهب خود و قبل از جمع احاديث بلدان و تکلم بر بیک در تطبيق و تاويل آن اگر حديثى روايت کنند
 و بصحت آن جزم نمايد ظاهر آن است که بمنطوق آن قائل است زيرا که با وجود صحت حديث نزد بک او اگر بمنطوق
 آن قائل نباشد ساقط العدالة گردد و وقيد قبليت از اين جهت نموديم که بعد از اين حوادث ترک عمل بر حديث جعلت
 عمل بحدیث نى تواند کرد الا مجتهد مطلق و درين زمانه اجتهاد مفقود است شایع و عادت ستمه گشته هر چند آن همه خطا
 ليکن نزد بک خویش عذرى درست ساخته اند و همچنين آرامى در تطبيق احاديث و تاويل آن مختلف شده پس ممکن است
 بلکه واقع است که علما حديثى را روايت کنند و بصحت آن جازم باشند و بر منطوق آن عمل ننمايند و سبب آن خطا جهادى
 باشد و عدالت ايشان ساقط نگردد بخلاف زبان پيشين که اين جزيا نجا نبود و وقيد منطوق از اين جهت گفتيم که ممکن است
 که عدل حديثى روايت کند و بصحت آن جازم باشد و آن حديث مفهومی يا مقتضای دارد و قس الماخذ و امر اسلا
 مى فهمد و دين او بان انتقال نمايد فضلا از آنکه بان قائل شود و مذموب خود گيرد زيرا که نفوس در ادراک مفهومات

اه
 در فضیلت ذی النورین
 حدیث

و مقتضیات مختلف اند و در رد و قبول آن مذاهیب پراکنده دارند و این سخن بهمان می ماند که اصولیان گفته اند که سکوت قوم از رد قولی اجماع است بر آن قول پیش از تدوین مذاهیب بعد از آن پس هر که حدیثی را که بر فضیلت شیخین دلالت کند بمنطوق روایت کرده است آنرا در عداد اجماع و اتفاق می توان شمرد چون این نکته ذکر کرده شد باصل غرض متوجه شویم اما حکایت اقوال فقهای صحابه و تابعین در سلسله فضیلت شیخین تفصیلاً استعیاب آن مستعد است بر نمودن کتب ماکنیم اما اقوال صدیق اکبر رضی الله عنه در فضیلت خود اخرج الترمذی عن ابی سعید الخدری قال قال ابوبکر است احق الناس بما كنت اول من اسلم است صاحب کذا است صاحب کذا و قد خلت فی ارسال هذا الحديث و وصیله و عن عمرو بن الحارث عن ابیه ان ابابکر الصديق قال انکم تقرؤن سورة التوبة قال رجل انا قال اقرأ فلما بلغ اذ تقول لصاحبه لا تخزن بکي قال و الله انا صاحب و اما اقوال صدیق در فضیلت فاروق اخرج الترمذی عن جابر بن عبد الله قال قال عمر لابی بکر یا خیر الناس بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال ابوبکر اما ان قلت ذاک فلقد سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم يقول ما طلعت شمس علی رجل خیر من عمر و اخرج ابوبکر بن ابی شیبة عن زید بن الحارث ان ابابکر حين حضر الموت ارسل الی عمر لم یخلفه فقال الناس استخلف علينا فقال غلیظاً و لو قد ولینا کان افظ و اغلظ فما تقول لریک اذ القیته و قد استخلفت علينا عمر قال ابوبکر اری بی تخونونی اقول اللهم استخلفت عليهم خیر خلقک الحدیث و اخرج ابوبکر بن ابی شیبة عن محمد بن زید عن رجل من بنی زریق فی قصة طویلة قال ابوبکر لعمری انت اقوی منی فقال عمر انت فضل منی اما اقوال فاروق در فضیلت صدیق بیرون از حد شمار است تا آنکه بعد تو او رسید است در بعض روایات خیر الناس گفته است در بعض سابق الی الخیر و در بعض آخر بالخلافه و معلوم است که خلاف شرط است بشرط کمال احق بالخطبة اکمل مردمان است در آن صفات فمن حدیث عائشة اخرج البخاری عن عائشة فی قصة سقیفة بنی ساعدة فقال عمر بل نبایک انت فانت سیدنا و خیرنا و احبنا الی رسول الله صلی الله علیه وسلم و اخرج الحاکم عن یثام بن عروة عن ابیه عن عائشة عن عمر قال کان ابوبکر سیدنا و خیرنا و احبنا الی رسول الله صلی الله علیه وسلم و من حدیث ابن عباس اخرج البخاری عن ابن عباس خطبة عمر فی قصة الاتفاق علی ابی بکر و جواب من قال انا کان بیعة ابی بکر فقلت و فی تلك الخطبة قال عمر ثم انه بلغنی ان قایلاً منکم یقول و الله لو مات عمر بایعت فلانا فلا یغیرن امرنا ان یقول انا کان بیعة ابی بکر فقلت و تمت الادیان ما قد كانت كذلك و لکن الله و فی شرکاء و لیس فیکم من یقطع الاعناق الیه الشک ابی بکر و فی هذا الحدیث ایضا کان و الله ان اقدم فیضرب عنقی لا یغیر بی ذالک من حیث اثم حبت الی من ان انا امر علی قوم فیهم ابوبکر و من حدیث النس اخرج البخاری عن النس انه سمع خطبة عمر الاخرة و فیها فان یک محمد صلی الله علیه وسلم قد مات فان الله قد جعل بین اطهرکم نوراً تهتدون به بهدی الله محمداً صلی الله علیه وسلم و ان ابابکر صاحب رسول الله صلی الله علیه وسلم و ثانی ثنین و اثنی و اولی المسلمین با مومکم فقوموا فبايعوه و من حدیث شیبة اخرج البخاری عن ابی قال جلست مع شیبة علی الكرسي فی الکعبة فقال لقد جلس هذا المجلس عمر فقال هممت ان لا ادع فیها صفراً و لا بفضاً الا ستمت قلت ان صاحبک لم یفعل قال بها المران انتمدی بها و من حدیث رجل من بنی زریق اخرج ابوبکر

این حدیث در صفح ۳۱۳ گزشت و در حدیث ۳۱۳

بن ابی شیبہ فی قصۃ الاتفاق علی ابی بکر قال عمر بن الخطاب ابوبکر نعم انما اقولی منی فقال عمر انت فضل منی فقال ابی
 اثنینة فلما كانت الثالثة قال له عمران قوتی لک مع فضلیک قال فبايعوا ابابکر ومن حدیث جابر بن عبد اللہ قال
 لابی بکر یا خیر الناس بعد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فقال ابوبکر انا انک ان قلت ذلک فلقد سمعت رسول اللہ صلی
 علیہ وسلم یقول ما طلعت شمس علی رجل خیر من عمر اخرجہ الترمذی ومن حدیث ابن عمر قال قبل لعمرا لا استخلف قال ان
 استخلف فقد استخلف من هو خیر منی ابوبکر وان اترک فقد ترک من هو خیر منی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اخرجہ البخاری
 وعن ضبہ بن محسن قال قلت لعمر بن الخطاب انت خیر من ابی بکر فیکل وقال ولله لیلہ من ابی بکر و یوم خیر من عمر علم انک
 ان احدک عن لیلته و یومہ قال قلت نعم یا امیر المؤمنین قال اما لیلته فلما خرج رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یاربنا من
 اهل مکة خرج لیلًا فبعثه ابوبکر فجعل یشی مرة امانة و مرة خلفه و مرة عن یمینہ و مرة عن یشاره فقال له رسول اللہ صلی اللہ
 علیہ وسلم ما هذا یا بکر من فعلک قال یا رسول اللہ اذکر الرصد فاکون امانک و اذکر بطلب فاکون خلفک و مرة عن یمینک
 و مرة عن یشارک لا آمن علیک قال فشی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لیلته علی اطراف اصابعه حتی حقیبت رجلاه فلما راها
 ابوبکر رضی اللہ عنہ انما قد حقیبت حملہ علی کاهه جعل یشیہ حتی انی به فم فاعار فانزلہ ثم قال له والذي بعثک بالحق لا تدخل
 حتی اذخله فان کان فیہ شیء نزل فی قبلك فدخل فلم یرشیاً فمحملة فاذخله وکان فی الغار فرق فیہ حیات و افاعی فمخشی
 ابوبکر ان یخرج منہ شیء فیؤذی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فالتقم قدمه فجعل یضربہ و تلمسہ الحیات و الافاعی جعلت
 و موعه تنجد و رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول له یا بکر لا تخزن ان اللہ معنا فانزل اللہ سکینة الاطمانینة لابی بکر
 فمذ لیلته و اما یومہ فلما توفی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و ارتدت العرب فقال بعضهم نصلی و لا نرکی و قال بعضهم لا نصلی
 و لا نرکی فانتہ و لا الؤہ نصحا فقلت یا خلفہ رسول اللہ تالف الناس و ارتق بهم فقال جبار فی الجاہلیة خواری فی
 الاسلام فماذا اتلفتم بشعر مفتعل او بشعر مفری فیض النبی صلی اللہ علیہ وسلم و ارتفع الوحی فواللہ لو منغونی عقلاً
 ما کانوا یعطون رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لقا تمتم علیہ فقا تلنا معه وکان اللہ رشید الامم فمذ الیومہ و حدیث
 علقمة بن قیس قال جاب رجل الی عمر و هو بعرفة فذکر قصہ عبد اللہ بن مسعود و بشارة النبی صلی اللہ علیہ وسلم له قال
 عمر قلت والله لا اعدون الیه فلا تبشیرة قال فعدت الیه لا تبشیرة فوجدت ابابکر قد سبقنی الیه فلبشیرة و لا اللہ
 ما سابقنی الی خیر قط الا سبقنی الیه اخرجہ احمد و من حدیث اسلم مولی عمر قال سمعت عمر بن الخطاب یقول امرنا
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان نقتدی فذکر الحدیث الی ان قال قلت لاسبغہ الی شیء ابد اخرجہ الترمذی و من حدیث
 مالک بن اوس بن حدیان النصری اخرج البخاری فی قصہ بنی النضیر و مخاصمة عباس علی و اللہ یعلم انه باؤ را شد تابع
 للحق اما اقوال فاروق در فضیلت خود پس از ان جمله است قول اود افقت ربی فی ثلث فی مقام ابراهیم و فی الحجاب
 و فی اساری بجز اخرجہ مسلم و البخاری نحوه و در صحیح مسلم حدیث ابن عباس کہ سوال کرد عمر از ان دوزن کہ صفت
 قلوبکما در شان ایشان نازل شده صریح تر مذکور است اخرجہ مسلم و اخرج محمد بن الحسن فی الموطا عن سالم بن عبد اللہ
 قال قال عمر بن الخطاب لو علمت ان احد اقوامی علی هذا الامر منی لکان ان اقدم فیضرب عنقی اهلون علی قریبی

ع
 ابن حدیث
 و صحیح
 کتبت

هذا الامر بعدى فليعلم انه سير و عنه القريب والبعيد وايم الله ان كنت لا تقابل الناس عن نفسي واما اقول لاروق
 رضی الله عنه وفضلت سته که وصیت خلافت برای ایشان کرده از جمله است حدیث مسلم فان محجل بی امر
 قال لخلقه شوزمی بن هولاء بسنة الذين توفى رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو عنهم راين واما اقول ذى النورين
 رضی الله عنه که در فضیلت شیخین و فضیلت خود گفته از جمله است حدیث مرفوع که آنرا در جواب منکران خلافت خود
 روایت کرده قال عثمان انشدکم بالله والاسلام بل تعلمون ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان على خيركم و
 ابوبکر وعمر وانا فترک الجبل حتى تساقطت حجارته بالحضيض قال فرغته برجله فقال اسكن بيئنا فما عليك نبى و
 وشهيدان قالوا اللهم نعم قال الله اكبر شهيد والى در رب الكعبة اتى شهيد لثنا وازا جمله است ذکر فضایل خود و بشارت
 آنحضرت صلى الله عليه وسلم در حق خود و آن بابی است بسو ط از ناثر ذى النورين می باید جست و از آن جمله قول
 او در مسئله جد چون فاروق تشریک قایل شد و ان نصح الشيخ قبلک فغم الشيخ کان یعنی ابابکر و قول او در حدیث
 انجاه هذا الامر صدیق را کنت احق بهذا قول او در جواب تعریضات عبد الرحمن بن عوف بطعن او قول انى
 لم اترک شئ عم فاني لا اطيعكم الا ما يامر الله و لا ينهاه و لا ساخر به احمد و عبد الله بن عدی بن خیار روایت کرده است قال عثمان اما بعد
 فان الله بعث محمد صلى الله عليه وسلم بالحق فكنتم ممن استجاب لله و لرسوله و آمنتم بما بعث به و هاجرت اليه
 كما قلتم و صحبت رسول الله صلى الله عليه وسلم و بايعته فوالله ما عصيته و لا عشت شقة حتى توفاه الله عز و جل ثم
 ابوبکر مثله ثم عمر مثله ثم تخلفت افليس لي من الحق مثل الذي لم قلت بل قال فما يذره الاحاديث التي
 تبلغني عنكم الحدیث اما اقول على قضی رضی الله عنه پس باید دانست که هر چند فضیلت شیخین مذہب جمیع اهل
 حق است اما هیچ کس آنرا مصرح تر و محکم تر چون علی مرتضی بیان نموده است مرفوعاً و موقوفاً و هر صحابی تصریح
 و تلویح کرده است با فضیلت شیخین یکی از فضائل اربع که سابقاً تقریر کردیم و علی مرتضی بهر چهار تصریح و مفرد
 و از دیگران مستفیض است یا خبر واحد و از وی رضی الله عنه و از فاروق عظیم متواتر است اما مرفوعه حدیث ابوبکر
 و عمر سید الاول اهل الجنة من الاولین و الآخیرین ما خلا الثبیین و المرسلین لا شجرة الا علی اخرج الترمذی و ابن ماجه
 و این حدیث مصرح است با فضیلت ایشان بر جمیع صحابه و مستفیض است از مرتضی بروایت شعبی عن الحارث
 عن علی عند الترمذی و ابن ماجه و بروایت الحسن بن زید بن الحسن عن ابيه عن جده عن علی عند عبد الله بن احمد بن
 زواریه بسند و بروایت الزهیری عن علی بن الحسن بن علی بن ابی طالب عند الترمذی و قد وافق علیاً علی هذا الحدیث
 غیره قدر وی النسب شد و حدیث عند الترمذی و ابو حنیفه شد و حدیث عند ابن ماجه و حدیث النجباء الرقباء اخرج الترمذی
 عن علی و حدیث ان توفى و ابابکر تجده یأذیاً ایناً اخرج الترمذی و حدیث رحم الله ابابکر اخرج الترمذی من حدیث
 ابی حبان القیمی عن ابيه عن علی قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم رحم الله ابابکر و جینی ابنته و اما موقوفه
 فمنه خیر لیه الامة ابوبکر ثم عمر متواتر رواه ثمانون نفساً عن علی منهم ابنه محمد بن السخفیة عند البخاری و منهم عبد الله
 بن سلمة و علقمه بن قیس و عبد الحیسر صاحب لوار علی روی ذلك عن ابی النخیر بطریق منکثرة و منهم ابو حنیفه روی عن

۱۲۵

علی مرتضی
 رضی الله عنه
 کتبت
 ۱۲

يا باذر كفتغفرك انت صاحب رسول الله صلى الله عليه وسلم قال استغفر لي قال لا اوتخبرني فقال انك مرت على عمر فقال نعم
 الفتى واني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ان الله جعل الحق على لسان عمر وقلبه ومنهم بريدة الاسلمى روى حديث
 اثبت جرابا فانا عليك نبي او صديق او شهيد ان وحديث روى باقر في الجنة لعمرو حديث ان الشيطان يفرق منك يا عمرو ومنهم
 سفينة روى روى الميزان وقول النبي صلى الله عليه وسلم خلافة النبوة ثلثون عاما ومنهم عبد الرحمن بن غنم الاشعري روى حديث
 قال النبي صلى الله عليه وسلم لا بى بكر وعمر لوان اجتمعوا في شورة ما خالفتموها ومنهم ابو موسى الاشعري روى حديث بشارة الثلثة
 بالجنة ومنهم ابوامامة الباهلي فسر قوله تعالى وصالح المؤمنين ابو بكر وعمر ومنهم ابو اوزى الدوسى روى حديث الحمد لله الذي
 آتاني بها ومنهم عروة بن الاصبغى روى حديث الوزن واما الانصار فمنهم معاوية بن جبل روى حديث ان هذا الامر بدأ نبوة ورحمة
 ثم تكون خلافة ورحمة ثم تكون ملكا عضوا ومنهم ابى بن كعب روى حديث اول من يعاقبه الحق يوم القيمة عمر ومنهم ابو ايوب
 روى حديث روى النبي صلى الله عليه وسلم ربه وتعبير ابى بكر وقول النبي صلى الله عليه وسلم لكذا اعتبر بالملك سحر ومنهم ابو الدردار
 روى حديث هل انتم تاركون لى صاحبى ومنهم زيد بن ثابت وهو ممن حمل الانصار على بيعة ابى بكر ومنهم اسيد بن حضير وهو ايضا
 ممن حمل الانصار على بيعة ابى بكر ومنهم رفاع بن رافع ورافع بن خديج روى حديث فضل اهل بدر ومنهم زيد بن خارية تكلم
 بفضائل الثلثة بعد موته ومنهم ابو سعيد بن المعلى روى خطبة النبي صلى الله عليه وسلم قريبا من وفاته في فضائل ابى بكر وعمر ومنهم سهل
 بن سعد روى ان احد الرجع وعليه رسول الله صلى الله عليه وسلم وابو بكر وعمر وعثمان فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اثبت احد
 فاعليك الانبي او صديق او شهيد ان ومنهم عويم بن ساعدة اخرج الحاكم من حديث عبد الرحمن بن سالم بن عبد الرحمن
 بن عويم بن ساعدة عن ابيه عن جده عن عويم بن ساعدة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ان الله تبارك وتعالى اختارنى واختر لى
 اصحابا فجعل لى منهم ذرارا وانصارا وصهارا فمن جنتهم فعلية لعمرو والملكبة والناس اجمعين لا يقبل منه يوم القيمة صرف لا عدل
 ومنهم حسان بن ثابت المنشد بين يدي النبي صلى الله عليه وسلم شعر انى الشار على ابى بكر وثانى اثنين فى الغار ليعتق ومنهم ابو
 بن العتيق القائل فانى ارجوان يقوم بامرنا وانا المكشون من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم فمنهم عبد الله بن عمر القائل
 كنا نخبر بين الناس فى زمان رسول الله صلى الله عليه وسلم نخبه ابى بكر ثم عمر ثم عثمان وروى حديث روى القليب وكحديث ارفق امسى با
 ابو بكر واشهدهم فى الاسلام عمر واصدقهم حيا عثمان الحديث وروى انها بيعة ان مع النبي صلى الله عليه وسلم وروى من مناقب
 الشيخين شيئا كثيرا ومنهم عبد الله بن عباس روى حديث لو كنت شيخا خليلا غير ربى لالتذت ابى بكر خليلا وحديث لما سلم
 عمر نزل جبرئيل فقال يا محمد تبشرا بى بشاير باسلام عمر وهو القائل لعمر لما طعن لقد صحبت رسول الله صلى الله عليه وسلم
 فاحسنت صحبتك ثم فارقتك وهو عنك راض ثم صحبت ابى بكر فاحسنت صحبتك الحديث هو القائل فى حديث النبي عن الرين
 بعد العصر اخبرنى رجال مرضيون وازفناهم عندي عمر ومنهم عبد الله بن عمرو بن العاص روى حديث وقع الكفار عنه صلى الله
 عليه وسلم ومنهم ابو هريرة روى حديث القليب وحديث ما لى احد باللفظى مال ابى بكر وحديث ارجوان تكون منهم
 يعنى من يدعى من جميع الوابب الجنة وحديث روى باقر فى الجنة لعمرو حديث الحديثين واما عليك نبي او صديق او شهيد
 ومنهم ام المؤمنين عائشة رضى الله عنها القائلة لو استخلف استخلف ابى بكر ثم عمر والقائلة كان ابو بكر احب الناس الى رسول الله

اخرجه ابو عمر ومنهم الحسن البصرى روى عن يونس قال كان الحسن رجا ذكره فيقول والله ما كان باؤ لهم اسلاما ولا
 بافضلهم نفقة في سبيل الله ولكن غلب الناس بالزهد في الدنيا والآخرة في امر الله والاشجاف لومة لائم اخرج ابن ابي شيبة
 ومنهم محمد بن سيرين قال ما اظن رجلا يتفحص ابابكر وعمر بن الخطاب النبي صلى الله عليه وسلم اخرج الترمذى ومنهم عمرو بن سميون بن ابراهيم
 النخعي روى عن عمرو بن سميون انه قال ذهب عمر بن الخطاب العلم فذكره لابراهيم فقال ذهب عمر بن الخطاب العلم اخرج الدار
 ومنهم ابو العالية فسر الصراط المستقيم بابي بكر وعمر فصدق الحسن البصرى ومنهم عكرمة والكلبي فسر او ادلى الامر منكم بابي بكر
 وعمر ومنهم قتادة قال كنا نتحدث ان هذه الآية في ابى بكر واصحابه فسوف ياتي الله بقوم يحبهم ويحبونه ومنهم الضحاك قال
 في هذه الآية ابوبكر واصحابه ومنهم الحسن قال في هذه الآية ابوبكر واصحابه ومنهم زيد بن اسلم قال في آية او من كان
 ميثاقا فاحسبنا نزلت في عمر بن الخطاب ابى جهل ومثله عن الحسن والضحاك وابى سنان ومنهم كعب الاحبار عن ابن
 ابي ليلى قال لما طعن عمر جاز كعب فجعل يبكي بالباب ويقول والله لو ان امير المؤمنين يقسم على الله ان يؤخره لآخره
 فدخل ابن عباس فقال يا امير المؤمنين هذا كعب يقول كذا وكذا قال اذا والله لا اسأله وهو القائل في كتب الله المنزل
 من التمار ابوبكر وعمر وعثمان ومنهم عروة بن الزبير قال بعث رسول الله صلى الله عليه وسلم ابابكر امير اعلى الناس سنة تسع
 وكتب من الحج وبعث معه على بن ابى طالب واسئل العقبة موثر عن ابن عمر وجابر والنسب وابى هريرة وابن عباس
 وعن الحسن انه سئل عن يوم الحج الاكبر فقال ذاك عام حج فيه ابوبكر تخلفه رسول الله صلى الله عليه وسلم فحج بالناس من
 الذين ذهبوا الى ان خلافة ابى بكر وعمر انما كان بنص من النبي صلى الله عليه وسلم على وابى عباس وميمون بن مهران
 وحبيب بن ابي ثابت والضحاك ومجاهد كلهم قالوا اماره ابى بكر وعمر في كتاب الله امر النبي صلى الله عليه وسلم بها الى
 عائشة ومن الذين ذهبوا الى ان ابابكر وعمر اذ ان من قوله تعالى وصالح المؤمنين ابى وابى عمرو وابن عباس وابى سعوى
 وابوامامة وعكرمة وميمون بن مهران وعبد الله بن بريدة وسعيد بن جبيرة والحسن ومقاتل بن سليمان ومن الذين ذهبوا
 الى ان آية وصاحبها الاثني انزلت في ابى بكر الصديق ابن مسعود وابن عباس وعبد الله وعروة ابنا الزبير وسعيد بن
 دمر بن علماء تبع التابعين سفیان الثوري اخرج ابو داود عن محمد بن ابي بكر قال سمعت نفي يقول من زعم ان عليا كان احق
 بالولاية منها فقد خطا ابابكر وعمر والمهاجرين والاصحاب رضى الله عن جميعهم وما اراه يرتفع مع هذا عمل على الشارح منهم
 مالك بن انس اشهر عنه انه قال تفضل الشيخين وحببتني وقد صف الطحاوى كتابا في عقائد ابى حنيفة
 وصاحبيه والبيهقي كتابا في عقيدة الشافعي فافصح ان تفضل الشيخين بعد ازان ذاهب جواهر مسلمين بانذاره
 وماريديه چنانکه معلوم است که تفضل شيخین قائل شده اند بلکه او اکل معتزله هم بآن قائل بودند بعد ازان فقها از هر
 طایفه و متصوفین از هر طریقیه بآن قائل اند این است آنچه درین مسلک میسر شد و شاید آنچه ترک کردیم درین باب اکثر است از آنچه ذکر کرده ایم
 والله اعلم بحال می باید دانست که این مسلک را بر دو نکته مهمه ختم نمائیم نکته اولی حفظ سفین لیبیان است که در اول
 صحابه و تابعین تامل کند که کدام خصلت را وجه فضیلت نهاده اند درین سلسله اگر فکر صائب را کار فرما شویم بدانیم که اکثر صحابه
 و تابعین فضیلت شیخین را مبهم بیان کرده اند و بخصتی از خصال محموده نام آنرا بلند ساخته اند بر دوش آنچه ذکر کردیم از وجه

ع
 کتب معتزله
 کتب معتزله
 کتب معتزله

خامس در مسلک سنت سنیه و فقهای ایشان که بجزید لفظن مخصوص اند بوجه فضیلت در سوتی کلام خود اشاره نموده اند
یکی از وجوه چهارگانه چنانکه علی مرتضی با حکام خلافت و ترویج دین اشاره کرده است جائیکه گفته است حضرت ابو بکر رحمة الله
علی ابی بکر یا قام و استقام ثم اختلف عمر رحمة الله علی عمر فاقام و استقام حتی ضرب الیدین بجزان و بار نضاع مکانک در آخر
اشاره کرده است جائی که گفته در شمای فاروق ما من الناس احب الی ان القى الله بهما من هذا الموضع و یومئذ
اسلامیه صدیق روز موت و بصحیح ترین عبارتی بیان کرده است دعائش صدیقه صدیق و فاروق را بر ترویج اسلام صفت
کرده جائی که گفته ما را می نقطه الا طاراً بی لخطها و غنما فی الاسلام و ابن سعود سوابق اسلامیه فاروق تقریر کرده است
جائی که گفته ما زلنا اعزّه منذ اسلم عمر و حذیفه بن الیمان حسن قیام محبوق خلافت بیان کرده است جائی که گفته کان الاسلام
فی زمان عمر کالرجل المقبل لایزداد الا المثری فلما قتل عمر کان کالرجل الودیر لایزداد الا البعد و عبد الله بن عمر حدیث عبارت
و زید بیان نموده جائی که گفته ما را است احد بعد رسول الله صلی الله علیه و سلم احد و اجد من عمر حتى انتهی و علی هذا القیاس
اکثر فقهای صحابه اشاره یکی ازان خصال اربع یاد و یاسه ازان کرده است و این سخن بآدنی تا مل از مقالات ایشان نمیده
می شود باقی ماند آنکه فقهای صحابه باوصاف دیگر نیز بیان فضیلت کرده اند از جمله علم است اخرج الدارمی عن ابن مسعود
ما سلك عمر طریقاً الا وجدناه ستملاً و اخرج الدارمی عن حذیفه قال انما یفتی الناس ثلثة رجل امام و رجل یعلم ناسخ
القرآن من المنسوخ قالوا یا حذیفه من ذلک قال عمر بن الخطاب ادا حق سکت و اخرج الدارمی عن عمر بن
سیمون انه قال ذهب عمر بثلثی العلم فذکر لابرهم فقال ذهب عمر بثلثه اعشار العلم و باین خصلت در حدیث نیز اشاره
واقع شده است قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الله جعل الحق علی لسان عمر و قال لقد کان فیما کان قبلکم من الامم
ناس محمد ثون من غیر ان یکونوا نبیاً فان یکن فی امی احد فانه عمر و قال بینا انما تم آیت بقدر من کتب فشریت منه حتی
ان لاری الرئی یخرج من اطفاری ثم اعطیت فضلی عمر بن الخطاب قالوا فما اولته قال العلم لیکن در حدیث شریف این خصلت
در تحقیق و تاکید معنی قرب باطن و محدثت سر داده اند و مراد ازان علم و هب است که بفیضان حاصل شود و مراد قوم علم کتاب
سنت است و اهدا بطرق استنباط ازان و از آنجمله اخلاق قوی است که در جبلت آدمی نهاده اند و در حقیقت کافرو مسلم متقی و فاسق
همه بان اخلاق فایز میشوند لیکن در سابقین مقررین مذکورات سعور اینها میگردد و معین در تمام حقوق خطا میشوند و در غیر ایشان
بجزیری از کمالات محدود معین قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لما سئل عن الاکرم عن معادن العرب تسکتونی خیارهم فی
الجابلیة خیارهم فی الاسلام اذ انتموا و عقل رومی یا بد که صدور فعال از منبع خلاق است هر که اخلق قوی فعال او محکم
و ستین ظاهر خواهند شد و تحقیق درین باب است که در خلاصه اوصاف چند است از کمالات کسبیه که در شریعت مدار فضائل آنرا
نهاده اند آن اوصاف هفتگانه است که از لوازم خلاصه شریعت و اوصاف چند است از کمالات اجلیه که در خلاصه اوصاف نهاده اند مانند
قرینت و سمع و بصر و شجاعت و کفایت و اوصاف چند است از کمالات اجلیه که حسن سیادت قوم موقوف است بر آن صحابه با همین درین شرف
خدا و وقت شمای خلفا ذکر آن اوصاف کرده اند صدیق اکبر فاروق اعظم را اقوی میگفت و فاروق اعظم حضرت صدیق را افضل میگفت
پس فضل عبارت است از زیادت فضائل شرعیه که صدیقیت و شهیدیت ازان قبیل است سوابق اسلامیه نیز از آنجمله اقوی عبارت

ع
جوان ایزدین
سحاب باطن
مردن
و فی الدین
جوانی
و در آنست
انکه
میکند کردن
نقد و راز
انکه

از زیادتِ خلاقِ جلیه که معین بر حکام فت خلا و ممد حسن سیامت تواند بود و آتی چند ازین باب بنویسیم آخر ابو عمر فی الاستیعاب
 عن ابن عباس قال بینا انما اشقی مع عمر یوما اذ تنفس نفسا ظننت انه قد قضیت اضلاعه فقلت سبحان الله وهدی ما اخرج هذا
 منک یا ایزد الومنین الامر عظیم قال ویکما یا ابن عباس ما ادری ما اضع بابتی محمد صلی الله علیه وسلم قلت ولم وانت سجده لله
 قادر ان تضع ذلک مکان الثقیة قال انی اراک تقول ان صاحبک اول الناس یعنی علیا قلت اجل والله انی لا قول ذلک
 فی سابقته وعلیه وقرابته و صهره قال انه کما ذكرت ولكنه کثیر الدعابة قلت نعمان قال والله لو فعلت لجعل بنی ابی سعید علی رقاب
 الناس یعملون فیهم معصیة الله والله لو فعلت لفعل ولو فعل لفعلوا فوثب الناس الیه فقتلوه قلت طلحة بن عبید الله قال لا کثیر
 هو از بنی من ذلک ما کان الله لیرب بنی اولیة امراته محمد صلی الله علیه وسلم وهو علی ما فیہ من الزهراء قلت الزهراء من العوام قال اذا کان
 یطلم یلاطم الناس فی الصبغ والذک قلت سعد بن ابی وقاص قال لیس لصاحب ذلک صاحب مقبب بقائل فذک قلت عبد
 بن عوف قال نعم الرجل ذكرت وکنته ضعیف عن ذلک والله یا ابن عباس ما یصلح لهذا الامر الا القوی فی غیر غصب اللین فی
 غیر ضعف الجواد فی غیر شرف المسک فی غیر مجل قال ابن عباس کان لله عمر کذلک وخرج ابو عمر فی الاستیعاب قیل لابن
 عباس اخبرنا عن اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم اخبرنا عن ابی بکر قال کان والله خیرا کلمه مع جده كانت فیہ قلنا
 نعم قال والله کان کیتسا حذرا کالطیر الذی قد نصب له فوریاه وخصی ان یقع فیہ مع العنق وشدته السباق قلنا نعمان
 قال والله کان صواما قواما من رجل غلبته رقده قلنا فعلی قال کان والله قد ملی علما وعلما من رجل غرته سابقته ودرابته
 قلنا شرف علی شی من الدنیا الا فاته وخرج ابو عمر فی الاستیعاب قول عثمان هل یستطیع ان اکون مثل لقمان الحکیم وخرج
 ابو یوسف عن ابی الملیح بن أسامة الهذلی قال خطب عمر بن الخطاب فقال یا ایها الرعاء ان لنا علیکم حق النصیحة یعنی
 والمعونة علی الخیر ایها الرعاء انه لیس من حکم احب الی الله ولا اعم نفعا من حکم امام ورفقه ولس من جہل بغض الی الله
 واعم ضررا من جہل امام وخرقه وانه من یأخذ بالعافية فیما بین ظهر انیة یعطی العافية من فوقه وخرج ابو یوسف عن سعید
 عن رجل عن عمر قال لا یقیم امر الله الا رجل لا یضارح ولا یصارع ولا یتبع المطایع ولا یقیم امر الله الا رجل لا یتقص
 غربه ولا یظلم فی الحق علی خزیه و ذکر ائمة الطبری عن ابی بکر العنسی قال دخلت مع عمر و عثمان وعلی مکان الصدقة
 فجالس عثمان فی لظن یتب وقام علی علی رأسه یملی علیه یا یقول عمر و عمر قائم فی الشیخ فی یوم شدید السحر علیه برقان
 سوداوان مؤثر بواحدة وقد وضع الاخری علی رأسه وهو یفقد اهل الصدقة یتب الوانها وانشانها فقال علی لعثمان اما
 سمعت قول ابنه شعیب فی کتاب الله عز وجل یا ایت الساجدة ان خیر من اشجرت القوی الامین و اشار الی عمر
 وقال هذا القوی الامین وعن عروة بن روم اللحی قال کتب ابن الخطاب الی عبدة بن الجراح کتابا یقرآه علی الناس بالجابية
 ابعد فانه لا یقیم امر الله فی الناس الا حصیف العقدة بعید الغرة ولا یطلع الناس منه علی عورة ولا یخفق فی الحق علی حرة
 ولا یخاف فی الله لونه لا تم والسلام و فی روایت ولا یجانی فی الحق علی قرابة مکان ولا یخفق فی الحق علی حرة ملت و احرة ما یحفظ
 علیه الا حرار من الحماة لقرابتهم والانیفة عن ما یخلف فی قدرهم وعن محمد بن علی بن الحسین عن مولی عثمان بن عفان قال بینا
 انما مع عثمان فی مال له بالعالمیة فی یوم صالفت اذ رأی رجلا یسوق بکبرین وعلی الارض مثل الفراش من الحر فقال عثمان

کرم و کرام کس سید
 است را و قول ان تضع ذلک
 مکان الثقیة یعنی باخبر است
 که خلافت را کبھی بتسبیح ای
 یعنی بجز آنکه خلافت با
 در این فعل که در میان خود و کار
 بر خاست و او را قتل فرمود
 نمود
 مع از مع معنی
 زدن و شست
 مع معنی این حدیث
 در حضور او که شست
 مع صلیت بجای حکم
 و متوار و غده که از زبیر
 عطف و بعد از آنکه بکبر کار
 در او شست و از آنکه بکبر کار
 و در او شست و از آنکه بکبر کار
 و در او شست و از آنکه بکبر کار

عمر بن الخطاب
 عثمان بن عفان
 محمد بن علی بن الحسین
 سعید بن جبیر
 عروة بن روم
 ابی بکر العنسی
 ابی الملیح بن أسامة
 عمر بن الخطاب
 عثمان بن عفان
 محمد بن علی بن الحسین
 سعید بن جبیر
 عروة بن روم
 ابی بکر العنسی
 ابی الملیح بن أسامة

ما علی هذا الواقع بالمدينة حتى يبرؤ ثم يروح ثم دنى الرجل فقال انظر من هذا انظرت فقلت ارى رجلا معهما بر وانه لسوق
 بكرين ثم دنى الرجل فقال انظر فظرت فاذا هو عمر بن الخطاب فقلت هذا امير المؤمنين فقام عثمان فاخرج راسه من الباب
 فاذا النع السموم فاعاد راسه حتى اذا حاذاه قال ما اخرجك هذه الساعة فقال بكران من ابل الصدقة تخلفا وقد مضى
 بابل الصدقة فاروت ان اجمعهم بالحى خشيت ان يضيعا فيسا لنى الله عنهما فقال عثمان يا امير المؤمنين علم الى الما
 والظلم وكنفك قال عدالى ظلك ومضى فقال عثمان من احب ان ينظر الى القوي الامين فليتنظر الى هذا الخرج الشا
 فى سنة واوصاف جندست از رعایت حقوق عباد و تودع در آن که حضرت مرتضى بان اوصاف تفضيل داده است
 شيخين را بر خود بلکه جميع فقهار صحابه تا بعين تفضيل شيخين بان اوصافته اند قال على رضى الله عنه سبق رسول الله صلى الله
 عليه وسلم وصلى ابو بكر ثم عم خطبتا ففتنه وقيل لعلى ايد خلافتك اى يدخل ابو بكر وعمر الجنة قبلك فقال على اى الذى
 فلقن الجنة وبرا الشمة ليدخلنا واتى مع معاوية موقوف فى الحساب نكته ثانياه اگر سوال کنى که در کتاب
 ووصفت را سبب تفضيل بعض صحابه بر بعض ساخته اند که سوابق اسلاميه باشد و اوصاف قرب معنوى که صدقيت و
 شهيديت رفري است از آن و در سنت سنيه چهار خصلت را سبب تفضيل بعض صحابه بر بعض اختيار کرده اند ووصفت
 متقدم و دو ديگر کلى ارتفاع درجا در جنت و تقدم است روز حشر و ديگر قيام بموعود خداى تعالى براى پيغمبر خود صلى الله
 عليه وسلم و صحابه اوصاف ديگر بر آن زياوه کرده کلى از آن علم کتاب و سنت است و ديگر کفايت و حزم و حسن سياست
 و رسوم اجتناب از شبهات در نال مسلمين و در رعایت بيت المال و مانند آن پس لطيف در بيان هر سه چگونه باشد گوئيم طبق
 در بيان اين ختلان موافق تطبيق قوامى بايد کرد در اختلاف واقع در سئله قتل در قرآن عظيم قسمت ثانياه فرموده اند که
 قتل با عمد است يا خطأ و در سنت سنيه قسمت ثلثيه تقرر بر نموده اند که قتل با عمد است يا خطأ خالص يا خطاى شبه عمد
 و قتلهاى خفيه بقتل ثمانيه قابل شده اند پس اين قسمت ثلثيه را بقتل ثمانيه راجع ساخته اند و ثمانيه را بثلثيه بخنجر
 اينجا ميگوئيم که ووصفت زنده در سنت راجع است بان ووصفت مذکوره در کتاب الله و تفضيل اوست و شرح و بيان اوست
 زيرا که ارتفاع مکان و رتبت بسبب اين در خصلت است با کمال نفسانى شخص بان ميرساند يا سعى در اعانت آنحضرت صلى الله
 عليه وسلم و قيام بموعود خداى تعالى از سوابق اسلاميه است زيرا که اصل در سوابق اسلاميه اعانت آنحضرت است صلى الله عليه وسلم
 در ترويج دين و صلى الله عليه وسلم و اين گاهى در بد اسلام مى باشد و گاهى در آخر آن بعد انتقال آنحضرت صلى الله عليه وسلم
 بر فترت اعلی و در وصف زنده در اقاويل صحابه راجع است باين خصلت آخره که امام موعود آن حضرت است صلى الله عليه وسلم
 زيرا که اعانت با اعتبار ترويج علم آنحضرت سقوت است بر اتساع علم کتاب و سنت اجماعيات اجماع است و باعتبار کثرت فتوح
 و امن مسلمين از شر کفار سقوت است بر کفايت و حزم و حسن سياست و باعتبار تعليم زهد موقوف است بر اجتناب از شبهات
 که شان شيخين بود و چون ما مسلمين هم امور است تودع در آن بمرز ايتام مخصوص گشت پس انهمه شرح و تفضيل سنت سنيه است
 شرح و تفضيل قرآن عظيم سوال اگر گوى که در اقوال صحابه قرب نسبت با آنحضرت صلى الله عليه وسلم و وجاهت در بيان ناس
 مانند آن از فضائل شمرده اند و در قرآن عظيم نفى فضيلت با اعتبار نسبت و وجاهت بيان کرده شد از فضائل حضرت فبى التورين ذکر کرده اند

که آنحضرت صلی الله علیه وسلم دو جگر پاره خورابوی تزویج فرمود و از فضائل مرتضی ذکر کرده اند که این عم آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود
 و زوج بتول زهرارضی شد و بمناسبت بعضی فضائل جلیه مثل شجاعت و فصاحت در تضاعیف فضائل مرتضی تقریر نموده اند پس
 تطبیق در میان این دو قول محققان چگونه نامیم گوئیم فضائل دو قسم است یکی آنکه در حد ذات خود فضیلت آدمی و سعادت او است
 و تشبیه با پیغمبر آن حاصل میشود از جهت پیغامبری و این قسم همان است که سنت سنیه بان تصریح و تلویح نمود قسم دوم آنکه در حد
 ذات خود فضیلت معتبره در شرع نیست مثل نسب و مهارت و قوه بدن شجاعت دل فصاحت لسان و جاهت در میان مردمان
 لهذا کافر و مسلمان را آن فضائل حاصل میشود متقی و فاسق هر دو بان متصف می توانند شد لیکن گاهی وسیله فضیلتی از فضائل معتبره
 در شرع میگردد و باین اعتبار می توان از فضائل مذکور ساخت مثلاً تزویج آنحضرت صلی الله علیه وسلم جگر پاره خور را متضمن عنایت آنحضرت
 صلی الله علیه وسلم نشان ادب است و سنته اند چنین جاری شده که صبر بهترین انبیا علیه الصلوٰه و السلام نگردد اند که شخصی را که حال
 او در شرع محمود باشد الطیبات للطیبین و الطیبون للطیبات پس باین اعتبار بر بعضی فضائل نفسانیه دلالت میکند و همچنین این علم بود
 سبب عنایت آنحضرت است صلی الله علیه وسلم نسبتاً دو اعتنا بتعلیم و تحقیق و همچنین شجاعت و فصاحت گاهی صبر کرده میشود در نصرت
 آ نام و علامه کلمه الله پس باین اعتبار با فضائل معتبره نسبتی پیدا میکند و چه مانا است باین معنی بیت مولانا جلال الدین رومی
 قدس سره علم را بر تن زنی مار بود علم گر بردل زنی یار بود پس سقاط این صفا از درجه اعتبار با نهمی است
 که در حد ذات خود فضیلت معتبره نیست و اثبات این معانی در ذیل مناقب بان معنی است که در ماده خاص وسیله کسب فضائل
 معتبره شده پس نام این چیزها میگردد و مراد همان فضائل معتبره میدارند و باین معنی است در منازل این دو قسم قدح
 الله لكل شیء قدراً پس اگر ثابت شود وجود فضائل از قسم اول قسم ثانی زیاد رونق او خواهد افزود و گواهی تحقیق او
 خواهد داد و اگر قسم اول ثابت نشود یا درون مرتبه دیگر ثابت شود این فضائل در شریعت مرد را بالا نخواهد نشاند مسلک رابع اثبات
 فضیلت شیخین از جهت ملازمت خلافت خاصه فضیلت را و این مسلکی است دقیق المأخذ که محققین از صحابه و غیر ایشان آنرا اثبات نموده
 و با سالیب متعدده بیان آن کرده و اصل درین سلسله است که حقیقت خلافت خاصه اراده حق است تبارک تعالی صلاح عالم را
 بوجهی که آن تلو اصلاح عالم است بعثت انبیا چون عالم متسل شود بکفر و فسوق نظام مدبر حق جل شانہ شخصی را که جوهر نفس او
 شبه باشد بملائکه مقررین برگزیند و از بطنان عرش اراده تعلیم آن شخص و شیوع علم او در میان مردم پیدا شود و جبرئیل را ندا کنند
 که فلان بنده مراد حق است غلبه او بر عالم و جمع عالم بر انقیاد علم او باز شیوع علم او در آفاق و تهذیب نفوس بنی آدم بان علم حق
 باز در هم شکستن مخالفان او بعد از آن جبرئیل ندا کند در ملکوت سموات الا ان الله احب فلانا فاجتوبه پس همه ملائکه محبت
 او شوند و لعنت بر مخالفان او نمایند و استغفار و طلب خیر برای تابعان او کنند کما قال الله تعالی الذین یحییون الارض
 ومن حیله یسبحون بحمد ربهم و یؤمنون به و ینتظرون لیلهم و ینتظرون لیلهم و ینتظرون لیلهم و ینتظرون لیلهم
 و علماً فاغفر للذین تابوا و اتبعوا سبیلک و قهر عذاب الخیر بعد از آن قبول او نازل شود و زمین
 و افواج ملائکه سفلیه با شاعت دین او و نصر مؤمنین او قائم شوند تا آنکه مراد حق بکمال متحقق گردد و این است حقیقت نبوت و چون
 نبی در عالم پیدا شود و جماعه را مذهب گردانند و مراد حق از بعثت پیغامبر کمال ظاهر باشد آیام حیات پیغامبر آخر شود کما قال

کتاب

اوصاف در سابق ازل نصرت او مستقیم نگشت و در خارج بروفق همان مقدار انتظام نیافت بسبب حکمت موعود بر زمان
 و این مقدمه نالیه ازین سبب ضرورت شد که از مهاجرین اولین هیچ کس غیر مرتضی بعد شایخ ثلثه مستی بخلیفه نشد تا بزید بیاید
 احتیاج افتد آنچه محتاج بیان میشود عدم تنظیم خلافت حضرت مرتضی است **مقدمه اول** بیان ملازمت در بیان خلافت
 خاصه و فضیلت شخصی که باین خلافت مکرش ساخته اند برای زمان او پس این ملازمت گاهی تقریر کرده می شود
 باعتبار سینه شد در وقت اراده رحمت خاص نسبت است که در ذریع شریف خلافت و رحمت اشاره بان است زیرا که حکیم
 مطلق در وقت اراده رحمت خاص تسلط مفضول نمی فرماید و گاهی تقریر کرده می شود باعتبار ظهور داعیه در نفس شخص
 که غیر فضل اهل زمان این داعیه را قبول نمی کند الطیبات للطیبین و گاهی تقریر کرده می شود باعتبار تعیین آن حضرت
 صلی الله علیه و سلم شخصی را برای خلافت خاص خود که تعیین شخصی برای این امر عظیم از پیغمبر نمی آید مگر فضل است را و گاهی
 تقریر کرده می شود باعتبار اتفاق صحابه بر شخصی خاص بوجهی که فضیلت او را بمنای اتفاق خود گردانند زیرا که اجماع
 صحابه بلکه سلیمین قاطبهم نمی باشد الا بر آنچه حق است نزدیک خدای تعالی و این همه وجوه متوافق اند یکی لازم دیگر است
 یکی بیشتر دیگری عبارت است از **حُكْمٌ دَائِمٌ + وَكُلٌّ إِلَى ذَاكَ الْجَمَالِ يُشِيرُ + وَجِهٌ أَوَّلٌ** را از ملازمت حضرت مرتضی
 تقریر کرده است ان یرد الله بالناس خیرا **فبجمعهم علی خیرهم** و وجه ثانی را عبد الله بن مسعود ذکر نموده ثم ان الله نظر الی قلوب
 العباد فوجد قلوب اصحابه خیر قلوب العباد فجمعهم **دُرَرًا نَبِيَّةً** یقاتلون عنک دینه و وجه ثالث را ابوبکر صدیق و عبد الله بن عباس
 بیان فرموده بحديث مرفوع و مقصای نفس او **ووجه رابع** را نیز عبد الله بن مسعود تقریر کرده است و صفیان ثوری شرح و بیان
 آن نموده **مَا رَأَى الْمَسْلُومَ حَسَنًا فَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ حَسَنٌ** قدرای مسلمان استخلاف ابی بکر ثم قال فی استخلاف عمر **أَخْرَجَ النَّاسَ**
ثَلَاثَةً إِلَى أَنْ قَالَ و ابوبکر حین استخلف عمر و قال صفیان الثوری من فضل علیا علی الشیخین فقد اخطأ المهاجرین و الا نصار و گاهی
 تقریر کرده می شود بانکه در کتاب الله امر معروف و نهی منکر را تعلیق کرده اند بتمکین فی الارض و مجمع تمکین و این صفات حقیقت
 خلافت خاصه است و جائی دیگر میفرماید **كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ** پس خیریت لازم امر معروف و نهی از منکر ساخته شد
 و امر معروف و نهی از منکر داخل خلافت خاصه است پس فضیلت از خواص خلیفه خاص باشد و گاهی تقریر کرده می شود
 بانکه تسلط خلیفه فی حکم الله و شریعت و وجوب انقیاد قوم مراد در آن امور که منسوب بخلافت است نوعی از فضیلت است
 و این نوع فضیلت لازم خلافت خاصه است و الیه الاشارة فی قوله تعالی **سَتَدْعُونَ إِلَى قَوْمٍ أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ**
 و گاهی تقریر کرده می شود **إِنَّمَا وَكَلَّمَ اللَّهُ رَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا آتَاةٍ كَمَا بَسَبَقَ** و سابق خود اشاره است بانکه ولایت سلیمین
 منزه از نیست الا قومی را که **يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ** الی آخر ما قال صفیان ایشان باشد چون اصل ملازمت بوجه شقی تقریر
 کردیم حالا باک نیست که مفصل تر برنگاریم تقریر وجه اول خدای تعالی استخلاف شایخ ثلثه اراده کرده است تمکین دین
 مرتضی و رحمت با امت آن حضرت صلی الله علیه و سلم و دفع کفار و اقامت ارکان اسلام و شیوع امر معروف و نهی
 منکر و این معنی مستلزم خلیفه ساختن افضل است است و احق ایشان بخلافت و اقوام ایشان بحقوق او زیرا که اگر احق را
 خلیفه کنند لابد تمکین دین و رحمت است و سایر معانی مذکوره زیاده تر ظاهر گردد و نزدیک اراده تمکین دین مرتضی که شعرا

كما قال الله تعالى النبي اولى بالمومنين من الفصحى وقال حرئص عليكم بالمومنين ذوق رحمة الله
 وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم انا اعلمكم بالله واخشاكم صدق ابرار ادل دليل است برانکه تجناب فضل مسلمين بود شبيه ایشان
 باحضرت صلى الله عليه وسلم و اگر جمعی در تحقیق خلافت مستوی الاقدام بودند یا نبی الله و مسلمون چه معنی میداد و اباگردن شخصیت
 صلى الله عليه وسلم از امامت غیرى باکد وجه جرمی بود در بعض احادیث رجحان در وزن باین ترتیب ظاهر شد و آن با اعتبار کثرت
 فتوح است زیرا که باعتبار کثرت فتوح در باب ابوبکر صدیق آمده و فی نزهة ضعف پس این ترتیب نباشد الا از جهت فضیلت نزدیکی
 تعالی تقریر وجه رابع فقها صحابه مثل عمر فاروق و علی مرتضی و ابن سعور رضی الله عنهم سنباط کردند از استخلاف فضیلت ایشان
 کما قالوا حتى بهایس ایشان که انهم مت است اند در وجه سنباط و فهم معانی شرایع سنباط نمیکردند تا آنکه ملازمیت قویه متحقق نمی بود
 قال عمر ائکم تطیب نفس ان تقدم علی ابابکر و قد روينا من قبل و قال علی و الزبير ما غضبنا الا انا قد اخترنا عمر المشاورة و انارضى
 ابابکر احق الناس به بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم انه لصاحب الغار ثانی شین و انما انعم بشفرة و كبره و لقد امره رسول الله صلى الله
 عليه وسلم بالصلوة للناس بهرحی رواه الاحكام و قال ابن سعور اجعلوا ابانکم خيرکم فان رسول الله صلى الله عليه وسلم جعل امامنا
 خيرا بعدة رواه ابو عمر فی الاستيعاب و اگر استقر کرده شود در عین عقد استخلاف ذکر فضیلت بمیا آمده عمر فاروق و احق بهذا الامر
 گفته و صدیق در استخلاف فاروق گفته است ابان الله تخوفوني اقول استخلفت عليهم خير خلقك و چون امر بشوری بسو عبد الله
 بن عرج ف راجع شد گفت و الله على ان لا الون عن فضليم ثم بايع عثمان ببيگاه استخلاف از اعماق فضیلت جدا نبوده است تصریح
 وجه خامس قال الله تعالى في المهاجرين الاولين الذين انما هم في الامراض اقاموا الصلوات
 الآية پس ثابت شد که اگر تکلیف شخصی از مهاجرین اولین واقع شود لا بد حقیقت خلافت عبارت از انضمام تکلیف با و صلوات رابعه
 مذکوره خواهد بود و جای گیر میفرماید کنتم خيرا ممة اخرجت للناس تأمرون بالمعروف و تنهون عن المنکر الآیه و این آیه را دو دلیل
 است یکی آنکه خطاب بفضلا است نه بجمع است یعنی فضلاست شما بهترین امتی هستید که بر آورد شدید بر آمدن و این تاویل است
 آیت دیگر و لئن كن منكم امة ينادوننا الى الخير و يأمروننا بالمعروف و ينهوننا عن المنكر فاولئك هم
 هم الفضلون و القرآن نزل مشاهراتی شبه بعضه بعضا دوم آنکه مهاجرین اولین اند
 یعنی این است که از مهاجرین اولین اند بهترین اند از جمیع آنها که برای ناس بر آورده شده اند و چند مفهوم موافق فهمیده میشود که هر که
 ازین جماعت بزیاد معرفت و نسی منکر و دعاء الی الخیر متصف باشد فضل است از دادن خود بهر تقدیر لازم دعای ناس بخیر و امر معروف
 و نسی منکر آمدن داخل است و حقیقت خلافت خاصه و جزاوست پس فضیلت لازم خلافت خاصه آمد تقریر وجه سادس تا الله تعالی
 سدد عون الی قوم اولی بائس شدید الایز بنجا معلوم شد که حکم خلیفه خاص نافذ است بر قوم زیرا که وی
 نائب پیغام است و خلیفه خاص را فی حکم الله و شریعه تسلیط است بر رعیت خود و این نوع فضیلت او را ثابت است بر رعیت
 اگر کسی صفت ایضا داشته باشد یقین می داند که نبی گردانیدن شخصی را دلالت میکند بر فضیلت او نسبت قوم سبقت
 الیهم همچنین استخلاف شخصی بخلاف خاصه دلالت مینماید بر فضیلت او بر رعیت او و جامع اراده استقامت است با کمال وجه بلکه درم
 ارباب دل میدانند که اراده صلاح عالم بر دست شخصی و ایجاد انقیاد او بر قوم عین فضیلت است و سخن در هر دو فضیلت است

آن اوصاف کامله که هم خلاصه با درست شد است مندرج در کلام حضرت است صلوات الله علیه سلم پس تعیناً آن حضرت صلوات الله علیه سلم باین معنی است که
 مؤمنین در قرآن این عزیزان اند لا غیر بعد از آن صحابه مؤمنینند با تقیاً و شجاعت و بیعت بر ایشان هر چند تو از جهتا در کارها باشد اما جهاد
 که اولش صورت ظن است و آخرش حقیقت یقین مقدمه شاکه خدای تعالی خیر در شر را بر خیر از زبان نزوح است و در عالم غیب هر قدر بزرگه باز است
 از آن حوادث سوز و بر او تا چیزی که در بریت معرفت آن در کار بود نسبت به سایر امور بود اما آن حوادث را پیش از وقوع بند و در هر دو عالم حکمی معین نمود
 تا حکمت ابتلا با تمام شد قال الله تعالی و قضینا الی بنی اسرائیل لتفصدن فی الارض مرتباً و لتعلمن علیکم لیسان یحیی
 صلوات الله علیه سلم باین فرمود که بعد از آن آن حضرت صلوات الله علیه سلم تا مدتی زبان خیر خواهد بود پس از آن تغییر کلی ظهور خواهد نمود و درین عظیمه پیدا شود و از جمله
 آن حوادث سه فتنه و دو مدینه که شغل باشد در میان آنها مبین است و در طریق این احادیث در نهایت کثرت است تا آنکه بعد تو ترسید و علم بان از سریت
 یقینی گشت از جمله حدیث صحیح خیر الناس فی تم الذین یلوهم ثم الذین یلوهم ثم الذین یلوهم ثم الذین یلوهم ثم الذین یلوهم ثم الذین یلوهم ثم الذین یلوهم ثم الذین یلوهم ثم الذین یلوهم
 رواه ابن الخطاب و عثمان بن حصین سهل بن سعد و غیرهم و بعد از آن واضح میشود که قرن اول زمان آن حضرت صلوات الله علیه سلم از قبیل سحر و جادو و
 ثانی خلافت صدیق و فاروق است در قرن ثالث خلافت حضرت عثمان تا مدت از دوازده سال آمد و فتنها بر خاست بعد از آن نشاء اقوامی
 که صفت آنها خوانند پیدا شد و از جمله حدیث عبد الله بن سعوزول رحی الاسلام خمیس ذلحین سنه فان ینلکوا فنبیل من ملک النج و حدیث
 ابی هریره الخلفه بالمدينة و ملک الشام حدیث حذیفه لا تقوم الساعة حتی یلقوا اباکم و یجلبوا و اباسیاکم و یرث دنیاکم ثم یرثکم حدیث کریم
 علقمه قال اعرابی بل للاسلام منتهی قال نعم ایما اهل بیت من العرب و العجم اراد الله بهم خیر اذ حل الله علیهم سلام قال ثم ماذا یأمر الله قال ثم
 تقع یفین کانتها الطل قال الاعرابی کلایا رسول الله فقال النبی صلوات الله علیه سلم بلی و الذی نفسی بیده ثم ستعدون فیها اساساً و سباً و حدیث
 عتبه بن عرقان و انما تم کن نبوه قط الاناسحت حین یكون آخرها ملکاً فستخرون و یخربون الامراء بعد ما و حدیث ابی عبیده و عیاض
 بن جبل قال رسول الله صلوات الله علیه سلم بر اید الامم نبوه و رحمة ثم کان خلافة و رحمة ثم کان ملکاً عضو خاتم کان عموماً و جبریه و نبوا
 فی الایة النج و حدیث عبد الله بن عمرو ان اسکم جعلت عافیتها فی اولها و ان اخرهم یصیهم بلا و امور تنکر و نهانم تجبی
 فتن رقی بعضها بعضاً النج و حدیث ابی بکره ثقی قال رسول الله صلوات الله علیه سلم من رأی سکر رویا قال رجل انارایت
 کان منیراً نزل الی ان قال ووزن عمر و عثمان فرج عمر ثم رفع المیزان و حدیث سمرة بن جندب قال رجل رایت کان
 و لواء ولی من السماء الی ان قال ثم جاء علی فاخذ لواءها فاستطقت فاستضح علیه نهانشی و حدیث النس و سوال بنی
 مصطلق الی من نفع صدقاتنا بعدک الی ان قال فان حدثت لبعثان حدثت فتابکم الی هرقباً و حدیث سهل
 بن حشمة و بیع الاعرابی منه صلوات الله علیه سلم و قوله من یقضیه الی ان قال اذا انی علی ابی بکر اجله و عمر اجله
 و عثمان اجله فان استطعت ان تموت مت و حدیث عمر رفعه رایت عموداً من نور خرج من تحت رأسی
 حتی استقر بالشام و حدیث عمر فنه ثم رفع المیزان بعد عثمان و حدیث ابی هریره بلاءک امتی علی ایدی علی علیه من
 قریش و حدیث ام بهز الاسبیة ذکر رسول الله صلوات الله علیه سلم فتنه فقر بها قلت یا رسول الله من خیر الناس فیها قال رجل
 فی ماشیة النج و من حدیث سعد بن ابی وقاص قال عند فتنه عثمان شهیداً رسول الله صلوات الله علیه سلم قال انها ستكون فتنه لقا عد فیها حیر
 لقا تم الی و حدیث ابی صیر و جابو علی بن ابیطالب فدعاه الی الخروج معه فقال ان خلی و ابن عمک عهداً اذا خلف الناس ان یخلفوا من خشب

اسود جمع
 اسود یعنی بار
 سکه و سکه
 فتنه صاعقه
 و تشدید و خوف
 جمع سبب
 یعنی فتنه
 و زینده و حشر
 انکه از زبان
 انکه از زبان
 انکه از زبان
 انکه از زبان

وحدیث ابی موسیٰ قولہ صلی اللہ علیہ وسلم فی الفتنۃ کثروا فیہا قسبکم واقطعوا فیہا اذناکم وحدث خباب بن الارت
 ذکر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فتنۃ القاعدۃ فیہا خیر من القائم والقائم خیر من الماشی وحدث عبد اللہ بن مسعود
 رفعہ فتنۃ المضطجع فیہا خیر من القاعد والقاعد خیر من القائم الخ وحدث ابی ہریرۃ ایہا الناس اظلمکم فتن کانہا
 قطع اللیل المظلم الخ وحدث ابی بکرۃ الا انہا استکون فتن الا ثم تكون فتنۃ القاعد فیہا خیر من القائم وحدث محمد بن مسلمۃ
 قلت یا رسول اللہ کیف ائتمعت اذا اختلف المسلمون قال تخرج بسیفک الی الحرۃ تضر بہا ثم تدخل منک الخ وحدث حسن بن علی
 ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم رأى نبی یتبہ یخطبون علی منبرہ رجلًا رجلاً فساءہ ذلك فزلت انا اظلمناک الکوثر وحدث
 وائل بن حجر رجع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم راسہ نحو اشرق فقال استکم الفتن قطع اللیل المظلم فتنۃ اقر با وحدثہ وحدثہ
 فقلت لہ من بین القوم یا رسول اللہ ما الفتن قال باذیل اذا اختلف سیفان فی الاسلام فاعتربا وحدث مرة بن کعب کربیسی
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فتنۃ تقر بہا فمر رجل متع فی ثوب فقال ہذا یؤسذ علی الہدی فاذا ہو عثمان وحدث علی مر
 ما جہد الی النبی صلی اللہ علیہ وسلم ان الامة ستقتدونی بعدہ وحدث ابن عباس قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم لعلی انک
 ستلقی بعدی جہدًا قال فی سلامتی من دینی قال فی سلامتی من دینک و نیز از حدیث مرتضیٰ رضی اللہ عنہ اخرہ وان تو مروا
 علیا ولا اراکم فاعلمین تجددوا و یا مہدی یا فذکم الطريق المستقیم وحدث جابر بن سمرة قال صلی اللہ علیہ وسلم لعلی انک مؤمر
 متخلف وان ہذہ تختبئ من ہذہ یعنی لیس من راسہ وحدث خذلقہ ذکر فتنین و ہذہ فتنۃ فقال فی الفتنۃ الاولی جاءنا اللہ بهذا
 الخیر فہل بعد ہذا الخیر من شیر قال نعم دعا الی ابواب جہنم وکلام سعید بن المسیب ثارت الفتنۃ الاولی فلم یبق من شہد بدر احد ثم
 كانت الثانیۃ فلم یبق من شہد الحدیبیۃ احد قال البغوی اراد بالفتنۃ الاولی مقتل عثمان و بالثانیۃ الحرۃ وحدث عبد اللہ
 بن مسعود انکم سترون بعدی اثرة و اسودت انک و نہا الخ وحدث ابی ذر کیف انت اذا كانت علیک امر اوعیون لصلوۃ یخرجون
 عن وقتہا وحدث ابی ذر البکایف انت اذا عمر الدم حجار الزیت الخ وحدث ابی سعید الخدری یوشک ان یكون خیر ال مسلم الخ ثم
 یتبع ہا شعث الجبال وحدث ابی ثعلبۃ الخشی فی تفسیر قولہ تعالیٰ علیکم انکم حدیث صلی اللہ علیہ وسلم فی آخرہ فان وادکم الیام الصبر
 فمن صبر فین کان کن قبض علی الحرۃ وحدث عبد اللہ بن عمر و کیف انت اذا قبضت فی حالہ من الناس رجعت عبودیم وانا انہم
 و اختلفوا فکانوا الکلہا و شگک بن اصابع الخ وحدث ذی الزاید فی خطبۃ حجة الوداع الال یغتت قالوا اللهم نعم ثم قال اذا
 تجا حفت قریش الملک فیما بینہا و عاد العطار رسالہ فدعوه وحدث ابن مسعود رقعہ ما من نبی بعث اللہ فی امتہ فی قبلی الا کان لہ
 من امۃ حواریون و صحابہ یاخذون بسنتہ و یقتدون بامرہ ثم انہا تخلف من بعدہم خلوف یقولون ما لا یفعلون و یفعلون ما لا یومروا
 فمن جاہدہم یدہ فہو موکب الخ وحدث عرواض بن ساریہ ذکر خطبۃ النبی صلی اللہ علیہ وسلم فیما یسترون من بعدی اخلافا
 شدیداً علیکم بسنتی و سنتہ اختلفوا الراشدین المہدیین عثوا علیہا بالواجب بالجملة ما نازور ذرۃ ککوۃ و حج را بعین مید اینم کہ آنحضرت
 صلی اللہ علیہ وسلم مارا بان امر فرمودہ در مین وزن از یقین مید اینم کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بعد زمان خود مدتی بخیریت
 وصف نمود و خلافت آن ایام را خلافت و رحمت گفست و آنرا زمان عاقبت شمرده و بعد از آن فتنۃ عظیمہ انذار کرد و آنرا ملک
 عقوق خواندہ و زمان بلا شمرده و زمان اول مردمان را ترغیب بجہاد فرمود و بقال تحت ایت امام وقت تاکید نمود و در

در اخبار ابی
 منہ و فصل
 فتنۃ نامی آنجا
 در اخبار ابی

شکست
 منہ
 مشفق علی عمری

الغلام نعم الخ
 بعد افتادہ
 ما خیرہ بالاس
 من اللہ

زمان ثانی بیکسیر قسبی و قطع اوتار و دور بودن از میان مردمان ارشاد فرمود چنانکه بیضین میدانیم که معراج البته بوده است
 و عذاب قبر البته بودنی است و دجال پیدا شدنی است و امام مهدی خلیفه خواهد بود و حضرت عیسی نزل خواهد نمود و در همین وزن
 بیضین میدانیم که آنحضرت صلی الله علیه و سلم بقتل حضرت عثمان و آنچه مرتب است بروی اشاره کرده و آنرا زمان فتنه اوست
 نام نهاده و نمینی از جهت قراین بسیار بر وضوح پیوست تعیین زمان نموده اند که در دور ریخی الاسلام پنجمین و شصتین سنه و تعیین مکان
 فرموده که شرقی مدینه خواهد بود چنانکه گفته الا ان الفتنه لهذا حیث یطلع قرن الشیطان و صورت فتنه بیان کرده اند حتی نقلوا
 امامکم و تجتله و اباسیا فکم و یرث و یناکم شررا حکم و ته کس را نام برده اند که در زمان خیر متولی خلافت خواهند بود صدیق اکبر و عمر
 فاروق و ذی النورین و در زمان فتنه بخت مرتضی بیعت کنند لیکن خلافت او منظم نشود و قدم بر او مجتمع نشوند الی غیر ذلک
 تا آنکه برای العین دستیم که مراد همین حالت است که بعد قتل حضرت عثمان بطهور آید از اختلاف ناسی حرب جمل و صفین بعد از آن
 بضرورت عقل دریافته شد که هر چند برای مرتضی بیعت کرده اند و خلافت منعقد ساختند و در حکم شرع که بنای آن منطقات است
 لازم شد اطاعت او لیکن مراد حق اصلاح عالم است که خلافت وسیله آنست که برای تقریب آن مقصود شروع ساخته اند و اگر
 مراد حق می بود از وجود و تخلف نمیشد و مرتضی در خلافت مانده در دوران مانی بود و نه مانند جاره بر اتمام مراد حق و قوم
 ما مورثند که تحت رایت او قتال کنند چنانکه ما مورثند بقوال تحت رایت مشایخ ثلثه و مطابق آنچه ازین احادیث مفهوم شده است
 در خارج دیدیم که در زمان حضرت مرتضی عنایت الهی که سابق فوج فوج نازل می شد مستر گشت که شورش بسیار فائده اندکی بهم نداد
 و خیریت که عبارت از اذیت مسلمین فیما بینهم و ترک منازعه است و اتفاق بر جهاد و کفار و روز بروز شکست بر کفار افتاد و دستار
 نهاد و معنی و تکلیفین لهم و نینهم الذی ارتضی لهم یعنی لیکن بسعیم و نینهم صورت نه لبست و تکلیفین فی الارض برای دفع کفار و اعلاء
 کلمه الاسلام مقرر بود و واقع نشد و جعل لی من لدنک سلطاناً نصیراً درین زمان متحقق نگشت و در تمام مسلمین حکم او نافذ نشد
 مسلمین کلمه تحت حکم او در نیامند و هیچ عاقلی بر نمینی انکار نمیواند کرد چنانکه نمیتواند انکار نمود که آفتاب امروز از مشرق طالع
 شده است لیکن نکته دیگر است که غیر اهل بصیرت نمی شناسد **س** بهر نظر مبرهن جلوه میکند لیکن کس آن کرشمه نه بیند که کن
 همی گرم + دان نخته آنست که انبیا بر امت خود و خلفا بر رعیت خود فضیلتی که یافته اند بر آن و فتح در آن جاره تدبیر الهی
 بودن آد واسطه اصلاح عالم شدن و این سروع در خلفای ثلثه علی وجه مستحق بود بشهادة نقل و نقل در حضرت مرتضی
 نه بر حیند نمینی در حق وی رضی الله عنه نقصی پیدا کرد زیرا که وی ساعی بود در انانیت دین اگر چه بیشتر لیکن فضیلت جاره
 الهی بودن دیگر است و آن اگر می بود احکام خلافت خاصه از وی متخلف نمی شد و این اقوی و وجه فضیلت مشایخ ثلثه است بر
 حضرت مرتضی تفاضل اصحاب بین با هم باعتبار صحت نیت و کثرت عمل است و تفاضل این بزرگواران با هم باعتبار انسانی در
 مانی بودن است و مانند مجرد در دست رامی و ارضیت از دست و لیکن الله در می بوی است ازین بوستان و آتی مکار بزرگیم الامم رزم
 است ازین بوستان آنحضرت صلی الله علیه و سلم باعتبار صحت نیت افضل نشدند از ان انبیا که است ایشان کم بود از است
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم بلکه هر چند است بیشتر جاحیت فیوض الهی قویتر است تشریف دست مغان چوگان برد و لیکن
 نه گوی روز میدان چوگان چه کار دارد + آنحضرت صلی الله علیه و سلم بسبب فتح کبک متراپد نشدند در نبوت خود و او را

جمله

Marfat.com

انزالہ الخفاء عن خلفاء الخلفاء

مقصد اول

صفحہ	مضمون	صفحہ	مضمون	صفحہ	مضمون
۲۵۸	نکتہ اولیٰ تشریح تہمتہ تقدیر است	۷۱	مسند لقیہ عشرہ مبشرہ	۱	ویباحیہ
۲۵۹	نکتہ دوم معنی ارسال رسل	۷۳	مسانید بکترین از صحاب	۲	مقصد اول در بیان معنی خلافت
۲۶۰	نکتہ سوم خلافت ظہری اردو لفظی	۸۹	مسانید ماجرین	۲	عامہ و خاصہ شرط آن
۲۶۰	نکتہ چہارم معنی خلیفہ خاص پیغمبر صلعم	۹۵	۱۳/۹۵ مسانید انصار / مسانید اصحابہ	۲	فصل اول در خلافت عامہ
۲۶۳	نکتہ پنجم تشبہ با پیغمبر صلعم صفت یسار شد	۱۰۷	ذکر شوم اقوال السادۃ الاشراف	۳	مسئلہ واجب بالکفایہ است
۲۶۶	نکتہ ششم در طریق شناختن مستعدان	۱۰۹	فذلکہ افضل	۳	بر مسلمین تا قیامت نصب خلیفہ
۲۶۶	خلافت خاصہ از میان مردمان	۱۲۲	فصل پنجم در تقریر فتویٰ کہ آنحضرت صلعم نظر فرمودہ	۳	مستجمع شروط
۲۶۷	نکتہ ہفتم در فروع و لواحق خلافت خاصہ	۱۲۲	انہا بعد انقضای خلافت خاصہ فرمودہ	۳	مسئلہ شرط خلافت
۲۶۷	مقصد دوم در دلالت عظیمہ بر خلافت	۱۲۲	اندہ مشملہ و مقصد	۵	مسئلہ در طرق انعقاد خلافت
۲۶۷	خلافا ما خود از احوال و اقوال آن	۱۲۲	مقصد اول در فتویٰ کہ متصل انصار	۵	مسئلہ در بیان انچہ بر عیث واجب
۲۶۷	حضرت صلعم و از مقدمت مسلمہ عند اللہ	۱۲۲	خلافت پیش آیند	۵	است از طاعت خلیفہ
۲۶۷	فصل ہشتم در تفضیل شیخین بر صحابہ	۱۲۳	تنبیہات تہمتہ مقصد بالا	۵	فصل دوم در لوازم خلافت خاصہ
۲۶۷	باولہ نظایہ و عظیمیہ مشملہ و مقصد	۱۲۸	مقصد دوم در فتویٰ کہ تا و اما ان قیامت	۵	مساکب سگنہ وال بر فضلیت
۲۶۷	مقصد اول در اولہ نظایہ مشملہ بر	۱۵۲	فقنہ اول مشملہ حدیثہ عظیمہ	۱۶	خلافا بر ترتیب خلافت
۲۶۷	چهار مسلک	۱۵۳	فقنہ ثانیہ مشملہ حدیثہ حوادث	۱۶	فصل سوم در تفسیر آیات و الہ بر
۲۶۷	مسلک اول در دلالت کتاب اللہ	۱۵۵	فتنہ ثالثہ	۱۸	خلافت خلافا و بر لوازم خلافت خاصہ
۲۶۷	مسلک دوم در تصریح و تلویح	۱۵۵	فصل ششم در عیون و تعریضات	۲۳	مقدمہ کثیر الفوائد
۲۶۷	سنت سنیہ	۱۵۵	قران الہ بر صفات خلافت خاصہ و فتویٰ	۲۳	فصل چہارم در روایت احادیث
۲۶۷	مسلک سوم اجماع امت بر	۱۵۸	وفضائل سوانق خلافا و آیات مرفوعہ	۵۵	در آثار الہ بر خلافت خلافا تصریح
۲۶۷	افضلیت خلافاً ثلثہ بر ترتیب خلافت	۱۵۸	خلافا و آیاتی کہ سبب نزول آنہا خلافا	۵۵	یا تواریخ و بر اثبات لوازم خلافت خاصہ
۲۶۷	مسلک رابع وراثت	۱۵۸	بودہ اند از سورہ فاتحہ تا آخر قران	۵۶	مسند ابو بکر صدیق رضی
۲۶۷	افضلیت شیخین	۱۵۸	فصل ہفتم در اقامت دلیل عقلی بر	۵۸	مسند عمر بن الخطاب رضی
۲۶۷	از جہت ملازمت خلافت	۲۵۵	خلافت خلافاً مشملہ و مقصد	۶۳	مسند عثمان بن عفان رضی
۲۶۷	خاصہ افضلیت را	۲۵۶	مقصد اول تنقیح معنی خلافت خاصہ	۶۶	مسند علی بن ابیطالب رضی

هُدًى الْقِيَامِ

إزالة الخفا عن خلافة الخلفاء

حكيم الأمت شاه ولي اللہ محدث دہلوی رحمہ اللہ علیہ

المتوفى ۱۱۷۶ھ

مقصد دوم

سید الکبریٰ طبریزی

۱۳۹۶ھ پاکستان ۱۹۷۶م

ازالۃ الخفاء عن خلافة الخلفاء

مقصد دوم

صفحہ	مضمون	صفحہ	مضمون	صفحہ	مضمون
۱۶۶	الفصل السادس في تفتيح الفاروق	۱۱۹	کتاب احکام الخلفاء والقضار	۱	مکتبہ اولی در بیان صفاتی کہ پیغمبر
	رعیتہ علی منوال تربیتہ الذی صلح امتہ	۱۳۳	الفرائض		را از جهت پیغامبری حاصل میشود
	الفصل السابع في بقاء سلسلة الصحبة	۱۳۴	من ابواب شتہ		مکتبہ دوم در بیان آئمہ تشبیر غیر نبی
۱۸۵	الصرفیہ البتہ اذ من النبی صلح لک	۱۴۰	مکات تتمہ مذہب فاروق اعظم	۳	بانی حجرتہ حاصل شود
	یومنا ہذا البوطہ الفاروق الاعظم	۱۴۲	رسالہ تصوف فاروق اعظم		مکتبہ سوم در بیان کیفیت توسط
۱۸۵	اقوال زہدیرہ عبداللہ بن مسعود	"	حقیقت تصوف سہ اصل دارد	۴	خلفا راشدین در میان آنحضرت
۱۸۹	اقوال وسیر عبداللہ بن عمر	۱۴۴	الفصل الاول		دامت او
۱۹۰	رسالہ کلمات فاروق اعظم	"	العلم	۷	ما ترجمیلہ صدیق اکبر
۲۰۹	توسط فاروق اعظم و تبلیغ قرآن عظیم	۱۴۵	القلب	۳۴	مواظب صدیق اکبر
۲۱۴	توسط فاروق اعظم و تبلیغ حدیث	۱۴۶	آفات اللسان	"	قیام صدیق اکبر بحقوق خلافت
۲۲۰	ما ترجمت عثمان بن عفان	"	آفات القلب	۴۲	ما ترجم فاروق اعظم
۲۳۱	فتوح سیدنا عثمان	۱۴۷	التوبہ	۵۴	برہم شدن دولت ساسانیان
	ابتلا حضرت فی النورین بالزمان خود	۱۴۸	ذم دنیا واستحباب التقلد و تخش	۵۵	روز ہائے جنگ قادسیہ
۲۳۶	وجواب اشکالات ایشان کہ برو		الفصل الثانی فی جنس من مقامات	۵۹	برہم شدن دولت رومیان
	وارد کردند	۱۴۹	ایقین اشیر الیہ فی قولہ اشدر علی	۶۳	حکایات سیاست فاروق اعظم
۲۵۱	ما ترجمت علی بن ابی طالب کرم اللہ		الکفار رحما بمنہم	۷۵	حکایات گشت حضرت ایشان
۲۶۰	سبب کثرت فضائل سیدنا علی		الفصل الثالث فی جنس آخر من	۸۵	رسالہ مذہب فاروق اعظم
۲۶۸	فضل فضایا سیدنا علی	۱۶۱	ایقین و ہواشار الیہ فی حدیث	"	اولدہ الشرع اربعہ
۲۷۰	بازگشتن آفتاب بعد غروب		ان اللہ جعل الحق علی لسان عمر	۸۷	کتاب الصلوٰۃ
۲۷۲	کلمات حکمت آیات سیدنا علی		الفصل الرابع فی مکاشفات	۹۹	کتاب الزکاۃ
۲۷۳	کرامات سیدنا علی	۱۶۶	الفاروق الاعظم و فراساتہ	۱۰۱	کتاب الصیام
۲۷۹	مجتہد علی معذرتہ و بدون حضرت علی اشرف	۱۶۸	خروج صحبہ عیسیٰ از کوفہ حلوان عراق	۱۰۳	کتاب الحج
	و طلحہ زبیر رضی اللہ عنہم		الفصل الخامس فیما نطق اللہ بالفاروق	۱۰۷	کتاب البیوع
۲۸۰/۲۸۱	مسئلہ غایت غرض / خاتمہ بطبع	۱۷۳	من قاتل مقتات السلوک	۱۱۰	کتاب النکاح

مقصد دوم

در ذکر جمله صالحه از آثار و مناقب خلفای اربعه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین که نقل مستفیض ثابت شده و قدر مشترک در هر باطنی
 بنواتر رسیده و در صدر مقاله باید دانست که مقصود ما مجرد قصص ایشان نیست بلکه استقرار جزئیات قصص انتقال ازان کلیات
 فضائلی که بآن تشبیه بالانبیا علیهم السلام من حیث نبوتهم بطور درجی بالوازم خلافت ناصبه که اسفاس سعادتی که امتیان را میسر میشود
 همان تواند بود بآن خصال متحقق گردد آیا ناشیست نقل و تقریب این قصص باصل مقصد موقوف است بر تقدیم سه نکته حکمت
 اولی در بیان صفاتی که پیغمبر را از جهت پیغامبری حاصل میشود باید دانست که اصل نبوت پیغامبران اولی العزم اراده
 حق است تبارک و تعالی لطف بر بندگان خود و تقرب ایشان بخیر و تعبید ایشان از شر و رفع ظلمات مظالم از ایشان
 بواسطه بعث پیغامبری از میان ایشان و اعلاء کلمه او و اظهار حجج او و شائع گردانیدن علم او کما قال سبحانه هُوَ الَّذِي بَعَثَ
 فِي الْاَرْضِ رُسُلًا لَا يَتَذَكَّرُ اِلَّا لِقَلْبٍ عَالِمٍ وَ يَنْزِلُ فِي الْاَيَاتِ وَ كَمَا وَرَدَ فِي الْحَدِيثِ الْقَدِيسِيِّ اِنَّ اللَّهَ نَظَرَ اِلَى
 اَهْلِ الْاَرْضِ فَتَقَدَّمَ عَرَبِيٌّ وَ عَجَمِيٌّ الْاَبْقَايَا مِنْ اَهْلِ الْكِتَابِ وَ اِنَّمَا بَعَثْتُكَ لِاَنْتَ لِيْكَ وَ اَبْتَلِيْ بِكَ الْحَدِيثِ وَ اَزْوَاجُ نُبُوْتٍ وَ بَعْضُ
 اجزاء او تمیز این شخص است که پیغامبری او خواسته اند از سایر افراد بشر در هر دو قوت نفس ناطقه اعنی قوت عاقله و قوت علم
 و الیه الاشارة فی قوله تعالی اللَّهُ اَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ لِمَنْ يَشَاءُ خَدَّ اَبْتَعَالِيْ پِيْغَامِبِرِ الْفَضْلِ وَ نِعْمَتِ خُودِيْ سَائِلِ
 عملی در قوت عاقله زیاده عطا میفرماید که بسبب آن وحی از جانب غیب بر وی نازل می شود و جنت و نارد ملائکه را مشاهده می نماید
 و واقعات عجیبه بصورت مثالیه می بیند و بسوی این قوت اشارت واقع شده است در حدیث الروایا الصالحه جزء من سبعة واربعین
 جزراً من النبوة و همچنین در قوت عالمه او مدد میدهند که بسبب آن نسبت صالح نصیب شود و اجتناب از معاصی در رعایت آداب
 طاعات و تدبیر منازل و سیاست مدینه بوجهی که ازان خبرت صورت نهند و بر روی کار آید و خلق شجاعت سخاوت و کفایت و عدالت و
 شناختن مصلحت هر وقت از استقامت قوت عالمه حاصل می شود و کمال این قوت منقضي میگردد و بصمت و بسوی این قوت اشارت
 واقع شده است در حدیث اسمت الصالحه جزء من خمسة و عشرين جزاً من اجزال النبوة و چون هر دو قوت علی الوجه الذی ینبغی
 مهذب شوند و از جانب غیب بر هر یکی مددی فرود آید در مجاری امور شخص برکات بسیار بنظر می آید که احصای آن مستعدراست
 اما نکته سهل التناول که جامع آن برکات باشد بگوئیم اگر خواهی که شناسی صفات نبوی فرض کن که چهار شخص را در یک تن مجسم کرده
 اند و نام آن مجبوع نبی گذشته اند بادشاهی که بالطبع و المرتبه بادشاه عالم شده باشد نه برسم یعنی بادشاهی که ظل نفس ناطقه
 او بر مردمان افتد و بسبب آن ظل التیامی و انتظامی در میان افراد بشر حادث می شود و هر یک بر جای خود قرار گرفت
 در میان ایشان ترتیبی مناسب پدید می آید که بسبب آن ترتیب و حد بنظهور انجامد و بآن وحدت مدینه نام ایشان گردد و از
 انواع اهل قلم و سپاهیان و مدبران جیوش و سیاست کنندگان مدن و مزارعان و تجار و غیرهم پس اگر اجتماع و ترتیب
 در میان این فرق متحقق نبود بسبب ظل نفس ناطقه او که برایشان افتاده در ضمن افعال و اقوال و از سر مدینه متحقق گردد و اگر متحقق
 بود کمال خود رسد و بر نابالستی که در وی هست زایل گردد و قصد کوتاه هر چه درین بادشاه بالمرتبه می باید از سخت و حکمت و عدالت

در صفت اهل انوار

نسخه شناخت نبی
علیه السلام علیهم السلام

و شجاعت و کفایت و سخاوت و غیر آن همه در نبی مشاہدہ کن قال اللہ تعالیٰ **هُوَ الَّذِي آتَىٰ بَيْنَ قُلُوبِهِم مَّا وَافَقَتْ**
مَكَانَ فِي الْأَمْثَلِ جَمِيعًا مَا آتَىٰ بَيْنَ قُلُوبِهِم مَّا وَافَقَتْ عملی فائق شدہ علم اخلاق و تدبیر منازل و سیاست
 مدنی بیک شناختہ و بر علم آنها کفایت نمودہ بلکہ ہمہ این صفات تحقفاً و تخلقاً در وی نمایان شدہ و آثار آن صفات حبیبنا
 فحیما از وی می تراود و در میان مردم شائع میشود کہ کُلُّ إِنَاءٍ بِرِشْمِ جَانِبِهِ قَالَ اللّٰهُ تَعَالَىٰ **بُؤْتِنَا الْحِكْمَةَ مَن**
يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتِنَا الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا و در قرآن عظیم ہر جا ذکر نبی مبری آمدہ اثباتاً **لِحِكْمَةٍ مَّقْرُونِ**
 او صحت و صورتی مرشدی کہ در زمرہ صوفیان نشستہ مصدر کرامات عجیبہ و خوارق غریبہ گشتہ و بقوت ارشاد خود و
 تاثیر صحبت خود با پیغمبران بادیہ ضلال را راہ نجات نمودہ بعد از آنکہ صالحان ہتدیب نفس خود بطاعت و ریاضات کردہ
 و از اشباح آنها پلے بارواح آنها برودہ و مقامات علیہ در احوال سنیہ کسب نمودہ چنانکہ در مقامات مشایخ ما قدس اللہ
 اسرارہم خواندہ ہستی قال اللہ تعالیٰ **وَنَزَّلْنَاهُم مِّنَ السَّمَاءِ مَاءً مَّوْجًا فَجَارَتْهُم بِرِحْمَتِ رَبِّنَا لَعَلَّہُمْ يَسْتَعِظُونَ**
 اخذ علوم حقہ از منبع العلوم گشتہ **لَا يَعْصُونَ اللّٰهَ مَا أُرْسِمُوا وَ لِيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ** نقد حال است از جذر جبلت اورا سے
 بخظیرۃ القدس کشادہ از ان راہ علوم مجردہ عالیہ بر عقل و قلب و فرورختہ و خفایا عالم ملک خدایا عالم ملکوت پیشکش گشتہ
 باز تأمل باید کرد کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم چون مبعوث شدند در ایام خود بکدام چیز اعتناء تمام فرمودند و از آثار
 آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم چہ چیز در عالم باقی ماند درین باب کار فرمای خدس زمین باید شدہ و از جزئیات بکلیات و از مقدمات
 بقاصدا انتقال باید نمود باید دانست کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در زمان مبعوث شدن کہ شرک در عبادت و استعانت شیوع
 تام پیدا کردہ بود اثبات معاد نمیکردند و عبادت را فراموش ساختہ بودند و تحریف ما در دین حنیفی کہ منسوب است آنحضرت ابراہیم
 علیہ السلام داخل شدہ بود و مانند سباع با یکدیگر می جنگیدند و مثل بہائم بر یکدیگر می جھیزند آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در اول
 امر ابطال شرک فرمودند و اثبات مجازات نمودند و تحریفات را برانداختند و شعاعی از نفس قدسیہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
 برآذ کیا و قوم افتاد آنجماعہ دین حق را بفہم درست تلقی نمودند و بہمت کار کشان نصرت دادند تا آنکہ راہ رشد واضح شدہ و اسلام
 از کفر منازگشت و مردمان در دین حق آمدن شروع کردند انکاہ عرب عامۃ و قریش خاصۃ بہ تعصب خاستند و در پے ایذا
 افتادند آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بقوت خدا داد خود در مقابلہ و مجادلہ ایشان استقامت فرمود و یاران خود را پیروی
 ساختہ از مشرب عشق چہ بادا کہ نخوردند و پستی ہا کہ نکردند بعد از ان ما مورشند بہ ہجرت و جہاد بتائید الہی در ان با ساعی
 کہ زیادہ از ان مقدر بشر نباشد بجا آوردند یاران ہمہ بجزکت ایشان متحرک و بغیر میت ایشان عازم تا آنکہ فتنہ واقع شد و
 ہزیمت ناب رکفار افتاد و جاہلیت از ہم پاشید و مظالم پامال شد و علمی کہ بان آشنان بودند در میان ایشان شائع گشت
 و حسد و حقدی کہ در میان خود ما داشتند نابود شد ہمہ یکدل و یک زبان بر کلمہ حق متفق و بر اضا د ان منکر قال اللہ تعالیٰ
وَ اذْکُرْ وَاِغْتَمَلَا اللّٰهُ عَلَیْکُمْ اِذْ کُنْتُمْ اَعْدَاءً قَالَتْ بَیْنَ قُلُوبِکُمْ فَاصْبِرْ لِحُجَّتِہِمْ اِنھُو اَنَّا رُوْدُ شَبَّ اِثْنَانِ
 ترویج علم قرآن بود و علم ایمان یعنی ارکان خمسہ اسلام و علم حسان یعنی از صور طاعت پنی بارواح آن بردن و علم شرایع از
 اصلاح تدبیر منازل سیاست مدن و ادب معاش و ہر یکے را با وضاع معینہ مفید ساختن و علم رقائق و علم اخلاق صالحہ و

مختلف نمیکردند و کارهای بس بزرگ در میان مسلمانان بدون سبب سرانجام میدادند و طوالت امم برای اعلای کلمه الله
 بدستوری که بهتر از آن تصور نباشد بجا می آورد در هر گوشه زیاده از سعی او فتح باب میسر می آید گویا صفت آن عزیزم لغزیزک و
 انفق فستحق عليك و ابعث جيشا تبعث خمسة مثله نقد حال اوست هر شخصی را از هزاران هزار که در امر ملت سعی کنند جدا
 می شناسد و از هر یک کاره که مناسب اوست میگیرد و علماء و عملاً نصرة دین و اعلای کلمه الله باقی صفت مطعم نظر خود ساخته
 است گویا بر همین کار مخلوق شده رد و قبول خلق را بر طاق نهاده لایسختون کون لایسختون لایسختون نقد حال اوست با اصابت رای و
 فطانت المعیه توان گفت که رای او مرآة اراده الهی است امر بمعروف و نهی از منکر نماید در هر جا بقدر آن حالت نقد نزدیکان
 مجلس دور ماندگان از صحبت میفرماید و مواعظ و خطب و بر دل میزند و انایان روزگار در حق وی میگویند که یکساعت صحبت با
 از عبادت یکسال بهتر است اما تشبه او با پیامبر در تحمل آزار نبوت بدانویجه تواند بود که مرد جلیل القدری که در مردمان غرضت
 و حرمتی دارد و در حل و عقد خویش از وی حساب گیرند باقی مرتبه صفت اعلای کلمه الله نماید بجز و دخول او در اسلام جامعه با او
 مسلمان شوند و دست تعرض متعصبان از مسلمانان بسبب خول او کوتاه گردد و توقع غلبه از خاطر کفار بجهت رسوخ قدم او از هم باشد
 و چون کافران که با ندای پیغمبر بندند در هر جا که جان خود را سپردن پیغمبر سازد هر سنگی که بطرف پیغمبر آید بر سر خود میگیرد و در
 هر منشی و مکره رفیق پیغمبر است و سهمیم او تا آنکه نوبت هجرت و جهاد رسید نصیب این عزیز در نصرت زیاده انصافا کاذب باشد در حل و عقد و
 خوشی و ناخوشی
 جمع رجال و نصاب قتال مشورت او را پذیرائی تمام شود و از وی مدخلت نمایان در هر باب و هر واقعه محسوس گردد و با در کارزار از همه
 پیشقدم باشد یا اتفاق اموال را وسیله احراز اعلای کلمه الله سازد و لعشق فنون و چون نوبت نشر علوم آید بطریق روش آموزش
 و مردمان را بر آفران قرآن در روایت حدیث حل نماید و اگر در مسئله اشتباه واقع شود از جامعه صحابه سوال کرده استخراج نص صحت
 فرماید و اگر اختلافی روی دهد از مضیق اختلاف بفضای اجماع رساند و اگر طریق اجتهاد را مسدود کند طرق تحریف را و
 بهر سبب ممکن و اسطه شود در میان پیغمبر و امت او بقیتم اگر میتوانست فهمید که آیه استخلاف و آیه تکلیف و آیه قتال مرتدین و آیه
 والذین معه اشدوا بمنزله آئینه است اگر نیکو تامل کنی اینهمه اوصاف که درین صفحه نوشته شد مشاهده گردد و بخش سوم
 در بیان کیفیت توسط خلفای راشدین در میان آنحضرت صلی الله علیه و سلم و امت او باید دانست که ما را با قطع معلوم است که آنچه ما میکنیم
 از وضو و غسل و نماز و روزه و زکوة و حج و طاعت قرآن و درود و آداب و غیر آن از باب عبادات و همچنین طریق مناکات و مباحثات
 و اقامت حدود و قضای در خصوصات همه تا خود است از آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس اول سلسله و آخر آن معلوم است و اینقدر نیز معلوم است
 بالقطع که ما این معانی را بوسیله آنحضرت صلی الله علیه و سلم اخذ کرده ایم و قرآن و حدیث بوسیله آنحضرت نشنیده پس در میان
 ما و آنحضرت صلی الله علیه و سلم و سایر اهل بیتم است سخن در آن میگردد که این وسایط کدام مردم بوده اند و نیز اینقدر معلوم است که
 در اول امر عالم بکفر و جاهلیت مشحون بود ابتدا ترویج دین اسلام از آن حضرت بوده است جہاداً و تالیفاً للقلوب رفته رفته حالتی
 که مشاهده کنیم از انتشار مسلمانان در آفاق و غلبه با دشمنان اسلام که در هر قطر سے بر روی کار آمد اول این سلسله و آخر او معلوم است
 سخن در آنست که وسایط حصول این امر فتمیم که در زمان آنحضرت نبود و الحال است که امام عزیزان بودند ساعی خاطر را در تفحص این
 باید گاشت و اول وسایط و اکثر ایشان در توسط و عظم ایشان در سنت باید شناخت امر ملت مشابهت تمام دارد بدیواری که

لعمري انما هو
 ذی کرمه

لعمري انما هو
 ذی کرمه
 لعمري انما هو
 ذی کرمه

هر خشتی و قمانی متفرع بر خشتی تخمانی است و معتمد است بروی آنکه تفحص با ساسن سد سیمیان هر قرن متأخر مستند است از قرن مقدم
 و منت قرن مقدم در کردن است که سبب مول سعادت دنیا و آخرت کشته در فکر اول هر یک شیخ خود را میداند و گمانی میخواند بعد از آن
 سرگرد و خود را مثل ابوحنیفه نسبت خفیان و شافعی نسبت شافعیان می نامد و همچنین سید عبدالقادر نسبت قادریان و خواجہ نقشبند
 نسبت نقشبندیان و خواجہ معین الدین چشتی نسبت چشتیان باز سلاسل این بزرگان منتهی می شود بچند بقعه و معاصران سے
 در همچنین قرار سبعمه در قرارت و شیخ ابوالحسن اشعری در علم کلام و ثعلبی و داعی و مثال ایشان در تفسیر و محمد بن اسحق در علم سیر و علی بن القیام
 از بی مقام اند که پیشتر باید رفت و تامل در آن باید کرد که این جماعه چند بجمع علم و بهم آوردن آنچه پراکنده بود از جماعه کثیر اخذ نمودند
 تصف اند اما هر چه آورده اند از سلف آورده اند آنچه ما خود از سلف است بمنزله لوح است و تحقیقات خود ایشان از قبیل تفسیر
 مجمل و الحاق الشیء بالشیء لا قریب جامع و جمع آنچه پراکنده بود و بمنزله نقش بر لوح است و طبقه اولی را از وسایط می باید شناخت و منت
 ایشان برگردن تمام امت اعتقاد باید کرد و باز توسط با نواع بسیار می باشد بر دایت کردن از آنحضرت صلی الله علیه و سلم و تصبب علما در هر
 تاریخ حدیث کنند و ترغیب قوم بر آن و تهیه اسوری که آن گرفتن علم سهل گردد مثل بنامی مدارس و تعهد حال طلبه و توقیر این جماعه
 مانند آن هر حرکتی را ازین حرکات در نشر علم و شیوع اسلام در قطار راضی دخی است چون اینکلام مجمل بخاطر شست اندکی مفصل تر
 بر نگاریم تا معرفت و وسایط علم آنحضرت صلی الله علیه و سلم آسان گردد و آنچه گفته شود دستوری باشد برای شناختن آنچه گفته ایم
 اعظم میرا که از آنحضرت صلی الله علیه و سلم با متواتر قرآن عظیم است و آن تا آخر زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم مجموع در مصفا
 نبود مثل آنکه امروز منشی منشآت خود را یا شاعری قصاید و مقطعات خود را در بیاضها و سفینها در دست جماعه متفرقه گذاشته از عالم
 رود و بمنزله عصا فیرا اندک بادی بچند شذر نذر از هم متفرق شوند همچنین این منشآت و قصاید بر شرف تلف باشند اگر آن کاغذها را آب
 برسد یا در آتش بگیرد یا حامل آن میرد مانند آنس آب ناب بود که در شاگردی رسید از میان یاران آن عزیز که دست بر بندد و آن همه را
 ترتیبی مناسب جمع کند و نسخهای بسیار سازد و نسیم کامل بکار برد و در عالم متفرق گرداند پس این شاگرد در شید برگردن آنکه از آن منشآت
 و اشعار استفاد شوند ثابت است بهمین دستور از محمد بن حسن بر هر که خفی است منتهی ثابت است و از بویطی بر هر که شافعی است نعمتی در گردن این
 جمع در مصاحف همان است که آنکه کما فظون بروی منطبق شد و آن علینا جمعه قرآنه مبشر با وصت اول حرکت درین امر از صدیق که
 بالناجر حضرت فاروق بکلم شرح صد که در میان مخصوص ساخته بودند واقع شد بعد از آن فاروق اعظم سبها بکار برد و در مواضع
 مشکله مباشر کشف شبیه گشت و حمل کرد مردم را بر آن بعد از آن ذی النورین نسخها نویسانیده در آفاق فرستاد و غیر آن را
 محو ساخت بعد از آن اسبن کعب و عبداللہ بن مسعود و علی مرتضی و ابن عباس در آن قرار آن سعی لمین بکار بردند و این قرآن مجموع
 در مصاحف مثلوا بر آنکه که الحال در شرق و مغرب منتشر است نمره ساعی جمیله ایشان است باز قرآن در بعض مواضع که اجمال است این بزرگان
 آهسته آهسته بتقریبان ششی متصدی کشف آن اجمال گشتند بعد ایشان ابن عباس متوجه حل لغت قرآن شد و ذکر اسباب نزول نمود
 دیگران فهم بر قدم او رفتند تا آنکه سعد و نسجهای بهر سید ثعلبی و غیر او آن همه را جمع ساخته تفسیر یا تصنیف کردند هیچ سید که بهترین حدیث
 قرآن کدام است آنکه در اول نزول قرآن از آنحضرت صلی الله علیه و سلم سوال بابتعلق به کرده باشد تا بر حسب وحی دیگر فرود آید چنانکه
 صدیق اکبر در آیه من یعمل سؤی شیخ بره سوالی آورد و علم شریفی را سزاوار که آنانت و المؤمنون فمجزون بذلک فی الدنیا حتی

تلقوا الله ليس لكم ذنوب واما الاخر فجمع ذلك لهم حتى تجزوا به يوم القيمة اخرج الترمذي وفاروق اعظم در آیت مجله
 تحریر گرفت اللهم بین لنا بیان شفا بر تارفته رفته اجمال تفصیل بنامید و پرده بر انداخته شد و بعد قرآن عظیم اصل دین و سر ما یقین
 علم حدیث است و توسط کبریا امت در میان آنحضرت صلی الله علیه وسلم امت او در علم حدیث بچند وجه تواند بود یکی آنکه روایت
 کنند حدیث را و با فاق فرستند مضمون آنرا دیگر آنکه استخراج نمایند آنرا از حامل آن یعنی در مسئله نازل خلیفه وقت جمع کند صحابه را و بگوید
 کسی است در میان شما که در فلان مسئله از آنحضرت صلی الله علیه وسلم حدیثی یاد داشته باشد و تکرار این سوال بحدی رساند که حاضران گوش
 خود شنوند و غایبان را خبر رسد تا حامل حدیث مشخص شود و اگر متفرق شده باشد استبراک کنند از شبهه تا حدیث محل اعتماد گردد و چنانکه صدیق
 اکبر در میراث جده و فاروق اعظم در باغچه تحقیق فرمودند سوم آنکه علماء صحابه را در افاق فرستند و ایشانرا امر نمایند بر روایت حدیث و مردمان
 محل کنند بر اخذ از ایشان چنانکه فاروق اعظم ^{عبدی بن} عبد الله بن سعید را با جمعی بکوفه فرستاد و معقل بن یسار و عبد الله بن معقل و عمران بن
 حصین را بصره عباد بن صامت و ابو ذر و ایشام و معاویه بن اثنه سفیان که امیر شام بود و غنم بلخ نوشت که از حدیث ایشان ^{در}
 کند چهارم آنکه طریق روایت آموزند و احتیاط در آن باب فرمایند پنجم آنکه عمل کنند بر حدیثی علانیه تا آن حد جمع علیه گردد و عمل خلفا صحیح
 آن بود باشد در بسیار از احادیث خوانده باشی فعلی ^{ذکر} رسول الله صلی الله علیه وسلم و ابو بکر و عمر ششم آنکه حدیثی که زیاده است بر
 کتاب الله مثل حدیث ایمان بالقدر و حدیث معراج و حدیث عذاب قبر و غیر آن بر سر سابر شاره آن حدیث فرماید که فلان حدیث و فلان
 حدیث از آنجمله است که ایمان بران واجب است هر چند آنرا در کتاب الله نمی یابند این روش آنهمه اتحاد است اجمالا و صحیح تقویت آنست فاذا
 آنکه از قبیل ضروریات دین شده است بنعمت آنکه مضمون احادیث در خطب و ارشاد فرمایند تا اصل حدیث آن موقوف خلیفه قوت یابد یا آری که
 بنور سخن نمیرسند در بنیاد آنکه در متفق علیه از حضرت صدیق صحیح نشدگرش حدیث از فاروق اعظم بصحت نزدیک حدیث
 این را نمی فهمند و نمیدانند که حضرت فاروق تمام علم حدیث را اجمالا تقویت داده و اعلان نموده بعد قرآن عظیم و سنت عظیم علوم داشته
 آنها در احتیاج علم فقه است و اعظم توسط کبرای امت در میان آنحضرت صلی الله علیه وسلم و سایر امت او در فقه آنست که طرق اجمالا
 را تعلیم فرماید مثلاً بیان کند ترتیب اوله اربعه و ترتیب سنت بر کتاب تخصیص عام کتاب بنام سنت و حل محل کتاب بمفصل سنت چنانکه صدیق
 اکبر و عمر فاروق با تم وجه در بیان آوردند باز اعظم توسط آنست که مسائل مجتهدیه را بصیرت اجماع رساند تا اختلاف از امت برانداخته
 شود و جمیع امت را بآن مسائل حجت قائم کرد و باز اعظم توسط آنست که در مسائل عبادات و مناکحات و بیایعات و قضایا و سایر مسائل
 نازله اجتهاد فرماید و جواب مسئله وی در افاق مشهور شود و افاضی داد آنرا در ادراک نمایند و بعد فقه اعظم علوم علم حسان است غنی آن
 امروز با اسم علم سلوک مسمی می شود و قوت القلوب و اجیاء العلوم در آن مضاف شده است و اعظم توسط کبرای امت در میان آنحضرت صلی الله
 علیه وسلم سایر امت او آنست که بزبان حال بزبان قال برود آن علوم را و آن مقامات و احوال را برودمان تعلیم فرماید و ترتیب کند
 باران را بهر دو زبان داند وی آن علوم در افاق شهرت گیرند و افاضی داد از آن مستفید شوند چنانکه درین کتابها بشی کثیر از حضرت
 شیخین معلوم کرده باشد بعد ازین مراتب علم حکمت است و بیان اخلاق فاضله و اخلاص و آن تدبیر منازل و سیاست مدن و قواعد کلیه این
 فنون بمقتضای تجربه و عقل چون این تفصیل را شناختی اکنون فکر را در آن خوض فرما که در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم همین بلاد عرب
 منضوج شده بودند بلا و عجم باز در آخر حیات آنحضرت صلی الله علیه وسلم منسجمه کذاب و آسودگی بر فراست و صفای اسلام مکرر است

و بعد انتقال آنحضرت صلی الله علیه وسلم که آن کدورت متزاید شدن گرفت قیام بقبال مزین که کرد و فتح فارس در روم را که بنیاد
 بعد از آن توغل بد فتنه فارس در روم از که وجود گرفت و تمام آن در عهد که ام کس واقع شد حقیقت تمام زمین بنزله مرغی بود که سرش در آن
 و دو جناحش فارس در روم و دو پایش هند و فرنگ باهند و ترکستان چنانکه هر فرزان پیش حضرت فاروق میان نمود بر آن مرغ که کوفت
 و دو بازوی او را که شکست همین دو پا که از دست تصرف ایشان بماند و بود تا حال کوفت نشد و اگر بر تو امر می شنبه شود و ندانی
 که واسطه اول بلوغ او کدام شخص بوده از دو سه کس میزاید است تو هم دان میزبان آنست که نظر کنی بجسی که از یک شخص روایت
 در اصلاحت خود بر اخذ علم از وی نموده اند اگر آنعلم در میان ایشان گمائی بیابی بدان که واسطه اول مردی دیگر است مثل آنکه
 اهل شام و اهل مصر از حضرت مرتضی روایت ندارند باز به بیات و علم سلوک در میان ایشان یافته می شود و فورسپس بحقیقت مبلغ این میان
 پیش از حضرت مرتضی دیگری بوده است پس چون این نکته مبین شد نوبت آن رسید که در مناقب خلفا شروع کنیم گوشن آید
 باید بود تا در ضمن سوره قصه بکدام خصلت اشاره نمایم اما ما اثر جمیله صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه پس از آن جمله براءت نسبت
 دوست مصعب زبیری نسایه گفته است انما سمی ابو بکر عتیقا لانه لم یکن فی نسبه شیئی یجاب به کذافی الاستیجاب و آنکه از اشرف
 قریش بود و صاحب جاهت میان ایشان زبیر این بکار گفته است ان ابابکر احد عشره من قریش اتصل بهم شرف الجاهلیه
 بشرف الاسلام و کان الیه امر الیه ابان و القرم و فی الاستیجاب کان فی الجاهلیه و جیهار یسأ من ر و سآر قریش و البه کانت
 الاثنان فی الجاهلیه و معنی اثنان آنست که چون قتله واقع می شد دفته در میان قبیله قاتل و قبیله مقتول بر میخواست
 ابو بکر صدیق کفیل دیت می شد و آن فتنه را فرو می نشاند و اگر دیگر کفیل میشد اعتدال میکردند و فتنه تسکین نمی یافت محمد بن اسحق
 گفته دکان ابو بکر جلالتا لقا لقومه مجتبا سهلا و کان انسب قریش لقریش و اعلم قریش بها و بما کان فیها من خیر و شرف و کان
 رحلتا باجر اذا خلق و معروف و کان رجال قومیه یا تونه و یا لفته لغیر احد من الامم لعله و تجارتیه و حسن مجالسته الحدیث نا اجماع
 انگشت در قصه حضرت ابو بکر شیخ معروف و رسول الله صلی الله علیه وسلم شایب لایعرف اخرج البخاری و از آن جمله آنست که قوت عالم
 در عالمه او پیش از اسلام بمقدار مستیتر در آن زیان کار نامی خویش کرده بوده اند الحال آنچه در دست مردم است از انساب قریش
 ما خود از زبیر بن عکرمه و دوی آنرا از مصعب زبیری اخذ کرده است و دوی بواسطه از جبرین مطعم و از صدیق اکبر و آنحضرت صلی الله
 علیه وسلم در قصه حسان بن ثابت و جواب و بجای قریش و تقریر این علم بر آنحضرت صدیق فرمود قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
 لحسان کیف تنجو هم و اناسهم و کیف تنجو اباسفیان و هو ابن عمی فقال و الله لا سلنگ منهم کما تسأل الشعرة من العجین فقال
 له انیت ابابکر فانه اعلم بانساب القوم منک فكان یمنی الی ابی بکر لیکیفه علی انسابهم الحدیث اخرج ابو عمر فی الاستیجاب
 و در شعر بطولے دشت لیکن بعد اسلام ترک آن کرد کذافی الاستیجاب و در فصاحت پایه بلند قال ابو ذؤبیب شاعر ذیلی فی قصه
 ستیفه بنی ساعده نطبت الانصار فاطا لواء الخطاب و اکثر و الصواب و تحکم ابو بکر فلید و ره من رجل لا یطیل الکلام و یعلم مواضع
 فصل الخطاب و الله لقد تحکم بکلام لایسمه سامع الا انقاد له و مال الیه ثم تخلم عمر بعده بدون کلامه و ندیده فیالیه و بالیوه
 عمر را در جاهلیت بر خود حرام کرده بود کذافی الاستیجاب بت را گاهی سجد کرده عن الزهیری انه قال من فضل ابی بکر انه لم
 یسک فی الشریعه قطنه کور فی الصواعق و ابن الدغنه در میان اشرف قریش گفت ان ابابکر لا یخرج مثله و لا یخرج

در حدیث صحیح

در حدیث صحیح
 ابو بکر صدیق
 رضی الله عنه
 نسبت ابابکر
 که در حدیث صحیح
 در حدیث صحیح
 در حدیث صحیح

آنحضرت صلی الله علیه وسلم در زید در قصه توجّه آنحضرت صلی الله علیه وسلم بجانب شام همراه عم خود ابوطالب باز رجوع آنحضرت
بموجب تاکید راهب مذکورست و بعثت معه ابوبکر بلالاً و زوّده الراهب من الکتاب و الریت روانا الترمذی و حسنها و الحاکم و
صحها بعض یاران که بفهم سخن نمیرسند بلا خطه صخر سن صدیق اکبر در انوقت دانکه اشتراک بلال جزین نیست که بعد اسلام بوده است
در نزد واقفانده اند فقیر میگوید گویا ایشان قصه جمعی از اذکیا که مصدر حرکات عجیبه شده اند در ایام صخر سن نشنیده اند و از کجا
که در انوقت بلال ملوک حضرت صدیق بود جائزست که بلال را بطریق اجاره یا عاریت همراه گرفته باشد بلکه این احتمال قریب
ست زیرا که بلال ملوک بنی تجم بود ایشان همسایگان حضرت صدیق بودند و با ایشان معا ملها و موسا نام داشت و موهات حضرت
صدیق با آنحضرت صلی الله علیه وسلم پیش از نبوت در چندین قصه مذکور شده یکی از آنکه صحیح ترین قصص است ذکر کردیم عن میمون
بن مهران قال اختلف ابوبکر فیما بینة و بین خدیجة حته آنجهایا به مذکورنی الصواعق نغزو لابی نعیم و از آنجمله آنست که در اول
بعثت مسلمان شد و سبقت کرد بر همه در اسلام و علمای سیر در اول من اسلم ابوبکر ادا علی او خدیجة اختلاف دارند از هر جانب
دلایل قائم کرده اند و اتفاق جمیع حامل است بر آنکه از اصرار یا نفین کسی حضرت صدیق سبقت نکرده و پیش از وی کسی اظهار دین
خود در قریش ننموده فقیر اینجا نکته دارد و آن نیست که اولیت اسلام بجهت آن از آثار سعد و دشده است که حامل شد بر اسلام مردمان
و جالب شد قلوب مردم را بسوی اسلام و بکلم الدال علی الخیر کفایله اجر جمیع آنانکه بعد از وی باسلام در آیند در جریده اعمال
نوشته شود و این معنی بجز خیر بالغ مشهورنی الناس مطاع در میان ایشان که اظهار دین خود کند و بجد تمام مردمان را بر قبول آن آرد
میسر نیست پس از آثار خاصه حضرت صدیق است که در اولیت حقیقیه اختلاف واقع شده باشد از آنجمله آنست که سبب اسلام
حضرت صدیق تنبیه غیبی بوده است چند دفعه یکله آنکه وی رضی الله عنه گفته است که روزی در ایام جاہلیت زیر سایه درختی نشسته
بودم ناگاه دیدم که شاخی از آن درخت میل بجانب من کرد چنانکه بمن رسیدن در آن می نگرستم و میگفتم این چه خواهد بود او از آن
از آن در گوش من رسید که پیغمبری در فلان وقت برون خواهد آمد می باید که تو سعادتمندترین مردمان باشی بوی گفتم که روشن تر
بگویی که آن پیغمبر کیست و نام چیست گفت محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب ما شتم گفتم و می حساب دایف و حبیب من است از آن درخت
عهد بستدم که هر گاه دهی مبعوث شود مرا بشارت دهی چون مبعوث شد از آن درخت آواز آمد که بجهت باش و اهتمام کن ای پسر
ابوتحانف که وحی بوی آمد سوگند برت موسی که هیچکس بر تو در اسلام سبقت نخواهد گرفت چون باید کردم بسو رسول صلی الله علیه
وسلم رفتم چون مرادید گفتم ای ابوبکر ترا بجا می آید یا رسولی می یوانم گفتم اشهد انک رسول الله بعثتک بالحق سیرا جانیرا پس بوی
ایمان آوردم قصه دیگر آنکه وی رضی الله عنه گفته است که شبی پیش از بعثت آنحضرت صلی الله علیه وسلم در خواب دیدم که نوری عظیم از
آسمان فرود آمد و بر بام کعبه افتاد و در کعبه میچ خانه مانند که از آن نور چیزی بان در نیامد پس انوار همه جمع شدند و یک نور گشته چنانکه اول
بود بخانه من از آمد و من در خانه خود را بستم با داد آنخوابا بیکی از اجبار میبود گفتم و تعبیر آن خواستم گفت این از قبیل اصفیاء اعلام است
و اعتباری ندارد چون روزگاری گذشت در بعضی تجارت بدیر بخوراکه مسکن بخیر اراهب بود رسیدم و تعبیر آنخواخیز و از وی پرسیدم گفتم

که خود از آنان است که حضرت
را از آنان است که حضرت
را از آنان است که حضرت

تو چه کسی گفت من مرد ام از قریش گفت خدا تجا در میان شما پیغمبر می خواهد برانگیخت و تو در ایام حیات و ذریه می خواهی بود و بعد
از وفات وی خلیفه می پس چون رسول الله صلی الله علیه وسلم مبعوث شد مرا با سلام خواند گفتم هر پیغمبری را دلیل بودی بر نبوت او
دلیل تو چیست گفت دلیل نبوت من آنخوانی که دیدی و آن جبر در جواب تو گفت که آنرا اعتباری نیست و یحیی گفت تعبیر آن چنین است
و چنین من گفتم ترا که خبر کردی گفت جبر سبب گفتم من از تو هیچ دلیلی و برمانی نمی طلبم زیاد ازین شهادت آن لا اله الا الله و هذه الاثر
به و اشهد انک عبده و رسوله بعد از آن رسول فرمود صلی الله علیه وسلم که بچکس با سلام دعوت نکردم که در اول توقف و تردید کرد
گر ابو بکر که چون در دعوت کردم تصدیق نمود و گفت تو رسول خدای می صدیق اکبر است رضی الله عنه و این قصه در کتب صحیفین
نموده و اینهمه لالت میکند بر شب جزو عقلی او با جزو عقلی انبیا و از انجمله آنست که قریش سلام صدیق جمعی از نجبای قریش
اسلام آوردند بدالت حضرت صدیق و ترغیب او قال ابن اسحق فلما اسلم ابو بکر اظهر اسلامه و دعاه الی الله عزوجل و الی رسول
صلی الله علیه وسلم و کان ابو بکر رجلاً مالفاً لغزوه مجتاهداً یعمل بدعوات الاسلام من وثق به من قومه ممن یفشیاه و یجلس الیه
فاً خلم بدعائه فیما یلغی عثمان بن عفان و الزبیر بن العوام و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن اذناص و طلحة بن عبید الله فجاؤهم
الے رسول الله صلی الله علیه وسلم حین استجابوا له و اسلموا و مسکوا در سجایمکه باید داد که این جماعه نجبا و قریش بودند و هر
اوسط بطنی از بطون قریش و در بطن خود تکم تمام داشت پس اسلام ایشان بحقیقت کسر سوره کفرست و برهم زدن حدت شرک و اول
سوره شیع اسلام اما عثمان اوسط بنی امیه بود و زبیر اوسط بنی اسد و سعد و عبد الرحمن اوسط بنی زهره و طلحه اوسط بنی تیم بن مره
و محمد بن اسحق بر ذکر این جماعه اکتفا کرده است و الا دیگران ذکر جمعی کثیری نمایند و از انجمله آنست که در ابتدا ای اسلام و غربت او چهل هزار
درهم بر آفتوبت اسلام و ترغیب مسلمان خدمت آنحضرت صلی الله علیه وسلم منفر کرد و من هشام بن عروه عن ابيه قال اسلم ابو بکر
اربعون الفاً فقهاً کلهما علی رسول الله صلی الله علیه وسلم و فی سبیل الله اخرج ابو عمرو و الحاکم و این قصه را شاید صحیح که آن
حضرت صلی الله علیه وسلم در آخر ایام خود فرموده است ان من آمن الناس علی فی مال و صحبه ابابکر اخرج البخاری و قال بالاحصیه
عند نایه الاقد کافینا ما خلا ابابکر فان له عندنا ما یکافی الله بها بوم القیمه و ما لفضی مال احد قط ما لفضی مال ابی بکر اخرج الترمذی
و از انجمله آنست که هفت کس از غلامان قریش که در تصدیق و توحید قدم راسخ داشتند و موالی ایشان ایشانرا تعذیب می نمودند خرید
کرده آزاد ساخت فی الاستبواب و اسحق ابو بکر سبعة كانوا یبعثون فی الله منهم بلال و عامر بن فهیر محمد بن اسحق نیز این روایت
کرد باز یادت و آن آنست که ابو قحافه بر آزاد کردن این شعفا ملامت نمود فقال ابو بکر یا ابی انما یرید ما یرید الله عزوجل
فیبعث الناس ما نزل بولاء الآیات الافیة و فیما قال له ابوه فاما من اعطی و اعطی و صدق بالمتنی الآیه و محمد بن اسحق در قصه
عنه و ان المشرکین علی استضعفین ابن راداضح تر نوشت و سما در این فرین بیان کرد و از انجمله آنست که چون نازل شد
فاً صدغ بما تؤمر آنحضرت صلی الله علیه وسلم خواستند که در جماعه قریش اظهار توحید و ابطال شرک فرمایند حضرت صدیق انما
نمود که تعصب قریش برتبه ایست که بجز و سماع این کلمات باید خوانند بر خاست این خطبه را بمن باید گذشت بعد از آن با امر آنحضرت
صلی الله علیه وسلم خطبه عجیبه بر خواند و کفار باین سبب چه اندام که ندادند و آنحضرت صلی الله علیه وسلم از دست آنها خلاصی یافت
و این قصه در ریاض نضره بطول هر چه خوبتر مذکور است و این اول خطبه بود که در اسلام خوانده شد و خواندن این قصه با صریح

بیستم

عشق را شرح میدهد و از آنجمله آنست که چندین دفعه قریش با نیا امی آنحضرت مبارک گردیدند حضرت صدیق هر دو دفعه جان خود را
 و فایه جان آنحضرت صلی الله علیه و سلم تا ازان قصص و روایت بنویسم عن عروة بن الزبير قال سالت عبد الله بن عمر عن
 اشدا من المشركون برسول الله صلی الله علیه و سلم قال رایت عقبه بن لیث معیط بن جابر الی النبی صلی الله علیه و سلم وهو یصلي
 فوضع رءاه فی عنقه فخنقه به خنقا شديدا فجاء ابو بكر حتى دفعه عنه فقال **اَقْتُلُوْنَ رَجُلًا اَنْ يَقُوْلَ رَبِّيَ اللهُ وَ قَدْ**
جَاءَ كُفْرًا كَبِيْرًا مِّنْ دَمِيْكُمُ اخرجه البخاري و عن انس قال لقد ضربوا رسول الله صلی الله علیه و سلم حتى عشي عليه
 تمام ابو بكر فجعل ينادي ويقول ويلكم اقتلوا رجلا ان يقول ربِّي الله قالوا من هذا قالوا هذا ابن ابي قحافة المجنون اخرجوه
 و عن أسماء بنت ابي بكر انهم قالوا لها ما أشد ما رأيت المشركين بلغوا من رسول الله صلی الله علیه و سلم قالت كان المشركون
 تعودوا في المسجد فتذكروا رسول الله صلی الله علیه و سلم و ما يقولون في البيت فبينما هم كذلك اذ دخل رسول الله صلی الله علیه
 و سلم المسجد فقاموا اليه و كان اذا سأله عن شئ صدقهم فقالوا **اَنْتَ تَقُوْلُ فِي الْبَيْتِ كَذَا وَ كَذَا** قال **لَا تَنْشُرُوْهُ** با جمعهم
 فانه الصريح اے ابی بكر قبیل له اذرك صاحبك فخرج ابو بكر حتى دخل المسجد فوجد رسول الله صلی الله علیه و سلم والناس
 مجتمعون عليه فقال ويلكم اقتلوا رجلا ان يقول ربِّي الله و قد جاءكم بالبينات من ربكم قالت فلبثوا عن رسول الله صلی الله
 علیه و سلم و اقبلوا على ابی بكر ليربونه قالت فرجع اليها فجعل لا يمتس شيئا من عذائره الا جاء معه وهو يقول تباركت يا ذا الجلال
 و الاكرام رداه ابو عمر في الاستيعاب حاصل كلام آنست که عقبه بن معیط آمد حالانکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم نماز میگذاشتند و در آنجا
 خود را در گردن مبارک آنحضرت پیچید و خفا کرد آنحضرت را خفا کردن سخت متعاقب اینحال ابو بكر صدیق رسید و آیه **اَقْتُلُوْنَ**
رَجُلًا اَنْ يَقُوْلَ رَبِّيَ اللهُ بر خواند در زود دیگر آنکه زود آنحضرت را صلی الله علیه و سلم تا آنکه میوش شد پس ابو بكر استاد در آن
 آیه بر خواند و حاصل حدیث اسما آنست که مشرکان نشسته بودند در مسجد حرام پس با یکدیگر گفتند که آنحضرت صلی الله علیه و سلم کردند
 و ذکر آنچه آنحضرت میفرماید در حق تبارک و تعالی بیان آوردند درین هنگام آنحضرت مسجد درآمد مشرکان بطرف آنحضرت صلی الله علیه
 و سلم برخواستند حال آنکه آنحضرت چون کفار سوال میکردند راست میگفت با ایشان و تقیید را کار فرمائی شد پس گفتند ای انیسگوئی
 در باب الهه ما جان و چنان فرمود آری میگویم پس در آنوقت آنحضرت همه ایشان پس آمد فریاد کننده بسو ابو بكر صدیق و گفت
 در باب صاحب خود را پس برآمد حضرت صدیق تا آنکه داخل شد مسجد حرام و یافت آنحضرت را صلی الله علیه و سلم در آنحال که جمع آمده
 بودند بر او پس و یلکم الخ پس غافل شدند کفار ازان حضرت و متوجه گشتند با ابو بكر صدیق و زدند او را اسما گفت پس باز گشت
 حضرت صدیق باین صفت که دست غیر سانیذ پیچری از کیسوی خود گرفت که می آمد همراه دست او میگفت تبارک یا ذا الجلال
 و الاكرام و از آنجمله آنست که چندین دفعه از می کفار ازان حضرت باز داشت بنوریه و کنایه در قصه هجرت آمده است که هر که آن
 حضرت را می پرسید صدیق میگفت تا در می بندنی بسبیل اخرجه البخاری و در قصه امراه ابی لهب آمده است که بعد نزول سوره
 بقصد این آمد و گفت **اِنَّ سَاحِبَكُ حَبَّابٌ** قال **يَقُوْلُ الشُّعْرَ اَخْرَجَهُ ابُو بَلْعَلٍ وَ اَزَا اَجْمَلَةٌ** آنست که چون قریش بر ایندای آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم جمع شدند و صحیفه نوشتند حضرت صدیق درین مضیق شریک آنحضرت بود لهذا درین واقع الوطال گفته است
 و هم **رَجُلًا مِّنْ بَنِي اِسْرَائِيْلَ** بنیضاً را ضیاء فسر ابو بكر بها و محمد كذا فی صيرة ابن اسحق و از آنجمله آنست که حضرت صدیق اول
 اسم حجابی

Marfat.com

کسی است که مسجد بنا کرد و اعلام اسلام نمود کفار قریش با نذر غاسقند تا آنکه مضطر شد هجرت ابن الدغنه میان گشت میان دو میان
قریش و عهد گرفت برای او تا آنکه غلبه دیگر بر دل او وارد شد و جوار ابن دغنه را در کوفتی آورد و ایک جوارک و از منی بجوار اشد انگاه
با اعلان اسلام و جهر قراره و قرآن مشغول شد ^{از بکلی} اخرجہ البخاری فی شد طویل عن عائشة و اذا جملة آن است که حضرت صدیق بجهت علامه ^{صلی اللہ علیہ وسلم}
در قصه غلبه فارس بر روم فراموش کرد و عن ابن عباس قال کان المسلمون یحبون ان ینظروا روم علی فارس لانهم اهل الکتاب کان المشرکون
یحبون ان ینظروا فارس علی الروم لانهم اهل الاوثان فذکر ذلک المسلمون لانه بکر رضی اللہ عنہ فذکر ذلک ابو بکر للنبی صلی اللہ علیہ وسلم
فقال له النبی صلی اللہ علیہ وسلم اما انهم سیتہتمون فذکر ذلک ابو بکر لہم فقال اجعل بیننا و بینک اجلا فان
ظہر واکان لنا کذا و کذا و ان ظہرنا کان لک کذا و کذا فجعل بینہم اجل خمس سنین فلم یظہر و اذ ذکر ذلک ابو بکر للنبی صلی اللہ علیہ وسلم
فقال لا جعلتہ دون العشرة قال فظہرت الروم بعد ذلک فذکر قولہ آلم غلبت الروم فی اذکی الارض و ہم من
بعث علیہم سبیل یقربون قال فغلبت الروم ثم غلبت بعد اللہ الامر من قبل و من بعد و یومئذ یفرح المؤمنون بنصر اللہ قال سیدنا
و سمعت انہم ظہروا یوم بدر اخرجہ المحاکم و اذا جملة آنست کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم تادیر کہ بود صبح و شام ہر روز بخانه حضرت
صدیق آمد و رفت میفرمود عن عائشة قالت لم اعقل ابوی قط الا و ہما ینیان الدین ولم یمر علینا یوم الا یا تینا فیہ رسول اللہ صلی
اللہ علیہ وسلم طرقت النہار بکرة و عشیة اخرجہ البخاری فی قصہ الهجرة و اذا جملة آنست چون حضرت خدیجہ رضی اللہ عنہا منوفی
شد حضرت صدیق عائشہ را در عقد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم آورد و در آن باب شد کہ بہتر از ان صورت نہ بند در عایت نمود عن
حبیب موعودہ قال لما ماتت خدیجہ خزین علیہا النسب صلی اللہ علیہ وسلم فاما ابو بکر لعائشہ فقال یا رسول اللہ ہذہ من حبیب
بعض خزنک و ان فی ہذہ خلقا من خدیجہ ثم ردا فکان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یخلف الی ابی بکر الحدیث اخرجہ المحاکم
و عن عائشہ قالت قد نسا الدینہ قال فذکر ت القصة الی ان قالت قال ابو بکر یا رسول اللہ یا منک ان تنبی باہک فقال رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم الصدق فاعطاه ابو بکر اشئ عشاء و قیسہ و انشا فبعث بہا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الینا و نبی ابی رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم فی بیتہ ہذا الذی انا فیہ اخرجہ المحاکم و ابو عمر فی الاستیعاب مثله و اذا جملة آنست کہ چون معراج متحقق شد اول
کسے کہ بان تصدیق نمود صدیق اکبر بود عن عائشہ قالت لما اسری النبی صلی اللہ علیہ وسلم الی المسجد الا انہ یحدث الناس
بذلک فارتد ناس ممن کان آمنوا بہ و صدقہ و سخطوا بذلک الی ابی بکر فذکر الحدیث الی ان قالت فقال ابو بکر اتی لا صدقہ
فیما ہوا بعد من ذلک اصدتہ بنجر السمار فی غزوة اوردتہ فلذک ستمی ابو بکر الصدیق اخرجہ المحاکم و فی الاستیعاب نحو من ذلک
و اذا جملة آنست کہ چون آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در موسم حج خود را برا جبار عرب عرض کرد تا کہ امدام یک ازیشان بسعادت نصرت
فاز شود صدیق اکبر در ہر عرضہ رفیق آنحضرت و متولی جواب سوال بودہ است در ریاض نصرت ابن قصاب بزود آنحضرت مر قضی مذکور است
و اذا جملة آنست کہ چون آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ہجرت فرمود بسوی مدینہ حضرت صدیق رفیق آنحضرت بود و این خدمت بنوعی از
دست وی سرانجام یافت کہ خدا تعالی بان تویہ فرمود تا فی اتین اذ ہما فی الغار و آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بدینو جب بستود کہ
محلنے الی دار الهجرة و شای وی در السنہ سلیمین لغشت و این قصہ بطولہا در بخاری مذکور است و اذا جملة آنست کہ چون غزوه بدر
واقع شد و آن اول فتح اسلام بود و فضیلت او بر جمیع مشاہد فائق است حضرت صدیق را در ان مشہد ماثر نمایان حاصل گشت فضیلت

او دبالا شد بچند جنت کیے آنکہ نامے آنحضرت بود در عیش و دیگر آنکہ الہام عظیم از جانب غیب قبول نمود و آنحضرت صلی اللہ علیہ
 وسلم تصویب آن فرمودند عن ابن عباس قال قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم یوم بدر اللہم انی انشدک عبدک وودعک اللہم
 ان شئت لم تعبدنا فخذ ابو بکر بیدہ فقال حسبک فخرج و یقول سیہزم الجمع و یقولون اللہ بر اخرجہ البخاری و معنی ابن کلام
 فقیر آنست کہ ابو بکر صدیق ملہم شد بانکہ دعا با جابت مقرون گشت و اینصورت از جملہ آن دعا نعبا است کہ الہام صحابہ سبقت نمود
 در ان بروحی انکاء و حی بر حسب الہام ایشان فرود آمد بلکہ بحقیقت ہمین الہام و حی است بسوا آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بانوجہ کہ چون
 ایشان ملہم شدند آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم لبر است صادقہ خولیش دریافت کہ این خاطر از جانب مدبر جسموات و ارض است و
 این فراست و حی باطنی است چنانکہ در قصہ اذان رو با عبد اللہ بن زید و قیاس فاروق را تصویب فرمود و در لیلۃ القدر بر رویا
 جمعی از صحابہ اعتماد نمود اے غیر ذلک من الوقایع دیگر آنکہ چون آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم از عیش بر آمدہ متوجہ کارزار شد
 میمنہ لشکر صدیق دادند و میکائیل ہمراہ او بود و مسیرہ لشکر بحضرت مرضی و البرئیل ہمراہ او بود عن علی رضی اللہ عنہ قال بینما انا
 اریح من قلبی بدراذجات ریج شدیدہ کم ارضلہا قط ثم ذہبت ثم جارت ریج شدیدہ کم ارضلہا قط الا اللہ کانت قبلہا
 و کانت الریح الاولی جبرئیل نزل فی الف من الملكة مع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و کانت الریح الثانیۃ میکائیل نزل
 الف من الملكة عن مین رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و کان ابو بکر عن میمنہ و کانت الریح الثالثہ اسرافیل نزل فی الف من
 الملكة عن مسیرہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و انا فی المسیرۃ فلما نزم اللہ تعالیٰ اعداۃ حملنی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم علی
 فرسہ فحرت بی فوقت علی عقبی فدعوت اللہ عزوجل فامسکنی فلما استوت علیہا طنت بیدی ہدہ فی القوم حتی اختصبت ہدایتی
 و با و اشار الی ابطلہ اخرجہ الحاکم دیگر آنکہ چون اسیران بدر آمدند آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم مشا درہ کردند با صحابہ و شورت
 حضرت صدیق را اختیار فرمود و در ابا حضرت عیسیٰ شبیہ داد ہر چند در آخر فضیلت حضرت فاروق غالب تر بر آمد عن عبد اللہ
 بن مسعود قال لما کان یوم بدر قال لہم رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما تقولون فی ہولاء الاساری فقال عبد اللہ بن رواحہ
 انت فی واد کثیر الخطب فاقترم ناراً ثم اقم فیہا فقال العباس رضی اللہ عنہ قطع اللہ رحمک فقال عمر رضی اللہ عنہ فاذہب ہم
 روساؤہم قاتلوک و کذبوک فاقترت اعناقہم فقال ابو بکر رضی اللہ عنہ شیر تک و فوگ ثم دخل رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
 فقال ما تقولون فی ہولاء ان مثل ہولاء کثل اخوہ لہم کانوا من قبلہم قال نوح رب لا تذکر علی الارض من الکافرین دیار اذ قال
 موسیٰ ربنا اطمس علی اموالہم و انشد علی قلوبہم الایۃ و قال ابراہیم فمن تبعنی فانه متی و من عصانی فانک عمووریم و قال
 عیسیٰ ان تعذبہم فانہم عبادک و ان تعفربہم فانک انت الغفران حکیم و انتم قوم بکم عیلتہ فلا یفلتکم الا بفساد
 او بضریر عنق اخرجہ الحاکم و از انجملہ آنست کہ چون غزوہ احد واقع شد نصیب حضرت صدیق در ان مشہد فضائل عظیمہ گشت بچند
 جہت یکی آنکہ حضرت صدیق نہایت سعی در کشف بلائی آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بجا آورد و قال ابن اسحق فلما عرفوا المسلمون رسول
 اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ہفتوا بہ و ہض معہم نحو الشعب معہ ابو بکر الصدیق و عمر بن الخطاب و علی بن ابی طالب و طلحہ بن عبید اللہ
 و الزبیر بن العوام و الحارث بن العیتہ رضوان اللہ علیہم و ربہم من المسلمین عن عائشہ قالت قال ابو بکر الصدیق لما جال
 الناس عن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یوم احد کنت اول من فاق فی بصرتہ بہ من بعد فاذا انا برجل قد اعتنقنی من خلفی

الیوم یوم نبی اے بدست از جاہ «در دوران»

میرید رسول الله صلی الله علیه وسلم فاذا هو ابو عبیدة بن الجراح المحدث اخرج المحاکم و مراد از جولان در اینجا فراموشی است که متفرق
 شدن از آنحضرت صلی الله علیه وسلم بسبب درآمد نوج کفار در فوج آنحضرت صلی الله علیه وسلم دیگر آنکه معلوم شد که کفار
 قریش اگر بعد آنحضرت صلی الله علیه وسلم از کسی حساب می گرفتند از حضرت صدیق میگرفتند لهذا چون ابوسفیان تفحص میکرد و اول
 فوج آنحضرت را همین کسی نام برد زیرا که از همین کسی منبر رسید و من حدیث البراء اشرف ابوسفیان فقال انی القوم محمد فقال
 لا تجیبوه فقال انی القوم ابنی فقال لا تجیبوه قال انی القوم ابن الخطاب فقال ان هؤلاء قتلوا فلولا انوا خیاراً لاجابوا
 فلم یملک عمر لفسه فقال کذبت یا عدو الله انقی الله لک ما یخزیک اخرج البخاری و دیگر آنکه چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم
 بتعاقب کفار بعد آمد متوجه شدند حضرت صدیق از حاضران آن دقعه بود و عن عایشة فی قوله تعالی الذین استجابوا لله ورسوله
 الایة قالت لغزوة یا ابن اخی کان ابواک منهم الزبیر و ابوبکر لما اصاب نبی الله صلی الله علیه وسلم ما اصاب یوم احد فانصرف
 عنه المشرکون خاف ان یرجعوا فقال من یدبیرهم فایتدب منهم سبعون رجلاً کان فیهم ابوبکر و الزبیر اخرج البخاری
 و اذا جملة آلت که در غزوه خندق جانبی از لشکر بدست حضرت صدیق دادند و محافظت آنجا با و مفوض گشت و الا ان مسجد صدیق
 نزدیک خندق موجود و آن مسجد بختیقت موضع نزول حضرت صدیق بود در غزوه خندق و اذا جملة آلت که در غزوه بدر شیب
 عایشه رضی الله عنها شتم شد و منافقان آنچه نمی بایست گفتند و گرفتار آنور حال گشتند و بعضی مسلمین که از برادره صدیق توقع کردند
 متعاقب شدند حضرت صدیق را در آن واقعه فضایل نمایان نصیب بچند جهت یکی آنکه در آن واقعه هوش ربا از ایشان کمال انقیاد و تسلیم
 پیدا بطور آمد عن عایشة فی قصة الاکف فشهد رسول الله صلی الله علیه وسلم ثم قال اما بعد یا عایشة انی لبلغنی عنک کذا و کذا
 فان کنت بزینة فسیبک الله وان کنت اکتبت بذنب فاستغفری الله و توبی الیه فان العبد اذا اصررت ثم تاب تاب الله علیه
 قالت فلما قضی رسول الله صلی الله علیه وسلم مقالة قلبی دمی حتی ما ارجس منه قطرة فقلت لابی اجبت عنی رسول الله صلی
 الله علیه وسلم فقال انی و الله ما ادری ما اقول لرسول الله صلی الله علیه وسلم اخرج البخاری و دیگر آنکه چون برادره صدیق نازل
 شد آنحضرت صلی الله علیه وسلم صدیق اکبر شریک آن برادره گشتند او لیک مبرون ما یقولون زیرا که معاذ الله اگر این تک
 شققی میداشت آن لوث دهن آنحضرت صلی الله علیه وسلم و من صدیق را کدر میکرد که در مثل این امور حساب فرایش و والی امر
 بدین ملامت همسینه میشوند و دیگر آنکه حضرت صدیق بر مسطح بن اثانته انفاقی میکرد و چون از وی شرکتی در آنک ظاهر شد از انفاق
 دست باز داشت درین باب نازل شد و لا یاتل اولوا الفضل منکم و السعة ان یؤثروا و لی القرانی آه عن عایشة قالت قال
 ابوبکر الصدیق و کان یفوق علی مسطح بن اثانته لقرابته منه و فقره و الله لا انفق علی مسطح شیئاً ابداً بعد الذی قال لعایشة ما
 قال فانزل الله عزوجل و لا یاتل اولوا الفضل منکم و السعة الی غفور رحیم قالت قال ابوبکر الصدیق لی و الله انی لا احب ان یغفر الله
 لی فرجم الی مسطح النفقة الی کان یفوق علیه قال و الله لا اترعها منه ابداً اخرج البخاری قال ابن عباس قال الله تعالی
 لابی بکره جعلت فیک یا بکر الفضل و العرفة بالله و صلوة الرحم و جعلت عندک السعة فتعطف علی مسطح فله قرابته و له هجرة
 و له مسکنه و ذکره الواحی فی الوسیط اذا جملة آلت که چون صلح حدیبیه پیش آمد از صدیق اکبر آنتر جمیله ظاهر گشت و فضل او
 بان تأثر و بالا شد کی آنکه صدیق اکبر در مذاکره غزوه بن مسعود کار فرمای جلادت شد و دشنام غلیظ داد و اوقات مسلمین در

است در مجاز
 این از و از فوج
 ای بسطی
 نامند

بر خاله حضرت
 صدیق و از اهل
 بدو از سائین
 بودند

هم از آنکه بود
 لایق آنکه بود

ظاہر گردد و در آخر فائدہ این اخلاط نے بقول واضح گشت کہ عروہ پیش قریش تگن صحابہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در
 نصرت آنحضرت بیان نمود و آن سبب مسلم شد فی قصۃ الحدیبیۃ قال عروہ عند ذلک ای محمد ارباب ان اسنا صلت امر قوی
 بل سمعت بأحد من العرب إجناح أضله قبلک دان تگن الأفرسے فانی والیہ لاری وجوماً وانی لاری انشوا ما من الناس
 خلقاً ان یفروا ویدعوک فقال لہ ابو بکر انصص بظلالا^ط اتخن نعرعنه وندعه فقال ممن ذاقوا ابو بکر فقال اما الذ
 نفسے بیدہ لولا بک کانت لک عندی ولم أجزک پہالا جنتک دیگر چون حضرت فاروق رابعی غیرت بحرکت آمد حضرت صدیق
 در جواب سوال او قدم بر قدم آنحضرت رفت ازینجا دانستہ شد کہ حضرت صدیق را با پنجا مبرج نسبت بود و علوم پیغامبر در
 نفس و رضی اللہ عنہ چگونه منطبع می شد قال عمر بن الخطاب فاقبت نبی اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فقلت است نبی اللہ حقاً
 قال بلے قلت اسنا علی الحق وعدونا علی الباطل قال بلے قلت فلم نعطی الدینتہ فی دیننا اذا قال انی رسول اللہ است
 اعصیہ و ہونا مرے قلت اولیس کنت تحتہنا اتا سنا تی البیت فظوفت بہ قال بلے انا خبرناک اتا تاتہ العام قلت
 لا قال فانک آتیه و مطوفت بہ قال فایتب ابا بکر نقلت یا ابا بکر ایس لہذا نبی اللہ حقاً قال بلے قلت اسنا علی الحق وعدونا
 علی الباطل قال بلے قلت فلم نعطی الدینتہ فی دیننا اذا قال یا ایہا الرجل انہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ولیس یتخص
 ربہ و ہونا صرہ فاستمسک بفرزہ^ب فواللہ انہ علی الحق قلت ایس کان یحدثنا اتا سنا تی البیت فظوفت بہ قال بلے
 انا خبرک انک تاتہ العام قلت لا قال فانک آتیه و مطوفت بہ قال عمر فعملت لذلک اعمالاً اخرجہ البخاری دیگر آنکہ درختیار
 صلح و جنگ سخنها میرفت و مشور با بیان می آمد آخر با تفریر امر بشورنو حضرت صدیق واقع شد فی قصۃ الحدیبیۃ ان
 سلم اللہ علیہ وسلم بعث عدنا لہ من خزاعہ و سار النبی صلی اللہ علیہ وسلم حتی کان بغدیر الا شطاط اتا ہ عینہ قال
 ان فریثاً جموا جموعاً و قد جموا لک الا حاکمیش و ہم مقابلوک و صاؤوک عن البیت و ما لعلوک فقال اشریروا ایہا الناس
 علی اترون ارنیل الی عیالہم و ذرارہمی ہولاء الذین یریدون ان یصدونا عن البیت فان یا تونا کان اللہ قد قطع
 عیناً من المشرکین و الا ترکنا ہم محرومین قال ابو بکر یا رسول اللہ خرجت عایداً لہذا البیت لا ترید قتل احد ولا حرب احد
 فتوجہ لہ فمن صدنا عنہ فالتناہ قال امضوا علی اسم اللہ اخرجہ البخاری انہ انجملہ آنت کہ چون غزوہ خیبر واقع شد
 حضرت صدیق حاضران دفعہ بود و بمقتضای سیر آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در خلفاء کہ بمنزلہ منتظر الامارت معاہد
 میکردند حضرت صدیق امیر شکر شد ہر چند در آخر وقوہ فضیلت علی مرتضیٰ غالب تر آمد عن سلمتہ بن الاکوم قال بعث رسول
 اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ابا بکر الی بعض حصون خیبر فقاتل و جہد ولم یکن فتح اخرجہ الحاکم انہ انجملہ آنت کہ بر سر بنی فزارة
 حضرت صدیق را امیر ساخت عن سلمتہ بن الاکوع قال امر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ابا بکر رضی اللہ عنہ ففرزانا سنا من
 بنی فزارة فلما دوننا من الامار امرنا ابو بکر رضی اللہ عنہ ففرزنا فلما صلینا الصبح امرنا ابو بکر رضی اللہ عنہ فقتلنا الغارۃ
 قال فوردنا الامار فقتلنا بہ من قتلنا فانصرف عنق من الناس و فیہم الذراری و النساء قد کادوا یشقون الی الجبل
 فطر حنا سہا بینہم و بین الجبل ظلماء و السہم و قفوا فجت بہم اسنوقم الی ابی بکر رضی اللہ عنہ و فیہم امرأۃ من بنی فزارة
 علیہا شمع من الادم معها ابنۃ لہا من احسن العرب قال ففعلنی ابو بکر رضی اللہ عنہ ابنہا قال فقدمت الدینتہ فلقیننی

است از این دو
 است از این دو
 است از این دو

اسی حال خبر
 بفرمودہ ہون

جای زبرد
 بفرمودہ ہون

را عطا فرمود

پرستین لہند

رسول الله صلى الله عليه وسلم فقلت والله يا رسول الله ما كشفت لها ثوباً وهي لكت يا رسول الله فبعث بها رسول الله صلى الله عليه وسلم الى مكة ففعلت بها آسارى من المسلمين كما فوانى ابي موسى المشركين اخرج الحاكم اذا جملة آنتست که چون آنحضرت صلى الله عليه وسلم بر بلوک آفاق نامها نوشتند و جمعی را برای تبلیغ آن نامها فرستادند سالی سوال کرد که حضرت صدیق و فاروق چرا فرستاده نمیشود آنحضرت صلی الله علیه وسلم تعظیم تبه این دو بزرگ نسبت اتحاد ایشان با خود بیان فرمود و این معنی فضیلت ایشان را در بلا ساخت عن حفص بن الیمان رضي الله عنهما قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لقد بعثت ان الالفاق رجالا ليعلمون الناس السنن والفرائض كما بعث عيسى بن مريم الحواريين قبل له فان كنت عن ابنه بكر وعمر قال انه لا يغني عنها انهما من الدين كالسمع والبصر رواه الحاكم اذا جملة آنتست که حضرت صدیق در مصالح مسلمین شبانگاه با آنحضرت مشاورت میکردند و آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر حسب مشورشان عمل میفرمود قال ابن عباس قوله تعالى وشاورهم في الامر يعني ابا بكر وعمر وعن عمر بن الخطاب رضي الله عنه قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يسير عند ابنه بكر الليلة في الامر من امور المسلمين وانا معه رواه احمد وعنه عبد الرحمن بن عثمان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا يبي بكر وعمر لولا اجتماعنا في مشورة ما خالفنا اخرجنا احمد اذا جملة آنتست که چون از واج طاهرات غیرت کردند و سوره تحریم نازل شد حضرت صدیق و فاروق مشارالیه بکلمه و صالح المؤمنین گشتند عن ابی امامة قال في قوله تعالى فان الله هو وليهم و جبرئيل و صالح المؤمنين ابو بكر وعمر اخرج الحاكم وشاهد في حديث نمان بن بشير استاذن ابو بكر على النبي صلى الله عليه وسلم وسمع صوت عالياً فلما دخل تنادوا لها ليظن بها و قال لا اراك ترفعين صوتك على رسول الله صلى الله عليه وسلم اخرج ابو داود و اذا جملة آنتست که حضرت صدیق غایت سعی در کتمان اسرار آنحضرت صلی الله علیه وسلم میفرمود و در قصه عرض خصمه بر عثمان و حضرت صدیق ابریزد کورست قال ابو بكر لم يسمعني ان ارجع اليك الا اني كنت علت ان رسول الله صلى الله عليه وسلم ذكر ما ولم اكن لا اتيه من رسول الله صلى الله عليه وسلم رواه البخاري و اذا جملة آنتست که حضرت صدیق در هر خیر سبقت میکرد در قصه بشارت عبدالله بن مسعود حضرت فاروق گفته است ان فعلت انك لسابق بالخير وفي قصص كثير تخم من ذلك تا آنکه سابق الی الخیر لقب او شد در میان صحابه و اذا جملة آنتست که چون روز جمعه کاروان شام در رسید مردمان از مسجد متفرق شده در پله کاروان رفتند حضرت صدیق از ثباتان آن جمع بود عن جابر قال بينما النبي صلى الله عليه وسلم يخطب يوم الجمعة قائماً اذ قدمت غير الدينة فابتدنا اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى لم يبق منهم الا اثنا عشر رجلاً فيهم ابو بكر وعمر اخرج الترمذي و اذا جملة آنتست که چون غزوه فتح مپاشد حضرت صدیق را در آن وقعه فضائل نمایان حاصل گردید بچند وجه یکی آنکه پیش از وقعه ابوسفیان پیش صدیق ابر آمد و طلب عاده صلح نمود و این نبود مگر از جهت و جا بهت عظمی که حضرت صدیق را در میان مسلمین حاصل بود و از وی حساب میگرفتند قال محمد بن اسحق ثم خرج ابوسفیان حتى أتى رسول الله صلى الله عليه وسلم فكله فلم يرده عليه شيئاً ثم ذهب الى ابي بكر رضي الله عنه فكله ان يحكم رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال ما انا بفاعل ثم اتى عمر بن الخطاب رضي الله عنه فكله فقال انا اشفع لكم عند رسول الله صلى الله عليه وسلم فوالله لو لم أجدا لا لدر لجا بهتكم به و بگر آنکه چون بکلمه داخل شدند آنحضرت صلی الله علیه وسلم بجانب حضرت

ای عطا
لشکر کتب
عن اساری
بکلمه
ابو جبر

ع
از اینجای
از آنکه در
از حضرت
نقل کرده
باید که

صدیق متوجہ شدہ فرمودند کہ قال حسان بن علی بن عمر رضی اللہ عنہما قال لما دخل رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم عام الفتح را
النساء یطعن وجہ الخبل بالبحر فبسم الی ابی بکر رضی اللہ عنہ وقال یا بکر کیف قال حسان بن ثابت فان شہد ابو بکر رضی اللہ
عندہ عنہ یبیتنی ان لم ترؤا ما یشیر النقع من کنتی کدارہ یناز عن الاسیرۃ مشیر عات ینظرون بالنظر النساء ۱۰ فقال رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم ادخلوا من حیث قال حسان اخرجہ الحاکم ودیکر انکہ پد صدیق اکبر از روز شرف اسلام تشریف یافت
وفضیلت انکہ چہار پشت آنحضرت را دیدہ باشد و مسلمان شدہ غیر صدیق را این شہادت قال محمد بن اسحق فلما دخل رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم مکہ دخل المسجد فابو بکر رضی اللہ عنہ بایہ یعودہ فلما رآہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال ہا ترکک الشیخ فی بیتہ
حتى اكون انا ایتہ فیہ قال ابو بکر رضی اللہ عنہ یا رسول اللہ ہوا حق بمشی الیک من ان تمشی انت الیہ فاجلہ من ید یدہ ثم مسح
صدرہ ثم قال اسلم فاسلم الحدیث وقال علی بن ابی طالب ہذہ الایۃ فی ابی بکر یعنی قولہ تعالیٰ حتی اذا بلغ أشدہ وبلغ
اربعین سنۃ اسلم ابواہ جمیعاً ولم یجتمع لاصدق من الصحابۃ المهاجرین ابواہ غیرہ اوصیاء اللہ بہا ولزم ذلک من بعدہ اخرجہ ابوی
وعن موسی بن العقبۃ لم ینزلک اربعۃ العنبی صلی اللہ علیہ وسلم الا ہولاء ابو جحافہ و ابو بکر وابنہ عبد الرحمان و ابو عتیق بن
عبد الرحمن بن ابی بکر اخرجہ الواحدی و اذا جملة آنت کہ در قصہ حنین و قضیہ ابی فنادی مشورت ابو شرف تصویب رسید عن ابی
نادیہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من اقام بیتہ علی قتیل قتلہ فله سلبہ فہمت بالقیس بیتی علی قتیل فلم ار
احد ایشہدی فجلست ثم بدالی فذکرت امرہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فقال رجل من جباہ سلاح ہذا القیل الذی
یذکرہ عندی فارضیہ منی فقال ابو بکر کلا لا تعطیہ اصمغ من قریش و ترغ اسد من اسد اللہ یقاتل عن اللہ و رسولہ قال
فقام رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فاذا ہ اسے فاشتریت منہ خرأفا فکان اول مال تأملتہ اخرجہ البخاری و اذا جملة آ
کہ در غزوہ طائف فضایل جلیلہ نصیب حضرت صدیق آمد بجات متعددہ کیے آنکہ پسر حضرت صدیق بزخم تیر مجروح شد و
آخرا حال ہمان جرات شہادۃ یافت فی الاستیعاب عبد اللہ بن ابی بکر شہید الطائف مع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرموی
بسم قد بل جرحہ فانتقص علیہ فمات سنہ فی خلافتہ ایتہ دیگر آنکہ بازگشتن از محاصرہ حصن طائف بغیر فتح باشارہ دی و تعمیر
دی بود رضی اللہ عنہ قال محمد بن اسحق وقد بلغنی ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال لابی بکر الصدیق رضی اللہ عنہ و ہو صحابہ
ثقیفا یا بکر انے رایت انی اہدیت الی قعبۃ مملوۃ زبداً فقرا دیک فہراق ما فیہا فقال ابو بکر ما اظن ان تدرك منهم
یوکک ہذا ما ترید فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وانا لا ازی ذلک و اذا جملة آنت کہ چون غزوہ تبوک واقع شد حضرت
صدیق در ان مشہد فضایل بسیار نمایان گشت کی آنکہ در اتفاق گوی سعادت از ہمہ در بود عن اسلم قال سمعت عمر بن الخطاب
بقول امرنا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان تصدق ووافق ذلک عندی ما لا فعلت الیوم اسین ابابکر ان سبقتہ یوما
فقال نجبت بنصف ما بی فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما ابقیت لاپک قلت مثله وانی ابو بکر کل ما عندہ فقال ابابکر
ما ابقیت لاپک فقال ابقیت لہم اللہ ورسولہ قلت لا اسبقتہ الی شئی ابد اخرجہ الترمذی دیگر آنکہ عرضہ ابن شکر تصدق
اکبر حوالہ شد و امامت لشکر بوسی رضی اللہ عنہ تسلیم یافت دیگر آنکہ در انشا راہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم با چند کس تعویس
فرمود و از لشکر دور افتاد و در آن حالت بزبان مبارک آنحضرت گذشت کہ اگر لشکر فرمانبرداری صدیق و فاروق کنند راہ یا

کذا بالفتح والثوب
علیہ وسلم فیما یجلی
و بالضم والنصر
سلف بجانب باب
عمر

الاصح فی الخبر
ابن بکر یصلو
غیر منقولہ دان
جانور است فی سیر
یظن فی خبر
بموردہ من ہذا
کردہ انہ الی غیر
بہر کسی فصحت مثل
جانور ضعیف است
در کی سکار کردن
نیم بالوفادہ
ضامیم بلونہ
میں ہذا
انسان کی
سن ہذا
نہ حکایت

نہ حکایت

شوند اخراج مسلم و قصه آن طوے دارد و از آنجمله آنست که در سال نهم آنحضرت صلی الله علیه و سلم حضرت صدیق را امیر حج و مؤذن
 و او اول کسی است که در اسلام امیر الحج شد و اینجا غلطی عظیم افتاد است جمعی میدانند که فرستادن حضرت مرتضی رضی الله عنه
 عزلی ابو بکر صدیق بود تحقیق آنست که امیر حج ابو بکر صدیق بود و ابلاغ برادره تحویل علی مرتضی عن محمد بن علی انه لما انزلت
 برادره علی رسول الله صلی الله علیه و سلم و قد کان بعثت ابابکر الصدیق رضی الله عنه لیتقیم للناس الحج قبل له یا رسول الله
 لو بعثت بها لے ابی بکر فقال یؤدنی عنی رجل من اهل بیتی ثم دعا علی بن ابی طالب رضی الله عنه فقال اخرج بهذه القصة
 من صدیر برادره و اذن فی الناس یوم النحر اذا اجتمعوا بمسئ ان لا یدخل الجنة کافر ولا یحج بعد العام مشرک و لا یطوف بالبیت
 عریان و من کان له عند رسول الله صلی الله علیه و سلم عهد فهو له الی مدته فخرج علی بن ابی طالب رضی الله عنه علی ناقته رسول الله
 صلی الله علیه و سلم حتی ادرک ابابکر رضی الله عنه فلما راه ابو بکر قال امیرا و امورا قال بل نامورثم مضیا فاقام ابو بکر
 رضی الله عنه للناس الحج و العرب اذ ذاک فی تلك الساعة علی منازلهم من الحج التي كانوا علیها فی الجاهلیة حتی اذا کان یوم النحر
 قام علی بن ابیطالب رضی الله عنه فاذن فی الناس بالذی امره به رسول الله صلی الله علیه و سلم فقال ایها الناس ان لا یدخل
 الجنة کافر ولا یحج بعد العام مشرک و لا یطوف بالبیت عریان و من کان له عند رسول الله صلی الله علیه و سلم عهد الی مدته فهو
 له مدته فلم یحج بعد ذلك العام مشرک و لم یطوف بالبیت عریان ثم قد یأخذه رسول الله صلی الله علیه و سلم و کان یدامن
 برادره فیمین کان من اهل الشرك و من اهل العهد العاقیم و اهل الهدی الی اجل السنی رداه ابن اسحق و عن ابن عباس ان
 رسول الله صلی الله علیه و سلم بعث ابابکر رضی الله عنه و امره ان ینادی بیولاء الکلمات فاتبته علیا فبینما ابوبکر بعض الطريق
 اذ سمیع رفاة ناقته رسول الله صلی الله علیه و سلم فخرج ابو بکر فرغا فظن انه رسول الله صلی الله علیه و سلم فاذا علی قد فرغ
 الیه کتاب رسول الله صلی الله علیه و سلم قد امره علی الموسم و امر علیا ان ینادی بیولاء الکلمات فقام علی فی ایام التشریق
 فنادی ان الله یرئی من التشریکین و یرئو له قسما فی الارض اربعة اشهر لا یحج بعد العام مشرک و لا یطوف بالبیت
 عریان و لا یدخل الجنة الا مومن فکان ینادی علی بها فاذا اصحبل قام ابو بکر فنادی اخرج به الحاکم و قطع ابن شیبہ
 بدانوجه میشود که خطیب حج را شخص باید نمود که خواند نسائی بعضی خطب حضرت صدیق را در موسم حج ذکر کرده است از آنجمله
 آنست که در حجة الوداع همراه آن حضرت صلی الله علیه و سلم بود و اتعالی آنحضرت را بر زانبله خود بار نمود عن اسماء
 بنت ابی بکر قالت خرجنا مع رسول الله صلی الله علیه و سلم حجا و ان زانلة رسول الله صلی الله علیه و سلم و زانلة
 انے بکر و اعدت فنزلنا العزیج و کانت زانلة فی غلام ابی بکر قالت فجلس رسول الله صلی الله علیه و سلم و جلست علی
 الے جنبه و جلس ابو بکر الے جنب رسول الله صلی الله علیه و سلم من الشق الآخر و جلست الی جنب ابی غنم غلامه و زانلة
 متی یا تینا فاللع الغلام بشی الحدیث اخرج به الحاکم و غیره و از آنجمله آنست که چون آنحضرت صلی الله علیه و سلم بعض
 شدند در باب صدیق اکبر عنایتها سیکه زیاده بران متصور نباشد لعل آردند و با مامت نماز شریف دادند تا آنکه حاضر
 یقین فهمیدند که وی خلیفه آنحضرت صلی الله علیه و سلم بعد آنحضرت صلی الله علیه و سلم قال ابو عمر فی الاستیجاب
 استخلفه رسول الله صلی الله علیه و سلم علی امة بعده بما اظهره من الدلائل البیة علی محبته فی ذلك و بالتعریف

۱۷
 صحیح ابن شیبہ
 آواز قال
 صوت ایس
 ۱۷
 زانلة یعنی
 و تشبیه بمیم
 سواد و یان

بعض آن مکروه بود که وقت حیات حضرت صدیق باخر رسید در آنحال حضرت صدیقه فرمود که اگر آن زمین را قبض کردی
 از آن تو شد و الا فاما هو مال ولرثه و انما هو احواک و اخاک صدیقه گفت نه و اسما فمن الأرض قال ارضی ذات بطن بنت
 خارجة انشی بعد ازان ام کلثوم متولد شد اخرج مالک فی الموطا ان اشبه صدیق اکبر در قوت علمیه با نبی پس از شواهد است
 حدیث ابو هریره قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اصبح منکم الیوم صائماً قال ابوبکر انا قال فمن تبع منکم الیوم جنازة قال ابوبکر انا
 قال فمن اطعم الیوم مسکیناً قال ابوبکر انا قال فمن عاد منکم الیوم مرغباً قال ابوبکر انا قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما
 اجتمعن فی امر الا دخل الجنة اخرجہ الشیخان و ایضاً حدیث ابو هریره ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من انفق
 زوجه فی سبیل الله توذی من ابواب الجنة یا عبد الله هذا خیر فمن کان من اهل الصلوة دعی من باب الصلوة ومن
 کان من اهل الجهاد دعی من باب الجهاد ومن کان من اهل الصیام دعی من باب الریان ومن کان من اهل الصدقة دعی
 من باب الصدقة فقال ابوبکر بانے انت و امی یا رسول الله ما علی من دعی من تلك الابواب من ضرورة فهل يدعی احد من
 تلك الابواب کلها قال نعم وارجو ان تكون منهم اخرجہ الشیخان و الترمذی و یجاب بمقتضا بشریت در حضور اشیان حضرت
 صدیق را اهل خانه خود ملاک واقع شد و قسم خورد که این طعام را نخورد و اهلخانه و اشیان همه متوحش شدند و قسم خوردند که ما
 نخواهیم خورد تا وقتیکه تو نخوری درین هنگام عنایت الهی در رسید و داعیه نقض قسم در دلش پدید آمد و شناخت که این داعیه
 از که ام منبع جوشیده دست در طعام کرد و دست لقمه تناول نمود و خدا عزوجل زیادت برکت در طعام تنبیه فرمود و بر آنکه
 شکستن این قسم مرضی الهی بود و در زینش این داعیه از منبع فیض و از عجائب صنع حق است بادستان خود اخرج القصة
 بطولها البخاری فی الاستیعاب ان ثابت بن قیس بن شماس استشهد فرآه بعض الصحابة فی النوم فادعی بان لو خذ درعهم
 ممن کانت عنده و تبع الی آخر القصة و فی آخرها اذا قدمت المدينة علی خلیفة رسول الله صلی الله علیه وسلم نقل له ان
 علی من الدین کذا و کذا و فلان من ریفی عقیق و فلان فاجاز ابوبکر وصیته و لا لعلم احد الا اجرت و صیته بعد موته غیر ثابت
 بن قیس اما القصة حضرت صدیق بصفت صفای قلب که آزاد در عرف زمان با طریقت گویند در کشف المحجوب مذکور است
 که شیخ جنید بغدادی گفته است اشرف کلینة فی التوحید قول ابی بکر الصدیق سبحان من لم يجعل لخلق سبیلاً الا بالبحر
 عن معرفته و صاحب کشف المحجوب مدح صدیق اکبر کلمه و اردان الصفا صفة الصدیق ان اردت صوفیاً علی التحقيق
 از آنچه صفارا صلی است و فرعی سلسل القطاع دل است از اغیار و فرعش خلود است از دنیا و غدار و این هر دو صفت
 صدیق اکبر است پس امام اهل انظر لقیه اوست انهی کلامه بعد ازان بر صفت اول شایده می ذکر کرد و آن خطبه او الا
 من کان یعبد محمد آ فان محمد اقامت الی آخر ما و بر صفت دیگر شایده می دان قصه ما خلفت لعیالک قال الله و رسوله در
 احیا آورده قال الصدیق من ذاق خالص محبة الله کشف الله عن قلبه لیس له من طلب الدنیا و اوحش عن جمیع البشر و این غایت
 تحقیق است در لوازم محبت خالصه و از توکل دمی رضی الله عنه آنست که یاران بر عبادت و آمدند و گفتند یا خلیفة رسول
 الا ندعوک طلباً بنظر الیک قال فقد نظر الی نالوا فماذا قال لک قال قال انی فعال لما امر به اخرجہ ابن ابی شیبة و از توکل
 اوست آنچه گذشت که جمیع مال خود را فی سبیل الله انفاق کرد و گفت انبیت لعیالی الله و رسوله و از ذرع دمی رضی

عنه أنت که از دست غلام خود شیر خورده بود چون نفس نمود از وجهش شبهه ظاهر گشت انگشت در دمان انداخت و آنهمه را
 قے کرد کذا فی الاحیاء و غیره و از احتیاط وی در بیت المال آنکه چیزی که پیش او باقیمانده بود از عطا او رد کرد و به بیت المال
 روی ذلک عن عائشه و حسن بن علی و غیرهما بالفاظ متغایرة و از احتیاط او در عبادت عن انس بن قنادة ان النبی صلی الله
 علیه وسلم قال لانی بکر متی تویر قال اودر من اول اللیل و قال لعمرته تویر قال اخر اللیل فقال لانی بکر اخذت بالحق
 و قال لعمر اخذت بالقوة اخرجہ ابو داود و مالک و هذا لفظ ابی داود و از دعاء حضرت صدیق اللیم ابی الحسین حقاً و از قنی انتباه و ابی الباطل
 باطلا و از قنی اجتناباً و لا تجعل مثمتها علی فأتیح الهومی کذا فی الاحیاء و از کف اللسان وی کان ابو بکر یفصح حصاة فی نفسه
 لیسع بها نفسه من الکلام کذا فی الاحیاء و دخل عمر علی ابی بکر و هو یحسب لسانه فقال له من غفر الله لک فقال ابو بکر هذا
 اودر فی الموارید اخرجہ مالک و الاحیاء ایجا قصة عجیبه ذکر کرده است روئی ابو بکر الصدیق فی النعم فقیل له انک کنت
 تقول فی لسانک هذا الذی اورد فی الموارید فما فعل الله بک فقال قلت لا اله الا الله فاورد فی الجنة و از تو اضم
 رضی الله عنه أنت که چون زید بن اسے سفیان را امیر چهار یک شام ساخت پیاده بشایعت او بر آمد زید بن اسے سفیان
 گفت اما ان ترکب و اما ان انزل فقال ابو بکر انت بنازل و اما ان اریک حسب خطای بده فی سبیل الله اخرجہ مالک
 و از شفقت او بر خلق الله و شغلی از حظوظ نفس خود قال ابو بکر لو اخذت شاربا احدث ان لیثرة الله لو اخذت سارقا
 احدث ان لیثرة الله کذا فی الاحیاء و از رضای او آنکه روزی پیش آنحضرت آمد و با آنحضرت جبرئیل شسته بود فقال جبرئیل
 یا محمد ما آری ابابکر علیه علیه السلام قد ظلمها فی صدره فقال یا جبرئیل الفتن بالله علی قبل الفتح قال فان الله تعالی یقرار
 علیه السلام ویقول مثل له اراض انت عتی فی فکرک هذا ما سخط فقال ابو بکر اخط طے رنے انا عن ربی راض انا عن رنے
 راض انا عن رنے راض اخرجہ الواحدی و البغوی بسند غریب جدا و از لفظی اراده او و الله ما کنت حریصاً علی الامارة
 قط و لا طلبتها من السیرة و لا علانیة اخرجہ جماعة و از زهد وی رضی الله عنه عن رافع بن رافع قال راقت ابابکر و کان
 له کما و فیکفی یخجله علیه اذ اریک و لیس انا و هو اذ انزلنا و هو الکسار الذی عیثرت به موازن فقالوا اذ الخلال یتایم
 بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم اخرجہ ابن شیبته و قال ابو بکر عند موته خذوا هذا الثوب لثوب علیه اصابه بسحق او عطف
 فاعسلوه ثم کفونے مع ثوبین آخرین قالت عائشه ما نه ان قال ابو بکر الحی اخرج الی الجدید من المیت و انما هذا الیهلته اخرج
 مالک و از خوف وی رضی الله عنه عن الضحاک قال راى ابو بکر طیراً اذ اقعاً علی شجرة فقال طوبی لک یا طیر و السیرانی لودودک
 انی مثلك تقع علی الشجر و تأکل من الثمر ثم تطیر و لیس علیک حساب و لا عذاب و الله لو ردت انی کنت شجرة الی جانب الطریق
 فتر علی جبل فاخذنی فادخلنی فاه و لا کنتی ثم از دردی نمی اخرجت بعراً و لم اکن بشراً اخرجہ ابن ابی شیبته و از عبرت وی رضی
 الله عنه عن میمون قال آتی ابو بکر و اذ الجناحین فقال ما صید من صیید و لا غنم من شجر الا بما فیعت من التسیم اخرجہ ابن
 ابی شیبته و از تبری او رضی الله عنه از عجب چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود من جرت ثوبه فخله لم یظفر الله الیه
 یوم القیامة فقال ابو بکر ان احد شقی ثوبی یسترخی الا ان اقع به ذلک منه فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم
 انک لست تصنع ذلک خیار اخرجہ البخاری و فی لفظ ابی داود ان الله نزع الخیار منک و از بکار او رضی الله عنه

از تخمیل کنی انظر
 عاصم الزنفل فار
 و غیره در ضمن
 همین بود الخلال
 حضرت صدیق را
 لقب شد که میمال
 راه خدا داد و کلیم را
 بر خود به خلال بست

کبر اول و کون
 کل شیء من کبریا
 بل ان تک کنت
 الیه بالکسر
 بن بیت و لغ
 میم هم اوی

قول عائشہ وکان ابو بکر رجلاً بکاءً اذا قرأ القرآن لابلک عینہ اخرجہ البخاری فی قصۃ طویلۃ وقال ابراهیم النخعی
 کان ابو بکر یسئ الاواء زانہ ورحمۃ وازلفح اذ خلق اللہ رکب فی الکتاب الاول مثل ابی بکر مثل القطر ایما وقع لفع
 کلاما مذکور نے الصواعق وازترک سوال اذ عن ابن ابی ملیکہ قال کان ربما سقط الخظام من ید ابی بکر الصدیق قال فیض
 بزراع ناقۃ فیینتجها فیاضہ قال فقالوا له اقلنا مرتنا شاد لک قال ان حبیبی صلی اللہ علیہ وسلم امرت ان لا اسأل
 الناس شیاً رواہ احمد وازصدق میت اذ عن ابی قتادۃ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال لابی بکر مررت بک انت تقرأ
 وانت تخفض من صوتک فقال انی سمعت من نابی الحدیث اخرجہ الترمذی ایست انجہ احوال حضرت صدیق اکبر رضی
 اللہ عنہ حافظہ بندہ ضعیف ودر حالت راسنہ کفایت نمود و القلیل نمود جم الکثیر و الفرقۃ شنی عن البحر الکبیر اما تحمل دے
 رضی اللہ عنہ اعبار نشر قرآن عظیم را پس بچند وجہ واقع شد کیے آنکہ در وقت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم از جملہ کتابان
 وحی بود فی الاستیعاب و میں کتب الوحی ابو بکر و عمر و عثمان و علی دیگر آنکہ جمع کردہ بود قرآن را یعنی حفظ کردہ بود تمام
 از امام نووی در تہذیب بان تصریح کردہ و بمعنی را شاید بیست نومی دان آنست کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم امر کرد با ما
 صدیق حال آنکہ در شریعت مقرر شد لیقولکم اقرأکم و فی لفظ اکثر کم قرآنا و شاید ہی دیگر آنکہ در واقع ہوش ربا جانگاہ انتقال
 سرور عالم علیہ الصلوٰۃ والسلام اکثر صحابہ در محفوظات خود ذہول و زبیدہ بودند و اما محمد و ابی بکر و امیرت ثلاث فرمود و مردم با جمع آرد
 تمغنی آن کردند و این دلالت دار و بر قوت حافظہ او و کذا علیہ بالانساب و تواریخ العرب و ردایۃ الحدیث دفن الانبیاء فی ذلک
 الوقت الفظیح و شاہی دیگرست کہ حضرت صدیق سورتہا طویلہ در نماز میخواند مثل سورۃ بقرہ و این صریح دلالت میکند بر
 حفظ جمیع کتاب و اگر فرض کنیم کہ وی رضی اللہ عنہ تمام قرآن یادداشتہ باشد در صحت اجتهاد اذ قدح نمیکند زیرا کہ حفظ
 قرآن عن ظہر القلب شرط اجتهاد نیست سوم آنکہ اول کسیکہ سعی کرد در جمع قرآن من اللوین صدیق اکبر بود کہ بالتعمین فاروق
 اعظم اہتمام این امر عظیم فرمود و ثمرہ سعی او ظاہر شد کہ بسبب آن قرآن در مشرق و مغرب شایع گشت چہارم آنکہ در بعض مواضع
 مشککہ حل اشکال فرمود و این وجہ در خطب حضرت صدیق مبین خواهد شد اما تحمل وی رضی اللہ عنہ نشر علم حدیث را بچندین وجہ
 بود ہیکے آنکہ استہوار علم کردہ از منبع اعلم قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم علمنی د عا و اذ عوبہ فی صلواتی قال مثل
 اللہم انی ظلمت نفسی ظلماً کثیراً و لا یغفر الذنوب الا انت فاغفر لی مغفرۃ من عندک و ارحمنی انک انت الغفور الرحیم اخرجہ
 احمد و ابویعلی و غیرہما و عن اسی ہریرۃ قال قال ابو بکر یا رسول اللہ فرنی بشیء اقولہ اذا اصبحت و اذا امسیت قال
 قل اللہم عالم العیب و الشہادۃ فاطر السموات و الارض رب کل شیء و لیکہ اشہد ان لا الہ الا انت ا عوذ بک من شر
 نفسی و من شر الشیطان و شرکۃ قال قلہ اذا اصبحت و اذا امسیت و اذا اخذت مضجک اخرجہ الترمذی و عن ابی بکر
 الصدیق قال کنت عند رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فانزلت ہذہ الایۃ من یعمل سوءاً یجزيہ و لا یجد لہ من دون
 اللہ ولیاً و لا نصیراً ہ فقال النبی صلی اللہ علیہ وسلم یا بکر الا قریک آیتہ انزلت علی قلت بلی یا رسول اللہ فاقرا
 مسلما علم الا انی وجدت انی فی ظہری حتی تطأت لہا فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اما انت یا ابابکر و اما
 المؤمنون فیجزون بذلک فی الدنیا حتی تلقوا اللہ و لیست لکم ذنوب و اما الآخرون فیجمع ذلک لہم حتی یجزوا یوم القیمۃ

أخرجه أبو يعلى عن خديجة عن ابنه بكراً ما حضر ذلك خديجة من النبي صلى الله عليه وسلم وأما أخرجه أبو بكر بن النبي صلى
 الله عليه وسلم قال الشرك فيكم أخفى من ربيبة النمل قال قلت يا رسول الله وهل الشرك إلا ما عبيد من دون الله قال
 شكك أمك يا صديق الشرك فيكم أخفى من ربيبة النمل إلا أخبرك بقول يذمت صغيرة وكبيرة قال قلت بلى يا رسول الله
 قال تقول كل يوم ثلاث مرات اللهم انى اعوذ بك من أن أشرك بك وأنا أعلم واستغفر لك لا إلا علم والشرك ان تقول عطا
 الله وفلان والبتة ان يقول الانسان لولا فلان لقتلته فلان أخرجه أبو يعلى بسند غريب ورواه أنكره نزيديك بسند وجاه
 حديث از مرويات او در دست محدثين بافيانده است و انمعنى نسبت صحبت و انه حضرت صديق و كثر حضور او در مشايخ
 قليل است به بسيار ليكن دوسه سبب زكثرت روايت بازداشت سببى كه راجع بحال حضرت صديق است و آن آنست كه وى
 رضى الله عنه بعد آنحضرت صلى الله عليه وسلم دو سال و چند ماه در قيد حيات بود و مشغول ماند بقفال مرتدين و المعاني زكوة
 باز تجنيز جوش بر اجهاد فارس در روم اگر اين را شادى صريح ميخواهى تامل كن در حال جمعي از فضلا و صحابه كه آنحضرت
 صلى الله عليه وسلم تنويه شان ايشان با علميت فرموده چون مدت دراز باقى نماندند از ايشان روايت حث چندانى
 در دست محدثين نماند مثل معاوين جبل ديگر سببى حاصل در سامعان حديث از وى و آن آنست كه حاضران مجلس حضرت
 صديق غالباً صحابه بودند و محتاج نشدند در بسيار از احاديث توسط وى بلكه اكثر آن احاديث از زبان آنحضرت
 صلى الله عليه وسلم شنيده بودند و هنوز مختصرين دارد شده بودند الا قليلى مثل قيس بن ابي حازم سوم سبب در تقريب
 روايت و آن قلت و قانع است و آنچه سبب و قانع بيان كرده است اكثر در خطب اما مرفوعاً و اما موقوفاً مع هذا احاديث
 وى چند طبقه است بعضى صحيح مثل حديث مقدار زكوة كه بخارى آنرا نقل كرد و ادأصح احاديث زكوة است و همون
 و معتد عليه و حديث هجرت و آنرا حديث الرجل گویند و حديث نحن معاشر الانبياء لا نرث و لا نورث اخرج احمد عن
 عبد الرزاق قال ابل مكة يقولون اخذ ابن الجريجى الصلوة من عطاء و اخذنا عطاء من ابن الزبير و اخذنا ابن الزبير من
 ابى بكر و اخذنا ابو بكر من النبي صلى الله عليه وسلم ما رابث احد احسن صلوة من ابن جريج آنچه الحال در كتب سنن در صفت
 صلوة بطريق اهل مکه مذکور ميشود ما خود از اينجهت است و بعضى حسن مثل حديث سلوا الله العافية و حديث لا يذلل الجنة
 سبي الملكة و حديث ما اصر من استغفر و حديث صلوة الاستغفار و نوع سوم احاديث كه مشهور است بين الناس بروايت
 اصحاب ديگر و غريب است بروايت حضرت صديق و اكثر آن احاديث مردمان بزرگان آن احاديث جرمي ساخته
 است و حامل روايت آن گشته مثل حديث اثبات قدر بروايت عبد الرحمن بن ابي بكر عن ابيه و حديث الذهب بالذهب
 آه بروايت ابى رافع و حديث من كذب على متعمداً و حديث القوا النار و لوليتنق تمره و حديث ما بين منبرى و بينى و روى
 من رياض الجنة و حديث شفاعت آنحضرت صلى الله عليه وسلم و حديث خروج بعض اهل النار من النار شفاعت شهيد
 و غيرهم و حديث مغفرة من كان يسامح في البيع و حديث من اذ طع باحراق نفسه خوفاً من الله تعالى و حديث ان لست
 يعذب بكار الحى عليه و حديث يدخل الجنة سبعون الفاً بحساب و حديث رجم باعرا سلمى و حديث السواك منظره للفم
 و حديث الاية من قرش و شكى كثير من هذا الجنس روى هذه الاحاديث كلها احمد و ابو يعلى في مسندهما و اخرج الدارمي

احاديث مروية
از صحابى

حضرت ابو بصير
در كثر زكثرت روايت
و صفت در اسلام

يتعارفون حتى اتواهم فكلّم ابو بكر ولم يترك شيئاً انزل في الانصار ولا ذكره رسول الله صلى الله عليه وسلم من شأنهم الا وذكروه قال
 الا وقد علمتم ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لو سلك الناس وادباً وسلك الانصار وادباً لسلكت وادبى الانصار ولقد
 علمت يا سعد ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال وانت فاعذ قرشياً ذلّة الامم فبقر الناس تبع لبرهم وفاجرهم تبع
 لفاجرهم قال فقال له سعد صدقت ثم انتم الامراء اخرجه احمد بن حنبل في روضة البكر بيعت عامه منعقد شدسات اهل بيت
 تخلف نمودند و این اشکالے دیگر یہ سید حضرت شیخین بحسن تدبیر ابن اشکال برابر انداختند اخرج البخاری عن الزهري قال
 اخبرني انس بن مالك انه سمع خطبة عمر الآخرة حين جلس عمر على المنبر وذلك الغد من يوم توفي النبي صلى الله عليه وسلم
 فتشهد ابو بكر صامتاً لا يكلم قال كنت ارجو ان يعيش رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى يذبرنا يريد بذلك ان يكون آخرهم
 فان يك محمد صلى الله عليه وسلم قد مات فان الله قد جعل بين اظهرهم نوراً تهتدون به هدى الله محمد صلى الله عليه وسلم وان
 ابابكر صاحب رسول الله صلى الله عليه وسلم وثاني اثنين وانه اول المسلمين با موركهم فقوموا فبايعوه وكان طائفهم قد بايعوه
 قبل ذلك في سقيفة بني ساعدة وكانت بيعة العامة على المنبر قال الزهري عن انس بن مالك سمعت عمر قال لابي بكر يومئذ اصعد
 المنبر ولم ينزل به حتى اتت به النبر فبايعته الناس عامته واخرج الحاكم من حديث ابى سعيد الخدري فلما قعد ابو بكر على المنبر نظرت
 في وجه القوم فلم ير علياً فسأل عنه فقام ناس من الانصار فاقتوا به فقال ابو بكر ابن عم رسول الله صلى الله عليه وسلم وحسنه اريد
 ان تشق عصا المسلمين فقال لا تشق يا خليفة رسول الله فبايعه ثم لم ير الزبير بن العوام فسأل عنه حتى جاؤا به فقال ابن عمه
 رسول الله صلى الله عليه وسلم وحواريه اريدت ان تشق عصا المسلمين فقال لا تشق يا خليفة رسول الله صلى الله عليه وسلم
 فبايعته اخرج الحاكم من حديث ابراهيم بن عبد الرحمن بن عوف ان عبد الرحمن بن عوف كان مع عمر بن الخطاب رضي الله عنه وان
 محمد بن مسلمة كسر سيف الزبير ثم قام ابو بكر فخطب الناس واعتذر اليهم وقال والله ما كنت حريصاً على الامارة يوماً ولا ليلة
 قط ولا كنت راعياً فيها ولا سألتها الله عز وجل في سير وعلانية ولكنني استفتيت من الصنته وما بي في الامارة من راحة ولكن
 سئلت امرأ عظيمي مالي به من طاقية ولا يدان الاتبعونية الله عز وجل ولوددت ان اقوى الناس عليها مكانه اليوم فقيل
 لها جسدون منه ما قال وما اعتذره قال رضي الله عنه والزبير ما غضبنا الا انا قد اخبرنا عن الشاوره وانا نرى
 ابابكر احق الناس بها بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم انه لصاحب الفار وثاني اثنين وانا تعلم بشره وكرهه ولقد امر
 رسول الله صلى الله عليه وسلم بالصلوة بالناس وهو حي چون امر خلافت بر حضرت صدیق مستقر شد اول مسئله كه تعليم ان
 فرمود تفریق بود در میان منصب نبوت و منصب خلافت و تفاوت معاملة امت بانی و با خلیفه و این مسئله را در مجالس متعدده باسما
 مختلفه مشروح فرمود تا آنکه اشکال مرتفع شد قیس بن ا حازم گوید بعد یکماه از وفات آنحضرت صلى الله عليه وسلم مناووسه
 صدیق ندا در داد که ان الصلوة بايتمه و این اول نمازی بود که در وی باین کلمه ندا در دادند بعد از ان بر سر منبر برآمد و این
 خطبه بود که گفت فحمد الله واشتفی علیهم ثم قال ايها الناس لو ددت ان هذا كفانيه غيري ولئن اخذتموني بشئني بيكم صلى الله عليه
 وسلم ما اطيعها ان كان كعصوآ من الشيطان وان كان كينزل عليه الوحي من السماء اخرجه احمد وعنه في بزة الاصلي قال
 انظر رجل لي ابى بكر الصديق فقال ابو بزة الا اضربت عنقه قال فاشتره وقال ما هي لاصيد بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم

اخرجه احمد و ابو یعلی بطریق مختلفه و الفاظ متغايرة و عن عبد الله بن علیة قبل لانه بكر الصديق يا خليفة الله فقال
بل خليفة محمد صلى الله عليه وسلم وانا ارضى به اخرجه احمد و ابو یعلی بطریق مختلفه و عن عائشة انها تكلمت لهذا البيت و ابو بكر
رضي الله عنه يقف به شحراً وبيض لثنته النمام بوجهه ثم قال النبي صلى الله عليه وسلم لا اراي في فقال ابو بكر ذلك رسول الله صلى الله عليه
وسلم اخرجه احمد و ابو یعلی بعد ازان اشكال و غير يدي آمد در تاويل آيه كريمه لا يضر كومان خصل اذا هتد بكم و احتمال
ترك مواخذة بر امر معروف بهم رسيد حضرت صديق خطبه بر خواند يا ايها الناس انكم لقرون هذه الآية و تضرعونها على غير ما وضعها
الله عز وجل يا ايها الذين آمنوا عليكم انفسكم لا يضر كومان خصل اذا هتد بكم سمعت رسول الله صلى الله
عليه وسلم يقول ان الناس اذا راوا النكر فهم يكرهوه يوشك ان يعتمهم الله لعقاب اخرجه احمد و ابو یعلی بطریق مختلفه
بعد ازان اشكاله و غير ظاهر گرديد در مقاتله منع كندگان زكوة حالانكه بكمه اسلام مستكم بودند حضرت صديق افاده فرموده
تاويل در ضروريات و من مقبول نيست عن ابى هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم امرت ان اقاتل الناس حتى يقولوا لا اله الا الله
فاذا قالوا قالوا عظموا متى و آتاهم و أموالهم الا بحبها و حسابهم على الله فلما كانت الردة قال عمر لانه بكر نقا لهم و قد سمعت ان
رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول كذا و كذا فقال ابو بكر لا فرق بين الصلوة و الزكوة و لا قاتلن من فرق بينهما قال فقالتنا سمع
فراينا ذلك مرشداً اخرجه احمد و البخاري و هذا اللفظ احمد و في رواية قال عمر فوالله ما هو الا اني رايت الله عز وجل قد شرخ صدره
الي بكر للقتال فعرفت انه الحق و درين موضع بسوي دو دقيقه اشارت نمود كي انكه الاجتهاد شامل زكوة است و غير انكه استثناء صلوة مسلم است
و زكوة مقبوس است بروي بقياس على بعد ازان در مضار جيش سايبه با حقه واقع شد صديق با مرية نفع آن ظاهر شد موفق گشت عن ابى هريرة قال قال الله
الذي لا اله الا هو لولا ان ابابكر اخلف ما عهد الله ثم قال الثانية ثم قال الثالثة فقبل له منه يا باهريرة فقال ان رسول الله صلى الله عليه
وسلم و جبه اسامة بن زيد في سبعمائة الى الشام فلما نزل بني خنيس قبض النبي صلى الله عليه وسلم و ارتدت العرب حول المدينة فقتل
والذي لا اله الا هو لوجرت الكلاب با رجل ازداج النبي صلى الله عليه وسلم ما ردت جيشاً و جهة رسول الله صلى الله عليه
وسلم و لا حلفت لواء عقده فوجه اسامة فجعل لا يمر يقبيل يريدون الارتداد الا قالوا لولا ان لهولاء و قوة ما خرج مثل
هولاء و من عندهم ولكن ندعهم حتى يلقوا الروم فلقوهم فنهزموهم و قتلوهم و رجوا سايلين فشبوا على الاسلام مذكور في الصواعق
منخرقا الى السبيته و ابن عساکر بعد ازان در قتال مرتدين مباحته واقع شد صديق اكبر سجد عظيم در بيناب لهم گشت و آن
سب قول آنحضرت بود درين فتنه كه بعصمة بالسيف قال عمر يا خليفة رسول الله تألف الناس و ارتفق بهم فقال اجبار
في الجاهلية و خوارج في الاسلام انه قد انقطع الوحى و تم الدين انيقص و انا حتى مذكور في المشكوة معز و الزين و مثله قول
المرضى لا لا تجفنا نفسك يا خليفة رسول الله فاجابه زنجو مما اجاب عمر مذكور في الصواعق و غيره بعد ازان در تعيين امير
براسي قتال مرتدين اشكال افتاد و حضرت صديق حديثي در باغ ابلدين وليد روايت كرد و آخر كار فتم بردست خالد واقع شد
عن وحشي بن حرب ان ابابكر عقد لخالد بن الوليد في قتال اهل الردة و قال اني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم
يقول نعم عبد الله و اخو العشيرة خالد بن الوليد سيف من سيون الله سلكه الله عز وجل على الكفار و المنافقين اخرجه احمد
باز جمع از مسلين معتقن را كه مبشر بهشت بودند مثل حضرت عثمان و طلحة بعد وفات آنحضرت صلى الله عليه وسلم شبهه عظيم

از خليفة الله
گفتن من خود
که خليفة بود
و قاب مباحثه
و الله تعالى شاهد
و حاضر است

مطابق ان فتور
منه ۱۰۰۰ گشت

ع
لاب مع كلب
بسته قلعه بنی
۱۰

پیش آمدن رجالات من اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم خزنوا علیه حتی کا و بعضهم یوسوسون فی بعض الفاظ الحدیث
انهم استلوا بحديث النفس فی روایة محمد بن جبرین مطعم عن عثمان قال تمثیت ان اکون سالت رسول الله صلی الله علیه وسلم
ماذا یجیننا مما یلقی الشیطان فی نفسنا در علاج این دایه متخیر شدند و دانستند که نجات این امر صیت صدیق کبر
و چه نجات ازین دایه شدید ه ارشاد فرمود عن النبی صلی الله علیه وسلم یجینکم من ذلکم ان تقولوا ما امرت به علی ان
تقولوا فلم یقله اخرج احمد و ابو یعلی بطرق مختلفه و الفاظ متغایره یفسر بعضها بعضا و حاصل اینقصه آنست که قوم معتاد بودند
به دوام صحبت آنحضرت صلی الله علیه وسلم و حالت اتصال که بر روح بکار نامی خود مشغول باشند بصحبت آنجناب کسب
مینمودند چون سعادت صحبت از دست رفت و آنحالت مفقود شد در تفرقه افتادند و حدیث نفس بر ایشان مستولی گشت
حضرت صدیق که خلیفه مطلق آنحضرت بود و نائب بر حق او صلی الله علیه وسلم در علم ظاهر و باطن طریق ذکر تعلیم نمود اینست
منه اینقصه که بعد جمع طرق حدیث مفهوم گشت فلا تغیر با قایل الناس فی ذلک و این اول اجابا طریق صوفیه است
که از دست خلیفه اول رضی الله عنه و ارضاه بطور پوی ^{بسیار} بعد از آن حضرت مرتضی رضی الله عنه صلوة استغفار از صدیق
اکبر اخذ نمود و بان اعتنا تمام فرمود عن علی قال کنث اذا سمعت من رسول الله صلی الله علیه وسلم حدیثا فغنی الله به
بما شأ منه و اذا حدثنی عنه غیری استخلفته فاذا اختلف لی صدقته و ان ابابکر حدثنی و صدق ابوبکر انه سمع النبی صلی الله
علیه وسلم قال ما من عبد یتذنب ذنبا فیتوضأ فیحین الوضوء ثم یصلی رکعتین فیستغفر الله عزوجل الا غفر له اخرج احمد و
ابو یعلی بطرق متعددة پس ازان صعب ترین اشکالات آن بود که حضرت فاطمه زهرا رضی الله عنها و حضرت عباس
رضی الله عنه بظاہر عموم آیت **یؤتیکم الله ذکرا و ذکرا** که **اللذکر** مثل **حظا** است **الذکر** متمک شده میراث آنحضرت صلی
الله علیه وسلم طلب کردند شکل آنکه اگر میراث دهند مخالف قاعده شرع باشد و اگر دهند طلال خاطر اهل بیت لازم آید
حضرت صدیق درین باب حدیثی روایت کرد که میراث بردن را از پیغمبر صلی الله علیه وسلم و بودن این قرمی ملکوتی
صلی الله علیه وسلم هر دو مقدمه را منع نمود و با حضرت فاطمه رضی الله عنها و سایر اهل بیت آنقدر ملاحظت فرمود که نقصان
آن آزر و گیها شد در همین ایام مشکلی دیگر که فوق جمیع مشکلات توان شمرد پیش آمد و آن این بود که بر سر و جمعی از بنی
ماشم در خانه حضرت فاطمه رضی الله تعالی عنها جمع شده در باب نقض خلافت مشورت با بکار میبردند حضرت شیخین آنرا
بند بر سر که بایستی بر سر زدند و تدارک ملای که بر فراج حضرت مرتضی عارض شده بود بحسن ملاحظت فرمودند روایة اینقصه
هر یک چیز را حفظ کرد و چیزی ترک نمود درینجا چند روایت بنویسم تا قضیه منقح گردد و عن زید بن اسلم عن ابیه انه حین
تویع لابی بکر بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم کان علی و الزبیر یدخلان علی فاطمة بنت رسول الله صلی الله
علیه وسلم فیما درونها و یرتجعون فی امرهم فلما بلغ ذلک عمر بن الخطاب خرج حتی دخل علی فاطمة فقال یا بنت رسول
الله و الله ما من الخلق احد احب الینا من ابیک و ما من احد احب الینا بعد ابیک منک و آتیم الله ما ذاک بما فی ان
اجتمع هؤلاء نفر عندک و ان امرهم ان یحرق علیهم البیت قال فلما خرج عمر جاؤا فقلت لعلون ان عمر قد جاؤ فی وقد
حلف بالله لئن عدت ثم یحرقن علیکم البیت و ایتم الله تمضین لیا حلف علی فانصرفوا و اشدین فرودار ایکم و لا ترجعوا الی

از کلام آنحضرت

Marfat.com

فانصرفوا عنها فلم يرجعوا اليها حتى بايعوا الاسبى بكر اخرج ابن ابى شيبه وعن عائشة ان فاطمة رضي الله عنها بنت رسول الله
صلى الله عليه وسلم ارسلت الى ابى بكر الصديق تسأله ميراثها من رسول الله صلى الله عليه وسلم مما آفأه الله عليه بالمدينة
وفدك وابقى من خمس خبير فقال ابو بكر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا تورث ما تركناه صدقة انما ياكل آل محمد في المال
وانى والى الا غير شيئا من صدقة رسول الله صلى الله عليه وسلم عن حالها التى كانت عليها فى عهد رسول الله صلى الله عليه
وسلم ولا تملكن فيها بما عمل به رسول الله صلى الله عليه وسلم فابى ابو بكر ان يدفع الى فاطمة منها شيئا فوجدت فاطمة على
ابى بكر فى ذلك وقال ابو بكر والذى نفسى بيده لقرأتى رسول الله صلى الله عليه وسلم احب الى ان اصل من قرأتى
اما اللهى شجر بينى وبينكم من هذه الاموال فانى لم آل فيها عن الحق ولم اترك امر اريت رسول الله صلى الله عليه وسلم
يصنع فيها الا صنعته اخرج احمد والبخارى وغيرهما وهذا لفظ احمد ورواه له ان فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه
وسلم سألت ابا بكر بعد وفات رسول الله صلى الله عليه وسلم ان يعيتم لها ميراثها مما ترك رسول الله صلى الله عليه وسلم
مما آفأه الله عليه فقال لها ابو بكر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا تورث ما تركناه صدقة فعضبت فاطمة عليها
السلام فهجرت ابا بكر رضي الله عنه فلم تزل مهاجرة حتى توفيت قال وعاشت بعد وفات رسول الله صلى الله عليه وسلم
سنة اشهر قال فكانت فاطمة عليها السلام تال ابا بكر نصيبها مما ترك رسول الله صلى الله عليه وسلم من خيبر وفدك
وصدقة المدينة فابى ابو بكر ذلك عليها وقال لست تاركا شيئا كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يعطى به الا عملت به
اخشى ان تركت شيئا من امره ان ازلتم فاما صدقة المدينة فدفعها عمر الى علي وعباس فغلبه عليا علي واما خيبر وفدك
فامسكها عمر رضي الله عنه وقال بها صدقة رسول الله صلى الله عليه وسلم كانت لحقوقه التى تعزوه ونوائيه وامرهم الى
سن ولى الامر قال فهلك على ذلك اليوم اخرج احمد وعن عقبه بن الحارث قال فخرجت مع ابى بكر رضي الله عنه من صلوة العصر
بعد وفات رسول الله صلى الله عليه وسلم لبيال وعلى يمشى الى جنبه فمر بحسن بن علي يلعب مع غلمان فاحتمله على رقبته وقال
وايى شبيهة بالنبي ليس شبيها بعلي قال وعلي رضي الله عنه فيضحك اخرج احمد وعن عائشة ان فاطمة ارسلت الى ابى بكر
تسأله عن ميراثها من النسب صلى الله عليه وسلم مما آفأه الله على رسوله من المدينة وفدك وابقى من خمس خبير فقال ابو بكر ان
رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا تورث ما تركناه صدقة انما ياكل آل محمد من هذا المال وانى والى الا غير شيئا من صدقة
رسول الله صلى الله عليه وسلم عن حالها التى كانت عليها فى عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم ولا تملكن فيها بما عمل رسول الله
صلى الله عليه وسلم فابى ابو بكر ان يدفع الى فاطمة منها شيئا فوجدت فاطمة على لى بكر فى ذلك فوجدت فاطمة حتى توفيت
وعاشت بعد النبى صلى الله عليه وسلم ستة اشهر فلما توفيت دنها زوجها على ليل ولم يؤذن بها ابا بكر وصلى عليها وكان علي
من الناس وجه حيوة فاطمة فلما توفيت استكر على وجه الناس فالتمس مصالحة ابى بكر ومبايعته ولم يكن يبايع تلك الا
فارسل الى ابى بكر ان ايتنا ولا ياتنا معك احد كما بهت ليحضر عمر فقال عمر والله لا تدخل عليهم وحدك فقال ابو بكر وما بهت
ان يفعلوه بى والله لا يبيئهم فدخل عليهم ابو بكر فشهد على فقال انا قد عرفنا فضلك وما اعطاك الله ولم تنفس عليك
خيرا ساقه الله اليك ولكنك استبدت علينا بالامر وكنا نرضى لقرابتنا من رسول الله صلى الله عليه وسلم ان لنا

شرح
اشجار
افراد

مولا
عبد
العزيز
قدس
الله
تعالى
عنه
اشارة
الى
تفصيل
تصديقات
ابى
بكر
رضي
الله
عنه
من
اشجار
افراد

ابى
بكر
رضي
الله
عنه
من
اشجار
افراد

نصیباتی فاصت عینا بے بکر فلما تخلم ابو بکر قال والذی نفسی بیده کفر اذ رسول الله صلی الله علیه وسلم احب
 الی من ان اصل ذراعتی واما الذی شجر بنی وبنکم من ذہ الاموال فانے لم آل فیہا عن النجر ولم انزک امر ارایت
 رسول الله صلی الله علیه وسلم یصنع فیہا الا صنعتہ فقال علی لابی بکر مؤذک العشیة للبیعة فلما صلی ابو بکر الظهر قری لیسک
 فتشہد ذکر شأن علی و تخلفہ عن البیعة و عذره بالذی اعتر الیہ ثم استغفر و تشہد علی فنعظم حق ابی بکر و حدت
 انہ لم یجک علی الذی صنع لفاست علی بکر و لا انکار اللذی فضلہ اللہ بہ و لکن انک انزلی لنا فی ہذا الامرای الشوریہ کما ید
 علیہ بقیۃ الروایات نصیباً فاستبید علینا فوجدنا فی انفسنا فسترنا لک المسلمون و قالوا انصبت و کان المسلمون الی علی قریبا
 صین ارجع الامر المعروف رواہ البخاری و عن اشع سعید الخدری قال قال ابو بکر الست احق الناس بہا الست اول من اسلم
 الست صاحب کذا الست صاحب کذا رواہ الترمذی بعد اذان اہم مہات نزدیک حضرت صدیق آن بود کہ برای امت
 آنحضرت صلی الله علیه وسلم قاعدہ مرتب فرماید تا در مسایل اجتہاد یہ بکدام راہ سلوک نمایند و ترتیب ادلہ شرعیہ بحسب
 اسلوب بعمل آرند آری یومنا ہذا ہمہ مجتہدین برہمن قاعدہ عمل میکنند و وی رضی اللہ عنہ شیخ و استاد جمیع مجتہدین شد
 بوضع ابن قاعدہ عن سمون بن مہران قال کان ابو بکر اذا ورد علیہ النعم نظر فی کتاب اللہ فاذا وجد فیہ ما یقضی
 بیستم قضی بہ و ان لم یکن فی الکتاب و حکم من رسول اللہ صلی الله علیه وسلم فی ذلک الامر سنتہ قضی بہ فان
 اعجابہ خرج فسال المسلمین و قال اتانی کذا و کذا فہل علمت ان رسول اللہ صلی الله علیه وسلم قضی فی ذلک بقضائ
 فرجما اجتمع الیہ النظر کلہم یدکر من رسول اللہ صلی الله علیه وسلم فیہ قضاء فیقول ابو بکر الحمد للہ الذی جعل فینا من یحفظ علی
 نیتنا فان اعجابہ ان یجد فیہ سنتہ من رسول اللہ صلی الله علیه وسلم جمع رؤس الناس و اخبار ہم فاستشار ہم فاذا
 اجتمع رایہم علی امر قضی بہ رواہ الدارمی بعد اذان در میراث جدہ مسئلہ وارد شد حضرت صدیق مخمض لم یغ فرمود
 تا آنکہ حدیث ظاہر شد و مسئلہ منقہ گشت عن الزہری قال جارت الی ابی بکر جدۃ ام ابی ادم ام ام فقالت ان ابن ابی
 اد ابن ابنی توفی و یلغنی ان لی نصیباً فما لے فقال ابو بکر ما سمعت رسول اللہ صلی الله علیه وسلم قال فیہا شیئاً
 و سأل الناس فلما صلی الظهر فقال اکرم سمع رسول اللہ صلی الله علیه وسلم قال الجدة شیئاً فقال النیرۃ بن شعبۃ انات ال
 ماذا قال اعطانا رسول اللہ صلی الله علیه وسلم سدا قال اعلیم ذاک احد غیرک فقال محمد بن مسلمہ صدیق فاعطانا ابو بکر لیسک
 فجارت الی عمر شہبأ فقال ما ادری ما سمعت من رسول اللہ صلی الله علیه وسلم فیہا شیئاً و سأل الناس فمدتوہ بحدیث
 النیرۃ بن شعبۃ و محمد بن مسلمہ فقال عمر ایما خلث بہ فلہا السدس فان اجتمعا فیوینکما رواہ مالک و الدارمی و ہذا لفظ الد
 بعد اذان در میراث جدہ اختلاف افتاد کہ وی عند عدم الاب بمنزلہ آب است یا خالت متروک است شہمی بہ پدر دارد و اگر
 بہ برادر صحابہ درین باب اقوال شتی دارند فاروق اعظم قولے دارد و علی رضی قولی و عبد اللہ بن مسعود قولی و زید بن
 ثابت قولے و از ہمہ نوعی تردد و رجوع منقول گشت ثابت ترین ہمہ اقوال درین باب قول صدیق اکبر است قال ابن عباس
 و ابن الزبیر اما الذی قال رسول اللہ صلی الله علیه وسلم لو کنت متخذاً احداً خلیلاً لا اتخذتہ خلیلاً لکن جعلتہ اباً اخرج
 قول الادل لدارمی و قول الثاقب البخاری و قال الحسن ان الجدة قد مضت سنتہ و ان ابابکر جعل الجداً باً و لکن الناس

اللہ لک مستقیمین باستقامت طریقتک ہر ہر صیتی و اقرار علیک السلام اخرجہ ابو یوسف یہ آیت کلمہ ایست بایست
کہ صدیق اکبر مشارک بود با سائر علماء صحابہ در علم کتاب و سنت مدار فرستے کہ در میان ایشان شت خصلتے دیگر است
و آن است کہ نصیب در رضی اللہ عنہ از تقاسیم رحمت الہی آن بود کہ چون سئلہ وارد می شد یا مشورتے در پیش می آمد
فراست خود را در پے آن مید و انید درین اثنا شعاعی از غیب دل او می افتاد و آن شعاع بر حقیقت کار مہندی می گشت
و مطرح این شعاع از لطائف نفس او لطیفہ قلبیہ می بود لہذا بصورت غریبیت ظاہر میشد نہ بطریق مکاشفہ و بآئین واقع
در دلش موافقاندہ در رنگ خاطر و سخن را بطریق غلبہ و سکر ادا میفرمود نہ بطریق صحت و سخن کم میگفت و چون میگفت خطا نمیکرد
ولہذا چون در قصہ عرش حبیبک مناشد تک مع ربک گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم شناسند کہ این واقع از کجاست
و پس علیہ سائر خطبہ و احکامہ ازینجا واضح شد کہ خلیفہ اول را صدیق اکبر چرا گفتند اخرج الحاکم عن النزال بن سبرہ
عن علی رضی اللہ عنہ انہ قال نے لے بکر ذاک امر استماہ اللہ تعالی صدیقاً علی سان جبریل و محمد صلی اللہ علیہما وسلم
صاحب کشف المحجوب سخنی از مشائخ صوفیہ نقل کرده است کہ پیرامون ہمین نختہ میگرد و مشائخ صدیق اکبر را مقدم ارباب مشاہدہ
دہشتہ اند مرقت حکایت و روایتش را و عمر را مقدم ارباب مجاہدہ نہند مرصلا تہ و معاملتہ را شاہد آن حدیث
اسرار و جہر ایشان در نماز تہجد استے چون این صحبت تمام شد الحال پارہ از مواعظ و قائل حضرت صدیق رضی اللہ
عنہ و حکمت نامی او بر نگاریم عن عبد اللہ بن حکیم قال خطبنا ابو بکر فقال اما بعد فانی اوصیکم بقومی اللہ و ان یتقوا علیہ
بما ہو لہ اہل و ان تخلطوا الرغبۃ بالرئبۃ و تجتموا الالحاف بالساتہ فان اللہ اشرف علی ذکرہ و علی اہل بیتہ فقال انکم
کاتوا ایسار عون فی الخیرات و یدعوننا رعباً و رعباً و کاتوا لنا خشیعین ثم اعلوا عباد اللہ ان اللہ قد ارہن
بحفہ انفسکم و اخذ علی ذلک مواثیقکم و اشتری منکم القلیل الفانی بالکثیر الباقی و لہذا کتاب اللہ فیکم لا تقضی عجاہبہ ولا یظاہر
نورہ فصتہ فوا بقولہ و اتصحا کتابہ و اسبیر و افیہ لیوم الظلۃ فانما خلقکم للعبادۃ و وکلکم الکرام الکاتبین یطیون بالفعول
ثم اعلوا عباد اللہ انکم تغفون و ترحمون فی اجل قد غیب عنکم علیہ فان استطتم ان تقضی الآجال و اتتم فی
عمل اللہ فافعلوا و لن نستطیعوا ذلک الا بالشفای بقولہ فی ہل آجالکم قبل ان تقضی آجالکم فتردکم الے سوراً عالمکم
فان اقواماً جعلوا آجالکم لغیرہم و نسوا انفسہم فانہا کم ان تکونوا مثلہم و اتوا حواء الوحاء و النجاء
النجافان دراد کہ طالباً حشمتنا مرہ کبیراً یعنی اخرجہ ابن ابی شیبہ و الحاکم و عن انس قال کان ابو بکر یخطبنا فیکر
بہ و خلق الانسان فیقول خلق من مجری البول مرتین فیکرحتے بقدر احدنا نفسہ اخرجہ ابن ابی شیبہ و ابن
خطبہ ابلغ علاج عجب نفس است و عن عروہ السلی قال قال ابو بکر بلکوا فان لم تکونوا فقبا کو اخرجہ ابن ابی شیبہ و فی الاحیاء
عن انس بکر الصدیق انہ کان یقول فی خطبۃ ابن الوضاء الحسنہ و جوہہم المتعجون بشبابہم این الملوک الذی
بتوا لہدین و تحصوا بالمحیطین این الذین کانوا یعطون الغلبۃ فی موطن الحرب قد تقصع بہم الدہر فاصبحوا فی
ظلمات القبور الوحار الوحال النجاء و عن مجاہد قال قام ابو بکر خطیباً فقال البشر و انانی ارجوا ان یتیم اللہ ذالک
حتى تشبوا من الزیت و الخبز اخرجہ ابن انس شیبہ و خطبہ در وقتی بود کہ مسلمین را بجاہد شام میفرستاد و ازینجا

خطبہ صدیق اکبر

باشد و بعد از شبیه ر بود و در تر از نجاسات و زردی که بر موت و عن اشے بکر عن النبی صلی الله علیه وسلم قال علیکم
 بلا آله الا الله والاستغفار فاكثر وامنھا فان لم یس قال اهلک الناس بالذنوب فاکفکون فی بلا آله الا الله والاستغفار
 فلما رأیت ذلک اهلکتهم بالآجور و هم یحسبون انهم مهندون آخره ابو یعلی و فی الاحبار قال سعید بن المسیب احتضر ابو
 رضی الله عنه انا و ناس من اصحابه فقالوا یا خلیفة رسول الله صلی الله علیه وسلم قد ذنابنا نأثر فینا بک فقال ابو بکر رضی
 عنه من قال هو لآء الکلمات ثم مات جعل الله روحه فی الأفق البین قالوا اما الأفق البین قال قاض من یدی العرش فیما
 ریاض و انهار و اشجار نشاء کل یوم مائة رحمة فمن قال هذا القول جعل الله روحه فی ذلک المكان و هو اللهم انک ابدت
 الخلق من غیر حاجتیک الیهم ثم جعلتهم فی فین و فینا للنعیم و فینا للنعیم و لا تجعلن للسمیر اللهم انک خلقت
 الخلق فزقنا و میترسهم قبل ان تخلقهم فجعلت منهم شقیاً و سعیداً و عویاً و رشیداً فاسعدنی بطاعتک و لا تشقن بمعاصیک
 اللهم انک علمت ما کسب کل نفس قبل ان تخلقها فلا یحیی لها مما علمت فاجعلنی من شعلتک بطاعتک اللهم ان احداً
 لا یتأثر حتی نشاء فاجعل مثبک ان اشار ما یقریبنی الیک اللهم انک قدرت حرکات العباد فلا یخترک شیء الا باذنک
 فاجعل حرکاتی فی تقواک اللهم انک خلقت الخیر و الشر و جعلت لكل واحد منهما عاملاً یعمل به فاجعلنی من خیر القسمن اللهم
 انک خلقت الجنة و النار فجعلت لكل واحد منهما اهلاً فاجعلنی من سکان جنتک اللهم انک اوردت الهدی بقوم و شرحت به
 صدرهم و اردت بقوم الضلالة و ضیقت بها صدرهم فاشرخ صدری للاسلام و ریت فی قلبی اللهم انک و برت الامور
 و جعلت مصیراً الیک فاصنی جوة طيبة بعد الموت و قریبی الیک زلفی اللهم من اصبح و امسی یقتله و رجاءه غیرک
 فانک یقتله و رجائی و لا حول و لا قوة الا بالله قال ابو بکر رضی الله عنه و نه اکلمه فی کتاب الله عزوجل و الاحمال کلمه
 از باب قیام صدیق اکبر بحق خلافت بر سخا و یم وی رضی الله عنه در بیان نجاسته خلافت راشد فرموده قالت
 امرأة لانسے بکر ما بقاؤنا علی هذا الامر الصالح الذی جاء الله به بعد الجاهلیة فقال بقاؤکم علیہ استقامت بکم
 انکم قالتم و ایما الامة قال اما کان لقومک روساء و شران یا مردنهم فطیعو نعم قالت بلی قال فهم مثل اولک علی
 الناس احسن حبه الدار من و از کبر آ صحابه و تابعین جماعه و صفی قیام صدیق اکبر کردند بحق خلافت عن
 عبد الخیر قال سمعت علیاً یقول قبض رسول الله صلی الله علیه وسلم علی خیر ما قبض علیہ نبی من الانبیاء و انشی علیہ
 صلی الله علیه وسلم قال ثم استخلف ابو بکر فعمل بعلم رسول الله و سنته صلی الله علیه وسلم ثم قبض ابو بکر علی خیر ما قبض
 علیہ احد و کان خیر نذره الامة بعد نبیها ثم استخلف عمر فعمل بعلمها و سنتها ثم قبض علی خیر ما قبض علیہ احد و کان خیر
 نذره الامة بعد نبیها و بعد انسے بکر آخره ابن انسے شیبہ و عن عائشة انها کانت تقول ثونی رسول الله صلی الله علیه
 وسلم فزل بانسے بکر الوزل بالجمال لیل فیها و اشتراب النفاق بالمدینة و اردت العرب فوالله ما اختلفوا فی نطقه
 الا طار انی لیل علیها و غناها فی الاسلام و کانت تقول مع ذم من رای عمر بن الخطاب عرفت انه خلق غیاة للاسلام کان
 والله احدث ما یریح و حده قد اعد للامر اقرانها اخره ابن ابی شیبہ و قال عبد الله بن الازهم و اعطاشام فی خطبة الطویة
 ثم قام بعدة ابو بکر فسلك سنته و اخذ سبیلہ و اردت العرب او من فعل ذلک منهم فالی ان یقبل منهم بعد رسول الله

بوغظ غایت است
 کبریه

قیام صدیق اکبر
 بحق خلافت

الاحادیث علی وزن
 اللامی الخلیفة
 لا دور و ذلک
 ای من لا یریب
 اصلا ان النبوة
 لا ینسج علی منواله
 و لا ینال الا فی الله

صلى الله عليه وسلم الا الذي كان قابلاً ان يترشح اليه من اغايد ما وادوا قد انير ان في شعلها ثم تكب بابل الرحمن اهل الباطل فلم يترشح قطيع اوصالهم ويتبع الارض دارهم حتى اذ علمهم في الذي خرجوا منه وقرهم بالذي نفروا عنه وقد كان اصحاب من مال الله بكرة ايرتوي عليه وجبته ارضعت ولدا له فراى ذلك عند موته غصته في خلفه فاذا في ذلك الى الخليفة من بعده وفاقرن الدنيا تقياً نقياً على منهاج صاحبه اخرج الدارمي بازا اول امر كيه صدق الكبر متصدي امضاي ان شد انجازه و عدماي انحضرت بود صلى الله عليه وسلم وفضاي ديون او عن ربعين انى عبد الرحمن انه قال قدم على انى بكر الصديق مال من البحرين فقال من كان له عند رسول الله صلى الله عليه وسلم دين او عده فليأتني فجاره جابر بن عبد الله فحضر له ثلث خفات اخرج مالک واخرج البخاري قصة خفات جابر بطرق مختلفة بعد اذان بالتاس حضرت فاروق بجمع قران بين اللوحين باهتمام عظيم مشغول شد و اين قصه نجوب ترين صورته در بخاري مذکور است حضرت مرتضى ميگفت رحيم الله ابا بكر جمع القران بين اللوحين بعد اذان تسق حضرت صديق در باب نصب عمال ان بود که عالمان انحضرت را صلى الله عليه وسلم مسلم ميگذاشت گر انکه ايشان خود استغنا کنند في الاستيعاب كان خالد بن سعيد واخوه عمالا لرسول الله صلى الله عليه وسلم فرجوا عن عمالتهم حين مات رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال ابو بكر ما لكم رجتم عن عمالتكم ما اذ حق بالعمل من عمال رسول الله صلى الله عليه وسلم ارجوا الی اعمالکم فقالوا نحن بنوا انى اخرجنا لافعل لاحد بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم ابدانفسوا الی انشام فقتلوا جميعاً و في الاستيعاب كتب عبد الله بن الارقم للنبي صلى الله عليه وسلم ثم لابي بكر و استكتبه عمر و استعمله على بيت المال و عثمان بعده و في الاستيعاب عتاب بن اسيد استعمله رسول الله صلى الله عليه وسلم على مكة عام الفتح و اقره عليها ابو بكر فلم يزل عليها الى ان مات بعد اذان هر كسى را انحضرت صلى الله عليه وسلم تحفظ در عايت او امر فرموده بود صدق الكبر بنا بر تعظيم وصيت انحضرت صلى الله عليه وسلم در عايت وى اهتمام تمام مى نمود و في الاستيعاب سند فرموده زباغ مثيل به مولاه فاعتقه رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال يا رسول الله اذ منى فقال اوصى بك كل مسلم فلما توفي رسول الله صلى الله عليه وسلم لى سند الرالى ابى بكر فقال احفظ في وصية رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال ابو بكر حتى توفي ثم اتى بعده الی عمر فقال له عمران شئت ان تقم عندي اجريت عليك والا فانظر اى المواضع شئت فاستكتبك فاخترت سند مصر فكتب له عمر الی عمر بن العاص تحفظ فيه وصية رسول الله صلى الله عليه وسلم فلما قدم على عمر و قطع له ارضاً واسعة و داراً و في الاستيعاب كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يزور اتم ائمن وكان ابو بكر و عمر يزورانها بعد اذان حضرت صدق بنو قير اهل بيت نبوت و تنظيم ايشان اقصى الغايت صيت فرموده و قال ابو بكر ارجوا محمد صلى الله عليه وسلم في اهل بيته رداه جماعة بعد اذان در حفظ ناموس انحضرت صلى الله عليه وسلم در منكو حات اوسى تمام بجا آورد و در مسئله تخريم نخاح غير دخول انحضرت صلى الله عليه وسلم مباحثه افنادنى الاستيعاب قسيلة بنت قيس تزوجها رسول الله صلى الله عليه وسلم و مات منها قبل ان يدخل بها فزوجهها عكرمة بن ابى جهل كحضرت موت فبلغ ابا بكر فقال لقد هممت ان احرق عليها بيتها فقال له عمر اى من امهات المؤمنين لا تدخل بها ولا ضرب عليها الحجاب از حضرت صدق اول خليفه است که بر او و خليفه از بيت المال مهر شد عن عائشة قالت لما استخلف ابو بكر الصديق قال لقد علمت فومى ان حرقنى لم تكن تعجز عن حرقى

بأن ابى بكر

صلى الله عليه وسلم

اہلی و شیعہ بامرا مسلمین فی سبائل آل سنی بکر من ذوالہمال و یحرف للمسلمین فیہ اخرجہ البخاری سے باز حضرت صدیق را
 در مسئلہ ہل تجب علی المریدین اذا تا بو ایدیۃ من قتلوہ فی ایام الردۃ با حضرت فاروق اختلاف افتاد قال البغوی
 روی عن اسے بکر انہ قال لقوم جاؤہ تا بین تدون قتلانا ولا تدبرنی قتلکم فقال عمر لا تأخذ لقتلانا دینہ اصم قوی امام
 شافعی مذہب حضرت صدیق است جمعی از علما گفتند منہم البغوی احتمال دارد کہ مذہب حضرت فاروق موافق مذہب صدیق
 اکبر باشد غیر انہ رای الاغراض عن الزام الدیۃ ترغیباً لہم فی الثبات علی الاسلام باز فقہا مسلمین در تغریب بکر زانے
 اختلاف دارند حضرت صدیق اچھا سنت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نمود در تغریب زناہ و اسے الیوم اکثر فقہا و مجتہد
 محدثین بر مذہب و رفتند عن ابن عمران رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم جلد و غرب وان ابابکر جلد و غرب وان عمر جلد
 و غرب اخرجہ البغوی و غیرہ باز علما مسلمین متفق اند در آنکہ اذا سرق اولاً قطعت یدہ الیمنی فان سرق ثانیاً قطعت رجلاً
 البکر باز مختلف شدند در آنکہ چون ثالثاً سرق کند چہ باید کرد و امام مالک و امام شافعی قطعت یدہ الیسری اختیار کر د
 اند ثم ان سرق قطعت رجلاً الیمنی امام ابو حنیفہ گفتہ یغز و یجس د لا قطع علیہ اذا سرق بعد قطع الید الیمنی و الرجل الیسری
 ماخذ امام مالک و شافعی حدیثی است کہ ہر دو در کتب خود روایت کرده اند و بران اعتماد نمودہ مالک عن عبد الرحمن
 بن القاسم عن اسیہ ان رجلاً من اہل الیمن قطع الید و الرجل قدام نزل علی اسے بکر الصدیق فشکی الیہ ان عامل
 الیمن ظلمہ و کان یصلی من اللیل فیقول ابو بکر و ابیک مالیک بلیل سارق ثم انہم افتقدوا حلیلاً لا سماء بنت عیس
 امراة ابی بکر فحیل بطون معہم و یقول اللہم علیک بمن بیت اہل البیت الصالح فوجدوا الحلی عند صایغ زعم ان الاقطع
 جاؤہ بہ فاعترف الاقطع او شہد علیہ فامر بہ ابو بکر بقطع یدہ البکر و قال ابو بکر اللہ عاؤہ علی نفسہ اللہ عند
 علیہ من سرقہ و سابق تخریر یافت کہ صدیق اکبر حد شارب عمر را بچہل ضربہ متعین ساخت و علیہ الشافعی قال الاربعون الاخر
 تغریباً یجوز فعلہ و یجوز ترکہ قال البغوی رحمہ اللہ اختلاف فی التفضیل علی السابقۃ و النسب عند قسمۃ الفی مذہب ابو بکر
 اسے التسویۃ بین الناس و ادلی الفضل بالسابقۃ حتی قال لہ عمر اجعل الذین جاؤہ فی اللہ باموالہم و انفسہم و باجروا
 د یارہم کن و دخل فی الاسلام کذا فقال ابو بکر انما عملوا اللہ و انما اجورہم علی اللہ و انما الدنیا بلاغ و کان عمر یفضل
 علی السابقۃ و النسب ضعیف گوید کہ این اختلاف در حکم شرعی نیست بلکہ در زمان حضرت صدیق کثرت فی کہ محل تفضیل سابقہ و نسب
 باشد حاصل نشد لاچار منظور نظر صدیق اکبر اجباراً این نفوس شد باقل انچہ وجہ کفایت ایشان تواند بود و در عہد
 فاروق اعظم فی بکثرت جمع شدہ و از قدر کفایت بیشتر حاصل گشتہ پس تفضیل اہل سوابق را گنجایش بہر سبب عن
 سیمون بن مہران قال کان ابو بکر اذا اراد ان یبعث بقتادۃ الناس فاذا اکل لہ من العتۃ ما یرید یخبرہم بما کان
 عنہ و لم تکن الاعلیۃ فرضت علی عہدہ اخرجہ ابن شیبہ باز در آخر ایام آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فتنہ برود
 نمودار گردید و بعد از وفات وی صلی اللہ علیہ وسلم این فتنہ استحکام یافت از انجملہ مسیلمہ کذاب و دعوی نبوت کرد و فوج
 عظیم از اہل یامہ و اہل نجد با خود جمع نمود حضرت صدیق مسلمین را برامی قال آنجا ہر خواند و خالد بن ولید را امیر ساخت
 چون تلافی فرشتین واقع شد اول بر مسلمانان نہریت افتاد ثانیاً بسے جمعی از بنی امیہ مانند ثابت بن قیس ذریہ بن الخطاب

الخطاب

بیت اللہ علیہ السلام

برآمد قاروق اعظم و برادرین مالک فتح اسلام میسر شد و این عزیزان شربت شهادت چشیدند رضوان الله علیه و مسیله به وزخ
 پیوست و جماعه او متفرق گشت و آن کی از فتوح عظیم اسلام بود گویا فرموده آنحضرت صلی الله علیه و سلم در باب خالد
 سیف بن سیفون الله تمهید و توطیه همین فتح بوده است و از آنجمله بنو عبد القیس و جمع از ناحیه بحرین شرف اسلام مشرف شده
 بودند و قدم را سخ پیدا کرده درین ایام بنو بکر با منذر بن سادی در ساخته قصدان مسلمانان نمودند ایشان این ماجرا را
 بعرض صدیق اکبر رسانیدند و وی رضی الله عنه جماعه از مسلمین را بر جاد دعوت فرمود و بسر کردی علاء بن الحضرمی ایشان را
 بحرب بنو بکر روان نمود و علاء حضرمی را در راه کرامتی با بهره ظاهر شد و آن استجابت و عاراد بود بنظر آب که دفع عطش
 نماید آخر شب خون بر کفار زدند و فتح عظیم نمایان گشت و از آنجا بجزیره دارین نهفت نمود و درین اثنا کرامتی دیگر نمودار
 و آن نیز استجابت دعای او بود در نقص آب تا آنکه اخفای ابل تمام در آب غرق نشد اینجا نیز فتح عظیم بر روی کاد
 آمد و از آنجا بطن منذر بن سادی متوجه شده غلبه نمایان بدست آوردند و فی الاستیعاب کان یقال ان العلاء بن الحضرمی
 کان یسجای الدعوة و انه خاض البحر بکلمات قالها و دعایها و ذلك مشهور عنه درینجا سر تقدیم صدیق اکبر علاء حضرمی را ظاهر و
 نمایان گردید و از آنجمله آنکه اهل عمان و قهره که در زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم مسلمان شده بودند درین هنگام مرتد
 گشتند و جعفر و عبد که حکومت آنند یار با مر آنحضرت صلی الله علیه و سلم تعلق ایشان داشت قصه ارتداد آن طائفه بعرض
 صدیق اکبر رسانیدند و وی رضی الله عنه مسلمین را برای جهاد جمع کرد و عذیبه بن محسن حمیری را برای ریاست عمان و عرقه بارتی را
 بریاست بهره مقرر فرمود و عکرمه را که از فتح یمامه هنوز مراجعت نکرده بود بکلب ایشان مامور ساخت بعد تلافی فتنه جنگ
 عظیم واقع شد و هزیمت نمایان بر کفار افتاد و از آنجمله آنکه قبیله کینه و ناحیه حضرموت و یمن در آخر سنین هجرت بشارت
 اسلام مشرف شده بودند آنحضرت صلی الله علیه و سلم تعیین امر ایشان فرموده در نیل و ارتداد پیش گرفتند و امرای
 مسلمین بکمال متحصرن شده ماجرا بعرض حضرت صدیق رسانیدند و وی رضی الله عنه برای قتال آنها مسلمین را بر خواند و همراه زیاد
 بطرف آنجا فرستاد مسلمانان بعد از دو بر و بسیار بکلیب عکرمه بن اشله جهل با مراد خویش فرود و مظفر باز گشتند و اشعث
 بن قیس را که از رؤساء مزین بود سلسل و مغلول محض حضرت صدیق فرستادند صدیق اکبر چون دلاوری و سپهری و صدق
 تو به اشعث ملاحظه نمود او را خلاص نمود و خواهر خود اتم فرود را بکلیب اوداد و آخر فرست حضرت صدیق کار خود
 کرد که در مجادته عراق ترود نمایان از وی ظاهر گشت فی الاستیعاب رو عن الاشعث قدیم علیه رسول الله صلی الله علیه و سلم
 فی ثلثین را کب من کیده فقا لواله یا رسول الله نحن یؤا کبل المرار و انت ابن آکل المرار فبسم رسول الله صلی الله علیه و سلم
 و قال نحن بنو النضر بن کنانه لا یقیفوا امتنا دلائق من ابینا و فیه ایضا کان فی الجاهلیة رئیس مطاعاً فی کیده و کان
 فی الامم و جیهانی قومه الا انه کان من ارتد عن الاسلام بعد النبی صلی الله علیه و سلم ثم راجع الاسلام فی خلافة
 ابنه بکر الصدیق و آتی به ابو بکر اسیراً قال اسلم مولی عمر بن الخطاب کانی انظر الی الاشعث بن قیس و هو فی الحدید و هو
 یقول فعلت و فعلت حتی کان آخر ذلك سمعت الاشعث یقول استغنی لحرکب و زو جنی اکتک فضل ابو بکر قال ابو عمر
 اخت ابی بکر الصدیق التي زوجها من الاشعث بن قیس هی اتم فرود بنت ابی قحافة و هی اتم محمد بن الاشعث نسما

استخلف عمر فرج الاشعث مع سعد بن اشعث و قاص العراق فشهد القادسية والمدائن و جلولاء و نهاوند و اختط بالكونية
 دارا في كنده و نزلها بالجملة بتأييد الهي آخر سال اول از خلافت صدیق اکبر اسلام بطور اول رجوع کرد و فتنه ارتداد
 فرو نشست و سال دوم مشن بن حارثه شیبلی را که مقتضای کینها سابقه بالموک عمم بکنگ آونجه بود حضرت صدیق اشکات
 نمود و بخلعت دیوانواخته بحرب عمم مودستا اینجا صنعت ملک دارا کار فرما شد و تیر تیر او بر نشانه رسید باز چون عمم در
 صد و انتقام آمدند و فوجی بیرون از حساب گرد آوردند خالد بن الولید را بکنگ مشن فرستاد و مشن را با حرام اقصی
 الغایت خالد امر فرمود و این دستور العمل خلفاست در توقیر قدام دولت فی الاستیعاب المشنی بن حارثه الشیبانی کان اسلام
 و قدومه فی دند قومه علی النسب علی المد علیہ وسلم سنة تسع و قد قیل سنة عشر ذکر عمر بن شیبه عن شیبه من اهل
 الاجناد ان المشنی بن حارثه کان یغیر علی اهل فارس بالسواد فیبلغ ابابکر و المسلمین خیره و قال عمر بن الخطاب الذی یأتیاً و قال
 قیل معرفة نسبه فقال له قیس بن عاصم امانه غیر خالی الذکر و لا مجهول النسب لا قلیل العدد و لا ذلیل العماره ذلک مشنی
 بن حارثه الشیبانی ثم ان المشنی قوم علی ابی بکر فقال یا خلیفه رسول الله یعنی علی قومی فان فهم اسلاما اقاتل بهم
 اهل فارس و اذکک اهل ناصیتی من العدد و فعل ذلک ابو بکر فقدم المشنی العراق فقاتل و اغار علی اهل فارس و نواحي السواد
 حولا ثم لما تم بعث اخاه مسعود بن حارثه الی ابی بکر یأله الله و یقول ان اند دثنی و سمعت بذلک العرب اسرعو الی
 و اذل الله المشرکین مع انی افرک یا خلیفه رسول الله ان الاعاجم شخافنا و متعیننا فقال له عمر یا خلیفه رسول الله البعث
 خالد بن الولید مدد المشنی بن حارثه یكون قریبا من اهل الشام فان استغنی عنه اهل الشام اتم علی اهل العراق حتى
 یقیم الله علمه فهو الذی اناج ابابکر علی ان بعث خالد بن الولید الی العراق عن انی رجاء العطاردی قال کتب ابو بکر الصدق
 الی المشنی بن حارثه انی قد ولینت خالد بن الولید فکن معه فکان المشنی بسواد الکوفة فخرج الی خالد فلتقا و بالیناج و قدم
 سد البصره و ذکر قصه طویله آخر ما فوم عظیم میسر شد بعد از ان صدیق اکبر ادا میه فتم شام در دم بخاطر افتاد در مجمع صحابه
 خطبه بلغیه بر خواند و مردم را بر جهاد کفار ترغیب فرمود و امر نمود که بجهت حرب روم ساختگی نمایند پس چهار امیر را معین
 گردانید و هر یک را بامارت ناحیه نامزد ساخت عمر بن العاص را از راه ابله بلسطین راهی کرد و ابو عبیده را بجمع و برید
 بن ابی سفیان را بدمشق و شرجیل بن حسنه را بآردن و حکم کرد که چون همه یکجا جمع شوند امارت تمامی لشکر تعلق با ابو عبیده
 داشته باشد و اگر متفرق شوند هر یک امیر قوم خود باشد و امیران ناحیه که برای او معین گشته است دلائل ایام کرامتی با هر
 ظاهر شد و بسبب گفتن لا اله الا الله محمد رسول الله قصر قیصر در جنبش آمد باز چون هر قلن بحدار به سلین آماده شد و فوج پیشما
 فراهم آورد حضرت صدیق بجانبا لکمتو نے نوشت که هم عراق بپشتن بن حارثه سپرده خود بطرف شام متوجه شود و
 در اینجا امیر الامرا باشد بالجملة فتم دمشق و بدموک بردست و می واقع شد در قیصر نریت افتاده قرار صدیق اکبر در لغوی نصب
 امیر الامرائی بخالد بن الولید تیر بر نشانه زد مورخان بار دیگر فتم دمشق و بدموک در زمان فاروق اعظم تقریر میکنند و
 جمع آنست که این فتوح کمر واقع شده و الله اعلم جمعی که بغور سخن میسرند اینجا تردد میکنند که حضرت صدیق رضی
 ابو عبیده را چرا مغرول فرماید و خالد را چرا امیر الامرا سازد و فاروق اعظم چرا معاطله بر عکس آن نماید بنده ضعیف

عنه فکماله کفرین و نا کاشتن

گوید که حضرت صدیق فیراست خود دریافت که بعضی فتوح بر دست خالد خواهد بود و حضرت فاروق نیز فیراست خود معلوم
فرمود که فتوح دیگر بر دست ابو عبیده میسر خواهد آمد هر سخن دفته و هر نکته مکانه دارد و با جمله از بنجاب مشنی بن حارث
بر عجم تا قهای آمد و از آنجا امراء ربه با خالد بن ولید بر قیصر نرسیت ما میر نختند روز بروز فتح تازه و غنیست
ناله انداز و نصیب مسلمانان میشد لے ان توفی ابو بکر الصدیق رضی الله عنه و ارضاه و در حال مرض حضرت فاروق
را بالغ تدبیر خلافت وصیت نمود از آنجمله تعیین مشنی بن حارث برای جبار عجم زیرا که بیست و سی در دل عجم مستقر شد و حضرت
فاروق با نهضه و صایا قیام فرمود آخر حال حضرت عثمان را که در زمان خلافت صدیق کاتب و دی بود طلبید و فرمود بنویس
بما عهد ابو بکر بنی امیه الی المسلمین اما بعد فانی قد استخلفت علیکم این سخن گفت و بیوش شد پس عثمان آنچه ابو بکر گفته
بود تعلیم آورد و از پیش خود نوشت که عمر بن الخطاب چه از ابو بکر قبل ازین این معنی را معلوم کرده بود بعد از آنکه ابو بکر از
بیوشی با فاق آد با عثمان گفت چه نوشته عثمان آنچه نوشته بود بر وی خواند تا ذکر عمر رسید که از پیش خود نوشته بود
ابو بکر گفت ای عثمان خدا ترا از اسلام جزای خیر داد و انگاه فرمود بنویس فاستموا له و اطعوا فان عدل فذلک ظنی و علمی فیہ
و ان جار فذلک ایزر بالکسب و الخیر اردد و لا اعلم الغیب و سئل ان الذین ظلموا ائی ثقلب ینقلبون و السلام علیکم در حمت
الله و برکاته بعد از آن ابو بکر صدیق دستهای خود برداشت و گفت خدا ویرا خلیفه ساختم بر مسلمانان و درین امر
نخواستم خبر صلاح حال ایشان و عملی بجا آوردم که تو اعلم بودی بان و اجتهد نمودم و بهترین ایشان را بر ایشان دالے
ساختم و کار همه را بنده انموض گردانیدم خدا یا تو علام الغیوبی و نخواستم بدین قصه حمایت عمر رضی الله عنه و من از دنیا
میروم بجانب آخرت تو خلیفه باش بر ایشان زیرا که بندگان تو اند و الی ایشان را تو اصلاح کن بر ایشان یعنی عمر رضی
الله عنه و او را از خلفا و راشدین گردان که متابعت کند سیرت پیغمبر خود صلی الله علیه و سلم و سیرت صالحانیکه بعد از پیغمبر
صلی الله علیه و سلم بوده اند و کار رعیت وی را بصلاح آر پس فرمود تا عهد نامه مهر کردند و با مرآ و جیوش که در اطراف
و جوانب بودند مثل این عهد نامه نوشت و مهر کرد بعد از آن عمر را طلبید و او را اخبار کرد که برابر اصحاب رسول خدا صلی الله
علیه و سلم خلیفه ساختم عمر گفت با خلیفه رسول الله صلی الله علیه و سلم این رحمت را از من دور دار که مرا بخلاف حاجت نیست
صدیق گفت اگر ترابان حاجت نیست آنرا تو حاجت هست القصد صدیق فاروق رضی الله عنها در باب حقوق الله و
حقوق المسلمین وصیت نامی خوب و مواعظ و نصایح بر غرض فرمود و ختم وصیت با این سخن کرد که اگر وصیت مرا نگاه دار
یعنی غایبی پیش تو از موت دوست تر نباشد و اگر وصیت مرا ضایع سازی هیچ غایبی پیش تو از موت کرده تر نبود و
حال آنکه موت را عاجز توانی کرد مردیست از متعقبات و دسی که گفت من دکیل خرج ابو بکر صدیق بودم چون مریض و
مستولی گشت نزد وی در آمدم و سلام کردم با مرا استخوان مشغول بود چون فارغ گشت گفت ای معصیب تو تصدی
خرج با بودی میان من و تو معامله بر چه وجه است گفتم برابر تو هست و آنچه در هم هست و آنرا بر تو طلال کردم فرمود خاموش
باش در ادراه آخرت من از دین ساز گفتم با خلیفه رسول الله صلی الله علیه و سلم گمان نمیرم این مجلس الا صحبت آخرین
سیان من و تو در گریه افتادم ابو بکر صدیق گفت با معصیب گریه کن و جزع منهای و طریق شکیبائی مسلوک دار که

ایستخبر بفاروق رسید تبصیب برخواست و سخن خود را انانت نام نمود و سر خواهر را بگرفت تا آنکه خون آلوده شد بعد از آن در ویش در محو افتاد و سوره طه که پیش ایشان بود قرائت نمود و ازین راه دایره اسلام بخاطرش پدید آمد و بخدمت آن حضرت صلی الله علیه و سلم بشافت و مسلمان شد از آن جمله آنست که چون فاروق اعظم شریفین اسلام یافت آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر او دو عاف فرمودند و آن دو عاف درجه اجابت رسیدن عن عبد الله بن عمران رسول الله صلی الله علیه و سلم ضرب صدر عمر بن الخطاب بیده حین اسلم ثلاث مرات و هو یقول اللهم اخرج ما فی صدره من علی و ابدله ایما نالیقول ذلک ثلاثاً اخرج الحاکم و از آن جمله آنست که چون مسلمان شد اعلان نمود اسلام خود را و ازین راه مقاسات تشویش بسیار نمود و آنرا مانند شهبند و شکر گوارا فرمود قال ابن اسحق و حدثنی نافع بن محمد بن عبد الله بن عمر بن ابن عمر قال لما اسلم عمر قال ای قریش افضل للحدث فیل له جمیل بن سمر الجهمی قال فعد علیه قال عبد الله بن عمر و حدثت اربع اثره و انظر ما یفعل و انا غلام اعقل و کلاماً رایث حتی جاره فقال اعطت یا جمیل انی اسلمت و دخلت فی دین محمد صلی الله علیه و سلم قال فوالله ما ارجعه حتی قام یحیی برده و اتمعه عمر و نعت ابی حنیفه اذا قام علی باب المسجد صرخ باعلی صوتاً یا معشر قریش و هم فی آیه تیسیم حول کعبه الا ان ابن الخطاب قد صاب قال یقول عمر من خلفه کذب و لکن قد اسلمت و شهدت ان لا اله الا الله و ان محمدا عبده و رسوله و صار والیه فاجبر یفعلهم و یفعلون حتی قامت الشمس علی رؤسهم قال و یخرج نفعه و قاموا علی رأسه و هو یقول فاعلموا بکم فاعلف بالله لو کنا ثلثمائة رجل لقد ترکنا ما لکم اذ ترکتموا انیا قال فبینما هو علی ذلک اذ انبلی شیخ من قریش علیة جریه و فی عین مویشی حتی دفع علیهم فقال ما شکم قالوا صبا عمر قال فیه رجل اختار لنفسه امرأ فماداً تریدون اترکون بنی عدی بن کعب یسکون لکم صاحبکم الکنذ اعطوا من الرجل قال فوالله لکانا کانا لو انا باکشیط عنده قال قلت لابی بعد ان باجرأ المدینه یا ابن من الرجل الذی زجر القوم فیک بکله یوم اسلمت و هم یفعلونک قال ذاک ای بنی العاص بن دایل السهمی و عن عبد الله بن عمر قال لما اسلم عمر اجتمع الناس عند داره و قالوا صبا عمر و انا غلام فوق ظهره یسب فجاو رجل علیه قباک من دیاج فقال صبا فما ذاک فاناله جاء ذابث الناس تصدعوا عنه فقلت من هذا قالوا العاص بن دایل باخرجه البخاری و ریحانکة باید نهید که فاروق اعظم سال ششم از بعثت بعد اسلام چهل مرد و پانزده زن مسلمان شد علی اختلاف سیر بین عمده العلم فی ذلک بالجمله اسلام او اگر چه نصف قرن از اول بعثت متأخر شد و آن سابقها از روی نوت گشت اما تا بعد الهی در قیام بحق خلافت با تم وجه و توسط میان پیامبر صلی الله علیه و سلم است او در نشر دین از همه سبقت نمود در اول امر مفضل بود نسبت صدیق اکبر بسیار از جهت تاخر اسلام و در آخر حال سیمان او و سهم و شریک او شد آنحضرت صلی الله علیه و سلم بیان هر دو درجه فرموده اند در قضیه معانیه صدیق اکبر با وی خطاب عتاب آلود فرمود بل انتم تارکون لی صاحبی بل انتم تارکون لی صاحبی قلت یا ایها الناس انی رسول الله الیکم جمیعاً فقلتم کذبت و قال ابو بکر صدقت اخرج البخاری و در حدیث ثواباً قلیباً فرمود ثم اخذ ابو بکر و فی نزعہ ضعف و الله یخیر له ثم اخذنا عمر بن الخطاب فاستحالت عمر باقلهم از محترماً من الناس یقرین قریه حتی ضرب الناس لبطن اخرج الشیخان و غیرها و از آن جمله آنست که بسبب دخول او در اسلام مسلمانان عزیز شدند و اعلان اسلام نمودند عن ابن مسعود قال بازلنا اعزنا منذ اسلم عمر اخرج البخاری

دیکلین بربوده
سخن کرگندوزد
له

اول
نوشته از تصدق
حدیث در صحاح
شرح الفاظ
عنه

باب اولی

قال ابن اسحق ولما قدم عمر بن العاص وعبد الله بن اربعة على قریش ولم يدر کوا ما طلبوا وروى عنهم النجاشي بما يكرهون و
اسلم عمر بن الخطاب وكان رجلاً ذا شكنة لا يرام ما رواه طهره مهنج به اصحاب رسول الله صلى الله وسلم وحجرة رضي الله عنه
حتى غاظوا قريشاً فكان عبد الله بن مسعود يقول ما كنا نعد على ان نصلي عند الكعبة حتى اسلم عمر بن الخطاب فلما اسلم قاتل
قريشاً حتى صلي عند الكعبة وصلينا معه وعن سعد بن ابراهيم قال قال عبد الله بن مسعود ان اسلم عمر رضي الله عنه كان
فتحوا وان هجرة كانت نصران امارته كانت رحمة ولقد كنا انصلي عند الكعبة حتى اسلم عمر فلما اسلم قاتل قريشاً حتى صلي
عند الكعبة وصلينا معه اخرج ابن هشام في زيادته على السيرة واخرج الحاكم مثله وازانجمله آنتس كه هجرة نوو بسوي بينه
قبل از ان حضرت صلى الله عليه وسلم تهديد وتوطية ساخت برامی قدوم و صلي الله عليه وسلم عن البراء بن عازب اول من قدم
عليه من اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم ثم قدم النبي صلى الله عليه وسلم الحديث اخرج به البخاري وازانجمله آنتس كه
غزوه بدر ما ترجميله نصيب فاروق گشت بوجوه بسیار كجی آنگه خال خود را بر آنتس كه گشت محبت قرايت مانع مباشرت قتل او
نشد في الاستيعاب قتل العاص بن هشام بن منيرة كما فرأ يوم بدر قتله عمر بن الخطاب كان خالاً له و كبراً لآنگه ان حضرت صلى الله
عليه وسلم فرمود كه عباس را كشد ابو حذيفة آزا قبول نكرد و در اینجا نوعی از دهن در امثال حكم پيامبر صلى الله عليه وسلم پديد آمد
و نحوی از اختلاف نمودار گردید ان حضرت صلى الله عليه وسلم اين چاره را بدو تدارك فرمود در حارة توحيد تهديد شخصي كه از قبول امر نافرمانی نمود و حارة
آن تهديد و تشديد فاروق اعظم را ساخت و گفت يا با حفيص الضرب وجه عم رسول الله صلى الله عليه وسلم بالسيف حضرت فاروق از بنگله
بجوشيد و مقصود بمحصول انجاميد و در وقت اخذ فدا هر چند انصار گفتند كه ابن اخت ما را معاف بايد قبول نفرمود تا رسد ذر ليه
اختلاف شود و اینجا بر قدر عقول مردم نزل نمود عن ابن عباس ان النبي صلى الله عليه وسلم قال لا صحابي يوشد اني قد عرفت ان رجلاً
من بني هاشم و غيرهم قد اخرجوا كراماً لا حاجة لهم لقائلنا من لقي اعداء من بني هاشم فلا يقبله و من لقي ابا النخري بن هشام فلا يقبله و من لقي
العباس بن عبد المطلب عم رسول الله صلى الله عليه وسلم فلا يقبله فانما خرج متمكراً قال فقال ابو حذيفة نقل آباء و ابناء نادا و اخوانا و عشيرتنا
و نرك العباس و الله لئن لقيته لا نجت منه السيف قال فبلغت رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال لعمر بن الخطاب يا با حفيص قال
عمرو الله انه لا اول يوم كذاتي رسول الله صلى الله عليه وسلم با بي حفيص الضرب وجه عم رسول الله صلى الله عليه وسلم بالسيف
فقال عمر يا رسول الله و غني فلا ضرب عنقه بالسيف فوالله لقد نافع فكان ابو حذيفة يقول ما انا با من من تلك الكلمة التي قلت
يوشد و لا ازال منها قائماً الا ان تكفربا عنى الشهادة فنقل يوم البامة شهيداً اخرج ابن اسحق سوم آنگه بعد فتح در باب
اسيران اختلاف افتاد كه فدا بگيرند يا قتل كنند راى حضرت فاروق موافق مراد حق واقع شد عن ابن عباس قال قد شئى
عمر بن الخطاب فذكر قصة الة ان قال فاستشار رسول الله صلى الله عليه وسلم ابا بكر و علياً و عمر فقال ابو بكر بانبي الله طوار
بنو العم و عشيرة و الاخوان فانه ارى ان تأخذ منهم القدية فيكون ما آخذنا منهم قوة لنا على الكفار و عسى الله ان
يهديهم فيكونون لنا عضداً فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما ترى يا ابن الخطاب قال قلت و الله يا ارسى ما ارسى
ابو بكر و لكنى ارى ان تكلفى من فلان قريب لعمري فاضرب عنقه و لكن علياً من عتيل يضرب عنقه و لكن حمزة من فلان لعمري فيضرب عنقه

له
لا تاذى بالانجاش
مع العبد بالانجاش
لكن من التاجون
فدا به نصيب

الحكم
العلم
بشيء من الامور
بشيء من الامور
بشيء من الامور

غزوہ خندق حاضر شد مساعی جمیلہ دران واقعہ بجا برودہ یکے آنکہ محافظت طے از خندق عہدہ وی بود و الا آن مسجدے
 بنام اور رضی اللہ عنہ در اینجا بنا کرده اند دوم آنکہ اہل سیر نوشتہ اند کہ فاروق و زبیر روزی از روزهای خندق بر جمعہ کفای
 حملہ آوردند و آن جامعہ را از ہم متفرق ساختند در آن میان ضرار بن الخطاب بازگشت و نیزہ بجانب عمر کشید و بعد از آن
 آن نیزہ را باز گرفت و گفت این نعمت مشکورہ است کہ بر تو ثابت کردم سوم آنکہ در بعض ایام خندق بسبب ہتہام لشغل دفع کفای
 نماز عصر از حضرت فاروق فوت شد و تاسفی عظیم از نوجوہ بنجا طرش راہ یافت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم خود را در اوقات ہمز
 اودعد فرمودند باین شفقت علاج تأسفش ساختند عن جابر بن عبد اللہ ان عمر بن الخطاب رضی اللہ عنہ جاہ یوم الخندق بعد ما
 غربت الشمس جعل یسب کفار قریش و قال یا رسول اللہ ما کدت ان اُصلی حتی کادت الشمس تغرب قال النبی صلی اللہ علیہ
 وسلم واللہ ما صلیتہا فزلنا مع النبی صلی اللہ علیہ وسلم بطحان فتوحاً للصلوۃ و توقاً لہا فصلی العصر بعد ما غربت
 الشمس ثم صلی بعد ما المغرب خربہ البجاری و ازا بجملة آنت کہ در غزوہ بنی مطلق حاضر شد و سبہا مصر و ہشت پیمند و بوجہ
 یکے آنکہ اہل سیر ذکر کرده اند کہ مقدمہ لشکر ا بود و جاسوسی را از طرف کفار گرفتار کرد و احوال آنہا از وی استفسار نمود
 بعد ازان اورا بخت و باینجہت رعب عظیم بردل کفار افتاد و دوم آنکہ در عین قتال فاروق مامور شد بانکہ ندا در دادند
 کہ ہر کہ کلمہ اسلام بگوید از تعرض با مومن با سوم آنکہ بجہاد غفاری ابیر فاروق با اعراسے در مناقشہ افتاد اعرابی بسبب
 بن ابی منافق رجوع آورد و کلمات لفاق آیتش تفاق خود را دو بالا ساخت و زید بن ارقم آن کلمات را بعرض آنحضرت صلی
 اللہ علیہ وسلم رسانید و غیرت حضرت فاروق بجوش آمد و قصد ایقاع بان منافق نمود و منافقان در صد و عدد آمدند خدا
 عزوجل در باب تصدیق قول زید بن ارقم و تخمین را فاروق در بقدر کہ منافق مستحق امانت است در دنیا و مستوجب عقوبت
 در آخرت اگرچہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم افادہ فرمودند کہ بجهت مصلحت احتراز از تفرق کلمہ مسلمین و توحش و ظلمان
 در اسلام سزای کردار او در کنار او ننہادند آیات تازل شد مودلاً ذآ جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ اء و لقصۃ
 بسوطة فی معالم التنزیل و غیرہ چہارم آنکہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم حضرت فاروق را درین حادثہ رمز عجب
 کہ در باب ملک داری بجا آید ارشاد فرمودند قال ابن اسحق فحدثنی عاصم بن عمران عبد اللہ بن ابی ائی رسول
 اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فقال یا رسول اللہ انہ قد بلغنی انک تريد قتل عبد اللہ بن ابی فیما بلغک عنہ فان کنت لابد فاعللاً
 فمرفی بہ فانما احمیل الیک راسہ فواللہ لقد علمت احسن ریح ما کان بھامن رجل ابر بوالیدہ سنی انی اخیسی ان تامر غیرے
 فیصلہ فلا تدعنی لیسے ان انظر الی قاتل عبد اللہ بن ابی عیشے فی الناس فاقتله فاقتل مومناً بکافر فاؤ دخل النار
 فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بل ترفق بہ و تحسن صحبتہ باقی معناد جعل بعد ذلک اذا احدثت الحدیث کان قومہ
 الذین یعاتبونہ و یاخذونہ و یعقبونہ فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لعمر بن الخطاب رضی اللہ عنہ صین بلغہ ذلک من
 شاخم کیف ترئی یا عمر ام و اللہ لو قتلہ یوم قتل لانی اقتلہ لا ارحمت لہ آفا و لو امرتک الیوم لقتلہ لقتلہ قال قال عمر
 اللہ عنہ قد والله علمت لا امر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اعظم برکتہ من امر و ازا بجملة آنت کہ در حدیبیہ حاضر بود و
 اینجا فضائلے حساب نصیب او شد یکی آنکہ حمیت اسلام بر حضرت فاروق غلبہ کرد و تبریت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم

شکین یا قال ابن اسحق فلما التأم الامر ولم يبق بينهما الا الكتاب وثبت عمر بن الخطاب رضي الله عنه فاتي ابا بكر رضي الله عنه
فقال يا ابا بكر اليس برسول الله صلى الله عليه وسلم قال بلى قال اولئنا بالاسلمين قال بلى قال اوليسوا بالمشركين قال بلى
قال فعلام نعطى الذنبيته في ديننا قال ابو بكر يا عمر الزم عشرين ذنبا فانه اشهد انه رسول الله صلى الله عليه وسلم قال عمر وانا
اشهد انه رسول الله ثم اتى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال يا رسول الله استبرأ من الله حقا قال بلى قال اولئنا
بالاسلمين قال بلى قال اوليسوا بالمشركين قال بلى قال فعلام نعطى الذنبيته في ديننا قال انا عبد الله ورسول الله احب
امرءة ولن يصيبني قال فكان عمر رضي الله عنه يقول بازلت اصوم و تصدق و اصلي و اغتفر من الذي صنعت يومئذ مخافة
كلامي الذي نكمت به حتى رجوت ان يكون خيرا و قال ابن اسحق فوثب عمر بن الخطاب رضي الله عنه مع ابي جندل ميثي الى
جانبه و يقول اصبر يا جندل فانما هم المشركون و انما دم ابيهم دم كلب قال و بيدي قاييم السيف قال يقول عمر
الله عنه رجوت ان ياخذ السيف فيضرب به اباة قال فضن الرجل بابيه و نفدت القضية و كبر انك فاذك الله سكينته
على رسول الله و على المؤمنين و الكذابين و كلمة القفاي ررح و انازل شد ستوم انك وقت مراجعت بسومي دينه سورة
انا فتحنا لك ان حضرت صلى الله عليه سلم اول بر فاروق بر خواند و باين شريف اور از ميان اصحاب ممتاز ساخت گويان
حكمت در بصورت آن بوده باشد که حضرت فاروق احكام انواع غلبات را بشناسد اخرج مالک عن يزيد بن اسلم عن
ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يسير في بعض اسفاره و عمر بن الخطاب يسير معه ليلا فساكه عمر عن شئ فلم يجبه
رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم سأل فلم يجبه ثم سأل فلم يجبه فقال عمر فقلت انك عمر بن الخطاب فقال رسول الله صلى الله عليه
وسلم ثلث مرات كل ذلك لا يجيبك قال عمر فمركت بعيري حتى اذا كنت امام الناس وحشيت ان ينزل في قرآن قال فما
تسبت ان سمعت صارحا يصرخ بي قال قلت لقد خشيت ان يكون نزل في قرآن قال فنجيت رسول الله صلى الله عليه وسلم
فقلت عليه فقال لقد انزلت علي في هذه الليلة سورة كهي احب الي مما طلعت عليه الشمس ثم قرأ انا فتحنا لك فتحا مبينا
ايضا و نكتة بايشناخت یکی آنکه غلبه عبارت از است که چون نور ايمان با قلب مخالفت نماید و در ميان نور ايمان و
طبيعت قلب اعيه متولد شود که اساک از موجدان مقدر نباشد و بسبب غلبه آن داعيه از بعض آداب شرع و عقل فرد و نقد
و غلبه بر دو نوع میباشد غلبه منجبه از ايقاد قلب نکته را که از شرع يقيني کرده است اگر چه در صورت حال مرضی نباشد مانند ايقاد
ابو کبابه داعيه شفقت بر خلق الله را هنگامیکه برای بنو قریظ اشاره کرد که آنحضرت صلی الله علیه وسلم ايشان را خواهد
و شفقت علی خلق الله در سایر مواضع هر چند محمود است چون اينجا متعارض اعلار کلمه الله واقع شد مرضی الهی نبضاد و غلبه
داعيه آهيه که از بعض موطن شاميه بمنزل شعاع برق بر دل ميرزد و دشمنان بين الترسين و حضرت فاروق بيان
حال بر دو غلبه کرده است برای غلبه که در حدسيه از جهت حبيت اسلام جوشیده و بحقيقت خلاف مصلحت کليه بود گفته است
فمازلت اصوم و تصدق الخ يعني حال ابن غلبه محتاج کفارت شد و در قضيه موت ابن اسحق منافق گفته است فتحررت حتى
تمت في صدره و قلت يا رسول الله انصت علي فذا قد قال يوم كذا وكذا اعدا ايمه قال نعمت لي و جبراني پس
فرق در ميان اين دو کلمه ملاحظه بيايد که در بسيار است که بر سالک یکی از اين دو قسم با ديگر مشتبه شود و فهم و بر اصل اين اشتباه

نکته

Marfat.com

کفایت نماید و این اشرف مرتبه الاقدام است حضرت فاروق را چندین دفعه اشتباه در میان غلبات واقع شده بود و آنحضرت
صلی الله علیه وسلم میان آنها تمیز فرمودند تا آنکه حضرت فاروق درین باب خدا را متوجه گردید و بعد از آن اشتباه رو نمیداد و گنا
مختصاتی که گشت آنحضرت صلی الله علیه وسلم اشاره خصیه با معنی فرموده اند چنانکه بلفظ تعلیق واقع شده و لفظ کان بمکان
قبلکم محدثون فان یکن من امتی فمروا الله اعلم و صدیق اکبر را در غلبات کم بود که اشتباه واقع شود و این یکی از وجوه
از حجیت اوست بر فاروق در ذیل این نکته باید دانست که امر دوا و مشابهت تمام دارد با مراد و یا هر دو امر فیض است نازل
از آحاد شایسته لیکن رویا نزدیک تحطیل حواس نمودار میگردد و دوا عیب با وجود استقلال حواس بر روی کار می آید و در رویا سطر
شعاع بالا صالته عقل میباشد و در دوا عی مطرح آن قلب چنانکه در رویا اشغالات اطلام و تشنج اخلاق و اعمال بصورت مشابه با فیض
نازل از ملک رویا مشتمل می شود و صل اشتباه متعذر میگردد و همچنان در دوا عیب منجمه از طبیعت نفس و از عادات و مالوفات
و دوا عیب متولد در میان نور ایمان و طبیعت قلب نزدیک انقیاد آن نکته که از شرع تعلقی نموده با دوا عیب نازل از منبع صدق
و حق مشتمل می شود و صل اشتباه متعذر میگردد و چون بعون الله عزوجل اشتباه منقطع شد و حق از باطل ممتاز گشت آن دوا عیب
و آن رویا قابل اعتماد میباشد و لکن در آن ذلک خرط القادر نکته دوم آنکه معلوم بالقطع است که صحابه از نزدیک خود هدایت را
نیافته اند بلکه همه بتأثیر نفس قدسیه آنحضرت صلی الله علیه وسلم هستند گشتند کما قال عز من قائل و انک لتهدی الی صراط
مستقیم و تأثیر نفس مطهره آنحضرت صلی الله علیه وسلم در ایشان گما تقرب بر مردنی فقط میباشد و گاهی با قرآن غضب و تهدید و زمان
بجود صحبت پس تشبیه و تهدید آنحضرت صلی الله علیه وسلم یکی از اسباب حصول برتری سعادت است و آنرا یکی از مناقب عظیمه
صحابه میباشد و لهذا آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرموده اللهم انی بشرایما مسلم آذینة ستمه ضربته فاجعله له رحمة
او کما قال و اگر نفس بعضی از صحابه بوجهی مخلوق شده باشد که بغیر تقرب تحویل و تهدید با صل مقصد آنحضرت صلی الله علیه
و سلم تهدید شود و بر نفس وی صلی الله علیه وسلم متمثل گردد و آن از عنایات حق است که بطریق قدرت بعضی را بآن بر میگزیند
در تهدید و تربیت حضرت فاروق چندین دفعه عنفت و تهدید از آنحضرت صلی الله علیه وسلم ظاهر شده است چنانکه در قرأت
اولی سوره توریت را واقع شد و نسبت حضرت صدیق از تقسیم معاملها بسیار کم بنظر آید و این نیز وجهی از وجوه افضلیت صدیق
اکبر است و الله اعلم و اذا انجله است که در غزوه خیبر اثر جمیله نصیب فاروق گشت بوجه بسیار یکی آنکه اهل سیر ذکر کرده اند که
درین غزوه مینه لشکر موقوف بر حضرت فاروق شد دیگر آنکه هر شبی تعهد حراست لشکر یکی از صحابه مقرر میشد شبی که نوبت حراست
فاروق اعظم بود و هر چه در دست وی رضی الله عنه افتاد و پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم او را برد و آنحضرت احوال خیبر از وی
استفسار فرمود و این معنی سبب فتح خیبر شد سوام آنحضرت صلی الله علیه وسلم شخصی فرمود رحیم الله فلانا فاروق بحدس فرین
معامله الهی با آنحضرت صلی الله علیه وسلم در عاریاد شناخت و گفت و حجت ما رسول الله قال ابن اسحق محدثی محمد بن ابراهیم
القیسی عن ابی الیهثم بن نصره الاسلمی ان ابا ه عده انه سمع رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول فی سیره الی خیبر لعامورن الاکوعم
انزل با ابن الاکوعم فمحدثنا من حیثیک قال فنزل بریح رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال و الله لولا الله ما اتمتینا
ولا تصدقنا ولا سلینا و انما اذا قوم یقوا علینا و ان ارادوا فینتنا انینا فانزلن سکینة علینا و ثبتت الاقدام ان لاینا

صلی الله علیه وسلم
خطاب است فرمود
بشایع بگو و در رویا
و در وقت خار دارا
گویند این شکل است
و در وقت خار دار
برای امور مشکله

صلی الله علیه وسلم
ای من کلانک در این
و ایا جیبک

عمر علی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فقال یا رسول اللہ ما حدثتک حدیثہ خویثہ زعمت انک قلتہا قال قد قلتہا قال
 اذما اذن فیہم یا رسول اللہ قال لا قال افلا اذین بالرحیل قال لے قال فاذن عمر بالرحیل ووم انک وقت قسمت
 عنائم درجہ انہ ذوا نحو یصرہ حاضر شد و فاروق را داعیہ قتل او بنحاطر آمد عن عبد اللہ بن عمرو بن العاص قیل لہ ہل
 حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من کلمہ التیمیسی یوم حسین قال نعم جارہ رجل من تميم یقال لہ ذوا نحو یصرہ فوقف علیہ و
 ہو یعطی الناس فقال یا محمد رايت ما صنعت فی ہذا الیوم فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اجل فکیف رايت قال لم
 اراک عدلت قال فغضب النبی صلی اللہ علیہ وسلم فقال ویکم اذا لم یکن العدل عندک فعند من یکون فقال عمر بن الخطاب
 یا رسول اللہ الا نقتلک قال لا دعوه فانه استکون لہ شیعة یتعمقون فی الدین حتی یخرجوا منه کما ینخرج السہم من الرمیة
 میطر فی انصل فلا یوجد شیء ثم فی القدر فلا یوجد شیء ثم فی الفوق فلا یوجد شیء سبق الفرض والدم اخرجه ابن مسیح
 سوم انک استید ان نموده از آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ انی تذرت فی الجاہلیۃ ان اغتکف لیلۃ فی المسجد الحرام
 فقال لہ النبی صلی اللہ علیہ وسلم اذ فی بندرک اخرجه البخاری و فی بعض الروایات یا انی اشکرک فی دعاک ولا شکرنا
 فی دعاک و ابن شریفی بود در حق حضرت فاروق رضی اللہ عنہ و از انجملہ آنست کہ در غزوہ ہونک نصف مال خود انفاق
 نمود و از انجملہ آنست کہ در حجۃ الوداع حاضر بود و آنہم موا عظ استماع نمود و جمیع آن مشاہد متبرکہ را در اک فرمود و از انجملہ
 آنست کہ در بسیار از فضائل شریک صدیق اکبر بود و ہمیشہ او در مشاوت و در تعبیر بلفظ صالح المؤمنین نزدیک نزد دل آیتہ تحریم و
 در شبات روز جمعہ وقت ایضا ض قوم و اینہم مباحث را در آثار حضرت صدیق بیان کردیم و از انجملہ آنست کہ بعد انتقال
 آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ساعی ترین مردم بود برای خلا صدیق و ناصح ترین مردم در حق او و انیمینی را بالانوشتم
 و از انجملہ آنست کہ در خلافت صدیق اکبر نائب مطلق خلیفہ و وزیر و مشیر او در بہات و قاضی مدینہ او بود عن ابراہیم النخعی
 قال اذل من ولی ابوبکر شیئا من امور المسلمین عمرون الخطاب و لاء القضاء مکان اول قاض فی الاسلام و قال اقض
 بین الناس فان فی شغل اخرجه ابو عمر و از انجملہ آنست کہ صدیق اکبر در آخر ایام خود فاروق را و لیسجد خود ساخت و
 او را از افضل امت خواند چنانکہ گذشت و ماخذ قول او حدیث آنحضرت بود صلی اللہ علیہ وسلم عن جابر بن عبد اللہ قال قال
 عمر لانی بکر یا خیر الناس بعد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فقال ابوبکر اما انک ان قلت ذاک فلقد سمعت رسول اللہ صلی اللہ
 علیہ وسلم یقول ما طلعت الشمس علی رجل خیر من عمر اخرجه الترمذی و معنی اینکلام آنست کہ فاروق افضل امت باشد در
 زمانی از آنہ انقضیہ را مطلقہ عامہ بیاید شمر و لہذا فاروق صدیق را افضل میگفت و صدیق انیمینی را از وی مسلم میگفت
 و حضرت صدیق فاروق اعظم را اوی و خیر الناس میگفت و ادنیر انیمینی را از وی مسلم مید این شرح اعانتہا و فاروق نسبت
 جناب نبوت و نسبت خلیفہ پیغامبر از چون نوبت خلافت او رسید سیاستی از وی ظاہر شد کہ هیچ خلیفہ را عیسر نماید نہ پیش از وی
 نہ بعد از وی نے الاستیعاب ولی الخلفۃ بعد انک بکر بویع لہ بہا یوم مات ابوبکر باستخلافہ سنۃ ثلث عشرۃ فساہسن
 سیرۃ و انزل لفسہ من مال اللہ بمنزلہ رجل من الناس و فتح اللہ لہ الفتح بالشام و العراق و مصر و دوان البیادین العطاء
 و رغب الناس فیہ علی سواہم و کان لا یحاف فی اللہ کومۃ لا یم و ہو الذی نور شہر الصوم بصلوۃ الاشفاع فیہ و اریخ التاریخ
 الزاویہ و در وقت سال ۱۰۰

شرح و بیانیہ
 فصل اول
 گزشتہ

من الهجرة الذی بایدی الناس الی الیوم وهو اول من ستمی با میرالمؤمنین وهو اول من اتخذ الدرة دکان نقش خاتمہ
 کتفی بالموت و اعطایا عمر در بمقام حکایتی چند از قیام او با مر جہاد و ظهور کثرت فتوح و وفور غنائم در ایام او ایرادیم
 سال سیزدهم از ہجرت فاروق اعظم چند روز متصل خطبہ میخواند و تحریر فیض میفرمود و مردمان را بر جہاد و عجم و ایشان بلا خطبہ
 کثرت عدو و کعدو آن جمع قاعد می نمودند زیرا کہ پادشاهی آنها از زمان روز در فارس در دم محکم شدہ بود و اقواج بسیار
 و خزائن بسیار ذخیرہ داشتند کہ عرب را بیچگاہ مانند آن اسکان نبود از بخت خدا غر و جبل فرمود سست و عتوان لای
 قویم اولی بائیں شدیدی اول کسیکہ داعیہ جہاد در خاطر او افتاد ابو عبیدہ ثقفی بود از کبار تابعین بعد
 از ان جامع بعد جامعہ برای حرب مہیا شدن گرفتند از انجملہ سلیمان بن قیس کہ از حضار مشہد بدر بود و حضرت فاروق
 قدر او بیت ابو عبیدہ در قبول داعیہ الہیہ شناخت و او را بر حشیش سلیمان امیر گردانید ہر چند در میان ایشان اصحاب آنحضرت
 صلے اللہ علیہ وسلم بودند لکن سابعہ فرمود کہ در قضایا و سوانح امور با صحابہ جناب سالت مشا درت کند و ایشان را شریک
 خود داند فرمود سپہم چیز مر از تا میر سلیمان مانع نشد از تعجیل و سارعت او در حرب و خوف ہلاک مردم بسبب تہور او بالجملہ
 ششہ بن عارثہ شیبانی و ابو عبیدہ ثقفی با ہمراہ میان خویش متوجہ عراق گشتند و از ان طرف رستم بن فرخ زاد جابان
 را با لشکرے جہاد مقابلہ فرستاد و بعد ملاقی فستین جنگ عظیم در پوست آخر کار کفار نہریت یافتند و غنیمت بحساب بست
 اہل اسلام آمد ہنوز تقسیم غنائم شدہ بود کہ نرسی سپاہ را عجم کہ خالد زادہ کسر بود بالشکری عظیم بسوی ایشان متوجہ
 شد و رستم سردار دیگر جالبوس نام را با فوج کثیری بگم اد تعین نمود ابو عبیدہ پیش از انکہ اجتماع ہر دو فریق شود بہ نزدیکی
 رسید و دی را منہزم گردانید و بر مال خطیر دست یافت انگاہ نے توقف بجانب جالبوس متوجہ شد و او را نیز نہریت داد
 و از وی نیز غنائم فراوان در تصرف آورد بعد از ان ابو عبیدہ از انہم غنائم و سبایا خمس جدا کردہ بدرا اختلاف فرستاد
 و باقی را بر غزاة قسمت نمود چون خبر نہریت افواج بملک فارس رسید نفعال عظیم بخاطرش راہ یافتہ بہمن جاد و را برای
 تدارک ہاشمی ہزار مرد دستی فیل فرستاد و از انجملہ فیل ابیض کہ از وقت پرویز اورا مبارک می شمرند و در سپہم محرکہ نمیبود
 الا کہ اہل آنسر کہ فیروز میشدند با درفش کاویانی کہ از زمان فریدون در خزائن عجم ذخیرہ بود و آزار ایت فتح و ایت نصرت
 پنداشتند ہر گاہ کہ رستم نیز فوجی عظیم ہمراہ اوداد ابو عبیدہ این مرتبہ کار فرمای تہور شدہ از پل فرات گذشتہ بحار بہ در پوست او را
 تزلزلے در میان مسلمین افتاد جابلے از اہل اسلام پل را بر ہم زد تا راہ گریزند آشتہ باشند ابو عبیدہ با جمعی سپاہ از
 اسپان فرود آمدہ شمشیر کشیدہ خرا طیم فیلان را قطع نمودند و ابو عبیدہ بر فیل ابیض رسید و خرطوم او را برید و
 معاودت بلشکر خود پالش بلغزید و بنیاد درین حالت فیل ابیض او را زیر پا آورد و شہید ساخت و بعد از وی غنیمت
 کس باز جو ان مردان لوی او بر میگرفتند و بدرجہ شہادت میر رسیدند تا آنکہ آخر کار آن لوار انشتی بن عارثہ برداشت و
 بصرفہ و حکمت بکنگ مباشرت نمود انجام کار کفار از حرب متقاعد شدند و مسلمانان فرصت غنیمت با بر سر بل آمدند و کیف
 تاہنق پل شکستہ را درست ساختہ عبور نمودند درین مقلدہ چہا ہزار کس شہید شدند حضرت فاروق ازین ماجرا بغایت محزون
 گشت و بسبب انکسار مسلمین نزدیک بود کہ قاعدہ جہاد بر ہم خورد و عنایت الہی ناگہان در رسید و در فوج رستم اختلافی افتاد

دو فریق گشتند و حدیث ایشان کلیل گشت چند روز بر حرب جرادت نبارستند سال چهاردهم بقول اکثر اهل تاریخ فتح دمشق دست
داد و بقول جمعی دیگر این واقعه در سال سیزدهم بود نزدیک بوفات حضرت صدیق رضی الله عنه با جمله هر قل مانان نام سردار را
با گران لشکری به داهل دمشق فرستاد و کفار در هر ناحیه متحصن بمشغول گشته با عداد آلات حرب مشغول شدند و ابو عبیده بن الجراح
صورت حال را بعرض حضرت فاروق رسانید حضرت فاروق بر او مکتوبی نوشت متضمن آنکه اولاً عنان غریمت بجانب دمشق معطل
سازد و در هر ناحیه فوجی از مسلمانان فرستد تا اهل آن ناحیه را مشغول دارند و توغیل در حرب میچکدام نکنند تا آنکه دمشق مفتوح شود
از انطرف مانان بالشکر خود از دمشق برآمده بار استگی صفوف مشغول شد و از نظرف ابو عبیده بمقابله آنها داد و قتال برآید
تردد عظیم شکست بر لشکر کفار افتاد جمعی جانب هر قل گرفتند و طائفه لشکر دمشق متحصن شدند باز ابو عبیده و خالد بجا صره دمشق
اهتمام کلیه کار بردند و این محاصره مدت دراز کشید اتفاقاً بطریق غیر از بطریق دمشق را در همین ایام فرزندی متولد شد ازین سبب
بترتیب جشنی مشغول شدند و از اطراف در لهو و لعب ایشانرا از محافظت سوز غافل نمود و لیکن اسلام فرصت را غنیمت شمرده سلاطین
و اوماق که برای مثل همین روز آماده ساخته بودند استاد نموده بکسیر کویان بر بلند می سورا برآمده بوا با ناز بر خم سیوف
بدوزخ رسانیده دروازه را کشادند و جنگ عظیم نظیر پیروز است از جانب خالد غنوه و از جانب ابو عبیده صلحاً فتح دمشق متحقق گشت
و در همین سال جریر بن عبدالله بجلی از جانب مین بلازمیت فاروق رسید حضرت فاروق چهار هزار مرد از حمله و کینه و دیگر قبایل
مرتب ساخته جریر را امیر آن لشکر فرمود و بجانب عراق بحدیثی روان نمود جریر و قوم او از آنکه تحت رایت مشن در آیند
استمکات و زیند حضرت فاروق برای تالیف قلوب ایشان بیع خمس بر غنیمتی که با اهتمام ایشان حاصل شود زیاده بر سهم
غنیمت ایشان تفصیل فرمود و برای مشنی نامه نوشت که شرائط توقیر و تجلیل جریر را مرعی دارد زیرا که شرف صحبت آنحضرت
صلوات الله علیه و سلم در یافته است سرداران عجم چون این خبر شنیدند فوج کثیر فراسم آورده مهران همدانی را با مارت آنها منصوب
ساخته برای مقابله مشنی و جریر با فرود گردانیدند ایشان این با جاب عرض حضرت فاروق رسانیدند وی رضی الله عنه از
هر قبیله جمعی را برای مدد مشنی معین فرمود و حکم کرد که مستجلاً کار سازی نموده خود را بر مصاف حاضر گردانید و مشنی نیز از آن
بلاد که در تصرف او بود لشکری آراست بعد تلاقی فریقین مهران بر سپی گلگون برگسوان از طلسم آن انداخته بمیدان مبارزت
جولان کنان درآمد غلامی از اهل ذمه تیری بجانب او روان کرد و بتامید الهی بر مقتل وی رسید و از اسب بیفتاد و شکست بر لشکر
عجم واقع شد و طرفه معرکه و عجیب مقتله آن روز بنظهور انجامید از بیخبت آنرا یوم الاغشار گویند زیرا که صد کس از مبارزان بشمار
درآمد که در آن روز هر یک ده کس از کفار کشته بود و چندان غنائم و سبا بیدست آمد که پیش ازین گاهی پیشتره بود بعد از آن
مشنی بن حارثه بشر بن الخصامیه صحابی را بر بلا و عراق خلیفه ساخته خود با وجود عدم اندمال جراحات که در واقعه الجسر بوی
رسیده بود قصد عارت خائنس نمود و آن سوتی بود که در سال یکبار تجار کفار را بخا اجتماع عظیم میدهند ناگاه بر سر آنجا عجم
ریخت و تخائم فراوان بدست آورد و باز قصد سوق بغداد کرد و آن نیز سوتی عظیم بود که هر سال جم غفیری آنجا مجتمع میشوند
بغشته بر آنها حمله آورد و یاران خود را فرمود که سوا می نقدین و جواهر و اقمشه و اقمشه قیمتی برندازند هزار شتر ازین اجناس
پر کرده بسلامت مراجعت نمودند سال پانزدهم و سال شانزدهم فرقان اکبر در میان اسلام و کفر لسمی و اهتمام ادر فی الله

ع
و این جنگ را که در سال
سیزدهم در این طرف
گشت در این سال
مرد است

سازمان شناسی

استخیم زرق قال نعم چهارم آنکه ترتیب جیوش و تقدیم فتحی بر فتحی و خستبار صلح و جنگ همه برای فاروق موقوف بود و اقصا
بر هم شدن دولت ساسانیان بدین وجه بوده است که چون صنایع فارس دیدند که مسلمانان را هر روز فتحی جدید بدست می آید
انفعال جدید بخاطر ایشان راه یافت فکر واقعی نموده ملکه فارس را مغزول ساختند و یزدجرد را که اشجع اولاد کسری بود
پادشاهی برافراختند و خراین آگاسره که بیرون از شمار بود بر آورده ادوات و افواج نسله حساب مجتمع نمودند و رستم
بن فرخ زادر سردار معرکه معین گردانیدند و یزدجرد در مدائن نشست مستعد آنکه ادوات و ابطال را دفعه بعد دفعه پیش
رستم فرستد مشنه بن حارثه این ماجرا را بعرض حضرت فاروق رسانید و وی رضی الله عنه بهر یک از عمال خود که در اطراف
مالک اسلام بوده اند احکام فرستاد که در هر ناحیه با هر که آسبی و سلاحی باشد داز اهل بخت و شجاعت باشد سرداران
انجارا میاید که زود ساختگی آنها نموده بدین مطهره فرستند چون آنها جمع شدند سعد بن ابوقریص را در سری آن جمع منصوب
ساخت و سعد را موعظت بلوغ فرمود بقومی و صبر بر مکاره ثبات قدم بر موطن حسرتی فرمود و قوم را بتابعیت وی در جمع
سوانح مامور ساخت و بر مشنه و جبرینامه نوشت که همه در تحت رایت سعد در آیند و او را امیر الاعراب عراق تصور نمایند کی
از حکمتهای الهی که در این واقعه بر اول فاروق پرتوان گذند آن بود که سعد را بامارت عراق برگزیدند زیرا که عمر مشنه بن حارثه با خبر
رسیده بود اگر در وقت سعد آنجا نرسید تزلزل عظیم در امر جیاد پدید می آمد و سعد را بسبب شدت سر تاوتوتی در راه واقع
شد درین اثنا فاروق اعظم دفعه بعد دفعه پهلوانان مادر و جوانان کامکار بلکب دی روان نمود و تمام تمام درین باب سفیر
تا آنکه در عرب اشرف قبائل و اهل شجاعت در آئی کم کسی را گذاشته باشد سی و چند هزار مرد همراه سعد مجتمع شدند از آن جمله کعب بن
کاز صحابه بودند که نود و نه کس از ایشان اهل بد بودند انگاه سعد با امیر المومنین نامه نوشت و توجیه رستم بفرم قبائل و کثرت تعدد
و عدو و تفصیل باز نمود حضرت فاروق در جوابش نوشت که هیچ دغدغه را بخاطر خود راه ندهی و از کثرت آلات و ادوات دشمن
بیجا نگر دی و نظر بر لطف پروردگار خود غرور و جل و اشته متوکل بتایید او باش در نگاه لشکر خود را تعبیه نمائی موضع هر کسی را
برای من بوجهی اعلام کن که گویا من چشم خود معاینه میکنم سعد کیفیت تعبیه جیش پیش حضرت فاروق نوشته فرستاد و در
رضی الله عنه تخمین آن صورت فرمود و امر نمود که نخست آنجا را که بحال حسب نسبت طلاق لسان و زیاده عقل موصوف باشند
پیش صنایع فرستد و دعوت باسلام کند سعد همچنان کرد یکی از ان جماعه منیره بن شعبه بود اخرج المحاکم عن ایاس
بن سعادی بن قره عن ابيه قال لما كان يوم القادسية بعثت بالغيرة بن شعبه الى صاحب فارس فقال اللبثوا معي عشرة
فبعثوا فشد عليه ثيابه ثم اخذ حقيقته ثم اطلق حتى اتوه فقال القوالي ترسا فجلس عليه فقال ابعج انكم معشر العرب قد عرفتم
الذي حلکم على المحبي البينا انتم قوم لا تجدون في بلادكم من الطعام ما تشبعون منه فخذوا تعطيكم من الطعام حاجتكم
فانا قوم مجوس وانا نكره قتلکم انكم تجشون علينا ارضنا فقال المغيره والله ما ذاك جاتوسا ولكننا كنا قومنا نعبد الجارة
والادنان فاذا رأينا حجرا احسن من حجر القيسنا و اخذنا غيرة ولا نعرف ربنا حتى بعث الله الينا رسولا من انفسنا فدعانا
الى الاسلام فاتبعناه وانا اميرنا بقتال عدونا ممن ترك الاسلام ولم ينجي للطعام ولكننا جئنا لتقتل مقاييلكم ونسب
و در ارکیم و اما ما ذکر است من الطعام ما تشبع من الطعام ما تشبع منه و در با هم نجدتیا من الاما اجانا فجتنا الى ارکیم
اولادکم

ناعت کینه
در کله

در کله

تیره فوجها فيها طعنا كثيرا واما اكثر فوائده لا تخرجها حتى تكون لنا اولكم فقال العليج بالفارسية صدق قال وانت
 لفتقا عنك عددا ففقيت عينه من الغدا صابته ثابته كويند يزود و جوايے از خاک پر کرده بقصد امانت بطریق جواز الو
 كورده خواهد شد
 ایشان پیش آورد و عرب آنرا فال فتح بلاد شمرند بعد از آن سعد نبوت و سدا یا باطراف و اکتاف منتشر ساخت تا در نواحه
 بلاد عجم طرح غارت و نهب یزید القصة رستم باشوکت و انجنت تمام بجانب لشکر اسلام متوجه شد و پلی ترتیب داده از دریا اینظر
 عبور نمود در خیالت یزید گرد در هر نهره اری شخصی را مقرر داشته بود که هر چه رستم گوید یا کند در اسرع اوقات باورد و سعد بسبب
 و شرات امکان نیافت که خود در وسط لشکر باشد بر بلند ی نصری فرار گرفت و جمعی از سوار پیاده رازیر قصر حاضر داشت
 تا هر چه فریاد می توغف بسرداران فوج رسانند انگاه سعد اعیان لشکر را نزد خود خواند و موعظت بلینغه فرمود و مواعید الهی
 در باب فتح عجم یاد ایشان داد و تفصیل واضح گردانید که امروز اگر دستبرد می نماید سعادت دنیا و آخری از آن شما باشد و اگر
 بدولی کنید دولت صوری و معنوی از دست شمارود و امیر بر قوم را فرمود تا همین کلمات اتباع خود را سرگرم کارزار کند و
 شعرا و اباشاد اشعار قوتی شجاعت برانگیخت و قرار ابتلاوت سوره انفال ارشاد فرمود قرآن چون در تلاوت آن شروع
 نمودند دلهارا اطمینان روی نمود انگاه فرمود که چون ساعت محبوب رباح نصر یعنی وقت نماز در رسد تکبیر می خواهم گفت
 شما نیز تکبیر گوئید و ادوات حرب مهیا سازید باز چون تکبیر دوم گفته شود جوشن پوشید و ادوات جنگ بر خود را کنید
 و چون تکبیر سوم بشنوید جوانان بچو انگاه مبارزت در آید و باستماع تکبیر چهارم کلمه لا حول و لا قوة الا بالله العلی اعظم گوئید
 و همه بیئت اجتماعیه با دشمن در آو یزید القصة سه روز و یک شب میان هر دو فریق جنگ قائم ماند چهارم روز نصر نازل
 شد و فرقان اکبر بظهور پیوست هر یک ازین اوقات نامی طلحه دارد روز ارمات و روز اغواش و روز عحاس و لیلته الفیر یا اوز
 ارمات همه منادید عجم با هیئت عجیبه تا جهای مکلل بر سر و کمرهای مرصع بر میان بر اسپان عراقی سوار صف آراستند و تیر اندازان
 حکم اندازار بر فیلان نشانده و جمعی گردا گرد آنها بر محافظت فیلان پیاده گشته مقدمه همیشه ساختند و طوع عرب و ساو
 وضعی ایشان معلوم است با آنهمه تا بید الهی دست برد های عجیب کردند اولاً غالب بن عبدالله آسدی و عاصم بن عمرو تمیمی بچو انگاه
 مبارزت درآمد هر میزان نام شخصی از رومی عجم مقابل غالب و شخصی دیگر از سرداران مقابل عاصم بر آمد غالب بزخم نیزه قرن
 خود را بر زمین غلطانید انگاه بکمند بسته پیش سعد رسانید و عاصم نیز بر قرن خود حمله آورد و قرن او یقین دانست که یقین
 عاصم نمیتواند شد از میان بگریخت عاصم بنقاب او تاخته هر چند جست او را نیافت عوض داشت سوار بر اگر گرفته آورد سعد
 را کب و مرکوب را نقل او ساخت تا بیا تیر اندازی که تیر او خطانمی شد از طرف عجم بقصد عمرو بن معدیکرب میدان را آمد مسلمانان
 عمرو را آگاه گردانیدند عمرو تیری بجانب او انداخت و بان زخم او را از اسپ بر زمین افگند عمرو خود را زود بر سر او رسانید
 و سر او را برید و کمر قیمتی و سلب گرانهای او را بدست آورد تا ثامهران حاکم آذربایجان بر باد پای عجمی سوار تیر تیر بکشان
 روی میدان نهاد و تقلید رستم میگفت ایوم ندق العرب و تا شخصی از حاضران او گفت انشاء الله آن منی دولت
 بربان راند شانه او کم نشاء درین اثنا شند بن حسان ضبئی نیزه در سپه لوی او خلائید و از اسپش غلطانید خواست که
 خود پیاده شد و سرش بردارد اسپ مندر در میدان معنی بفضط اسپ مشغول ماند درین توقف جریر بن عبدالله بجلی از میننه

عده ایجان

تاریخ

تاریخ جنگ در آنجا

Marfat.com

لشکرمانند باد باورسید و سر او را بریدند چون بر سر مرغ خویش آمد گشته یافت در باب سلب و قیل و قال بلند شد آخر الامر
بحکم سعد کمر به مندر دادند و باقی سلب بجزیر گویند قیمت کمر سی هزار بود و قیمت باقی سلب ده هزار سپاه عجم چون این دارو گیر را
دیدند فیلانرا نیز حرکت نمودند جمله حمله بر لشکر اسلام آوردند کتابی را سلامید را متفرق ساختن گرفتند مقصد صلای ایشان
استیصال قوم بجمله بود زیرا که قتل مهران بر دست جریر بجمله واقع شده است نزدیک بود که بجمله بالکلیه متناصل شوند سعد
بطایحه اسدی حکم فرمود که با قوم خود زد و بدد ایشان را چون در آن معرکه رسیدند عظیمی از عظام و عجم مبارزت بر آمد
طلبی دفعه بطمن نیزه بدوزخش فرستاد انگاه با جماعه خود یکبار گے بر پیل سواران نیر باران کردند چنانکه اکثری
منهزم گشتند شعث بن قیس کندی بانگ بر قوم خود زد که بنوا سدا کار شیران نموده اند شمار چه شده است اقوام او نیز
حمله آوردند و قبیه را زده زد و تا به قلب گاه لشکر عجم رسانیدند بعد از آن جالبوس و ذوالحاجب زو سار عجم بالشکرے
نے حساب با فیلان زبان بر فوج اسلام آوردند درین اثنا از طرف سعد تکبیر چهارم بلند شد اهل اسلام همه با جمعیم کلمه طیبیه
لا حول و لا قوه الا باللہ العلی العظیم گفته بر کفار سختند و آسیای حرب بر بنی اسد و بجمله دکنده و آرگشت از اینجا بسیار
بر وجه شهادت رسیدند سعد بجانب عاصم بن عمر قیس نو و قاصدی و واحد تا حمله سازد که را کبان قیل ازین طغیان
پادمان کشند عاصم تیر اندازان تسمیم و اسد را فرمود که تا بر فیلان هجوم کردند در وی ایشانرا باز گردانیدند انگاه ندا
در داد که چال فیلانرا قطع نمایند چون چال را بریدند را کبان بر زمین غلطیدند و دشمن پشت داد و سعد در فکر تکفین و تخمین
قتل قار و جرحی را بزنان لشکر سپردند تا بمداوی ایشان قیام کنند روزا غواث حضرت فاروق برای ابو عبیده
امیر الامر اشام نوشته بود که فوجی ترتیب داده بسردگی ناشم بن عثبه بن اوقاص بمد و سعد بفرستد با تفاق حسن ققاع
که مقدمه لشکر باشد بود با یکبار و پانصد سوار در نیالت رسید جماعه خود را دره قسم ساخت و فرمود یک طائفه مسلح و مسلح
اولا در عسکر اسلام داخل شوند چون داخل شدند قسمتی دیگر نمایان گردید آخر الاقسام چون نظرا ل لشکر برین جماعه افتاد
قوی شدند با کجمله ققاع در قسم اول بلشکر اسلام در آمد بمصاف پوست و سلیم را بر حسب کفار تخلفی تمام نمود و مبارز طلبید
از آن طرف ذوالحاجب بر آمد ققاع چون دست که ذوالحاجب با انگ برد یا ثارات اصحاب الجمر انگاه بانک ز منسی بدو خشر
رسانید و باز مبارز دیگر خواست بندان و فبروزان تا خسته میدان آمدند حارث بن طنبان بمد و ققاع رسید فبروزان بمقابلت
ققاع و بندان حارث شاد هرد و سپلوانان غنیم خود را راکشند و بسبب قتل آنها کسر عظیمی در لشکر کس افتاد گویند
ققاع شی دفعه درین روز بر لشکر کفار حمله آورد و هر دفعه کاری کرد در نوبت بعضی نمایان لشکر اسلام شتران را جلالت
و اسح پوشانید و بر شکل مینب نمودار کردند آنچه حیول عجم و بروز با حیول عرب کرده بودند امروز چال عرب با فراس فرس
بعل آوردند چون هنگام نصف النهار رسید هر دو فریق ساعتی مشغول استراحت شدند بعد از نماز پیشین ناریج مشغول شد
گویند سعد بن ابی وقاص ابو مجن را بواسطه شرب خمر مجبوس ساخته بود چون ابو مجن این حالت مشاهده نمود غیرت اسلاش نمود
از ام ولد سعد در خواست که دیر از حبس فلاح کند و سپ ابلیس سعد در سلاح ادعاریت دهد و فرار آنکه اگر حیات باقی است باز
خود را در حبس رساند ام ولد سعد همچنان کرد و ابو مجن نعره زنان میدان در آمد و ترودی بجار بود که جمیع لشکر استخوان او

Marfat.com

کردند بلکه گمان جمعی آن شد که او خضر است که بعد لشکر اسلام رسیده طائفه را نظر بر آنکه ملکی برای نصر ایشان نازل شد روز
دیگر چون حال بو محسن سعد واضح شد بدجوئی وی درآمد و گفت من بعد ترا در حبس گذارم ابو محسن گفت من نیز از سر صدق و اخلاص
عزم کردم که باز گردان خبیث نگردم روز عمارس قعقاع جماعه خود را فرمود که بغیر اطلاع لشکر اسلام بصفت روز گذشته
ده فرقه شوند و باشکال عجیبه در آیند تا مسلمانان درین ظن افتند که فوج ما ششم رسیده است با جمله چنان کردند و متعاقب ایشان
لشکر ما ششم رسید و نیز صنیع قعقاع در قوم خود مرد داشت ازین راه اطمینان اهل لشکر و بلاگشت در آن روز اولاً نظاره
بود بعد از آن فرامه بعد از آن بر آن بعد از آن مسابقه بعد از آن مصارع ما ششم با جوق اول بر سینه عجم حمله کرد و
صغیر ایشان را متفرق ساخت و با ساقی تاخته رفت باز عمر دین معد یکرب یاران خود را برای حرب مهیا نمود و بر قلب لشکر کفار
تاخت و بسیار را بکشت فارسان فرس یکبار و متوجه او گشتند و غباری عظیم بر خاست در انبیا عمر دین معد یکرب نا امید
و اسب او کشته شد عمر دین الحال پای اسب سوار از سواران عجم محکم گرفت تا آنکه از رفتار باز ماند سوار چون مجال مقاومت
پادی ندید از اسب پیاده گردید عمر دین اسب سوار شد و سلامت از قلب لشکر کفار برآمد دیگر بار سوار از فوج عجمی جولان
نمود و مبارزه خواست فردی از اهل اسلام قصیر القامت و صغیر الجثه معرض قتال در آمد عجمی یک ضرب آفرید مسلمانان از اسب پنداخت
و خود نیز از اسب فرود آمد و بسینه او نشست تا او را بکشد درین حال لطیفه غیبی در رسید که اسب عجمی رزم خورد و عجمی رسن اسب
در کمر خود بسته بود اسبش همان رسن از سینه مسلمان برد آن مسلمان سلامت برست و شمشیر برفق اوزر و بدو خوش فرستاد
و شاهه این لطیفه موجب اطمینان قلوب مسلمانان شد و چون کافران حال را بدین منوال معاینه نمودند ابطال و انبیا خود را
باز آراستند و دوجوق ساختند و در لشکر اسلام شدند مقدم جوق اول فیل ابیض و انجمه و آنچه قعقاع عاصم شدند
و مقدم جوق ثانی فیل آجرب آن طائفه متقابله جمال بن مالک اسدی بفرمان سعد قعقاع و عاصم نیز با بر داشته یکبار متوجه بجانب
فیل ابیض شدند و جمال باقرین دیگر قصد فیل آجرب نمود و با هر یک جمعی همراه شده عارسان فیلمان را بزخم تیر متفرق ساختند
و این چهار جوان مرد فیلمان رسیده نیز بای خود را حواله چشم فیلمان نمودند فیلمان نعره زنان تا بلشکر گاه خود گریزان گشتند
اهل لشکر را متفرق گردانیدند بعد از آن مسلمانان آواز تجیر بلند برداشته مشغول حرب و غزب شدند تا شب همین معامله بدلیلت
بعد العشاء من از طرفین مشعلها فروخته پیشتر متعبد قتال شدند و خدای عزوجل صبر عظیم در دل مسلمانان القا فرمود یک فوج نفوج
دیگر در پوست تا آنکه اصوات مردم از سعد و رستم هر دو منقطع گشت و تمام شب بهما نصفت گذشت در دل شب سعد بجانب
کبریا التجا نموده مشغول بدعا و زاری شد درین حال نوید فتح بگوشش او در دادند علی الصبح مسلمانان تسلی داده و بر زیاده
اجتهاد و در حرب ترغیب فرمود تا بعد الهی این مواعظ و لها می مسلمانان را اطمینان افزود و تا شرب بلخ نمود تا آنکه نوحه کبری ریاح
نصر دین آغاز کرد که هر تری که از لشکر اسلام روان میشد با عدا میرسد و از آعدا هر صری که می آید منکس افتاد و درین
فرصت غزات مسلمانان از مراب و جناب حقدور که در حوطه تصرف نیارند انجام کار نزد یک رستم رسیدند و هلال بن علقمه
سر رستم بریده بر نیزه آورده داد و الا آنے قتلت رستم چون این ندا شنیدند و کشته شدن رستم بر سپاه عجم محقق شد متوجه
و مخدول رو بگریز نهادند و مسلمانان بتعاقب آنها تاخته چه متقلبا که بظهور رسانیدند و جسد مرد رستم را پیش سعد آوردند و

بدیدن این کرامت لشکر الهی بجای آورد بعد از آن فتح قلعه قاصیه کردند و جمعی کثیر قرین سی هزار گونجنگان جمع شده بودند سعد
 لشکر عظیم فرستاد تا آنجمله را متفرق ساختند من بعد نامه فتح برای فاروق اعظم نوشت وی رضی الله عنه و جمیع اصحاب
 ازین بشارت مسرور و مبتهج گشته محامد ایزدی بجای آوردند شمار مقتولان کفار در معرکه قتال و بعد از بدیدن نسیم فتح و در فتح
 قلعه قاصیه و تفریق جماعه که از گونجنگان جمع شده بودند بصد هزار رسید و از لشکر اسلام قبل لیلۃ الہی برده هزار و پانصد نفر
 و در لیلۃ مذکورہ در ذر مسطور نزدیک فتح قلعه شش هزار کشتی را در جہ علیا شہادت رسیدند بعد از آن سعد بن ابوقحاص خمس غنیمت را
 ارسال دار الخلافت نمود و باقی بر غزات تقسیم فرمود بعد از آنکه غزات اسلام آیشی کردند و استراحتی نمودند حضرت فاروق
 برای سعد حکم فرستاد که بجانب فتح مدین مہت گمارد سعد با تمام تمام مرتب جیوش قیام نموده طرف مدین روان شد و
 در اثناء راه بعض بلاد را بطریق صلح و بعضی دیگر را بطور غنیمت مفتوح ساخت و طائفہ را کہ در بابل سکونت داشتند بعد بخاربه
 متفرق گردانید درین دار دیگر شصت هزار سوار در رکاب سعد حاضر بود چون خبر توجہ سعد بیزدجرد رسید امارت سپاہ بہر کہ
 میفرمود از خوف سعد قبول نمی نمود لاجرا طرف شرقی دجلہ در میان شہر اقامت گاہ خود ساخت و غزلی آرا از برای سعد
 گذاشت و پل را در ایران کردند کشتی با باز کشیدند فارسان اسلام متوکلاً علی اللہ در آن بحر خارخوف نمودند بسلا عبور نمودند
 و یزدگرد آنچه توانست از اموال سبک بار گردانید با خود برداشتہ جانب حلوان روان شد سعد فتعاق را بتغایب دی فرستاد
 و عمر بن مقرن را بنیض و جمع غنائم امور ستا اہل تاریخ حساب نچہ کہ از غنائم مدین و آنچه فتعاق از بنگاہ یزدگرد نہیب نمود
 نوشتہ اند تفصیل آن درینجا منعذرت است با کجملہ چون تفرق کلمے بحال سپاہ عجم راہ یافت یزدگرد بحلوان اقامت نمود و لشکر
 بسیار از عجم در شہر حلولا بسر کرد مہران را از جمع شدند و با ہم عہد بستند بر آنکہ نگریند و استقامت ورزند و جمعی کثیر از
 ہزیمت زدگان نیز با ایشان ملحق شدند سعد حقیقت حال بعرض حضرت فاروق رسانید و وی رضی اللہ عنہ حکم فرستاد کہ دوازده
 ہزار کس بسر کردگے ماشم بن عتبہ بجانب حلولا روان کند با کجملہ این از با سپاہ عجم شتاد بار مصاف در میان آمد و در آخر
 ہزیمت بر کفار افتاد غنائم منے حساب بہ مسلمانان آمد یزدگرد چون این خبر شنید از حلوان برخاستہ بجانب مدین روان گردید
 و فوجی را در حلوان گذاشت ماشم بن ماجرا بسعد نوشت سعد فرمود جدی کن و اہتمامی نما و حلوان را بہر وجہ در تصرف آرد
 قصہ کوتاہ حلوان نیز مفتوح شد باز سال ستم حضرت فاروق سعد ابی وقاص را از جهت اظهار شکایت مردم دبیم و اختلاف
 قوم بر وی بحضور خود طلبید چون این معنی بگوش یزدگرد رسید فرصت را عنینت دید و با نوع حیل اہل مدین و خراسان ہمدان
 و نہادند را رفیق خود گردانیدہ لشکر بے حساب ہم آورد گویند صد و پنجاہ ہزار مرد جمع شدہ بود بسر کردگی فیروزان
 بجانب عراق روان نمود چون این ماجرا بعرض امیر المومنین رسید نعمان بن مقرن را فرمود تا بتدبیر حرب زود قیام نماید و
 جیوش کوفہ را بتابع او امر کرد در وقت تولیت نعمان بزبان فیب ترجمان حضرت فاروق جاری شد کہ اگر نعمان شہادت
 یافت امارت بخدیفہ بن الیمان مقرر باشد با کجملہ چون نعمان متوجہ شد در میان ہرد و حبش داد پیش آمد پراز خار کہ عبور از
 مستر بود نخست مغیرہ بن شعبہ را پیش فیروزان فرستاد تا دعوی اسلامش کند و آن بی دولت ترنات بسیار گفت چون
 مغیرہ بازگشت مصلحت الحرب غنیمت را کار فرما شدند و یک منزل اینطرف رجوع نمودند کجوس را گمان شد کہ از ترنات فیروزان

هر سان شده گریزان شدند کفار ازان دادی خارناک گذشته میدان صاف برآمدند و دلیران اسلام دلیرانه حمله بران
 جماعه آوردند و نعمان بجناب کبریا دعوت نمود که درین کجاست شهادت فایز کرد و با جمله بعد کوشش بسیار فتح اسلام و نهزیمت کفار برود
 کار آمد و نعمان بر فیق اعلى انتقال نمود و فیروزان گریزان شد قطعاً و دنبال او افتاد بدو در خوش فرستاد و عنانم بسیار
 و بسیار به شمار بدست لشکر مسلمین آمد و این رافع افشوح نام نهادند زیرا که مجرم را من بعد اجتماعى معتدبه مقدور نشد و بلاد
 ایشان تمام سخر اهل اسلام گردید و دولت ساسانیان منهدم گشت و الحمد لله رب العالمین نیست منتجب آنچه اصحاب فتوح
 عراق تقریر نموده اند اما بر هم شدن دولت رومیان از شام با این صورت بود که چون دمشق مفتوح شد ابو عبیده امرار اسلام
 را بفتح بلاد شام معین گردانید اکثر قریه قریه دمشق بر دست ابی سفیان و معاویه مفتوح شد و نیشابور دست شریک بن
 حسن و کربویه با تمام ابوالاعور بستور دمشق صلحا بدست آمد و بلبلک عنوة خالد بن الولید فتح نمود بعد ازان ابو عبیده در
 خالد بمحض متوجه شدند که معسکر هر قل بود هر قل بطریق از بطریق خود نو در نام بالشکره گران بمقابله ایشان فرستاد و
 بطریق دیگر سینه نام را بلبلک دی روان کرد ابو عبیده در مواجبه سینهش و خالد بمقابله نو در مسکر آراستند اتفاقاً نو در را بخاطر
 آمد که مقابله این جماعه بسینه و گذشته خود بجانب دمشق و سایر بلدان که در حکم اسلام داخل شده بودند متوجه گردید چون
 بدمشق رسید نزدیک بن اشعریان امیر دمشق بمقابله او برآمد و خالد نیز مانند باد در عقب رسید لشکر کفار را در میان گرفته
 واد مقابله دادند و جمعی که فرار کرده بودند مسلمانان در عقب ایشان دیدند و همه را افتادند خالد دیگر بار ملحق به ابو عبیده شد
 و بهیت اجتماعیه متوجه مصانش گشته او را نهزیمت نمایان دادند بعد ازان بطرف حمص متوجه گشتند هر قل بر محافظت حمص
 بطریق رانند صواب است و خود در مقام رانند مسکر آراست و از اهل جزایر مدد بمحض فرستاد و سعد بحسب حسن اتفاق بعد فتح
 قاصیه که انواع خود بر آنتب و غارت کفار منتشر ساخته بود در نیجات جمعی از ایشان بجزایر رسیدند چون این خبر بمشعینان
 ملک حمص رسید خایب باز گشتند درین ایام شدت برودت مانع بود مسلمین را از وصول بحمص بعد انقضای موسم سرما لشکر
 اسلام غزیمت فتح حمص مسم نمودند گویند در وقت مناسبه چون بکلمه طیبیه الله اکبر متکلم شدند در حمص زلزله افتاد و بیوت
 اهل حمص منهدم گشت باز تکبیر دو مگفتند زلزله سخت تر از اول واقع شد با کلمه رغب عظیم ازین عاصه بردل ایشان افتاد
 صلح نمودند و بدل الصلح ادا کردند ابو عبیده خمس آن معصوب عبد الله بن مسعود بحضرت خلافت ارسال نمود و جماعه از قبایل
 را که بشرن اسلام تشریف یافته بودند در حمص ساکن گردانید حضرت فاروق حکم فرستاد که اهل نجدت را از نواحی شام نزدیک
 خود جمع کن و مانیز از نجاشیه و سرایا بجناب تو فرستیم باید که بر فتح بقیه بلاد مهت گماری ابو عبیده اطاعته للام عباده
 بن الصامت را بر حکومت حمص گذاشته خود متوجه جهاد و فتح بلاد گشت بلده بعد بلده مفتوح میساخت گویند چون بکافریه
 رسیدند دروازه آنرا دیدند که سخت محکم است و شکست آن مقدور نبود بحکم الحوب خدعه مسکر را دور از شهر قرار داده خندق
 برگردان کردند بعد ازان روزی یک جماعتی مسلح و کامل در میان خندق متواری ساخته از آنجا کوچ نمودند اهل لاذقیه کوچ
 لشکر معلوم کرده لشکرگاه را خالی دید دروازه را کشادند دلیران اسلام از میان خندق برجسته بنیشتیه بشهر درآمدند عجیب
 متعلقه منظر آمد آخر کار مدار بر صلح افتاد بعد ازان خالد بن الولید بجانب قیسریه توجیه نمود و یا عظیمی از غلظت مردم میناس نام

روایت
 ابن کثیر
 در
 بیان

بمحاربه در افتاد عاقبت الامر بناس با جمعی کشته شد نگاه تفسیرین را محاصره کرد و آخر صلح منقوح شد بعد از آن ابو عبیده در
 فوجی طلب معسکر ساخته صلحا منقوح نمود بعد از آن اهل انطاکیه هر یک جنگ صلح تن دادند ابو عبیده جمعی کثیر از اهل اسلام
 در انطاکیه ساکن گردانید و درین ایام هر قل از ملک شام مایوس گشت و آن دلایت را وداع نمود و بصوب قسطنطنیه متوجه
 شد و بقدر امکان در ضبط و ربط بلاد قریبه قسطنطنیه انواع سعی مضرت داشت از انجمله قیساریه و اجنادین و حضرت فاروق
 برای ابو عبیده نوشته فرستاد که معاویه را با پنجهزار سوار بجانب قیساریه و عمرو بن العاص را بجانب اجنادین روان کند
 حاکم اجنادین اریطون بود و اریطون بلغت روم قطن در کئی را گویند فاروق اعظم فرمود که زینا اریطون الروم بار طیون العر
 بنامید الهی معاویه قیساریه رسید و پنجاه هزار کس بلکه زیاده را زهر میت داد و عمرو بن العاص نیز اریطون را زهرم ساخت
 مید و نت ملتی به بیت المقدس شد چون هر قل دید که دران مرز بوم هم ادران میگذارد منقوشه کس از سرداران نامه ابرگرید
 مبلغه خطیر ایشان عطا داد و فوجی عظیم بسر کرد که مانان برآ مقابله مسلمانان نمیکرد چون این خبر ابو عبیده رسید امر را جمع
 فرمود و در مقدمات حرب با ایشان مشورت نمود و قاصدی را بحضور طیفه اعظم فرستاد و در حالت راهنه رجحان را ایشان
 مجوز آن شد که قبائل مسلمین را از حصص برآورد و بدمشق رسانند زیرا که بر اهل حصص اطمینان نداشتند حضرت فاروق در جواب ایشان
 دلاسان نوشت و سه هزار کس برآورد ایشان فرستاد و آخر مالک عن زید بن اسلم قال کتب ابو عبیده بن الجراح الی عمر بن ا
 نیکر له جو عا من الروم و ما تخوفت من امرهم فکتب الیه عمر اما بعد فانه مهاجران بعینه مؤمن من منزل شده بعمل الله بعد
 فرجاً و انه لن یغلب عسکر یسیرین و ان الله تعالی یقول فی کتابه یا ایها الذین آمنوا اصبروا و اصابوا و اصابوا و اصابوا
 و اتقوا الله لعلکم تقبلون و در آوردن قبائل مسلمین از حصص و خالی گذاشتن حصص پسند نفرمود و گفت اما چون
 مسلمین در آنوقت چنین صلحت داشتند امید که ضرر زسد بالجمله در ساحل یزموک تلاتی فستین واقع شد جنگی در میان آمد که زبان قلم
 طاقت شرح و بیان آن ندارد و خالد بن الولید بدست خود چندان محاربه فرمود که هفت شمشیر در دست او شکسته شد بعد گوشتش
 بسیار فتح اهل اسلام بظهور آمد و در آنفای جامعه که گرنجته بودند سیوسه مسلمین کاری عجیب گویند مجموع قتل هفتاد هزار کس بودند
 غنائم بسیار و سبایا به شمار بدست مسلمانان افتاد خمس بدار الخلفاء ارسال داشته باقی بر غزات قسمت کردند چون اریطون
 فرار کرد و به بیت المقدس پناه برد عمر بن العاص در اوقات محاصره کرد و درین اثنا عمر بن العاص شخصی را که بلغت روم آ
 بود فرستاد و وصیت نمود که بر اطلاع خود بلغت روم کسی را از ایشان مطلع سازد چون مجلس ایشان در آمد اریطون با قوم
 خود میگفت که فتح بیت المقدس بر دست عمرو بن العاص خواهد بود قوم پرسیدند پس برود کدام کس منقوح خواهد شد گفت شخصی که
 اسم او شده حرف است و وی یکی از اربعه است بر دست او فتح بیت المقدس خواهد بود یعنی صفاتی که منطبق بر فاروق اعظم بود
 تقریر نمود عمرو بن العاص این ماجرا بعرض حضرت فاروق رسانید و وی رضی الله عنه بساختگی توجه خود بجانب بیت المقدس
 اهتمام تمام نمود فی تاریخ البیان فی تریل عمر رضی الله عنه علی بیت المقدس و کان المسلمون قد حاصروا تلك المدينه المقدسه
 المبارکة و طال حصارهم فقال لهم المهلب لا تشقوا فلن یفتحها الا رجل نحن نعرفه له علامه عندنا فان کان امامکم به تلك العلامه
 سئلنا انه من غیر قال فارسل المسلمون عمر بن الخطاب و نه بذلك فکیف رضی الله عنه را جلته و توجه الی بیت المقدس و کان

معه غلام له يعاقبه في الركوب نوبة بنوبة وقد تزود وشعيرا وتمرآوزيتا وعليه مرقعة لم ينزل يطوي القفاز الليل والنهار
 لئلا أن قرب من بيت المقدس فلحق المسلمون وقالوا له ما ينبغي أن يرمى المشركون أمير المؤمنين في هذه الهيئة ولم يزالوا
 حتى البسوه لباسا غيرا وأزكبه فرسا فلما ركب وجد به الفرس ذاع له شئ من العجب فنزل عن الفرس ونزع اللباس ولبس
 المرقعة وقال أقتلوني ثم سار في هذه الهيئة إلى أن وصل فلما رآه المشركون من أهل الكتاب كبروا وقالوا إنه هو و
 فتح له الباب بالجملة فاروق عظيم بمال شام حكاه فرستاد که هر شخصی عمل خود را که بان ماموریت دیگر کسی که بروی اعتماد او باشد
 بسپارد و خود در جایه که شهرت بر پنج مرجه از بیت المقدس حاضر شود اول کسیکه آنجا رسید ابو عبیده و یزید بن اسفیان
 بود بعد از آن تشریف فرستاد که بعد از آن شام بملازمیت امیر المؤمنین مستعد می شدند حضرت فاروق متوجه بیت المقدس
 شد و اریطون از اینجا که نخیته راه مصر گرفت و حضرت امیر المؤمنین مبارک که جشن بیت المقدس شد و اعلان شعائر اسلام فرمود
 سال هفتم هر قل با اهل جزائر متفق شد جمعی را که قبول اسلام ایشانرا بطرح در غبت نمود بخود کشید و فوجی عظیم قریب صد هزار
 سوار فراهم آورده بطرف شام روان شد اول قصد حمص نمود که مقرر حکومت او بود ابو عبیده این ماجرا را بعرض حضرت فاروق
 رسانید وی رضی الله عنه برای محاکم جمیع ممالک اسلام حکم فرستاد که از هر ناحیه ساختگی افواج نموده خود را با ابو عبیده
 ملحق گردانند و قاصد بن اوقاص روان کرد که قنقاع بن عمرو را با چهار هزار سوار ببرد ابو عبیده فرستاد بر
 ابو عبیده پیغام نمود که تا رسیدن لک در محض منتظر باشد و مبارک بجنگ نکند و خود حضرت فاروق رضی الله عنه تا جایه رسید
 و خالد بن ولید منتظر لک شد نزد ابو عبیده رفت و سبانه از حد گذرانید تا بر آید دستعدا و مقابله نماید بالجملة پیش از وصول
 افواج لک در میان فریقین مقابله و مقابله واقع شد و نصرت الهی لشکر کفار نهریت یافت و غنایم و سبا یا بیرون از شمار
 بدست مسلمانان آمد و مملکت شام بر ابو عبیده منتصف گشت لیکن حضرت فاروق این عجلت و مباردت در قتال از خالد بن
 ولید و عدم نظار او لشکر آمد او را که بنا بر ضربت بر غنایم و سبا یا منتصف عجب و خود مینی بود پسند نفر سود و ویرا مغزول ساد
 درین ایام اریطون در مصر منتظر شده اغوامی اهل شام می نمودند بر آن عمرو بن العاص نوشت که بجانب مصر روان شود و اریطون را
 بسزا رساند عمر بن العاص با متثال امر متوجه مصر شد و با اریطون مصاف نمود و او را با اکثر سرداران لشکرش قتل آورد و نگاه
 عمرو بن العاص بصوب سکنند ریه عنان غریمت تافت و آنرا بطریق صلح منضوح ساخت از آن باز هر روز فتح اسلام افزودن
 و بلا و کفار در سخت و نصرت مسلمانان در آمد و دولت رومیان از بلاد شام بعرض الفطاع و آنحضرت افتاد و الحمد للهدرب
 العالمین این است منتخب آنچه اصحاب فنوح شام بخرید آورده اند بعد از آن ظهور دیگر فنوم رونق اسلام را افزودن گرفت مانند فتح
 آنجا از بردست ابو موسی و آذربایجان بسی منیره بن شعبه و نهاوند بطریق صلح و دینور و همدان عنوة با هتاهم خلیفه و طرا
 مغرب بکوشش عمر بن العاص و ادایل فتح خراسان و اطراف قسطنطنیه در زمان حضرت فاروق شروع شده بود و میان
 آنهمه طوسه دار و خط فطن بسینب ازین مجتذ نکته است و آن آنست که حق عز و علا از فوق سموات ظهور دین محمدی علیه
 الصلوٰة و السلام در جمیع ارض اراده فرموده و این اراده در تمام عالم سیلان نمود مانند سیلان آب بر وضع طبعی در بحر
 خود و حکم وضع طبیعی سیلان این اراده در حالت راهنه آن بود که اولاکسر دولت کسری و قیصر بر روی کار آید و دین

بجمله

Marfat.com

مرقصه قائم مقام ایشان در بیان شیوع دولت در اطراف ممالک شائع گرد و چون ظهور این فرمان کبر بردست فاروق
اعظم اتفاق افتاد بالقوه القریه من الفعل ظهورین محمدی در جمیع ارض حاصل گشت عن جبرین جسته قال بعث عمر رضی الله
عنه الناس فی اقصاء الامصار یقاتلون المشرکین فاسلم الهم من اهل ارضنا فی منازعتی نه قال نعم قال ثلثها وثلث من
فیها من الناس من عده المسلمین مثل طایفه راس و له جناحان و له جملان فان کسر احد الجناحین نهضت الرجلان بجناح
والراس فان کسر الجناح الاخر نهضت الرجلان والراس فان شدخ الراس نهضت الرجلان و الجناحان والراس فالراس
کسر و جناح فیصد و الجناح الاخر فی فارس فمیر المسلمین فلیتفرقه و اخرجه البخاری و سنی حضرت فاروق درین امر روپوشی
بیش نبود ظهور اراده حق را عز و علا و نعیم باقیل ^{بقره} اینهمه مستی و بهوشی نه عباد بود با صریحان هر چه کرد آن کس
کرد و این معنی را قرآن بسیارست مجرد ملاحظه آن قراین حدس قوی با توجه حاصل می شود یکی اذان قراین نیست که کسر این دو
دولت مستقره متده از مدت چهار صد سال با اینهمه عده و عده و دلاوری در نیندت قلیله از دست حرب با این
ساک که در آشتینگر مثل آن هیچگاه متحقق نشد و خواهد شد در زمان آکنده و القربین و نه در وقت نرکان جنگیزه و نه در ایام
تیموریه بر مستتبعان فن تاریخ پوشیده نیست مگر فتح بلاد هر چند مساعدت نجات غالب باشد و سباب همه مهیا حدی دارد و غایتی
و آنچه در خلافت حضرت فاروق از فتوح واقع شد فایت از حد و غایت است در میان کشور کاشی حضرت فاروق رضی الله
عنه و کشور کاشی جمعی که قبل از وی بود اند و بعد از وی آمدند فرقی بین آنست زیرا که در عرب و کاشی و کاشی و کاشی بود
در صوم سپاهیان را نمیدانستند و مقابله کسر و قیصر بخاطر ایشان گذشتن چه جنمال حضرت فاروق صنعت و مهیت را بر مردم آموخت
و لشکر با ساخت و خونی که در دلهای ایشان بود بر انداخت و جمعی که بعد از حضرت عمر فوجش کردند از فوج آماده و مستعد کار
گرفتند و چیزیکه رسوم آن معلوم و قوا حد آن مهتد بود با تمام ساینده شتاق مینما چنان محسوس شود که در عهد حضرت فاروق
تائید الهی و نصرت غیبی گویا مانند باران از آسمان می بارید اخرج الحاکم عن حذیقته انه قال کان الاسلام فی زمان عمر کازجل
التفیل لایزداد الا قریباً فلما قتل عمر کان کالرجل الذی یزید اذا اذ الابد افرینه دیگر آنکه هر شهری که در زمان حضرت فاروق مفتوح
شد شعائر اسلام در آنجا باندک فرصتی شیوع یافت و بشاشت اسلام ظاهر و باطن انقوم را در گرفت تا ایوم سکان آن بلاد همه
مسلمان و منصف در ایمان اند و بلادیکه بعد از فاروق اعظم رضی الله عنه مسلمانان مفتوح ساختند اسلام در آنجا گاهی قوت میگردد
گاهی ضعف می پذیرد فرقه که آبا و اجداد ایشان در هند و ستان داخل شدند عمده اهل اسلام درین دیار ایشان اند و غیر ایشان از متوطنان
هند و ستان اکثری مستمر بر کفر خود اند طائفه که شرف اسلام حاصل کرده اند بغایت ضعیف الاسلام و همچنین ترکستان و حبش
و افریقیه و غیرا اسلام آنها ضعیف است بمعنی برستبعان کثیر تاریخ مستور نیست گویا عنایت الهی سعی فاروق را بهانه شیوع
دین محمدی ساخته بود در مقامیکه عمده کالات فاروق اعظم همان است یعنی جاره فیض الهی بودن فضیلتی بالاترازان نمیتواند
بود که اراده الهی بقلبه تمام محیط عالم گردد و سعی بنده را روپوش آن احاطه سازد و بوجهی که ناظران شجب کنند که آیا از مثل این
اسباب مثل این محسب بظهور می آید باز شخصی که علم سیاست مدن را شناخته باشد در احوال ملوک در کشورهای مطلع شده بیاید
که هیچ دقیقه از دست فاروق درین واقعات تا مرعی نماید و این کمال نفس را دست که بسیار آن فیض الهی ظهور فرمود و الحق لا یكون

Marfat.com

ابداً الا بقدر التجلية له فقير اشارت له لطيفة بايمضي كردت درين بيت **كأنبوب لرحمة تعالے و ما الأنبوب الا قيسر**
 ما يريه و تير سيد اند که اعدا در صنعت فوجکشی و مردانگی هیچ ديفقه فرونگذاشته و در مقدمات مبارزت تقصيري نمود و انقدر
 فتوح اسلام کسی بران حمل کند لیکن اراده حق جل و علاساعی ایشان را بر چشم تمام ایشان باطل ساخت اذا جادته نهر اشبه لطل
 نهر عسی و اگر جایی این دو تعات را با وضاع فلكيه منسوب زد گویم فلذلك كل نبي و دتی همیشه اطوار عجيبه انبیا و اولیا
 بزعم این قایل موافق همان اوضاع فلكيه بوده است ابا وجود این تحقق فضائل ایشان را نقصان نمیست و منت ایشان برگردان
 ثابت است الحال حکایت چند از سیاست و جهان بینی حضرت فاروق تفریر کنیم از انجمله آست که چون خلیفه شد غایت تأدب
 نسبت صدیق بجا آورد و مردم از وی تیر سیدند و مبتی عظیم در دل مردان افتاد و بجهت تدارک این خلل خطبه بلنیه متضمن
 لما طعه عامه بر خواند عن جامع بن شد اید عن ابيه قال اول كلام تخلم به عمران قال اللهم اني سمعت نغوني واني شديد
 لطيفتي واني نجيل فسخره اخبره ابن اسنله شيبه في الرياض قال ابن شهاب وغيره من اهل العلم اول ما ابتدأ به عمر حين
 جلس على المنبر انه جلس حيث كان ابو بكر يرضع قد منبه وهو اول بدية ووضع قدميه على الارض فقالوا لو جلست حيث
 كان ابو بكر يجلس قال حسبي ان يكون مجلسي حيث كانت تكون قدما لي بكر قالوا وانا يا ابنا الناس عمر سببه عظيمة حتى
 ترك الناس المجلس بالاقنية فانوا انتظر ما رمي عمر وقالوا بلغ من انك بكر ان الصبيان كانوا اذا راوه كينعون اليه
 ويقولون يا ابت فبمسح رؤوسهم وبلغ من سببه عمران الرجال نفرقوا من المجلس سببه حتى ينظروا ما يكون من امره
 قالوا فلما بلغ عمر سببه الناس له امر فصيحه في الناس لصلوة جامعة فحضروا ثم جلس من المنبر حيث كان ابو بكر يرضع قد منبه
 فلما اجتمعوا قام قائما فحمد الله واثني عليه بما هو اهله وصلى على النبي صلى الله عليه وسلم ثم قال بلغني ان الناس قد ابوا
 شدتي وانا فوا غلظت وقالوا قد كان عمر يشتم علينا ورسول الله صلى الله عليه وسلم بين اظهرا ثم اشدت علينا و ابو بكر
 و الشا و ونة فكيف اذا سارت الامور اليه من قال ذلك فقد صدق قد كنت مع رسول الله صلى الله عليه وسلم فلكنت عبده
 و خادمه و كان من لا يبلغ احد صفة من اللين و الرحمة صلى الله عليه وسلم و قد سماه الله بذلك و هب له اسمين من
 اسمائه روت رحيم فكننت سيقا سئلوا حتى ينفذني او يدعني فانمضي حتى قبض رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو
 عني راض و الحمد لله و انا اسعد بذلك ثم داني امر الناس ابو بكر فكان ممن لا تشكرون رقتة و كرمه و لينه فكننت خادمه
 و عزة اخلط شدتي بلينيه فاكون سيقا سئلوا حتى ينفذني او يدعني فانمضي فلم ازل معه كذلك حتى قبضه الله عز وجل
 وهو عني راض و الحمد لله و انا اسعد بذلك ثم قد و ريت اموركم ايها الناس و اعلوا ان تلك الشدة قد اضعفت و لكننا انما
 نكون على اهل الظلم و تعدى على المسلمين و اهل السلامة و الدين و الفضل فانما الذين لهم من بعض لبعض و لست اجد احد ايعظكم
 احدا و يتعدى عليه حتى اضع قدمه الارض و اصبح قدمي على الخد الآخر حتى يذعن بالحق و لكم على ايها الناس خصال
 اذكرها لكم فخذوني بها لكم على ان لا اجد شيئا من خراجكم و لا ما آفارا الله عليكم الا من وجه و لكم على اذا وقع عند
 ان لا يخرج الا بحقه و لكم على ان اردد عطاياكم و اردد الحكم ان شاء الله و لكم على ان لا القىكم الهالك و اذا غنتم في لبعوث
 فانما ابوا ليعيال حتى ترجوا اليهم اقول قولى نرا و استغفر الله لي و لكم قال سعيد بن اسبب و ابو سلمة بن عبد الرحمن

طحايات سنن
 فاروق
 ابن اسنله شيبه
 ابن شهاب
 وغيره من اهل العلم

فوفی دالشہ عمر و زاد فی اشدۃ فی مواضعها والین فی مواضعہ وكان ابا العیال حتی ان کان لمیشی الی النبیات فیسئل علی
 ابوابہن ثم یقول الکن حاجۃ اذ کنشک رذن حاجۃ اشتری لکن شیئا من السوق فانی اکره ان یتخذ من فی البیع والشہ
 فیترسلن معہ یجاریہن فیبدخل السوق وان وراءہ من جاری الناس وعلماہم بالایحی فیشرے لہم خواججہم ومن کانت لیس
 عندنا منہن شے اشترے لہا من عندہ واذ اقدم الرسول من بعض البعوث یطعن ہونفیسہ کتبت ازواجہن ویقول لہن
 ان ازواجکم فی سبیل اللہ وانتم فی بلد رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم الکان عندکم من یقرأ والا فاذین من البنا
 حتی اقرارکم ثم یقول رسولنا یخرج یوم کذا وکذا فاکتبن حتی نبث کتبتیکن ثم یدور علیہن بالقرطیس واللہ وکے
 فمن کتبت منہن اخذ کما بہا ومن لم تکتب قال ہذا قرطاس وداۃ اؤدنی من الباب فانی علی فیشرے کذا وکذا ابا فکتب
 لاہم ثم یبعث کتیبہن واذ کان فی سفیرنا دی الناس فی المنزل عند الرحیل ارحلوا ایہا الناس فیقول القائل ایہا الناس
 ہذا امیر المؤمنین قد ناداکم فقوموا فاسقوا و ارحلوا ثم یادی الثانیۃ الرحیل فیقول الناس ارکبوا فقد نادی امیر المؤمنین
 الثانیۃ فاذا استقلوا قام رجل بعبیرہ وعلیہ عراران احدهما فیہا سوبق والاخر فیہا نمر وبن بدیہ فربہ فیہا اؤد
 جفت کلما نزل جبل فی الجفتۃ من السوبق وصبت علیہ الماء وکسب شتارہ قال اشنا رشل النطع الصغیر من جاہہ بخاریم
 اویسفتی اویسفتی حاجۃ قال لہ کل من ہذا السوبق والتمر ثم رطل فیأتی الکان الذی رعل الناس منہ فان وجد متاعا
 ساقطا اخذہ وان وجد احدآبہ عرجۃ او عرض لہ ایتیہ او بعبیرہ بگا اؤدک وساق بہ فیسبغ آثار الناس کذلک فما سقط
 من متاع اخذہ ومن اصابتہ عرجۃ تخلف علیہ فاذا أصبح الناس فی السار من الغد لم یبق احد متاعا لہ منہ الا قال حتی
 یاتی امیر المؤمنین فینطع عمر و ان جملہ مثل الشجب لما علیہ من المتاع فیاتی ہذا فیقول یا امیر المؤمنین اؤدانی فیقول فہل
 یغفل الرجل الحکیم عن اؤادہ التي یشر بہا ویؤصا للصلوۃ منہا اؤکل ساعۃ ابصر یا یسقط اؤکل اللیل انکلا عینی من
 النوم ثم یقع الیہ اؤادہ ویقول ہذا قوسی و ہذا رشا می اؤما وقع منہم فیغنیفتم ثم یقع ذلک الیہم ولما بلغ الشام تلقوه
 بیزرون وشیاب بعض فکلموہ ان یرکب البرزون لیراہ العدو و لیکن ذلک ایتیب لہ عندہم ویلبس البیاض و یطرح لفظ
 الذمی علیہ فابی ثم احو علیہ ذکب البرزون بفرودہ وشیاب فہلج بہ البرزون وخطام ناقیہ بعد فی یدہ فنزل و رکب
 راحلہ و قال لقد غیرنی ہذا حتی خفت ان انکر نفسی ذکر ذلک کلہ ابو خدیفۃ اسحق بن بشر فی فتوح الشام وخرج ابن بشر
 خطبۃ الی آخرا و جلوسہ علی المنبر فظن واذ اجملہ است کہ طلاق دادزنی را کہ با و می صحبت داشت فی الاحیاء ما ولی عمر الخلفا
 کانت لہ زوجۃ یحبہا فطلقہا خیفۃ ان شیر علیہ شفاعیہ فی باطل فیطیعہا ویطلب رضاا واذ اجملہ است کہ خطبہ خواند متضمن
 انکہ وظیفہ عمال و حیسب عن معدان بن اطلحہ من جملۃ خطبۃ عمر اللہم انے اشہدک علی امراء الامصار فانی بعثتہم
 یعلیون الناس وینہم وینتہ سبتہم و یقسمون قسیم و یعدون علیہم و ما اسئل علیہم یزعمونہ الی اخر جہ مسلم واحد و عن
 فراس من جلیۃ خطبۃ عمر الا واللہ انی ما ارسلی علیکم لیسر بوا ابشارکم ذلایا اخذوا اموالکم و لکن ارسلیکم لیسر بکم و بکم
 و سنکم فمن فعل بہ سلوی ذلک فلیعد الی فوالذی نفسی بیدہ اذا اقمتمہ منہ فوثب عمر بن العاص فقال یا امیر المؤمنین
 اؤدایت انکان رجلا من السلین فدا علی رعیتہ فاؤدب بعض رعیتہ انک لقتضیہ قال امی ذالذی نفسی عمر بیدہ اذا لا

کے جو جا کہ سنو
 کون سے نبی تھے
 کون سے نبی تھے

کے
 خاص فرام
 گرت

من انما اقص منه و قد رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم تقبض من نفسه الا لا تصروا المسلمين فتذلوهم ولا تجترؤم فقتلهم
 ولا تمنعواهم حقوقهم فتنكمروهم ولا تنزلوهم البياض فتنصبوهم اخربوا احمد قوله ولا تجترؤم فتنكمروهم فجمعهم في الثغور
 وحبسهم عن العود الى ابيهم قوله ولا تنزلوهم البياض فتنصبوهم البياض جمع غيصة وهي الشجر اللنت يعني اذا نزلوا
 فقرقوا فيها فتكفن منهم العدة و فقير كقوله في كتاب مري في وجه مصلحت دران بر قوم مشتبه باشد و علاقه كناية
 انك غيضة محل تستر و اختفاست سائر خطبة فاروق عظيم مصحح اين مدعا و الله اعلم و از انجمله آنكه در روضه الاجاب مذکورست
 كه در زمان خلافت امير رضی الله عنه هزار و سی و شش شهر با توابع و لواحق آن مشتوح شد و چهار هزار مسجد ساخته گشت و چهار
 هزار كنيسه خراب گردید و نهصد سیر بر جنوب ^{مخاربه} بخاریب جوامع بجهت خطبه جمع بنا کردند و از انجمله بنا کردن شهر بصره بر ساحل
 بحر و آباد ساختن جماعه از غزوات در انجا بجهت آنكه چون آن موضع محل ورود مراكب عجم و هندست بايد كه ناگاه جمعی از فارس
 دهند در انجا برسند و برابر اسلام مصیبتی ریزند و از انجمله بنا کردن شهر کوفه چون اتفاق اقامت عرب شهر مدائن واقع شد
 هوای آن موضع با فراج ایشان نساخت اكثری گرفتار مرض شدند سعد بن اشعق و قاص کیفیت حال بر حضرت فاروق فرستاد
 فرستاد امیر رضی الله عنه فرمود كه برای اقامت عرب هیچ مكانی صلح از ان نیست كه هم تری باشد و هم بحری جای وسیعی
 بدین صفت اختیار باید نمود و باید كه در میان من و منموضع پلے در ریاضی حاصل نباشد سعد بر آن تقصص این چنین سز منی مردانرا
 منتشر ساخت و برین موضع كه الحال مسمی كوفه است اتفاق آرا واقع شد اول حال مكره كه بنا با از نصب و خشت خام گنبد یعنی تا میل
 ساكنان آن موضع بهارات رفیع پیدا نشود و خود را میا برای جهاد و ماند مسافران بسربزند بالاخره چون حریق افتاد رخصت
 با حکام عمارات فرمود با انجمله چون مسلمانان در انجا اختیار اقامت نمود و الوان و قوی ایشان بحال صلح نمود و از انجمله وضع تاریخ
 زیرا كه پیش از وضع تاریخ تعیین شهر در سبقت مینمودند تعیین سنین اینی موجب اشتباه میشد حضرت فاروق ابتدا حساب تاریخ از
 هجرت مقرر فرمود و اسی ایوم همان دستور جاری است و از انجمله آنكه چون خالد بن ولید ابو عبیده را طوعاً و كراً ایران باعث شد
 كه از حصار حصص بیرون برآید و با كفار مقاتله كند و انتظار وصول فوج كلك از هر جانب نكشد حضرت فاروق آنرا از وی نه پسندید
 آنكه همیشه با عجب نفس است بشباعت و پهلوانی خود یا نجل است بنفائتم یا استهبانت امر خلیفه بر حق است و کیف ماكان از خصال
 زسیه اعتبار نمود و غالباً اینچنین جرأت در عادت موجب نیریت باشد چندانجا شمول فضل حق و تائید الهی کار خود فرموده باشد
 و بگفته خالد بن ولید شاعر را بر مدیج خود ده هزار درهم صلح داد چون رسم فاسد بود گوارای طبیعت حضرت فاروق نضاد خالد
 را از حکومت قفسیرین معزول ساخته در مدینه نشاند و اسی آخر العمر او را بمكومتی تا فرزند کرد و بر ابو عبیده نوشته فرستاد كه در
 از قفسیرین بنزد خود خواند و مدح مضر انجیان لشكر استاده نماید و بفرماید كه عامه از سرش بردارند و جهان عامه متعبد سازند بعد
 از ان استخسار گنند كه این ده هزاره از چه مكان خسته کرده است اگر از بیت المال باز در فن جاهلیت برآمد خجانت کرده با و اگر از مال
 خود عطا نمود با سرافت کار فرمود با انجمله همچنان بعمل آوردند كه ماسور شده بودند تخف تر آنكه خالد با آنهمه جلا و كشت برین با جسرا
 بچون و چرا بحال دم زدن ندید و دیگر لشكریان و امر از دید انجمله نیز بد دل شدند و این از خصایص صولت حضرت فاروق
 بوده است بعد التیاء و اللنی با مراد اصعار نوشت كه عزل خالد نه بجهت خیانتی از وی بوده است بلكه برای آنكه بخاطر او چنان

ظهور کرده بود این فتوح بستباری او قوت او ظهور نمود و آن الامر مکه شد و همچنین چون سدر از عراق مغزول فرمود
 خوف اختلاص قوم بر او هیچ فتنه برخاست و در آخر عمر تصریح نمود بانکه عزل سعد بن ابی عجز بود و بسبب درختان از
 بل بخت احتیاط از مظان اختلاص و در این تصریح آن بود که عدالت او از نظر مردم ساقط نشود و از آنجمله آنکه سالی بقصد
 عمره بکه محرمه توجه فرمود و توسیع نقش مسجد حرام بقصد رسیدن و نزدیک مراجعت او نمود تا در منازل که با بن حسین واقع
 اند سایهها و پناهها سازند و هر چایمیکه انباشته شده باشد آنرا پاک کنند و صاف نمایند و در منازل کم آب چاه مارا کنند تا بر حجاج
 باسراحت تمام قطع مراحل میر شود فی الاستیجاب لما اوتی عمر بن الخطاب بعث اربعة من قریش فقبضوا اعلی الامام الحرم محرمه
 بن نوفل و از هر بن عوف و سعید بن ربیع و خویط بن عبد العزی و از آنجمله آنکه توسیع مسجد شریف آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 بچوب خرما و خربید آن دشت خام فرمود مانند صنایع آنحضرت صلی الله علیه و سلم در بنا مسجد خود و خرجه البخاری بعد از آن فرمود
 که حصیر در مسجد فرش کنند عن عبد الله بن ابراهیم قال اول من اتقى المحصر فی مسجد النبی صلی الله علیه و سلم عمر بن الخطاب
 کان الناس اذا رموا و سهم من السجود فقبضوا ایدیهم فامر بالمحصیر فمعه من العقیق فیسقط فی مسجد النبی صلی الله علیه و سلم
 اخرج ابن اسیه شیبته و از آنجمله آنکه سال رسانده چون قحط شد بطاری شد حضرت فاروق با نواع تدبیر حل این مشکل فرمود
 اولاً هر چه در بیت المال بود بر فقرا و ساکین تقسیم نمود تا نباشد جمعی که احتکار پیشه بودند ایشانرا از ان احتکار شدت تمام با
 داشت تا آنجا با مرای امصار احکام فرستاد که هر کی از محل حکومت خود طعام ببدینه منوره روان کند ابو عبیده چهار هزار
 راحله از شام ببدینه فرستاد و عمر بن العاص صد سفینه از راه دریای روان نمود در اندک فرصتی نرخ مدینه با نرخ مصر در مساوی
 شد و در ایام غلا و قحط بر خود لازم گرفت که تا هنگام رفع این عارضه گوشت دروغن را تا دال نفرماید و شیر را نیاشد از آنجمله
 آنکه در کوفه و بصره و غیره من البلاد حاکی جدا مین فرمود و قاضی جدا و تجلدار بیت المال علیده و این امر است که تا زمان
 حضرت فاروق واقع شده بود و یکی از حکمت های این تفریق آنست که اگر بالفرض از یکی جیانتی ظاهر شود و دیگری با نکار بر خیزد و
 اجتماع جامعه از مسلمین که مجرب الصدق باشند برخیاخت بعید است و از آنجمله آنکه فقر مسلمین وضع فرمود و در انجا رعایت حکمت و تقیه
 نمود و آن جمیع است در اعتبار سوابق اسلام و اعتبار مراتب قرب با آنحضرت صلی الله علیه و سلم و قاعده الرجل و ساقیه
 و الرجل و بلاهه و الرجل و عیاله رعایت فرمود اگر با کسی خورد خورده بین باشد یا نداند که اختراع این امر و قایم الزام چیز است که
 عقول حکما در ان عاجز میشوند احمد بن حنبله عن الشافعی انه قال اخبرني غیر واحد من اهل العلم و الصدق من اهل الدینة
 و کتبه من قبائل قریش و من غیرهم و کان بعضهم حسن اقتصاصاً للحديث من بعض و قد زاد بعضهم علی بعض فی الحديث ان عمر
 رضی الله عنه لما دون الدوادین قال ابی بکر بنی هاشم قال حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم تعظیم و بنی المطلب فاذا
 کانت السن فی الهاشمی قدمة علی المطلبی و اذا کانت فی المطلبی قدمة علی الهاشمی فوضع الیوان علی ذلک اعطاهم عطاء
 القبیلة الواحدة ثم استوت له عبد شمس و نوفل فی مقدم النسب فقال عبد شمس اخوة النبی صلی الله علیه و سلم لایه و انهم
 دون نوفل فقد هم ثم دعانی نوفل بیلوهم ثم استوت له عبد العزی و عبد الدار فقال فی بنی اسد بن عبد العزی آسهار و بنو
 اسد صلی الله علیه و سلم و فیهم انهم من المطلبیین و قال بعضهم هم من مکتب العقول و فیها کان رسول الله صلی الله علیه و سلم

له راد فاست
 را گویند و این سال
 فخطب از آنجمله آنکه
 گفتند که رنگ مردم
 درین سال خاکستری
 شده بود
 علی خرمین علم
 در وقت حاکمان آن روز
 کردن آن با سید
 بلکه آن نشود
 علی برگاه اولاد عبد
 خان از اولاد عبد
 گرفتن جانت در نادر
 و لو استقامت عمارت
 داد و عبد از ان
 انکار کرد و بنو از ان
 آورد با انصاف و محبت
 کرد که در حال شکیبایی
 باشند و در عیانت
 کاسه کلان از خویب
 بکر زنده و مد کلان
 اینان در ان کاسه
 را خود دادند و بنی
 جنت تعظیم گفتند
 داد و عبد از ان
 انصار اینان بقریب
 و بگویند که خود

این را احاطت گویند آنحضرت صلی الله علیه و سلم و حضرت ابوبکر از مطہیین بودند و حضرت عمر از احاطت

وقيل ذكر سابقه فقد تمهم على بنى عبدالدار ثم دعاه بنى عبدالدار فلو لم يسموا ثم انزلوا ثم انزلوا
 له ثم ومختر ذم فقال بنى تيم انهم من خلف النضول والطيبين فيها كان رسول الله صلى الله عليه وسلم وقيل ذكر سابقه
 وقيل ذكر صبراً فقد هم على مخزوم ثم دعاه مخزوماً بملو صم ثم استوت له سنهم وجمع وعدي بن كعب فقبل ابداً بعدتي فقال
 بل ارفضه حيث كنت فان الاسلام دخل وامرنا وامر بنى سهم واحد ولكن انظر وبنى جمع وسنهم فقبل قديم بنى جمع ثم دعا
 بنى سهم وكان ديوان عدتي وسهم مخلطاً كالدموع الواحدة فلما خلصت اليه دعوتهم كبر تكبيراً عالية ثم قال الحمد لله الذي
 اوصل خلقى من رسوله ثم دعاه بنى عامر بن كوتى قال الشافعى فقال يتضمهم ان ابا عبدة بن عبد الله بن الجراح الضمير
 لما رأى من تقدم عليه قال اكل بولاً ثم دعاه بنى عامر بن كوتى قال الشافعى فقال يتضمهم ان ابا عبدة بن عبد الله بن الجراح الضمير
 لم آمنه فاننا انا وبنو عدتي فتصرك ان احببت على انفسنا قال الشافعى عند ذلك الناس عباد الله فاد لهم ان يكون مقدماً
 افرحهم بخيرة الله رسالاته وشموع المنية خاتمة النبىين وخير خلق رب العالمين محمد صلى الله عليه وسلم قال القاضى ابو يوسف
 فى كتاب الخراج عدنى ابن ابي نعيم قال قدم على ابي بكر الصديق رضى الله عنه مال فقال من كان له عند النبى صلى الله عليه
 وسلم عدة فليات فجاءه جابر بن عبد الله فقال قال لى رسول الله صلى الله عليه وسلم لوجاه مال البحرين اعطيك بهذا
 بهذا وكذا بشير بكفنة فقال له ابو بكر فاخذ بكفنة ثم عدّه فوجد خمسمائة فقال خذ اليها الفاً فاخذ الفاً ثم اعطى كل انسان
 كان رسول الله صلى الله عليه وسلم وعدّه شيئاً وبقية بقية من المال فقسمه بين اسبوتيه على الصغير والكبير والحجر والمملوك
 والاشنة فخرج على تسعة دراهم وثلاث لكل انسان فلما كان العام المقبل جاء مال اكثر من ذلك فقسمه بين الناس فاصاب
 كل انسان عشرون درهماً قال فجاءوا من اسلمين وقالوا يا خليفة رسول الله صلى الله عليه وسلم انك قسمت هذا فسوت بين
 الناس ومن الناس اناس لهم فضل وسوابق وقدّم فلو فضلت اهل السوابق والقدم والفضل لفضلهم قال فقال اما اذكر
 من السوابق والقدم فما اخرجهم بذلك واما ذلك شئ ثواب على الله هذا معاش فالاشوة فيه خير من الاثره فلما كان
 عمر بن الخطاب رضى الله عنه وجاءته الفوح فضل وقال لا اجعل من قاتل رسول الله صلى الله عليه وسلم كمن قاتل معه
 فقرض لاهل السوابق والقدم من المهاجرين والانصار مائة من شهد بدر خمسة الف خمسة الف وفرض لمن كان له اسلام
 كل اسلام اهل بدر وون ذلك ائزكهم على قدر منازلهم من السوابق فقير كويد سابق بيان كرديم كه فهم بنده ضعيف
 كراين اختلاف در حكم شرعى ليست بله اختلاف حكم بسبب اختلاف حال است والله اعلم اخرج القاضى ابو يوسف فى
 كتاب الخراج عن ابي جعفران عمر لما اراد ان يفرض للناس وكان رأيه اخير من رأيهم قالوا ابداً بنفسك قال
 لا قبداً بالاف من رسول الله صلى الله عليه وسلم فرض للعباس ثم على حتى والى بن خمس قبائل حتى استتج
 ال بنى عدتي بن كعب واخرج ايضا عن شعبى عن من شهد عمر بن الخطاب قال لما فتح الله عليه وفتح فارس والروم
 جمع ناس من اصحاب النبى صلى الله عليه وسلم فقال ما ترون فاني ارى ان اجعل عطاء الناس فى كل سنة واجمع
 المال فانه اعظم للبركة قالوا ائتنع ما رايته فانك ان شاء الله مؤفق قال فرض الا عطيات فدعا الناس فقال عبد الرحمن
 بن عوف بنىك فقال لا والله ولكن ابدى بنى ماشم ربه النبى صلى الله عليه وسلم فكتب من شهد بدر من بنى ماشم من

سولے اور عترتی لکل رجل من خمسہ الایں خمسہ الایں وفرض للعباس بن عبد المطلب رضی اللہ عنہ اثنی عشر الفأثم فرض
 لمن شہد بدرًا من بنی امیہ بن عبد شمس ثم الاقرب فالاقرب الی بنی ہاشم فرض للبدین اجمعین عربہم ومولاهم
 خمسہ الایں خمسہ الایں وفرض للانصار اربعۃ الایں اربعۃ الایں وكان اول انصاری فرض لہ محمد بن مسلمہ وفرض لازواج
 النبی صلی اللہ علیہ وسلم عشرۃ الایں عشرۃ الایں وفرض لعایشۃ ام المؤمنین رضی اللہ عنہا اثنی عشر الفأثم فرض
 لہا جسرۃ البختۃ اربعۃ الایں اربعۃ الایں لکل رجل منهم وفرض لعمر بن ابي سلمۃ لکان ام سلمۃ اربعۃ الایں فقال
 محمد بن عبد اللہ ابن جحش لم یفضل علینا عمر لہجرۃ ابیہ فقد باجر آباؤنا وشہدوا فقال عمر اقصیٰ لکانہ من رسول اللہ
 صلی اللہ علیہ وسلم فلیات الذی یستنبیث باہم مثل ام سلمۃ أرغیشۃ وفرض للحسن والحسین خمسۃ الایں خمسۃ الایں لہما
 من رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ثم فرض للناس ثلثمائۃ واربع مائۃ للعرنۃ والمولے وفرض لساہل المہاجرین والانصار
 ستاۃ ستاۃ واربع مائۃ اربع مائۃ ثلثمائۃ ثلثمائۃ ومانتین وفرض لاناہ من المہاجرین والانصار فی الفین الفین واخر
 ایضا عن السائب بن زید قال سمعت عمر بن الخطاب رضی اللہ عنہ یقول والله الذی لا الہ الا ہو ما احدث الالہ فی ہذا المال
 حتی اعطیہ او منعہ وما احدث حق بہ من احد الا عبۃ مملوک وما انا فیہ الا کاحدکم ولکننا علی سائرنا من کتاب اللہ تعالیٰ
 وقسمنا من رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فالرجل وبلارہ فی الاسلام والرجل وقدمہ فی الاسلام والرجل وعنادہ فی
 الاسلام والرجل وحاجتہ فی الاسلام والشہ لکن بقیت لیا تین الراعی بجمیل صغار حطہ من المال وهو مکاتہ قبل ان یخیر
 وجہ یعنی نے طلبہ دکان دیوان جمیر علی حدیہ وكان یفرض لامیر الجیش والقری فی العطاء ما بین تسعۃ الایں وثمانیۃ
 الایں وسبعۃ الایں علی قدر ما یصلہم من الطعام وما یقومون بہ من الامور قال وكان یفرض للفقیر اذا طرحتہ امہ مائۃ
 فاذا ترعرع بلغ بہ مائتین فاذا بلغ زادہ قال ولما رأی المال قد کثر قال لئن عشت الی ہذہ اللیلۃ من قابل لا یخین اخی
 الناس باؤلہم حتی یکنوا فی العطاء سوا فتوتی قبل ذلک رحمۃ اللہ علیہ قال وحدثنی ابو سعید قال حدثنی عمر مولى غفرۃ
 وغیرہ قال لما جاء عمر بن الخطاب الفوج وجاءت الاموال قال ان ابابکر رضی اللہ عنہ رأى فی ہذا المال رأیا ولی فیہ رایی آخر
 لا اجعل من قاتل رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کمن قاتل یفرض للمہاجرین والانصار من شہد بدرًا خمسۃ الایں خمسۃ الایں
 وفرض لمن کان اسلامہ کاسلام اہل بدر ولم یشہد بدرًا اربعۃ الایں اربعۃ الایں وفرض لازواج النبی صلی اللہ علیہ وسلم
 اثنی عشر الفأثم عشر الفأثم الا صنیۃ وجویریۃ فانه فرض لہا ستۃ الایں ستۃ الایں فابا ان تقبلنا فقال لہما انما
 فرضت لہن للہجرۃ فقلنا انما فرضت لہن لکانہن من رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اثنی عشر الفأثم فرض للعباس عمر رسول
 اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اثنی عشر الفأثم فرض لاسامۃ بن زید اربعۃ الایں وفرض لعبد اللہ بن عمر ابنہ ثلثۃ الایں
 فقال یا ابت لم یزدتہ علی الفأثم لکان لابیہ من الفضل ما لم یکن لانی وما کان لہ لم یکن لانی فقال ان اباسامۃ کان
 احب الی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من ابيک وكان شامۃ احب الی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم منک وفرض للحسن
 والحسین خمسۃ الایں خمسۃ الایں لہما ما یسہما لہما من رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وفرض لابناء المہاجرین والانصار
 الفین فمرہ عمر بن ابي سلمۃ فقال زید وہ الفأثم لہ محمد بن عبد اللہ بن جحش ما کان لابیہ ابی سلمۃ ما لم یکن لابیہ

ایچرت کسند لکان

و ما كان له بالمرحون لنا فقال عمر اني قد فرقت له بابيه اني سلمة الفين و زدت بامه ام سلمة الفان كانت لك ام
 مثل ام سلمة زوتك الف و فرقت لاهل مكة و الناس ثمانمائة فجاره طلحة بن عبيد الله بن عبيد الله بن عثمان بن عبيد الله بن عبيد الله بن عثمان بن
 فقال عمر اني فرقت له ثمانمائة و فرقت له ثمانمائة فقال ان اباه اقصيني يوم احد
 فقال ما فعل رسول الله صلى عليه وسلم قد قتل فان الله حي لا يموت فقاتل حتى قتل و هذا يزعم الشامي مكان كذا و كذا
 فعل عمر هذا خلافة فقير كويستواند بود كه فاروق اعظم در بعض سنين قدرى تعين کرده باشد برای بعض مردم در سنين
 آخرى قدر آخر داین و جمع است در محل اختلاف روایات و المد اعلم و از ان جمله آنكه عثمان بن صنيف و حذيفة بن اليمان
 را بر مساحت سعادت عراق فرستاد و بر سواد خراج مقرر فرمود تا حال جهان دستور خراج از اينجا گرفته مي شود قال ابو يوسف
 حدثني الحسن بن اسماعيل عن عامر الشعبي ان عمر بن الخطاب مسح السواد فبلغ ستة و ثلثين الف الف جريب و انة وضع
 على جريب الزرع درهما و قفيزا و على الكرم عشرة دراهم و على الرطبة خمسة دراهم و على الرجل اثنى عشر درهما و انة
 و عشرين او ثمانية و اربعين درهما زاد ابو يوسف عن بعض مشايخه ايضا و على جريب النخل ثمانية و على جريب القصب
 ستة و عشرين ابو يوسف در حال شام و جزيره و سابردان ذكر احكام حضرت فاروق نوده است و تعداد آن طولى دارد
 گفته را بايد فهم کرد كه فاروق اعظم در هر شهرى خراجى و جزيره معين کرده موافق حال آن شهر و از ان جمله آنكه چون با كفار مصالحيه
 مي فرمود شرطيكه ميبايت مقرر مينمود با هر قومي شرطى و لهذا آثار مختلف افتاده اند قال ابو يوسف حدثني عبد الله بن سعيد
 عن حذيفة ان عمر بن الخطاب كان اذا صالح قوما اشترط عليهم ان يؤدوا من الخراج كذا و كذا و ان يقرؤا ثلثة ايام
 و ان يهدوا الطريق و لا يسموا علينا عدونا و لا يوفوا لنا عهدنا فاذا فعلوا ذلك فهم امنون على دماهم و ناسهم
 و ابنايهم و اموالهم و لهم بذلك ذمة الله و ذمة رسوله صلى الله عليه وسلم و نحن برآر من معرة الجبش و از ان جمله
 آنكه تهميه اسباب مجاهد بن بلع و جوه مينمود قال ابو يوسف و حدثني شيخ لنا قديم قال حدثني اشياحي قالوا كان لعمر بن
 الخطاب اربعة آلاف فرس مسومة في سبيل الله فاذا كان في عطاء الرجل خمسة اذ كان محتاجا اعطاه الف فرس و قال
 ان غيبته او شيعته من خلف و شرب فانت حاسن فان قاتلت عليه فاصيب او اصبت فليس عليك شئ و اخرج
 مالك عن يحيى بن سعيد ان عمر بن الخطاب كان يحمل في العام الواحد على اربعين الف بعير الحديث و از ان جمله آنكه خالصه
 با دشامان جاهليت را در بيت المال داخل نمود تا هر كرا محتاج بايد از انجا قطع نمايد قال ابو يوسف و حدثني بعض اهل المدينة
 من المشيخة القدام قال وجدته في الديوان ان عمر اصطفى اموال كسر و آل كسر و كل من فرغ من ارضه و قتل في السكرة
 و كل مغيض آراء و ائمة فكان يقطع من يده من اقطع و از ان جمله آنكه بر بحر عالم انرا نشاند تا تحصيل خمس نمايند قال ابو
 يوسف حدثني الحسن بن عماره عن عمر بن دينار عن طاوس عن عبد الله بن عباس ان عمر بن الخطاب استعمل يعلى بن
 أمية على البحر فكتب اليه في غبيرة وجدنا رجل على اهل يال عنها و عما فيها فكتب اليه ان سبب سيده الله له فيها
 و فيما اخرج الله من البحر الخمس قال ابن عباس و ذلك رأيتي فقير كويستواند فقها درين مسله مختلف اند و اگر با دشامى محتاج
 شود بكثرت بيت المال برين روایت عمل كند درست باشد و ذلك تخار ابى يوسف و عشرين در غسل و كوز و جز و قس

بسته
 عن
 منات كنه و انار
 كه در دارشاهان
 سلطان كلفند

على
 يعلى بن عبيد الله بن
 غزبان بن قيس بن
 زفرود

وزيوتون و غير آن و اگر بر دايه اخذ عشر عمل کند جائز است و آن بهتر است از وقوع در مظالم و اذا بجملة آتكم عدول
 امتارا عامل ميساخت و ايشانرا بابلغ و جوه موعظت ميفرود و تعهد حال ايشان نميود اينجا روايتي چند ابراد كنيم قال
 ابو يوسف حدثنني الجاهل بن سعيد عن عامر بن المحرر بن ابريرة عن ابيه ان عمر بن الخطاب رضي الله عنه دعا اصحاب
 رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال اذا لكم تعينوني فمن تعينني فقالوا نحن نعينك فقال يا ابريرة ايت البحر
 و هجر ايت العام قال فذهبت فجميته في آخر السنة بغزاة من فيها حسابة الف فقال عمر ما ريت مالا بجمعا قط اكثر
 من هذا فيه دعوة مظلوم او مال یتيم او ارملة قال قلت لا والله بس والله الرحيل انا اذا ان ذهبت انت بالهتاء
 وانا بالموتة قال و حدثنني محمد بن اسد بن حميد قال حدثنا اشباخا ان ابا عبدة بن الجراح قال لعمر بن الخطاب رضي الله عنهما
 و انت صاحب رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال له عمر يا ابا عبدة اذا لم استعن باهل الدين على ديني فممن استعين
 قال اما ان فعلت فاعنهم بالعمالة عن النجاسة يقول اذا استعملتهم فاجزل لهم في العطاء والرزق لا يتجاوز حد
 عبد الملك بن سليمان عن عطاء قال كتب عمر بن الخطاب الى عماله ان لو اقبوه بالموسم فواؤه فقام فقال ايها
 الناس اني بعثت عمالي هؤلاء عليكم ولم استعملهم ليصيبوا من اثاركم ولا من ذمكم ولا من اموالكم فمن كانت له مظنة عند
 احد منهم فليقم قال فما قام من الناس بوسيد غير رجل واحد فقال يا امير المؤمنين عا على ضربتي مائة سوط قال فقال
 عمر انضرب به مائة سوط ثم فاستفد منه فقام اليه عمرو بن العاص فقال له يا امير المؤمنين انك ان تفتح هذا على عمالك
 اكثر عليهم و كانت سنة ياخذ بها من بعدك فقال عمر لا اريد منه و قد رايته رسول الله صلى الله عليه وسلم يقبض من
 نفسه ثم فاستفد فقال عمرو و دعنا اذا فلترضه قال فقال دو لكم قال فارتضوه بان اشتريت منه بما تسي دينار كل سوط
 دينارين و حدثنني عبد الله بن الوليد عن عاصم بن النجود عن ابن ابي عمير بن ثابت قال كان عمر اذا استعمل رجلا
 اشهد عليه رهطا من الانصار و غيرهم و اشترط عليه ان يركب رذونا ولا يلبس ثوبا رفيعا ولا ياكل نقيتا ولا يخلط
 بابا و دن حوايج الناس و لا يتخذ حاجبا قال فبينما هم يمشون في بعض طرق المدينة اذ سمعوا رجلا اترى هذه الشرط
 يتجيك من الله و عايلك عياض بن عمم على مصر فلبس الرقيق و اتخذ الحجاب فدعا محمد بن سلمة و كان رسوله على العمل
 فبعثه و قال استن به على الحال التي تتجوه عليها قال فانا فوجد على بابيه حاجبا فدخل و عليه قميص رقيق قال ارجب
 امير المؤمنين فقال اخرج عني ثيابي فقال لا الا على حالك هذه فقدم به عليه فلما راه عمر قال انزع قميصك و دع عاصم
 صوف و قميص من غنم و عصا فقال ابس هذه الدرعة و خذ هذا العصا و انزع هذه الغنم و اشرب و اشق من مرابك
 و احفظ الفضل تظيها قال سمعت قال نعم و الموت خير من هذا فعمل يرد و عليه و يرد الموت خير من هذا فقال عمرو
 لم تكرة هذا و انما ستمى البوك فانما لانه كان يرعى الغنم اترى يكون عندك خير قال نعم يا امير المؤمنين قال انزع و رد
 الة عملة قال فلم يكن له عامل يشبهه و حدثنني الامم بن ابراهيم قال كان عمر بن الخطاب رضي الله عنه اذا بلغه ان عامله
 لا يعود المرعى و لا يدخل عليه الضعيف تزف و حدثنني عبدة بن ابى حميد عن ابى الطيخ قال كتب عمر بن الخطاب الى ابى
 موسى الاشعري ان ايس الناس في مجلسك و جاك حتى لا يتايس ضعيف من عدك و لا يطمع شريك في خيفك و حدثنني

ابو يوسف
 صاحب
 زاد
 رواه

تظہر من غیر السلطان ما نزلہم بہ فان امرتہ فقلت وان تہیتہ انتہیت فقال عمر یا معاذیہ ما نسأک عن شیء الا ترکتہ فی مثل رواجب البصر من الخان حقا ما قلت انه رأی اریب وان کان باطلا انها لبحرۃ اذین قال محمد بن یحیی امیر المؤمنین قال لا امرک ولا انہاک فقال عمر کربا امیر المؤمنین ما احسن ما صدق الفی علی اورودہ فیہ قال الحسن مصادرہ و مواردہ جشمناہ باجشمناہ و فی الاستیعاب یعلی بن امینہ استعملہ ابو بکر علی بلاد حلوان فی الردۃ ثم عمل لعمری بعض الیمن فمخى النفس حی فبلغ ذلک عمر وامرہ ان میشی علی رطلیہ الی المدینۃ فمشی خمسۃ ایام اوستہ الی سعده و بلعہ موت عمر فکب و فی الاستیعاب النعمان بن عدی العدوی ولأه عمر مینان ولم یول عمر رجلا من قومہ عدویا غیرہ و اراد امراتہ علی الخروج معہ الی مینان فابث علیہ فاشد النعمان ایاماً و کتب بہا الیہا وہی من مبلغ الحسنا ان جلیلتہا بہ مینان لیس فی زواج و حتمہ اذا شئت غشیتہ و ما فین فریرہ و مناجتہ محمد ز علی کل یمسہ اذا کنت غمانہ فی الاکبر استغنیہ و لا یکتفی بالاصغر المستقیم لعل امیر المؤمنین یسودہ و تنادنا فی الجوسق التہتیم و فبلغ ذلک عمر فکتب الیہ یمسہ اللہ الرحمن الرحیم و حوت زبیل الکتاب من اللہ الغنی بز الخلیفہ علیہ السلام الذئب و قابل الثوب شیدہ العقاب ذی الطول الآیہ اما بعد فقد بلغنی فوک لعل امیر المؤمنین یسودہ تنادنا فی الجوسق التہتیم و ایم اللہ لقد سارنی ذلک و عزله فلما قدیم علیہ سألہ فقال و اللہ ما کان من ہذا شیء و ما کان الا فضل شعر وجدتہ و ما شرتہ ما قط فقال عمر اظن ذلک و لکن لا تعمل فی عملی ابدأ و ازا بجملة آنکہ بر شوارع طرق عاشران ا نشاند و زکوۃ از مسلمین و مشور از حربیان تحصیل نمود قال ابو بوسد حدیثا اسما عیل بن ابراہیم بن الہب جرح قال سمعت ابی بکر قال سمعت زیاد بن جدر قال ان اول من لبث عمر بن الخطاب علی العشرین ہنا انا قال فامر فی ان لا اقیس احداً و امر علی من شئ اخذت من حساب اربعین درہما درہما من المسلمین و اخذت من اہل الذمۃ من عشرین واحداً و من لادیتہ لہ العشر قال و امر فی ان اغلظ علی نصاری بنی تغلب قال انہم قوم من العرب و یسوا من اہل الکتاب فلعلہم یسبون قال کان عمر قد اشترط علی نصاری بنی تغلب ان لا ینقرؤا اولادہم و حدیثا سری بن اسمعیل عن عامر الشیبی عن زیاد بن جدر الاسد ان عمر بن الخطاب رضی اللہ عنہ لبث علی عشر العراق و الشام و امرہ ان یاخذ من المسلمین ربع العشر من اہل الذمۃ نصف العشر و من اہل الحرب العشر فمر علیہ رجل من بنی تغلب من نصاری العرب و معہ فرس ففوقہا عشرين الفاً فقال اعطنی الفرس و فخذتہی تسعة عشر الفاً و اذ انیک الفرس و اعطنی الفاً قال فاعطاه الفاً و اشک الفرس قال ثم مر علیہ راجعاً فی سنیہ فقال لہ اعطنی الفاً اخرى فقال لہ التغلبی کلما مررت بک تأخذتہی الفاً قال نعم فرجع لتغلبی الی عمر بن الخطاب فوافاه بکلمۃ و ہونی بیت فاستاذن علیہ فقال من انت قال رجل من نصاری العرب و قس علیہ قضیہ فقال لہ عمر کفیت لم یزودہ علی ذلک قال فرجع الرجل الی زیاد بن جدر و قد و قن نفسہ علی ان یعلبہ الفاً فوجد کتاب عمر قد سین الیہ من مر علیک فاخذت منہ صدقہ فلا تأخذ منہ شیئاً الی مثل ذلک الیوم من قابل الا ان تجددہ فضلاً قال فقال الرجل قد و اللہ کانت نفسی طیبۃ ان اعطیک الفاً و انی اشیہذ اللہ انی بری من النصاریہ و انی علی دین الرجل الذی کتب الیک ہذا کتاب و اذا بجملة آنکہ تجار حربیان را مشتأ من ساخت و اذن داد کہ در دار الاسلام در آ

رواجب حاصل
اصول گفتار
ضعیف بنحو اول
تالی و در آنکہ
از تو اسرار
جواب هر کس
سے شوم خاک
بیداری آن

بلیغہ فی فہم
بر آمدن مال
از اسکانی
در ان انداختی

بلیغہ فی فہم
کہ ہی را
تمام مال خود

لعبد بن سور يا امير المؤمنين ^{مد تروى} اعدت المرأة على زوجها اذ جاءتك لتعديك فقال كذلك اراوت قال نعم
 قال ردوا على المرأة فرددت قال لها لا بأس بالحق ان تقولى ان هذا زاعم انك جئت تشكين اني يحببت فراشك
 قالت اجل انى امرأة شابة دانتى اتبعنى ما يتبعنى النساء فارسل الى زوجها فجاؤ وقال لكعب اتقن منيها
 فقال امير المؤمنين احش بان يقضى بينهما فقال عزمت عليك لتقضى بينهما فانت من امرها ما لم افهم قال
 فاني ارى لها يومان من اربعة ايام كان زوجها اربع نسوة فاذا لم يكن غيري فاني اتقضى له بثلاثة ايام وليا لها
 يتعبد فيهن ولها يوم ولية فقال عمر والسيد ما رايتك الا اول باعجب الى من الاحسر اذ هبت فانت قاضي على البصرة
 وفي الاستيعاب النعمان بن مقرن قدم المدينة من عند سعد لفتح القادسية وورد حينئذ على عمر اجتماع اهل
 اصبهان واهل اذربيجان ونهادند فاقلقه وشاور اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم فقال له علي بن
 ابي طالب انبعث الينا اهل الكوفة فيسير ثلثهم ويغني ثلثهم على ذراريسهم والبعث الينا اهل البصرة قال فمن
 استعمل عليهم اشرك على فقال انت افضلنا رايا دا علنا فقال لا تستملن عليهم رجلا يكون له مخرج الينا السجد فوجد
 النعمان بن مقرن يصلي قسرة وامره وكتب الى اهل الكوفة بذلك وقد روي انه قال ان قيل نعمان مخذفت فان قيل فليخبر
 ففتح الله عليهم فلما اتى نها ذك كان اول صريع واخذ الراية مخذفت ففتح الله عليهم فلما جاء نعيم خرج عمر بن الخطاب
 الناس على المنبر ووضع يده على راسه يبكي واين روايت اذ اتمح روايات است وروايت ديكر انك نعمان در اعمال
 كوفه بود حضرت فاروق از همان موضع اور ابرامرت لشكر امور فرمود وفي الاستيعاب عبد الله بن الارقم قال مالک بن مغن
 انه ورد على رسول الله صلى الله عليه وسلم كتاب فقال من يجيب عنى فقال عبد الله بن الارقم انا فاجاب عنه واتي به اليه
 فاعجبه وانفذه وكان عمر حاضر فاعجبه ذلك من عبد الله بن الارقم فلم ينزل له ذلك في نفسه يقول اصابت ما اراده رسول الله
 صلى الله عليه وسلم فلما ولى عمر استعمله على بيت المال وكان عمر يقول ما رايت احدا اخشى الله من عبد الله بن الارقم وقال
 عمر له لو كان لك مثل سابقه القوم ما قدمت عليك حدا وفي الاستيعاب بعث عمر بن الخطاب عبد الله بن مسعود الى الكوفة
 مع عمار بن ياسر وكتب اليهم انه قد بعث اليكم بعار بن ياسر اميرا وعبد الله بن مسعود معلما ووزيرا وهما من النجباء من
 اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم من اهل بدر فاقتموا بها واسمعوا من قولها وقد اثرتمكم بسبب الله على نفسي قال عمر
 في عبد الله بن مسعود كيف لمي عظما وفي الاستيعاب عن ابن عباس قال بينا انا اشى مع عمر يوما اذ تنفس نفسا فظننت
 انه قد قضت اضلاعه فقلت سبحان الله والشه ما اخرج هذا منك يا امير المؤمنين الا امر عظيم قال ويحك يا ابن عباس
 ما ادرى ما صنع بامته محمد صلى الله عليه وسلم قلت ولم وانت بحمد الله فاذ ان توضع ذلك مكان الثقة قال انى اراك
 تقول ان صاحب ادلى الناس بها بينى عليا قلت اجل والسيد اتى لا قول ذلك في سابقه وعلمه وقربته وصهره قال
 انه كما ذكرت ولكنه كثير الدعابة قلت نعمان قال والله لو فعلت لجعلت منى ابي معيط على رقاب الناس لعلون فيهم بعضيت
 والله لو فعلت لفعل ولو فعلت لقتلوا فوثب الناس اليه فقتلوه قلت طلحة بن عبيد الله قال الا ليس هو اذ حى من ذلك
 ما كان الله يريد اذ ليه امر امته محمد صلى الله عليه وسلم وهو على ما فيه من الزموت قلت الزبير بن العوام قال اذا كان

كلف الكوفة في
 سلمان رضى الله عنه
 باشد كلف نصيران

كلف باختيار
 كلف باختيار

انى كلف
 انى كلف

عبد الله بن مسعود

سبطل طایفہ الناس فی اصابع والمد تلت سعد بن اوقاص قال لیس لصاحب ذلک ذاک صاحب یقتل یقاتل فیہ قلت
 عبد الرحمن بن عرف قال نعم الرجل ذکرت وکنه ضیف عن ذلک والثریا ابن عباس بالصلح لهذا الامر الا القوتی فی غیر غنی
 واللبین فی غیر ضعف الجواد فی غیر التمسک فی غیر سئل قال ابن عباس کان عمر کذلک وانشد فی الاستیعاب ذم معاویة عند
 عمرو بن قتال ورواه عن ذم فخریش من یضک فی الغضب ولا ینال ما عنده الا علی الریفة ولا یؤخذ ما فوق راسه الا من
 تحت قدمیه وکفی الاستیعاب استشاره عمر الصحابة فی رجل یؤتیهم الی العراق فاجمعوا جمیعاً علی عثمان بن حنیف وقالوا
 لن تبغش الی اہم من ذلک فان لم یصر اذ عطلنا و معرفة و تجرید قاسر ع عمر الیہ فوالا ہ مساحۃ الارض فصر عثمان علی
 کل جریب من الارض ینالہ النار عامر اذ عامر درہا و قعیزا فبلغت حیاتیہ سواد العراق قبل ان یموت عمر مقام ہائے العین
 وینفا و فی الاستیعاب ایضا کان عتبہ بن غزو ان اول من نزل البصرۃ من المسلمین وہو الہدی اخطباً و قال لہ عمر لا یبغش
 الیہا یا عتبہ انی ارید ان ادجک لتقاتل بلد الخیر لعل اللہ فیئما علیکم فسر علی بركة اللہ و ینبئہ ان اللہ ما استطعت و علم
 انک تاتی حوشہ العدو و ارجوان لبعینک اللہ علیہم و کیفیکہم و قد کتب الی العلاء المحض ان ینک بعرفجہ بن خرمیہ وہو ذو مجاہد
 للعدو و مکایدہ فساوہ و اذع الی اللہ من اجابک فاقبل منه و من انک فالخیر عن ید ندلیہ و صغار و الا فالسیف فی
 غیر موادہ و استغفر من مروتہ من العرب و شہم علی الجہاد و کاتبہ العدو و اتق اللہ ربک فافشخ عتبہ بن غزو ان الابلہ ثم اخطب
 و فی الاستیعاب من حدیث الشعی ان عد بن حاتم قال لمر اذ قدم علیہ ما اظنک تعرفنی قال و کیف لا اعرفک و اول صفتہ
 یضت و جہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم صدقہ علی اعرک آمنت اذ کفروا و اقبلت اذ اذبروا و اوفیت اذ عدوا
 و اذا انجملہ آنت کہ نہی میفرمود نہی شد ید از استعمال کفار بر اعمال مسلمین فی ریاض النضرۃ ان اباسوسی قدم علی عمر بن
 و مسہ کاتب نصری فرغ کتابہ فاعجب عمر ولم یعلم انہ نصرانی فقال لابی سوسی ابن کانک ہذا حتی یقرأ کتاب علی الناس
 فقال ابو سوسی یا امیر المؤمنین انہ لایدخل المسجد قال لیم اجبج ہو قال لا وکنہ نصرانی فانہ عمر د قال لا یندوہم و قد
 اقصاہم اللہ و لا تکرموہم و قد اناہم اللہ و لا تا متوہم و قد خوہم اللہ قد نہیتمکم عن استعمال اہل الکتاب فانہم یستحلون
 الرشا و فی روایہ ان عمر قال لانی موسی امینی برجل یظن فی حسابنا فاما ہ نصرانی فقال لو کنت قد مت الیک
 لعلت و فعلت ساتک رجلاً اشکرک فی امانتی فانیتے بن یخالف دینہ دینی و اذا انجملہ آنکہ بنفس خود عسک میفرمود و غضباً
 ای کتاب
 این امر بجهت دو فائدہ بود فائدہ اول اطلاع بر احوال حیت تاہر جا ظلی یافتہ شود و تدارک آن بعمل آید و ملوک عدا پیشہ
 برای ظہور این فائدہ ہشیان و سواخ نگاران مقرر کردہ اند و فائدہ ثانیہ محافظت بر دست برد و تراق و پادشاهان
 عادل برای رعایت انصاف عسک و مقرر قرار دادہ اند و همچنین بر صلحتی کہ ملوک بر آن شخص را معین ساخته اند حضرت
 فاروق بنفس نفس خود تا ماتی التزام مباشرت آن میفرمود تا بر تغییر و قطیر آن مصالح مطلع شود و ضابطہ بر آن قرار داد
 و ازین قبیل است حکایت تہذیب و غزاة و فلت قافلہ گشتن ارضی اللہ عنہ و ادوار رضی اللہ عنہ و ادوات عسک انفاقات
 مجیبہ روسے دادہ است و در ضمن دوسہ حکایت تقریر آن عجائب کنیم عن زید بن مسلم عن ابیہ قال خرجت مع عمر فی لیل
 فلیتہ امرأۃ شابة فقالت یا امیر المؤمنین لک زوجی و ترک صبیۃ صغاراً و اللہ ما یغفر لک را عا و لا لہم فرج و لا فرج

بروزن سواران
 اسباب سواران

فمن نکل و لغزنا
 و ظمیر دست آن
 اراد انہ بود و قاتل
 بی زنی و اذ بر جوان
 بید شد

ع
 عمر بن الخطاب
 کتبہ و فیہ
 خان لیسان بنی جابر
 خبرہ نہ گشت

حکایات گشت
 فاروق

وخصيت عليهم الضيعة وانا ابنة خفاف بن ايمون الغفاري وقد شهيد ابى الحمد سببة مع النسب على الله عليه وسلم فوقف
 معها ولم يمض وقال مرجا نسيب قريب ثم انصرف الى بعير ظهير كان مربوطا في الدار فحمل عليه غرارين كالأهطاطا وجعل
 بينهما نفقة وثيابا ثم نادى لها خطامه فقال استأديه فلن يغني هذا حتى ياتيكم بخير فقال الرجل يا امير المؤمنين اكرهت لها
 فقال شلتك امك والعداني لا اري ابا بده واخانا وقد حاصرا حصنا زمانا فاقفها ثم اصبحنا فنتخض وسها فها اخرجه النجاري
 وفي الرياض عن ابن عمر قال قدمت رفقة من التجار فنزلوا المصلي فقال عمر لعبد الرحمن هل لك ان تخرهم الليلة من السوق
 فباتا بجزستانهم ويصليان ما كتب الله لها فسمع عمر بكاء صبي فتوجه نحوه فقال لامة اتقي الله وحسني ابي صبيك ثم عاد
 الى مكانه فسمع بكاء فعاد الى امه فقال لها مثل ذلك ثم عاد الى مكانه فلما كان من آخر الليل سمع بكاء فالتفت اليه
 وقال ويحك انى لاراك ام سويدي الى اري ابنيك لا يقرب مني الليلة قالت يا عبد الله قد ابرئت مني منذ الليلة الى ان لم يوط
 النظام فياستنى قال ولهم قالت لان عمر لا يفرض الا للفظم قال فكم له قالت كذا وكذا اشهر ا قال لا تجلبه فصلى الفجر وما يستبين
 الناس ثم غلبه البكاء فلما سلم قال يا بوسا لعمر كم قتل من اولاد المسلمين ثم امر مناديا ينادي ان لا تجلبوا صبيا نكم على النظام
 وانا لفرض لكل مولود في الاسلام وكتب بذلك الى الآفاق ان يفرض لكل مولود في الاسلام اخرجه صاحب الصفوة وفيه
 عن عروة بن رويم قال بينا عمر بن الخطاب يتصمم الناس بيا لهم عن امر آراء اجنادهم اذ قرأ بل حمص فقال كيف انتم وكيف
 اميركم قالوا خير امير يا امير المؤمنين الا انه قد بنى عليته يكون فيها فكتب كتابا وارسل بريدا امره اذا جئت باب عليته فاجم
 خطبا واحرق باب عليته فلما قدم جمع خطبا واحرق باب عليته فدخل عليه الناس وذكروا ان هينار رجلا يحرق باب عليتك
 فقال دعوه فانه رسول امير المؤمنين ثم دخل عليه فنادى الكتاب من يده فلم يصح الكتاب من يده حتى ركب فلما رآه عمر قال ارجو
 عنى في شمس ثلثة ايام فجلس عنه ثلثا حتى اذا كان بعد ثلث قال يا ابن فرط ائتمنى الة الحرة وفيها اهل الصدقة وغنمها
 حتى اذا جاء الحرة القى عليه نمره وقال انزع ثيابك واترذ بهذه ثم نادى الذنوف فقال اسق هذه الابل فلم يفرغ حتى تعب
 فقال يا ابن فرط متى كان عهدك بهذا قال بل يا امير المؤمنين قال فلهذا بنيت العلية واشرفت بها على المسلمين والامة لستم
 ارجع الة عمك ولا تعد وفيه عن اس بن مالك فيما امير المؤمنين عمر بن عيسى ذات ليلة اذ مر باعراسه جالس بفسا وصية
 تجلس اليه محدثة ويساله ويقول له ما اقدمك هذه البلاد فبينما هو كذلك اذ سمع اتيانا من الخيمة فقال من هذا الذي سمع
 فقال افر ليس من شايك امرأة تخضع فرجع عمر الى منزله وقال يا ام كلثوم شدي عليك ثيابك وارتعيني قال ثم اطلق حتى
 انتهى الة الرجل فقال له هل لك ان تاذن لهنه المرارة ان تدخل عليا فتوئسها فاذن لها فدخلت فلم يلبث ان قالت
 يا امير المؤمنين بشر صاحبك بسلام فلما سمع قولها امير المؤمنين وثب من عجزه فجلس بين يديه وجعل يعتذرا ليه فقال لاه
 اذا صحت فاتيانا فلما أصبح اتاه ففرض لابن منى في الذرية واعطاء وفيه عن ابن عمر ان عمر لما رجع من الشام الى المدينة
 انفر عن الناس ليعتد اخبارهم فمر بجوز في خباياها فقعدت يا فقال يا هذا ما فعل عمر قال هو ذا قد اقبل من الشام قال
 لاجزاء الله عنى خيرا قال ويحك ولهم قالت لانه والله انما لنى من عطايه منذ دخل الة يومنا هذا دينار واولادهم قال
 ويحك وما يدري عمر حالك وانت في هذا الموضع فقالت سبحان الله ما ظننت ان احد ايلي على الناس ولا يدرك ما بين

مشرقها مغربها فاقبل عمر وهو يركب ويقول واغصوا به كل احد ائقده منك يا عمر ثم قال لها ليم يبعثني ظلك
 منه فانه ارحم من النار قالت لا تنهز ابن ارحم الله فقال لها عمر ليس بهز ارفلم نزل بها حتى اشترى ظلا منها بخمسة
 وعشرين ديناراً فبينما هو كذلك اذا قبل على بن ابي طالب ابن مسعود فقال السلام عليك يا امير المؤمنين فوضعت المرأة
 يدها على راسها وقالت واسوأنا هشتت امير المؤمنين في وجه فقال لها عمر لا عليك برحمتك الله قال ثم طلب عمر
 قطعة جلد يكتب فيه فلم يجد ففقط قطعة من فردة كان لبسها وكتب بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي اشترى عمر من غلانية ظلاً
 منذ دله الة يومئذها بخمسة وعشرين ديناراً فاما علي عند قوفه في المشركين يد الله عز وجل فعمدته برئى شهيد على ذلك على
 بن ابي طالب وعبد الله بن مسعود ثم دفع الكتاب لعل علي وقال اذا انا ائقده منك فاجعلها في كفتي وفيه عن الادزاعي ان عمر
 بن الخطاب خرج في سواد الليل فراه طلحة فذهب عمر فدخل بيتاً ثم خرج ودخل بيتاً اخر فلما أصبح طلحة ذهب لذك البيت فاذا
 بعجز عمياً متعباً فقال لها يا بلال هذا الرجل يا تيك قالت انه معاوية منذ كذا وكذا بما يصلحني ويخرج عني الاذى فقال طلحة لعل
 انك اعترت عمر شيخ اخر صاحب الصفة والفضائل وفيه روى انه كان يطوف ليلة في المدينة فسمع امرأة تقول شعر
 الاطال يد الليل دازور جانبه وليس لي عيني خليل الا عينه فوالله لولا الله لاشي غيري لزرع من هذا السرير جوانبه
 مخالفة ربتي والحياء تردني والكرم يغلي ان تمال مرا كبة وفي رواية ولكنني خشى رقيباً موكلاً بانفسنا لا نفقر الدهر كرامة
 فسأل عمرنا وكتم نصبر المرأة عن الرجل فقلن شهرين وفي الثالث قيل الصبر في الرابع نيفة الصبر فكتب الى امرالاجناد ان
 لا تجسوا رجلاً عن امرأته اكثر من اربعة اشهر وفيه عن الشعبي قال سمع عمر امرأة تقول شعر وعنتي النفس بعد خروج عمر
 الة اللذات تطلع اطلاقاً فقلت لها عجلت فلا تطامعي ولو طالت اقامته رباً عاقاً احاذر ان اظنك سب نفسي
 ومخزاة شملتي قناعاً فقال لها عمر ما الذي يبتك من ذلك قالت الحياء واكرام زوجي قال عمران في الحياء لهيات
 ذات اوان من استخفى ومن استخفى التقي ومن التقي اوقى اخرجه ابن اسلمه اليادني الاجابة روى ان عمر كان يعبر
 في المدينة ذات ليلة فراه رجل وامرأة على فاحشية فلما أصبح قال للناس ارايم لو ان امارأى رجلاً وامرأة على
 فاحشية فاقام عليها الحمد ما كنتم فاعلين قالوا انما انت امام فقال على ليس لك ذلك اذا يقام الحمد عليك ان الله
 تعالى لم يسن على هذا الا مراقل من اربعة شهداء ثم تركهم ماشاء الله ان يتركهم ثم سألهم فقال القوم مثل مقالهم الاولى
 وقال على مثل مقالته قال الغزالي وهذا مشير الة ان عمر كان متردداً في هذه المسألة وفيه عن عبد الرحمن بن عوف قال مر
 مع عمر ليلة بالمدينة فبينما نحن نمشي اذ ظهر لنا سراج فانطلقنا نؤميه فلما دوننا اذا باب مغلق على قوم لهم اصوات ولفظ
 فاخذ عمر بيدي وقال اترى بيت من هذا قلت لا قال هذا بيت ربيعة بن امية بن خلف وهم الان شراباً فارتس
 قلت ارانا قد اتينا ما نهانا الله تعالى عنه قال الله تعالى ولا تجسسوا فرجع عمر وتركهم وفيه روى ان عمر كان لعيس
 بالمدينة الليل فسمع صوت رجل في بيت يفتني فتسور عليه فوجد رجلاً عنده امرأة وحمراً فقال يا عدو الله اظننت
 ان الله تعالى ليترك دانت على مصيبتك فقال دانت يا امير المؤمنين فلا تعمل ان اكن عصيت الله في واحدة فانك
 عصيت في ثلاث قال الله تعالى ولا تجسسوا وقد تجسست وقال تعالى وليس اليربان تاكوا البجوت بين

عنه بلزده على
 اطراف ابن ابي طالب
 ارضت من عجب

عنه بلزده على
 اطراف ابن ابي طالب
 ارضت من عجب

عنه بلزده على
 اطراف ابن ابي طالب
 ارضت من عجب

ظهورها و قد تسورت علي وقال تعالى ولاتدخلكم وولاتنكم و قد دخلت بيتي بغير اذن ولا سلام
فقال عمر هل عندكم من خير ان عفوت عنك قال نعم يا امير المؤمنين لئن عفوت عني لا اعود لثلبها ابدا ففعا عنه
در روضه الاجاب مرويت از اسلم مولاي فاروق كه شبي از شبها با امير المؤمنين در اطمینان مدینه میگشتم ساعتی
برای استراحت بر جانب دیوار گنجه فرمود شنید که ضعیفه با صبیه خود میگفت بر خیز شیر را با آب میانم دختر گفت نمیدانم
که منادی امیر المؤمنین ندا در داد و لایث اللبیب بالآمر ما در گفت نه درین ساعت امیر المؤمنین حاضر است و نه منادی او
دختر گفت والله منرا و ان نیست مارا که در ملا را طاعت کنیم و در خلوت عصیان و وزیرم فاروق اعظم بغایت خوشوقت شد
و گفت ای اسلم این سراسر ایشان کنی روز دیگر آنجا کفر ستاد و آن دختر را برای سپر خویش عاصم خطبه کرد و عاصم را
از وی دختری پیدا شد عمر بن عبد العزیز از نسل آن دختر بود و نیز مرویت از عبد الله بن بکریده سلمی که فاروق اعظم
شبی در بازار مدینه سیر مینمود ناگاه شنید که زنی این بیت میخواند بیت الی خیر فاشربها ام لا سبیل الی
نضر بن حجاج باه ادا ان پرسید که نضر بن حجاج کیست گفتند جو است از بنی سلیم رشیق القد صبیح الخد حسن الشعر
او را خواند و حلاق را فرمود که سر او را تراشد دید که جمال او چنانکه بود هست از بیت المال چیزی بداد و از مدینه او را
اخراج نمود آخر ما از وی خیانتی بظهور رسید و فراست عمر کار خود کرد و از عبد الرحمن بن عوف مرویت که فاروق بخانه
من آمد گفتم چرا مرا نطلبید فرمود من خبر رسیده است که در بنوقت قافلہ در ظاهر مدینه فرود آمده است و اهل قافلہ از
کلال سفر خواب غریق رفته اند بیانا محافظت ایشان نمانیم بر سرتلی رفتیم و تا صبح بیدار بودیم و از ابو هریره مرویت
که میگفت رحمت خدا بر قبر فاروق نازل باد در عام رما ده دیدم که دو آنبان نان بر پشت خود برداشته و عکله از زیت
بست گرفته میرفت و اسلم رفیق او بود در حمل آن من نیز با او رفتم تا آنکه رسیدیم بچشمه صرار دیدم که بیست خانه دار
از بنی محارب در اینجا فرود آمدند پرسیدم که سبب قدم شما چیست اظهار جوع نمودند فی الحال بار بار زمین انگنند
از برای طلباخی ایشان در ایستاد تا طعام مهیا کرد و ایشانرا طعام نمود انگاه اسلم را به مدینه فرستاد تا برای ایشان شتری
چند از اطعمه و کسوت آورد و بر ایشان قسمت فرمود و مرقه الحال و مفضی الأوطار با و طان خود بازگشتند و از آنجمله آنکه
در محافظت بیت المال دقیقه فرو میگذاشت در روضه الاجاب مذکور است که اخف بن قیس با جمعی از وجه عرب از
جانب عراق بجناب فاروق اعظم آمدند می بینند که وی عباد خود را بمیان زده در طلب شتری گم شده از شتران صدقه
در حال کمال حرارت هوا ترود میکنند چون اخف را دید فرمود یا اخف ساعتی با من رفاقت کن در طلب این شتر چه حق
یتامی و مساکین دارا ایل دران هست مروی از قوم گفت یا امیر المؤمنین چرا اینفرمائی که بنده از بندگان صدقه درین امر
قیام نماید فرمود و انشی عبد العبد منی و من الاخف کسی که والی امیر مسلمانان شد واجب است بروی آنچه واجب است
بر بنده بر آنچه خواجہ و فی الریاض عن ابی بکر العنسی قال دخلت مع عمر و عثمان و علی مکان الصدقة فجلس عثمان فی النظر
یکتب و قام علی علی علیه السلام یقول عمر و عمر قائم فی الشمس فی یوم شدید الحر علیہ بردان سودا و ان مؤثره بوجه
و قد وضع الاخری علی راسه و هو یفقد ایل الصدقة و یکتب الوانها و اسنانها فقال علی لثمان اما سمعت قول

از مدینه فرستاد
است بر سرتلی
با کلام فاروقی

ابنہ شعیب نے کتاب اللہ عزوجل یا آیت استأجرت ان خیر من استأجرت القوی الاہلین و اشار الی عمر
 وقال هذا القوی الامین اخرجہ النخلص وابن السمان فی العواقب و فیہ عن محمد بن علی بن حسین عن یوسف بن عثمان بن عفان قال
 بینا اناس عثمان فی مال لہ بالعالیۃ فی یوم صائف اذ رأی رجلاً یسوق بکبرین و علی الارض مثل الفرائش من الحر
 فقال عثمان ما علی ذالک اقام بالمدینۃ حتی یزید ثم یروح ثم وئی الرجل فقال انظر من ہذا فنظرت فقلت ارى رجلاً
 متما بر دایہ یسوق بکبرین ثم وئی الرجل فقال انظر فنظرت فاذا ہو عمر بن الخطاب فقلت ہذا امیر المؤمنین فقال عثمان فاخرج
 راسہ من الباب فاذا نفع السموم فاذا عاد راسہ حتی اذا عاذاہ قال ما اخرجک ہذا الساعة فقال کبر ان من اہل الصدقۃ
 تخلفا وقد مضی بابل الصدوقۃ فاروت ان یجمعہا بالیحمی خشیت ان یفیتنا فبساتنی اللہ عنہا فقال عثمان یا امیر المؤمنین
 ہلم الی المآرد والظن وکلیک قال عد الی ظلمک ورضی فقال عثمان من احدث ان یظن الی القوی الامین فلیس نظری
 ہذا اخرجہ الشافعی فی مسندہ و فی الاحبار و ان عمر وصلہ مسک من البحرین فقال ووذت لوان امرأۃ وزنتہ حتی
 اقسہ بن المسلمین فقالت امرأۃ عاتکہ انا احدثت الوزن فسکت عنہا ثم اعاد القول فاعادت الجواب فقال لا احدثت
 ان تضعیہ فی الکفۃ ثم تقولین لکذا یعنی توثر فیہا اثر العیاب فتسبحین بہا غنک فاصیب بذک فضلاً علی المسلمین و فیہ
 روی ان عبد اللہ و عبید اللہ ابنی عمر اشترا بابلًا فبعثا الی الیحمی و رعت فیہ حتی سینت فقال عمر عینا فی الیحمی
 فقالا نعم فتا طرہما و فیہ کان عمر یقسم مال بیت المال فدخلت ابنہ لہ فاخذت درہما من المال فنبهض عمر فی طلبہا
 فسقطت الخلقۃ عن احد منکبینہ و دخلت الصبیۃ بیت الیہا تکلی و جعلت الدرہم فیہا فادخل عمر اصبعہ فاخرج
 من فیہا وطرہ علی الخراج و قال ایہا الناس لیس لعمر و لا لال عمر الا مال المسلمین قریم و بعیدیم و فیہ کتب ابو موسی
 بیت المال فوجد درہما فمری لمر فاعطاه ایاہ فرآہ عمر فی بد النلام فسألہ عنہ فقال اعطانیہ ابو موسی فقال یا ابو موسی
 ما کان فی اہل المدینۃ بیت امون علیک من آل عمر اردت ان لا یغنی احد من امۃ محمد صلی اللہ علیہ وسلم الا طلبنا
 بنظرتہ و رد الدرہم فی بیت المال من کتاب تنبیہ الغافلین عن علی قال رأیت عمر علی کفہ قتب یعدو بہ بالاطم
 یا امیر المؤمنین ابن سیر قال بعیرت من الصدوقۃ اطلبہ فقلت لہ لقد اذلت الخلفاء من بعدک قال لا تلتنی یا باحسن
 نوالذکے بعث محمدًا بالنبوۃ لوان عناقاً ذمبت بشاطی الفرات لا اؤخذ بہا عمر یوم القیمۃ انہ لا حرمتہ لوالی شیخ السلیو
 لا فاستی روع المؤمنین و فیہ عن عمر انہ الی بزیت من الشام وکان الزیت فی الجحان یعنی فی القصاص و عمر یقسمہ بین
 الناس بالاقداح و عنہ ابن لہ شعرانی قاعد فلما فرغ جفنتہ مسح بقیبتہا براسہ فنظر الیہ عمر فقال ارسی شعریک شدید
 الرغبة علی زیت المسلمین ثم اخذ بیہہ فانطلق بہ الی الحجام فحجر شعرہ فقال ہذا امون علیک و اذا جمحہ آتکہ لخص خانہا
 مسلمانان میگرد اگر در تبریز منزلی ظلی میدید اصلاح آن میفرمودنی ریاض النضرۃ ان رجلاً من الوالی خطب الی
 رجل من قریش اختہ اعطاه مالاً جزلیاً فانک القرشی من تزوجہا فقال عمر ما منعک ان تزوجہ فان لہ صلاحاً
 وقد احسن عطیۃ اخیک فقال القرشی یا امیر المؤمنین ان لنا حسباً و انہ لیس لہا کفر ففعل عمر لہ ما کفرک بحسب الدنیا
 و الآخرۃ اما حسب الدنیا فالمال اما حسب الآخرۃ التقوی زوج الرجل ان کانت المرأۃ راضیۃ فراجعہا اخوہا

عمر
 یا امیر المؤمنین
 از سلمان
 ل
 فقلت یقیناً
 ان ان اذن

فرضيت فزوجهما منه وعن ابن عمر قال كتب عمر بن الخطاب فيمن غاب من الرجال من اهل المدينة عن نساءهم يزودهم
 فليس جوا اليهن او يلقوهن او يبعثوا اليهن بالنفقة فمن طلق بعث بنفقة ما ترك اخرج الا بهسرى واخرج مالك ان
 عمر كان يذهب الى العوالي كل يوم سبت فاذا وجد عبداً في علي لا يطيقه وضع عليه منه واذا تجمل انك رعيت اثاراً تخفت
 صلى الله عليه وسلم بابلغ وجهه ميغرمود في الرياض عن الزهري قال كان عمر اذا اتاه مال العراق او خمس العراق لم يبع
 رجلاً من بني هاشم عزياً الا زوجه ولا رجلاً ليس له خادم الا اخذ منه وفيه عن محمد بن علي قال قدمت على عمر حلالاً من اليمن فبها
 بين المهاجرين والانصار ولم يكن فيها شئ يصلح على الحسن والحسين فكتب الی صاحب اليمن ان يعيل لها على قدرها ففعل
 بعث بها على عمر فلبسها فقال عمر لقد كنت اراها عليهم فما كنت حتى رايته عليها مثلها وفيه عن الحسين بن علي بن ابي طالب رضي
 الله عنهما قال انبت علي عمر بن الخطاب وهو على المنبر فصعدت اليه فقلت له انزل عن منبرك انا واذ ذهب الي منبر ابيك فقال
 عمر لم يكن لابي منبر واخذني فاجلسني معه فجلت اقلب حصابي فلما نزل اطلق لي الى منزله فقال لي من علمك فقلت
 والله ما علمني احد فقال يا بنتي لو جعلت نفثانا قال فاتيته يوماً وهو خال بجاوية وابن عمر بالباب فرجع ابن عمر فرجعت معه
 فلقيني بعد قال لم ارك فقلت يا امير المؤمنين اني جئت وانت خال بجاوية وابن عمر بالباب فرجع ابن عمر فرجعت معه
 قال انت احق بالاذن من ابن عمر انما انبت ما في رؤسنا الله عز وجل ثم انتم وفيه عن عبيد بن حنين قال جاء الحسن والحسين
 يستاذن طي عمر و جاز عبد الله بن عمر فلم يؤذن لعبد الله فرجع فقال الحسن والحسين اذالم يؤذن لعبد الله لا يؤذن لنا
 فبلغ عمر فارسل اليه فقال يا ابن اخي ما ردك قال قلت اذالم يؤذن لعبد الله ابن عمر لا يؤذن لي فقال يا ابن اخي فعل
 انبت الشعر على الرأس غيركم وفيه عن المنذر بن سعيد ان ازواج النسب صلى الله عليه وسلم استاذن عمر في الحج فانتها
 ان ياذن لهن حتى اكثرن عليه فقال ساذن لكن بعد العام وليس من رأيتي فقلت زينب بنت جحش سمعت رسول الله صلى
 الله عليه وسلم يقول عام حجة الوداع انما هو بئذ الهمة ثم ظهر المحصر فخرجن غير ما فارسل معهن عثمان بن عفان وعبد الرحمن بن عوف
 وامرهما ان يسيرا حدهما بين ايديهن والآخر خلفهن ولا يسيرا من احد فاذا نزلن فائزوا لهن شعياً ثم كونا على باب الشعب لا
 يدخلن عليهن احد ثم امرهما اذا كفنن بالبيت لا يطوف معهن احد الا النساء فلما ملك عمر غلبن من بعد وفيه عن ابن ابي عمير
 ان النبي صلى الله عليه وسلم قال الذي يحافظ على ازواجي من بعدى فهو الصادق البار فقال عمر من يحج مع اثبات المؤمنين
 فقال عبد الرحمن انما فكان يحج بهن ويشتر لهن الشعب الذي ليس له منفذ ويجعل على هواه من الطيلة وفيه عن ابي داود ان
 رجلاً كتب الى ام سلمة يخرج عليها في حج له فامر عمر بن الخطاب بحلده ثلاثين جلدة اخرجت سفيان بن عيينة وفيه عن سلم ان
 عمر فضل اسامة بن زيد على ابنة عبد الله بن عمر فلم يزل الناس لعبد الله حتى كلم ابا في ذلك فقال تفضل علي من ليس افضل
 مني وفرضت له في الفين وفرضت لي في الف وخمسمائة ولم يقبني الی شئ فقال عمر فعلت ذلك لان زيد آكان احب
 الی رسول الله صلى الله عليه وسلم من عمرو وكان اسامة احب الی رسول الله صلى الله عليه وسلم من عبد الله وفيه عن ابن
 عباس قال لما فتح الله الدين على اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم في ايام عمر امرهم بالانطاع فبسط في المسجد
 و امر بالاموال فانزعت عليها ثم اجتمع اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم فاقر من بدأ اية الحسن بن علي فقال

ع
 جمع ما بين
 افوق خزانة
 است
 صور صلوات الله عليه
 والجمع في قرابتها
 حسن مسرور

ع
 جمع نطق بالضم والجر
 مع سكون الطاء
 ونحوها في غير
 ازادع

یا امیر المؤمنین اعطی حقه مما آفأ الله علی المسلمین فقال له بالرحب والكرامة وأمر له بالف درهم ثم انصرف فسدد
 الیه الحسن بن علی فقال یا امیر المؤمنین اعطی حقه مما آفأ الله علی المسلمین فقال له بالرحب والكرامة وأمر له بالف درهم
 فبدر الیه ابنه عبد الله بن عمر فقال یا امیر المؤمنین اعطی حقه مما آفأ الله علی المسلمین فقال له بالرحب والكرامة و
 أمر له خمسمائة درهم فقال یا امیر المؤمنین انما رجل مشبه ^{بذی} أقرب بالسيف بین ی رسول الله صلی الله علیه وسلم والحسن
 والحسين طفلان یذراجان فی سلك الهمینة یطیبنهما الفألفا ^{فی} یقطعنهما خمسمائة قال نعم اذهب فانتهی باب کایتها وایم کایتها
 وجید کجدها وجدة کجدهما وعم کتمتها وخال کخالها وخالة کخالها فانک لا تأنتی به اما ابوها فعلى المرتضی واما اتهما فخالته
 الزهراء وجدهما محمد المصطفی صلی الله علیه وسلم وجدهما خدیجة الکبریٰ وعمهما جعفر بن ابیطالب وخالهما ابراهیم بن رسول الله
 صلی الله علیه وسلم وخالتهما رقیة وام کلثوم ابنا رسول الله صلی الله علیه وسلم وفي الاستیعاب خرج عمر بن الخطاب
 مع الجارود فاذا بانراة ^{بذی} برزة ^{بذی} علی الطريق فسلم علیها عمر فردت علیه سلام فقالت بینها با عمر عهدتک وانت تسمی
 عمری فی سوق عکاظ فلم یدیب الایام واللیالی حتی سمیت عمر ثم لم یدیب الایام حتی سمیت امیر المؤمنین فانق
 الله فی الرعیة وأعلم انه من فان الوعد قرب علیه البعید ومن خاف الموت خشی الفوت فقال الجارود قد
 اکثرت ابنتها المرادة علی امیر المؤمنین فقال عمر دعها اما تعرفها نده خولة بنت حکیم التی سمیع الله قولها من فوق سبع
 سموات فمر والشراحتی ان سمع لها وقیه روى ان جاریة لصفیة بنت حیاتی امی عمر قالت ان صفیة تحب الکتب و
 وتصل الیهود فبعت الیها عمر فسا لها فقالت انا السبت فانی لم أجه منذ ابد لنی الله به یوم الجمعة واما الیهود فان
 لے فیها رجلا فانا آصلها ثم قالت للجاریة ما حملک علی ما صنعت قالت الشیطان قالت اذ هی فانت حره وقیه أرسل
 عمر الی الشفانت عبد الله العدویة ان اعدی علی قالت فعدوت علیه فوجدت عاتكة بنت اسید بن اسن الیفیض
 بیایه فدخلنا فتحدثنا ساعة فدعنا بمطرفا عطاء آیاه ودعنا بمطردونه فاعطانیة فقلت تربت براك یا عمر
 انا قبلها اسلاا وانا بنت عکک ودها وازسنت ائے وجارتک بنفسها قال ما كنت رفعت ذلك الا لک فلما اجتمعتما
 ذكرت انها اقرب الی رسول الله صلی الله علیه وسلم منك وازا تجملد انت که حفظت از مظان تحریف وتبدیل
 بالبلغ وجوه ینمود اخرج الدارمی عن سلیمان بن یسار ان رجلا یقال له صبیح قدم الهمینة فجعلى ال عن مشابه
 القرآن فأرسل الیه عمر وقد اعد له عرا ^{بذی} النخل فقال من انت فقال انا عبد الله صبیح فاخذ عمر عرجونا من ملک العرا
 فضربه وقال انا عبد الله عمر فجعلى له ضربا حتى دمی رأسه فقال یا امیر المؤمنین حبیبک قد ذهب الذی كنت اجد فی
 رأسی وعن نافع مولی عبد الله ان صبیح العرا فجعلى ال عن اشیاء من القرآن فی اجناد المسلمین حتى قدم
 مصر فبعث به عمرو بن العاص الی عمر بن الخطاب فلما اتاه الرسول بالکتاب فقرأ فقال این الرجل فقال الرجل عمر البصر
 یكون ذهاب نصیبک منی به العوبة الموجهة فانا به فقال عمر سال فحدثه فأرسل عمر الی رطاب من جرید نضریة
 بها حتى زک ظهر ذبرة ثم زک حتى بری ثم عاد له ثم زک حتى بری فدعاه لبعود له قال فقال صبیح ان كنت ترید
 قسلة فاقسلة قسلا جمیلا وان كنت ترید ان تد اوسیة فقد والسد بریت فاذن له الی ارضه وکتب الی ابی موسی

کتابه در فضائل
 جوان کنده و بیان
 بر نبی و حافظ
 باشد

اسم نقلی
 خطی از روی قریب
 دیگه کنی با

حفظ ملت

الا شعر لے ان لا یجاریہ احد من المسلمین فاشتد ذلك علی الرجل فکتب ابو موسی الی عمران قد صنت ہیکتہ
 فکتب عمران یا ذن للناسن مجالسہ ابن سبت نمود جی از سیاست فاروق اعظم رضی اللہ عنہ والعلیل نمود ج لکشر
 والعرفۃ تثنی عن البحر الکبیر اگر منصفی در ہر کلمہ از بیگمات و اشباہ آن نظر کنند در یاد کہ حلاوت ایمان و صدق
 نیت و احسان بر خلق اللہ و خشیت از بند بر اسماء و الارض و عقل وافر و کفایت کامل از ہر کلمہ چنان میچکد کہ از نبت
 مَبُول قطرات آب میچکد شعرو علی تفسیر و اصفیہ بوضیفہ یقین الزمان و فیہ ما تم یوصف اما توسع فاروق
 اعظم در علم احکام کہ مستی بفقہ سے شود پس اکثر از انست کہ بضبط تقریر در آید ائقہ امت علی الاطلاق اوست و حضرت
 صلے اللہ علیہ وسلم در مسائل فقہیہ با و اشارت فرمود تا از وی اخذ کنند و صحابہ و تابعین بان تصریح نمودند و
 در خارج همچنان واقع شد نسبت فقہ او با فقہ سائر فقہاء صحابہ مانند نسبت مصحف اوست با مصحف سائر صحابہ ہر چه
 در مصحف او یافتہ شود قرآءہ متواترہ است و آنچه مخالف مصحف او باشد قرآءہ شاذہ و ہر چه در فقہ او یافتہ شود
 جادہ قویہ از دین محمدی علی صاحبہ الصلوٰۃ و التسلیمات و ظاہر دین و سواد اعظم اوست و ہر چه مخالف او باشد
 شاذ است اگر حدیث قوی یا قیاس جلی شاید او باشد میتوان اخذ کرد و الا نہ و نسبت فقہ او با فقہ سائر
 مجتہدین اہل سنت مانند نسبت من است با شروح و این سخن منست مجمل تا شرح آن بگویش اہل عصر نزد کجمل کہ بگذارد
 نسبت کنند اما شہادہ آنحضرت صلے اللہ علیہ وسلم با علمیت او و تفویض نواصی امت با و پس متواتر بالمعنی است
 قال رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم ان اللہ تعالی جعل الحق علی لسان عمر و قلبہ اخرجہ الترمذی بروایۃ ابن عمر و
 ابو داؤد بروایۃ اسئلہ در وقال لقد کان فیما کان قبلکم من الأمم ناسٌ محدثون من غیر ان یکونوا انبیاء فان ین
 فی امتی احدٌ فانه عمر اخرجہ الشیخان من حدیث ابی ہریرۃ و مسلم و الترمذی من حدیث عائشہ و قال بینا انا نائم را
 الناس یعرضون علی و علیہم قمصٌ فمنہا یبلغ الشدیی و منہا ما یبلغ دون ذلك و عرض علی عمر بن الخطاب علیہ
 قمص یجرہ قالوا فما اولتہ یا رسول اللہ قال الدین اخرجہ البخاری و مسلم و الترمذی و النسائی بروایۃ ابی سعید
 و قال بینا انا نائم اذ نیت بقدر من کبیر فشربت منه حتی انی لارئی الرئی یخرج من اظفاری ثم اعطیت فضل
 عمر بن الخطاب قالوا فما اولتہ قال العلم اخرجہ الشیخان و الترمذی من حدیث ابن عمر و قال اقد و بالذین من بعد
 ابی بکر و عمر اخرجہ الترمذی و جامعہ من حدیث ابن مسعود و خذیفہ و اما شہادت صحابہ و تابعین اخرج الدارمی عن
 خذیفہ قال انما یفیع الناس ثلثہ رجل امام و رجل یتعلم ناسخ القرآن من المنسوخ قالوا یا خذیفہ و من ذلك
 قال عمر بن الخطاب اذ احمق متکلف و اخرج الدارمی عن عمرو بن ميمون انه قال ذہب عمر ثلثی العلم فذکر لابرہیم
 فقال ذہب عمر تسعۃ اعشار العلم اما انک نسبت فقہ او با فقہ سائر صحابہ بمنزلہ مصحف اوست با مصحف سائر صحابہ
 اخرج الحاكم عن الشعبي انه قال القضاة فی ستة نفر من اصحاب رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم ثلثہ بالمدينة و ثلثہ
 بالکوفۃ فبالمدينة عمرو ابی و زید بن ثابت و بالکوفۃ علی و عبد اللہ بن مسعود و ابو موسی و اخرج الحاكم عن الشعبي عن
 مسروق قال انتم علم اصحاب النبی صلے اللہ علیہ وسلم الی ہولاء النفر عمر بن الخطاب و علی بن ابی طالب و عبد اللہ بن

وسعت علمی
 در علم احکام

مسعود و ابی بن کعب و معاذ بن جبل و زید بن ثابت و ابی موسی اشعری و اخرج الحاکم عن الشعبي قال یؤخذ العلم عن ستة من اصحاب النبی صلی الله علیه وسلم فكان عمر و عبد الله و زید بن کثیر و عیسی بن یونس و بعض من بعض و اخرج محمد بن الحسن فی کتاب الآثار عن ابی حنیفة عن ابی ہشیم عن الشعبي قال کان ستة من اصحاب النبی صلی الله علیه وسلم یذاکرون الفقه بیهم علی بن ابي طالب و ابی و ابو موسی علیہ السلام و عمر و زید و ابن مسعود و الله تعالی عنهم اجمعین شرح ابن اجمال انک تعلم فاروق اعظم در بلاد اسلام منتشر شد و جمیع مسلمین بو اخذ کردند و علم علی مرتضی خبر در کوفه مشهور شد و چون حاضران مجلس رضی الله عنه غالباً شکر بیان بودند علم او شمع نگشت اخرج مسلم عن طاووس ابی ابن عباس تجاب فیہ قضاء علی فمجاه الاقدر و اشار سفیان بن عیینة بذراعه و اخرج مسلم عن ابن ابي کثیر کتبت الی ابن عباس اسأله ان یتب لی کتاباً و یخفی عنی فقال و لدنا صحابنا اختار له الامور اختیاراً و اخفی عنه قال فدعا بقضای علی فجعل یکتب منه اشیاء و یرید الی فیقول و الله ما قضی بیذا علی الا ان یكون فصل و اخرج مسلم عن ابی اسحاق قال لما اخذتوا تلك الاشیاء بعد علی قال رجل من اصحاب علی قال لهم الله اشی علم افسدوا و اخرج مسلم عن المغيرة قال لم یکن یصدق علی فی الحدیث عن الامن اصحاب عبد الله بن مسعود و معاذ بن جبل در آخر زمان فاروق از عالم رفت و حدیث او چند ان باقی نماند و از ابی بن کعب در غیر قریه و تفسیر زود آورد دست مردمان نیست و ابو موسی اشعری با کمالی که داشت در بسیار از سائل عاجز شد و در حق عبد الله بن مسعود گفت لا تالونی ما دام هذا الخمر فیکم و ابن عباس با کمال علم خود نزدیک به پنجاه مسئله مخالف جمیع مجتهدین شد اخرج الدارمی عن ابراهیم قال خالف ابن عباس اهل القبلة فی امر ایه و ابوین قال لا تم الثلث من جمیع المال و همچنین در مسئله غول و مسئله متعة الحج و متعة النساء و سیم صرف و غیره چنانکه بر مستقیمین فی حدیث مخفی نیست و در بسیار از سائل شک پیدا کرد مانند غسل قدین و طلاق ثلث دفعه و ایه بازا قوال او مشبه شد و رجوع از اکثر روایت کرده اند و عبد الله بن مسعود اکثر موفقت داشت با فاروق اعظم وی خود با بن تصریح کرده است کان عمر اذا سلک طریقاً وجدناه سهلاً و نیز گفته کوان الناس سلکوا و اویاً او شعباً و سلک عمر و اویاً و شعباً سلکت و ادعی عمر و شعبه و زید بن ثابت نیز در اکثر مستنج اوست و عبد الله بن عمر از خویش در اجتهاد در محل اشتباه تقاعد می نمود و عایشه صدیقه مسائل او در جمیع ابواب فقه نیست اما آنکه نسبت او با مجتهدان است مانند نسبت مجتهد مستقل است با مجتهدان منتسب پس نزدیک توسع در تتبع آثار صحابه ظاهر میشود چنانکه مجتهد مستقل ترتیب اولیه و قواعد استنباط و جمع بین الدلیلین المتعارضین مقرر میفرماید و مجتهد منتسب از وی اینهمه سائل را فرامیگیرد همچنان فاروق اعظم قاعده چند درین امور مقرر فرموده مجتهدان ندایب اینهمه قواعد را از وی اخذ نموده اند و بر منوال آن قواعد نسج کرده و چنانکه مجتهد مستقل سائل را در برابر مبسوط میسازد و جمله صالحه از سائل بتمه محرر مینماید بعد از ان مجتهدان منتسب حصه از تفسیر قرآن عظیم و حصه از سنت سنیه و آثار سلف و لغت عربی قواعد استنباط یا گرفته در سائل مفروشه مجتهد مستقل خو من مینماید اگر در مسئله از سائل نص کتاب و سنت با مفهوم موافق یا مخالف آیتی یا حدیثی موافق آن یا فتنند فهو المراد و اگر نیافتند و وجه مسئله ظاهر یا فتنند بان اخذ نمودند و اگر مخالف آن دلیلی قوی بیهم رسید از کتاب سنت و فیاس جلی و اجماع است ترک اتباع میکنند زیرا که حالتی لازم شد اخذ بدلیل قوی دیگر مخالفی موجود نشد و وجه مسئله نیز ظاهر نیست توقف مینمایند یا

اعتماد بر قول مجتهد مستقل میکنند علی اختلاف فی ذلک بناء علی اختلافهم فی مسئلہ اخری وہی ان المجتهد علی تجوز التقلید
المجتهد الآخر اذا کان افضل منه و اعلم قولان المشهور لایجوز والاصوب الذی لایجوز غیره عند استقرار منیع الاوائل تجوز
قال الشافعی قول الائمة اسے بکر و عمر و عثمان و قال فی القدییم و علی اذا جرت الی التقلید احب الینا و ہر کہ منیع امام ہا
در مجتہدات خود و منیع امام اسے حلیفہ در مجتہدات خود متبع کنند درین امر توقف نخواہد کرد باز چون مسایل دیگر وارد شود
کہ در کلام مجتہد مستقل منصوص نسبت جمعی استنباط کنند از اولہ شرع بر منہاج استدلال مجتہد مستقل و نام ابن حنیبل مجتہد
مطلق است و طائفہ تخریج کنند بر قول مجتہد مستقل از فحوائی خطاب با طرد علت و غیر آن و نام ابی طائفہ مجتہد منتسب معتد
است ہچنان مجتہدان نہ اسب بعد احکام ما یتعلق بالفقہ من الکتاب و السنۃ و التقان علم عربیہ و قواعد جمع بین المتخلفین
در مسائل مفروضہ فاروق اعظم خوض نموده اند اکثری را قبول کرده و پارہ را منکر شدہ و در پارہ دیگر مختلف گشتہ باز
در مسائل دیگر کہ بر ایشان وارد شدہ در بعض مواضع استنباط را کار فرما شدہ اند و در طائفہ عن تخریج نموده اند لیکن فہم
ایمنی بغایت دقیق است جمعی کہ سرمایہ علم ایشان شرح و قایمہ و ہدایہ باشد کجا دراک این متردقین تو اند کہ کسی در صحن
کاچی قلیہ جوید : اصاع العمر فی طلب المال : این نیست کہ فاروق اعظم را در شرع وسطہ گرفتہ باشند و بغیر تو سطا و
در اولہ شرعیہ خوض کنند لیکن توسطی کہ مجتہد منتسب را باشد با مجتہد مستقل نہ توسطی کہ معتد صرف را باشد با مجتہد متبوع
خویش این را از این بسا است کہ منصف نزدیک ملاحظہ آن تصدیق این معنی مضطر شود یکی از ان قرآن آنکہ چنانکہ مجتہدان
شافعیہ مثلاً بایکدیگر اختلافها دارند الا در مثل مسائل تابع شیخ خودند و بہین اعتبار ہمہ ایشان را اصحاب شافعی گفتمہ میشود و ہچنین
مجتہدین در مسائل فقہ تابع مذہب فاروق اعظم اند و این قریب ہزار سئلہ باشد تخمیناً و بہین سبب نام ایشان مجتہد اصحاب
حدیث مقرر شد نہ ظاہریہ و نہ باطنیہ و نہ اصحاب را باز سبب خلاف ایشان در مسائل خبریہ یا آنست کہ اثر حضرت فاروق
خبر واحد باشد کہ بیکے رسید و بد بیکے نرسید یا آنکہ روایت فاروق اعظم مختلف شد بیکے تصحیح روایتی کرد و دیگر
تصحیح زد و دیگر یا آنکہ کلام فاروق اعظم تحمل و جہین باشد پیش کی محلے دارد و پیش دیگر کی محلے دیگر یا آنکہ در نظر یک مجتہد
قول حضرت فاروق معارض شد بحدیثی صحیح یا بقیاس حلی پس ترک آن کرد و بہین است منیع مجتہد منتسب و مجتہد دیگر قادر
بر دفع معارضہ و تطبیق بین الدلائل پس ترک نکرد و این وجوہ در نصوص مجتہدین تصریحاً نہ کورست چنانکہ بعض از ان مذکور
خواہیم کرد یا آنکہ مسئلہ منصوص حضرت فاروق نیست ہر یکے برای سلوک نمود یا آنکہ در تخریج از قول فاروق اعظم مختلف
شدند و نیزہ دیگر آنکہ اگر منیع ایشان ملاحظہ کردہ شود بسیار از مسائل است کہ حدیث مرفوع صحیح بروایت جماعہ عن جماعہ
موافق مذہب حضرت فاروق در مدعا یافتہ شود و ہذا اکثر من ان تحفظ و بسیار از مسائل است کہ حدیث صحیح یافتہ نشود
بلکہ ایماہی از کتاب و سنت موافق حضرت فاروق یافتہ شود یا خبر واحد بغیر آنکہ بروایت جماعہ عن جماعہ باشد یافتہ شود
ہمہ مجتہدین در نیصورت نیز اتباع فاروق اعظم میکنند و بسیار از مسائل است کہ احادیث مختلف می شود و حضرت فاروق
تطبیق مقرر کردہ البتہ تابع ہمان تطبیق می شوند چنانکہ در مسئلہ نسخ حج بعمرہ و مسئلہ غسل قدم و مسئلہ متعہ و مسئلہ صر
و بسیار از مسائل است کہ حدیثی در ان باب یافتہ نشد و مخالفت قول فاروق با نص کتاب و نص حدیث و قیاس

Marfat.com

نیز ظاهر شد و طریق نیاس در آنجا مسدود نیست در آنجا البته تقلید قول او میکنند و مجتمع می شوند بر آن چنانکه شاعر
 بحسب ادراک بنماید که فلان نصیحه متبع فلان نصیحه است هر چند صاحب نصیحه بآن تصریح نکرده باشد در صورت حدس
 مستحب آثار را بهم میرسد که اگر همت خود را بر تقلید فاروق اعظم جمع کرده اند این معامله چو میکنند قرینه سوم آنکه اصل
 ثالث از اصول شریعت اجماع است باز اجماعی که تمخیل اهل زمان ماست بمعنی اتفاق جمیع امت مرحومه بحیث ثالث ^{در بعضی} متضمم
 فرد واحد نصیحت کل واحد منهم خیال محال است هرگز واقع نشده مسئله نیست از آنچه اورا اجماعیات بنا مند گرفته لکن
 خلاصه در آن نقل کرده می شود اجماع کثیر الوقوع اتفاق اهل حل و عقد است از مقتضای آن انصار این معنی در مسائل متضمن
 فاروق اعظم یافته می شود که اهل حل و عقد بر آن اتفاق کرده اند و تلوی آن فتوی جمعی غفیر و سکوت باقیین و تلوی آن اختلا
 علی قولین که در حکم اتفاق بر نفسی قول ثالث است و تلوی آن اتفاق اهل حریم و خلفا که حکم حدیث ان الدین لیا رزالی الحجاز
 کما تدرؤ الحیثه الی محراب حدیث علیکم لیسے دستة الخلفاء الراشدین من بعدی ^{بنزدان} علیها بالنواذ متبع است این
 احادیث که واقع شده اند بدون اهتمام حضرت فاروق و نص فتوی وی صورت نه نسبت چنانکه در مسئله غسل با کسالت
 چهار تعبیر در جنازه نقل کرده اند فقیرا عفی عنه سالها بنحاطر میگذاشتند که مذہب حضرت عمر رضی الله عنه مذہب سازد و
 تعبیر دیگر از علماء سلف که چو باین امر عظیم اهتمام نموده اند حالانکه فواید عظیمه در حق خواص مسلمین و عوام ایشان در مذہب
 مذہب در رضی الله عنه فرج است اما خواص مسلمین با فقها اند با محدثین اتفاق سلف و توارث ایشان اصل عظیم است در فقه و
 اصل در آن باب نصوص فاروق و مناظرات او دست مجلدی ضخیم مستوعب اکثر ابواب فقه از آن میتوان جمع کرد و عمده در فن
 حدیث معرفت طرق متعاضده حدیث است اگر احادیث که بظاہر موقوفه فاروق اعظم است بمعنی مرفوع است و سنی دستی ایشان
 میتوان برداشت از شواهد احادیث و متابعات شیخ کثیر میتوان از آن بر آورد اما قائده آن در حق عوام مسلمین آنست که مذہب
 مجتهدین را شعب یک شریعت دانند هر مذہب را دینی علمی و ملی جدا گانه خیال نکنند و اختلاف امت مشوش یقین ایشان
 با حکام ملت نشود و ظاهرین و سواد اعظم را از روایات شاذه جدا تصور نمایند و حجت شرع بر خود قایم شناسند و بر مرتبه
 فاروق اعظم در شریعت بنشینند و تبلیغ شریعت تعرا چنانکه هست مطلع شوند و اعطای کل ذمی حق حقه بعمل آرند باز تا این وقت
 این داعیه بوجد نیامد چون سخن تا اینجا رسید آن داعیه باز گل کرد و نفس خاطر از آن داعیه و جوی نه داشتند اذاع قلہ الا

در حدیث و تفسیر از آنرا

بزرگواران اعظم

و تثبت البال والله هو الموفق والمعين *

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله وحده والصلوة والسلام على نبيه الذي لانبى بعده اما بعد فيقول العبد الضعيف الراجي رحمة الله الكريم
 ولى الله بن عبد الرحيم نعمته الله تعالى برحمته هذا ما وقعت عليه عز وجل له من تدوين مذہب الخليفة الاواب الناطق
 بالصدق والصواب امير المؤمنين عمر بن الخطاب رضی الله تعالى عنه وادناه والمدامع الاربعة منه بمنزلة الشروح
 من المتون والمجتهدون من صاحب بمنزلة المجتهدين المنتسبين من المجتهد المستقل والله هو الموفق والمعين اوله الشرح
 الرقعة اخرج الدارمی عن شريح ان عمر بن الخطاب كتب اليه ان جادك شيخي في كتاب الله فاقض به ولا يفتك عن الرما
 لة وانما

فان جارك ما ليس في كتاب الله فانظر سنة رسول الله صلى الله عليه وسلم فاقض بها فان جارك ما ليس في كتاب الله ولم
 يكن فيه سنة من رسول الله صلى الله عليه وسلم فانظر ما اجمع عليه الناس فخذ به فان جارك ما ليس في كتاب الله ولم يكن في
 سنة رسول الله ولم يتكلم فيه احد قبلك فانظر امي الامر من شئت ان شئت ان تجتهد براك ثم تقدم فقطم وان شئت ان
 تاتخر قاض ولا ازرى الناخر الاخير الاك تخصيص عام الكتاب بالسنة وتفسير مجمل الكتاب بالسنة اخرج الدار
 عن عمر بن الاسبح ان عمر بن الخطاب قال ان سياتي ناس من شجر لو كنتم بشبهات القرآن فخذوهم بالسنة فان اصحاب السنة اعلم
 بكتاب الله لا يؤخذ الحديث الا عن شقة اخرج مسلم عن عثمان النهدي قال عمر بن الخطاب بحسب امر من الكذب ان يحذر
 اجل ناسمخ واخرج البيهقي عن ابن عمر قال كان عمر ابا زمان لانخذ الا عن ثقة اجازة خبر الواحد الصدوق فان كان
 خلاف القياس ذكر الشافعي عن عمر قصصا منها ان رايه كان ان يحكم في الاصاب بديات مختلفة لا خلا فيها في المنافع
 والجمال مسلم شيخ رايه حين وجد في كتاب عمر بن حزم ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال في كل اصبغ مما هناك عشرين
 الايل ومنها ان رايه كان ان اليد للعاقله ولا ترث المرأة من دينه زوجا شيئا فلم يسمع رايه حين اخبره الضحاك بن سفيان
 ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كتب اليه ان يورث امرأة اشيم الضيانه من دينه ومنها حديث عمر بن الخطاب وقوله خبر
 جميل بن مالك بن النابغة وقوله لو لم تسمع هذا القضي بنا غير هذا واخذ بخبر عبد الرحمن بن عوف في الرجوع من ارض الوبار ثم اورد
 الشافعي في المسئلة اشكالا وقال لم تسمع عمر بن الخطاب على خبر الواحد في غير امسئلة حتى طلب رجلا و اجاب بان في بعض المواضع
 طلب تخيرا اخر لانه لم يامن غلط الاك وقلة ضبطه وفي بعض المواضع طلب ذلك استظهارا وان كان خبر الواحد سوجبا للحكم فخير
 الاثنان اشغلي للخطا و اتمع للشبهة كما صرح به بنفسه في فتحة ابي موسى الاجماع اخرج الشافعي عن عمر خطبته بالجمانية وفيها
 عن النبي صلى الله عليه وسلم من ستره بجمعة الجنة فليترجم الجماعة و اتمع بهذا على القول بالاجماع شرط القياس اخرج
 الدار قطني جملة كتب عمر ال لى موسى الاشعري في اوب القصار القويم الفهم فيما يختلج في صدره مما لم يملك في الكتاب السنة
 و اعرف الامثال والاشباة ثم قيس الامور عند ذلك فاعمد ال اجبا ال الله عز وجل و اشبهها بالحق فيما ترى قوله مسلم
 يملك اشارة ال شرط محل القياس قوله اعرف الامثال والاشباة بيان القيس عليه قوله اجبا ال الله و اشبهها بالحق
 بيان العلة و كونها مؤثرة بشهادة الشرع كراهية السؤال فيما لم ينزل اخرج الدار عن ابن عمر انه سئل عن شئ فقال
 لا ال عالم يكن فاني سمعت عمر بن الخطاب يلين من سأل عالم يكن واخرج الدار عن طاووس قال عمر على النبي اخرج باله
 على رجل سأل عالم يكن فان الله قد بين ما هو كائن قوله بين ما هو كائن يعني تكفل ان يلين الصواب في النازلة و هذا مرفوع في الحقيقة
 اخرج الدار عن وهب بن عمرو الجعفي ان النبي صلى الله عليه وسلم قال لا تجلوا بالبليته قبل نزولها فانكم ان لا تجلوا ما قبل نزولها
 لا يفتك اسلمون و فيهم اذ هي نزلت من اذا قال و فرق و ستره و انتم ان تجلوا ما سئلت بكم الا هو آرد فناخذ و هكذا و هكذا ا اشار
 بين يديه و عن عيسى و عن شامة فيهم من الحديث المرفوع معنى قوله بين ما هو كائن كما ذكرنا و سئلت بكم الا هو آرد فناخذ و هكذا ا اشار
 اشتملا على جميع الاحكام اجمالا اشارة الشافعي الى هذا في بعض كلامه و اخرج الدار عن ابن عمر بن الخطاب ان النبي صلى الله عليه وسلم قال
 لا يذهب العلم ما قرئ القرآن كراهية الجدال في العلم اخرج الدار عن محمد بن جابر قال عمر اياك و الكفاية يعني في الكلام و سئلت بكم

له
 اذا خرج من
 كره من الناس
 بلغة من
 كره من الناس
 كره من الناس
 كره من الناس
 كره من الناس
 كره من الناس

اي يكون
 تزلزل البلية من
 عقل الكفاية
 يدون الصواب
 في الجاهل

الكلالة انقضية
 بالقول و الفعل
 الكفاية باسود
 في الاضمار

اخر وهو ذم القياس اذا لم يكن جامعاً لشرطه كتاب لصلوة تطهارة شرط الصلوة ابو بكر عن مسعود قال قال عمر لا تقبل
 صلوة بغير طهور هو مرفوع من طريق ثشي صفحة الوضوء ابو حنيفة عن حماد عن ابراهيم عن الاسود بن يزيد عن عمر بن الخطاب
 انه توفناً بغسل يديه مثنى ومضمض مثنى وشش مثنى وغسل وجهه مثنى وغسل ذراعيه مثنى ومسح رأسه مثنى مضميلاً
 وقد برأ وغسل رجليه مثنى ابو بكر عن الاسود بن يزيد عن عمر بن الخطاب توفناً فاذا دخل اصبعيه في باطن اذنيه وظاهرهما فمسحهما ابو بكر
 عن زرقة سمعت عمر يقول الوضوء ثلث وثلاثون جزءاً من اجزاء الصلاة ابو بكر عن الحسن عن عمر بن الخطاب والاشعث بن قيس
 والرجل بن سنان بن جزيان وثلث افضل ابو بكر عن النضر بن سعد مرفوعاً على قوم يوتنون فقال فلو ابو بكر عن زياد بن علقمة
 ان عمر بن الخطاب راى رجلاً غسل ظاهر قدميه وترك باطنها فقال لم تركها للنار ابو بكر عن اسنة قلابة ان عمر راى رجلاً
 يصلي قد ترك على ظهر قدميه مثل النظرفا مر ان يعيد وضوءه وصلوته وعن عبد الله بن عمر مثله الا انه قال فامر ان يغسل
 اللثة ويعيد الصلوة قلت اختلفوا في الالاء لاجل الروايتين والصحح ان الاول مبهم والثاني مفسر الشافعي عن عمر بن الخطاب
 صلى الله عليه وسلم الاعمال بالنيات الحديث اجماع على ان النية فرض قال ابو يونس قال الشافعي يدخل في حديث الاعمال
 بالنيات ثلث العلم ما يوجب الوضوء الك الشافعي وغيرهما عن زيد بن اسلم ان عمر بن الخطاب قال اذا نام احدكم مضطجاً
 فليستوفنا العلة عند الشافعي نوم من لم يتمكن مقعدته من الارض وعند الحنفية نوم مستنداً او متكئاً على شئ بحيث لو ازيل سقط
 ابو بكر عن جابر بن عبد الله قال اكلت مع رسول الله صلى الله عليه وسلم ومع انى بكر وعمر وعثمان خيراً ولمما فصلوا ولم
 يتوضؤوا اخرج الشافعي من مذاهب عمر وابن مسعود لا يقيم الجنب انها يريان القبلة ويشبهها من الملامسة النافعة للوضوء وروى
 حديثاً ان عمر صلى ركعة ثم زلت يده على ذكره فاشارة ان اكلوا ثم خرج فتوضا فانهم لم ياتوا من الصلوة وفي المسكتين نظر
 طويل بالكل والشافعي عن زيد بن اسلم عن ابيه ان عمر قال لا يجده يتحد منى يعني التذتى مثل الخزرة فاذا وجد ذلك احدكم
 فليستنجح فرجه وتوضا وضوءه للصلوة ابو بكر عن طلحة بن حبيب راي عمر بن الخطاب رجلاً جك ابطة اومته فقال له قم فاعسل
 بريك او مطهر قال محمد يعني ابن سيرين لا ادري ما انا قلت معناه استحباب التنظيف والخلل واخرج البنوي وغيره وهو من
 مشاهير الحديث عن عمر قال راي النبي صلى الله عليه وسلم يقول قائماً فقال يا عمر لا تبلى قائماً ابو بكر عن يار بن ميمر كان عمر
 اذا بال مسح ذكره بما يط او حجو ولم يمسح اقول جمع على ذلك علماء اهل السنة ليس فيها حديث مرفوع وانما هو مذاهب عمر
 قياساً على الاستنجاء من النائط اطلق على تقليد العلماء ارجح على الحنفين ابو حنيفة عن حماد عن سالم بن عبد الله بن عمر قال
 اختلفت عبد الله بن عمر وسعد بن اوقاص في مسح على الحنفي فقال سعد مسح وقال عبد الله ما يعجبني فاني عمر بن الخطاب فقفا
 عليه القصة فقال عمر مك انقص منك مالك والشافعي وغيرهما نحواً من ذلك وهو من المشاهير ابو حنيفة عن حماد عن ابراهيم
 عن حنظلة ان عمر بن الخطاب قال المسح على الحنفي للقيم يوماً وليلة وللسافر ثلثة ايام لياليهن اذا لبسها وانت طاهر ابو بكر
 عن زيد بن وهب كتب الينا عمر بن الخطاب في مسح على الحنفي ثلثة ايام ولياليهن للسافر يوماً وليلة للقيم الشافعي في زياد بن ميمر
 عن زيد بن الصلت ان عمر بن الخطاب قال اذا دخلت رجلك في الحنفي وانت طاهر فامسح عليها بالمالك واليه ذهب الشافعي
 في القديم ثم رجع وقال بالتوقيت قال البيهقي ارمى ان عمر جاره الثبت في التوقيت فرجع اليه صفحة الغسل ابو بكر

فانما يخلو في الخطاب
 سنت عمر بن الخطاب

اي الدليل

عن عكرمة بن خالد كان عمرا اذا اجنب غسل عليه ثم توشأ وضمود للصلاة ثم افرغ عليه الماء ابو بكر عن عامر مسلم عمر عن غسل
 الجنابة فقال توشأ وضوءك للصلاة ابو بكر عن فضيل بن عمر وقال عمرا اذا اغتسلت من الجنابة فتمضمض ثلثا فانه المنيح ما يوجب
 الغسل بالكل والثان في بطرق متعددة ان عمر وجد في ثوبه احتلاما فاعتسل واعاد الصلاة ابو بكر عن رفاعه بن رافع
 قال مينا انا عند عمر بن الخطاب اذ دخل عليه رسول فقال يا امير المؤمنين هذا زيد بن ثابت يفتي الناس في المسجد برأيه
 في الغسل من الجنابة فقال عمر على به فجاره زيد فلما راه عمر قال اسي عدو نفسي قد بلغت ان يفتي الناس براك قال يا امير المؤمنين
 بالله ما فعلت لكن سمعت من اعمامى حديثا فحدثت به من اسي ايوب ومن اسي بن كعب من رفاعه بن رافع فاقبل عمر على
 رفاعه بن رافع فقال وقد كنتم تفعلون ذلك اذا اصاب احدكم من المرأة فاكبل رفاعه بن رافع فقال قد كنا نفعل ذلك على عهد
 رسول الله صلى الله عليه وسلم فلم ياتنا من الله نحرهم ولم يكن من رسول الله صلى الله عليه وسلم فيه شيء قال رسول الله صلى الله
 عليه وسلم تعلم ذلك قال لا ادرى فامر عمر بجمع المهاجرين والاصحاب فجمعوا له فشاؤهم فاشاروا الناس ان لا يغسل في ذلك
 الا ما كان من معايرة علي فانها قالوا اذا جازوا النخنان النخنان فقد وجب الغسل فقال عمر هذا انتم اصحاب بدر ورسول
 اختلتم من بعدكم اشتد اختلافا قال فقال علي يا امير المؤمنين ان لم يصح احدكم علم بهذا من شان رسول الله صلى الله عليه
 وسلم من اذواجه فارسل الی حفصة فقالت لا علم له بهذا فارسل الی عائشة فقالت اذا جازوا النخنان النخنان فقد
 وجب الغسل فقال لا اسمع برجل فعل ذلك الا اوجعه ضربا ابو بكر عن سعيد بن المسيب قال عمر لا ادرى برجل فعله يعني جامع
 ولم ينزل ولم يغسل الا نبيكم عقوبة ابو بكر عن جعفر قال اجتمع المهاجرون ابو بكر وعمر وعثمان وعلي ان ما اوجب الجنابة
 الجملد والرحم اوجب الغسل حكم الجنب ابو بكر عن عبدة قال عمر لا يقرأ الجنب القرآن ابو بكر عن قتادة خرج عمر من الخلاء
 فقرأ آية من كتاب الله فيقول له اقرأ وقد احدثت قال اني قرأت ذلك سبيله وني رواية مسيلة افاك ذلك ابو بكر عن سليمان
 بن ربیعة قال لعمرا اذا ائيت اهلك ثم اردت ان تعود كيف تصنع قلت كيف اصنع قال توشأ بينها وضوءا ملك والشافعي وغيرهما
 ان عمر بن الخطاب ذكر رسول الله صلى الله عليه وسلم انه نصيب الجنابة من الليل فقال رسول الله توشأ وغسل ذكرك ثم نم
 وخول الحمام ابو بكر عن حفص قال عمر لا يري الرجل عورة الرجل ابو بكر عن قتادة كتب عمر لا يدخل احد الحمام الا بميزر
 ابو بكر عن علي بن ابي طالب كان عمر رجلا اطلب فكان يخلق الشعر وذكرت له التورة فقال التورة من النسيم المياها ابو بكر عن
 عكرمة ان عمر سئل عن ما رواه في الخبر قال يا امير المؤمنين انظرت من الشافعي عن عمر بن دينار ان عمر بن الخطاب درو حوض من تحته فقبيل انسا
 وتبع الكلب انفا فقال انما وقع بلسانه في شرب وتوشأ ما لك نحو من ذلك محمول عند الحنفية على التذبير الكبير وعند الشافعي
 على القطبين لم يشو مرفوع في ذلك ابو بكر عن زيد بن اسلم عن ابيه ان عمر كان له قميص ليشحن له فيه الماء ابو بكر عن قتادة قال
 عمر ليس جيبها في فيها يعني شواربها الشافعي والبخاري وغيرهما ان عمر توشأ من ما روي جيبه من عند نصرانية تطهر
 الا نجاس ابو بكر عن ابن سيرين عن عمر يغسل البول مرتين ابو بكر عن زيد بن الصلت ان عمر غسل ما راى من الجنابة ونضح
 ما لم يره مالك والشافعي نحو من ذلك ابو بكر عن خالد بن اذينة قال رجل عمر بن الخطاب فقال لي اهلكت علي بن فضال فقال
 ان كان رطباً فاعسله وان كان ايساً فاحككه وان جفني عليك فاشربه حتى ياتيك مذمبه على الاول وحمله الشافعي على التذبير والاول
 ابين من غيره

البيبي
 الشرف والاعتماد
 والتميز في
 كل ما يوجب
 الكبريت سبيل
 في

في
 موضعين
 ذكر ان
 في

في
 في
 في
 في

في
 في
 في
 في

قطعاً لادة القسمة صفة الصلوة الكك والشافعي ان عمر كان يأمر بالاعتسوية الصنون فاذا جاؤا فاجزوه ان الصنون
 قد استوت كثر ابو بكر عن الاسود سمعت عمر ان فتح الصلوة وكبر فقال سبحانك اللهم وبحمدك وتبارك اسمك وتعالى جدك ولا اله غيرك
 ثم يقول ابو حنيفة عن حماد عن ابراهيم ان ناساً من اهل البصرة اتوا عمر بن الخطاب لم ياتوه الا يسألوه عن افتتاح الصلوة فقام عمر
 فافتح الصلوة وهم خلفه ثم جهر فقال سبحانك اللهم وبحمدك وتبارك اسمك وتعالى جدك ولا اله غيرك قال محمد بن الحسن انما جهر بذلك
 عمر ليعلمهم ما سألوا عنه ابو بكر والسبيعي عن الاسود ان عمر كان يرفع يديه في الصلوة ضد منكبيه ابو بكر عن عباد بن ربيعة
 قال عمر لا تجزعي صلوة لا يقرأ فيها بفاتحة الكتاب وآيتين الشافعي في القديم ان عمر بن الخطاب صلى فلم يقرأ فقال لم كيف كان
 الركوع والسجود ما لو احسنا قال فلا بأس ابو حنيفة عن حماد عن ابراهيم ان عمر صلى المغرب فلم يقرأ فأعاد الصلوة قلت كان
 الشافعي يقول في القديم ان القراءة ستة ثم رجع وقال فرغته وحمل قصته ترك الإعادة على انه ترك السورة الكك والشافعي
 عن نس كان ابو بكر وعمر وعثمان يفتحون القراءة بالمحمد لسد رب العالمين زاد في رواية وكان لا يقرأ بسم الله الرحمن الرحيم
 ابو بكر واصحاب السنن عن عبد الله بن مغفل عن ابي بصير قال صلى رسول الله عليه وسلم والي بكر وعمر وعثمان فلم يسمع احد منهم
 يقول ذلك اذا قرأت فقل الحمد لسد رب العالمين ابو بكر عن الاسود صلى خلف عمر سبعين صلوة فلم يجهر فيها بسم الله الرحمن الرحيم
 ابو بكر عن عبد الله بن ابي ربي ان عمر جهر بسم الله الرحمن الرحيم قلت روى عنه اهل المدينة واهل الكوفة والبصرة ترك الجهر بالبسمة
 وروى عنه اهل مكة الجهر فوقع الفقهاء في الترجيح فذهب الشافعي الى ترجيح الجهر بهاد على قياس قول محمد في دعاء الافتتاح ان
 جهر في بعض الأدقات يعلم ان البسمة ستة والآخرة عندي ان عمر كان تعلم من النبي صلى الله عليه وسلم في قصته مع
 هشام بن حكيم ان القرآن نزل على سبعه احرص كلها كان شافعي وكان يرى ان الابتداء بالبسمة على انها جزء من الفاتحة
 حرف صحيح وتركيها على انها انما ليسن البداية فيها في كتابة القرآن واللاوة خارج للصلوة حرف صحيح ايضا والابتداء بها
 على انها ليست من الفاتحة حرف صحيح ايضا فعل بيده الا حرف في الادوات السبيعي عن يزيد بن شريك انه سأل عمر عن
 القراءة خلف الامام فقال اقرأ بفاتحة الكتاب فقلت وان كنت انت قال ان كنت انا قلت وان جهرت قال وان جهرت
 قلت روى اهل الكوفة عن اصحاب عمر الكوفيين ان المأموم لا يقرأ شيئاً والجمع ان الضم في الاصل ان يترفع الامم في
 القرآن وفرارة المأموم قد يقضى الى ذلك ثم ان اشتغال المأموم بمناجات ربه مطلوب فتعارضت مصلوته ونفسه فمن
 استطاع ان ياتي بالمصلحة بحيث لا يتخذ منها منفعة فليقبل ومن خاف المنفعة ترك والاشد اعلم ابو بكر عن الاخف صلى خلف
 عمر الغداة فقرأ يونس والهود ومن زيد بن وهب انه قرأ الكهف وعن عبد الله بن عامر انه قرأ يوسف قراءة بطيئة ابو بكر عن
 عبد الله بن شداد سمعت شيخ عمر في صلوة الصبح وهو يقرأ انما اشكو بئس ما اشكو في راي الله مالك والشافعي ان عمر كتب الى
 ابي موسى صل الصبح والجموم يادية مشتبكة واقراء فيها بسورتين طويلتين من المفصل وعن طلحة بن وقاص مثله قلت فيه دليل على
 ان البناء اذا كان للآخرة لا يلف الصلوة ابو بكر عن ابي التوكل ان عمر قرأ في صلوة الظهر بقان والذاريات ابو بكر عن
 زرارة بن ادني اقرأتني ابو موسى كتاب عمران اترأ بالناس في المغرب ياخر المفصل ابو بكر عن عمرو بن ميمون ان عمر قرأ
 في المغرب بالتين والزيتون والم تر كيف فعل ربك ابو بكر عن زرارة بن ادني اقرأتني ابو موسى كتاب عمر البه ان اقرأ

أبو بكر عن زيد بن وهب عن عمر إذ لم يستطع أحدكم أن يسجد على الأرض من الحر والبرد فليسجد على ثوبه إن شافعي عن الحسن كان
 النبي صلى الله عليه وسلم وأبو بكر وعمر يقسمون في الصبح بعد الركعة أبو بكر عن مالك الأشجعي قلت لابي يا ابت صليت خلف النبي
 صلى الله عليه وسلم وخلف ابى بكر وعمر وعثمان فرأيت أحدا منهم يقنت فقال يا بنى محدثا أبو بكر عن الأسود وعمر بن ميمون ان
 عمر بن الخطاب لم يقنت في الفجر أبو بكر عن زيد بن وهب ربا قنت عمر في صلاة الفجر أبو بكر عن الشعبي قال عبد الله لو ان الناس
 سلكوا ديارا أو شعبا وسلك عمر وادبا أو شعبا سلكت وادعي عمر وشعبه ولو قنت عمر قنت عبد الله أبو بكر عن عثمان كان عمر
 يقنت بنا بعد الركوع ويرفع يديه حتى يبد وضعا ^{هرذو ويازد} ويسمع صوته من درار المسجد أبو بكر عن زيد بن وهب ان عمر بن الخطاب
 قنت في صلاة الصبح قبل الركوع أبو بكر عن عثمان النهدي وعبيد بن عمير مثله قلت وقع القوم في التزج لضبط الركعة
 وكثرهم فاختلوا وذا بهم في القنوت وتركه وانه قبل الركوع أو بعده مشهورة والادب عندي ان يحل اختلاف الحكايا
 على اختلاف الأحوال فكان النبي صلى الله عليه وسلم وأصحابه إذا خروا في الصلاة فاقنوا والاركان من قنت تارة ولم يقنت
 اخرى فقد أصاب ومن قنت دائما وراى ان الامور دأمة تشرى فقد أصاب ومن لم يقنت أبدا فقد أصاب لانه ليس بسنة
 راتبية وانما هو للأمر العظام قال سفیان الثوري ان قنت في الصبح فحسن واخار بوترك القنوت وقال احمد وسحاق لا يقنت
 في صلاة الفجر الا عند نازية بالسلمين فيدعو الامام لجوش السلمين أبو بكر ومحمد بن الحسن عن حميد بن عبد الرحمن قال عمر صلاة
 الايشية ولفظ محمد بن الحسن سمعت عمر بن الخطاب يقول لا يجوز الصلاة الا بشهيد مالك وانشأني عن عبد الرحمن بن عبد القادر
 انه سمع عمر بن الخطاب وهو على المنبر يعلم الناس التشهد قولوا التحيات بعد الزايات بعد الطيبات الصلوات لله السلام
 عليك ايها النبي ورحمة الله وبركاته السلام علينا وعلى عباد الله الصالحين شهيد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا
 عبده ورسوله ولفظ البغوي الطيبات بعد الصلوات شهيد قال شافعي هذا الذي علمنا من سبقنا بالعلم من فضائنا صفارا ثم سمعنا
 باسناده وسمعنا ما خالفه فلم نسمع اسنادا ثبت عندنا منه وهذا مذهبه في القديم ثم قال في الجديد انتهى اليامن حد الصحابة
 حديث فثبت عن النبي صلى الله عليه وسلم نصرا اليه الترمذي والبغوي قال عمر اله عا موقوف بين السماء والأرض لا يصعد منها
 شيء حتى تصعد بك أبو بكر عن عمرو بن ميمون عن عمر عن النبي صلى الله عليه وسلم كان يقول يا شير من الجبن والجل وغدا القيوم
 وفتحة الصدر قلت جاد في بعض الاحاديث انه كان يتعوذ بهؤلاء الكلمات قبل التسليم أبو بكر عن الحسن ان النبي صلى الله عليه وسلم
 و ابا بكر وعمر كانوا يسلمون تسليمة واحدة الشافعي عن ابن مسعود راي رسول الله صلى الله عليه وسلم تسلم عن يمينه السلام
 عليكم ورحمة الله وعن ياره السلام عليكم ورحمة الله ورايت ابا بكر وعمر يفعلان ذلك قلت اختلفوا في ذلك والادب
 عندي ان الخروج من الصلاة تسليمة واحدة جائز من غير كراهية والتسليمان احب واكمل وكان عمر يفعل هذا مرة وذا
 اخرى كفعله في سجدة التلاوة البيهقي عن ابن عباس ان عمر سأله فقال عبد الرحمن بن عوف سمعت رسول الله صلى الله عليه
 وسلم يقول اذا شك في الامنتين والثلاث فليجعلها اثنتين واذا شك في الثلث والاربع فليجعلها ثلثا حتى يكون الوهم
 في الزيادة فاخذه عمر ان شافعي وسلم عن يعلى بن امية قلت لعمر بن الخطاب انما قال الله تعالى ان تقصدوا من
 الصلوات ان خفضتكم الآية فقد آمن الناس فقال عمر عجب ما عجت منه فسالت رسول الله صلى الله عليه وسلم

فقال صدقة تصدق الله بها عليكم فاقبلوا صدقة مالي والشافعي ان ابن السيب قال من اجتمع ايامه اربع ليال وهو مسافر
اتم الصلاة ثم خرج الشافعي وجه السالك من حديث عمران لم يرض للجوس واليهود والتصار ان يقيموا بالمدينة اكثر من
ثلث ليال السبغة عن سالم ان عمر بن الخطاب كان اذا قدم مكة صلى ركعتين ثم يقول يا اهل مكة اتقوا صلواتكم فانا قوم سفر مالي
نحو من ذلك ابو بكر عن الاسود ان عمر صلى بمكة ركعتين ثم قال انا قوم سفر فاتقوا الصلوة ابو بكر عن عبد الرحمن بن ابي ليلى عن
عمر صلوة السفر ركعتان والجمعة ركعتان والعيد ان ركعتان تمام غير قصر على ان رسول الله صلى الله عليه وسلم ابو بكر
عن اللجلج كئنا فرس عمر بن الخطاب فيسير ثلثة ايام فيتجوز في الصلاة قلت معناه اذا خرج من المصر يريد مسافة
بيدة فثلثة ايام فيصير الشافعي يكره عن عمران كئنا ان الجمع بين صلواتين من الكباير قلت اخرج الخليفة على ان لا يجمع
بين صلواتين في السفر واجاب الشافعي بانه مرسل ووضح فالسفر والمطر عند كيف لا وقد سمع ان النبي صلى الله عليه وسلم
جمع في تبوك وعمر اعلم بانه ورسوله من ان يجمع ذلك ابو بكر عن عمرو بن الحارث عن عمر بن الخطاب في الرجل اذا رعت في
الصلوة قال يقتل فيتوضا ثم يرجع فيصلي ويغتسل بما مضى قلت عند الخليفة محمول على ان الرعايف ناقص للوضوء ومن
سبقت المحدث توضا وبني وعند الشافعي في تقديم على ان الرعايف ليس بناقص والوضوء هو غسل الدم ومن اصاب
من غير اختياره نجس في بدنه او ثوبه وقع عنه النجس وبني ثم شك في ذلك في نهيه الجدي ابو بكر عن ابراهيم صلى الله عليه وسلم
عند البيت فقرأ لا يلاف وليس فعمل يومى ال البيت ويقول فليغيب وارث له البيت قلت فيه حجة على جواز الاشارة
المفهمة في الصلوة النوافل ابو بكر عن عبد الرحمن بن رافع ان عمر بن الخطاب كان يكثر في العيدين ثنتي عشرة
سبعاتي الاولى وخمساني الآخرة الشافعي عن جعفر بن محمد ان النبي صلى الله عليه وسلم واياك وعمر كبر في العيدين
والاستغفار سبعا وخمسا وصلوا قبل الغلظة وجرها بالصلوة قلت ذهب اهل الكوفة الى ان تكبيرات العيدين اربع
تكبيرات الجناز روى ذلك عن ابي موسى وغيره والادبه عندي ان مراد الشرع الاكثر التكبير في يدين اليومين بقوله
تعالى وَيُكَبِّرُ وَاللَّهُ عَلَى مَا هَدَيْتُمْ لَكُمْ وَكَفَرْتُمْ شُكْرًا وَلَقَوْلُهُ فِي سُوْرَةِ الْحَجِّ لِيُكَبِّرُوا لِلَّهِ عَلَى مَا هَدَيْتُمْ لَكُمْ وَيُسَبِّحُوا الْحَمْدَ
فمن اتى في كل ركعة ثلاث تكبيرات فقد اصاب لان الثلاث اقل حد الاكثر ومن كبر سبعا وخمسا فقد اصاب وذكره ابيه اكره
ابو بكر عن عبد الملك بن عمر حدثت عن عمران كان يقرأ في العيد سبع اسم ربك الا على واهل اهلك حديث الغاشية
قلت هو مرفوع رداه ابن عباس مالك والشافعي ان عمر سأل ابا داود القدي الليثي ما كان يقرأ به رسول الله صلى الله عليه
وسلم في الفطر والاضحى قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يقرأ بقاف واقربت الساعة الشافعي عن ابن عمر وغيره
ان النبي صلى الله عليه وسلم واياك وعمر كانوا يصلون في العيد قبل الغلظة الشافعي عن عبد الله بن عامر صلى الله عليه وسلم
في المسجد في يوم مطير الشافعي عن ابن السيب استسقى عمر بن الخطاب فكان اكثر دعائه الاستغفار الشافعي زلت الارض
في عيد غلظنا صلى وقد قام خطيبا فحضر على الصدقة وامر بالتوبة ابو بكر عن الشعبي ان عمر بن الخطاب حصر
يستغفر فصد المنبر فقال استغفروا ربكم الآية ثم نزل نقالوا يا امير المؤمنين لو استغفرت قال قد طلبت بها ديم السواد التي
ينزل بها الفطر قلت قال ابو ضيفة لا يسق الصلوة في الاستغفار وقال الشافعي ثبت من حديث عبد الله بن زيد وابن عباس

جمع جده بكنتم
وان سلكه ايت
كثرة عن اطلاق
والله باران بود
فارقوا استغفارا
بان شمس وادبني
كطلب باران بغير
كرواهم كرم بجمع
بعث باران انا

نار عيدين

استغفار
وزن له

جمع صلوات
كبارا

انه صلى الله عليه وسلم صلى ذلك من حديث جعفر بن محمد عن النبي صلى الله عليه وسلم وابي بكر وعمر والوجه عند
ان من دعا ولم يصل فقد اصاب اصل الاستغفار وقد فعل ذلك النبي صلى الله عليه وسلم وعمر ومن صلى ودعا فقد
اصاب الاكل الا فضل فان الدعاء ارجى في حرمة الصلوة وقد ثبت عن النبي صلى الله عليه وسلم وعمر مالك عن عبد الرحمن
بن عبد القاري خرجت مع عمر بن الخطاب ليلة في رمضان الى المسجد فاذا الناس اذاع متفرقون يصلون الجبل انفسهم ويصلون
الرجل فيصلون بصلوة الرهط فقال اني لو جمعت هؤلاء على فارسي واحد كان امثل ثم غزم فجمعهم على اني بن كعب قال خرجت
مع ليلة اخرى والناس يصلون بصلوة قاريهم فقال عمر نعمت البدعة هذه والتي يامون عنها افضل من التي يقومون برب
آخر الليل وكان الناس يقومون اوله قلت معناه انه بدعة تجتهد من جهة اجماع الناس عليها وان كانت شتت في الاصل مالك
والشافعي عن السائب امر عمر بن الخطاب بن كعب وتيمم الدارسي ان يقوم للناس باحدى عشرة ركعة مالك عن يزيد بن
زومان كان الناس يقومون في زمان عمر ثلث وعشرين ركعة ابو بكر عن ابن عباس قال عمر لقد علمتم ان رسول الله صلى الله عليه
وسلم قال في ليلة القدر اطلبوا في العشر الاواخر وقرأ ابو بكر عن عبيد قال عمر ما بقي من الليل خير من ما ذهب ومثله عن
وعن ابن عباس عليها عن عمر ابو بكر عن ابي عثمان ان دعاء عمر القرآني في رمضان فامر الله بهم فزاد ان يقرأ ثلاثين آية
والوسط خمسة وعشرين آية والبطيئة عشرين آية ابو بكر قيل لابن عمر تصلي الفصحى قال لا قيل صلانا صلانا ابو بكر
قال لا قيل صلانا رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا اخال البعوى كان ابن عمر اذا سئل عن صلاة الفصحى فقال لا امر بها ولا
اتخى عنها ولقد اصاب عثمان وما ادرى احد اي صليتها وانها لم يكن احدا من الناس اذ ابو بكر عن جابر بن عبد الله قال قال رسول
الله صلى الله عليه وسلم لا يكرهن توتر قال من اول الليل بعد العتمة قبل ان انام وقال لعمرته توتر قال من آخر الليل
قال لا يكرهن بكر اخذت بالحزم وقال لعمر اخذت بالقوة ابو بكر عن الحسن قال عمر لان اوتر بليل احب الي من ان اخطي ليلتي ثم اوتر بعد
ما اصبح ابو بكر عن كحول ان عمر بن الخطاب اوتر ثلث ركعات لم يفصل بينهما بسلام ابو بكر عن انس بن سيرين عن عمر كان يعترأ
بالسودانيين في الوتر ابو بكر عن القاسم زعموا ان عمر كان يوتر في الارض ابو بكر عن الاسودان عمر فنت في الوتر قبل الركوع
ابو بكر عن عطار عمر اول من فنت قلت انصف الاخر اجمع قال نعم قلت اختلفوا في ذلك والوجه ان العتمة في الوتر
دعا فمن فنت واما فقد اصاب ومن فنت انصف الاخر من رمضان فقد اخذ بالهتيم فان الدعاء في تلك الايام ارجى الاجابة
ابو بكر عن عمر بن محمد بن حاجب ان عمر قبته عظيم من عطار العجم فاراد ان يصوم له فقال له عمر ارفع رأسك سجدة للواحد القهار
ابو بكر عن ابن عمر عن عمر اذ بار النجوم ركعتان قبل الفجر واذ بار السجود ركعتان بعد المغرب ابو بكر عن سعيد بن جبر قال عمر
في الركعتين قبل الفجر هما احب الي من عمر التعم ابو بكر عن ابن مسعود رآني عمر جلا اضطلع بعد الركعتين فقال احسبوه قلت
بيني ما كان النبي صلى الله عليه وسلم يفعل على وجه العبادة بل على وجه العادة ودفع اللال ابو بكر عن عبد الله بن عتبة
لايت عمر يصلي اربعا قبل الظهر ابو بكر عن رجل ان عمر قرأ في الاربع قبل الظهر لقات ابو بكر عن عون بن عبد الله صليت مع
عمر اربعا قبل الظهر قلت يحتمل انها صلوة الزوال وهو الاغلب على النطق ويحتمل انها ركعتا الظهر ابو بكر عن ابي تيممة
عن ابن عمر صليت مع النبي صلى الله عليه وسلم ومع ابي بكر وعمر عثمان فلا صلوة بعد الغداة حتى يطلع الشمس ابو بكر عن

ابو بكر عن عمر بن محمد بن حاجب ان عمر قبته عظيم من عطار العجم فاراد ان يصوم له فقال له عمر ارفع رأسك سجدة للواحد القهار
ابو بكر عن ابن عمر عن عمر اذ بار النجوم ركعتان قبل الفجر واذ بار السجود ركعتان بعد المغرب ابو بكر عن سعيد بن جبر قال عمر
في الركعتين قبل الفجر هما احب الي من عمر التعم ابو بكر عن ابن مسعود رآني عمر جلا اضطلع بعد الركعتين فقال احسبوه قلت
بيني ما كان النبي صلى الله عليه وسلم يفعل على وجه العبادة بل على وجه العادة ودفع اللال ابو بكر عن عبد الله بن عتبة
لايت عمر يصلي اربعا قبل الظهر ابو بكر عن رجل ان عمر قرأ في الاربع قبل الظهر لقات ابو بكر عن عون بن عبد الله صليت مع
عمر اربعا قبل الظهر قلت يحتمل انها صلوة الزوال وهو الاغلب على النطق ويحتمل انها ركعتا الظهر ابو بكر عن ابي تيممة
عن ابن عمر صليت مع النبي صلى الله عليه وسلم ومع ابي بكر وعمر عثمان فلا صلوة بعد الغداة حتى يطلع الشمس ابو بكر عن

Marfat.com

ابن عباس رايت عمر نصيب على الركعتين بعد العصر ما لك عن السائب انه رأى عمر بن الخطاب نصيب السكدر على الصلوة بعد العصر
 ابو حنيفة عن حماد عن ابراهيم ان النبي صلى الله عليه وسلم ابا بكر وعمر لم يصلوا يعني الصلوة قبل النبي ابو بكر عن زيد بن
 ان عمر بن الخطاب ركب رجلاً صلي ركعتين بعد غروب الشمس قبل الصلوة فجعل يثبث فصرى بالذرة ^{بين} بين فضة الصلوة وقال لا تفتت
 وكنتم يقرب الركعتين ابو بكر عن ابن عسلى مع رسول الله صلى الله عليه وسلم ابا بكر وعمر عثمان فلا صلوة قبلها ولا بعد ما في السفر
 ولو تطوعت لا تمت ابو بكر عن سالم ان النبي صلى الله عليه وسلم وعمر كانا يتطوعان في السفر قلت وجد الجمع ان الاول الرد
 دانته في التهجيد السبيعي ان عمر اتاه فتح اد ابصر رجلاً بزمانيه فمسح ابو بكر عن منصور بلقنى ان ابا بكر وعمر سجدا سجدة
 الشكر ابو بكر عن عباد بن منصور ان عمر صلى تحتيماً الشافعي ان عمر بن الخطاب خل المسجد فصلى ركعة فقيل له صليت ركعة قال انما هو
 تطوع فمن شاذ زاد من شاذ نقص قلت اجمع به الشافعي على ان الامر في التطوع واضح ابو بكر عن حميد بن عبد الرحمن قال عمر
 من فانه شئ من قرأه بالليل فصلت ابينه وبين الظهر فكانما صلى بالليل ابو بكر عن ابراهيم كان عمر يكره ان يصلي خلف
 صلوة شلهما ما لك عن زيد بن سالم عن ابي ان عمر بن الخطاب كان يصلي من الليل انما الله حتى اذا كان من آخر الليل
 انقظ اهله للصلوة ويقول لهم لصلوة الصلوة ثم يشلو هذه الآية ^{وَأَمْرٌ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَأَصْبَحَ عَلَيْهَا لَا تَسْأَلُكَ}
 رَضْرَاقًا حِينَ مَرَدُّكَ وَالْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَى مَا لك انه بلغه ان عمر بن الخطاب كان يقول صلوة الليل والنهار شئ
 شئني في كل ركعتين ابو بكر ان نقرأ من اهل العراق قديموا عرفناوه عن صلوة الرجل في بيته فقال عمر سألني عنها
 احد منذ سالت رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال صلوة الرجل في بيته ^{نوراً في نور ذابوتكم الجمعة السبيعي} ان ابا هريرة كتب
 الى عمر يا له من الجمعة وهو بالبحرين فكتب اليهم ان اجمعوا حيث اكنتم قال الشافعي معناه في ابي قرية كنتم لا تريد البدو
 ابو بكر عن يحيى بن ابي كثير حدث ان عمر بن الخطاب قال انما جعلت الخطبة مكان الركعتين فان لم يدركوا الخطبة فليصلوا
 قلت اظن في الحديث الاخير من كلام يحيى بن ابي كثير فخرجه من قول عمر ليس عليه العمل ولكن معناه كلامه ان الخطبة شرط الجمعة
 لا تصح بدونها ما لك ابو بكر في قوله تعالى فاشعوا الية ذكر الله فقرأنا عمر فامضوا الى ذكر الله قلت معناه فقرأنا كذلك
 الشافعي عن ابي هريرة ان النبي صلى الله عليه وسلم و ابا بكر وعمر كانوا يخطبون على المنبر قياً ما يفتلون منها ^{مجموع ما لك}
 والشافعي عن السائب كان الاذان الاول حين يخرج الامام فيجلس على المنبر في عهد النبي صلى الله عليه وسلم والى بكر وعمر ما لك
 والشافعي انهم كانوا في زمن عمر بن الخطاب يوم الجمعة يصلون حتى يخرج عمر بن الخطاب فاذا خرج عمر وجلس على المنبر واذن
 المؤذنون جلسوا يتحدثون حتى اذا سكت المؤذنون وقام عمر سكتوا فلم ينكلم احد الشافعي ان عمر رأى رجلاً عليه هنيئة السفر
 يقول لولا ان اليوم يوم الجمعة لخرجت فقال عمر اخرج فان الجمعة لا تجس عن سفر ما لك عن ابن شهاب عن سالم بن عبد الله
 انه قال دخل رجل من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم المسجد يوم الجمعة وعمر بن الخطاب يخطب فقال عمر آية ساعة لهذه
 فقال يا امير المؤمنين انقلب من السوق فسنت النداء فاردت على ان توصات فقال عمر الوضوء الصا قد علمت ان رسول الله
 صلى الله عليه وسلم كان يأمر بالنقل الجنازة ابو بكر عن الحسن قال عمر اخصروا موتاكم وذكر يوم لا اله الا الله فانهم يرون ويقال
 لهم ابو بكر عن عطاء وغيره قال عمر لقنوا موتاكم لا اله الا الله واعرضوا عنهم اذا ماتوا السبيعي عن ابن عمر قال سجدوا المسلمون

بجواز ما ظهر في الخبر

بجواز ما ظهر في الخبر
بجواز ما ظهر في الخبر
بجواز ما ظهر في الخبر

اعتبار ما ظهر في الخبر
بجواز ما ظهر في الخبر
بجواز ما ظهر في الخبر

اذ ليس في الاصل
بجواز ما ظهر في الخبر
بجواز ما ظهر في الخبر

بجواز ما ظهر في الخبر

الجناس

فروا بامرأة بالبصرة مبينة وأخفاها رجل يقال له كليب فقام عمر على المنبر فقال لو أعلم ان أحدًا أقربها ولم يحفظها
 فعلت به وفعلت وسأل ابن عمر فقال لم آراء وتال لعل الله أن يرجم كليباً فطعن معه غداة طعن أبو بكر
 عن تيممة الجعفي أن عمر بن الخطاب كتب إلى أبي موسى الأشعري أن يغسل موتاك بالتدود وما را رجحان أبو بكر عن مسروق
 مات امرأة لعمرفقال ان كنت اولي بها اذ كانت حية فاما الآن فانتم اولي بها ابو صيفة اخبرني رجل عن الحسن عن عمر
 بن الخطاب انه قال الاب احق بالصلوة على الميت من الزوج قلت ارجح به ابو صيفة وخالف ابراهيم والشعبي في قولها الزوج
 احق من الاب ابو بكر عن نافع عن ابن عمر كفن عمر وحيط وعسل زاد في رواية الا انه كان من فضل لشهدار قلت عند
 علة الغسل الارثاثة وعند الشافعي انه لم يقتل في المعركة ابو بكر عن ابن مغفل قال عمر لا تحنطوني في مسك قيل انما كره
 لانه من الميتة وليس عليه العمل عند الجمهور لان الشروع استثنى ليك من جملة الميتات فاستحسنه قلت والادبه عندي ان
 المسك طيب ظاهر الا ان عمر لم يستحسن ان يكون حوطه منه تورعا لانه قد اجمع فيه ويلما الابا حة والتحريم وان كان دليل الابا حة
 اقوى والطيب سواه كثيرا ابو بكر عن راشد بن سعد قال عمر كفن الرجل في ثلثة اثواب لا تغتدوا ان الله لا يحب
 ابو بكر عن راشد بن سعد عن عمر قال تكفن المرأة في خمسة اثواب الدرع والجرار والرداء والازار والخرقة ابو بكر عن ابن مغفل
 قال عمر لا تشيعن بمجر ابو بكر عن ابن عمر رايته النسب صلى الله عليه وسلم و ابا بكر وعمر يمسون امام الجبارة ابو بكر عن يحيى بن راشد
 قال عمر حين حضرته الوفاة لا بسنه اذا خرجتم مني فاستر عوابي المشي ابو بكر عن ابن مغفل قال عمر لا تشيعن امرأة ابو صيفة
 عن حماد عن ابراهيم ان الناس كانوا يفعلون على الجنازة خمسا وستادار بعا حتى قبض النبي النسب صلى الله عليه وسلم ثم كبرا
 بعد ذلك في ولاية ابي بكر حتى قبض ابو بكر ثم ولي عمر بن الخطاب فعلوا ذلك في ولاية فلارأي ذلك عمر بن الخطاب قال انكم معشر
 اصحاب محمد صلى الله عليه وسلم متى ماتم خلفون يتخلف من بعدكم والناس حديث عهد بالجاهلية فاجتمعوا على شيء يجمع بين علي
 من بعدكم فاجمع رأيي اصحاب محمد صلى الله عليه وسلم ان ينظروا خريزة كبر عليه النسب صلى الله عليه وسلم حتى قبض فباخذوا
 به ويرفضون ما سوى ذلك فوجدوا خريزة كبر عليها رسول الله صلى الله عليه وسلم اربعا اربعين عن سعيد بن ابي
 عمران قال كل ذلك قد كان اربعا وخمسا فاجمعنا على اربع ابو بكر عن ابي ابي جبع عمر الناس فاستشارهم في التكبير على الجنازة
 فقال بعضهم كبر رسول الله صلى الله عليه وسلم وقال بعضهم كبر سبعا وقال بعضهم كبر اربعا فجمعهم على اربع تكبيرات كاطول
 صلوة ابو بكر عن ابراهيم اختلف اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم في التكبير على الجنازة ثم اتفقوا بعد على اربع تكبيرات ابو بكر
 عن سعيد بن المسيب كان عمر يقول في الصلوة على الميت ان كان مسأ قال اللهم امسلي عبدك وان كان صبيا قال اللهم اصم
 عبدك قد تحنط من الدنيا وتركها لاهلها واستغفرت منه وانفقرايك كان يشهد ان لا اله الا انت وان محمدا عبدك و
 رسو لك فاعف له ذنبه ابو بكر عن جابر بن عبد الله قال ما باح لنا رسول الله صلى الله عليه وسلم ولا ابو بكر ولا عمر
 في الصلوة على الميت بشي قلت يعني لم يوقوا بشي من الدعاء ابو بكر عن عروة ما صلى على ابي بكر الا في المسجد الك
 ان عمر بن الخطاب صلى عليه في المسجد ابو بكر عن عبد الرحمن بن ابراهيم ماتت زينب بنت جحش فكبر عليها عمر اربعا ثم سال
 ازواج النسب صلى الله عليه وسلم من يدخل قبرنا فقلن من كان يدخل عليها في حياتها ابو بكر ان عمر انظر ابن ام عبد

ارثاثة كسي ارثاثة
 ومحمد بن ابراهيم
 كمنزلة بائنة
 مصطلح قضايات
 ارثاثة كمنزلة بائنة
 زمني من خبري
 خود نوش علاج
 وغيره جا ردا باز
 وقت مجمع شرح
 موت وقت كازير
 كند كمنزلة بائنة
 باشند قادر براد
 ناز بود بائنة بائنة
 وحق از سر كند
 خود

عبدالمعز بن سعود

انما تعتملین فوقع بها وجاء رجل من الانصار فاراد ان يطعم فقالوا حتى تسجن لك شيئا فنام فنزلت ارجل لكم لئلا يصيبكم
 الرقت ان لا يناركم الی قوله انتموا الصيام الی الليل قال ابو بکر هشيم عن مجالد عن الشعبي عن علي بن ابي طالب ان كان يخطب اذا حضر
 رمضان فيقول الا لا تصدوا الشهر اذا رايتم الهلال فصوموا واذ ارايتم الهلال فانظروا فان اغمى عليكم فامثوا البعده قال
 ابو بکر هشيم عن مجالد عن الشعبي عن مسروق عن عمر مثل ذلك يعني الا لا تصدوا الشهر البسيفه روى مجالد عن الشعبي ان عمرو
 عليا كانا نهيان عن صوم الذي يشك فيه من رمضان ابو بكر عن مؤيد بن غفلة سمعت عمر يقول شهر ثلثون وشهر تسع و
 عشرون ابو بكر والبسيفه عن ابي داود انا كتاب عمران الالهة بعضها الكبر من بعض فاذا رايتم الهلال نهارا فلا تفطروا
 يشهد جلان سلمان انها اهلها امس ابو بكر عن ابي ليلى ان عمر بن الخطاب اجاز شهادة رجل في الهلال الشافعي عن عاصم بن
 عمر عن عمر بن الخطاب قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا ادبر النهار وادقبل الليل وغربت الشمس فقد افطر الصائم ابو بكر البجلي
 وسلم نحو من ذلك مالك والشافعي عن زيد بن اسلم عن اخيه خالد بن اسلم ان عمر بن الخطاب افطر من رمضان في يوم ذي غيم ورا
 ان قد اغمى وغابت الشمس فجاءه رجل فقال يا امير المؤمنين قد طلعت الشمس فقال عمر بن الخطاب ليس بعد وقد اجتمعت قال مالك
 وانشافعي فصار يوم مكانه ابو بكر عن خطبة شهدها عمر بن الخطاب في رمضان وقرب اليه شراك فشر به بعض القوم وهم يرون ان
 الشمس قد غربت ثم ارتفعت المؤذن فقال يا امير المؤمنين والله للشمس طالعة لم تغرب فقال عمر معنا الله من شرک مرتين او
 ثلاثا يا هؤلاء من كان افطر فليصم يوما مكان يوم ومن لم يكن فطرا فليتم حتى تغرب الشمس واخرج البسيفه ذلك من طرق ثم
 قال من قال في هذه الحديث لا يقضى لاي صبح قوله لان العبد اوله بالخط من الواحد ابو بكر عن الحسن قال عمر اذا شك الرجلان
 فلياكلا حتى يستيقنا قلت وذلك لقوله تعالى لا تحسبن لكم الحنيط الابيض من الحنيط الاسود ومن القحس ابو بكر
 عن جابر بن عبد الله عن عمر بن الخطاب قال تشبثت يوما الى المرارة فقبلتها وانا صائم فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا
 لم تفضلت بما روات صائم قلت لا بأس قال نعم الشافعي عن جابر بن عبد الله نحو من ذلك ابو بكر عن سعيد بن اسيب ان عمر
 نهى عن القبلة للصائم قلت فالاول يدل على جواز الصوم مع القبلة والثاني على الكراهية التزيمية ابو بكر عن عطاء قال عمر
 لا تزال هذه الامة بخير ما عملوا الفطر الشافعي عن حميد بن عبد الرحمن ان عمر وعثمان كانا يصليان المغرب حين ينظران الى الليل
 البسيفه ثم يفطران بعد الصلوة وذلك في رمضان ابو بكر عن حميد بن اسيب عن ذلك الا انه قال ويفطران قيل ان يصليا ابو بكر عن سعيد
 بن اسيب كان عمر يكتب الى امرائه لا تكونوا من المستوفين لفطرکم ولا تغتفروا الصلواتكم اشتباك النجوم ابو بكر عن الشعبي قال عمر ليس
 الصيام من الطعام والشراب حده ولكن من الكذب والباطل واللغو والحلف ابو بكر عن عبد الرحمن بن القاسم كان عمر لا يصوم
 يعني يوم عاشوراء ابو بكر عن بكر بن عبد الرحمن ان عمر رسل الى عبد الرحمن بن الحارث ليلة عاشوراء ان تسجدوا صائبا
 ابو بكر عن ابن عباس عن عمر لقد علمتم ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال في ليلة القدر اطلبوا في العشر الاواخر ابو بكر عن زید
 كان عمر وحذيفة والي لا يشكون فيها ليلة سبع وعشرين ابو بكر عن قيس عن ابيه عن عمر لا بأس بقضائ رمضان في العشر يعني عشر
 ذي الحجة ابو بكر عن ابي عمرو الشيباني بلغ عمران رجلا يصوم الدهر فعلا بالذرة ابو بكر عن ابن عمران عمر سرد الصوم قبل موته
 بسنتين ابو بكر عن نافع قال عمر لو ادركتني النياذة وانا بن رجليها لصمت او قال ما افطرت ابو بكر عن قطبة بن مالك ان عمر

كانت انظر الى وجه النبي صلى الله عليه وسلم بعد ثلث من ايامه اخرج الشيخان قلت والادوية
ان يقال استدامة الطيب على البدن يجوز لان الدرر يكدره وعلى الثوب لا يجوز لان الطيب ينقى في الثوب كما كان
ادل حالة ابو بكر عن المسور بن مخرمة كانت تلبس به عمر لسببك اللهم لسببك انك لبتك ان الحمد والنعمة لك والملك
لاشريك لك لسببك مرغوباً ومرهوباً اليك لسببك ذا النعمان والفضل الحسن ابو بكر عن القاسم قال عمر با اهل مكة مالي اراكم
من ههنا او الحاج شقاً ^{المراد بالوجه} اذا رايتهم هلال ذي الحجة فابوا ابو بكر عن عطاء قدمه عمر بركة فطاف سبعا ثم سعى ثم اهل فمكث اربعاً
او خمساً ثم اهل بالحج في العشرين من جمادى الآخرة فاقام خلافاً حتى اذا كان يوم التروية اهل بالحج حين انبعث به بعيره منطلقاً الى
منى قلت وجه الجمع ان الادل استجاب للحاضري مكة خاصة ابو بكر عن محمد بن سيرين اذ وصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم الحج
بعده وهم كانوا السنة اشده اتباعاً ابو بكر وعمر وعثمان ابو بكر عن الاسود ان ابابكر وعمر جسدوا ابو بكر عن اهل اهل خراجنا حجاجا
ومننا الصبي بن معبد فاحرم للحج والعمرة فقد منا الى عمر فذكر ذلك له فقال لم يثبت سنة نبيك صلى الله عليه وسلم ابو بكر عن طائوس
عن ابن عباس تمتع رسول الله صلى الله عليه وسلم وابو بكر وعمر وعثمان واول من تبعي عنها معاوية ابو بكر عن ابن عباس سمعت
عمر يقول لو اعتمر ثم اعتمر ثم اعتمر ثم حجبت لتمتعت ابو حنيفة عن حماد عن ابراهيم عن عمر بن الخطاب انه انما نهى عن الازفة
فاما القرآن فلا قال محمد يعني بقوله نهي عن الاضداد افراد العمرة احمد بن حنبل عن ابي سعيد خطب عمر الناس فقال ان الله
عز وجل رخص النسبية ماشاء وان نبي الله قد مضى بسبيله فاموا بالحج والعمرة يشهد كما امركم الله عز وجل احمد بن حنبل عن جابر
بن عبد الله تمتع مع رسول الله صلى الله عليه وسلم ومع ابي بكر فلما دلت عمر بن الخطاب خطب الناس فقال ان القرآن هو القرآن وان
رسول الله هو الرسول كانا تمتعان على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم احدثها تمتع الحج والاضحية تمتع النساء معناه
ليست بعده مالك وابو بكر عن ابن عمر قال عمر افضلو ايمن حكمة وعمر تكلم فان ذلك اتم الحج احدكم دأتم لعمرة ان يعتمر في غير
اشهر الحج قلت وهذا شد المواضع التي اخلف فيها على عمر والادوية عندي ان كل كلام له محل وكان عمر يجاز الاضداد
ويترخص في التمتع والقران اما قول ابن عباس تمتع رسول الله صلى الله عليه وسلم وابو بكر وعمر معناه لقد يم طواف القدوم
قبل طواف الافاضة وجعل السعي عقيب طواف القدوم واما قوله رخص النسبية ماشاء فهو فتح الحج بالعمرة فذلك خاص بزمان النسبية
اراد بذلك النبي صلى الله عليه وسلم ثم ذهب الجاهلية من قولهم العمرة في شهر الحج من افضح الفجود واما الافراد الذي نهى عنه فهو ترك طواف
القدم ابو بكر عن ابراهيم امر عمر بن الخطاب صبي بن مسعود حيث قرن ان يذبح كبشاً ابو بكر عن ابن عمر قال عمر اذا اعتمر في
اشهر الحج ثم اقام فهو تمتع فان رجح نطس بتمتع ابو بكر عن يحيى بن الخزاز سئل عمر عن العمرة وهو بركة من اتي موضع عمر فقال
ايت علي بن ابي طالب فسئل فقال علي حيث ابدأت يعني من ميقات ارضه قال فاني عمر فاجزة فقال ما اجد لك الا ما قال علي
بن ابي طالب ابو بكر سئل عمر عن العمرة بعد الحج فقال هي خير من لاشي قلت معناه ان العمرة من البيقات افضل بكثير من العمرة
من التسليم ونحوه والعمرة في غير اشهر الحج افضل بكثير من العمرة في اشهر الحج ابو بكر عن وهب بن الابصر سمع عمر يقول اذا قدم
الرجل حاجاً فليطف بالبيت سبعا ثم يصلي عند التمام ركعتين لسانه عن حنظلة بن طائوس سمعت عمر يقول اقولوا الكلام
في الطواف فانما اتم في صلوة لسانه عن عبد الله بن يزيد عن ابي سعيد عن ابن عمر عن ابن عمر قال اخبرني عن زبارة

حتى يكل القائم أبو بكر عن سليمان بن ربيعة نظرنا عمر فأتته الجمره الثالثة فرماها ولم يقف عندها مالك عن يحيى بن سعيد
بلنه أن عمر بن الخطاب خرج الغد من يوم النحر حين ارتفع النهار شيئاً فكبر فكبر الناس بكبيره ثم خرج الثانية من يومه ذلك من
ارتفع النهار فكبر فكبر الناس بكبيره ثم خرج حين زالت الشمس فكبر فكبر الناس بكبيره حتى يتصل التكبير ويبلغ البيت فعرن الناس
أن قد خرج يزيد بن أبي بكر عن عطاء بن عمر رخص للرجال أن يسبوا ^{عليه} علياً من أبي بكر عن عبد الله بن مسعود صليت مع النبي
صلى الله عليه وسلم ركعتين يعني بمحى ومع أبي بكر ومع عمر ركعتين أبو بكر عن عمران بن حصين وعن ابن عمر عن أبي نعيم عن ذلك
أبو بكر عن عمرو بن شعيب أن عمر جمع بين أبي بكر عن الزهري أن عمر صلى بالحصة للجمعة ولم يجمع يعني صلواتاً ظهر أبو بكر عن عمرو بن
ديار أن النبي صلى الله عليه وسلم وأبا بكر وعمر كانوا يجنبون مالك عن ابن عمر بن الخطاب قال لا يصدر من أحد من
الحاج حتى يطوف بالبيت فان آخر التمسك الطواف بالبيت مالك عن يحيى بن سعيد أن عمر بن الخطاب ردد رجلاً من قريظة
لم يكن ودع البيت حتى ودع أبو بكر عن عطاء بن عمر بن الخطاب بعد الفجر ثم ركب حتى إذا أتى ذات لؤي نزل فلما طلعت الشمس
دارفت صلت ركعتين ثم قال ركعتان مكان ركعتين أبو بكر والوداد عن الحارث بن عبد الله بن أوس الثقفي سألت عمر بن
الخطاب عن المرأة تطوف بالبيت ثم تحيض فقال ليكن آخر عهدنا بالبيت فقال الحارث كذلك أفتأني رسول الله صلى الله عليه
وسلم فقال عمر بنت بديك سألتني عن شئ سألت عن رسول الله صلى الله عليه وسلم كما أخالفه أبو بكر عن القاسم بن محمد
امرأة زارت البيت يوم النحر ثم حاضت قبل النحر قال يرحم الله عمر كان أصحاب محمد صلى الله عليه وسلم يقولون قد فرغت إلا
عمر فانه كان يقول يكون آخر عهدنا بالبيت قلت ترك أهل العلم قول عمر نهياً لما ثبت عندهم من قصته صنيعة وغيره والأوجه عند
انها لسن لها أن تقسم بكة حتى تفرغ البيت إلا عند حاجة لا نجد منها بة أبو بكر عن ابن عمر عن ابن عمر عن ابن عمر عن ابن عمر
المصبوع بالورس والزعفران مالك عن أبي العطفان المرسي أن أباة طرقتا تزوج امرأة وهو محرم فزود عمر كاهه أبو بكر عن ابن عمر
كنا نكون بالخيل من البحر بالبحر ففعلت فيه وعمر بن الخطاب لما نسي ذلك علينا ونحن محرمون مالك عن عطاء بن أرباح أن عمر
بن الخطاب قال لعلي بن أمية وهو يقبض على عمر بن الخطاب آء وهو يقتل أصيب على راسي أصيب فلن يزيد إلا لا شعثاً
أبو بكر عن الحسن بن عمر بن الخطاب كان لا يرعى بأساً بلح الطير إذا صيد لغيره يعني في الإحرام أبو حنيفة عن أسامة عن رجل
عن أسامة هريرة مررت في البحر بين ياتوني عن لحم الصيد يصيده الحلال هل يصلم للمحرم أن يأكله فافتيهم بأكله وفي نفسي منه
شئ ثم قدمت على عمر بن الخطاب فذكرت له ما قلت لهم فقال لو قلت غير ذلك لم تقل بين اثنين بالبيت مالك عن ربيعة بن
عبد الله بن الهدير أنه رأى عمر بن الخطاب يقرب بعيراً في الطريق بالسقي وهو محرم مالك عن أبي الزبير المكي عن جابر بن عبد الله
أن عمر بن الخطاب قضى في الضبع كبش في الغزال بغزوني الأرب بئاق وفي الزبوع بحفرة مالك عن عبد الملك بن شير
عن محمد بن سيرين أن رجلاً جاء إلى عمر بن الخطاب فقال اني أجزيت أنا وصاحب لي ذسين إلى ثغرة فميتة فاصبنا طيباً و
نحن محرمان فماذا نرى فقال عمر لرجل أسلمه جنيته فقال حتى أحكم أنا وانت قال نعم كما عليه بغير فولي الرجل وهو يقول يا أمير المؤمنين
لم يستطع أن يحكم في ظبي حتى دار رجلاً يحكم معه فسمع عمر قول الرجل فسأله هل تقراء سورة المائدة قال لا قال فهل تعرف هذا الرجل الذي
حكمت معي فقال لا فقال عمر اذ خبرتني أنك تقراء المائدة لأدجتك ضرباً ثم قال ان الله تبارك وتعالى يقول في كتابه

لعله انما كان
في سنة النبي
اشتمالهم
على انصب
بالحصى
الذي هو
بين مكة
على راس
مكة
بسم الله
البت مطاف ابن

لعله اى النعم
يصل بعد الطواف
بغيره
مالك
نيلش
نزد
ماوراء
كذلك

حکمہ کہ وہ اعدلیٰ سنکم ہذا بائع الکعبۃ ونبأ عبد الرحمن بن عون مالک عن زید بن اسلم ان رجلاً جاؤا الى عمر بن الخطاب
 فقال يا امير المؤمنين اني اصببت جرادة ابي بسوطي وانا محرم فقال له عمر اطعمهم ففقت من طعام مالک عن يحيى بن سعيد ان رجلاً جاؤ
 اے عمر بن الخطاب فسأله عن جرادة قتلها وهو محرم فقال عمر لعبي تعالى حتى يحكم فقال كعب درهم فقال عمر لكعب انك لتجد الدرهم
 ثمرة خير من جرادة ابوبكر عن الحكم بن شيخ من اهل مكة ان حماً كان على البيت فخرت على يد عمر فاشارسيدہ فطار فوقه على
 بعض ميوت اهل مكة فمات حية فاكلته فحکم عمر على نفسه شاة ابوبكر عن سعيد بن اسيب ان رجلاً اتى عمر متعاقداً لاصوم
 في اشرف فقال له اذبح شاة قال ليس عندي قال سل قومك قال ليس لي منها اقدم من قومي قال فاعطه يا شيخيب عن شاة ابوبكر
 عن مجاهد قال عمر من اهدى به يا تطوعاً ففقط بخره المحرم ولا ياكل منه شيئاً وان اكل فطليه البديل ابوبكر عن ابي ليكة قال عمر
 لا تقبوا بعد النفر الا ثلاثاً مالک عن يحيى بن سعيد انه قال اخبرني سليمان بن ياران ابا ايوب الانصاري خرج حاجاً حتى اذا كان
 بالنزلة من طريق مكة اقبل رداً وانه قدم على عمر بن الخطاب يوم التخرق فذكر له ذلك فقال عمر بن الخطاب اصنع ما يصنع المعتمر
 ثم قد قلت فاذا اذرك الحج تابلانا فاجم واهربنا استيسر من الهدي مالک عن نافع عن سليمان بن ياران بن ابي اسود
 جاء يوم النحر وعمر بن الخطاب يتخرد به فقال يا امير المؤمنين اخطانا الية كاتر ان هذا اليوم يوم عرفة فقال عمر انا
 الى مكة فطفت انت ومن معك واتخروا هدياً انجان معكم ثم اطلقوا اقصروا وازجوا فاذا كان عام قافل فجو اواهدوا فمن
 لم يجد نصيباً لثمة الايام في الحج وسبعة اذ اربع ابوبكر عن عطاء بن السائب كان عمر بامر رجلاً فيجد ابوبكر عن اسلم سمع عمر بن الخطاب
 رجلاً بطلاة من الارض وهو يجدو البغاة الركب ان فقال عمر ان هذا من زاد الركب ابوبكر عن عبد الله بن عامر خرجت مع عمر بن
 الخطاب فمأراية مضطرباً فسطاطاً حتى رجع قبل له باتي شى كان يستطل قال كان لطرح النطح على الشجرة فيستطل به كتاب
 البيوع مالک ان عمر بن الخطاب قال لا يبيع في سوقنا الا من تفقه في الدين قلت معناه وجوب علم احكام البيوع
 على من يباشر التجارة الشافعي عن ابن عباس بلغ عمر بن الخطاب ان رجلاً باع خمر فقال قاتل الله فلاناً باع الخمر ما علم
 ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال قاتل الله اليهود وخرمت عليهم الشحوم فمحلوما فبا عواما الشافعي عن رداية الزعفراني
 عنه ان عمر قال البيعان بالخيار ما لم يتفرقا الشافعي ان عمر قال البيع صفقة او خيار ثم ضعفه الشافعي جداً قال وتاويله ان صح
 البيع صفقة بعدا تفرق او خيار قلت ويحتمل ان يكون معناه البيع اما صفقة نافذة او خيار قاطع للبيع اسببه عن ابي خند
 عمر بن الخطاب فرسا من رجل على سوم فحمل عليه رجلاً فمطب عنده فخاصه الرجل فقال اجعل بيني وبينك رجلاً فقال الرجل اني
 ارضى بشرى العراتي فأتوا شريحا فقال شريح لمرأضته صجماً سالماً دانت له ضامن حتى ترده صجماً سالماً فأنجب القاضي عمر
 بن الخطاب فبعته قاضياً قلت اجتمعت الشافعي بيده العصة على ان الاخذ بسوم الشراء مضمون مالک عن زید بن اسلم عن عطاء بن
 ياران معاذية بن ابي سفيان باع سقاء من ذهب ادرق باكر من وزنها فقال له ابو الدرداء سمعت رسول الله صلى الله
 عليه وسلم ينهى عن مثل هذا الا مثلاً بثل فقال له معاذية ما ارضى بثل هذا فقال ابو الدرداء ومن يغدرني من معاذية انا اخبر
 عن رسول الله صلى الله عليه وسلم ويحبرني عن اية لا اسألك بارض انت بها ثم قدم ابو الدرداء على عمر بن الخطاب فذكر له ذلك
 فكتبت عمر بن الخطاب الى معاذية بن ابي سفيان ان لا يبيع مثل ذلك الا مثلاً بثل وزناً بوزن مالک عن نافع عن ابن عمر

كتاب البيوع

جلد سوم
کتابت از اردو
بارہ

در بجه فاما عبید الله فسكت واما عبید الله فقال ما ينبغي لك يا امير المؤمنين ان تترك المال اذ ملك فمنا ه فقال اذ ياه
فقال رجل من جلسائه يا امير المؤمنين لو جعلته قرأنا فقال عمر قد جعلته وقرأنا فافخذ عمر رأس المال ونصف ربحه واخذ
نصف ربح المال قال المترجم وجه جعل عمر نصف ربحه ^{مضاربه} لنفسه للمسلمين عندي انهما اجابا قول عمر عن طيب نفسهما البخاري
والبغوي ان عمر عامل الناس على انه ان جاء عمر بالبذر من عنده فله الشطر وان جاءوا بالبذر فله كذا البغوي ان الصعب
بن جثامه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم لا حرجي الا الله ورسوله قال الزهري وقد كان لعمر بن الخطاب حصى بلغني انه
كان يخفيه لابل الصدقة مالك وانشافى عن زيد بن اسلم عن ابيه ان عمر بن الخطاب استعمل موسى فقال له هنيئاً لك عن زيد
بن اسلم عن ابيه ان عمر بن الخطاب استعمل موسى له يدعى هنيئاً على الخي فقال يا هنيئاً اقمهم جناحك عن الناس واتي دعوة
المنظوم فان دعوة المنظوم مجابة واذ قيل رب الصبرية والفتية وياك ونعم ابن عفان وابن عوف فانها ان تهلك شبيها
يرجعا الى الدنيا الى زرع ونخل وان رب الصبرية والفتية ان تهلك ما شبيها يا هنيئاً فيقول يا امير المؤمنين اقمهم
انما اباك فاما والكاد ايسر على من الذهب والورق واهم الله انهم ليردون ان قد ظلمتم انما بلباوسهم ومياهم فالتوا
عليها في الجاهلية واسلوا عليها في الاسلام والذي نفسي بيده لولا المال الذي اقبل عليه في سبيل الله ما حثت عليهم من
بلاؤهم شبراً البغوي روى ان حمر بن اسد الزبدي قلت وجه التطبيق عند شافعي وجمهور ان الحصى المصلحة نفسه حرام و
لنعم بيت المال ولسوية ضعف المسلمين جائز وهو معنى قوله صلى الله عليه وسلم لا حرجي الا الله ورسوله البغوي روى عن عمر انه
انقطع واشترط الكفارة ثلث سنين ابوبكر عن الحكم قال عمر من ملك دار حريم محرم فهو حر ابوبكر عن الزهري قضى ابوبكر وعمر ان
لم يجر فلان شئ له يعني الهبة ابوبكر عن عكرمة بن خالد المحض روى ان رجلاً كاتب عبده على غلامين يصنعان مثل صناعة فارصاً
الى عمر بن الخطاب فقال ان لم يجر لك بغلامين يصنعان مثل صناعة قرده الى الرق ابوبكر عن اس انا كاتب عمر ونحن بارض
فارس ان لا يتبعوا السيوف فيها طلقه فقتله بالدرهم ابوبكر عن حزام بن هشام الجراحي عن ابيه شهيدت عمر بن الخطاب باع
ابلاً من ابل الصدقة فبين يزيد ابوبكر عن مجاهد بن ابي عياض قال عمر اذا مررت ببستان فكل ولا تتخذ خبثه ابوبكر عن
عبيد الله قال عمر من احتكر طعاماً ثم تصدق برأس ماله والربح لم يكفر عنه شافعي ان اس بن مالك كاتب غلامه على نجوم
الى اجل فارادوا المكاتب تعجيلها ليعتق فاستنع لئس من قبولها وقال لا اؤخذ ما الا عند تعجيلها فاني المكاتب عمر بن الخطاب
قد ذكر ذلك له فقال عمران انك ازيد اليراث فامرته فاخذ ما منه وادعتة ذكره لسبب في باب اذا آناه بجه قبل محله ولا ضرر عليه
في اخذ له لسبب عن ابي العوام البصري كتب عمر الى موسى الاشعري واصلح جائزاً بين المسلمين الا صلحاً احل حراماً
او حرم حلالاً شافعي ان عمر بن الخطاب اعطى مال تميم مضاربة لبعضه عن ابن عمران عمر بن الخطاب قال ايام رجل الكري كراء
فجادر صاحبته ذاك الخليفة فقد وجب كراؤه ولا ضمان عليه قال البيهقي يريد قبضه ما اكثر في يكون عليه الكراؤه عملاً ولا ضمان
عليه فيما اكثر من اذ لم يتعد مالك وانشافى عن ابن عمران عمر بن الخطاب قال من اجبى ارضاً مستتة فهي له مالك شافعي
ان الضحاك بن خليفة ساق خيلجاً له من العريض فاراد ان يتر في ارض محمد بن مسلمة فابي محمد فظلم فيه الضحاك عمر بن الخطاب
فدعا عمر ابن مسلمة فامرته ان يخلي سبيله فقال محمد بن مسلمة لا فقال لم تمنع اخطاك ما ينفعه وهو لك نافع تشرب منه اولاً وخرأ

عنه
مسألة
الملك
شتران
الزبدي
تاسي
سبب
تصفين

فانكره

عنه
اسي
لا يخذ
بريدان
نوت
فايضة
في

عنه
يعني
فان
لا يخذ
عن
كند
من
لا
ادان
غير
قال
لا
عن
را

ولا يترك فقال محمد لا فقال عمر والله ليمرن به ولو على بطنك ان شافعي عن ابن عمر قال يا رسول الله اني اصبت من
خير ما لا لم اصب ما لا تطأ عجب اني اذ اعظم عندي منه فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان شئت حبست اهلكه و
ثمرة تصدق به عمر انه لا يباع اصلها ولا يؤهب ولا يؤرث وتصدق بها في انفقها وفي القرني وفي سبيل الله
وابن اسيل والضيف لا جناح على من وليها ان ياكل منها بالعمى او يطعم صدقة غير مستولى فيه وفي رواية غير مستأجل الا مالك
وشافعي عن مروان بن الحكم ان عمر بن الخطاب قال من دهب هبته لصلته رحيم اد على وجه صدقة فانه لا يرجع فيها ومن دهب
هبته برى انه انما اراد الثواب فهو على هبته يرجع عنها ان لم يرش فيها مالك وشافعي عن معوية بن عبد الله بن بدر الجعفي ان
اباه اخبره انه نزل نزل قوم بطريق اشام فوجد صرة فيها ثمانون ديناراً فذكر ذلك لعمر بن الخطاب فقال عرفها على ابواب
الساجد واذا لم يقدّم من اشام سنة فاذا مضت السنة فشاك بها زاذني رواية فان عرفت ذلك والا فبي لك وان
رسول الله صلى الله عليه وسلم امر نابت الك مالك عن ابن شهاب كانت سؤال الابن في زمان عمر بن الخطاب ابلا مؤبته نتاج
لا يشما احده حتى اذا كان زمان عثمان بن عفان امر بعرضها وتعرفها فاذا جاء صاحبها اعطى ثمنها الك وشافعي عن ابن
شهاب عن شنين بن ابى جميلة رجل من بنى سليم انه وجد مبروداً في زمان عمر بن الخطاب فجاء به عمر بن الخطاب فقال يا حنك
على اخذ هذه التهمة قال وجدتها ضالعة فاخذتها فقال له عريفة يا امير المؤمنين انه رجل صالح قال كذلك قال نعم قال عمر
اذ هب فهو حر ولك ولآله وعليها نقتة يعني لك ولآله اى نصرة والقيام بحفظه كتاب النكاح ابو بكر عن طاوس قال
عمر لرجل ما منعك من النكاح الا عجز او فجو ابو بكر عن ابراهيم بن محمد بن المنذر قال عمر اجتفوا لغيري في البارة ان شافعي بلغنا
ان عمر بن الخطاب قال يا ايتها مثل من ترك النكاح بعد هذه الآية ان يكونوا فقراء فيقيم الله من فضله ابو بكر عن هشام عن
قال عمر لا تكثرتموا فتياكم على الدين من الرجال فانهم يحجبون من ذلك ما يحبون ابو بكر عن عاصم قال عمر بن الخطاب عليكم بالابكار
من النساء فانهم اعذب اقواماً وافرح ازواجاً وارضى باليسر ابو بكر عن محمد بن سيرين قال عمر بن الخطاب ما بقي من اخلاق الجاهلية
شي الا انى لست ابالي انى النساء نكحت واهم نكحت ابو بكر عن ابراهيم بن محمد بن طلحة قال عمر لا تمنع فروج ذوات الاحساب
من النساء الا من الاكفارة قلت وجهه لتطبيق ان الكفارة حتى الزبد وديتها لسلا يلزمها العار فان سقطا حثها رعاية مصلحة
دينية فذلك محبوب منه وباليه ابو بكر عن عبد الرحمن بن سعيد ان عمر رد نكاح امرأة نكحت بغير اذن وليها ابو بكر عن طاوس
عن عمر قال لا نكح الابوي ابو بكر عن عمرو بن ابى حنبلان قال عمر لا نكح المرأة الا باذن وليها وان نكحت عشرة او باذن
سلطان ابو بكر عن طاوس انى عمر با امرأة قد حملت فقالت تزوجني فلان فقال الى تزوجتها بشهادة من اتي وادخني ففرق
بينها ودرأ عنها الحد وقال لا نكح الابوي ابو بكر عن عكرمة بن خالد سمعت الطريق ركباً فجمعت امرأة منهم ثيب امرأة الى رجل
من القوم غير وليها فانحجها رجلاً فجلد عمر النكاح والنكاح ففرق بينهما ابو بكر عن بكر تزوجت امرأة بغير ولي ولا بيعة نكحت الى عمر
فكسب ان تجلد امة وكسب الى الامصار اى امرأة تزوجت بغير ولي فهي بمنزلة الزانية ابو بكر عن ابراهيم بن محمد بن طلحة
في نفسها فرضا ان تسكت مالك وشافعي عن اسيب قال عمر بن الخطاب لا نكح المرأة الا باذن وليها او ذى الراى من
ابها او السلطان مالك وشافعي عن ابى الزبير ان عمر اتى بنكاح لم يشهد عليه الا رجل وامرأة فقال هذا نكاح ليسر ولا اجيزه

له
فردار بيوت
اسيل كذا

ل
بوت
شمان
نكاح

كتاب النكاح

له
ابن
ابو بكر
ابو بكر
ابو بكر

له
ابن
ابو بكر
ابو بكر

ان ابا الصهباء قال لابن عباس انما كانت الثلاث على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم تجعل واحدة وانما بكر ثلاث من امارته
 عمر فقال ابن عباس نعم سلم عن طاووس عن ابن عباس كان على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم وانما بكر وسنتين من خلافة
 عمر ثلاث واحدة فقال عمر بن الخطاب ان الناس استعملوا في امر كانت لهم فيه امانة فلو انضبتنا عليهم قلت في هذا
 الحديث اشكال قومي لان النسخ لا يتصور بعد وفاة النبي صلى الله عليه وسلم والقطاع الوحي فحكى البغوي للعلماء قلت تاويل
 احدنا معناه قول الرجل انت طالق انت طالق انت طالق ان قصد الايقاع بكل لفظة قطع الثلاث وان قصد التوكيد فاحده
 كانوا في الزمن الاول يعيدون في اتمهم ارادوا واحدة فلما رأى عمر في زمانه اموراً انكرها ازمهم الثلث ثابتهام معناه
 طلاق الرجل غير المدخول بها انت طالق ثلاثاً لفظاً واحداً ذهب اصحاب عبد الله بن عباس انها واحدة وقول عمر عليه جمهور
 اهل العلم انها ثلاث ثابتهام معناه انت بستة كان عمر اماً واحدة فلما تابع الناس ازمهم الثلاث والا وجه عندي ان معناه
 ان قوله تعالى الطلاق مرتان يجهل وجهين احدهما ان يعيد انت طالق ثلاثاً مرة واحدة لانه ارسل الكلمة دفعة واحدة والثاني
 ان ينظر الى المعنى كانه اراد ان يقول انت طالق ثم يقول انت طالق ثم يقول الطالق فاختصر كلامه وقال انت طالق ثلاثاً فهو دفعة واحدة
 في الظاهر ثلاث دفعات في المعنى فكان الناس في زمان النبي صلى الله عليه وسلم لم ينكشف لهم الامر ولا سألوا النبي صلى الله عليه
 وسلم عن ذلك فكانوا كثيراً ما يذهبون الى الاحتمال الاول وكذلك في زمان الصديق فلما كان عمر دفعت اليه المسئلة اقامهم
 بالمعنى الثاني وصرح بذلك ولم يبرح محلاً لمخلاف ولما قلنا نظائر كثيرة فسرنا اهل العلم كقولنا فسرنا منها حديث بيع امهات
 الاولاد في زمان النبي صلى الله عليه وسلم وابي بكر ثم نبى عمر عن الشافعي عن الطيب بن حنبل انه طلق امرأته البسة ثم أتى عمر
 بن الخطاب فذكر ذلك له فقال له عمر ما حلك على ذلك فقال قلته قتيلاً عمر وكواهم فقلوا انما يؤمنون به لكان خيراً لهم وانشد شبيباً
 قال ما حلك على ذلك قال قلته قال عمر امريك عليك امرتك فان الواحدة لا تبين الشافعي عن سليمان بن بيران رجلاً من بني
 زريق طلق امرأته البسة فقال عمر ادرت بذلك قال اتراني اقيم على حرام والنساء كثيرة واخلفه فحلف قال الشافعي اراه فرداً
 عليه قال الشافعي معني قوله قلته خرج مني بلانية وتلاوة عمر الآية انه لو طلق ولم يذكر البسة كان خيراً فانها كلمة محدثة فلما اخبره
 انه لم يرد به زيادة على الطلاق الزمه واحدة مالك عن يحيى بن سعيد بن السيب ان عمر بن الخطاب قال انما امرأتك فقدت زوجاً
 فلم تدري اين هو فانها تنتظر اربع سنين ثم تقعد اربعة اشهر وعشراً ثم تحل قال مالك وادركت بعض الناس منكر دن الذي
 قال بعض الناس على عمر بن الخطاب انه قال يحجر زوجها الاول اذا جاء في صدقها او في امرأته قال مالك وبلغني ان عمر
 بن الخطاب قال في المرأة يطلقها زوجها وهو غاب عنها ثم يراجعها فلا يلبسها رجعت وقد لبسها طلاقه اياها فتردت اذ ان
 دخل بها زوجها الاخر ولم يدخل بها فلا سبيل لزوجها الاول الذي كان يطلقها اليها ابو بكر عن سعيد بن السيب ان عمر بن
 الخطاب وثمان بن عفان قالان في امرأة المفقود تربع اربع سنين وتعد اربعة اشهر وعشراً ابو بكر عن سعيد بن السيب ان
 عمر وثمان قالان جاء زوجها خير من امرأته وبين الصداق الاول ابو بكر عن النبي صلى الله عليه وسلم عن رجل غاب عن امرأته فلبسها
 فان رجعت ثم جاء الزوج الاول فقال عمر يحجر الزوج الاول بين الصداق وامرأته فان اخار الصداق تركها مع الزوج الاخر
 وان شاء اخار امرأته وقال علي لها الصداق بما استحل الاخر من فرجها ويفرق بينه وبينها ثم يعيد ثلث خيض ثم ترد الى الاول

يقول اذا طلق الرجل امرأته ثم اشهد على زوجته قبل ان يفضى عدتها ولم يعلمها ذلك حتى انقضت عدتها وتزوجت فانه
 يفرق بينهما وبين زوجها الا فرودها الصداق بما استحل من فرجها وهي امرأة الاول رد اليه ولا يقربها حتى تنقض عدتها
 من الاخر ابو حنيفة عن اسماعيل بن مسلم المكي عن الحسن بن علي بن الخطاب ان امرأة اتته فاجرت ان زوجها لا يرضى اليها فاجرت
 حولا فلما انقضت الحول ولم يرضى اليها خيرا فاجرت نفسها ففرق بينهما عمر وجعلها تطلقا باننا ابو بكر عن ابي قلابة عن عمر
 اذا اعتقت الامت فلها الخيار الم يطاها ابو بكر عن سعيد بن المسيب ان ابابكر وعمر كانا نكرا ان العزل يامر ان الناس بالنقل
 منه ابو بكر عن كحول قلت لا حركه اما علمت عمر حتى انقضت اجله وابن مسعود بالعراق حتى انقضت اجله وعثمان بن عفان
 كانوا يستبرون الامة بحيفه حتى كان معاوية فكان يقول حيطان فقال الزهري وانا اريدك عبادة بن الصامت ابو بكر
 عن عبيد الله بن عبد الله بن عمر بن عبد الرحمن بن عوف جارية له كان يبيع عليها قبل ان يستبرها فظهر بها حمل عند الذك
 اشتراها فاحمها عمر فقال عمر كنت تقع عليها قال نعم قال فبعها قبل ان تستبرها قال نعم قال ما كنت لذلك مخلوق
 قد عا القافنة فظروا له فالتخوه به ابو بكر عن ابراهيم بن عمر قال المستلعيان يفرق بينهما ولا يجتمعان ابدأ ابو بكر عن الحسن لما
 فتح لست اصاب ابو موسى سبا فكتب اليه عمر لا يقع احد على امرأة حتى تصنع ولا تشركوا الشركين في اولادهم فان
 الماد كما الولد ابو بكر عن قبيصة بن ذؤيب قال عمر حصون من اولاد حصون من اولاد امرأة علي فراش احدكم الا انقضت به يعني
 السرا ابو بكر عن شعبي عن عمر اذا فر بولد مرة واحدة فليس له ان ينفيه ابو بكر عن سليمان بن يسار ان عمر بن الخطاب يرفع
 اليه قضى تزوج امرأة ولم يعلمها ففرق بينهما ابو بكر عن هشام بن عروة ان امرأة سألت ابنتها ان يزوجها ففكره ذلك فذ
 ال عمر فقال له عمر تزوجها فوالذي نفس عمر بيده لو ان حمنة بنت هشام يعني عمر ام نفيها سألتني ان ازوجهها فزوجت
 الرجل امه ابو بكر عن حارثة بن مضرب قال عمر استحيوا على النساء بالعرى ان احد من اذكرت ثيابها وحسنت زينةها اعجبها
 الخروج ابو بكر عن انس كان عمر اذا اتي رجل قد طلق امرأته ثلثا في مجلس او جعه ضربا و فرق بينهما ابو بكر عن زيد بن وهب
 ان رجلا بطالا كان بالدمية طلق امرأته الفاذرج ال عمر فقال كنت ائتت فعلا عمر رأسه بالدية و فرق بينهما ابو بكر عن
 عمرو بن شعيب و جدنا في كتاب عبد الله بن عمرو عن عمر اذا عبت المجنون بامرأة طلق عليه وليته ابو بكر عن عمرو بن شعيب عن
 ابيه عن جده كبتت الي عمر في رجل مجنون بخان ان قبضت امرأة فكتب الي ان اجله سنة يداومي ابو بكر عن ابي سعيد ان عمر
 اجاز طلاق السكان بشهادة نسوة ابو بكر عن عطاء ابي ابن مسعود رجل قال لامرأة جلتك على غاريك فكتب ابن مسعود ال
 عمر فكتب عمره فظنوا فني بالموسم فواها بالموسم فارسل ال عمر فقال له علي انشدك بالله ما نويت قال امرأتى ففرق
 بينها ابو بكر عن الاوزاعي ان عمر بن الخطاب لم يره شيئا يعني طلاق الكره ابو بكر عن عمرو بن شعيب عن ابيه عن جده ان رجلا
 تزوج امرأة على خالتيها ففرضه عمر و فرق بينهما ابو بكر ان غلاما فجر بجارية فظهر بالجارية حمل ففرق ال عمر بن الخطاب
 فاعرفا فجلدهما و حرض ان يجمع بينهما فآلى الغلام ابو بكر عن عاصم بن عمرو و خرج ناس من اهل العراق فلما قدموا على عمر قال
 لهم من انتم قالوا من اهل العراق قال فباؤن جئتم قالوا نعم فأتوا عما سئل للرجل من امرأته وهي حائض فقال سألتموني عن
 خصال ما سألني عنهن احد بعد ان سألت رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال اما للرجل من امرأته وهي حائض فله ما فوق الا اذا

المرأة فقال لها خبرتني خبرك فقلت كان هذا الحد الرجليين يا تينى دى فى ابل لا لها فلا يفارقها حتى يظن او تظن انه قد
استمر بها حصل ثم الفتن عنها فاهرقت عليه ويا ما ثم خلفت عليها تداقته الاخر فلا ادرى من آيتها هو قال فكبر القائل
فقال عمر للعلم وال آيتها شئت مالك عن ابن عمران عمر بن الخطاب قال ما بال رجال يطون ولا يهيم ثم يفر لو هين لا تأخذ
وليد يفرن سيدة ما ان قد آلم بها الا الحقت به ولدنا فاعزوا بعد ذلك وادركوا كتاب احكام المخلافه
والقضاء والدار قطن ان عمر بن الخطاب كتب الى ابي موسى الاشعري اما بعد فان القضاء ذريفة محكمة وسنة
سنة فافهم اذا اذ لك اليك بحجة وافيد الحق اذا وضع فانه لا ينفخ تحلم بحق لا نقاذ له آس بين الناس في وجهك
وبجسك وعلك حتى لا يئاس الضيف من عدك ولا يطع الشريف في حيفك البينة على من ادعى واليمين على من
انكر والصلح جائز بين المسلمين الا صلحا اخل حراما او حرم حلالا لا ينعك قضاء قضيت بالامس فراجعت فيه نفسك وديرت
فيه لشدك ان تراجع الحق فان الحق قديم ومراجعة الحق خير من التماهى في الباطل الفهم الفهم فيما يختلج في صدرك ما لم
يلغ في الكتاب والسنة واعرف الامثال والاشباه ثم قيس الامور عند ذلك فاعذ الى آجها لى الله عز وجل وشيها
بالحق فيما ترى واجعل لمن ادعى بينة ايدى فنتى اليه فان اخضر ميتة اخذت له بحجة والا وجه القضاء عليه فان ذلك اجلى
للعلمى اطلع في الصدور المسلمون عدول بعضهم على بعض الا مجلودا في حد او مجربا في شهادة زور او ظنيتا في ولا يواد وراثته
ان الله تولى منكم السرار وادرككم بالبينات واياك والعلق والفجر والتاوى بالناس والتك للفقوم في موطن الحق التي
يوجب الله تعالى بها الاجر ويحسن بها الذخر فانه من يصلح له نيتة فيما بينه وبين الله تعالى ولو على نفسه كفى الله بالمشية
بين الناس ومن تزين للناس مما يعلم الله تعالى منه غير ذلك يشينه الله فما ظنك بنواب الله عز وجل وعاجل رزقه وخزائنه
والسلام عليك شرح بقال اوله دونه ارسلها دلالا اخر جهاد الظنين بالظلمة الشبه وبالضاد البخل والاول المقصود والعلق
ضيق الصدر ورجل قلق سسى الخلق واعلق الامراذ المفسح وعلق الرهن اذا لم يجد مخلصا والتين العيب البغوى كتب عمر الى
ابى موسى الاشعري ان لا يقضى الا امير فانه ائيب للظالم وانشاء الزور البغوى قال عمر لابن مسعود اما يبلغني انك تقضى وليست
بامير قال بل قال قول حارثا من تولى قارنا البغوى كتب عمر الى ابى موسى الاشعري اياك والفجر والصب والعلق والتاوى
بالناس عند الخصومة واذا جلس عند الخصمان زايث احد هما يتعد الظلم فاقبح راسه البغوى كتب عمر الى ابى موسى الاشعري
لا ينعك قضاء قضيت ثم راجعت فيه نفسك فهديت لرشده ان تقضه فان الحق قديم لا يتقصه شئ والرجوع الى الحق خير من
التماهى في الباطل قال البغوى في اذا بين له الخطاب بنس كتاب او سنة او اجماع فاما اذا قضى باجتهاد ثم تغير اجتهاده
غيره فلا يتقصه ولا يقضى بعده فيها ما تغير اليه اجتهاده البغوى عن الزمري انه قال كان مجلس عمر مختصا في القراء شبا بالانوار
او كولا فربما استشارهم فيقول لا يسنن احدكم ان يشير براه فان العلم ليس على قدم السن ولا حد استه ولكن الله ليصدق حيث
يشاء البغوى قال عمر بن الخطاب ان اناسا كانوا يؤخذون بالوحي على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم وان الوحي
قد انقطع وانما نأخذ الان بما ظهر لنا من اعمالكم فمن اظهر لنا خيرا اسناه وقرناه وليس اليان من سريرة شئ الله سبحانه في
سريرة ومن اظهر لنا سوءا لم نأمنه ولم نصده وان قال ان سريرة حسنة البغوى روى عن سعيد بن المسيب ان عمر بن الخطاب

كتاب احكام المخلافه
والقضاء

در نسخى باجوده
نصيب من در عبادت
بالاجتناب من ايامه
وكل تقاضى بوجوب
نفت مساعده و نوايه
نفسه من الزيادة

بالحق والعدل
الادب برك الكرام
منافعه مراد انك
قضاء بامير بسلا

لما جلد الثلاثة الذين شهيدوا على المغيرة بن شعبه اشتبا بهم فرجع اشنان فقبل شهما وثهما والى ابو بكره ان يزوج نرد
شهادته ويقال ان عمر قال لا شك بكرة تب نقبل شهادتك اذ ان كنت قبلك شهادتك مالك عن يحيى بن سعيد عن محمد
بن ابيان عن ابن عمر بن الخطاب انهما سمعا ابا عبد الله بن ابي طالب ان الحق لليهود نقضه له عمر فقال له اليهود
والله لقد قضيت بالحق فصرية عمر بالذرة ثم قال وما يدريك فقال اليهودى انا نجد انه ليس قاض يقضى بالحق الا كان عن
يحيى ملك و عن شماله ملك يسره وانه ويوقانه للحق مادام مع الحق فاذا ترك الحق عرجا وتركا مالك عن ربيعة بن ابي
عبد الرحمن انه قال قدم على عمر بن الخطاب رجل من اهل العراق فقال لقد جيتك لامر ماله رأس ولا ذنب قال عمر ما هو
قال شهادة الزور طهر بارضنا فقال عمر اذ قد كان ذلك قال نعم قال عمر لا يؤمر رجل في الاسلام بغير العدل مالك انه
بلغه ان عمر بن الخطاب قال لا يجوز شهادة خصيم ولا ظنين مالك عن عمر بن يحيى المازني عن ابيه انه قال كان في جائط جده
ربيع لعبد الرحمن بن عوف فاراد عبد الرحمن بن عوف ان يحول له الى ناحية من الجائط هي اقرب الى ارضه فنهض صاحب الجائط
فكلم عبد الرحمن بن عوف عمر بن الخطاب في ذلك فقضى عمر لعبد الرحمن بن عوف بخوبه قلت كان عمر يريد ان المنع فيما يتعلق به
فرض مشقة وسكارة لا يشع وانما الخصومات التي يقضى فيها ما فيه نفع وضرر معتد به عند العقلاء مالك عن هشام بن عروة
عن ابيه عن يحيى بن عبد الرحمن بن عطاء ان رقيقا لحاطب سرقوا اناقة لرجل من خزينة فانتحروا فرفع ذلك الى عمر بن
الخطاب فامر عمر لشرب الصلوات ان يقطع ايديهم ثم قال له عمر اري ان يجمعهم ثم قال عمر والله لا غريمك عزأ ليشق عليك ثم قال
للزنى كم ثمن ما قنك فقال الزنى كنت والله امنعها من اربعائة درهم فقال اعطيه ثمانمائة درهم قال مالك وليس على هذا
المعل عندنا في تضعيف القيمة قلت اصل ذلك ان عمر كان يبيز بالمال في ذلك احاديث كثيرة مرفوعة وموقوفة
مالك عن ابن شهاب عن عروة بن الزبير عن عبد الرحمن بن عبد العطار ان عمر بن الخطاب قال يا ابا عبد الله سمعنا
يحيى بن عمار قال مات ابن ابي عمير قال ما لى بيدي لم اعطيه اعدا وان مات هو قال هو لا يني قد كنت اعطيت اياه من ثمن ثمن
فلم يحترق الذي تحملها حتى يكون ان مات لورثته فبى باطل مالك عن داود بن الحصين عن ابي عطفان المزني ان عمر بن الخطاب
قال من هب هبة لصلته رحم اء على وجه صدقة فانه لا يرجع فيها ومن هب هبة يرمى انها اراء ابي الثواب فهو على هبته يرجع فيها
اذا لم يرض منها مالك عن عبد الله بن ابي بكر بن محمد بن عمرو بن حزم عن ابيه ان عمر بن سليمان الزرقى اخبره انه قيل لعمر بن
الخطاب ان لهننا غلاما يباعا لى يجمع من غسان ودارته باثام وهو فى مال ليس له لهننا الا بنت ثم قال له عمر فليؤم لهننا
قال فاصحى لها مال يقال له يرحم قال عمر بن سليمان فبيع ذلك المال بثلاثين الف درهم و بنت عمه التي اوصى لها ابي ام عمرو
بن سليمان الزرقى مالك عن عمر بن عبد الرحمن بن دلاف الزرقى ان رجلا من خزينة كان يسوق الحاج فيشترى اراذل فيعطى
بها ثم يسرم لسير يسوق الحاج فانفس فرجع امره الى عمر بن الخطاب فقال يا ابا عبد الله الناس فان الاضيغ مسيغ جينة رضى
من دينه و امانته بان يقال سبق الحاج الا اذا نراوان منخرنا فاصح قد دين به فمن كان له عليه دين فليأتمنا بالعداة لتقسيم االه
بينهم و اياكم والدين فان اء له هم و آخره حشرى الحمد و و مالك عن عبد الرحمن بن محمد بن عبد القارى عن ابيه انه قال قدم
على عمر بن الخطاب رجل من قبل ابي موسى الاشعري فسأله عن الناس فاجره ثم قال له عمر هل فيكم من منخرى خصبر فقال نعم

على
دركم اورد ابن

اذا ان ينى بن كرف
دمرنا مال استيغ
اراض كنفه يوراد
اذا ايا قول ناصر
قد بين ينى بن
اودا حاطه كروا

على
ابا خا اى
ابا يلى بن
ابا يلى بن
ابا يلى بن

احد

الان

عبدالله بن عمر

رجل كثر بعد اسلام قال فما فعلتم قال قربناه ففصرنا عنقه فقال عمر افلا حبستموه ثلثا واطعمتموه كل يوم رغيفا وانشبتموه
 بعد موت ويرا جع امرأته تعالے ثم قال عمر اللهم لم اخصر ولم اعمد ولم ارض اذ بلغت مالک عن ابن شهاب عن
 عبيد الله بن عبد الله عن ابن عباس سمعت عمر يقول الرجل في كتاب الله حق على من زنى من الرجال والنساء اذا احسن
 اذا قامت البينة او كان الخبل او الاعترا مالک عن يحيى بن سعيد عن سعيد بن المسيب قصة وفاة عمر انه قال يا کم ان تهلكوا
 عن آية الرجم ان يقول قائل انا لانجد حدین في كتاب الله فقد رجم رسول الله صلى الله عليه وسلم ورجنا والذي
 نفسي بيده لولا ان يقول الناس زاد عمر بن الخطاب في كتاب الله لكتبتهما الشيخ والشجة اذ ارنيا فارجموها البتة فانما قد
 قرأنا مالک عن يحيى بن سعيد عن سليمان بن يسار عن اسن و اقد الليثي ان عمر بن الخطاب تاه رجل وهو باثام فذكر له
 انه وجد مع امرأته رجلا فبعث عمر بن الخطاب ابا و اقد الليثي الى امرأته بانها من ذلك فانما وعدنا نوسة حولها
 فذكر لها الذك قال زدوها لعمر بن الخطاب واخبرنا انها لا تؤخذ بقوله وجعل يلقينا اشباه ذلك لتزيع فابت ان
 تزيع ودمت على الاعتراف فامر بها عمر فزجيت مالک عن نافع ان عبيد كان يقول على رقيق الخمس وانه استكره جاريت
 من ذلك الرقيق فوقع بها فجلده عمر بن الخطاب ولفاه ولم يجلد الوليدة لانه استكرهها مالک عن يحيى بن سعيد ان سليمان
 بن يسار اخبره ان عبد الله عياش بن اربعة الخزومي قال امرني عمر بن الخطاب في فرسية من قرش فجلده ناديا من ولادي
 الائمة خمسين خمسين في الزنا مالک عن اسن الزناد عن عبد الله بن عامر بن ربيعة ادركت عمر بن الخطاب و عثمان بن عفان
 والخلفاء لهم جرا فمرايت احدا جلد عبيد في فرسية اكثر من اربعين مالک عن اسن الرجال عن امه عمرة ان رطلين مشتبان في
 زمان عمر بن الخطاب فقال احدهما لآخر اني انا من اهل بزان دلا اتي بزانية فاستشارني ذلك عمر بن الخطاب فقال سائل
 مدح ابا و امه وقال اخرون قد كان لاسيم وامه مخرج غير تارني ان تجلده الامة فجلده عمر بن الخطاب الامة ثمانين مالک
 عن ربيعة بن ابي عبد الرحمن ان عمر بن الخطاب قال لرجل خرج بجارية لامرأة معه في سفر فاصابها فغارت امرأته فذكرت
 ذلك لعمر بن الخطاب فسأله عن ذلك فقال وعشتها لي فقال عمر لاني بالبيضة اذ لا زمينك باجمارك قال فاعقرت امرأته
 انها وعشتها مالک عن ابن شهاب عن سائب بن يزيد ان عبد الله بن عمرو الحضرمي جاء بسلام له اسن عمر بن الخطاب فقال
 اقطع يد غلامي هذا فانه سرق فقال له عمر اذ اسرق قال سرق امرأة لامرأة ثمانين درهما فقال عمر اسرقت فليس عليه
 قطع فادركم سرق منا علم مالک عن ابن شهاب عن سائب بن يزيد انه اخبره ان عمر بن الخطاب خرج عليهم فقال اني وجدت
 من فلان ريم شراب فيزعم انه شرب الطلاء وانا سائل عما شرب فان كان يسكر جلدته الامة فجلده عمر بن الخطاب الامة ثمانين مالک
 عن يزيد الديلمي ان عمر بن الخطاب استشارني الخمر يشربها الرجل فقال له علي ابن ابي طالب نرى ان تجلده ثمانين فانه اذا
 شرب سكر واذا سكر بهزي واذا بهزي اقترى او كما قال فجلده عمر في الخمر ثمانين البغوي في قصة جلد الوليد بن عقبه في الخمر
 قول على جلد النسب صلى الله عليه وسلم اربعين و جلد ابو بكر اربعين وعمر ثمانين وكل سنة وهذا حب الى ليبي الاربين مالک
 عن ابن شهاب ان عمر بن الخطاب عثمان بن عفان وعبد الله بن عمر قد جلدوا عبيد هم نصف حد الحر في الخمر مالک عن داود بن
 الحصين عن واقد بن عمر بن سعد بن معاذ انه اخبره عن محمود بن لبيد الانصار ان عمر بن الخطاب حين قدم الشام شكى اليه

عن الاعتراف
اي خوف نيل

عن ابن شهاب
كانت في الخمر

اهل الشام وبار الارض وقلها وقالوا لا يصلحنا الا هذا الشراب فقال عمر اشربوا العسل فقالوا لا يصلحنا العسل فقال رجل من
اهل الارض هل لك ان تجعل للناس من هذا الشراب شيئا لا يسكر قال نعم فطبخوه حتى ذهب منه الثلثان وبقى الثلث فاذا به عمر
فادخل فيه عمر اصبعه ثم رفع يده فقبها تيمم فقال هذا الطلأ هذا مثل طلأ الابل فامرهم عمر ان يشربوه فقال له عبادة بن
الصامت اطلتها والله فقال عمر كلا والله اللهم اني لا ارجل لهم شيئا حرمته عليهم ولا احرمت شيئا اطلته لهم البعوى روى ان
رجلين ثاتا عند اني بكر فلم يقل لها شيئا وثاتا عند عمر فاذا بهما الرجراج مالك بلغه ان عمر بن الخطاب قوم الديه على اهل
القترة فجعلها على اهل الذهب الف دينار وعلی اهل الورق اشئ عشر الف درهم مالك عن ابن شهاب عن عراك بن مالك وسليمان
بن يسار ان رجلا من بني سعد بن لبث اخرجني فرسا فوطي على اصبع رجل من جبيسة فزيتي فيها فمات فقال عمر بن الخطاب للذين
اربع عليهم اختلفون بائنه خمسين مائتا منها فابوا وخرجوا فقال للآخرين اختلفون انتم فابوا فقضى عمر بشر الديه على السعد
فقال مالك وليس العمل على هذا وقال الشافعي نحو من ذلك قلت ان البداية اما بالمدعي عليهم فاظن ان عمر بن الخطاب كان
عنده انه يجوز ان يبدأ بهولاء وهو لآء فالبدية بالمدعي عليهم هو القياس والبدية بالمدعى محول عن القياس احتياطا لامر
القتل واما قضاءه بنصف الديه على السعديين فيجرك فيهما ما قال البعوى في حديث جرير بن عبد الله بعث رسول الله صلى الله
عليه وسلم سرية الى خشم فاعتصم ناس منهم بالسجود فانسرخ فيهم القتل فبلغ ذلك النبي صلى الله عليه وسلم فامر بنصف
العقل الحديث فقال امير بنصف الديه استنابة لانفس الميهم اذ جرحا للمسلمين ترك التثبيت عند وقوع الشبهة والا وجه عند
انه على طريق الصلح يشهد له كتاب عمر الى ابي عبيدة واخرى على الصلح اذ الم كسبتين لك القضاء مالك عن زيد بن اسلم عن
مسلم بن جندب عن سلم مولى عمران عمر بن الخطاب قضى في النضر من بجل ذني الترفوة بجل ذني الصلح بجل مالك عن ابن شهاب ان
عمر بن الخطاب نشد الناس مني من كان عنده علم من الديه ان يخرجني فقام لضحك بن سفيان الكلابي فقال كتب الى رسول الله صلى الله
عليه وسلم ان ورت امرأة اشيم الضبابي من دينة زوجها فقال له عمر بن الخطاب ادخل الجبار حتى آتاك فلما نزل عمر بن الخطاب
اخبره الضحاك نقضى بذلك عمر بن الخطاب قال ابن شهاب فكان قتل اشيم خطأ مالك عن يحيى بن سعيد عن عمرو بن شعيب ان رجلا
من بني تميم ليج ليقال له قنوة جذت اية سيف فاصاب ساقه فزيتي في جرحه فمات فقدم سراقه بن جشم على عمر بن الخطاب فذكر
ذلك له فقال له عمر اعد علي ما قد يد عشرين واية بعير حتى اقدم عليك فلما قدم عمر اخذ من تلك الابل ثلثين حقة وثلثين
جذعة واربعين خلفة ثم قال اين اخ القتل قال با انا اذ اذ فقال خذ فان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ليس للقاتل شيء مالك
عن يحيى بن سعيد عن سعيد بن المسيب ان عمر بن الخطاب قتل نفرا خمسة اوسبعة لرجل واحد قتلوه قتل عيلة وقال عمر لو تاملت
اهل صنعاء لقتلتهم جميعا بسببهم روي عن عمر بن الخطاب انه قتل ثلثة نفرا امرأة اقاؤهم بها الشافعي اخبرنا محمد بن الحسن
اخبرنا ابو حنيفة عن حماد عن ابراهيم ان رجلا من بكر بن دامل قتل رجلا من اهل البصرة فكتب فيه عمر بن الخطاب ان يدفع الى
اوليائه المقتول فان شادوا قتلوا وان شادوا عفوا فدفع الرجل الى رجل ليقال له خستين اهل البصرة فضله فكتب عمر بعد ذلك
ان كان الرجل لم يقتل فلا تقتلوه فراء ان عمر بن الخطاب اراد ان يرخصهم من الديه وناظر الشافعي في ذلك بسلام مستود كان
فيما قال قلنا اذ اذ لو كتب ان اقتلوه وقيل ولم يرجع عنه اكان يكون في احد مع النسب صلى الله عليه وسلم حجة قال

شرح
تاريخ
تاريخ
تاريخ

تاريخ
تاريخ
تاريخ
تاريخ

لا قلنا ارايت لو لم يكن فيه عن النسب صلى الله عليه وسلم شئ يقسم المحنة عليك لم يكن فيه الا ما قال عمر ما كان عمر يحكم بحكم
 ثم يرجع عنه الا من علم بجنة هو اذ لم يسمع قوله صلى الله عليه وسلم ان تصبر اليه قال فلعله اراد ان يبرهنه بالدية
 قلنا فلعله اراد ان يجزيه بالقتل ولا يقتله قال ليس هذا في الحديث قلنا ليس ما قلت في الحديث البسطة روي عن
 كحول في قتل عبادة بن الصامت بنظير وقول عمر اجلس للقصاص فقال زيد بن ثابت اني قد عرفت من اخيك فترك عمر القود
 وقضى عليه بالدية قال روي في مثل هذه القصة فقال ابو عبادة بن الجراح ارايت لو قتل عبادة اكنث فانه نصبت عمر
 بن الخطاب اثنى فمى مقطوعا والبسطة موصولة عن عمر بن شعيب عن ابيه عن جده ان ابا بكر وعمر كانا لا يقتلان المحرقتين لعبد
 البسطة عن الاصف بن قيس عن عمر وعلي في المحرقتين العبد فالأمنه بالغاً ما بلغ البسطة في قصة الدلمج عن عمر بن شعيب عن
 ابيه عن جده قال عمر لو اني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لا يقاد الاب من ابنة تقتله ولم دية فانا به بائنا
 في درسته وترك اباة البسطة عن عرفة عن عمر بن نويرة عن ابي عبد الله قال البخاري في الترجمة وذكره
 ابن المنذر يذكر عن عمر بن الخطاب انه قال يقاد المرأة من الرجل في كل عبد يبلغ نفسه فساد ونها البسطة روي عن عمر بن
 الخطاب فيما كتب عمر بن عبد العزيز يقاد المملوك من المملوك في كل عبد يبلغ نفسه فساد ونها البسطة روي عن عمر بن
 الخطاب ما دل على وجوب القصاص بالنسب بالعصا وغيره اذا كان مثله فيقتل البسطة روي عن ابن شهاب ان
 ابا بكر الصديق وعمر بن الخطاب عثمان بن عفان اعطوا القود من نفسيهم فلم يستقد منهم وهم سلاطين اثنى فمى عن ابن شهاب
 عن كحول وعن عطاء قالوا ادركنا الناس على ان دية المسلم الحر على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم مائة من الابل فقوم
 عمر بن الخطاب ملك الدية على اهل القس الف دينار واثنى عشر الف درهم ودية الحر المسلمة اذا كانت من اهل القس
 خمسمائة دينار وستة الاف درهم فاذا كان الذي اصابها من الاعراب فديتها خمسون من الابل لا يكلف الاعراب
 الذهب والورق محمد بن الحسن انا ابو حنيفة عن العيشم عن عامر الشعبي عن عبادة السلمي عن عمر بن الخطاب قال على اهل الورق من
 الدية عشرة الاف درهم وعلى اهل الذهب الف دينار وعلى اهل البقرة مائة بقرة وعلى اهل الابل مائة من الابل وعلى اهل الغنم الفنا
 شاة وعلى اهل الحمل مائة حقة قال محمد وهذا كله ناخذ وكان ابو حنيفة ياخذ من ذلك بالابل والدراسيم والذنانير اثنى فمى قال
 محمد بن الحسن بقا عن عمر بن الخطاب انه فرض على اهل الذهب الف دينار وعلى اهل الورق عشرة الاف درهم حدثنا بذلك ابو حنيفة
 عن العيشم عن الشعبي عن عمر بن الخطاب وزاد على اهل البقر اثنى بقرة وعلى اهل الابل مائة من الابل وعلى اهل الغنم الفنا شاة قال
 محمد بن الحسن وقال اهل الدية ان عمر فرض الدية على اهل الورق اثنى عشر الف درهم وساق الكلام الى ان قال ونحن فيما
 نظرنا علم بقرضه عمر بن الخطاب من اهل الدية لان الدرهم على اهل العراق قال محمد وصدق اهل الدية ان عمر بن الخطاب
 فرض من الدية اثنى عشر الفا ولكنه فرضها اثنى عشر الف درهم وزن ستة اجرة في الثوري عن منيرة الضبي عن ابراهيم
 قالت كانت الدية الابل فجعلت الابل الصغير والكبير كل بعير مائة وعشرون درهما وزن ستة فذلك اثنى عشر الف درهم
 قال اثنى فمى فقلت لمحمد بن الحسن القول ان الدية اثنى عشر الف درهم وزن ستة فقال لا قلت اذ علمت ان كنت اعلم
 بالدية من اهل الجاهلان عمر قضى فيها بشئ لا تقضى به قال لم يكونوا يحسنون قلت انتم روي شيئا تجهد اصلا في الحكم اثنى

فقالوا وقت اموالنا ايماننا ولا ايماننا اموالنا فقال عمر كذلك الامر قال الشافعي وقال غير السفيان عن عاصم الاحول
 عن الشعبي قال عمر بن الخطاب حنث ايمانكم بما ذكرتم ولا بطلن دمم امرائكم ثم ضعف الشافعي الحديث جدا وقال انما هو عن
 الشعبي عن الحارث الاعور والحارث الاعور كذاب ثم قال الشافعي ما فرقت اهل خيران ووداعة اربعة عشر سفرا سألهم
 عن حكم عمر بن الخطاب في القتل واغلى لهم بارو عنه فقالوا ان هذا شيء ما كان يبلى ناطق قال الشافعي والعرب حافظ
 لا مر كان الشافعي عن سعيد بن مسيب ان عمر بن الخطاب كان يقول الدية للعاقلة ولا تراث المرأة من دية زوجها شيئا حتى
 اخبره الضحاك بن سفيان ان النبي صلى الله عليه وسلم كتب اليه ان يؤتت امرأة اشيم الضبان من دية زوجها فرجع
 اليه عمر الشافعي عن سفيان عن عمرو بن دينار انه سمع بجالة يقول كتب عمران اقتلوا كل ساحر وساحرة قال فقلنا ثلاث
 سلم قسمته الغنيمه والفقى ولصدق الشافعي عن طارق بن شهاب قال اهل الكوفة اهل البصرة وعليهم عمار بن ياسر فجاؤا
 وقد غنموا فكتب عمر ان الغنيمه لمن شهده الواقعة قال وروى عن عمر انه كتب الى سعد بن جهم بعد ما غنم ان تقسم له ان
 جاؤا قبل ان يفرق القتل ثم ضعف الشافعي والبخاري وغيرهما عن الزهري عن مالك بن اوس سمعت عمر بن الخطاب يقول
 والعباس وعلي بن ابي طالب يختصان اليه في اموال النسب صلى الله عليه وسلم فقال عمر كانت اموال بني النضير مما افاد الله على
 رسوله بما لم يوجب عليهم المهور بمثل ولا ركاب فكانت لرسول الله صلى الله عليه وسلم فاحصه دون المسلمين وكان رسول الله صلى
 الله عليه وسلم يفتن منها على ابد نفقة سنة فاما فضل جعله في الكراع والصلاح فمدة في سبيل الله الحديث بطوله قال الشافعي
 مسألة السلب للقاتل عارضنا سارفين ذكر ان عمر بن الخطاب قال انا كنا لا نجس السلب وان سلب البراء قد بلغ شيئا كثيرا ولا اذرا
 الا خامسه ثم اجاب بان هذه الرواية ليست من رواتنا وان سئلنا فاذا ثبت عن رسول الله صلى الله عليه وسلم بابي هو ائمة
 شي لم يجز تركه ولم يشك في النسب صلى الله عليه وسلم قليل السلب ولا كثيره ثم قد قضى سعد في زمانه بالسلب الكثير للقاتل قلت و
 بعد هذا كله فانما ساء ذلك الرواية ان السلب لا نجس هو للقاتل الا اذا كان شيئا كثيرا جدا خلاص العادة اليهودية فثبت
 ان السلب للقاتل لا نجس في البحث في الاستسناة فقط ولعل عمر خصص بالمعاد لانه بمنزلة الحقيقة التعريفية والله اعلم محمد بن
 الحسن عن حنيفة عن عبد الله بن داود عن المنذر بن ابي حمزة قال بعثه عمر الى حبيش في مصر فاصابوا غنائم فقسّم للفارس
 سهمين وللراجل سهما فرضي بذلك عمر قال محمد بن داود قول ابي حنيفة ولسنا نأخذ بهذا ولكن ارضى للفارس ثلثة اسيم سهما له و
 سهمين للفارس وروى ابو يوسف عن ابي حنيفة نحو من ذلك ثم قال كان ابو حنيفة يأخذ بهذا الحديث ويجعل للفارس سهما وللراجل
 سهما وما جاز من الآثار في الاحاديث ان للفارس سهمين وللراجل سهما اكثر من ذلك وادق والعامه عليه قال ابو يوسف الكلبى
 محمد بن اساب حدثني عن ابي صالح عن ابن عباس ان نخس كان في عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم على خمسة اسيم الله والرسول
 سهيم ولذي القعدة السهم واليتامى والمساكين وابن السبيل ثلثة اسيم ثم قسمه ابو بكر الصديق وعمر الفاروق وعثمان ذو النورين
 رض الله تعالى عنهم على ثلثة اسيم ومقط سهيم الرسول وسهم ذوي القربى وثلثة الباقيين ثم قسمه علي بن ابي طالب
 على اسيمة عليه ابو بكر وعمر وعثمان وقد روى لنا عن عبد الله بن عباس انه قال عرض علينا عمر بن الخطاب ان يزوج من
 الخمس ايمانا يقضى منه عن مخرجنا فاجابنا الا ان نسلكه لنا وابل ذلك علينا ابو يوسف اجبرني محمد بن اسحاق عن ابي حنيفة

في
 نسخ
 ازالة
 روى

قلت له ما كان رأيي علي في الحسن قال كان رايه فيه رأي اهل بيته ولكنه كره ان يخالف ابا بكر وعمر ابو يوسف حدثني محمد بن عبد الحميد
بن ابي ليلى عن ابيه قال سمعت عليا يقول قلت يا رسول الله ان رأيتني حقا من الحسن فاقسمه جوتك كي لا ياتر غانا احد
بعدك فافعل ففعل قال فولاني رسول الله صلى الله عليه وسلم فقسمة جوتة ثم ولانيه عمر فقسمة جوتة حتى اذا كانت آخر سنة
عمر بن الخطاب فاتاه مال كثير ففعل حقا ثم ارسل الى فقال فذه فاقسمه فقلت يا امير المؤمنين بنا عنه العام نعمي وبالسليم اليه
حاجة فروه عليهم تلك السنة ولم يذمنا اليه احد بعد عمر بن الخطاب حتى قمت مقامى هذا فلقيني العباس بن عبد المطلب بعد خروجي
من عند عمر بن الخطاب فقال يا علي لقد حرمتنا القداة شيئا لا يرث علينا ابدا الى يوم القيمة ابو يوسف حدثني محمد بن اسحق عن
الزهري ان نجدة كتب الى ابن عباس ياله عن سهم ذوى القرنى لمن هو فكتب اليه ابن عباس كنت اتي تالتي عن سهم ذوى
القرنى لمن هو وهولنا وان عمر بن الخطاب دعانا الى ان ينكح منه ايما ويخصه منه عن غريبا ويخدم منه عايلنا فاجبنا الا ان
يسلم لنا فانه ذلك علينا ابو يوسف حدثني عطاء بن السائب ان عمر بن عبد العزيز بعث بسهم الرسول وسهم ذوى القرنى
الى بنى هاشم قال ابو يوسف كان ابو حنيفة واكثر فقهاء يرون ان لقبه الخليفة على فاسم ابو بكر وعمر وعثمان وعلي رضي الله
تعالى عنهم الشافعي قال بعض الناس ليس لذوى القرنى من الحسن شي فان ابن عيينة روى ان محمد بن اسحق قال سألت ابا جعفر
محمد بن علي اصنع علي في الحسن فقال سلك به طريق ابي بكر وعمر وكان في بكره ان يؤخذ عليه خلا فها قلت يريه القائل انه كالاجماع
على سقوط سهمهم ثم رواه الشافعي عليه كلام مبسوط وكان ما قال فقبل له بل قلت ان ابا بكر قسم على المحرود والعبد وسوى من النار
وقسم عمر فلم يجعل للعبد شيئا وفضل بعض الناس على بعض وقسم علي فلم يجعل للعبد شيئا وسوى بين الناس قال نعم قلت ان تعلم
خالقها قال نعم قلت او تعلم ان عمر قال لا تباع اهل بيت الادلاد وخالفه علي قال نعم قلت او تعلم عليا خالف ابا بكر في الجدة قال نعم
ثم قال الشافعي اخبرنا عن جعفر بن محمد عن ابيه ان حسنا وحسينا وابن عباس وعبد الله بن جعفر سألوا عليا نصيبهم من الحسن
فقال هو لكم حق ولكني محارب معاوية فان شئتم تركتم حكمه فيه قال في الجدة فاخبرت بهذا الحديث عبد العزيز بن محمد فقال صدق
ابن جعفر بن محمد انما صدقته عن ابيه عن جده قلت لا قال ما احسبه الا عن جده قال الشافعي جعفر بن جعفر واوثق بحديث ابيه
اد ابن اسحق قال بل جعفر ثم قال الشافعي انا ابراهيم بن محمد عن مطر الوراق درجل لم يسمه كلاهما عن الحكم بن عتيبة عن عبد الرحمن بن
ابى ليلى قال نصبت عليا عند اجمار الزيت فقلت يا ابي انت دامي ما فعل ابو بكر في حكم اهل البيت من الحسن فقال علي انا ابو بكر حرمه
السد فلم يكن في زمانه احماس وما كان فقدا فانا واما عمر فلم يزل يعطينا حتى جاره مال السوس والاهواز او قال الاهواز او
مال الفارس انا اشك فقال في حديث مطر اذ في حديث الاخر فقال في المسلمين خلة فان حبيتم تركتم حكم فجلعنا في خلة المسلمين
حتى ياتنا مال فاؤفكم حكمه فقال العباس لا تطعمه في حقا فقلت له يا ابا الفضل استنا حق من اجاب امير المؤمنين ورتح
خلة المسلمين فتوتني عمر قبل ان ياتي به مال فيقضينا وقال الحكم في حديث مطر والآخر ان عمر قال لكم حق ولا يبلغ علي اذا اكثر
ان يكون لكم كلف فان شئتم اعطيتكم منه بقدر ما آرمي لكم فابينا عليه الا اكله فانه ان يعطينا كله البسيتي عن ابن عباس
ان نجدة المحرورى كتب اليه في سهم ذوى القرنى نحو ما ذكر ابو يوسف ثم قال الشافعي قال يعني ذلك القائل فكيف يسهم
سهم ذوى القرنى وليست الرواية فيه عن ابي بكر وعمر متواترة قلت هذا قول من لا علم له ثبت في الحديث عن ابي بكر انه
متواترة

اعطاهم و عمر حتى كثر المال ثم اختلفت عنه في الكثرة ارايت مذ هب اهل العلم في القديم والحديث اذا كان الشيء منصوصاً
 في كتاب الله سبحانه على لسان رسول الله صلى الله عليه وسلم او بفعله ليس يستغنى عن ان يقال عماله ليس تعلم ان فرض الله
 على اهل العلم اتباعه قال بل قلت فتجد سبهم ذوى القرني منفرداً في آيتين من كتاب الله سبحانه على لسان رسول الله
 صلى الله عليه وسلم وبفعله باثبات ما يكون من اخبار الناس من وجهين احدهما ثقتهم بالخبر عنده و اتصال خبرهم عنهم وكلهم
 اهل قرابتهم رسول الله صلى الله عليه وسلم اذ هم من احواله و ابن السيب من احوال ابيه و جبير بن مطعم ابن عمه وكلهم
 قريب منه في جذم النسب وهم يخبرونك مع قرابتهم و شرفهم انهم يخرجون منه و ان غيرهم مخصوصون به و يخبرك انه طلبه هو و عثمان
 فتمت تجد ستة اثبت لفرض الكتاب و صحة الخبرين من جهة السنة التي لم يبارضها من رسول الله صلى الله عليه وسلم معارض
 بخلافها قلت هذا كلام الفريضين فتامل فيه جداً و الا و به عندي ان عمر بن الخطاب كان يرمى سبهم ذوى القرني ثابتاً ما نصياً
 بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم ولم يكن يراى ان لهم خمس الخس كما بل كان يرد ذلك الى الامام يعطيم باجتهاده كما
 روى ابو يوسف و البيهقي وغيرهما عن ابن عباس و ليس للشان في حديث صريح يدل على ان النسب صلى الله عليه وسلم و خلفاءه
 كانوا يعطون ذوى القرني خمس الخس لا ينفصون منه و الا لانه يوسف نص صريح ان ابا بكر و عمر انقطا سبهم ذوى القرني
 بالكلية و الكلبي نسي عن اهل الحديث لا شك في ذلك و وجه تطيق بين الروايتين المختلفتين في العلة التي عرضها عمر على علي
 في ترك سبهم ان الامر بين صحيح خط نصيبهم مما كانوا يزعمون انه حقهم و حنهم على بدل ما لهم من الحق عنده الى الفقرار في ايام
 الحاجة ابو يوسف رحمه الله حدثني بعض مشيختنا عن يزيد بن ابي عبيد ان عمر رضي الله عنه كتب الى سعد بن ابي وقاص
 اما بعد فقد بلغني كتابك تذكر ان الناس سألوك ان تقسم بينهم منارهم و ما انا و الله عليهم فاذا اتاك كتابك هذا فانظر ما
 الناس به عليك الى العسكر من كراع او مال فاقسمه بين من حضر من المسلمين و انك الارضيين و الانهار لعمالها ليكون ذلك من اعطيات
 المسلمين فانك ان قسمتها بين من حضر لم يكن بعد هم شيء و قد كنت امرتك ان تدعو من لقيت الى الاسلام فمن سلم و استجاب
 لك قبل القتال فهو رجل من المسلمين له ما لهم و عليه ما عليهم و له سبهم في الاسلام من اجاب بعد القتال و بعد الهزيمة فهو رجل
 من المسلمين و ما له لاهل الاسلام لانهم قد اضرروه قبل اسلامه فهذا امرى و عهدى اليك ابو يوسف حدثني غيره و احد من علماء
 اهل المدينة قالوا لما قدم علي بن عمر بن الخطاب رضي الله عنه جيش العراق من قبل سعد بن ابي وقاص شاور اصحاب محمد صلى الله
 عليه وسلم في تدوين الدواوين و قد كان اتبع رأي ابي بكر رضي الله عنه في التسوية بين الناس فلما جاز فتح العراق شاور الناس
 في التفضيل و رأى انه الراعى فاشار عليه بذلك من رآه و شاورهم في قسمة الارضين التي انا و الله على المسلمين من ارض العراق
 و الشام فكلهم قوم فيها و ارادوا ان يقسم لهم حقوقهم و ما تموا فقال عمر رضي الله عنه فكيف بمن يأتي من المسلمين فيجدون الارض
 يعلوها قد قسمت و ورثت عن الابرار و خربت ما تها ابرأى فقال له عبد الرحمن بن عوف فما رأى بالارض و العلوج الا انما
 انا و الله عليهم فقال عمر ما هو الا كما تقول و لست ارى ذلك و الله لا يقسم بعدى بله فيكون فيه كبرئيل بل عسى ان يكون كلاماً
 على المسلمين فاذا قسمت ارض العراق بعلوجها و ارض الشام بعلوجها فما يتدبره الثور و ما يكون للذرية و الارامل بهذا البلد و
 غيره و ان اهل الشام و العراق اكثر و اولى على عمر و قالوا لا تقف ما انا و الله علينا باسنا قنا على قوم لم يحفروا و لم يشهدوا و لا بنا

هذا الحديث في
 تاريخ ابن جرير
 و غيره

وقفت لمن

قوم ولا بنا بهم لم يحضروا فكان عمر رضي الله عنه لا يزيد على ان يقول هذا رأيتي قالوا فاستشرنا استشار المهاجرين الاولين فاختلفوا
 فاما عبد الرحمن بن عوف رضي الله عنه فكان رأيه ان يقسم لهم حقوقهم ورأى عثمان علي وطلحة رأى عمر رضي الله عنهم جميعا فاسل
 الى عشرة من الانصار خمسة من الاوس وخمسة من الخزرج من كبارهم واشترافهم فلما اجتمعوا حمد الله واشتغل عليه بما هو امله
 وسخطه ثم قال اني لم ازر بحكم الا لان تشركوا في امانتي فيما حلت من اموركم فاني واحد كاصدكم وانتم اليوم تقرؤون بالحق
 خالفني من خالفني وداقني من داقني ولست اريد ان يتبعوا الذي هو هواي معكم من الله كتاب ينطق بالحق فوالله لئن كنت
 نطقت بما اريد ما اردت به الا الحق قالوا قد تسرع يا امير المؤمنين وقال قد سمعتم كلام هؤلاء القوم الذين زعموا اني ظلمهم
 حقوقهم وانني اعوذ بالله ان اركب ظلما لئن كنت ظلمتهم شيئا هولهم واعطيتهم غيرهم لقد شفقت ولكن رأيت انه لم يبق شي
 يفتح بعد ارض كسر وقد غنما الله اموالهم وارضهم وعلوهم فقصت ما غنموا من مال اوتيتهم من ابله واخرجت الخمس فوجت
 على وجهه وانا في توجيهه ورأيت ان احبس الارضين بلعوجها واضمح عليهم فيها الخراج وفي رقابهم الجزية يؤدونها فيكون
 شيئا للمسلمين للقتال والذرية ولمن يات بعدهم ارايتهم هذه الشعوب لها من رجال بلزموها ارايتهم هذه المدن اعطاهم
 الشام والجزيرة والكوفة والبصرة ومصر من ان تشحن بالحموش وادار العطاء عليهم فبن آين يعطى هولاء اذا قسمت
 الارضين والعلوج فقالوا جميعا الراي رايبك نعم ما قلت ومارأيت ان تشحن هذه الشعوب وهذه المدن بالرجال ويجر
 عليهم ما يقوون به رجح اهل الكفر الے مدتهم فقال قد بان لے الامر من رجل له جزالة وعقل يضع الارض موضعها ويضع
 على العلوج ما يحملون فاجتمعوا على عثمان بن حنيف وقالوا لنبعثه اليهم من ذلك فان له بصرا وعقلا وتجربة فامرنا
 اليه عمر فولاه مساحة ارض السواد فادت جارية سواد الكوفة قبل ان يموت عمر بعام مائة الف الف والدرهم يومئذ درهم
 ودانقان ونصف كانت الدراهم يومئذ ووزن الدرهم مثل وزن الشقال وحدثني الليث بن سعد عن جيب بن ابي ثابت
 ان اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم وجماعة المسلمين ارادوا عمر بن الخطاب ان يقسم الشام كما قسم رسول الله صلى
 الله عليه وسلم خيبر وانه كان اشتد الناس عليه في ذلك الزبير بن العوام وبلال بن رباح فقال عمر ذن امرك من بعدكم
 من المسلمين لا شئ لهم ثم قال اللهم كفتي بلالا واصحابه قال ورأى المسلمون ان الطاعون الذي اصابهم بمواس كان
 عن دعوة عمر قال وتركهم عمر ذمة يؤد ذن الخراج المسلمين وحدثني محمد بن اسحق عن الزهري ان عمر بن الخطاب رضي الله
 عنه استشار الناس في السواد حين فتحت فرأى عاصم بن قيس وكان بلال بن رباح من مشركهم في ذلك وكان راى عمر ان
 يتركه ولا يقسمه فقال اللهم كفتي بلالا وكفوا في ذلك يومين او ثلث اودون ذلك ثم قال عمر اني قد وجدت حجة
 قال الله عز وجل في كتابه وما آفأ الله على رسوله منهم فما اوجفتك عليه من خيل ولا ركاب ولكن الله يسلط
 رساله على من يشاء والله على كل شئ قدير حتى فرغ من شان نبي النضير فهذه عامته في القرى كلها ثم قال
 ما آفأ الله على رسوله من اهل القرى فليله والرسول ولي القرى واليتامى والمسكين وابن
 السبيل كيلا يكون دولة بين الاغنياء ومنكم وما انكم الرسول فخذوا وما نهاكم عنه فانتهوا واتقوا
 الله ان الله شديد العقاب ثم قال للفقراء المهاجرين الذين اخرجوا من ديارهم واماويلهم يتبعون

عنوة و هذا الذي ذهبنا اليه بدول ظاهر ما رواه مالك و اشافعي عن زيد بن اسلم عن ابيه قال عمر لولا آخر المسلمين ما فتحت مدينة
الافستها كما قسم رسول الله صلى الله عليه وسلم خيبر اثنى تعليقا عن جرير بن عبد الله عن عمر لولا اني قاسم رسول لتركتمكم
على ما قسم لكم فهذه الرواية تعين حلها على المفتوح عنوة فان رسول الله صلى الله عليه وسلم ما قسم عليهم الا المفتوح عنوة ولكن
ظهر عمر و جمهور الصحابة مصلحة اقتضت ترك قسمه المفتوح عنوة و جعله خزانة للفرقة للفرقة و الكراع الشافعي عن الزهرى
عن مالك بن ادس ان عمر قال ما اعد الله في هذا المال حتى اعطيه او منعه الا ما ملكت اياكم اثنى الشافعي عن ابن السكندر عن مالك
بن ادس قال عمر لعن عشت لياتين الراعى بسرو و حمير حقه ثم اثنى الشافعي كلام عمر فقال معناه ما اخذ من اهل الفى الذين يفرقون
الا و له حتى في مال الفى او الصدقة قال والذي اخذ من اهل العلم ان الاعراب لا يعطون من الفى قلت الا وجه عندي ان
الا خلاف بين عمل النسب صلى الله عليه وسلم و ابى بكر و بين عمل عمر في قسم الفى من ثأه اخلاف قلة الفى و كثرة و قد اشار عمر الى
ان آية الفى رملت جميع المسلمين لم ترك منهم شيئا ولكن المرعى في تقسيم تقديم الاحوج فالاحوج البسيط عن عارثة بن مضرب
ابن عمر قال عمار اني انزلت نفسي من مال الله بمنزلة و ابي لبستم ان استغثت استغثت وان انقرفت اكلت بالسرف
اشافعي عن الاحنف بن قيس ان عمر قيل له في امية قرث فقال انها لا تحل لى انها من مال الله و قال
اخبركم ما استحل من مال الله اذ قال بما يحل لى استحل منه حلتين حلة الشراء و حلة القبط و ما اخرج عليه و اعتمر و قوتى
و قوت عيالى كقوت رجل من قرش لا يمين اغناهم و لا من فقرهم ثم انا بعد رجل من المسلمين نصيبنى ما اصابهم اثنى الشافعي اخبرنا
غير واحد من اهل العلم انه لما قدم على عمر بن الخطاب بما اصاب بالعراق قال له صاحب بيت المال انا اذ خلدت بيت المال
قال لا ورب الكعبة لا يودى تحت سقف بيت حتى ارسمة فامر به فوضع في المسجد و وضعت عليه الانطاع و حرسه رجال من البهائم
والانصار فلما أصبح عدا معه التماس بن عبد المطلب و عبد الرحمن بن عوف آخذما ادا حدهما ادا حدهما آخذما ادا حدهما فلما رآه
كشوا الانطاع عن الاموال فرأى منظر لم يمشه كرامى الذهب فيه و البياقوت و الزبرجد و اللؤلؤ و يتلوا كوفى كى فقال له احدهما
انه والله ما هو يوم بكار و لكنه يوم شكر و سرور فقال انى والله ما ذهبت حيث ذهبت ولكنه والله ما اكثر انما قطنى قوم الا و هم
باسم جنهم ثم قبل على اقبله و رفع يديه الى السماء و قال اللهم انى اعود بك ان اكون مستدرا جافانى اسمعك تقول سنسندهم
من حيث لا تعلمون ثم قال ابن سراقه بن جشم فأتى به اشعر الزرا عينا و يقبها فاعطاه سوارى كرسى بن هريرة قال لى بها
فصل سراقه بن مالك فقال قل الله ابر قال الله ابر قال قل الحمد لله الذى سلبها كرسى بن هريرة لى بها سراقه بن مالك بن جشم
اعرابيا من بنى مرز و جعل يقب بعض ذلك بعضا فقال ان الذى ادى هذا الا عين فقال له رجل انا اخرجك انت ايمى الله
و هم يؤذون اليك ما اديت الى السيد فاذا ارتعت رتعتوا قال صدقت ثم فرقه قال الشافعي و انما لى بها سراقه بن
مالك لان النسب صلى الله عليه وسلم قال لسراقه و قد نظر اسك ذراعه كاني بك لبست سوار كرسى قال و لم يجعل له الاسوار
قال الشافعي اخبرنا الثقفى من اهل المدينة قال انفق عمر بن الخطاب رضي الله عنه على اهل الرابذة حتى دفع مطرف فحلوا فخرج
عليهم عمر اكببا فرسا ينظر اليهم و هم يترحلون بطعام ينهم فدمعت عيناه فقال رجل من بنى محارب بن حصبة اشهدنا انهم لم
يخسروا عنك لست با بن امية فقال له عمر ديك ذلك لو كنت انفق عليهم من اهل الرابذة انما انفق عليهم من

الخبر اورد في سنن
ابن جرير و ابن ابي عمير
على
ما تقدم ذكره
فان كان من رواه
وان كان من رواه
بوجوده اورد في
سنن

مال اللہ عزوجل الشافعی عن اثنی عشرین محمد بن علی ان عمر رضی اللہ عنہ لادون الدواوین قال لہم یمن ترؤن ان ابناء قبیل
 لہ ابدًا بالاقرب فالاقرب یک قال ذکرتموئے بل ابناء بالاقرب فالاقرب من رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال الشافعی
 اجبرنی غیر واحد من اہل العلم من قبائل قریش ان عمر بن الخطاب لما کثر المال فی زمانہ اجمع علی ان بدون الدواوین
 فاستشار فقال یمن ترؤن ان ابدًا فقال لہ رجل ابدًا بالاقرب فالاقرب یک فقال ذکرتموئے بل ابدًا بالاقرب فالاقرب
 من رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فیدار بنی ہاشم قال الشافعی و اجبرنی غیر واحد من اہل العلم والصدق من اہل الدین
 و کلمة من قبائل قریش ومن غیرہم و کان بعضهم حسن قصاصاً للحدیث من بعض وقد زاد بعضهم علی بعض فی الحدیث ان
 عمر رضی اللہ عنہ لادون الدواوین قال ابدًا بیئنا ہاشم ثم قال حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یطیبہم و بنی مطلب
 فاذا کانت لیس فی الہاشمی قدس علی المطلبی و اذا کانت فی المطلبی قدس علی الہاشمی فوضع الدواوین علی ذلک و اعطاهم عطاء
 القبیلۃ الواحد و ثم استوت لہ عبد شمس و نوفل فی ہاشم فقال عبد شمس اخوة النبی صلی اللہ علیہ وسلم لابیہ و اصحابہ
 دون نوفل فقد ہمہم ثم دعابنی نوفل بطلوہم ثم استوت لہ عبد العزی و عبد الدار فقال فی بنی اسد بن عبد العزی صہار
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و نسہم ہم من المطیبین قال بعضهم ہم من حلف الفضول فیما کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ
 وسلم قد قیل ذکر سابقہ فقد ہم علی بنی عبد الدار ثم دعابنی عبد الدار توہم ثم الفردت لہ زہرۃ فدعا ما بطلوہ عبد الدار ثم استوت لہ تیم و
 مخزوم فقال فی بنی تیم انہم من حلف الفضول و المطیبین و فیما کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و قیل ذکر سابقہ و قیل
 ذکر صہار فقد ہم علی مخزوم ثم دعاهم و ما بطلوہم ثم استوت لہ سہم فصح و عدی بن کعب فقیل ابدًا بعدتی فقال
 بل اقرضنی حیث کنت فان الاسلام دخل و امرنا و امر بنی سہم و احد و لکن الطرد ابنی صحیح و سہم فقیل قدس بنی صحیح ثم
 دعابنی سہم و کان دیوان عدی و سہم مخلطاً کالذو عوۃ الواحد فلما خلصت الیہ دعوتہ کبر تکبیراً عالیہ ثم قال الحمد
 الذی اوصل الی الخلیفۃ من رسولہ ثم دعابنی عامر بن لوسی قال الشافعی فقال بعضهم ان ابا عبیدہ بن عبد اللہ بن الجراح
 الظہری لارأی من تقدم علیہ فقال کل ہولاء دعوا اما می فقال یا ابا عبیدہ اصبر کما صبرت او کلم قومک فمن قدس منہم
 علی نفسہ لم یتعد فاما انا و بنو عدی فنقدت لک ان اجبت علی انفسنا قال فقدس معاویہ بعد بنی الحارث بن فہر فنقصل سہم
 بین بنی عبد مناف و اسد بن عبد العزی و شجر بن بنی سہم و عدی شقی فی زمان المہدی فاقرقوا فامر المہدی بنی عدی
 فقدسوا علی سہم و جمع لل سابقہ فیہم قال الشافعی فاذا فرغ من قریش قدس الانصار علی قبائل العرب کلہا لکانہا من الاسلام
 قال الشافعی الناس عباد اللہ فاولہم بان یکون مقدماً اقرہم بحجرۃ اللہ رسالاتہ و مستودع امانتہ خاتم النبیین و خیر
 خلق رب العالمین محمد صلی اللہ علیہ وسلم الشافعی ردی لیس بن ابی سلیم عن عطاء عن عمر بن الخطاب فی ہذہ الآیۃ یعنی آیۃ
 الصدقات ایما صنف من ہذہ اعطیتہ اجزاک ثم فصفتہ فقال منقطع عن عطاء و عمر و لیس غیر قوی و فی الحدیث المرفوع
 ان اللہ لم یرض بکلمتی ولا غیرہ فی الصدقات حتی حکم ہو فیہا فجزا ثمانیۃ اجزا قلت معنی قولہ صلی اللہ علیہ وسلم جزا ثمانیۃ
 ثمانیۃ اجزا شرعاً ثمانیۃ اصناف و لیس فیہ تسویۃ الاقسام و لانا انہ یجب تقسیم کل صدقۃ الی ثمانیۃ اجزا و اللہ اعلم
 الشافعی عن یحیی بن عبد اللہ بن مالک عن ابیہ انہ سأل ارایت الابل التي کان یحلب علیہا عمر الغزاة و عثمان بعدہ فقال

معانی ابن عربی
 و شرحہ ابن عربی
 شرحہ ابن عربی

اخبرني انه اهل الجزيرة التي بعث بها معاوية وعمر بن العاص حتى اثنافى على انه ليس لاهل الفجر في الصدقة حق
 وفيه نظر لما روى اثنافى ان عدى بن حاتم جاء ابا بكر اخيه قال ثلثا من الابل من صدقات قومه فاعطاه ابو بكر منها
 ثلثين بعيرا وامره ان يلقى بخالد بن الوليد من اطاعه من قومه فجاره بزمار الف رجل واهل بلارحنا قلت اوله اثنافى بانهم
 المؤلفة قلوبهم الذين يعطون من الصدقات لعنى الاعانة على اخذ الصدقات والادوية ^{على} عندي انه اعطاهم على انهم من
 الغزاة لقوله تعالى في آية الصدقات وفي سبيل الله قال اثنافى اخبرنا اثنافى عن اصحابنا عن عبد الله بن عبد الله بن
 ابي يحيى عن سعيد بن ابي هند قال بعث عبد الملك بن مروان بعد الحجامة بطائر اهل المدينة وكتب الى والي اليمامة ان
 يحمل من اليمامة الى المدينة الف درهم يتم بها عطارهم فلما قدم المال الى المدينة ابوا ان يأخذوه وقاتلوا
 اطعنا اوساخ الناس وما لا يصلح لنا لاناخذاه ابدافبلغ ذلك عبد الملك فرداه وقال لا يزال في القوم بقية ما فعلوا بهذا
 قال قلت لسعيد بن ابي هند من كان يومئذ تكلم قال اولهم سعيد بن مسيب ابو بكر بن عبد الرحمن وخارجة بن زيد وعبيد
 بن عبد الله بن عتبة في رجال كثير قال اثنافى قولهم لا يصلح لنا ان لا يحمل لنا ان نأخذ الصدقة ونحن اهل الفجر وليس لاهل
 الفجر في الصدقة حق ولا يتقل عن قوم الة غيرهم قلت والادوية عندي انهم ردوا ما كان باسم الحاجة والفقر دون اسم الفجر
 وذلك انهم ما كانوا يريدون الخروج للجهاد يومئذ مالک عن ابن شهاب قال بلغني ان رسول الله صلى الله عليه وسلم اخذ
 من مجوس البحرين وان عمر بن الخطاب اخذنا من مجوس فارس وان عثمان اخذنا من البربر مالک عن جعفر بن محمد بن علي عن ابيه ان
 عمر بن الخطاب ذكر المجوس فقال ما ادرى كيف اصنع في امرهم فقال عبد الرحمن بن عوف اشهد سمعت رسول الله صلى الله عليه
 وسلم يقول استوالهم سنة اهل الكتاب مالک عن نافع عن سلم بن عمار ان عمر بن الخطاب ضرب الجزيرة على اهل الذم بالبيعة
 دنابرو على اهل الورق اربعين درهما مع ذلك ازراق المسلمين وضيافة ثلثة ايام مالک عن زيد بن اسلم عن ابيه انه قال لعمر
 الخطاب ان في نظرناقة عبياء فقال عمر انما هي اهل بيت ينتفون بها قال قلت له عبياء قال قبط ونها بالابل قال قلت كيف تاكلن
 الارض قال فقال عمر من نعم الجزيرة هي ام من نعم الصدقة قلت بل من نعم الجزيرة فقال عمر ادعهم والله اكلها قلت ان عليها
 وسم نعم الجزيرة فامر بها عمر فخرجت وكانت عنده صحاف تسع فلا يكون فاكلته ولا طريفة الا جعل منها في تلك الصحاف فبعت
 بها الة ازدواج النسي صلى الله عليه وسلم ويكون الذي يبعث به الى حفصة ابنة من اخر ذلك فاسكان فيه نقصان كان في
 حظ حفصة قال فجعل في تلك الصحاف من لحم تلك الجزيرة فبعت بها الة ازدواج النسي صلى الله عليه وسلم ثم امر بالبقى من لحم
 تلك الجزيرة ففرض فدعا المهاجرين والانصار قلت اثنافى على ان عمر كان يسيم ويسمن ويسم جزيرة ووسم صدقة مالک
 عن ابن شهاب عن سالم بن عبد الله عن ابيه ان عمر بن الخطاب كان يأخذ من النبط من الخطة والزيت نصف العشر يريد
 بذلك ان يكثر الحمل الة المدينة وياخذ من النبط العشر مالک عن ابن شهاب عن ابي بن زيد انه قال كنت عاملا مع
 عبد الله بن عتبة بن مسعود على سوق المدينة في زمان عمر بن الخطاب فلما تأخذ من النبط العشر مالک ان سأل ابن شهاب
 على اتى وجهه كان ياخذ عمر بن الخطاب من النبط العشر فقال ابن شهاب كان ذلك يؤخذ منهم في الجاهلية فالزمهم ذلك عمر
 انه عن مالک واثنافى عن زيد بن اسلم قال شرب عمر بن الخطاب لبنا فاعجبته فسأل الذي سقاه من اين هذا اللبن فاجره انه

بكرة فان تشبه
 طاعة مثل علي
 وخذوا ولها غيره
 ۱۱

ورد على ما قد ستمه فاذا تم من الصدقة وهم يتسوقون فحبوا له من اباها فجلت في سقاي فهو هذا فادخل عمر بن الخطاب
 به فاستفاه اجته به شافعي على ان الواك ليس له في الصدقة نصيب **الفرائض** الدارمي عن مورق العجلي قال عمر بن
 الخطاب تعلموا الفرائض واللحن والشن كما تعلمون القرآن الدارمي عن ابراهيم قال عمر تعلموا الفرائض فانها من دينكم ليس
 ردينا عن عمر بن الخطاب انه خطب الناس بالجابية فقال من اراد ان يسأل عن الفرائض فليأت زيدا بن ثابت قلت فيه
 كرامة لعمر لان الفرائض على هذا التفصيل والبيان لم يزد الا عن زيد بن ثابت واهل المدينة اليه عن ابي الزناد
 عن خارج بن زيد عن ابيه علق مالك رواية ونسبه اليه اهل المدينة الدارمي عن ابراهيم قال عبد الله كان عمر اذا سلكت
 طريقا وجدناه سهلا وانه قال في زوج وابوين للزوج النصف وللأم ثلث ما بقى الدارمي عن ابراهيم قال عبد الله
 كان عمر اذا سلكت طريقا اتبعناه فيه وجدناه سهلا وانه قضى في امرأة وابوين من اربعة فانظمت المرأة الربع والام
 ثلث ما بقى والاب سبعم الدارمي عن ابراهيم في زوج وام واخوة لاب وام واخوة لأم قال كان عمر وعبد الله وزيدا
 يشركون وقال عمر لم يزد هم الاب الا قربا الدارمي عن ابي سعيد والبخاري عن ابن عباس وعبد الله بن الزبير ان ابا بكر الصديق
 جعل الجدة ابا الدارمي عن شعبي كان عمر يقاسم الجدة مع الاخ والاخوين فاذا زادوا اعطاه الثلث وكان يعطيه مع الولد
 السدس الدارمي عن يحيى بن سعيد ان عمر كان كتب ميراث الجدة حتى اذا لم يكن له عا به فمماه ثم قال شروان راكتم فيه الدارمي عن
 مردان بن الحكم ان عمر بن الخطاب لما طعن استشارهم في الجدة فقال اني كنت رايت في الجدة رأيا فان رايتهم ان تشبعوه
 فاتبوه فقال له عثمان ان تشبع راكتم فانه رثه وان تشبع راكتم فلنتم ذوالرأي كان الدارمي عن الزهري قال جئت
 جدة ام ابى ادم الي ابي بكر فقالت ان ابن ادم ابنتي توفي وبلغني ان لي نصيبا فمالي فقال ابو بكر ما سمعت رسول الله
 صلى الله عليه وسلم قال فيها شيئا سأل الناس فلما صلى انظر قال ايكم سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم قال في الجدة
 شيئا فقال المنيرة بن شعبة انا قال ما ذا قال قال اعطانا رسول الله صلى الله عليه وسلم سدا قال ايعلم ذلك احد
 غيرك فقال محمد بن مسلمة صدق فاعطانا ابو بكر السدس فجاءت الي عمر مثلها فقال ما ادرى ما سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم
 قال فيها شيئا وسأل الناس فحدثوه بحديث المنيرة بن شعبة ومحمد بن مسلمة فقال عمر ايكما خلقت به فلها السدس فان جتمعا
 فهو بينكما الدارمي عن شعبي قال سئل ابو بكر عن الكلاية فقال اني ساقول فيها برأيي فان كان سواها فمن الله وان كان خطأ
 فمضى ومن الشيطان اراه ما خلا الوالد الولد فلما استخلفت عمر قال اني لا استحي الله ان ارد شيئا قاله ابو بكر الدارمي عن عاصم
 بن عمر بن قنادة ان عمر بن الخطاب التمس من يرث ابن الدخداية فلم يجد دارثا فذبح مال ابن الدخداية الى احوال
 ابن الدخداية الدارمي عن شعبي عن زياد اتي عمر في عمه لام وقال فاعطى العم للام الثلثين واعطى الخال الثلث الدارمي
 عن الحسن ان عمر بن الخطاب اعطى الخالة الثلث والتمت الثلثين الدارمي عن الضحاك بن قيس ان عمر قضى في اهل طاعون عموس
 ادل طاعون في الاسلام انهم اذا كانوا من قبل الاب سواهم فبنوا الام احق واذا كان بعضهم اقرب من بعض باب
 فهم احق بالمال الدارمي عن سليمان بن يسار عن محمد بن الاشعث ان عمته له توقيت يهودية باليمن فقد ذكر ذلك لعمر بن الخطاب
 فقال برثها اقرب الناس اليها من اهل دينها الدارمي عن ابن شهاب بن عبد الله الدارمي عن ابراهيم قال عمر بن الخطاب اهل الشرك

توبه كهيئة المنكر لذك فقال عمر ما يقول فكري مؤان يذكر والله الذي عنى بذلك ثم عاد عمر فقال ذلك ففعل الجاهل من مثلها
 فقال عمر ما يقول فقيل يا امير المؤمنين زعم ان الله لا يعزل احدًا فقال عمر كذبت يا عدو الله بل الله خلقك وهو انساك
 وهو يذخلك النار ان شاء انا والله لولا عقدك لك لفرت عنك ان الله عز وجل حين خلق لخلق اهل الجنة واهم عالمون وخلق
 اهل النار وما يعلمون ثم قال هؤلاء لهذه هؤلاء لهذه فقال عبد الله بن الحارث ففرق الناس وهم لا يختلفون في القدر
 واخرج ايضا عن سعيد بن مسيب قال قام عمر بن الخطاب في الناس فقال ايها الناس الا ان اصحاب الراكع اعدوا لستة
 اعينهم الا حاديت ان يحفظوا وتفلت منهم ان يعوا واشتجوا اذا سألهم الناس ان يقولوا لا ندرى فعادوا السنن برأهم
 فضلوا وفضلوا كثيرا والذمى نفس عمر به ما قبض الله نبيه ولا رفع الوحي عنهم حتى اغناهم عن الراعى ولو كان الدين يؤخذ
 بالرأى لكان أسفل الخف احق بالمشح من ظهره فاياك واياهم واخرج عن عامر بن سعد عن اميه قال وقف عمر بن الخطاب
 بالجابية فقال قام رسول الله صلى الله عليه وسلم فينا فقال من اراد بوجهه الجنة فعليه بالجماعة فان الشيطان مع الغفلة
 قال اهل الجنة بجماعة الجنة وسطها والقدر وقال ابو القاسم ثعلباً قال عمر بن الخطاب على المنبر ان هذا القرآن كلام الله
 واخرج عن الحسن قال جاء اعراض عمر فقال يا امير المؤمنين علمت الدين قال تشهد ان لا اله الا الله وان محمداً رسول الله
 وتقيم الصلوة وتؤتي الزكوة وتخرج البیت وتصوم رمضان وعليك بالعلائية واياك واليسر وكل باليسر منه فان كان لعنت
 الله فقل امرني بهذا عمر واخرج عن عمرو بن ميمون عن عمر بن الخطاب ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يعود من غدا
 القبر واخرج عن ابى شهب عن عمر بن الخطاب قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم كيف انت اذا كنت في اربعة اذرع في ذرايين
 دريت منكرا وكبيرا قال قلت يا رسول الله وما منكرا وكبيرا قال فانا القبر يجان الارض ابناهما ويطآن في اشعارهما صوا
 كالرعد القاصف والبصارهما كالبرق الخاطف معهما حوزة لواجتمع عليهما اهل منى لم يطيقوا رفعها من ايسر عليهما من عصاى
 به قال قلت يا رسول الله وانا على حالى هذه قال نعم قلت اذا اكنفيكها واخرج عن طارق بن شهاب عن عمر بن الخطاب
 قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لعنت داعيا ومبتغا ليس من الهدى وخلق ليس مرتين وليس اليه من الضلالة
 شئى واخرج عن ابى هريرة عن عمر بن الخطاب قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تجالسوا اصحاب القدر ولا تغاومهم
 احمد بن حنبل قال حدثنا هشيم اخبرنا على بن زيد عن يوسف بن مهران عن ابن عباس قال خطب عمر بن الخطاب قال هشيم
 مرة خطبنا فحمد الله واشتنت عليه فذكر الرجم فقال لا تشد عن عنه فانه حد من حد والله الا ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
 قد رجم درجنا بعده ولولا ان يقول قائلون زاد عمر في كتاب الله ما ليس منه لكتبت في ناحية من المصحف شهيد عمر بن الخطاب
 وقال هشيم مرة وعبد الرحمن بن عوف وفلان وفلان ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قد رجم درجنا من بعده وانه يسكو
 من بعدكم قوم يكذبون بالرجم وبالرجال وبالشفاعة وبغذاب القبر ويقوم بخرجون من النار لبعدهما المشهور مالک انه لعنه ان
 عمر بن الخطاب قال انى لا يحب ان انظر الى القارى ابيض الثياب مالک عن ابى بن ابي عمير السخمي عن ابى سیرين
 قال قال عمر بن الخطاب اذا وسع الله عليكم فادعوا على الفكم جمع رجل عليه ثياب مالک عن اسحق بن ابي طلحة انه قال
 قال انس بن مالک رايت عمر بن الخطاب وهو يؤمنا امير المؤمنين وقد وقع بين كنفه برقع ثلث لثبة بعضها فوق بعض مالک

كبر مع يكون اى
 بكونه في قوله
 سورة فانيك
 انزل

ما من لى الام
 رجل على الف
 جمع
 كبر مع يكون اى
 بكونه في قوله
 سورة فانيك
 انزل

عن نافع عن عبد الله بن عمران عن الخطاب بن مالك قال قال رسول الله لو اشتريت هذه الحلة بغيرها
يوم الجمعة ولو قد اذ قد مو عليك فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم انما يلبس هذه من لاخلق له في الاخرة ثم جاء
رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فيها حلكن فاعطى عمر بن الخطاب منها حلة فقال عمر يا رسول الله كسوتنيها وقد قلت في حلة
عطار وما قلت فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم لم اكلها لتسبها فكساها عمر اذ قاله تشر كما بكة مالك انه بلغه ان عمر بن
الخطاب وعلي بن ابي طالب وعثمان بن عفان كانوا يشربون قبا ما ملك عن يحيى بن سعيد ان عمر بن الخطاب كان ياكل خبزا
بسم الله فادعوا من اهل البادية فجعل ياكل يتقح بالقمح وقصر المحفة فقال له عمر كاذب مقفّر فقال والله ما اكلت
سنا ولا رايت اكلتة منذ كذا وكذا فقال عمر لا اكل اهل اليمن حتى يخرجني الناس من اول ما يموتون مالك عن اسحق بن عبد الله
بن طلحة عن انس بن مالك قال رايته عمر بن الخطاب هو يومئذ يطرحه صاع من تمر فيا كذا حتى ياكل حشفا مالك عن
عبد الله بن دينار عن عبد الله بن عمر انه قال سئل عمر بن الخطاب عن الجراد فقال ودوت ان عندي قفصة فاكل منه مالك
عن يحيى بن سعيد ان عمر بن الخطاب قال اياكم واللحم فان له ضراوة كضراوة الخمر مالك عن يحيى بن سعيد ان عمر بن الخطاب
ادرك جابر بن عبد الله ومعه لحم فقال ما هذا فقال يا امير المؤمنين قرنا الى اللحم فاشترت بدرهم لحم فقال ما يريد
احدكم ان يطوي بطنه عن جاره او ابن عمه بن تذهب عنك هذه الآية اذهبوا طيبكم في حياتكم الدنيا
واستمعوا لها مالك عن اسحق بن عبد الله بن ابي طلحة عن انس بن مالك انه سمع عمر بن الخطاب وسلم عليه رجل فرد عليه
السلام ثم سأل عمر الرجل كيف انت فقال احمد اليك الله فقال عمر جزاك الله ذلك الذي اردت منك مالك عن زينة
بن اسلم عبد الرحمن عن عمرو بن عبد من علامهم ان بابا موسى الاشعري جازي تاذن على عمر بن الخطاب فاستاذن ثلثا ثم حج
فارسل عمر بن الخطاب في اثره فقال مالك كم تدخل فقال ابو موسى الاشعري سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول
الاستيذان ثلث فان اذن لك فادخل والا فارجع فقال عمر بن الخطاب ومن يعلم هذا الثمن لم تأتني بمن يعلم ذلك لا فعلت
بك كذا وكذا فخرج ابو موسى حتى جاز مجلسا في المسجد يقال له مجلس الانصار فقال الى اجرت عمر بن الخطاب اني سمعت
رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول الاستيذان ثلث فان اذن لك فادخل والا فارجع فقال لعن لم تأتني بمن يعلم
به الا فعلن بك كذا وكذا فان كان سمع ذلك احدكم فليقم ويصيح فقالوا لابي سعيد الخدري قم معه وكان ابو سعيد اصغر ثم نقا
معه فاجرت ذلك عمر بن الخطاب فقال عمر لابي موسى اما اني لم اتهمك ولكن خشيت ان يقول الناس على رسول الله صلى الله عليه
وسلم مالك عن زيد بن اسلم عن عطاء بن يسار ان رسول الله صلى الله عليه وسلم ارسل الى عمر بن الخطاب بعطية فسرد
عمر فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم لم ردته فقال يا رسول الله اليس قد اجرتنا ان خير لا حدنا ان لا ياخذ من احد
شيئا فقال له رسول الله صلى الله عليه وسلم انما ذلك عن المسئلة فاما ما كان من غير مسئلة فانه رزق يرزقه الله فقال
عمر بن الخطاب اما والذي نفسي بيده لا اسأل احدا شيئا ولا تأتيني شي من غير مسئلة الا اخذته مالك عن عبد الله بن ابي
ملك ان عمر بن الخطاب قرأ امرأة مجذومة وهي تطوف بالبیت فقال لها يا امته الله لا تؤذي الناس لو جلست بيك
فجلست في بيتها فمر بها رجل بعد ذلك فقال لها ان الذي كان هناك قد مات فاخرجي فقالت ما كنت لأطبعه حيا وعصية

ع
بكر بن نافع
عن نافع بن عمر
عن ابن ابي عمير
عن ابن ابي عمير
عن ابن ابي عمير

ع
عن نافع بن عمر
عن ابن ابي عمير
عن ابن ابي عمير
عن ابن ابي عمير

اهل غلظ وقشت يقول كونوا مثلهم ودعوا السنعم ورمى العجم واخشوشوا ارادوا الخشونة في اللبس والمطعم قوله واخشوشوا
 بالباء فهو من الصلابة يقال اخشوش الرجل اذا كان صلبا ويردى بالجميم من الجشب وهي الخشونة في المطعم البغوي عن ابن
 سيرين ان عمر بن الخطاب رأى على رجل خاتما من ذهب فامر به ان يلقيه فقال زياد يا امير المؤمنين ان خاتمي من حديد
 قال ذاك انتن وانتن البغوي عن ابن عمر قال اتخذ رسول الله صلى الله عليه وسلم خاتما من ورن وكان في يده ثم كان
 بعد في يده ثم كان بعد في يده عمر ثم كان بعد في يده عثمان حتى وقع بعد في يده اريس نقشه محمد رسول الله البغوي
 ان عمر بن الخطاب كان يطيب بالسك ورواه اوصى في غسله ان لا يقربوه مسكا وكان الحسن كره السك للبيت ولا يكره
 للتح البغوي سئل انس بن مالك هل خضب رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال لم يشبهه شيئا ولكن خضب ابو بكر بالحناء
 والكتم وخضب عمر بالحناء البغوي عن انس ان النبي صلى الله عليه وسلم كان لا يغتور فاذا اكثر شعره حلقه وروى عن
 سعيد عن قيادة ان النبي صلى الله عليه وسلم لم يتنوز ولا ابو بكر ولا عمر ولا عثمان البغوي عن جبرين نفي قال قري
 عليا كتاب عمر بن الخطاب بالثام ولا يدخل الرجل الحمام الا بميزر ولا تدخل المرأة الا من سقيم واجعلوا لله في ثلثة اشياء
 الخيل والنساء والنضال البغوي قال عمر بن الخطاب لرجل من النصارى صنع له طعانا بالثام ودعاها انا لا تدخل كذا لكم
 من اجل الصور التي فيها البغوي عن ائوب عن نافع قال بلغ عمر ان صفية امراة عبد الله بن عمر سترت بوشها لقرام او
 غيره اهداه لها عبد الله بن عمر فذمب عمر وهو يريد ان يبتكف فبلغهم فزغوه البغوي ان صفوان بن امية تزوج فدعا
 عمر بن الخطاب لبيته واذا بيته قد سترت بيته الا ذم النقوشة فقال عمر لو كنتم جعلتم مكان هذا مسوما كان احل للعباء
 من هذا البغوي ان عمر بن الخطاب شكى اليه رجل ما تلقى امراته له من ابرقة لهم فقال جلي كان يحل لي منها ما يحل لك لقطعة فقال
 عمر باي شئ فقال هو ذاعرق فلو كومي ذهب فبرأت فقال عمر ولا يذمب غير ما قال لا قال عمر البسونا ثوبا وشقوا موضع
 الذي يريد وعالجها البغوي روى عن عمر انه قال تعلموا من النجوم ما تعرفون به القبلة والطريق ثم امسكوا البغوي
 كتب عمر الى ابي موسى الاشعري اما بعد فاني امركم بما امركم به القرآن وانهاكم عما نهىكم عنه محمد صلى الله عليه وسلم
 وامركم باتباع الفقه والسنن والتفهم في العربية واذا راى احدكم روبا فاقصها على اخيه فليقل خيرا انا وشرا لا عدائنا
 البغوي عن قيادة قال جاء رجل الى عمر بن الخطاب فقال اني رايت كافي اعشبت ثم اجذبت فقال عمر انت رجل تؤمن
 ثم تكفر ثم تموت كما فرأ فقال الرجل لم ار شيئا فقال عمر قد فضي لك ما قضى لصاحب يوسف البغوي قال ائوب عن نافع
 او غيره قال كان عمال عمر اذا كتبوا اليه بدوا بانفسهم قال وجدت كتابا من النعمان بن مقرن الى عبد الله عمر امير المؤمنين
 قال زياد ما كان هؤلاء الا الاعراب البغوي عن تميم بن سلمة قال لما قدم عمر امراة من استقبله ابو عبيدة بن الجراح فاخذ بيده
 فقبلها قال تميم كانوا يرون انها سننة البغوي قال حميد بن زنجويه كره التسمي باسماء الملائكة مثل جبرئيل وميكائيل
 لان عمر بن الخطاب قد ذكره ذلك ولم يأتنا عن احد من الصحابة ولا التابعين انه سمي ولد ابا اسم احد منهم البغوي عن شعبي
 عن مسروق قال سألني عمر بن مسروق ابن من قلت مسروق بن الاعدع قال الاعدع اسم شيطان انت مسروق بن عبد الرحمن
 البغوي ان رجلا خطب فاكثرت فقال عمر ان كثيرا من الخطب من شفاشق الشيطان شبه الذي يفتنون في كلامه ولا يباي

عنه
 في استعمال نوره
 فيكون بارادون
 موبيا

عنه
 في كفاة انكشتم
 باين عين كفاة انكشتم
 بعد ان عطفه روي

اشتمت بالسريرة مشتركة وقت مستي ازديان سيرون اردو

با قال من صدق او کذب بالشيطان البغوي کان عمر لا یکر النصب والجداد و نحو ما و هذا آخر ما یسر الله فاعلم ان
 تدوین مذہب امیر المومنین عمر بن الخطاب رضی اللہ عنہ نے ہذہ الحالتہ والحمد للہ اولاً و آخراً و ظاہراً و باطناً و صلی
 علی خیر خلقہ محمد وآلہ واصحابہ اجمعین

ہر چند آنچه نوشتیم لغایت مختصر است نسبت مذہب فاروق اعظم رضی اللہ عنہ اگر تہن کتب بکار بریم دو ثلث بران فرید شود
 و اگر تصحیح و تسفیہ روایات و ترجیح بعض بر بعض و بیان آنچه سلف در ان باب نکلیم کردہ اند علی ما یغنی بقدم رسالیم مجلدی ضخیم
 بہر سد و اینہم در حالت راہنہ میسر نیست لیکن برای اثبات آنچه در صدر مقالہ تقریر نمودیم کہ نسبت مجتہدین با فاروق اعظم
 مانند نسبت مجتہد منتسب مطلق است با مجتہد مستقل و مذہب فاروق اعظم بمنزلہ من است و مذہب اربعہ بمنزلہ شرح اسے
 غیر ذلک مما یظن انہ صدر المقالہ کافی است دل خالی از تعصب و گوش شنوایا باید و بس چون این بحث بحد امر و حسن توفیقہ
 با تمام رسید مصلحت آن ینماید کہ دو نکتہ دیگر کہ باستقرار تمام و از تسبیح گوشہای سخن و فحادی آثار شناختہ ایم بان
 ملحق کنیم نکتہ اولی در زمان آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم مردمان در ہمہ انواع علوم چشم بر جمال آنحضرت دوگوشتر
 با و از وی صلی اللہ علیہ وسلم بودہ اند ہر چه پیش می آمد از مصالح جہاد و دین و دنیہ و عقد جزئیہ و احکام فقہیتہ و علوم زہدیہ ہمہ
 ازان حضرت استفعا رینمودند گو یا ایوم از شکم ما در بظہور آمدہ اند چہ علوم رسیمہ و تجربیہ کہ پیش از بعثت سید الرسل علیہ
 افضل الصلوات و تسلیمات معلوم ایشان بود ہمہ در سطوت فیوض نازلہ از جانب مدبر السموات و الارض جلّت قدرہ متلاشی
 گشتہ در ہر باب غیر انظار حکم حضرت نجر صادق و وظیفہ ایشان نبود چون نوبت خلافت خاصہ رسید شیخین در مجالس متعددہ تہنیر
 و تفریق در منصب نبوت و منصب خلافت بیان نمودند و فی الجملہ طریق مشاورت در مسائل اجتهادیہ و متبع احادیث از مظان
 آن کشادہ شد معیناً بعد غرم خلیفہ بر چیزی مجال مخالفت نبود و جمیع این امور شذرو و تدریس فرستند بدون استطلاع رای
 خلیفہ کاری را مصمم نمیاختند لہذا در نعیصا اختلاف مذہب نشئت اراد واقع شد ہمہ بر یک مذہب متفق و بر یک راہ مجتمع
 و آن مذہب خلیفہ در رای او بود و روایت احادیث و فتوی و قضا و مواظب مقصور بود در خلیفہ یا کسی کہ نائب خلیفہ باشد
 با مراد و قال النسب صلی اللہ علیہ وسلم لا یفرض الا امیرا و امورا و مختال و قال عمر فان فی الفتاوی والقضا و ل حازرنا من
 توتے تازتا چون نوبت خلافت حضرت مرتضیٰ رضی اللہ عنہ رسید بحکم تقدیر الہی متفرق است پدید آمد و اکثر بلدان از طاعت خلیفہ
 برآمدند انکاء حیرت گونه بعلماء و فقہاروی داد و ہنوز انتظار داشتند کہ امروز و فردا خلافت منتظم گردد و چون ایام خلافت
 خاصہ بالکلیہ منقرض شد و خلافت عامہ ظہور نمود و صورت اجتماع ہم آمد و علماء در ہر بلدی مشغول با فادہ شدند ابن عباس
 در مکہ فتوی میدہد و حدیث روایت میکند و تفسیر قرآن ینمایند عایشہ صدیقہ و عبد اللہ بن عمر در مدینہ حدیث روایت ینمایند
 و یاران خاص داد و داد و اقارب ایشان از ایشان اخذ فقہ میکنند و ابو ہریرہ اوقات خود را بر انکار روایت حدیث
 معروف و مسازد و فقہای مدینہ از وی یاد میگیرند و ابو سعید خدری و جابر و غیر ایشان نیز علی قدر الحال روایت میکنند
 و انس و عمران بن حصین در بصرہ و برائین عازب بحدیث اصحاب عبد اللہ بن مسعود بفقہ در کوفہ مشغول میشوند و عبد اللہ
 بن عمرو بن العاص و ابو دردا و ابوالامامہ باہلی و غیر ہم در شام روایت ینمایند بالجملہ در ہر ناحیہ صحابی یا تابعی بمقام افادہ

درآمد و جماعه بحکم آنجا که با نجوم با هم آید بستم آید بستم از وی اخذ نمودند زیرا که تقدیم خلیفه منصوب فقه بر سایر فقها
 امت و در مقامات صوفیه بر سایر سالکین امت مسلم نبود و اشتغال خلیفه با فادات نه چون اشتغال خلفا پیشین بود با جمله در
 ایام اخلاق در فنادی پیدا شد یکی را برای دیگری اطلاع نه و اگر اطلاع شده مذکره واقع نه و اگر مذکره بیان آمد از آن
 شبهه و خروج از مضیق اختلاف بفضای اتفاق میسر نه بسیار از احادیث خبر واحد و فردی در عهد سید و اگر تتبع
 کنی روایت علماء صحابه که پیش از انقضای خلافت خاصه از عالم گذشته اند بغایت کم باشد و جمعی که بعد ایام خلافت مانده اند
 بر چه روایت کرده اند بعد ایام خلافت خاصه روایت کرده اند حدیث بسیاری از بیخامه مرسل است و اسطه صحابی دیگر
 مگر جهت اختصار راه ارسال سپرده اند لیکن مرسل صحابی حکم متصل دارد و اخرج مسلم عن معاویه بن ابی سفیان انه قال علیکم من
 الاحادیث بما کان فی زمان عمر بن الخطاب فانه کان یخفف الناس فی الله عز وجل او كما قال در وی عن ابن مسعود انه قال من
 کان مستنفاً فلیستن بمن قد مات فان الحی لا یؤمن علیه الفتنه او کما صحاب محمد صلی الله علیه وسلم کانوا افضل منه الا انه
 ابراً قلوباً و اعقبا علماء و اقلها تکلفاً اخرجهم الله لصحبه بنیه و لا قامه وینه فاعرفوا لهم فضلهم و اتبعوهم علی اثرهم و
 تمسکوا بما استطعتم من اخلاصهم و میرهم فانهم کانوا علی الهدی المستقیم و معلوم است که ابن مسعود در آخر خلافت ذی النورین از
 عالم رفته و قال الشافعی اذا صرنا فی التقلید نقول الائمة ابی بکر و عمر و عثمان قال فی التقدیم و علی حب الیناس قول غیر هم
 هر چند جمیع صحابه عدول اند و روایت ایشان مقبول و عمل بموجب آنچه بروایت صدور از ایشان ثابت شود لازم اما در میان
 آنچه از حدیث و فقه در زمان فاروق اعظم بود و آنچه بعد وی حادث شده فرق با بین ستم و الارض است بیت آسمان نسبت
 بعرش آمد فرود و در نه بس عالیست پیش خاک تو و حکمت ما نیمه با ستفاد نام معلوم شد که فاروق اعظم نظر دقیق در تفریق
 میان احادیث که به تعلیم شرایع و تحمیل افراد بشر تعلق دارد از غیر آن مصر و میساخت لهذا حدیث شمایل آنحضرت صلی الله علیه وسلم
 و احادیث سنن زواید در لباس و عادات کمتر روایت میکرد بدو و چه یکی آنکه اینها از علوم تکلیفیه و تشریحیه نیست بحکم چون
 اهتمام تمام بروایت آن بکار برند بعضی اشیا از سنن زواید سنن بدی مشبه گردد و تحمیل که شغل قوم باین احادیث از شغل شرایع
 مانع آید دیگر آنکه جمیع که بشرف صحبت آنحضرت صلی الله علیه وسلم رسیده بودند در زمان فاروق اعظم بسیار بودند و احتیاج
 بتعلیم این اشیا واقع نشد و اخرج الدارمی عن شعبی عن قرظة قال بعث عمر بن الخطاب رهطاً من الانصار الی الکوفة فبعثهم
 فجعل یشی معاً حتی اتم فرار و ضرائر ما و فی طریق مکه فجعل ینفیض الغبار عن رجلیه ثم قال انکم تاؤن الکووفة فتاؤن قوماً
 لهم آرزو بالقران فیا توکم فیقولون قدیم اصحاب محمد فیا توکم فیا توکم عن الحدیث فاقولوا روایت عن رسول الله صلی الله علیه
 وسلم و انما شریکم قال ابو محمد هو الدارمی معناه عندی الحدیث عن آیام رسول الله صلی الله علیه وسلم لیس السنن و الفرائض
 قلت و الاوجه عندی ان معناه الحدیث عن اشمال و العادات مالم یعلق به حکم شرعی او معناه الحدیث علی سبیل الظن
 فی عالم یثبت فیه و لم یجهد فی حفظه عند التحمل او الالاء و همچنین از فاروق اعظم اهتمام بصیغ ادعیه موقفه باوقات خاصه
 یا مستببه با سبب معینه کمتر بطور انجا مید گو یا مید انست که مدار فضائل متخ این ادعیه است یعنی التجا بجناب قدس و توجیه با و
 و نشاء آن توکل است و شکر و سپاس بر مقامات احسنج بود او در عن سهل بن معاذ بن انس عن ابیه ان رسول الله

بوسه از آنجا که از آنجا
 در وقت آنجا که از آنجا
 در وقت آنجا که از آنجا

صلی اللہ علیہ وسلم قال من اكل طعاما ثم قال الحمد لله الذي اطعمني هذا الطعام ورزقنيه من غير حولي مني دلاوة غفر له تقدم من ذنبه ومن ليس قويا فقال الحمد لله الذي كساني هذا ورزقنيه من غير حولي مني دلاوة غفر له ما تقدم من ذنبه وما تأخر ليس
 گویا فاروق اعظم در مثل اینجندید مدارا فضیلت نظر و ذوق بسبب سبب است و انداختن اسباب از نظر اعتبار انکاشته نه خصوص
 اینکلمات مبارکات و گویا تشریح خصوصیت اینکلمات نسبت ابرار است و تشریح مخدوم و منشأ آن برای سالفین اما توسع
 فاروق اعظم در علوم آن یقین که ایوم بهم علم تصوف و علم سلوک مشهور شده پس بیش از آنست که استیجاب آن مروج بشود
 ما را مناسب بنماید که بعضی مباحث این فن بنویسیم و رساله علیحدہ سازیم تا موجب ترتیب و فائده باشد معرفت قدر فاروق اعظم و معرفت
 آنکه این علوم از خلفا ثابت شده نه بدعت است که من بعد پیدا آمده کما طلق من لیس له نصیب فی علوم الحدیث *

بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد لله مخرج العلوم من معادینها و مفيض الفهوم من اماکنها و مجي النفوس بها حيوۃ طيبة و مرتبها بذكر ما قدر لها
 من مرتبة و اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا عبده و رسوله صلى الله تعالى عليه و على آله و صحبه و سلم اما بعد سيكويده
فقيه و الله اعنى عنه نيست از نشر مقامات و اشاعت كرامات و بيان حكم و افادات خليفه آداب الناطق بالحق و بصرف
 امير المؤمنين عمر بن الخطاب رضي الله تعالى عنه وارضاه انچه بنده ضيف بدو بن آن موقوف شد و بعد المستعان و عليه التكلان
 و پیش از خوض در مقصود و مقدمه را نهید کنیم کی آنکه حقیقت تصوف که بعرف شرع نام آن ان است اصل دارد اصل
 اول پیدا کردن یقین از تلبس باعمال خیر مانند صلوة و صوم و ذکر و تلاوت و مراد از یقین اینجا یقین خاص است که بطریق
 موثقت صالحین است را نصیب شود و بعرف صوفیه نام آن یادداشت است نه یقینی که از جهت استدلال یا تقلید حاصل میگردد و بعد
 بدیعی است که همه مسلمین بقدر استعداد خود با اعمال خیر میکنند و بر مرتبه یقین نمیرسند الا طائفه از ایشان لاجرم تحصیل یقین از تلبس
 باعمال خیر مشروط است با مورد دیگر سخن ما در تحقیق و یقین آن امور میرود و با استقرار معلوم می شود که آن امور در سه کلمه مندرج است
 کی بنزله شرط قبول اعمال در آن اخلاص العمل است و دیگر آثار اعمال خیر کثرت مانند نهج و سعی و اذکار صبح و شام صوم کیفیت
 خاصه که عبارت از خشوع و حضور و ترک حدیث نفس و هیأت مذکره خشوع و اذکار مقویه آن در قران عظیم و سنه سنیه حسانرا
 تفسیر کرده اند باین سه کلمه قال النبي صلى الله عليه وسلم انما الاعمال بالنيات و قال الله تعالى انهم كانوا قبيلا
 ذلک محسنين كما كانوا قبيلا من النبل ما يجعلون و بالاشهاد لهم يستغفرون و في أموالهم حق للسائل والمحروم
 الآية و قال صلى الله عليه وسلم ان تعبده الله كأنك تراه فان لم تكن تراه فانه يراك اصل و دوم توليد مقامات از
 میان یقین و طبیعت نفس و قلب و عمده این مقامات بحسب تخریج شیخ ابوطالب می که شیخ این فن از چه چیز است توبه و زهد و صبر و غیر
 در جاد خون و توکل و رضا و فقر و محبت دل آدمی و نفس او بوجه مخلوق شده که پیوسته مطیع این احوال متضاده باشد
 لیکن در اول امر متعلق این احوال امور دینیه و دنیویه بود خوف از دشمن یا تلف مال و دلدادگی در جا بکثرت اموال و دلد
 و جاه و اعتماد بر سبب است چون یقین بر جلیت او مستولی شد و از همه جهت دل را در فرا گرفت لاجرم رجا و خوف همه باشد و
 با مراد و مواعید متعلق گشت و اعتماد او بر سبب است افتاد بر سبب است غیر ذلک ندانی که مقامات دین و دهر چیز محصور

نظر شود که سبب است

است بلکه اینها عمدتاً مقامات اند و الا اشیا بسیار ازین قبیل است مثل صدق حال و شدت لامر الله و تواضع و مانند آن در قرآن
 عظیم و سنته سنیه بسیاری از مقامات مبین شده که شرح آن طویل دارد و آنحضرت صلی الله علیه و سلم جمیع از صحابه را به بشارت
 بعض مقامات سرفراز فرموده اند مثل صدیقیت و محدثیت و شهیدیت و حواریت و گاهی صورتی مبر مثلاً با سختی دل مشتبه گردد و
 توکل با تهور مخلط شود و علی بن القیاس محققین صوفیه علامات و خواص بر اینها تمییز یک از دیگر می بیان کنند و فقیر یک اصل عظیم
 تقریر میکند که از همه تقریرات طویل معنی تواند بود و آن آنست که مقام آنرا گویند که متولد باشد از میان یقین و جلالت قلب نفس
 پس اگر استیلا یقین در یک بافته نشود صفات و همه طبیعی اند مقامات سلوک و اگر استیلا یقین دیده شود باز تا مل
 باید کرد که پیش از یقین اینها بهین صفت و بهین وضع در شخص بود یا نه اگر بود از مقامات نیست و اگر نبود آن از مقامات سلوک
 است منصف لبیب را بهین بخت انشاء الله کافی است **اصل سوم** چون یقین بر شخصی مستولی شد و نفس او را در گرفت آنچه میگوید
 از یقین میگوید و آنچه میکند از یقین میکند و مقامات سنیه در سینه وی متولد شد و درین شرب استغالی بهم رسانید طفاض از حال او برود
 اند و در میان از او بشارت گردد و این دو نوع است کرامات خارجه و تربیت مریدان حضرت فاروق اعظم اینهمه مباحث را
 قولاً و فعلاً بیان فرموده و بنده او علی بن فن ترقی نمود و او اعظم صوفیه است بعلوم تصوف در امت مرحومه و بعد آنحضرت صلی
 الله علیه و سلم است مرحومه آنحضرت را تربیت فرموده چه اصحاب آنحضرت چه تابعین و افاضه حکم و مواعظ نمود و خطاباً بالخاصین
 و کتباً للخاصین هر چند استیجاب این محبت خصوصاً درین ساله گنجایش نیست نکته الما بذرک کله لایترک کله منظور نظر است مقدمه
 دوم باین است در میان کرامات و مقامات صوفیه قدس الله تعالی سراییم و مقامات و کرامات فاروق اعظم مقامات مشایخ
 صوفیه شناخته نمیشود الا از جهت حقوت قرآن مثلاً در مظان جرم و قلق چندین بار دیدیم شخصی را که آثار جرم از وی ظاهر نمیشود
 پس حکم کردیم بقبوت مقام صبر او را یا اخبار خودش از وجود این مقامات بطریق وجدان در هر یکی ازین دو وجه خدشها است
 فرآل الاقدام درین فن بسیار است مقامات فاضله با صفات طبیعی مشتبه میشود و یکی بزرگ دیگری برمی آید لاجرم شناخت مقامات
 و کرامات اشخاص خاصه فنی است ظنی بنا بر حسن ظن شخص و بنا قلین از وی قبول کرده میشود اما مقامات فاروق اعظم اصول آن بعضی
 مخبر صادق علیه اکل الصلوات و امین التحیات ثابت شده و آنحضرت صلی الله علیه و سلم او را با بشارت داده و آن مباحث بنقل
 مستفیض نبوت پیوسته تا آنکه ایمان بقدر مجمل واجب شده و محبت بآن تا گم گشته آنچه میبوسیم بر شرح این اجمال است و فرود آمدن
 اصول نخست بعضی نصوص مستفیضه یا دکنیم انگاه در تفصیل خوض نمائیم نفس اطهره را در قوت داده اند قوت عالمه و قوت عاقله چون
 تهنید قوت عالمه کمال خود رسد آن عصمت است و تهنید قوت عاقله چون کمال خود رسد آن وحی است دست آفتابان از دعوت کمال
 مطلق درین دو قوت کوتاه است اما هر یک را نمونه ایست و نایب چون این هر دو نایب بهم آیند ثمرات کثیره از میان اینها متولد شود
 انگاه شخص مرشد خلائق گردد و خلیفه بر حق پیامبر و منظر رحمت الهی ذلک فضل الله یؤتی من یشاء و الله ذو الفضل
 العظیم پس نایب وحی محدثیه است و موافقت رومی با وحی و کشف صادق و فراست العینه و نایب عصمت فرار شیطان است از نظر
 این کامل و از ثمرات اجتماع این دو صفت شهیدیت است و استحقاق نیابت پیامبر در افاضت علوم در دار دنیا و علو منزلت در
 آخرت قال صلی الله علیه و سلم لقد کان فیما کان قبلکم من الامم محمد ثون فان کین فی امتی آتد فهو عمر بن الخطاب رواه ابو هریره

تسمیہ الدارمی یا السودود فیکم قال العقل قال صدقت سألت رسول الله صلى الله عليه وسلم كما سألتك فقال لي كالتك ثم
قال سألت جبرئيل بالسودود فقال العقل البخاري في ترجمته باب قال عمر تعلموا قبل ان تسودوا ^{منه} وانما غناه فينفي للان ان يساور
يطلب العلم الثروة والسودود فان النفس اارة بالسودود والدينا خا غلة لاوقات البنوة ولفتراته قال عمر
تعلموا من النجوم ما تهتدوا به في البر والبحر ثم اسروا السهرورد عن عمر انه قرأ قوله تعالى فانبتنا نباتها مما انا
ثم قال ما الالب ثم قال هذا العمر هو الكلف فخذوا ايها الناس ما بين لكم فاعرفتم فاعلموا واما لم تعرفوا فكلوا علمه الى الله ابوطالب
قال ابن مسعود لامات عمر بن الخطاب في الخطاب انه ذهب بستة عشر العلم فقبل تقول هذا فينا اجلة الصحابة فقال لست اعني
العلم الذي تريدون انما اعني العلم بالشيء ابوطالب عن عمر كرم من عالم فاجير وعابد جاهل فالتوا الفاجر من العلماء والجاهل من
المتعبدين ابوطالب عن عمر قال اتقوا كل منافق عليم اللسان يقول ما تعرفون وتعمل ما تنكرون المتعبدين بالكتاب كتم له عالم ان
اهتم امرهم عندى الصلوة فمن حفظها وحافظ عليها حفظ دينه ومن ضيعها فهو لما سواها اوسع مالك دخل رجل على عمر من اللذة
التي طعن فيها فايقظ عمر لصلوة الصبح فقال عمر نعم ولا حظ في الاسلام لمن ترك الصلوة نصلى عمر وجهه يتخبط وما لك قال
عمر لان اشهد صلوة الصبح في الجماعة احب الي من ان اقوم ليلة ابوطالب دالسهرورد قال عمر على الميزان الرجل الشيب
عاريه في الاسلام وما اكل بيد صلوة قيل وكيف ذلك قال لا يتم خشوعها وتواضعها واقباله على الله فيها سلم وغيره عن
عقبة بن عامر عن عمر رفته من نوحا واسبغ الوضوء ثم قال اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له وان محمدا عبده ورسوله
فتحت له ابواب الجنة الثمانية الغزالي قال عمر تفقدوا اخوانكم في الصلوة فان كانوا مرضى فعودوهم وان كانوا اصحاء
فعاينهم العترة كان عمر يقول لابي موسى ذكر ربنا فيقرأ عنده حتى يباد وقت الصلوة ان يتوسط يقال الصلوة الصلوة
فيقول اولسنا في الصلوة الغزالي كان عمر يقول اللهم انت مستغفر لظلمي وكفرى فيقول له هذا الظلم بما بال الكفر فقل ان الان
لظلمتكم كما ظلمتكم عن سعيد بن مسيب كان عمر يحب الصلوة في كبد الليل يعني وسط الليل ما لك عن زيد بن سلم عن
ان عمر بن الخطاب كان يصلي من الليل ماشاء الله حتى اذا كان من آخر الليل ايقظ الله للصلوة يقول لهم الصلوة الصلوة ثم تلا هذه الآية
وامر اهلك يا صلوة واصطبر عليها لا تسلك رذائلها من رذائل العاقبة للتقوى الحبيب الطبري عن عبد الله بن زبير
صليت خلف عمر الفجر فقرأ بسورة الحج وسورة يوسف قراءة بطيئة الحبيب الطبري عن ابن عباس عن عمر بن الخطاب عن ابي سلمة
عن جعفر الصادق كان اكثر كلام عمر العترة قال عمران الاعمال تبست فقالت الصدقة انا افضلكن ابوطالب كان عمر
بن الخطاب يخطى اهل البيت الطيبة من الغنم عشرة فما فوقها يعني اغناء المحتاج افضل الغزالي قال عمر الحاج مغفوره ولن
استغفر له في شهر ذي الحجة والمحرم وصفر وعشرين من ربيع الاول ابوالليث قال عمر من اتى هذا البيت لا يريد الا اياه فطاف به
طوافا خرج من ذنوبه كيوم ولدته امه ابوطالب رد عن عمر انه قال لان اذرب سبعين ذنبا كسبت احب الي من اذرب ذنبا
واحد ابله ابوطالب والغزالي كان عمر يقول للحجاج اذا حجوا يا اهل اليمن يميتكم ويا اهل الشام ساطم ويا اهل العراق عاتكم
ابوطالب ان عمر اهدى تحتية نطقت بثلاثية دينار قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان يبيعها ويشتري بثمنها بذنا
كثيرة فيها عن ذلك وقال بل اهدى ابوالليث قال عمر المساجد بيوت الله عز وجل في الارض وحق على المزدريان بكرم زائر

ابو الليث كان عمر يقول اذا دخل شهر رمضان ^{مرجبا} بمظهر ^{مرجبا} بمظهر خيرا صيام نهاره وقيام ليله انفتحة فيه كالنفقة في سبيل الله
 ابو بكر عن عثمان قال عمر الشاة غيبة العابد ابو بكر عن رجل يقال له ميكائيل من اهل خراسان قال كان عمرا اذا قام من الليل
 قال قد ترے مقامی و تعلم حاجتی فارحمني من عندك لما جئني ^{مطلباً} مستجاباً لي قد غفرت لي ورحمتني فاذا قضيت صلوة فتال
 اللهم لا ارمي شيئاً من الدنيا يدوم ولا ارمي حالاً فيها يستقيم اللهم اجعلني الطين فيها بعلم وجمعت فيها بحلم اللهم لا تكثر لي من الدنيا
 قال طغى ولا تقبل لي منها فانسي ناساً قل ولكني خير ما كثر والهي ابو بكر عن عمر انه كان يقول اللهم اني اعوذ بك ان تأخذني على
 غرة او تذرني في غفلة او تجعلني من الغافلين ابو الليث قال عمر بلغني ان الدعاء بين السماء والارض متعلق لا يصعد منه شيء
 حتى يصل على نبيك محمد قال اخبرنا ابو صيفيه قال حدثنا ابو جعفر محمد بن علي قال جاز علي بن ابي طالب الى عمر بن الخطاب رضي الله
 عنها حين طعن فقال رحماك الله فوانه ما في الارض احد كنت القى الله بصحيفة احب الي منك آفات اللسان
 الغزالي قال عمر ان شفاشق الكلام من شفاشق الشيطان الغزالي قال عمر امان في ايام ارض ما يكفي الرجل عن الكذب الغزالي
 كان معاذ عالماً لعمر فلما رجع من عمله قالت امرأته ما جئت به من الهدية قال كان معي نساء عظيمة قالت كنت اينا عند رسول الله صلى
 الله عليه وسلم عند اني بكر فبعث عمر معك ضاعطاً وشككت عمر فلما سمع عمر سأل معاذ عن ذلك فقال لم اجد ما اعز به اليها
 الا ذلك فضحك عمر و اعطاه شيئاً وقال ارضها به الغزالي قال ابن ابي عمير قال سمعت عمر يقول قال لي اعدوثة فادخل
 عبد الله بن ارقم بيته وقال لامرأته اشدك بالسهل تبغضيني قالت لا تشدني قال فاني اشدك بالسهل قالت نعم فدعا عمر
 فقال انت التي تحبدين لزوجك ان تبغضينه قالت انما تشدني فتخرجت ان الكذب افاكذب يا امير المؤمنين قال نعم فاكذب لي
 انك انت احد من لا تحب احدنا فلا تحدثه بذلك فان اقل البيوت الذي يمتني على الحجة ولكن الناس يتعاضدون بالاسلام
 والاحسان الغزالي قال عمر المرح هو الذبح العذبة ^{التي} رجل على عمر فقال اشكلك و شريكك نفسك ابو الليث روى مالك بن
 دينار عن احنف بن قيس قال لعمر يا احنف من كثر ضحكك قلت هميشه ومن فرح استخف به الناس ومن اكثر من شيء عرف به
 ومن كثر كلامه كثر سقطه ومن كثر سقطه قل جأؤه ومن قل جأؤه قل دونه ومن قل دونه مات قلبه ابو الليث قال عمر كفى بالمؤمن
 من النسيئة يغيب على الناس بما يأتي به ويصير من عيوب الناس بالابصر من عيوب نفسه ويؤذي جليته فيما لا يعنيه ^{اقا}
القلب الغزالي قال كان عمرا اذا خطب قال في خطبته افلح منكم من حفظ من الهوى والطبع والنضب الغزالي غضب عمر على
 رجل وامر بضره فقال مالك بن اويس يا امير المؤمنين خذ العفو واقر بالعرف واعرض عن الجاهلين فامل الآية وكان قافاً
 عند كتاب الله تنها على عليه دخل الرجل الغزالي روى ان عمر غضب يوماً فدعا بالواقي فاستنشق فقال ان الغضب من الشيطان
 وهذا يذهب الغضب ابو بكر والغزالي قال عمران العبد اذا تواضع لله رفع الله مكانه وقال النبي رفق الله
 و اذا تكبر وعدا طوره ومعه اللئيم الى الارض وقال احسب اللئيم في نفة كبير وفي آعين الناس خيراً لا تحقر
 عندهم من الخزيير الغزالي استاذن رجل عمر بن الخطاب ان يعط الناس اذا هو فرغ من صلوة الصبح فنته فقال اجتمع
 من نصح المسلمين فقال خشى ان تشفق حتى تبلغ الثريا ابو طالب قال عمر لرجل من سيد قوميك قال انا قال لو كنت كذلك لم تقبل
 العسر قال اصبح ابن نباتة كافي النظر الى عمر معلقاً لما في يده اليسرى وفي يده اليمنى اليد يدور في الاسواق حين دخل

عنه
 من قوله
 شفاشق الكلام
 ابن مردادوان
 قد اعطاه

رطه التمس على عمر فربته على عنقه فقال أصحابه يا امير المؤمنين ما حملك على هذا فقال ان نفسي قد عجزت فاردت ان
 اذلتها التمس قال زيد بن وهب رايت عمر خرج الى السوق وجده الدرّة و عليه ازار فيها اربعة عشر رقعة بعضها من آدم
 التمس قال عمر في خطبة له اعلوا انه لا علم احب الى الله تعالى ولا اعظم نفعاً من علم الامم ورفضه وليس جيل البعض له
 الله ولا اعظم ضرراً من جيل الامم وخرقة و اعلوا انه من يأخذ بالعافية فيمن بن ظهرا نية بزيق العافية فيمن هو دونه القرا
 قال عمر لرجل عليك بعل العافية قال يا امير المؤمنين وما عمل العافية قال اذا اطلع عليك غيرك لم تتع منه ابوالليث روى
 عن عمر انه قال رأس التواضع ان سجداً بالسلام على من لقيت من المسلمين وان ترضى بالدون من المجلس وان تذكره ان تذكر
 بالبر والتقوى ابوالليث عن قيس بن ابي حازم قال لما قدم عمر الشام تلقاه عظماً ودا وكبراً ودا فقتل له اركب هذا البرذون
 يراك الناس فقال انكم تردون الامر من ههنا وانا الامر من ههنا و اشار بيده الى السمار خلوا سبيل ابوالليث روى ان عمر جعل
 بيته وبين ظلامه متادبة فكان عمر يركب الناقة وياخذ الظلام بزمانها فيسير مقداً رزق ثم ينزل ويركب الظلام وياخذ عمر
 بزمام الناقة ثم يسير مقداً رزق فلما قرب من الشام كانت نوبة ركوب الظلام فركب الظلام و اخذ عمر بزمام الناقة فاستقبله
 الامو في الطريق فجعل عمر يخوض الماء وهو اخذ بزمام الناقة فخرج ابو عبدة بن الجراح وكان اميراً على الشام فقال يا
 امير المؤمنين ان عظماً والشام بخروجك ابيك فلا تخش ان يردك على هذه الحالة فقال عمر انما اعزنا الله بالسلام فلانباي
 من مقالته الناس ابوالليث قال عمران من صلاح دينك ان تعرف ذنبك وان من صلاح عمالك ان تيرفض محبك وان من
 صلاح شكرك ان تعرف تقصيرك التمس قال عمران اطمع فقرو اليأس غني وانه من حيس مما في ايدي الناس ومنتع
 استغنى عنهم التمس قال عمرو بن الاسود الغنى لا البس مشهوراً ابداً ولا انام لميل على ذمار ابداً ولا اركب باثورا ابداً ولا
 الما جوفي من طعام ابداً فقال عمر من سره ان ينظر الى هدي رسول الله صلى الله عليه وسلم فليستظر الى عمرو بن الاسود ابوطالب
 عن عمرو ان رجلاً صام النهار لا يطره وقام الليل وتصدق وجاهد ولم يصب في الله عز وجل ولم يشغف فيه بالنفعة ذلك شيئاً
 ابوطالب كان عمرو بن الخطاب يقول رحم الله امرأه ابي ابي الة اخيه عيوبه ابوبكر عن ابن شهاب قال عمر لا تعرض لمال لا يعينك و اعتر
 عدوك و اضر صدك الا الامن من الاقوام ولا امن الا من خشى الله لا لصعب العاصر فتعلم من فجوره ولا تطلع على ترك و
 استشرني امرك الذين يخشون الله التمس اغزالي عن عمر الطابع متعلق بقايسة العرش فاذا انتهكت المحرمات واستجلت الحرام
 ارسل الله تعالى الطابع قطع على الطوب بما فيها ابوبكر و ابوطالب و السهر روى و جماعة قال عمر بن الخطاب حاسبوا انفسكم
 قبل ان تحاسبوا و زناوا قبل ان توزنوا و تزبنوا للعرض الاكبر على الله عز وجل يؤميد تفرقون لا تحف منكم خافية
 زاد ابوطالب و اما خفت الحسب في الآخرة على قوم حاسبوا انفسهم في الدنيا و ثقلت موازين قوم في الآخرة و زناوا انفسهم في
 الدنيا و حق ليزان لا يوضع فيه الا الحس ان يكون لقبلاً ابوطالب روى ان عمر بن الخطاب اخر صلوة المغرب ليلة حتى طلعت نجم
 فاعتق رقبة ابوبكر عن عمرو بن عبد الله بن عتبة قال عمر جالسوا التوايين فانهم ارتق شئ انسده ابوبكر عن النعمان بن بشير
 سئل عمر عن التوبة النصوح فقال التوبة النصوح ان توبت العبد من العمل السيئ ثم لا يعود اليه ابوالليث قال عمر لا خفت بن
 قيس من اجمل الناس قال اخف من باع آخرته بدينه قال عمر الا انتك يا جيل من هذا من باع آخرته بدينه غيسره

فلما نزل عنه و ضرب وجهه وقال تبكك الله و تبك من علمك هذا ابو طالب كتب عمر الى امرء الا خبا و اخلو لقواد خستونوا
ابو طالب قال عمرو بن الخطاب ما كنا نعرف الا شتان على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم و انما كانت منا و لمنا بوطن
ارجلنا كنا اذا اكلنا اللحم ستمها بها العنة قال عمر اياكم و ابطنته فانها ثقل في الجحوة و نمن في الممات الغزالي بلغ عمر
ان يزيد بن ابي سفيان باكل الوان الطعام فقال عمر لولا اذ اعلت انه حضر عشاءه فاعلمني فاعلمه فدخل عليه ففرب
عشاءه فجاوه ثم يد بلحم فاكل معه عمر ثم قرب الشواء و بسط يزيد به و كفت عمر به و قال الله الله يا يزيد بن ابي سفيان الطعام
بعد طعام اما والله مني نفس عمر به ان خالضم عن شتمهم ليجالضن الله بكم عن طريقهم الغزالي قال عمر سلمان و قد قدم عليه بالذ
بلنك عني ما نكرهم فاستغف فارج عليه فقال بلغني انك تلبس ثلثين ثوباً بالليل و الاخرى بالنهار و بلغني انك
جمعت بين ادا من على ما يد و واحدة فقال عمر ان هذا ان فقد كفيها فهل بلنك غير ما فقال لا ابو الليث عن حفصة انها قالت
لعمرو ان الله تعالى قد اتركك من النحر و دس في الزرق فلوا كلت طعاما اطيب من طعامك و لبست ثوباً الين من ثوبك
قال يا فاصك لفساك فلم يزل يذكري ما كان فيه رسول الله صلى الله عليه وسلم و كانت فيه معه حتى ابكا ثم قال انه كان لي
ساجان سكا طريفاً فان سلكت طريقاً غير طريقها سلك لي طريقاً غير طريقها و اني والله سابر على عيشها الشدي لعل اذكر معها
عيشها الرخي مالك عن يحيى بن سعيد ان عمر بن الخطاب قال اياكم و اللحم فان له ضراوة كضراوة النحر مالك عن يحيى بن سعيد ان عمر
بن الخطاب ادرك جابر بن عبد الله و معه جمل لحم فقال يا امير المؤمنين فرمنا انا له اللحم فاشترت بره من لحم فقال عمر
يا يزيد اصدكم ان يطوي بطنه عن جاره ادا بن عمر اين تذهب عنك هذه الآية اذ هبتم طيبكم في حيوتكم الله تبارك
و استمعتم بها مالك عن اسحق بن عبد الله بن طلحة عن اس بن مالك قال رايت عمر بن الخطاب يطرح له صلح من تبرأ له
حتى باكل حشفة مالك عن اسحق بن عبد الله بن ابى طلحة عن اس بن مالك قال رايت عمر بن الخطاب وهو يوبئ امير المؤمنين قد رقع بين كتفيه
رقع ثلث لبة تبسها فوق بعض لفصل الثاني في جنس من مقامات اليقين اشير اليه في قوله تعالى اشداء على
الكفار رجاء بينهم و قوله صلى الله عليه وسلم من احب الله و بعض له فقد استعمل ايمانه و قول عمر لوان رجلاً صام
النهار لا ينظر و قام الليل و تصدق و جاهد لم يجت في الله عز وجل و بعض فيه ما نفعه ذلك شيئاً و حقيقة هذا الجنس ان سبوا
نورا اليقين على القوة العالمة فيأت على البهيمية السبعية فيسخرها و ياخذ سبلاً بينهما فمن ذلك الشدة لامر الله و من ذلك الشفقة
على خلق الله و من ذلك الوتون عند كتاب الله و الروح في الشبهات و التزهد في اللذات و غير ذلك و قد اخبرنا النبي صلى الله
عليه وسلم بثبوت هذا الجنس له حيث قال رحم الله عمر يقول الحق و ان كان مراراً تركه الحق و انه من صديقين يعني صدقاً من صدقاً
الدنيا و الا نطال ليو الحق اجوده جاسد يدا و قد توارت الاخبار بثبوت ذلك لعمر من ذلك قوله في حديث ابلاء النبي صلى الله
عليه وسلم من نسا به يارباج اني اطعن ان رسول الله صلى الله عليه وسلم لظن اني جئت من اجل حفصة والله ان امرني ان
اضرب عتقها لاضر بن عنقها قال رفعت صوتي المحدث من رواية مسلم وغيره من ذلك قوله في نعمة اسلام ابي سفيان و مراجة
العباس في امره و قول العباس مهلاً يا عمر و الله لو كان من رجال بني عدس بن كعب ما قلت هذا و لكنك قد عرفت انه من رجال بني
عدي بن قيس فقال مهلاً يا عباس فوالله لا سلا لك يوم سلكت كان احب الي من اسلام الخطاب لو سلمت مالي الا اني قد عرفت ان

رواه
كتاب
الاصول

افضل
الاصول

من
الاصول

اسلام کان احب اے رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من اسلام الخطاب الحدیث من روایۃ محمد بن اسحق ومن ذلک قولہ فی قصۃ
 کسۃ رجل من المهاجرین رجلاً من الانصار ومقاتلۃ المنافق فی ذلک قولاً شديداً يا رسول الله دعني اضرب عنق هذا المنافق فقال صل
 اللہ علیہ وسلم دعه لا یجدت الناس ان محمداً یقتل اصحابہ الحدیث من روایۃ مسلم ومن ذلک قولہ فی حدیث ابن صیاد و ذر فی یارسول
 اللہ حتی اقدت فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان یکن الذی تری فلن تستطیع فذلک الحدیث من روایۃ الشیخین ومن ذلک قولہ
 فی قصۃ عاتب بن ابلتبعہ و کتابتہ الی قریش بنجر النسب صلی اللہ علیہ وسلم یارسول اللہ اکتفی من عاتب فانه قد کفر فاضرب عنقه فقال
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یا ابن الخطاب ما یریک لعل اللہ قد اطلع علی اهل بدر فقال اعلوا اشہبتم فقد غفرت لکم قد رفقت
 عینا عن الحدیث من روایۃ الشیخین عن علی وغیرہ ومن ذلک قولہ فی حدیث ذبی الخویصرۃ و قولہ یارسول اللہ اعدل قال عمر یا
 رسول اللہ ابدن لی فیہ ا ضرب عنقه فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم دعه فان له اصحاباً یحقر احدکم صلواتہ مع صلواتہم الحدیث من
 روایۃ الشیخین ومن ذلک قولہ فی غزوة بدر صین قال النسب صلی اللہ علیہ وسلم انی قد عرفت رجلاً من بنی ہاشم وغیرہم قد اخرجوا
 کراماً لا حاجۃ لہم بقائنا فنزلت منکم احداً من بنی ہاشم فلا یقتلہ ومن لقی العباس بن عبد المطلب فلا یقتلہ فقال ابو خدیفۃ یقتل
 اباناً و اباناً و اخواناً و عشرینا و ترک العباس و السد لئین لقیۃ لا یقتلہ بالسیف فبلغت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فقال
 لیسر یا باخصی قال عمر و اللہ انہ لاول یوم کتانی فیہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم باخی خصی یضرب و یم عم رسول اللہ صلی
 اللہ علیہ وسلم بالسیف قال عمر یارسول اللہ دعنی فاضرب عنقه بالسیف فواللہ لقد نانی بالحدیث من روایۃ ابن اسحاق ومن ذلک
 اقامۃ الحدیث علی ابنہ ابی شحمۃ و اسمہ عبد الرحمن لم یأخذہ عند ذلک رأفتہ فی دین اللہ و ہذا من اعجب الوقائع و اختلفت الروایۃ
 فی صورتہا و سخن مذکر ہمارو اینین کا ذکر المحب الطبری عن مجاہد قال تذاکرنا الناس فی مجلس ابن عباس فاخذوا فی فضل ابی
 شحمۃ فی فضل عمر فلما سمع ابن عباس ذکر عمر کبکے بکا و شديداً حتى اغمی علیہ فقال رحم اللہ رجلاً قرأ القرآن و عمل بانیہ و اقام
 حدود اللہ کما امر الاخذہ فی العداوۃ لایم تقدرا یست عمر و قد اقام الحد علی ولہ فقصد فیہ فقیل لہ یا ابن عم رسول اللہ
 صلی اللہ علیہ وسلم حدیثنا کیف اقام عمر الحد علی ولہ فقال کنت ذات یوم فی المسجد و عمر جالس و الناس حولہ اذا قلت
 جاریہ فقالت السلام علیک یا امیر المؤمنین فقال عمر و علیک السلام و رحمۃ اللہ الیک حاجۃ قالت نعم فخذ و لک ہذا منی فقال عمر
 انی لا اعرکک بکنت البجاریہ و قالت یا امیر المؤمنین ان لم یکن ولدک من ظہیرک فهو ولد ولیدک فقال امی اولادی قالت ابو شحمۃ
 فقال بجلال ام بحرام فقالت من قبلی بجلال و من جنبہ بحرام قال عمر و کیف ذاک اتقی اللہ و لا تقولے الا حقاً قالت یا امیر المؤمنین
 کنت مازتہ فی بعض الايام اذ مررت بحاطب لبسۃ التجار اذ اتی و لذلک ابو شحمۃ تیمایل سکرأ و کان شرب عند سیکک الیہودی
 قالت ثم راودتہ عن نفسی و جرت فی الی الحاطب دنال منی ما یبالی الرجل من المرأۃ و قد اغمی علی کلنت امری عن عتی و جیرانی
 حتی اخصت بالولادۃ فخرجت الی موضع کذا و کذا و وضعت ہذا اللطام و ہمت بقتلہ ثم ندمت علی ذلک فاحکم حکم اللہ عینی
 و بینہ فامر عمرنا دیا فنادی فی قریب الناس یتبعون الی المسجد ثم قام عمر فقال لا تفرقوا حتی آتیکم ثم خرج ثم قال یا ابن
 عباس اسرع می فلم یزل حتی آتے منزکہ فصرع الباب قال ہبنا و لدی ابو شحمۃ قیل لہ انہ علی الطعام قد دخل علیہ و قال
 کل یا بختی فیوشک ان یكون آخر زادک من الدنیا قال ابن عباس فلقد رايت اللطام و قد تغير لونه و اربعة سقطت للقمۃ

من یدہ فقال عمر یستعین من انا فقال انت ابی و امیر المؤمنین قال اظنی حق طاعه ام لا قال لک طاعان مفر و ختان لاک
 و الی بنی و امیر المؤمنین قال عمر بحق نیک و بحق ابیک بل کنت ضیفاً لنسبک الیهوی فشربت الخمر عنده فکرت قال قد کان ذ
 و قد ثبت قال رأس الی المؤمنین التوبه قال یابن ابی اشدک الشہل دخلت حاطط بنی النجار فرأیت امرأه فواقعتها فکنت
 و کتے قال عمر لابس یابن اصمق فان الله یحب الصادقین قال قد کان ذک و انا لک نادیم فلما سمع ذک عمر منه
 قبض علی یدہ و کتبه و حره الی السجد و قال یابن لا تفضنی و خذ لیفت و قطعنی ارباباً قال اما سمعت قوله سأل
 و لیشهدا عداً یهما طایفة من المؤمنین ثم جرہ و اخرجه امین ید اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم فی المسجد
 و قال صدقت المرأة و اقرا ابو شحمة بما قالت و کان له ملوک یقال له فلع فقال یا فلع خذ ابی ہذا لیک و اضربه بانه سوط
 و لا تقصر فی ضربہ فقال لا افعل و کتے قال یا غلام ان طاعتی طاعة الرسول صلی الله علیه وسلم فافعل ما امرک به قال
 فترع ثیابہ و فصح الناس بالبکاء و النحیب و جعل الغلام یسیر الی ابيه یابن ارحمی فقال له عمر و ہونکی ربک یرحمک
 و انما فعل ہذا کے یرحمک و یرحمی ثم قال یا فلع انبسط فضرہ و ہولتینت و عمر یقول اضربه حتی بلغ سبعین فقال
 یابن ارحمی شریبہ من ماہ فقال یابن انخان ربک یطیرک نسیبتک محمد صلی الله علیه وسلم شریبہ لا تطاء بعدنا ابداً یا
 غلام اضربه فضرہ حتی بلغ ثمانین فقال یابن السلام علیک فقال و علیک السلام ان رأیت محمداً فاقرأه منی السلام و قتلہ
 خلقت عمر یقرأ القرآن و یقیم الحد و دیا غلام اضربه فلما بلغ تسعین القطع کلامہ و ضعف فرأیت اصحاب رسول الله صلی الله علیه
 و سلم قالوا یا عمر انظر کم کتے فاخره الی وقت آخر فقال کالم یؤخر المعصیۃ لا تؤخر العقبۃ و جاء الصریح الی امہ فجاوت
 بکیتہ صارضہ و قالت یا عمر ارجع کل سوط حجتہ ماشیہ و انصدن بکذا و کذا درہما فقال ان الحج و الصدقۃ لا یؤوب عن
 الحد یا غلام تمم الحد فضرہ فلما کان آخر سوط سقط الغلام میتاً فصاح و قال یا بنی محض الله عنک الخطایا ثم جعل راسہ فی
 حجرہ و جعل یبکی و یقول بابی من تسله الحی بابی من مات عند القضاء الحد بابی من لم یرحمہ ابوہ و اقاربہ فنظر الناس الیہ
 فاذا ہو قد فارق الدنیا فلم یر یوم اعظم منه و فصح الناس بالبکاء و النحیب فلما کان بعد اربعین یوماً اقبل علینا خذ لیتین
 الیمان صبیحہ یوم الجمعة فقال انی رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم فی المنام و اذا انتی معہ و علیہ حلقتان خضرادان
 فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم اقرأ عمر عنی السلام و قتلہ بکذا امرک الله ان تقرأ القرآن و تقیم الحد و قال الغلام
 یاخذ یفتہ اقرأ ابی منی السلام و قتلہ طرک الله کما طرختہ اخرجه ابن شیرینہ الدیلی فی کتابہ السننہ و خرجه غیرہ مختصراً
 بتغیر اللفظ و قال فیہ کان لعمربن یقال له ابو شحمة فاما یوماً فقال انی زینت فاقم علی الحد قال زینت قال نعم حتی کر علیہ
 ذک اربعاً قال و اعرفت التحريم قال بلے قال معاشر المسلمین خذوہ فقال ابو شحمة معاشر المسلمین من فعل فعلی فی جاہلیتہ
 او اسلام فلا یجدنی نقام علی بن ابی طالب قال لولده الحسن فاخذ حیمینہ و قال لولده الحسین فاخذ بیسارہ ثم ضرب
 ستہ عشر سوطاً فاعنی علیہ ثم قال اذا واقیت ربک فقل ضربنی الحد من لیس لک فی جنبیہ حد ثم قام عمر حتی اقام
 علیہ تمام الایۃ سوطاً فمات من ذک فقال انا او شر عذاب الدنیا علی عذاب الآخرة فقل یا امیر المؤمنین مرقہ من غیر
 غسل و لا کفن قتل فی سبیل الله قال بل لغسلہ و تکفینہ و تدفینہ فی مقابر المسلمین فانه لم یمت قتلاً فی سبیل الله و انما مات مظلوماً

حدود کرام
 نسخہ کتب خانہ
 نجیب خانہ
 است بی بی
 درم شہدہ

وعن عمرو بن العاص قال بينما انا بمنزلة بمصر اذ قيل لهذا عبد الرحمن بن عمرو البوسروعة ليتاذنان عليك فقلت بيدهما
 قد خلا وهما منكسران فقالا اقم علينا حداننا فاتانا اصبنا البازحة شرابا وسكرنا قال فزكرتها وطرقتها فقال
 عبد الرحمن ان لم تفعل خربت واليدي اذا قدمت عليه قال فعلت اني ان لم اقم عليها الحد غضب علي عمرو غزني قال
 فاخرجتها الى صحن الدار فضرتها الحد ودخل عبد الرحمن بن عمر الى حاجية بيت في الدار فخلق راسه وكانوا يحلقون مع
 الحد ودوا الله بالكتب لعمر بن مهران حتى اذا كاتبه جاءه في لبس الحد الرحمن الرحيم من عبدالله عمر الى عمرو
 بن العاص عجب لك يا ابن العاص وجرايك علي وخطاك عهدي فمأراي الا انا زكك تصد عبد الرحمن في بيتك
 وتخلن راسه في البيت قد عرفت ان هذا سخا لفضي انا عبد الرحمن رجل من عبيتك تصنع به ما تصنع لغيره من المسلمين ولكن
 قلت هو ولد امير المؤمنين وعرفت انه لا هو اذ لا احد من الناس عندي في حق فاذا جارك كتان في هذا فابعث به في
 عبارة على قتب حتى يقرن سورة ما صنع فبعث به كما قال ابو دكتب ابي عمر لعينه اليه انه ضربته في صحن دارمي
 وبالله الذي لا يخلف باعظم منه اني لا اقيم الحد في صحن دارمي على السلم والذمي وبعث بالكتاب مع عبدالله بن عمر فقدم
 بعبد الرحمن على ابيه فدخل وعليه عباءة لا يتطعم المشي من ثوبه مركبه فقال يا عبد الرحمن فعلت وفعلت فكله عبد الرحمن
 بن عوف وقال يا امير المؤمنين قد اقيم عليه الحد فلم يلبثت اليه فجعل عبد الرحمن يصيح ويقول اني مريض وانت قاتلي قال
 فضربه الحد ثمانية وجبه فمرض ثم مات قلت قال ابو عمر في الاستيعاب عبد الرحمن بن عمر الا وسطه هو ابو شحمة وهو الذي
 ضربه عمرو بن العاص بمصر في النحر ثم حمله الى المدينة فضربه ابو ادب الوالد ثم مرض ومات بعد شهر بكذا ورويه معمر
 عن الزهري عن سالم عن ابيه والاهل العراقي فيقولون انه مات تحت سياط عمرو ذلك غلط وقال الزبير اقام عليه عمر
 حد الشراب فمرض ومات من ذلك اقامه الحد على قدامه بن مطعون خال ابن عمر وحفصة لم يأخذ عند ذلك رافة في
 دين الله ولم يخف لونه لا يتم تذكره كما ذكره المحب الطبري ابو عمر عن عبدالله بن ربيعة وكان من اكره بني عدس وكان ابو
 شهيد بدرا مع النبي صلى الله عليه وسلم قال استعمل عمر قدامه بن مطعون على البحرين وكان شهيدا بدرا مع النبي صلى
 الله عليه وسلم وهو خال ابن عمر وحفصة زوج النبي صلى الله عليه وسلم قال تقدم الجارود من البحرين فقال يا امير المؤمنين
 ان قدامه بن مطعون قد شرب مسكرا واتي اذ ارايت حد من حد والله حق علي ان ارفعه اليك فقال له عمر من يشهد علي
 ما تقول فقال ابو هريرة فدعا عمر ابو هريرة فقال لم اراه حين شرب وقد اراه سكران فقلت فقال عمر لقد تظعت ابا هريرة
 في الشهادة ثم كتب عمر الى قدامه وهو بالبحرين يا امره بالقدم عليه فلما قدم قدامه والجارود بالمدينة كلم الجارود
 عمر فقال اقم علي هذا الكتاب الله فقال عمر شهيد انت ام خصيم فقال الجارود انا شهيد فقال قد كنت اذيت شهيدا فكنت
 فسكت الجارود ووثم قال لتعلمين اني انشدك الله تعالى فقال عمر انا والله لنتكمن بك اولا مسوكتك فقال الجارود واما الله
 اذاك بالحق ان يشرب ابن عمك وتسونني فاوعدته عمر فقال ابو هريرة وهو جالس يا امير المؤمنين ان كنت تشك في
 شهادتي فاسكن ميت اوليد امرأة ابن مطعون فارسل عمر الى هذيل عيشة بالله فاقامت هذيل على زوجها قدامه الشهادة
 فقال عمر يا قدامه اني جاليدك فقال قدامه والله لو شربت كما يقولون اكان لك ان تجلده في باعمر فقال ولم يا قدامه

فقال من هذا الذي سمع اني فقال اتر ليس من شأنك امراده ^{تخص} فرجع عمر الى منزله وقال يا اثم كلثوم مشددي عليك
 ثيابك وابتغى قال ثم اطلق حتى انتهى الى الرجل فقال له هل لك ان تاذن لهنه المرأة ان تدخل عليها فتونسها
 فاذن لها فذلت فلم تلبث ان قالت يا امير المؤمنين بشرب صاحبك بسلام فلما سمع قولها امير المؤمنين وثب من جنبه
 فجلس بين يديه وجعل يعتذر اليه فقال لا عليك اذا صحبت فانتنا فلما اصبحت انا ففرض لاجنبه في الذرية واعطاه ^{من}
 ذلك خشية من الله تعالى وكونه دقانا عند كتاب الله تعالى ومعنى وقوف الانسان عند كتاب الله انه اذا تجسس في
 نفسه داعية غضب او شهوة ثم زجر كتاب الله وسنة رسول الله صلى الله عليه وسلم ازجروا تلات الداعية و
 اضمكت من ساعته كان لم يكن ويكرر ذلك حتى يكون ملكة راسخة البخاري عن ابن عباس قال استاذن الحزبن قيس بن
 حصن لقيه عيينة بن حصن على عمر فاذن له فلما دخل قال يا ابن الخطاب والله ما نعطينا الجزل ولا نحكم بيننا بالعدل
 فغضب عمر حتى هم ان يوقع به فقال له الحري امير المؤمنين ان الله عز وجل قال لستية هذا القفو وامر بالعرف واعرض
 عن الجاهلين وان هذا من الجاهلين فوالله ما جازنا عمر حين قرأنا عليه وكان دقانا عند كتاب الله الشيطان عن عمر قال سمعني
 النبي صلى الله عليه وسلم دانا اقول والي قال ان الله يهاكم ان تحلفوا باياكم قال عمر فما حلفت بها ذكرا ولا اثمرا ^{الحب الطبر}
 عن عبيد الله بن عباس قال كان للعباس مزار على طريق عمر فلبس عمر ثيابه يوم الجمعة وقد كان ذبح للعباس فرخان فلما دانا الى
 صبت ماء بدم الفريخين فاصاب عمر فامر عمر بقلعه ثم رجع عمر فخرج ثيابه ولبس ثيابا غير ثيابه ثم جاز فصلى بالناس فانا العباس
 ثم قال والبدان للموضع الذي وضع رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال عمر للعباس انا اعزم عليك لما صعدت على ظهر حتى
 تقعد في الموضع الذي وضع رسول الله صلى الله عليه وسلم ففعل ذلك العباس الشيطان عن ابي اذ اهل شفق من سلمة قال
 جلست مع شيبه على الكرسي في الكعبة فقال لقد جلس هذا المجلس عمر فقال لقد هممت ان لا ادع فيها صفراء ولا صفراء ^{تسمته}
 بين المسلمين قلت ما انت بفاعل قال لم قلت لم فعله صاحبك قال هما المران يصتدي بهما وفي رواية قال عمر اخرج حتى
 اتيم بال الكعبة بين فراق المسلمين قلت ما انت بفاعل قال ولم قلت لان رسول الله صلى الله عليه وسلم رأى مكانه والوكير
 وسها اخرج الى المال فلم يخرج جاه نعام كما هو فخرج الحب الطبري روي ان عمر خرج ليلة دمع عبد الله بن مسعود فاذا هو ليضو
 نار فاتب الضو حتى دخل دارا فاذا شيخ جالس بين يديه شريك وقينته ثنية فلم يشعر حتى هجم عمر عليه فقال ما رايت
 كالليلية اقم من شيخ ينظر اجلة فرغ الشيخ راسه وقال بل ما صنعت يا امير المؤمنين اقم انك تجسست وقد نهى الله تعالى
 عن التجسس وانك دخلت بغرا ذن وقد نهى الله تعالى عن ذلك فقال عمر صدقت ثم خرج عائدا على ثوبه ويقول شكت عمر اثمرا
 لم تقير له ربه قال وهو شيخ جالس عمر حين اثم انه جاءه شيبه السحبي فقال له اذن متى فذمانه فقال له والذي بعث محمدا
 بالحق ما اخبرت احدا من الناس بالذي رايت منك ولا ابن مسعود وكان معي فقال الشيخ وانا والذي بعث محمدا بالحق ما
 عدت اليه الة ان جلست هذا المجلس الحب الطبري عن عبد الله بن عامر قال رايت عمر اخذ ثبنته من الارض فقال ليسته
 كنت هذه التبتة ليسته لم اخلق ليت امي لم يلدني ليسته لم اكن شيئا ليسته كنت ليا منسيا الحب الطبري عن مجاهد كان
 عمر يقول لو مات جدي بطفت الفرات لخشيت ان يطالب الله به عمر شرح اللفظ اسم موضع بنا حية الكوفة فلعله المراد بضعيف
 بزغاله

قيل هو كذا ولذلك ورد ان الحسين يقتل بالطف ۱۱

حمل قزبنہ علی عاتقہ فقال له اصحابہ یا امیر المؤمنین ما حملک علی ان قال ان نفسی انجبتنی فاردت ان اذلیها وعن زید بن ثابت
 قال رایت علی عمر مرتعہ فیہا سبعة عشر رتعة فانصرفت بینی باکیا ثم عدت فی طریقہ فاذا عمر و علی عاتقہ قزبنہ ما و هو یحمل
 الناس فقلت یا امیر المؤمنین فقال لی لا تکلم و اقول لک فیست معہ حتی صبتہا بیت مجزود عندنا لے منزله فقلت له فی ذلک
 فقال انه حضر فی بعد مضیک رسول الروم و رسول الفارس فقالوا لیسہ ذکرک یا عمر قد اجتمع الناس علی علیک فضلک عدک فلما
 خرجوا من عندی تد اخلنی ما ید اخل البشر فقلت بنفسی ما فعلت و عن محمد بن عمر المخزومی عن امیہ قال نادی عمر
 بالصلوة جامعہ فلما اجتمع الناس و کثروا صعد المنبر و حمد الله و اشتر علیہ بما هو الیہ و صلی علی محمد صلی الله علیہ وسلم ثم
 قال ایها الناس بعد رأیتنی اذ علی علی حالات لی من بنی مخزوم فیقبضن لے بقبضتہ من التمر و الزبیب فاطل یومی و امی یومی
 ثم نزل قال عبد الرحمن بن عوف یا امیر المؤمنین ما زدت علی ان قمتت نفسك یعنی عبت قال و یحک یا ابن عوف انی خلوت بنفسی
 فحدثتني قال انت امیر المؤمنین فمن ان افضل منک ناروت ان اعرفها نفسها و روی عنه انه قال فی الضرافہ من حجیة
 التی لم یحج بعدنا الحمد لله و لا اله الا الله یعطی من یشاء ما یشاء لقد كنت بهذا الوادی یعنی فیحمان ارضی ابلا للخطاب کان
 نظاً غلیظاً یثعبنی اذا علمت و یضربنی اذا قشرت و قد اصحبت و مسیت و لیس دون الله احداً اشاء و روی انه قال
 یوما علی المنبر یا معاشر المسلمین باذ اتقولون لو لیت براسی الے الدنیا کذا و مثل راسه فقام الیہ رجل فاستل سیفه و قال
 اجل کنا نقول بالسيف کذا و اشار الے قطعہ فقال ایامی قننی بقولک قال نعم ایاک اعنی بقولی نهره عمر ثلثاً و هو یهتف عمر فقال
 عمر حکم الله الحمد لله الذی جعل فی رعیتی من اذا توجت قومنی و عن محمد بن الزبیر عن شیخ التفت تر قوماه من الکبیر تجزیه
 ان عمر استفتی فی مسئلة فقال اتعونی حتی انتہی الے علی بن ابی طالب فقال مرحباً یا امیر المؤمنین فذکر المسئلة فقال الی الار
 الے فقال انا حق باتیانک و رو ان عمر جآه برود من الیمن و کان من جیدا حمل الیہ فلم یدر لمن یعطیه من الصحابة ان
 اعطاه احداً غضب الاخر و رأی ان قد فضله علیہ فقال عند ذلک و لونی علی فتنے من قریش نشأ نشأة حسنة فسموا الے
 فخرته فدفع الرداء الی غیر الیہ سعد فقال ما نه الرداء قال کسانیه امیر المؤمنین فجآه معه الے عمر فقال لکسونی بل الرداء و کسوا بن اخی
 مسورا افضل منه فقال له یا اباسحاق انے کرهت ان اعطیه رجلاً کبیراً فیغضب اصحابه فاعطیتہ من نشأ نشأة
 حسنة لا یتوبنم انی افضلہ علیکم قال سعد فانه قد حلفت لا ضربن بالرداء الذی اعطیتنی راسک ففضع له عمر راسه و
 قال له یا اسحاق و کیرنی الشیخ بالشیخ و عن اسید بن جابر قال کان عمر بن الخطاب اذا آتی علیہ اما داهل الیمن یا الهم
 آفیکم اویس بن عامر حنی الے علی اویس بن عامر فقال انت اویس بن عامر قال نعم قال من مراد ثم من قرن قال نعم قال
 فكان کبیر من فبرأت منه الة موضع درهم قال نعم قال الة قال فقلت قال نعم قال سمعت رسول الله صلی الله علیہ وسلم یقول
 یاتی علیک اویس بن عامر مع امداد اهل الیمن من مراد ثم من قرن کان به برص فبرأ منه الة موضع درهم له والده هو لها
 برکوا نسیم علی الله لا بره فان استلعت ان لیستغفرک فافعل فاستغفرنی فاستغفر له فقال له عمر ان ترید قال الکوفت
 قال الة الکتب لک الے علیها قال الة کون فی غیرات الناس احب الی قال فلما کان من العام المقبل حج رجل من اشهر فہم فوا
 عمر فساله عن اویس فقال ترکته رثاً الیہ عتہ قلیل المتاع قال سمعت رسول الله صلی الله علیہ وسلم و ذکر الحدیث ثم قال

۱۵۷
 کتبہ امیر المؤمنین
 حضرت عمر بن الخطاب
 رضی اللہ عنہما
 ۱۵۷

۱۵۷
 حضرت عمر بن الخطاب
 رضی اللہ عنہما
 ۱۵۷

ولا بد اوم على اكل اللحم ويقول اباكم واللحم فان له ضراوة كضراوة الخمر اى ان له عادة نزاعة اليه كعادة الخمر تقول فيه
 ضرى بالكسرة ضراوة وضراوة اذا اعتاده وعن حفصة قالت دخل على عمر فقدمت اليه مرقة باردة وصيبت
 عليها زينا فقال ادا مان في اناي واحد لا اذوقه ابد حتى آتني اسد وعن ابن عمر قال دخل امير المؤمنين عمر ونحن على مائدة
 فاصت له عن صدر المجلس فقال بسم الله الرحمن الرحيم ثم ضرب بيده في لقمته فلقها ثم شقها باخري ثم قال انى لا بد طعم وشم غير
 وشم اللحم فقال عبد الله يا امير المؤمنين انى خرجت الى السوق اطلب لبعين لا اشتريه فوجدته غاليا فاشتريت بدرهم من المهنود
 وجلت عليه بدرهم سمننا فقال عمر اجتمعا عند رسول الله صلى الله عليه وسلم الا اكل احدهما وتصدق بالآخر فقال عبد الله يا
 امير المؤمنين فلن يجتمعا عندي ابد الا فعلت ذلك وعن قاتبة قال كان عمر بن الخطاب يلعب وهو امير المؤمنين جبة من صوف
 مرقة بعضها من ادم ويطون في الاسواق على عاتقه الدرة يودب الناس بها ويمر بالليل والنوم فيلتقطه ويلقيه في
 منازل الناس ليشتقوا به شرح التلث الغزل المنفوس من الاجرية والاكسية ليغزل ثانية وعن ابن سعد رأت بين كنف
 عمر اربع رفاع في قميص له وعن الحسن قال خطب عمر الناس وهو خليفة وعليه ازار فيه اثنتا عشرة رقعة وعن عامر بن ربيعة قال
 خرج عمر حاجا من المدينة الى مكة الى ان رجع فمضرب نسطاها ولا خباها كان يلقي الكساء والنطع على الشجرة ويستظل تحتها
 وعن عمر انه كان يقول الله انجاء بلذات العيش ولكننا نجيت طيبا تا لاخرتنا وكان رضى الله عنه باكل خبز الشعير وياتهم بالزيت ويطير
 المرفوع ويخدم نفسه وعن الاحنف بن قيس قال اخرجنا عمر في سيرة الى العراق فتم الله علينا العراق وبلد فارس واهلنا
 فيها من يامن فارس وخراسان فحملنا معانا اكلنا منها فلما قدمنا على عمر عرض عنا بوجه وجعل لا ياكلنا فاشتم ذلك علينا
 فشكونا الى عبد الله بن عمر فقال ان عمر زاهد في الدنيا وقد آسى عليكم باسا لم يلبس رسول الله صلى الله عليه وسلم ولا الخليفة
 من بعده فاتينا منازلنا فزعمنا ما كان علينا واثنا في الزرة التي تعبدنا ما فقام فسلم علينا على رجل رجل واعنق رجل رجلا
 حتى كان لم يرا فقد منا اليه الفنايم فقمها بيننا بالسوية فعرض بالقائم شئ من انواع الخبيث من اصفر واحمر ففاد عمر
 فوجده طيب الطعم طيب الريح فاقبل علينا بوجه وقال يا معشر المهاجرين والانصار ليقتلن منكم الابن اباه والاب اخاه
 على هذا الطعام ثم امر به فحمل الى اولاد ومن قتل من المسلمين بين يدي رسول الله صلى الله عليه وسلم من المهاجرين والانصار ثم
 ان عمر قام وانصرف ولم يأخذ لنفسه شئاً وروى ان اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم اجتمعوا في المسجد يا خمسين
 رجلا من المهاجرين فقالوا اما ترون الة زهدنا الرجل والى جبة وقد فتح الله على يديه وبارك له وقصر وطرف في الشرق
 والغرب ووقود العرب والحجم يا قوته يرون عليه هذه الجبة قد رقعها اثنتا عشرة رقعة فلو سألتموه اصحاب محمد صلى الله
 عليه وسلم ان يغيرن هذه الجبة بشوب ليقن فيها منظره ويغدئ عليه بخنفة من الطعام ويراح بخنفة ياكلها من حضرة
 من المهاجرين والانصار فقال القوم باجمعهم ليس لهذا القول الا على بن ابي طالب فانه مهرة فكلوه فقال لست لفاعل ذلك
 ولكن عليكم بازواج النسب صلى الله عليه وسلم فانهن امهات المؤمنين تحبون عليه قال الاحنف بن قيس فسالوا عائشة
 وحنيفة وكانتا مجتمعين فقالت عائشة انا لكونك وقالت حفصة ما اراه يفعل وسيتبين لك فدخلتا عليه فقصر بها و
 آذناهما فقالت عائشة انا اذن لي ان اكلت قال كفى يا ام المؤمنين فقالت ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قد مضى

تلك الكسرة
 من كسرة
 من كسرة
 من كسرة

الے جنہ رتبہ و رضوانہ لم یرد دنیا ولم یردہ و کذلک منی ابو بکر علی اثرہ و قد فتح اللہ علیک کنوز کسری و قیصر
 و دیار ہما و حمل الیک امواتہا و ذلک لک طرف المشرق و المغرب و تزجوا من اللہ تعالیٰ الزید و رسل العجم یا تو تک و
 و نوذ العبر یرد ذون الیک و علیک ہذہ الحببہ قد رقتہا اثنی عشرۃ رقعۃ فلو غیرتہا بثور الین سہاب فیہ نظرک
 و یغنی عنک بختہ من طعام و یراح علیک باخرے تا کل انت و من حضرک من الہاجرین و الانصار فیکلے عمر عندک
 بکافر شدیداً ثم قال سالتک باللہ ہل تعلمین ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم شیخ من خزیرۃ عشرۃ ایام او خمسۃ او ثلثۃ
 او جمع بین عشایہ و قد اریحہ عنہ لحن باللہ قالت لا قال انشدک باللہ ہل تعلمین ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اقرب الیہ
 طعام علی مائدۃ فی ارتفاع شبر من الارض الا کان یامر بالطعام فیوضع علی الارض دبا مر بالمائدۃ فترفع قالت
 نعم اللہم ثم قال لہا انتما زوجا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و امہات المؤمنین و کما علی المؤمنین حق و علی خاتمہ
 آیتمانے و لکن ترغبان فی دنیا وانی لا علم ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لبس حبتہ من الصوف فرما حک
 جلدہ من خشوتہا انعمان ذک قال نعم قال فہل تعلمان ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کان یرقد علی عبارۃ علی طاق
 واحد و کان لم یسح فی بیک یا عایشۃ بکون بالنہار باطاً و باللیل فرا شایام علیہ و یرا اثر الحصر فی جنبہ الا یاخصۃ
 انت حدیثی انک غنیت المسح لہ لیلۃ فوجد لبسہا فرقد علیہ فلم یستیعظ الا باذان بلال فقال لک یاخصۃ ماذا صنعت فثبت
 الیہا و حن ذہب فی النور الی الصباح بالی و للدنیا و مالی شغلتمونی بلین الفرائش اما تعلمین ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
 کان مغفوراً لہ ما تقدم من ذنبہ و ما تأخر و لم یزل جائعاً سائر اراکعاً ساجداً باکیاً متضرعاً نداء اللیل والنہار الی ان قبض
 اللہ تعالیٰ ارحمہ و رضوانہ لا اکل عمر ولا لبس لبنا فلہ اموۃ بصاحبہ و لاجمع بین اذین الامار و الزیت و لا اکل لحم الا فی
 کل شہر فخرجات من عنده فاجرتا اصحاب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فلم یزل کذلک حتی لحن باللہ عزوجل الفصل الثالث
 فی جنس آخر من مقامات الیقین و ہو التشار الیہ بقول النبی صلی اللہ علیہ وسلم لقد کان فیما کان قبلكم من الامم محدثون فانما کان
 من امتی احد فمروا قولہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ جعل الحق علی لسان عمر و قول علی کنا نراہی و نحن متواذرون ان لکینہ
 تطبق علی لسان عمر و حقیقۃ ہذا الخمس القیادۃ القوۃ العانیۃ لنور الیقین و اضمحلالہا تحت صولۃ الیقین و تشہبہا بالملأ الا
 و قد تواترت الاخبار بشہوتہا لعمرو انراً معنویاً فمن اجل ہذہ المقامات موافقۃ رأیہ الوحی ما قد فہم باجہادہ مشیاً فزل
 القرآن و جاء الحدیث موافقاً لما فہم و قد اشتهر ذلک عندہ و اثبت ذلک ہونفہ و کان یعتقد ذلک من نفسہ و یشکر
 اللہ تعالیٰ علی ذلک و یحب التنبیہ بہا علی غنمۃ انہ لا یلزم فی الموافقۃ ان ینزل القرآن و یرد الحدیث علی و فون
 رأیہ لفظاً بلفظ و حرفاً بحرف و لکن اللایم ان یفہم عمر باجہادہ و شیاً یثبت القرآن و السنۃ اصل ذلک فان افاداً فائدۃ
 زائدۃ لم یکن اذکر کہا عمر لم یقدّم ذلک فی موافقۃ بیان ذلک ان عمر کان یطلب من النبی صلی اللہ علیہ وسلم ان یحب
 ناکوہ فلا یأذن لہن ان یخرجن الی البرزخ و نحوہ فزل المحاب و لم تمنعن من الخروج الی البرزخ و اعلم النبی صلی اللہ علیہ
 وسلم لفظاً و دلالتہ ان الاصل المرئی جمہن علی ما قال و لکن دفع المخرج اصل فی شرع و فی منہن خرج فیہذا الفصل الذ
 افادہ النبی صلی اللہ علیہ وسلم لم یفہم عمر ولا یقدم ذلک فی کون مسئلۃ المحاب من الموافقات البخاری عن عایشۃ رضی

الفصل الثالث

جنہ

وجہ تہلیل و کبریاث لغزہ و کان من حسن الناس ثغراً فقال انی لم اطلقہن قلت یہی اللہ قد اشاعوا انک قد طلقت
 نایک فانجبریم انک لم نطلقہن قال ان شیت فعلت فقلت علی باب المسجد قلت الا ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
 لم یطلق نایہ فانزل اللہ فی الذی کان من شانی و شانیہ و اذ جاءہم امر من الامین اذ انخوف اذ اعوا
 و نورد و وہ ای الرسول و الی اولی الامر منہم کلمہ الذین یستنبطونہ منہم قال عمر فانما الذی استنبطتہ منہم احمد
 بن حنبل عن ابن مسعود قد فضل الناس عمر باریع بذکرہ الاساکر یوم بدر امر لقتلہم فانزل اللہ تعالیٰ کولاً کتاب
 من اللہ سبق لکم فیما اخذتم عن ذاب عظیم و بذکرہ الحجاب امرنا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان
 یخجن فالت لہ زینب و انما علینا با ابن الخطاب و الوحی یزیر فی بیوتنا فانزل اللہ تعالیٰ و اذ اس التموی
 متاعاً فاشکوہن من ذرا و حجاب و بدعوة النسب صلی اللہ علیہ وسلم اللہم اید الی السلام بعمر و برایہ فی
 انے بکر کان اول الناس بالبعہ المحب الطبری عن طلحہ بن مصعب قال قال عمر یا رسول اللہ لیس اندام مقام ابراہیم
 آئینا قال بل قال عمر فلوا شخذتہ مصلی فانزل اللہ تعالیٰ و اسخذا من مقام ابراہیم مصلی سلم و احمد
 بن حنبل عن ابن عباس عن عمر قال لما کان یوم بدر قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما ترون فی ہولاء الاساکر
 فقال ابو بکر یا رسول اللہ بنو العتم و بنو العشیرہ و الاخوان غیر انما نأخذ منہم الفداء فیکون لنا قوۃ علی المشرکین و عسی
 العدا ان ینہبہم الا سلام و کیونون لنا عسداً قال فماترے یا ابن الخطاب قلت یا رسول اللہ ما اری الذی را می
 ابو بکر و لکن ہولاء ائیمہ الکفر و صنادیدہم فتقر بہم فیضرب اعناقہم قال فہوی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما قال
 ابو بکر و لم یہو ما قلت و اخذ منہم الفداء فلما اصحت غدوت علی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فاذا ہو و ابو بکر قاعدان
 یکیان قلت یا نبی اللہ اخرجنے من اسی شئی سبکی انت و ما جک فان وجدت بکاء و بکیت و الا تبکیت لیکما فنتال
 قد عرض علی عذابکم اذ نے من الشجرۃ قریبۃ حینئذ فانزل اللہ تعالیٰ ما کان لینی ان یکون کہ
 اسری شئی یخجن فی الارض تریدون عرض اللہ تعالیٰ ان اللہ میرید الاخرۃ احمد بن حنبل عن انس بن مالک قال
 استشار النسب صلی اللہ علیہ وسلم الناس فی الاساری یوم بدر فقال ان اللہ قد اکتمکم منہم فقام عمر بن الخطاب
 فقال یا رسول اللہ اضرب اعناقہم فاعرض عنہ النسب صلی اللہ علیہ وسلم ثم عاد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
 فقال یا ایہا الناس ان اللہ قد اکتمکم منہم و انما ہم اخوانکم بالاسیر فقام عمر فقال یا رسول اللہ اضرب اعناقہم
 فاعرض عنہ النبی صلی اللہ علیہ وسلم ثم عاد النبی صلی اللہ علیہ وسلم فقال للناس مثل ذلک فقام ابو بکر الصدیق فقال
 یا رسول اللہ تری ان تعفونہم وان تقبل الفداء منہم قال فذہب عن وجہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما کان
 من العتم فعفی عنہم وقیل منہم الفداء فانزل اللہ تعالیٰ کولاً کتاب من اللہ سبق الایۃ البخاری و سلم عن ابن عمر
 قال لما مات عبد اللہ بن ابی بن سکول جاء ابنہ عبد اللہ الی النسب صلی اللہ علیہ وسلم فسألہ ان یعطیہ قمیصہ فکفینہ
 فیہ و سألہ ان یصلی علیہ فقام النسب صلی اللہ علیہ وسلم لیس علیہ فقام عمر فاخذ ثوب النبی صلی اللہ علیہ وسلم و قال
 اصلی علیہ و قد ہاک اللہ ان تصلی علیہ فقال انما خیر نے فقال استغفر لہم اذ لا تستغفر لہم ان تستغفر لہم سبعین

رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
 اللہ صلی اللہ علیہ وسلم

مَرَّةً فَلَنْ تُغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ وَسَأَزِيدُهُ عَلَى السَّبْعِينَ قَالَ إِنَّهُ سَأَفُوقُ فَصَلِّ عَلَيْهِ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَانزَلَ اللَّهُ
 عَزَّ وَجَلَّ وَلَا تَصَلِّ عَلَيْهِ أَحَدٌ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ النَّخَارِيُّ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ الْوَلِيدِ قَالَ لَمَاتَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ
 بَنِي سُلَيْمٍ دُرَيْجِي لَمْ يَرَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِيُصَلِّ عَلَيْهِ فَلَمَّا قَامَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دَقَّتْ عَلَيْهِ فَفَلَّتْ بِرَسُولِ
 اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَى ابْنِ أَبِي وَقْدٍ قَالَ يَوْمَ كَذَا كَذَا وَكَذَا أَعَدَّ عَلَيْهِ نَوَافِلَ فَتَبَسَّمَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَقَالَ آخِرُ عَنِّي
 يَا عُمَرُ فَلَمَّا كَثُرَتْ عَلَيْهِ قَالَ أَمَا لَنْ تَجِيَتْ فَخَرْتُ لَوْ أَعْلَمُ أَنِّي إِذَا زِدْتُ عَلَى السَّبْعِينَ تُغْفِرُ لَهُ لَزِدْتُ عَلَيْهَا قَالَ فَصَلِّ عَلَيْهِ
 رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ثُمَّ انصرفت فلم تملك الأيسر حتى نزلت الآية من برأيه من قوله وَلَا تَصَلِّ عَلَيْهِ عَلَى أَحَدٍ
 مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ أَلَيْسَ بِهِمْ فَاسْتَوْجَبُوا قَالَ فَعَجِبْتُ بَعْدَ مَنْ جَرَأَنِي عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَوْ مَنَعْتُ
 الْحَبَّ الطَّبْرِيَّ عَنْ نَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ عَمْرٍو فَفَلَّتْ رَبِّي فِي أَرْبَعٍ فَلَمَّا قَامَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَوَأخَذَتْ مِنْ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ مَصْلِي وَتَلَّتْ
 بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَوَأخَذَتْ عَلَى نَسَائِكِ حَجَابًا فَانْجَلَّ عَلَيْكَ الْبَرُّ وَالْفَاجِرُ فَانزَلَ اللَّهُ تَعَالَى وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَاسْأَلُوهُنَّ
 مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ وَتَلَّتْ لِأَزْوَاجِ النَّسَبِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِنَسَبَتَيْنِ أَوْلِيَّ بَدَنِ اللَّهِ أَزْوَاجًا خَيْرًا مِنْكُمْ وَنَزَلَ وَتَلَّقَهُ
 خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلاَلَةٍ مِنْ طِينٍ أَلَيْسَ بِشَيْءٍ مِنْكُمْ خَلْقًا آخِرًا فَفَلَّتْ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ وَفِي رِوَايَةٍ فَقَالَ
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تَرِيدُنِي الْقُرْآنَ يَا عَمْرٍو فَنَزَلَ جِبْرِيْلُ بِهَا وَقَالَ إِنِّهَا تَامَتِ الْآيَةُ الْحَبَّ الطَّبْرِيَّ عَنْ رَجُلٍ مِنَ الْأَنْصَارِ أَنَّ
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سَمِعَ عَمْرٍو فِي مَرَاتِهِ مِنْ قِبَلِهَا لَمَّا قَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَنْ رَدَّ جَبْهَتَهَا فَقَالَ اللَّهُ
 تَعَالَى قَالَ أَقْطَعُ إِنْ رَجَبٌ دَسَّ عَلَيْكَ فِيهَا سَجَانِكُ إِذَا سَمِعْتَ عَمْرٍو فَانزَلَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَفِي مَا قَالَ عَمْرٍو الْحَبَّ الطَّبْرِيَّ عَنْ
 الطَّلْحِ عَمْرٍو قَالَ فِي أَشَدِّكُمْ بِاللَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ التَّوْرَةَ عَلَى مُوسَى بْنِ تَجْدُونَ وَصَفَ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
 فِي كِتَابِكُمْ قَالُوا لَوْ لَمْ يَمُنَّكُمْ مِنْ اتِّبَاعِهِ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَجْعَلْ رَسُولًا إِلَّا كَانَ لَهُ مِنَ الْمَلَائِكَةِ كَفِيلٌ وَإِنْ جِبْرِيْلُ هُوَ الَّذِي
 كَتَمَهُ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَهُوَ الَّذِي يَأْتِيهِ وَهُوَ عَدُوٌّ نَا مِنْ الْمَلَائِكَةِ وَيَسْأَلُ سَلْمًا فَلَوْ كَانَ هُوَ الَّذِي يَأْتِيهِ اتَّبَعْنَا
 قَالَ فَنِي أَشْهَدُ أَنَّهُ مَا كَانَ مِيكَائِيلُ لِيُعَادِي سَلْمَ جِبْرِيْلَ وَكَانَ جِبْرِيْلُ لِيَسْأَلُ عَدُوَّ مِيكَائِيلَ قَالَ فَمَرَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
 وَسَلَّمَ فَقَالُوا هَذَا صَاحِبُكَ يَا ابْنَ الْخَطَّابِ فَقَامَ إِلَيْهِ وَفَدَّ أَنْزَلَ عَلَيْهِ قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيْلَ أَلَيْسَ قَوْلُهُ عَدُوًّا لِلْكَافِرِينَ
 الْحَبَّ الطَّبْرِيَّ وَهُوَ فِي جَامِعِ التِّرْمِذِيِّ وَغَيْرِهِ أَنَّ عَمْرٍو كَانَ حَرِيصًا عَلَى تَحْرِيمِ الْخَمْرِ فَكَانَ يَقُولُ اللَّهُمَّ بَيْنَ لَنَا فِي الْخَمْرِ وَأَنْتَ بَيْنَ الْهَالِكِ
 وَالْعَاقِلِ فَانزَلَ قَوْلَهُ تَعَالَى يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى أَلَيْسَ بِشَيْءٍ مِنْكُمْ خَلْقًا آخِرًا فَفَلَّتْ عَلَيْهِ فَلَمْ يَرَفْهَا بِإِيَّانًا
 فَقَالَ اللَّهُمَّ بَيْنَ لَنَا فِي الْخَمْرِ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى أَلَيْسَ بِشَيْءٍ مِنْكُمْ خَلْقًا آخِرًا فَفَلَّتْ عَلَيْهِ فَلَمْ يَرَفْهَا بِإِيَّانًا
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَمْرٍو قَتَلَهَا عَلَيْهِ فَلَمْ يَرَفْهَا بِإِيَّانًا ثُمَّ قَالَ اللَّهُمَّ بَيْنَ لَنَا فِي الْخَمْرِ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا
 الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى أَلَيْسَ بِشَيْءٍ مِنْكُمْ خَلْقًا آخِرًا فَفَلَّتْ عَلَيْهِ فَقَالَ عَمْرٍو ذَلِكَ أَنْتُمْ يَا رَبِّ
 أَنْتُمْ يَا الْحَبَّ الطَّبْرِيَّ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَرْسَلَ غُلَامًا مِنَ الْأَنْصَارِ إِلَى عَمْرٍو فِي الْخَطِّابِ
 وَفَتَّ الظَّهْرَ لِيَدْعُوهُ فَدَخَلَ عَلَيْهِ فِي حَالِهِ كَرِهَ عَمْرٍو رُؤْيَاهُ عَلَيْهَا فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَرَدَّتْ لَوَانِ اللَّهُ أَمْرًا وَنَهَانَا فِي
 حَالِ الْإِسْتِزَانِ فَانزَلَ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى أَلَيْسَ بِشَيْءٍ مِنْكُمْ خَلْقًا آخِرًا فَفَلَّتْ عَلَيْهِ فَقَالَ عَمْرٍو ذَلِكَ أَنْتُمْ يَا رَبِّ
 أَنْتُمْ يَا الْحَبَّ الطَّبْرِيَّ لَمَّا نَزَلَ قَوْلُهُ تَعَالَى

فنزل اخذوا
 من مقام إبراهيم
 صلوات

فنزل عيسى
 ان علقن ان
 بيد ازر واطا
 جازعن

صلى الله عليه وسلم نبشّر الناس فاستقبلنا عمر بن الخطاب فرجع الى النبي صلى الله عليه وسلم فقال عمر يا رسول الله اذا بكّل الناس فسكت رسول الله صلى الله عليه وسلم سلم عن ائمة هريرة قال ائمة رسول الله صلى الله عليه وسلم في حائط فاعطاني قلبه فقال اذهب بنحلي ما بين فمّن لقيته من وراء الحائط يشهد ان لا اله الا الله مستيقنا بها قلبه فبشّره بالجنة فكان اول من لقيت عمر بن الخطاب فقال ما اتان النعلان يا ابا هريرة فقلت ما اتان نعل رسول الله صلى الله عليه وسلم بعشي بها من لقيته يشهد ان لا اله الا الله مستيقنا بها قلبه بشرة بالجنة ففرض بين ثديي فخررت لاسي فقال ارجع يا ابا هريرة فرجعت الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فاجشيت بالبكاء وركبني عمر واذا هو على اثره فقلت لقيت عمر واخبرته بالذي بعثت به ففرض بين ثديي ضربته فخررت لاسي وقال ارجع فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا عمر احلك على ما صنعت فقال يا رسول الله ابعث ابا هريرة بنعليك من لقي يشهد ان لا اله الا الله مستيقنا بها قلبه بشرة بالجنة قال نعم قال فلا تفعل فانه اخاف ان يتكل الناس عليها فخلبهم ليعلمون فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم فخلبهم ابو داود عن ابي رثمة قال صلبت مع النبي صلى الله عليه وسلم وقد كان معي رجل قد شهدا التكبير الا اول من الصلوة فصلّى رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم سلم فقام الرجل الذي ادرك معه التكبير الا اولي شفع فوثب عمر اليه فاضطجعت عليه فانه لم ينك اهل الكتاب الا انه لم يكن بين صلواتهم فصل فرغ النبي صلى الله عليه وسلم لبعده وقال اصاب الله بك يا ابن الخطاب الفصل الرابع في مكاشفات امير المؤمنين عمر بن الخطاب وقراسية وماراى المسلمون فيه من الرأيا الصالحة ومعلم هذا الفصل داخل في جنس افعال والقوة العاقلة لنور اليقين لكانا افرنا له لعظم خطره وما اخطاه غيره المحب الطبري عن عمرو بن الحارث قال بنا عمر خطب يوم الجمعة اذ ترك الخطبة وناذى يا سارية الجبل مرتين او ثلثا ثم اقبل على خطبة فقال ناس من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم انه لمجون ترك خطبته وناذى يا سارية الجبل فدخل عليه عبدالرحمن بن عوف وكان كيمسيط عليه فقال يا امير المؤمنين سجد للناس عليك مقالا بيننا في خطبتك اذا ديت يا سارية الجبل ائى شئ هذا قال والله ما كنت ذلك حين رايت سارية واصحابه يقابلون عند جبل ويوتون منه من بين ايديهم ومن خلفهم فلم املك ان قلت يا سارية الجبل ليلى الحقوا بالجبل وسلم تمض الايام حتى جاء رسول سارية بكتابه ان القوم تقونا يوم الجمعة فالتناهم من حين صلينا الصبح الى ان حضرت الجمعة ودرجات الشمس نسعنا صوت سناد ينادى الجبل مرتين فليحنا بالجبل فلم نزل قاهرين كعدونا حتى نهرهم الله تعالى ويروى ان مصر لما نحت الى اهلها عمرو بن العاص قالوا ان هذا السيل يحتاج في كل سنة الى جارية بكر من حسن البواري قلبها فيه والا فلا تجرى وتخرّب البلاد وتخطى جمع عمر والى امير المؤمنين عمر بن الخطاب بالجر فبعث اليه عمر الاسلام سجد ما قبله ثم بعث اليه بطاقتة فيها بسم الله الرحمن الرحيم الى نيل مصر من عبد الله عمر بن الخطاب ما بعد فان كنت تجرى بنفسك فلا حاجة بنا اليك وان كنت تجرى بالله فاجز على اسم الله فامر ان يلقها في السيل فجرى في تلك السنة ستة عشر ذراعا فزاد على كل سنة ستة اذرع وفي رواية فلما لقي كتابه في السيل جرى ولم يعد يقف وعن خوات بن جبير قال اصاب الناس قحط شديد على عهد عمر فامرهم بالخروج الى الاستسقاء فصلى بهم ركعتين وخالف بين طرفي رواه فجعل العين على اليسار واليسار على اليمين ثم بسط يديه وقال اللهم اننا نستغفرك ونستغيبك

الفصل الرابع

Marfat.com

فما یرجح حتى یحرقوا فبینما هم کذلک اذ قدیم الاعراب فانوا عمر قفا لویا امیر المؤمنین بنی مخن فی بوارینا فی یوم کذا فی
 ساعۃ کذا اذ اظلمت غمامۃ فسمعا فیها صوتاً وهو یقول اناک العوث اباخص اناک العوث اباخص ویروی انه عس
 لیلۃ من الیالی فاتے علی امراة وهی تقول لابنتها قومی وایذ فی اللبن بالامار فکالت لافعلی فان امیر المؤمنین نہی عن
 ذلک قالت ومن این یدری قالت فان لم یعلم ہو فان رب امیر المؤمنین یرئی ذلک فلما اصبح عمر قال لابنہ عاصم اذہب الی
 مکان کذا وکذا فان ہناک بیتۃ فان لم تکن مشغولۃ فتردج بہا لعل اللہ یرزقک منها قسمة مبارکۃ فتردج عاصم بتک
 البنتۃ فولدت لہ ام عاصم بنت عاصم بن عمر فتردج بہا عبد الغزیز بن مردان فولدت لہ عمر بن عبد الغزیز رحمۃ اللہ علیہ
 ولما دخل ابو سلم الخولانی المدینۃ من الیمن وكان الاسود بن قیس الذی ادعی النبوة بالیمن عرض علیہ ان شہد ان
 رسول اللہ فانی فقال اشہد ان محمداً رسول اللہ قال نعم فامر بتاج عظیم فالتقی فیہا ابو سلم فلم یضربہ فامرہ بنقیہ
 من بلادہ فقدم المدینۃ فلما دخل من باب المسجد قال عمر لهذا صاحبکم الذی زعم الاسود الکذاب انه یحرقہ فنجاه اللہ منها
 ولم یکن القوم ولا عمر سمعوا فیصیتہ ولا راوہ ثم قام الیہ واعتنقہ وقال است عبد اللہ بن ثوب قال بلے انکلی عمر ثم قال الحمد
 الذی لم یمتنی حتى ارآلے فی امة محمد صلی اللہ علیہ وسلم شہیداً بابرہیم الخلیل علیہ السلام وروی عن عمر انه ابصر
 اعراباً نازلاً من جبل فقال ہذا رجل مصاب بولیدہ وقد نظم فیہ شعراً لوشاء لا اسمعکم ثم قال یا اعرابی من این اقبلت
 فقال من اعلی ہذا الجبل قال وما صنعت فیہ قال اودعنتہ ودلیعہ قال وما ودلیعک قال منی لے ہلک فدفعنتہ فیہ قال
 فاسمعتنا مرینک فیہ قال وما یدریک یا امیر المؤمنین فواللہ ما یقول ہبت بذک وانما حدثت بہ نفسی ثم انشد ہذہ نظم

یا غایباً باکوت من سفرہ ما تقع لعین حیث ما وقعت کشرہا والانا تم کلہم قدر موتاً علی العباد فنا	عاجلہ موتہ علی مسخرہ فی الحی منی الا علی اثرہ من کان فی بدوہ و فی حضرہ یقدر خلق یرید فی عمرہ	یا قرۃ العین کنت لی آن شربت کاسا ابوک شاربہ والحمد للہ لا شریک لہ	فی طول لیلی نعیم و فی قصرہ لا بد منہ لہ علی کسیرہ فی حکمہ کان ذاک فی قدرہ
--	---	---	---

ابن عباس قال تنفس عمر ذات یوم تنفساً ظننت ان نفسہ خرجت فقلت واللہ ما اخرج ہذا منک الا ہتم قال ہتم واللہ ہتم
 شدید ان ہذا الامر لم اجدلہ موضعاً یعنی الخلاقۃ فذکرت لہ علیاً وطلحہ والزبیر وعثمان وسعداً و عبد الرحمن بن عون فذکر فی
 کل واحد نہم معارضاً وكان ما ذکر نے عثمان انه کلعت باقاربه قال لو استعملتہ استعمل بنی امیئۃ اجمعین وحل بنی ابی
 علی رقاب الناس واللہ لو فعلت لفعل فالثہ لو فعل ذلک لسارت الیہ العرب حتی تقسہ واللہ لو فعلت لفعل واللہ لو فعل
 لفعلوا وروی ان عمر رضی اللہ عنہ کتب الی سعد بن اوقاص وهو بالقادسیۃ یقول لہ وجہ فضلۃ بن معاویۃ الانصاری الی
 حلوان العراق لیخیرنا علی ضواحبنا نبعت سعد فضلۃ فی ثلث مائۃ فارس فخرجوا حتی اتوا حلوان العراق فاغاد علی موتہ
 واصابوا غنیمۃ وسبیاً فاقبلوا یسوقونہا حتی ان یقسم العصر وکادت الشمس تغرب فالتجأ فضلۃ الی السبی والغنیمۃ الی
 صفح جبل ثم قام فاذن فقال اللہ اکبر اللہ اکبر فاذا مجیب من الجبل بحمیدۃ کبرت کبراً یا فضلۃ ثم قال اشہدان لا الہ الا اللہ
 قال کلمۃ الا خلا من یا فضلۃ ثم قال اشہدان محمد رسول اللہ قال ہو الذی بشرنا بہ عیسی بن مریم علی رأس امة تقوم

اسماہد حتى رأى الفرح في وجههم قال فوثب اليه عمر والزعمه قال لقد كنت احب ان اسمع هذا الحديث منك فاجرتني عن
 ربيك بل بانك اليوم قال اما منذ قرأت القرآن فلم تأتني ونعم العوض كتاب الله ابو عمر قص جالس بن سعد الطائي روي
 على عمر فرأى كان الشمس والقمر يقتلان ومع كل واحد منهما كوكب فقال عمر مع ايها كنت قال مع القمر قال لا ابي في عملا
 ابد اذ كنت مع الآية الموحدة فقتل وهو مع معاوية بصفتين ابو عمر عن سعيد بن المسيب بن زيد بن خارجة بن يوسف في زمن عثمان بن
 عفان كوفي ثوب ثم انهم سمعوا جملته في صدره ثم تكلم فقال احد احمد في الكتاب الاول صدق صدق ابو بكر الصديق ^{الاصحاح ۱۲} لضعف
 في نفسه القوي في امر الله في الكتاب الاول صدق صدق عمر بن الخطاب القوي الايمن في الكتاب الاول صدق صدق
 عثمان بن عفان على منها جهم مضت اربع وقيت ستان انت الفتنة واكل الشديدا الضعيف وقامت الساعة وسياتكم
 خبره اريس وباري اريس ثم ملك رجل من بني خنم فاستجى ثوب فسموا جملته في صدره ثم تكلم فقال ان اخا بني الحارث بن
 الخزرج صدق صدق ابو عمر ذكر لعمراة توفيت بالسيداء فجعل الناس يمدون عليها ولا يدفنونها حتى مر عليها كليب فدفعها
 فقال عمر اني لا رجور لكليب بهذا خيرا زاد البيهقي فاصيب حين اصيب عمر ابو عمر النعمان بن مقرن قدم المدينة من عند
 بفتح القادسية وورد حينئذ على عمر جماعة اهل اصبهان وهدان والري اذربيجان وهاوند فالتقت وشاور اصحاب النبي
 صلى الله عليه وسلم فقال له علي بن ابي طالب ابعت الى اهل الكوفة فيسير ثمانهم يعني ثمانهم على ذرارهم وابتعث الى اهل البصرة
 قال فمن استعمل عليهم اشرك على فقال انت افضلنا رايانا واعلمنا فقال لا استعملن عليهم بل يكون لها مخرج الى المسجد فوجد
 النعمان بن مقرن يصلي فصرخه وامره وكتب الى اهل الكوفة بذلك وقد روي انه قال ان قتل نعمان فخذيفة وان قتل خذيفة
 فخر بفتح الله عليه اصبهان فلما اتى بها وند كان اول صريع واخذ الراية خذيفة ففتح الله عليهم فلما جاء نقيبه خرج عمر معاه
 الى الناس على المنبر ودفع يده على راسه سبكي ابو عمر كان ربعة بن امية بن خلف قد رآي روي فقصها على عمر قال رايته كان
 في واد معشيب ثم خرجت منه الة واد معشيب ثم انقبت وانا في الوادي المجدب فقال عمر تو من ثم تكفر ثم موت وانت كافرا
 فقال ما رايته شيئا فقال عمر قضي لك كما قضى لصاحبني يوسف قال لا ارايها شيئا فقال يوسف قضى الامر لذي في نفسي
 ثم انه شرب خمر افضرب عمر الحد ولفاه الى خبير فلقن بارض الروم فتنصر ابو عمر عن عوف بن مالك الاشجعي انه راي في المنام
 كان الناس جمعوا فاذا فيهم رجل فرعيتهم فهو فوهم ثلث اذرع قال فقلت من هذا قالو عمر قلت لم قالوا لان فيه ثلث خصال
 لانه لا يخاف في الله لومة لائم وانه خليفة مستخلف وشهيد مستشهد قال فاتي ابا بكر فقصها عليه فارسل الى عمر فدعا له ليشره
 قال فجاء عمر فقال له ابو بكر قصص رويك قال فلما بلغت خليفة مستخلف كبرني عمر وكبرني وقال اسكت تقول هذا ابو بكر حجي
 فلما كان بعد ورتي عمر مرت بالشام وهو على المنبر قال فدعاني وقال اقصص رويك فقصصتها فلما قلت انه لا يخاف في الله
 لومة لائم قال انه لا رجوان يجعلني الله منهم فلما قلت خليفة مستخلف قال قد استخلفني الله فسئل ان يعينني على اء لانه
 فلما ان ذكرت شهيد مستشهد قال لي بالشهادة وانا بين اظهركم تغزون ولا اغزو ثم قال بل ياتي الله بها ان شاء
 ياتي الله بها ان شاء ابو عمر عن عوفية الاشجعي قال صلى رسول الله عليه وسلم الفجر ثم جلس فقال قوزن اصحابي الليلة وزن
 ابو بكر قوزن ثم قوزن عمر قوزن ثم قوزن عثمان ففتح وهو رجل صالح مالك عن يحيى بن سعيد بن المسيب انه سمعه يقول لما صدق

عمر بن الخطاب من بني آناخ بالابلح ثم كوثم كوثم ثم طوح عليها رداؤه واستلقى ثم يد يديه الى السماء فقال اللهم كبرت سنيتي
وضعت قوتي وانتشرت رعيتي فاقبضني اليك غير متضيق ولا مفترط ثم قدم المدينة في عقب ذي الحجة فخطب الناس ثم قال
ايها الناس قد سنت لكم السنن وقرضت لكم الفرائض وتركتكم على الواضحة الا ان تفضلوا بالناس يمينا وشمالا وضرب باحدى
يديه على الآخرى ثم قال اياكم ان تملكوا عن آية الرجم ان يقول قائل انا لا نجد حد في كتاب الله فقد رجم رسول الله صلى الله
عليه وسلم ورجناه الذي نفسي بيده لولا ان يقول الناس زاد عمر بن الخطاب في كتاب الله لكتبتهما الشيم والشيخمة اذ اريتا فارجوا
التبته فانا قد قرانا قال يحيى بن سعيد فقال سعيد بن المسيب فلما سلخ ذو الحجة حتى قتل عمر بن الخطاب رحمه الله تعالى
مسلم عن معدان بن ابى طلحة ان عمر بن الخطاب خطب يوم الجمعة فذكر نبي الله صلى الله عليه وسلم وذكر ابا بكر قال اني رايت
كان ديجا نفر في ثلاث نقرات والى لا اراه الاحضور اجلى وان اقواما يأمرونني ان استخلف وان الله عز وجل لم يكن ليضيق
دينه ولا خلافة ولا الذي بعث به نبيه صلى الله عليه وسلم فان محمدا في امر فالحلانة شورى بين هؤلاء الستة الذين توفى
رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو عنهم راض فاني قد علمت ان اقواما يطمنون في هذا الامر انا ضربتهم بيدي هذه على الاسلام
فان فعلوا ذلك فاذلك اعداء الله الكفرة الضلال الحديث ابو عمر اصاب الناس قحط في زمن عمر فجاؤا رجلا الى قبر النبي صلى الله
عليه وسلم فقال يا رسول الله استسقين لآمتك فانهم قد هلكوا قال فانا رسول الله صلى الله عليه وسلم في المنام فقال ائت عموه
ان يستسقى للناس فانهم يستقون وقل له عليك بالكيس الكيس فاتي الرجل عمر فاخبره فبكي عمر وقال يا رب ما التوا الا ما عجزت
يارب ما التوا الا ما عجزت عنده ابو عمر مسعود بن اسود البلوي سئاذن عمر في الغزوات الى افريقية فقال عمر افريقية عادية و
منذ ذكربها ابو عمر في قصة ضرب عمر قدامته بن مطعون جد الشرب فعاصب عمر قدامته وجمره فحج عمر قدامته مع معاوية
له فلما قفلا من حجة ونزل عمر بالشيا نام فلما استيقظ من نوميه فقال عجلوا على بقدامته فوالله لقد اتاني آت في منامي فقال
سالك قدامته فانه اخوك فعملوا على به فلما اتوه ابى ان ياتي فامر به عمران ابى ان يجروه اليه فكله عمر واستغفر له فكان ذلك
اول صلحها ابو عمر سماك بن مخزوم وسماك بن عبد العيسى وسماك بن خريشة الانصاري قديم هؤلاء الثلاثة على عمر في وفود اهل
الكونة بالاخماس فاستنسى فانتسبوا له سماك وسماك وسماك فقال بارك الله فيكم اللهم سلك بهم الاسلام وابتد بهم فهو لا يور
الثلاثة اول من دوى مسالخ من ارض همدان وارض الديلم ابو عمر امير سهيل بن عمرو يوم بدر كما فرأ وكان خطيب قرين
فقال عمر يا رسول الله انزع عنيته فلا يقوم عليك خطيبا ابدا فقال قد فعلت ان يقوم مقاما محمدا فلما اناج الناس بكلمة
عند وفاة رسول الله صلى الله عليه وسلم وارتد من ارتد من العرب قام سهيل بن عمرو خطيبا فقال والله اني اعلم ان
هذا الدين سبب امتداد الشمس في طلوعها الى غروبها فلا يغتر لكم هذا من انفسكم يعني ابانسيان فانه يعلم من هذا
الامر ما علم ولكنه قد حتم على صدر حسد بني هاشم واتي في خطبة بمثل ما جابه ابو بكر الصديق بالمدينة فكان ذلك معنى
قوله صلى الله عليه وسلم لعمركم جاء الحارث بن هشام وسهيل بن عمرو الى عمر فجلسا وهو بينهما فجعل المهاجرون الاولون يوالون
عمر فيقول هيا هيا سهيل هيا هيا حارث يجتهدا فجعل الانصارياتون فينهيها عنه كذلك حتى صار اني آخر الناس فلما خرجا
من عند عمر قال الحارث لسهيل الم ترا صنع بنا فقال له سهيل انه الرجل لا تؤم عليه ينبغي ان ترجع باللوم على انفسنا

Marfat.com

دَعَى الْقَوْمَ فَأَعْرَعُوا دُرَّ عَيْنِنَا فَأَبْطَأْنَا فَلَمَّا قَالُوا نَسُوا مِنْ عِنْدِ عَمْرٍو نَبَاهُ فَقَالَ لَهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَدْ رَأَيْتُنَا مَا فَعَلْتَ بِنَا الْيَوْمَ وَ
 عَلِمْنَا أَنَا أَتَيْنَا مِنْ قَبْلِ الْفِسْقِ فَهَلْ مِنْ شَيْءٍ نَسْتَدْرِكُ بِهِ مَا فَاتَنَا مِنَ الْفَضْلِ فَقَالَ لَا أَعْلَمُهُ إِلَّا نَدْوَةَ الْجَوْهَرِ وَأَشَارَ لَهَا
 إِلَى نَفْرِ الرُّومِ فَخَرَّ جَائِلًا الشَّامِ فَمَا تَابَهَا فَلَمْ يَبْقَ مِنْ ذَلِكَ سَهْلٍ إِلَّا ابْنَةُ لَهْزِكَيْهَا بِالْمَدِينَةِ فَاسْتَحْتَمَتْ مِنْتَ عَتَبَةَ
 بَنِ سَهْلٍ فَتَقَدَّمَ بِهَا عَلَى عَمْرِو بْنِ جَبَلٍ مِنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَارِثِ بْنِ هِشَامٍ وَقَالَ زَوْجُوا الْمَشْرِبَةَ الشَّرِيبَةَ ففعلوا ففعلوا
 مِنْهَا عَدَدًا كَثِيرًا نَسِيَ الصَّوَابِقَ أَخْرَجَ ابْنَ عَسَاكَرٍ عَنْ طَارِقِ بْنِ شَهَابٍ قَالَ كَانَ الرَّجُلُ لِمَحْدِثٍ عَمْرٍو بِالْحَدِيثِ فَكَذَّبَهُ
 الْكُذْبَةَ فَيَقُولُ أَحْسِبُ لَهْزَةً ثُمَّ يَحْدِثُ بِالْحَدِيثِ فَيَقُولُ لَهْزَةً فَيَقُولُ لَهْزَةً فَيَقُولُ لَهْزَةً فَكَلَّمَ حَدِيثًا حَتَّى إِذَا مَرَّ نَسِيَ أَنَّ أَحْسِبَ
 وَأَخْرَجَ أَيضًا عَنْ الْحُسَيْنِ قَالَ كَانَ أَحَدُ بَعْرَةِ الْكُذْبِ إِذَا حَدَّثَ بِهِ أَنَّهُ كَذِبٌ فَهُوَ عَمْرٍو مِنَ الْخَطَابِ وَأَخْرَجَ لِيَسْبِغَةَ فِي الدَّلَائِلِ
 عَنْ ابْنِ بَدْرَةَ الْحَمَصِيِّ قَالَ أَخْبَرَ عَمْرٍو ابْنَ أَهْلِ الْعِرَاقِ قَدْ حَضَّرُوا امْرَأَتَهُمْ فَخَرَجَ غَضْبَانَ فَصَلَّى فَصَلَّى فِي صَلَوَتِهِ فَلَمَّا سَلَّمَ قَالَ
 اللَّهُمَّ انْهَمْ قَدِّسُوا عَلَيَّ فَالْبَسْنَ عَلَيْهِمْ وَعَجَّلْ عَلَيْهِمْ بِالْغَلَامِ الْتَقَفَ بِحُكْمِ فِيمُ حَكِيمِ الْجَاهِلِيَّةِ لَا يَقْبَلُ مِنْ تَحْسِنِهِمْ وَلَا يَتَجَاوَزُ
 عَنْ مَسِيئِهِمْ قَالَ ابْنُ لَيْسَةَ رَمَا وَلِدَ الْحَجَّاجُ بُوَيْسِيَّةً وَانْكَشَفَ فِجْدَهُ فَرَأَى بِأَهْلِ سَجْرَانَ عِلْمًا سَوْدَاءَ فَقَالُوا هَذَا الَّذِي نَجَدُ
 فِي كِتَابِنَا أَنَّهُ يَحْرُجُنَا مِنْ أَرْضِنَا وَقَالَ لَهُ كَعْبُ الْأَجَارِ أَنَا لِنَجِدُكَ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَلَى بَابِ مِنْ أَبْوَابِ جَهَنَّمَ تَمْنَعُ النَّاسَ أَنْ يَقْبَعُوا
 فِيهَا فَذَا مَا لَمْ يَزَالُوا يَقْتَحِمُونَ فِيهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فِي كِتَابِ طَبَقَاتِ الشَّافِعِيِّ لِلشَّيْخِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ السَّبْكِ نَقْلًا عَنْ إِبْرَاهِيمَ
 فِي كِتَابِهِ الشَّامِلِ أَنَّ الْأَرْضَ زُلْزِلَتْ فِي زَمَنِ عَمْرِو بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ الشَّامِيِّ وَأَنَّ عَلَيْهِ وَالْأَرْضَ تَرْتَجُّ ثُمَّ ضَرَبَهَا بِالْبَدْرَةِ وَ
 قَالَ آتَتْهُ الْمَاءُ عَلَيْكَ فَاسْتَقَرَّتْ مِنْ دِقِّهَا وَفِيهِ الْبِضَاءُ إِنَّ نَارَ كَانَتْ تَخْرُجُ مِنْ كَهْفٍ فِي جَبَلٍ فَتَحْرُقُ مَا أَصَابَتْ
 فَخَرَجَتْ فِي زَمَنِ عَمْرِو بْنِ أَبِي مُوسَى أَوْ تَمِيمًا الدَّارِيَّ أَنَّ يَدْخُلُهَا الْكَهْفُ فَيَجْعَلُ يَدَيْهَا يَرُدُّهُ حَتَّى أَدْخَلَهَا فِي الْكَهْفِ فَلَمْ تَخْرُجْ
 بَعْدُ وَفِيهِ أَيضًا أَنَّ عَرَضَ جَيْشًا يَبْعَثُهُ إِلَى الشَّامِ فَمَرَّ بِطَائِفَةٍ فَأَعْرَضَ عَنْهُمْ ثُمَّ عَرَّضَتْ فَأَعْرَضَ عَنْهُمْ ثُمَّ عَرَّضَتْ ثَانِيًا فَأَعْرَضَ
 عَنْهُمْ فَتَبَيَّنَ بِالْآخِرَةِ أَنَّهُ كَانَ فِيهِمْ قَاتِلُ عُمَانَ أَوْ قَاتِلُ عَلِيِّ دُرِّ كَشَفَ الْحُجُوبَ مَذْكُورَةً كَمَا عَجِبَ بِدِينِهِ أَمَدٌ وَقَصِدَ عَمْرٍو كَقَصْدِ
 امْرِئِ الْمُؤْمِنِينَ دَرَّخًا بِهَا خَفِضَ بِأَشَدِّ رَفْتٍ وَأَوْرَابًا نَتِ بِرَخَاكِ خَفِضَ وَدَرَّخَ زِيرَ سَرْنَهَادَةَ بِأَخُو كَفَتْ أَيْنَهُمُ فَتَنَّهُ أَنْدَرَجَانُ
 أَرَبِينَ سَتَ كَشْتَنِ ابْنِ بَنْزَوِيكٍ مِنْ سَخْتِ آسَانِ شَمَشِيرٍ بِكَشِيدٍ وَشِيرٍ بِدِيدَانٍ وَقَصِيدٍ كَرُودِيٍّ فَرِيَادٍ بِرَأُودِ عَمْرِو
 بِيدَارِ شَدِّ قَصَبِ أَوْي كَفَتْ وَأَسْلَامُ أَوْرُودٍ وَرَشَوَاهِدِ النَّبُوَّةِ مَذْكُورَةً كَمَا عَمْرٍو مِنَ الْخَطَابِ جَيْشِي سِكِّي أَرَبِلَادٍ بَعِيدَهُ فَرَسْتَا
 بُوَدُورِيٍّ دَرَّيْنَهُ أَوْرُودِ أَشْتِ كَمَا يَلْتَبِيكَا هَا يَلْتَبِيكَا وَبِيحْكُسُ نَدَانِ كَمَا أَنْ جَيْتَ تَابَا نَوْقَتِ كَمَا أَنْ جَيْشِي بَعْدُ
 مَرَجَعَتْ نُوودِ صَاحِبِ جَيْشِ فَتَحَاهُ كَمَا خَدَايَتِي تَوْفِيقِ آتَشِ دَادَهُ بُوَدُودِ مِيكَرِ امْرِئِ الْمُؤْمِنِينَ عَمْرِو بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ كَفَتْ أَيْنَهُ
 رَا بَكْدَارِ حَالِ أَنْ مَرْدُ كَمَا وَبِي رَا بَزَجَرِ دَرَّابِ فَرَسْتَادِيٍّ جَيْشِي كَمَا وَبِي امْرِئِ الْمُؤْمِنِينَ كَمَا مِنْ بُوِي شَرِي نَخْوِ اسْتَمِ بِي
 رَسِيدِي كَمَا عَمْرٍو أَنْ رَا نَمِيدِ اسْتَمِ تَا زَا سَجَا بَكْدَرِيٍّ وَبِي رَا بَرِيْنَهُ سَاخْتَمِ وَدَرَّابِ فَرَسْتَادِيٍّ هُوَا خَنَكِ بُوَدُورِيٍّ وَرَا بِي
 كَمَا فَرِيَادِ بَرِ دَا شَتِ كَمَا وَبِي عَمْرَاهُ وَبِي عَمْرَاهُ وَبَعْدَ إِذْ أَنْ سَرَّ بِلَاكِ شَدَّ جَوْنِ مَرْدَانِ أَرَا شَمِيدِ نَدَانِ اسْتَمْدُ كَمَا
 كَبْتِي كَمَا وَبِي دَرَّابِ بِنْدَامِي أَنْ مَظْلُومِ بُوَدُورِيٍّ بَعْدَ إِذْ أَنْ صَاحِبِ جَيْشِي رَا كَفَتْ كَمَا أَلْزَمَ أَنْ بُوَدُورِيٍّ كَمَا بَعْدَ إِذْ مِنْ دَسْتُورِ
 بَا نَدِيٍّ هُوَا مَسِيدِ كَرُونِ تَرَا بَرِ دَمِي بَرِ دَرِ دِيٍّ وَبِي رَا بِلِ دِيٍّ بَرِسَانِ وَبِي نَدَانِ مَكْنِ كَمَا دِيْكَرُ تَرَا بَرِ مَسِيدِ لَسِ كَفَتْ كَشْتَنِ

رجوت ان اكون انا ذلك الرجل ولو نودي لي دخل الجنة كل الناس الارجل واحد تخشيت ان اكون انا ذلك الرجل
 علامة الخوف من الله عز وجل الغزالي قال عمر بن الخطاب قال عمر بن الخطاب قال عمر بن الخطاب قال عمر بن الخطاب
 لكان غير متروك العبودية من غير خوف ولا رجاء ابوطالب قال عمر بن الخطاب قال عمر بن الخطاب قال عمر بن الخطاب
 ترك المعاصي للجنة لا الخوف ولا الرجاء فؤاد الزهد الغزالي قال عمر الزيادة في الدنيا راحة القلب والجسد الاوقات المتولدة
 من جمع المال ابوطالب مر عمر بن الخطاب قال عمر بن الخطاب قال عمر بن الخطاب قال عمر بن الخطاب قال عمر بن الخطاب
 انفسكم قبل ان تحاسبوا وزنوا قبل ان تؤزوا وتايبوا للعرض الاكبر العزرا كتب عمر بن الخطاب قال عمر بن الخطاب قال عمر بن الخطاب
 نفسك في الرخاء على حساب الشدة الغزالي قال عمر بن الخطاب قال عمر بن الخطاب قال عمر بن الخطاب قال عمر بن الخطاب
 من ديان السماء فعلاه بالبررة وقال الامن حاسب نفسه فقال كعب بن العيص امير المؤمنين انها في التوراة وما بينهما
 حرق الامن حاسب نفسه رقيقة التفسير في عمل البخاري عن ابي برة عن عمر بن الخطاب قال عمر بن الخطاب قال عمر بن الخطاب
 بل تدعى ما قال آسنة لا يبيك قال قلت لا قال فان آسنة قال لا يبيك ابي موسى بل يسرك ان اسلا مناصح رسول الله
 صلى الله عليه وسلم وهجرنا معه وشهدنا معه وعلنا كلهم معه برؤ علينا وان كل على علمنا به بعدة نجونا منه كفاراً اسأ
 براس فقال ابوك لابي لا والله جاهدنا بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم وصلينا وصمتنا وعلنا خيراً كثيراً واشتم على ايدينا
 بشراً كثيراً انما لئلا نرجوا ذلك قال آسنة وكنتي والله في نفس عمر بيده لو ود ان ذلك برؤ لنا وان كل شئ علمنا به بعدة نجونا منه
 كفاراً اسأ براس فقلت ان ابانك والله كان خيراً من ابي التوكل احمد بن حنبل عن ابي حنيفة عن ابي حنيفة عن ابي حنيفة عن ابي حنيفة
 صلى الله عليه وسلم يقول لو انكم توكلون على الله حتى توكله لرزقكم كما يرزق الطير تغدو واخرط صا وتروح بطاناً التفسير
 بالاسباب مع اثبات التوكل مالك في قصة سريخ حين استقر رأي عمر على الرجوع من ايام من اجل الويل قال ابو عبد
 افرار من قدر الله فقال عمر لو غيرك قالها يا ابا عبدة نعم كفر من قدر الله ارايت لو كانت لك اهل فبطلت
 واد ياله عدوتان احدهما مخصية والاخرى جذية ليس ان رعيت الخصبته رعيتها بقدر الله وان رعيت الجذبة رعيتها
 بقدر الله لا روق ولا كد احمد بن حنبل عن ابن عمر قال سمعت عمر يقول كان النبي صلى الله عليه وسلم يعطيني العطاء فاقول
 اعطه افقر اليه مني حتى اعطاني مرة الا نقلت اعطه افقر اليه مني فقال النبي صلى الله عليه وسلم خذ فتموله وتصدق به
 فما جاوك من هذه المال وانت غير شريف ولا سائل فخذها والا فلا تتبجج نفسك في الارادة ابوطالب روي عن عمر بن
 الخطاب انه قال لا ابائي على ابي حال اصحبت من شدة درخاء فضل الاخوة في الله عز وجل ابوطالب عن عمر وابنه
 دخل لفظاً احدهما في الآخر لو ان عبداً صفت بين قديمه عند الركن والمقام يعبد الله عز وجل عمره بصوم نهاره ويقوم
 ليك ثم لقي الله عز وجل وليس في قلبه موالاة ولا ويار الله عز وجل ولا معاودة ولا عداءه لافعه ذلك شيئاً ابوطالب عن
 عمران احدهم يشيب في الاسلام ولم يوال في الله ولياً ولم يعاد فيه عدواً وذلك نقص كبير ابوطالب قال عمر بن
 الخطاب ما اعطى عبداً بعد الاسلام خيراً من اخ صالح ابوطالب قال عمر اذا راى احدكم ودداً فيه فليتمسك به ففصل ما
 يصيب بذلك ترك التفوق على الاخوان ابوطالب انك برؤ من اليمين اعراب الخطاب فتمسكها بين اصحاب رسول الله

ع
 اني كنت وادم
 وهو خيل ونبوة
 قال كبري قوله
 فما قال حال من
 خيالي لا افضل
 علي شئ

صلى الله عليه وسلم بَرْدًا بُرْدًا ثُمَّ صعد المنبر يوم جمعة فخطب للناس في محلة منها والحلة عند العرب ثوبان من جنس واحد وكان ذلك من حسن زيارتهم فقال الا اسمعوا الا اسمعوا ثم وعظ الناس فقام سلمان فقال والله لا اسمع والله لا اسمع قال وما ذلك قال انك اعطيتنا ثوبًا ثوبًا ورحمت في حلة فقد تفضلت علينا بالديار فبسم ثم قال عجلت يا ابا عبد الله رحمتك انى كنت غسلت ثوبى الخلق فاستعرت برد عبد الله بن عمر فلبسته مع بردى فقال سلمان الآن نسبح استكشاف عيوبه من اخوانه ابوطالب روى ان عمر خطب الناس فقال انشد الله عبدا علم في عيبا الا اجرته به فقام شاب فقال فيك عيبان اثنان فقال ما هما رحمتك الله قال ثوبان من بردين وتجمع بين الاديان قال فما ذيل بين بردين وما جمع بين اداين حتى لقي الله عز وجل قبول قول الناصح وان شدوا ابو عمر قسم عمر المال الذي بعث اليه ابو موسى وكان الف الف درهم وفضلت منه فضيلة فاختلوا عليه حيث يفضنها فقام خطيبا فحمد الله واسئله عليه فقال يا ايها الناس قد لقيت لكم فضلة بعد حقوق الناس فاقولون فيها فقام صعصعة بن صوحان وهو غلام شاب فقال يا امير المؤمنين انما يشاور الناس فيما لم ينزل الله فيه قرآنا والملائكة انزل الله به القرآن ووضع مواضعه فصنع في مواضعه التي وضع الله فيها فقال صدقت انت منى وانا منك السهرورد قال عمر في مجلس فيه المهاجرون والانصار ارايتم لو ترخصت في بعض الامور اذ كنتم فاعلمين فسكتنا ففعلت ذلك مرتين او ثلثا لو ترخصت لكم في بعض الامور اذ كنتم فاعلمين قال بشر بن سعد لو فعلت ذلك لقومناك تقويم القديح فقال عمر انتم اذ اتتم الملاطفة مع الاخوان الغزالي لقي ابو عبدة عمر بن الخطاب فصاحه وقبل يده وانتجا سكان السهرورد روى ان عمر سابق زبير فسبقه الزبير فقال سبتك ورب الكعبة ثم سالفه مرة اخرى فسبقه عمر فقال سبتك ورب الكعبة ترك المجاورة عند خوف الفتنة القرالى كتب عمر الى عماله مروا الاقا ان تيزاد وواد لا يتجاوزوا حفظ القاس المشايخ ابوطالب والغزالي كتب عمر الى امراء الاجناد اخطوا اليهم تسمون من المطيعين فانهم يتجلى لهم امور صادقة تحب النبي صلى الله عليه وسلم المحب لطبيرة عن عبد الله بن شمام قال كنا عند النبي صلى الله عليه وسلم وهو اخذ بيد عمر بن الخطاب فقال له عمر يا رسول الله انت احب الي من كل شئ الا نفسي فقال النبي صلى الله عليه وسلم والنفسى بيد لا تكون مونا حتى اكون حب اليك من نفسك فقال له عمر فانه الآن والله لانت احب الي من نفسي فقال النبي صلى الله عليه وسلم الان باع حفظ الله المؤمن اذا صدق نية ابو بكر عن عاصم بن عمر قال كان عمر يقول يحفظ الله المؤمن كان عاصم بن ثابت بن الافلح نذرا ان لا يمش مشركا ولا يمش مشركا فنفه الله بعد وفاته كما امتنع منهم في جوتة الصدوق في الاحوال والكذب فيها ابو بكر عن جبر بن ربيعة قال قال عمران بن الجوز كذا وعظي رسول الله صلى الله عليه وسلم الى حاجبتيه الا ان البر كذا وكشف راسه معناه ان الحال الصادقة لا يزال كل حين تيزايدا ثارنا والحال الكاذبة كل حين يتناقص آثارا لتفاوت مراتب الاعمال بحسب تفاوت الاحوال احمد بن حنبل عن فضالة بن عبيد يقول سمعت عمر بن الخطاب انه سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول الشهدا ثلثة رجل مؤمن حسيده الايمان لقي العدو فصعد في الشدة عز وجل حتى قيل فذلك الذي يرفع اليه الناس

بعضها من ما قاله
كسند وزين كليل
سكون از زنده

اعناقهم يوم القيمة در رفع رسول الله صلى الله عليه وسلم رأسه حتى وقعت قلفسوته او قلفسوته عمر ورجل مومن حين
 الايمان لقي العدو فكانما يضرب ظهره بشوك الظلم اناه سبهم غرّب فقلته هو في الدرجة الثانية ورجل مومن خلط
 عملاً صالحاً و آخرتياً لقي العدو فصدق الله عز وجل حتى قيل فذلك في الدرجة الثالثة ليس المرع
 مالك عن اسحاق بن عبد الله بن ابي طلحة عن انس رايته عمر وهو بو ميذ امير المؤمنين وقد رقع بين كفيه برقع ثلث لبتة
 بعضها فوق بعض در كشف الحجاب مذكورت از عمر می آرند كه گفت بهترين جاها آن بود كه موته او سبكر باشد
 على خلق الله ابو الليث روى اشعبي عن عمر انه قال ان الله تعالى لا يرحم على من لا يرحم ولا يفر من لا يفر ولا يتوب
 على من لا يتوب الوجد تقدم ان عمر مرمب انان وهو نصيصة ويقر سورة الطور فوقف يستمع الحديث العلية
 وهي قسمان غلبة وجدان معنى وغلبة داعية الهية ابو عمر قال عمر لانيه زيد يوم احد خذ در عى قال انى اريد من شهادت
 ما ترينه فتركا جميعاً الكلابا وى غلب على عمر رضى الله عنه حمية الاسلام حين اعترض على رسول الله صلى الله
 عليه وسلم لان اراد ان يصالح المشركين عام الحديبية فوثب حتى اتى ابا بكر رضى الله عنه قال ليس برسول الله
 صلى الله عليه وسلم قال بل قال اتنا بالمسلمين قال بل قال اليسوا بالمشركين قال بل قال فعلى ما نعطى الذنبيته في
 دنيا فقال ابو بكر الزم غرزه فانه اشهد انه رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال عمر انا اشهد انه رسول الله ثم غلب
 عليه ما يجد حتى آتته رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال له مثل ما قال لابي بكر واجابه النبي صلى الله عليه وسلم كما
 اجابه ابو بكر رمة الله عليه حتى قال انا عبد الله ورسوله لن اخالق امره ولن يفتينى قال وكان عمر يقول فما زلت اصوم
 وانا تصدق واطيق واصلى من الذى صنعت بو ميذ مخافة كلامى الذى تكلمت به حتى رجوت ان يكون خيرا وكا عراضه عليه
 صلى الله عليه وسلم حين صلى على عبد الله بن ائنه قال عمر فقولت حتى قتت في صدره وقلت يا رسول الله ائصل على
 هذا وقد قال يوم كذا وكذا بعد ايامه حتى قال تأخر عنى يا عمر انى خيرت فاخرت وصلى عليه فحبت لى وجرأت على
 رسول الله صلى الله عليه وسلم السماع ابو عمر عن خوات بن جبير خراجا جاجا مع عمر بن الخطاب في زمانى ركب فيهم
 ابو عبدة بن الجراح و عبد الرحمن بن عوف فقال القوم نعمنا من شعر ضرار فقال عمرو ابا عبد الله فليغن من هيات
 فواديه يعنى من شعره قال فما زلت ائنيهم حتى كان السحر فقال عمر ارفع لسانك فقد اشحرنا در روضه الاحباب
 مذكورت كذ جابر بن عبد الله كه امير المؤمنين عمر شفى گذر كذ بنيمه ازا بنجا صد ا حزين مى آمد على محمد صلوة الابرار
 صلى الله عليه لمصطفون الاخيار فذكرت قوا ما ابكار الاسحار ياليت شعري والمنايا اطوار بل جمعنى ورجت الدار
 اكره برايم المؤمنين غلبه كروا واز بلند بركيت وكرار كوينده آنرا طلب كرو وكررت نمود باز گفت عمر ادين ايات درج ناگفت
 وعمر غفر له يا غفار **الفصل السادس** في تنقيب امير المؤمنين عمر بن الخطاب رضي الله عنه وعنه على شوا
 زمنية النبي صلى الله عليه وسلم ائنه قال الله تبارك وتعالى ويذكرهم ويظلمهم الكتاب وانكلمته وهذا التنقيب
 يكون تارة امرأ بالواجب او الندوب ونهيا عن الحرام او المكروه وتارة ارشاد الى تهذيب الباطن من الرذائل

عنه
 نفي عن
 ان يرمى
 ان يرمى
 ان يرمى
 ان يرمى

ان ادوات
 ان ادوات
 ان ادوات
 ان ادوات

مس
 مس
 مس
 مس

الفصل السادس

وَتَحْلِيَّتِهِ بِالْفَضَائِلِ وَتَارَةً بِتَأْثِيرِ مَجْرَدِ الصَّحْبَةِ وَبِكَوْنِ تَارَةً خَطَاباً لِلْمَحَاضِرِينَ وَتَارَةً كِتَاباً لِلغَائِبِينَ وَقَدْ عَنَى النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِهَيْدِ عَمْرِ بْنِ الْخَطَّابِ كَثِيراً فَمِنْ ذَلِكَ قَوْلُ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حِينَ رَاجَعَ الْعَبَّاسُ بْنُ عَبْدِ الْمَطْلُبِ فِي اخْتِذِ الصَّدَقَاتِ مَرَّجَةً شَدِيدَةً الْمَشْعَرَتِ يَا ابْنَ الْخَطَّابِ إِنَّ عَمَّ الرَّجُلِ صِنُوعاً يَهُدِيهِ وَمِنْ ذَلِكَ مَا رَوَى النَّارِيُّ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَمْرِ بْنِ الْخَطَّابِ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَسَخَ مِنَ التَّوْرَةِ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ هَذِهِ نَسَخَةٌ مِنَ التَّوْرَةِ فَجَعَلَ يَقْرَأُ وَوَجَّهَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تَبَعِي فَقَالَ ابُوبَكْرٍ كَيْفَ تَكُونُ الشُّوَارِكُ مَا تَرَى مَا بُوِجِدَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَنَظَرَ عَمْرٌ إِلَى وَجْهِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ اَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ غَضَبِ اللَّهِ وَغَضَبِ رَسُولِهِ رَضِيئاً بِاللَّهِ رَبِّاً وَبِالْإِسْلَامِ دِيناً وَبِحَمْدِ نَبِيِّهِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ لَوْ بَدَأْتُ الْكُفْرَ مَوْسَى فَأَتَّبَعْتُمُوهُ وَتَرَكْتُمُونِي لَفَضَلْتُمْ عَنْ سَوَابِ السَّبِيلِ وَلَوْ كَانَ مَوْسَى حَيًّا وَأَدْرَكَ نَبُوْتِي لَاتَّبَعْتُمُ الْبَحَارِيَّ عَنْ أَبِي الدَّرْدَاءِ وَأَوْرَضِي اللَّهُ عَنْهُ قَالَ كُنْتُ حَاضِراً عِنْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا قَبِلَ ابُوبَكْرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَخَذَ ابْطِشَةً ثَوْبَةً حَتَّى أَبْدَى عَنِ كَبِيئَتِهِ فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَمَا صَاحِبُكُمْ فَقَدْ غَايَ فَمَنْ قَالَ أَنِي كَانَ جَنِيًّا وَبَيْنَ ابْنِ الْخَطَّابِ شَيْءٌ فَاسْرَعْتُ إِلَيْهِ ثُمَّ بَدَأْتُ فَسَأَلْتُهُ أَنْ يُعْفِرَ لِي فَأَبَى عَلَيَّ فَأَقْبَلْتُ إِلَيْكَ فَقَالَ لِيغْفِرَ اللَّهُ لَكَ يَا ابُوبَكْرٍ لَمَّا تَمَّ ثَمَّ أَنْ عَمْرٌ نَزِمَ فَاتَى فَنَزَلَ فِي بَيْتِهِ فَسَأَلَ ابْنَ ابُوبَكْرٍ قَالُوا لَا فَاتَى النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَسَلَّمَ فَجَعَلَ وَجْهَ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَمُوجُ حَتَّى اشْفَقَ ابُوبَكْرٌ فَجَعَلَ يَخْرُجُ عَلَيْهِ رُكْبَةً فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَاشْتَدَّ مَا كُنْتُ أَنْظِمُ مَرَّتَيْنِ فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّ اللَّهَ يَغْتَبِي بِيَكُمُ فَظَنَّمُ كَذِبًا وَقَالَ ابُوبَكْرٌ صَدَقْتَ وَدَا سَأَلَنِي بِنَفْسِهِ وَمَا لَهُ فَبَلَغْتُ أَنْتُمْ تَارِكُونَ لِي صَاحِبِي مَرَّتَيْنِ فَمَا أُوذِيْتُ بَعْدَ الْبَحَارِيِّ عَنْ ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ قَالَ كَادَ الْخَيْرُ أَنْ يَهْلِكَ ابُوبَكْرٌ وَعَمْرٌ فَعَا صَوَاتِمَهُمَا عِنْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حِينَ قَدِمَ عَلَيْهِ رُكْبَتٌ بَنِي تَمِيمٍ فَأَشَارَ أَحَدُهُمَا بِالْأَقْرَعِ بْنِ حَابِسٍ أَخِي بَنِي مَجَاشِعٍ وَأَشَارَ الْآخَرُ بِرَجُلٍ آخَرَ قَالَ تَأْفَعُ لَا أَحْفَظُ اسْمَهُ فَقَالَ ابُوبَكْرٌ لَعَمْرُ اللَّهِ مَا أَرَدْتُ إِلَّا خِلَافِي قَالَ مَا أَرَدْتُ خِلَافَكَ فَارْتَفَعَتْ صَوَاتِمُهُمَا فِي ذَلِكَ فَانزَلَ اللَّهُ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَسْوَاطَكُمُ اللَّاتِيَةَ قَالَ ابْنُ الزَّبَيْرِ مَا كَانَ عَمْرٌ يُسَبِّحُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَعْدَ نَزْوِهَا لَتِي حَتَّى لَيْسَ فِيهَا وَكَمْ يَذْكُرُ ذَلِكَ عَنْ أَبِي لَيْسَى ابُوبَكْرٍ السَّهْرُورِيُّ بِسَمَاعِهِ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَتَى بِطَعَامٍ وَسُورٍ يَطْبَهُرُهَا فَقَالَ لَابِي بَكْرٍ وَعَمْرٌ قَالَا إِنَّا صَائِمَانِ فَقَالَ ارْطُؤَا الصَّاحِبِيكُمُ اعْمَلُوا الصَّاحِبِيكُمُ ارْطُؤُوا فَكَلَّمَا لَيْسَى أَنَّهُمَا ضَعَفَتَا بِالصُّومِ عَنِ الْخُدْمَةِ فَاحْتَجَمَا لِي مِنْ يَدَيْهِمَا فَكَلَّمَا وَأَخَذَا مِائِةً مِنْ ذَلِكَ تَمِيزُ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَيْنَ الْغَلْبَتَيْنِ وَتَعْرِيفُهُ إِيَّاهُ الْفَرْقَ بَيْنَهُمَا حَتَّى حَذَقَ فِي التَّمِيزِ وَصَارَ مُخْتَلِئاً كَأَنَّكَ وَقَدْ تَقَدَّمَ لِعَبْسٍ ذَلِكَ وَتَشْفِيضُهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ رَعِيَّةً مَتَوَاتِرًا لِعَبْسٍ مَسْلُومٍ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ يَمِينُ عَمْرِ بْنِ الْخَطَّابِ يَخْطُبُ النَّاسَ يَوْمَ جَبْتِ إِذْ دَخَلَ عُمَانُ بْنُ عُمَانَ فَعَرَّضَ بِهِ عَمْرٌ فَقَالَ يَا ابْنَ الْخَطَّابِ تَيَاخَرُونَ بَعْدَ اللَّهِ آدُ فَقَالَ عُمَانُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَا زِدْتُمْ حِينَ سَمِعْتُمُ اللَّهَ آدُ أَنْ تَوْضَعَتْ ثُمَّ أَقْبَلْتُ فَقَالَ عَمْرٌ وَالْوَضُوءُ أَيْضاً أَلَمْ تَسْمَعُوا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ إِذَا جَاءَ أَحَدُكُمْ إِلَى الْحَجْمَةِ فَلْيَنْتَسِلْ ابُوبَكْرٌ عَنْ عَمْرٍ وَبَنِي سَيْمُونَ الْأَوْدِيِّ انْ عَمْرُ بْنُ الْخَطَّابِ لَمَّا حَضَرَ قَالَ ادْعُوا لِي عَلِيًّا وَطَلْحَةَ وَالزَّبَيْرَ وَعُمَانَ عَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ وَسَعْدًا قَالَ فَلَمْ يَكَلِّمْ أَحَدًا مِنْهُمْ إِلَّا عَلِيًّا وَعُمَانَ فَقَالَ يَا عَلِيُّ لَعَلَّ هُوَ لَأَوْدُ الْقَوْمِ يُعْرِفُونَ لَكَ قَرَاتِيكَ وَمَا تَأْكُلُ اللَّهُ

من العلم والفتوة فاتق الله وان كويت هذا امر فلترفعن بنى فلان على رقاب الناس وقال لثمان باعثان ان هؤلاء
 القوم لعلمهم يعرفون لك صهرك من رسول الله صلى الله عليه وسلم وسنگ وشرفك فان انت وليت هذا امر فاتق
 الله ولا ترفع بنى فلان على رقاب الناس فقال ادعوا لي صهيبا فقال صل بالناس ثلثا وليجتمع هؤلاء الرهط
 فليخولوا فان اجتمعوا على رجل فاضربوا راس من خالفهم احمد بن حنبل عن الزهري عن ربعة بن دراج ان علي بن ابي
 طالب سجد بعد العصر ركعتين في طريق مكة فراه عمر فتعقبت عليه ثم قال اما والله لقد علمت ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
 نهى عنها ابو بكر عن سلم باسناد صحيح على شرط الشيخين انه حين يبيع لاسي بكرة بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم وكان علي
 والزهري يذخلان على فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه وسلم فيشاورونها ويرتجون في امرهم فلما بلغ ذلك عمر بن
 الخطاب خرج حتى دخل على فاطمة فقال يا بنت رسول الله صلى الله عليه وسلم والسر ما بين الخلق احب الينا من
 ابيك وامن احب الينا بعد ابيك منك وايم الله ما ذلك بما نرى ان اجتمع هؤلاء النفر عندك ان امرهم ان
 يحرق عليهم البيت قال فلما خرج عمر جأونا فالت تعلمون ان عمر قد جاءني وقد حلف بالله لئن عدتم ليحرقن عليكم
 البيت وايم الله لئن قضيت ليما حلف عليه فالتصرفوا رايد بن فروراء ابيكم ولا ترجعوا لي فانصرفوا عنها فلم يرجعوا اليها حتى
 بايعوا الائمة بكر مالك عن سلم مولى عمر ان عمر بن الخطاب راى على طلحة بن عبدة الله ثوبا مصبوغا وهو مخروم فقال عمر ما هذا
 الثوب المصبوغ يا طلحة فقال طلحة يا امير المؤمنين انما هو يدعى فقال عمر انكم ايها الرهط ائمة يقتدى بكم الناس صفولان رجلا جارا
 هذا الثوب فقال ان طلحة بن عبدة الله قد كان يلبس الثياب المصبغة في الاحرام فلا تلبسوا ايها الرهط شيئا من هذه
 الثياب المصبغة احمد بن حنبل عن جابر بن عبد الله قال سمعت عمر بن الخطاب يقول لطلحة بن عبدة الله مالي اراك
 قد شعيت وانعمرت منذ توفي رسول الله صلى الله عليه وسلم لعلك ساوك يا طلحة اماره ابن عمك قال معاذ الله اني
 نوليه موعظا لا بد شدي ^{الحد} لا اجد لكم ان لا افعل ذلك اني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول اني لا اعلم كلمة لا يقولها رجل عند حضرة الموت
 الا وجد روحه بهار وروحها حين يخرج من جسده وكانت له نورا يوم القيمة فلم اسأل رسول الله صلى الله عليه وسلم عنها
 ولم يخبرني بها فذلك الذي دخلني قال عمر فانما عليها قال فلله الحمد فاهي قال هي الكلمة التي قالها لئلا لا اله الا الله
 قال طلحة صدقت مالك عن عبد الله بن عباس في قصة سزغ فنادى عمر بن الخطاب اني مضج على ظهر فاصحوا عليه فقال
 ابو عبدة اقرارا من قدر الله فقال لو غيرك قالها يا با عبدة نعم نفر من قدر الله الة قدر الله ارايت لو كانت لك
 ايل غيبطت واديا له عدوتان احد لهما مخصبة والاخرى جدبة ايس ان رعبت المخصبة رعبتها بقدر الله وان رعبت
 بالجدبة رعبتها بقدر الله مالك كتب ابو عبدة بن الجراح الة عمر يكره جمعوا من الروم وما يتخوف من امرهم
 فكتب اليه عمر اما بعد فانه مهاييل من عبدي ومن من منزل شدة يجعل الله بعده ذجا وانه لن يغلب عسكره من ان
 الله تعالى يقول في كتابه يا ايها الذين آمنوا اصدروا وصاياهم وادروا بطوا وانفقوا الله كعدكم تفلحون
 السج الطبري عن عروة بن روبم اللخمي قال كتب عمر بن الخطاب الة ابنه عبدة بن الجراح كتابا يشتره

على الناس بالجارية اما بعد فانه لا يقيم امر الله في الناس الا حصيف العقدة لعبد الغرة ولا يطلع الناس منه على
 عوزة ولا يخنق في الحق على جرة ولا يخاف في الشدة لومة لايم والسلام ونس روايه ولا يخاف في الحق على قرابته
 مكان ولا يخنق في الحق على جرة شرح حصيف العقدة اي مستحكما واستحفاً لشيء استحكم والحصيف الرجل المستكم
 العقل وكشي بذلك عمر عن الاشداد في دين الله وقوة الايمان والغيرة للاعتقاد المحب الطبري كتب عمر بن الخطاب
 ابي عبدة بن الجراح اما بعد فاني كتبت اليك كتاباً لم آلك ونفسي فيه خيراً اذ لم خصال لي لم لك ويك ومخط
 بافضل خلقك اذا حضرك الخصال بالبينات العدول والايمان القاطعة ثم اذن الضعيف حتى يبسط لسائه
 ويخرق قلبه وتعاهد الغريب فانه اذا طال حبسه ترك حاجته وانصرف الى اهله وانما الذي ابطال حقه من لم يرفع
 به رأساً وحرص على الصلح بالم نبيك لك القضاء والسلام عليك ابو بكر عن عبد الله بن عبد الله بن عمر بن عبد الرحمن بن
 عوف جارية له كان يقع عليها قبل ان يستر بها فظن بها كل عند الذي اشتراها فما ضم ال عمر فقال عمر كنت تقع عليها قال
 نعم قال فبعها قبل ان يستر بها قال نعم قال ما كنت لذلك تخلق في دعا القافة فظن والله فالحق به احمد بن حنبل عن عباية
 بن رفاعه قال بلغ عمر بن سعد ابني القصر قال انقطع الصوت فبعث اليه محمد بن مسلمة فلما قدم اخرج زفرة وادري
 ناره وابتاع خطبا بدرهم وقيل لسعدان رجلاً فعل كذا وكذا فقال ذاك محمد بن مسلمة خرج اليه فحلف بالله ما قاله فقال
 نودى عنك اني نقول ولن فعل ما امرنا به فاحرق الباب ثم اقبل يعرض عليه ان يزوده فابى فخرج ففهم على عمر
 ففجر اليه فصار ذاباً ورجوعه تسع عشرة فقال لولا حسن الظن بك لراينا انك لم تود عناقنا بل ارسل بقرأ
 السلام وبعثت ذاباً ويحلف بالله ما قاله قال فهل زدوك شيئاً قال لا قال فما منعك ان تزودني انت قال اني
 كرهت ان امر لك فيكون لك السارد ويكون لي الحار ودحو لي اهل المدينة قد قتلهم الجمع وقد سمعت رسول الله
 صلى الله عليه وسلم يقول لا يشيع الرجل دون جاره ^{الضم} المحب الطبري عن سفيان بن عيينة ان سعد بن ابى وقاص
 كتب الى عمرو بن موسى على الكوفة يستاذنه في بناء منزل ليكنه فكتب اليه ابن ماسر من شمس ويكنى من الغيث
 الدارمي عن سليمان بن خنظلة قال اتينا ابي بن كعب لنتحدث اليه فلما قام قمنا ونحن نمشي خلفه فسمعنا عمر بن
 نصر بن عمر بالبدرة قال فاتقاه بدراعيه فقال يا امير المؤمنين ما تصنع قال او ما ترى فتنة للبتوع فذلة للتابع
 الدارمي عن محمد بن سيرين قال قال عمر بن مسعود ارم انبأ او انبت انك تقف ولست با مبرول حارثا من قولي
 قاترا الدارمي عن تميم الدارمي قال تطاول الناس في البناء في زمن عمر فقال عمر يا معشر العرب الارض
 الارض ان لا اسلام الا بجماعة ولا جماعة الا بامارة ولا اماراة الا بطاعة فمن سؤده قومه على الفقه كان
 حيوه له ولهم ومن سؤده قومه على غير فقه كان بلائاً له ولهم الحاكم عن عبد الله بن مسعود قال لما قبض النبي
 صلى الله عليه وسلم واستخلفوا با بكر رضي الله عنه وكان رسول الله صلى الله عليه وسلم بعث معاذاً الى اليمن
 فاستعمل ابو بكر عمر رضي الله عنها على الموسم فلقى معاذ ابنة ومعه رقيق فقال عمر يا هؤلاء فقال هؤلاء اهل وادي

عنه شرح ابن سعد
 تفصيل في شرح
 ۳۳۲ از مقصد
 اول گذشت

سعد بن ابى وقاص
 جاره

وهو لا ياتى بك فقال له عمر انى لى لى ان تاتى بهم ابا بكر قال فليقيني من الغد فقال يا ابن الخطاب لست
 رأيتنى البارحة وانا انزلت الينا والى النار وانت آخذ بحجزى وما آراى الا مطيعك قال فأتى بهم ابا بكر فقال
 هو لا يأتى والى وهو لا يرك قال فانما قد سلمنا لك به نيك فخرج معاذاً الى الصلوة فاذا هم يصلون خلفه فقال
 معاذ لمن يصلون قالوا لست عز وجل قال فانتم لهم فاعتقهم ابو حنيفة عن خديعة بن اليمان انه تزوج يهودية بالمدائن
 فكتب اليه عمر بن الخطاب رضى الله عنه ان خل سبيلها فكتب اليه احرامه هي يا امير المؤمنين فكتب اليه اعز
 عليك ان لا تضع كتابه حتى تحل سبيلها فاني اخاف ان يقصدى بك المسلمون فيخاروا ان اهل الذممة
 لهما حين وكفى بذلك فتننة لنا والمسلمين ابو بكر عن سعيد بن ابردة قال كتب عمر الى ابي موسى اما بعد
 فان اسعد الرعاة من سعدت به رعيتته وان اشقى الرعاة عند الله من شقيته به رعيتته واياك ان تززع غيرك
 مما لك فيكون مثلك عند الله مثل البهيمة نظرت الى خضرة من الارض فرعت فيها فتبغى بذلك ليرى وانما
 حقاها في سبيلها والسلام عليك ابو بكر عن سفيان قال كتب عمر الى ابي موسى انك من تال الآخرة بشئ افضل
 من الزهد في الدنيا الدار قطنى ان عمر بن الخطاب الى ابي موسى الاشعري اما بعد فان الفناء فريضة محكمة وستة متبعة
 فافهم اذا اذى اليك بحجة وانفذ الحق اذا وضح فانه لا ينفخ تكلم بحق لانفاذ له آس بين الناس في وجهك ومجلسك
 عدلك حتى لا يئاس الضيف من عدلك ولا يطع الشريف في حيفك البينة على من ادعى واليمين على من انكر والصلح با
 بين المسلمين الا صلحا حل حراما او حرم حلالا لا يبتغك فضاء قضيت بالاس فراجت فيه نفسك وهديت فيه لرسد
 ان تراجع الحق فان الحق قديم ومراجعة الحق خير من التاوى في الباطل الفهم الفهم فيما يتجلى في صدرك مما لم يبلغك
 في الكتاب والسنة واعرف الامثال والاشباه ثم قس الامور عند ذلك فاعمد الى اجتهاد الله عز وجل
 واشبهها بالحق فيما ترى واجعل لمن ادعى بينته ادا يفتيه اليه فان اخضر بينته اخذت له بحجة والا وجهت لفضاء
 عليه فان ذلك اجلى للعمى والبلغ في العذر والمسلمون عدول بعضهم على بعض الا مجلودا في حد او مجزيا في شهادة
 زور او ظنيما في دلاوى ودرائة ان الله تولى منكم السرار وورا عنكم بالبيات واياك والعلق والفجر والنازى بالناس
 والشكر للمخوم في مواطن الحق التي يوجب الله تعالى بها الاجر ويحسن بها الذخر فانه من تصلح نيته فيما بينه وبين الله تعالى
 ولو على نفسه يكفيه الله ما بينه وبين الناس ومن تزى للناس مما يعلم الله تعالى منه غير ذلك يشينه الله فما ظنك بثواب الله
 عز وجل وعاجل زرقه وخرا من رحمته والسلام عليك وروى انه كتب الى ابي موسى الاشعري اما بعد فان للناس نصرة
 عن سلطانهم فاعوذ بالتي ان تدركنى واياك عمياء مجهولة وصفائن محولة واهواء متبعة ودينا مؤثرة ارقم الحدود واطلس
 للنظام ولو ساعته من نهاري فاذا عرض لك امران احدهما لله والاخر للدنيا فايد العمل الآخرة فان الدنيا نسيت والآخرة
 تبقى وكن من مال الله عز وجل على حذر واخف المساق واجعلهم يد ايدا ورجلا رجلا واذا كانت بين القبائل تايمة
 بالفلان بالفلان فانما لك نجوى الشيطان فاضربهم بالسيف حتى يقتلوا الله امر الله ويكون دعوتهم الى الله والى الاسلام

له
 ابي بكر
 الناس بالباطل

وقد بلغني أن ضربة ندعوا بالضربة والني والهدا علم ان ضربة ناسق الهد بها خيراً قط ولا تمنع بها من سوء قط ما اذا
 جاءك كتابي هذا فانهنكم ضرباً وعقوبة حتى تفرقوا ان لم يفتوها والصدق بغير ان ابن خزيمة من منبههم وعدهم في المسلمين
 واشهد جنائزهم وافتح لهم بابك وباشتر امورهم بنفسك فانما انت رجل منهم غير ان الله قد جعلك الله لهم حملاً وقد
 بلغني انه نساكك ولا اهل بيتك بهتة في لبايك ومطعمك ومركبك ليس للمسلمين مثلها واياك يا عبد الله بن قيس ان تكون
 بمنزلة البهيمة التي مرت بواد خصب فلم يكن لها بهيمة الا اسمن وانما حظها من اسمن لغيرها واعلم ان للعامل مدد الى الله
 فاذا زاع العامل زاع رعيته وان اشقى الناس من غيبته بنفسه ورعيته والسلام ابو بكر عن الضحاك قال كتب عمر بن
 الخطاب الى ابي موسى الاشعري انا بعد فان القوة في العمل ان لا تؤخر وعمل اليوم لقد فانكم اذا فعلتم ذلك تداركتم عليكم
 الاعمال فلم تدروا ايها تأخذون فاصنعتم فاذا خبرتم بن امرين احدهما الدنيا والاخرة فاخاروا والاخرة على
 امر الدنيا فان الدنيا تفتن وان الاخرة تبقى كونوا من الله على وجل وتعلموا كتاب الله فانه ينابيع العلم وريبع القلوب
 استكتب ابو موسى الاشعري نصرانيا فكتب اليه عمر بن الخطاب واستعمل حنيفاً فكتب اليه ابو موسى ان من غنايه وخبره كيت و
 كيت فكتب اليه عمر ليس لنا ان نأمنهم وقد خونهم الله ولا ان نرفعهم وقد وضعهم الله ولا ان نقتضيه في الدين وقد
 وترهم الاسلام ولا ان نعزهم وقد امرنا بان يعطوا الجارية عن يديهم صاغرون فكتب ابو موسى ان البلد لا يصلح
 الابه فكتب اليه عمر ان النصر الاسلام وكتب الي معاذية اياك والاحجاب وكون الناس واذن للضعيف واذنه حتى
 ينسط سانه ويخزي قلبه وتهدد الغريب فانه اذا طال حبسه ساق اذنه وضعف قلبه وترك حقه وكتب الى سعد بن ابى وقاص
 يا سعد سعد بن ابيب ان الله اذا احب عبداً حبسه الى خلقه فاعثر بمنزلة من الله بمنزلة من الناس واعلم ان مالك
 عند الله مثل ما عندك وسأل رجلاً عن شيء فقال الله اعلم فقال قد شقينا ان كنا لا نعلم ان الله اعلم اذا سئل احدكم
 عما لا يعلم فليقل لا ادرى ودخل عمر على ابنه عبد الله فوجد عنده لهما عبيطاً معلقاً فقال ما هذا اللهم قال اشتبهت فاشتريت
 فقال او كلما اشتبهت شيئاً اكلته كفى بالمرء شراً ان ياكل كل ما اشتبهاه من عمر رضي الله عنه فزيلة فاذا ذى ربيها صحاب
 فقال هذه ديناكم التي تحرمون عليها ومن كلامه للاخف يا اخف من كثر حكمة قلت هي بيته ومن مزح استخف به ومن اكثر
 من شئ عرف به ومن كثر كلامه كثر سقطه ومن كثر سقطه قل حياؤه ومن قل حياؤه قل ورعه ومن قل ورعه مات قلبه
 وقال لابنه عبد الله يا بني اتق الله ليكيك واقرض الله بجزبك واشكره بزدك واعلم انه لا مال لمن لا رفق له ولا جديد
 لمن لا خلق له ولا عمل لمن لا نية له وكتب عمر رضي الله عنه الى عمرو بن العاص وهو عامل على مصر انا بعد فقد بلغني ان
 قد ظهر لك مال من اهل وعتم وخدم وعلان ولم يكن لك قبله مال ولا ذلك من رزقك فاني لك بهذا ولقد كان لي من
 السابقين الاولين من هو خير منك ولكني استعملتك لغنائك فاذا كان ملكك وعلينا بم نؤثرك على النفسا فكتب الى
 من اين مالك وعجل والسلام فكتب اليه عمرو بن العاص قرأت كتاب امير المؤمنين ولقد صدق فاما ما ذكره من مالي فاني
 قدمت بلدة الاسعار فيها رخيصة والغزو فيها كثيرة فجمعت ثمنها ما حصل لي من ذلك فيما ذكره امير المؤمنين والسلام

حشمتاً ما جشمناه الحجب الطبری عن ابی عوانة قال كتب عمر بن الخطاب لعبد الله بن عمر ما بعد فانه من اتقى الله
 وكفاه ومن توكل عليه كفاه ومن اقرضه جزاه ومن شكره زادته ولكن التقوى عماد عليك وجزاء عليك فانه لا عمل لمن
 لانيته له ولا مال لمن لا رفق له ولا جدي لمن لا خلق له وروى انه قال في خطبته يا معشر المهاجرين لا تكثروا الدخول
 على اهل الدنيا وارباب الامرة والولاية فانه مسخرة للرب واياكم وادبطنه فانها مكسوة عن الصلوة مفسدة للجسد
 مورثة للسقم ان الله يتعجب من الجبر السمين ولكن عليكم بالتقوى فانه ادنى من الاصلاح والبعث من السرف و
 اتوى على عبادة الله ولن يهلك عبد حتى يؤثر شهوته على دينه وقال تعلموا ان الطمع فقر وان الياس غنى ومن
 يس من شئ استغنى عنه والتؤدة في كل شئ خير الا ما كان من امر الآخرة وقال من اتقى الله لم يكف غيظه ومن
 خاف الله لم يفعل ما يريد ولولا يوم القيمة لكان غير ما تزون وروى ان عمر خطب فقال يا بعد فاني اوصيكم بتقوى الله
 الذي يمنه ويفني ما سواه والذي بطاعته ينفع اوليائه وبمعصيته يضر اعداءه انه ليس لبالك بك عذر في سعة ضلالتك
 حسبها هدى ولا ترك حتى حبه ضلالتك قد ثبتت الحجمة ووضعت الطريقة ونقطع العذر ولا حجة على الله عز وجل الا ان
 احق بالعبادة الراعي رعيته ان يتعاهد بهم بالذي به تعالى عليهم في وظائف دينهم الذي هو اهم به وانا علينا ان نامرهم
 بالذي امرهم الله به من طاعته ونهاهم عما نهى الله عنه من معصيته وان نقيم امر الله في قلوب الناس وبعيدهم ولا نبالي
 على من مال الحق ليتعلم الجاهل ويتعظ المفريط ويقتدي المقدي وقد علمت ان اقوى ما يمتنون في انفسهم ويقولون
 نحن نصل مع الصالحين ونجا مع الجاهدين الا ان الايمان ليس بالتمنى ولكنه بالحقائق من قام على الفرائض وسدد رعيته
 وانف الله فذلكم الناجي ومن زاد اجتهاداً وجد عند الله فريداً وانا الجاهدون الذين جاهدوا هواهم والجهاد
 اجتناب المحارم الا ان الامر جد وقد يقابل اقوام لا يريدون الا الاجروان الله يرخص منكم باليسر واثابكم على اليسر
 الكثير الوظائف الوظائف اذو ما تودكم الاله الجنة اسنة اسنة الزموا محكم من البدعة تعلموا ولا تنجزوا فانه من عجز
 تكلف وان شرار الامور محدثاتها وان الاقتصار في السنة خير من الاجتهاد في الضلالة فانهم ما توعدون به فان الحرب
 من جرب دينه وان السعيد من وعظ بغيره وعليكم بالسمع والطاعة فان الله قضى لها بالعزة واياكم والتفرق والمعصية
 فان المدقضي لها بالذلة اقول قولي هذا واستغفر الله العظيم لكلم الحبيب الطبري عن سالم بن عبد الله بن عمر قال كان
 عمر اذا نهى الناس عن امر دعا الله فقال اني نهيت الناس عن كذا وكذا وانا ينظر الناس اليكم نظر الطير اللحم فتان
 وقستم وقع الناس وان يهتتم باب الناس وانه والله لا يقع احد منكم في شئ نهيت الناس عنه الا اضعفت له العقوبة لكما
 من الحبيب الطبري عن المسور بن مخرمة قال كنا نلزم عمر نتعلم منه الورع الغزالي سأل عمر عن اخي كان اخاه مخرج
 الى الشام فسأل عنه بعض من قدم عليه فقال ما فعل اخي فقال ذلك اخي الشيطان قال به قال انه فارقت الكبار حتى وقع
 في الخمر فقال اذ اردت الخروج فاذا في فكتب اليه عند خروجه بسم الله الرحمن الرحيم تنزيل الكتاب من الله العزيز العليم
 غافر الذنب وقابل التوب الآية ثم عاتبه تحت ذلك وعذبه فلما قرأ الكتاب بكى وقال صدق الله ونصحت عمر فتاب ورجع
 طاعتك

وان النار حقت بهن نورا ممن اطلع واقع ما وراءه وقال مثل المحقرات من الاعمال مثل قوم نزلوا نزل اللين حطب ومهم لهم فلم يزلوا يلقطون حتى جمعوا
 ما نضوا به لهم وقال لا تعجبوا بحمد الناس ولا بذهمهم فان الرجل يصحبك اليوم ويصوتك غدا ويصوتك اليوم ويصحبك غدا وان العباد يغيرون والصدى يغير الذنوب
 يوم القيامة والله ارحم لعباده يوم تأتيهم من امم واحد فرشت له في ارضه ثم قامت تلمس فرشتها بيدنا فان كانت كذبة كانت بها وان كانت شوكه
 كانت بها وقال وددت اني من الدنيا فرد كالفادي الراكب الراجح وقال كفى بخشية الله عيلا وكفى بالاغترار به جهلا وقال والذي لا اله الا هو ما هم عند
 آل عبد الله شي يرجون ان يعطيهم الله به خيرا او يرفع عنهم سوء الا ان الله قد علم ان عبد الله لا يشرك به شيئا وقال والذي لا اله الا هو ما يضر عبد الله
 على الاسلام ويحسى عليه ما اذا اصابه في الدنيا فرض اصحاب ابن مسعود البرد فجعل الرجل يستحي ان يحج في اشوب الدون او الكسار الدون فاصبح ابو
 عبد الرحمن في عبارة ثم اصبح فيها ثم اصبح في اليوم الثالث فيها وقال لاني لا اخاف عليكم في الخطر ولكني اخاف عليكم في الغد اني لا اخاف عليكم
 ان تتقوا اعمالكم ولكني اخاف عليكم ان تستكثروا وقال دعوا الحكيمات فانها لا تم وقال المؤمن يرعى ذنبه كأنه شجرة يخاف ان تقع عليه
 ولها فترى ذنبه كذباب وقع على انفه فطار فذهب وقال قولوا خير تعرفوا به وعلوا به تكونوا من اهلها ولا تكونوا محلا من اجلها بزاز وقال
 لو قفت بين الجنة والنار ففضل لي شجر من اهلها يكون احب اليك او تكون رمادا لا تحترت ان اكون رمادا وقال لا تقروا فتهلكوا وقال
 وددت اني صولحت على سبع سنين وحسنة وقال المؤمن بالفاء ولا خير فيمن لا يائف ولا يؤلف وقال ان الله يعطي الدنيا من يحب ومن لا يحب
 ولا يعطي الايمان الا من يحب فاذا احب الله عبدا اعطاه الايمان وقال تعرض الناس يوم القيامة على ثلثة دواوين ديوان فيه الحسنات وديوان
 فيه النعم وديوان فيه السمات فيقابل ديوان الحسنات ديوان النعم فيستفرغ النعم لحسنات وتبقى السمات مشيئا الى الله تعالى انتاء الله
 عذب وان شاد غفر وقال تعلموا تعلموا فاذا علمتم تعلموا وقال لا يشبه الزمي الزمي حتى تشبه لقلوب لقلوب وقال ان من راس التواضع ان رضى
 بالدون من شرف المجلس وان تبدى بالسلام من لقيت وقال انتم اكثر شيئا ما اكثر صلوة واكثر جهادا من صحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم وهم كانوا
 خير منكم قالوا لم يا ابا عبد الرحمن قال كانوا اذ هم في الدنيا وارغب في الآخرة وقال انما هذه لقلوب اذعية فاشغلوا بالقرآن ولا تشغلوا بغيره وكان
 يقول في خطبة ان اصدق الحديث كلام الله واثق اعراض كلمة التقوى وخير المال لمة ابراهيم وحسن لقصصها القرآن واحسن السن سنة محمد
 واشرف الحديث ذكر الله وخير الامور عراهمها وشرا الامور محمداتها وحسن الهدى هدى الانبياء واشرف الموت قتل الشهداء واعز الضلالة الضلالة
 بعد الهدى وخير العلم مانع وخير الهدى ما شج وشرا عي عمى القلب واليد العليا خير من اليد السفلى وما قل وكفى خير مما كثر واكفى نفسا خيرا من اماره
 لا تحسبها وشرا لعله عند حضرة الموت وشرا الندامة ندامة يوم القيامة ومن الناس من لا ياتي لصلوة الا اذ يرا ومن الناس من لا يذكر الله الا بما جرد وعظم خطايا
 اللسان الكذب وخير لغني غني النفس وخير الزاد التقوى وراس الحكمة مخافة الله وخير ما القى في قلب ليقين والربيب من الكفر والتوكل من عمل بما عليه
 واقلول من حرجهم والكره من النار وشرا من ايسر ما ليس وخير جامع الاثم والنساء جامل الشيطان والشباب شعبة من الجنون وشرا المكاسب كسب
 الربا وشرا المال كل مال اليتيم والسعيدين وعظ بغيره وشقى من شقى في بطن امه وانما يكفى احدكم ما تغت به نفسه وانما تصير الى موضع ارضع
 والامر باخيه والملك لعل به خواتمه وشرا الراد يارو يا الكذب وكل ما هو ات قريب وسباب الموت فسوق وقاله كفر واكل لحمه من محاصي الله
 باله كحرمة دم ومن سأل على الله كذبة ومن سئف لغير الله له ومن ليعف الله عنه ومن يكلم الغني يا جرد الله ومن يصبر على الزنا يعقبه الله
 ومن يعرف البلا يصبر ومن لا يعرف نكره ومن سئف لغير الله له ومن سئف لغير الله له ومن سئف لغير الله له ومن سئف لغير الله له
 ومن يعصى الله يغيبه وقال القوا الله حتى تقاتوه وحتى تقاتوا ان يطاع فلا يعصى وان يذكر فلا ينسى وان ينكر فلا يكفر وايتا المال على وجه ان

له
 ۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

وانت صيغ شمع تأمل العيش وتحاف الفقر فصل صلوة الليل على صلوة النهار كفضل صدقة السر على صدقة العلانية وقال لا تنفع لصلوة الايمان بها
ثم قرآن الصلوة تنفي عن الفحشاء والمنكر ولذكر الله أكبر فقال عبد الله ذكر العبد الأكبر من ذكر عبده لربه وقال كفى بالمرء
من الشقايا لو نجته ان ميت وقد بال الشيطان في اذنه فيصيح ولم يذكر الله وقال ما اجمع ليوم احد من الناس الا وهو ضيف وانه عارية
فالضيف من اجل العارية مؤداة وقال موسى عليه في الدنيا موسع عليه في الآخرة مقبور عليه في الدنيا مقبور عليه في الآخرة مستريح ومستراح
منه وقال التوبة له صرح ان يتوب ثم لا يعود وقال لاني لا اتمت الرجل ان اراه فارغ الفيسه شئ من عمل الدنيا ولا عمل الآخرة ابو بكر
عن مسروق قال كفي عبد الله بشراب فقال اعطه علقمة قال لاني صائم ثم قال اعط الا اسود فقال اني صائم حتى امر بخلهم ثم اخذه فشر به ثم تلا
هذه الآية يخافون يوم ما تقلب فيه القلوب والابصار ابو بكر عن ابى يعلى قال كان الربيع بن خثيم اذا امر لمجلس يقول قولوا خيرا وافعلوا خيرا
وودوا على صالحه ولا تبس قلوبكم ولا يتبادل عليكم الامم ولا تكونوا كالذين قالوا سمعنا وهم لا يسمعون ابو بكر عن ابى يعلى قال كان الربيع اذا قيل
له كيف اجبت يقول اصحبا ضعفاء ثمانية بأكمل انزاقنا وتستر اجاننا ابو بكر عن ابى يعلى عن ربيع قال اجبت مناشدة العبد لربه يقول قضيت
على نفسك الرحمة قضيت على نفسك كذا وارايت احدا يقول رب قد اديت ما على واد ما عليك ابو بكر عن بكر بن اعز قال قال الربيع بن خثيم
يا بكر اخزن عليك لسانك الامن بالك ولا عليك فاني تهمت الناس على ديني اطلع الله فيما علمت وما استوتربه عليك فكله الى عالمه لانا عليكم
في بعد خوف مني عليكم في نظار ما خبركم اليوم نخره ولكنه خير من آخرته من اتبعون الخير كل اتباعه ولا تفردن من شره حق فاره ما كل ما انزل الله على
محمد صلى الله عليه وسلم ادر كنتم ولا كل ما تقرن تدرون ابو بكر عن ابن سيرين عن الربيع بن خثيم قال اتفلا الكلام الا بفتح تسبيح وتهليل وتكبير وتحميد
وسواك الخير فتعوزك من الشر ادر ك بالمعروف ونهيك عن المنكر وقراء القرآن ابو بكر عن الشعبي قال اجلس الربيع بن خثيم في مجلس منذ تاذر بازار
قال اخاف عليكم ان ينظم رجل فلا انصره او يقترى رجل على رجل فالكف عليه شهادة ولا اغض البصر ولا ابدى السبيل او يقع لجال فلا احل عليه
ابو بكر عن جبير بن سيرين عن مسروق قال ما من الدنيا شئ اسي عليه الا السجود لشيء ابو بكر عن الاعمش عن مسروق قال ان المرء الحقيقي ان يكون مجابرا
يخلفونها يذكرونها ولو نوبت فيستغفر منها ابو بكر عن الاعمش عن مسروق قال ان احسن ما يكون لثنا حين يقوم الخادم في بيت يغير من قومه ولا يهجم
ابو بكر عن ابى بصير عن مسروق قال اقربا يكون العبد الى الله وهو ساجد ابو بكر عن بلال بن رباح قال قال مسروق من سره ان يعلم علم الاولين
والآخرين وعلم الدنيا والآخرة فليقرأ سورة الواقعة ابو بكر عن عامر بن رجلا كان مجلس مسروق يعرف وجهه ولا يسمى اسمه قال فتسبى قال كان
في آخر من دعه فقال انك ترعى القرآن وسيدهم وان زينك بهم زين وشينك لهم شين فلا تحس نفسك بفقر ولا طول عمر ابو بكر عن مسلم عن
مسروق قال محب المرء من الجهل ان يحب بعلمه وبحسبه من العلم بخشي الله ابو بكر عن مسلم عن مسروق قال كان الرجل بالبادية له كلب وحمار وديك
قال فالديك يوظف للصلوة والحمار يقطون عليه الماء ويقعون به ويحمل لهم خبزهم والكلب يحرسهم فجار ثعلب فاخذ الديك فخرنوا لذي ناب الديك
وكان الرجل صائما فقال عسى ان يكون خيرا قال فكشوا ماشاء الله ثم جاء ذئب فنشق بطن الحمار ففعله فخرنوا لذي ناب الحمار فقال الرجل لصاحبه
ان يكون خيرا ثم كشوا بعد ذلك ماشاء الله ثم اصيب الكلب فقال الرجل الصالح عسى ان يكون خيرا فلما اصبحوا نظر وانا ذاهب موسى من حركهم يقول
قال فانما اخذوا ذلك بما كان عندهم من لصوت والجلية ولم يكن عندهم شئ يجلب قد ذهب كلهم وحمارهم وديكهم ابو بكر عن حصين قال اتينا
مرة لسأل عنه قوامرة الطبيب فاقامه في عليه له تد بعد فيه ثنتي عشرة سنة ابو بكر عن الاعمش عن عمارة في الاهود قال ما كان الا اربابا من
الرومان ابو بكر عن الشعبي قال سئل عن الاسود فقال كان صوابا حجابا قواما ابو بكر عن ابى السفر عن مرة قال كان علقمة من الربانيين ابو بكر عن

له
يعنى الاصحى
الذي نقل من
الذي نقل من
الذي نقل من
الذي نقل من

الذي نقل من
الذي نقل من
الذي نقل من
الذي نقل من

س

الذي نقل من
الذي نقل من

عمر بن محمد بن
ابراهيم
الاشعري
سفيان ثوري
فضيل بن
عياض
فاوولان
توفى
رضي
الاستغنى
عن
بصرى

ابى معمر قال دخلنا على عمر بن شرجيل فقال نطلقوا بنا الى شبه الناس ستمأ وهدياً بعبد الله فدخلنا على علقمة ابو بكر عن ابى اسحق عن عمرو
بن سمون قال كان يقال يا درواهل اربعا بالجموع قبل الممات ولبصحة قبل السقم وبالفرانج قبل الشغل ولم يحفظ الرابعة ابو بكر عن ابى اسحق قال
حج عمر بن سمون ستمين من بين حجة وعمره ابو بكر عن ابى فلم قال كان عمر واذ القى الرجل من اخوانه قال رزق الله البارحة من صلوة وكذا ورزق
الله البارحة من خير كذا وكذا الذهبى قال الاعمش كنت عند ابراهيم وهو يقرأ فى المصحف فاستأذن رجل فغطف المصحف وقال لا يظن اننى اذ فيه
كل ساعة الذهبى عن سبيدة امرأة ابراهيم النخعي ان ابراهيم كان يصوم يوماً ويفطر يوماً وجاء من غير وجه عن ابراهيم انه كان لا يتكلم الا ان
الذهبى عن الاعمش كان ابراهيم توفى شهرة ولا يجلس الى صطوانة الذهبى عن عيسى بن يونس لم تره عن ولا القرن الذين كانوا قبلنا مثل الاشعري
وما رأيت الاغنياء ولسلاطين عند احد احقر منهم عنده مع فقره وحاجته وقال يحيى لقطان كان من التناك وكان علامة الاسلام وقال وكيع
كان الاعمش قريباً من سبعين سنة لم تفته التكبيرة الاولى خلفت اليه قريباً من ستين ماراً ية يقضى ركعة وقال الحرابي مات الاعمش يوم مات وخلف
احداً بعده وكان صاحب سنة الذهبى قال عبد الرحمن بن مهدي بما كنا نكون عند صفيان فكان واقف للحساب فطلب يحيى احدان يسأله فيعرض
بذكر الحديث فاذا جاء الحديث ذهب لك الخشوع فانما هو حديثنا حدثنا وما عاشرت رجلاً ارق من كنت ارقم في الليل يهض مرعوباً ينادى النار
النار شغلنى ذكر النار عن النوم والشهوات وقال الوليد بن مسلم اخبرني عطاء الخفاف قال ما لقيت صفيان الا باكياً فقلت ما شأنك قال خان
ان اكون في ام الكتاب شقيقاً وقال علي بن فضال العياض رأيت النورنى ساجداً حول البيت فطفت سبعة أسابيع قبل ان يرتفع رأسه ابن الاثير
فضيل بن عياض من ذوى الطبقات العالية وادى القيم العالية روى عن منصور وعطاب السائب والاعمش شيخ الاسلام گفت قدس
كه فضيل عياض گفت من السدر ابدوستى پرستم كه تشكيبم كه پرستم الذهبى سئل داود الطائى عن مسئلة فقال اليس المحارب اذا اراد ان يلتقى
المحرب يجمع له الله فاذا انفتى عمره في جمع الآلة فتى محارب ان يعلم الله لعل فاذا انفتى عمره فيه فتى لعل شيخ الاسلام گفت معروا زاجله
مشايخ قديم است بورع وزهد فتوت معروف باو وطلاني صحبت کرده بود بالواقف شيرى ابو الحسن السرى السقطى خال الجنبه واستاده
وكان تلميذ معروف الكرخى كان او حذرمانه في الورع والاحوال السنية وعلوم التوحيد بالواقف شيرى ان السرى السقطى كان يكون لسوق
وهو من اصحاب معروف الكرخى فجاهه معروف لوما ومعه صبي يتيم فقال الكرخى اليتيم قال اليتيمى فكسوته ففرح به معروف وقال يقض الله لك الدنيا
واراك فيما انت فيه فقمت من الحانوت وليس شى اغنى انى من الدنيا وكل ما انا فيه من بركات دعاء معروف شيخ الاسلام گفت كه ابراهيم بن ابراهيم
از اهل بلخ است از ابناء ملوك آيززاده بود وبنو جوانى توبه كرد وقتى بصيد برون رفته بود وفاقى دير آواز داد گفت ابراهيم بن ابراهيم كار را ترا آفريد
وسى را از غفلت يقظه پديد آمد دست در طرقيت نيكوزد در زهد وورع وتوكل سيا بكم رفت آجا با سفيان ثورى وفضيل بن عياض ابويوسف
غسولى صحبت كرد قال القعيرى عنده ولما انقضت كبار اصحاب عبد الله بن مسعود وقام الحسن البصرى بهذا الشأن وكان له اصحاب يقال لهم
اصحاب البصرى الذهبى كانت ام سلمة رضى الله تعالى عنها تبعث ام الحسن فى حاجة فيسكنه فتسليه بشيها واخرجه الى عمر رضى الله تعالى عنه
فدعاه فقال اللهم فقير في الدين وجببى الناس وقال بلال بن بردة والله ما رأيت احداً شبهه اصحاب محمد صلى الله عليه وسلم من الاشعري
الحسن وقال حميد بن بلال قال لنا ابو قادة الكرموا هذا الشيخ فمأريت احداً شبهه رايا لعمريه لعمري الحسن الذهبى قال مطر كان ابو شقار رجل من اهل
ابصرة فلما ظهر الحسن جابرجل كانا كان في الآخرة فهو مخير عمارسى وماين وقال صنع بن زيد سمعت اعمام بن حوشب قال شبه الحسن لابن ابي ارقم في يوم
ستين عاماً يدعوه الى الله وقال مجاهد عن الشعبي قال ما رأيت الذى كان اسود من الحسن الذهبى قال حوشب سمعت اعمام يقول والله يا ابن
سفيان

وان كنت شيئا من امور الناس فلا تحيل بنى ابي معيط على رقاب الناس وقال لعلي اتق الله وان دليت شيئا من امور الناس فلا تحل شيئا
على رقاب الناس وقد روى في وصية خليفته من بعده روايات شتى اشبهها فيما ارى ما وجدت في بعض كتب التاريخ اوصى عمر رضي الله
عنه حين طعن ابو لؤلؤة من خلفه على المسلمين بعده من اهل الشورى فقال اوصيك بتقوى الله لا تشرك به واوصيك بالهجرة من الاولين خيرا
ان تعرف لهم سابقهم واوصيك بالانصار خيرا قبل من محبتهم وتجاوز عن مبهم واوصيك باهل الامصار خيرا فانهم رددوا العدو وجابه الفتي
لا تحل فيهم الى غيرهم الا عن فضل منهم واوصيك باهل البادية خيرا فانهم اصل العرب مادة الاسلام ان يؤخذ من حواشي اموالهم فيرى على فقرهم
واوصيك باهل الذمة خيرا ان تقابل من دراهم ولا تحلفهم فوق طاقتهم اذا ادوا ما عليهم للمسلمين طوعا وادعا عن يدهم صاغرون واوصيك بتقوى
وشدة الخدم منه ومما فيه مغبة ان يطلع منك على ربيبه واوصيك ان تخشى الله في الناس ولا تخشى الناس الله واوصيك بالعدل في الرعية و
التفرغ لحوالهم لا تغر ثغورهم ولا تعين عليهم على فقرهم فان ذلك باذن الله سلامة لقلبك وحظا لذنوبك وخيرا في عاقبة امرك واوصيك
ان تشدد في امر الله وفي حدوده والزجر عن معاصيه قريبا للناس وبعيدهم ولا تأخذك الرافة والرحمة في احد منهم حتى تنك منه مثل جربه وجعل
الناس عندك سواء لا تباي على من وجب المحي لا تأخذك في الله لومة لائم واياك والآخرة والمحابا فيما ولاك الله ما آفاه الله على المسلمين
فتموت وتظلم وتجرم نفسك من ذلك قد رسد الله عليك فانك في منزل من منازل الدنيا وانت الى الآخرة جد قريب فان صد في دنياك غفوة وعدلا
فيما بسط لك اقرت رضوانا وایمانا وان غلبك الهوى اقرت فيه سخط الله ومقته واوصيك ان لا ترضى لنفسك لا يغرك في ظلم اهل الذمة
واعلم اني قد اوصيتك بخصصتك ونصحت لك بشي بدلك وجه الله والدار الآخرة وذلك اني ما كنت والاعلى نفسي فان علمت بالذي وعظمتك
وانتهيت الى الذي امرتك به اخذت منه نصيبا واقر وظنا واثقا وان لم تقبل ذلك ولم تتعل ولم تترك معاطم الاسور عند الذي يرضى الله به سبحانه
عك يمكن ذاك بك انتصا ويكن رأيك فيه دخولا فالاهوا مشتركة وراس الخليفة الميسر الداعي الى كل هلكة قد ضل القرون السابقة قبلك وازداد
النار وليس الثمن ان يكون حظا من دنيا مولاة عدو الله الداعي الى معاصيه الكبر الحقي وحض اليعزات وكن واعظا لنفسك والشدة لما تحمت
الى جماعة المسلمين واجلت كبيرهم ورحمت صغيرهم وقربت عليهم لا تصبرهم فيمورا ولا تسانر عليهم بالنفي فتغيبهم ولا تخرهم عطاياهم عند محلتهم انفقهم
واللجورهم في لعبوت تقطع نسلهم ولا تحبل الاموال دولة بين الاغنياء منهم ولا تغلق بابك دونهم فياكل قلوبهم ضعيفهم به وصيتي اياك وشهد الله عليك
واقرأ عليك السلام والسد على كل شئ شهيد المحب الطبري كتب عمر الى ابي عبيدة بن الجراح ابعد فانه لا يقيم امر الله في الناس الا يصيف العقدة بعينه
الغرة لا يطلع الناس على مورة ولا يحق في حق علي حرة ولا يخاف في السيرة لائم المحب الطبري كتب عمر الى ابي عبيدة ابعد فاني كتبت
كتابا لك ونفسي فيه خيرا الزم خصال يسلم لك نيك وحظا فبذل خطك اذا حضرك لخصمان فعليك بالبيتا العدل والايان القاطعة ثم
ادون لضعيف حتى بسط سانه ويخترى قلبه وتعاير الغريب فانه اذا طال حبسه ترك حاجته والنصف الى ابيه وانما الذي اطلق حصه من كرمه رفعه راسا
واحرص على الصلح الم يقين لك القضاء والسلام عليك وروى ان عمر كتب الى ابي موسى الاشعري ابعد فان للناس نفرة عن سلطانهم فاعوذ بهم
ان تتركني واياك عتيا ومجورة وخصاين محمودة واهواء متبعة ودرنا مؤثرة آثم الحمد ودوا جالس للظالم ولو ساعه من نهاره واذا عرض لك امر ان
لله والآخرة نيا قايلا لعل الآخرة فان الدنيا تفسد والآخرة تبقى وكن من اهل الله عز وجل على صدره وخف الصفاق وجعلهم يرايا ورجلا رجلا اذا
كانت بين القبائل تارة يظلم الظالم فانما تلك تجزي شيطان فاضربهم بسيف حتى يصبوا الى امر الله ويكون دعوتهم الى الله والى الاسلام قوله جل جلاله
يا ايها الذين آمنوا لا تتركوا ما تحببت يتعادون عليك وكتب الى معاوية اياك والاحجاب ودون الناس وادون للضعيف وادون حتى

مصنف عام ١١٣٥
وهذه كتابه في التاريخ
وروى في سنة ١١٣٥
بمسجد النورية في
بغداد في سنة ١١٣٥
رايا في سنة ١١٣٥
بمسجد النورية في
بغداد في سنة ١١٣٥
ان في سنة ١١٣٥
از غفران في سنة ١١٣٥

بحلمهم على كتاب ربهم دستوبهم بصاحبك أما انهم ان دكوه امرهم حلمهم على العجة البيضاء والصرط المستقيم جاء عقبه بن حصين الافرغ بن
 حابر الى ابى بكر قال يا خليفة رسول الله ان عندنا الرخص سبعة ليس فيها كلاء ولا منفعة ان رأيت ان تقطعنا بالقلنا نخر شها ونزر عمارا لعل
 الله ان يرفع بها بعد اليوم فقال ابو بكر لمن حوله من الناس ماترون قالوا الالباس فكسبها بالكتابا وشهد فيه شهودا وعمر ما كان حاضرا
 فانطلقا اليه يتشبه في الكتاب فوجدها قائما سائلا فقال ان خليفة رسول الله صلى الله عليه وسلم كتب لنا هذا الكتاب وجناك
 لتشهد على ما فيه اتقوا ام نقرأه عليك قال اعلى الحال التي تريان ان شئنا فقرأه وان شئنا فانتظر حتى افرغ قال ابل نقرأه عليك فلما
 سمع ما فيه اخذه منها ثم نزل فيه فحماه فبذرا وقاله مقالته سئته فقال ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يتألفها والاسلام يومئذ
 ذليل وان الله تعالى اعز الاسلام فاذ بها فاجدها كمالا ارفع الله عليك ان ارضعنا نجارا الى ابى بكر وهما يتذمران فقال له والسيد ما ندرى
 انت امير ام عمر فقال بل هو لو كان شاء وجار عمر رضى الله عنه وهو غضب حتى وقف على ابى بكر فقال اخبرني عن هذه الارض التي قطبها
 بنين ابى لك خاصة ام بين المسلمين عامة فقال بل بين المسلمين عامة فقال فما حملك على ان تحض بها بنين دون جماعة المسلمين قال استشرت الذين
 حولي فاشاروا بذلك فقال انك لسليمن او سقيم مشورة ورضي فقال ابو بكر رضى الله عنه قد كنت قلت لك انك اقوى على هذا الامر مني لكنك
 تخشى وقال عمر رضى الله عنه في خلافة لئن عشت ان شار الله لا يرضى الرعية حولا فاني اعلم ان للناس حراج تقطع دولي اما علمهم فلا يعرفونها
 الى واما هم فلا يصلون الى اسير الى الشام فاقيم بها شهرين ثم اسير الى الجزيرة فاقيم بها شهرين ثم اسير الى الكوفة فاقيم بها شهرين ثم اسير
 الى البصرة فاقيم بها شهرين واسد لغم الحول هذا وقال سلم لعنه عمر رضى الله عنه بابل من ابل لصدقة الى الحجة فوضعت جباري على ناقية
 منها كريمة فلما ان اروت ان اصديرا قال اعرضها على فعرضها عليه فرأى ماعى على ناقية حسنة فقال لا اتم لك عهد الى ناقية تنفعني
 ابل بيت المسلمين فبلا ابن بلون بوالا اذوة كصومنا وقيل لعمر رضى الله عنه ان بهار جلاس الانبار نضرا نيا بصر بالدوان لو اتخذت كتابا فقال
 لقد اتخذت ابطانة من دون المؤمنين وقال وقد خطب الناس والذي بعث محمد ابوق لوان جملا بك ضياعا بشط الفرات خشيت ان يسأل الله
 عن آل الخطايا قال عبد الرحمن بن سلم ليعنى بالخطاب نفسه باليعنى غيره وكتب الى ابي موسى انه لم ينزل للناس من وجهه رفعون حواجمهم من الامر
 فكرم من قبلك من وجوه الناس وبسبب الضعيف من بين القوم ان يصيف في الحكم وفي لقسم آتى اعرابى عمر رضى الله عنه ان ناقية
 لها نقاء ودرنا فاجلني فقال له والله ما بعيرك من لقب ولا ذر فقال له اقسم بالله ابو جفص عمر ما هما من لقب ولا ذر فانا غفر الله لهما
 فبجوه فقال عمر اللهم اغفر لي ثم دعاه فحمله جاورجل الى عمر رضى الله عنه وكانت بينهما قرابة يسالها فزبره واخرجه فكلم فيه وقيل يا امير المؤمنين
 يسالك فزبرته واخرجه قال انه ساكني من مال الله فما معذرتي اذا اقيمت له كاخرا فلولا سألني من مالي ثم بعث الف درهم من مال الله وان
 يقول في عماله اللهم اني ابعثهم لياخذوا اموال المسلمين ولا يضرها ابشارهم من ظلمة اميره فلا امره عليه ووسني بينا عمر رضى الله عنه ذات ليلة
 يعص صوت امرأة من سطح وهي تشد من تطاول هذا الليل فاذ ورجانته + وليس لي جنى خليل الاعية + نوال الله لولا الله لاشي غير
 لزنع من هذا السرير جوائبه + مخافة ربتي ولما ركضتني واكرم بطني ان تنال مراكبه + فقال عمر لاول ولا قوة الا بالله ما صنعت عيما
 بنسار الدنية ثم جاور ضرب الباب على حفصة ابنته فقالت ما جاء بك في هذه الساعة قال اخبرني كم تصبر المرأة التغيبة عن الهبات
 اقصاه اربعة اشهر فلما اصبح كتب الى امرائه في جميع النواحي ان لا تجر البعوت وان لا يغيب رجل عن اهلك شهر من اربعة اشهر وروى عن النبي صلى الله عليه وسلم قال
 كنت مع عمر بن الخطاب اذ سمع امرأة تقول لبنتها قومي يا بنية الى ذلك اللبث فاقوية فقالت او ما علمت ما كان من عمة امير المؤمنين بالاسير

ابن بلون بن حابر
 دوار كروم
 عمر سيرة شهيد
 ميني كول كسند مراد
 حواجمهم من الامر
 حائل بيت دور
 نازة شومانية
 شيخكم دهنه
 مغني عن شافعي
 عا انين مقصد كاشف
 از دوزخ بخداي
 شيراز ليعني بايبر
 ابن سيرين باب 11

بیت زوجه نقد بگفت استرینها و بین الله تعالی و كان یكره ان یتریا الرجال بزیتی النساء و ان لا یرال الرجل کتخلها منهن و ان
 یحج لجمیة و شاربہ کما یحج المرأة سمع عمر سائلا یقول من تعشی السائل فقال عشوا سا تلکم ثم جار الی دار ابل الصدقة
 یعشیها فسمع صوتہ مرة أخرى فقال من هذا السائل الم امرکم ان تعشوه قالوا قد عشیناه فارسل الیه عمر و اذا معه جراب
 مملو خبز قال فانک لست سائلا انما انت تاجر تشتري لایک فاحذ بطرف الجراب فسنبذہ من یدی الابل و نظر الی شایب نکسر
 رأسه خشوعا فقال یا هذا ارفع رأسک فان الخشوع لا یزید علی ما فی القلب فمن أظهر للخلق خشوعا فوق ما فی قلبه فانما ظهر نفاقا
 و من کلامه احبکم الینا لم نرکم حسکم اسما فاذا رأیناکم فاحبکم الینا حسکم اخلاقا فاذا بلکوناکم فاحبکم الینا اعظمکم امانه و صدکم
 حدیثا و کان یقول لا تنظر الی صلوة امری و لا صیامه و لکن النظر الی عقله و صدقہ و من کلامه ان العبد اذا
 تواضع لربه رفع الله حکمته و قال لہ تعشی تعشک الله فهو فی نفسه صغیر و فی عین الناس عظیم و اذا تکبر و عنی و مہمه اللہ الی الارض
 و قال احبوا احساک الله فهو فی نفسه عظیم و فی عین الناس حقیر حتی یکون عندہم احقر من الخنزیر و قال الانسان لا یعلم علم
 ثلاث و لا یرکب ثلاث لا یعلمہ لیا ربی بہ و لا لیبائی بہ و لا لیرائی بہ و لا لیرکبہ حیاء من طلبہ و لا رادۃ فیہ و لا رضی بجهلہ و لا لانه
 و قال تعلموا انسابکم تصلوا ارحاکم و قال لکن لا اخاف علیکم احد الرجلین مؤمن قانتین ایمانہ و کافر قانتین کفرہ و لکن انا علیکم
 منافقا یتعوذ بالایمان و یعمل بغيره و من کلامه الرخف من کثرة الزنا و ان قحوط المطر من قضاة لسوء و ائمة الجور و قال فی النساء
 استعینوا علیہن بالعرسی فان احدہن اذا کثرت نیابہا و حسنت زینتہا عجبها الخروج و من کلامه ان الحجت لست و ان الطاغوت الشیطان
 و ان الجبن و الشجاعة غرائز یکون فی الرجال یقاتل الشجاع عن لایعرف و لیر الجبان عن آتہ و ان کرم الرجل دینہ و حسب الرجل خلقہ
 و انکان فارسیا و نبطیا و قال تفہموا العربیة فانہا تیزیدی فی العقل و تزیید فی الرقة و قال ما یمنکم اذا رأیتم السفیہ یحرق اعراض الناس
 ان تعربوا علیہ قالوا انخاف لسانہ قال ذلک ادلے ان لا تموتوا شہداء و رأی رجلا عظیما یبطن فقال ما هذا فقال برکۃ من اللہ قال بل
 عذاب من اللہ و قال اذا زرقت مودۃ من اخیک فثبت بہا ما استطعت و قال لقوم یحصدون الزرع ان اللہ جعل باخطات
 ایدیکم رحمۃ لفقراکم فلا تعوذوا فیہ و قال باہرت قط لثمۃ علی احدی الا وجدت لہ حاسدا و لو ان امرک کان اقوم من قدح لوجدت لہ
 عامرا و قال ایکم والمدح فانه الذبح و قال قبیصۃ بن ذویب انت رجل حدیث السن فصیح و انه یکون فی الرجل تسعة اخلاق حسنة و
 سبب تغلب الواحد التسعة فتوق عشرا لسیات و قال بحسب امری من الغنی ان لو ذی جلیب او تکلف ما لا یغنیہ او یعیب الناس کایا
 مثله و یظهر کہ منہم یخفی علیہ من نفسه و قال احترسوا من الناس بسوء الظن و قال فی خطبہ لہ لا یجبنکم من الرجل یظنہ و لکن من اودی
 الامانة و کف عن اعراض الناس فهو الرجل و قال الراحة فی مهاجرة مغلطا و السور و قال ان لو ما بالرجل ان یرفع یدیہ من الطعام
 قبل اصحابہ و لکن علی آخر عند عرضی اللہ لعا عنه فقال لہ اعلمتہ قال لا قال صحبته فی السفر قال لا قال فانت اذا تقابلت بالاک
 و قال لان اموت بین شعبتی رحلی اعی فی الارض ایتغی من فضل اللہ کفاف و جی احب الی من ان اموت غازیا و کان عمر رضی اللہ
 تعالی عنہ قاعدا و الدرۃ معه و الناس حوله اذا قبل الجار و د العامری فقال جل ہذا سید ربیعۃ فسمعہا عمر و من حوله و سمعہا الجار و
 ظمادنی من خفۃ بالدرۃ فقال مالی و لک یا امیر المؤمنین قال و لک لقد سمعہا قال و سمعہا ثمة قال خشیت ان تخالط القوم و فی
 علیک من ہذا امر فاصبت ان اطاطی منک و قال من احب ان یصل الی المطلب فلیصل اخوان ایمیہ من بعدہ و قال ان اخوف

خائف من سارق
 من روی از روی
 یقال فی المرآة جیبا
 و ادکلہ فیہ یسبنا
 من کذبہ یسبنا
 علی بندہ
 علی بندہ
 از روی کہ در جیب مردم
 داخل شد و در آن
 اشیاء خراب شد
 و سب فاسد گردید
 علی
 عاقبہ سرت
 کہ در سب مطلقا
 و اگر کسی سب
 مانتن یعنی سب
 من از سر سب و سب
 بود از روی

ما خاف ان يقول المرء براه من قال في عالم فهو جاهل ومن قال في الجنة فهو في النار فخرج للجمع غناراً راكباً فقيل
يا امير المؤمنين لا تنس عن غنار وهو محرم فقال دموعه فان الغنار راكب الركاب وقال شجر الغلام بسكج ويحلم لا ربع عشرة ومهجر
طوله لا احدى وعشرين ويكمل عقله ثمان وعشرين ويصير رجلاً كاملاً لا ربعين وكتب الى ابي موسى وهو لبصرة بلغني انك
تأذن للناس بحم الغفر فاذا جارك كتابي هذا فاذن لا اهل شرف واهل القرآن والتقوى والدين فاذا اخذوا مجالسهم فاذن للعامية
ولا تؤخر عمل اليوم لغد فتدارك عليك الاعمال فتضيع واياك واتباع الهوى فان للناس اموال تتبعه ودينها مؤثرة وضغائن
محمولة وحاسب نفسك في الرخاير قبل حساب الشدة فانه من حاسب نفسه في الرخاير قبل حساب شدة كان مرحباً الى الرضا والغبطة
ومن الهتة حياته وشغلته امواله عاد امره الى السدامة وحسرة انه لا يقيم امر الله في الناس الا خصيف العقدة بعيد لغيرة
لا يخون على حرة ولا يطلع الناس منه على عورة ولا يخاف في الحق لومة الائم الزم اربع خصال ليملك منك وتخط فضلك
اذا حضر الخصمان فعليك بالبينات العدول والايان القاطعة ثم اذن الضعيف حتى ينسبط لسانه ويجري قلبه وتعايد الغريب
فانه اذا اطال حبه ترك حاجته وانصرف الى اهله وامرئ على اصلاح المقيم لك القضاء والسلام عليك وكان رجل من الانصاف
لا يزال يهدى لعمه فحذر فزور الى ان جاز ذات يوم مع خصم له فجعل في اتار الكلام يقول يا امير المؤمنين ان فصل القضاء بيني وبينه
كما فصل فخذ الجزور قال عمر فما زال يردد ما حتى خفت على نفسه فقضيت عليه ثم لم اقبل له يدته فيما بعد ولا غيره وكتب الى عماله
ا ما بعد فاياكم والهدايا فانها من الرشا كان عمر يقول كتبوا عن الزاهدين في الدنيا ما يقولون فان الله عز وجل وكل همهم ملائكة
واضعه ابيهم على انواهم فلا يتكلمون الا بما هيأه الله لهم وروى ابو جعفر الطبري في تاريخه كان عمر يقول حسدوا القرآن
ولا تفسرودة واطروا الرواية عن رسول الله صلى الله عليه وسلم وانا شريككم قلت مناه لا تكتبوا لي لمصحف غير القرآن من
تفسيره وشرح غريبه ولا ترووا من الحديث الا ما اعتمدتم على صحته وقت التحمل ووقت الادار ولا يوجد مثل ذلك الا قليل
فلا يبا لي الرادى بطيرة روايته وليحذر رواية ما لا يعتمد على صحته قال ابو جعفر وكان اذا اراد عمر ان ينهى الناس عن شيء
جمع اهله فقال اني عسيت ان آهني الناس عن كذا وان الناس ينظرون اليكم نظر الطير الى اللحم فاقسم بآبئكم لا اجد احد منكم
يفعل الا اضعفت عليه العقوبة قال ابو جعفر وكان عمر رضي الله عنه شديداً على اهل الريب ذني حق الله صليبا حتى يستخرج
ولينا سهلاً فيما يلزمه حتى لو ديه ولبضع رجما وروى زيد بن اسلم عن امية ان نفر من المسلمين كلوا عبد الرحمن بن عوف
فقالوا لكم لنا عمر بن الخطاب فقد والله احسبنا نأخو لا نستطيع ان نديم اليه البصار فاذا ذكر عبد الرحمن له ذلك فقال اوقد قالوا ذلك
والله لقد نيت لهم حتى تخوفت الله في امرهم ولقد شددت عليهم حتى خفت الله في امرهم ولا انا والله شددت فرقا بينهم لي
دروى رشدين سعدان عمر رضي الله عنه اتي بمالي فجعل يقيم بين الناس فازدحموا عليه فاقبل سعد بن ابي وقاص
يزاحم الناس حتى خلص اليه فعلاه بالدره وقال انك اقبلت لانهما بين سلطان الله في الارض فاجبت ان اعطاك ان
سلطان الله لا يهاجك وقالت الشفا ابنة عبد الله درأت نسياناً من التناك يقصدون في المشي ويتكلمون روي ابو
فقيل نساك فقالت كان عمر بن الخطاب هو الناسك حقاً وكان اذا تكلم اسمع واذا مشى استرع واذا ضرب اوجس
اعان عمر رضي الله عنه رجلاً على حمل شيء فدعا له الرجل وقال اعانك بنوك يا امير المؤمنين قال بل اغاني الله عنهم

از اتقوا يعني
اقتادون دون
صبي يعني دين
عمر بن الخطاب
ما اقتصدوا
شرح ابن القاط
ورصفه ٢٢٢
از تقصدوا
كزنت
جمع حبرة
بمعنى كوفته
مذبح
بمعنى ساند
يكفون در رواق
وكتفاري
آبئكم يعني
ابائكم
كجفتند

ومن كلامه القوة في العمل ان لا ترض عسل اليوم بعد الامانة ان لا يخالف سيرتك ولا يتك والتقوى بالتوقى ومن تيق الله
يقه فقال عمر رضي الله عنه كنا نغذ القرض بخلا انما كانت المواساة الى ربهط الى عمر رضي الله عنه فقالوا يا امير المؤمنين
كشرت العيال وشدت المؤنة فسرنا في اعطياتنا فقال فعلتموا بجمعهم بين القراء وتخذتم الخدم من مال الله اما الودود
الى دايكم في سفينتين في تبة البحر تذهب بنا شرقا وغربا فلن تعجز الناس ان يوتوا حربا منهم فان استقام تبعوه وان خفت
قتلوه فقال طلحة وما عليك لو قلت فان اعوج عسروه فقال انقل اربابك من بعده خذوا امر قرين فان كريمها الذي
لا ينالم الا على الرضا ويضحك عند الغضب وتناول ما فوقه من تحته وردى الاصف قال اتى عبد الله بن عمر بن الخطاب رضي
الناس فقال عمر بن الخطاب رضي الله عنه فقال من انت فقال عبد الله بن عمر وكان ابوهم شهيد يوم حنين فقال يا ابا عبد الله
فاعطاه ستمائة فلم يقبلها ورجع الى عمر فاجبره فقال يا ابا عبد الله فاعطاه ستمائة وحلة فاعطاه فلبس الحلة التي كان عليه
فقال له خذ ثيابك هذه فلتكن في منتهى الملك ونزهة لزينتك وردى اياس بن سلمة عن ابيه قال مر عمر في السوق ومعه الدرّة
تخفي خفية فاثاب طرف ثوب فقال امط عن الطريق فلما كان في العام المقبل لقيني فقال سلمة اتريدا لجم قلت نعم فاخذ بيدي
فانطلق بي الى منزله فاعطاني ستمائة درهم وقال استعن بها على حجبك واسلم انها بالحققة التي تخفك فقلت يا امير المؤمنين
ما ذكرتها قال وانا ما نسيها وطلب عمر رضي الله عنه فقال ايها الرعية ان لنا عليكم حق النصيحة بالغيب والمعاونة على
الخير انه ليس من علم احب الى الله ولا اعم نفعا من علم امام ورفقه وليس من جهل انقض الى الله ولا اعم ضررا من جهل امام وخسره
ايها الرعية ان من اخذ بالعافية من ظهرا نيه يرزقه الله العافية من فوقه وردى المغيرة بن مويذ قال خذوا من عمر في حجة
جها فقرا في الفجر ثم تكيف فكل ربك بحجاب الفيصل ولا يلاف قرين فلما فرغ رأى الناس يبادرون الى مسجد هناك فقال
يا ايهاهم قالوا مسجد صلي فيه النبي صلى الله عليه وسلم فانا ناس يبادرون اليه فناداهم فقال هكذا اهلك اهل الكتاب قبلكم
اتخذوا انار اباهم بجان من عسرت له صلوة في المسجد فليصلي ومن لم يعرض له صلوة فليتمن واتي رجل من المسلمين الى عمر قال
انا لما فتحت المداين اصبتا كتابا فيه علم من علوم الفرس وكلام مجيب فدعا بالدرّة فجعل يضرب بهانم قسرا حتى نقص عليك
احسن القصص ويقول ذلك قصص حسن من كتاب الله انما ملك من كان قبلكم لانهم اقبلوا على كتب علماءهم واساققتهم وتركوا
التوراة والابجيل حتى ورثا وذهب ما فيها من العلم وجاء رجل الى عمر رضي الله عنه فقال ان صبغيا التميمي لقيناه يا امير
المؤمنين فجعل يسألنا عن تفسير حروف من القرآن فقال اللهم انك تعلم منه فينا عمر لو ما جالس لغيري الناس اذ جارة الصبيغ وعليه
ثياب وعامة فقدم واكل حتى اذا فرغ قال يا امير المؤمنين يا منى قوله تعالى والذريت ذكروا فالحملت وقرآ قال
ويحك انت هو فقام اليه فحسب عن ذراعيه فلم يزل يتجلده حتى سقطت عمامته فاذا له صغير تان فقال والذي نفس عمر بيده لو وجد
محلوا فالضربت رأسك ثم امر به فجعل في بيت ثم كان يخرج به كل يوم فيضربه مائة فاذا ابرأ خسر به فضرب مائة اخرى ثم حملته
على قتب وسيره الى البصرة وكتب الى ابي موسى يا امره ان يحرم على الناس مجالسة وان يقوم في الناس خطيبا ثم قيل
ان صبغيا التميمي اتبع العلم فاخطاه فلم يزل وضيعا في قومه وعند الناس حتى قهر ملك وقد كان من قبل سيد قومه قال عمر
على المنبر الا ان اصحاب الرأي اعلموا ان احاديث ان يخطوا فانوا باراهم فضلوا واضلوا الا ان لنا ان نصلى ولا نعبى

لحي فزادون
ديارى بالانظر
كاذب فوسم
كرف در بخان
واساك
شهر دم بك
ايچ سيد دم
بورسوك
نمردى كى بود
كيا نيز باغ
بالكر كرايت
كردت
كياك سيدان
درد و دردن
الناس كرا
ميرزاد بالفق
كرا افوس
است بخيانه

وفتح ولا يمتدح انه ماضل متمسك بأثر رومي الليث بن سعد أتى عمر رضي الله عنه بفتنة أم وقد وجد قتيلا ملقى على وجه
 الطریق فسأل عن أمره ووجهه فلم يقف له على خبر شئ عليه فكان يدعو ويقول اللهم انظر لي بقاتله حتى اذا كان رأس الحول
 او قريبا من ذلك وجد طفل مولود ملقى في موضع ذلك لقتيل فأتى به عمر فقال نظرت بدم لقتيل ان شاء الله فرفع الطفل
 الى امرأة وقال لها قومي بشانه وحذي من انفقته وانظري من يأخذه منك فاذا وجدت امرأة تقبله وتضمه الى صدرها
 فأعلمني مكانها فلما شب الصبي جارت جارية فقالت للمرأة ان سيدتي بعثتني اليك لتبعيني اليها بهذا الصبي فراه وترده اليك
 قالت نعم اذهب بي اليها وانا معك فذهبت بالصبي حتى دخلت على امرأة مشاة فجعلت تقبله وتضمه اليها فاذا
 هي بنت شيخ من الانصار من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم فجاءت المرأة فأخبرت عمر فاشتمل على سيفه واقتبل الى
 منزلها فوجد اباءا متحكما على الباب فقال له ما الذي تعلم من حال ابنتك قال اعرف الناس بحق الله وحق ابها مع حسن صلواتها
 وصياها وقيام برينها فقال عمر لاني احب ان ادخل اليها فايزيد ما رغبت في الخير فدخل الشيخ ثم خرج فقال ادخل يا امير المؤمنين
 فدخل وامران يخرج كل من في الدار الا اباءا ثم ساكها من الصبي فلجلجت قال كفضدتني ثم انتضيت السيف فقالت على ربك يا
 امير المؤمنين فوالله لا صدقتك ان عجوزا كانت تدخل على فاتخذتها اما وكانت تقوم في امرى بالتقوم به الوالدة وانا بالهاتمة
 البنت فمكثت كذلك حينما ثم قالت انه قد عرض لي سفر ولى بنت اتخوف عليها بعدى الضيعة وانا احب ان اذهب اليك حتى
 ارجع من سفرى ثم عمدت الى ابن لها امره فبماتة وزينة كما تزين المرأة ولتغني به ولا تشك انه جارية فكان يرمى منى ماري
 المرأة فاقظتني يوما وانا نائمة فاشعرت به حتى علانيه وخالطني فهدت يدي الى شفرة كانت عندي فقلتها ثم امرت به
 فألقيه حيث رأيت فاشتملت منه على هذا الصبي فلما وضعت القية في موضع ابيه هذا والدم جير على ما علمت قال عمر رضي
 الله عنه صدقت بارك الله فيك ثم اوضها ووعظها وخرج وروى سمعيل بن خالد قال قيل لثمان الا تكون مثل عمر قال
 لا استطيع ان اكون مثل لثمان الحكيم ذكرت عائشة عمر فقالت كان اخو ديار زيح ووجهه قد اعد للامور اقرانها جاء عبد الله
 بن سلام بعد ان صلى الناس على عمر فقال انكنتم سبتموني لصلوة عليه فلا تقبلوني بشانه عليه ثم قال نعم اخو الاسلام
 كنت يا عمر جوادا بلحن بخيلا بالباطل تركضى بين الرضا والسخط حين السخط لم تكن مداحا ولا لائعا باطيب الطرف عفيف الطرف
 وذكر ابو جعفر الطبري في تاريخه بعض خطب عمر فمنها خطبة خطب بها حين ولى الخلافة وهي بعد حمد الله والثناء عليه وعلى
 رسوله ايها الناس انى وليت عليكم ولولا رجاى ان اكون خيركم واخوكم عليكم وشدكم استصلا عما ياتون من مهم اموركم ما
 توليت ذلك منكم وكفى عمر فيها بحري العطاء وانفة الحساب باخذ حقوقكم كيف اخذنا ووضعها بين اضعمها وبالسيركم كيف اسير
 فربى استعان فان عمر لم يصح شق بقوة ولا حيلة ان لم يتدارك الله برحمته وعونه ايها الناس ان الله قد دللنا امركم
 وقد علمتم انفع ما لكم واسأل الله ان يعينني عليه وان يحرسني عنده كما حرسني عنده غيره وان يلمنني بعدل في قسوم كالتد
 امره فانى امرؤ مسلم وعبد ضعيف الا ما اعان الله ولن يغير الذي وليت من خلافتكم من خلقه شيئا ان يشاء الله انما
 الغلبة لله وليس للعباد ومنها شئى فلا يقول احدكم ان عمر تغير منذ ولى واني تحقل الحق من نفسه واقدم وابين لكم
 امرى فاما رجل كانت له حاجة او مظلمة ادعت علينا في خلق فليؤقرن فانما انا رجل منكم فليكم بقوى الله في ستركم

شرح ابن ابي عمير
 جلد ۱۲

الی اللہ فمن آجابک فاقبل منه ومن آبى فالجزية عن يذلة وصغار والافالسيف في غير حواذیة واستغفر من
 به من العرب وحشهم على الجهاد وكابد العدو واتق اللہ ربک فافتح عتبة بن غزوان الابلت ثم اخذ البصرة
 ابو عمر قال الشعبی كان ابو بكر شاعرًا وكان على اشعر الثلاثة ابو عمر في حديث الشعبی ان عدی بن
 حاتم قال لمراد قديم عليه ما اظنک تعریفی قال وكيف لا اعرفک واول صدقة بقیفت وجه رسول اللہ
 صلی اللہ علیہ وسلم صدقة طی اعرفک امت اذ کفروا واقبلت اذا دبروا وادفیت اذ غرروا ابو عمر وفي عمر
 سعید بن عامر الجعفی بعض اجناد الشام نبلغ عمر انه یصیبه کرم فامرہ بالقدوم علیه وكان زاهدًا فلم یر مع الا
 فرودا وکما زار قد صا فقال عمر لیس معک الا ما ارسی فقال له سعید واکثر من هذا عکاز ووز وکحل بها زادی
 وقد کح اکل فیته فقال عمر ایک تم قال لا قال فما غشیه بلغنی انها تصیبک قال حضرت حبیباً صین صلب فدعا علی
 زلیس وانا فیهم فرما ذکرک ذلك فاجد فقرة حتى نغشی علی فقال له عمر ارجع الی ملک فابی وناشد الاعفای
 فقيل انه اعفای وقيل ولاه حصص فلم یزل علیها الی ان مات ابو عمر جارة الحارث بن هشام وسهیل بن عمر
 الی عمر فبلسا وهو بینها فجعل المهاجرون الاولون یاتون عمر یقولون یهنا یا سهیل یهنا یا حارث یهنا فجعل الانصار یاتون
 فیسخطونها کذلک حتى صار فی آخر الناس فلما خرجا من عند عمر قال الحارث سهیل الی ما صنع بنا فقال له سهیل انه
 الرجل لا لوم علیه یبغی ان یرجع باللوم علی انفسنا علی القوم فامر عوا و دعینا فابطننا فلما قام الناس من عند عمر اتیاه
 فقال له یا امیر المؤمنین قدر انما فعلت بنا الیوم وعلینا انه یتنا من قبل انفسنا هل من شیء نستدیرک به ما فانا من لفضل
 فقال لا اعلم الا هذا الوجه و اشار لهما الی ثغر الروم فخرجا الی الشام فمات بها قلم بن من ولد سهیل الابنة له ترکها بالحدیث
 فاختتت بنت عتبة بن سهیل فقدم بها علی عمر فرؤها من عبد الرحمن بن الحارث بن هشام وقال زوجه الشریفة الشریفة
 ففعلوا فنشر اللہ منها عدداً کثیراً ابو عمر کما عمر اصحاب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم المحلل ففضلت حلته فقال
 دتونی علی فنی باجره وادبوه فقالوا عبد اللہ بن عمر قال لا ولكن سلیط بن سلیط فکساه اياه وهذا آخر ما اردنا ايرده
 من حکم امیر المؤمنین عمر بن الخطاب رضی اللہ تعالی عنده والحمد لله اولاً و آخراً وظاهراً وباطناً: اما توسط فاروق اعظم
 در میان آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و امت او و تبلیغ قرآن عظیم و نشر آن پس بوجهی واقع شد که زیاده ازان
 مقدور بشر نباشد امر وزیر که قرآن سے خواند از طوائف مسلمین منت فاروق اعظم در گردن اوست اگر این یادست
 بشکر اللہ تعالی و تبارک قیام نمود و اگر نوالست یا دلست و بمقتضا عصیبت آنرا کتمان نمود بموجب حدیث من کم یشکر
 الناس لم یشکر اللہ کفران نعمت و زید چون آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم از دار فناء برقیق علی انتقال فرمود قرآن
 عظیم مجموع در مصحف بود سور و آیات در اوراق نوشته در میان اصحاب متفرق یافته میشد اگر آن در مثلے خواهی
 فرض کن که منشی منشا ت خود را یا شاعری قصائد و مقطعات خود را در بیا ضها و بر پشت کتابها متفرق گذارد و آن
 بمنزله عصافیر بر شرف ضیاع پسند شاگردی رشید از میان شاگردان آن منشی یا آن شاعر همه آن را بر ترتیب مناسب
 جمع کند اهتمام بلیغ در جمع و تصحیح آن بجار بر و گو یا احیا بر آن آثار بدست او واقع شود اول کسیکه داعیه الیه در خاطر او

معنی این است که
 زین آن صحیح
 است و اولی
 یعنی در اول
 حساب است
 پس از آن
 و افضل از آن
 فصل ختنبی

فصل سیدنا عمر
 در بیان قرآن
 مجید

ان اتباع من قبلنا في الحروف وفي القراءة سنة متبعة لا يجوز فيه مخالفة المصحف الذي هو امامك ولا مخالفة القراءة التي هي مشهورة وان كان غير ذلك سائنا في اللغة اجتمعت الصحابة والتابعون فمن بعدهم على هذا ان القراءة سنة ليس لاحد ان يقرأ حراً الا بالترميم عن رسول الله صلى الله عليه وسلم موافقاً لخط المصحف اخذه لفظاً وتلقيناً بعد اذان كقرآن عظيم ومصنف مجموع عند فاروق عظيم ساهلها ورفيعها فصيح اوصرف نمود مناظرها باصحابه ميگرد گاهي حتى بر وفق مکتوب ظاهر ميشد پس آنرا بانه ميگذاشت و مردان را از خلاف آن باز ميخواست و گاهي حتى برخلاف مکتوب ظاهر ميشد در نصوص مکتوب را مکتوب مي نمود و بجاي کسی آنچه محقق ميشد مي نوشت شال اين دو شق مي گناريم عن عمر بن الخطاب انه مر جبريل وهو يقول **السايقون الاولون بين المهاجرين والانصار والذين اتبعوهم باحسان ترضى الله عنهم ورضوا عنه الى اخر الآية** فوالله اني لرايتهم فقال انصرف فلما انصرف قال له من افراكت هذه الآية قال افرايتها ابي ابن كعب فقال انطلقوا بنا اليه فانطلقوا اليه فاذا هو يتكلم على وصا دية يرحل ربه فسلم عليه فرد له سلام فقال يا ابا المنذر قال لبنيك قال اجرتني هذا انك اقرئت هذه الآية قال صدق تلقيتها من رسول الله صلى الله عليه وسلم قال عمر انت تلقيتها من رسول الله صلى الله عليه وسلم قال نعم انا تلقيتها من رسول الله صلى الله عليه وسلم ثلاث مرات كل ذلك بقوله قال في الثالثة وهو غضبان نعم والله لقد انزلها الله على جبريل وانزلها جبريل على محمد فلم يقرأ فيها الخطاب ولا اجته فخرج عمر وهو راغب في يدية وهو يقول **الساكب** الله اكبر اخرج به الحاكم ومعنى اين حديث آنست كه فاروق اعظم وادد ووالذين اتبعوهم مني خواند و بعد مناظره ابي بن كعب را شد كه سيم وجود اوست پس در مصحف همان صحیح را اثبات نمود و عن ابي ادریس عن ابي بن كعب انه كان يقرأ **اذ جعل الليل كغرابي قلبي بمير الحمية حمية الجاهلية ورجيم كما حمو الفسد المسجد الحرام فانزل الله سكينته على من يقرأه** ذلك عمر فاشد عليه فبعث اليه وهو بينا ناقة له فدخل عليه فدعا ناساً من اصحابه فيهم زيد بن ثابت فقال من يقرأ منكم سورة الفتح فقرأ زيد على قرأتنا اليوم فقلنا له عمر فقال له ابي تمام قال نعم فقال لقد علمت لاني ادخل على النبي صلى الله عليه وسلم وهو يقرئني وانتم بالباب فان اجبت ان اقرؤ الناس على ما اقرؤني اقررت والالم اقرؤهم قال بل اقرؤ الناس اخرج به الحاكم فمعنى اين حديث آنست كه لو تختمت كما حمو الفسد لكانت منسوبة اليه فقرأت شاذه است پس آنرا در قرآن دخل كرد بعد اذان و قرآن صحابه را فرمود بدريس قرآن و عوام را تحريف نمود و برخدا از ايشان و در بناب مبالغه تمام بكار برد و سلسله همان مردم در قراوت الی اليوم باقی است عن عمر بن الخطاب انه خطب الناس فقال من اراد ان يسأل عن القرآن فليأت ابي بن كعب الحديث اخرج به الحاكم و عن عبد الرحمن بن عبد القاري في قصة التراويح فجمعهم على ابي بن كعب الحديث اخرج به الشيخان و عن عمر انه قال **علي اقصانا و ابي اقرؤنا و انا لنسبح بعض ما يقول كلبه و انه يقول اخذت عن رسول الله صلى الله عليه وسلم و لا ادرمه و قد قال الله تعالى ما ننسخ من آية او ننسخها اخرج به الحاكم و عن الحارث بن مضرب قال قرأت كتاب عمر الی اهل الكوفة اما بعد قال لعنت اليكم عماراً اميراً و عبد الله بن سواد معلماً و وزيراً و هما من النجباء من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم فاسموا بهما و اقتدوا بهما فانه قد اشرتم بعد الله على نفسي اثره اخرج به ابو عمر و عن قيس بن مردان في قصة طويبة ان عمر رضي الله عنها قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من ستره ان يقرأ القرآن رطباً كما انزل طيبقراه**

ع
ان شاء الله
كتاب منقول
بغير تظلم
من السيد
خود ۱۱

علی قراة ابن ام عبد اخرج احمد في شرح السنة والقراة المعروفة من اسندوا قراة ابيهم الى الصحابة فبعده الله بن كثير ونافع
 اسندوا الى ابي بن كعب وعبد الله بن عامر اسندوا الى عثمان بن عفان واسندوا الى علي وعبد الله بن مسعود وزيد
 واسندوا الى عثمان وعلي وهؤلاء اسندوا الى النبي صلى الله عليه وسلم وعن احمد بن القاسم بن ابي بردة قال
 سمعت عمر بن الخطاب يقول قرأت على اسمعيل بن عبد الله بن قسطنطين فلما بلغت والضحى كثر حتى ختم واخبرني
 قراة علي بن عبد الله بن كثير فامرته بذلك واخبرته عبد الله بن كثير انه قراة علي بن عبد الله بن كثير فامرته بذلك
 امره بذلك واخبره ابن عباس ان ابي بن كعب امره بذلك واخبره ابي بن كعب ان النبي صلى الله عليه وسلم امره بذلك
 اخرج الحاكم وعنه الشافعي انه قال حدثنا اسمعيل بن عبد الله بن قسطنطين قال قرأت على شبل واخبر شبل انه قراة
 علي بن عبد الله بن كثير واخبر عبد الله بن قسطنطين انه قراة علي بن عبد الله بن كثير واخبر ابن عباس
 انه قراة علي بن كعب وقال ابن عباس اسندوا الى علي بن كعب اسندوا الى علي بن كعب اسندوا الى علي بن كعب
 بن عبد الله بن قسطنطين اخرج الحاكم وعنه الاعمش قال قرأت القرآن على يحيى بن زباب ثلثين مرة وقراة علي
 علقمة وقراة علي بن عبد الله وقراة عبد الله صلى الله عليه وسلم والوجه الثاني بكسر الراء اخرج الحاكم
 بعد اذان عوام رايتا كيد تمام امره ذكره قرآن راخذتكم منذ الازمنة شخصه كه سناد صحيح باخترت رسالت صلى الله
 عليه وسلم دشته شهد بعد اذان در نماز فجر وغيره قرارت طولىه ختمت بار ميگرد چنانكه دستا نه درين باب گذشت
 گويان معني بجهت آن بود كه مسلمانان قرارت اور شنوند و در مينا ب خدائت پيدا كند بعد ازان تخريف فرمودند
 بر تعليم كنج يعني نحو و لغت تا روز مره عرب دهند عن مورق العجلي قال عمر بن الخطاب تعلموا الفرائض واللحن والسنن كما
 تعلمون القرآن اخرج جبه الدار في تفسير قوله تعالى ان الله بريء من المشركين وسؤاله حتى ان اعراسهم رجلا يقرأ ما
 فقال ان كان الله بريئا من رسول الله فانا لله بريء من رسول الله فليجيبه الرجل الى عمر فكله الاعراب في قرآنه فعند ما امر عمر بتعليم العترة
 اين بود سعي فاروق عظم در حفظ نظم قرآن عظيم اما تفسير قرآن پس ذروه سنام آن بردست حضرت فاروق عظم
 بظهور آمد از ان جمله است نزول بسياري از آيات قرآن موافق راي اور رضی الله تعالی عنه و فصلی در مينا ب سابق بيان كرديم
 و از ان جمله است واسطه شدن حضرت فاروق در ميان آن حضرت صلى الله عليه وسلم و امت او در سوال مسئلة كه هج
 نزول آيات گشت عن ابن عباس قال لما نزلت هذه الآية والذين يكتفون الذهب والفضة كبر ذلك
 على المسلمين فقال عمر رضي الله تعالى عنه انا افرج عنكم فانا نطلقوا فقال يا نبي الله انه كبر على اصحابك هذه الآية فقال
 ان الله لم يفرض الزكوة الا ليطيب قلبه من اموالكم وانا فرض الموارث و ذكر كلمة لتكون لمن بعدكم قال فكتب عمر
 ثم قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الا خير منكم بخير ما كنتم المرأة الصالحة اذا نظر اليها سرتة واذا امرت اطاعة واذا
 غاب عنها حفظت اخرج الحاكم واز ان جمله تفسير بسياري از مشكلات قرآن عن مسلم بن يسار الجعفي ان عمر بن الخطاب
 سئل عن هذه الآية ولا ذ احد ربك من ابني ادم من ظهورهم ذير يتهم واشهدهم على انفسهم
 الست بر بكم قالوا بلى شهدنا ان تقولوا يوم القيمة انا كنا عن هذا غفلين فقال عمر بن الخطاب سمعت رسول الله

له
 التفسير
 الاثر والذنب
 بضم الراء
 عبادة الاوان
 ولعروف في
 شارة نقص
 ضم الراء
 على يعني ان
 ورسول اخرج
 ورسول اخرج
 كفت كه اخرج
 از رسول خور
 من اخرج
 شخص او از
 كبر عباد
 عن عبد الله
 وقرائن
 فاروق عظم
 امره ورواه
 خوب سازد

است لازم نیاید بلکه سؤال ادب مثل این مجتبیٰ نمی پسندیدند فی المشکوة عن سعد بن ابی وقاص قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
 إِنَّ أَعْظَمَ الْمَسْئَلِ جُرْمًا مَنْ سَأَلَ عَنْ شَيْءٍ لَمْ يُحَرِّمْ عَلَيْهِ النَّاسُ فَحَرَّمَ مِنْ أَجْلِ مَسْئَلِهِ مَتَّفِقٌ عَلَيْهِ وَجَوْنِ قُرْآنِ رَسْمًا رَسْمًا بَرَّانًا
 وارش نازل شده در قرن اول که هنوز زبان ایشان مختلط نشده بود و اهل عراق و یمن و شام با ایشان نه پیوسته بودند
 چندان محتاج بشرح غریب نبودند از سبب نزول آنچه واجب البعث است در تفسیر اکثر مردم میدانستند و آنچه محتاج الیه
 نبود از جهت آنکه اشارات قرآن بران تکیه ندارد و العبرة لعموم النظم لا بسبب النزول بدان نمی پرداختند و اکثر از تفصیل
 قصص اسرا بلیه نیز مرضی نبود با جمله همین امور سبب آن شد که آنحضرت صلی الله علیه وسلم این بحث را اعتنا تمام نفرمود
 حال آنکه بیان قرآن در منصب نبوت داخل بود قال الله تبارک و تعالی **لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ آيَاتٌ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ** و همین امور بعینها باعث آن شد
 که فاروق اعظم انکار در تکلم این مباحث نماید و الله اعلم بحقائق الامور اما توسط فاروق اعظم در میان آنحضرت صلی الله
 علیه وسلم و امت او در تبلیغ حدیث پس بوجهی واقع شد که زیاده ازان تصور نباشد و در نیتقام لابد است از تمهید و ذکرت
 نکته نخستین صحابه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین عبارت از کثرت و قلت روایت حدیث بر چهار طبقه اند که بیشترین که مرویات ایشان هزار
 حدیث بشد فصحاء و متوسطین که مرویات ایشان قریب پنصد حدیث فصحاء بشد مثل ابو موسی و برای بن عازب
 و جمعی که مرویات ایشان چهل حدیث بشد فصحاء تا صده و چهار صد در حدیث شریف آمده **مَنْ خَظَّ عَلَى أُمَّتِي أَرْبَعِينَ حَدِيثًا**
خَشَرَ مَعَ الْعُلَمَاءِ و کما قال و مؤلفین که مرویات ایشان تا چهل نرسد جمهر اهل حدیث گفته اند که مکثرین از صحابه هشت کس اند
 ابوهریره و عائشه صدیقه و عبد الله بن عمر و عبد الله بن عباس و عبد الله بن عمرو بن العاص و انس و جابر و ابو سعید خدری
 و از متوسطین عمر بن الخطاب و علی بن ابی طالب و عبد الله بن مسعود و ابو موسی اشعری و برای بن عازب و امثال ایشان را
 شمرده اند که از هر یکی زیاده از پنصد و کمتر از هزار در دست مردم موجود است و این فقیر درین مقدمه بحثی دارد و آن آن است
 که در حدیث فاروق اعظم و علی مرتضی و عبد الله بن مسعود بسیار یافته میشود و آنچه موقوفست ظاهر او مرفوع است حقیقه
 ازین عزیزان نقل بسیاری در باب نفع و در باب احسان و در باب حکمت یافته میشود که بوجه بسیاری مرفوع است
 باز در لفظ ایشان اشارت خفیہ ادراک نموده می آید دال بر رفع آن پس بمقتضای قاعده اصول حدیث که پیشین
 این فن منقح شده اکثری از احادیث موقوفه بحقیقت مرفوع است پس این عزیزان از کمترین پنصد و شواهد این مقدمه بسیار
 است لکن بسط مقال دران باب فرصت میطلبد و متفطن لبیب را گنجایش است که آنچه در نفع و احسان و حکمت ذکر کردیم
 بر احادیث مرفوعه مشبهه در اصول عرض کند و قواعد کلیه که شیخ ابن حجر در شرح منجبه مذکور ساخته بر دست گیرد و بشناسد که
 کدام کدام حدیث مرفوع است نکته دوم بعضی صحابه مثل ابن عباس و ابوهریره حدیث را از آنحضرت صلی الله علیه وسلم
 نقل میکرد بصیغه قال رسول الله صلی الله علیه وسلم و عن النبی صلی الله علیه وسلم و از النبی صلی الله علیه وسلم و عن النبی
 صلی الله علیه وسلم و اکثر تا کنون و هتینا عن کذا و من الله کذا و بحقیقت آن حدیث مسموع خود ایشان نموده است از جناب آنحضرت
 صلی الله علیه وسلم بلکه بواسطه صحابه کبار روایت میکردند گاهی ذکر آن واسطه می نمودند و گاه راه اختصاری می پویند و بسیاری
 از حدیث اختلاف رواة بر ابن عباس دیده بشی کی میگوید عن ابن عباس عن میمونه عن النبی صلی الله علیه وسلم و یکی

عن ابن عباس عن النبي صلى الله عليه وسلم روايت يسنده ويروي عن ابن عباس عن الفضل بن عباس عن النبي صلى الله عليه وسلم فيكفي عن ابن عباس عن النبي صلى الله عليه وسلم نقل ميكنه انهم نيزك تجوز ارسال دست قصه کوتاه چندی بسیار از مرديات امير المؤمنين عمر بن الخطاب و علي بن ابي طالب و عبد الله بن مسعود و درمیان دفاتر هست که بی باقی است. اینها با ابن عسیران غیر متفقین بسبب نحو تو اندر در با جمله فاروق عظم رضی الله تعالی عنہ بسیاری از مهات فن حدیث روایت کرده است و در دست مردم هنوز باقی است بعد از ان فاروق عظم علماء صحابه را با قالیم دار الاسلام روان ساخت و امر کرد با قامت در شهرها و بروایت حدیث در آنجا عن جاشه بن مضرب قال قرأت کتاب عمر الی اهل الکوفة اما بعد فانی بعثت الیکم عمارة امیر و عبد الله بن مسعود معلما و وزیر الحدیث فی الاستیعاب قال الاوزاعی اول من قتل فی قضاء فلسطین عبادة بن الصامت و کان معاوية قد خالفه فی شئ انکره علیه عبادة من الصرف فاعلظ له معاوية فی القول فقال له عبادة لا اسأک کنتک بارض واحد و ابد و در حل الی المدینة فقال له عمر ما قدک فاجزه قال ارجع الی مکانک ففتح الله ارضنا لست فیها و الا اسأک و کتب الی معاوية لا امره لک علی عبادة و عن الحسن قال کان عبد الله بن المغفل احد العشرة الذین بعثهم عمر الینا یقیهون الناس ذکره فی الاستیعاب و عن الحسن عن ابی موسی انه قال صین قدم لبصرة بعثنی الیکم عمر بن الخطاب علیکم کتاب ربکم و سنتکم و انظف طرفکم اخرجہ الدارمی بعد از ان لغا به نمود رواة حدیث را تا در ان امر خطیر تساهل کنند عن مالک عن ربیع بن عبد الرحمن عن غیر واحد عن علماءهم ان اباموسی الأشعری جابری تاذن علی عمر بن الخطاب فاستاذن ثلثا ثم رجع فاکتس عمر بن الخطاب فی أثره قال مالک لم تدخل فقال ابو موسی الأشعری سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم یقول الاستیذان ثلاث فان اذن لک فادخل و الا فارجع فقال عمر بن الخطاب و من تعلم هذا لئن لم تاتنی بمن یعلم ذلک لا فعلن بک کذا و کذا فخرج ابو موسی حتى جاء مجلسا فی مسجد فقال له مجلس الانصار قال الی اجرت عمر بن الخطاب الی سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم یقول الاستیذان ثلاث فان اذن لک فادخل و الا فارجع قال لئن لم تاتنی بمن یعلم هذا لا فعلن بک کذا و کذا فان کان سمع ذلک احد منکم فلیقم معی قالوا الابی سید الخدری قم معه و کان ابو سعید صخری فقام معہ فاجز ذلک عمر بن الخطاب فقال الابی موسی اما الی لم ایهک و کفیت خشیة ان تتقول الناس علی رسول الله صلى الله عليه وسلم رواة فی الموطا و اخرج احمد عن معاوية بن ابی سفیان انه قال علیکم من الاحادیث بما کان فی زمن عمر بن الخطاب فانه کان یخیف الناس فی الشرع و جبل او کما قال بعد از ان نصیحتش نمود در بسیاری از احادیث تا از جا آن بر ارد عن المغيرة بن شعبه قال شدد عمر الناس اسمع من النبي صلى الله عليه وسلم احد منکم فی الجین فقام المغيرة فقال قضیة عبادة و امة فشد الناس ایضا فقام المقضي ليقال قضیة النبي صلى الله عليه وسلم فی به عبادة و امة فشد الناس ایضا فقام المقضي علیه فقال قضیة النبي صلى الله عليه وسلم علی عروة عبادة و امة فقلت انقضی علی فیها الاکل و الشراب و الاستیذان و لا تطلق ان تطلق فبوجی تطلق فیما البقیة صلى الله عليه وسلم شیء مع فقال اشعر قال عمر لولا ما بلغنی من قضاء النبي صلى الله عليه وسلم لبعثته و یه بین و یتین اخرجہ الدارمی بعد از ان بسیاری را از احادیث تصحیح و تاکید نمود با اشاره اجمالیه بر ان اخرج احمد عن ابن عباس قال خطب عمر بن الخطاب و کان من خطبة و انه سیکون من بعدکم قوم یتکذبون بالرحیم و بالذبال و بالتفاعة و بغذاب القبر و یقومون بحیرة من النار بعد ان تمسوا

از اهل اهل المعنی بر
و اهل اهل اهل المعنی
یعنی عمر بن الخطاب
آواز عمر بن الخطاب
عمر بن الخطاب
از اهل اهل المعنی
بدرستی از اهل اهل المعنی
تاریخ ۱۲

بعد از آن بسیاری را از سنن رواج داد بعد بران در بسیاری از احادیث خوانده بشی فعل ذلک رسول اللہ صلی اللہ علیہ
و سلم و ابوبکر و عمر با جملہ فاروق اعظم درین باب سعی بلیغ فرموده است و آن را تا اقصی الغایت رسانیده تا آنکه خود در
خطبہ اخیرہ از آن خبر داد و ترکتکم علی طریقہ واضحہ لیکلہا نہازما الا ان تفضلوا الیکذا و الیکذا و عظاما صحابہ و تابعین بران
شہادت داده اند عن ابن مسعود انہ قال فی مسائل کان عمر اذا سکت طریقا و جسدناہ سہلا خبرہ ابوبکر و الداری
و عن عمر و بن مہیون ذہب عمر بشلخی العلم فذکر لابرہیم فقال ذہب عمر بقسۃ اعشار العلم خبرہ الداری ہر چند حبش
تاثر فاروق اعظم رضی اللہ تعالیٰ عنہ نسبت اندازہ کتاب تطویل انجام میدیکن چون فوائد چہ دران مندرج است
از باب تطویل نتوان شمر و حالا فذلک آثار ایشان در ضمن دو نکتہ تقریر کنیم نکتہ نخستین قطع نظر از اوصافیکہ
اصحاب علم لدنی آنرا در فاروق اعظم شناختہ اند ہند خاصیتی کہ در نفس انہا نہادہ اند از تفریق میان حق و باطل
بسبب ہمت او در ہر باب و مانند کمال تخلیق با خلاق اللہ عزوجل و غیر ذلک مما یطول ذکرہ انچہ عقول عامہ قطعاً
ادراک آن کنند و مضطرب شوند در اثبات آن برای فاروق اعظم آنست کہ اوصاف خبر کہ مناط مراد بحسب شریعت تواند بود
ہم در فاروق اعظم خدای تعالیٰ نہادہ است لیس علی اللہ بشتکرہ ان یجمع العالم فی الوحیدہ اندکے خاطر اہتقر
اشخاصی کہ مقتدای مسلمین و سلسلہ اہتدای ایشان بآن اشخاص میرسد و طوائف مسلمین بذکر خیر ایشان رطب اللسان اند و در
دفاتر تاریخ احوال ایشان ثبت مینمایند مشغول باید ساخت تا ظاہر شود کہ ایشان از چند جنس بیرون نیستند یا دشنامان
عادل کہ در اعلام کلمۃ اللہ بجهاد و اعداء اللہ و خند جزیرہ و خراج ید طولی پیدا کردہ اند و فتح بلدان و ترویج ایمان
بر دست ایشان واقع شدہ یا مسلمانان از سایہ ایشان در کہف امان آسودہ اند و اقامت حدود و احیاء علوم
دین از ایشان نمایر شدہ و محققین فقہار کہ حل معضلات فتوی و احکام نمودہ اند و عالمی از ایشان مستفید گشتہ تقلید ایشان
منش گرفتہ اند ہند فقہار اربعہ و ثقات محدثین کہ حفظ حدیث حضرت خیر البشر صلی اللہ علیہ و سلم نمودہ اند و صحیح را از
سقیم ممتاز ساختہ اند مثل بخاری و مسلم و امثالہما و کبار مفسرین کہ تفسیر قرآن عظیم شرح غریب و بیان توجیہ و ذکر سبب
نزول نمودہ اند و درین باب گوی مسابقت از قرآن خود بلودہ ہند و حدی و لغوی و بیضاوی و غیر ہم و عظام قراء
کہ نظم قرآن را یاد گرفتہ اند و در مشق ادای آن عمری بسر بردہ و بمرمان تعلیم آن فرمودہ اند ہند نافع عالم
و غیرہما و مشائخ صوفیہ کہ بتائید صحبت باد یہ پایان ضلالت را براہ نجات آوردہ مصدر کرامات عجیبہ گشتہ اند
و مکاشفات صادقہ بردل این عزیزان ظاہر گردیدہ مثل سیدی عبدالقادر و خواجہ نقشبند و غیرہما و اذکیبای
حکما کہ حکمت عملی را بتعبیرات رائقہ آمینحہ در گویش سامعان انداختہ اند مانند مولانا جلال الدین رومی و مصحح
شیرازی و غیرہ ہمہ انچہ مورد مدح میشود امری است عرفی کہ خوش طبعان شعرا بر آن ناطق میشوند نہ حکمہ شریعت سمیہ
فاروق اعظم را بمنزلہ خانہ تصور کن کہ در نامی مختلف دارد در ہر دری صاحب کمالے گشتہ در بکیر مثل اسکندر و لقی
بان ہمہ سلیقہ ملک گیری و جہان ستانی و جمع جوش و برہمزدن جنود عسار و در دیگر نوشیروانی با آن ہمہ رفیق ولین
و رعیت پروری و داد گستری اگرچہ ذکر نوشیروان در مبحث فضائل حضرت فاروق سورہ اہست و در دیگر امام ابوحنیفہ

یا امام مالکی بان همه قیام بعلم قادی و احکام و در دیگر مشدی مثل سیدی عبدالقادر یا خواجہ بہاء الدین قدس سرہا و در دیگر محدثی بروزن ابوہریرہ و ابن عسرو و در دیگر قاری ہمسنگ نافع یا عاصم و در دیگر حکیم ہند مولانا جلال الدین رومی شیخ فرید الدین عطار و مردمان گرداگرد این خانہ ایستادہ اند و ہر محتاجی حاجت خود را از صاحب فن خود درخواست می نماید و کامیاب میگردد و چون از انبیا صلوات اللہ و سلامہ علیہم گذشتی کدام فضیلتی خواهد بود کہ ازین فضیلت بالاتر باشد نکتہ دوم معلوم بالقطع است کہ پیش از ظهور آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم اسلام نبود و عالم ہمہ بکفر ملو و بانواع مقاصد محشو می نمود قرآن و شرایع اسلام را نمیدانستند الحال کہ در ہر قطر انتشار شرایع اسلام شدہ و اکثر اقالیم معتدلہ دارالاسلام گشتہ اول حقیقہ این سلسلہ کوشش آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و واسطہ اول سلسلہ کوشش صدیق اکبر رضی اللہ تعالیٰ عنہ کہ با مجاہد با مرتدین قیام نمود مضمون **سَوَّأَ بَأْسَیَ اللّٰہُ بِقَوْمٍ** برومی صادق آمد باز عریا بر جہاد روم و فارس تحریر فرمود و جسود مجندہ آرامت **وَاٰیۃُ سَدِّ عَوْنِ اِلٰی قَوْمٍ اَوَّلٰی بَآسٍ شَدِیدٍ** برومی راست آمد و در جمع قرآن شروع نمود و آن اول ظهور عدوہ **اِنَّ عَلَیْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ** بود بعد از صدیق اکبر فاروق اعظم رضی اللہ عنہما آن نقش صدیق را درست ساخت و ہمہ سعی او را تکمیل نمود آنچه در زمان حضرت صدیق مجمل بود در زمان حضرت فاروق منفصل گشت الحال ہر جمہ طوائف مسلمین ہرچہ مشغول اند از علم فقہ و تصوف و حکمت عملی ہمہ بسعی حضرت فاروق اعظم ترتیب یافتہ و شوکت کسری و قیصر در ایام ادب بر ہم خورد و قانون ملک داری بتدبیر او رونق یافت در ترتیب اولی منت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بر قاب مسلمین ثابت است و در مرتبہ ثانیہ در جمیع این امور منت شیخین بر ایشان لازم اما بسبب آنکہ اینہم امور متوارث مسلمانان شد و عادی ایشان گشت پے باین منت نمی برند و قدر این نعمت نمی شناسند مانند آنکہ اہل بدو در کار زراعت ہر مخنتی کہ سیکشند یا اہل تجارت در نقل سلع و اقمشہ سعیا کہ مصروف میدارند اہل حضر بہجت توارث و عادت مستمرہ آنرا صلادرنمی بیند اینجا مناسباً فناد مضمون نیستے چند کہ مولانا نامی روم قدس سرہ افادہ فرمود **سر ز شکر دین ازان بر تافتی** + **کز پدر میراث ازان یافتی** + **مرد میرا لی چه دانند قدر مال** + **رستمی جان کند و تجمان یافت** زال + **گر نبود می کوشش احمد تو ہم** + **می پرستیدی چو آجودات صنم** + **بعد اللیتا واللہی قصہ** وفات حضرت فاروق رضی اللہ تعالیٰ عنہ و اتفاق مسلمین بر خلافت ذی النورین رضی اللہ تعالیٰ عنہ تحریر نمایم **خروج ابو بکر بن ابی شیبہ قال حدثنا محمد بن کثیر حدثنا محمد بن عمرو حدثنا ابو سلمة و یحیی بن عبد الرحمن بن جابط و شیاخ قالوا راوی عن ابن الخطاب السام قال رأیت ذی کاکا احمرا ثقی ثلاث نقرات من القتی و ہسرة قالت اسماء بنت عمیس ام عبد اللہ بن جعفر قولوا لہ فلیتوض و کانت لعل الرؤیا فلا ادری بالقیہ ذاک ام لا فجارہ ابو لولؤة اکا و ہسرة عبد المغیرة بن شعبہ فقال ان المغیرة قد جعل علی من الخراج مالا قال کم جعل علیک قال کذا و کذا قال و ما علیک قال اجوب الارجسار قال و ما ذاک علیک بکثیر لیس بارضنا احد لعلہا غیرک الا تصنع لی رحمی قال بے و اللہ لاجلنک رک رحمی لیسع بہا اہل الآفاق فخرج عمر الی الحج فلما صدر اضطج بالمحصب وجعل رداءہ تحت راسہ فظلالہ القرنا عجبہ استوارہ و حسنة قال بدأ ضعیفا ثم لم یزل اللہ یزیدہ و ینمیہ حی استوی فکان حسن ما کان ثم یوتقیں حتی جرح کما کان و کذلک الخلق کلہ ثم رفع یدیه فقال اللهم ان رعیتی قد کثرت و انتشرت فاقبضنی الیک غیر عاجز و لا مضیع فصدد**

لے
الثقة بنسب
الثقة و تشدید
التون ابین
السرة و العار
یعنی در بیان
تافت و زار
لے
از جواب یحیی
کندن یعنی
بسیار کجایا

اسی زینبیا

الی المدینة فذكر له انها امرأة من المسلمين ماتت بالبكاء مطروحة على الارض يمر بها الناس لا يكفونها احد ولا يوارى بها احد حتى مر بها كليب بن البكير اللبني مام عليها حتى كفها ودارا ما فذكر ذلك لعمر فقال من مر عليها من المسلمين فقالوا لقد مر عليها عبد الله بن عمر فممن مر عليها من الناس فدعاها وقال ويحك مررت على امرأة من المسلمين مطروحة على ظهر الطريق فلم توارها ولم تكفها قال ما شئت بها فذكر لي ابي الحسن فقال لقد خشيت ان لا يكون فيك خير فقال من دارا ما وكفنا قال كليب بن البكير اللبني قال والسدحري ان يصيب كليب خيرا فخرج عمر يوقظ الناس بذكرته لصلوة الصبح فلقية الكافر ابو لؤلؤة فطعته ثلاثا طعنات بين الشنة والقرطع كليب بن بكير فاجهر عليه وتصاحج الناس فرمى رجل على راسه فبرس ثم اضطبع اليه وحمل عمر الى الدار فصلى عبد الرحمن بن عوف بالناس وقيل لعمر لصلوة فصلت وجرحه فغيب وقال لاحظني الاسلام لمن لصلوة له فصلت ودمه شيب ثم انصرف الناس عليه فقالوا يا امير المؤمنين انه ليس بك بأس وانا لزوجك النبي الذي اشرك ويوحسرك الى حين اولى خير فدخل عليه ابن عباس وكان يعجب به فقال خسرنا فانظر من صاحبي ثم خرج فجا فقال البشير امير المؤمنين صاحبك ابو لؤلؤة الجوسي عبد المغيرة بن شعبه فكبر حتى خرج صوته من الباب ثم قال الحمد لله الذي لم يحبله رجلا من المسلمين يحاجني يوم القيمة وسجد سجدة لله ثم اقبل على القوم فقال اكان هذا من قدامكم فقالوا معا ذالسد والسد لو دونا انا فديناك يا بائنا ودينا في عمرك من اعمارنا انه ليس بك بأس قال يا ايرنا ويحك اسقني فجا بدح فيه نبيذ خلوشية فالتصق ردا وبطنه قال فلما وقع اشرب في بطنه خرج من البطنات قالوا الحمد لله هذا دم استكن في جوفك فاخرجته الله من جوفك قال آي رينا ويحك اسقني لبننا فجا رة بلبن فشربه فلما وقع في جوفه خرج من البطنات فلما راوا ذلك علموا انه مأكك قالوا جزاك الله خيرا قد كنت تعمل نينا بكتاب الله وتشيخ منه حبك لا تعدل عنها الى غير اجزاك السد حسن الجراء قال بالامارة تغيطوني فوالسد لو دنت اني ابجو منها كفا فالاعلى واللى قوموا فتشاوروا في امركم امرؤا عليكم رجلا منكم فمن خالفه فاضربوا راسه قال فقاموا وعبد الله بن عمر مشددا الى صدره فقال عبد الله ايو مروون و امير المؤمنين حتى فقال عمر لا يصلى صهيبت لثنا وانظر اطلحة وتشا ورواني امرم فامرنا عليكم رجلا منكم فاننا لكم احد فاضربوا راسه قال اذهب الى عائشة فاقرأ عليها مني السلام وقل ان عمر يقول الخان ذلك لا يضربك ولا يضييق عليك فاني اجب ان ادفن مع صاحبي و الخان يضربك ويضييق عليك فسلممى لقد دفن في هذا البقيع من صحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم واهبات المؤمنين من هو خير من عمر فجا رة الرسول فقالت ان ذلك لا يضني ولا يضييق على قال فادفني في معها قال عبد الله بن عمر فجعل الموت يغشاه وانا امسكته الى صدره حتى قال ويحك ضع راسي بالارض فاخذته غشية فوجدت من ذلك فانا قال ويحك ضع راسي بالارض فوضعت راسه بالارض ففقره بالتراب فقال ويل عمر وويل امه ان لم يغفر الله له قال محمد بن عمرو واهل الشورى على عثمان وطلحة والزبير وسعد وعبد الرحمن بن عوف واخرج البخاري حديثنا موسى بن سمير حدثنا ابو عوانة عن حصين عن عمرو بن ميمون قال رأيت عمر بن الخطاب رضي الله عنه قبل ان يصاب بالمدنية وقف على حذيفة بن اليمان وعثمان بن حنيف قال كيف فعلتما اتحانا ان تكونا قد حملتما الارض بالاطيق فالا حملنا امراهي لم يطبقه ما فيها كثير فضل قال انظر ان تكونا حملتما الارض بالاطيق قال لا فقال عمر ان سكتني الله لا عين تراه

ع
 انما هو على الجرح
 زود كان كالمسح
 عام كدر
 ع
 لغيره
 باران
 وقلتم
 يغني باراننا
 اراننا
 بسوي

آرايل اهل العراق لا يخرجون الى رجل بعدى ابدا قال فما انت عليه الا اربعة حتى اصيب قال انى لقائم ما بينى وبينه الا
عبد الله بن عباس غداه اصابه كان اذا مر بين الصفيين قام بينهما فاذا رمى خلتا قال استودا حتى اذا لم ير فيهن خلتا تقدم فكبر درهما قرا
سورة يوسف او النحل او نحو ذلك في الركعة الاولى حتى يجمع الناس فاما هو الا ان كبر فسمعته يقول قلنى اواكلنى لقلب
حين طعنه فطار العلي بسكين ذات طرفين لا يمر على احد يميناً وشمالاً الا طعنه حتى طعن ثلثة عشر رجلاً مات منه سبعة فلما
راسى ذلك رجل من المسلمين طسح عليه برتسا فلما ظن العلي انه ماخوذ سخر نفسه وتنادى عمر بن عبد الرحمن بن عوف فقده
فمن كان يلى عمر فقد راسى الذى ارسى واما نواحي المسجد فانهم لا يدرون غير انهم قد فقدوا صوت عمر وهم يقولون سبحان
سبحان الله فضلى بهم عبد الرحمن بن عوف صلوة خفيفة فلما انصرفوا قال يا ابن عباس انظر من قتلنى فجال ساعة
ثم جاز فقال عن سلام المغيرة قال الصنع قال نعم قال فاقبله الله لقد امرت به معروفا الحمد لله الذى لم يجعل منيتى بيد رجل يدعى الاسلام
قد كنت انت وابوك تجبان ان تكتم العلو ج بالهدية وكان العباس اكثرهم رقيقا قال ان شئت فعلت اى ان شئت قتلنا
فقال كذبت بعد ما تكلموا بلسانكم واصلوا الى قبلكم وخرجوا جثمتكم فاحمل الى بية فاطمنا معه وكان الناس لم يقبهم مصيبة قبل الهدية
فقال يقولون لا بأس وتامل يقول اخاف عليه فاني بنيت فشره فخرج من جوفه ثم اتى بطن فشره فخرج من جوفه فعرفوا
انه ميت فدخلنا عليه ووجدنا الناس فجعلوا يمشون عليه بجارجل شاقبال البشر يا اير المؤمنين شيرى الله لك من صفة رسول الله صلى الله عليه وسلم
في الاسلام ما قد علمت ثم دليت فعدلت ثم شهدا دة قال وودت ان ذلك كفان لا على ولا لى فلما اذبرا اذا اراره
يس الارض قال ردوا على الغلام قال يا ابن اخى ارفع لوثك فانه انى لثوبك والحق لربك يا عبد الله بن عمر انظر
من الدين فحسبه فوجدوه ستة وثمانين الفا وسموه قال ان وقى له مال ال عمر فآذره من اموالهم والا نسل في بنى عدى
بن كعب فان لم تق اموالهم نسل في قرش ولا تعدهم الى غيرهم فادعنى هذا المال او اطلق الى عائشة ام المؤمنين قتل
يقرا عليك عمر السلام ولا تفل امير المؤمنين فالى لست اليوم للمؤمنين امير اقل ليتاذن عمر بن الخطاب ان يدفن مع صحابه
فسلم ويتاذن ثم دخل عليها فوجدها قاعدة تنكس فقال يقرا عليك عمر بن الخطاب السلام ويتاذن ان يدفن مع صاحبك
كنت اريد بنفسى ولا اؤثر انه اليوم على نفسه فلما اقبل قيل هذا عبد الله بن عمر قد جاز قال ارفعونى فاستده رجل اليه
فقال بالديك قال الذى سجدت يا امير المؤمنين اذنت قال الحمد لله ما كان شئ اهم لى من ذلك فاذا انا قضيت فاحملونى
ثم سلم قتل ليتاذن عمر بن الخطاب فان اذنت لى فادخلونى وان ردتنى فردونى الى مقابر المسلمين وجازت ام المؤمنين
حفصة والنسارى كثرتها فلما رأينا ما كنا نرجو عليه فكلت عند ساعة ويتاذن الرجال فوجت داخلهم فسمعنا بكاء ما من الداخل
فقالوا اوص يا امير المؤمنين ستخلف قال باجسد احد احب بهذ الامر من هؤلاء النفرا والرمط الذين نوتى رسول الله
صلى الله عليه وسلم وهو عنهم راض فسمى عليا وثمان والزبير وطلحة وسعدا وعبد الرحمن وقال يشهدكم عبد الله بن عمر
له من الامر شئ كهيئة التفرقة له فان اصابت الامرة سعدا فهو ذاك والان ليس تعين به ايكلم ما امر فالى لم اعزل من عجز او
خياره وقال اوصى الخليفة من بعدى بالمهاجرين الاولين ان يعف عنهم ويحفظ لهم حرمهم وادصيه بالانصار خيرا
الذين تبوءوا الدار والايمان من قبلهم ان يقبل من محسنهم وان تلقى من مسيئهم وادصيه باهل الامصار خيرا فانهم

ع
الاصحاب
الاصحاب
الاصحاب

ع
الاصحاب
الاصحاب
الاصحاب

ع
الاصحاب
الاصحاب

الاسلام وجماعة المال وغيظ العدو وان لا يؤخذ من حواشي اموالهم الا فضيلتهم عن رشايم وادوية بالاعراب خيرا فانهم اصل العرب
 وما دة الاسلام ان يؤخذ من حواشي اموالهم ويرد على فقرائهم وادوية بدمته ودمه رسول الله ان يؤتى لهم بعد يوم
 وان يتامل من ورائهم ولا يكلفوا الا طاقتهم فلما قبض خسر جبابه فانطلقنا من حواشي قسمة عبد الله بن عمر قال ليتاذن
 عمر بن الخطاب قالت ادخلوه فادخل فوضع هناك مع صاحبه فلما فرغ من دفنه اجتمع هؤلاء الرهط فقال عبد الرحمن
 اجعلوا امركم الی ثلثة منكم قال الزبير قد جعلت امری الی علی وقال طلحة قد جعلت امری الی عثمان وقال سعد
 قد جعلت امری الی عبد الرحمن فقال عبد الرحمن ايما تبرأ من هذا الامر فجعلة اليه والسد عليه والاسلام ليظن انهم
 في نفسه فانكث اشخان فقال عبد الرحمن فجعلوته الی والسد على ان اتو عن افضلكم فالانعم فاخذ بيد جدهما فقال لك قرابة
 من رسول الله صلى الله عليه وسلم والقدم في الاسلام ما قد علمت فانه عليك لمن امرتك لتعدن ولئن امرت عثمان لتسمعن
 وتطيعن ثم خلا بالآخر فقال له مثل ذلك فلما اخذ الميثاق قال ارفع يدك يا عثمان فبايعه وبايع له على وجه الالاداربايعوه
 اما اثر امير المؤمنين عثمان بن عفان رضي الله تعالى عنه پس از انجمله است آنکه در میان قریش نسبی عالی داشت
 چه از جهت آبا و جد از طرف امهات فی الاستیعاب و غیره هو عثمان بن عفان بن ابی العاص بن امیه بن عبد شمس بن عبد
 مناف بن قصی و امه اروسی بنت کریر بن ربیعہ بنت حبیب بن عبد شمس و ام اروسی ہی البیضا ام حکیم بنت عبد المطلب
 عمه رسول الله صلی الله علیه وسلم و از انجمله آنکه قبل از اسلام در میان قریش ثروتی داشت و جاهی و متصف بسخا و
 حیابوده است قیل فی وجه التسمیه بذی النورین کان کب سخا و ان سخا قبل الاسلام و سخا بعد کذا فی الریاض و از انجمله
 آنکه فطرت سلیمه او پیش از اسلام از بسیاری از امور جاهلیت او را باز داشته بوده است و این دلیل است بر تشبه او
 بانبیا علیهم الصلوٰة و را صل فطرت فی الاستیعاب فی ترجمه ابی بکر رضی الله عنه انه کان قد حرّم الخمر فی الجاهلیة هو
 و عثمان و فی الریاض عنه رضی الله عنه انه قال ما زینت فی جاهلیة و لا اسلام و لا سرت و از انجمله است آنکه چون آنحضرت
 صلی الله علیه وسلم مبعوث شد و می از سباق بود در اسلام پیش از ابو عبیده بن الجراح و عبد الرحمن بن عوف بیکر در اسلام
 آورده بدلت صدیق اکبر رضی الله عنهما و می از انجمله است که نهضام حضرت فاروق عدو ایشان بچهل سید کذا فی
 الریاض و غیره و از انجمله است آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم جگر پاره خود رقیه را بعد دخول او در اسلام با او عقد بست
 و بدامادی برگزید و از حسن سلوک با او پیچ و مسرور میبود و از انجمله آنکه چون کفار قریش بعد اوت مسلمین بر جاستند هجرت
 نمود بجانب حبشه و می اول کسی است که با اهلیه خود هجرت نمود بعد حضرت ابراهیم و حضرت لوط علیهما السلام و در آن
 ایام چون خبر صحت و سلامت ایشان دیر تر رسید خاطر مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم بغایت منتظر میماند فی الریاض عن
 الش قال اول من باجر الی ارض الحبشة عثمان و خرج معه بانیة رسول الله صلی الله علیه وسلم فابطأ علی رسول الله صلی
 الله علیه وسلم خبرهما فجعل یوکف الخمر فقد مت امرأة من مشرکین من ارض الحبشة نسألهما فقالت رأیتها فقال علی الی حال
 رأیتها قالت رأیتها وقد حلها علی حمار من هذه الدواب وهو یوقها فقال النبی صلی الله علیه وسلم صحبها الله انجان عثمان
 لاول من باجر الی المدینة و جل بعد لوط حسرج الحاکم عن عبد الرحمن بن اسحق عن ابيه عن سعد بنی هذه القصة قال رسول الله

عثمان بن عفان
 رضی الله عنه

صلی اللہ علیہ وسلم یا ابابکر انہما لا اول من ہاجر بعد لوط و ابراہیم و آزا بجملہ آنکہ چون آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بجانب مدینہ
 ہجرت فرمود در ہمان نزدیکی حضرت عثمان رضی اللہ عنہ مدینہ روی آورد بخلاف جعفر و اصحاب سفینہ کہ قدم ایشان
 بعد واقعہ خیبر بودہ است زیرا کہ میم شدہ است کہ در واقعہ بدر بہ بیمار داری رقیہ بنت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم شغل
 بود و از نہجت تخلف نمود اخرج البخاری نے حدیث عبد السزین عدی بن الحیار قال قال عثمان ابابعد فان اللہ تکلمت محمد کلمت
 و کنت ممن استجاب لرسولہ و آمنت بما بیئتہ ثم ہاجر الی الجریین و صحبت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و رأیت ہدیہ
 و فی روایہ ذلت صہر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و ابیئتہ فوالدہ ما عصیتہ و لا غشیتہ حتی توفاه اللہ تکلمت محمد ابو بکر
 ثم عمر مثله الحدیث و آزا بجملہ آنکہ چون جہاد مشروع شد و مشاہد خیر بوجود آمد در جمیع غزوات ہمپای آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
 بودہ است الا بدر و آزا بجملہ آنکہ چون غزوہ بدر پیش آمد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم اورا بجهت بیمار رقیہ در مدینہ گذارند
 و اجر و غنیمت بدر و اذن از نہجت در بدر بین معدود است عن ابن عمر اما تغیبہ عن بدر فانہ کان تحتہ بنت رسول اللہ صلی
 علیہ وسلم و کانت مرضیۃ فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان لک اجر رجل ممن شہد بدر او سہمہ اخرجہ البخاری و
 آزا بجملہ آنکہ چون غزوہ احد پیش آمد و شیطان بعض اصحاب را بر فرار از مشہد خیر حاصل شد و وی نیز از ان جماعہ بود و حجت
 الہی تدارک فرمود و آن ذنب را محو نمود چنانچہ در قرآن عظیم تصریح بآن رفتہ تا ہمچہ طاعنی را مجال طعن نماند عن ابن عمر
 اما فرارہ یوم احد فاشہدان اللہ عنہ خیرہ البخاری و زاد غیرہ و تلا ان الذین توکفوا منکم یوم التقی الجحین
 انما استزہم الشیطن ببعض ما کسبوا و لقد عفا اللہ عنہم و آزا بجملہ آنکہ چون آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
 خواستند کہ مستضعفین مکہ را در حدیبیہ تسلیم کنند غیر عثمان بآن امر حری نبود پس اورا بآن مأمور نسروند و وی آنجا شرط
 ادب و محبت بجا آورد و در ترک عمرہ بموافقت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فی الریاض عن ایاس بن سلمۃ بن الاکوع عن
 ابیہ قال شہد البلاء علی من کان فی ایدی المشرکین من المسلمین قال فدعا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم عمر فقال ما عمیر
 بل انت تبلیغ عنی احوالک من سائر المسلمین قال بانی انت و امی و اللہ مالی بکما عشیرۃ اول غیری اکثر عشیرۃ منی فدعا عثمان
 فارسلک الیہم فخرج عثمان علی راحلہ حتی جاء عسکر المشرکین فقتلوا بہ و اساءوا الی القول ثم اجارہ ابان بن سعید بن العاص
 ابن عمیہ و حملہ علی الشرح و ردق خلفہ فلما قدم قال یا ابن عم کف قال یا ابن عم ان لنا صیاحبا لا مبتدع امر اہو الذی
 یكون لعلہ نستیع اثرہ قال یا ابن عم الی اراک متحشفاً اسبل قال و کان ازارہ لے انصاف ساقیہ قال لہ عثمان کذا الزرق
 صاحبنا فلم یبرح احدکم من اهلہ بین الابلہم ما قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و عن ایاس بن سلمۃ عن ابیہ ان النبی صلی اللہ
 علیہ وسلم بائع عثمان ارضی یدیک علی الاخری فقال الناس ہینا لابی عبد اللہ الطوائف بالبت آینا فقال النبی صلی اللہ
 علیہ وسلم لو مکث کذا یا طاف حتی الموت و آزا بجملہ آنکہ چون مشہد حدیبیہ پیش آمد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم اورا بکما
 فرستادند بجهت رسانیدن پیغام صلح و تسلیم مستضعفین آنجا آوازہ قتل او شائع شد و انیمعنی ہبیم بیعت قال گشت
 آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم یکدمت مبارک خود را عوض دست حضرت عثمان برداشتند کہ ہندہ یدی و ہندہ ید عثمان و این
 تشریف عظیم بود حضرت عثمان را و از نہجت او در اہل بیت رضوان داخل شد عن ابن عمر اما تغیبہ عن جمعۃ الرضوان

تشفیر الشہادۃ
 حسین رضی
 جاز کہ نہ جعفر
 معنی آن صحیفہ
 و شک گزینہ
 اند و قولہ
 یعنی از اسدا
 ارسال کن

قارض عنه ثلاث مرات ثم قال لأصحابه ايها الناس اذعوا لعثمان فدا له الناس جميعا مجتهدين ونبيهم صلى الله عليه وسلم وازان جليله
 آنکه در بسياری از احيان بکتابت وحی و ناهای نيکه افشای آن ننحو هستند قيام مي نمود في الرياض عن عائشة قالت والس
 لقد كان قاعدا عند نبي الله صلى الله عليه وسلم فان رسول الله صلى الله عليه وسلم لم يستدظره اتي وان جبرئيل ليؤجي اليه
 القرآن وانه يقول اكتب يا عثيم واني الرياض ايضا في قصة قلبه انهم لما قطعوا يده بالسيف قال انا والله انها لا اول كفي
 خطت المفصل قلت انما خص المفصل بالذکر لانه اول منزل من القرآن وازان جمله آن است که او اول کسی است که خطت نخت
 برای آنحضرت صلى الله عليه وسلم واصحاب او باجهت خاطر ايشان را به عای خویش مائل ساخت في الرياض عن ليث بن ابي
 سالم قال اول من خطت الجبص في الاسلام عثمان بن عفان قدمت عليه غير تحمل الدينق والعسل فخلط بينها وبعث به الى رسول
 صلى الله عليه وسلم الى منزل أم سلمة فلما جاز رسول الله صلى الله عليه وسلم قدمت بين يديه فاكل فاستطاب فقال لعنه
 هذا فقالت عثمان يا رسول الله بعث به قال اللهم ان عثمان يراي نيك قارض عنه وعن عبد الله بن سلام قال قدمت عمر بن
 فيها تحمل عثمان بن عفان عليه دقيق حواري وسمن وعل قال النبي صلى الله عليه وسلم فدعا فيها بالبركة ثم دعا بغيره فصبت
 على النار وجعل فيها من العسل والدقيق وامن ثم عمد حتى نضج اذ كان وينضج ثم انزل قال رسول الله صلى الله عليه وسلم كلوا
 هذا حتى يسيه فارس الجبص وازا جمله آنکه در وقتي از اوقات اهل بيت آنحضرت صلى الله عليه وسلم را مخصوصه رومی داد و
 رضی الله عنه در کشف آن سعی بلیغ نمود في الرياض النضرة عن عائشة قالت مكث آل محمد صلى الله عليه وسلم اربعة ايام
 اطعموا شيئا حتى تصابوا صبيا منا فدل رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال يا عائشة هل اصبتكم بعد شيئا فقلت من
 لان لم ياتنا الله عز وجل به على يدك فتوا وخرجت متجائمة لى منها مرة وبنها مرة يدعوت قالت فالت عثمان من حشر
 النهار فاستاذن فتممت ان اجمعه ثم قلت هو رجل من مكاشرة الصحابة لعل الله عز وجل انما ساقه اليها ليجري على يد خير
 قانت له فقال يا اياه اين رسول الله صلى الله عليه وسلم فقلت يا بني ما طعم آل محمد من اربعة ايام شيئا دخل رسول الله
 صلى الله عليه وسلم متغيرا ضام البطن فاجبرته بما قال لها وباركتم عليه قال فبكت عثمان بن عفان وقال متفلا لينا ثم قا
 يا ام المؤمنين ما كنت بحقيقه ان ينزل بك يعني هذا ثم لا تذكره ولعبد الرحمن بن عوف وثابت بن عيسى في نظرنا من مكاشرة
 الناس ثم خرج فبعت اليها باحمال من الدقيق واحمال من الحنطة و باحمال من التمر و بخلوخ وثلثمائة درهم في صرة ثم قال
 هذا يطبخ عليكم ثم بعثت بغيره وشواير كثر فقال كلوا انتم وصعوا الى رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى تبكي ثم اقس على ان لا يكون
 مثل هذا الا اعلية قالت ودخل رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال يا عائشة هل اصبتكم بعد شيئا قلت يا رسول الله
 قد علمت انك انما خرجت تدعوا الله عز وجل وقد علمت ان الله عز وجل لن يردك عن سواك قال فما اصبتكم قلت
 كذا وكذا حمل بعير وقيفا وكذا وكذا حمل بعير حنطة وكذا وكذا حمل بعير تمر او ثلثمائة درهم في صرة مسلوفا وخبرا وشواء
 كثيرا فقال ممن نزلت من عثمان بن عفان قالت وبكى وذكر الدنيا بعثت واقسم على ان لا يكون مثل هذا الا كلمة فلم يجلس
 رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى خسر ح الى المسجد ورفع يديه وقال اللهم انى قدرضيت عن عثمان قارض عنه
 اللهم انى قدرضيت عن عثمان قارض عنه وازا جمله آنکه در اوقات بسيار آنحضرت صلى الله عليه وسلم براسي او دعا فرمود و

له
 نسی از حوا غنی
 که از اردود
 و شهید پزند ۱۲
 له
 از ضوی طبع
 مکتب آواز
 کردن ۱۲
 له
 یعنی گویند
 پسند دور
 کرده ۱۲

اجتہاد تمام نمود فی الریاض عن ابی سعید الخدری قال رمت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من اول اللیل لے ان
 طلعت الفجر فیدعو لعثمان بن عفان یقول اللهم عثمان رضیت عنہ فارض عنہ وعن یوسف بن سہل بن یوسف الانصاری عن ابیہ
 عن جده قال خطب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فقال فی خطبہ اللہم ارض عن عثمان بن عفان وعن جابر بن عطیہ
 قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم غفر اللہ لک یا عثمان ما قدمت وما أخرت وما أسررت وما أعلنت وما أخفیت
 وما أبدیت وما هو کائن لے یوم القيمة اخرج البغوی فی معجمه وخرجه ابن عرقۃ العبدی قال وما کان دما ہو کائن وخرجه
 ورجل ذی النورین را الزعمال مقرہ نصیب کامل وخط وفسر عطا فرمودہ بود جمع کردہ بود قرآن را یعنی حفظ کردہ بود آن را
 در زمان آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم وبقایت قوی بود حفظ او فی الریاض من حدیث ابی ثور الفہمی عن عثمان ولقد جمعت
 القرآن علی عهد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وقال ابو عمر عن محمد بن سیرین وعثمان بن عبد الرحمن التیمی وغیرہما انہ کان
 اللیل کلہ برکۃ یجمع فیہ القرآن ودر باب طہارت اعتبار تمام داشت واز جناب نبوت علیہ لصلوات و تسلیمات صفت وضم
 وفضائل آن شبہات و حال تلقی نمود چنانکہ حدیث حرمان وجماعہ عن عثمان در صحیحین خواندہ بشی و آخر ج مسلم فی بعض
 طرق ہذا الحدیث قال ابن شہاب وکان علماءنا یقولون ہذا الوضوء کسبح ما یؤتی فیہ احد للصلوۃ و فی بعض طرقہا قال حرمان
 بن ابان کنت اضع لعثمان ظہورہ فمات علیہ یوم الا و ہو یقتضی لطفۃ یعنی یغسل بامر لیل کل یوم ودر صیام و قیام بد
 طولی داشت عن مولای عثمان قالت کان عثمان یصوم الدہر وعن الزبیر بن عبد اللہ عن جده قال کان عثمان یصوم
 الدہر ویقوم اللیل الا یجمعہ من اولہ ذکرہ فی الریاض ودر صدقہ مرتبہ عالیہ واز عجائب ماجریات حال او ہست آنچه ابن
 عباس نقل کردہ عن ابن عباس قال تحط الناس فی زمان ابی بکر فقال ابو بکر لا تمسسون حتی یفرج اللہ عنکم فلما کان
 من الغد جاز البشیر الیہ قال قدمت لثمان الف رحلۃ برا وطعاً ما قال فعدا التجار علی عثمان فخرجوا الیہ الباب فخرج الیہم
 وعلیہ السلام و قد خالف بین طرفیہا علی عاقبتہ فقال لہم ماتریدون قالوا قد بلغنا انہ قدم لک الف راحلۃ برا وطعاً ما بغنا
 حتی نوسع علی فقرار المدینۃ فقال لہم عثمان ادخلو فدخلوا فاذا الف وقر قد صب فی دار عثمان فقال لہم کم تر یجوزنی
 علی شرا فی من الشام فقالوا العشرۃ اثنی عشر قال قد زادونی قالوا العشرۃ اربعۃ عشر قال قد زادونی قالوا العشرۃ
 خمسۃ عشر قال زادونی قالوا ومن زادک و سخن تجار المدینۃ قال زادونی بکل درہم عشرۃ عندکم زیادۃ قالوا لا قال
 فاشہدکم معشر التجار انہا صدقۃ علی قرار المدینۃ قال عبد اللہ فبیت لیلی فاذا اناب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی
 منامی و ہو علی بر فدون شہب یسجل وعلیہ خلۃ من نور و بیدہ قضیب من نور و علیہ لظان شہد اکہما من نور قلت لہ بابی انت و ما
 یارسول اللہ لقد طال شوقی الیک فقال صلی اللہ علیہ وسلم الے مبارک لک عثمان تصدق بالف رحلۃ وان اللہ قد قبلہا منہ
 و زوجہ بہا و ما فی الجنۃ وانا ذابک الی عرس عثمان و در اعناق پایہ بلند داشت فی الریاض عن عثمان قال ما انت
 جمعتہ الا ولنا عن ربیبہ منذ اسلمت الا ان لاجد تک الجمعۃ فاجہہما فی الجمعۃ الثانیۃ و در اداسی حج و عمرہ گوی مسألت
 بردہ مالک انہ بلغ ان عثمان ربما کان لیسر فلا یحط رحلہ حتی یرجع و در وصل ارحام ان قرآن در گذشتہ قالت عائشہ
 ولقد قتلوه و انہ لکن اولہم للرحم و انہم للرب اخرج ابو عمرو قال علی بن ابیطالب نخون ذکک و خدای عزوجل اورا بحوال

نظف آری
 را کونہ
 اصل ان
 را کونہ
 نظف آری

رجلاً دخل على عثمان وقد نظر امرأة اجنبية فلما نظر اليه قال ما امر على احدكم وفي عينته اثر اترنا فقال رجل
 اوحى بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال لا ولكن قول حق ودرسه صدق وعن نافع ان جبهة الغفاري
 تنازل عصا عثمان وكسرها على ركبته فاختذت الاكلة في رجليه وعن ابي قلابة قال كنت في ربيعة بالشام سمعت
 رجل يقول يا ويلاه النار فتمت اليه واذا رجل مقطوع اليدين والرجلين من الخفين اعى العيينين منكباً لوجه فاستأ
 عن حاله فقال لي كنت ممن دخل على عثمان الدار فلما دنوت منه صرخت زوجه فلطمها فقال مالك قطع الله يدك
 ورجلك عن عينيك وادخلت النار فاخذتني رعدة عظيمة وخرجت مارباً واصابني ما ترى ولم يبق من دعائه الا
 النار قال نقلت له بعد ذلك وسمعتا وعن مالك انه قال كان عثمان يترجل كوكب فقال انه سيدن من بهنار رجل صالح
 فكان اول من دفن فيه في الصواعق عن يزيد بن ابي حبيب بلغني ان عامة الركب الذين ساروا الى عثمان جئوا و
 ايام خلافت خود مو عظمتها وموتها مفسر مود وحكمتها از باب تهذيب اخلاق وغير آن بر حاضرین القارمین و فصل
 الزین حکم نقل از روضه الاحباب کسیم من تلك الكلمات المباركات قوله تاجر و الله ترسجوا ومنها قوله العبودية من
 الحدود والوفاء بالعهود والرضا بالموجود والصبر عن المفقود ومنها بادروا آجالكم بخير القدر ون عليه ومنها الايمان
 الدنيا طويت على الغرور فلا تغرنكم الدنيا ولا يغرنكم بالله الغرور ومنها هم الدنيا ظلمة وهم الآخرة نور ومنها الهدية
 من العامل اذا عزل كالهديه منه اذا عمل ومنها خير الناس من عصم واعتصم بكتاب الله ومنها من علامات العارفين
 ان يكون قلبه مع الخوف والرجاء ولسانه مع الحمد والشنار وعينه مع الحياء والبكاء و ارادته مع الترك والرضا
 ومنها من علامات المتقي انه يرى الناس قد سجوا ويرى نفسه قد كملت ومنها قوله من اضيع الاشياء عمر طويل لا يتزود
 صاحبه لسفر الآخرة ومنها من كانت الدنيا سجنة فالقبر راحته وقوله لو طهرت قلوبكم ما شيعت من كلام الله تعالى اما
 انما از باب احيا علوم دين نصيب ذي النورين شدرضى الله عنه پس در باب نشر قرآن عظيم پنج نوع بود که یک صحف
 و اوراق هر یکی که موافق تلفظ خود و مطابق ترتیب طبعی خویش نوشته بودند حاضر ساخت و محمود و مصحف شریف
 که حضرت فاروق ساهاد و توحید معی است تمام تمام فرموده بود از پیش ام المومنین حفصه رضی الله عنها طلب داشت
 و از وی نسخ متعدده نویسانیده بافاق فرستاد و قد عن بلغ نمود که قرآن را بلغت قریش نویسند و با طرف مالک نوشت
 ناموجب همان نسخ اخذ کنند از بیعت تفرقه امت مرحومه زائل گشت و قرات مشهوره از قرات تازه امتیاز پیدا کرد و جمیع
 مسلمین بر یک مصحف متفق شدند اگر این قسم اهتمام نمی نمود در کتاب الله اختلاف پیدا میشد مثل اختلاف امم سابقه
 اخرج البخاری عن النس بن مالک ان حذیفه بن الیمان قدم على عثمان و كان يغار من اهل الشام في فتح ارضيه
 و اذ رجع مع اهل العراق فافترع حذيفه اخلاقهم في القراءة فقال حذيفه لعثمان يا امير المؤمنين ادرك هذه الامه
 قبل ان يختلفوا في الكتاب اختلاف اليهود والنصارى فامر عثمان رضي الله عنه حذيفه الى حفصه ان ترسل اليها
 بالصحف نسخها في المصاحف ثم نزلها اليك فارسلت بها حفصه الى عثمان فامر يزيد بن ثابت و عبد الله بن الزبير وسعيد بن
 العاص و عبد الرحمن بن الحارث بن هشام فنسخوها في المصاحف و قال عثمان لربط القرشيين الثلاثة اذا اختلفتم انتم و زيد

ل
 نعم ما اصاب
 و تشبهوا
 بقره محمد بن عثمان
 و كوكب نام

بن ثابت فی نسخی من القرآن فاكتبوه بلسان قریش فانما نزل بلسانهم ففعلوا حتى اذا نسخوا الصحف فی المصاحف روي عثمان
 الصحف الى خصته وارسل الى كل ائق ما نسخوا و امر بسواه من القرآن في كل صحيفة او مصحف ان يحرق ويكر ان يجمع
 از قرار تابعين را تعليم فرمود و سلسله قرارت و اما حال باقی است فی شرح السنة القرار المعروضون استنداً قرأتهم
 الى الصحابة بعد السبعين كثير و نافع هذا الى ابي بن كعب و عبد الله بن عامر هذا الى عثمان بن عفان و سند عاصم الى
 علي و عبد الله بن مسعود و زيد و سند حمزة الى عثمان و علي و هؤلاء و غيره و اعلی النبي صلى الله عليه وسلم يتيمم انك
 قراءت طويلة در نماز با اختیار می نمودند شیخین مسلمین قرارت خود را بمعیار تلفظ و کامل المعیار سازند آخرج مالک
 ان القرافة بن عمير الحنفي قال ما اذنت سورة يوسف الا من قراءة عثمان بن عفان ابانا في الصبح من كثرة
 ما كان يروى ما چهارم آنکه در اول نزول قرآن بکتابت آن اشتغال در زید من بعد هر که آمد او را اعتماد می بوده است
 بر متقدم و ذلك قوله اول يذخبط المفصل بنجم آنکه در وقت تفسیر قرآن و متى انزلت و زيم انزلت يدطو له و شئت
 اخرج الترمذي عن ابن عباس قال قلت لثمان بن عفان ما حكمكم ان عمدتم الى الأنفال وهي من المثاني و الى براعة
 وهي من المثاني ففرتم بينهما و لم تكتبوا بينهما سطر بسم الله الرحمن الرحيم و وضعتم ما في سجع الطول ما حكمكم على ذلك
 فقال عثمان كان رسول الله صلى الله عليه وسلم ما يأتي عليه الزمان و هو ينزل عليه السور ذوات العدد فكان اذا نزل عليه شيء و عابض من كان يكتب يقول ضعوه لولا
 الآية في السورة التي يذكر فيها كذا و كذا فاذا نزلت عليه الآية فيقول ضعوا هذه الآية في السورة التي يذكر فيها كذا و كذا و كانت
 الانفال من اوائل ما نزلت بالمدينة و كانت براعة من حشر القرآن و كانت قصتها شبيهة لقصتها فظننت انها منها
 فقبض رسول الله صلى الله عليه وسلم و لم يبين لنا انها منها فمن اجل ذلك قرنت بينها و لم اكتب بينهما سطر بسم الله
 الرحمن الرحيم فوضعت ما في سجع الطول و اخرج ابو بكر بن ابي شيبة عن محمد بن سيرين قال اشرف عليهم عثمان من
 القصر فقال اتيونى برجل اتاليه كتاب الله فاكوه بصعصعة بن صوحان و كان شابا فقال ما وجدتم احدا تاتوني
 به غير هذا الشاب قال فتكلم صعصعة بكلام فقال له عثمان اتل فقال صعصعة اذن للذين يقاتلون بانهم
 ظلموا و ان الله على الظالمين لقدير لبق فقال ليست لك ولا لصحابك و لكني مالي و لا صحابي ثم تلى عثمان اذن للذين
 يقاتلون بانهم ظلموا و ان الله على الظالمين لقدير لبق حتى يبلغ و الى الله عاقبة الامور و اخرج ابو بكر بن ابي شيبة
 في قصة مناظرة مع و قد مضى قالوا ابع بالمصنف فدعا بالمصنف فقالوا ابع السابعة و كانوا يستمون سورة يونس السابعة
 فقرأنا حتى اذا اتى على هذه الآية قل اسألتهم مما انزل الله لكونهم من رزق فجعلتم مينة حراما و حلالا قل يا الله
 اذن تكلم على الله تفترون قالوا ارايت ما حيت من الحي اذن لك ايم على الله تفتري فقال امضه انزلت في كذا و كذا و اما الحي
 فان الحي قبل ابل الصدقة فلما وليت زادت ابل الصدقة فزوت في الحي لما زاد من ابل الصدقة فجلوا يا خذونه بالآية فيقول امضه انزلت في
 كذا و كذا و در باب ترويض حديث آنکه نزدیک بصد و چهل حديث در كتب معتبره با سائید ثابتة بواسطه کبر و صحابة
 و تابعين از مسند او در دست مردم موجود است چون فضل حفظ چهل حديث بان درجه شهد که روز قیامت از جمله علماء
 مشهور شود پس چیست گمان تو در قدر صد و چهل حديث هر گاه در خطب خود بیان فضائل اعمال می نمود نفس او در

حاضرین گیر امیثداً خرج البخاری عن ابی عبد الرحمن سلمی عن عثمان رضی اللہ عنہ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال
 خیرکم من تعلم القرآن وعلّمہ قال واقرأ ابو عبد الرحمن فی امرہ عثمان حتی کان الحجاج قال وذاک الذی اتعد فی
 متعدی ہذا ودر عمل باجا دین فضائل جدی بیغ داشت و فطرت سلیمہ او آن رامطا وعت تام می نمود و اخرج احمد عن
 عطاء بن سرح مکر کے القرشیین ان عثمان شتری من رجل ارضاً فأبطاء علیہ فلقیہ فقال ما منعک من قبض مالک
 قال انک غنّی فیما آلتی من الناس احد الا و هو یلو منی قال او ذکک مینتک قال نعم قال فاحترین ارضیک و مالک ثم
 قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ادخل الدار الجنة جلاکان سہلاً مشتریا و بائعاً و قاضياً و مقضياً و اخرج احمد عن
 محمود بن لسیدان عثمان اراد ان یبغی مسجد المدینة فکثر الناس ذلک و اجبوا ان یدعوہ علی ہیئتہ فقال عثمان سمعت
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول من بنی مسجد اللہ عزوجل بنی اللہ فی الجنة مثله و در باب قادی و احکام کم
 در خلافت خود از وی استفاد می نمودند و قضایا را پیش او رفع میکردند پس فتوی میداد و فیصل میفرمود و این باب از ان
 بیشتر است کہ درین رسالہ آنرا استقصا کنیم بطریق شال مسامعے چند بر نگاریم در باب وضو و ما مست النار احادیث مختلفه
 وارد شده و عمل صحابہ نیز مختلف درین باب ظاهر گشته حضرت ذمی النورین کشف آن شبہ نمود و بیان واضح فرمود کہ عمل بر
 وضو و ما مست النار ترک است احمد عن شیخ من ثقیف عن عمہ ابنہ رأی عثمان بن عفان جلس علی الباب الثانی
 من مسجد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فدعا بکتف ففترقها ثم قام فصلى ولم یوقضاً ثم قال جلست مجلس النبی صلی اللہ علیہ
 وسلم و اكلت ما اكل النبی صلی اللہ علیہ وسلم و صنعت ما صنع النبی صلی اللہ علیہ وسلم و اخرج احمد عن سعید بن المسیب یقول
 رأیت عثمان فادانی المقاعد فدعا بطعام مما تته النار فاكله ثم قام الی الصلوة فصلی ثم قال تعدت مقعد رسول اللہ
 صلی اللہ علیہ وسلم و اكلت طعام رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و صلیت صلوة رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و اخرج احمد
 عن رباح قال زوجتی مولای جاریہ رومیہ فوكت علیها فولدت لی غلاماً اسود مثلی فسمیته عبد اللہ ثم وقعت علیها فولدت
 لی غلاماً اسود مثلی فسمیته عبد اللہ ثم طلبن لها غلاماً رومی قال حسبته قال لا یلے رومی یقال له یوحس فرأطها بلسانہ
 یعنی بالرومیة فوقع علیها فولدت له غلاماً احمر کأنہ و زغمة من الوزغان فقلت لها ما هذا فقالت ہذا من یوحس فارفقنا الی عثمان
 بن عفان و اقرباً جمیعاً فقال عثمان ان شئت قضیت بنیکم بقضیة رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
 قضی ان الولد للفرش حسبہ قال و جلدہا و تحقیق نمود کہ استلام رکن شامی و رکن عراقی سنت نیست خیر احمد عن یحیی بن
 امیة قال طفت مع عثمان فاستلنا الرکن قال لیلے فقلت مما یلی البیت فلما بلغنا الرکن الغربی الذی یلی الاسود جرت بیدہ
 لیستلم فقال ما شانک فقلت الالستلم قال فقال ألم تطف مع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فقلت بلی قال ارأیتہ لیستلم
 بئین الرکنین الغربیین قلت لا قال اظلمسک فیه اسوۃ حسنة قلت بلی قال فانتذ عنک و بیان نمود کہ پوشیدن معصوم و ان
 درست نیست اخرج احمد عن ابی ہریرة قال راح عثمان الی مکة حاجاً و دخلت علی محمد بن جعفر بن ابیطالب امرأۃ نبات مہما ثم غدا
 و علیہ ریح الطیب و لمخضہ سعفہ مہمہ فنادی و رک الناس علی قبل ان یروحو انظارا ہ عثمان انہترہ واقف و قال تلبس
 المعصفرة و قد نبی عنہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال لے علی بن ابیطالب ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لم یخیمہ ولا یاک

قال قطف
 العظم اذا نزلت
 عن اللہ بالاسنان
 عن ابی ہریرة
 ان عثمان
 بن عفان
 بنی
 مسجد
 اللہ
 عزوجل
 بنی
 اللہ
 فی
 الجنة
 مثله
 و در
 باب
 قادی
 و احکام
 کم
 در
 خلافت
 خود
 از
 وی
 استفاد
 می
 نمودند
 و قضایا
 را
 پیش
 او
 رفع
 میکردند
 پس
 فتوی
 میداد
 و فیصل
 میفرمود
 و این
 باب
 از
 ان
 بیشتر
 است
 کہ
 در
 این
 رسالہ
 آنرا
 استقصا
 کنیم
 بطریق
 شال
 مسامعے
 چند
 بر
 نگاریم
 در
 باب
 وضو
 و ما
 مست
 النار
 احادیث
 مختلفه
 وارد
 شده
 و عمل
 صحابہ
 نیز
 مختلف
 در
 این
 باب
 ظاهر
 گشته
 حضرت
 ذمی
 النورین
 کشف
 آن
 شبہ
 نمود
 و بیان
 واضح
 فرمود
 کہ
 عمل
 بر
 وضو
 و ما
 مست
 النار
 ترک
 است
 احمد
 عن
 شیخ
 من
 ثقیف
 عن
 عمہ
 ابنہ
 رأی
 عثمان
 بن
 عفان
 جلس
 علی
 الباب
 الثانی
 من
 مسجد
 رسول
 اللہ
 صلی
 اللہ
 علیہ
 وسلم
 فدعا
 بکتف
 ففترقها
 ثم
 قام
 فصلى
 ولم
 یوقضاً
 ثم
 قال
 جلست
 مجلس
 النبی
 صلی
 اللہ
 علیہ
 وسلم
 و اكلت
 ما
 اكل
 النبی
 صلی
 اللہ
 علیہ
 وسلم
 و صنعت
 ما
 صنع
 النبی
 صلی
 اللہ
 علیہ
 وسلم
 و اخرج
 احمد
 عن
 سعید
 بن
 المسیب
 یقول
 رأیت
 عثمان
 فادانی
 المقاعد
 فدعا
 بطعام
 مما
 تته
 النار
 فاكله
 ثم
 قام
 الی
 الصلوة
 فصلی
 ثم
 قال
 تعدت
 مقعد
 رسول
 اللہ
 صلی
 اللہ
 علیہ
 وسلم
 و اكلت
 طعام
 رسول
 اللہ
 صلی
 اللہ
 علیہ
 وسلم
 و صلیت
 صلوة
 رسول
 اللہ
 صلی
 اللہ
 علیہ
 وسلم
 و اخرج
 احمد
 عن
 رباح
 قال
 زوجتی
 مولای
 جاریہ
 رومیہ
 فوكت
 علیها
 فولدت
 لی
 غلاماً
 اسود
 مثلی
 فسمیته
 عبد
 اللہ
 ثم
 وقعت
 علیها
 فولدت
 لی
 غلاماً
 اسود
 مثلی
 فسمیته
 عبد
 اللہ
 ثم
 طلبن
 لها
 غلاماً
 رومی
 قال
 حسبته
 قال
 لا
 یلے
 رومی
 یقال
 له
 یوحس
 فرأطها
 بلسانہ
 یعنی
 بالرومیة
 فوقع
 علیها
 فولدت
 له
 غلاماً
 احمر
 کأنہ
 و زغمة
 من
 الوزغان
 فقلت
 لها
 ما
 هذا
 فقالت
 ہذا
 من
 یوحس
 فارفقنا
 الی
 عثمان
 بن
 عفان
 و اقرباً
 جمیعاً
 فقال
 عثمان
 ان
 شئت
 قضیت
 بنیکم
 بقضیة
 رسول
 اللہ
 صلی
 اللہ
 علیہ
 وسلم
 ان
 رسول
 اللہ
 صلی
 اللہ
 علیہ
 وسلم
 قضی
 ان
 الولد
 للفرش
 حسبہ
 قال
 و جلدہا
 و تحقیق
 نمود
 کہ
 استلام
 رکن
 شامی
 و رکن
 عراقی
 سنت
 نیست
 خیر
 احمد
 عن
 یحیی
 بن
 امیة
 قال
 طفت
 مع
 عثمان
 فاستلنا
 الرکن
 قال
 لیلے
 فقلت
 مما
 یلی
 البیت
 فلما
 بلغنا
 الرکن
 الغربی
 الذی
 یلی
 الاسود
 جرت
 بیدہ
 لیستلم
 فقال
 ما
 شانک
 فقلت
 الالستلم
 قال
 فقال
 ألم
 تطف
 مع
 رسول
 اللہ
 صلی
 اللہ
 علیہ
 وسلم
 فقلت
 بلی
 قال
 ارأیتہ
 لیستلم
 بئین
 الرکنین
 الغربیین
 قلت
 لا
 قال
 اظلمسک
 فیه
 اسوۃ
 حسنة
 قلت
 بلی
 قال
 فانتذ
 عنک
 و بیان
 نمود
 کہ
 پوشیدن
 معصوم
 و ان
 درست
 نیست
 اخرج
 احمد
 عن
 ابی
 ہریرة
 قال
 راح
 عثمان
 الی
 مکة
 حاجاً
 و دخلت
 علی
 محمد
 بن
 جعفر
 بن
 ابیطالب
 امرأۃ
 نبات
 مہما
 ثم
 غدا
 و علیہ
 ریح
 الطیب
 و لمخضہ
 سعفہ
 مہمہ
 فنادی
 و رک
 الناس
 علی
 قبل
 ان
 یروحو
 انظارا
 ہ
 عثمان
 انہترہ
 واقف
 و قال
 تلبس
 المعصفرة
 و قد
 نبی
 عنہ
 رسول
 اللہ
 صلی
 اللہ
 علیہ
 وسلم
 قال
 لے
 علی
 بن
 ابیطالب
 ان
 رسول
 اللہ
 صلی
 اللہ
 علیہ
 وسلم
 لم
 یخیمہ
 ولا
 یاک

و بانگ فرصتی آن همه رزانت که داشت مفتوح شد اما قسم ثانی از آنجمله است فتح افریقیه بر دست عبدالسبن سعد بن ابی
 سرح امیر المؤمنین عثمان رضی اللہ عنہ عبدالسبن سعد را بجهت همین مفتوح امارت مصر تفویض فرمود و خمس الخمس غنائمی که
 بسعی او حاصل شود تنفیلاً نمود و حاکم افریقیه در آن ایام از قبیل قیصر روم شخصی جرجیر نام بود از طرابلس تا حد درخت
 در تحت حکومت او مندرج شده دماغ تفریح برافروشته نزدیک بصد و بیست هزار سوار جمع ساخت امیر المؤمنین عثمان
 لشکری انبوه که طائفه از اشراف صحابه مثل عبدالسبن عباس و عبدالسبن عمر در آن جمعیت بودند مرتب نموده بکنک
 عبدالسبن سعد فرستاد و نیز جنیدی عظیم از غزاة مصر بهم آراست همه بجهت اجتماعیه بجانب افریقیه روان شدند
 مدت چهل روز ما بین افریقین محاربه واقع شد از صبح تا نصف النهار بمقاتله مشغول میبودند بعد از آن هر یکی بمسک
 خود مراجعت می نمود امیر المؤمنین عثمان بن عفان بعد مسافت موضع قتال از بلا و سلمین ملاحظه نموده عبدالسبن زبیر را
 با جمعی کثیر بعد فرستاده بود ایشان بتعجیل تمام طمنازل نموده بانگ فرصتی بمحل قتال رسیدند اتفاقاً در وقت رسیدن
 ایشان چهل روز درین مکایه گذشته بود مسلمانان از غایت فرح تکبیر گفتند و شادمانی بسیار نمودند عبدالسبن
 زبیر در میان لشکر اسلام عبدالسبن سعد را ندید تفحص حال او کرد گفتند جرجیر در لشکر خود منادی داده که هر که سر این
 ابی سرح بنزد وی آرد صد هزار دینار زر سرخ او را بدهد و دختر خود را در جاله عقد و در آرد ازین سبب خوف بروی
 مستولی شده و مخفی گشته عبدالسبن زبیر مشورت داد که تو نیز در لشکر خود منادی کن هر کس سر جرجیر پیش تو آرد
 صد هزار دینار زر سرخ از غنیمت آن لشکر با و دهی و دختر جرجیر را بوی تنفیسی نمائی همچنان کردند تا در بنا بر مصابرت
 جرجیر ترزل قوی افتاد بعد از آن هنگام مقاتله در عقب لشکر دور از معرکه می ایستاد و باز بمشوره ابن الزبیر جماعتی را مسلح
 و مکمل ساخته در خیام نشانند و خود در قتال داوید بلنج دادند و در نصف النهار هم نگذشتند که آعدا بنیام خود رجوع
 کنند تا هر دو فریق کاهیده و رنگ رو باخته وقت شام باز گشتند آن جماعه مترصده از خیام برآمده ناگاه در حالت
 غفلت بران ملاعن تاختند و شکست کلی بر ایشان افتاد جرجیر بر دست ابن الزبیر مقتول شد ناگاه بر شهر شیطله که قائم
 افریقیه بود نزول کردند و آن را نیز بانگ زمانی مفتوح ساختند و جمیع اهل افریقیه بمصالحم پیش آمدند گویند سهم فارس
 در اینجا سه هزار دینار و سهم راجل هزار دینار بود و دختر جرجیر و مال خیر بموجب وعده بعبدالسبن زبیر دادند و این
 معرکه را حرب العبادله میگویند که صاحب قلب عبدالسبن سعد بن ابی سرح بود و بر میمنه عبدالسبن عمر و بر سیره عبدالسبن
 بن الزبیر و بر مقدمه عبدالسبن عباس بعد فتح افریقیه ابن ابی سرح عبدالسبن نافع بن حصین و عبدالسبن نافع بن
 عبدالقیس را بجانب مغرب فرستاد آنجا بعد اصطلاحی نائره حرب و شدت قتال هنرمیت بر کفار افتاد امیر المؤمنین ابیالت
 اندلس بعبدالسبن نافع بن حصین داد و از آن باز سلام در مغرب زمین داخل شد و از آن جمله فتح جزیره قبرس ماحول
 آن معادیت بن ابی سفیان بعرض امیر المؤمنین عثمان رسانید که بر سواحل بحر روم قرامی و امصار متصله است که وصول
 بان بلاد از راه دریا تواند شد اگر اجازت بشد از راه بحر بر سر آن مردم لشکر کشیم و سابق چندین بار همین مدعا را بعرض
 حضرت فاروق رسانیده بود بملاحظه خطر دریا و عدم اطلاع بر بسوختن آن سواحل و هنوز شوکت قیصر باقی بود فاروق

خبری است که در تاریخ
 ۱۲

حرب العبادله

اعظم لجازت نداده درینوادی النورین را این رای موافق افتاد و اجازت آن سفر داد و نوشته فرستاد که درین سفر
 مردم انتخاب نکنی و قرعه ندانازی بکه ایشان را میگزرد آنی هر که بطوع همراه تو برود و معاویه بن ابی سفیان
 چون رخصت حاصل کرد لشکری گران ترتیب داده متوجه آن صوب گشت و ابوذر غفاری و عباد بن الصامت و ذوق
 ادا حرام و غیر ایشان از صحابه درین لشکر بودند نخست در اثنا می بحر بازو رفتی چند مملو از هدایا و تحف که از جانب حاکم
 جزیره قبرس بطرف قسطنطین بن هرقل منبت ملاقی شد آن همه را در حوزة تصرف در آورد و القصد مسلمانان در آن
 غزوه در میان بحر و برینجا معرکه محاربه کردند و کار پیش بردند بسیار بدست اهل اسلام افتاد و آخر با سلجوقی
 خلیفه که هر سال به بیت المال فرستند مصالحه و انعقد و بعد فتح جزیره قبرس جزیره ذوق و دوس رافع کردند و غنائم بسیار ازین
 جزیره با جزیره سابقه دم مساوات میزد و بعد از آن سالم و غانم رجوع کردند و اخماس با امیر المؤمنین روان ساختند
 و اجازت این سفر یکی از مرضیات الهی بود که برای ذی النورین ذخیره نهاده بودند هر چند قضیه ع مدنی با بیست تاجون
 شیر شد مقررست دال بر آنکه این سفر از مرضیات الهی بوده است اخرج البخاری عن النس بن مالک قال حدثتني أم
 حرام ان النبي صلى الله عليه وسلم قال ليوأني ميثا فاستيقظ وهو يضحك قلت يا رسول الله ما ليضحك قال عجبت من قوم من
 امتي يركبون البحر كالمركب على الأثر فقلت يا رسول الله أذع الله أن يجعلني منهم فقال انت منهم ثم نام فاستيقظ وهو
 يضحك فقال مثل ذلك مرتين اذ ثقتا قلت يا رسول الله اذع الله ان يجعلني منهم فيقول انت من الاولين فترجع بها عبادة
 بن الصامت فخرج بها الى الغزو فلما رجعت قربت دابة لتركبها فوقعت فاندقت عنقها و اخرج البخاري ايضا عن عبيد
 الاسود العنسي عن ام حرام رضي الله عنها انها سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقول اول جيش من امتي يغزون
 قالت ام حرام قلت يا رسول الله انا فيهم قال انت فيهم قالت ثم قال النبي صلى الله عليه وسلم اول جيش من امتي يغزون
 مدينة قيصر فقوله فيهم قلت انا فيهم يا رسول الله قال لا و ازان جمله فتح فارس و خراسان بردست عبد الله بن عامر بن
 كرز چون اهل بصره از ابو موسی اشعری شکایت کردند امیر المؤمنین عثمان ادرام غزول ساخت و عبد الله بن عامر را
 بجای او نصب فرمود اول امیر المؤمنین خبر رسید که اهل فارس نقض عهد نمودند و عبید الله بن عامر و ابی آن
 بلا درگشتند و جمعی کثیر مجتمع شده اصطخر را محاصره ساختند عبد الله بن عامر را فرمان نوشت که بالشکر بصره و عمان
 متوجه فارس شود و قصد در حدود اصطخر تلاقی فریقین واقع شد بر میمنه لشکر اسلام ابو بزره اسلمی و بر سره معقل بن
 و بر خیل عمران بن حصین و این هر سه کس شرف صحبت در یافتند بودند بعد قتال عظیم لشکر اسلام غلبه یافت و جمیش فرس منهنم
 شد و طغی اصطخر مفتوح گشت عبد الله بن عامر از آنجا در غایت شوکت و تمکین بدراب جرد و خضعت نمود و ابی آن دیار
 نیز نقض عهد نموده بودند سهیل و وجه فتح این ولایت یسر آمد و از آنجا بشهر جور که بقول بعض عبارت از فیروز آباد شیراز
 است و بقول بعض از عمال کرمان است توجه نمود و بعد از محاربه فتح دستار بعد از آن باز با اصطخر رجوع نمود چه درین
 بر نقض عهد اقدام نموده بودند آن را حصار کرده و نصب مجانیق نموده بعد قتال شدید عنوة فتح کردند و بسیاری از
 رؤساء فرس مقتول شدند و اکثر مواضع فرس طوعا یا کرها تسخیر در آمد اخبار از فتوح مع اخماس الغنائم روانه دار الخلافت

اخرج البيهقي عن السائب بن يزيد ان الاذان كان اول الجمعة حين يجلس الامام على المنبر على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم واني بكر وعمر فلما كان خلافة عثمان كثر الناس فامر عثمان باذان ثمان فاذن به فثبت الامر على ذلك وازان بجملة
 آنکه امر فرمود توسیع مسجد الحرام و خانه چند خسریده در وی زیادت نمود جمعی فریاد برداشتند حضرت عثمان ایشان را
 مجوس ساخت فقیر گوید ظاهر در پیش بنده آن است که این جماعه در اول عقد بیع کرده بودند و در آخر بسبب رغبتی وافر
 که جانب آن بقاع دیدند برگشتند توقع آنکه قیمت مضاعف گیرند امیر المؤمنین ازین جهت که عقد تمام شده بود سخن
 ایشان نشنود و امر مجوس فرمود و اصلا گمان کرده نمی شود که بجز از ایشان گرفته باشند و الا مقاوله درین باب بالا
 می شد و الله اعلم بالصواب باز فرمود که علامات حرم را تجدید کنند و جده را ساحل بحر مقرر نمایند و از آن جمله آنکه
 امت را بر مصحف فاروق اعظم جمع نمود و در نیاب او را هسته عظیم داده بودند و روی عن حادین سلمه انه كان ليقول
 كان عثمان افضلهم يوم دكوه وكان يوم قتلوه افضل منه يوم ولوه وكان في مصحف كالي بكر في الردة وازان جمله
 آنکه مسجد شریف آنحضرت راصله الله عليه وسلم توسیع نمود و بعمارت قوی مستنی ساخت اخرج البخاری عن عبد الله
 بن عمر رضي الله عنه ان المسجد كان على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم مبنيًا باللبن و سقفه الجريد و عمده خشب النمل
 فلم يزد فيه ابوبكر شيئاً و زاد فيه عمر و بناءه على ثمانية في عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم باللبن و الجريد و دعا و عمده
 حشاً ثم غير عثمان فزاد فيه زيادة كثيرة و بنى جداره بججارة منقوشة و القضة و جعل عمده من ججارة منقوشة
 و سقفه بالساج و خرج البخاری عن عبید الله الخولاني انه سمع عثمان رضي الله عنه ليقول عند قول الناس فيه حين
 بنى مسجد رسول الله صلى الله عليه وسلم انكم اكثرتم و اني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من بنى مسجداً قال
 بكم حسبت انه قال يتبعني به وجه الله بنى الله له مشك في الجنة اما بيان ابتلاي حضرت ذی النورین رضي الله عنه و جواب
 اشكالاتيك اهل زمان ایشان برایشان دارد نمودند و بیان قبح صنيعی که فسق فخره و نفس نفیس او در عرض او بعمل
 آوردند پس مسبق است تمهید مقدمه و آن آن است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در احادیث مشهوره که
 بروایت رجال عن رجال ثابت شده بیان فرموده اند که در خارج بمقتضای حکمت الهی اختلاف بر ذی النورین واقع
 خواهد شد و او را خواهند گشت و وی در آن حادثه بر حق خواهد بود و مخالفان او بر باطل و آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 این مضمون را با وضوح و جوه ارشاد فرمودند تا آنکه حجت تکلیف با تمعنی قائم شد و بیخ مخالفتی را در حکم الله عز و جل
 نماند بعد این همه تصریح اگر چیزی واقع شد دامن ذی النورین را اصلاً ملوث ساخت و دایره سوره بر آعدا را و دائره
 گشت فمن حدیث ابی موسی فی الصحیحین ان النبی صلی الله علیه و سلم قال فی المرة الثالثة لعثمان افتح له و کثیره لجنبه
 علی بن موسی تصنیبه و من حدیث ابی هریره و ابن عباس فی رؤیا رجل رأى فیها طلة تنظف ستماً و عسلاً و سبباً و اصلاً من
 السامر الى الارض فاخذ به النبي صلی الله علیه و سلم و علامه جل آخر ثم رجل آخر ثم انقطع بالثالث ثم وصل له فجرة الصديق بما
 يدل على ابتلاء الثالث و من حدیث ابن عمر قال ذکر رسول الله صلى الله عليه وسلم فتنة فقال لقتل في انبياء مظلوماً
 لعثمان اخرج الترمذی و من حدیث عائشة ان النبی صلی الله علیه و سلم قال يا عثمان انه لعل الله يقربك متيسراً فان

نسخه در سفحه اول از مقصد اول گذشت ۱۱

أَرَادَ دُونَكَ عَلَى خَلْعِهِ فَلَا تَخْلَعُهُ لَهُمْ أَخْرَجَهُ التِّرْمِذِيُّ وَمِنْ حَدِيثِ مَرَّةِ بْنِ كَعْبٍ صِينٍ قَامَ خَطِيبًا لَوْلَا حَدِيثًا سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى
 عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَأَمْتُ وَذَكَرَ الْفَيْهَنِيُّ فَقَرَّبَهَا قَرَّبَ رَجُلٌ مَقْتَعٌ فِي ثَوْبٍ فَقَالَ هَذَا يَوْمَ سَمِعْتُ عَلَى الْهِنْدِيِّ نَقَمْتُ إِلَيْهِ فَاذْهَبْ عُمَانُ بْنُ عَفَانَ
 فَأَقْبَلْتُ عَلَيْهِ بَوَجْهِهِ فَقُلْتُ هَذَا فَقَالَ نَعَمْ أَخْرَجَهُ التِّرْمِذِيُّ وَقَالَ هَذَا حَدِيثٌ حَسَنٌ صَحِيحٌ وَمِنْ حَدِيثِ جَابِرٍ قَالَ أَنِّي النَّبِيُّ
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِمَنَازِلَةِ رَجُلٍ لِيَصِلَ عَلَيَّ فَقِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا رَأَيْتُكَ تَرَكْتَ الصَّلَاةَ عَلَى أَحَدٍ قَبْلَ هَذَا قَالُوا
 أَنَّهُ كَانَ يُبْغِضُ عُمَانَ فَأَبْغَضَهُ اللَّهُ أَخْرَجَهُ التِّرْمِذِيُّ وَمِنْ حَدِيثِ عُمَانَ يَوْمَ الدَّارِ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
 قَدِمَ عَلَيَّ عَمْدًا وَأَنَا صَابِرٌ عَلَيْهِ وَمِنْ حَدِيثِ كَعْبِ بْنِ مَجْرَةَ قَالَ ذَكَرَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِئْتَنَةَ فَقَرَّبَهَا قَرَّبَ رَجُلٌ
 مَقْتَعٌ كَرِهْتُهُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هَذَا يَوْمَ سَمِعْتُ عَلَى الْهِنْدِيِّ فَوَثَبْتُ فَأَخَذْتُ بِيَضْعِي عُمَانَ ثُمَّ اسْتَقْبَلْتُ إِلَى رَسُولِ
 اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقُلْتُ هَذَا قَالَ هَذَا أَخْرَجَهُ ابْنُ مَاجَةَ وَفِي الرِّيَاضِ عَنْ أَبِي حَبِيبَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا هُرَيْرَةَ وَعُمَانَ مَحْضُورًا
 سَتَاءً ذِي فِي الْكَلَامِ فَقَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ إِنْهَا سَتَكُونُ فِئْتَنَةٌ وَأَخْلَافٌ إِذَا خَلَفَتْ دَقَنَتْهُ فَلَنَا
 يَا رَسُولَ اللَّهِ فَمَا تَأْمُرُنَا قَالَ عَلَيْكُمْ بِالْأَمِينِ وَأَصْحَابِهِ وَأَشَارَ إِلَى عُمَانَ فِي الرِّيَاضِ عَنْ كَعْبِ قَالَ وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ أَن
 فِي كِتَابِ الْمَنْزِلِ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَبُو بَكْرٍ الصِّدِّيقُ عُمَرُ الْفَارُوقُ عُمَانُ الْإِمِينُ فَاشْدُ الشَّدَّ بِمَعَاوِيَةَ فِي أَمْرِهِ الْإِمَامَةَ ثُمَّ نَادَى
 الثَّانِيَةَ أَنَّ فِي كِتَابِ الْمَنْزِلِ ثُمَّ آعَادَ الثَّلَاثَةَ وَفِي الرِّيَاضِ عَنْ أَبِي تَلَابَةَ قَالَ كُنْتُ فِي رُقَيْعَةَ بِالشَّامِ سَمِعْتُ صَوْرَةَ رَجُلٍ
 يَقُولُ يَا وَيْلَاهُ النَّارُ قَمَتْ إِلَيْهِ وَإِذَا رَجُلٌ مَقْطُوعُ الْيَدَيْنِ وَالرِّجْلَيْنِ مِنَ الْمُتَحْقِقِينَ أَعْمَى الْعَيْنَيْنِ مُسْتَكْبِئًا بَوَجْهِهِ فَسَأَلْتُهُ عَنْ حَالِهِ فَقَالَ
 إِنِّي كُنْتُ مِنْ دَخَلَ عَلَى عُمَانَ الدَّارَ فَلَمَّا دَلَّوْتُ مِنْهُ صَرَحْتُ زَوْجَتَهُ فَلَطَمَتْهَا فَقَالَ مَا لَكَ قَطَعَ اللَّهُ يَدَيْكَ وَرِجْلَيْكَ وَأَعْمَى
 عَيْنَيْكَ وَدَخَلَ النَّارَ فَأَخَذَتْهُ رِجْعَةٌ عَظِيمَةٌ وَخَرَجَتْ مَارًّا وَأَصَابَنِي مَا تَرَى وَلَمْ يَبْقَ مِنْ دَعَائِهِ إِلَّا النَّارُ قَالَ
 فَقُلْتُ لَهُ بَعْدَ ذَلِكَ وَشَقًّا وَفِي الرِّيَاضِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ زَيْدِ بْنِ جَدِّ مَانَ قَالَ قَالَ لِي سَعِيدُ بْنُ الْمَسِيْبِ أَنْظُرْ لِي وَجْهَ هَذَا الرَّجُلِ
 فَنظَرْتُ فَاذْهَبْ مَسْوُودُ الْوَجْهِ فَقُلْتُ حَسْبِيَ اللَّهُ قَالَ إِنَّ هَذَا كَانَ يُسَبُّ عَلِيًّا وَعُمَانَ فَكُنْتُ أَنْهَاهُ فَلَا يُتِيهِ فَقُلْتُ اللَّهُمَّ إِنَّ هَذَا
 يُسَبُّ الرِّجْلَيْنِ قَدِ سَبَّ لَهَا مَا تَعْلَمُ اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ يُسَبِّحُكَ مَا يَقُولُ فِيهَا فَأَرِنِي فِيهِ آيَةَ نَاسُودَ وَجْهِهِ كَمَا تَرَى وَعَنْ كَثِيرِ بْنِ الصَّلْتِ
 قَالَ أَعْفَى عُمَانَ فِي الْيَوْمِ الَّذِي قِيلَ فِيهِ فَاسْتَيْقِظَ فَقَالَ لَوْلَا أَنْ يَقُولَ النَّاسُ تَمَتَّى عُمَانَ الْفِئْتَنَةَ لَتَحَدَّثْتُمْ قَالُوا فَلَنَا صَلَاحُكَ
 اللَّهُ تَحَدَّثْنَا فَلَكَ نَقُولُ مَا يَقُولُ النَّاسُ فَقَالَ إِنِّي رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي مَنَامِي هَذَا فَقَالَ إِنَّكَ شَاهِدٌ مَعْتَنًا
 بِالْحِمَّةِ أَخْرَجَهُ الْحَاكِمُ وَمِنْ حَدِيثِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَوَالَةَ الْأَسَدِيِّ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ مِنْ نَجَامٍ ثَلَاثُ
 قَدَرِجَا قَالُوا إِذَا يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ مَوْتِي وَتَقَلُّ خَلِيفَةٌ مَصْطَبَةٌ بِالْحَقِّ لِيُطِيبَهُ وَمِنْ الدَّجَالِ أَخْرَجَهُ الْحَاكِمُ وَصَحَّحَهُ وَعَنْ ابْنِ عُمَرَ
 رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّ عُمَانَ اصْبَحَ فَمَحَّدَثَ فَقَالَ إِنِّي أَتَيْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي الْمَنَامِ اللَّيْلَةَ فَقَالَ يَا عُمَانَ أَنْظِرْ عِنْدَنَا فَاصْبِرْ
 عُمَانَ صَائِمًا فَقِيلَ مِنْ يَوْمِهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَخْرَجَهُ الْحَاكِمُ وَعَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ كُنْتُ قَاعِدًا عِنْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
 إِذَا قَبَلَ عُمَانَ بْنَ عَفَانَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فَلَمَّا دَنَا مِنْهُ قَالَ يَا عُمَانَ تَقْتُلُ وَأَنْتَ تَقْرَأُ سُورَةَ الْبَقَرَةِ فَتَقْعُقُ قَطْرَةً مِنْ دَمِكَ عَلَى
 فَسَبِّكَ كَيْفَ كَهْرًا اللَّهُ كَيْفَ يَنْبِطُكَ أَهْلَ الْمَشْرِقِ وَأَهْلَ الْمَغْرِبِ وَتَشْفَعُ فِي عِدَّةٍ رُبْعِيَّةٍ وَمَضْرُوعَةٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ
 عَلَى كُلِّ مَنْحَدٍ أَخْرَجَهُ الْحَاكِمُ وَعَنْ النُّعْمَانَ بْنِ بَشِيرٍ عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَا عُمَانَ إِنَّ دَمَكَ

هذا الأمر يوماً فأرادك المنافقون أن تخلع قبضك الذي تمسك الله فلا تخلعه يقول ذلك ثلاث مرات قال النعمان قتلته لعائشة
 ما منك ان تعلمي الناس هذا قالت أسيئة والله اخرجها ابن ماجه وعن قيس بن ابى حازم عن عائشة قالت قال رسول الله
 صلى الله عليه وسلم في مرضه وددت أن عيني بعض اصحابي قلنا يا رسول الله لا ندعو لك ابا بكر فكت قلنا لا ندعو لك عسى
 فكت قلنا لا ندعو لك عثمان قال نعم فجا عثمان فثلاثه فثلاثه فثلاثه فثلاثه فثلاثه فثلاثه فثلاثه فثلاثه فثلاثه فثلاثه فثلاثه
 ابو سبهل مولى عثمان ان عثمان بن عفان قال يوم الدار ان رسول الله صلى الله عليه وسلم عهد الى عهدا وانا صابر اليه
 وقال علي في حديثه وانا صابر عليه قال قيس فكانوا يريدون ذلك اليوم اخرج ابن ماجه وفي الاستيعاب قصص نزار بن
 عمر والنخعي على رسول الله صلى الله عليه وسلم رواية فكان فيما قص ان قال رأيت ناراً اخرجت من الارض فحالت بيني وبين
 ابن لى فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اما النار فهي فتنة تكون بعدى قال وما الفتنة يا رسول الله قال تقتل
 الناس ايامهم ويشجون اشجاراً كطباق الرأس وخالف بين اصحابه دم المؤمن عند المؤمن احمى من الامم بسبب المسمى انه
 محسن ان ميتاً ادركت اهلك وان مات اهلك ادركتك قال فادع الله ان لا تدركني قد عاله بازا عيان صحابه وعظماي الشيا
 برطبق حديث حضرت خير الانام عليه الصلوة والسلام جواب دادند تا آنکه شبیهه نمازند من اقوال الامام المرتضى على بن ابي طالب
 رضی الله عنه ما اخرج الحاكم من طريق الحسن بن عيسى بن عباد قال شهدت علياً يوم الجمل يقول كذا اللهم اني ابرأ اليك من
 دم عثمان ولقد طاش عطفه يوم قتل عثمان وانكرت نفسي داراً ووا على البيعة قتلته والله اني لا استحي من الله ان ابيع
 قوماً قتلوا رجلاً قال له رسول الله صلى الله عليه وسلم الا استحي ممن استحي منه الملائكة فاني لا استحي من الله ان ابيع
 عثمان قتلته في الارض لم يدفن بعد فانصرفوا فلما دفن رجع الناس الى فساء لوني البيعة فكانا صدع عن النبي قتلته
 اللهم خذ مني عثمان حتى ترضه ومن طريق الحارثي عبد الرحمن بن محمد عن ابيه في قصة طويلة قال محمد بن حاطب قتلته
 يا امير المؤمنين انا قادمون المدينة والناس سائلوننا عن عثمان فماذا نقول فيه قال فاغتم عمار بن سيار ومحمد بن بكر
 فقالا وقال فقال لهما علي يا عمار ويا محمد تقولان ان عثمان سائر واما الامرة وعاقبتهم والله فاسأتم العقوبة
 وستقدمون على حكم عدل يحكم بينكم ثم قال يا محمد بن حاطب اذا قدمت المدينة وسئلت عن عثمان فقل كان والله
 من الذين اسألتوا ثقتوا وامسألتوا ثقتوا واحسبوا والله يحب المحسنين وعلى الله فليقول
 اممومون ومن حديث مارون بن العزة عن ابيه قال رأيت علياً رضی الله عنه بالخزرق وهو على سريره وعنده
 ابان بن عثمان فقال لي لا رجوان اكون انا وابوك من الذين قال الله عز وجل ومن اعنا ما في صدقهم بين
 غيل اخوانا على سريره متقيلين ومن طريق حصين الحارثي قال جاء علي بن ابى طالب الى زيد بن ارقم رضی الله عنهما
 ليعوده وعنده قوم فقال زيد اشكك الله انت قتل عثمان فاطرق علي ساعة ثم قال والذي فلق الحبة وبرأ النسمة
 ما قتلته ولا امرت بقتله ومن اقوال السيد المجتبي الحسن بن علي ما اخرج ابو يعلى انه قام خطيباً فقال ايها الناس رأيت
 الباردة في مناسم عجا رأيت الرب تعالى فوق عرشه فجاء رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى قام عند قائم
 قوائم العرش فجاء ابو بكر فوضع يده على منكب رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم جاء عمر فوضع يده على منكب ابي بكر

ثم جاء عثمان فكان بيده رأسه فقال بئس عبادك فيس قتلوني فانثعب من السماير فيزبان من دم في الارض قال فقيل لعلي
 الا ترى ما يحدث به الحسن قال يحدث بما راى واخرج الحاكم عن قتادة عن رجل قال رايت الحسن بن علي رضي الله
 عنهما خرج من دار عثمان جريحا ومن اقوال احد العشرة لمبشرة سعيد بن زيد عن قيس قال سمعت سعيد بن زيد يقول والله
 لقد رأيتني وان عمر لمؤقتي على الاسلام قبل ان يسلم ولوان احد ارقص للذي صنعتم لعثمان كان رواه البخاري
 ومن اقوال نقيب الامة عبد الله بن مسعود وقد توفى قبل مقتل عثمان ولكنه القى على لسانه ما اخرج ابو بكر عن ابي
 سعيد مولى ابن مسعود قال قال عبد الله والله لئن قتلوا عثمان لا يصيبوا منه خلفا ومن اقوال صاحب مبر رسول الله
 صلى الله عليه وسلم خديفة بن اليان ما اخرج ابو بكر عن جنود النخز قال اتينا خديفة حين سار المصريون الى عثمان
 فقلنا ان هؤلاء قد ساروا الى هذا الرجل فما تقول قال ليقولون والله قال قلنا فائين هو قال في الجنة والسدر قال
 قلنا فائين قتلت قال في النار والسدر ومن اقوال عالم الكتابين عبد الله بن سلام ما اخرج ابو بكر عن يوسف بن عبد الله بن
 سلام عن ابيه قال لا تشكوا سيوفكم فلئن سلتمونا لا نغمدكم الى يوم القيمة وما اخرج ابو بكر ايضا عن بشر بن شفاف في
 كلام طويل عن عبد الله بن سلام قال اما لي قد قلت لهم لا تقتلوا عثمان دعوته فوالله لئن تركتموه احدى عشرة
 ليموتن على فراشه موتا فلم يفعلوا وانه لم يقتل بنى الا قتل بسبعون الفامن الناس ولم يقتل خليفة الا قتل بنمته وثلاثين
 الفاً وما اخرج ابو عمر في الاستيعاب انه قال لقد فتح الناس على انفسهم يقتل عثمان باب فتنة لا يغلط عليهم الى قيام
 الساعة ومن اقوال زاهد الامة ابي ذر ما اخرج ابو بكر انه قال لو امرني عثمان ان امشي على رأسي لمشييت ومن اقوال
 كاتب الوحي زيد بن ثابت ما اخرج ابو بكر عن زيد بن علي قال زيد بن ثابت ممن بكى على عثمان يوم الدار ومن اقوال حافظ
 الحديث علي بن ابي هريرة ما اخرج ابو بكر عن محمد بن عبد الرحمن بن ابي ذؤيب قال ابو هريرة والله لو تعلمون ان علم
 لشكركم قليلا ولبيكم كثيرا والله ليقعن القتل والموت في هذا الحى من قرش حتى ياتي الرجل اكلنا قال ابو اسامة يعني
 الكنانة فبجدهم بها نفل فرشه ومن اقوال جبر بن عبد الله بن عباس ما ذكره ابو عمر في الاستيعاب قال لو اجتمع الناس
 على قتل عثمان لمؤننا بالحجارة كما رمى قوم لوط حجون اين مقدمه مبهمة مجمله از حساب ختلاف ناس بر ذى النورين
 واقدم ايشان بر قتل وى تقرير كنيم ومناسب حال روايتى چند تحرير نمايم تا اطلاع بر اصل قصه حاصل شود و اخرج
 ابو بكر عن ابن عون عن الحسن قال انبأني وثاب وكان ممن ادرك عتيق امير المؤمنين عمر وكان يكون بعد ما بين يدي عثمان قال
 فرأيت في حلقه طمستين كانها كيتان طغنها يوم الدار دار عثمان قال بعثني امير المؤمنين عثمان قال ادع لي الا شتر
 فجار قال ابن عون الخنثى قال فطرحته لأمير المؤمنين وسادة فقال يا شتر امير المؤمنين مني قال لئن لم يمس من
 احد من بني عبد شمس وكم بين ان تسلمع لهم امرهم وتقول هذا امركم اختاروا له من شتمت ومن ان تقص من نفسك فان
 ابيت هذين فان القوم قاتلوك قال ما من احد من بني عبد شمس الا قال لا قال اما ان اطلع لهم امرهم فما كنت اطلع سيرا بالاسر ليسر الله
 عز وجل ابا قال ابن عون وقال غير الحسن لان اقدم ففصر عنقى احب الى من ان اطلع امرأته محصلة الله عليه وسلم
 بعضها عن بعض قال ابن عون وهذا أشبه بكلامه ولان اقص لهم من نفسى فوالله لقد علمت ان صاحبى بين يدي كانا يقصان

له
 القاطر من غير
 القاطر من غير
 اول كوثت
 مع
 يعنى الكرم
 من كرمه
 ما من آجوان
 است واز نظر
 من بيان
 مما يشاءوا به
 در تمام جنت
 از وقت حاجت
 بابت كرم آجا
 شتر شده بود
 حال شتر
 سبب عثمان
 رضی الله عنه

عليهم واعزل عنهم الذي يكرهون قال فقال اهل البصرة رضيينا لعبد الله بن عامر فاقروه علينا وقال اهل الكوفة اعزل سبيلا قال
 الوليد شك ابو محسن وسئل علينا ابا موسى ففعل وقال اهل الشام قدرضينا بمعاوية فاقروه علينا وقال اهل مصر اعزل عنا ابن
 ابي سرح وسئل علينا عمرو بن العاص ففعل قال فما جاءوا بشي الاخرج منه قال فالضرفوا راضين فبينما بعضهم في بعض الطريق
 اذ مر بهم راكب فاقروه ففتشوه فاصابوا معه كتابا في اداة الى عالمهم ان اخذ فلانا وفلانا فاضرب اعناقهم قال فرجوا فقبوا
 بعلى فجاء سهم الى عثمان فقالوا هذا كتابك وهذا خاتمك فقال عثمان والسيد ما كتبت ولا علمت ولا امرت قال فمن تظن قال
 ابو محسن يتهم قال انظن كاتبى عدروا ظنك به يا على قال فقال له على ولم تظننى بذاك قال لانك مطاع عند القوم قال
 ثم لم ترد بهم عني قال فابى القوم والحو اعلبه حتى حصروه قال فاشرف عليهم وقال بيم تشتعلون دمي فواسد ما حل دم
 امرء مسلم الا باذني ثلاث مرتد عن الاسلام او نيك ران او قاتل نفس فواسد ما علمت شيئا منهم من علمت قال فالقوم
 عليه قال وناشد عثمان الناس ان لا تراق فيه حجة من دم فلقد رأيت ابن الزبير يخرج عليهم في كتيبة حتى يهرتهم ولو
 شاء وان يقتلوا منهم لقتلوا وقال رأيت سعيد بن الاسود البحرى وانه ليضرب رجلا بعرض السيف لو شار ان يقتله لقتله لكن
 عثمان عزم على الناس فامسكوا قال فدخل عليه ابو عمر بن بديل الخراسي والتجيب قال فطعنه احداهما بمشقص في اوجده وعلاه
 الآخر بالسيف فقتلوه ثم انطلقوا بآبائهم بالليل وكمنون بالنهار حتى اتوا بلدا بين مصر والشام قال فكنوا في غار فان جاء
 نبطي من تلك البلاد معه حمار قال فدخل ذباك في منخر الحمار قال فنفر حتى دخل عليهم الفار وطلبه صاحبه فرآهم فانطلق الى
 عامل معاوية قال فاجره بهم قال فاخذهم معاوية فضرب اعناقهم اما اثبات ذى النورين حقيبت جانب خود را با وضوح بيان
 وكشف ذى شبهات قوم را تا آنكه مكرم شدند وحت بر الشيان قائم گشت پس بروايات چند تقرير كنيم آخرج ابو بكر من طريق
 عبد الملك بن ابي سليمان قال سمعت ابا اليه الكندي يقول رأيت عثمان اطلع الى الناس وهو محصور فقال يا ايها الناس
 لا تقتلوني ولا تعذبوا فوالله لئن قتلتوني لاقاتلنكم جميعا ابدًا ولا تجادون عدوا ابدًا وتختلفن حتى تصيروا هكذا وشك
 بين اسالبه بفقوم لا يجير منكم شيقا في ان يصيبكم مثل ما اصاب قوم نوح او قوم هود او قوم صلب وما
 قوم لوط منكم ببعيد قال وارسل الى عبد الله بن سلام فسأله فقال الكف الكف فانه بلغك في الحج فدخلوا عليه
 فقتلوه واخرج ابو بكر عن ابن عون عن محمد بن سيرين قال اشرف عليهم عثمان من القصر فقال اي توني ببرجل اما ليه كتاب الله
 فاتوه بصعقة بن صوحان وكان شابا فقال اما وجدتم احدًا تا تونى به غير هذا الشاب قال فتكلم صعقة بكلام فقال له
 عثمان اهل فقال اذن ليدن يقاتلون يا نهم ظلموا وان الله على نصرهم لقدير فقال كذبت ليس لك ولا
 الاصحابك وكنها لى ولا صحابى ثم تلا عثمان اذن ليدن يقاتلون يا نهم ظلموا وان الله على نصرهم لقدير
 حتى بلغ والى الله عاقبة الامم واخرج ايضا عن ابن سيرين قال جاء زيد بن ثابت الى عثمان فقال بزه الانصا
 بالباب قالوا ان شئت ان نكون انصار الله مرتين فقال اما قتال فلا واخرج ايضا عن الحسن قال اتت الانصار عثمان
 فقالوا يا امير المؤمنين نصر الله مرتين نصرنا رسول الله صلى الله عليه وسلم ونصرك قال لا حاجة لى فى ذلك ارجوا قال
 الحسن والد لوارا دوان ميعوه يار ديتهم لمنغوه واخرج الترمذي عن ابى اسحق عن ابى عبد الرحمن السلمى قال لما حضر عثمان

ع
 شيخ جامع
 دراب من شهر
 خون هم نشود

ع
 استغاب
 رضا سوزن
 رضى نيزه

حتى قت عليهم فاذا على بن ابي طالب والزبير وطلحة وسعد بن ابى وقاص رضوان الله عليهم قال فلم يكن ذلك بسبع
 من ان جاء عثمان رضى الله عنه بشي فقال ايهنا على قالوا نعم قال ايهنا الزبير قالوا نعم قال ايهنا طلحة قالوا نعم قال
 ايهنا سعد قالوا نعم قال انشدكم بالله الذى لا اله الا هو تعلمون ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من يباع مريد
 بنى فلان غفر الله له فابتعته فأتيت رسول الله صلى الله عليه وسلم فقلت انى قد ابتعته فقال اجعله في مسجدنا
 لك قالوا نعم قال انشدكم بالله الذى لا اله الا هو تعلمون ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من يباع مريد
 فابتعها بكذا وكذا فأتيت رسول الله صلى الله عليه وسلم فقلت انى قد ابتعها يعنى يررودة فقال اجعلها سقاية للمسلمين
 أو اجربا لك قالوا نعم قال انشدكم بالله الذى لا اله الا هو تعلمون ان رسول الله صلى الله عليه وسلم نظر في وجوه القوم
 يوم جيش العسرة قال من يجيز هؤلاء غفر الله له فجزتهم حتى ما يفتقدون خطأ ولا عقالا قالوا اللهم نعم قال اللهم شهيد اللهم
 شهيد اللهم شهيد ثم انصرف واخرج احمد بن محمد بن ابي عباد الزرقى عن زيد بن سلم عن ابيه قال شهدت عثمان يوم
 حوضى في موضع الجناز ولوا لى حجر لم يقع الا على رأس رجل فرأيت عثمان شرف من الخوخة التى على مقام جبرئيل
 عليه السلام فقال يا ايها الناس انيكم طلحة فسكتوا ثم قال ايها الناس انيكم طلحة فسكتوا ثم قال ايها الناس انيكم طلحة
 فسكتوا ثم قال ايها الناس انيكم طلحة فقام طلحة بن عبيد الله فقال له عثمان لا اراك ههنا ما كنت ارمى انك تكون في جماعة قوم ندى اى آخر ثلاث مرات
 ثم لا يجيبني انشدك بالله يا طلحة مذكر يوم كنت انا وانت مع رسول الله صلى الله عليه وسلم في موضع كذا وكذا ليس مع احد
 من اصحابه غيرى وغيرك قال نعم فقال لك رسول الله صلى الله عليه وسلم يا طلحة انه ليس من نبي الا ومع من اصحابه
 رفيع من امته مع في الجنة وان عثمان هذا يعينى رفيع معى في الجنة قال طلحة اللهم نعم ثم انصرف وازجمله اشكالا ليكم
 برامير المؤمنين عثمان رضى الله عنه ايراد نمود نديكى آن سبت كه ترح كرد در سابقه او بانكه در شهيد بدر حاضر شد و
 در احد فرار نمود و در بيعة رضوان غائب بود عبد الله بن عمر متصدي جواب آن شد حين وجوه اخرج البخارى عن
 عثمان بن موهب قال جاء رجل من اهل مصر وحج البيت فرأى قوما جلوسا فقال من هؤلاء القوم فقالوا هؤلاء قرشي
 قال فمن اشخ فيهم قالوا عبد الله بن عمر قال يا ابن عمى سألكت عن شىء مخدشنى بل تعلم ان عثمان قرىوم احد قال نعم
 قال تعلم انه تغيب عن بدر ولم يشهد قال نعم قال تعلم انه تغيب عن بيعة الرضوان فلم يشهد ما قال نعم قال انك قال
 ابن عمر قال ابيك لك اما فرارة يوم احد فاشهد ان الله عفا عنه وغفر له واما تغيبه عن بدر فانه كانت تحمة بنت
 رسول الله صلى الله عليه وسلم وكانت مرفية فقال له رسول الله صلى الله عليه وسلم ان لك اجر رجل من شهد بدر
 وشهد واما تغيبه عن بيعة الرضوان فلو كان بطن مكة اعز من عثمان لبعته مكانه فبعث رسول الله صلى الله عليه
 وسلم عثمان وكانت بيعة الرضوان بعد ما ذهب عثمان الى مكة فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم بيده اليمنى هذه يد عثمان
 ف ضرب بها على يده فقال هذه لعثمان فقال له ابن عمر اذهب بها الآن مكة وحضرت عثمان خو وزير ازان جواب شانه
 واده اخرج احمد عن عاصم بن شقيق قال لقي عبد الرحمن بن عوف الوليد بن عقبة فقال له الوليد ما الى اراك قد جفوت
 امير المؤمنين عثمان فقال له عبد الرحمن ابليغنى انى لم افر يوم عنين قال عاصم يقول يوم احد ولم تخلف يوم بدر ولم اترك سنة عمر قال

ع
 ابن شاذان
 ابن شاذان
 ابن شاذان

ع
 ابن شاذان
 ابن شاذان
 ابن شاذان

فانطلق نجر ذلك عثمان فقال اما قوله اني لم افر يوم بعينين كيف يعترني بدين قد عفا الله عنه فقال ان الله بين تو تورا
 منكم يوم التقى الجمعان انما استزهم الشيطان ببعض ما كذبوا ولقد عفا الله عنهم واما قوله اني لم اختلف يوم بدر فاني كنت
 امري رقية بنت رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى ماتت وقد ضرب لي رسول الله صلى الله عليه وسلم بسهم ومن ضرب
 له رسول الله صلى الله عليه وسلم بسهم فقد شهيد واما قوله اني لم اترك سنة عمر فاني لا اطيعهما ولا موافاة فحدثه بذلك
 وازان حسبه انك نبي مفرود از تمتع حال انك انحضرت صلى الله عليه وسلم تمتع کرده اند و جواب اين اشكال خود حضرت
 ذى النورين تقرير نمود اخرج احمد عن سعيد بن المسيب قال خرج عثمان عابا حتى اذا كان ببعض الطريق قيل لعلي رضوان الله
 عليهما انه قد نهي عن التمتع بالعمرة الى الحج فقال علي رضي الله عنه لاصحابه اذا ارتحل فارتحلوا فاهل علي واصحابه بعمرة
 فلم يكلمه عثمان رضي الله عنه في ذلك فقال له علي رضي الله عنه الم اخبر انك نهيت عن التمتع قال فقال بل قال فلم تتبع رسول
 الله صلى الله عليه وسلم تمتع قال بل و اخرج احمد عن شعبه عن قتادة قال سمعت عبد الله بن شقيق يقول كان عثمان نهي عن
 التمتع و علي يبيها فقال له عثمان قولنا قال له علي لقد علمت ان رسول الله صلى الله عليه وسلم فعل ذلك قال عثمان اجل ولكننا
 خائفين قال شعبه نطقت لقادة ما كان خوفهم قال لا ادري و تحقيق مقام ان است که اینجا بسبب است که لفظ تمتع در معانی شتى صورت
 مقام بهم رسيد گاهی لفظ تمتع اطلاق کرده ميشود بر سنج حج بعمرة اگر طواف به بیت کند و بدی با خود ندهد شته شد كما بوند به ابن
 عباس و اين مخصوص بود بسال حجة الوداع بسبب كجاج قوم در باب عمره در ايام حج و برای ابطال رسم جاهليت و همین است مقصود
 حضرت عثمان جاينكه نهي ميكردند از تمتع بطريق تا كفايد و لكننا خائفين اینجا خوف از عدم اذنيست بلكه خوف از استمرار عادت جاهليت
 در سوج آن قلوبنا من مراد است و گاهی اطلاق کرده ميشود بر ادای طواف قدوم پیش از طواف زیارت و تقدیم سعی بین الصفا و المروة
 بر طواف زیارت تا آنکه صورت عمره پیداشود و این مجمع علیه قوم است و گاهی اطلاق کرده ميشود بر ادای عمره در شهر حج و طواف
 شدن از وی داد کردن حج در همان سفر به احرامیکه از خوف که شهید و حضرت عمر و حضرت عثمان فصل در میان حج و عمره و
 ادای هر یکی بسفر علیده در زمان علیده بهتر میدنند و این تمتع را مفضل با وجود قول مبشر و عیت آن و این مجت رانی الجمله
 در آثار حضرت فاروق رضي الله عنه مفصل تر مذکور کردیم بالجمله بعد تامل بلنج و ازاله صعوبتی که از جهت اشتراک حاصل شده
 اشكال تلاشی ميگردد و اخرج احمد عن عبد الله بن الزبير قال والدا تالمع عثمان بالتحفة و معه رطل من اهل الشام فيهم حبیب بن
 سلمة الفهري اذا قال عثمان و ذكر له التمتع بالعمرة الى الحج ان التمتع بالحج و العمرة ان لا يكونا في شهر الحج فلو اخرتم هذه العمرة حتى
 تروروا هذا البيت زور تين كان افضل فان الله قد وسع في الخير كون علي بن ابي طالب بطن الوادي كيلف بغيره قبلته الذي
 قال عثمان فاقبل حتى وقف على عثمان فقال اعمرت الى سنة سبها رسول الله صلى الله عليه وسلم و رخصه رخص الله بها للعباد
 في كتابه يتفق عليهم فيها و نهي عنها و قد كانت لذي الحجة و ثلثي الدار ثم اهل حجة و عمرة معا فاقبل عثمان على الناس فقال
 و ان كنت عنها اني لم انة عنها انما كان رأيا شرت به من شار اقدبه و من شار تركه و از آنجمله آنکه در نصف اخير خلافت خود نماز را در سنی
 اتمام مفرود حال آنکه انحضرت صلى الله عليه وسلم و شيخین رضي الله عنهما قصر نمودند اخرج البخاري و جماعة من الحفاظ عن عبد
 الرحمن بن يزيد قال صلى عثمان بنى اربعا فقال عبد الله صلى الله عليه وسلم ركعتين و مع ابي بكر ركعتين و مع عمر

رکعتین ثم تفرقت بکم النظرین و امام شافعی در کتب خود این مجت را بخوبترین وجهی تحریر نموده است و حاصل کلام او آن است
 که قصر صلوٰۃ سنت است و اتمام آن جائز حضرت عثمان و حضرت عائشه و مسور بن مخزوم و عبد الرحمن بن الاسود بن عبد لغوث
 و سعید بن المسیب اتمام صلوٰۃ جائز میدیدند همین است ظاهر کتاب و سنت و قالت عائشه کُلُّ ذَلِكْ فِعْلُ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
 اتم فی السفر و قصر بازگفته که ظاهر نزد سب ابن مسعود بن عمر بن عثمان است صلی الله علیه و آله و سلم و عثمان بن عفان بن ابی بکر و عمر
 فقال بجا و لکن عثمان امام او اختلفه و الخلاف شتر و عن نافع عن ابن عمر انه کان یصلی و رآه الامام یجین اربعا فاذا صلی لنفسه
 صلی رکعتین امام شافعی در اتمام حضرت عثمان همین وجه را اختیار نمود و اینجا دو قول دیگر هست در غیر اتمام کی آنکه روی ابویب
 عن الزهیری ان عثمان بن عفان اتم الصلوٰۃ بمسئ من اجل الاعراب لانهم کثروا عامه ذلك فصلی بالناس اربعا لیسئلهم ان الصلوٰۃ
 اربع و دیگر آنکه روی یونس عن الزهیری لما اخذ عثمان الاموال بالطائف و ارا و ان یقیم بها صلی اربعا و روی مغیره عن ابراهیم
 ان عثمان صلی اربعا لانه اتخذها وطنا فقیر کوید این هر دو قول با وجه اول مخالفت ندارد گوئیم اتمام جائز بود و قصر سنت لیکن
 حضرت عثمان جائز را بر سنت بجهت عارضه اختیار نمود و آن عارضه قصه اعراب است و شک در شرط سفر بسبب وجود بعضی خصال
 اقامت و اعدا علم بالصواب و از آنجمله آنکه در اکل محرم لحم صیدی را که غیر محرم نه بر آید و بنا بر وجه بشارة صید کرده باشد
 بحث کردند شرح احمد عن عبد السد بن الحارث قال کان ابی الحارث علی امر من امرکمة فی زمن عثمان فا قبل عثمان الی مکة فقال
 عبد السد بن الحارث فاستقبلت عثمان بالمتزل یقید فاصطاد اهل الماء جملا فطبخناه بما یؤدی و لم یجعلنا ماء و عراقا للشرید فقد منا
 الی عثمان و اصحابه فامسکوا فقال عثمان صیدکم نضطده و لم تأمر بصید اصطاده قوم حل فاطعمونا فاما باس قال عثمان من
 یقول فی هذا قالوا علی فبعث الی علی فجاره قال عبد السد بن الحارث نکاتی انظر الی علی من جاره و هو یحیی الخبط عن کفیه قال
 عثمان صیدکم نضطده و لم تأمر بصید اصطاده قوم حل فاطعمونا فاما باس قال فغضب علی و قال انشد السد رجلا شهیدا
 السد صلی الله علیه و سلم من اتی بقائمة حمار و حش فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم انما قوم حرم فاطعموه اهل الحبل قال
 شهید انا عشر رجلا من اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم ثم قال علی شهید السد رجلا شهید رسول الله صلی الله علیه و سلم من
 اتی ببیض النعام فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم انما قوم حرم فاطعموه اهل الحبل قال شهیدوا و منهم من العدة من الاشی عشر
 قال فثبته عثمان و رکه عن الطعام فدخل رحله و اکل ذلك الطعام اهل الماء الحال درین باب مذاهب اربعه بر موافقت حضرت
 عثمان معتقد شده و امام شافعی در کتاب خود این مجت را ببسط لائق تقریر کرده و بحديث ابی قتادة ممتک شده و از
 حدیث سعید بن جبانه بن وجه تفضی نموده و از آنجمله آنکه بنی امیه را در عطایا بر سائر ناس ترجیح میدادند و آخر احمد عن
 بن ابی الجعد قال دعا عثمان ناسا من اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم فیهم عمار بن یسر فقال انی سأعلم و انی احب ان یصدقونی
 تشدکم السد تعلمون ان رسول الله صلی الله علیه و سلم کان یؤثر قریشا علی سائر الناس و یؤثر بنی هاشم علی سائر قریش قال فسکت
 القوم فقال عثمان کوان بی می من حاجت الجنة لا اعطیتها بنی امیه حتی یرخلوا من عندنا فیهم فبعث الی طلحة و الزبیر فقال عثمان لا یخفان
 عنه یعنی عمار اقبلت مع رسول الله صلی الله علیه و سلم اخذ ابید تمشی فی البطحاء حتی الی علی امیه و امه و علی یعدون فقال
 ابو عمار یا رسول الله لیسر کذا فقال له النبی صلی الله علیه و سلم اصبر ثم قال اللهم اغفر لالی یسر و قد فعلت و از آنجمله آنکه اصحاب

از روی صحیح
 از روی صحیح
 از روی صحیح
 از روی صحیح

آنحضرت را صلی الله علیه وسلم از حکومت بلاد مغزول ساخت و محدثات بنی امیه را که در اسلام سابقه نداشتند حاکم گردانید
مثل غزل ابو موسی بعد از بن ابی عامر از بصره و غزل عمرو بن العاص از مصر به ابن ابی سرح و جواب این اشکال آن
است که غزل و نصب را خدای عزوجل بر رأی خلیفه باز گذاشته است میباید که خلیفه تحریمی کند در صلاح مسلمین و نصرت
اسلام و بر حسب همان تحریمی بعمل آرد اگر اصابت کرد فله حیره مرتین و اگر در تحریمی خطا واقع شد فله اجره مرتبه یعنی از آنحضرت
صلی الله علیه وسلم بجد تو اتر رسید و بعضی اصیان مولی را مغزول ساختند و دیگری را بجای او نصب فرمودند برای
مصلحتی چنانکه در نزوه فتح رأیت انصار از سعد بن عباده گرفتند بسبب کلمه که از زبان او جسته بود و پسر او قیس بن سعد
دادند و گامی مفضول منصوب میساختند بنا بر مصلحتی چنانکه آسامه را امیر لشکر فرموده و کبار مهاجرین را تابع وی گردانیدند
در آخر حال همچنین همچنین نیز در ایام خلافت خود بعمل آوردند و بعد حضرت عثمان حضرت مرتضی و دیگر خلفا همیشه همین سبب
کرده آمدند پس بر حضرت ذی النورین ازین وجه بازخواست نیست اگر بحکم تحریمی خود شخصی از حدثات را دالی کرده باشد
و شخصی از قدام اصحاب را مغزول ساخت خصوصاً درین قصص که نقل کرده اند چون تامل نموده می آید اصابت رأی ذی
النورین اوضح من الشمس فی رابعه النهار بظهور میر سدر زیر که هر عزلی و هر نصیبی متضمن اخلافت است اختلاف چند رعیت بوده
است یا مگر فتح اقلیمی از اقالیم دارالکفر لیکن هوامی نفسانی البصار سببند عین را اعمی ساخته و عین الرضا من کل عیب کلینه
و لکن عین الخطیبتی المساویا و ایجا بر نکته مطلع سازیم عادت بنی آدم چنان جاری شده که اقربان خلیفه و همسران او که
طبعی در خلافت دارند از نصرت خلیفه و اطاعت او لابد دست باز میکنند بلکه در ایضا و فک نظم خلافت او سعی بجاری برند چنانکه در
جمیع از من و اقطار معنی جاری شده است لیکن این امر بر خلاف عادت مستمره بنی آدم در میان جمعی که بیشتر همیشه بوده اند
و حضرت فاروق رضی الله عنه در حق ایشان فرموده است لونی رسول الله صلی الله علیه وسلم وهو عنهم را من بجهت عصمت الهی
و توفیق و تائید او عزوجل و برکت صحبت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر وجه طبعی ظهور کرد و اهتمام صریح در ابطال امر خلافت
نکردند و مصدر ارتکاب محرمی در بناب نگشتند مع هذا از انقباض خاطر خالی نبودند و سعی کلی در زودت مصائب الخلیفه و تمشیت
بظهور نه پیوست از نخبه حضرت ذی النورین مضطر شد بتولیت حدیث بنی امیه میدانی که ضرائر با یکدیگر عداوتها تا بجای میرسانند
خدای عزوجل از و احوج طاهرات آنحضرت صلی الله علیه وسلم از نیمه بلا محفوظ داشت لیکن امر مستمر در بعض غیرتها و انقباض خاطر
فرد آمد و مثل ذلك لما آیس الشیطان من کفر العرب سغی فی التخلیش بعینهم ولما آیس من اضلال المؤمن آقاه فی حدیث انفس
نقال النبی صلی الله علیه وسلم ذلك صریح الايمان در بسیاری از احادیث خواهی گذشت بر آنچه دلالت میکند بر انقباض خواطر مردم
اهتمام نصرت جمعی که بشارات آنحضرت صلی الله علیه وسلم و سوابق اسلامیه ایشان را یاد دارند از حفظ شیئا و غایت عنک شیئا
شیمه ایشان است یکی را به میگیزند و بر محامل فاسد حل مینمایند و طائفه که خدای تعالی ایشان را معرفت بشارات آنحضرت صلی الله
علیه وسلم و حفظ سوابق اسلام برگزیده است یکی را بیکه میگیزند بلکه اگر راوسی مبالغه بکار برد یکی را بنیمی میگیزند و غدیری نهند
ذالك فضل الله یؤتیة من یشاء و الله ذوالفضل العظیمه آخرج ابو بکر بن ابی شیبة قال حدنا عن عبد عن شعبة عن عمرو بن
مره قال سمعت ذکوان اباصالح یحدث عن صهیب بن العباس قال ارسلنی العباس الی عثمان ادعوه قال فاتیته فاذا هو کفیدی

نکره

الناس فدعوه فاتاه فقال افلح الوجه ابا الفضل قال ووجهك يا امير المؤمنين قال ما زدت ان آتاني رسولك وانا اعدى الناس
فقدتهم ثم اقبلت فقال العباس اذكرك الله في علي فانه ابن عمك واخوك في دينك وصاحبك مع رسول الله صلى الله عليه
وسلم وصهرك وانه قد بلغني أنك تريد ان تقوم بعلي واصحابه فاعطني من ذلك يا امير المؤمنين فقال عثمان انا اول من اجبتك
ان قد شفقتك ان عليا لو شار ما كان احد ووجهه ولكنه ابي الاراية وبعث الى علي فقال اذكرك الله في ابن عمك وابن عمك و
اخيك في دينك صاحبك مع رسول الله صلى الله عليه وسلم وولي بيعتك فقال والله لو امرني ان اخرج من داري لخرجت فاما
ان اذاهن ان لا يقام كتاب الله فلم الكن لا فعل قال محمد بن جعفر سمعته الا احصى وعرضته عليه غير مرة وهذا اسناد صحيح قومي كاتري
واذا بجملة انكم در حق جماعة از كبار مهاجرين و انصار مثل ابو زر غفاري و عبد الله بن مسعود و عتق حرمت نمود و جواب شافى آن است
که اگر آدمی را دیده بیا و دل دانا باشد بقطع ادراک کند که حضرت ذی النورین بیح ازین زواجر و تهدیدات بعمل نیاید و الا بنا بر
رعایت مصلحت جمهور امت و اصلاح امر ملت ابو ذر را بجهت آنکه رخنه در قواعد مقرر شرع نیفتد و عبد الله بن مسعود را برای آنکه
تا در اجتماع ناسن بر مصحف شیخین خللی واقع نشود از جانبی خویش اشخاص نمود و عمار بن سہرا بخشونستی که با خلیفه میکرد و زجر نمود
از آنچه بیبالیست در ین باب از بسیار باند کی اکتفا نمود باز انواع ملاطفات که تدارک آن چشمها کند مر عید داشت اینجا بر ذی النورین
اصلا بازخواست نیست تعجب آنکه خود را بنورین بعظم محل ذی النورین تا آخر حیات قائل بودند و از انکار بروی متحاشی طرفه ناصرا
که نه از خدا شرم دارند و از منصوران خویش اما قصص رکبیکه که اهل تاریخ بغیر تحقیق ذکر میکنند از انصراف در بیت المال و حقیقت
بحر و غیر آن چون بعضی محض مغربیات است و بعضی از ان قبیل که در سرد قصه افرائی داخل شده اوقات خود را بتسوید و اوراق
بان قصهها مشغول نمیسازیم و از آنچه آنکه در اقامت حد شرب بر ولید بن عقبه مداینه نمود تا آنکه قیل و قال در ین باب بلند
فی الحقیقت این اشکال اصلا صحیح نیست زیرا که در اقامت حد یکچند تا مل نمود تا حقیقت حال واضح شود بعد تحقیق حال اقامت حد
فرمود چنانچه آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیز توقف فرمودند در رجیم ما عز تا آنکه تبریه نمودند از شبهات لعلک مسست لعلک
و حضرت عمر همچنین در اقامت حد شرب بر قدامه بن منطعون تاخیر کرد تا وقتی که واضح شد اخرج البخاری عن عروة ان عبید
بن عدسی بن الخیار اخبره ان المسور بن محزوم و عبد الرحمن بن الاسود بن عبد غوث قال لا ما یمنک ان تحکم عثمان رضی الله عنه
لاخیه الولید فقد اکثر الناس فیہ قال فقصدت لغمان حتى خرج الى الصلوة قلت ان لی الیک حاجة و هی نصیحة لک قال یا ایها
المرء منک قال معر عوذ بالله منک فانصرفت فرجعت الیهم اذ جاء رسول عثمان فاتیته فقلت ان الله سبحانه لعن محمد صلی الله
علیه وسلم بالحق و انزل علیه الكتاب و کنت ممن استجاب لله و لرسوله فهاجرت الیهجرتین و صحبت رسول الله صلی الله علیه وسلم
و رأیت ہدیة فقد اکثر الناس فی شان الولید فقال ادرکت رسول الله صلی الله علیه وسلم قلت لا و لکن خلص الی من علیہ ما یخلص الی
الغدرار فی سیرة قال اما بعد فان الله بعث محمد صلی الله علیه وسلم لیسلم الی من استجاب لله و لرسوله و آمنت بما بعث به و اخرجت
الیهجرتین كما قلت و صحبت رسول الله صلی الله علیه وسلم و بایعتہ فوالله ما عصیتہ ولا غششته حتى توفاه الله عزوجل ثم ابوبکر مثله
ثم عمر مثله ثم اختلفت افلیس من الحق مثل الذی بهم قلت بلی قال فما یذہ الا حدیث اللی تبلیغنی عنکم اما ذکرک من شان الولید
فستاخذ فیہ لیس ان شار الله تعالی ثم دعا علیا رضی الله عنه فامرہ ان یجلد فجلده ثمانین و اخرج ابو داؤد عن عبد الله التاج عن حسین

صدق اخرج البخاری عن نافع عن ابن عمر قال اخذ رسول الله صلى الله عليه وسلم خاتماً من ورق وكان في يده ثم كان بعد في يد
ابى بكر ثم كان بعد في يد عمر ثم كان بعد في يد عثمان حتى وقع بعد في يدي ابي ريس نقشه محمد رسول الله و اخرج البخاری عن انس رضي
عنه قال كان خاتم النبى صلى الله عليه وسلم في يده وفي يدي ابى بكر بعد في يدي عثمان جلس على
بير اريس فاخرج الخاتم فجعل يكتب به فسقط قال فاحلفنا ثلثة ايام مع عثمان فيخرج اليه فلم نجده واخرج ابو عمر قال قام
عامر بن ربيعة يصلي من الليل حين نشب الناس في لطفين على عثمان فصلى من الليل ثم نام فأتى في المنام فقيل له قم فاسأل
ان يعيدك من القنفة التي آعاذ منها صالح عباده فقام فصلى ودعا ثم اشتكى فما خرج بصراً لا يجنازته واخرج ابو عمران ثمانية
بن عدى امير عثمان على الصنعا فخطب يوم بلغه موت عثمان فاطال البكاء ثم قال هذا حين اشرعت خلافة النبوة من امة محمد صلى
عليه وسلم وصارت ملكاً وجبرية من غلب على شئ اكله اما اثر امير المؤمنين وامام الاشجعين اسد الله الغالب
على بن ابي طالب رضي الله تعالى عنه ليس انما جملة ان ست كه باحضرت صلى الله عليه وسلم قرابت قريبة داشت دور
شرفيت نسب صاحب مرتبة اعلی بود هو علی بن ابی طالب بن عبدالمطلب و ائمه فاطمة بنت حسين بن ابي طالب اول باشمية
ولدت باشميا پس مرتضى واخوة او اول انجاء اند که از جانب پدر و مادر هر دو و ماشمی شند و بعد از وی حضرت حسين رضي الله عنها
و بعد از ایشان امام محمد باقر و عبدالمحضر واخوة او بهمين صفت بوده اند و جناب نبوی صلى الله عليه وسلم در باب فاطمة بنت
اسدی فرمودند کانت آتی بعد امی اللتی ولدتني ان اباطالب کان یصنع الصنعة و يكون له المأدبة و كان یجمعنا علی طعامه فکانت
بهذه المرأة تفضل منه شيئاً فاعود فیہ اخرجہ الحاکم و از مناقب رضی الله عنه که در حین ولادت او ظاهر شد که آن است که در جوف کعبه عظمه
تولد یافت قال الحاکم فی ترجمه حکیم بن حزام و قول مصعب فیہ لم یولد قبله و لا بعده فی الکعبة احد ما نصح و هم مصعب بن الحنفی الاخیر
فقد تواترت الاخبار ان فاطمة بنت اسد ولدت امیر المؤمنین علیاً فی جوف الکعبة و از ان جمله آنکه عنایت الهی جل و علا در صغر
سن شامل حال او گشت و آنحضرت صلى الله عليه وسلم کفل وی رضی الله عنه بر خود گرفتند و از نهجیت اسلام او و نماز گزاردن
او با جناب مقدس نبوی صلى الله عليه وسلم پیش از او ان بلوغ بوده است و بسیاری از صحابه و تابعین بان رفعت اند که وی اول
مسلمان است بعد خدیجه رضی الله عنها و فصلی ازین باب در اکثر صدیق اکبر رضی الله عنه گذشت قال محمد بن اسحق و حدثني عبد الله
بن ابی نجیم عن مجاهد بن جبر ابی الحجاج قال کان من نعمة الله علی بن ابی طالب رضی الله عنه ما صنع الله له و اراده به من الخیر
ان ترثها اصابتهم اثم شهید بیده و کان ابوطالب اعیال کثیر فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم للعباس عمه و کان من اسیر
بنی اشم یا عباس ان اخاک اباطالب کثیر العیال و قد اصاب الناس ما ترى من هذه الازمة فانطلق بنا الیه لنخفف من عیالیه فقلنا
من بیتة رجلا و تاخذ انت رجلاً فنکفها عنه قال العباس نعم فانطلقا حتی اتیا الی ابی طالب فقال له انما نريد ان نخفف عنک
من عیالک حتی ینکشف عن الناس باهم فیہ فقال لهما ابوطالب اذا ترکتما لی عمیقاً و قال ابن هشام عمیقاً و طالباً فاصنعا شهتما فاف
رسول الله صلى الله عليه وسلم علیاً و ضمته الی صدره و اخذ العباس جمعاً من فضة الیه فلم یزل علی رضی الله عنه مع رسول الله صلى
عليه وسلم حتی لبثه الله نبياً فاتبه علی فامر به و صدقه و لم یزل جعفر عند العباس حتی سلم و استغنی عنه قال ابن اسحق و ذکره جعفر
اهل العلم ان رسول الله صلى الله عليه وسلم کان اذا حضرت الصلوة خرج الی شعاب مکة و خرج معه علی بن ابی طالب مستخفياً من ابی ابي طالب

ما شيدنا
على بن ابي طالب
طالب كرم الله
وجه

ومن جميع اعمامه وسائر قومه فيصليان الصلوة فيها فاذا امسوا رجعا فمكثا كذلك ما شاء الله ان يكثرا ثم ان اباطالب ^{عليه السلام}
 يوما وهما يصليان فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما هذا الدين الذي اراكم تدينون به قال يا نعم نبي الله دين الله ودين ملائكته
 ورسوله ودين آييننا ابراهيم وكما قال صلى الله عليه وسلم بعثني الله برسولا الى العباد وانت يا نعم احق من نبوت له النصيب
 ودعوته الى الهدى واحق من اجابني اليه واعانتني عليه وكما قال فقال ابوطالب يا ابن اخي اني لا استطيع ان افارق دين
 آباي وما كانوا عليه ولكن والله لا يخلص اليك شئ مني تكلمت به ما بقيت وذكره الله قال لعلي يا بني ما هذا الدين الذي انت عليه قال
 يا ابت انت رسول الله صلى الله عليه وسلم صدقة باجارتها وصليت معي بعد واتبعته فزعموا انه قال اما انه لم يدعك الا الى خير فالزمه واخرج احمد
 عن حية العرفي قال رايت عليا ضحك على المنبر لم اره ضحك ضحكا اكثر منه حتى بدت لواجده ثم قال ذكرت قول ابوطالب ظهر علينا
 ابوطالب انا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم ونحن نصلي بطن نخلة فقال ما ذا تصنعان يا ابن اخي فدعا رسول الله صلى الله
 عليه وسلم الى الاسلام فقال ما بالذي تصنعان يا ابن اخي او بالذي تقولان يا ابن اخي ولكن والله لا تقبلوني شيئا ابدا وضحك تعجبا لقول ابيه
 ثم قال اللهم لا اعترف ان عبدك من هذه الامة عبدك قبل غير نبيك ثلاث مرات لقد صليت قبل ان يصلي الناس سبعا وازان جمله
 انك چون ابوطالب فات يانت ان حضرت صلى الله عليه وسلم در تعزیه و تسلیه حضرت مرتضی رضی الله عنه و دعای خیر برای او
 کمال درجه شفقت مرعید شمت اخرج احمد عن علي قال لما توفي ابوطالب اتيت النبي صلى الله عليه وسلم فقلت ان عبدك اشجع قد
 مات قال اذهب فواره ثم لا تحدث شيئا حتى تأتيني قال فواريت ثم اتيت قال اذهب فاغتسل ثم لا تحدث شيئا حتى تأتيني قال
 فاغتسلت ثم اتيت قال فدع علي بدعوات ما يسرنى ان لي بهائم النعم وسودا وكان علي اذا غسل الميت اغتسل وازا جمله انك
 پیش از هجرت آنحضرت صلى الله عليه وسلم با و معالمت منتظر الخلفاء که یکی از لوازم خلافت خاصه است بجا آورد و آخر جملة النساء
 فی کتاب المخصائص عن ربیع بن ناجية ان رجلا قال لعلي بن ابیطالب رضی الله عنه يا امير المؤمنين لم ذرت ابن عمك دون عمك قال جميع رسول
 الله صلى الله عليه وسلم وقال دعا رسول الله صلى الله عليه وسلم بنی عبدالمطلب فصنع لهم مدام طعام قال فاكلوا حتى شبعوا
 وبقى الطعام كما هو كان لم يميس ثم دعا بغيره فشرهوا حتى رءوا وبقى الشراب كان لم يميس ولم يشرب فقال يا بنی عبدالمطلب اني
 بعثت اليكم خاصة والى الناس عامة وقد رأيت من هذه الامة ما قد ائتم وائتمم بيا يعني على ان يكون اخي وصاحبي ووارثي فلم تقم
 اليه احد فممت اليه وكننت اصغر القوم قال اجلس ثم قال ثلث مرات كل ذلك اقوم فيقول اجلس حتى كان في الثالثة ضرب بيده
 على يميني ثم قال فبذلك ذرت ابن عمي دون عمي واخرج النسائي عن علي رضی الله عنه قال انطلقت مع رسول الله صلى الله عليه
 وسلم حتى اتينا الكعبة فصعد رسول الله صلى الله عليه وسلم على منكبى فنهض به علي فلما رأى رسول الله صلى الله عليه وسلم ضعف
 قال لي اجلس فجلست فزل نبي الله صلى الله عليه وسلم وجلس لي وقال اصعد على منكبى فصعدت على منكبى فنهض بي فقال علي
 عليه السلام انه ليخيل الي اني لو شئت لثلثت اقول اسما فصعد على الكعبة وعليها مثال من صنفرا وسفاس جعلت اعاليها لازليلة علينا
 وشمالا وهدانا ومن بين يديه ومن خلقه حتى اذا استمكنت فيه فقال نبي الله صلى الله عليه وسلم اقدف فقدفت به فكسرت كما يكسر القلبر
 ثم نزلت فانطلقت انا ورسول الله صلى الله عليه وسلم نستبق حتى توأرنا البيوت خشية ان يلقتنا احد وازا جمله انك چون
 الكفار قرش جمع شدند برانديسى آنحضرت صلى الله عليه وسلم و هجرت از مکه بمدينه تقسيم بافت بحضرت مرتضی فرمودند تا بر فراش

انجانب عليه صلوة والسلام بحسد ووردای مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم بالای خود پوشد تا کفار در غلط نمهند و بر رفتن آنحضرت صلی الله علیه وسلم اطلاعی نیابند و بعد از آن عنقریب هجرت نمود و آنحضرت لمحق گشت قال ابن اسحق فی قصه الهجرة و مشاوره کفار و روشن فی امر النبی صلی الله علیه وسلم فاتی جبرئیل الی رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال له لا تبث هذه اللیلة علی فراشک فلما كانت العتمة من اللیل اجتمعوا یرصدونه لیس ینام فیسبون علیه فلما رأی رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لعلی بن ابی طالب رضی الله عنه تم علی فرشی و تسبیح برودی هذا المحضری الاخضر فتم فیہ فانه کن یخلص الیک شیء مکرر منهم و کان رسول الله صلی الله علیه وسلم قبل ینام فی برده ذلک اذا نام قال و خرج علیهم رسول الله صلی الله علیه وسلم فاخذ جفیه من تراب نبی یدیه فجعل یشد التراب علی رؤسهم و هو یقرأ سورة لیس و القرآن ان الحکیم انک لمن المرسلین علی صراط مستقیم الی قوله فاغشینهم فقم لا یبصرون حتی فرغ رسول الله صلی الله علیه وسلم من هؤلاء الآیات ولم یبق منهم رجل الا وقد وضع علی راسه تراباً ثم انصرف الی حیث اراد ان یدتیب فاتا بهم آت من لم ین معهم فقال تاتظرون مننا قالوا الحمد انا انجبتک الله و الله خرج علیکم محمد ثم ترک منکم رجلاً الا وقد وضع علی راسه تراباً و انطلق لحاجته اما ترون یکم قال فوضع کل واحد منهم یدیه علی راسه فاذا علیه تراب ثم جعلوا یطلعون فیرون علیاً علی الفرش متجمعیاً بر رسول الله صلی الله علیه وسلم فیقولون والیدان هذا الحمد نائماً علیه برده فلم یبر حواکذک حتی أصبحوا فقام علی عن الفرش فقالوا و الله لقد کان صدقاً الذی حدنا ثم قال محمد بن اسحق فی قصه متقدم النبی صلی الله علیه وسلم المدینه و اقام علی بکة ثلث لیل و ایاها حتی آتی عن رسول الله صلی الله علیه وسلم الذاریع اللتی كانت عندہ للناس حتی اذا فرغ منها لم یبق بر رسول الله صلی الله علیه وسلم فزل علی کلثوم بن ہدم و از انجمله آنکه چون در میان اصحاب مواخات واقع شد آنحضرت صلی الله علیه وسلم حضرت رضی الله عنه را برابر در خود خواند اخرج الترمذی عن ابن عمر قال آخا رسول الله صلی الله علیه وسلم بین اصحابه فجاء علی بن ابی طالب فقال یا رسول الله آخیت بین اصحابک ولم تؤاخ بنی دین احدی فقال له رسول الله صلی الله علیه وسلم انت آخی فی الدنیا و الآخرة و از انجمله آنکه در شهید بر نصیب حضرت مرتضی رضی الله عنه از سوابق اسلامیه اذنی و اذ فر لود اول آنکه چون نزدیک بموضع بد رسیدند جماعه را برای خبر گرفتن لشکر اعدا دستا دند حضرت مرتضی از انجمله بود قال محمد بن اسحق فلما سأل رسول الله صلی الله علیه وسلم بعث علی بن ابی طالب و الزبیر بن العوام و سعد بن ابی وقاص فی نفر من اصحابه الی بدر فیسبون له النجر فاصابوا رؤسهم القریش فیها سلم غلام لبنی الحجاج و عریض ابولیسار غلام لبنی العاص بن سعد فا توایها رسول الله صلی الله علیه وسلم الحشر تا نیا آنکه در هنگام مقاتله سه نفر از جماعه کفار مبارزت کردند و کس از بنی ہاشم در صد و مدافعت آنها در آمد حضرت مرتضی یکی از انجمله بود قال محمد بن اسحق و خرج الاسود بن عبدالاسد المخزومی و کان رجلاً شرساً من الخلق فقال اعدا الله لا تقربن من حوضهم اولاً یمنه و اولاً مؤمنه و دونه فلما خرج خرج الیه حمزة بن عبدالمطلب فلما التقیا ضرب حمزة فخرج قدمه بنصف ساقه و هودو الحوض فوقع علی ظهره فثقب رجلاً و ما نحو اصحابه ثم خال الحوض حتی اتم فیہ یرید ان یجری فمینه فاتبه حمزة فضرب حتى قتله فی الحوض ثم خرج بعده عتبة بن ربیع بن اخیه شیبته بن ربیع و ابنه الولید بن عتبة حتی اذا فصل من الصفی الی المبارزة فخرج الیه فیشیه من الانصار ثلثة و هم عوف و موذابنا الحارث و اهما عفر و رجل آخر قال له عبد الله بن رواحه فقالوا من انتم قالوا ابرهط من الانصار

تتار از کلمه شریف است

فقالوا اننا نكلمكم من جارية ثم نادى منادهم يا محمد اخرج البنا الكفارنا من قومنا فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم قم يا عبدة بن
 الحارث و قم يا حمزة و قم يا علي فلما تاملوا و دولوا منهم قالوا من انتم قال عبدة انا عبدة و قال حمزة انا حمزة و قال علي انا علي
 فقالوا نعم الكفار كرام فبارز عبدة و كان اسن القوم عبدة بن ربيعة و بارز حمزة شيبه بن ربيعة و بارز علي الوليد بن عبدة فاما
 حمزة فلم يميل شيبه ان قتله و اما علي فلم يميل الوليد ان قتله و اختلف عبدة و عبته بينهما ضربتين كلاهما اثبت في صاحبه فخر حمزة
 و علي باسببها علي عبته قد قفا عليه و احتملا صاحبها فجازاه الى اصحابه ثانياً انك جبرئيل يا ميكائيل بهما اذ و اخرج الحاكم
 عن ابى صالح عن علي رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم بدرني و لابي بكر عن يمين احدكما جبرئيل و
 الآخر ميكائيل و سرفيل ملك عظيم و يكون في لصف محمد بن سحوق در وقت قتال و بعد قتال چند کس را نام برده بعض را جزا و بعض را
 بر سبيل تردد و اخلات قتلهم علي خرج ابو عمر عن ابراهيم بن عبدة بن رفاة بن رافع الانصاري عن ابيه عن جده قال قبلنا
 من بدر ففقدنا رسول الله صلى الله عليه وسلم فنادت الرفاقة بعضهما بعضاً انيكم رسول الله صلى الله عليه وسلم فوقفوا حتى جاء
 رسول الله صلى الله عليه وسلم و معه علي بن ابي طالب فقالوا يا رسول الله فقدناك فقال ان ابا حسن وجد معصاً في بطنه فخلقت
 عليه و انا بجملة انك تخضرت صلى الله عليه وسلم حضرت مرتضى رضي الله عنه بحضرت فاطمة رضي الله عنها تزويج فرموده در ضمن
 شريف عظيم و تقويم فحيم كرامت نمود اخرج ابو عمر عن عبدة بن محمد بن سماك بن جعفر الهاشمي يقول انك رسول الله صلى الله عليه
 و سلم فاطمة علي بن ابي طالب بعد وقعة احد و كان سبها يوم تزويجها خمس عشرة سنة و خمسة اشهر و نصفاً و من علي يومئذ احد
 و عشرين سنة و خمسة اشهر كاتب حسرون گوید فقیر را در ان که تزویج حضرت فاطمة بعد احد
 بوده است ترددی بخاطر میگذرد که گفتن حضرت مرتضی فاطمه را در وقعه احد غسل عتی الدم بغیر زوج چه وجه
 دارد و بعد علم اخرج النسائي في خصائص علي رضي الله عنه عن عبد الله بن بريدة عن ابيه قال خطب ابو بكر و عمر فاطمة عليها السلام
 فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم انها صغيرة فخطبها على عليه السلام فزوجها منه و اخرج النسائي ايضا عن اسما بنت عميس
 كنت في زفاف فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه وسلم فلما صحبتها جاء النبي صلى الله عليه وسلم فضرب الباب ففتحت له ام ايمن
 يقال كان في لسانها لغة و سمعت النساء صوت النبي صلى الله عليه وسلم فتحنن قال اختين و اخبيت انا في ناحية فقالت فجاؤ
 علي عليه السلام فدعاه النبي صلى الله عليه وسلم و نضح عليه من الماء ثم قال ادعوا لي فاطمة فجاوت عليها السلام و عليها رجم
 من الحيار قال قد انكحك احب اهل بيتي ابي و دعاهما و نضح عليهما من الماء فخرج رسول الله صلى الله عليه وسلم فرأى سواداً
 فقال من هذا قلت هما قال ابنتي عميس قلت نعم قال كنت في زفاف فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه وسلم فخطبها قلت نعم قالت
 فدعاني و انا بجملة انك در مشهد احد فضائل عظيمه نصيباً و آمد مصعب بن عمير که صاحب لواي حضرت بود صلى الله عليه وسلم
 و قتيبة شيبه در سيد جناب اقد سن نبوي عليه الصلوة و السلام لورا بحضرت مرتضى داوند و در اسخالت با صاحب لوباي قریش
 مبارزت نمود و اورا کشت قال ابن اسحق و قاتل مصعب بن عمير دون رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى قتل دکان الذي
 قتله قبصة ابن قتيبة الليثي و هو ليطن انه رسول الله صلى الله عليه وسلم فرجع الى قریش و هو يقول قتلت محمد افلا قتل مصعب بن
 عمير عطي رسول الله صلى الله عليه وسلم اللوار لعلي بن ابي طالب و قاتل علي بن ابي طالب و رجل من اميين قال ابن شهاب حدثني مسلمة

ع
 شريف عظيم و تقويم فحيم كرامت نمود اخرج ابو عمر عن عبدة بن محمد بن سماك بن جعفر الهاشمي يقول انك رسول الله صلى الله عليه
 و سلم فاطمة علي بن ابي طالب بعد وقعة احد و كان سبها يوم تزويجها خمس عشرة سنة و خمسة اشهر و نصفاً و من علي يومئذ احد
 و عشرين سنة و خمسة اشهر كاتب حسرون گوید فقیر را در ان که تزویج حضرت فاطمة بعد احد بوده است ترددی بخاطر میگذرد که گفتن حضرت مرتضی فاطمه را در وقعه احد غسل عتی الدم بغیر زوج چه وجه
 دارد و بعد علم اخرج النسائي في خصائص علي رضي الله عنه عن عبد الله بن بريدة عن ابيه قال خطب ابو بكر و عمر فاطمة عليها السلام
 فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم انها صغيرة فخطبها على عليه السلام فزوجها منه و اخرج النسائي ايضا عن اسما بنت عميس
 كنت في زفاف فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه وسلم فلما صحبتها جاء النبي صلى الله عليه وسلم فضرب الباب ففتحت له ام ايمن
 يقال كان في لسانها لغة و سمعت النساء صوت النبي صلى الله عليه وسلم فتحنن قال اختين و اخبيت انا في ناحية فقالت فجاؤ
 علي عليه السلام فدعاه النبي صلى الله عليه وسلم و نضح عليه من الماء ثم قال ادعوا لي فاطمة فجاوت عليها السلام و عليها رجم
 من الحيار قال قد انكحك احب اهل بيتي ابي و دعاهما و نضح عليهما من الماء فخرج رسول الله صلى الله عليه وسلم فرأى سواداً
 فقال من هذا قلت هما قال ابنتي عميس قلت نعم قال كنت في زفاف فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه وسلم فخطبها قلت نعم قالت
 فدعاني و انا بجملة انك در مشهد احد فضائل عظيمه نصيباً و آمد مصعب بن عمير که صاحب لواي حضرت بود صلى الله عليه وسلم
 و قتيبة شيبه در سيد جناب اقد سن نبوي عليه الصلوة و السلام لورا بحضرت مرتضى داوند و در اسخالت با صاحب لوباي قریش
 مبارزت نمود و اورا کشت قال ابن اسحق و قاتل مصعب بن عمير دون رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى قتل دکان الذي
 قتله قبصة ابن قتيبة الليثي و هو ليطن انه رسول الله صلى الله عليه وسلم فرجع الى قریش و هو يقول قتلت محمد افلا قتل مصعب بن
 عمير عطي رسول الله صلى الله عليه وسلم اللوار لعلي بن ابي طالب و قاتل علي بن ابي طالب و رجل من اميين قال ابن شهاب حدثني مسلمة

بن علقمة المازنی قال لما اشتد القتال يوم احد جلس رسول الله صلى الله عليه وسلم تحت راية الانصار وارسل الى علي بن ابي طالب رضي الله عنه ان قديم الراية فقدم علي فقال انا ابو القاسم ويقال ابو القاسم فيما قال ابن هشام فناداه ابو سعد بن طلحة صاحب لواء المشركين ان هل لك يا القاسم في الرار من حاجته قال فبزا بين لصفين فاختلفا ضربتين فضر به علي عليه السلام فصرعه ثم انصرف عنه ولم يجر عليه فقال له اصحابه افلا اجهزت عليه فقال انه استقبلني بوعورة فحطفتني عنه الرحمة وعلقت ان الله قد قتلته ويقال ان ابا سعد بن طلحة قد خرج بين لصفين فنادانا قاصم من يبارز فكم يبارز اليه احد فقال يا اصحاب محمد زعمتم ان قتلاكم في الجنة وقتلانا في النار كذبتم واللات والعزى لو تعلمون ذلك حقا لخرج الي بعضكم فخرج اليه علي بن ابي طالب فاختلفا ضربتين قتله علي عليه السلام باز وفضل تسمية قتله كفار جماعة رشمده كه قتلهم علي بن ابي طالب و چون بلا و محض پیش آمد و بسیاری از صحابه درین واقعه بدرجه شهیدان رسیدند و صحابه دران هنگام از جنگ با صلی الله علیه وسلم اطلاع نداشتند بعد از آنکه بر مکان آنحضرت صلی الله علیه وسلم مطلع شدند و جماعه از سابق اسلام بطرف آنحضرت صلی الله علیه وسلم و دیدند آنگاه آنحضرت صلی الله علیه وسلم بجانب شعب نهضت فرمود و حضرت مرتضی از ان جماعه بود قال ابن اسحق فلما عرف رسول الله صلى الله عليه وسلم المسلمون نهضوا اليه نهض معهم نحو شعب معه علي بن ابي طالب ابو بكر وعمر و طلحة والزبير والحارث بن الصغمة و ربهط من المسلمين و بعد انكشاف بلا خدمت آب آوردن برای غسل دم از دست حضرت مرتضی سرانجام یافت اخرج البخاري عن سهل بن سعد وهو يسأل عن حرج رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال اما والسراني لا عرف من كان يغسل حرج رسول الله صلى الله عليه وسلم ومن كان يسكب الماء و بما ذكره موسى قال كانت فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه وسلم تغسله و على يسكب الماء بالبحر فلما رأت فاطمة ان الماء لا يزيد الدم الاكثره اخذت قطعة من حصير فاحرقتها فانصفتها فاستمسك الدم قال ابن اسحق فلما انتهى رسول الله صلى الله عليه وسلم الى ابيه ناول سيفه انبته فاطمة قال اغسلي عن يداي يا بنية فوالله لقد صدقني اليوم ونا و لها علي بن ابي طالب سيفه و قال و هذا فاعسلي عنه ايضا و فوالله لقد صدقني اليوم فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم فلئن كنت صدقت القتال فلقد صدقته معك سهل بن حنيف ابو دجانة قال كان يقال سيف رسول الله صلى الله عليه وسلم ذوالفقار قال ابن هشام حدثني اهل العلم ان ابن النخعي ناوي منا و يوم احد لا سيف الا ذوالفقار و لافني الا على الكرار و آزا نجله انه در روز خندق چون دليلان كفار و ريش از خندق عبور کردند و بمقابله مسلمان قائم شدند حضرت مرتضی با عمر بن عبدود مبارزت نمود و او را بجهنم فرستاد قال ابن اسحق ثم تيمموا مكانا من الخندق فتيقا فضر بواخيولهم فاقتمت فجالت بهم في السبخة بين الخندق و سلع فخرج علي بن ابي طالب رضي الله عنه في نفر من المسلمين حتى اخذوا عليهم الثغر اللتي اقموا منها خيلهم و اقبلت الفرسان نحو اخوتهم و كان عمر بن عبدود قد قاتل يوم بدر حتى اثبتته الجراحة و لم يشهد يوم احد فلما كان يوم الخندق خرج معلما ليراي مكانه فلما وقف هو و خيله قال من يبارز فبزا اليه علي بن ابي طالب فقال له يا عمر و انك كنت قد عاهدت الله لا يدعوك احد من قریش الى احدى خلقتن الا اخذتها منه فقال له اجل فقال له علي بن ابي طالب اني ادعوك الى الله و الی رسولہ و الی الاسلام قال لاجابة لي بذلك قال فاني ادعوك الى النزال فقال له يا ابن اخي ما احبب ان اقتلك فقال له علي و الله احب ان اقتلك فمحي عمر و عند ذلك فاقتم عن فرسه فقتره

بفتح نون
دو حده
دخا و بجزین
شور و سلع
بفتح سین و
سکون لام
کوی متصل
ازین نحوه ۱۱

البخاری عن البراء بن رضى السد عنه قال لما عمّر النبي صلى الله عليه وسلم في ذي القعدة ومضى الاجل فخرج صلى الله عليه وسلم
 فتسبعت ابنة حمزة ثنادى يا عم يا عم فتنا وكها على فاخذ بيدها وقال لفاطمة دذنگ بنت عمك حملتها فاختصم فيها على وزيد
 وجعفر قال على انا اخذتها وهي بنت عمي وقال جعفر بنت عمي وخالها تمني وقال زيد بنت آخي فقضى بهار رسول الله صلى الله عليه
 وسلم لخالها وقال الخالة بمنزلة الامم وقال لعل انت متي وانا منك وقال لجعفر شبيبت خلقي وخلقتي وقال لزيد انت
 اخونا ومولانا الحديث وانا بجملة انك چون بانصاري بخران قصدم ميا بلك مصمم شد آنحضرت صلى الله عليه وسلم حضرت مرتضى حضرت زبير
 براي مباحله حاضر ساختند آنحضرت صلى الله عليه وسلم عن سعد بن ابى وقاص قال لما نزلت هذه الآية ذذع ابناء نانا وابناء كك
 ونساء نانا ونساء كك الآية دعا رسول الله صلى الله عليه وسلم عليا وفاطمة وحسنا وحسينا فقال اللهم هؤلاء اهل ابي واذا
 جملة انك چون غزوة فتح مقرر شد آنحضرت صلى الله عليه وسلم حضرت مرتضى رابا جماعة روان فرمود تا مکتوبی که حا طیب بن ابی بقیع
 نوشته بود از دست حامل آن باز گیرند آنحضرت صلى الله عليه وسلم حضرت مرتضى رسول الله صلى الله عليه وسلم انا
 والزبير والمقداد فقال انطلقوا حتى تا توار روضه خا خا فان بها طعنة معها كتاب فخذوا منها قال فانطلقنا فاعادى بنا
 خيلنا حتى آتينا الروضة فاذا نحن بالطعنة فلما اخرجى الكتاب قالت مامعى كتاب فقلنا لتخرجن الكتاب اولتقين الشيا بقال
 فاخرجه من عقابها فآتينا به رسول الله صلى الله عليه وسلم الحديث باز چون از سعد بن عباده که صاحب بیت بود کلمه صادر
 شد که ناپسند خاطر مبارک افتاد رایت را از وی گرفتند و حضرت مرتضى دادند قال محمد بن اسحق فرغم بعض اهل العلم ان
 صين ووجه داخلا قال اليوم يوم المكيه يوم يستحل الحرم فسمعنا رجل من المهاجرين عمر بن الخطاب فقال يا رسول الله اسمع آقال
 سعد بن عباده فانا اخاف من ان يكون في قریش صولة فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم لعل بن ابى طالب فخذ الراية
 منه فكن انت تدخل بها قال ابن اسحق ثم جلس رسول الله صلى الله عليه وسلم في المسجد فقام اليه الامام علي بن ابي طالب رضي
 عنه ومفتاح الكعبة في يده وقال يا رسول الله صلى الله عليه وسلم اجمع لنا الحججة مع السقاية فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 اين عثمان بن طلحة قد عى له فقال يا رسول الله صلى الله عليه وسلم اجمع لنا الحججة مع السقاية فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 بطرف بنى جذيمة فرستاده بود و دى جماعه از سيرين آنجا را بغير حسيان بکشت برای تدارک اين خلل در عقب آنحضرت مرتضى
 فرستاده اند قال محمد بن اسحق حدثني جكيم بن جكيم عن ابى جعفر محمد بن على قال ثم دعا رسول الله صلى الله عليه وسلم على بن ابي طالب
 فقال يا على اخرج الى هؤلاء القوم فانظر في امرهم واجعل امر الجاهلية تحت قدميك فخرج على رضي الله عنه حتى جاءهم ومعه مال
 قد بعث به رسول الله صلى الله عليه وسلم فودى لهم الدمار وما أصيب من الاموال حتى انه ليدعى لهم مبلغة الكلب حتى اذا لم يبق
 شئ من دم ولا مال الا واه بقيت معه بقية من المال فقال لهم على بن ابي طالب حين فرغ منهم بل بقي لكم دم اومال لم يودكم
 قالوا قال فاني اعطيك هذه البقية من هذا المال احتيا طاب به لرسول الله صلى الله عليه وسلم ما لا يعلم ولا تعلمون ففعل ثم رجع
 الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فلم فاخبره الخبر فقال اصبت وحيث ثم قام رسول الله صلى الله عليه وسلم فاستقبل القبلة فسلم
 يديه حتى انه ليرى ما تحت منكب يمينه ويقول اللهم انى ابرأ اليك مما صنع خالد ثلث مرات وانا بجملة انك در غزوة حنين چون بر ميت
 گونه بميلين رودا و دى رضي الله عنه در ان حالت از جماعه ثابان بود قال ابن اسحق ومن ثبت من المهاجرين ابو بكر وعمر ومن

ابن بنية علي بن ابي طالب والعباس وابوسفيان وابنه والفضل بن ربيعة والحارث واسامة بن زيد وايمين بن ام بن عبد
قال ابن اسحق حدثني عاصم بن عمر عن عبد الرحمن بن جابر عن ابيه جابر بن عبد الله قال بنينا ذلك الرجل من موازن صاحب الراية
علي عليه السلام ما يصنع ابي موسى علي بن ابي طالب رضي الله عنه ورجل من الانصار يريد ان قال فاني علي كمن خلفه فصر عروني ابي بكر
فوقع علي عجزه فوثب الانصار حتى فصر به فصرته فاطن قدمه بنصف سابقه فانجفع عن حمله وازا بجمله انك انحضرت صلى الله عليه
وسلم چون متوجه غزوه تبوك شدند بر ابي تمهد حال عيال خود حضرت مرتضى را در مدينه كند اشتند و در ضمن آن تشریف عظيم
گرامت فرمودند قال محمد بن اسحق وخلف رسول الله صلى الله عليه وسلم علي بن ابي طالب علي اهل و امره بالا قامت فيهم
فارجع المنافقون وقالوا ما خلفه الاستقلال وتخفأ منه فلما قال ذلك المنافقون اخذ علي رضي الله عنه سلاحة ثم خرج
حتى اتى رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو نازل بالبحرف فقال يا نبى الله زعم المنافقون انك انما خلفتني استنقالاتي فقال
كذبوا فقد خلفتك لما تركت وراي فارجع فاخلقني في اهل و اهلك انما ترضى يا علي ان تكون منى بمنزلة ما روى عن
الا انه لا نبى بعدى فرجع علي الى المدينة ومضى رسول الله صلى الله عليه وسلم على سفره قال ابن اسحق حدثني محمد بن طلحة بن زيد
بن ركانة عن ابراهيم بن سعد بن ابى وقاص عن ابيه انه سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لعلي بن ابي طالب هذه المقالة اخبرني
عن مصعب بن سعد عن ابيه رضي الله عنهما ان رسول الله صلى الله عليه وسلم خرج الى تبوك وخلف عليا فقال انما خلفتني في ابي
والنساء قال الا ترى ان تكون منى بمنزلة ما روى من موالاته ليس ينبغي بعدى وازا بجمله انك سال نهم حضرت ابو بكر صديق را
امير حج ساختند و دوى رضي الله عنه چون روان شد و اول سورة براءة نزل يافت و انحضرت صلى الله عليه وسلم بجهت
تبلغ آن حضرت مرتضى را امر فرمود و در عقب حضرت صديق رضي الله عنه فرستاد اخرج احمد عن علي ان النبي صلى الله عليه وسلم
حين بعثه براءة فقال يا نبى الله انى لست بالمشرك ولا بالخطيب قال ما بعد ان اذ هب بها انا و تذهب بها انت قال فان كان
فساذهب انا قال فانطلق فان الله مثبت لسانك ويهدى قلبك ثم وضع يده على فيه قال محمد بن اسحق حدثني حكيم بن حكيم
بن عباد بن حنيف انه قال لما نزلت براءة على رسول الله صلى الله عليه وسلم وقد كان جث ابا بكر ليقيم للناس الحج فقيل له
يا رسول الله لو بعثت بها الى الابد بكر فقال لا يؤدى عني الا اهل بيته ثم دعا علي بن ابي طالب فقال اخرج بهذه القصة من
صدر براءة فاقرن في الناس لعمرك الاكبر اذا اجتمعوا بمنى انه لا يدخل الجنة كافر ولا يخرج بعد العام مشرك ولا يطوب بالبيت
عريان ومن كان له عند رسول الله صلى الله عليه وسلم عهد فهو الى مدته فخرج علي بن ابي طالب رضي الله عنه على ناقه رسول الله
صلى الله عليه وسلم غضبا حتى ادرك ابا بكر بالطريق فلما رآه قال اميرام ما مور قال بل ما مور ثم مضيا فاقام ابو بكر للناس الحج
والعرب اذ ذاك في تلك السنة على منازلهم من الحج التي كانوا عليها في الجاهلية حتى اذا كان يوم النحر قام علي بن ابي طالب
رضي الله عنه فاقرن في الناس بالذي امره به رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال يا ايها الناس انه لا يدخل الجنة كافر ولا يخرج
بعد اليوم مشرك ولا يطوف بالبيت عريان ومن كان له عند رسول الله صلى الله عليه وسلم عهد فهو الى مدته واجل للناس رجة
اشهر من اذن فيهم ليرجم كل قوم الى ما منهم وبلادهم ثم لا عهد مشرك ولا ذمة الا احد كان له عند رسول الله صلى الله
عليه وسلم عهد الى مدته فهو الى مدته فلم يخرج بعد ذلك اليوم مشرك ولم يطف بالبيت عريان ثم قدما على رسول الله صلى الله عليه

الحسن بن علي بن
علي بن سنان
تخلع وروى عن
الطهين صوت
ان الصلب

وسلم وكان هذا من برادة فبين كان من اهل الشرك من اهل الجهد واهل الهدى والى الاجل المسى وازا بجمله آنكه آنحضرت صلى الله عليه وسلم
 حضرت مرتضى را بجهت اخذ خمس از خالد بجانب يمن فرستاد و خالد را معزول خستاد و نفيمن تبرد و حضرت مرتضى حصصه از حصص
 آن ناحیه مفتوح شد درین اثنا حضرت مرتضى را بعض مردم خالد ملائمه پید شد و آن مردم شکایت دمی رضی الله عنه بوضو قدر
 نبوی صلی الله علیه وسلم رسانیدند و دمی صلی الله علیه وسلم در حق مرتضى تملطفات نی پایان ظاهر فرمود و مردم را از گله اذرج
 و منع نمود آخرم الترمذی عن البسره قال سمعت النبي صلى الله عليه وسلم جثين اقر على ابيهما علي بن ابي طالب و علي الآخر خالد بن الوليد
 وقال اذا كان القائل فاعلم قال فافتح على حثنا وخذ منه جارية فكتب معي خالد كتابا الى النبي صلى الله عليه وسلم يشي به قال فقدت
 على النبي صلى الله عليه وسلم فقرأ الكتاب فتغير لونه ثم قال ما ترى في رجل يحب الله ورسوله ويحبه الله ورسوله قال قلت عود
 باسم من غضب الله ومن غضب رسوله انما اتا رسول فسكت قال ابن اسحق حدثني عبد الرحمن بن معمر عن سليمان بن محمد بن كعب عن
 زينب وكانت عند ابى سعيد الخدري قال شئك الناس عليا فقام خطيبا فقال ايها الناس لا تشكوا عليا فانه خير من في ذات الله
 في سبيل الله و چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم حضرت مرتضى را حاکم بمن گردنیدند آداب قضا تعلیم فرمودند و دعانمودند
 که قضا بروی فتح شود آخرم احمد عن علي رضي الله عنه قال سبني النبي صلى الله عليه وسلم في اليمن فاضيا فقلت بمعني الى قوم وانا
 حديث ابن ولا علم له بقضا و فوضع يده على صدره فقال ثبتك الله وددك اذا جاءك الخصمان فلا تقض للاول حتى تستمع
 من الآخر فانه اجدر ان يبين لك القضا قال نمازلت قاضيا وني رواية فما اعياني قضا بين اثنين وازا بجمله آنكه آنحضرت
 صلی الله علیه وسلم چون قصد حجة الوداع فرمودند و می رضی الله عنه درین بود و از اسباب اراده حج نمود و پیش آنحضرت
 صلی الله علیه وسلم رسید و احرام را بنیض منقطع ساخت که اهللت بما اهلل به رسول الله صلی الله علیه وسلم و باهدی کثیر عکبه قدوم نمود جناب
 نبوی صلی الله علیه وسلم او را رضی الله عنه با خود در هدی شریک ساختند آخرم مسلم عن عبد الله بن الحارث الکندي قال شهدت
 رسول الله صلی الله علیه وسلم في حجة الوداع واتي المخزقي قال ادعوا الى ابا حسن فقم له على رضي الله عنه قال اخذ سهل بن
 واخذ رسول الله صلی الله علیه وسلم باعلانا ثم طعنا بها البدن فلما فرغ اركب بغلته و اردت عليا و چون از حجة الوداع مراجعت
 فرمودند در غدیر خم خطبه خواندند متضمن اظهار فضائل حضرت مرتضى رضی الله عنه آخرم الحاكم والبو عمر وغيرهما و هذا لفظ
 الحاكم عن زيد بن ارقم لما رجع رسول الله صلی الله علیه وسلم من حجة الوداع و نزل غدیر خم امر بیدرجات فتمن قال كاتي قد
 دعت فاجبت اني قد تركت فيكم التظليل احد ما اكبر من الآخر كتاب الله و عيشة ربي فانظروا كيف تتخلفوني فيها فانها
 لن تفرق حتى يرد الله الحوض ثم قال ان الله تعا عز وجل مولاي وانا ودي كل مؤمن ثم اخذ بيد علي رضي الله عنه فقال من كنت
 وليه فهذا وليه اللهم قال من والاه وعا من عا داه وازا بجمله آنكه چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم از نعالم بعالم اعلى تقال
 فرمودند حضرت مرتضى باجمعه از اهل بيت متصدى غسل و دفن شدند قال محمد بن اسحق حدثني عبد الله بن بكر بن حسين بن
 وغيرهما من اصحابنا ان علي بن ابي طالب رضي الله عنه و العباس بن العباس و قثم بن العباس و اسامة
 بن زيد و ثقفان مولى رسول الله صلی الله علیه وسلم هم الذين تولوا غسله و ان اوس بن خولى احد بني النخريج قال لعلي
 بن ابي طالب رضي الله عنه انك انما اهل بيت متصدى غسل و دفن شدند قال محمد بن اسحق حدثني عبد الله بن بكر بن حسين بن

بضم اول و تشدید
 تالی موضعی است
 در میان کده و بینه
 متذکره سبلا
 جفا و زدی کن
 چشمه آب است
 ارباب لغوی زینبا
 و ذوقش بر دوزخ
 ارضی بطن لغوی زینبا
 که ده شرفه آن
 زینبا

علیه وسلم واهل بئر قال ادخل فدخل وحضر غسل رسول الله صلى الله عليه وسلم فاستندة على صدره وكان الفضل والعباس
 وقثم يظلمونه معه واسامة بن زيد وشقران مولى ابي طالب لبيد وقد سنده الى صدره
 وعليه في نسخة يد لک به من درایه لا یفصح به به الى رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو یقول بابي انت وامي ما الطيبك حيا واما
 ولم یتر من رسول الله صلى الله عليه وسلم ما یرى من الميت ثم قال ابن اسحق وكان الذين نزلوا في قبر رسول الله صلى الله عليه وسلم
 علی بن ابی طالب وفضل بن العباس وقثم بن العباس وشقران مولى رسول الله صلى الله عليه وسلم ابن است سوابق سلامت
 حضرت مرتضى رضی الله عنه واحادیث دیگر متضمن بیان سائر فضائل وی کرم الله تعالی وجهه زیاده است از آنکه حصای آن
 در مقدور آید میخواهیم که جمله صالحه از ان احادیث درین اوراق بر نگاریم آخر حکم عن احمد بن حنبل قال ماجاء لاحد من اصحاب
 رسول الله صلى الله عليه وسلم من الفضائل ماجاء لعلي بن ابي طالب رضي الله عنه عبد ضعيف كويده بسبب اجتماع وجهت
 در مرتضى رضی الله عنه يكے مجموع او در سوابق اسلامیه چنانکه قدری تیسر از ان بیان کر دیم در مقام قرابت او ب حضرت صلى الله
 علیه وسلم و انجناب علیه صلوة والسلام او صلح ناس با کرام واعرف ناسن حقوق قرابت بودند باز چون عنایت الهی مساعد
 نمود حضرت مرتضى را در کنار تربیت آنحضرت صلى الله عليه وسلم انداخت مرتبه قرابت دو باشد و کرامت دیگر در کار او کردند
 رضی الله عنه باز چون حضرت فاطمه زهرا رضی الله عنها در عقدا دادند مزید فضیلت با و باشد باز در ایام خلافت او چون
 اختلاف بوقوع آمد و خواطر اهل عصر از وی برگشت بقیه اصحاب جناب نبوی صلى الله عليه وسلم در دفع این فتنه مساعی
 جمیله مبذول داشتند و هر تریکی در ترکش ایشان بود و صرف کردند شکر الله سعیم ازین جهت دائره روایت احادیث
 فضائل او کشاده تر شد بعضی بوجه تواتر و بعضی آخر بجهت حسان رسید باز چون فتنه تشیع سر بر آورد جماعه بیابکان با
 از حد اعتدال بیرون نهاده وضع احادیث پیدا کردند و سبب بدعتهم و سبب علم الذین ظلموا آتی منتقلب
 بتقلبون بالجمله ما از ایراد احادیث موضوعه واحادیث شدیدة لضعف که بکار متابعات و شواهد نمی آید تماشای داریم
 و آنچه در مرتبه صحت و حسن است یا ضعیف متحمل در آن را روایت کنیم من المتواترات متنی بمنزله مارون من موسی مروی
 ذلك عن سعد بن ابی وقاص و سمان بن عمیر و علی بن ابي طالب و عبد الله بن عباس و غیرهم و من المتواتر حدیث انا من علی بن
 منی اللهم وال من الاله دعا ومن عاداه رواه زید بن ابرهیم و بریده و عمران بن حصین و عمر بن شاش و غیرهم و من التواتر
 حدیث لما نزلت اتمایرید الله لیبذ هب عنکم الارجس اهل البیت و لیبذکم تطهیرا و عار رسول الله صلى الله عليه
 وسلم لهؤلاء الخمسة مروی ذلك من حدیث سعد و سلمة و دائلة و عبد الله بن جعفر و النس بن مالك و من المتواتر انه اعطاه
 الراية يوم فتح خيبر وقال لا اعطین الراية رجلا يحب الله ورسوله و حجة الله ورسوله رواه عمر و علی و سعد و ابو هريرة و سهل
 بن سعد و سلمة بن الاكوع و غیرهم اخرج مسلم عن عامر بن سعد بن ابی وقاص عن ابيه قال امر معاوية بن ابی سفيان سعد اقبل
 ما منعك ان تسب ابائنا قال انا ما ذكرت شيئا قاله من رسول الله صلى الله عليه وسلم فلن تسب لان تكون لي واحدة منهم
 الى من حمر النعم سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول له وقد خلفه في بعض منازيره فقال له على يا رسول الله خلقتني من النار والصبيا
 فقال له رسول الله صلى الله عليه وسلم اما ترى ان تكون متي بمنزلة مارون من موسی الا انه لا نبوة بعدی و سمعت يقول يوم خيبر

مع رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو الذي كان لو ائمه معه في كل رحيف وهو الذي صبر معه يوم الميراث وهو الذي غسله وادخله
 قبره واخرج الحاكم عن ام سلمة قالت لابي عبد الله الجعفي ايسب رسول الله صلى الله عليه وسلم فيكم قال قلت معاذا الله سبحان الله
 او كلمة نحوها قال قالت سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من سب عليا فقد سبني وعن ابني بكر بن عبد الله بن ابي ليث
 عن ابيه قال جاء رجل من اهل الشام فسب عليا عند ابن عباس فخصم ابن عباس فقال يا عدو الله اذيت رسول الله صلى الله عليه
 وسلم ان الذين يؤذون الله ورسوله لعنهم الله في الدنيا والاخرة واعذهم عذابا قهيبا لو كان رسول الله صلى الله
 عليه وسلم لا ذية وعن علي رضي الله عنه قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا علي ان لك كنزاً في الجنة وانك ذو قرينة فلا تخون
 نظرة نظرة فان لك الاولي وليست لك الاخرة وعن عائشة رضي الله عنها قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ادعوا لي
 سيد العرب قلت يا رسول الله انت سيد العرب قال انا سيد ولد آدم وعلي سيد العرب وعن عبد الله بن عمرو بن هند الجعفي قال
 سمعت علياً رضي الله عنه يقول كنت اذا سألت رسول الله صلى الله عليه وسلم اعطاني واذا سكت ابتدأني وعن زيد بن ارقم قال
 كانت لي نفر من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم ابواب تشارع في المسجد فقال يوماً سددوا هذه الابواب الا باب علي قال فتكلم في
 ذلك ناس فقام رسول الله صلى الله عليه وسلم فحمد الله واثنى عليه ثم قال اما بعد فاني امرت بسب هذه الابواب غير باب علي قال
 فيه قالكم ما سددت شيئاً ولا فتحة ولكن امرت بسب فاتبعت وعن ابن عباس رضي الله عنهما قال قال رسول الله صلى الله
 عليه وسلم انا مدينة العلم وعلي بابها فمن اراد المدينة فليات الباب وعن جابر بن عبد الله يقول سمعت رسول الله صلى الله
 يقول انا مدينة العلم وعلي بابها فمن اراد العلم فليات الباب وعن زيد بن ارقم قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من يريد
 ان يحيى جوتي ويموت مائى ويسكن جنة الخلد التي وعدتني ببيتوت علي بن ابي طالب فانه لن يحجر جكم من هادي ولن يدخلكم
 في ضلال وعن ابي ذر قال ما كنا نعرف المنافقين الا بتكذيب الله ورسوله وتخلف عن الصلوة والقبض على بن ابي طالب وعن
 ابى هريرة قال قالت فاطمة رضي الله عنها يا رسول الله زد وجهي من علي بن ابي طالب وهو فقير لا مال له فقال يا فاطمة اما ترى
 ان الله عز وجل اطلع على اهل الارض فاختر رجلين احدهما ابوك والاخر جتك وعن علي بن ابي طالب قال قلت يا رسول الله
 وويل قوم هادي قال علي رسول الله المنذر وانا الهادي وعن ام سلمة رضي الله عنها ان النبي صلى الله عليه وسلم كان اذا غضب
 لم يجري مما احب يكلمه غير علي بن ابي طالب رضي الله عنه وعن سلمان قال رجل لسلمان ما آسدت جتك لعل قال سمعت رسول الله
 صلى الله عليه وسلم يقول من احب علياً فقد احبني ومن ابغض علياً فقد ابغضني وعن ابن بريده عن ابيه قال قال رسول الله
 صلى الله عليه وسلم ان الله امرني بحب اربعة من اصحابي واخبرني انه يحبهم قال قلنا من هم يا رسول الله وقلنا يحب ان يكون منهم
 فقال الا ان علياً منهم ثم سكت ثم قال اما ان علياً منهم ثم سكت وعن انس بن مالك رضي الله عنه قال كنت اخدم رسول الله
 صلى الله عليه وسلم فقدم لرسول الله صلى الله عليه وسلم فخرج مشوياً فقال اللهم انتي باحب خلقك اليك يا كل معي من هذا الطير
 قال فقلت اللهم اجعله رجلاً من الانصار فجاؤ علي رضي الله عنه فقلت ان رسول الله صلى الله عليه وسلم علي حاجته ثم جاء فقال
 رسول الله صلى الله عليه وسلم افتح قد دخل فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما حملك علي ما صنعت فقلت يا رسول الله سمعت دعاء
 فاحسبت ان يكون رجلاً من قومي فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الرجل قد حبت قومه قال الترمذي عن عريك وجاء الحاكم به

ع
 ابى هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 من احب علياً فقد احبني ومن ابغض علياً فقد ابغضني
 عن ابن بريده عن ابيه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 ان الله امرني بحب اربعة من اصحابي واخبرني انه يحبهم
 قال قلنا من هم يا رسول الله وقلنا يحب ان يكون منهم
 فقال الا ان علياً منهم ثم سكت ثم قال اما ان علياً منهم
 ثم سكت وعن انس بن مالك رضي الله عنه قال كنت اخدم
 رسول الله صلى الله عليه وسلم فقدم لرسول الله صلى الله
 عليه وسلم فخرج مشوياً فقال اللهم انتي باحب خلقك اليك
 يا كل معي من هذا الطير قال فقلت اللهم اجعله رجلاً من
 الانصار فجاؤ علي رضي الله عنه فقلت ان رسول الله صلى
 الله عليه وسلم علي حاجته ثم جاء فقال رسول الله صلى
 الله عليه وسلم افتح قد دخل فقال رسول الله صلى الله
 عليه وسلم ما حملك علي ما صنعت فقلت يا رسول الله
 سمعت دعاء فاحسبت ان يكون رجلاً من قومي فقال رسول
 الله صلى الله عليه وسلم ان الرجل قد حبت قومه قال
 الترمذي عن عريك وجاء الحاكم به

خرج بها عن الغرابة المحضه وعن عمار بن ياسر سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لعلي يا علي طوبى لمن أحبك وصدق فيك
 وويل لمن ابغضك وكذب فيك وعن سلمان رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذكركم واردا على الخوض
 واوكم اسلاما علي بن ابي طالب رضي الله عنه وعن زيد بن ارقم رضي الله عنه قال ان اول من سلم مع رسول الله صلى الله عليه
 وسلم علي بن ابي طالب رضي الله عنه وعن ابى سعيد الخدرى رضي الله عنه ان ابى بنى صلى الله عليه وسلم دخل على فاطمة رضي الله
 عنها فقال اتى دايك وهذا النائم يعني عليا وهما يعني الحسن والحسين لفي مكان واحد يوم القيمة وعن انس قال قال رسول الله
 صلى الله عليه وسلم شتا قتي الجنة الى ثلثه علي وعمار وسلمان وعن ابن ابي عمير رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 سألت ربى ان لا أزوج احدا من امتى ولا أتزوج اليه الا كان معى في الجنة فاعطاني وعن عبد الله بن سعد بن زرارة عن ابى
 قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ائجه في علي ثلث انه سيد المؤمنين و امام المتقين وقائد الغر المحجلين وعن علي بن ابي
 طلحة قال حجنا فرنا علي احسن بن علي بالمدينة ومخامها وية بن خديج فقيل لحسن رضي الله عنه ان هذا معاوية بن خديج ابى
 علي فقال علي به فاتي به فقال انت التائب علي فقال ما فعلت والله قال ان لقيته وما احسبك تلقاه يوم القيمة كتحده
 قائما علي حوض رسول الله صلى الله عليه وسلم يدور عنه رايات المنافقين بيده عصا من عود سج قد شرب الصادق المصدق
 صلى الله عليه وسلم وقد خاب من افترسى وعن علي رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا علي الا عليك
 كلمات ان تلتهن غفر لك علي آية مغفورك لا اله الا الله العظيم لا اله الا الله العظيم سبحان الله رب العرش العظيم
 والحمد لله رب العالمين وعن ام سلمة رضي الله عنها قالت والذي اخلف به ان كان علي لا قرب الناس عهدا برسول الله
 صلى الله عليه وسلم عندنا رسول الله صلى الله عليه وسلم غداة وهو يقول جار علي جار علي مرارا فقالت فاطمة رضي الله عنها
 كانت بعثته في حجة قالت فجا بعد قالت ام سلمة فظننت ان له الحاجة فخرجنا من البيت فقعنا عند الباب وكنت من
 اذناهم الى الباب فآكبت عليه رسول الله صلى الله عليه وسلم وجعل يشاوره ويناجيه ثم قبض رسول الله صلى الله عليه وسلم من يوم
 ذلك فكان علي اقرب الناس عهدا وعن علي رضي الله عنه قال بينما رسول الله صلى الله عليه وسلم آخذ بيدى ونحن في
 سلك المدينة اذ مرنا بحديقه فقلت يا رسول الله ما احسنها من حديقه قال لك في الجنة احسن منها وعن عبد الله بن مسعود رضي
 الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم النظر الى وجه علي عبادته وعن زيد بن ارقم عن ابى بنى صلى الله عليه وسلم قال لعلي
 وفاطمة وحسن وحسين انا حرب لمن حاربتم وسلم لمن سالمتم وعن بريدة قال كان احب النساء الى رسول الله صلى الله عليه وسلم
 فاطمة ومن الرجال علي وعن جميع بن عمير قال دخلت مع امي علي عاتقه فسمعتها من وراء الحجاب وهي تسألهما عن علي فقالت
 تسألني عن رجل والسما علم رجلا كان احب الى رسول الله صلى الله عليه وسلم من علي ولا في الارض امرأة كانت احب
 الى رسول الله صلى الله عليه وسلم من امراته اخرج هذه الاحاديث كلها الحاكم في المستدرک و اخرج النسائي عن عبد الرحمن
 بن ابي ليلى عن ابي قال لعلي وكان يسير معه ان الناس قد انكروا منك ان تخرج في البر وفي الملائين وتخرج في الحر في
 التحسين والثوب الغليظ فقال اولم تكن معانيبهم قال بل قال فان رسول الله صلى الله عليه وسلم بعث ابا بكر وعقده لواء فرج
 وبعث عمر وعقده لواء فرج باننا من فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تعطين الراية رجلا يحب الله ورسوله ويحبه الله

٤
 لا تفرق بين
 علي وعمر

ورسوله ليس بفرار فارس الى وانا ارمه قتل في عيني فقال اللهم اكفهم اذى الحر والبر وقال فما وجدت حرا بعد ذلك ولا كروا
 اخرج عن ابى جعفر محمد بن علي عن ابراهيم بن سعد بن علي وقاص عن ابيه قال كنا عند النبي صلى الله عليه وسلم وعنده قوم جلوس فدخل
 على كرم الله وجهه فلما دخل خرجوا فلما خرجوا اتلوا وقالوا وادخلوا وادخله فرجوا فدخلوا فقال والهد ما انا اذ دخلت
 واخرجتكم بل الهدا دخله واخرجتكم واخرج عن علي رضي الله عنه قال قال النبي صلى الله عليه وسلم اما انت يا علي فصفتي وايعني و
 اخرج عن علي رضي الله عنه قال والله الذي قلن الحجة وبرء النسبة انه لعهد النبي صلى الله عليه وسلم الي ان لا يجني الامور من الايدي
 الا منافق واخرج عن سعيد بن عبيد قال جاء رجل الى ابن عمر فاسأله عن علي رضي الله عنه فقال لا تسلمني عن علي ولكن انظر الى بيته
 من بويت رسول الله صلى الله عليه وسلم قال فاني البغضة قال انبغضك الله واخرج عن ابى زرعة بن عمرو بن جرير عن عبد الله
 بن يحيى سمع عليا رضي الله عنه يقول كنت ادخل على النبي صلى الله عليه وسلم كل ليلة فان كان يصلي سبح فرجعت وان لم يكن يصلي اذن
 فدخلت واخرج عن ابى الاسود ورجل آخر عن زاذان قال قال علي رضي الله عنه كنت واسرا اذا سألت عطييت واذا سئلت
 ابديت واخرج عن محمد بن اسامة بن زيد عن ابيه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اما انت يا علي ففتني وابو وليدي انت مني
 وانا منك وخرج عن سليمان بن عبد الله بن الحارث عن جده عن علي كرم الله وجهه قال مررت فعاذني رسول الله صلى الله عليه
 وسلم فدخل محلة وانا مضطرب فأتني الى جنبى ثم سماني بثوبه فلما رأني قد برأت قام الى المسجد ليصلي فلما قضى صلوة جاء فرفع الثوب
 وقال قم يا علي فممت وقدرأت كانا لم شيئا قبل ذلك فقال سألت ربي شيئا في صلواتي الا عطاني وما سألت لنفسي
 شيئا الا عطايت لك واخرج عن علي بن علقمة عن علي رضي الله عنه قال لما نزلت يا ايها الذين آمنوا اذا نأجبتكم
 الرسول فقولوا نعموا اذ بين ايديكم صدقة قال رسول الله صلى الله عليه وسلم علي رضي الله عنه من هم ان يتصدقوا قال نعم
 يا رسول الله قال بدنيا قال لا يطيقون قال نصف دينار قال لا يطيقون قال فيكم قال الشيرة فقال له رسول الله صلى الله
 عليه وسلم انك كزيتك فانزل الله تعالى اشفقتم ان تمقدوا بين ايدي تجوا لكم صدقات الآله وكان علي رضي الله عنه
 يقول خفف بي عن هذه الآية واخرج الترمذي وعبد الله بن احمد بن زوائد مسند سلسلا بالاسادة الاشراف كلاهما قال
 حدثنا نضر بن علي الجهمي اخبرنا علي بن جعفر بن محمد قال اخبرني اخي موسى بن جعفر بن محمد عن ابيه جعفر بن محمد عن ابيه محمد بن علي بن ابي
 علي بن حسين عن ابيه عن جده علي بن ابى طالب ان النبي صلى الله عليه وسلم اخذ بيد حسن وحسين قال من احبني واحب هذين
 وآباهما وآبائهما كان معي في درجتي يوم القيمة واخرج الحاكم سلسلا بالاسادة الاشراف حدثنا ابو محمد بن الحسن بن محمد بن يحيى بن
 ابي طاهر العفيفي الحسيني حدثنا اسمعيل بن محمد بن يحيى بن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين حدثني عمي بن جعفر بن محمد حدثني الحسين بن
 زيد عن عمرو بن علي عن ابيه علي بن الحسين قال خطب الحسن بن علي الناس حين قتل علي فحمد الله واثنى عليه ثم قال لقد قبضتني
 هذه الليلة رجل لا يسبقه الا ولون لعيل ولا يدرى الآخرون وقد كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يعطيه راية فيقاتل جربيل
 عن يمينه ويسكائل عن لبيته فمات كرجح حتى يفتح الله عليه وما ترك على الارض صفراء ولا بيضاء الا سبعمائة درهم فضلت
 عطاياها اراد ان يبتاع بها خادما لاهله ثم قال ايها الناس من عرفني فقد عرفني ومن لم يعرفني فانا محسن بن علي وانا ابن النبي
 وانا ابن الوصي وانا ابن البشير وانا ابن النذير وانا ابن الداعي الى الهدى وانا ابن السراج المنير وانا من اهل البيت الذي كان

علي
 يعني انما حضرت
 صلى الله عليه
 وسلم وانا نازي
 بود ورجلان
 من بني سجان
 واديين قاسم
 علي
 من الصدوق
 يكون في الحديث

جبرئیل نزل البنا ویصدق من عندنا وانا من اهل البيت الذي اذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهيرا وانا من اهل البيت الذي
 اقرض الله مودتهم على كل مسلم فقال تبارك وتعالى ومن تقدرت حسنة فزددنا بها حسنة فاقترفت حسنة مودتنا اهل البيت
 و اخرج النسائي في الحديث من طريق آخر الى قوله فاما لاهله فقط و اخرج الترمذي عن ابى سعيد الخدرى قال ان كنتا نعرف
 المناقين سخن معاشر الانصار ببعضهم على بن ابى طالب و عن ام سلمة تقول كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لا يحب
 عليا منافق ولا يبغضه مؤمن و عن جابر قال دعا رسول الله صلى الله عليه وسلم عليا يوم الطائف فانتجاه فقال الناس لقد طال
 بنجواه مع ابن عمه فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما انتجيت ولكن الله انتجاه و عن ابى سعيد قال قال رسول الله صلى الله
 عليه وسلم لعلى يا لعلى لا يحل لاحد ان يجيب هذا المسجد غيرى وغيرك قيل معناه لا يحل لاحد يستطرقه جنبا غيرى وغيرك و عن
 ابن عباس ان النبى صلى الله عليه وسلم امر بفتح الابواب الابواب على و عن علي قال لقد عهد الى النبى صلى الله عليه وسلم النبى الامم
 انه لا يجك الا مؤمن ولا يبغضك الا منافق و عن ام عطية قالت بعث النبى صلى الله عليه وسلم جيشا فيهم على قالت فسمعت رسول
 صلى الله عليه وسلم وهو رافع يديه يقول اللهم لا تمنى حتى تيرىنى عليا بجملة مجمل احوال حتى رضى الله عنه و فضائله و ان ست كم
 در اصل جبلت اخلاق قويه كه محول رجال را يبا شد دشت از شجاعت و قوت و حميت و وفا پس جود الهى آن همه اخلاق را
 در مزيات خویش صفت نمود و از هر خلقى كه دشت بامتراج فيض ربانى مقامى متولد شد و بخت تولد مقامات از اخلاق در
 مناقب حضرت فاروق اعظم رضى الله عنه مبين شد و فى الرياض كان اذ مشى تكفأ و اذا امسك بذراع رجل امسك شفة
 فلم يستطع ان يتفكس وهو قريب الى السمن يد الساعد واليد و اذ مشى الى الحرب هرول ثبثا الجنان قويمى باصراع احد اقط
 الاصرع شجاع منصور على من لا قاه پس از جمله اخلاق قويه او و وفا بود چون فيض الهى او را مهنذب گردنيد مقام محبت برا
 او ستم شد قال النبى صلى الله عليه وسلم فيما تواتر عنه ساعطى الراية عدا رجلا يحب الله ورسوله و يحبه الله ورسوله فاعطا
 عليا و از انجمله مبارزت آقران و مكافحت شيمان جود الهى آنرا در سوابق اسلاميه او صفت نمود و در آخرت ثمره عجيبيه
 متولد گشت و آيه كريمه هذان خصمان اختصموا الاية در شان دى در نقاي او نازل شد اخرج البخارى عن على بن
 طالب رضى الله عنه انه قال انا اول من يحبون بيدي الرحمن للخصومة يوم القيمة و قال قيس و فهم انزلت هذان خصمان
 اختصموا في ربه قال هم الذين تبارزوا يوم بدر حمزة و على و عبدة و ابو عبدة بن الحارث و شيبه بن ربيعة
 و صبة و الوليد بن عتبة و از انجمله خشونت و صرامت و از كسى پر و اندشتن و داعيه خود را بسبب مدارات و مراد مردم
 نشكستن جود الهى آنرا در نهي فكر و حفظ بيت المال صرف نمود اخرج الحاكم عن ابى سعيد الخدرى قال شكك على بن ابي طالب النار
 الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقام فمينا خطيبا فسمعتة يقول ايها الناس لا تشكوا عليا فوالله انه لا يشك في ذات الله و
 سبيل الله و اخرج ابو عمر عن اسحق بن كعب بن عجرة عن امية قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم على محشوشين في ذات الله
 و از انجمله حميت قوم خود و ابن عم خود مثلا اهتمام در تمام منصب او كردن و برابى نصرت او و مهمت قويه بكار بردن و غالبان
 در شرف نام مخلوق ميشود چون فيض الهى داعيه او علاوه كلمة الله در نفس او فرود سخت از ميان اخلاق جليله اين مخلوق خدمت
 او نمود و آن معنى عقلى را مشروح است پس مقامى شگرف بهر سبب كه تجريران با خود رسول الله صلى الله عليه وسلم و موالا او و

بر اوستى از اهل بيت
 او را
 بعضى هم گفته اند
 كه يك فرشته
 فضل او بزرگتر
 از ديگران است
 كه در اين كتاب
 گفته شده
 جود و در انوار
 با احوال
 انجمنان انسان
 و فضل از باب
 نصرت

وصی و وارث و امثال آن کرده میشود آخرج الحاکم عن ابن عباس ان النبي صلى الله عليه وسلم قال ايكم يتولاني في الدنيا و
 الآخرة فقال لكل رجل منهم ايكم يتولاني في الدنيا والآخرة فقال لا حتى تمر على اكرم فقال علي انا اتولاك في الدنيا والآخرة
 فقال انت وليي في الدنيا والآخرة و تفصيل اين حديث بروايت نسائي در سوابق حضرت مرتضى گذشت و آخرج الحاکم
 عن ابن عباس قال كان علي يقول في حيوته رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله يقول آفَاتٍ تَاتٍ اَوْ قَتِيلٍ اَنْقَلَبُكُمْ
 عَلَيَّ اَعْقَابِيَكُمْ وَاللهُ لَا يَنْقَلِبُ عَلَيَّ اَعْقَابِيَا بَعْدَ اِذْ هَدَانَا اللهُ وَاللهُ لَنْ يَاتَ اَوْ قَتِيلٌ لَّا قَاتِلِينَ عَلَيَّ مَا قَاتَلَ عَلَيْهِ حَتَّى اموتوا اللهُ
 اني لاخوه و وليه و ابن عمه و وارث علمه فمن احس به مني و آخرج الحاکم عن ابى اسحق قال سألت قثم بن العباس كيف و رث
 علي رسول الله صلى الله عليه وسلم و كنتم قال لانه كان اولنا به كحوقا و شهدنا به لزوتا و باين تقرير واضح شد فساد
 راى هر دو فريق مفرطين و مفرطين كيه ميگويد كه نصرت بنا بر حمت قوم اخلاص نسبت ديگرى ميگويد كه اخوت نسبي در
 استحقاق خلافت شرط است و الله اعلم و از ان جمله زهد و محترمانگاشتن شهوات نفس را و از پي آن نه افتادن آخرج ابو عمر
 عن رجل من همدان قال قال معاوية رضي الله عنه يا امير المؤمنين قال لتصفه قال اما اذا
 لا بد من وصفه فكان و الله لعبد المدي شدي القوي يقول فضلا و يحكم عدلا يتفجر العلم من جواربه و تنطف الحكمة من نواحيه
 يستوحش من الدنيا و زهرتها و يانس بالليل و وحشته و كان غزيرا العبرة طويل الفكرة يعجبه من اللباس ما قصر و من الطعام ما
 و كان فينا كاحدنا يجيبنا اذا سألناه و يبيننا اذ استأينناه و نحن و السد مع تقريبه ايانا و قرب منا لا نخافه و نكلمه مستبشرين
 يعظم اهل الدين و يقرب المساكين لا يطعم القوي في باطله و لا يئس الضعيف من عدله و شهد لقرآنيته في بعض مواضع و قد اخرج
 الليل سد و غارت نجومه قابضا على حية تملل الليم و يبك بكار الحزين و يقول يا دنيا غري غيري التي تعرضت ام الي
 تشوقت بيها بيها قد باينك ثمتا لارجعة فيها فمر ك قصير و خطر ك حقيرة آه من قلة الزاد و بعد السفر و وحشة الطريق
 فكي معاوية و قال رحم الله ابا حسن كان و الله كذلك قال فكيف خزنك عليه يا ضرار قال خزن من ذبح و اجد ما في حجر يا آخرج
 ابو عمر عن عبد الله بن ابى الهذيل قال رأيت عليا خرج و عليه قميص غليظ رازي اذا تم قميصه بلغ الى لظفر و اذا ارسله صار
 الى نصف الساعد و از ان جمله تورع و اجتناب از شهوات آخرج ابو بكر بن ابى شيبة عن ام كلثوم بنت علي رضي الله عنها قالت لورا
 امير المؤمنين اتي بترنج فذهب حسن او حسين تبادل منه اترجة فزعهما من يده ثم امر به تقسم و آخرج ابو عمر قال كان علي يسير
 في الفلبية ابى بكر في تقسم و اذا ورد عليه مال لم يبق منه شيئا الا قسمه و لا يترك في بيت المال منه الا ما يجز عن قسمته في
 يومه ذلك و يقول يا دنيا غري غيري و لم يكن ليئا اثر من الفى بشي و لا يحس حيا و لا قريبا و لا يحس بالولايات الال الديات
 و الامانات و اذا بلغته عن احد ضيائة كتب اليه قد جاءكم من عظمة من زبكم فاوقوا الكيل و الميزان بالقيسط
 و لا تبخسوا الناس اشياءهم و لا تعثوا في الارض مفسدين بئنة الله خير لكم ان كنتم مؤمنين
 و ما انا عليكم بحفيظ اذا اتاك كتابي بذا فاحفظه باني يدك من علمنا حتى نبعث اليك من نبيك ثم يرفع طرفه الى
 السماء فيقول اللهم انك تعلم اني لم امرم بظلم خلقك و لا بترك حقك و آخرج ابو عمر عن محمد بن ابي اسحق قال قال علي بن
 المسلمين ثم امر به فكنس ثم صلى فيه رجاء ان يشهد له يوم القيمة و آخرج ابو عمر عن عاصم بن كليب عن ابيه قال قدم علي بن ابي طالب
 جاوره و اذاه

از تامله مبنی
 انتظار کردن
 در تاسیه از
 استیا مبنی طلب
 انتظار نمودن
 اگر در وقت
 انتظار کسی
 کردیم انتظار
 بکنیم
 یعنی نماند
 که بکنیم
 کنار او ذبح
 شده باشد

فی فضل فضل عندنا من ہذا المال قال الناس یا امیر المؤمنین قد شغلناک عن ہک و ضیعتک و تجارتک ہو لک قال لے ما تقول انت
 فقلت قد اشاروا علیک قال قل فقلت لم تجعل یقینک ظناً فقال کتبت ما قلت فقلت اجل والسر لاخرین منه ان ذکرین
 بعثک نبی اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ساعیا فاتیت العباس بن عبدالمطلب فمعتک صدقۃ وکان بنکماشی فقلت لی انطلق معی الی النبی
 صلی اللہ علیہ وسلم فوجدناہ خائراً فرجعنا ثم غدونا علیہ فوجدناہ طیب النفس فاخبرته بالذی صنع فقال لک اما علمت ان عم الرجل
 امیہ و ذکرنا لہ الذی رأیناہ من خورہ فی الیوم الاول والذی رأینا من طیب نفسہ فی الیوم الثانی فقال انکما آیتما فی
 الیوم الاول وقد لقی عندی من الصدقۃ دینار ان کان الذی رأیتما من خورہ لہ و آیتما الیوم وقد وجهتہما فذلک الذی
 رأیتما من طیب نفسی فقال عمر صدقت والسر لا شکر لک الاول والآخرہ و اخرج ابو عمر عن سعید بن المسیب قال کان عم
 یعقوب بالسر من مخلصہ لیس لہا ابوہ قال ابو عمر و قال فی المجنونۃ اللتی امہ برجمہا فی اللتی وضعت لستہ اشہر فاراد عمر رجمہا
 فقال لہ علی ان اللہ یقول وحملہ و فصالحہ نلتون شہراً الایۃ وقال ان اللہ رقع القلم عن المجنون الحدیث فکان عمر یقول لولا
 علی ہک عم فخرج ابو عمر عن عبد اللہ بن مسعود کما نحدث ان اقضی اہل المدینۃ علی بن ابیطالب و اخرج ابو عمر عن سعید بن المسیب
 قال ما کان احد من الناس یقول لکونی غیر علی بن ابیطالب و اخرج ابو عمر عن ابی الطفیل قال شہدت علیا یخطب و یقول لکونی
 عن کتاب اللہ فواللہ ما من آیۃ الا وانا اعلم ابلیل نزلت ام ہارام فی ہیل ام فی جبل و اخرج ابو عمر عن عبد اللہ بن عباس
 قال والسر لک علی بن ابیطالب رضی اللہ عنہ لستہ عشر اعلی و ایتم اللہ لک شکرکم فی لستہ العاشر و ازان جملہ حدیث ذہب
 و سرعت انتقال بما فی حکم و انیعہ و در فصل قضایا مصر و شد و قد ثبت عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم بوجہ قال افضاکم علی و اخرج
 ابو عمر عن ابن عباس عن عمر انہ قال افضانا علی و اقراننا لک و اخرجت مرضی رضی اللہ عنہ عجائب بسیار در بناب نقل میکنند
 اخرج ابو عمر عن عاصم عن زر بن حبیش قال جلس رجلان تغذیان مع احدہما ثمرۃ ارغفۃ و مع الآخر ثمرۃ ارغفۃ فلما وضع لفظ
 ایہما مر بہما رجل فسلم فقالا جلس للغدو فجلس و اکل معہما و اتوا فی الکلم الارغفۃ الثانیۃ فقام الرجل فطرح الیہما ثمرۃ درہم
 و قال خذ ہذا عوضاً مما اکلت کما و لیتہ من طعامکما فتنازعا و قال صاحب الخمس الارغفۃ لے نعمہ درہم و کک ثمرۃ و قال صاحب
 الارغفۃ الثلثۃ لا ارضی الا ان تکون الدرہم بیننا بنصفین و ارتفعا الی امیر المؤمنین علی بن ابی طالب فقصا علیہ قصیہما
 فقال لصفا الثلثۃ قد عرض علیک صاحبک عرض و جزہ اکثر من جزک فارتض بالثلثۃ فقال لا والسر لا رضیت ہذا الامر الحق
 فقال علی لیس ک فی قرآن الا درہم واحد و لے سبۃ فقال الرجل سبحان اللہ یا امیر المؤمنین ہو یعرض علی ثلثۃ فلم ارض
 و اشترت علی یاخذنا فلم ارض و تقول لے الآن انہ لا یجیب فی قرآن الا درہم واحد فقال لے علی عرض علیک صاحبک ان تاخذ
 الثلثۃ سلماً فقلت لا ارضی الا بمر الحق و لا یجیب لک فی قرآن الا واحد فقال لہ الرجل فعرضت بالوجه فی مر الحق حتی اقبلہ
 فقال علی لیس للثانیۃ الارغفۃ اربعۃ و عشر و نلتنا اکلتموہا و انتم ثلثۃ نفیس و لا یعلم الا اکثر منکم اکلوا الاقل فحملون فی کلکم
 علی السواء قال علی قال و اکلت انت ثمانیۃ اثلث و انا لک تسعۃ اثلث و اکل صاحبک ثمانیۃ اثلث و رخصۃ عشر ثلثا
 اکل منہا ثمانیۃ و یبقی لے سبۃ و اکل لک واحد من تسعۃ فلک واحد بواحدک لے سبۃ فقال الرجل رضیت الآن و فی
 الریاض عن محمد بن الزبیر قال دخلت مسجد دمشق فاذا انا بشیخ قد التوت تر قوتاہ من الکبیر فقلت یا شیخ من اذکرت قال عمر

قلت فما غررت قال البرموك قلت فحدثني بشي سمعته قال خرجت مع فتيية محبا جانا فاصبنا بيض نعام وقد احرنا فلما قضيت
 تسكنا ذكرنا ذلك لاير المؤمنين عمر فاذبر وقال اتبعوني حتى انتهت الى حجر رسول الله صلى الله عليه وسلم فضرب حجره منها
 واجابته امرأة فقال انتم ابو حسنات لا فركن المقتلة فادبر فقال اتبعوني حتى انتهت اليه وهو يسوي الزاب بيده فقال
 مرحبا يا امير المؤمنين فقال هو لار اصا بوا بيض نعام وهم محرمون قال الا اراك سلت الى قال انا احن با تياك قال لغيري
 الفحل فلتص ابا رابعد والبيض فانتج منها ابدوه قال عمر فان الابل تخدج قال على والبيض ترض فلما اذبر قال عمر اللهم
 لا تنزلني شديدة الا و ابو حسن الى جني وعن الحسن المعمران رجلين اتيا امرأة من قرش فاستودعا بمائة دينار وقالوا
 لا تدفعيها لي واحد منا دون صاحبه حتى نجمع فلبثا حولا ثم جاء احدهما اليها وقال ان صاحبي قد مات فادفعي الى الذانية
 فابت ففعل عليها باهلها فلم ير الوهب فدفعها اليه ثم لبث حولا خسر فجاؤا الاخر فقال ادفعي الى الذانية فقالت ان صاحبك
 جاءني وزعم انك قدمت فدفعها اليه فاختصم الي عمر فاراد ان يقضي عليها وروي انه قال بها ما اراك الا ضائفة فقالت
 انشدك الله ان لا تقضي بيننا وارفعنا الى علي بن ابي طالب فرنعها الي علي وعرفنا انها تكثر بها فقال ليس قلتما لا تدفعيها الي
 واحد منا دون صاحبه قال بل قال الله انا اذ ب فجي بصاحبك حتى تدفعيها اليكما وعن علي رضي الله عنه ان
 رسول الله صلى الله عليه وسلم بنته الى اليمن فوجد اربعة وقوا في حفرة حفرت ليصطاد فيها الاسد سقط اول رجل فعلق باخر وتعلق
 الاخر باخر حتى تساقط الاربعة فمرحهم الاسد و ماتوا من صبر احدهم فتنازع اولياؤهم حتى كادوا يقتتلون فقال علي انا قضى
 بينكم فان رضيتم فهو القضاء والا تجرت بعضكم عن بعض حتى تاتوا رسول الله صلى الله عليه وسلم ليقيض بينكم اجعوا من القابل
 الذين حقروا البيوت والديار ونصفها وديها كاملة فلاقول ربع الدية لانه اهلك من فوقه وللذي يليه ثلثها لانه اهلك
 من فوقه وللثالث النصف لانه اهلك من فوقه وللرابع الدية الكاملة فابوا ان يرضوا فأتوا رسول الله صلى الله عليه وسلم
 وسلم فلقوه عند مقام ابراهيم فقصوا عليه فقال انا اقيض بينكم وحتي يبرده فقال رجل من القوم ان عليا قضى بيننا فلما
 قصوا عليه القصة اجازة وعن الحارث عن علي انه جاءه رجل بامرأة فقال يا امير المؤمنين دلست على نده وهي مجنونة
 قال فصعد على بصره وصوبه وكانت امرأة جميلة فقال ما يقول هذا فقالت والله يا امير المؤمنين بالي جنون ولكني اذا
 كان ذلك الوقت غلبتني غشية فقال علي خذها ويحك وحسن اليها فماتت لها بابل وعن زيد بن ارقم قال اتى علي
 في امين مثلانة نفر وقوا على جارية في ظهر واحد فولدت ولدا فادعوه فقال علي لاحد هم تطيب به نفسا بهذا قال لا
 يقال للاخر تطيب به نفسا بهذا قال لا قال للاخر تطيب به نفسا بهذا قال لا قال اركم خسر كما مرت كسرين اني متعمر عنكم
 فمن اصابت القرعة اغرمته ثلثي القيمة والزمنة الولد فذكروا ذلك للنبي صلى الله عليه وسلم فقال ما اجد فيها الا ما قال علي
 وعن حميد بن عبد الله بن يزيد المدني قال ذكر عند النبي صلى الله عليه وسلم قضاء قضى به علي فاعجب النبي صلى الله عليه وسلم
 فقال الحمد لله الذي جعل فينا الحكمة اهل البيت باز چندين باز نفس ارضى الله عنه مطر ج اشعة بركات حضرت نبويه عليه
 الصلوة والسلام شته ودرج ارضى الله عنه معجزات باهره بدتها كثيرة ظهور نمود وضيء الهي هيت نبوت راد ركارا ونودا سيار
 از مفاودي كرم الله وجهه از قوه بفعل آمد در باب فصل قضايا وقتيكة ورا طرف من فرستادند التماس كر دي رسول الله صلي الله عليه وسلم

له
 شيخ مومنون
 فان زمني
 بران آفتاب
 بنام محمد
 منجاة ۱۲
 له
 شتران جوان
 را بشمار بگو
 بر ناهان امانه
 و آنچه از امان
 اولاد سوده
 سازد ۱۲
 له
 اخذت
 الناقة بولد
 بولد ناقص يعني
 ناقص امانه
 ام ميشود فقط
 علي بن محمد
 كه بنام ام
 آنت ميرسد
 فود فرزند از
 اراضي بگو
 آنت زيبون ۱۱

الى قوم ذوي السنان وانا شاب لا اعلم لقضاء قال فوضع يده على صدرى فقال ان الله سيهديك ويثبت لسالك الحديث وفي آخره
 فما تشكلى على قضاء لبعه ذلك وفي لفظ فما شككت في قضاء وفي رواية فما زلت قاضيا بعد ودر باب حفظ قرآن عظيم وايت ترمذي
 آده كنهنا فله تعليم فرمودند عن ابن عباس انه قال بينما نحن عند رسول الله صلى الله عليه وسلم اذ جاءه علي بن ابي طالب فقال
 يا ابي انت واتي تفتت هذا القرآن من صدرى فما اجديني اقدر عليه فقال له رسول الله صلى الله عليه وسلم يا ابا الحسن ان الله اعلمك كلمات
 ينفعك الله بهن وينفع بهن من علمته ويثبت ما تعلمت في صدرك قال اجل يا رسول الله فقليني قال اذا كان ليلة الجمعة فان استطعت ان
 تقوم في ثلث الليل الاخر فانه ساعة مشهودة فان لم تستطع فقم في اولها فصل اربع ركعات تقرأ في الركعة الاولى بفاتحة الكتاب
 وسورة ليس في الركعة الثانية بفاتحة الكتاب ولحم الدخان وفي الركعة الثالثة بفاتحة الكتاب والتم تنزيل السجدة وفي الركعة
 الرابعة بفاتحة الكتاب تبارك المفصل فاذا فرغت من التشهد فاحمد الله وحسن الشكر على الله وصل على محمد وعلى سائر
 النبيين واستغفر للمؤمنين والمؤمنات ولاخوانك الذين سبقوك بالايمان ثم قل في آخر ذلك اللهم ارحمني ببرك المعاصي ابدًا يا بصير
 وارحمي ان اكلف ما لا يعينني وارزقني حسن النظر فيما يرضيك عني اللهم بديع السموات والارض ذال الجلال والاکرام والغيرة التي لا ترام
 اسالك يا الله يا رحمن بجلالك ونور وجهك ان تلزم قلبي حفظ كتابك كما علمتني وارزقني ان اتلوه على النحو الذي يرضيك
 عني اللهم بديع السموات والارض ذال الجلال والاکرام والغيرة التي لا ترام اسالك يا الله يا رحمن بجلالك ونور وجهك ان تلزم
 بكتابك بصري وان تطلق به لساني وان تفرج به عن قلبي وان تشرح به صدرى وان تغسل به يدي فانه لا يعينني على الحق
 غيرك ولا يؤتبه الا انت ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم يا ابا الحسن تفعل ذلك ثلث جمع او خمسًا او سبعمائة باذن الله الذي
 يمشي بالحق ما اخطأ مؤمنًا قط قال ابن عباس فوالله ما لبثت على الا خمسًا او سبعمائة حتى جاء رسول الله صلى الله عليه وسلم في مثل
 ذلك المجلس فقال يا رسول الله اني كنت فيما خلا لا اخذ الا اربع آيات ونحوهن فاذا قرأتهن على نفسي تفلتن وانا اتعلم اليوم
 اربعين آية ونحوها فاذا قرأتها على نفسي فكانت كتاب السبعين عيني ولقد كنت اسمع الحديث فاذا رددته تفلت وانا اليوم اسمع
 الاحاديث فاذا تحدثت به لم اخرج منها حرفًا فقال له رسول الله صلى الله عليه وسلم عند ذلك مؤمن ورتب الكعبة ابا الحسن ودر
 باب حفظ سنت وعافروم ذكر بار خدا يا اذن اور اذن واعيه گردان وبراى دفع ردا و دعا کرده قال على ما روى
 منذ نقل النبي صلى الله عليه وسلم في عيني اخرج احمد ودر حقا وادين دعا فرمود اللهم اذهب حره وبرده بعد زين دعا در شتا
 لباس صيف و در صيف لباس تاب پوشيد و از حر و بر و مضرت نيكشيد و بكاروى مرض بود بر شاي او دعا فرمود الحال صحت نيت و چون
 با حضرت فاطمه زهرا رضی اللہ عنہا تزویج کرد و فرمود جعل الله لكثير طيب و بارك فيك قال النس فوالله قد خرج الله منها الكثير طيب و چون مناز
 عمر از حضرت مرتضی فوت شد دعا کرده تا آفتاب بازگشت قریمی على شيخنا المولى طاهر محمد بن ابراهيم الكردي المدنى وانا سمع
 في بيته بطاهر المدينة المشرفة سنة ۱۲۳۳ قال اخبرني ابي الشيخ ابراهيم بن الحسن الكردي ثم المدنى اخبرنا شيخنا الامام صفى الدين
 احمد بن محمد المدنى عن الشمس الكردي عن الشيخ زين الدين زكريا عن ابي عبد الله بن محمد الفرات عن ابي الشفاء محمد بن خليفة المنجي عن حافظ
 شرف الدين عبد المؤمن خلف الديلمي عن ابي الحسن بن الحسين بن المقرئ البغدادي عن حافظ ابي الفضل محمد بن ناصر السلمي الجبلي سماعه
 على الخطيب ابي الطاهر محمد بن احمد بن محمد بن بصير الاخباري سنة ۱۲۳۴ بقراءة على ابي البركات احمد بن عبد الواحد بن الفضل بن زهير بن عبد الله

نسخة بائنه من آفتاب بعد غروب

ثم اذ ما ذكره صاحب الرياض عن الاصمغ قال اتينا مع علي فمرنا بموضع قبر الحسين فقال علي ههنا مناخ ركابهم وههنا موضع
 رحالهم وههنا مبراق وهاهم فتية من آل محمد صلى الله عليه وسلم يقتلون بهذه العرصة تكب عليهم السماء والارض وعن جعفر بن محمد
 عن ابيه قال عرض علي رضي الله عنه رجلا في خصوصية فجلس في اهل جدار فقال رجل يا امير المؤمنين الجدار يقع فقال له علي عرض
 كفي بالمد حارسا ففضضه بين الرجلين فقام فسقط الجدار وعن الجارث قال كنت مع علي بن ابي طالب بصيفين فرأيت بعير من اهل
 الشام بارو عليه اكب وثقله فالتفت ما عليه جعل تخيل لصفوف حتى انتهى الى علي فوضع شفه ما بين راس علي ومنكبه وجعل
 يحركها بجراذع فقال علي والسد انها علامة بيني وبين رسول الله صلى الله عليه وسلم قال فوجد الناس في ذلك اليوم واخذوا
 وعن علي بن اذان ان عليا حدثه حديثا فكله بهل فقال علي ادعو عليك ان كنت صادقا قال نعم فدعا عليه فلم ينصرف حتى ذهب
 بصره وعن ابي ذر رضي الله عنه قال بعثني رسول الله صلى الله عليه وسلم ادعو عليا فأتيت بيته فناديته فلم يجني فعدت فاجابني
 رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال له عد اليه ادع فانه في البيت قال فعدت انا فسمعت صوت رجلي تطحن فشارفت فاذا ارجلي
 تطحن وليس معها احد فناديته فخرج الى منبرها فقلت لاني رسول الله صلى الله عليه وسلم يدعوك فجاوبت ثم لم ازل انظر الى رسول
 الله صلى الله عليه وسلم وينظر الي ثم قال يا باذر ما شانك فقلت يا رسول الله عجبت من العجب رأيت رجلي تطحن في بيت علي وليس
 معها احد يدري فقال يا باذر ان ليد ملائكة سياحين في الارض وقد وكلوا بمسورة آل محمد صلى الله عليه وسلم وعن فضالة بن
 ابي فضالة قال خرجت مع ابي الى ينبع عاترا على وكان مريضا فقال له لبي ما يسكنك بمنزل هذا المنزل لو هلكت لم يلك الا
 الاعراب اعراب جهينة فاجل الى المدينة فان اصابك بها قدر وبيك صحابك وصلوا عليك وكان ابو فضالة من اهل بدر
 فقال علي اني لست بميت من جملة هذا ان رسول الله صلى الله عليه وسلم عهد الي ان لا اموت حتى تضرب ثم تخضب به يعني الحية
 من هذه يعني امته فقبل ابو فضالة معه صيفين وخرج ابو عمر عن عبدة قال كان علي اذا رأى ابن ملجم قال سه اريه حيا
 ويريد قتلي بخير من خليلك من مراد وكان علي كثيرا يقول ما يمنع اشقا ما وما ينظر اشقا ما ان تخضب به من دم هذا ويقول
 لي تخضب به من دم هذا ويشير الى الحية وراسه خضاب دم لا خضاب باعطر ولا بعير ونصيب وازاجار علوم دينه ان است كحجر كذبان
 بحضور حضرت صلى الله عليه وسلم وترتبا ده بودان را ليكن تقدير مساعدي مع ان نشد خرج ابو عمر عن محمد بن كعب القرظي قال كان من
 جمع القرآن على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو في عثمان بن عفان و علي بن ابي طالب وعبد الله بن مسعود من المهاجرين وسالم
 ابي خديفة بن عتبة بن ربيعة مولى لهم ليس من المهاجرين وبارجمي از تابعتين ان را زودي روايت کرده اند روايت آن حج
 باقی است قال النبوي في شرح لهته والقراء المعروفون اسندوا قراءتهم الى الصحابة فعبد الله بن كعب بن اشرف ونايف بن عبد الله بن كعب
 عبد الله بن عامر بن عثمان بن عفان و اسند عاصم الى علي وعبد الله بن مسعود وزيد و اسند حمزة الى عثمان وعلي و جولا و قرو و اسند
 النبي صلى الله عليه وسلم فثبت ان لقرآن كان محبوبا محفوظا مذكور في صدور الرجال ايام حيا النبي صلى الله عليه وسلم وروي في الحديث
 وازمكثيرين صحابه است در بادي النظر قریش شمس حدیث در کتب معتبره از احادیث مرفوعه وی رضی الله عنه مذکور است و فی الحقیقة
 مرفوعا و از هزار بشیر میتوان بیت و این مسجرت را در مناقب فاروق اعظم رضی الله عنه مذکور کردیم فراجم و بعضی ابواب حدیث
 که پیش از وی روایت نموده بودند و فاتح اول آن با سبب از جمله بیان حلیه منوره آنحضرت صلی الله علیه و گلدان او قاشق بود

کرامات سید عالم
 علی کرم الله وجهه
 بیخوردن بغیر
 قله البیت منبیا
 چشمه اود بیان
 در راه قیام
 بی اراده بیخ
 بی اراده بیخ
 زنگه اود
 بیخوردن
 من دزد
 عزیزک
 بنصب بیخ
 بیخوردن
 کلامه زوبین
 کشته از دوزخ
 ذکرا ز قبلا
 ادهت

آنجناب علیه صلوة و سلام ترمذی در کتاب شمائل بروایت حضرت حسین رضی الله عنهما حدیثی طویل آورده و در بعضی روایات
 ضعیف آمده عن ابن عمر ان اليهود جاءوا الى ابي بكر فقالوا نصف لنا صاحبك فقال موشى اليهود لقد كنت مع الفار كاصبحي
 ماتين و لقد صعدت مع جبل حراء وان حصرى لفي خصره ولكن الحديث عنده صلى الله عليه وسلم شديد وهذا علي بن ابي طالب فالتوا علياً
 فقالوا يا الحسن صف لنا ابن عمك فقال لم يكن رسول الله صلى الله عليه وسلم بطويل الذميب ولا بالقصير المتردد وكان فوق الرقبة ابيض
 اللون مشرباً حمره جعد السن بالقطط يفرق شعره الى اذنيه اصليت الجبين اوج العينين دقيق الشعر براق الشبايا ابيض
 كان عنقه ابرقي فضة له شعرات من صدقته ^{كثيرة الى سترته كانهن قضيب مسك اسود وليس جده و لانه صدره شعرات غيرهن و}
 كان شثن الكف والقدم و اذا مشى كان يتقطع من صدره اذا التفت لفتت بجامع بدنه و اذا قام عمر الناس و اذا تعد على الناس
 و اذا تكلم انصت الناس و اذا خطب اقبل الناس و كان ارحم الناس بالناس لليتيم كالاب الرحيم وللارملة كالزوج الكريم شجع الناس انكسر
 كفا و اجهم وجهها لباسته العليم و طعامه خبز شعير و سادته الادم محشوا بلبف نخيل سريره ام غيلان مزل البشرط كان له عمامتان
 احدهما على اسباب والاخرى العقاب و كان سيفه ذال انقار و رايته الغر و ناقته لعنبار و بعلته دلكل و حماره ميفور و فرسه سحر و شاة
 بركة و قضيبه المشوق و لواءه الحمد و كان يعقل البعير و يعلف الناضح و يبرقع الثوب و يخصف النعل و اذا انجمله نماز ناجا که در تحصیل
 ساجات بنات موثرست و کبر این مواظبت کند نورانیت اورا در یاد من لم يدق لم يدق خسر جبه الترمذی و غیره بروایة الاعرج عن
 عبید السمری رافع عن علی بسوطاً و اذا انجمله نواقل اوقات یومیه از منحه و صلوة الزوال و غیره که بانی است از ابواب تصوف بنات
 نافع اخرج احمد عن عاصم بن ضمرة قال سالتنا علیاً عن تطوع النبی صلی الله علیه و سلم بالنهار فقال انکم لا تطیقونه قال قلنا انجرنا یاخذ
 منه ما اطقنا قال کان النبی صلی الله علیه و سلم اذا صلی فجر اقبل حتى اذا كانت الشمس من ههنا یعنی من قبل المشرق مقدار ما من
 صلوة العصر من ههنا من قبل المغرب قام فصلی رکعتین ثم یقبل حتى اذا كانت الشمس من ههنا یعنی من قبل المشرق مقدار ما من صلوة الظهر
 من ههنا من قبل المغرب قام فصلی اربعاً و اربعاً قبل الظهر اذا زالت الشمس و رکعتین بعداً و اربعاً قبل العصر یفصل بین کل رکعتین
 بالتسليم على الملائكة المقربين والنبين ومن تبعهم من المؤمنين والمسلمين وقال قال علي عليه السلام تسعة عشر ركعة تطوع رسول الله صلى
 عليه وسلم بالنهار وقل من يلوهم عليها از مسائل فتاوی و احكام بسیاری نقل کرده خصوصاً در کتب امام شافعی و در مصنف عبد
 و مصنف ابی بکر بن ابی شیبہ حصه و افره مذکورست و در سبخت توحید و صفای زبانی دشت فصیح و آن سبخت در خطب
 رضی الله عنه فیه میشود و از میان کبار صحابه و سی کرم الله وجهه بان زبان متفرد است گویا در باب توحید و صفای زفن کلام
 مستکلم اول و است و وی در آن مقالات از اصل اجمال که سنت سنیه انبیا است بیرون نرفته لیکن متأخران بران منوال تسبیح کرده اند
 و بینا و شمالاً اقتاده اند و در باب تصوف بحری بود بنایت وسیع اما اشتغال او در ایام خلافت بحردی او را رضی الله عنه از تفصیل
 باز دشت قال المجید رحمه الله شیخنا فی الاصول و البلاغ علی المرتضی رضی الله عنه و رسم فصلاً و بلاغ در خطب آورده اوست خلفا سابق
 بان مشغول نمیشدند باز و زمان شیخین مشیر در مسائل دینی و وزیر در تدبیرات ملکیه ایشان بود و ایشان در تعظیم و توقیر او
 دور و در رفته و مناقب و فضائل او رضی الله عنه و فیح ساخته اند فصلی از کلام ایشان در اینجا بیان کنیم باید دانست که
 آنچه بر حضرت مرتضی رضی الله عنه بعد وفات آنحضرت صلی الله علیه و سلم گذشت تا آخر عمر همه آن وقایع آنحضرت صلی الله علیه و سلم

ک
 سر بیخ هم
 ضم اخط از سوار
 سینه تانف و
 براق الشبايا
 در خنده و دران
 پشیم واقف از ان
 بیخ بلند می و شتر
 اکف و القم
 بیخ این اعضا
 بارگشت و بطور
 ک
 بیخ و قاتق
 تمام من
 برگشت بگوشه
 چشم قاری

اخبار فرموده بود و باصول آن حوادث مطلع ساخته در غنیة الطالبین مذکور است که حضرت مرتضیٰ گفتہ لم یخرج النبی صلی اللہ علیہ وسلم من الدنیا حتی بین لنا ان الامر بعدہ لابن بکر ثم لعمر ثم لعثمان ثم لفلان یجمع علی واین حدیث ہر چند بحسب ظاہر غریب میناید لیکن بعد استحضار جملہ صالحہ از تصریح و تلویح آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بخلافت مشائخ تلمذہ کہ زیادہ از پنجاہ حدیث خواهد بود غرابت جملہ اولی متلاشی میگردد باز جملہ آخرہ کہ فلا یجمع علی است پارہ از شواہد آن در قصہ ذی النورین مذکور کردیم پارہ در پنجاہواہم نوشتہ و آخر جرح احمد بن فضالہ بن ابی نضالہ الانصاری و کان ابو فضالہ من اہل بدر قال خرجت مع ابی عبد اللہ بن ابی طالب من مرض اصابہ ثقیل منذ قال لہ ابی ما یتیک بمنزک ہذا و اصابتک اجلک لم یتک الا اعراب جہنمہ تحمل الی المدینۃ فان اصابتک اجلک و لیک صحابک و صلوا علیک فقال علی ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ہمید الی ان لا موت حتی اؤتمرت ثم تخضب ہذہ یعنی لحيۃ من دم ہذہ یعنی مانتہ تقبل و قبل ابو فضالہ مع علی یوم صفین و اخرج احمد بن علی قال قبل یا رسول اللہ من توتمر بعدک قال ان توتمروا ابابکر تجدوہ ما دیا یناز اہل فی الدنیا راغبان فی الآخرة و ان توتمروا عمر تجدوہ تو یا امینا لا یخاف فی اللہ لومۃ لایم و ان توتمروا علیا و لا اراکم فاعلمین تجدوہ ما دیا مہدی یا خذکم بطریق المستقیم و فی الخصائص اخرج الطبرانی و ابو نعیم عن جابر بن سمرہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم علی انک مؤتمر مستخلف و انک مقتول و ان ہذہ مضمونہ من ہذہ یعنی لحيۃ من رأسہ و اخرج الحاكم عن علی رضی اللہ عنہ قال ان ما ہمید الی النبی صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ استقدرنی بعدہ و اخرج الحاكم عن ابن عباس قال قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم علی اما انک ستلقی بعدی جہدا قال فی سلامۃ من دینی قال فی سلامۃ من دینک و اخرج ابو یعلیٰ عن علی بن ابیطالب قال بینما رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اخذ بیدی و نحن فی بعض سبک المدینۃ اذ ائینا علی حدیقۃ قلت یا رسول اللہ ما حسنہا من حدیقۃ قال لک فی الجنة حسنہا ثم مرنا بأخری فقلت یا رسول اللہ ما حسنہا من حدیقۃ قال لک فی الجنة حسنہا حتی مرنا بسبع حدائق کل ذلک اقول ما حسنہا و یقول لک فی الجنة حسنہا فلما ظلم لہ بطریق استخفی ثم جشش باکیا قال قلت یا رسول اللہ ما لیک قال رضفائون فی صدور اقوام لا یتد و ہنا لک الامن بعدی قال قلت یا رسول اللہ فی سلامۃ من دینی قال فی سلامۃ من دینک و اخرج احمد بن ایس بن عمرو و الامی عن علی بن النبی صلی اللہ علیہ وسلم انہ سیکون اخلاق او امر فان استطعت ان تكون کلم فافعل باز آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در بسیاری از اماتہ متواترہ مرویہ بطرق متعددہ بیان فرمودند کہ امت بر حضرت مرتضیٰ جمع نشود و از اجملہ حدیث الاخلاقہ بالمدينة و الملک بالشام و ازان جملہ احادیث بسیاری دالہ بر آنکہ بعد از حضرت عثمان خلافت مرتضیٰ نمود و قد ذکرنا جملہ منہا فی الخصائص اخرج البزار و البیہقی و صحیح عن ابی الدرداء ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال بینا انانا ثم رأیت عمودا اجعل من تحتی رأسی فظننت انہ نہ یجوب بہ فاتبعہ بصری نعمد بہ الی الشام و ان البیان للذیل ظاہر حتی تقع لفتن بالشام و اخرج نحوه من حدیث عمر بن الخطاب و ابن عمر و بعد ازان از واقع جبل خبر داد اخرج ابو بکر و ابوتعلیٰ و احمد و غیر ہم و ہذا لفظ ابی یعلیٰ عن قیس بن ابی حازم قال مرت عاتہ بما لہ من یقال لہ الخویب بنیوت علیہ السلام فقلت ما ہذا قالوا ما لہ منی عامر فقلت روونی روونی سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول کیف یا حسد کن اذا نجت علیہا کلاب الجور و اخرج الحاكم من حدیث یحییٰ بن سعید عن الولید بن عیاش عن اہلہ عن علقمہ قال ابن مسعود رضی اللہ عنہ قال لنا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذ رکم سمع فتن کون بعد فتنہ تقبل من المدینۃ و فتنہ

لازال ظاہر ان
الفاظ در حدیث
توجہ بہ حق کلام
انزورہ شہد نظر
الکراصل عبارات
ذوق یابند
فیہ زبیرند
نقشہ حط و کون
داد و ہنر نہ
دو حسدہ نام
نرسا در بیان
دکم ۱۱

بکے وقتے تقبل من الیمن وفتنة تقبل من المشرق وفتنة تقبل من المغرب وفتنة من بطن الشام
 وہی السیفانی قال قال ابن سعد وکنتم من یدرک اولہا ومن ہذہ الامۃ من یدرک آخرہا قال الولید بن العیاش نکات فتنة المدنیۃ من
 قبل طلحة والزیر وفتنة کمة فتنة عبد المذہب الزیر وفتنة الشام من قبل بنی امیہ وفتنة المشرق من قبل ہولاء بازاء
 واقعہ صفین خبر داد اخرج الشیخان عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا تقوم الساعة حتی تقتل فتان
 عظیمتان یکون بینہما متقلة عظیمة دعویہا واحدہ واین کلمہ اشارت بہ بانکہ اہل شام صحفہ برداشتند کہ در میان ما و شما این قرآن است و حضرت
 مرتضی فرمود کہ این قرآن قرآن صامت و من قرآن ناطقہ بازو واقعہ حکیم اخبار فرمودنی تخصیصاً خرج البیهقی عن علی قال
 قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان بنی اسرائیل ختلوا فلم یزل اختلا فہم بنہم حتی بعثوا حکیمین فضلاً وھملاً وان ہذہ الامۃ
 مختلفۃ فلا یزال اختلا فہم بنہم حتی یبعثوا حکیمین فضلاً وفضلاً من اتبعہما را و از ضلالت ان است کہ خطا کردہ اند و راجعاً و خود و
 از ضل من اتبعہما ان است کہ این خطا موجب ساد کثیرہ گشت از انجملہ خروج خلافت از دست مہاجرین اولین بسوی سائر قبیلہ
 و از انجملہ بر آمدن خوارج متمک بانکہ حکیم در دین اللہ صحیح بود و بازو واقعہ نہروان اعلام فرمود و آن حدیث متواتر است
 اخرج احمد عن عبید اللہ بن عیاض بن عمرو القاری قال جاء عبد اللہ بن شداد فدخل علی عائشہ و نحن عندنا جلوس مرجعہ
 من العراق لیالی قیل علی رضی اللہ عنہ فقالت لہ یا عبد اللہ بن شداد ابل انت صادقاً عما سألک عنہ تحدیثی عن ہولاء القوم الذین یطہم
 علی قال و ما لی لا اہم تکفالت فحدیثی عن قصبتہم قال فان علیا لما کاتب ما دیت و حکم بحکمین خرج علیہ ثمانیۃ آلاف من قسار
 الناس فسنزلوا بارض یقال لہا حروراً من جانب الکوفۃ و انہم عتبوا علیہ فقالوا انزلت من قبیل البسکۃ اللہ و سہم سماک اللہ یوم
 انطلقت فمکنت فی دین اللہ فلا حکم الا لہ فلما ان بلغ علیاً ما عتبوا علیہ و فارقہ علیہ فرمودنا فاذن ان لا یدخل علی امیر
 المؤمنین رجل الا رجل قد حمل القرآن فلما ان امتلأت الدار من تسار الناس و ما بصحیف امام عظیم فوضع بین یدیه فجعل یصکک
 بیدہ و یقول ایہا الصحف حوث الناس فناداہ الناس فقالوا یا امیر المؤمنین ما تسأل عنہ انما ہو مداد فی ورق و نحن نتکلم بما
 روینا منہ فماذا ترید قال اصحابکم ہولاء الذین خرجوا بینی و بینہم کتاب اللہ عزوجل یقول اللہ عزوجل فی کتابہ فی امرأۃ
 و رجل وان خفتہم شقاقاً بینہما فابعدوا حکماً من اہلہم و حکماً من اہلہا ان ہر ہداً اصلاً حی یوفی اللہ بکیتہما فامۃ محمد
 صلی اللہ علیہ وسلم اعظم دنا و حرمتہ من امرأۃ و رجل و تموا علی ان کاتب سوا و یت کتب علی بن ابیطالب و قد جادنا سہیل بن عمرو
 و نحن مع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بالحدیبیۃ میں صالح قومہ قریشاً و کتب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بسم اللہ الرحمن الرحیم فقال
 سہیل لا اکتب بسم اللہ الرحمن الرحیم قال کیف کتبت قال کتب بک اللہم فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فاکتب محمد رسول اللہ فقال
 لواء علم انک لرسول اللہ اخلتک فکتب ہذا ما صالح علیہ محمد بن عبد اللہ قریشاً یقول اللہ عزوجل فی کتابہ لقد کان لکفر فی
 رسول اللہ اسوفاً حسنة لمن کان یرجو اللہ و الیوم الا یخسر فبعث الیہم علی عبد اللہ بن عباس فخرجت معہ حتی اذا نوا
 عسکرہم قام ابن الکوار یخطب الناس فقال یا حملة القرآن ہذا عبد اللہ بن عباس من لم ین کفرہ فانما اعرف من کتاب اللہ ما یعرفکم بہ
 ہذا من نزل فیہ فی قومہ قوم خصیم فرودہ الی صاحبہ و لا تواضعوہ کتاب اللہ فقام خطب الیہم فقالوا و اللہ لنا وضعت کتاب اللہ
 فان جا بحتی نعرفہ لست بعدہ ان جا باطل لست بعدہ ما طلع فواضعو عبد اللہ کتاب اللہ ثلثۃ ایام فرجم منہم اربعۃ آلاف کلہم یجب فیہم

قال القاسم بن الفضل فحسبنا ملك بن امية فاذا هي الف شهر لا تزيد ولا تنقص مجد ازان بوجود دو فرقه مفرقة ومفسر طه
 در شان حضرت مرتضیٰ خبار فرمود اخرج الحاكم عن علي بن رضی الله عنه قال دعاني رسول الله صلى الله عليه
 وسلم فقال يا علي ان فيك من عيسى عليه السلام مثلاً بفضته اليهود حتى يهتوا امة واحبته النصارى حتى انزلوه
 بالنزلة التي ليس لها قال وقال علي آلا وان بهيكت في محب مطري باليس في ومبغض مفرى بمجده شناني على ان
 يكبهتني آلا ولتني لست ينبي ولا يؤمنني اذ كنت اعمل كتاب الله سنة نبية صلى الله عليه وسلم بما استطعت فما امرتكم
 به من طاعة الله فحق عليكم طاعته يا احببتم او كرهتم وما امرتكم بمعصية انا وغيري فلا طاعة لاحد في معصية الله عز
 وجل انما الطاعة في المعروف باز بايد دانست كه حكم هر حادثه از اين حوادث از لفظ هيمن احاديث مستنبط مي شود
 و علماء اهل سنت بهان حكم جهتي شده اند هر چند مأخذ ايشان غير مأخذ استنباط از لفظ اين حديث بوده باشد اما آنكه
 خلافت حضرت مرتضیٰ منعقد شد پس از اين جهت كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم نهى كردند از مفارقت حضرت مرتضیٰ رضی الله
 عنه اخرج الحاكم عن ابي ذر قال قال النبي صلى الله عليه وسلم يا علي من فارقتني فقد فارقت الله ومن فارقتك يا علي فقد
 فارقتني واخرج الحاكم عن ام سلمة رضي الله عنها سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول على مع القرآن والقرآن
 مع علي لن يفترقا حتى يردا على المحوض واخرج الحاكم عن علي قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم رحم الله عليا اللهم ادر
 المحض معي حيث دار واما ان كه حضرت عائشه وطلحة وزير رضي الله عنهم مجتهد مختص معذور بودند ازان قبيل كه من اجتهد
 فقد اخطا فله اجر واحد پس ازان جهت كه متمك بودند بشبهه هر چند دليل ديگر ارجح از ذي بود و موجب آن شبهه
 دو چیز است يكي آنكه خلافت براي حضرت مرتضیٰ منعقد شد زيرا كه اهل حل وعقد عن اجتهاد و نصيحه للمسلمين بيت نكرو
 اند اخرج ابو بكر بن ابي شيبة عن معمر بن سليمان عن ابيه قال حدثنا ابو نصره ان ربيعة كملت طلحة في مسجد بني سلمة فقالوا
 كئنا في سخر العدو حتى جارتنا بيحك هذا الرجل ثم انت الآن مقاتله او كما قالوا قال فقال لني اذ دخلت الجحش ووقع علي
 عنقه اللج وقيل بايع والاقبلناك وقال فبايعت وسرفت اهنابيه ضلاله قال التيمي وقال الوليد بن عبد الملك ان منافقا
 من منافق اهل العراق جيلة بن حكيم قال للزبير فانك قد بايعت فقال الزبير ان لسيف وضع على قفائي فقبلتني
 بايع والاقبلناك قال فبايعت واخرج ابو بكر عن محمد بن بشر قال سمعت حميد بن عبد الله بن الاصم يذكر عن ام رشيد
 جدته قالت كنت عند ام هانئ فأتانا على فذعت له بطعام فقال مالي لا أرمى عندكم بركة يعني الشاة قالت فقالت
 سبحان الله والسيدان عندنا بركة قال اعني الشاة قالت فزرت فلقيت رجلين في الدرجة فسمعت احدهما يقول لصاحبه
 بايعت ايدينا ولم تبايعه فلو بنا قالت فقلت من هذا الرجل فقالوا طلحة والزبير قالت فلن قد سمعت احدهما
 يقول لصاحبه بايعت ايدينا ولم تبايعه فلو بنا فقال علي من نكث فانما يتركك على نفسه ومن اوفى بما عهده
 عليه الله فسيؤتيه اجرا عظيما ودم آنكه قصاص حق است و حضرت مرتضیٰ تا در هست براخذ قصاص
 ذي النورين واخذ آن نميكنند بلكه مانع آن است و حضرت مرتضیٰ نيز بخطاي اجتهادي حكم فرمود اخرج ابو بكر عن
 ابي بنجرى قال سئل على عن اهل الجبل قال قيل امشركون هم قال من الشريك قرؤا قيل آما نقولون هم قال المنافقون

لا يذکر من الله الا قليلا قبل فاهم قال اخواننا بقوا علينا وقال علي لاني لارجوان نكون كالذين قال الله عز وجل وتزعمنا ما في صدق وصرهم غيل اخواننا على سب رمتقيلين ه حديث له طرق متعددة اخرج بعضها ابو بكر واكر خصم قبول كمن اين را وراي ايشان را از خطای چپا دی شمارد بلکه از سیئات حسابند فقد قال الله تعالى فالذين هاجروا واخرجوا من ديارهم واودوا في سبيلي وقاتلوا وقيلوا الا كفرن عنهم سيئاتهم ولا دخلتهم جنتي تجري من تحتها الا نورا يا صبي الله ه الآية وقال النبي صلى الله عليه وسلم لعلى الله على اهل بدر فقال اهلوا ما شئتم فقد غفرت لكم وخرج ابو بكر بن ابي شيبة عن عبد بن زياد قال قال عمار بن ياسر ان امننا سارت مسيرنا هذا واهنا والسر زوجة محمد صلى الله عليه وسلم في الدنيا والاخرة ولكن الله ابتلانا بهذا لكي يعلم آياتنا من طيع ام آياه وخرج مسلم عن ابى هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان على حراء وابو بكر وعمر وعثمان وطلحة والزبير فمحرمت لصخرة فقال ابو بكر فما عليك الا نبي اوصدقني او شهيد واخرج ابو بكر عن ابي مضره قال ذكروا عليا وعثمان وطلحة والزبير عند ابى سعيد فقال اقوام سبقت لهم سوابق واصابهم فتنة فردوا امرهم الى الله بازازين عن نيران كلمات دالم بر رجوع ازین رای منقول شده اخرج ابو بكر عن عائشة رضی الله عنها قالت دوت لى كنت غصنا رطباً ولم اهرم سیری هذا وقد روى بطرق متعددة ان علياً قال يوم الجمل للزبير انشدك الله انذرك يوم امانا ابني صلى الله عليه وسلم وانا انا جيك قال اتنا جيه فوالله ليقا تلنك يوماً د هو لك ظالم قال فضرب الزبير وجهه وابتته فانصرف اخرج ابو بكر وغيره ثم قتله ابن جبر موز بعد انصرفه من المعترك واخرج ابو بكر عن قيس قال لى مردان بن الحكم يوم الجمل طلحة بهم في ركبتة فجعل الدم ينفذ ويسيل فاذا اذكوه امتك واذا تركوه ه سال فقال طلحة دعوه انما هو سهم ارسك الله فمات واخرج الحاكم عن ثور بن مجزاة قال مررت بطلحة يوم الجمل آخر رمق فقال لى من انت قلت من اصحاب امير المؤمنين على فقال بسطك ابليك بسطت يدي فبايعني وفاقت نفسي فاتي علياً فاخبرته فقال الله اكبر صدق رسول الله صلى الله عليه وسلم ابى الله ان يدخل طلحة الجنة الا وبعثني في عنقه وانا انكره معا وبعثه مخطي معذور بود پس از آنجهت كه متمك بود بشبهه هر چند دليل ديگر در ميزان شرع راجح تر از ان بود مانند آنچه در قصه اهل جمل تقرير كرديم باز يادت شكال د آن است كه معاويه واهل شام بيت نكرده بودند و ميدانستند كه تمامي خلافت بتسلط و نفاذ حكم است و آن متحقق نشد باز امر حكيم آن شبهه را راسخ تر نمود و حديث صحيح آمده د عليهما واحد و اما آنكه اهل حرور ابر بل بود و بسبت كفر نيسوق مستقيم آعادنا الله من لك پس از ان جهت كه اهل حرور و ارباب حرد ريه وار شده است كه بقرون من الدين مردق سهم من الرمية رواه مهمل بن حنيف و عبد الله بن مسعود و ابو ذر و ابو سعيد وغيرهم باقيما ند مسئله در غايت غموض كه قدم الكثرى در ان لغزيه است و آن است كه تخلفين از نصرت حضرت رضی الله عنه و ابيهم مخطي معذور و آنچه در پيش بنده متحقق شده است است كه متخلفان اخذ بعزميت بودند متمك بصريح قاطع صحيحه متواتره المعنى حنريج الترمذي عن ام مالك الهزلية قالت ذكر رسول الله صلى الله عليه وسلم فتنة فصر بها قالت قلت يا رسول الله من خير الناس فيها قال رجل في ما شئتم يؤدع حقا ويمسك ربه ورجل اخذ برأس فرسه يخوف العدو ويخوفونه واخرج الترمذي عن سعد بن سعد بن ابي وقاص قال عند فتنة عثمان

من نذر الدم اذا دام سبيلنا نبي خون جاری بود ونبشده

الحاکم عن ابی موسیٰ الاشعری رضی اللہ عنہ یقول قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان بین یدیکم فتننا کقطع اللیل
 المنظلم یصیح الرجل فیہا مؤمناً محسباً کافراً ویسی مؤمناً ویصبح کافر القاعد فیہا خیر من القائم والقائم فیہا خیر
 من الماشی والماشی فیہا خیر من الساعی فالوا فماتاً مرناً قال کونوا اطلاقاً بویکم وحسب الحاکم عن ابی
 بکرہ رضی اللہ عنہ یقول قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الا اتحاستکون فتننا لا تم کون فتننا القاعد فیہا
 خیر من القائم والقائم فیہا خیر من الماشی والماشی فیہا خیر من الساعی الیہا فاذا نزلت الامن کان لہ اربل فلیکن
 یاربہ ومن کان لہ غنم فلیکن بقرہ ومن کان لہ ارض فلیکن بارضہ فقال لہ رجل یارسول اللہ اریئت ان لم یکن
 لہ اربل ولا غنم ولا ارض قال فلیأخذ حجراً فلیطرق بہ علی حسیفہ ثم لیسج ان استطاع النجاۃ ثم قال اللہم صل بکف
 ثقتنا فقال رجل یارسول اللہ اریئت ان اگر بہت سے بیٹوں کے لئے احد الصغیرین ادلے احدی الفرتین فی کف
 رجل بہم او یفرجہ بیف فیکتلی قال یو یابا ثم واثمک فیکون من اصحاب النار تا کہا ثلثا وحسب الحاکم
 عن سعد بن مالک رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انما استکون فتننا القاعد فیہا خیر من القائم
 والقائم فیہا خیر من الماشی والماشی فیہا خیر من الساعی والساغی فیہا خیر من الراكب والراکب خیر من الموضیج
 واخرج الحاکم عن محمد بن سلمہ قال قلت یارسول اللہ کیف اصنع اذا اختلف المصلون قال تخرج بسیفک الی الخرقہ
 فقصر بہا بہ ثم تدخل بیتک حتی تاتیک مینیۃ قاضیۃ اوید خاطیۃ ایجا شہدہ وارد میشود کہ ہر گاہ حضرت علی
 مرتضیٰ خلیفہ برحق است لازم شد اعانت اد پس تخلف از نصرت وی رضی اللہ عنہ چگونہ مرضی الہی خواهد بود
 گویم آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم والنتذ کہ حضرت مرتضیٰ ہر چند خلیفہ برحق است اما نصرت او مقدر نیست
 ودر غیب مصمم شدہ است کہ کار از دست او بیرون رود وجماع تاس و نفاق حکم او در بلاد اسلام صلا
 مستظم نشود پس بر غلامیدن مردم موجب زیادت فتنہ خواهد بود نصرت خلیفہ برحق جائی مطلوب است کہ منصوص
 شدن او منظور شد چون بالقطع معلوم شد کہ نصرت او فائدہ نخواہد بخشید تداعی اقوام بجهت قتال و تہنات ایشان
 برائے جدال چہ سود نظیر آن واقعہ خسرو است کہ مظلومیت اہل مدینہ آغلے معلومات بود و ظالم بودن کشتگان
 ایشان اظہر مع ہذا آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بکف از قتال امر فرمودند وحسب الحاکم عن ابی ذر رضی اللہ
 عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یا باذر قلت لبیک یارسول اللہ وکعدیک قال کیف انت اذا
 الناس جوع تاتے مسجدک فلا تستطیع ان ترجم لے فراشک و تاتی فراشک ولا تستطیع ان تہنض لے مسجدک قلت
 اللہ ورسو کہ احکم او ما خارا اللہ فی ورسو کہ قال علیک بالیقۃ ثم قال یا باذر قلت لبیک یارسول اللہ و
 سعیدیک قال کیف انت اذا رایت اجمار الزیت قد غرقت بالدم قلت ما خارا اللہ لے ورسو کہ قال تلحق بمن
 انت منہ او قال علیک بمن انت منہ قلت افلا اجد سیفہ فاصعہ علی عاتقہ قال شارکت اذا قلت فمات امرئ
 قال تلزم بیسک قلت اریئت ان دخل علی بعتی قال فان خشیت ان یہرک شعاع السیف فالتق رداءک
 علی وجہک یو یابا ثم واثمک و اگر سالی عود کند و گوید اگر چنین است مے بالیست کہ حضرت مرتضیٰ وادرا

ادعت النافذ
 است فی سیرا
 یعنی سوار سیر
 خاورد بود از نیز
 رانندہ سوار
 خود
 یعنی لائق شوی
 کسی کو وارد
 یعنی ارادان
 یارب وصال
 یا امام سید
 آنکہ بخاند خود
 لائق شوی
 آنکہ نزل امام
 خود لائق شوی

ایشان را نیز منع سے نہ ہو دند و از قتال باز میداشتند گوئیم لائتم در حق حضرت مرتضیٰ مرتضیٰ و دیگر فقیہ
 شد موجب تصلب او در قتال دآن آن است کہ حضرت مرتضیٰ خلافت را خلع نکند و در احکام قواعد
 آن سے کلمے بجاء آرد تا روز حشر در زمرہ خلفا مبعوث شود نظیرہ قصہ ذی النورین رضی اللہ عنہ و
 اقارب اور اے باید کہ بحق صلہ ارحام قیام نمایند و خدمت خلیفہ برحق بجاء آرد و عمار بن یاسر
 نیز در حکم اقارب بود از جهت شدت نزد و بصحبت پس در حق حضرت مرتضیٰ و اقارب او این معنی اقرب
 بصواب است و در حق جماعہ کہ ترات نہ شستند آن نزد و یکتر بصواب بود و ہر سخن فتنے و ہر نکتہ مکانے
 دارد و باز از حضرت مرتضیٰ قبل از قتال مجلس و صفین و بعد ازین ہر دو قتال اقوال مختلفہ متباینہ
 مروی شدہ ظاہر از جهت شدت قوی و ملاحظہ قوت و دلیل جانب حسان بود ہند خسر جالحاکم عن
 طارق بن شہاب قال رأیت علیاً علی رجل رتب بالترتیب و هو یقول للحسن والحسين ما لکما تحتینان حنین الجاریتہ
 والسر لقد ضربت ہذا الامر ظمرا البطن فما وجدت بداً من قتال القوم أو الکفر بما أنزل اللہ علی محمد صلی اللہ
 علیہ وسلم وروی عن ابن بن علی بطریق متعدده و عن ابی صالح و غیرہ قال علی یوم الجمل و دوت انی
 کنت مت قبل ہذا بعشرین سنۃ اخرج بعض طرہ ابو بکر و الحاکم اخرج ابو بکر عن عمار قال لو ضربونا حتی
 یبلغونا صفات محمد لعلنا انا علی الحق و انہم علی الضلالۃ و اخرج ابو بکر عن سلیمان بن مہران قال حدثت
 من سمع علیاً یوم صفین و ہو عارض علی شفت لو علمت ان الامر یكون ہکذا ما خرجت اذ وہب یا باموسے فاحکم
 و لو یخرج عنک و اخرج ابو بکر عن الشعب عن الحارث قال لما رجعت علی من صفین علم انہ لا یمکک ابداً فکلم شہاب
 کان لا یمکک بہا و حدثت باحادیث کان لا یتحدث بہا فقال فیما یقول ایہا الناس لا تکرہوا المارۃ معاویۃ
 فواللہ لو قد فقدتموہ لقد رأیتہم الر و س شتر و عن کواہلہا کا لفظہ **تمت**

حاشیہ لطیف

الحمد للذی توعدنی ذاتہ و تقدر فی صفاتہ و صلواتہ و السلام علی خیر خلقہ محمد الماحی ظلم الشکر بانوار آیاتہ و علی آلہ الذین اتبعوا سننہ
 و اتقوا خطواتہ و اصحابہ لایسا الذین کالوا اثرارہ فی حیوہ و خلفارہ بعد ماتہ و بعد بندہ ضعیف محمد حسن صدیقی خدمت ارباب علم رضہ
 سیدار و کہ کتاب ازالۃ الخفا عن خلفاء الخلفاء تصنیف عالم ربانی جنید زبانی محمد اسمعیل بخاری ثانی حضرت شاہ ولی اللہ صاحب حدیث دہلوی است
 و آنچه بعض کسان را از عبارتہ شرف اثناعشر کہ مولانا شاہ عبدالعزیز صاحب دران می نویسند کہ کتاب ازالۃ الخفا تالیف بزرگی است از سکن
 کہندہ دہلی کہ فقیر ہم بار بار زیارت شان مشرف شدہ و استفادہ نمودہ انتہی لخصاً شبہہ بخاطر میرسد کہ کتاب مذکور تالیف شاہ ولی اللہ صاحب
 مغفور نیست پس جوابش آنکہ جناب مؤلف تھنہ در اول دیباچہ کتاب خویش تریہ نام خود فرمودہ نوشتہ اند کہ میگوی بندہ در گاہ قوی
 حافظ غلام طیم بن شیخ قطب الدین الخ پسن بہین وجہ تصریح نام مصنف ازالۃ الخفا و اظہار بیوت خویش نکردہ اند علاوہ ازین مؤلف
 ازالۃ الخفا در سالہ مذہب فاروق عظیم کہ جزوی است از کتاب مذکور توضیح نام خود بقید ولایت افادہ فرمودہ اند در خصوص و ہم نام
 بیجا و شک شاک نازیبا معہذا براعت منطوق و بلا مضمون و تو شیم عبارات و ترشیح اشارات خود گو یا است کہ این در رفا خسرہ

در سلب تحریر که آورده است و اختراع این براهین عجیبه و مضامین غریبه که کرده درین ایام برای طبع کتاب موصوف جناب
 مستطاب استغنی عن اللقب مشی محمد جمال الدین خالصه مدار البهام ریاست بهوپال باین پریشان بال امر فرمودند هر چند در خود
 نیت این کار بزرگ نداشتیم الا امتثال الامر اشرف کرمیت بر میان جان بستم و تبصیح و تحشیه اش در پوستم الحمد لله که خاطر خواه از قوه
 شغل آمد اکنون چند امور عرض کردنی است اول اینکه این نسخه کتیب بود و با وجود تلاش کثیر صرف نسخه هم شده بود ندیکه یکی از آنها
 جناب منشی صاحب فرج از بهوپال فرستادند دوم جناب فضیلت آب کرمی مولوی احمد حسن صاحب مراد آبادی عنایت فرمودند سوم
 المعنی زمین جناب مولوی ثور الحسن صاحب برور کاندولوی محبت کردند هر چند این هر سه نسخجات مملو از اغلاط بودند مگر بمقابل یکدیگر حق
 صریح اکثر ظاهر میشد و آنجا که هر سه نسخه در غلطی موافق بودند رجوع بکتب دیگر کرده میشد و اگر در کتب دیگر هم نمیرسید چیزی
 از محو و اثبات بعمل آورده میشد و اکثر جا از تصرف خود جز شیه اطلاع کرده ام چنانچه از ملاحظه واضح خواهد شد دوم اینکه احادیث این
 کتاب اکثر در هستند بلکه بعضی احادیث چهار و پنج نوبت هم آمده اند و طبع کتاب مراد له آخیره ترتیب نگشته لهذا هر صفحه که اول پیش
 نظر شد معنی الفاظ مشکله بها بنامت گردید پس اگر جای ناظرین شرح الفاظ مشکله نیابند معلوم فرمایند که در جای ثانی مورثه باشند سوم
 اینکه مصنف علیه الرحمة کتاب خود را دو حصه کرده حصه اول را بنقسم بهشت فصول نموده و فصل هشتمین را بر دو مقصد بنیاد نهاد در مقصد
 اول دلائل نقلیه بر تفضیل شیخین نوشت و در مقصد دوم دلائل عقلیه تجویز فرمود اما بکدام وجه پانصد تحریرش نتوانست نمود چنانکه در
 جلد اول آن اشاره کرده ام و از سوق عبار آخر حصه دوم نیز صفا مترشح است که قدری تمام مانده مشهور است که جناب مصنف مغفور
 نوبت نظر ثانی برین کتاب نرسیده است و ظاهر هم چنان است چه تیمم نفس کتاب مقدم است بر نظر ثانی هر گاه آن صورتی نسبت این چگونه میشد
 بهر حال هر قدر که هست بجزلیت زخار و موجبیت ناپیدانکار چهارم آنکه حتی الوسع در ازاله اغلاط سعی موفوره بجا آورده ام و جایکه دست
 فقیر از ادراک مطلوب باصر مانده است آنرا حرف بحرف مطابق منقول عنده ثبت نموده ام و با اینهمه بر بی بضاعتی و قلت درایت خود معترف ام و
 امید از ناظرین بالنص آن دارم که اگر بر کدام غلط و قوف یا بند بسیار ذیل عفوشتا بنده و العذر عند کرام الناس مقبول و نیز اگر شدن تواند
 کرم کشایند و از دعا و خیر ما هر چهار کسان محروم نفرمایند و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی خیر خلقه سید محمد آله و صحابه اجمعین

تمت بالخیر :



IZALAT AL-KHIFAH
AN KHILAFAT AL-KHULAFAH

By
SHEIKH WALI ULLAH MUHAMMAD (R.H.)
(R. 1325 H.)

Vol. 1-2

Published by
SURAIL ACADEMY
LAHORE PAKISTAN
1970